

نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند



تالیف :

دکتر توسیق هج. سبحانی

قیمت: ۲۲۰۰۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند

تألیف:

دکتر توفیق ه سبجانی

شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی

۱۳۷۷



نام کتاب: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند

مؤلف: دکتر توفیق ه. سبحانی

مدیر فنی: حسین ایوبی زاده

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۷۷

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

ISBN: 964-6371-42-6

شابک: ۹۶۴-۶۳۷۱-۴۲-۶

نشانی: میدان بهارستان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبقه سوم

دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی

تلفن و دورنویس ۳۱۱۲۵۴۰

مقدمه ناشر

کتابی که تحت عنوان نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند پیش روی دارید، از گامهایی است که در زمینه شناساندن گوشه‌هایی از نفوذ زبان توانمند فارسی در شبه قاره هند برداشته شده است. با توجه به ژرفای نفوذ و دیرینگی تاریخ فارسی در هند و همچنین پراکندگی کانونهای حامی زبان فارسی در سرزمین پهناور هند، بی‌تردید محققان و دوستداران زبان فارسی باید گامهایی دیگر بردارند.

مؤلف کتاب، تألیف خود را از آغاز دوره غزنویان تا پایان سلسله تیموریان هند به نه فصل تقسیم کرده، نگاهی تقریباً مفصل به تصوّف انداخته و درباره سلسله چشتیه و آداب و ارکان آن سلسله مفصل‌تر سخن گفته است. در این زمینه تاکنون کتابهایی به زبان انگلیسی وارد و گاهی فارسی چاپ و منتشر شده است. دانشجویان دوره دکتری در دانشگاه‌های هند، مخصوصاً در دانشگاه دهلی، زیر نظر استادان بنام زبان و ادب فارسی در هند، بویژه با راهنمایی‌های استاد پروفیسور سید امیر حسن عابدی، پایان‌نامه‌هایی درباره موضوعات محدودتر و مناطق معین جغرافیایی که روزگاری مهد پرورش گویندگان و نویسندگان فارسی زبان بوده‌اند، فراهم ساخته‌اند. برخی از آن پایان‌نامه‌ها چاپ هم شده‌اند. اما کتابی که قریب هزار سال تاریخ ادب فارسی در هند را در یک مجلد گرد آورده باشد، تاکنون فراهم نشده است. نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند در این زمینه تقریباً اولین تألیف است.

مزیت این کتاب، یکی مستند بودن آن است و دیگر زبان شسته و رفته‌ی است که مؤلف در تدوین آن به کار برده است. نقص کتاب در آن است که بسیاری از مراکز عمده زبان و ادبیات فارسی نظیر: دکن، بنگال، راجستان، گلکنده و... همچنین از سلسله‌های نامداری چون نظام شاهیان، قطب شاهیان، عادل شاهیان و... یادی نکرده است. بدیهی است که پرداختن به همه آن کانونها در مدتی کوتاه و با کوشش یک نفر امکان‌پذیر نیست. ضمن آرزوی موفقیت برای مؤلف، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی امیدوار است که شیفتگان زبان فارسی در زمینه روشن‌تر ساختن زوایای ادب فارسی در شبه قاره، تحقیق در مناطق جغرافیایی دیگر، یا سلسله‌های قدرتمند محلی را که روزگاری حامی زبان و شعر و ادب فارسی بوده‌اند، وجهه همّت خویش قرار دهند.

حاج سید جوادی

دبیر شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی

این اثر ناچیز را به پاس زحمات شایان تقدیر، به استادان:

استاد پروفسور سید امیرحسین عابدی، به پاس تلاش
خستگی ناپذیر و عاشقانه در اعتلا بخشیدن به زبان و ادب فارسی در
هند،

جناب محمدباقر کریمیان، به پاس ترویج زبان فارسی و
تشویق فارسی دانان هند در زمان رای زنی،
جناب اکبر ثبوت، به پاس پی ریزی تحقیق فارسی در هند و
تکمیل کتابخانه مرکز تحقیقات دهلی نو،

جناب دکتر مهدی خواجه پیری، به پاس دایر کردن مرکز
گسترده میکروفیلم در دهلی نو، فراهم آوردن نسخ خطی و وجهه
علمی بخشیدن به تحقیق،

و جناب احمد منزوی، به پاس آنکه پژوهش درباره شبه قاره
بدون تحقیقات ایشان به آسانی مقدور نیست، تقدیم می کنم.

توفیق ه سبجانی

چند کلمه

این کتاب در واقع کتابی مختصر و دم‌دستی است که به دو منظور فراهم شده است: یکی آشنا شدن شخصی نگارنده با جوّ ادبی محیطی که روزگاری کوس برابری با زادگاه ادب فارسی می‌زد و حتی گاهی بر آن پیشی می‌گرفت و نگارنده این سطور ناگزیر به حکم وظیفه خدمت در آن محیط را برگزیده بود، و دیگر به منظور یافتن کتابی و دیوانی که بتواند در اوقات فراغ، دستی به سر و صورت آن بکشد و به صورتی به هموطنان ارمغان بیاورد. منظور دوم تاکنون برآورده نشده، هنوز راقم در هر فرصتی که پیدا می‌کند، در کتابخانه‌یی به دنبال آن گمشده می‌گردد. اما منظور اوّل یعنی آن آشنایی اجمالی، لااقل برای شخص نویسنده، خدا را شکر که بدین وسیله فراهم شده است.

در این زمینه تا جایی که نگارنده می‌داند، تاکنون کتابی جامع تدوین نشده است. کتابی که اخیراً با عنوان A Dictionary of Indo - Persian Literature به همت استاد گرانقدر دانشگاه علیگر، استاد پروفیسور نبی‌هادی فراهم شده است، بسیار مفید است، ولی استاد در این کتاب به شیوه تدوین فرهنگنامه عمل کرده است و مقالاتی بسیار کوتاه در مورد هر مدخلی ارائه داده است.

نکته دیگری که باید تذکر داده شود این است که مؤلف به نقص کار خود واقف است و می‌داند که وقتی از هند و تاریخ ادبیات فارسی در آن دیار سخن به میان می‌آید، فقط نباید چشم به دهلی و آگره دوخته شود و سلسله‌های به تخت نشسته در این دو شهر

را مدّ توجّه قرار دهد، بلکه به شمال و جنوب و شرق و غرب و مرکز هند هم ولو به اجمال باید بذل توجّه شود. دکن، بنگال، بهار، گجرات، کشمیر، سند، و کرناटक هم روزگاری درباره‌هایی را دیده‌اند که اگر گسترده‌تر و مفصل‌تر از درباره‌های برپا شده در دهلی و آگره نبوده‌اند، لااقل با آن برابری کرده‌اند. مرحوم حسام‌الدین راشدی، *متذکره شعری کشمیر* را در سه مجلد فراهم کرده است، در بارودا تحقیقاتی درباره زبان و ادب فارسی به عمل آمده است، مرکز بنگال، کلکته، هنوز هم از بسیاری جهات با مراکز بزرگ فرهنگی هند برابری می‌کند، بلکه از خیلی جهات پیشروتر از آنهاست. چه باید کرد که به آسانی کلاس درس را نمی‌توان رها کرد و به آسانی به کتابخانه‌ها راه نمی‌توان یافت و بدتر از همه به آسانی به منابع حتی چاپ شده در هند نمی‌توان دسترسی پیدا کرد. می‌دانستم که کتابی به نام *تاریخ هندوستان از دوره باستان تا عروج سلطنت مغول*، تألیف جان سی. مارشمن انگلیسی، به ترجمه عبدالرحیم مولوی متخلص به تمنا به تصحیح عبدالرؤف و مولوی عیدالله و منشی عبدالرحمن، به سال ۱۲۷۵ هـ / ۱۸۵۹ م در کلکته به چاپ سنگی رسیده است. ماهها در دهلی به دنبال این کتاب کتابخانه به کتابخانه رفتم و نومید شدم. پایم به کلکته رسید، در کتابخانه دانشگاه کلکته بالاخره نسخه‌یی از کتاب را زیارت کردم. تصویربرداری ممنوع بود، فقط سی یا پنجاه صفحه میکروفیلم می‌دادند که آن هم تشریفاتی داشت. صرف نظر کردن را به صرفه‌تر دیدم. گمان می‌کنم پر بی‌جا نباشد اگر عرض کنم که دسترسی به منابع چاپ شده در هند در ایران سهل‌تر است. اما حق را نباید زیر پا گذاشت. دشواریها را که گفتیم، تسهیلات را هم باید بگوییم در هندوستان استادانی هستند که بی‌دریغ ساعتها از وقت گرانبهای خود را در اختیار علاقه‌مندان می‌گذارند. من از محضر پرفیض آنان بهره‌ها برده‌ام.

نکته دیگری که نویسنده این سطور بارها درباره آن اندیشیده است و برای وی عقده‌یی شده است که باید آن را در جایی برای کسی یا کسانی بگشاید، اگرچه جایش اینجا نیست، ولی آن را اینجا می‌گشاید، و آن مطلبی است که مکرراً در سمینارها و سخنرانیها و مقدمه کتب گوناگون درباره زبان فارسی در شبه قاره هند شنیده و خوانده است که مثلاً «حدود هزار سال است که نهال زبان فارسی در شبه قاره هند ریشه دوانیده و در طی اعصار تاریخی و تحولات فرهنگی تبدیل به درخت تنومندی شده است که بار و بر آن تاکنون بر این سرزمین سایه افکننده و ثمراتش همچنان ذائقه مردم هند را شیرین

ساخته است (کذا)...^۱

این عبارت و عباراتی از این قبیل و با همین مضمون ممکن است گوینده و نویسنده‌اش را راضی کند و متولیان گوناگون زبان فارسی در جمهوری اسلامی ایران را در تأمین و افزایش بودجه گسترش این زبان از کیسه مردم این مرز و بوم تحریض و تشویق کند، اما حقیقت تا جایی که نگارنده دریافته است غیر از این است. زبان فارسی در شبه قاره، همچنانکه در آسیای صغیر- هرگز زبان مردم شبه قاره نبوده است. این زبان در دیارها، قلعه سرخ‌ها، کاخهای وزرا، اقامتگاههای خان‌خانانها، غازی بیگ‌ها، نوابها، بهادر جنگها، و صفدر جنگها بالیده و رشد کرده است و در زمان خود نه تنها دیناری برای حکومتها و مردم ایران هزینه‌ی نداشته است بلکه برای مملکت به اصطلاح امروز «ارزآور» هم بوده است. کم نبوده‌اند شاعرانی که به وزن خود دینار و درهم گرفته و به زادگاه خود بازگشته‌اند و آن دینار و درهم را صرف ساختن باغ و دکان و کاروانسرا و... کرده‌اند و برای گروهی مشتغلی هم فراهم ساخته‌اند.

می‌گویند و می‌نویسند که روزگاری زبان محاکم عدلیه در شبه قاره فارسی بوده است و ابدأ عنایت نمی‌کنند که قوه قضائیه هم یکی از قوای سه‌گانه حکومتهاست و اگر زبان آن فارسی نبود، عجیب بود. ادعا می‌کنند که روزگاری کتب تاریخ در هند به فارسی تدوین شده است. باز توجه نمی‌کنند که نام آن کتب تاریخ اکثر سفارش دهنده آن را هم نشان داده است: فیروز شاه، عالمگیر، اکبر، اورنگ‌زیب و دیگران تألیف تاریخ فیروزشاهی، *واقعات عالمگیری، اکبرنامه و اورنگ‌زیب‌نامه* را به مؤلفان سفارش داده‌اند. از دوره غزنویان تا پایان دوره سلاطین تیموری در هند، شاعران، نویسندگان، علما و دانشمندان پیوسته گرداگرد مسلمانان و خانان و نوابان و ملوک طوایف چرخ زده‌اند.

زبان فارسی دورا کب مقدس و گرانقدر اعتقادی و جهان‌بینی و یک داعیه اقتصادی داشته است که سده‌های متوالی همه مردم معتقد و تشنه دانش و آزادی برای خاطر آن دورا کب مقدس و گرانقدر، مرکوب را هم مقدس و گرامی شمرده‌اند و دوستداران دنیا هم به انگیزه اقتصادی به دنبال آن زبان افتاده‌اند. به این معنی که این زبان اولاً حامل پیام اسلام بوده است و ثانیاً اندیشه‌های ظریف صوفیانه را در لابه‌لای نظم و نثر به دیارهای دیگر منتقل کرده است. و امروز پیامهای اسلامی در جامه اردو و انگلیسی و زبانهای

۱- مقدمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی... پتالا، دهلی نو، ۱۳۷۶ هـ/ ۱۹۹۷ م.

دیگر عرضه می‌شود و آن اعتقاد زلال و صافی که مریدان تصوّف را در برابر مراد مرشد به کرنش و تعظیم و می‌داشت به کدورت گراییده و صفای خود را از دست داده است. امروز خانقاهها بیشتر به مراسم سنتی روی آورده و به تشریفات گراییده‌اند. داعیه اقتصادی آن هم که اقبال و توجّه سلاطین و نوابان و خانان و مردم مرقّه بوده‌اند که اوقات فراغ را با شعر و ادب موسیقی پر می‌کرده‌اند، همه امروز زیر خروارها خاک خفته‌اند. متأسّفانه با افول ستاره بخت بهادرشاه ظفر (۱۲۷۵ هـ) زبان فارسی هم در هند درخشندگی پیشین خود را از دست داده است. این زبان امروز در شبه قاره نه سلطانی را سراغ دارد که از آن حمایت کند و نه نوابی و خانی برجای مانده است که سایه عطوفت و حمایت بر سر شاعری یا نویسنده‌ی بگسترد.

اکثر کتابخانه‌های حاوی نسخ خطی در هند اگر در اختیار دولت هند قرار نگرفته باشند، متعلّق به خان یا نواب پیشین است که میراث‌خواران او حال از روی القبای اردو حدّاكثر بلدند که نام کتابها را بخوانند و آنهایی که در اختیار دولت قرار دارند، جنبه عتیقه یافته‌اند و دسترسی بدانها چندان آسان نیست.

در میان استادان امروزی هند به دنبال استادانی چون مولانا شبلی نعمانی یا مولانا محمد شفیع نباید گشت. استادان زبده ادب فارسی اکثر بازنشسته شده‌اند، چند استاد برجسته امروزی در شرف بازنشستگی قرار دارند. اگر یک دهه بگذرد همه به جرگه بازنشستگان خواهند پیوست و فارسی به دست کسانی خواهد افتاد که جز اسم چیزی دیگر از وی باقی نخواهد ماند.

آمار و ارقام راه‌گشاست. در هندوستان قریب دویست مرکز آموزش زبان فارسی در حال فعالیت است و در هر مرکز لااقل سی، چهل دانشجو مشغول آموزش‌اند. تعداد مدرّسان زبان فارسی بیش از چهارصد نفرند. هر گزارشی که درباره برنامه‌ها، تحقیقات، فعالیتها و مدرّسان این مراکز تهیه شود، اغواگر خواهد بود، مخصوصاً اگر آن گزارشها را کسانی بخوانند و ارزیابی کنند که از نزدیک با مسأله آشنایی نداشته باشند، به تعبیرها و تصمیم‌گیریهای نادرست منتهی خواهد شد. آمار و ارقام راه‌گشاست ولی «سیاهی لشکر نباید به کار...»

من با اکثر دانشجویان ادبیّات فارسی صمیمانه صحبت کرده‌ام و انگیزه آنان را در انتخاب این رشته جویا شده‌ام. اکثر آنان بدون دلخواه خود به این رشته آمده‌اند و

می‌دانند بلندترین اقبالی که ممکن است در آینده داشته باشند در این است که در یکی از مراکز آموزشی استخدام شوند و می‌دانند که این استخدام مشکل است، اما ناگزیر به سراسیمگی تحصیل که افتاده‌اند، به امید واهی پیش می‌روند.

انصافاً جمهوری اسلامی در راه گسترش زبان فارسی از هزینه ابایی نکرده است. متأسفانه باید این حقیقت تلخ را گفت که در این راه از برنامه صحیح استفاده نشده است. پارسال (سال ۱۳۷۵) سیزدهمین دوره کلاسهای بازآموزی تشکیل شده بود. هر سال این کلاسها به مدت پانزده روز تشکیل می‌شود، استادان و دانشجویان کلاسهای بالا به طور شبانه‌روزی در این کلاسها شرکت می‌کنند. سؤال کردم که برنامه کلاسهای اولین دوره با دوره سیزدهم چه تفاوتی دارد؟ شنیدم که هیچ! برای این کلاسها افرادی را از ایران دعوت می‌کنند و چند تن از ایرانیان دست‌اندرکار ادبیات در هند، بنگلادش و... هم در آن شرکت می‌کنند. هرکس خود جزوه‌یی یا کتابی زیربغل دارد به کلاس می‌رود و تدریس می‌کند و پانزده روز به پایان می‌رسد. ارقام و آمار درست می‌شود و گزارشی تهیه می‌گردد و همین. در پایان چندتن را برای اعزام به ایران انتخاب می‌کنند و قریب یک ماه از آنان در ایران پذیرایی می‌کنند و...

به نظر من هیچ کدام از شیوه‌هایی که با هزینه‌های سنگین در پیش گرفته‌اند به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. راه این است که پنج شش نفر عاشق زبان و ادبیات فارسی، عاشق واقعی نه سفارشی از طریق امتحان و آشنایی عمیق با روحیه آن افراد باید پیدا کرد و به ایران آورد و آنان را زیر نظر استادان مسئول و عاشق تربیت کرد و به مناطق مختلف هند اعزام داشت. این تربیت در پانزده روز، یک ماه یا یک نیمسال تحصیلی عملی نیست. حداقل باید از دوره کارشناسی ارشد تا دوره دکتری آن افراد در ایران باشند و مثل دانشجویان ایرانی در کلاسها شرکت کنند، تکالیف تحقیقی انجام دهند و در امتحان دقیق و علمی شرکت کنند و پس از پذیرفته شدن مدرک بگیرند و به کشور خود بازگردند. والا هر استاد اعزامی اگر خیلی فعال هم باشد، هفته‌یی هشت، ده، یا دوازده ساعت تدریس خواهد کرد و حوزه فعالیت او در یک دانشگاه خواهد بود، هرگز امکان‌پذیر نیست که برای هر مرکز آموزشی یک استاد اعزامی فرستاده شود و اگر امکان هم داشته باشد، چون موقتی و یک ساله است و اهل آن کشور نیست، مطمئناً کارآیی یک استاد بومی فاضل و دانشور را نخواهد داشت. در حال حاضر به دو شهر هند استاد اعزامی

فرستاده می‌شود، یکی از آنها دهلی و دیگری حیدرآباد دکن است. می‌گویند سالهاست که در کلاسهای درس فارسی دانشگاه عثمانیه در حیدرآباد بیش از یکی دو نفر پیدا نمی‌شود، آنها هم به اصطلاح با دعوت نامه استاد اعزامی به کلاس می‌آیند! به علت کمبود دانشجو دانشگاه با برپایی هر نوع سمینار مخالفت می‌کند و...

وسیله دیگر استفاده از رادیو و تلویزیون است. البته منظورم برنامه‌های علمی و ادبی حساب شده و منظمی است که به وسیله وزارت فرهنگ و آموزش عالی و با همکاری استادان مجرب به صورت نوارهای صوتی و تصویری تهیه شود و به جای استادان متفرقه در اختیار مراکز آموزشی قرار گیرد. در این راه می‌توان از تجارب دانشگاههای پیشرفته آکسفورد، کیمبریج و... بهره جست.

حوزه‌های دینی در هند در زمینه‌های آموزشی موفق‌ترند، گمان می‌کنم که ملاط عشق و ایمان در این توفیق مؤثرتر است. فارغ‌التحصیلان حوزه «دیوبند» قرآن کریم را چنان می‌خوانند و تلفظ می‌کنند که از یک عرب مادرزاد قابل تشخیص نیستند. رمز توفیق آنان را باید یافت. من کلمات قصار تلخی شنیده‌ام که در ذهنم می‌خلد ولی مناسب نمی‌دانم که آن کلمات ناگوار را تکرار کنم.

زبان فارسی زبان یک ملت کهنسال و متمدن است و نباید خوان یغما تلقی شود و هر کس که مصراعی به فارسی شکسته بسته خواند، خود را طلبکار پندارد. کمکهای بی حساب تحصیلی خدمت به گسترش زبان فارسی نیست، مدعی پروری و اتلاف هزینه‌ها و وقت و همه چیز است. هزینه آن باید به خرید کتابهای مورد نیاز دانشجویان اختصاص داده شود و کتابخانه‌های گروههای ادبیات در دانشکده‌ها تقویت گردد. خانه فرهنگ باید واقعاً خانه فرهنگ ایران باشد، همه کتابهای مربوط به تاریخ، جغرافیا، فلسفه، متون، نظم و نثر، کتب دینی و اخلاقی ایران باید در آن خانه باشد. فیلمها، اسلایدها، نقشه‌های جغرافیایی، نوارهای صوتی و تصویری از استادانی چون: دکتر شهیدی، دکتر زرین‌کوب، دکتر شفیعی، و دیگر ادیبان و اندیشمندان ایرانی باید در آرشیو خانه فرهنگ موجود باشد. زورخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها، کتابخانه‌ها، دانشگاهها باید با مدارک مصور و مستند به علاقه‌مندان عرضه شوند.

در انتخاب افراد مسئول و اعزام آنان برای احراز مقامات علمی و فرهنگی باید به فضل و علم آنان هم در کنار اعتقادات دینی توجه شود. افراد کم سواد یا بی سواد

رشته‌های همه دستگاههای فرهنگی مملکت را پنبه می‌کنند و حتی نظر شیفتگان واقعی زبان فارسی را نسبت به این زبان و فرهنگ عوض می‌کنند.

از چاپ نشریات مبتذل و نشر مقالات بی محتوا و کم ارزش جداً باید جلوگیری شود. اگر مجله‌یی یا کتابی منتشر نشود خیلی مفیدتر از آن است که با مقالات پر غلط و بی محتوا و کتابهای مغلوط و بی قواره انتشار یابد و به مراکز علمی جهان ارسال شود. به نظر من هر هزینه‌یی که در راه اصلاح مقالات و کتب صرف شود به هدر نمی‌رود. بهتر است که مقالات برای مجله‌ها و نشریه‌ها گردآوری شود و به مرکز ارسال گردد و مقالات در تهران به وسیله افراد ذی صلاح ارزیابی شود و پس از تأیید در مجلات مراکز ایرانی در خارج از کشور درج گردد. سفره نگشوده یک عیب دارد ولی وقتی بی حساب گشوده شود معایب آن فراوان است.

مراکز متعدّد که امروزه به حمایت از زبان فارسی و گسترش آن تأسیس شده‌اند، به آبی می‌مانند که اگر به آسیابی بروند و آن را بگردانند امید است که آردی فراچنگ آید، متأسفانه تعدّد آن سبب شده است که آن آسیای واحد هم نگردد. ضرورت عینی و علمی دارد که روسای آن مراکز نشستی با هم داشته باشند و مرکزی را خدایسندانه به عنوان سرپرست همه مراکز تعیین کنند و همه زیر نظر و با برنامه‌های آن مرکز جلو بروند. من بسیاری از خبرنگارها و نشریه‌های مراکز متعدّد را روی میز کار استادان و در قفسه کتابخانه‌ها دیده‌ام که ماهها حتی روکش نایلونی آن را باز نکرده بودند. یکی از استادان فارسی می‌گفت که از نشریه‌یی به سه آدرس نسخه‌هایی برای من می‌فرستند، در عوض از نشریه‌یی دیگر که من بارها درخواست نوشته‌ام، حتی یک شماره به دستم نرسیده است. مطمئناً اگر همه آن نشریه‌ها همی واحد داشته باشند و مطالب ضروری و قابل توجه را در هر شماره درج کنند، نتیجه مطلوب‌تری به دست خواهند آورد.

در این کار من خط‌مشی کلی و علمی را از استاد پروفیسور سیدامیرحسن عابدی گرفته‌ام. استادی که به حق لقب «پدر زبان فارسی» به ایشان داده‌اند. استاد باحافظه بسیار قوی که دارند، در هر مجلس مهمانی و سمینار و جزآن که پیش می‌آمد، چندین کتاب و رساله را برای مطالعه معرفی کردند که از بسیاری از آنها که یافتم بهره بردم.

میزبان اصلی من، دوست گرامی و دانشمند استاد پروفیسور اظهر دهلوی بودند، انصاف را که در هر باب حق میزبانی را تمام و کمال ادا کردند. اگر چشم دچار اشکالی

می شد، یک تلفن استاد کافی بود که متخصص ترین چشم پزشکی دهلی شما را معاینه کند. شیشه عینک به توصیه ایشان در یک چشم به هم زدن عوض می شد. دیدار با استاد عبدالحمید صاحب طبیب بنام و بانی دانشگاه همدرد که برای هر کسی به آسانی مقدور نیست، استاد این نامقدور را مقدور می کرد.

دوست گرامی پروفیسور شریف حسین قاسمی، استاد دانشگاه دهلی، حلال مشکلات من بودند. در جای خود نوشته ام که یک مقاله علمی و استادانه ایشان تحت عنوان *بررسی انتقادی ادبیات فارسی در نیمه اول قرن نوزدهم* را که در اسلام آباد ایراد کرده بودند. با اجازه ایشان به تلخیص در این کتاب آورده ام و در بسیاری موارد از نظرها و دانش ایشان بهره مند شده ام. صمیمانه از ایشان متشکرم.

از عنایات همکار گرامی خانم پروفیسور صبرج. هاووالا در دانشگاه نهر و علی رغم بیماری ایشان و درگذشت پدر گرانقدرشان همیشه برخوردار بودم. از ایشان و نیز آقای پروفیسور محمود عالم مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نهر و سپاسگزارم. آقای دکتر سید عین الحسن همکار و همسایه گرانقدری در دانشگاه برایم بودند پیروزی و بهروزی ایشان را از درگاه خداوند خواستارم.

دوست ارجمند جناب پروفیسور محمد اسلم خان، استاد دانشگاه دهلی و مدیر بخش فارسی آن دانشگاه، بسیاری از کتابهای خود را ماهها در اختیار من گذاشتند. واقعاً ایشان چنین احساسی داشتند که هر کتابی که مورد نیاز من باشد، ایشان موظفند که تهیه کنند و تهیه می کردند. از این بابت مدیون ایشانم و بدین وسیله تشکر می کنم.

همکار ارجمند خانم پروفیسور آذر میدخت صفوی، استاد دانشمند دانشگاه علیگر بارها توصیه کردند که در مخزن کتابخانه علیگر برای من گشوده شود و در فرصت اندک، عنایات بسیار ابراز داشتند که تشکر از ایشان ناچیزترین مقابله است.

دوست گرامی آقای دکتر اختر مهدی از اولین روزهای اقامت من در هند باب دوستی را گشودند. در مواردی از زبان دانی و سرعت انتقال ایشان در معادل گزینی بهره برده ام. از ایشان هم متشکرم.

اخبار الاخیار محدث دهلوی، خزینة الاصفیای مفتی محمد غلام سرور، جلد سوم منتخب التواریخ عبدالقادر بدآونی و چندین کتاب و جزوه دیگر را آقای علیم اشرف خان که من به شوخی وی را وزیر می نامیدم، به صورت تصویر در اختیار من قرار داد، اگر

پایمردی وی نبود، شاید من هنوز هم به آن تصویرها دسترسی پیدا نمی‌کردم. از ایشان هم سپاسگزارم.

اما شما که در میان فهرست مآخذ به کتابهای اردو هم برمی‌خورید، من این مآخذ را صفحه به صفحه با آقای واصف احمد دانشجوی دوره دکتری ادبیات دانشگاه جواهر لعل نهرو خوانده‌ام. آسانها را خودم دریافته‌ام و مشکلهای را به یاری این دانشجوی بر حوصله بهاری که فرزند یک معلم ادبیات فارسی است، آسان کرده‌ام. برای او موفقیت روزافزون آرزو مندَم.

با آنکه کتاب به ترتیب تاریخی نوشته شده، شیوه‌ی یکسان از آغاز تا پایان دنبال نشده است. در دوره‌های اول شاعران از یک دربار نبوده‌اند، ناچار در ترتیب آنان تقدّم و تأخّر تاریخی مدّ نظر بوده است. اما در دوره گورکانیان شاعران دوره سلطنت هر پادشاه مقتدر تیموری به ترتیب الفبایی نوشته شده‌اند. در هر مدخلی به منبع یا منابع مورد استفاده اشاره شده است. مشخصات کتابشناسی منابع در پایان آمده است.

علی‌رغم همه قبض و بسطها دلم می‌خواست که این کتاب به شیوه مرکز تحقیقات فارسی لاهور یا اسلام‌آباد که تاکنون کتابهای بسیار مفیدی چون *تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، فهرست مشترک نسخه‌های فارسی پاکستان، مجموعه سخنرانی‌های نخستین پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره* و... چاپ کرده است، در مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو به چاپ برسد. اما دریافتم که اگر کتاب را به آنان بسپارم عاقبت بدهکار خواهم شد. در آن مرکز چنین می‌پنداشتند که این کار همچون رنگرزی است و در یکی دو ماه به سامان خواهد رسید و سرانجام هم توصیه آن مرکز سبب خواهد شد که کتاب به‌نور چاپ سپرده شود. قبل از تحویل دست‌نوشته‌ها سخنی از بازبینی و ویرایش به گوشم می‌خورد. چون در مقاله‌ای که درباره حافظ برای چاپ در شماره ۱۱ *آئینه پارسی* داده بودم از شیوه اصلاح و ویرایش آن مرکز آگاهی داشتم، بابر خواسته دل نهادم و بر آن شدم که یا کتاب را تا ابد بایگانی کنم و یا در ایران به چاپ برسانم تا اصالت کار حفظ شود، اگر بد است بد بماند و اگر نیک است نیک، و گرفتار ویرایش ناهنجار و به قول مرحوم مینوی «شدرسنا» نشود. در پایان کار من هم به نتیجه‌یی که مرکز تحقیقات فارسی دهلی رسیده بود، رسیدم که «نوشتن تاریخ ادبیات که کاری ندارد!». اما چه می‌توان کرد که کاری حسابی‌تر و عمده‌تر و چشم‌گیر از این هم از دست همچو منی ساخته نبود.

این نوشته‌ها در مدّتی کمتر از یک سال بین الدّفتین گرد آمده است. کسانی که اهل کارند می‌دانند که اگر کتابخانه‌یی جامع در اختیار مؤلّفی قرار گیرد که هر مأخذی را خواست، برخیزد و از قفسه بیرون کشد و استفاده کند، در مدّت یک سال - حتّی کمتر - بیش از آنچه نگارنده این سطور فراهم آورده است، نمی‌توان فراهم آورد. درحالی که خداگواه است که من گاهی شش ماه، کمتر یا بیشتر، به دنبال یافتن مأخذ در کتابخانه‌ها گشته‌ام و پس از یافتن، کپی تهیّه کرده‌ام و نسخه‌یی در اختیار مرکز تحقیقات و بعضی دوستان قرار داده‌ام. و هرگز مدّعی نیستم که کتابی کامل و بی‌عیب تدوین کرده‌ام، امّا به‌هرحال کاری کرده‌ام که برای مبتدیان مفید است و منتهیان نیز می‌توانند از جایی که من توقّف کرده‌ام، حرکت آغاز کنند. اگر صلاح دانستند وضع و موقعیت ادب فارسی را در منطقه‌یی دیگر از هند که پای من به آنجا نرسیده است، بررسی کنند. من بر آن بوده‌ام که «کوشش بیهوده به از خفتگی است».

آدمی در هر کاری، خطا می‌کند، امّا بسامد خطا در کارهایی که برای اوّلین بار انجام می‌دهد بالاتر است. از خوانندگان گرامی این کتاب، مخصوصاً از استادان ارجمند هندی که به تدریس تاریخ ادبیّات مشغولند، صمیمانه در خواست می‌کنم که خطاهایی را که می‌بینند اغماض نکنند، آنها را به وسیله ناشر به اطلاع برسانند تا اگر کتاب به چاپ بعدی رسید به نام خود آنان اصلاح شود.

در نمونه خوانی و نشانه‌گذاری اعلام آقای غلامحسن طاهّا زحمت فراوان کشیده‌اند، بدین وسیله از زحمات ایشان قدردانی و از ایشان تشکّر می‌کنم. اعلام به وسیله کامپیوتر ردیف شده است امید است که خطای خیلی بارز نداشته باشد.

هو الاول والآخر والظاهر والباطن

توفیق ه سبّحانی

تیرماه ۷۶ تهران

نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند

مندرجات

چند کلمه.....	دو
پیشگفتار، روابط باستانی.....	۱
بعد از اسلام.....	۳
۱. نخستین شاعران فارسی گوی هند.....	۷
۱- روزبه نکتی.....	۸
۲- ابوالفرج رونی.....	۹
۳- مسعود سعد سلمان.....	۱۰
۴- سعادت پسر مسعود سعد.....	۱۴
۵- یوسف دربندی لاهوری.....	۱۵
۶- روحانی.....	۱۶
۷- عطاء بن یعقوب.....	۱۷
۸- محمد بن ناصر علوی.....	۱۷
۹- حمیدالدین مسعود بن شالی کوب.....	۱۸
۱۰- مختاری غزنوی.....	۱۸
۱۱- ابونصر فارسی.....	۱۹

- ۱۲- سعدالدین مسعودنوکى ۲۰
- ۱۳- ضياء الدين عبدالرافع بن ابوالفتح هروى ۲۱
- ۱۴- شهاب الدولة والدين محمد بن رشيد الرئيس ۲۱
- ۱۵- سعدالدین عورغزنوى ۲۲
- ۱۶- جمال الدين يوسف بن نصر ۲۲
- ۱۷- سديدالدين على بن عمر غزنوى ۲۳
- ۱۸- جمال الدين ابوبكر بن مساعد خسروى ۲۳
- ۱۹- شيخ حميدالدين حكيم لاهورى ۲۴

- ويژگيهاي شعر غزنوى ۲۴
- نويسندگان عصر غزنوى ۲۵
- ۱- هجویری ۲۵
- ۲- نصرالله منشی ۲۷
- ۳- قاضی منهاج ۲۹
- ۴- گردیزی ۳۱

۲. غوریان (یا آل شَنَسَب) ۳۳
- وضع اجتماعی و ادبی در عهد غوریان ۳۶
- شاعران عهد غوریان ۳۸
- ۱- رکن الدین حمزه ۳۸
- ۲- جوهری ۳۸
- ۳- امام بدیع الزمان عبدالواسع جبلی ۳۹
- ۴- فرقدی ۴۰
- ۵- فخرالدین مبارکشاه ۴۰
- ۶- فریداحول ۴۱
- ۷- برهان الدین مظفر بن شمس بلخی ۴۲
- ۸- ابونصر فراهی ۴۳

- ۹- خالد ۴۴
- ۱۰- نازکی مراغی ۴۵
- نویسندگان عصر غوریان ۴۵
- ۱- نظامی عروضی ۴۵
- ۲- محمد عوفی ۴۷
- ۳- محمد بن منصور... مشهور به فخرمدبّر ۵۰
- ۳- ممالیک (سلاطین هند) ۵۳
- اوضاع ادبی و فرهنگی در عهد ممالیک ۵۵
- شعراى عهد ممالیک ۵۷
- ۱- بهاءالدین اوشی ۵۷
- ۲- جمال الدین محمد ۵۸
- ۳- قاضی حمیدالدین ۵۹
- ۴- سراجی خراسانی ۶۰
- ۵- شمس الدین محمد بلخی ۶۱
- ۶- فضلّی ملتانی ۶۲
- ۷- خواجه ابونصر ناصری ۶۳
- ۸- روحانی بخارایی ۶۳
- ۹- تاج الدین ریزه ۶۴
- ۱۰- بهاءالدین علی ۶۵
- ۱۱- حمیدالدین قهندزی ۶۵
- ۱۲- شهاب مهمره ۶۶
- ۱۳- عمیدلویکی ۶۸
- ۱۴- قاضی منهاج سراج ۶۹
- ۱۵- حسن سجزی ۶۹

نویسندگان عصر ممالیک ۷۳

- ۱- حسن نظامی نیشابوری ۷۳
- ۲- فخرمدبّر ← دوره غوریان ۷۴
- ۳- امام صفانی ۷۴
- ۴- علی بن حامد... کرمانی ۷۴
- ۵- مؤید جاجرمی ۷۶
- ۶- ناصرالدین ایتم بلارامی ۷۷
- ۷- امیر امام ناصر ۷۷
- ۸- شیخ عمادالدین شقورقانی ۷۷
- ۹- قاضی جلال الدین کاشانی ۷۸
- ۱۰- شمس الدین بهرایجی ۷۸
- ۱۱- جمال الدین بسطامی ۷۸
- ۱۲- شمس الدین دبیر ۷۸

۴. خلیجیان ۷۹

- اوضاع ادبی و اجتماعی در عهد خلیجیان ۸۱
- شاعران و نویسندگان عهد خلیجیان ۸۴
- ۱- خواجه سنایی ۸۴

- ۱- صدرالدین حکیم ۸۵
- ۲- خواجه ضیاءالدین سنائی ۸۵
- ۳- خواجه عزیزالدین صوفی ۸۵
- ۴- خواجه محمد امام ۸۵
- ۵- فخرالدین قواس ۸۵

۵. تغلقیان ۸۷

- حکومتهای دیگر در عهد تغلقیان ۸۹

زندگی اجتماعی در عهد تغلقیان ۹۳

شاعران عهد تغلق ۹۶

۱- امیر خسرو دهلوی ۹۶

۲- امیر حسن سجزی دهلوی ۱۰۲

۳- بوعلی قلندر ۱۰۲

۴- بدرچاچ ۱۰۲

۵- عصامی ۱۰۴

۶- مطهر کره ۱۰۶

۷- مغیث الدین هانسوی ۱۰۸

۸- امیر اختیارالدین ۱۰۸

۹- ظهیرالدین دهلوی ۱۰۹

۱۰- حمید قلندر ۱۱۰

۱۱- جمال الدین استاجی ۱۱۱

۱۲- فیروز شاه تغلق ۱۱۲

۱۳- الیاس هروی ۱۱۲

۱۴- سید السادات سیداجل ۱۱۳

۱۵- تاج شیرازی ۱۱۳

۱۶- فاضی صیرفی ۱۱۴

۱۷- عبید ۱۱۴

۱۸- ملک احمد ۱۱۴

۱۹- قاضی شهاب الدین دولت آبادی ۱۱۵

۲۰- شیخ جمال الدین هانسوی ۱۱۵

۲۱- ظهیرالدین فراهی ۱۱۵

۲۲- ملا نظام الدین علامی جونپوری ۱۱۶

۲۳- ملا ظهیرالدین زیدی ۱۱۶

- ۱۱۷ علما و صوفیان عهد تغلق
- ۱۱۹ نثر فارسی و نثرنویسان در عهد تغلق
- ۱۱۹ ۱- بساتین الانس
- ۱۲۰ ۲- طوطی نامه
- ۱۲۱ ۳- منشآت ماهرو
- ۱۲۲ ۴- خاطرات محمدتغلق
- ۱۲۲ ۵- تاریخ فیروزشاهی
- ۱۲۵ ۶- تاریخ فیروزشاهی شمس سراج
- ۱۲۶ ۷- فتوحات فیروزشاهی
- ۱۲۶ ۸- فتاوی تاتارخانی
- ۱۲۷ ۹- تفسیر تاتارخانی
- ۱۲۷ ۱۰- فتاوی فیروزشاهی
- ۱۲۷ ۱۱- فقه فیروزشاهی
- ۱۲۸ ۱۲- فواید فیروزشاهی
- ۱۲۸ ۱۳- غنیة المنیه
- ۱۳۱ ۶. سادات (سیدها)
- ۱۳۴ لودیان
- ۱۳۷ خصایص پادشاهان لودی
- ۱۳۸ اوضاع اجتماعی و فرهنگی
- ۱۴۰ شاعران عهد سادات ولودی
- ۱۴۰ ۱- سید محمد گیسودراز
- ۱۴۰ ۲- شیخ آذری اسفراینی
- ۱۴۲ ۳- ملا نظیری طوسی
- ۱۴۳ ۴- جمالی کنبوه
- ۱۴۵ ۵- سید عبدالقدوس گنگوهی

- ۶- بدیعی سمرقندی ۱۴۶
- ۷- بیانی کرمانی ۱۴۷
- ۸- شاهدی قمی ۱۴۷
- ۹- مطیعی ۱۴۸
- ۱۰- فیروزشاهی بهمنی ۱۴۸
- ۱۱- شاه زین العابدین ۱۴۹
- ۱۲- ملاسامعی ۱۵۰
- ۱۳- یوسف عادلشاه ۱۵۰
- ۱۴- اسماعیل عادلشاه ۱۵۰

نویسندگان عصر سادات ولودیان ۱۵۰

- ۱- سید محمد حسینی معروف به گیسودراز ۱۵۱
- ۲- خواجه احمد علی سامانی ۱۵۲
- ۳- عبدالعزیز بن شرمک ۱۵۲
- ۴- سید اشرف جهانگیر سمنانی ۱۵۳
- ۵- قاضی شهاب الدین عمر دولت آبادی ۱۵۳
- ۶- خواجه عماد الدین محمود گاوآن ۱۵۴
- ۷- سید محمد بن جعفر مکی حسینی ۱۵۶
- ۸- شیخ عبدالقدوس گنگوهی ۱۵۷
- ۹- شاه طاهر ۱۵۷
- ۱۰- سید معین الحق ۱۵۹
- ۱۱- کمال صفی حسینی ۱۵۹
- ۱۲- شاه مدار ۱۵۹
- ۱۳- محمد بن ابوالقاسم ۱۶۰
- ۱۴- رکن بن محمد ۱۶۰
- ۱۵- دریای اسمار ۱۶۱
- ۱۶- محمد بحامد خانی (بهامد خانی) ۱۶۲

- ۱۷- عبدالکریم نیمدهی - یا (همدانی) ۱۶۲
- ۱۸- کمال الدین عبدالرزاق ۱۶۲
- ۱۹- فیض الله بن زین العابدین بنیانی ۱۶۳
- ۲۰- شیخ رزق الله بن سعد الله دهلوی ۱۶۴

چند کتاب در لغت، موسیقی و طب ۱۶۵

- ۱- زفان گویا ۱۶۵
- ۲- ادات الفضل ۱۶۵
- ۳- شرف نامه ۱۶۵
- ۴- مفتاح الفضلا ۱۶۶
- ۵- مؤید الفضلا ۱۶۶
- ۶- مجمل العجم ۱۶۷
- ۷- مفتاح گلستان ۱۶۷
- ۸- تحفة السعاده ۱۶۷
- ۹- دستور الافاضل ۱۶۸
- ۱۰- فرهنگ ابراهیم شاهى ۱۶۸
- ۱۱- لهجت سکندر شاهى ۱۶۸
- ۱۲- ترجمه سالیوتره ۱۶۹
- ۱۳- کفایه مجاهدیه ۱۶۹
- ۱۴- طب سکندری ۱۷۰
- ۱۵- مفتاح السرور عادل شاهى ۱۷۰

۷. افغانان ۱۷۱

- خصایص شاهان افغان ۱۷۳
- اوضاع ادبی ۱۷۴

شاعران و نویسندگان این عهد ۱۷۵

نگاهی به تصوف اسلامی در هند.....	۱۷۷
۱- چشتیه.....	۱۸۱
۲- سهروردیه.....	۱۸۱
۳- نقشبندیه.....	۱۸۲
۴- قادریه.....	۱۸۳
اصول مشایخ چشت در توسعه سلسله خود.....	۱۸۴
کیفیت و اهمیت تلاش های اصلاحی چشتیه.....	۱۹۰
وظایف و کردارهای معلم اخلاق.....	۱۹۲
شیوه اصلاح و تربیت در چشتیه.....	۱۹۴
اهمیت خانقاه.....	۱۹۶
اصلاح شخصیت اخلاقی.....	۱۹۶
تربیت خلفا و مریدان.....	۱۹۷
اصلاح و تربیت مریدان عام.....	۲۰۱
تلقین و هدایت مردم.....	۲۰۱
سماع و چشتیه.....	۲۰۲
اساس اندیشه های چشتیه.....	۲۰۳
محور فکر: قرآن.....	۲۰۶
مشایخ چشت و علما.....	۲۰۷

صوفیان هند.....	۲۰۸
۱- خواجه معین الدین چشتی.....	۲۰۸
۲- خواجه قطب الدین بختیار کاکی.....	۲۱۳
۳- قاضی حمید الدین ناگوری.....	۲۱۷
۴- شیخ بهاء الدین زکریا.....	۲۱۹
۵- شیخ صدرالدین عارف.....	۲۲۲
۶- خواجه فرید الدین گنج شکر.....	۲۲۳
۷- مولانا فخرالدین عراقی.....	۲۲۷

- ۸- شیخ امیرحسینی ۲۲۸
- ۹- خواجه نظام الدین اولیا ۲۲۹
- ۱۰- شیخ بوعلی قلندر پانی پتی ۲۳۶
- ۱۱- شیخ ابو الفتح رکن الدین ۲۳۸
- ۱۲- شیخ برهان الدین غریب ۲۴۰
- ۱۳- ضیاء الدین نخشبی ۲۴۲
- ۱۴- شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ۲۴۲
- ۱۵- شرف الدین احمد منیری ۲۴۷
- ۱۶- سید جلال الدین بخاری ۲۴۹
- ۱۷- سید اشرف جهانگیر سمنانی ۲۵۲
- ۱۸- سید محمد گیسودراز ۲۵۵
- ۱۹- شیخ احمد عبدالخالق صاحب نوشه رودلوی ۲۶۰
- ۲۰- احمد سرهندی ۲۶۲
- ۲۱- عبدالحق محدث دهلوی ۲۶۴
- ۲۲- خواجه باقی بالله ۲۶۶

۹. گورکانیان هند - بابر ۲۶۷

اوضاع ادبی در عصر بابر ۲۶۹

آثار بابر ۲۷۰

علماء و مشایخ عهد ظہیر الدین محمد بابر: ۲۷۵

احمد خواجگی کاشانی (۲۷۵)، (اختیار قاضی ۲۷۶)، (حسن طاهر جونپوری ۲۷۶)،

(زین الدین خوافی ۲۷۵)، (سماء الدین ۲۷۷)، (شاه ادھن دھلوی ۲۷۷)، (عبدالله بیابانی

۲۷۷)، (محمد غوث گوالیاری ۲۷۷)، (محمود فقیہ ۲۷۷).

شاعران عهد بابر: ۲۷۸

(جمالی کنبوہ ۲۷۸)، (سلیمان شاہ ۲۷۸)، (طفیلی ۲۷۸).

هنرمندان عصر بابر: ۲۷۹

(نصیرالدین محمد همایون ۲۷۹).

اوضاع ادبی در عهد همایون ۲۸۱

علماء و مشایخ دوره همایون ۲۸۴

(الیاس مولانا ۲۸۴)، (بایزید بیات ۲۸۴)، (جوهر آفتابه‌چی ۲۸۵)، (گدایی دهلوی ۲۸۵)،
(گلبدن بیگم ۲۸۵)، محمد فاضل مولانا ۲۸۷)، (محمد فخری هروی ۲۸۸)، (میر
عبداللطیف قزوینی ۲۸۹)، (یحیی قزوینی ۲۸۹)، (یوسف‌بن محمد هروی ۲۸۹).

شاعران دربار همایون ۲۹۰

(الفتی ۲۹۰)، (امانی ۲۹۰)، (اویسی ۲۹۱)، (ایوب ۲۹۲)، (بابادوست طارمی ۲۹۲)،
(بزمی ۲۹۳)، (بیرم‌خان ۲۹۳)، (جاهی تیم‌پانی ۲۹۴)، (جلالی ۲۹۵)، (جنونی بدخشانی
۲۹۵)، (حبّی ۲۹۵)، (حزینی ۲۹۶)، (حسین مروزی معنایی ۲۹۶)، (حیدر تونیایی
۲۹۷)، (خردزرگر ۲۹۷)، (خواج‌زاده کابلی ۲۹۷)، (خواج‌ه کلان‌بیگ ۲۹۸)، (رازی
۲۹۸)، (رشوتی ۲۹۸)، (رونقی بخاری ۲۹۹)، (سقا ۲۹۹)، (شاه‌جهانگیر ۳۰۰)،
(شاه‌طاهر دکنی ۳۰۱)، (شهاب‌الدین احمد معنایی ۳۰۱)، (غیاث‌الدین علی ۳۰۱)،
(فارغی شیرازی ۳۰۲)، (فکری نوربخشی ۳۰۲)، (قاسم کاهی ۳۰۲)، (محمد کابلی
۳۰۳)، (منصور ترمذی ۳۰۳)، (منظری سمرقندی ۳۰۴)، (موجی ۳۰۴)، (نادری
سمرقندی ۳۰۴)، (نیازی بخاری ۳۰۵)، (ولی بیگ ۳۰۵)، (همایون‌نامه منظوم ۳۰۵)

جلال‌الدین محمد اکبر ۳۰۶

اوضاع ادبی و اجتماعی در عهد اکبر ۳۰۸

علمای دربار اکبر ۳۱۵

(ابوتراب ولی گجراتی ۳۱۵)، (ابوالفضل علمای ۳۱۵)، (احمد تنوی ۳۱۶)، (الهداد
امروهی ۳۱۷)، (تاج‌الدین دهلوی ۳۱۷)، (حسنعلی موصلی ۳۱۷)، (سلطان تھانیسری
۳۱۸)، (شریف آملی ۳۱۸)، (شیرازی، خواج‌ه مولانا ۳۱۸)، (طوسی قاضی ۳۱۸)،
(عارف قندهاری ۳۱۹)، (عبّاس سروانی ۳۱۹)، (عبدالقادر بدائونی ۳۱۹)، (عبدالقادر

بداؤنی (۳۱۹)، (عبد اللطیف قزوینی ۳۲۱)، (عبدالله سلطان پوری ۳۲۱)، (عبدالنبی صدرالصدور گنگوهی ۳۲۱)، (غیاث الدین علی قزوینی ۳۲۲)، (فتح اله شیرازی ۳۲۲)، (فیضی سرهندی ۳۲۴)، (محدث دهلوی ۳۲۴)، (محمد معصوم بهکری ۳۲۵)، (نظام الدین بدخشی ۳۲۶)، (نظام الدین احمد بدخشی ۳۲۶)، (نورالحق دهلوی ۳۲۷)، (نورالله شوشتری ۳۲۸)، (وقوعی نیشابوری ۳۲۹)، (یعقوب کشمیری ۳۲۹).

کتابهای متفرقه تاریخی دوره اکبر ۳۳۰

(احوال میر عطاء الله ۳۳۰)، (تاریخ کشمیر ۳۳۰)، (ترجمه راماین ۳۳۱)، (جذب القلوب الی دیارالمحبوب ۳۳۱)، (حالات آصف خانان ۳۳۱)، (رزم نامه یا ترجمه مهابهارات ۳۳۱)، (ظفرنامه احمدآباد یا اکبرنامه ۳۳۱)، (مدارج النبوه و درجات القوت ۳۳۱)، (مغازی النبی ۳۳۱)، (واقعات مشتاقی ۳۳۲)، (همایون نامه ۳۳۲)

شاعران دربار جلال الدین اکبر ۳۳۲

(آتشى قندهاری ۳۳۲)، (اسدیگ قزوینی ۳۳۳)، (اسیری رازی ۳۳۳)، (اشکی قمی ۳۳۴)، (بابا طالب اصفهانی ۳۳۴)، (پیامی کرمانی ۳۳۵)، (پیروی ساوجی ۳۳۵)، (تذروی ابهری ۳۳۵)، (تشبیهی کاشی ۳۳۵)، (تقی الدین شوشتری ۳۳۶)، (توسنی ۳۳۶)، (ثانی خان هروی ۳۳۶)، (ثنایی مشهدی ۳۳۷)، (جدایی مصور ۳۳۷)، (جذبی کرد ۳۳۷)، (جعفر بیگ قزوینی ۳۳۸)، (حزنی اصفهانی ۳۳۹)، (حسین مروی ۳۳۹)، (حلیمی ۳۳۹)، (حیاتی گیلانی ۳۴۰)، (حیدری تبریزی ۳۴۰)، (حیفی ساوجی ۳۴۰)، (خسر قاینی ۳۴۰)، (خنجر بیگ ۳۴۱)، (دخلی اصفهانی ۳۴۱)، (دوایی ۳۴۱)، (دوری هروی ۳۴۲)، (رفیعی کاشانی ۳۴۲)، (روغنی استرآبادی ۳۴۲)، (رهایی خوافی ۳۴۳)، (رهمی نیشابوری ۳۴۳)، (زین خان کوکه ۳۴۳)، (ساقی جزایری مشهدی ۳۴۴)، (سپهری هروی ۳۴۴)، (سرمدی اصفهانی ۳۴۴)، (سنجر کاشانی ۳۴۵)، (سیدی ۳۴۵)، (شریف آملی ۳۴۵)، (شیری لاهوری ۳۴۶)، (صادق حلوائی سمرقندی ۳۴۶)، (صادقی قندهاری ۳۴۶)، (صالح دیوانه ۳۴۷)، (صالحی هروی ۳۴۷)، (صبوحی جغتایی ۳۴۷)، (صبوری همدانی ۳۴۷)، (صرفی ۳۴۸)، (صرفی ساوجی ۳۴۸)، (طارمی ۳۴۹)، (طالب اصفهانی ۳۴۹)، (طالعی یزدی ۳۴۹)، (طریقی ساوجی ۳۵۰)، (عالم کابلی ۳۵۰)، (عبیدی ۳۵۱).

(عتابی ۳۵۱)، (عرفی شیرازی ۳۵۱)، (عزیز کوکه ۳۵۱)، (عزیزی ۳۵۲)، (عشقی خان ۳۵۳)، (علمی ۳۵۳)، (عنایت‌الله کاتب ۳۵۳)، (عهدی شیرازی ۳۵۳)، (غازی اسیری ۳۵۴)، (غباری ۳۵۴)، (غزالی مشهدی ۳۵۴)، (غزنوی ۳۵۵)، (غنی امنی ۳۵۵)، (غیبی شیرازی ۳۵۶)، (غبرتی شیرازی ۳۵۶)، (فارغی شیرازی ۳۵۶)، (فسونی یزدی ۳۵۷)، (فکری مشهدی ۳۵۷)، (فتابی ۳۵۸)، (فهمی استرآبادی ۳۵۸)، (فهمی تهرانی ۳۵۸)، (فهمی سمرقندی ۳۵۹)، (فیروزه کابلی ۳۵۹)، (فیضی فیاضی ۳۵۹)، (قاسم ارسلان ۳۶۲)، (قراری گیلانی ۳۶۲)، (قندی ۳۶۳)، (قیدی شیرازی ۳۶۳)، (کامی قمی ۳۶۳)، (کلامی ۳۶۳)، (کلاهی ۳۶۴)، (لطفی منجم ۳۶۴)، (لعلی ۳۶۴)، (لقایی استرآبادی ۳۶۵)، (لوائی سبزواری ۳۶۵)، (محمد دهلوی ۳۶۵)، (محمدیوسف ۳۶۵)، (محتی حصار ۳۶۶)، (محو ۳۶۶)، (محو همدانی ۳۶۶)، (مدامی بدخشی ۳۶۷)، (مدامی همدانی ۳۶۷)، (مرادی استرآبادی ۳۶۷)، (مشفق بخاری ۳۶۷)، (معزی هروی ۳۶۸)، (معظم ۳۶۸)، (مقصود قزوینی ۳۶۸)، (مقیم سبزواری ۳۶۹)، (ملکی قزوینی ۳۶۹)، (منظری سمرقندی ۳۶۹)، (موزون ۳۷۰)، (موسوی مشهدی ۳۷۰)، (میرامانی ۳۷۰)، (میرزاده علی‌خان ۳۷۱)، (میرزا عزیز کوکه ۳۷۱)، (میرعبدالحی مشهدی ۳۷۱)، (میرمحسن رضوی ۳۷۱)، (میرمرتضی شریفی شیرازی ۳۷۲)، (میلی هروی ۳۷۲)، (ناصحی ۳۷۲)، (نامی ۳۷۲)، (نجانی گیلانی ۳۷۳)، (نشانی ۳۷۳)، (نظمی تبریزی ۳۷۴)، (نوائی ۳۷۴)، (نورالدین محمد ترخان ۳۷۴)، (نویدی تربتی ۳۷۵)، (نهانی ۳۷۵)، (نیازی بخارایی ۳۷۵)، (واقعی هروی ۳۷۶)، (وداعی هروی ۳۷۶)، (وصفی ۳۷۶)، (وصلی خوانساری ۳۷۶)، (وفایی اصفهانی ۳۷۷)، (وقوعی نیشابوری ۳۷۷)، (وقوفی هروی ۳۷۸)، (هاشم ۳۷۸)، (هجری جامی ۳۷۸)، (همدی ۳۷۹).

نورالدین محمد جهانگیر ۳۷۹

اوضاع ادبی در عهد جهانگیر ۳۸۱

علمای دربار نورالدین محمد جهانگیر ۳۸۴

(احمدخان کنبو ۳۸۴)، (امین بلخی ۳۸۴)، (جهانگیرشاه ۳۸۵)، (خاکی شیرازی ۳۸۵)، (سکندر گجراتی ۳۸۶)، (شکرالله شیرازی ۳۸۶)، (طاهر سبزواری ۳۸۷)، (عبدالباقی نهاوندی ۳۸۷)، (عبدالحق محدث دهلوی ۳۸۷)، (عبدالله ۳۸۷)، (کامگار حسینی

(۳۸۷)، (مجددالف ثانی ۳۸۸)، (محمدقاسم گیلانی ۳۸۸)، (متعمدخان ۳۸۸)،
(نعمت‌الله هروی ۳۸۹)، (نورالله شوشتری ۳۸۹).

دیگر کتب تاریخی عهد نورالدین جهانگیر ۳۹۰

(انتخابات جهانگیر شاهی ۳۹۰)، (انتخاب تاریخ کشمیر ۳۹۰)، (بهارستان غایی ۳۹۰)،
(بیگلرنامه ۳۹۱)، (تاریخ طاهری ۳۹۱)، (تاریخ کشمیر ۳۹۱)، (تواریخ جهانگیرشاهی
۳۹۲)، (زبدہ التواریخ ۳۹۲)، (نامہ شاہان کشمیر ۳۹۲)، (وقایع الزمان یا فتح‌نامہ نور
جهان بیگم ۳۹۲).

شاعران دربار جهانگیر ۳۹۲

(آصف‌خان قزوینی ۳۹۲)، (اسدیگ قزوینی ۳۹۳)، (افضل‌خان دکنی ۳۹۳)، (تقی‌ای
شوشتری ۳۹۳)، (حسن‌بیگ خاکس ۳۹۳)، (خصالی هروی ۳۹۴)، (حیاتی گیلانی
۳۹۴)، (رکن‌ای کاشی ۳۹۴)، (شکبیه اصفهانی ۳۹۵)، (شیدا ۳۹۵)، (صفی اصفهانی
۳۹۵)، (طالب آملی ۳۹۶)، (طفلی ۳۹۷)، (عارف ابگی ۳۹۷)، (عبدالنبی فخرالزمانی
۳۹۸)، (عرفی شیرازی ۳۹۹)، (عطایی معنوی ۳۹۹)، (علی‌احمد مهرکن ۴۰۰)، (فغفور
لاهیجانی ۴۰۰)، (لطفی تبریزی ۴۰۰)، (محو اردبیلی ۴۰۱)، (مرشد بروجرودی ۴۰۱)،
(مهابت‌خان ۴۰۱)، (میرزا غازی‌بیگ ترخان ۴۰۲)، (میرسنجر ۴۰۳)، (میرصابر ۴۰۳)،
(میرملکی قزوینی ۴۰۳)، (میروصلی شیرازی ۴۰۴)، (نظیری نیشابوری ۴۰۵)، (نواب
قاسم‌خان ۴۰۵).

میرزا عبدالرحیم خان خانان ۴۰۶

علمای دربار عبدالرحیم خان خانان ۴۰۷

(آقا جلال ۴۰۸)، (ابراهیم ۴۰۸)، (ابوالفتح گیلانی ۴۰۸)، (جبرئیل حکیم ۴۰۹)،
(جلال‌الدین حسن نیشابوری ۴۰۹)، (جمال‌الدین محمد استرآبادی ۴۱۰)، (خوشحال
۴۱۰)، (خیرالدین ۴۱۰)، (روح‌الله ۴۱۰)، (شکرالله ۴۱۰)، (صوفی ۴۱۰)، (طیب ۴۱۱)،
(عبدالعزیز ۴۱۱)، (عبدالله ۴۱۱)، (علم‌الله ۴۱۲)، (غازی‌خان بدخشی ۴۱۲)،
(فریدالدین ۴۱۲)، (کمال‌الدین حسین شیرازی ۴۱۲)، (محمدامین ۴۱۲)، (محمدباقر

۴۱۲)، (محمدرضا تاج مشهدی ۴۱۳)، (محمدعلی کشمیری ۴۱۳)، (محمدقاسم گیلانی ۴۱۳)، (محمدنفیس ۴۱۳)، (مقصودعلی تبریزی ۴۱۳)، (میان وجیه‌الدین ۴۱۴)، (میردوستی سمرقندی ۴۱۴)، (میرعبدالباقی ۴۱۴)، (میرفیض‌الله ۴۱۴)، (نصیرالدین قاضی ۴۱۴)، (ولی. مولانا ۴۱۴).

شاعران دربار خان خانان ۴۱۵

(آقا تقی ۴۱۵)، (ابوالفتح گیلانی ۴۱۵)، (اسکندر قصه‌خوان ۴۱۵)، (اسماعیل بیگ انسی اصفهانی ۴۱۵)، (امانی اصفهانی ۴۱۶)، (امینی ذرسنی ۴۱۶)، (باباطالب اصفهانی ۴۱۷)، (باقر کاشانی ۴۱۷)، (باقی دماوندی ۴۱۸)، (بخشی ۴۱۸)، (بقایی اسفراینی ۴۱۸)، (بهاری کاشانی ۴۱۹)، (بهزاد کابلی ۴۱۹)، (تسلّی لرستانی ۴۲۰)، (تقیای شریشتی ۴۲۰)، (ثنایی مشهدی ۴۲۰)، (حمزه بواناتی ۴۲۱)، (حیاتی گیلانی ۴۲۲)، (حیدر عطایی چهرودی شیرازی ۴۲۳)، (حیدری تبریزی ۴۲۳)، (خضری ۴۲۳)، (دخلی اصفهانی ۴۲۳)، (رسمی قلندری ۴۲۴)، (رشدی ۴۲۴)، (رفیعی معمای ۴۲۴)، (زاهدی ۴۲۵)، (سامری تبریزی ۴۲۵)، (شاه نظریگ، اصفهانی ۴۲۶)، (شتابی گنابادی ۴۲۶)، (شتر، مولانا ۴۲۶)، (شریف کاشانی ۴۲۶)، (شریف وقوعی ۴۲۷)، (شکیبی اصفهانی ۴۲۷)، (شمس دده عراقی ۴۲۷)، (شیری لاهوری ۴۲۸)، (صرفی ساوجی ۴۲۸)، (صیدی بواناتی ۴۲۸)، (ظهوری ترشیزی ۴۲۹)، (عارف بقایی ۴۳۰)، (عبدالباقی نائینی ۴۳۱)، (عبدالباقی نهاوندی ۴۳۲)، (عرشی خیرآبادی ۴۳۲)، (عرفی شیرازی ۴۳۲)، (عشرتی ۴۳۴)، (غنی بیگ اسدآبادی ۴۳۴)، (فغفور لاهیجی ۴۳۵)، (فهم‌الدین فهمی ۴۳۶)، (قادری ۴۳۶)، (قبلان بیگ ماوراءالنهری ۴۳۶)، (کامی سبزواری ۴۳۶)، (کمال‌الدین جسمی همدانی ۴۳۷)، (کمال‌الدین کامل جهرمی ۴۳۷)، (گدایی ۴۳۸)، (لطفی تبریزی ۴۳۸)، (مثلی ۴۳۹)، (محب علی سندی ۴۳۹)، (محمدقاسم سراجا ۴۴۰)، (محمدمراد قدسی ۴۴۰)، (محمدمقیم دارابی ۴۴۰)، (محمدؤمن طالقانی ۴۴۱)، (محمود ۴۴۱)، (مرشدخان بروجردی ۴۴۱)، (مشرقی ۴۴۲)، (مصطفی فانی گیلانی ۴۴۲)، (مظهری کشمیری ۴۴۲)، (ملّا شیرازی ۴۴۳)، (ملک قمی ۴۴۳)، (ملهمی شیرازی ۴۴۴)، (میر ابوتراب رضوی ۴۴۴)، (میرعلی اکبرخراسانی ۴۴۵)، (میر عهدی ۴۴۵)، (میرغروری ۴۴۵)، (میر فضل‌الله بدخشی ۴۴۶)، (میرحسین کفری تربتی ۴۴۶)،

(میرمحمد قاسم اسپرورامینی ۴۴۶)، (میرمحمد هاشم قصه‌خوان ۴۴۷)، (میرمحمد یوسف طبعی ۴۴۷)، (میر یمنی استرآبادی ۴۴۸)، (نادم گیلانی ۴۴۸)، (نادمی ۴۴۸)، (نسبتی ۴۴۹)، (نصیری ۴۴۹)، (نظیری نیشابوری ۴۴۹)، (نورانی ۴۵۱)، (نوعی خبوشانی ۴۵۲)، (نیازی ساوجی ۴۵۲)، (وامق بلخی ۴۵۳)، (وجهی هروی ۴۵۳)، (بولقلی بیگ انیسی هروی ۴۵۳).

بزم ادب میرزا غازی بیگ ترخان..... ۴۵۴

(احسنی گیلانی ۴۵۵)، (اسحاق بکهری ۴۵۵)، (اسدقصه خوان ۴۵۵)، (الهی اسدآبادی ۴۵۵)، (بزرگ بکهری ۴۵۶)، (بزمی فوز ۴۵۶)، (خسرو خان چرکس ۴۵۶)، (خلدی تنوی ۴۵۷)، (سروری یزدی ۴۵۷)، (سنجركاشی ۴۵۷)، (شانی تكلو ۴۵۷)، (شمسایی زرین قلم ۴۵۸)، (طالب آملی ۴۵۸)، (طالب اصفهانی ۴۵۸)، (عبدالباقی قصه‌خوان ۴۵۸)، (عبدالرشید بندر لاهری ۴۵۹)، (عتابی تكلو ۴۵۹)، (عطاءالله رضوی کشمیری ۴۶۰)، (فضیحی انصاری هروی ۴۶۰)، (فغفور لاهیجانی ۴۶۰)، (کامی شیرازی ۴۶۰)، (محمد روشن ذهنی تنوی ۴۶۱)، (محمد شریف تنوی ۴۶۱)، (محمدصوفی مازندرانی ۴۶۱)، (محموی اردبیلی ۴۶۱)، (مرشد بروجردی ۴۶۲)، (میربزرگ بکهری ۴۶۲)، (میرعبدالله سلطان سبزواری تنوی ۴۶۲)، (نسیانی ۴۶۲)، (نشاط ۴۶۲)، (نمکین ۴۶۲)، (وصلی ۴۶۳).

شهاب‌الدین محمد شاه جهان..... ۴۶۳

اوضاع ادبی و فرهنگی دوره شاه جهان..... ۴۶۵

علمای دربار شاه جهان..... ۴۶۹

(ابوالفتح ملتانی ۴۶۹)، (ابوقاسم حکیم‌الملک ۴۶۹)، (افصح تبریزی ۴۶۹)، (توکل بیگ ۴۶۹)، (جلال طباطبایی ۴۷۰)، (حسن جراح ۴۷۰)، (دارا شکوه ۴۷۰)، (داود حکیم ۴۷۳)، (رکنای کاشی ۴۷۳)، (شیخ محمد ۴۷۳)، (عبدالحکیم سیالکوتی ۴۷۳)، (عبدالحمید لاهوری ۴۷۴)، (عبدالسلام دیوی ۴۷۴)، (عبدالطیف سلطان‌پوری ۴۷۴)، (علاءالملک تونی ۴۷۵)، (علم‌الدین ۴۷۵)، (عوض وجیه ۴۷۵)، (فتح‌الله شیرازی ۴۷۵)، (فخرالدین محمد شیرازی ۴۷۵)، (فرید دهلوی ۴۷۵)، (محمد اسلم ۴۷۶)،

(محمد افضل حسینی ۴۷۶)، (محمد امین قزوینی ۴۷۶)، (محمد زاهد ۴۷۷)،
 (محمد شریف دکنی ۴۷۷)، (محمد صادق دهلوی ۴۷۷)، (محمد صادق سورتی ۴۷۸)،
 (محمد طاهر آشنا ۴۷۸)، (محمد فاضل ۴۷۹)، (محمد وارث لاهوری ۴۷۹)، (محمد
 یوسف اتکی ۴۷۹)، (محمود ملا ۴۷۹)، (مؤمنای شیرازی ۴۷۹)، (میرک هروی ۴۸۰)،
 (میر محمد صالح مشکین قلم ۴۸۰)، (میر محمد هاشم گیلانی ۴۸۰).

دیگر کتابهای تاریخی عهد شاه جهان ۴۸۰

(احوال بانو ممتاز محل یا... ۴۸۰)، (احوال جگت سینگ ۴۸۰)، (احوال شاهزادگی شاه
 جهان ۴۸۱)، (احوال گرفتن بلخ ۴۸۱)، (افتتاح سلطانی ۴۸۱)، (پادشاهنامه کلیم کاشانی
 ۴۸۱)، (پادشاهنامه میریحیی کاشی ۴۸۱)، (پیغامنامه ۴۸۱)، (تاریخ چین ۴۸۱)،
 (جنگ اسلام خان ۴۸۲)، (ذخیره الخوانین ۴۸۲)، (راجا ولی ۴۸۲)، (شاه جهاننامه
 ۴۸۲)، (ظفرنامه شاه جهانی ۴۸۲)، (ظفرنامه کانگره ۴۸۲)، (گوالیارنامه ۴۸۳)،
 (لطایف الاخبار ۴۸۳)، (مرآت الاسرار ۴۸۳)، (مرآت الفتوح ۴۸۴)، (ملفوظات صاحبقران
 ۴۸۴)، (مناقب مرتضویه ۴۸۴)، (واقعات تیموری ۴۸۴)، (واقعه جهجهر سینگ ۴۸۴).

منشیان دربار شاه جهان ۴۸۵

(امینا ۴۸۵)، (سعد الله خان ۴۸۵)، (طغرای مشهدی ۴۸۵)، (عبد اللطیف گجراتی
 لشکر خانی ۴۸۵)، (علاء الملک ۴۸۶)، (عنایت الله خان ۴۸۶)، (محمود جونپوری ۴۸۶).

خوشنویسان دربار شاه جهان ۴۸۶

(آقا رشیدا ۴۸۶)، (بافر کشمیری ۴۸۶)، (جلال الدین یوسف ۴۸۶)، (حافظ عبدالرحمن
 ۴۸۷)، (درایت خان ۴۸۷)، (سعیدای اشرف ۴۸۷)، (سید علی خان الحسینی جواهر رقم
 ۴۸۷)، (شرف الدین عبدالله عقیق کن ۴۸۷)، (شکر الله شیرازی ۴۸۸)، (عبدالباقی حداد
 یاقوت رقم ۴۸۸)، (عبدالرحمن ۴۸۸)، (عبدالرشید دیلمی ۴۸۸)، (عبدالله ۴۸۹)، (محمد
 اشرف خواجه سرا ۴۸۹)، (محمد اکبر ۴۸۹)، (محمد جعفر مخاطب به کفایت خان ۴۸۹)،
 (محمد حسین کشمیری ۴۸۹)، (محمد مراد کشمیری ۴۹۰)، (محمد مقیم ۴۹۰)،
 (محمد موسی ۴۹۰)، (مقصود علی ۴۹۰)، (میر حاجی ۴۹۱)، (میر سید علی تبریزی

۴۹۱. (میر محمد صالح ۴۹۱)، (میر محمد کاشی ۴۹۱)، (میر محمد مؤمن ۴۹۱).

شاعران دربار شاه جهان ۴۹۲

(ابوالبرکات متخلص به منیر ۴۹۲)، (امان الله امانی ۴۹۲)، (امی شیرازی ۴۹۳)، (باقیای نائینی ۴۹۳)، (چندر بهان برهمن ۴۹۴)، (حاجی لاهوری ۴۹۵)، (حاذق گیلانی ۴۹۵)، (حسن بیگ رفیع مشهدی ۴۹۶)، (حسن فروغی ۴۹۶)، (راجہ شمبهر ناتھه سینگھ ۴۹۶)، (رضی دانش ۴۹۶)، (سعیدای گیلانی ۴۹۷)، (سعید ملتانی ۴۹۸)، (شیدا ۴۹۸)، (صائب تبریزی ۴۹۸)، (ظفرخان احسن ۵۰۱)، (غنی کشمیری ۵۰۳)، (فیضا ۵۰۴)، (کلیم کاشانی ۵۰۴)، (محمدجان قدسی ۵۰۵)، (محمدحسین آشوب ۵۰۷)، (محمدطاهر آشنا ۵۰۷)، (محسن فانی ۵۰۸)، (محمدعلی ماهر ۵۰۹)، (محمدقلی سلیم ۵۱۰)، (میرالهی همدانی ۵۱۰)، (میرصدی تهرانی ۵۱۰)، (میریحبی کاشی ۵۱۱)، (نسبتی تھانیری ۵۱۱).

محمد اورنگ زیب عالمگیر ۵۱۲

۵۱۳ اوضاع فرهنگی و اجتماعی در عهد اورنگ زیب

۵۲۰ امرای عهد اورنگ زیب

(احمدیار خان تته ۵۲۰)، (اسلام خان ۵۲۰)، (امانت خان ۵۲۰)، (بختاورخان ۵۲۰)، (بهیم سین کایسته ۵۲۰)، (ذوالفقارخان ۵۲۱)، (رای بندراین ۵۲۱)، (سوجان رای کهتری ۵۲۱)، (سید حسین امتیاز خان خالص ۵۲۱)، (سیف خان ۵۲۱)، (فاضل خان ۵۲۱)، (معزالدین فطرت ۵۲۱)، (منعم خان ۵۲۲)، (وامق کهتری ۵۲۲)، (وردی خان ۵۲۲)، (همت خان میرعیسی ۵۲۲).

۵۲۳ علمای عهد اورنگ زیب

(احمد سعید، حاجی ۵۲۳)، (احمد صدیقی ۵۲۳)، (خلیل الرحمن ۵۲۳)، (سلیمان منیری ۵۲۳)، (سید سعدالله سلونی بن عبدالشکور ۵۲۳)، (سید علی اکبر سعدالله خانی ۵۲۳)، (سید عنایت الله مونگیری ۵۲۴)، (سید محمد قنوجی ۵۲۴)، (شرف الدین لاهوری ۵۲۴)، (عبدالباقی جونپوری ۵۲۴)، (عبدالعزیز اکبرآبادی ۵۲۴)، (عبدالله سیالکوتی ۵۲۵)، (عبدالوهاب قاضی ۵۲۵)، (عوض وجیه ۵۲۵)، (قطب الدین

برهانپوری (۵۲۵)، (قطب هانسی ۵۲۵)، (محمد اکرم لاهوری ۵۲۵)، (محمد یعقوب ۵۲۵)، (ملک محب‌الله بهاری ۵۲۶)، (میر مرتضی واعظ ملتانی ۵۲۶)، (نصیرالدین هروی ۵۲۶)، (نظام برهانپوری ۵۲۶).

شاعران عهد اورنگ زیب ۵۲۷

(اشرف مازندرانی ۵۲۷)، (اعجاز اکبرآبادی ۵۲۸)، (ایجاد ۵۲۸)، (بازل ۵۲۹)، (بیانی ۵۲۹)، (بیخود ۵۳۰)، (بیدل ۵۳۰)، (بینش کشمیری ۵۳۲)، (تحسین ۵۳۳)، (جعفر زتلی ۵۳۳)، (جنونی ۵۳۴)، (جویا کشمیری ۵۳۴)، (حقیری ۵۳۵)، (حیرت ۵۳۶)، (خاشع ۵۳۶)، (خاکسار ۵۳۷)، (خالص اصفهانی ۵۳۷)، (خلیل ۵۳۸)، (راسخ سرهندی ۵۳۹)، (روشن ضمیر ۵۳۹)، (زیب‌النسا ۵۳۹)، (سابق اصفهانی ۵۴۰)، (ساعی ۵۴۰)، (سالم کشمیری ۵۴۱)، (سکندر سروری ۵۴۲)، (شریف ۵۴۲)، (صهبایی ۵۴۲)، (طاهر اصفهانی ۵۴۲)، (عافل ۵۴۳)، (عافل خان رازی ۵۴۳)، (عبدالرشید شمسی ۵۴۵)، (عطا تتوی ۵۴۵)، (علوی ۵۴۶)، (عیثی ۵۴۶)، (غلام علی بن محمد علی دکنی ۵۴۷)، (غنی کشمیری ۴۵۷)، (غنیمت ۵۴۷)، (فطرت موسوی ۵۴۸)، (فنائی کشمیری ۵۴۹)، (کاشفی ۵۴۹)، (گرامی ۵۵۰)، (لایق جونپوری ۵۵۱)، (لطف‌الله مهندس ۵۵۱)، (ماهر اکبرآبادی ۵۵۲)، (محترم ۵۵۲)، (محمدافضل سرخوش ۵۵۳)، (محمدکاظم صاحب ۵۵۴)، (محمد هاشم تسلیم شیرازی ۵۵۴)، (منصف ۵۵۴)، (میرعبدالجلیل بلگرامی ۵۵۵)، (ناصرعلی سرهندی ۵۵۶)، (نصیبی ۵۵۷)، (نعمت‌خان عالی ۵۵۷)، (واضح ۵۵۸)، (وحدت ۵۵۹)، (وحشت تھانگیری ۵۶۰).

چند مثنوی ۵۶۱

(راماین ۵۶۱)، (ظفرنامه ۵۶۱)، (عشقیه پنجاب ۵۶۲)، (مثنوی اهل بیت ۵۶۲)، (مثنوی بیغم ۵۶۳)، (مسعودنامه ۵۶۳).

کتاب تألیف شده در عهد اورنگ زیب (الف. کتب تصوّف و اخلاق) ۵۶۴

(آداب‌الذکر ۵۶۴)، (ارشاد رحیمیه ۵۶۴)، (تحفة الشجاعه ۵۶۴)، (ثمرات‌الحیات ۵۶۴)، (دستور جهانگشایی ۵۶۴)، (دمشق خیال ۵۶۵)، (عروس عرفان ۵۶۵)، (کشکول ۵۶۵)،

(کلمات عالیات ۵۶۵)، (کنز الهدایات ۵۶۵)، (گنج سعادت ۵۶۶)، (محرم الاسرار ۵۶۶)،
(نغمات العشق ۵۶۶).

(ب: موسیقی و تراجم): ۵۶۶

باری جاتک ۵۶۶، (تشریح الموسیقی ۵۶۷)، (راگ در پن ۵۶۷)، (رساله موسیقی ۵۶۸)،
(شمس الاصوات ۵۶۷)، (متاکثر ۵۶۷)، (معرفه النغم ۵۶۸)، (مفتاح السرود ۵۶۸۷).

(ج: کتب لغت شرحها و ایره المعارفها) ۵۶۶

(آمدن نامه ترکی ۵۶۸)، (اشهر اللغات ۵۶۸)، (برهان قاطع ۵۶۸)، (بحر اللغات ۵۶۹)،
(تحفة الهند ۵۶۹)، (شرح بوستان ۵۷۰)، (شرح شرف نامه ۵۷۰)، (شرح قصاید عرفی
۵۷۰)، (شرح مثنوی معنوی ۵۷۰)، (شرح مخزن الاسرار ۵۷۱)، (عقول عشره ۵۷۱)،
(فرهنگ اورنگ شاهی ۵۷۲)، (فرهنگ رشیدی ۵۷۲)، (فرهنگ قطبی ۵۷۲)، (فرهنگ
گستان ۵۷۲)، (لغات عالمگیریه ۵۷۳)، (لغت ترکی ۵۷۳)، (لوامع ۵۷۳)، (مدار الافاضل
۵۷۳).

(د: کتابهای متفرقه) ۵۷۳

زوال سلطنت مغولان هند ۵۷۷

اوضاع ادبی و اجتماعی ۵۷۹

اوضاع ادبی در عهد محمد شاه ۵۸۱

شاعران و نویسندگان عهد محمد شاه ۵۸۱

(انجام ۵۸۱)، (جعفر علیخان ۵۸۲)، (حسین شیرازی ۵۸۲)، (رای آندرام مخلص ۵۸۲)،
(لال رام ۵۸۳)، (مصطفی قلی خان یکرنگ ۵۸۳).

دیگر پادشاهان تیموری بعد از محمد شاه ۵۸۳

علل زوال سلطنت مغول ۵۸۶

اوضاع ادبی در اواخر عهد تیموری ۵۸۸

شاعران معروف بعد از اورنگ زیب تا سقوط امپراطوری مغول هند ۵۹۵

(آفی، محمدیار خان ۵۹۵)، (اختر ۵۹۵)، (اسیر ۵۹۶)، (الفت ۵۹۶)، (بساون لال شادان ۵۹۷)، (چندر لعل شادان ۵۹۷)، (حسرتی ۵۹۷)، (شاه تراب علی ۵۹۸)، (شاه نیاز احمد ۵۹۸)، (شایق ۵۹۸)، (صاحب عالم مارهروی ۵۹۹)، (صدرالدین آزرده ۵۹۹)، (صهبایی ۵۹۹)، (غالب ۶۰۰)، (فضل عظیم ۶۰۱)، (محمد قدرت الله قدرت ۶۰۱)، (مؤمن خان مؤمن ۶۰۱)، (نجم ۶۰۲).

کتاب لغت ۶۰۲

(بهار عجم ۶۰۲)، (تسهیل اللغات ۶۰۳)، (خزینة الامثال ۶۰۳)، (غیاث اللغات ۶۰۳)، (فرهنگ جعفری ۶۰۳)، (فرهنگ حسینی ۶۰۴)، (فرهنگ فرخی ۶۰۴)، (قاطع برهان ۶۰۴)، (نخبة اللغات ۶۰۴)، (نقایس اللغات ۶۰۵)، (هفت قلزم ۶۰۵).

تذکره‌ها ۶۰۶

(آفتاب عالم‌تاب ۶۰۶)، (اشارات بینش ۶۰۶)، (ریاض الوفاق ۶۰۶)، (صبح وطن ۶۰۶)، (طبقات سخن ۶۰۷)، (معراج الخيال ۶۰۷)، (نتایج الافکار ۶۰۸)، (نشر عشق ۶۰۸).

فهرست منابع ۶۰۹

اعلام ۶۱۹

پیشگفتار

روابط باستانی

از سینه‌دم تاریخ بشری ایرانیان و هندیان با هم می‌زیسته‌اند. بررسی عادات، اخلاق، سنن، زبان و لغت و اندیشهٔ این قوم همه شاهدی بر این مدّعایند که این دو قوم روزگاری یک مردم بیش نبوده‌اند، با هم می‌زیسته‌اند و با هم انس و الفت داشته‌اند، به یک زبان سخن می‌گفته‌اند و در پیشگاه یک خدا پرستش می‌کرده‌اند و سرودی واحد زیر لب داشته‌اند. سرانجام در طی سالیان متمادی میان آنان اختلاف سلیقه و اندیشه بروز کرد و این اختلاف سبب شد که از همدیگر جدا شوند. هندیان در شبه قاره ماندند و ایرانیان به فلات ایران کوچیدند. در نتیجهٔ این جدایی مکانی تفاوت‌هایی در زبان و ادب و هنر و عادات پدید آمد. هرچند این دو قوم با هم در یک جا باقی نماندند و زیر یک سقف با هم نزیستند و در یک حوزهٔ فکری و هنری به فعالیت پرداختند، اما در طول تاریخ همواره با هم همسایهٔ دیوار به دیوار بوده‌اند و تاریخ گواه است که برای همدیگر همسایه‌های بدی نبوده‌اند و روزگاری دراز هم با هم روابط صمیمانه و پیوند دوستانه داشتند.^۱ جواهر لعل نهرو

می‌گوید: «در میان ملل و نژادهای بسیار که با هندوستان تماس داشتند و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیم‌ترین و بادوام‌ترین آن همه ایرانیان هستند.»^۱

پس از جدا شدن این دو قوم از همدیگر اولین روابط سیاسی میان ایران و هند در زمان داریوش هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ قبل از میلاد) بر اثر توسعه قلمرو هخامنشیان برقرار شده است. این روابط سیاسی تا پایان عهد هخامنشیان ادامه داشته است و بر اثر حمله اسکندر مقدونی از هم گسسته است. اسکندر در ۳۲۷ ق.م. هند و سند را که جزو متصرفات هخامنشیان بود به قلمرو خود پیوست. بعد از انقراض سلوکیان، ایران و هند، هر دو، از سلطه یونانیان به در آمدند و در ایران خاندان اشکانی زمام امور را به دست گرفت.

در دوره اشکانی (۲۵۰ ق.م. / ۲۲۶ میلادی) به علت نبردهای مداوم که میان ایران و روم در جریان بود، روابط سیاسی ایران و شبه قاره موقتاً قطع شد. در عهد ساسانیان (۲۲۴-۶۵۲ م) بار دیگر ارتباطی میان ایران و هند برقرار گردید. بنابر کتب تاریخ و افسانه‌ها بلاش شاهزاده ساسانی و بهرام گور در سال ۳۳۰ م برای مطالعه آیین‌های کشورداری به هند سفر کرده و مدتی در آن دیار مانده‌اند.^۲ شاهنامه فردوسی از آن منابع ادبی است که این سفر را تأیید می‌کند. فردوسی در شاهنامه از روابط بهرام گور با شنگل شاه هند سخن به میان می‌آورد. «کلیله و دمنه» هم که زاده اندیشه هندی است و در زبان هندی پنجانترا نامیده می‌شود و به دست برهمنی به نام ویشنوشرم در کشمیر نوشته شده، به دست برزویه طبیب که بر اثر طول اقامت در هندوستان زبان سنسکریت را فرا گرفته بود، در عهد نوشیروان ساسانی به زبان فارسی میانه ترجمه شد و در نیمه قرن دوم هجری به وسیله عبدالله بن مقفع (مقتول در ۱۴۲ یا ۱۴۳ یا ۱۴۵ هجری) به عربی برگردانده شد.

۱- زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، جلالی نائینی، نامواره محمودافشار، جلد ۲، ص ۷۳۳.

۲- تاریخ شعر و سخنوران فارسی در هند، ص ۲۵. ۳- شاهنامه، بروخیم، جلد ۲، ص ۲۲۲۱.

بعد از اسلام

پس از ظهور آیین اسلام، ایران در سال ۲۱ هـ به دست فاتحان عرب گشوده شد. در سال ۲۳ هـ ناحیه مکران که به مرزهای هندوستان متصل بود، به سلطه فاتحان اسلام افتاد و از این منطقه بود که آیین اسلام به هند نفوذ کرد. در زمان خلفای راشدین نمایندگانی به هند و سند روانه شدند. در سال ۹۴ هـ بود که سپاه اسلام به فرماندهی قاسم بن محمد ثقفی به هند حمله کرد و ناحیه سند را از دریای هند تا شهر مولتان (ملتان) به تصرف درآورد و حکومت اسلام را در قسمتی از هند برقرار کرد.^۱

همراه سپاه اسلام، زبان، ادب و اندیشه ایرانی هم به هند راه یافت، زیرا بیشتر سپاهیان قاسم ایرانی بودند و قاسم خود مدت شش ماه در شیراز مانده و شصت هزار ایرانی را در میان سپاهیان خود جا داده بود. زبان عربی هم در ضمن به عنوان زبان دینی در میان مردم سند که بیشتر آنان دین اسلام را پذیرفته بودند رواج یافته بود. معروفترین کتاب تاریخ که در آن عصر به نام *منهاج المسالك* به دست خواجه امام ابراهیم تألیف شده بود، به زبان عربی بود. هرچند اصل آن کتاب از میان رفته است، ولی ترجمه‌یی از آن به نام *تاریخ قاسمی* یا *چرخ‌نامه* که در زمان ناصرالدین قباچه به همت علی بن حامد ابوبکر الکوفی به فارسی برگردانده شده، در دست است.

مطابق شواهدی که در دست است، در زمان صفاریان (۲۵۴-۲۹۰ هـ ق.) و سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ هـ ق.) زبان محاوره مردم سند زبان فارسی بوده است.^۲ با این حال برخی از مورخان را عقیده بر آن است که تا عهد آل سبکتگین هیچ اثر فارسی چه به نظم و چه به نثر در هیچ منطقه شبه‌قاره وجود نداشته است.^۳ و این خطا از ترجمه نادرست عبارتی از اصطخری ناشی شده که E. H. Aitken خاورشناس اروپایی نقل کرده است. اصطخری زبان مردم مکران را فارسی و مکرانی خوانده است، نه زبان مردم سند را.^۴

اولین فرمانروایان مسلمان که بعد از ظهور اسلام به شبه قاره وارد شدند، آل سبکتگین - یا غزنویان (۳۶۷-۵۸۲ هـ ق.) بودند. هرچند که یورش غزنویان از زمان

۲- همان کتاب، همان صفحه ۴۷۸.

۴- همان، صفحه ۳۰.

۱- ایران و جهان: ص ۴۷۸.

۳- تاریخ شعر و سخنوران، ص ۲۹.

سبکتگین، پدر محمود آغاز شده بود، ولی بر اثر حمله‌های مکرر محمود به هند که به قصد غارت ثروت‌های موجود در بتخانه‌های هند صورت می‌گرفت، تمدن و اندیشه اسلامی و ایرانی به هند راه پیدا کرد. اما این امر بلافاصله پس از حمله محمود صورت نپذیرفت و حمله‌های او جز در ناحیه پنجاب اثری برجای نگذاشت ولی به هر حال شمشیر او راه را باز کرد. پنجاب دروازه عمده‌یی بود که در قدیم و در قرون وسطی دو تمدن ایران و هند در آنجا با هم اصطکاک و تلاقی پیدا کردند و هر یک از این دو تمدن بر دیگری تأثیر گذاشته است.^۱ خاورشناسانی چون ونسینگ (Vensinck) و خانم لوی (Levi) که مقالاتی در *دائرة المعارف اسلام* نوشته‌اند بر آنند که محمود شخصیتی بزرگ بود، زندگی پرماجرایی وی به او مجال نداد که علم بیاموزد، ولی در علم دوستی و ادب‌پروری مفرط بود.^۲

پس از گشوده شدن راه به مرور پناهندگان سیاسی، بازرگانان و مهاجران بی‌خانمان به هند روی آوردند و در میان آنان ورود صوفیان، قلندران و عالمان دینی، پیشوایان مذهبی و شاعران بیش از همه در اوج اندیشه و زبان و فرهنگ ایرانی در هند مؤثر افتاد. حکومت غزنویان دو دوره دارد: دوره اول از حکومت الپتگین - غلام‌ترک سامانیان، از عهد عبدالملک سامانی - آغاز می‌شود و مؤسس واقعی آن سبکتگین - غلام و داماد الپتگین و پدر محمود است که در سال ۴۳۲ هـ با قتل مسعود پسر محمود به پایان می‌رسد، دوره دوم از زمان امیر مودود بن مسعود از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳ هجری به مدت ۱۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند. از ابتدا تا پایان سلطنت تاج‌الدوله خسرو ملک سیزده تن بر افغانستان و سیستان و ولایت سند حکمرانی می‌کردند. در اواخر عهد غزنویان، یعنی در پایان سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه (۵۴۷-۵۵۵ هـ ق) حتی غزنین از تصرف غزنویان خارج شده بود و بنابر بعضی اقوال پایتخت آنان به لاهور انتقال یافته بود و انتخاب لاهور به پایتختی غزنویان در زمان مسعود سوم پسر ابراهیم غزنوی - متولد در سال ۴۵۳ هـ و درگذشته ۵۰۹ هـ ق. - صورت گرفته بود.^۳ مدت سلطنت وی هفده سال بوده است. همین شهر را هم غیاث‌الدین غوری به سال ۵۸۳ هـ به تصرف درآورد و همه شاهزادگان غزنوی را از بین برد.

۱- زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند، ص ۷۳۴. ۲- تاریخ شعر و سخنوران، صص ۵۴-۵۳.

۳- تاریخ شعر و سخنوران، ص ۵۴-۵۳.

باری، پس از یورش محمود به هند و مهاجرت صوفیان و علمایی که مستقیماً با فکر و اندیشه و روح مردم سر و کار داشتند و به همین جهت نیز تأثیر آنان بیش از مهاجران دیگر بود، زبان و فرهنگ ایرانی در هند گسترش یافت و از قرن پنجم هجری روی به فزونی نهاد. اگر بر مسافرت چنین افرادی پیش از آن تاریخ قرائنی هم در دست باشد، آن قرائن هم اندک و هم منحصر به پیشوایان مذهبی و علمای دینی است. مثلاً اشاراتی در دست است که ابو حفص بن ربیع بن صبیح الاسدی البصری از تبع تابعین و از بزرگان محدثین قرن دوم هجری که از حسن بصری روایت کرده، در سال ۱۶۰ هجری از طریق مکران به دیار سند رسیده و در آنجا وفات یافته است. روایتی دیگر نیز در دست است که حسین بن منصور حلاج (مقتول در ۳۰۹ هـ) از راه دریا سفری به هند کرده و از راه خشکی به پنجاب و آسیای مرکزی به عراق بازگشته است. همچنین علی بن عثمان هجویری غزنوی (م ۴۶۵ هـ)، مؤلف کشف المحجوب از لاهور به غزنین سفر کرده است.

از قرن ششم هجری به بعد کاروان‌های عظیم و پیایی از عارفان بزرگ، فقیهان، محدثان، شاعران و نویسندگان ایرانی راهی هند شده‌اند. از آن عده می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

خواجه معین الدین چشتی، از محله چشت بخارا در سال ۵۸۰ هـ / ۱۱۸۳ م به اجمیر آمد و به ارشاد پرداخت و در سال ۶۳۳ هـ / ۱۲۴۳ م در اجمیر درگذشت. وی سرحلقه عارفان و درویشان هند است.

خواجه قطب الدین بختیار کاکلی از مردم اوش در نزدیکی اندجان در ماوراءالنهر که در زمان التمش در دهلی ساکن شد و در ۶۳۴ هـ / ۱۲۴۴ م در همان شهر درگذشت و آرامگاهش در کنار مسجد قوه الاسلام در جنوب دهلی زیارتگاه مسلمانان هند است.

شیخ جمال الدین گیلی قزوینی محدث در قرن هفتم از ایران به هند آمد. وی باطناً ناشر و مبلغ اسماعیلیان و فرستاده علاء الدین پادشاه اسماعیلی الموت بود. در سال ۶۵۱ هـ درگذشت و اسماعیلیه هند که اکنون پیرو آقاخان‌اند از همان تاریخ پیدا شده‌اند.

شیخ الاسلام بهاء الدین زکریای مولتانی از خلفای سهروردیه که در مولتان اقامت داشت. وی در سال ۶۶۱/۱۲۶۲ هـ در گذشته، مرشد و پیر فخرالدین عراقی شاعر

معروف قرن هفتم است. عراقی خود سالیانی در مولتان در خدمت شیخ بوده و دو دختر او را به همسری گرفته و پسر بزرگش کبیرالدین از دختر زکریای مولتانی است. میرسیدعلی همدانی ملقب به علی‌الثانی در اواخر قرن هشتم هجری / چهاردهم میلادی با گروهی از مریدان از همدان به کشمیر آمد و در همان جا خانقاهی بنا کرد که هنوز هم در شهر سری‌نگر به نام «خانقاه معلی» باقی است. او در سال ۷۷۶ هـ / ۱۳۷۳ م درگذشت.

نخستین شاعران فارسی‌گوی هند

پیش از ورود به اصل موضوع بهتر آن است که دربارهٔ نورالدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان عوفی بخاری حنفی مؤلف کهن‌ترین تذکرهٔ فارسی - یعنی *لباب‌الالباب* - است و آن را در سال ۶۱۸هـ/۱۲۲۱م تدوین کرده است، سخنی بگوییم. زیرا که او در عهد سلطان شمس‌الدین ایلتتمش در دهلی اقامت داشته و کتاب *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات* خود را به نام نظام‌الملک محمد بن ابی سعد جنیدی، وزیر آن سلطان نوشته است و اطلاعات همهٔ تذکره‌نویسان از *لباب‌الالباب* اوست. عوفی خود را از اولاد عبدالرحمن بن عوف از صحابهٔ رسول اکرم (ص) می‌داند و به همین جهت هم عوفی خوانده شده است.

او در فتنهٔ مغول به دیار سند رفت و به خدمت ناصرالدین قباچه از ممالیک سلطان شهاب‌الدین (معزالدین) غوری بود که از سال ۶۰۲ تا ۶۲۵هـ در سند و مولتان سلطنت می‌کرد و بسیاری از اکابر و اشراف خراسان و غور و غزنه در فتنهٔ مغول به درگاه او پیوستند و او همه را یاری کرد. عوفی را در سال ۶۱۷ در درگاه این سلطان می‌بینیم. به هر حال وی تا سال ۶۲۵ در آنچه مقر ناصرالدین قباچه به سر برد و در این مدت

لباب‌الالباب را به نام وزیر او عین‌الملک فخرالدین حسین بن شرف‌الملک رضی‌الدین ابی‌بکر اشعری تصنیف کرد. در سال ۶۲۵ سلطان ایلتمش به قصد جنگ با ناصرالدین به سند لشکر کشید و آنچه را محاصره کرد. ناصرالدین سرانجام خزاین و اموال را با پسرش علاءالدین بهرام‌شاه به خدمت ایلتمش فرستاد و خود به قلعه‌یی پناه برد. اما ایلتمش خود ناصرالدین را طلب کرد. ناصرالدین تن به مذلت نداد و خود را در سال ۶۲۵ هـ از همان قلعه‌یی که در آن محصور بود به رود سند انداخت و غرق کرد. بعد از وی همه حشم او به ایلتمش پیوستند و بلاد سند و مولتان هم به تصرف او درآمد. عوفی نیز به همراه آن سلطان در قلعه محصور بود و از جانب ناصرالدین به تألیف **جوامع‌الحکایات** سرگرم بود. بعد از مرگ ناصرالدین آن را به نام نظام‌الملک جُندی وزیر ایلتمش کرد از سال ۶۲۵ هـ عوفی در دهلی بود. عوفی علاوه بر دو اثر خود: **لباب‌الالباب** و **جوامع‌الحکایات**، **الفرج بعد‌الشد** تألیف قاضی ابوعلی تنوخی (م ۳۸۴ هـ) را هم به فارسی ترجمه کرده، ظاهراً آن ترجمه از میان رفته است و معلوم نیست که ترجمه حسین بن اسعد مؤیدی دهستانی مقدم بر ترجمه عوفی بوده است. وفات عوفی در سال ۶۳۵ هـ روی داده است.

۱- روزبه‌نکته: ^۱ ابوسعید عبدالله بن روزبه بن عبدالله نُکته (یا نکته) را عوفی در باب نهم جزو شعرای آل‌سبکتگین نام برده است. همو در باب دهم ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان را در شمار شاعران آل‌سلجوق آورده است. احتمال می‌توان داد که نکته پیش از ابوالفرج و مسعود سعد می‌زیسته است. وی از مداحان مسعود پسر محمود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ هـ / ۱۰۳۰-۱۰۴۰ م) بوده است. نکته در میان همین سالها آن سلطان را مدح کرده است. از اشعار اندکی که عوفی از وی نقل کرده است معلوم می‌شود که ترکیبات و تشبیهات و دیگر صور خیال که وی در اشعارش به کار برده، همه ترکیبات و تشبیهات شاعران ایرانی همان دوره است. هرچند که وی در لاهور به دنیا آمده ولی شیوه بیان ایرانی را برگزیده است.^۲

۱- درباره او. نگ. لباب‌الالباب عوفی. چاپ براون، به کوشش محمد عباسی. جلد ۲، صص ۵۸۵۷: تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفّا، جلد ۱، ص ۶۰۰ و بعد؛ تاریخ شعر و سخنوران، ص ۳۹ و بعد.
۲- درباره او، نگ. لباب‌الالباب عوفی، جلد ۲، صص ۵۸۵۷: تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، ص ۶۰۰ و بعد؛ تاریخ شعر و سخنوران، ص ۳۹ و بعد.

اشعار زیر از *الباب* عوفی نقل می‌شود:

که برین نار به‌بارست و برآن گل به‌برست	روی آن ترک نه رویست و پراو نه‌برست
رستخیز همه خوبان طراز و خزرست	به‌طرازی قند و خرخیزی زلفین دراز
اندرین معنی هم جای حدیث و نظرست	ور به‌جای مه و خورشید بود یار مرا
ماه کی نوش لب و نار برو جعدورست	ماه کی سرو قد و سیم تن و لاله رخست
آن شگفتست کجا مستقر او مقررست	مهر او را دل ما مستقرست این نه عجب
بنسوزد اگر او را چوسقر مستقرست	و آن عجب ترکه طلسمیست هوا را که همی
دوستی خسرو شیراوژن پیروز‌گرت	و آن طلسمی که هوازو به‌دل اندر می‌سوخت
که به‌فضل از ملکان بیشتر و پیشترست	ملک عادل: مسعود خداوند ملوک

۲- ابوالفرج رونی:^۱ ابوالفرج بن مسعود رونی از شاعران دوره دوم غزنوی است. او را پدر مکتب لاهور لقب داده‌اند. در زادگاه او اختلاف است. بعضی او را از اهالی رونه از قرای خراسان و دشت خاوران یا از اعمال نیشابور دانسته‌اند و تذکره‌نویسان و مورخان هندی محل آن را در نزدیکی لاهور قلمداد می‌کنند. وی مدّاح سلطان ابراهیم (۴۵۰-۴۹۲ هـ) و سلطان مسعود بن ابراهیم شاه غزنوی (۴۹۲-۵۰۸ هـ) است و برخی از رجال عهد آن دو سلطان را مدح کرده است. با مسعود سعد مراد داشته است. شاعران بعدی تحت تأثیر او بوده‌اند، چنان‌که انوری با آن‌که خود طریقه خاص در شعر دارد ولی دنباله‌رو روشی است که ابوالفرج آن را در قرن پنجم ابداع کرده است.

ابوالفرج پیش از دیگران به فکر نوکردن سبک سخن افتاده، میان شیوه او و معاصرانش تفاوتی عمده به چشم می‌خورد. او سبک سخن دوره اول غزنوی را به دور ریخت و شیوه‌ی نوپدید آورد. در شعر او لغات عربی نسبتاً زیاد دیده می‌شود، بعضی اصطلاحات علمی را به کار برده، ترکیبات تازه ابداع کرده، استعارات و تشبیهات بدیع استعمال کرده است. در دیوان او اوزان مشکل زیاد است، گویا می‌خواهد با این شیوه برتری خود را بر دیگران ثابت کند. در قصاید خود تغزل به کار نمی‌برد و با ذکر تشبیب در

۱- درباره این شاعر نگ. *الباب*، پیشین، جلد ۲، ص ۲۳۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۴۷۰ و

بعد؛ تاریخ شعر و سخنوران، ص ۶۶ و بعد؛ Dreams Forgotten, p.37؛ ارمغان پاک، ص ۴۱؛

تجمع الفصحی، جلد ۱، ص ۱۵۱-۱۹۵.

اوصاف طبیعت قصیده را آغاز می‌کند. در مواردی از همان آغاز به مدح ممدوح می‌پردازد. رباعی هم سروده است که در بعضی از آنها اندیشه خیام به وضوح دیده می‌شود. سال وفات او معلوم نیست، برخی سال وفات او را ۴۸۴ ه.نوشته‌اند. ولی مسلماً بعد از سال ۴۹۲ ه.در گذشته است. نمونه شعر او:

تا یک نفس از حیات باقی است مرا در سر هوس شراب و ساقی است مرا
کاری که من اختیار کردم این بود باقی همه کار اتفاقی است مرا

*

گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب ربود حرص امارت قرار آتش و آب
همی شکنجد باد و همی شکافد خاک به جنبش اندر دود و بخار آتش و آب
به خشک و تر به جهان در بگشت ناظر عقل نیافت اصلی جز مستعار آتش و آب
نهادگویی چون مهر در کنار نگین سپهر ملک زمین در کنار آتش و آب
به کارزار منه پیش این دو سلطان پی که کار زار کند کارزار آتش و آب
به زینهار مبر پیش این دو سلطان تن که موم و ملح شود زینهار آتش و آب

*

بدان زمین که تو بر مردمانش خوارشوی مکن درنگ و از آنجا بشو تو جای دگر
درخت اگر متحرک بدی ز جای به جای نه رنج از کشیدی و نی بلای تبر

۳- مسعود سعد سلمان:^۱ در روزگاری که ناصرالدین سبکتگین در غزنه امارت می‌کرد. مؤلفی مجهول درباره لاهور می‌نویسد:

«لاهور» شهری است با ناحیت بسیار و سلطانش از دست میرمُلطان است و اندرو بازارها و بتخانه‌هاست و اندرو درخت جلعوزه و بادام و جوز هندی بسیار است و همه بت پرستانند و اندرو هیچ مسلمان نیست.»^۲

این شهر امروز مرکز پنجاب پاکستان است و در کنار رود «راوی» بنا شده. معروف است که شهر را «لاوه» یا «لاه» پسر رame ساخته است و از این رو آن را «لوهاور» خوانده است. در سال ۴۲۲ ه. / ۱۰۳۱ م لاهور به تصرف غزنویان درآمد است. در زمان مسعود

۱- درباره مسعود سعد، نگ. گزیده اشعار مسعود سعد سلمان، انتخاب و شرح توفیق ه سبجانی، مقدمه، ص

۲- حدود العالم، ص ۶۹.

سوم پسر سلطان ابراهیم ۴۹۲ هـ/۱۰۹۹ م پایتخت غزنویان شد و در سال ۵۸۲ هـ/۱۱۸۶ م به دست شهاب‌الدین محمد غوری گشوده شد. در زمان فخرالدین مبارک‌شاه (۶۰۴ هـ) این شهر به صورت شهری توصیف شده است که در آن جاننداری جز جغد به چشم نمی‌خورد.

باری، مسعود سعد که اصلاً از مردم همدان بود، در بین سالهای ۴۳۸-۴۴۹ هـ/۱۰۴۶-۱۰۴۸ م در همین لاهور به دنیا آمده است. پدر وی سعد پسر سلمان نیز در شاعری دست داشته و در دستگاه غزنویان دارای مقامی رفیع بوده است. حیات مسعود با سلطنت شش تن از پادشاهان غزنوی مصادف بوده است. در عهد پادشاهی فرخ‌زاد کودکی خود را سپری می‌کرده است. در زمان سلطان ابراهیم، پسرش سیف‌الدوله محمود در سال ۴۶۹ هـ/۱۰۷۶ م به حکومت هند تعیین شد. مسعود در دستگاه سیف‌الدوله به کار مشغول شد. در سال ۴۸۰ هـ/۱۰۸۷ سلطان ابراهیم به پسرش سیف‌الدوله سوءظنی پیدا کرد. تمام اطرافیان و پسر خود را دستگیر و زندانی کرد. مسعود به دستور ابراهیم در زندان دهک محبوس شد. در آن زندان به سبب عنایت‌های «علی‌خاص» آسوده می‌زیست. دشمنان به سمع سلطان رساندند که مسعود در دهک آسوده و آزاد است، دستور داد او را به زندان «سو» که در مکانی مرتفع و متعفن واقع بود، انتقال دادند و برپای او بند نهادند. در این دو زندان مسعود سعد مدت هفت سال سپری کرد. در همین زندان از مردی به نام بهرامی نجوم آموخت. بعد از هفت سال او را به زندان معروف «نای» آوردند و سه سال هم در آن زندان محبوس شد. زندان نای از دو جهت اهمیت دارد: یکی این که از زندانهای سیاسی غزنویان بوده، دیگر آنکه مسعود سعد از مناسبات لفظی و معنوی این کلمه بهره برده و داد سخن داده است. سلطان ابراهیم در سال ۴۸۹ یا ۴۹۰ هـ/۱۰۹۵-۱۰۹۶ م درگذشت و پسرش مسعود جای او را گرفت. مسعود امارت هند را به پسرش عضدالدوله شیرزاد داد و قوام‌الملک ابونصر پارسی را به سپهسالاری و پیشکاری او تعیین کرد. مسعود سعد پس از رهایی از زندان او را مدح کرد. به سبب دوستی که میان ابونصر پارسی و مسعود سعد بود، مسعود را مدتی به حکومت چالندر = جالهنر از توابع لاهور که در دامنه کوههای هیمالیا در ناحیه پنجاب است، تعیین کرد.

مدتی بعد ابونصر پارسی مغضوب شد، همه یاران و عمال او به زندان افتادند.

مسعود یکی از آنان بود. عده‌یی به املاک او تجاوز کردند. و مسعود به سبب دوستی که با خواجه طاهر علی ثقة‌الملک وزیر داشت، شکایت به‌غزنین برد. ثقة‌الملک وعده داد که شغلی جدید به او خواهند داد. اما آن شغل را به کسی دیگر دادند. مسعود رنجیده‌خاطر شد و قصیده‌یی گفت و از مشاغل دیوانی ابراز بی‌نیازی کرد. حاسدان رنجش مسعود را بزرگتر جلوه دادند. عاقبت سلطان مسعود خشم گرفت و دستور داد مسعود را در زندان مَرَنج محبوس ساختند. او هشت سال دیگر را هم در این زندان سپری کرد. سرانجام در سال ۵۰۰ هجری / ۱۱۰۶ م آزاد شد. در آن ایام شصت یا شصت و دو ساله بود.

پس از آزادی، دارالکتب غزنویان به او محول شد. او این سمت را در عهد مسعود و پس از وی در دوران سلطنت عضدالدوله شیرزاد ۵۰۸ - ۵۰۹ ه / ۱۱۱۵ - ۱۱۱۷ م و ملک‌ارسلان بن مسعود (۵۰۹ - ۵۱۱ ه / ۱۱۱۷ - ۱۱۱۹ م) و بهرام‌شاه بن مسعود (۵۱۲ - ۵۴۸ ه / ۱۱۱۸ - ۱۱۵۳ م) عهده‌دار بود و در کمال عزت می‌زیست. مسعود در سال ۵۱۵ ه / ۱۱۲۱ م در قرب هشتادسالگی درگذشت.

مسعود مردی متکبر و با همّت و بزرگ‌منش است. به‌هنر خویش اعتقاد دارد و آن را به‌رخ دیگران می‌کشد. شاعری را از جوانی آغاز کرده، ارزش سخن خود را می‌داند. قالب اشعار او قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مثنوی و قطعه و رباعی و مستزاد و مسطّ است. در ساختن مرثیه هم دستی دارد.

مسعود سعد در ساختن حبسیّه که از اقسام شعر غنایی (lyric) است، استاد است. و اولین شاعری است که به‌سرودن حبسیّه برخاسته است.

تذکره‌نویسان مسعود را دارای سه دیوان به‌زبانهای: فارسی، عربی و هندی معرفی کرده‌اند. اما از او جز دیوان فارسی در دست نیست. ابیات تازی که در لابلای اشعار فارسی او دیده می‌شود، عربی متوسط است.

بعید نیست شاعری که در لاهور به دنیا آمده و با مشاغل دیوانی مشغول باشد، قطعاً با مردم آن دیار افت و خیزی داشته، احتمالاً اشعاری هم به زبان هندی سروده است، اما آن اشعار هنوز به دست نرسیده است.

مسعود سعد علاوه بر سلاطین غزنوی، با گروهی از بزرگان آن عهد هم دوستی داشته، و برخی از آنها را مدح گفته است. از آن عده می‌توان از: ابوالرشد رشید بن محتاج که منصب سپهسالاری داشته و مسعود این شخص را شفیع انگیزخته تا او را از زندان آزاد کند.

ابوالفرج نصرین رستم صاحب دیوان هند، از امرای غزنوی است که مدّتی حکومت لاهور را داشته است.

ابونصیر یارسی که قبلاً درباره‌اش سخن رفت.

ثقة‌الملک، خواجه طاهر بن علی وزیر و خازن مخصوص شاه بود. این شخص برادرزادهٔ ابونصر مُشکان استاد بیهقی است.

رجا و محمود، دو نفری هستند که مسعود همهٔ گرفتاری‌های خود را از آن دو می‌داند.

زریر شیبانی که مدّتی به سپهسالاری هند تعیین شده بود.

عبدالحمید بن احمد بن عبدالصّمد شیرازی از وزرای دربار غزنوی است که در اوایل عهد بهرام‌شاه به قتل رسید.

علی خاص که از بزرگان دربار غزنوی است که به گفتهٔ مسعود سعد مقامی فروتر از وزرات داشت.

عمادالدوله ابوسعید بابو، از امرای لاهور که مسعود یک بار شکایت پیش او برده است.

منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندهی صاحب دیوان عرض است. مسعود قصاید بسیاری در مدح او دارد.

ایات زیر از قصاید اوست که دربارهٔ زندان نای سروده است:

چون نایِ بینوایم از این نایِ بینوا	شادی ندید هیچ کس از نایِ بینوا
با کوه گویم آنچه از او پر شود دلم	زیرا جوابِ گفتهٔ من نیست جز صدا
شد دیده تیره و نخورم غم ز بهر آنک	روزم همه شب است و صباحم همه مسا
انده چرا برم چو تحمل بایدم	روی از که بایدم که کسی نیست آشنا
هر روز بامداد بر این کوهسار تند	ابری به سانِ طور زیارت کند مرا
برقی چو دستِ موسی عمران به فعل و نور	آرد همی پدید ز جیبِ هوا ضیا
گشت ازدهای جانِ من این ازدهای چرخ	ورچه صلاح رهبرِ من بود چون عصا
بر من نهاد روی و فرو بُرد سر به سر	نیرنگ و سحرِ خاطر و طبعم چو ازدها
در این حصار خفتنِ من هست بر حصیر	چون بر حصیر گویم خود هست بر حصا
چون باز و چَنُغ، چرخ همی دازدَم به بند	گر در حذر غُرابم و در رهبری قَطا

بنگر چه سودمند شکارم که هیچ وقت
 زین سُمجِ تنگ، چشمم چون چشمِ اکمه است
 ساقط شده‌ست قوتِ من پاک اگر نه من
 با غم رقیقِ طبعم از آن سان گرفت اُنس
 با روزگار قمر همی بازم ای شگفت
 گر بر سرم بگردد چون آسیا فلک
 آن گوهری حُسامم در دستِ روزگار
 در صد مصاف و معرکه گر کند گشته‌ام
 مسعود سعد، گردش و پیچش چرا کنی
 خود رو چو خس مباحش به هر سردو گرم دهر
 از چنگِ روزگار نیارم شدن رها
 زین بامِ پست پشتم چون پشتِ پارسا
 بر رفتمی ز روزنِ این سَمج با هُبا
 کز در چو غم درآید گویشِ مرحبا
 نایدش شرم هیچ که چندین کند دغا!
 از جایِ خود نجبم چون قطبِ آسیا
 کاخر بروم آرد یک روز در وغا
 روزی به یک صقال به جای آید این مضا
 در گردشِ حوادث و در پیچشِ عَنا!
 آزاده سرو باش به هر شدت و رَخا...

۴- سعادت پسر مسعود سعد^۱: سعادت، پسر مسعود در لاهور به دنیا آمده است. به وسیله پدر به دربار بهرام شاه غزنوی راه یافته است. چون بهرام شاه در ۵۱۲هـ/ ۱۱۱۸م به سلطنت رسیده، می‌توان احتمال داد زمانی که پدر او را به دربار معرفی می‌کرده، لابد در سن کمال بوده است. احتمالاً معرفی وی در سال ۴۸۰هـ رخ داده است. گویا در طلب دانش بوده است، پدر به او سفارش می‌کند «که ای سعادت در فضل هیچ رنج مبر... به سوی نقص گرای و طریق جهل سپر» برخی از تذکره‌نویسان لقب او را «ابوسععد» یا «ابوسعید» نوشته‌اند.

ابیات زیر از اوست:

بر گل عبیرداری و بر لاله مشک ناب
 بر ناسترن بنفشه و سوسن بر ارغوان
 سیب از ترنج غبغب و نار از گل خوشاب
 در آب عکس آتش و آتش میان آب
 در روز ظلمت شب و در شب چراغ روز
 گویا وی دیوانی هم داشته است که امروز در دست نیست.

۵- یوسف دربندی لاهوری^۱: یوسف بن محمد لاهوری از شاعران عهد خسرو ملک غزنوی (۵۵۵/ ۵۸۲ هـ / ۱۱۶۰ - ۱۱۸۶ م) است. احتمالاً در سال ۵۲۵ هـ به دنیا آمده است. از عبارات محمد عوفی چنین برمی‌آید که وی اهل علم و فلسفه بوده، اگرچه ابتدا به دربار خسرو ملک پیوسته بود، ولی سرانجام گوشه عزلت اختیار کرد و پای در دامان قناعت آورد. عوفی می‌گوید یکی از مزارهای متبرک در لاهور تربت اوست و هر که در بند گشایش کاری باشد، تربت دربندی او را یارست. اما امروز در لاهور تربت او پیدا نیست. از اشعار او فقط سه قصیده از *لباب‌الالباب* برجای مانده است. شعر او چون اشعار مسعود سعد است. او در عهد آخرین سلطان غزنوی می‌زیست و سلطان مردی حلیم و عشرت‌طلب بود. فتور در کار ملک راه یافته بود. امرا و ارکان دولت ناراضی بودند و خادمان به مرتبه فرماندهی رسیده بودند. در آن ایام سلطان غیاث‌الدین محمد سام غوری غزنین را به پایتختی برگزیده بود و هر سال به حدود هندوستان لشکر می‌کشید و عاقبت در سال ۵۸۳ هـ به لاهور رفت و بر آنجا مسلط شد. یوسف که در چنین ایامی زندگی می‌کرد، بیشتر اشعارش شکوائیه است. در اواخر ایام حیات رنج بسیار دیده و سختی بسیار کشیده است. گویا نایب‌السلطنه امیر ناصر شمس‌الملک زبان او را بریده و چشمان او را کور کرده بود و یا شاعر از باب شکنجه بسیار که خود تحمل کرده واقعه را در ابیات مؤثر زیر بیان کرده است:

چون گرد بادم از دل و با چشم پر غم	در عین رنج دائم و خوف دمامم
حیران و دل‌شکسته و رنجور و ناتوان	بر اوج موج هم و مهجور و درهمم
گویم که درهم زهموم بلا و لیک	درهم نهام ز محنت دینار و درهمم
مبرم نهام ولیکن در هجر روزگار	موقوف حادثات قضا‌های مبرم
کم می‌کنم به نزد کسی اختلاف از آنک	در گنج بیت احزان چون گنج برهمم
پار از بصیر بودم امسال اعمیم	دی گسر فصیح بودم امروز ابکم
از من همی چه خواهد چرخ ستیزه‌کار	کز تیر ناباتش چون قویس پُر چمم
نی من عزیز مصرم و نی قیصرم نه خان	نی کسری و قبادم و نی سام و رستم
در ملک حق تعالی بر روی این زمین	یک بنده ضعیفم و کمتر زهر کمم

۱- درباره یوسف دربندی نگ. لباب‌الالباب، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۰۷؛ تاریخ شعر و سخنوران، ص ۹۵ و بعد؛ مجمع‌الفصحی، جلد ۳، ص ۱۴۵۰.

اقدام دهر دانی برمن زبهر چیست داند که در طریق صیانت مقدم
 از تیغ طمع مفسد مهلک مرفهم وز تیغ حرص قاطع قاتل مسلم
 ملکم زملک دنیا ملک قناعت است در عزتم اگرچه که گم کرده خاتم
 از حضرتی که جنت عدنست بر زمین بیرون فتاده ناگه مانند آدم
 خواهم که بی تلف یک لحظه دم زخم برمی نیاید از غم بیمارسان دم
 عمرم به آخر آمد و هیچ آرزونماند جز آرزوی حضرت شاه معظم
 از این قصیده و قصیده دیگر که مطلع آن این است:

رنجور و دل شکسته و حیران بمانده‌ام کز حضرت مبارک سلطان بمانده‌ام
 معلوم می‌شود که گفته عوفی درباب عزلت‌گزینی او چندان با واقع صدق نمی‌کند و
 همچنین حکمی که درباره بریدن زبان و کورکردن چشم او نوشته‌اند، صحت نداشته
 است. از هر سه قصیده او چنین برمی‌آید که وی مدیحه را با سوز و گداز همراه می‌کرده
 است.

۶- روحانی^۱: ابوبکر بن علی روحانی سمرقندی از شاعران قرن ششم هجری است.
 نوشته‌اند که شاگرد رشیدی سمرقندی بوده است. دوران حیات او باید نیمه دوم قرن
 پنجم و نیمه اول قرن ششم بوده باشد. او را مداح بهرام‌شاه غزنوی (۵۱۱-۵۵۵هـ)
 دانسته‌اند.

ابیات زیر از وی دلیل بر استادی او و قدرت طبع وی است:

ای نور بناگوش تو خندان به قمر بر طوبی لک یاقوت چه پوشی به دُر بر
 چون نقش تو در آینه روح بخندد نقاش خیال تو بخندد به صور بر
 ای رشک گل روی تو از تاب بنفشه چون لاله مرا داغ نهاده به جگر بر
 صد نافه سربسته گشاید چونشیند عطار سر زلف تو بزباد سحر بر
 از رشک تو بردیده خورشید زخم خاک تا سایه تو با تو نیاید به اثر بر
 آمیخته‌اند آن خط و این چشم به خوبی هم دود به آتش بر و هم سیم به زر بر
 ای درچمن عشق تو چون سرو خرد را هم پای به گل مانده و هم دست به سر بر

۱- درباره روحانی نگ. لباب‌الالباب. ج ۱، صص ۲۸۲-۲۸۶.

۷- عطاء بن یعقوب^۱: معروف به «ناکوک» از شاعران و فاضلان دوره دوم غزنوی است. و شاعر دولسائین است در زبان عربی و فارسی دیوان داشته است. وی معاصر سلطان ابراهیم غزنوی است و در زمان آن سلطان مشاغل مهمی داشته است. اما سلطان به سبب رنجش از وی او را از مشاغلی که داشت برکنار ساخت و هشت سال او را در لاهور «شهربند» کرد. وفات او را سال ۴۹۱ ه. نوشته‌اند.

علاوه بر دیوان اثر معروف دیگری به نام *برزنامه* و *بیزنامه* به وی نسبت داده‌اند. از اشعار اوست:

چورویاه را موی و طاووس را پر	بلائی من آمد همه دانش من
همه سال ماندم به دریا چو لنگر	دومه شغل راندم چو کشتی به خشکی
گهی خوش بسوزد چو عودم به معمر	گهی باز دارد چو مشکم به نافه

ابیات زیر از *برزنامه* در وصف کشتن اژدهاست:

یکی وادی پیش آمد سیاه	دو فرسنگ دیگر چو ببرید راه
شکافه شکافه شده سر به سر	زمین از تف زهر آن جانور
که خود را بدان کوه دامن کشید	بناگاه آن اژدها را بدید
که هر کس بدیدی برفتی زهوش	یکی جانور بود چون کوه زوش
عقاب از برش پربینداختی...	زسوز دمش سنگ بگداختی

۸- محمد بن ناصر علوی^۲: از شعرای عهد دوم غزنوی و از مداحان بهرام شاه است. عوفی او را برادر سید حسن غزنوی دانسته و سنایی هم در *کارنامه بلخ* بعد از سید محمد اسم سید حسن را آورده و هر دو را از همان اصل محمد بن ناصر دانسته و هر دو را دعا کرده است. این شاعر در دربار بهرام شاه مقام و مرتبه بلند داشت. دیوان محمد بن ناصر یا جمع آوری نشده و یا به زودی از میان رفته است. عوفی به مدون نبودن اشعار او اشاره می‌کند و علت آن را قلت آن می‌داند. از ابیات معدودی که در مدح از وی باقی مانده همه اشعاری متوسط است.

۱- درباره عطاء بن یعقوب، نگ. لباب‌الالباب، جلد ۱، ص ۷۲، ۷۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۴۷۷ و بعد.

۲- درباره محمد بن ناصر علوی، نگ. لباب‌الالباب، ج ۲، ص ۲۶۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۶۰۸ و بعد.

قطعه زیر از اوست:

بیاری است دیهیم کی خسروی را	به فرخنده آیین نوشیروانی
یکی صورت آمد همایون کمالش	که جز جان نخواندش انسی و جانی
ملائک ز سبع السموات دایم	مدد کرده اندش به سبع المثنائی
بقا گویدش هر زمان ربّ آرئی	فنا گویدش تا ابد لن ترانی

۹- حمیدالدین مسعود بن سعد شالی کوب:^۱ از احوال این شاعر اطلاع درستی در دست نیست، گویا از شاعران دربار خسرو ملک غزنوی بوده است. از نوشته عوفی که می گوید: «در لوهوور از بزرگی شنیدم که این قطعه در صفت قلم گفته است و الحق لطیف و مشهور است» برمی آید که شالی کوب در زمان تألیف *لباب الالباب* یعنی ۶۱۸ هـ زنده نبوده است. احتمالاً شالی کوب در سال ۵۹۸ هـ که غوریان خسرو ملک را کشتند، وفات کرده باشد. دکتر یمین خان لاهوری سال تولّد او را ۵۳۵ هجری حدس زده است. از این شاعر تنها شش بیت و یک مصراع ناقص در وصف قلم باقی مانده که از راه کتاب عوفی به دست ما رسیده است. آن ابیات چنین است:

حبّذا ملک همایون تو کاب چشمش	بی گمان دارد خاصیت آب حیوان
هست اسرار نهان در دل او بسیاری	تا نبوی سرش پیدا نکند سر نهان
دو زبان باشد نَمّام و درین نیست شکی	نیست نَمّام چه گر هست مرو را دو زبان
گه گهی زار شود گرید چون ابر بهار	از غم آنکه تنی دارد چون برگ خزان
بخورد مُشک پس از دیده فرو بارد دُر	مشک خواری بندیدم که بود دُر باران
نکند هرگز در فضل و هنر یک دعوی*	لیک بنماید از فضل و هنر صد برهان
هر چه بر سیر فلک مبهم و...	

۱۰- مختاری غزنوی:^۲ ابوالمفاخر خواجه حکیم سراج الدین ابو عمر عثمان بن عمر (یا محمد) مختاری غزنوی از شاعران بزرگ دربار غزنویان در اواخر قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است. او بابراهیم غزنوی (۴۵۰-۴۹۲ هـ) و عضدالدوله شیرزاد بن مسعود (۵۰۸-۵۰۹ هـ) و ارسلان بن مسعود (۵۰۹-۵۱۱ هـ) معاصر بوده است.

۱- درباره شالی کوب، نگ. لباب الالباب، جلد ۲، ص ۴۱۱-۴۱۲؛ تاریخ شعر و سخنوران ص ۱۰۲ و بعد.

۲- درباره مختاری غزنوی، نگ: تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۵۰۱-۵۰۷.

مختاری با ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان و سنایی معاصر بوده و در مدح مسعود سعد اشعاری سروده است. مختاری دیوانی داشته که اشعار آن را قریب هشت هزار بیت نوشته‌اند. از وی مثنوی مشهوری به نام *شهریارنامه* برجای مانده که درباره شهریار پسر برزو و پسر سهراب پسر رستم است. این داستان را مختاری به خواهش ابراهیم غزنوی به نظم کشیده است. از این رو باید بعد از ۴۹۲ هـ آغاز شده و پیش از ۵۰۸ هـ به پایان رسیده باشد. شهریارنامه سه بخش دارد: بخش اول مفصل‌ترین بخش‌های این منظومه است که به دو جنگ مشهور از فرامرز پسر رستم آغاز می‌شود، قسمت دوم به رفتن زال به دربار سلیمان و وقایع آن اختصاص دارد و بخش سوم پایان داستان است. *شهریارنامه* اگر چه خوب به نظم کشیده شده، ولی در شمار منظومه‌های متوسط حماسی است که بعد از فردوسی پدید آورده‌اند.

قصاید عثمان مختاری در آوردن معانی نو و بکر و قدرت در ایراد مضامین جدید و کلام فصیح زبانزد معاصران بوده است. وفات مختاری را به سال ۵۴۴ یا ۵۴۹ هـ دانسته‌اند. نمونه شعر او:

مسلمان کشتن آیین کرد چشم نامسلمانش	به نوک ناوک مژگان که پرزهرست پیکانش
دل‌سرگشته مهرست و مست عشق از مستی	همی ترسم که بگراید سوی چاه زنخدانش
همانا یک‌دل اندر شهر خالی نیست از مهرش	بدان صورت که روز عید من دیدم به میدانش
دریغا روی من بودی زمین آن روز در میدان	مگر بر روی من ماندی نشان نعل یکرانش
دل‌برد و من از دادن پشیمان نیستم لیکن	اگر یزدان زدل بردن نگرداند پشیمانش

*

زاؤل تو به دیدار زرتیر بودی	لیکن به وفا عمر مزور بودی
چون درنگریستم نه در خور بودی	تو نیز نیازموده بهتر بودی

۱۱- ابونصر فارسی: ^۱ ابونصر هبة الله فارسی از وزیران دربار ابراهیم غزنوی بود و در دوره همان سلطان به هندوستان آمده و در لاهور مقیم شده بود. این وزیر در اشاعه زبان فارسی مؤثر بود. در لاهور خانقاهی به نام خانقاه ابونصر دایر کرد. این خانقاه

۱- درباره ابونصر فارسی، نگ: لباب‌الالباب، جلد ۱، ص ۷۱ و بعد؛ گزیده اشعار مسعود سعد، توفیق سبحانی، مقدمه، ص ۲۷ و بعد؛ هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۲۱ و بعد.

مرکزی برای علوم عربی و شرعی بود. بعدها در کنار و اطراف آن خانقاه شهری ساخته شد. به گفته عوفی، بونصر فارسی «زمام مصالح خاص و عام در کف کفایت و قبضه شهادت خود» داشت. از آخرین عبارت عوفی چنین استنباط می شود که در اوج قدرت و اشتها در گذشته است. از وی اشعار زیادی در دست مانده است. باید همین وزیر باشد که مسعود بن ابراهیم غزنوی او را به سپهسالاری و پیشکاری پسرش امیر عضدالدوله شیرزاد تعیین کرد. میان مسعود سعدسلمان و بونصر فارسی دوستی بود که بونصر مسعود را به حکومت چالندر از توابع لاهور تعیین کرد و مدتی بعد که بونصر مغضوب و زندانی شد، مسعود را هم به عنوان عامل و یار او زندانی کردند. نمونه شعر او (ظاهراً از اشعارش تنها همین نمونه ها باقی مانده است):

دهد بستاند و عاری ندارد	بجز داد و ستد کاری ندارد
کدامین سرو را داد او بلندی	که بازش خم نداد از دردمندی

*

دریغا گوهر فضل که در ضدم و بال آمد	به چشم حاسدان لعل همه سنگ و سفال آمد
چو کلک اندر بنان من بدیدی خاطرنحوی	مراتب را خبر دادی که هان عز و جلال آمد
چو زخم تیغ من دیدی شه هندوستان در هند	به دستور از غمان گفتمی که سام پور زال آمد
نماز بامدادی مر نظامی را کمر بستم	نماز شام فرزند مرا نعمت زوال آمد

۱۲- سعدالدین مسعودنوکی:^۱ از شاعران دربار بهرام شاه و «مختار الشعر» بود. در مدح بهرام شاه چند قصیده دارد. از اشعارش معلوم می شود که ابتدا در غزنین بوده، بعداً به لاهور آمده است. نمونه شعر او:

از دست هجر جانان از دست رفت پایم	گر صبر دست گیرد از پای درنایم
پایش چو دست بوسم تا گویدم که روزی	پای جفا بسندم دست وفا گشایم

*

آن آفتاب شاهی و آن سایه الهی	و آن سایه بی که دارد بر آفتاب شاهی
در آفتاب روشن بنگر میان سایه	از سایه هیچ روزی گر آفتاب خواهی

۱۳- ضیاء الدین عبدالرافع بن ابوالفتح هروی:^۱ از شاعران دربار خسرو شاه غزنوی بود. به فرمان آن سلطان رساله‌یی به نام *جلالیه* نوشت. این رساله در تفسیر *نوروزیه* است. او در طب هم مهارت داشت و در فنون لغت هم استاد بود.

نمونه شعر او در مدح خسرو ملک:

ای دل بیار مژده که جانان همی رسد	وی دیده جای ساز که مهمان همی رسد
وی تن اگرچه کار تو از غم به جان رسید	جان را فرست پیش که جانان همی رسد
کار نشاط و لهُو ز سر تازه کن کنون	چون رنجهای هجر به پایان همی رسد
ایام درد و محنت و شدت همه گذشت	هنگام روح و راحت و درمان همی رسد
چون بلبلان نوازان اندر بهار فضل	کان تازه گل به صحن گلستان همی رسد
زان پس که ابرچشم تو بگریست بر رخت	امروز بر رخت گل خندان همی رسد
آری عجب مدار که از آب ابر چشم	در بساغ و دشت لاله نعمان همی رسد
چونانکه روح و راحت و شادی به جان خلق	از فرّ ظلّ رایت سلطان همی رسد...

۱۴- شهاب الدّوله والدّین محمد بن رشیدالرئیس:^۲ از شاعران عهد خسرو ملک بود. عوفی او را در شمار شاعران صاحب مقام دولتی (وزیران و امرا) آورده، نوشته است که خط هم نیکو می نوشت. او در سال ۵۹۸ هـ در گذشته است.

نمونه شعر او در مدح خسرو ملک:

ساقیا درده قدح بر لذّت دیدار گل	وز طرب رخسار خود بفروز چون رخسار گل
باده را چون آفتاب از مشرق ساغر برآر	لُهو را بنمای صبح از مطلع دیدار گل
ساقیا چون حقّ گل را جزیه می توان گزارد	گل نمود از پرده رخ می ده مخواه آزار گل
مدح سلطان گوی تا لذّت دهد بر دست تو	بادۀ مشکین درین ایام عنبر بار گل
هر زمان از نارون قمری همی منبر کند	تا به باغ خسروی املا کند اخبار گل...

۱- لیاب‌الالیاب، جلد ۲، ص ۳۲۷، ۳۳۴: هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۳۱: تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲.

ص ۷۱۵-۷۱۸.

۲- لیاب‌الالیاب، جلد ۱، ص ۱۰۲-۱۰۵: هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۳۲.

۱۵- سعدالدین عورغزنوی:^۱ در دربار خسرو ملک بوده، گویا یک چشمش نابینا بوده است و از این رو «عور» خوانده شده است. احتمالاً در لاهور به دنیا آمده، به آن دلیل که خسرو ملک در لاهور می زیسته است. رباعی زیر از وی است:

گویند که بردمید از گل خارش جرمی است که می نهند بر گلزارش
چون صورت او همیشه در چشم نیست عکس مژده من است بر رخسارش

۱۶- جمال الدین یوسف بن نصر:^۲ عوفی از وی با عنوان صدرا لاجل ملک الکتاب افضل العالم جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن نصر الکاتب نام برده، نامش را جزو وزرا و صدور آورده است. به دو زبان دیوان داشته، به گفته عوفی اشعار تازی او چنان بود که ذوالرّمه و بُحتری به اوّل پایه قدر آن نمی رسند. ظاهراً بسیار متکبر بود و جز سلطان (خسرو ملک) کسی را شایسته مدایح خود نمی دانست. زبانش استوار و تشبیهاتش دقیق و پیچیده است. غزل نیز ساخته است. نمونه شعر او:

زماه آن رُخش لعلی است در سبب زنخدانش

ز جام آن لبش مستی است در زلف پریشانش

لبش گر نیستی یاقوت خود بگداختی بی شک

ز تاب مشعل رخسار چون خورشید تابانش

دل هر شوربختی را که یابد رنج زهر غم

شفا باشد از آن شکر که هست اندر نمکدانش

بود پرسوسن و سنبل شود پرضیمران و گل

کنار مردم دیده ز روی همچو بستاش

نگردد وهم را پیدا نشانی از دهان او

که نقّاش طبیعت کرد از بس لطف پنهانش

چو چشم کبک چشم من زگریه پرزخون گردد

چو بینم بال پر خنده چون کبکی خرامانش...

۱- هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۳۲-۱۳۴. ظاهراً باید «عور» غزنوی باشد.

۲- لباب الالباب، جلد ۱، ص ۹۶-۱۰۱؛ هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۱۷- سدیدالدین علی بن عمر غزنوی:^۱ از ندیمان و شاعران دربار خسرو ملک بوده است. خطّه غزنین به وجود او افتخار می‌کرده است. نمونه‌یی از قصیده او در مدح خسرو ملک:

دلی‌کاندر غم عشق تو دربند وفا باشد
پسندی از وفای خود که از وصلت جدا باشد
زرنج خیزران قدّت که در آماج خم گیرد
چو در عشق تو یکتا ام مرا بالا دوتا باشد
ز رشک کُرنه تنگت چه گویم تا چه دلتنگم
که بی مهر و وفایاری در آغوشم چرا باشد
قبای ساده پوشی به که خون‌گرید همی چشمم
که باری کیست آن صورت که هم تنگ قبا باشد
خطا گفتم صواب آید قبا با چین و با صورت
نگاری را که او رشک بت چین و خطا باشد
ز تو گر بوسه‌یی خواهم به جان بفروشی و گویی
تو کی دیدی که بوس ما چنین ارزان‌بها باشد
ز لطف چشم می‌دارم که گوشم هر دم از لطف
چو گوش آسمان از کوس سلطان پرصدا باشد

۱۸- جمال‌الدین ابوبکر بن مساعد خسروی:^۲ در دربار خسرو ملک بود، تخلّص خود را از نام سلطان گرفته است. مدّتی وابسته دربار محمد بن سام (۵۶۹ - ۶۰۱ هـ) بود. نمونه شعر او:

تا عروس حسن تو از لطف زیور می‌کشد	شاه دل را عشق تو بر تخت جم بر می‌کشد
آب رویت را چمن از تحفه بر رخ می‌زند	خاک پایت را فلک از دیده بر سر می‌کشد
گوهر نوشین تو در لعل لولو می‌نهد	سوسن سیمین تو از لاله عنبر می‌کشد
نوبت لطف و کمالت بر زمین گل می‌زند	رایت حسن و جمالت بر فلک خور می‌کشد

۱- نیاب‌الالباب، جلد ۲، ص ۴۰۵ - ۴۰۷، هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۲- نیاب‌الالباب، همان، ص ۴۰۷ - ۴۱۱، هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

مشک عنبریز تو برماه چوگان می‌کند	لعل گوهرریز تو از پسته شکر می‌کشد
وصل هر ساعت دلم را خوارتر در می‌نهد	هجر هر لحظه دلم را تنگ دربر می‌کشد
تا که جان از دیده وز یاد غمت شد خاکسار	آب رویت در دل خون گشته آذر می‌کشد
در هوا از جابری باز غمت در وقت صید	مرغ اقبال مرا هم بال و هم پر می‌کشد
تا درخت حسن تو در باغ خوبی بیخ زد	شاخ امید غم هم برگ و هم برمی‌کشد...

۱۹- شیخ حمیدالدین حکیم لاهوری:^۱ وی به سلطان‌الطریقین معروف بود. حکیم در سال ۴۰۵ هـ در مکران تولد یافته، گویا خاندانش از سلاطین مکران بوده‌اند. خود او هم گویا بیست و یک سال سلطنت کرده است. بعد سلطنت را رها کرده و در لاهور زیسته است. طبع شعر هم داشته، دیوانش به نام *گلزار حکیمی* مشهور بوده است. امروز از اشعار وی بیش از چند بیت در دست نیست. نمونه شعر او:

رخ خود جانب جانانه کردم	شراب شوق در پیمانه کردم
خرامیدی چو مستان اندرون راه	ز حال غیرتی از خویش آگاه
چو مجنون اندر آن ره می‌خرامید	سرایا محو شوق آب صاحب دید (کذا)
چو مجنون در هوای عشق لیلی	به ملتان در رسید آن محومولی

ویژگیهای شعر غزنوی

از بررسی اشعار معدود و موجود از بسیاری از شاعران که در عصر غزنویان دوم شعر فارسی می‌سرودند معلوم می‌شود که آنان دنباله‌رو سبک شاعران خراسانی بوده‌اند. تشبیهات و دیگر صور خیال در آثار آنان همانند شاعران ایرانی است. در قالب شعر نیز از شاعران ایران پیروی کرده‌اند.

اگرچه گفته‌اند که زبان فارسی در هند تا زمان امیر خسرو دهلوی خالص مانده است، اما از بررسی دیوان شاعران این عهد بر می‌آید که در الفاظ آنان گاهی کلمات محلی هم به کار رفته است. چنانکه مثلاً در دیوان مسعود سعد به اسامی خاص نظیر:

۱- هندوستان مین فارسی ادب، ص ۱۴۱-۱۴۲.

چیپال = پادشاه لاهور، رای = پادشاه و راجه، تنبول = پان که امروز هم استعمال می‌شود، فرغر = جوی آب، ناچخ = تیر دو شاخه، برشگال = فصل باران، کوتوال = قلعه‌بان و لغات دیگر می‌توان برخورد.

شعر شهر آشوب نیز از ساخته‌های شاعران هندی فارسی‌گوی است و قدیم‌ترین نوع آن را در *دیوان مسعود سعد* می‌توان یافت. گاهی هم به توصیفات محلی پرداخته‌اند. چنانکه مسعود سعد درباره لاهور ابیاتی سروده است.

در دربار غزنویان - هر چند قوالب دیگر هم مورد استفاده بود - اما شاعران بیشتر به قصیده و رباعی توجه کرده‌اند و یا لااقل می‌توان گفت که اکثر نمونه‌های شعر این شاعران که از راه *لباب‌الالباب* عوفی به دست ما رسیده است، در قالب قصیده و رباعی بوده است و عوفی در این باره تنها با توجه به آرایه‌های لفظی و معنوی به انتخاب آنها برخاسته است.

نویسندگان عصر غزنوی در هند

۱- هجویری: ^۱ ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی‌علی جلابی هجویری - ملقب به داتا گنج‌بخش - به احتمال در اواخر قرن چهارم هجری در شهر غزنه به دنیا آمده و دوران جوانی را در جلاب و هجویر از محلات غزنه گذرانده است. او از مریدان شیخ ابوالفضل محمد بن حسن ختلی است و جز او مشایخ بسیاری را دیده و در کتاب خود از آنها اقوالی نقل کرده است. پس از اتمام تحصیلات به سیر آفاق و انفس پرداخته و بسیاری از شهرها و قلمرو اسلام چون: سوریه، ترکستان، عراق، خراسان و آذربایجان را سیاحت کرده و هندوستان را هم دیده است. هجویری به امر شیخ خود غزنه را به قصد لاهور ترک کرده است. تاریخ وفات او معلوم نیست. وفات او را بین سالهای ۴۵۰ تا ۴۷۰ هجری نوشته‌اند. مقبره هجویری در دروازه بهاتی لاهور است.

آثار هجویری: هجویری در کتاب خود، *کشف‌المحجوب*، برخی از تألیفات خود را نام برده است و در تذکرها هم بالغ بر ۱۲ کتاب به وی نسبت داده‌اند که همه آن آثار به جز

۱- درباره هجویری به *کشف‌المحجوب*، تصحیح ژوکوفسکی، مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری، چاپ سوم ۱۳۷۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۸۹۲ بعد؛ ثمرات القدس، ص ۳۷۵ نگاه کنید.

کشف‌المحجوب در زمان حیات مؤلف یا بعد از آن از میان رفته است. هجویری کشف‌المحجوب را به خواهش یکی از دوستان در مسائل تصوف تألیف کرده است. تاریخ تألیف آن معلوم نیست. گویا کتاب را در ۴۳۵ هـ در لاهور آغاز کرده و در ۴۴۲ هـ در همان جا به پایان رسانده است. این تألیف قدیم‌ترین کتابی است که درباره تصوف به فارسی نوشته شده است. این تألیف بعدها مورد استفاده کسانی بوده است که در احوال و آثار مشایخ صوفیه کتاب نوشته‌اند. مثلاً شیخ فریدالدین عطار در *تذکرة الاولیا* و جامی در *نفحات الانس* از این کتاب بهره برده‌اند. سبک هجویری در نگارش کتاب ساده است، جز آن که نسبت به معاصران خود از مفردات عربی زیاد استفاده کرده است. نمونه نثر هجویری:

سماع شعر و موسیقی

«شنیدن شعر مباح است، و پیغامبر صلعم شنیدست، و صحابه رضوان الله علیهم گفته‌اند و شنیده، و عمر گفت رضی الله عنه مردمان را اندرین غلطها افتاده است. گروهی جمله آن را حلال دارند و روز و شب غزل و صفت زلف و خال بشنوند و اندرین بر یکدیگر حجج آرند و مراد من اثبات آن نیست.

اما مشایخ متصوفه را اندرین طریق حجت آن است کی از پیغمبر پرسیدند از شعر. وی گفت صلعم: کلام حَسَنه حَسَن و قبیحه قبیح. سخنی است نیکوی آن نیکو بود و زشت آن زشت. یعنی هرچه شنیدن آن حرام است چون غیبت و بُهتان و فواحش و ذم کسی و کلمه کفر به نظم و نثر همه حرام باشد، و هرچه شنیدن آن به نثر حلال است چون حکمت و مواعظ و استدلال اندر آیات خداوند و نظر اندر شواهد حق به نظم هم حلال باشد. و در جمله همچنانکه نظر اندر جمالی که محل آفت بود، و بسودن آن، محظور و حرام باشد شنیدن صفت آن بر آن وجه هم حرام بود، و آنکه این را مطلق حرام گوید و گوید نظر و بسودن را حلال باید داشت، آنگاه آن زنده باشد.

و آنکه گوید من اندر چشم و رُخ و خَد و زلف و خال حق می‌شنوم و آن می‌طلبم، واجب کند تا به چیزی دگر اندر نگردد و خَد و خال بیند و گوید که من حق می‌بینم و آن می‌طلبم، از آنچه چشم و گوش محل عبرت و منبع علم‌اند، واجب کند که این با دیگری می‌گوید من می‌بَساوم، مرآن شخص را که آن یکی شنیدن آن می‌روا دارد، و گوید که

اندر آن حق می‌طلبم، که حاشه‌یی از حاشه‌یی اولیتر نباشد مر ادراک معنی را. آنگاه کلیت شریعت باطل شود. قوله علیه‌السلام العینان تزینان حکم این برخیزد و سلامت از بسودن نامحرم‌ان منقطع شود و حدود شرعی ساقط گردد و این ضلالت بود.»

۲- نصرالله منشی:^۱ ابوالمعالی نظام‌الملک معین‌الدین نصرالله بن محمد بن عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد، مترجم کتاب *کلیله و دمنه* است، جد او عبدالصمد از شیراز بود و خود متولد شده و نشو و نما یافته غزنین بود. این مترجم، *کلیله و دمنه* ابن مقفع را به‌نثر فارسی ترجمه کرده است. او در مقدمه کتاب می‌نویسد که فقیه علی بن ابراهیم نسخه‌یی از کتاب را به‌من داد، به‌مطالعه آن پرداختم از آنجا که رغبت مردم از مطالعه کتب عربی قاصر شده در خاطرم گذشت که آن را به‌فارسی ترجمه کنم. سخن را بسط دهم و اشارات را روشن بیان کنم. به آیات و اخبار و ابیات و امثال مؤکد سازم. مترجم چون چند جزوی را ترجمه می‌کند، آن را به‌نظر بهرام‌شاه غزنوی می‌رسانند و «از آنجا که کمال سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه» بوده است، آن را پسندیده داشته و فرمان داده است که مترجم کار را بر همان نسق به‌پایان رساند. از قراین چنین برمی‌آید که او این کار را در حدود سالهای ۵۳۸-۵۴۰ هجری انجام داده است.

از نصرالله منشی علاوه بر ترجمه *کلیله و دمنه* شعر و نثری هم به‌دست ما رسیده است. اما این آثار اندک است. سه رباعی به‌فارسی در *لباب‌الالباب* بدو نسبت داده شده، و دو بیت از قصیده‌یی به‌عربی که خود در این کتاب آورده و گفته است که از زبان بهرام‌شاه انشا کرده‌ام. قطعه‌یی به‌نثر در شکایت از حادثه‌یی ناگوار که در مجموعه منشآت تحت عنوان «*صاحب‌الکلیله*» آمده است. پس معلوم می‌شود که هرچه اشتها و بلندنامی در قرون بعد نصیب نصرالله منشی شد از راه انشای همین کتاب *کلیله و دمنه* است.

نصرالله در زمان سلطنت بهرام‌شاه غزنوی سمت دبیری یافته است. سپس در زمان خسرو ملک به‌منصب وزارت هم رسیده است و سرانجام به‌سعایت بدخواهان مغضوب و محبوس شده است. از دیگر سوانح زندگانی وی اطلاعی در دست نیست. به‌روایت عوفی نصرالله این رباعی را از زندان به‌دربار فرستاده است:

۱- در تهیه این بخش از مقدمه مرحوم مجتبی مینوی بر کلیله و دمنه، و لغت‌نامه دهخدا، ذیل: نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی و لباب‌الالباب محمد عوفی، چاپ پیشین استفاده شده است.

ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو روزی که تو دانی که نترسند از تو
 خرسند نه‌ای به ملک و دولت زخدای من چون باشم به بند خرسند از تو
 و نوشته‌اند که رباعی زیر را در حال کشته شدن گفته است. و با این توضیح معلوم می‌شود
 که پایان کار این مترجم توانای قرن ششم به فاجعه رسیده است:

از مسند عز اگرچه ناگه رفتیم حمداً لله که نیک آگه رفتیم
 رفتند و شدند و نیز آیند و شوند ما نیز توکلّت علی الله رفتیم
 نمونه نثر کلبه و دمنه:

حکایت - گفت آورده‌اند که در مرغزاری که نسیم آن بوی بهشت را معطر کرده بود
 و عکس آن روی فلک را منور گردانیده از هر شاخی هزار ستاره تابان و در هر ستاره‌یی
 هزار سپهر حیران.

يُضَاحِكُ الشَّمْسُ مِنْهَا كَوْكَبٌ شَرْقُ يُوزُّ بِنَعِيمِ النَّبْتِ مَكْتَهْلُ^۱
 سحاب گویی یا قوت ریخت بر مینا نسیم گویی شن گرفت بیخت بر زنگار
 بخار چشم هوا و بخور روی زمین ز چشم دایه باغ و ز روی بچه خار
 و وحوش بسیار به سبب چراخور و آب در خصب نعمت بودند لیکن به مجاورت
 شیر آن همه نعمت و آسایش منقص بود. روزی فراهم آمدند و به نزدیک شیر رفتند و
 گفتند تو هر روز پس از رنج بسیار و مشقت فراوان از ما یکی شکار می‌توانی شکست و
 ما پیوسته در مقاسات بلا و تو در تکاپوی طلب اکنون چیزی اندیشیده‌ایم که تو را از آن
 فراغت و ما را امن و راحت باشد اگر تعرض خویش از ما زائل کنی هر روز موظف یکی
 شکار به وقت چاشت به مطبخ ملک فرستیم. شیر بر آن رضا داد و مدتی بر این بگذشت
 یک روز قرعه به خرگوش آمد یاران را گفت اگر در فرستادن من مسامحتی کنید شما را از
 جور این جبار خونخوار و جان‌ستان ستمکار برهانم گفتند مضایقتی نیست او ساعتی
 توقف کرد تا وقت چاشت شیر بگذشت به آهستگی سوی او رفت شیر را تنگدل دید و
 آتش گرسنگی او را بر باد تند نشانده و فروغ خشم در حرکات و سکانات او پیدا آمده
 چنان که آب دهان او خشک شده بود و به قصد می‌کوشید و نقض عهد را در خاک
 می‌جست چون خرگوش را بدید آواز داد که از کجا می‌آیی و حال و وحوش چیست؟ گفت

۱- ستاره درخشان چمن در خندیدن بر آفتاب فرونی و برتری داشت ستاره درخشانی که به گیاه نرم پیچیده و
 به حد کهرلت و کمال رسیده.

در صحبت من خرگوشی فرستاده بودند در راه شیری بستد هرچه گفتم غذای ملک است التفات ننمود و جفاها راند و گفت این شکارگاه من است و صید آن به من اولی که قوت و شوکت من زیادت است من بشتافتم تا ملک را خبر کنم شیر برخاست و گفت او را به من نمای خرگوش پیش ایستاد و شیر را به سر چاهی برد که صفای آب آن چون آینه بی شک تعین صورتهای نمودی و اوصاف چهره هر یک بر شمردی...

۳- قاضی منهاج: ^۱ منهاج الدین عثمان بن سراج الدین معروف به قاضی منهاج سراج از مردم گوزگانان است. گوزگانان ناحیه‌یی است در خراسان بزرگ - بین مرو و الزرد و بلخ - اجداد منهاج سراج از گوزگانان به غزنه رفته و در آن ناحیه سکنی گزیده‌اند. منهاج سراج احتمالاً در سال ۵۸۹ هـ در فیروزکوه غور به دنیا آمده است. دوره جوانی را در همان محل سپری کرده و تحصیلات خود را هم در همان جا به پایان رسانده است. در سال ۶۲۴ هـ او در اُجه بوده، و مدرسه فیروزی به وی واگذار شده است. او به عنوان قاضی عسکر علاءالدین پسر ناصرالدین قباچه تعیین شده است. این وظیفه یک سال بیشتر دوام نیافته است. چون سلطان ایلتمش در سال ۶۲۵ هـ اُجه را فتح کرد و قباچه از میان رفت. پس از آن او به دربار ایلتمش یکی از ارکان سلطنت ممالیک دهلی پیوست. چون در سال ۶۳۰ هـ حصار کالیور فتح شد، منهاج سراج از سوی ایلتمش به مقام قضا و امامت و خطابت و احتساب و کل امور شرعی آنجا منصوب شد. شش سال در این مسند باقی بود. در زمان رضیه سلطان، دختر ایلتمش به دهلی آمد و مدرسه ناصریه به وی واگذار گردید. در سال ۶۳۹ هـ از سوی سلطان معزالدین بهرام‌شاه مسند قضای کل ممالک به وی تفویض شد. چون اوضاع دهلی ناآرام بود، منهاج سراج در سال ۶۴۰ هـ با فرزندان و اتباع از دهلی به لکهنوتی در بداؤن به درگاه تاج‌الدین قتلقت پیوست. بار دیگر به دهلی بازگشت. مدرسه ناصریه و تولیت اوقاف و قضای کالیور و خطیبی مسجد جامع به وی محول شد.

در سال ۶۴۴ هـ ناصرالدین محمد بن سلطان شمس‌الدین ایلتمش که ممدوح منهاج سراج است بر تخت نشست، منهاج سراج از وی اکرام و احترام دید. در سال ۶۴۹ هـ قاضی القضاة کل هندوستان شد. مدتی از این مقام عزل شد. در سال ۶۵۲ هـ لقب

۱. در نهیه ابن بخش، از طبقات ناصری. به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. نشرکرده انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۴ ش، جلد ۲، ص ۲۲۳ و بعد استفاده شده است.

صدرجهان یافت و باز به مقام قاضی القضاتی رسید. او در این ایام به تألیف کتاب خود، *طبقات ناصری* مشغول بود. قاضی کتاب خود را در ربیع الاول سال ۶۵۸ هـ به پایان رسانده و وعده داده است که اگر فرصتی باشد بقیه حوادث را هم خواهد نوشت. اما گویی فرصتی پیش نیامده و بقیه کتاب هم نوشته نشده است. سال وفات او معلوم نیست ولی به هر حال باید در نیمه دوم قرن هفتم هجری اتفاق افتاده باشد. سالیایی که برای وفات او تعیین کرده اند، همه تخمینی است. چون در اواخر عمر در دهلی می زیسته احتمالاً مدفن او هم باید در دهلی باشد.

از قاضی منهاج دو کتاب می بایست در دست باشد. یکی *طبقات ناصری* و دیگر کتاب *ناصری نامه* در فتح قنوج و تلسنده که به نظم ساخته بوده است و اکنون در دسترس نیست. منهاج سراج می گوید: در آن هنگامی که مسند قضای هند به من محول شد، کتابی به دستم رسید که تاریخ انبیا و سلاطین عرب و عجم را بر سیل ایجاز ثبت کرده بود، من خواستم تاریخ عمومی مفصلی را از آغاز تا زمان ناصرالدین محمود در آن کتاب درج کنم. چنین به نظر می رسد که قاضی طبقات نخستین کتابش را در حدود سال ۶۵۵ هـ آغاز کرده باشد.

قاضی منهاج طبع شعر هم داشته و در بعضی جاهای *طبقات ناصری* از اشعار خود نقل کرده است. نمونه‌یی که می خوانید از اشعار اوست:

هرچه کردم سماع بنو شتم	اصل نقل و سماع گوش بود
درگذارد خطا چو دید کریم	زانکه با عز و عقل و هوش بود
هر که او ذوق مهتری دریافت	نزد صبرش صبر چونوش بود ^۱
دامن عفوروریش مدام	در ره حلم عیب پوش بود
به دعا یاد داردش منهاج	گرچه اندر قفس خموش بود

نمونه‌یی کوتاه از نثر او:

«اما بعد چنین گوید داعی ضعیف محتاج منهاج سراج - عصمه الله تعالی عن الاعوجاج - که این طبقه مقصور است بر ذکر سلاطین شنسبانی که تخت حضرت غزنین به شکوه ایشان زیب گرفت و ممالک هند و خراسان متفاخر به دولت ایشان گشت، و اول ایشان از دودمان شنسبی سلطان سیف الدین سوری بود و بعد از آن سلطان

غیاث‌الدین حسین غزنین گرفت اما مُلک‌داری نکرد و بعد از آن سلطان معزالدین محمد سام بگرفت و بگذشت و آن ملک به‌بنده خود تاج‌الدین یلدوز سپرد و بر وی ختم شد - رحمة الله عليهم اجمعين»^۱

۴- گردیزی،^۲ ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی از مردم گردیز است که در جنوب شرقی کابل و بر سر راه سابق غزنین به هندوستان واقع بوده است. این شهر اکنون از شهرهای درجه سوم افغانستان و جزو حکومت اعلای جنوب در جنوب کابل که اکنون پختیا نامیده می‌شود و در جنوب غربی جلال‌آباد و نزدیک مرز وزیرستان در مشرق غزنین واقع است و تا کابل ۱۲۲ کیلومتر فاصله دارد.

از زندگانی مؤلف متأسفانه اطلاعی در دست نیست. اگر مقدمه کتاب در دست بود، شاید مطالبی در این باره به دست می‌آمد. گردیزی *زین الاخبار* را در زمان پادشاهی عبدالرشید بن مسعود (۴۴۱ - ۴۴۴ هـ) به پایان رسانده، و آخرین واقعه‌یی که در آن آورده از سال ۴۳۲ هـ است. کتاب تاریخ عمومی جهان به معیار آن روزگار است. احتمالاً گردیزی بعضی قسمت‌های کتاب خود را از «*تاریخ فی اخبار و احوال خراسان*» تألیف ابوعلی سلامی بیهقی نیشابوری در گذشته ۳۰۰ هـ برداشته است. نسخه‌های *زین الاخبار* بسیار نادر و پیریشان است. دو نسخه از این کتاب در دست است. یکی نسخه کینگز کالج کمبریج، نوشته سال ۹۰۳ یا ۹۳۰ در هندوستان، دیگری نسخه بادلیان در آکسفورد که به تاریخ ۱۱ ذالحجه سال ۱۱۹۶ هـ در هند نوشته شده است. آغاز هر دو نسخه ناقص است. از خود کتاب برمی‌آید که گردیزی به محضر ابوریحان بیرونی رسیده و از وی مطالبی را شنیده است. او در تدوین کتاب خود از کتاب *الهند و آثار الباقیه* بیرونی بهره‌مند شده است.

بعضی قسمت‌های این کتاب چاپ شده است. قسمتی از فصل انساب و معارف ترکان را بارتولد در کتابی به نام «*شرح سفری در آسیای مرکزی به اندیشه علمی*» در ۱۸۹۲ - ۱۸۹۴ در پترزبورگ انتشار داده، خاورشناس چک گزاکوون (Geza Kuun) در سال

۱- طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۳۹۳.

۲- در تهیه این بخش از تاریخ گردیزی یا *زین الاخبار*، ابوسعید عبدالحی... با مقدمه آقای میرزا محمدخان قزوینی، بی‌جا، ۱۳۲۷؛ *زین الاخبار*... با تصحیح و مقدمه و فهرست‌ها و حواشی، سعید نفیسی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۳؛ تاریخ گردیزی، ابوسعید عبدالحی... با تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ استفاده شده است.

۱۹۰۳ آن را به زبان مجاری ترجمه کرده. سپس بارتولد در *ترکستان پیش از مغول* قسمت‌هایی از آن را که مربوط به تاریخ خراسان است، در ۱۸۹۸ در پترزبورگ منتشر کرده است. میرزا عبدالله غفّاراف در چاپ دوم *منتخبات فارسیه* در ۱۹۱۶ در مسکو بعضی از همان قسمت‌ها را که بارتولد به چاپ رسانده بود، انتشار داده است. قسمتی از فصل «*اخبار امرای خراسان*» از آغاز تاریخ طاهریان تا پایان این فصل را محمد ناظم نام معلم دانشگاه اسلامی علیگره در هندوستان با اغلاط فاحش در برلین چاپ کرده است. چاپ دیگری از روی همان چاپ در ۱۳۱۵ در تهران فراهم شده است. مرحوم قزوینی بخشی از آن و مرحوم نفیسی بخش دیگری از آن را در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۳۳ به چاپ رسانده‌اند. مرحوم عبدالحی حبیبی از روی همان دو نسخه شناخته شده، متن تمام کتاب را به چاپ رسانده است. همین کتاب در سال ۱۳۶۳ در تهران به صورت افست مجدداً چاپ شده است.

نمونه نثر گردیزی:

طلحه بن طاهر

و چون طاهر بمرد، طلحه پسر او به ولایت خراسان بنشست، و میان طلحه و حمزه خارجی حربهای فراوان بود. پس حمزه اندر سنه ثلث عشر و مائین کشته شد، و مرطاهربن‌الحسین را مأمون «ذوالیمینین» لقب کرده بود، اندرو سبب آن بود که چون طاهر را پیش علی بن عیسی همی فرستاد، فضل بن سهل آن ساعت خروج او اختیار کرد و طالع بنهاد، و (دو) ستاره یمانی، یکی سهیل دو دیگری شعری یمانی اندر وسط السما یافت. بدین سبب او را «ذوالیمینین» نام کرد، و مأمون به سبب آن اختیار موافق که افتاد، علم نجوم را دوست گرفت.

و اندران ساعت که مرطاهربن‌الحسین را لوا بست. فضل گفت: «ای طاهر! تو را لوایی بستم، که تا شست و پنج سال هیچ کس نگشاید.» و از بیرون آمد طاهر از مرو که پیش علی بن عیسی رفت، تا وقت شدن دولت طاهریان، و گرفتن یعقوب بن‌اللیث محمد بن طاهر را، شست و پنج سال (بود).

و طلحه بن طاهر، چون دل از کار حمزه خارجی فارغ کرد، و حمزه کشته شد، هم اندران سال طلحه بمرد، و محمد بن حمید الطاهری را خلیفه کرد بر خراسان.

غوریان (یا آل شَنْسَب)^۱

غوریان طایفه‌یی از افغانان‌اند که هنوز هم در بادغیس هرات از بقایای آنان زندگی می‌کنند. در دوره پیش از اسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و غورشاه (پادشاه کوهستان همان ملک الجبال در عربی) خوانده می‌شدند. این طایفه نسب خود را به ضحاک افسانه‌یی می‌رسانند که احوال او در *شاهنامه* فردوسی آمده است. از شخصیت‌های دیگر این سلسله یکی هم بسطام (معزب گسته‌م) است که فردوسی از وی نام برده است. یکی از مشاهیر دودمان سوری شنسب‌بن خرننگ است که به روایت منهاج سراج، مؤلف *طبقات ناصری* این شخص در زمان حضرت علی (ع) ایمان آورد و از آن حضرت عهد و عَلم بستند و هر کس از آن خاندان به سلطنت می‌رسید، آن عهد و عَلم بدو می‌دادند. پسر او امیر پولادغوری است

۱- در این بخش از کتابهای زیر استفاده شده است:

طبقات ناصری، قاضی منهاج سراج، ۲ جلد، با تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. کابل ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ ش؛ تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، سازمان مهاجرین افغانستان، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳ و بعد؛ نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی، مجموعه مقالات، کابل، ۱۳۵۵.

که چون ابو مسلم خراسانی خروج کرد، امیر پولاد به یاری او رفت و در تقویت بنی عباس بسیار کوشید. مرکز حکمرانی امیر پولاد «مندیش» غور بود. سبکتگین بر جبال غور که امیر سوری بر آن حکومت می کرد حمله کرد، اما نتوانست بر آن امیر لطمه یی وارد کند. سلطان محمود هم در زمان محمد سوری به متصرفات غور حمله آورد محمد سوری عاقبت خود را به سلطان محمود تسلیم کرد. محمود امیر محمد را با پسر کوچکش «شیش» به غزنین برد. اما امیر محمد در بین راه در حدود گیلان (نزدیک غزنه) زهری را که در نگین انگشتر خود داشت، خورد و درگذشت. بعد از مرگ امیر محمد سلطان محمود، امیر ابوعلی بن محمد سوری را در جبال مندیش به جای پدر نشاندد. او مطیع سلطان محمود بود. مردی دانش دوست بود و بناها و مدارس و مساجد ساخت. این سلطان تا اواخر عهد محمود حکمرانی کرد. در عهد مسعود، پسر عمویش عباس بن شیش بر او قیام کرد و محبوسش ساخت و خود بر تخت شاهی غور نشست. عباس مردی سفاک و بی باک بود و به نجوم علاقه داشت، مردم از جور او به سلطان ابراهیم غزنوی شکایت بردند. ابراهیم به غور لشکر کشید و امیر عباس را در غزنه زندانی کرد و پادشاهی غور را به پسر عباس، امیر محمد سپرد (۴۵۰ هـ / ۱۰۵۸ م). پس از محمد، فرزندش قطب الدین حسن که پادشاه بزرگ و جد سلاطین غور است به تخت نشست (حدود ۴۶۰ هـ / ۱۰۶۷ م). قطب الدین در جنگی که با یایان می کرد، کشته شد (حدود ۴۹۳ هـ).

پس از وی ملک عزالدین حسین بر تخت جلوس کرد. عزالدین پادشاهی نیکو عهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود. هفت فرزند او خراسان و غور و زابل و غزنه و بامیان و تخارستان را در تسلط خود داشتند.

۱- قطب الدین محمد غور شاه (ملک الجبال)، قلعه فیروز شاه را تعمیر کرد و در ورساد با برادران خود اختلافی پیدا کرد، به غزنه رفت و به دست بهرام شاه غزنوی کشته شد (۵۴۱ هـ / ۱۱۴۶ م) و این قتل سبب دشمنی غوریان و غزنویان شد.

۲- بهاء الدین سام، با دختر ملک بدرالدین گیلان از آل شنسب ازدواج کرد. دو پسر سلطان معزالدین محمد سام و سلطان غیاث الدین محمد سام از این بانو بودند. او

به قصد انتقام بر غزنین تاخت، ولی در گیلان (نزدیک غزنه) درگذشت.

۳- ملک شهاب‌الدین محمد خرنگ بن حسین، بعد از تاختن مغول به دهلی به دربار التتمش رفت و در حدود ۶۲۰ هـ در آنجا درگذشت.

۴- ملک شجاع‌الدین علی بن حسین، که در ولایت جرماس غور حکمرانی داشت.

۵- علاء‌الدین حسین بن حسین، که در وجیرستان غور حکومت می‌کرد، بعد از برادر خود سلطان بهاء‌الدین بر تخت ممالک غور در فیروزکوه نشست. به قصد انتقام به غزنین حمله کرد و آن شهر را به تصرف آورد (۵۴۵-۵۴۶ هـ) و با خاک یکسان کرد و هشت روز به قتل عام پرداخت و بعد به بُست و زمینداور حمله برد و بُست را که عمارات و قصور محمودی در آن بود، ویران کرد و آتش زد، از این رو به «جهانسوز» ملقب شد. او تخارستان را هم به متصرفات غوریه مرکزی پیوست و به برادر خود فخرالدین سپرد. علاء‌الدین در ۵۵۱ هـ / ۱۱۵۶ م در سنگه غور درگذشت. بعد از وی پسرش سیف‌الدین محمد بر تخت فیروزکوه نشست. یک سال بیش سلطنت نکرد در حدود ۵۵۸ هـ / ۱۱۶۳ م به دست سپهسالار شیش کشته شد.

۶- سلطان سیف‌الدین سوری (۵۴۳-۵۴۴ هـ / ۱۱۴۸-۱۱۴۹ م) اولین کسی است که لقب سلطان گرفت. با بهرام‌شاه جنگید و خود بر تخت غزنه نشست. بهرام‌شاه بار دیگر به یاری لشکر افغان خلجی از شرق بر غزنه حمله کرد و سلطان سیف‌الدین را با وزیرش به دار زد. برادرش جهانسوز به انتقام او غزنه را ویران کرد.

۷- ملک فخرالدین مسعود، بزرگترین برادر بود که در کاسی غور امیر شد. بعد از وی نیز چندتن به حکمرانی رسیده‌اند که یکی از آنان بهاء‌الدین سام بود که در بامیان بر تخت نشست (۵۸۲ هـ / ۱۱۸۹ م) او پادشاهی علم دوست بود، امام فخرالدین رازی در دربار او بود.

یکی دیگر از پادشاهان علم دوست و دادگر سلطان غیاث‌الدین بود که در دربار او

علما و دانشمندان جمع بودند. وی در سال ۵۹۹ / ۱۲۰۲ م در هرات از دنیا رفت و در مسجد جامع بزرگی که خود ساخته دفن شد. این مسجد تاکنون باقی است. او تابستان در فیروزکوه زندگی می کرد و پایتخت زمستانی او زمینداور بود و در توقیع خود «حسبی الله وحده» می نوشت. سلطان دیگر این سلسله ابوالمظفر معزالدین محمد بن سام قسیم امیرالمؤمنین است که هندوستان را فتح کرد و آیین اسلام را در آنجا رواج داد. این سلطان به دست یکی از فدائیان اسماعیلی در ۶۰۲ هـ / ۱۲۰۵ م در نزدیکی پنجاب کشته شد.

بعد از کشته شدن معزالدین محمد غوری پادشاهی آنان از هم گسیخت. قسمت شرق به دست تاج الدین یلدوز - یکی از غلامان محمد غوری - افتاد. این تاج الدین یک دختر را به قطب الدین ایبک - حکمران هند - و دختری دیگر را به ناصرالدین قباچه - حکمران سند داده بود. تاج الدین در جنگی با سلطان ایلتمش گرفتار آمد و در بداؤن کشته شد (۶۱۱ هـ / ۱۲۱۴ م). بقایای غوریان نیز در حمله چنگیز از میان رفتند.

وضع اجتماعی و ادبی در عهد غوریان

پادشاهان غوری علی رغم ستمکاری دانشمندان را به دیده احترام می نگریستند و از آنان حمایت می کردند و در گسترش معارف اسلامی می کوشیدند. بعضی از پادشاهان آن سلسله خود در بعضی از علوم اطلاعاتی داشتند. چنان که قاضی منهاج سراج درباره عباس بن شیب بن محمد سوری می نویسد: «اما با این همه ظلم و تعدی از علم نجوم نصیب کامل داشت و در آن رنج بسیار برد و در تحصیل آن علم جد و جهد وافر نموده بود.» امام فخر رازی فیلسوف و متکلم نامور همیشه در سفرها همراه سلطان غیاث الدین بود. کتاب *غیاثیه* را در چهار فصل به نام آن سلطان به فارسی تألیف کرد. در روزهای جمعه خطبه نماز را امام فخر می خواند و اکثر شیفته کلام گرم و گیرای او بودند.

سلاطین غوری گرایش خاص به ادب و هنر داشتند. شعر، خطاطی، موسیقی، پیکرتراشی و هنرهای دیگر در عهد آن پادشاهان ترقی کرد. شعر در دربار آنان ارجی داشت. چنان که نویسندگان هم می خواستند گهگاه مافی الضمیر خود را در لباس شعر عرضه کنند. قاضی منهاج سراج کتاب تاریخ خود را گاهی به زیور شعر می آراید و از اشعار خود در لابلای مطالب تاریخی چاشنی می کند. نظامی عروضی سمرقندی در

چهار مقاله خود تصاویری از اوضاع آن عهد را به دست می دهد.

قالب های شعری در این عهد بیشتر قصیده، غزل، قطعه و رباعی است. از دیگر قوالب شعری در این عهد نمونه های اندک می توان به دست آورد. مثنوی هایی که در مآخذ گوناگون از آنها نام برده شده است، امروزه در دسترس نیست، فقط ابیات معدودی از آنها باقی مانده است **رساله جلالیه** عبدالرافع هروی در دست نیست. مثنوی در نجوم که مؤلف **حبیب التیسیر** به فخرالدین مبارک شاه نسبت داده است، برجای نمانده، **نسب نامه** منظوم هم از همین گوینده که مؤلف **طبقات ناصری** خود آن را دیده، جز چند بیت باقی نیست. شاعران این عهد به دو زبان عربی و فارسی شعر ساخته اند.

معماری نیز در عهد غوریان، با وجود ناآرامی های موجود، مورد توجه بود. بسیاری خانقاه و مسجد و مدرسه در آن عهد ساخته شد که برخی از آنها از نظر معماری و ظرافت قابل تمجید است. نمونه آن یکی مسجد جامع هرات است، دیگری منار جام غور. در قلمرو آنان از هر فرقه یی گروهی بودند.

در عهد آنان خطاطی هم مورد عنایت بوده است. کتیبه هایی در بسیاری از ساختمان های آن عهد وجود دارد که هر یک نمونه یی از کمال زیبایی و هنر است.

آنان به فراهم ساختن وسایل تعمیم دانش و آسایش علما و فقیهان توجهی خاص داشتند. سلطان غیاث الدین مسجد جامع را به صورت یکی از مدارس و مراکز مهم علمی در آورده بود و امام فخر رازی را به سرپرستی و تدریس در آن مسجد موظف کرده بود. علما و فقها نه تنها عهده دار تدریس و مدرسه بودند، بلکه در علوم سیاسی و کشوری هم نقشی عمده داشته اند. اکثر مسائل مهم به وسیله آنان حل و فصل می شد. حتی در اختلاف میان دو فرمانروا نیز آنان پادرمیانی می کردند و اختلافات را فیصله می دادند.

باتوجه به سالهای کوتاهی که غوریان فرمانروایی داشته اند، یعنی از ۵۷۱ تا ۶۰۴ هجری قمری، تعداد شاعران معروف دربار آنان که به هر حال شهرتی به هم رسانده بودند، بالغ بر شانزده نفر است که اسامی آنان به تذکره ها راه یافته است. اگرچه بعضی از آنان از دربار سلاطین غزنوی به میراث به این خاندان رسیده بود، اما به هر حال اگر توجه سلاطین این سلسله نبود تعداد آنان می بایست بسیار محدودتر از آن می شد که الان

هست. از نثرنویسان این عهد هم سه تن را نام برده‌اند که نظامی عروضی وابسته بدانان بود، ولی قاضی منهاج سراج را که کتاب *طبقات ناصری* را به نام ناصرالدین محمود تدوین کرده نباید جزو نویسندگان اصلی این خاندان به حساب آورد.

شاعران و نویسندگان عهد غوریان

الف شاعران

۱- رکن الدین حمزه^۱: از شاعران دربار سلطان شهاب الدین غوری بوده، سرپرست شاعران و مشاور مخصوص سلطنتی بود. اگرچه شاعری بزرگ بوده است، ولی از اشعار وی چیزی در دست نیست.

۲- جوهری^۲: حکیم ابومحمد محمودبن عمر جوهری صائغ هروی از شاعران اواسط قرن پنجم هجری است. تخلص او جوهری بوده است و ظاهراً شغل زرگری داشته است. او امیرفرخ زادبن مسعودبن محمود غزنوی (۴۴۱ - ۴۵۱ هـ) را مدح گفته و همچنین به دربار ملوک غور هم اختصاص داشته است. اشعاری که از وی مانده است، بلاغت و قدرت او را در بیان معانی و مهارت در وصف نشان می‌دهد.

نمونه شعر او:

الا یا جزع‌گون خرمن به گنج گوهرآبستن

زنور پاک داری دل زدود نارداری تن

چو ریزد آبت از مژگان بدوزی دامن خفتان

چو بینی آتش اندر دل بدری پیش پیراهن

کنی در آستین مرجان نهی در بادبان لؤلؤ

بباری بربر از عنبرکنی دامن تر از لادن

۱- هندوستان مین فارسی ادب ص ۱۴۴.

۲- لباب‌الالباب، جلد ۲، ص ۱۱۰ و بعد؛ تاریخ ادبیات، در ایران، جلد ۲، ص ۴۳۸ و بعد.

ستانی آستین از خوید و مالی برشقایق پر
 شکافی بادبان بر بید و سایه بر سمن دامن
 بتازی اسب در میدان به زخم نعل بجهاند
 زدود تیره اسب تو ز کال آتش روشن
 زپهلوی شبه هر دم برون آری همی مرجان
 زروی تیر هر ساعت کنی پیدا همی روین
 گهی از دیدگان ریزی همی لؤلؤ چوپالونه
 گهی از چشم‌ها بیزی همی مرجان چوپرویزن
 زتبت کاروان آری شوی در دشت مشک افشان
 زششتر قافله گیری شوی در کوه دیباتن
 گه از برگ گلِ سوری کنی در بوستان تلّی
 گه از شاخ گل خیری کنی در گلستان خرمن...

۳- امام بدیع الزمان عبدالواسع بن عبدالجامع بن عمران بن ربیع غرجستانی
 جبلی^۱: در خاندان علوی در غرجستان به دنیا آمده، در علوم زمان خود مخصوصاً در
 ادب کسب کمال کرد و به شاعری روی آورد و در شهر سرآمد اقران شد. سپس به مدح
 پادشاهان معاصر پرداخت. غوریان و محمودیان را ستود و سرانجام در سال ۵۵۵ هـ
 درگذشت. قدرت طبع و مهارت او در شاعری سبب شد که به کلام آراسته مصنوع و
 افزودن بر پیرایه‌های لفظی بیشتر توجه کند. در ابیات او موازنه، مائله، ترصیع، لَف و
 نشر و امثال آن دیده می‌شود. او در شعر عربی هم دست داشت و به قول عوفی
 «ذوالبلاغتین» بود. نمونه شعر او:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد فنا	وز هر دو نام ماند چو سیمِرخ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه	شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته است بازگونه همه رسم‌های خلق	زین عالم نپهره و گردون بی وفا
هر عاقلی به زاویه‌یی مانده ممتحن	هر فاضلی به دایه‌یی گشته مبتلا
گر من نکوشمی به تواضع نبینمی	از هر خسی مذکّت و از هر کسی عنا

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۶۵۰-۶۵۶؛ لباب‌الالباب، جلد ۲، ص ۱۰۴ و بعد.

با این همه که کبر نکوهیده عادت‌ی است	آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
آمد نصیب من ز همه مردمان دو چیز	از دشمنان خصومت و از دوستان ریا
قومی ره منازعت من گرفته‌اند	بی عقل و بی کفایت و بی فضل و بی‌دها...

۴- فرقدی،^۱ محمد بن عمر فرقدی از شاعران بزرگ اواخر قرن ششم هجری است. همین قدر معلوم است که وی از شاعران دربار غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن سام غوری بوده است. از اشعار معدودی که از وی برجای مانده مهارت و قدرت او معلوم می‌شود. نمونه اشعار او:

گرسه بوسه به لب چون شکر بازدهم	آخر از حال دل آنجا خبرت بازدهم
زاده چشم مرا لعل مذاب است و اگر	روز وصلی بود از چهره زرت بازدهم
هردم آیم به سرکوی تو بر بوی وصال	دل به دست ستم کینه‌ورت بازدهم
تا دلم جان کند اندر سربیدادی تو	تا جواب غم بیدادگرت بازدهم
نی خمش باشم ترسم که سرت برگردد	که از این قصه اگر هیچ سرت بازدهم

۵- فخرالدین مبارک شاه بن حسین مروودی غوری:^۲ از اشراف و نویسندگان و شاعران معاصر غوریان بود. در فیروزکوه پایتخت اصلی غوریان به سر می‌برد و از مقامات معنوی و دنیوی هر دو برخوردار بود. عوفی می‌نویسد که بر در سرای او دربان نبود، هرکس می‌توانست بر سر سفره او بنشیند. این شاعر منظومه‌یی در بحر متقارب درباره پادشاهان شنسبانی غور ساخته است و در کار خود از فردوسی پیروی کرده است. قاضی منهاج سراج در سال ۶۰۲ هـ این کتاب را دیده و مطالعه کرده است. او این کتاب را ابتدا به نام سلطان علاءالدین حسین جهانسوز درنظم درآورده، چون مقداری از کتاب را نظم کرد، تغییری در حال گوینده پیدا شد و پس از جلوس سلطان غیاث‌الدین محمد سام کتابش را با نام و القاب او به پایان رسانید.^۳ نمونه‌یی از اشعار او:

دست صبا برگشاد روی عروس بهار بر سر او چشم ابر کرد ز ژاله نثار

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۷۱۸ - ۷۲۰؛ لباب‌الالباب، جلد ۲، ص ۳۱۲ و بعد.

۲- لباب‌الالباب، جلد ۱، ص ۱۲۰ - ۱۳۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش ۱، ص ۳۲۴.

۳- طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۳۱۹.

برق برآورد تیغ رعد فرو کوفت کوس سرو علم بر فراخت لشکر گل شد سوار
سوسن کین حال دید کرد به نرگس ندا خواب چه باشد ببین تعبیه نوبهار
نرگس گفتا که خواب گشت ضرورت مرا می نبرد از سرم ساگری می خمار...

۶- فریداحول:^۱ او اصلاً اسفراینی است، به سبب اقامت طولانی در اصفهان، به احوال اصفهانی معروف شده است. از آغاز حیات او اطلاعی در دست نیست، بعضی گفته اند که وی پس از کسب معلومات از خراسان به هندوستان رفت و به دربار ناصرالدین قباچه پیوست. این استنباط از قصیده‌یی ناشی شده است که در مدح عین‌الملک حسین بن ابوبکر اشعری وزیر ناصرالدین قباچه گفته است. اما ظاهراً فرید پس از خراسان به اصفهان رفته و آل صاعد را مدح گفته است. او پس از چندگاه به شیراز رفت و به درگاه اتابکان سلغری پیوست. از دیگر ممدوحان او شمس‌الدین محمد صاحب دیوان (مقتول در ۶۸۳هـ) است. ظاهراً وی تا سال ۶۶۲ یا ۶۶۳هـ زنده بوده است.

فرید به شیوه غالب شاعران بزرگ آن عهد به سرودن قصاید مصنوع علاقه داشت. دیوانش موجود است و بیش از سه هزار بیت دارد. او غالب قصاید معروف پیشینیان را جواب گفته و به خوبی از عهده این کار برآمده است.
نمونه شعر او درباره شمع:

در مجلس دوشینه شب تا روز بُد شب یارمن
از شهد زاده شاهی انجم‌نما در انجمن
از نور نار اندوخته و ز نار نور افروخته
فرهادوش دل سوخته دور از لب شیرین من
در شب تجلی داده بُد نخلی به پا استاده بُد
آری ز نخلی زاده بُد طفلی چکان از لب لب
همچون سمندر نورخور پروانه را سوزنده پر
زنبور زادش زان مگر شد نوش بخش و نیش زن

بر جسم جان کرده فدا جسمش ز جان خورده غذا
 دارد زبان الکن ولی دارد مکان اندر لگن
 تاجش به سر بر چون تکین تن قابل نقش نگین
 قدش چو سرو راستین استاده در صحن چمن
 شب را ز نورش تابها وز دیده ریزان آبها
 تا روز در محرابها مؤمن دل و مومین بدن
 تابنده چون اختر شود وز گریه روشن تر شود
 گه ز آب دیده تر شود کرده مشمع پیرهن
 با جامه عریان آمده بر آب بریان آمده
 با خنده گریان آمده شب تا سحر بر خویشتن
 شب بر لبش خنده بود روزش سرافکننده بود
 هرتن به جان زنده بود زنده ست جان او به تن
 دارد حصار و منجنیق از پرده شعر دقیق
 وز عکس چون لعل و عقیق اندر بدخشان و یمن
 دردیده آب و آذرش چهره چون نقش آزرش
 از نور حوری بر سرش بر فرق نورش اهرمن...

۷- برهان الدین مظفر بن شمس بلخی:^۱ وی از شاعران متوسط قرن هشتم هجری است و خانواده او از اعقاب ابراهیم بن ادهم بلخی است. پدرش شمس بلخی در عهد سلطنت محمد بن تغلق (۷۲۵ - ۷۵۲ هـ) از ممالک غوری به دهلی رفت، ولی به زودی دهلی را ترک کرد و به «بهار شریف»، شهرکی در پنجاه میلی جنوب شرقی پتنا رفت و در همان جا سکونت گزید. شمس، سه پسر به نام: مظفر، معزالدین و قمرالدین داشت. مولانا مظفر در بلخ پیش از مهاجرت به هند ولادت یافت و بعد از ورود به هندوستان مدتی در قید حیات بود. مظفر جوانی درس خوانده و تربیت یافته بود و پس از ورود به سرزمین بهار در حدود سال ۷۵۵ یا ۷۵۶ هـ در حلقه مریدان شرف الدین احمد بن یحیی از مشایخ آن سامان درآمد و سمت جانشینی او داشت. مدتی در بنگال و

چندگاهی در مکه زیست. در سال ۷۸۸ یا ۸۰۳ هـ درگذشت.

از مولانا برهان‌الدین دیوان اشعار، مجموعه نامه‌ها در بدایت و نهایت درویشی باقی مانده و به‌جز اینها رسالات و کتابهایی هم داشته است که از میان رفته است. اشعار برهان‌الدین از نظر ادبی متوسط و بیشتر مقصور است بر بیان مطالب عرفانی در قالب غزل‌های عارفانه و عاشقانه. وی در همه آنها «برهان» تخلص می‌کند.

نمونه‌یی از اشعار وی:

ساقیا جامی که من هم مست و هم دیوانه‌ام	عشق تو باده‌ست و من آن باده را پیمانه‌ام
خانمان کردم خراب از مستی و دیوانگی	من کنون بی‌خانمان چون بوم در ویرانه‌ام
از لب او چاشنی دارد مگر این می که من	چند روزی شد که مست افتاده در میخانه‌ام
راه عقل و عاقلی بگذار بر بیوه‌زنان	ساقیا جامی که من در عاشقی مردانه‌ام
عشق تو افسانه‌یی در گوش جان من دمید	من چنین مدهوش و هم دیوانه افسانه‌ام
طعن‌زد دیوانه‌یی، گفتا که تو مولانه‌ای	گفتم این عشقست عاری نیست گر «مولا» نه‌ام
وصل او در عاقلی و عقل هرگز ره نیافت	ساقیا جامی که من هم مست و هم دیوانه‌ام

۸- ابونصر فراهی:^۱ ابونصر بدرالدین محمودبن ابوبکر بن حسین بن جعفر فراهی، از دانشمندان ایرانی است که در دربار بهرام‌شاه تاج‌الدین حرب پادشاه سیستان که با پادشاهان غوری پیوستگی داشت می‌زیست. وی کتاب *نصاب‌الصبیان* را که فرهنگ منظوم عربی به فارسی است به فرمان نظام‌الملک حسن، وزیر بهرام‌شاه به نظم کشیده است. *جامع صغیر ثیبانی* را در ۶۱۲ هـ نظم کرده است. اما از اشعارش چیزی جز *نصاب* برجای نمانده است. بر این کتاب تاکنون شرح‌های گوناگونی نوشته شده است. وفات فراهی در سال ۶۱۸ هـ اتفاق افتاده است.

نمونه‌یی از *نصاب‌الصبیان*:

اله است والله ورحمان خدای	دلیل است و هادی تو گو رهنمای
سما آسمان ارض و غیرا زمین	محلّ و مکان و معان است جای
سقر دوزخ و نثار و آتش دلی	که جنت بهشت آخرت آن سرای
ریه شش قفاخیره و وجه روی	فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفت لب لسان چه زبان فم دهان	ید و جارحه دست و حلقوم نای
فرس اسب و بغل اشتر سرخ‌زین	بعیر اشتر است و جرس چه درای
رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت	غنی مالدارست و مسکین گدای
قناتست کاریز و عذب آب خوش	چوینبوع چشمه حمالست لای...

۹- خالد: ^۱امیرفخرالدین تاج‌الافاضل خالدبن ربیع مگئی طولانی، از کتاب و شاعران منسوب به ملک‌الجبیل علاءالدین حسین جهانسوز (۵۴۵-۵۵۶هـ) بود. در شعر «خالد» تخلص می‌کرد. عوفی قسمتی از اشعار او را آورده است. از همین مقدار معلوم می‌شود که در این فن میان اقران مرتبه‌یی بلند داشته است. غزلهایش لطیف و زیباست و در تنها قصیده‌یی که از وی نقل شده، آرایه‌ی التزام به‌کار رفته، شاعر در تمام مصراعها «دست» را التزام کرده است، با آنکه به‌سبب این قید گاهی با اشکال مواجه شده ولی به‌خوبی از عهده برآمده است. سال وفاتش معلوم نیست، اما باید بعد از سال ۵۴۴هـ بدرود حیات گفته باشد. این شاعر با انوری دوستی داشت و با او مشاعره می‌کرد. نمونه شعر او:

ای دست برده از همه خوبان به‌دلبری	ناوردمت به‌دست و بماندم زدل بری
کارم زدست رفت چو بردی دلم تمام	دستی تمام داری در کار دلبری
ای در صف جمال زبردست نیکوان	در حسن زبردست تو هم حور و هم پری
برخاسته به‌دست مراعات با تو من	از من تو شسته دست و نشسته به‌داوری
جانی نهاده بر کف دست از پی توام	دستم به‌سینه باز منه از سبک‌سری
هجر دراز دست تو در کوی عاشقی	کوتاه کرد دست و دل من زصابری
ماند این دل ضعیف زهجرت به‌دست غم	دستی قوی است هجر تو را در ستمگری
بر دست مانده بود مرا جان و دل و لیک	بر هر دوان نبود مرا دست قادری
بردی دل فگار به‌یک دستبرد عشق	جان مانده است و خون شد و این هم تومی‌بری
چون دسترس نبود مرا لشکری شدم	دنيا به‌دست نامد و دین رفت بر سری
جان بدهم و بندهم خاک درت ز دست	هرچند باذ دست بود مرد لشکری
عشقت به‌دستبازی سیمین بر تو کرد	دست مرا چو سوزن زرین زلاغری

یعنی زدستکاری هجر ستیزه‌کار معلوم گردید که بدین دست ننگری...

۱۰- نازکی مراغی،^۱ یکی دیگر از شاعران این عهد نازکی مراغی است. نام اصلی او لطیف‌الدین زکی است، از مراغه بود ولی در کاشغر تولد یافته است. نام زکی در *منتخب‌التواریخ* بداؤنی به نازکی تحریف شده است. وفات او در سال ۶۷۰ هـ رخ داده است. از بعضی قطعات که از وی باقی مانده به بعضی حوادث تاریخی اشاره شده است. قطعه زیر را به هنگام تاجگذاری سلطان سروده است:

شہ معز دین کہ از دولت اوست	ہمچو گلدستہ فلک بستہ میان
رفت بر تخت چو گل در وقتی	کہ فلک بُرد خور اندر میزان
آنکہ در آتش قہرش بدخواہ	جان شیرین بدهد شکرسان
شکر دین و گل دولت را	بہ ہم آمیخت سپہر گردان
یارب این گلشکر دولت و دین	سبب صحت عالم گردان

نازکی علاوه بر شاعری مردی دانش‌آموخته بود. در اخلاق و قانون مطالعاتی داشت. قطعه زیر را به مناسبت پیروزی سلطان در جنگ ساخته است:

خسروغازی معزالدین والدنیا کہ ہست	روز ہيجا با ہمایون رایتش ہمسرظفر
بوالمظفر شہریار شرق کاندہر معرکہ	گویا دارد ہمای چترش اندر پَرظفر

نویسندگان عصر غوریان

۱- نظامی عروضی سمرقندی:^۲ ابوالحسن نظام‌الدین یا نجم‌الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف به نظامی عروضی از شاعران و نویسندگان قرن ششم ہجری است. از شعر وی جز چند قطعه ہجا کہ چندان پایہ شعری ندارد، چیزی در دست نیست، ولی در نثر مقامی بسیار بلند دارد. از تاریخ تولد و وفات او

۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۸؛ سخنوران آذربایجان، ج ۲ ص ۹۹۹-۹۹۴ Pre - Mughal Persian in

Hindustan, p. 269.

۲- مقدمہ مرحوم قزوینی بر چہارمقالہ، ص ۳۵ - بیست و شش.

هیچ گونه اطلاعی در دست نیست، اطلاعات ما متکی به دو مورد است، یکی اطلاعاتی که خود در *چهارمقاله* به دست داده است، دیگر آنچه در تذکرها در ترجمه حال وی نوشته اند. آنچه نظامی عروضی خود در بیان حال خویش در *چهارمقاله* آورده، خلاصه اش چنین است:

نظامی عروضی از ملازمان ملوک غوریّه بوده است و *چهارمقاله* را به نام یکی از شاهزادگان این سلسله، ابوالحسن حسام الدین علی تألیف کرده و به تصریح خود در وقت تألیف کتاب چهل و پنج سال داشته است. در مقاله دوم خود را جزو شعرای چهارگانه‌یی می‌شمرد که نام ملوک غور به واسطه ایشان مآخذ گردیده است.

شاهزاده ابوالحسن حسام الدین علی که مخدوم مخصوص مصنف است و تألیف کتاب به نام اوست، پسر فخرالدین مسعود و برادر شمس الدین محمد است. هر چند نظامی از وی با عنوان «پادشاه وقت» «که امروز افضل پادشاهان وقت است» یاد کرده است، ولی این حسام الدین هرگز به پادشاهی نرسیده است.

از چند جای کتاب که مؤلف به زندگانی خود و وقایع مربوط به خود اشاره می‌کند، معلوم می‌شود که شهرت مؤلف در نیمه اول قرن ششم بوده و قطعاً تولّدش مدّتی قبل از سنه ۵۰۰ هـ بوده و لااقل تا حدود سنه ۵۵۰ هـ در حیات بوده است.

از تتبع در *چهارمقاله* معلوم می‌شود که نظامی با وجود علّو مقام در فضل و ادب، در فنّ تاریخ ضعفی نمایان داشته و در کتاب خود اغلاط فاحشی در مسائل تاریخی نقل کرده است. مثلاً البتکین مؤسس دولت غزنوی را معاصر نوح بن منصور دانسته است و حال آن که وی مدّتی پیش از جلوس او درگذشته بود و اصلاً زمان پادشاهی او را درک نکرده است.

در تذکرها هم اطلاعاتی در مورد نظامی می‌توان یافت. تذکره عوفی قدیم‌ترین تذکره‌یی است که از نظامی عروضی سخن گفته است. اما عوفی جز نقل چند شعر هزل و هجو اطلاعی به دست نداده است. حمدالله مستوفی و دولتشاه هم از نظامی عروضی مطالبی آورده اند. اما همه آنها تکرار سخنان پیشین است و اطلاع جدیدی به دست نمی‌دهند. به هر حال *چهارمقاله* نظامی از نظر نثر فارسی یکی از استوارترین نمونه‌هاست، اما محتوای تاریخی آن را باید با احتیاط تلقی کرد و پس از مراجعه به کتب معتبر تاریخی آنها را پذیرفت. با این حال در مقاله سوم، نظامی از خیّام، و در مقاله دوم از

فرّخی، فردوسی و شاعران دیگر داستان‌هایی آورده است که در نوع خود روشن‌کنندهٔ برخی از نکات تاریک دربارهٔ حیات آن شاعران می‌تواند شمرده شود. نمونه‌یی از چهارمقاله:

حکایت

آورده‌اند که یَمین‌الدّوله سلطان محمود بن ناصرالدّین به‌شهر غزنین بر بالای کوشکی در چهار دری نشسته بود به‌باغ هزار درخت، روی به‌ابوریحان کرد و گفت: «من از این چهار در از کدام در بیرون خواهم رفت؟ حکم کن و اختیار آن بر پاره‌یی کاغذ بنویس و در زیر نهالی من نه!» و این هر چهار در، راه‌گذر داشت. ابوریحان اسطرلاب خواست و ارتفاع بگرفت و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود، و بر پاره‌یی کاغذ بنوشت، و در زیر نهالی نهاد. محمود گفت: «حکم کردی؟» گفت: «کردم». محمود بفرمود تا گننده و تیشه و بیل آوردند، بر دیواری که به‌جانب مشرق است دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت، و گفت آن کاغذ پاره بیاوردند، بوریحان بر وی نوشته بود که: «ازین چهار در هیچ بیرون نشود، بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود.» محمود چون بخواند طیره گشت و گفت او را به‌میان سرای فرو اندازند، چنان کردند، مگر با بام میانگین دامی بسته بود، بوریحان بر آن دام آمد و دام بدرید، و آهسته به‌زمین فرود آمد چنان که بر وی افگار نشد. محمود گفت: «او را برآرید!» برآوردند، گفت: «یا بوریحان! از این حال باری ندانسته بودی.» گفت: «ای خداوند، دانسته بودم.» گفت: «دلیل کو؟» «غلام را آواز داد و تقویم از غلام بستد و تحویل خویش از میان تقویم بیرون کرد، در احکام آن روز نوشته بود که «مرا از جای بلند بیندازند ولیکن به‌سلامت به‌زمین آیم و تندرست برخیزم.» این سخن نیز موافق رأی محمود نیامد، طیره‌تر گشت، گفت: «او را به‌قلعه برید و بازدارید،» او را به‌قلعهٔ غزنین بازداشتند و شش ماه در آن حبس بماند.

۲- محمد عوفی: ^۱ نورالدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان عوفی

۱- لباب‌الالباب، مقدمهٔ مرحوم محمد قزوینی، ص ۱۱۰- که در ابتدای این کتاب مختصری در این باب سخن رفته است.

بخاری حنفی از دانشمندان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بوده است. از شرح احوال او اطلاعی در دست نیست. اولین کسی که از وی بحث کرده است، حمدالله مستوفی است که تقریباً یک قرن بعد از وی می‌زیسته است. عوفی از فرزندان عبدالرحمن بن عوف از صحابه معروف حضرت رسول اکرم (ص) بوده و به همین دلیل او را «عوفی» گفته‌اند. او در بخارا به دنیا آمده و تحصیلات خود را هم در آن شهر به پایان رسانده است. بعد در طلب علم به غالب شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و بعضی از شهرهای هندوستان، خوارزم، مرو، نیشابور، هرات، اسفزار، اسفراین، غزنین، لاهور و دهلی رفته و سیاحت کرده و در هر سرزمین به ملاقات علما و فضلا رفته و از بسیاری از آنان اجازه روایت حدیث گرفته است. در ضمن به تذکیر و وعظ هم می‌پرداخته و بدین وسیله به خدمت پادشاهان عصر و امرای وقت نیز می‌رفته و فواید دنیوی به دست می‌آورده است.

او از شهری به شهری می‌رفته است. در سال ۶۰۷ هـ در خراسان بوده و بعد از آن گویا در اوایل انتشار خروج مغول که همه از ماوراءالنهر و خراسان هجرت می‌کردند. عوفی نیز خود را به بلاد سند انداخته، و به خدمت ناصرالدین قباچه می‌پیوندد. ناصرالدین از ممالیک سلطان شهاب‌الدین غوری بود و از سال ۶۰۲ تا ۶۲۵ هـ در سند و مولتان سلطنت کرد. مردی بخشنده بود. در فتنه مغول بسیاری از بزرگان خراسان، غور و غزنه به او پناهنده شدند. عوفی در سال ۶۱۷ هـ در ملازمت او بود. تا سال ۶۲۵ هـ در آنچه - شهری در ایالت پنجاب - مقرر ناصرالدین قباچه به سر برد و *کتاب‌الایب* را به نام وزیر او عین‌الملک فخرالدین حسین بن شرف‌الملک تصنیف کرد. او در همان جا از جانب ناصرالدین قباچه به تألیف *جوامع‌الحکایات* مأمور بود. در سال ۶۲۵ هـ که سلطان شمس‌الدین ایلتمش به قصد محاربه با ناصرالدین به سند لشکر کشید و سرانجام ناصرالدین خود را در رود سند غرق کرد، عوفی *جوامع‌الحکایات* را به نام وزیر ایلتمش، نظام‌الملک محمد بن ابی سعد جُنیدی کرد. از همین تاریخ یعنی از ۶۲۵ هـ عوفی در دهلی در ملازمت شمس‌الدین ایلتمش و نظام‌الملک جنیدی به سر می‌برده است. آخرین واقعه‌یی که در *جوامع‌الحکایات* بدان اشاره می‌کند، حکایت خروج ملک اختیار الدین دولتشاه بلکابن حسام‌الدین (= غیاث‌الدین) عوض خلجی است که والی لکهنوتی بود و بر شمس‌الدین ایلتمش عصیان کرد. شمس‌الدین به لکهنوتی لشکر کشید و

دولتشاه را کشت. این واقعه در ۶۲۸ هـ رخ داده است، معلوم می‌شود که تألیف *جوامع الحکایات* در حدود سال ۶۳۰ هـ بوده است. از این به بعد اطلاعی درباره عوفی نداریم.

عوفی علاوه بر تألیف *لباب اللباب* و *جوامع الحکایات*، کتاب *الفرج بعد الشدة* تألیف قاضی تنوخی متوفی در ۳۸۴ هـ را به فارسی ترجمه کرده است. ظاهراً این کتاب از بین رفته است، ولی اغلب حکایات آن در *جوامع الحکایات* مندرج است. معلوم نیست که ترجمه حسین بن اسعد بن حسین مؤید دهستانی از *الفرج بعد الشدة* که امروز در دست است مقدم بر ترجمه عوفی بوده است یا بعد از آن، زیرا معلوم نیست که مترجم در چه زمانی می‌زیسته است. نمونه نثر عوفی از *لباب اللباب*:

صاحب نصرالله [بن] عبدالحمید

که صاحب وابن العمید را در میدان بیان باز پس گذاشتی و در فنون فضایل رایت افتخار بر اوج فلک اثر برافراشتی نظم و نثر تصرفِ قلم او را گردن نهاده و دقایق حقایق در پیش خاطر او ایستاده و توسن بیان رام طبیعت او گشته و تا دور آخر زمان و انقراض عالم هر کس که رسالتی نویسد یا در کتابت تنوّقی کند مقتبس فواید او تواند بود چه ترجمه *کلیله و دمنه* که ساخته است دست‌مایه جمله کتاب و اصحاب صنعت است و هیچ کس انگشت بر آن نهاده است و آن را قدح نکرده و از منشآت پارسیان هیچ تألیف آن اقبال ندیده و آن قبول نیافته و با این همه فضل و بزرگی و علو منصب و رفعت منسب و جمال حسب و جلال نسب ایام با او نساخت و حق فضل او نشناخت و به سعایت قاصدان و سعی ساعیان بخت او برگشت و اختر اقبال [او] در وبال افتاد و رایت دولت او منکوس و طالع او منحوس شد و از جور زمانه مقید و محبوس گشت و خسرو ملک او را حبس فرمود و در حبس این رباعی گفت و به خدمت او فرستاد:

ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو	روزی که تو دانی که نترسند از تو
خرسند نه‌ای به ملک و دولت زخدای	من چون باشم به بند خرسند از تو

چون ایام محنت او امتداد پذیرفت و تیر قصد اعادی بر هدف آمد و شفاعت فضل و هنر مقبول نیامد، خواستند که او را هلاک کنند و آن عطارد زمین را که خاطر تیر بود

چون کمان از خانه غم بر آرند و او آثار آن مشاهده کرد و در وقت وداع جان این بیت بر زبان راند. رباعی:

از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم حمداً لله که نیک آگه رفتیم
رفتند و شدند و نیز آیند و روند ما نیز توکلْتُ علی الله رفتیم...

۳- **محمّد بن منصور بن سعید بن ابوالفرج ملقب به مبارک شاه و مشهور به «فخرمدبّر»**^۱: از نویسندگان معروف اوایل قرن هفتم هجری است. نیای او «ابوالفرج خازن» در خدمت سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی (۴۵۱ - ۴۹۲ هـ) مقام و مرتبه خاص داشته، مبارک شاه مدعی است که از اسلاف ابومسلم خراسانی است. پدران او همه اهل علم و ادب بوده‌اند و همه در نزد پادشاهان احترام داشته‌اند. خود او در خدمت تاج‌الدوله خسرو ملک (۵۵۹ - ۵۸۳ هـ) آخرین پادشاه غزنوی، و سلطان معزالدین محمد بن سام غوری (م ۶۰۲ هـ) و قطب‌الدین ایبک (م ۶۰۷ هـ) نخستین مؤسس حکومت غوریان در هند و شمس‌الدین ایلتتمش پادشاه مقتدر دهلی (۶۰۷ - ۶۳۳ هـ) به احترام می‌زیسته است. زندگانش در لاهور و دهلی سپری شده است. یک بار برای فراهم آوردن مأخذ کتاب خود به نام *بحر الانساب* به غزنین سفری کرده و به لاهور بازگشته است. تا پایان سلطنت شمس‌الدین ایلتتمش زیسته و گویا پیش از ختم سلطنت آن پادشاه، یعنی پیش از ۶۳۳ هـ درگذشته است.

آثار فخرمدبّر:

۱- *بحر الانساب*، مبارک شاه این کتاب را به نام سلطان معزالدین محمد سام فراهم آورده و در دوران حکومت ملک قطب‌الدین ایبک به پایان رسانده و در آن نسب پیامبر اسلام (ص) و یاران او از مهاجرین و انصار و پیامبرانی که در *قرآن* نام آنان آمده و شجره ملوک و سلسله‌ها را به دست داده است. جمعاً یکصد و سی و شش شجره دارد. دیباچه این کتاب را سردنيسن راس (Sir Denison Ross) در سال ۱۹۲۷ در لندن به چاپ رسانده و آن را به اشتباه از فخرالدین مروودی دانسته است.

۲- آداب الملوک و کفایة المملوک، نسخه‌یی از آن در کتابخانه ایندیا فیس موجود

است.

۳- آداب الحرب و الشجاعة، مبارک شاه آن را به نام شمس الدین ایلتتمش نوشته و از

کتاب‌های بسیار مهم فارسی و دارای نثر ساده استادانه‌یی است. از این کتاب چند نسخه خطی در دست است. احمد سهیلی خوانساری آن را در سال ۱۳۴۶ در تهران به چاپ رسانده است. موضوع این کتاب ذکر اوصاف مستحسن پادشاهان و فرمانروایان و فرماندهان سپاه و آیین جنگ و بحث درباره اسب و صفات آن و شناختن انواع آن و خاصیت هر یک از سلاحها و چگونگی لشکرکشی و انواع تعبیه‌های سپاه و مسائلی از این قبیل است. مؤلف خواه در مقدمه و خواه در ابواب چهارگانه آن اطلاعات ارزشمند تاریخی بسیار آورده است. نثر مبارک شاه بسیار روان و استادانه و زبانش پر از عناصر شرقی لهجه‌های ایرانی است. به همین سبب نسخه‌ی که از آن باقی مانده سرشار از اشتباهات بسیار ناسخان است.

نمونه نثر آداب الحرب و الشجاعة:

چنین گویند که در وقت انوشروان سه بار هزارهزار درم سیم آوردند از سپاهان، خزینه دار در رفت و بازگفت که از سپاهیان چندین مال آورده‌اند، به خزینه می باید برد؟ گفت نه، امسال خراج آن ولایت آورده‌اند و در سالی دوبار خراج واجب نشود، بگوی تا بازبرند. گفتند این مال خراج نیست، مردی وفات کردست و او را وارثی نمانده است، این مال بیت المال است. گفت بگویید عاملان را تا این مال بدان شهر بازبرند و تفحص و تجسس کنند، شاید که وارثی باشد، بدو بدهند. مال بازبرند و روزها تفحص کردند و جد و جهد نمودند، البته وارثی نیافتند. حال باز نمودند. جواب نبشت که آن مال به درویشان و مستحقان دهند. در جمله سپاهیان بگشتند هیچ مستحق نیافتند، هم باز نمودند؛ باز جواب فرمود که این مال هم بدان شهر در پل‌ها و رباطها و چاه‌ها کار بندند و البته از آن شهر بیرون نیاورند که از شهری که مال آن شهر به جای دیگر برند اهل آن شهر درویش شوند و سوداگران از کسب فرومانند و مردمان پریشان شوند.

و دیگر از لشکریان و اهل قلم هم تفحص و احتیاط واجب دارد و نگذارد که کسی را که پدر و جد و اسلاف لشکری نبوده باشد و خدمت پادشاهی نکرده سواری و

سرخیلی دهند. چون کسی از پدر و جد لشکری و سواری و سلاح شوری و حرب کردن ندیده باشد، از خودکاری کند و خود را در معرض مبارزان و لشکریان دارد و کاری نیاموخته باشد و نورزیده، جوقی از ایشان را دو سه مرد کاردیده و سلاح آموخته و این کاره بزنند و بکشند و اسب و سلاح ببرند. بدین سبب رعبی و هیبتی پیدا آید و دیگر لشکریان بددل گردند و هراسان شوند و خلل های بزرگ پیدا آید.

ممالیک (سلاطین هند)^۱

بعد از کشته شدن معزالدین محمد سوری پادشاهی شرق به دست تاج الدین یلدوز یکی از غلامان معزالدین محمد رسید. تاج الدین دو دختر داشت. یکی را به قطب الدین ایبک داد و دیگری را به ناصرالدین قباچه. قطب الدین خود نیز از غلامان بود. بر اثر رشادت و سخاوتی که داشت در میان غلامان شهره بود. چون انگشت کوچک (خنصر) او شکستی داشت، او را ایبک (شل) می گفتند. این غلام که همراه دیگر غلامان به هند آمده بود، چون دیگران قصد غارت و چپاول نداشت، بلکه درصدد آن بود که در آن سرزمین سلطنت ثابتی تشکیل دهد. او پس از مرگ سلطان غور در سال ۶۰۲هـ / ۱۲۰۶م در لاهور بر تخت نشست و سلسله ممالیک هند را تأسیس کرد. در سال ۶۰۷هـ بر اثر سقوط از اسب جان سپرد و در لاهور دفنش کردند. او مردی خیر و علم دوست بود. منار قطب و مسجد قبة الاسلام (قوة الاسلام) در جنوب دهلی از آثار اوست. بعد از وی

۱- در تهیه این بخش از تاریخ فیروزشاهی، ضیاءالدین برنی، حصه اول، به تصحیح پروفیسور شیخ عبدالرشید، پروفیسور و صدر شعبه تاریخ، دائرکتر هسناریکل ریسرچ، مسلم یونیورسٹی، علی گده، ۱۹۷۵ و طبقات ناصری، پیشین استفاده شده است.

آرام‌شاه پسر سلطان قطب‌الدین بر تخت نشست (۶۰۷هـ / ۱۲۱۰م). چون او در همان سال ۶۰۷هـ درگذشت، ممالک دهلی به چهار قسمت تقسیم شد: سند را ناصرالدین قباچه تصرف کرد، دهلی را شمس‌الدین ایلتتمش، لکهنوتی را سلاطین خلیج گرفتند و لاهور گاهی در تصرف ناصرالدین قباچه و گاهی در دست سلطان ایلتتمش بود. ملک ناصرالدین قباچه در ۶۲۴هـ از شمس‌الدین التتمش شکست خورد و خود را در آب سند غرق کرد. از سلاله او چند تن در سند به سلطنت رسیده‌اند.

در سلسله ممالیک بعد از آرام‌شاه، سلطان شمس‌الدین ایلتتمش در ۶۰۷هـ / ۱۲۱۰م به سلطنت رسید. او خود نیز غلامی از مردم ترکستان بود، برادران یا پسرعموهای وی بر او حسد کردند و او را به بازرگانی از مردم بخارا فروختند. او مدتی در خانه صدرجهان بخارا پرورده شد. عاقبت او را به دهلی آوردند و غلام معزالدین محمد شد. سرانجام او به سلطنت دهلی نشست. او معروف‌ترین سلطان ممالیک است و تا سال ۶۳۳هـ / ۱۲۳۵م سلطنت کرد. بعد از او به گفته طبقات ناصری - دو تن دیگر به نام‌های ناصرالدین محمود، و رکن‌الدین فیروزشاه، پسران التتمش به سلطنت نشستند. این دو تن مدت بسیار کوتاه حکمرانی کردند. در سال ۶۳۴هـ / ۱۲۳۶م رضیه سلطان دختر ایلتتمش بر اریکه سلطنت نشست. او تنها زنی است که بر تخت سلطنت هند نشسته است. و او در سال ۶۳۸هـ / ۱۲۴۰م به قتل رسید. پس از وی معزالدین بهرام‌شاه، قبل از قتل رضیه در ۶۳۷هـ / ۱۲۳۹م سلطان شد. بعد از وی علاءالدین مسعودشاه و پس از او ناصرالدین محمودشاه اول از ۶۳۹هـ / ۱۲۴۱م تا ۶۶۴هـ / ۱۲۶۵م سلطنت کردند. دیگر از سلاطین مشهور این سلسله غیاث‌الدین بلبن (= Balban) (۶۶۴هـ تا ۶۸۶هـ / ۱۲۶۵ - ۱۲۸۷م) را می‌توان نام برد.

غیاث‌الدین مردی مدبر و کارداران بود و مدت بیست و دو سال با کمال قدرت حکمرانی کرد. پسری به نام ناصرالدین محمود بغراخان داشت که سلطان به او سخت علاقه‌مند بود. این پسر در ۶۸۴هـ به دست مغولی به تیر کشته شد. این مرگ سلطان را سخت متألم کرد و از غصه او مرد.

این سلطان و فرزندش ناصرالدین محمود ممدوح امیر خسرو دهلوی معروف‌ترین شاعر قرن هفتم هجری هند است. پس از غیاث‌الدین، نوه‌اش معزالدین کقباد بر تخت نشست و پس از وی پسرش به نام شمس‌الدین کیکاووس سلطان شد و سه ماه بعد

سلطنت او به دست پادشاهان خلجی در ۱۲۸۷/۵۶۸۶ م به پایان رسید و سلسله مماليك هم برافتاد.

اوضاع ادبي و فرهنگي در عهد مماليك

اکثر پادشاهان مماليك مردمي معتقد و مؤمن بوده اند. چنان که در عهد قطب الدين ايبک امور شرعی رواج پیدا کرد. این سلطان مالیات های غیراسلامی را لغو کرد و به جای آن «عشر» اسلام را رواج داد و در این کار کامیاب شد. او بر مذهب امام بو حنیفه بود. معین الدین چشتی در زمان این سلطان به هند آمد. قطب الدین مردی علم دوست و بخشنده بود، او را «لک بخش»^۱ می گفتند. ناصرالدین قباچه در ملتان سلطنت می کرد. به مشایخ اعتقاد داشت. در زمان او در سند مدارس و خانقاهها دایر بود. برخی از آن مدارس به هزینه عام و بعضی به هزینه حکومت اداره می شد.

ایلتمش از فرمانروایان خوشنام مسلمان در هند بود. به علم دوستی و عارف نوازی شهرت داشت. در بعضی منابع نوشته اند که معین الدین چشتی پادشاه شدن او را پیشگویی کرده بود. او به صوفیان مخصوصاً به درویشان چشتی اعتقاد داشت. نوشته اند که دست ارادت به قطب الدین بختیار کاکي داده بود. عثمان هارونی که در سال ۶۱۲ هـ به دهلی آمده بود، ایلتمش می خواست که به او هم دست ارادت بدهد. چون به املاک معین الدین چشتی در اجمیر عمال سلطان دست تجاوز دراز کرده بودند، معین الدین برای شکایت به دهلی آمده بود. ابتدا به زیارت خواجه بختیار کاکي رفت. چون بر خواجه بختیار معلوم شد که معین الدین چرا به دهلی آمده است، او را از رفتن به دربار سلطان بازداشت و خود پیش قطب الدین رفت. سلطان بدره یی اشرفی به مرشد خود بخشید. ایلتمش مردی معتقد و شب زنده دار بود. علمایی که از اکناف به دهلی می آمدند، برای سلطان هدایای علمی می آوردند، چنان که قاضی جلال عروس از بغداد، تحریری از مأمون که در *سفيته الخلفاء* نقل شده بود، هدیه آورد. سلطان چنان شادمان شد که می خواست نیمی از مملکت را به قاضی جلال عروس تقدیم کند. او در دهلی مدرسی ساخت، در بداؤن هم مدرسه یی متصل به مسجد جامع بنا کرد. مدرسه یی که در دهلی به نام خود ساخته بود، منهدم شده بود، بعدها فیروز شاه آن مدرسه را مرمت کرد و

۱- لک: به معنی صدهزار است و امروز هم به کار می رود.

درهای آن را از چوب صندل ساخت.

رکن‌الدین فیروزشاه هم پادشاهی علم‌نواز بود. اگرچه او فقط هفت ماه سلطنت کرد، در آن مدت کوتاه به حمایت از علما پرداخت. کتاب «سترمکتوم» تألیف امام فخررازی در زمان او به فارسی ترجمه شد.

به‌نوشته قاضی منهاج: «او پادشاه بزرگ و عاقل و کریم و عالم‌نواز و عدل‌گستر و رعیت‌پرور و لشکرکش بود، اما چون از حساب مردان در خلقت نصیبی نیافته بود، این همه صفات گزیده چه سودی کند؟» قاضی منهاج خود از عالم‌پروری او بهره‌مند بود.

ناصرالدین محمود هم در حبّ حضرت رسالت شهرت داشت، مروّت را در نهایت درجه رعایت می‌کرد. زندگی او با زندگانی خلفای راشدین شباهت بسیار داشت. شبها را در بیداری و عبادت می‌گذراند. پس از ۲۲ سال حکومت را به‌پدرزن خود الغ‌خان سپرد که بعدها به غیاث‌الدین بلبن معروف شد. امیرخسرو او را مدح گفته است. او صالحان و صوفیان را دوست داشت. احتمالاً او به‌یک‌ی از مشایخ چشت دست‌ارادت داده بوده است. نظام‌الدین اولیا همراه نام ناصرالدین، عبارات: «انارالله برهانه» و «رحمة‌الله علیه» به‌کار برده است. این سلطان به قاضی منهاج‌الدین مؤلف *طبقات ناصری* علاقه‌مند بود. قاضی کتاب خود را در سال ۶۵۸ هـ به نام ناصرالدین محمود کرده است. در این عهد کتاب تاریخ دیگری به نام *تاج‌المآثر* نیز به دست حسن نظامی تألیف شده است که به سبب دشواری متن و فراوانی اشعار عربی زیاد مورد قبول واقع نشده است. غیاث‌الدین بلبن نیز از سلاطین معتقد به مشایخ بود. چهار روستا و هدایا و نقدینه فراوان به باباشکرگنج بخشیده بود. اما بابا روستاها را نپذیرفت، نقدینه را برای هزینه درویشان قبول کرد. سلطان دختر خود هزیره را به عقد باباگنج‌شکر درآورده بود. در عهد او فتنه چنگیز برپا شد. شاهزادگان ترکستان، ماوراءالنهر، خراسان، عراق، آذربایجان، فارس، روم و شام به‌دربار بلبن پناهنده شدند. دهلی در روزگار او به محلات گوناگونی تقسیم شده بود، در هر محله گروهی از آن پناهندگان می‌زیستند. مانند: محله خوارزمی، محله دیلمی و... بلبن که پیش از رسیدن به سلطنت در عیش و نوش و قمار و طرب و مجالس رقص روزگار می‌گذرانید، بعد از رسیدن به سلطنت توبه کرد، به مشایخ عنایت نشان داد و این عمل وی از نظر سیاسی و فرهنگی تحوّل در پایتخت ایجاد کرد. او در تعیین امرا و کارگزاران دقت می‌کرد. حکام متدین به ولایات می‌فرستاد. در عدالت شهره شده بود.

چنان که هندوان هم از دادگستری او قدردانی کرده‌اند. در لباس پوشیدن از پادشاهان ایرانی تقلید می‌کرد. غیاث‌الدین خود به شاعران چندان توجهی نداشت، اما شاهزادگان و امرا به حمایت از شاعران می‌پرداختند.

غیاث‌الدین به تربیت شاهزادگان علاقه‌مند بود. آنان را به نماز جماعت وامی‌داشت. خطاطی، لغت و زبان از مسائلی بود که شاهزادگان باید می‌آموختند. کتابی به نام *آداب السلاطین و مآثر السلاطین* را برای فراگیری کشورداری می‌خواندند. او شاهزادگان را از مصاحبت با افراد بدگمان و بددین باز می‌داشت.

شاهزاده محمد همیشه دربارش میعاد شاعران و عالمان بود. در مجلس او *شاهنامه*، *دیوان سنایی*، *دیوان خاقانی* و *خمسه نظامی* می‌خواندند. دربار علمی در مولتان تشکیل می‌شد. به سبب بخشش‌های او شاعران و علما از دهلی به مولتان رفتند. امیر خسرو یکی از مداحان او بود.

بغراخان شاهزاده دیگری بود که به تشویق شاعران می‌پرداخت. کشلی‌خان امیر دیگری بود که در مجالس او بزم شعر تشکیل می‌شد. شمس دبیر و قاضی اثیر از شاعران آن مجلس بودند. امیرعلی سرچاندار هم یکی دیگر از امیران بود که علم‌دوست و بخشنده بود. امیر خسرو دو سال در دربار او ماند و چند قصیده در مدح وی ساخت.

ملک‌الامراء فخرالدین از امرای علم‌دوست و کوتوال دهلی بود. صدقه و خیرات زیاد می‌داد. او هر روز جامه نو می‌پوشید، روز بعد آن جامه را به دیگران می‌بخشید. هر سال برای یک هزار دختر جهیزه فراهم می‌ساخت.

معزالدین کیقباد آخرین پادشاه ممالیک است. او نوروز را باشکوه تمام جشن می‌گرفت. این عمل نشانه‌یی از رفاه و پیشرفت مدنیت در روزگار آن سلطان است.

شعراي عهد ممالیک

۱- بهاء‌الدین اوشی: ^۱ عوفی او را خطیبی خوش‌گوی می‌خواند و با القاب‌الامام

۱- درباره بهاء‌الدین اوشی از لباب‌الالباب، جلد ۱، ص ۱۸۸ - ۱۸۹؛ بزم مملوکیه، ص ۹ و بعد استفاده شده است.

الاجلّ از وی یاد می‌کند. او همیشه در خطاب می‌گفته است: ای بهاء اوشی تو بهاء اوشی. او نثر نویس هم بوده است و عوفی نثر او را بر نظمش ترجیح می‌دهد. مدّتی در هندوستان بوده، پس از مراجعت از هندوستان به اوش به منصب شیخ الاسلامی رسیده است. وی از شعرای عهد قطب‌الدین ایبک بود. *تذکره روز روشن* وفات او را سال ۶۰۷ هجری درج کرده است. اوست که در یکی از اشعارش قطب‌الدین را «لک‌بخش» خوانده است:

ای بخشش لک تو در جهان آورده کان را کف تو کار به‌جان آورده
از رشک کف تو خون گرفته دل‌کان وز لعل بهانه در میان آورده

✱

ابیات زیر از قصیدهٔ اوست در مدح قطب‌الدین ایبک:

ای قطب آسمان که زسهم وز باس تو در روز رزم رستم خونخوار بشکند
از شرم فیض قلزم مّوّاج کفّ تو در وقت بزم بحر گهربار بشکند
قطبی و آفتاب ز نور تو وام خواست گر روکنی ز تو دل آن یار بشکند
در قدر تو به‌گرد فلک بر نیامدی هم کار و بار گنبد دوّار بشکند
ناهید گرنگوید مدح تو در نوا زخمه‌ش به وقت زخم بر اوتار بشکند
بی‌بوی خلق تو نتواند صبا به‌عمد کز جعد زلف یار یکی تار بشکند
از بشکند ردیف نکردم ز بهر آن تا ییاد شعر طره به‌هنجار بشکند
بادا حیات ذات تو جفت ثبات و عز تا آنگهی که طاق نگونسار بشکند

۲- جمال‌الدین محمد^۱، عوفی نام او را در شمار وزرا و صدور آورده و او را الصّدرالاجلّ افتخارالملک افضل‌العصر جمال‌الدین محمد بن نصیر قید کرده است. او سالها در خدمت ملوک جبال بوده است. تألیفاتی داشته است. عوفی از کتاب «مجلس آرای شهابی» ستایش بسیار می‌کند و می‌گوید اگرچه صغیرالحجم است ولی فواید بسیار دارد و کمال فضل مؤلف را نشان می‌دهد. وی نیز از شعرای عهد قطب‌الدین است، به هر دو زبان عربی و فارسی هم شعر گفته است. تایخ وفات او را جایی ننوشته‌اند. اما معلوم می‌شود که پیش از تألیف *الباب‌الباب* درگذشته است، زیرا که عوفی بر او رحمت می‌فرستد و مختصری در مناقب او سخن می‌گوید. اشعار زیر از وی است:

۱- لباب‌الالباب، جلد ۱، ص ۱۱۷-۱۲۰؛ بزم مملوکیه، ص ۱۱-۱۳.

چوصاحب سخن زنده باشد، سخن
یکی را بود طعنه در لفظ او
چوصاحب سخن مُرد، آنکه سخن
زهی حالتِ خوب صاحب سخن
در قدوم بهار گوید:

گل که شایان باده بود رسید
جنگ لاله گذشت و لشکرگل
سرو آزاده بهر سوسن راست
لاله رفت ارچه پای درگل بود
آرزو بیش از این به سیر مخواه
آمدن وعده داده بود رسید
گرچه پستر افتاده بود رسید
منتظر ایستاده بود رسید
گل اگرچه پیاده بود رسید
کآنچه یزدان نهاده بود رسید

۳- قاضی حمیدالدین:^۱ القاضی الامام حمیدالدین افتخارالافاضل علی بن عمرالمحمودی، از دانشمندان و شاعران عهد قطب الدین است. رسالات و منشآت داشته است که در دیار هند مشهور بوده است. آنچه دربارهٔ اکثر این شاعران می دانیم همه از برکت کتاب عوفی است و می دانیم که عوفی معمولاً اطلاعی که به دست می دهد، با زندگی گویندگان ارتباط نزدیک ندارد. تذکرةهای دیگر هم عیناً از روی عوفی نقل کرده اند، تاریخ وفات او معلوم نیست. ابیات زیر در جواب نامهٔ سعدالدین مجدالاسلام مسعود رئیس است، (در این قصیده کلمه «لعل» التزام شده است):

تا چندبارم ای زلبت گشته زار لعل
ننی چویافت بالب و دندانت نسبتی
جانالب و دهان تو چون لعل و خاتم است
وعده وفا رسان که شد از بهروصل تو
اندر ازای آن لب و دندان که مر تراست
زیرلب چو لعل تو دیدم قطار در
از اشک دیده دارم در آستین سرشک
چندان که لعل و گوهر زاید دو چشم من
آب از دو دیده در غم آن آبدار لعل
ناقص شده ست لؤلؤ و گشتست خوار لعل
آید زبهر خاتم بی شک به کار لعل
لؤلوی آب چشم من از انتظار لعل
عزت گرفت لؤلؤ و شد نامدار لعل
شد بر رخ چو زرم حالی قطار لعل...
وزخون سینه دارم اندر کنار لعل
در بحر نیست لؤلؤ و در کوهسار لعل...

۴- سراجی خراسانی:^۱ سیدسراج‌الدین سراجی یکی از سه تن شاعران نیکبخت دربار ممالیک است. دو تن دیگر جمال‌الدین هانسوی و عمیدالدین لویکی (Loiki) هستند. سراجی از شاعران بزرگ سده‌های ۶-۷ هجری است. به نام سراج‌الدین سگری و سراجی سگری شهرت دارد، اما خود او تصریح کرده است که خراسانی است. مدتی در مکران اقامت داشته است. مؤلف *طبقات ناصری* سلطان تاج‌الدین مکرانی - ممدوح سراجی را معاصر سلطان غیاث‌الدین محمد بن سام (۵۵۶ - ۵۹۹ هـ) و معزالدین محمد بن سام (۵۹۶ - ۶۰۲) دانسته است. سراجی پس از مسافرت به هند به دربار شمس‌الدین ایلتتمش، پادشاه معروف دهلی (۶۰۷ - ۶۳۳ هـ) پیوسته، وزیر آن سلطان، نظام‌الملک قوام‌الدین محمد جُنیدی را مدح گفته است. وی به مدح سلطان ناصرالدین محمود، پسر ایلتتمش هم پرداخته است. در سال ۶۲۸ هـ به سفر حج رفته و در روضه نبی (ص) در مدینه قصیده‌یی بلند سروده است. درباره وفات او اطلاعی در دست نیست، تنها در *خلاصه الشعراء* تاریخ قتل وی سال ۶۵۲ هـ قید شده است، می‌گویند که قبر وی در دهلی است.

برخی معتقدند که دو تن شاعر به نام سراجی یا سراج‌الدین سگری بوده‌اند. این خطا بر اثر اشتباه در تطبیق نام ممدوحان وی رخ داده است. ممدوح اصلی سراج‌الدین، ابوالخطاب خسرو شاه بن حسن پادشاه مکران و فرزندانش معزالدین سنجرشاه و تاج‌الدین ابوالمکارم و قطب‌الدین سلطان‌شاه و ناصرالدین محمد بوده است. چون عده‌یی این پادشاهان محلی را دقیقاً نمی‌شناخته‌اند، سراج‌الدین را در تاریخ بالا و پایین برده‌اند.

سراجی شاعر قصیده‌سراست و مدیحه می‌گوید. قسمتی از قصاید او با التزام‌های دشوار به صورت مبالغه‌آمیزی است. گاهی او در قصیده خود «چشم و روی» را در هر بیت دو بار، و «موی و مور» را در هر بیت التزام کرده است. گاه ردیف‌های بسیار دشوار اسمی و فعلی و جمله‌یی را تعهد کرده و از عهده آنها برآمده است. از این رو او را «مُصارع الشعراء» لقب داده‌اند. قصاید دیگر او خالی از قیود و روان و خوش عبارت است. او «طرز الفاظ» خود را خراسانی و خود را برتر از خاقانی دانسته است.

نمونه‌یی از اشعار وی:

به تحت بحر فرورفت زورق زرین
برآمدند کواکب زروی چرخ برین
برآمد از دل خارا به معجزات مبین
نمود پیش دو پیکر زخوشه پروین
بر آن طریق کواکب چو سوسن و نسرين
نهاده تیر گمان چست برکمان یقین
که اسب عزم مصمم کشیده ام در زین
درآمد از درم آن آفتاب زهره جبین
چه راند؟ راند که ای چون ستاره دورنشین
چرا نباشی با من به یک قرار مکین
که کرد هجر به هنگام وصل گزین
گرفته از تو حلاوت بدان لب شیرین
چرا گریزد فرهاد عاشق از شیرین
تو حورعین که نباشد تو را به حسن قرین
مرا و رای بهشت و وصال حورالعین

در ابیات زیر: «آب، باد، خاک و آتش» را التزام کرده است. چهار بیت نمونه:

باد تا زلفش پریشان کرد گشتم خاکسار
آتش اندر من زد و رفت از بر من بادوار
و رببارم آب گرم از خاک سازم لاله زار
وزدل و چشم آب و آتش بریمین و بریسار...

نماز شام که از فرق چرخ علیین
چو لعبتان حصاری زغرفه های حصار
بنات نعلش تو گفستی که ناقة صالح
چو هفت مهره سیمین درون حقه چرخ
مجزه همچو طریقی به گلستان اندر
شبى چنین و من اندر نشاط راه سفر
خبر شنید نگار من از ترخّل من
چو مشتری به کمان و چون ماه در سرطان
چه گفت؟ گفت که ای چون زمانه بد پیوند
چرا گزیدی راه دراز و رنج سفر
خجسته شهر چودهلی و دلربای چومن
جواب دادم کای دور عیش تلخ مرا
چرا نخواهد مجنون خسته را لیلی
ولیک دهلی گر فی المثل بهشت شود
هوای خدمت فخر جهان معین الملک

آتشی دارم به دل از آن دو لعل آبدار
خاک ره گل می شود از آب چشمم تا چرا
گر برآرم باد سرد آتش زخم در آسمان
در لب و بر سرم را با دست و خاک از هجر او

۵- شمس الدین محمد بلخی:^۱ شمس الدولة والدین محمد کاتب بلخی از شاعران عهد ناصرالدین قباچه است. گویا خطاط هم بوده است. عوفی او را برتر از ابن بواب و ابن مقله معرفی می کند. و در شعر او را عدیل انوری می خواند. وی علاوه بر ناصرالدین قباچه، عین الملک وزیر آن سلطان را نیز مدح گفته است. جز این اطلاعی از احوال او نیست. ابیات زیر از قصیده یی است که در مدح عین الملک وزیر ساخته است. سه بیت

اول به طور کامل به دست نرسیده است:
 ای لب لعلت مزاج آب حیوان یافته...
 شهسوار حسن در میدان خوبی مر تو را
 روز عید از گرد یکرانت مشام عاشقان
 خال زنگی چهره را بر لعل جان بخش خرد
 یوسف کنعان حُسنی و دو عَناب تو هست
 دُرِ دریای ملاحی صورت زیبای تو
 دل بسی سودای زلفت در سر آورده و لیک
 لطف را دام دو زلفت دانه جان ساخته
 هر مدد کز لعل تو یابد به گاه بوسه جان
 آب حیوان لعل تست و معجز عیسی بود

بر کمیت دلربایی نیز جولان یافته
 نکه‌ت مشک تتار از خاک میدان یافته
 نقطه‌یی از کفر بر رخسار ایمان یافته...
 سال و ماهم پایمال دست گرگان یافته
 اشکم اندر عشق خود همرنگ مرجان یافته
 همچو خال خویش زلفت را پریشان یافته
 عاشقانت مرغ دل را صید آن دان یافته
 کی شود ز آب حیات ای دوست چندان یافته
 دایم از خاک در دستور گیهان یافته...

۶- فضل‌ی مُلتانی: این مرد فاضل در بخارا شریک غم عوفی بوده، از علمای بزرگ به شمار می‌آمده، به گفته عوفی جامع/الصغیر امام فخرالدین جان را از حفظ داشته و بحث می‌کرده است. چون به دیار هند آمده و دیده است که شعر بازاری گرم‌تر دارد، به شعر روی آورده و ناصرالدین قباچه و وزیر او را مدح گفته است. در ابیاتی که ذیلاً نقل خواهد شد، عربی دانی و فضل او، آشکارا معلوم می‌شود:

ای ظفر همدم تو را از بخت برنا آمده
 ناصر دین خسرو دنیا قباچه شاه شرق
 از پی اعلای دین نصر من الله در ازل
 حلیه خط [...] زالقاب تو زینت یافته
 دو رباعی زیر هم از اوست:

کردی سیهم زان شب گیسو که تراست
 در پهلوی تیرمژه مردم‌کش
 نیکوست رخت و لیک بدخو که تراست
 احسنت زهی کمان ابرو که تراست

✱

هر لاله که چشم کوهساری بودست
 صد قطره زخون تاجداری بودست

مسیر به قدم سبزه بستان گستاخ کان و سمنه ابروی نگاری بودست

۷- خواجه ابونصر ناصری:^۱ از اولاد شاعر عارف ابوسعید ابوالخیر مهنی است. از موطن خود به دهلی آمد و در محضر خواجه قطب الدین بختیار کاکی حاضر شد و از وی همت خواست. قصیده‌یی گفت و به دربار ایلتمش رفت. مطلع قصیده این است:

ای فتنه ما ز نهب تو زنهار خواسته تیغ تو مال و فیل ز کفار خواسته
سلطان بیت را شنید و روی به جانب دیگر کرد. ناصر غمگین شد. سلطان دستور داد که قصیده را دوباره بخواند. ناصری ایات دیگر قصیده را خواند. سلطان تعداد ایات قصیده را پرسید. گفت پنجاه و سه بیت است. سلطان پنجاه و سه سکه به شاعر صله داد. ناصری آن سکه‌ها را پیش قطب الدین بختیار برد ولی او آنها را نپذیرفت. از تاریخ وفات او اطلاعی در دست نیست. و از نمونه کلام او جز این قطعه که در *آتشکده* نقل شده در دست نیست:

از زود رفتنت همه روزست ماتمم وز دیر آمدن همه شب ماتمی دگر
ترسم اگر حکایت غم‌های خود کنم غمگین شوی از این غم و این هم غمی دگر

۸- روحانی بخارایی:^۲ تذکره نویسان او را با شاعری به نام روحانی سمرقندی تخلیط کرده‌اند. روحانی سمرقندی از شاعران عهد بهرام شاه غزنوی است. روحانی بخارایی در آشوب مغول به دهلی آمده و در سال ۶۲۴ هجری به دربار سلطان ایلتمش پیوسته است. پس از آن که سلطان قلعه مندور را فتح کرد، بخارایی قصیده‌یی در آن باره سرود. مختصری از احوال او در *منتخب التواریخ* عبدالقادر بدائونی، جلد اول، صفحه ۶۵ به بعد آمده است. نمونه شعر وی:

قصه خویش از زبان قلم	کرده‌ام یاد در بیان قلم
رقم رنج گویا بودست	خط عمر من او نشان قلم
با قلم تا قرین شدم به جهان	روز من گشت چون جهان قلم
ناگهان با نگار دفتر من	زان درشتی کند سنان قلم
که به آواز نرم من ماند	نالۀ زار ناگهان قلم

گرچه پیوسته در میان ضرر	دارم نفع بی‌کران قلم
خواجه منصورین سعید کزاوست	تیز بازار امتحان قلم
آن بزرگی که دارد از لفظش	بار انصاف کاروان قلم
چون بنان را سوار کرده بود	مرکب او خجسته ران قلم
در کفایت کند رکاب گران	پس بگیرد سبک عنان قلم
بر هنر عقل را چو بگمارد	آشکارا کند نهان قلم

۹- تاج‌الدین ریزه:^۱ مردی کوچک اندام بوده و از این رو «ریزه» خوانده شده است. بعضی گفته‌اند که او را در مقابل تاج‌الدین بَره (کلان به هندی) او را ریزه می‌گفتند. محلّ تولّد او معلوم نیست، ولی هندی‌نژاد بوده است. هرچند که برخی این نظر را نپذیرفته‌اند. در *دیوان انوری* چاپ نولکشور اشعار او با اشعار انوری مخلوط شده است. او نثرنویس هم بود، چنان که اکثر تذکرة نویسندگان او را از فضلا و شعرای هند شمرده‌اند. تاج‌الدین، دبیر رکن‌الدین فیروزشاه و مدّاح وی بود. سعی داشته است که به تقلید از ابوالفرج رونی، انوری و ظهیر فاریابی شعر بسراید. پس از کشته شدن فیروزشاه از احوال این شاعر اطلاعی در دست نیست، اما گویی سرانجامی نیک نداشته است. در اوایل سلطنت سلطان غیاث‌الدین بلبن زنده بوده است. محمدبن قوام، مؤلف *تذکرة مخزن‌الاسرار* نوشته است که «تاج ریزه را پیش پای پیل انداختند»، ولی معلوم نیست که کدام سلطان و به چه جرمی او را زیر پای پیل سپرده است. نمونه شعر او:

صبح خیزانی که وصف آن خط و خدکرده‌اند

در ره فکرت نوشتن جهد بی‌حد کرده‌اند

بهرحلّ و عقد یک معنی و لفظ جانفزای

خون دل صدفبار محلول و مقصد کرده‌اند...

شعر بادست و چو اعجاز سلیمان نبی

سحر مطلق بین که بادی را مقید کرده‌اند

پس به رسم من براطلاق کهن از نظم تو

عهد یاران قدیمی را مجدّد کرده‌اند

نیستم زیشان و هستم بر تو شیدا کز ازل
 قصر عشقت در دل ویران مشدد کرده‌اند
 ای بلا شوری که کویت کربلای دیگرست
 کز شهیدانش درو هرجای مشهد کرده‌اند
 نرگس بستان حُسن آن چشم خواب‌آلوده است
 از چه روی آن چشم پر خونم مشهد کرده‌اند...

۱۰- بهاءالدین علی:^۱ عوفی او را جزو وزرا و صدور و به نام صدراجل مجدالملک بهاءالدوله والدين علی بن احمد الجامجی آورده است. می‌گوید به کفایت او در هندوستان در این ایام کسی نشان نداده است. او جاجنگر را فتح کرد و رای جاجنگر را که از وی قوی‌تر در هندوستان رایبی نیست از تخت برداشت. او را متهم کردند که تو خطبه به نام خود کرده‌ای و چتر و دورباش برگرفته‌ای، مدتی به زندانش انداختند، مدتی به مقام امیردادی بداؤن منصوب شد. بار دیگر به اتهام مخالفت زندانی کردند و سرانجام او را از پایتخت دور ساختند. او بنارس را فتح کرد، خواستند که پنهانی به قتلش برسانند کسی او را از قصد دشمنان آگاه کرد. او همه امرا را خواند و از آنان بیعت گرفت و فتوحاتی کرد و صدق بندگی خود را به اثبات رسانید. در دربار ایلتمش بود. از سال وفات او سخنی نگفته‌اند و اشعار اندکی از وی را عوفی نقل کرده است که چند بیت آن هزل آمیز است. نمونه شعر او:

چون ملک تو شد یکی به صد بخش مرا امید تو حق نکرد رد بخش مرا
 هر چند شفاعتم کسی می نکند شکرانه این فتح به خود بخش مرا
 این رباعی را از زندان، پس از آن که ملک شمس‌الدین بر ملک تاج‌الدین یلدوز ظفر یافت و او را اسیر کرد، در طلب عفو خود به سلطان ایلتمش فرستاده است.

۱۱- حمید قهندزی:^۲ هم از شاعران دربار ایلتمش بود. او با بهاءالدین علی دوستی داشت و با او مشاعره می‌کرد. گویا هنگامی که به دربار پیوسته بود، وضع مالی

۱- لباب‌الالباب، جلد ۱، ص ۱۱۳-۱۱۷؛ بزم مملوکیه، ص ۱۲۹-۱۳۱.

۲- لباب‌الالباب، همان، ص ۱۱۶؛ بزم مملوکیه، ص ۱۳۱.

- دربار خراب بوده است. بیت زیر را عوفی از یک رباعی وی که برای بهاءالدین علی سروده است، نقل می‌کند:

ای قاعده دست تو زربخشیدن چه زر که به گنجها گهر بخشیدن
دنباله رباعی در بزم مملوکیه به صورت زیر آمده:
روزی صد راه چو آب گر در خورشید از شرم کف دست تو در بخشیدن
ظاهراً باید: «روزی صد راه چو آب گردد خورشید» باشد.

۱۲- شهاب مهمره: ^۱ شهاب‌الدین بن جمال‌الدین بداؤنی، معروف به «شهاب مهمره» از شاعران عهد رکن‌الدین فیروز شاه (۶۳۳- ۶۲۴ هـ) است. هدایت در *مجمع‌الفصحا* او را با عنوان «شهاب مدارانی» آورده و نوشته است که او را «شهاب متمره» هم گویند. همین دو ضبط غلط موجب اشتباه دیگران شده است. امیر خسرو او را «افلاطون زمانه» و «بقراط وقت» خوانده و در یک نامه عربی او را «امام» لقب داده است. شاید منظورش امام‌الفضلا والعلما بوده است. از دیباچه یک نسخه *غزله‌الکمال* امیر خسرو معلوم می‌شود که شهاب در ۷۰۱ هـ زنده بوده است.

شهاب در دوره حیات خود شهرتی کسب کرده بود. فخرالملک *عمیلویکی* او را «استاد» لقب داده بود. ضیاء‌الدین نخشبی، مؤلف *طوطی‌نامه* از شاگردان او بود. امیر خسرو در *مشت بهشت* می‌نویسد که کتابم را به شهاب نشان دادم و او دقیقاً آن را مطالعه کرد، هر جا که انگشت نهاد اصلاحش کردم. از این رو بعضی او را استاد امیر خسرو دهلوی هم شمرده‌اند. شهاب با آن همه فضل گمنام مانده است. شاید یکی از علل آن عدم وابستگی وی به دربارها باشد، دیگر آن که دیوان اشعار وی گردآوری نشده است. دیگر آن که امیر خسرو شهرت و مقبولیت فراوان یافت و دیگر شاعران تحت‌الشعاع او ماندند «چو آفتاب برآید ستاره‌ها عدمست».

در شعر شهاب، إعنات یا التزام فراوان به کار رفته است. او برای قدرت‌نمایی در هر قصیده‌یی نوآوری می‌کند و طرزی خاص دارد. بعضی قصاید او چنان است که حرفی را در آن به کار نبرده است. در هند او اولین کسی است که به این آرایه بدیعی پرداخته است.

۱. بزم مملوکیه، ص ۱۶۷- ۱۶۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۳، بخش ۱، ص ۳۸۴- ۳۸۶؛ Dreams Forgotten,

قصاید خود را با حمد و نعت آغاز می‌کند و دراثنای قصیده نکات مذهبی می‌گنجاند و از این راه اشعار وی رنگ صوفیانه هم پیدا می‌کند. معتقدند که شهاب مهمره اولین بار در هند تصوّف را وارد قصیده کرده است، اما باید گفت که در قصاید او مسائل اخلاقی و روحی بیشتر به چشم می‌خورد. برخی عرفی شیرازی را دنباله‌رو شهاب پنداشته‌اند. حقیقت این است که در شعر شهاب إعنات و آرایه‌های دیگر استعمال شده است که در عهد او پسندیده بوده، اما در عهد عرفی آن نوع آرایه‌ها موردپسند نبوده است.

شهاب مثل دیگر شاعران به مدح این و آن نپرداخت، هرچند رکن‌الدین فیروزشاه را مدیحه گفت، ولی آن در اوایل حیات وی بود. او قصیده را برای ترویج مسائل اخلاقی و معنوی به کار برد نه مدّاحی. تاریخ وفات او معلوم نیست، ولی در بدآون در گذشته و در همان جا هم دفن شده است. قبر ضیاء نخشبی (م ۷۵۱ هـ) در کنار آرامگاه شهاب واقع است. نمونه شعر او:

الفم زلوح هستی همه هیچ در نشانی	به بقای غیرقائم زوجود خویش فانی
صف آخر ایستاده به امید به نشینی	ز تحرّک آرمیده به صفات بی‌نشانی
صفت الف ندارم که الف کژی ندارد	همه نقش من کژ آمد ز صهیفة معانی
فلک از زمین به حیلت شناسم ارچه پیشم	ز فلک به خیره گردی ز زمین به ناروانی
نه چو آبم از طراوات نه چو آتشم به رفعت	نه چو بادم از لطافت نه چو خاکم از گرانی
طمعم فریفت ز انسان که ببرد از نهادم	حرکات خمس خواری برکات عُشرخوانی
منم آن خیس کم از کم که به حبّه‌یی نیزم	اگرم جوی بدانی نخری به رایگانی
دل و عقل برگزیده زگزند گورخانه	بر و سینه بر نهاده به پرند گورخانی
زهوس برای عشرت شده مست لاابالی	زهوا به راه تهمت زده کام کامرانی
هوس خیال تا کی نفسی گهرشان کن	به ثنای آن که باشد خردش به دیده‌بانی
شه تخت دین محمد که سراق شرف زد	به سوی در مهیم زسرای امّ هانی
بشر ملک لطافت ملک زمین تواضع	چو فلک به پای جسمی چو ملک به پای جانی
گهری که بود جایش به خزانه الهی	قمری که تافت نورش ز سپهر جاودانی...
شده رکن چارمینش علی آنکه بُد گه کین	ز شعاع ذوالفقارش رخ مهر زعفرانی
ملکا به حق یاران که مرا به یاری خود	زیلای یار نادان همه عمر وارہانی
زمن آنکه این قصیده طلبیده باد جانش	چو قصیده‌ام مزین به جواهر معانی

۱۳- عمیدلویکی (=Loiki):^۱ از شاعران دوره سلطان علاءالدین مسعود (۶۳۹- ۶۴۴هـ) پسر سلطان رکن‌الدین فیروزشاه (م ۶۳۴هـ) و سلطان ناصرالدین محمود (۶۴۴- ۶۶۴هـ) پسر ایلتمش بود. اسم او به تصریح خودش فضل‌الله است. وی در سال ۶۰۱هـ در سُنام (=Sunnām) منطقه‌یی در پنجاب به دنیا آمده است. بین سالهای ۶۳۹- ۶۴۳هـ فرمانروایان ملتان و اُچه را مدح گفته است. در مآخذ گوناگون نام او را به صورت‌های مختلف: لومکی، تولکی، تونکی، نومکی و... آورده‌اند. بیتی در یکی از قصاید او هم نسب و هم نسبت او را به صراحت بیان می‌کند:

نسب از عمر پذیرم حسب از تبارلویک به کدام سلک دیدی دو گهر چنین منظم^۲
در اشعارش از فرزندى به نام محمدشیر نام می‌برد. درباره سوانح حیات و تاریخ درگذشت او اطلاعی در دست نیست. از اشعار او چنین برمی‌آید که در علوم نیز تحصیلاتی داشته است. در شعرگویی به نظامی نظر داشته است. در انواع قوالب شعر دارد که بیشترین آنها غزل و قصیده است. دیوان کاملش در دست نیست. عمید در غزل‌سرایی هم در هند مبتکر بود. این شیوه را امیر خسرو و حسن دهلوی به کمال رسانده‌اند. عمید در غزل به ترصیع، ذوقافیتین و تجنیس لفظی بیشتر عنایت نشان داده است. در هزل هم طبع آزمایی کرده است. در مناظره به تقلید اسدی پرداخته است. می‌گویند اگر فراتر از اسدی نباشد، فروتر از وی نیست. این شاعر چون در زمان امیر خسرو می‌زیست، در قبال شهرت او به شهرتی که شایسته آن نبود نرسید.

نمونه شعر او که کلمه «ناخن» را التزام کرده و ردیف قصیده خود قرار داده است:

چو بردارد نگارم چنگ بندد زخمه برناخن

زند ناهید را صد زخم غیرت برجگرناخن

زرشک چنگ او ناهید را تب گیرد آن ساعت

کبودش گردد از تأثیر آن تب سربرس ناخن

1- Amid Loiki, Prof. Nazir Ahmad, Indo - Iranian Studies, Indo - Iranian Society, New Delhi, 1977, pp. ۱۹-۲۶. ص ۱۹-۲۶. ارمنان پاک،

۲- از همین بیت معلوم می‌شود که ظاهراً Lūyak باید صحیح باشد.

حنا برناخنش خونین شمرکز وقت رگ جستن
 زچنگ خشک نی ناگه بجست و کرد تر ناخن
 به بازی ناخن من گر لب را خست ازین مشکن
 که بهر چاشنی دارند گه گه درشکر ناخن
 بیاورده به لطف ای مهر دل داری که با رویت
 عروس ماه خون دل زرشک آورده در ناخن
 می چون خون خرگوشم به یاد مجلس شاهی
 که قهر او بکند از پنجه شیران نر ناخن
 شهنشه ناصر دنیا و دین محمود کز عدلش
 به منقار افکند تیهو زیبا ز تیز پر ناخن...

۱۴- قاضی منهاج سراج مؤلف طبقات ناصری هم از شاعران عهد ناصرالدین محمود است که نام و نمونه شعر او را در بخش نویسندگان عصر غزنوی آورده ایم.

۱۵- حسن سجزی: ^۱امیر نجم الدین حسن بن علاء سجزی، به نام حسن دهلوی مشهور است و او را «سعدی هندوستان» می نامند. وی از شاعران بزرگ پارسی گوی قرن هفتم و هشتم هجری در هند است. همطراز امیر خسرو دهلوی، معاصر و دوست اوست. برخی او را «سنجری» نامیده اند، به احتمال لقب سجزی شاید اجداد وی از مهاجران سیستانی ایرانی در هند بوده اند. زادگاه او را شهر دهلوی دانسته اند، ولی او خود در قصیده یی که در مدح سلطان علاء الدین خلجی سروده مولد خود را بداؤن ذکر کرده است. از این رو مسلماً وی بداؤنی است که تربیت و زندگانی در دهلوی بوده است و از این رو هم دهلوی خوانده شده است. ولادت او به قراین باید بین سالهای ۶۴۹ - ۶۵۰ هـ اتفاق افتاده باشد. از تذکرها برمی آید که هنگامی که حسن به خدمت حضرت نظام الدین اولیا رسید، از پنجاه سال بیشتر داشت.

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش ۲، ص ۸۱۷ - ۸۳۱؛ فارسی ادب به عهد سلاطین تغلق، صص ۱۸۵ - ۱۹۴؛ مقدمه پرفسور نثار احمد فاروقی بر فواید الفواد، اردو آکادمی، دهلوی، ۱۹۹۲؛ ارمغان پاک، ص ۶۵۰ - ۶۵۱؛ گلزار ابرار، ص ۸۲ - ۸۴؛ ریاض العارفین، ص ۳۰۸ - ۳۰۹؛ مجمع الفصحا، جلد ۱، ص ۵۶۶ - ۵۶۷.

تربیت حسن در دوره‌یی بود که عده‌کثیری از دانشمندان و صوفیان و شاعران و ادیبان بر اثر حمله مغول به هندوستان پناهنده شدند و موجب شکوفایی و رونق زبان فارسی در آن دیار گردیدند. حسن دهلوی در سنین کهولت به تصوف و به خدمت حضرت نظام‌الدین اولیا پیوسته است و احتمالاً این کار در سال ۷۰۰ هجری صورت پذیرفته است. حسن پیش از آشنایی با امیر خسرو به دربار پیوسته است، قصاید غزّا در مدح سلطان غیاث‌الدین بلبن (۶۶۴ - ۶۸۴ هـ) دارد. هر دو مدتی در مولتان در خدمت ملک محمد، پسر غیاث‌الدین بلبن به سر بردند. امیر حسن سمت «دواتداری» و امیر خسرو سمت «مصحف‌داری» داشت. ملک محمد که در سال ۶۸۳ هـ در یورش مغولان کشته شد، و این دو شاعر هم به اسارت مغولان درآمدند و بعد از دو سال آزاد شدند و به دهلی باز گشتند. این شاعر بیشتر به مدح علاءالدین محمد شاه خلجی پرداخته است. در دوران محمد شاه پسر تغلق شاه (۶۵۲ - ۷۲۵ هـ) هم به مداحی مشغول بود. سرانجام در سال ۷۳۷ یا ۷۳۸ هـ درگذشت و در دولت‌آباد در جوار مزار عده‌یی از مشایخ چشت به خاک سپرده شد. به نوشته *بهارستان سخن* آن ناحیه به «حسن شیر» اشتها یافت. مجموع اشعار حسن دهلوی متجاوز از نه هزار بیت شامل قصاید، غزلیات، ترکیبات، رباعیات و مثنویات است. از بدایع کار حسن دهلوی یکی این است که بعضی از مدایح خود را در قالب مثنوی‌های کوتاه در بحرهای مختلف عروضی ساخته است. بعضی از مثنوی‌های او نیز حکایات منفرد یا مطالبی است به مناسبت وقایع خاص از قبیل ولادت‌ها، عمارت‌های نو و مانند آن.

در میان مثنوی‌های حسن منظومه‌یی است به نام «*عشق‌نامه*» در بحر هزج مسدّس مقصور یا محذوف (مفاعیلین مفاعیلین مفاعیل یا فعولن) که ششصد و شش بیت دارد و در سال ۷۰۰ هـ در یک شب ساخته است. موضوع این مثنوی داستان عشق جوانی است از هندوان به دختری و مرگ آن دختر و سوزاندن او به مذهب هندوان و سوزاندن عاشق خود را بر موافقت معشوق. حسن این داستان را که در میان مردم رایج بوده به نظم کشیده است. حسن دهلوی، بعد از دوست خود امیر خسرو، بزرگترین شاعر هندوستان در قرن هفتم و هشتم هجری و یکی از شاعران خوب زبان فارسی است. اگرچه وی قصاید متعدّدی به استقبال از سخنگویان پیش از خود دارد ولی اهمیت و شهرتش در غزل‌سرایی است. غزل‌های او حاوی مضامین دقیق بسیار است در الفاظ ساده روان. او

در این شیوه‌پیرو سعدی است و خود بدین امر مقرر است. جامی در *بهارستان* گفته است که «خواجه حسن را در غزل طرز خاص است، اکثر قافیه‌های تنگ و ردیف‌های غریب اختیار نموده لاجرم از اجتماع آنها شعر وی اگرچه در بادی الرأی آسان می‌نماید اما در گفتن دشوار است. بنابراین اشعار وی را سهل ممتنع گفته‌اند.» البته می‌دانید که صفت «سهل ممتنع» بیشتر در مورد اشعار سعدی به کار رفته است، شاید حسن دهلوی در تقلید از سعدی چنان مهارت یافته که رونوشت برابر اصل شده است.

از آثار منشور او کتاب *فوائد الفوائد* است در تصوف که در آن ملفوظات نظام‌الدین اولیا را گردآوری کرده است. وی این کتاب را در ۷۰۷هـ آغاز کرده، در اثنای کتاب حکایاتی که از زبان نظام‌الدین شنیده شده، همچنین مطالبی در احوال نظام‌الدین جای دارد. *فوائد الفوائد* مقبول اهل دلان عالم شده و دستور عاشقان گشته و شرق و غرب عالم را سیر کرده است. این کتاب در نثر همان مرتبه را دارد که اشعار حسن دهلوی دارد. به نظر می‌رسد که حسن آن را با یادداشت کردن مطالبی که از مرشد خود شنیده فراهم کرده است. چنان که اولین مجلس آن در ۷۰۷هـ آغاز شده و آخرین مجالس آن مربوط به ماه‌های صفر و ربیع‌الاول و ربیع‌الآخر و رجب و شعبان سال ۷۲۲هـ است، و کتاب در بیستم شعبان ۷۲۲هـ به پایان رسیده است. چون نظام‌الدین در ۷۲۵هـ درگذشته، این ملفوظات شامل سخنان او تا اواخر حیات وی بود.

فوائد الفوائد پنج جلد دارد و هر جلد بر چند مجلس تقسیم شده و هر مجلس درباره یک یا دو سه مسأله از مسائل مهم عرفانی است که نظام‌الدین اولیا در آن باره سخنانی گفته و برای توضیح سخنان خود به آیات و احادیث استشهاد جسته یا از قول مشایخ بزرگ بعضی حکایات را شاهد آورده است.

این کتاب از نظر نظم مطالب و حسن سلیقه در ترتیب و تبویب ملفوظات شایان توجه است. فواید این کتاب بیشتر در اشتهال آن است بر بسیاری از مباحث تصوف و تأویل و توجیه آنها و توضیح اصطلاحات متداول میان صوفیان با پختگی و کمالی که در پایان قرن هفتم و اوایل قرن هشتم داشت. این کتاب می‌تواند مأخذ خوبی برای مطالعه و تحقیق درباره بسیاری از مشایخ بزرگ تصوف و شعرای صوفیه و همچنین رجال و بزرگان دیگری که مخصوصاً در قرن ۸۷۰ می‌زیسته‌اند و بالاخص بزرگان و رجال دو فرقه سهروردیه مولتان و چشتیه دهلی باشد.

انشای کتاب فصیح و خالی از نقص و متضمن زبانی گویا و روشن و روان است و بهترین شیوه زبان فارسی دری را بدان صورت که در آغاز قرن هشتم در هند شایع بود، نشان می‌دهد. کتاب از نظر مطالعه نحوه تعلیم و تربیت صوفیان و رفتار «شیخ» با خاصان و مریدان نیز بسیار مفید است.

این کتاب با چاپی انتقادی به همت آقای محمدلطیف ملک، با مقدمه و حواشی و فهرست‌ها به خط نستعلیق خوش در سال ۱۹۶۶ میلادی در لاهور به طبع رسیده است. آقای دکتر صفا معتقدند که کتاب مستحق آن است که درباره آن تحقیق دقیقی بدان صورت انجام گیرد که بتواند مبین عقاید و آرای نظام‌الدین اولیای بداونی گردد، زیرا این مرد بزرگ از باب تربیت عده زیادی از مشایخ و علما و مؤلفان و شاعران پارسی‌گوی هندوستان بر ما حقوق فراوان دارد.

نمونه‌یی از غزل او:

ما قبله راست کردیم بر سمت کج‌کلامی
رویش نگر چو عیدی ابرو نمازگامی
بالاش بین چو سروی بالای سرو ماهی
از هر خمی برآید فریاد دادخواهی
چون شب‌نمی که افتد بر روی هر گیاهی
گرچه نکرد هرگز در حال ما نگاهی
داند که نیست حاجت اقرار را گواهی
طفل جهان ندیده در پیش پادشاهی

هر قوم راست راهی دینی و قبله‌گاهی
خیز ای خطیب بر خوان هر خطبه‌یی که داری
گر سرو و مه ندیدی با یکدگر موافق
بندی اگر گشایند از زلف ظالم او
هر صبح اشک من بین سر بر زده زمزگان
یارب نگاه داری چشم و چراغ ما را
قاضی گوا نجوید در عشق‌بازی من
عقل حسن چه باشد اندر حضور عشقت
ابیاتی از عشق‌نامه:

از آن نامش نهادم عشق‌نامه
سواد یک‌شبه بود این همه دُر
دوشنبه غره ذوالحجه بوده
شمردم حاصل آمد ششصد و شش
که مشهور است این قصه درین بوم
بیان عشق بی‌دینان خطا بود
چو قایل زنده‌دل باشد زیان نیست

محبت لوح بود و عشق خامه
نمودم اندرین چندین تفکر
به سال هفصد این دُر شد نموده
چو در نظم آمد این ابیات دلکش
نه از خود کردم این افسانه منظوم
اگر گویی که این گفتن چرا بود
بیان عشق کار هر زبان نیست

نویسندگان عصر ممالیک

۱- حسن نظامی نیشابوری:^۱ مؤلف تاریخ مشهور *تاج المآثر* قطب الدین ایبک است. حسن نظامی به سبب اختلالات و فتنه‌هایی که به دنبال حمله مغول پیش آمده بود، همانند دیگر علما و شعرا و دانشمندان روانه دیار هند شده است. چون به دهلی آمد به خواهش قاضی القضاات شرف الملک در سال ۶۰۲ هـ کتاب خود *تاج المآثر* را آغاز کرد و تاریخ سالهای ۵۸۷ تا ۶۱۲ هجری را ثبت کرد. وی بعد از فوت قطب الدین ایبک نیز کار را ادامه داد و کتاب را به پایان رسانید. این کتاب از نظر دربرداشتن اطلاعات دقیق درباره جنگها، فتوحات و اوضاع سیاسی و اجتماعی کتابی ارزشمند است، اما به سبب توجه مؤلف به سجع و ترصیع و دیگر آرایه‌های لفظی و معنوی و استشهاد بیش از حد به اشعار عربی فهم آن دشوار بوده و از این جهت در هندوستان مقبول واقع نشده است. در این تاریخ اطلاعات کامل‌تر و دقیق‌تری به دست داده شده است، در مواردی که مؤلف *طبقات ناصری* سکوت کرده، حسن نظامی آن موارد را دقیقاً شرح داده است. مؤلف در لابلای کتاب خود اشعاری هم به فارسی نقل کرده است. به نظر می‌رسد که اکثر آن ابیات از گویندگان عصر غزنوی چون مسعود سعد سلمان، سید حسن غزنوی و عنصری باشد. ظاهراً این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است.

نمونه‌هایی از *نثر تاج المآثر* (در نمونه‌ها عبارات عربی نیامده است):

و چون ماه معظم رمضان سنه ثمان و ثمانین و خمسّمائه که موسم رحمت و موعده مغفرت است استقبال نمود، به درگاه همایون خبر تازه شد که «جتوان» لعین غرور شیطان در دماغ گرفته است و کلاه سروری و سرکشی بر سر نهاده و در پایه قلعه هانسی به جنگ نصرت الدین سالاری برآورده با لشکری یک دل که موقف جان سپاری و هنگامه سواری... و از وصول این خبر در دل خسرو شیردل آتش حمیت زبانه زد و گوهر شجاعت خاصیت پیدا کرد و به جهت نصرت اسلام سوسن وار کمر بست و چون گل تازه خندان شد. و باد کردار سوی آتش پیکار روی نهاد و سمند باد رفتار ابر کردارش در گرد چشمه خورننهان کرد و خاک با ماه همراز گردانید.

سربازان و شمشیربازان را چنین توصیف می‌کند:

و شیر فلک پیش شمشیر ایشان چون شیر عودسوز خوار بودی و شیر بیشه چو
شیر گرمابه‌بی قدر نمودی و از عقاب خدنگ ایشان نسر طایر پهلوی تهی کردی و قبه زرین
شیرگران گردون تیغ زنگ چون تن خارپشت پر خار پیکان شدی، ماهی سپهر دولابی
به سان کشف سر در کشیدی و کژدم این طاس آب‌گون نیش در دم نهان کردی و دل هر
خرچنگ نارنگی به سان انار شکافته گشتی و هر یک به نوک ناوک در شب به حکم بی‌آزار
نقط سپید از سابقه چشم برداشتی...

۲- فخر مدبّر: پیش از این او را جزو نویسندگان عهد غوریان آورده‌ایم.

۳- امام صفانی: ^۱ امام رضی الدین ابوالفضایل حسن صفانی از مردم «چغان» از
نواحی ماوراءالنهر مردی عالم و فقیه و محدّث بود. بعضی تذکرها مولد او را لاهور
دانسته‌اند. در غزنین نشو و نما یافته است. تحصیلات ابتدایی را پیش پدر گذرانده است.
از تصانیف او *مشارق الانوار* مشهور است. *مشکوٰۃ* حدیث است که ۲۲۴۶ در آن درج شده
است. کتابی در لغت به نام *العباب الزاخر واللباب الفاخر* دارد. کتاب‌های دیگری هم دارد که
برخی از آنها را نام می‌بریم:

التوادر فی اللغات، التراکیب، الاضداد، فرائض الصفانی و جز آنها.

شیخ شرف الدین دمیاطی، محمود بن عمر هروی، ابن صباغ، برهان الدین محمود بن
سعد بلخی از شاگردان برجسته وی‌اند. وفات او در ۶۵۰ هـ اتفاق افتاده است.

۴- علی بن حامد بن ابی بکر کوفی: ^۲ مترجم اولین تاریخ جامع درباره فتح بلاد سند
به دست مسلمانان است. احتمالاً مؤلف اصلی آن شخصی به نام خواجه امام ابراهیم بوده
است که کتاب را بین سالهای ۲۱۵ تا ۲۵۵ هجری به عربی تألیف کرده است. علی بن
حامد در حدود سال ۶۱۳ هـ کتاب را به فارسی ترجمه کرده است. نام اصلی کتاب

۱- بزم مملوکیته، ص ۲۹ - ۳۴.

۲- نگ. فتحنامه المعروف به جیح نامه. شایع کرده مجلس مخطوطات فارسیه، کراچی، ۱۳۵۸ هـ / ۱۹۳۹ ع.

مقدمه عمر بن محمد داود پرت.

منهاج‌الدین و الملک بوده، ظاهراً به سبب آنکه بخش اعظم کتاب به سرگذشت مؤسس سلسلهٔ براهمه، یعنی «چچ» اختصاص دارد به نام *چچ‌نامه* مشهور شده است. بعضی آن را «منهاج‌المسالک» و برخی «تاریخ قاسمی» نامیده‌اند. برخی هم احتمال داده‌اند که نام کتاب تحریفی است از «فتح‌نامه». متن کتاب ساده و بی‌تکلف است.

مترجم کتاب اصلاً اهل کوفه بوده، به سبب قرب جغرافیایی با ایران زبان فارسی را به خوبی می‌دانسته است. پس از مسافرت به هند، در کنف حمایت شرف‌الملک رضی‌الدین و پسرش عین‌الملک وزیر ناصرالدین قباچه قرار گرفته است. سپس در شهر بکهر رحل اقامت افکنده و شنیده است که کتابی به عربی دربارهٔ فتوحات محمد بن قاسم در کتابخانهٔ قاضی اسماعیل بن علی ثقفی موجود است. آن کتاب را به دست آورده و به نام عین‌الملک وزیر به فارسی برگردانده است. احتمالاً مترجم قبل از سال ۶۱۷ هـ که محمد عوفی جزء اول *لباب‌الباب* را به پایان رسانده، در گذشته است، زیرا وی نام علی کوفی را جزو ادبای دربار ناصرالدین قباچه ذکر نکرده است.

این کتاب منشأ کتب تاریخی فارسی مانند *تاریخ فرشته*، *طبقات اکبری* و *تاریخ‌سند* تألیف میرمعصوم بکهری و *تحفة‌الکرام* تألیف میرعلی شیر قانع تتوی است و در ایراد وقایع تاریخی معتبرتر از دیگران است. از نظر ادبی نیز پایهٔ بلندی دارد. عباراتش ساده و بی‌تکلف است. معانی را فدای الفاظ نکرده. بعضی عبارات مخصوصاً در وصف طلوع و غروب آفتاب جالب است. مترجم سلاست و عبارات عربی را حفظ کرده است. نمونهٔ نشر کتاب:

گریختن ملکِ دهلیله

چون صبح صادق از ورای حجاب دیجور غاسق برآمد، محمدقاسم را از رفتن آن طایفه معلوم گشت، و از لشکر خود بعضی را عقب ایشان بفرستاد. به وقت گذشتن از جوی بعضی را دریافتند. همه را علف تیغ خونخوار کردند و آنچه پیشتر بگذشته بودند از راه رمل و ریگستان به هندوستان رفتند به بلادسیر. و نام ملک ایشان دیوراج عمزاده داهررای بود.

فتح دهلیله و خمس خزانه دارالخلافت فرستادن

محمد قاسم چون از محاربت دهلیله برداخت و فتح کرد، خمس مال به خزانه دارالخلافت تسلیم افتاد و فتح نامه بهرور و دهلیله به حجّاج بنوشت و تمام احوال بیان نمود.

آمدن سیاکر وزیر و امان خوانین

پس محمد قاسم به ملوک هند به اطراف نبشته ها در قلم آورد و به مطاوعت اسلام استدعا فرمود. چون این معنی سیاکر وزیر داهر بشنید، معتمدان خویش فرستاد و امان خواست و آن زنان مسلمانان که گروگانی بودند با خود آورد که ایشان آن زنانند که به نام حجّاج فریاد می کردند...

۵- مؤید جاجرمی: ^۱ ابوالمعالی مجدالدین مؤیدبن محمد جاجرمی خوارزمی، به روزگار مؤیدالملک وزیر ایلتمش (۶۰۷ - ۶۳۳ هـ) در لاهور می زیسته است. در سال ۶۳۰ هـ به دهلی آمده و وزیر ایلتمش از وی خواسته است که کتاب *احیاء علوم الدین* امام ابو حامد محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ) را به فارسی ترجمه کند. وی در آن سال یا کمی پس از آن ترجمه را آغاز کرده و پیش از سال ۶۳۳ هـ به پایان رسانده است. مرحوم حسین خدیو جم در مقدمه خود بر تصحیح این کتاب نوشته است که از نسخه موجود در قاهره برایش مسلم شده است که *احیاء علوم الدین* از روزگار غزالی تا اکنون تنها یک بار به فارسی ترجمه شده و ترجمانش «مؤیدالدین محمد خوارزمی» است که در دهلی در زمان شمس الدین ایلتمش به انجام رسانده است. متأسفانه چون در جلد اول کتاب که مرحوم خدیو جم تصحیح کرده مطلبی درباره مترجم نبود، بیش از این درباره وی اطلاعی در جای دیگر به دست نیامده است.

نمونه ترجمه احیاء:

«بدان که دلها و باطنها خزاین اسرار و معادن جواهر است و جواهر آن همچنان پوشیده است در دل که آتش در آهن و سنگ و آب در زیر خاک و گِل و بیرون آوردن آن

۱- فهرست مشترک نسخهی خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، اسلام آباد، پاکستان. مرکز تحقیقات فارسی

امکان ندارد جز به سماع باجوش. چه به شغافِ خاص خانۀ دل راهی نیست جز از دهلیز گوش و نغمه‌های موزون متناسب خزینه‌های سینه‌ها را پیدا گرداند و محاسن و مساوی آن را به حدّ ظهور رساند. و در حال شورانیدن از کوزه‌ی دل بیرون نیاید جز چیزی که در او نهان است، چنان که از کوزه‌ی گل ترشح نماید مگر آنچه در آن است. پس نقدهای دل را سماع محکی صادق و معیاری ناطق است. هرگز هیچ رُوحی به دل نرساند که نه چیزی بر او غالب است بجنابند. و چون دلها - از آنجا که طبع هاست - مطیع و منقاد سمع هاست، تا سرّ آن در سماع نهان پیدا آید و نیک و بد آن روی می‌نماید، واجب باشد شرح سماع و وجد و آنچه در آن است، از فواید و آفات و آداب و هیآت، و ذکر اختلاف علما در آنچه از محظورات است یا از مباحات و ما آن را به بیان رسانیم و در دو باب روشن گردانیم - ان شاء الله تعالی.

بدان که سماع اول کار است و آن در دل حالتی پیدا آرد که آن را وجد گویند و از وجد تحریک اطراف زاید: اِمّا به حرکتی ناموزون که آن را اضطراب گویند و اِمّا موزون که آن را تصفیق و رقص گویند.^۱

۶- ناصرالدین ایتم بلارامی: ^۲قاضی منہاج او را به نام ملک ناصرالدین ایتم بهائی خوانده اما در بزم مملوکیه به استناد طبقات ناصری، صفحه ۱۸۹ نصیرالدین ایتم بلارامی را از علمای زمان رضیّه سلطان قید کرده و نوشته است که از علمای آن زمان بود و علیه ملاحظه و قرامطه مسلحانه جنگید و آنان را در مقابل مسجد جامع دهلی شکست داد.

۷- امیرامام ناصر: ^۳شاید همان خواجه ابونصر ناصری باشد که در زمان ایلتمش هم در حیات بوده است.

۸- شیخ عمادالدین شقورقانی: ^۴فقیه و عالم روزگار ناصرالدین محمود است که تا

۱- احباء علوم الدین، ابو حامد محمد غزالی، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی به کوشش حسین خدیو جم،

تهران انتشارات علمی و فرهنگی، ۲ ربع عادات، ص ۵۸۳ - ۵۸۴.

۲- بزم مملوکیه، ص ۱۷۰؛ طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۴۱۹، ۴۴۶ و ۴۵۱.

۳- بزم مملوکیه، ص ۱۷۰؛ طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۴۸۲.

۴- بزم مملوکیه، ص ۱۹۲؛ طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۴۸۴.

سال ۶۴۶ هجری قاضی ممالک بود سپس به حکم عمادالدین ریحان در بداؤن کشته شد.

۹- قاضی جلال الدین کاشانی:^۱ در عهد ناصرالدین قاضی ممالک بود، سپس از آن مقام عزل شد و در سال ۶۴۸ هجری بدرود حیات گفت.

۱۰- شمس الدین بهرایجی:^۲ نیز قاضی القضاات بود که عمادالدین ریحان پس از شقورقانی او را بر سر کار آورده بود، در سال ۶۵۲ هجری او را متهم کردند و به بهرایج تبعیدش کردند.

۱۱- جمال الدین بسطامی:^۳ از زاهدان پرهیزگار بود، در سال ۶۵۳ هجری به مقام شیخ الاسلامی رسید. در سال ۶۵۷ هجری درگذشت.

۱۲- شمس الدین دبیر:^۴ از وابستگان مالیک دهلی بود. مولانا عبدالحی او را در شمار علما آورده است. وی کتابی به نام *لوايح* از قاضی حمیدالدین ناگوری را پیش بابا فرید گنج شکر خوانده بود. منشی ممالک بود. امیر خسرو در دیباچه *نزهة الکمال* او را دبیر دوره بغراخان معرفی کرده است. هنگامی که بغراخان به حکمرانی سامانا رسید، شمس دبیر نیز همراه وی بود. امیر خسرو در مدح شمس دبیر قصیده‌یی ساخته است. شمس دبیر شعر هم می‌گفته است ولی اشعار او کم به دست می‌آید. گویا وی دیوانی مرتب کرده و به امیر خسرو داده بود که ظاهراً از میان رفته است. بداؤنی بعضی ابیات وی را در تاریخ خود آورده است.

باید گفت که در دوره مالیک تعدادی از عارفان مشهور می‌زیسته‌اند که احوال و آثار همه آنان را «ذیل صوفیان هند» به ترتیب تاریخی نقل خواهیم کرد.

۱- بزم مملوکیه، ص ۱۹۳؛ طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۴۸۴.

۲- بزم مملوکیه، ص ۱۹۳؛ طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۴۹۲.

۳- بزم مملوکیه، ص ۱۹۳؛ طبقات ناصری، جلد ۱، ص ۴۹۵.

۴- بزم مملوکیه، ص ۲۷۷.

خلجیان^۱

یکی از مهمترین سلسله‌های اسلامی هند را خلجیان بنا نهادند. برخی آنان را از احفاد چنگیزخان می‌دانند و بعضی دیگر از اقوام افغانی قلمداد کرده‌اند. اولین فرمانروای آنان شخصی به نام فیروزشاه خلجی است که قبلاً سپهسالار بود، به دنبال بیماری معزالدین کیقباد پادشاه دهلی که امرا پسر کوچک او شمس‌الدین را به تخت نشاندند، جلال‌الدین زمام امور را به دست گرفت و پس از کشته شدن معزالدین کیقباد در ۶۸۹هـ/ ۱۲۹۱م خود را پادشاه هند اعلام کرد و جلال‌الدین فیروزشاه خلجی لقب داد. فرزندان و اقوام و امرای خود را القابی عطا کرد. فیروزشاه قلمرو فرمانروایی خود را توسعه داد. منطقه مالوا واقع در هند مرکزی و قلعه رتنپور در ایالت راجستان را غارت کرد و غنایم فراوان به دست آورد. در همین اوان یکی از نوه‌های هلاکو به نام عبدالله به هند حمله کرد ولی جلال‌الدین او را شکست داد، بسیاری از سرکردگان مغول تسلیم

۱- در این بخش از: طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ص ۲۶۸-۲۶۹؛ تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر، جلد ۲، ص ۵۰۸-۵۰۵؛ تاریخ ادبیات فارسی در هند در دوره خلجیان استفاده شده است.

شدند و در دهلی سکنی گزیدند.

جلال‌الدین مردی ملایم و متواضع بود، وی حتی یاغیان را نیز عفو می‌کرد. جلال‌الدین در رمضان ۶۹۵هـ / ۱۲۹۶م به‌دست برادرزاده و داماد خود علاء‌الدین کشته شد. علاء‌الدین قبلاً شهر دیوگیر را به‌تصرف آورده و غنائم بسیاری به‌دست آورده بود و افرادی دور خود جمع کرده بود که آن افراد در تصرف دهلی به‌وی کمک کردند. علاء‌الدین ابتدا مولتان را فتح کرد و پسران جلال‌الدین خلجی را که در آنجا بودند دستگیر کرد. بزرگترین خطری که علاء‌الدین را تهدید می‌کرد، مغولان بودند که چندین بار به‌هند حمله‌ور شده بودند و سلطان فرمان داد که قلاع فرسوده بر سر راه مغولان را تجدید بنا کنند و قلعه‌های دیگر هم بسازند.

علاء‌الدین خلجی یکی از مقتدرترین فرمانروایان این سلسله بود. در زمان او هم بر متصرفات پیشین افزوده شد و هم وضع اقتصادی مردم بهبود پیدا کرد. در سال ۷۰۹هـ / ۱۳۰۹م علاء‌الدین سپاهی به‌سرکردگی ملک نائب به‌تسخیر ارنکل در جنوب هند فرستاد. ملک نائب با غنائم بسیار فراوان به‌دهلی بازگشت.

علاء‌الدین به‌مرض استسقا مبتلا شد و در شوال ۷۲۶هـ / ۱۳۱۶م درگذشت. علاء‌الدین مردی بسیار سختگیر و بی‌مهر و سفاک بود. با این حال دوره فرمانروایی او را یکی از مهمترین ادوار این سلسله نامیده‌اند. مؤلف تاریخ فیروزشاهی ده خصیصه برای دوره او برمی‌شمارد که عبارتند از:

- ۱- ارزانی غله و پارچه و اجناس عمومی.
- ۲- پیروزی بی‌مانند در مواقع مختلف.
- ۳- مستأصل شدن مغولان.
- ۴- نیرومندی سپاه.
- ۵- سرکوبی یاغیان.
- ۶- بی‌خطر بودن جاده‌ها و راهها.
- ۷- راستی و دیانت در معاملات.
- ۸- بنای آثار تاریخی.
- ۹- سداد و راستی و دیانت و انصاف و پرهیزگاری.
- ۱۰- حضور عارفان و عالمان و شاعران و هنرمندان در دهلی.

پس از فوت علاءالدین میان امرا و فرزندان او بر سر سلطنت نزاع درگرفت. مبارک‌شاه تخت سلطنت را تصاحب کرد و خود را قطب‌الدین مبارک خلجی نامید. در سال اول سلطنت وی شورشی در گجرات درگرفت که به وسیله ظفرخان سرکوب گردید. مبارک‌شاه به دیوگیر عزیمت کرد و رای آنجا را که گاهی به شاه دهلی خراج نمی‌فرستاد، کشت.

در زمان مبارک‌شاه یکی از امرای او به نام خسروخان که هندویی مسلمان شده از گجرات بود اختیار امور را به دست گرفت و بر بسیاری از مناصب اقوام و عشایر خود را گماشت و سرانجام در سال ۵۷۲۰/ ۱۳۲۰ افراد او مبارک‌شاه را کشتند. خسروخان می‌خواست خود را پادشاه دهلی بخواند ولی یکی از سپهسالاران مبارک‌شاه به نام تغلق، خسروخان را کشت و خود را پادشاه اعلام کرد و بدین سان سلسله فرمانروایی خلجیان پس از سی سال به تاریخ پیوست.

اوضاع ادبی و اجتماعی در عهد خلجیان

با تأسیس خاندان خلجی اوضاع اجتماعی و ادبی هند تا حدی تغییر یافت. جلال‌الدین فیروزشاه مردی هنرشناس و هنرپرور بود، طبع شعر هم داشت. امیران و وزیرانی که برگزیده بود، همه حامی شاعران و اهل علم بودند. از این‌رو در زمان وی بسیاری از دانشمندان و اهل علم راه دربار دهلی را درپیش گرفتند و از نواخت و حمایت پادشاه و اطرافیان او بهره‌مند شدند. برخی از دانشمندان و شاعران مشهور که در دربار او می‌زیستند عبارتند از: امیرخسرو دهلوی، تاج‌الدین عراقی، امیرحسن سجزی، مؤید دیوانه، مؤید جرجانی. موسیقی‌دانان و خوانندگان هم از او راتبه می‌گرفتند. سلاطین خلجی فقط از هنرمندان مسلمان حمایت نمی‌کردند بلکه هندوان هنرمند نیز از حمایت آنان برخوردار بودند. با گردآمدن عالمان و شاعران و هنرمندان در دهلی، این شهر به صورت یکی از بزرگترین مراکز تجمع دانشمندان و هنرمندان درآمد. با روی کارآمدن علاءالدین خلجی ظاهراً تغییری در اجتماع روی نداد، اما چون او با شورشی مواجه شد، شرابخانه‌ها را بست و شراب‌فروشی را ممنوع کرد. علاءالدین اقداماتی به عمل

آورد که در تغییر اوضاع اجتماعی بسیار مؤثر بود. وی قیمت اجناس را تعدیل کرد. احتکار و گران‌فروشی را از بین برد. اوزان و مقیاس‌ها را یکسان کرد. از اقدامات دیگر علاءالدین آن بود که دستگاه جاسوسی عظیمی راه انداخت. علاءالدین مردی بی‌سواد بود، ولی از اهل علم حمایت می‌کرد. بسیاری از علما که در زمینه‌های مختلف تبخّر داشتند در زمان او در دهلی می‌زیستند. مؤلف *تاریخ فیروزشاهی* از چهل و شش استاد برجسته در کتاب خود نام برده است.

در دوره قطب‌الدین مبارک‌شاه به دلیل آن که خود سلطان به عیش و نوش تمایل داشت، فساد اخلاقی و اجتماعی در جامعه زیاد شد. تثبیت نرخ از میان رفت. اما مبارک‌شاه به هنر معماری علاقه داشت، در زمان او چندین مسجد و بنای تاریخی در دهلی و جاهای دیگر ساخته شد.

دوره خلجیان اگرچه فقط سی سال ادامه داشت ولی فرمانروایان این سلسله سیاستی به کار بردند که هم قلمروشان تا گجرات و دکن توسعه یافت و هم هندوها و مسلمانان با کمال آزادی در کنار هم زندگانی به سر بردند. زنان خانواده سلطنتی و اعیان از علم و دانش برخوردار بودند. شبه قاره هند در دوره خلجیان از مهمترین مراکز بازرگانی به شمار می‌رفت. از آثار معماری این دوره دروازه علایی را باید نام برد که در نزدیکی مسجد قوه الاسلام در جوار مناره قطب جای دارد. علاءالدین انبار بزرگی به نام «حوض خاص» بنا کرد که امروزه محله اعیان‌نشین دهلی در محلی به همین نام ساخته شده است و از حوض خاص نشانی در بین نیست. در محوطه آرامگاه نظام‌الدین اولیا مسجدی از سنگ سرخ و سفید ساخته شده است که برخی از مورخان مؤسس آن را پسر علاءالدین خلجی می‌دانند. خلجیان در بیرون دهلی هم بناهایی ساخته‌اند که از جمله آنها مقبره فریدالدین گنج شکر مرشد نظام‌الدین اولیا در پتن (پاکستان) و مسجد آدینه در گجرات و مسجدی در متھرا (Mathura) است که از آثار علاءالدین خلجی است. مؤلف *تاریخ فیروزشاهی*، ضیاء برنی می‌نویسد که در کارگاه ساختمانی علاءالدین هفتاد هزار صنعتگر ساختمانی گرد آمده بودند.^۱

ادبیاتی که در این دوره سی ساله به وجود آمد از نظر کمیت و کیفیت اهمیت خاصی دارد. بزرگترین افتخار این دوره آن است که امیر خسرو دهلوی در این عصر می‌زیسته

است. دو غزل سرای بزرگ هند، یعنی امیر خسرو و امیر حسن سجزی در این عهد بودند. صوفیانی که در این عصر به هند آمدند، خانقاهها و تکایایی ساختند که در حقیقت متکی بر نوعی تعلیم و تربیت خاص بود. در میان این مشایخ، خواجه معین الدین چشتی اجمیری است. مشایخ چشتی سیاستی را دنبال می‌کردند که با اوضاع و احوال محلی هند سازگارتر بود. مثلاً مشایخ چشتی از یک سو سماع را تشویق می‌کردند که لازمه جامعه هندی بود و از سوی دیگر با دستگاه دولتی هیچ گونه ارتباطی نداشتند. از این رو مشایخ چشتی بیشتر از عارفان سهروردی که با دستگاه دولت ارتباط داشتند و همچنین از مشایخ نقش‌بندی که سماع را اصلاً جایز نمی‌شمردند، مورد احترام مردم بودند. ادبیات منظوم این دوره خالی از عناصر و اندیشه عرفانی و تصوف نیست. در غزل و دیگر انواع شعر تأثیر فراوان تصوف کاملاً مشهود است. قصیده‌سرایی نیز در این عصر رایج بود، اما باید یادآوری کرد که هیچ قصیده‌سرایی در این عهد از اهمیتی که عنصری یا فرخی یا خاقانی دارا بوده برخوردار نبوده است.

از نظر مثنوی‌نویسی هم دوره خلجیان اهمیت به‌سزایی دارد. خمسة امیر خسرو بهترین نمونه تقلیدی است از نظامی. این مثنوی‌های امیر خسرو از مهمترین منابع تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن دوره به‌شمار می‌رود.

معروف‌ترین مثنوی عرفانی این عهد مثنوی بوعلی شاه قلندر (قلندر چشتی پانی‌پتی، م ۷۲۴هـ / ۱۳۲۴م) است که در پند و اندرز است و به سال ۱۳۱۵ هـ.ق. در لکهنو چاپ شده است.

در این دوره امیر حسن سجزی سخنان نظام الدین اولیا را در کتابی به نام «*قواعد القواد*» تدوین کرده است که از منابع عرفانی هند است. مجموعه دیگر به نام «*افضل القواعد*» شامل سخنان عارف مزبور نیز تألیف شده است که مؤلف آن معلوم نیست.^۱ نخستین کتاب لغت فارسی در هند به نام «*فرهنگ قواس*» در دوره خلجیان تألیف شده است. مؤلف آن به نام فخرالدین مبارک غزنوی معروف به قواس است که با علاء الدین خلجی معاصر بوده است. در این فرهنگ برخی از واژه‌های کهن هندی نیز ضبط شده است که امروزه جزو واژه‌های مهجور است.

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه گنج‌بخش، احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۹، جلد ۳، صفحه ۱۷۶۱ و بعد.

شاعران و نویسندگان دورهٔ خلیجان

در دورهٔ کوتاهی که خلیجان بر اریکهٔ قدرت بودند. عارف نامدار نظام‌الدین اولیا و دو شاعر برجستهٔ پارسی‌گوی هند، یعنی امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی در حیات بودند و اواخر عمر را سپری می‌کردند. اسامی اکثر شاعران این دوره و نمونهٔ کوتاهی از آثار آنان را در دورهٔ ممالیک هند آورده‌ایم. صوفیان این عهد چون بوعلی قلندر پانی‌پتی در شمار صوفیان هند آمده است. تکرار آن نوشته‌ها را در این جا ضرورتی نیست. جمال‌الدین هانسوی از شاعران دورهٔ ممالیک در عصر خلیجان هم بوده است.

۱- **خواجه ستایی:**^۱ مردی صوفی و از مریدان خاص نظام‌الدین اولیا بود، در موسیقی دستی داشت. مخصوصاً در خواندن آواز و ساختن آهنگهای موسیقی مهارت داشت. برنی بیتی از وی دربارهٔ امیر خسرو نقل کرده است:

به خدا ار به زیر چرخ کبود همچو او هست و بود و خواهد بود

در **تاریخ فرشته** از شاعران این عهد علاوه بر خسرو و حسن دهلوی، از افراد زیر نام برده شده است و علاوه شده است که هریک در شاعری طرزی خاص داشتند، چنان که دیوان‌های شعر ایشان بر کمال فضل و هنرشان شاهد است:

صدرالدین عالی، فخرالدین قواس،^۲ حمیدالدین راجه، مولانا عارف، عبدالحکیم و شهاب‌الدین صدرنشین،^۳ مؤلف **تاریخ فرشته** از اطباء مولانا بدرالدین دمشقی را قابل ذکر می‌داند. به گفتهٔ او از مورخان نیز چندتن بی‌بدیل بوده‌اند. شاید مقصود او از مورخان یکی ضیاء برنی باشد که **تاریخ فیروزشاهی** را نوشته است. یافتن دیوان و زندگی‌نامهٔ این شاعران متأسفانه به سهولت مقدور نیست.

از نویسندگان و اطباء و عرفای این عهد چند تن قابل ذکرند:

۱- تاریخ ادبیات فارسی هند در دورهٔ خلیجان، ص ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲- فخرالدین قواس، مؤلف فرهنگ قواس است. مختصری از حیات او را در سطور آینده خواهید دید.

۳- تاریخ فرشته، جلد ۱، ص ۲۱۲.

۱- صدرالدین حکیم:^۱ مرید شیخ نصیرالدین محمود بود و به نوشته برنی وی فرزند مولانا حسام‌الدین ماریکایی بود و در طب چنان مهارتی داشت که او را استاد طبّای دوره علائی نامیده‌اند. کتابی به نام صحایف دارد که مشتمل است بر معارف و حقایق و مواعظ و حکم. قبر او در قلعه علائی دهلی است.

۲- خواجه ضیاء‌الدین سنّامی:^۲ معاصر خواجه نظام‌الدین اولیاست و کتابی دارد به نام نصاب‌الاحتساب که حاوی دقایق و آداب احتساب و انواع احکام سنّت است. می‌گویند که او در مرض موت بر بالین نظام‌الدین اولیا حاضر شد. دستار خود را به پای نظام‌الدین انداخت. نظام‌الدین دستار را برداشت و بر چشم نهاد. ضیاء‌الدین نشست و نظام‌الدین به او چشم نینداخت. چون برخاست و بیرون آمد، فریاد برخاست که نظام‌الدین وفات کرد.

۳- خواجه عزالدین صوفی:^۳ مادرش دختر شیخ فریدالدین است و شاگرد قاضی محیی‌الدین کاشانی است. در خطاطی مهارت داشت. او نیز ملفوظات نظام‌الدین را در کتابی به نام تحفه‌الابرار و کرامه‌الانخبار گرد آورده بوده است.

۴- خواجه محمد امام:^۴ از فرزندان دختری شیخ فریدالدین است. خواجه محمد در جمیع علوم و فنون ماهر بود. چون پیش‌نماز خانقاه نظام‌الدین بود، او را خواجه محمد امام می‌گفتند. او نیز کتابی از سخنان نظام‌الدین اولیا را در کتابی به نام انوارالمجالس گرد آورده است.

۵- فخرالدین قوّاس:^۵ وی از گویندگان دوره علاء‌الدین خلجی است. درباره زندگانی وی اطلاعی در دست نیست. نام کامل وی را به صورت فخرالدین مبارک‌شاه

۱- تاریخ ادبیات فارسی هند در دوره خلجیان، ص ۱۵۱.

۲- اخبارالاکابر، ص ۱۱۵؛ تاریخ ادبیات... خلجیان، ص ۱۵۱.

۳- تاریخ ادبیات... در دوره خلجیان، ص ۱۵۲؛ اخبارالاکابر ص ۱۰۲.

۴- تاریخ ادبیات... در دوره خلجیان، ص ۱۵۲.

۵- همان، ص ۱۵۲ - ۱۵۵؛ فرهنگ قوّاس، مقدمه پروفیسور نذیراحمد.

قوَّاس (کمانگر) غزنوی نوشته‌اند. از تاریخ وفات او هم اطلاعی به دست نداریم. **فرهنگ قوَّاس** نام خاصی ندارد. کتاب بر پنج بخش تقسیم شده است. برخی آن را فرهنگ پنج بخشی نامیده‌اند. این فرهنگ فارسی به فارسی یکی از قدیم‌ترین فرهنگ‌هاست که در هند تألیف شده است. فرهنگ‌های بعدی مانند **دستورالافاضل** تألیف حاجب خیرات، **دهلوی، لسان‌الشعرا، و ادات‌الفضلا** تألیف بدر دهلوی، **بحرالفضایل** تألیف محمد بن رستم، **تسرفنامه**، تألیف ابراهیم بن قوام فاروقی به پیروی از این فرهنگ تدوین شده‌اند.

فخر قوَّاس فرهنگ خود را به خواهش دوستان برای معانی لغات **تسافنامه** نوشته است. اما معلوم است که او **تسافنامه** را اساس کار خود قرار نداده، اغلب لغات **تسافنامه** را از **لغت فرس/سدی** گرفته است، لغاتی که او آورده است. بیش از لغات **تسافنامه** است.

فرهنگ قوَّاس در پنج بخش است: ۱- نامهای خدا، فرشتگان، پیامبران، کتابها و...

۲- نام چیزهای بر بسته، یعنی جمادات، ۳- نام چیزهای بر رسته، یعنی نباتات، ۴- نام جانوران، ۵- نام چیزهایی که از کار آدمی و آدمی پدید آید. قوَّاس به ضبط تلفظ کلمات و اشتقاق توجه نکرده و چنان که دیدیم آنها را به ترتیب موضوعی تقسیم کرده است و نه به ترتیب باب یا فصل و یا الفبایی. این کتاب در سال ۱۳۵۳ در بنگاه ترجمه و نشر کتاب به اهتمام پروفیسور نذیر احمد در تهران به چاپ رسیده است.

۵

تغلقیان^۱

تَغْلُق در زبان ترکی به معنی مردم کوه نشین است. برخی آن را به معنی سردار گرفته‌اند. تغلق‌ها قبایلی بوده‌اند که در کوه‌های چین و ترکستان می‌زیستند. اما ضیاءالدین برنی بر آن است که هنگامی که غیاث‌الدین، خسرو را شکست داد، در منابع او را به همان نام تغلق خوانده‌اند. به گفته ابن بطوطه خاندان تغلق در زمان علاءالدین خلجی به هندوستان وارد شده‌اند. تغلق از سلطان لقب «ملک» گرفته بود. ابن بطوطه این لقب را که در ملتان در دیوار مسجدی کنده شده بود، دیده است. تغلق ابتدا در خدمت بازرگانی به چوپانی مشغول شد. سپس به خدمت الغ خان رسید. اول سپاهی ساده بود، بعد تویچی شد و سپس در اصطبل به کار پرداخت. با پشتکار و امانت و ایمانی که از خود ابراز کرد، به جرگه امرا پیوست. به حکومت ملتان و دیپال‌پور منصوب شد. درائنائی حکومت در دیپال‌پور محبوبیت یافت. در این اوان سلطان علاءالدین خلجی درگذشت. خسروخان گجراتی با زبردستی دهلی را فتح کرد.

۱- این مطالب از تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر، جلد ۲، ص ۱۱۵-۱۱۳: سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمدعلی موحد؛ و فارسی ادب به عهد سلاطین تغلق ترجمه و تلخیص شده است.

غیاث‌الدین تغلق علیه خسروخان وارد جنگ شد و او را شکست داد و در سال ۷۲۰هـ بر تخت نشست. امیر خسرو دهلوی در مثنوی *تغلق‌نامه* در این باره به تفصیل سخن گفته است. تغلق ابتدا به کارهای مملکت سامانی داد و سپاهی فراهم کرد و سختگیری‌های دوره خلجی را از سر گرفت. به دکن یورش برد تا بر وسعت قلمرو خود بیفزاید. در سال ۷۲۴هـ به لکهنوتی حمله کرد. محمدبن تغلق برای استقبال از بازگشت فاتحانه پدر، دور از دهلی محلی بنیان کرد، تغلق با محمود تغلق وارد آن محل شدند و ناگهان سقف آن محل فرو ریخت و سلطان درگذشت (۷۲۵هـ). می‌گویند که فرزند سلطان عمداً چنان جایی ساخته بود تا پدر را از بین ببرد. این نکته را عصامی در *فتوح السلاطین* نوشته است. احتمال می‌رود که چون عصامی مورد ستم غیاث‌الدین قرار گرفته بود، در این باره مغرضانه قضاوت کرده باشد. غیاث‌الدین در مدت چهار سال سلطنت کارهایی را سر و سامان داد و شهرکی به نام تغلق‌آباد بنا کرد.

محمدبن تغلق پس از چهل‌م غیاث‌الدین تغلق بر تخت نشست. حکومتی استوار بنا نهاد. خزانه را سرشار کرد. وسعت قلمرو او شمال و جنوب هند را شامل می‌شد. دکن، گجرات، بنگال، سند جزو قلمرو او بود. ده ساله اول سلطنت او اوضاع موافق میل مردم بود، اما آخرین پانزده سال با ظلم و ستم توأم شده بود. به هنگام جلوس عوام مردم از وی حمایت کرده بودند. او هم به آبادانی شهرها پرداخته بود. به مستمندان خیرات می‌داد. با برادر خود رفتاری پسندیده داشت. به حساب دخل و خرج رسیدگی می‌کرد. عادلانه مالیات می‌گرفت. در سال ۷۳۱هـ بر مالیات ایالتی افزود و بر کشاورزان ستم کرد. او پایتخت را از دهلی به دولت‌آباد انتقال داد. او که برای تنظیم سپاه به نقدینه نیاز داشت، و به سبب اکرام‌هایش خزانه خالی شده بود، پول کاغذی فراهم کرد. سبب زوال حکومت محمدبن تغلق یاغیانی بودند که در ایالات سر برآورده بودند و بعضی از ایالات را در تصرف خود داشتند. او که از این وضع خشمگین بود، مردم را از دم تیغ می‌گذرانید. در سال ۷۵۲هـ برای سرکوبی یاغیان از دهلی خارج شده بود، در میان راه حالش به هم خورد و درگذشت.

پس از وی فیروز تغلق بر تخت نشست. او شهرهای جونپور و فیروزآباد را ساخت. مدرسه فیروزی هم از آثار اوست.

فیروز که در پنجاه سالگی به سلطنت رسیده بود، پس از سی سال از سلطنت کناره گرفت و در سال ۷۹۰ هـ درگذشت.

بعد از فیروز پادشاهان تغلقی یکی پس از دیگری بر تخت نشستند. از سال ۷۹۰ هـ تا ۸۱۴ هـ در تاریخ آنان نکته مهمی دیده نمی‌شود. غیاث‌الدین دوم، پسر فتح‌خان و نوه فیروز تغلق که بر تخت دهلی نشسته بود، در سال ۷۹۲ هـ کشته شد. پس از وی ابوبکر پسر دوم فیروز پادشاه شد و پس از یک سال و شش ماه به دست عموزاده‌اش به قتل رسید. پسر سوم فیروز به نام نصیرالدین محمدشاه بر تخت نشست و قریب سه سال سلطنت کرد و بعد از وی سکندر شاه بر تخت نشست (۷۹۵ هـ). پس از وی سلطان محمدشاه دوم برادر سلطان همایون سکندر در ده سالگی به پادشاهی رسید. میان او با نوه فیروز به نام نصرت‌خان بارها نزاع درگرفت. در همین ایام بود که تیمور به هندوستان لشکر کشید، محمدشاه دوم به قنوج گریخت و مجدداً بر تخت نشست و در سال ۸۱۵ هـ درگذشت.

حکومت‌های دیگر در عهد تغلقیان

ستمگری‌های عهد تغلق سبب شده بود که در گوشه و کنار هند افرادی سر به عصیان بردارند. بعضی از آنان به تأسیس حکومت‌هایی هم توفیق یافته بودند. به مهم‌ترین آنان اشاره می‌کنیم:

۱- حکومت بهمنی، مؤسس این حکومت علاءالدین حسن شاه کانگوی بود. این شخص از درباریان و منجمان دربار غیاث‌الدین تغلق بود. محمد بن غیاث‌الدین او را برای فرونشاندن فتنه‌یی که در دکن برپا شده بود، به آن سرزمین اعزام کرد. نظام‌الدین اولیا به سلطنت رسیدن او را پیشگویی کرده بود، یک بار او را دیده و گفته بود: «سلطانی آمد، سلطانی رفت». عصامی او را به فریدون و بهمن مانند کرده است:

بر آن شاه میمون و فرخنده چهر عناوین لقب آمده از سپهر

به سیرت فریدون و بهمن به نام شده کنیتش بوالمظفر مدام

خود علاءالدین نسب خویش را به خاندان بهمن می‌رسانید. امیران سیده که طغیان

کرده بودند، حسن را ظفرخان لقب دادند. حسن بهمنی از خلفای عباسی نشانی گرفت و در سال ۷۴۸هـ در دکن بر تخت نشست و خطبه به نام خود خواند و سکه زد و خود را ابوالمظفر شاه علاءالدین حسن کانگوی بهمنی نامید. او نقدینه‌یی به درگاه حضرت نظام‌الدین اولیا به عنوان نذر فرستاد. حکومت خود را استواری بخشید و در سال ۷۵۸هـ درگذشت. اگرچه تحصیلات کافی نداشت ولی با زبان فارسی آشنا بود. شاهزادگان را با تعلیم و تربیت جدی به بار آورد. کتاب *بوستان* جزو کتب درسی شاهزادگان بود. فرشته می‌گوید: حسن در بستر مرگ پسر کوچک خود را به حضور خواست و از وی پرسید که چه می‌خوانید؟ پسر جواب داد که *بوستان* را می‌خواندیم و این ابیات *بوستان* را خواند:

شنیدم که جمشید فرخ‌سرشت	به سرچشمه‌یی بر به سنگی نوشت
بدین چشمه چون ما بسی دم زدند	برفتند چون چشم برهم زدند
گرفتند عالم به مردی و زور	ولیکن نبردند با خود به گور

پس از حسن مجاهدشاه بر تخت نشست. او زبان ترکی را خوب می‌دانست. پس از وی پسرش محمود شاه بهمنی پادشاه شد، ۷۵۹هـ، محمود در زبان عربی و فارسی مهارت داشت و خود شاعر هم بود. دانشمندان را گرامی می‌داشت. بسیاری از فضلا و شاعران در عهد او به هند آمده بودند. مثلاً میرفضل‌الله اینجو از ایران به هند آمده بود و به هنگام بازگشت هزار سکه طلا و به همراه آن هدایای دیگر به وی دادند. این سلطان همان کسی است که برای حافظ هدایایی فرستاد و برایش «کشتی محمودی» روانه کرد تا حافظ به هند سفر کند. اما حافظ نپذیرفت و غزل «دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد...» را برایش فرستاد.

محمود در سال ۷۹۷هـ درگذشت و آثار علمی و ادبی از عهد خود برجای گذاشت. بعد از غیاث‌الدین و شمس‌الدین، فیروزشاه بهمنی پادشاه شد. او به چند زبان تکلم می‌کرد و به نظم شعر علاقه‌مند بود و در شعر فیروزی و عروجی تخلص می‌کرد. قدر علما را می‌دانست خود در مدارس مختلف درس می‌داد. به فقه، حدیث، اصول، تفسیر، ریاضی و فلسفه واقف بود. در سال ۸۰۱هـ تیمور بر قلمرو او حمله کرد. نمونه اشعار فیروزشاه:

بدان مثابه زغم دهر بردلم تنگ است که دل به لذت سودای درد در جنگ است

به قطع راه محبت مخور فریب امید که غایت ابدش ابتدای فرسنگ است
 به جز سرود محبت نکرد زمزمه ناک که هرچه خارج از این پرده تنگ آهنگ است
 دلی به سینه لبالب زدوستی دارم که پیش اهل جهان بی بهاتر از سنگ است
 گل امید شکفت از نسیم وعده ولی ز آفتاب غم انتظار بی رنگ است
 دماغ طبع عروجی چه دلگشا چمن است چمن مگوی که آن آسمان فرهنگ است

۲- حکومت گجرات، فیروز تغلق، فخرالملک ظفرخان معروف به نظامی را به حکومت گجرات تعیین کرده بود. او برادرزن فیروز بود. ابتدا مسلمان نبود، بعد اسلام آورد. او در سال ۷۹۴هـ به حکومت تعیین شد. بعد از مرگ فیروز با سرداران او همدستی کرد و علیه مرکز به پا خاست. وجیه الملک ظفرخان برای سرکوبی او رفت و خود به نام مظفرخان بر تخت نشست.

۳- مالوه، مالوه در زمان تغلق جزو قلمرو دهلی بود. دلاورخان نوری به آن شهر حمله کرد. حکومتی که او تأسیس کرد تا عهد اکبر ادامه یافت. این خاندان در آن شهر مدرسه بزرگی بنا کردند.

۴- برهانپور، ملک راجه از شاهان فاروقی اولین حکمران در برهانپور بود. هنگامی که راجه خاندیش را شکست داد، اموالی را که به دست آورده بود به دربار دهلی پیشکش کرد و در قبال آن منصب سه هزاری گرفت. تاریخ آن سلسله بسیار کوتاه است. عهد ناصرخان که مردی عالم پرور بود، دوره طلایی آن خاندان تلقی شده است.

۵- جونپور، فیروز در سال ۷۲۲هـ به یادبود جونا شاه معروف به محمد بن تغلق شهری به نام جونپور ساخت. در سال ۷۹۶هـ ناصرالدین محمد تغلق شخصی به نام خواجه جهان را با لقب ملک الفرق (۹) به بیهار و جونپور اعزام کرد تا کارهای آن نواحی را تحت نظارت خود داشته باشد. خواجه جهان رفت و راجه آنجا را شکست داد و قلمرو خود را تا قنوج و در شرق تا بیهار توسعه داد. چنان قدرتی به هم زد که راجه های اکناف

برای او خراج و هدایا می فرستادند. خواجه جهان بانی سلطنت شرق در سال ۸۰۲ هـ درگذشت.

مبارک شاه جانشین خواجه جهان رسماً با سلاطین دهلی به نبرد برخاست. سلطنتش تا ۸۰۴ ادامه یافت. بعد از وی برادرش شمس الدین ابراهیم جانشین وی شد. او ذوق علمی و ادبی داشت. جونپور را شیراز شرق تلقی می کرد. دانشمندان ایرانی را به دربار خود دعوت کرد. آن دانشمندان در حدیث، تاریخ وقفه کتبی تدوین کردند.

در عهد سلاطین شرقی، جونپور مرکز علم و دانش شد. از اکثر مناطق هند قضات به آن دیار رفتند. از مشهورترین آنان می توان از قاضی شهاب الدین دولت آبادی نام برد که کتابهایی به عربی و فارسی تألیف کرده است، مانند: *حاشیه کافی، صلیح الاصول، فتاوی ابراهیمی، تفسیر فارسی، رساله مناقب السادات*. قاضی نصیر الدین گنبد، عثمان شیرازی، مخدوم حسین بن تاج و خواجه ابوسعید چشتی علمای دیگرند.

۶- بنگال: قدرخان، ملک فخرخان را به حکومت بنگال تعیین کرده بود. در سال ۷۳۹ هـ فخرخان، قدرخان را کشت و حکومت را به دست آورد و خود را فخرالدین خواند و در خطبه نام خود را گنجانید. در توسعه قلمرو خود کوشید. یکی از سپاهیان قدرخان او را به قتل رسانید و خود را سلطان علاء الدین خواند. سلطان علاء الدین به دست ملک الیاس کشته شد. و ملک الیاس به نام شمس الدین بر تخت نشست. چون فیروز تغلق در سال ۷۵۴ هـ به بنگال حمله کرد، شمس الدین شخصی به نام تاج الدین را به دربار دهلی فرستاد و با فیروز صلح کرد. سکندر پسر شمس الدین پنجاه فیل به دربار فیروز فرستاد. فیروز دوباره در سال ۷۶۰ هـ به بنگال لشکر کشید و سکندر را مجبور کرد که شرایط او را بپذیرد.

پس از سکندر پسرش جانشین او شد و او نیز در سال ۷۷۵ هـ مرد. پسر دوم سکندر، شمس الدین از سلطنت کناره گیری کرد و راجه خان را به جای خود نشانید. راجه خان سه سال سلطنت کرد. پس از وی پسرش جانشین او شد و اسلام آورد و خود را جلال الدین خواند. او را به سبب رفتار پسندیده و عادلانه «انوشیروان» می نامیدند. جلال الدین در سال ۸۱۲ هـ درگذشت. فرمانروایان بنگال همه به زبان فارسی

علاقه‌مند بودند، ولی به‌جز تأسیس چند مدرسه در پاندو و گونا اثری عمده برجای نگذاشتند.

زندگی اجتماعی در عهد تغلقیان

در زمان محمدبن تغلق به‌نژاد و اختلاف مذاهب عنایتی ابراز نمی‌شد. حکام بدون هیچ‌گونه ضوابط نژادی و مذهبی به حکومت تعیین می‌شدند. حتی عده‌بی از میان طبقات پایین هم به این سمت برگزیده شده بودند. هدف، تأمین رفاه مردم بود. برای مردم وضعی به‌وجود آورده بودند که به‌سهولت می‌زیستند. انتقال پایتخت از دهلی به دولت‌آباد^۱ موجب پریشانی مردم شد. به‌سبب وضع مالی محمدبن تغلق سکه‌های مسین را جانشین سکه‌های طلا و نقره کرد. به‌سبب صله‌های فراوان و بذل و بخشش به اطرافیان و مردم ابن‌الوقت خزانه تهی شد. اما چون در زمینه کشاورزی هم فعالیت‌هایی انجام گرفته بود، وضع اقتصادی مردم زیاد مختل نشد. برای مردم عادی کار و وسیله تأمین معاش ایجاد شده بود. جاده‌بی از دهلی تا دولت‌آباد کشیده شد و هر در دو طرف جاده درختکاری کردند.

فعالیت تا زمان فیروز ادامه داشت. او خود به کشاورزی علاقه داشت. برای نیازمندان کارهایی انجام داده بود. در جشن تاجگذاری به عوام مردم کمک کرد. به‌علماء و دانشمندان هدیه داد. مشایخ و طلاب مورد نواخت قرار گرفتند. در زمان او مدارس و مساجد پُر از طلاب و زائران بود. وضع آموزش بهبود یافت. برای قاریان و مؤذنان مواجب تعیین شد. هر طبقه‌بی حقوق کافی دریافت می‌کرد. در مناطق کم آب، نهرها ساخت و آب را به آن نواحی انتقال داد، چنانکه در نواحی کم آب انواع میوه‌ها و نیشکر به‌عمل آمد. وضع اقتصادی اطمینان‌بخش شد. شهرهای جدید بنا گردید و بر تعداد نفوس افزوده شد. مورخان و سفرنامه‌نویسان که در عهد این پادشاهان می‌زیستند، وضع این دوره را به‌تصویر کشیده‌اند. و شاعران در اشعار خود اوضاع آن زمان را منعکس کرده‌اند.

دسهره (= Dashara)، دیوالی (= Divali)، بَسَنَت (= Basant) و هولی (= Holi) که

۱. دولت‌آباد، نزدیک اورنگ‌آباد کنونی در محلی به‌نام «قلعه دیوگیری» است. خرابه‌های آن نزدیک اورنگ‌آباد باقی است.

مهم‌ترین جشن‌های هندوان است، با عظمت تمام جشن گرفته می‌شد. عید فطر و عید قربان و شب برات از عیدهای مسلمان هم شکوهمند برپا می‌شد.

از هندوان نیز افرادی در میان سپاهیان بودند. زبان فارسی، عربی و هندی هر سه رواج داشت و شعر به هر سه زبان سروده می‌شد. در میان خانواده‌ها غلام و کنیز فراوان بود. اکثر غلامان و کنیزان رقص و موسیقی بلد بودند. گویا رسم «ستی» (Sati)، یعنی سوزاندن زن با جنازه شوهر در آن عهد هم رایج بود. ابن بطوطه این رسم را خود دیده و در سفرنامه‌اش نقل کرده است.

صوفیان عموماً جامه پشمینه می‌پوشیدند. پادشاهان و امرا لباس تاتاری برتن می‌کردند. لباس پادشاه گشاد و دراز بود. قضات و علما لباس تنگ می‌پوشیدند. در عهد تغلق کارگاه پارچه‌بافی دایر شده بود. علاوه بر پارچه‌های داخلی، از چین، عراق و اسکندریه هم پارچه وارد می‌کردند. سلطان در زمستان دویست هزار دست و در تابستان صد هزار دست لباس میان مردم توزیع می‌کرد. کارگاههایی بود که در آنها پارچه‌های زربفت و گلدار تهیه می‌شد.

کجاوه، اسب، گاری اسبی، شتر، گاومیش و فیل وسایل باربری و سواری بود. کشتی‌ها هم از گجرات تا مصر بار حمل می‌کردند. برید (پست) وسیله‌ی مطمئن بود، به فاصله‌های مختلف دفترهایی داشتند، در هر دفتر ده نفر به خدمت مشغول بودند. برای حمل محمولات پستی از اسب و شتر استفاده می‌کردند. به قول شبلی تغلق از دهلی تا دولت آباد نوبت خانه‌ها بنا کرده بود.

در دربار محمدبن تغلق، دوازده هزار طیب، دوهزار قوال و یک هزار موسیقی‌دان بودند. در مواقع خاص علما و صوفیان را به دربار فرا می‌خواندند و پادشاه با آنان می‌نشست و صحبت می‌کرد. شاعران و نویسندگان تحت نظارت چهارتن از وزیران بودند. اما علما و صوفیان تحت نظارت صدر جهان قرار داشتند.

محمدبن تغلق مردی دانش آموخته بود، ذوق ادبی هم داشت و در دربار او حال و هوای آموزشی و ادبی حاکم بود. او در دهلی مدرسه شاهی دایر کرد که در کنار آن مسجدی هم بود.

در عهد فیروز تغلق تعلیم در حدّ عالی بود. او در حمایت از اهل علم و دانش بر پیشینیان سبقت گرفت. در مناطق گوناگون دهلی سی مدرسه بنا کرد. مشهورترین آنها

مدرسه فیروزی در منطقه «حوض خاص» واقع بود. در فیروزآباد و شهرهای دیگر هم مدارسی ساخت. به گفته قلقشندی در خود دهلی حدود یک هزار مؤسسه تعلیمی بود. چهار مدرسه بزرگ برای تعلیم حدیث ساخته شد که ائمه مذاهب اربعه در آن مدارس بودند. برای اداره آن مدرسه‌ها اوقاف و مستغلات تعیین کرد. علما نیز از دولت حقوق و مستمری دریافت می‌کردند.

پادشاهان سلسله تغلقی افرادی معتدل و به دور از تعصب بودند. غیاث‌الدین در نظام بخشیدن به وضع امور مملکت توفیقی نیافت ولی محمدبن تغلق بر اوضاع مسلط بود. هنگامی که او پایتخت خود را از دهلی به دولت‌آباد منتقل کرد، عده‌یی از اولیا و علما و شعرا را با خود به پایتخت جدید برد. پادشاهان تغلقی تنها سلطنت نمی‌کردند، بلکه به علم و ادب هم علاقه داشتند. محمدبن تغلق خود شعرشناس بود. به زیان سنسکریت علاقه‌مند بود. با غیر مسلمانان رفتاری پسندیده داشت. در نزدیک دولت‌آباد محلی بنا کرد و آن را «سوارگ دُواری» (یعنی دروازه جنت) نامید. به سبب آوازه بخشش او علما از کشورهای اسلامی به سوی هند آمدند. قلقشندی نوشته است که بر سر سفره محمد تغلق دوهزار نفر از علما می‌نشستند و آنان در جنگها هم همراه سلطان بودند. اما باید افزود که محمدبن تغلق شخصیتی دوگانه داشت، چنان که خواهیم دید، از یک سو علما را می‌آزرد و آنان را به قتل می‌رساند و از سوی دیگر به شریعت اسلام پای‌بند بود. البته وی ابتدا دادپیشه بود ولی به علت شکست در جنگها ستمگری آغاز کرد و به آزار و قتل علما پرداخت. از خلفا اجازت‌نامه می‌گرفت و بر سکه‌ها نام خلیفه را ضرب می‌کرد.

در عهد وی سه طریقت فردوسیّه، چشتیه و سهروردیه خانقاه داشتند. چشتیه از دربار دوری می‌کردند ولی سهروردیه به دربار وابسته بودند. اکثر شاعران وابسته به یکی از این سلسله‌ها بودند. سماع در حلقه درویشان رواج داشت. ملفوظات نصیرالدین چراغ دهلی و حمیدالدین ناگوری و نظام‌الدین اولیا پر از ذکر مجالس سماع است. مولتان مرکز سهروردیه بود، در قتل‌عام آن شهر عده‌یی از علماء و مشایخ هم به قتل رسیدند.

در صحنه علم علامه کمال‌الدین شهرتی داشت، وی با دختر بابا شکر گنج ازدواج کرده بود. در این عهد مقبره شیخ حمیدالدین ناگوری بنا شد (۷۳۲هـ) مزارهای واقع در

بداون تعمیر گردید و ساختمان‌هایی بر آرامگاه نظام‌الدین اولیا افزوده شد. فیروزشاه اگرچه سنی متعصب بود، ولی به سماع و موسیقی علاقه داشت. بعد از هر نماز جمعه قریب سه هزار سراینده و داستان‌گو و پهلوان در دربارش گرد می‌آمدند. او به زیارت تربت مشایخ می‌رفت. مقبره سلاطین خلجی را مرمت کرد. مدارس زیادی ساخت. در زمان او دو نوع مدرسه شافعی و مدرسه حنفی وجود داشت. سطح دانش نسبت به عهد خلجیان پایین‌تر بود. ادب صوفیانه در عهد وی پدید آمد. در عهد او ابوالحسن شرف‌الدین بر *فصوص‌الحکم* محیی‌الدین شرحی نوشت که سیدعلی همدانی هم در آن سهمی داشت. ملفوظات تدوین شد. حمید قلندر به تألیف *خیرالمجالس* پرداخت، مولانا حماد، *حسن‌الاقوال* را کامل کرد. ضیاء‌الدین نخشی تألیفاتی فراهم کرد. مولانا عزیزالدین دهلوی کتابهایی را از سنسکریت و عربی ترجمه کرد. ضیاء برنی *تاریخ فیروزشاهی* را تألیف کرد. از آثار برجای مانده از آن عهد چنین برمی‌آید که علما و شعرا اندوهی پنهان در ضمیر خود داشته‌اند و آینده را تاریک می‌دیده‌اند.

از عهد تغلق کتیبه‌هایی در مساجد و مقبره‌ها به فارسی و گاه به عربی باقی مانده است. گویندگان آن اشعار معلوم نیست. هنگامی که فیروزشاه تغلق مقبره محمدبن تغلق را تعمیر می‌کرد، این قطعه بر بالای آن نصب شد:

به عهد دولت فیروزشاه خسروگیتی که یزدان بر سریر سلطنت بادا نگهدارش
بر آن سلطان دین‌پرور برآمد اینچنین گنبد که آمد پیش پای گنبد گردون دوارش

شاعران عهد تغلق

۱- امیر خسرو دهلوی: ^۱ امیر ناصرالدین ابوالحسن خسروبن امیر سیف‌الدین محمود دهلوی از قبیله لاجپن ترکان است. پدرش سیف‌الدین در شهر کش ریاست قبیله را به عهده داشت. در زمان حمله مغول سیف‌الدین مانند بسیاری دیگر راهی هندوستان شد و به دربار سلطان شمس‌الدین ایلتمش پیوست. سیف‌الدین سه پسر داشت که یکی از آنان امیر خسرو بود. هنگامی که پدر خسرو درگذشت وی هفت ساله بود. مادر وی

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش ۲، ص ۷۷۱-۷۹۷؛ شعرالعجم، شبلی، جلد ۲، ص ۷۷-۱۴۹؛ گلزار

ابرار، ص ۸۰-۸۲؛ مجمع‌الفصحی، جلد ۲، ص ۶۳۸-۶۴۱

دختر عمادالملک از صاحب‌منصبان بود. خسرو در سال ۶۵۱هـ در مؤمن‌آباد پتیاالی - قصبه کوچکی در آگره - به دنیا آمده است. پدرش در صغر سن به تعلیم او پرداخت و او را برای آموختن خط پیش مولانا سعدالدین خطاط فرستاد. ولی او به شعر علاقه داشت. در ابتدا «سلطانی» تخلص می‌کرد و در اکثر غزل‌های *تحفة الصغر* همین تخلص را به کار برده است.

امیر خسرو در سنین نوجوانی بود که سلطان غیاث‌الدین در سال ۶۶۴هـ بر تخت نشست. گتلوخان معروف به چهجو برادرزاده سلطان از شاعران حمایت می‌کرد. شعرا از مصر، شام، استانبول، بغداد، ترکستان و خراسان به دربار می‌آمدند و کامیاب بازمی‌گشتند. امیرخسرو هم دو سال در درگاه وی بود. پس از مدتی شهرت امیرخسرو همه جا را گرفت و سلطان محمد، پسر بزرگ سلطان غیاث‌الدین او را به حضور خواست. آنگاه که سلطان محمد به ملتان می‌رفت، امیرخسرو و حسن دهلوی را هم با خود برد. خسرو پنج سال در آن دیار بود. تیمورخان یکی از امرای ارغون نوه هلاکو به ملتان حمله کرد. اگرچه سلطان محمد او را شکست داد، ولی سرانجام به تیر یکی از مغولان به قتل رسید. در این واقعه امیرخسرو و حسن دهلوی هم حضور داشتند. مغولان آنان را اسیر کردند و به بلخ بردند. این ماجرا در سال ۶۸۳هـ رخ داد. دو سال بعد امیرخسرو از بند مغولان رها شد و به دهلی آمد و به پتیاالی رفت و در کنار رود گنگ ساکن شد. پس از فوت غیاث‌الدین بلبن در ۶۸۶هـ، معزالدین کیقباد امیرخسرو را به دربار خواست، اما او دربار خان جهان را که یکی از امرای بود برگزید. خان جهان به حکومت او ده تعیین شد و امیرخسرو را هم با خود برد. دو سال بعد امیرخسرو برای دیدن مادر به دهلی بازگشت. کیقباد در سال ۶۸۹هـ درگذشت و پس از وی شمس‌الدین کیکاووس پادشاه شد. چون خردسال بود، امرای او را گرفتند و زندانی کردند. ملک فیروز شایسته خلجی به نام جلال‌الدین خلجی به سلطنت رسید. جلال‌الدین پادشاهی مقتدر و شعر دوست بود. و طبع شعر داشت. بداونی ایات زیر را از وی نقل کرده است:

آن زلف پریشانست ژولیده نمی‌خواهم وان روی چو گلنارت تفسیده نمی‌خواهم
بی‌پیرهنتم خواهم یک شب به کنار آبی هان بانگ بلندست این پوشیده نمی‌خواهم

امیرخسرو در *تاج‌الفتوح* فتوحات این سلطان را به نظم کشیده است. جلال‌الدین خلجی در سال ۶۹۴هـ به دست برادرزاده‌اش علاء‌الدین خلجی به قتل رسید. علاء‌الدین

پس از کشتن عمو به جای او نشست. او اگرچه سفاک بود اما به فضلا و شاعران توجه داشت. در دربار او بسیاری از شاعران می زیستند که امیر خسرو و حسن دهلوی نیز در میان آنان بودند. امیر خسرو فتوحات علاء الدین را به نام *خزائن الفتوح* نظم کرده است.

امیر خسرو در سال ۷۰۱ هجری دست بیعت به نظام الدین اولیا داد. غیاث الدین تغلق هنگامی که به بنگال می رفت، امیر خسرو را هم همراه برد. در آنجا بود که شنید حضرت نظام الدین اولیا درگذشته است. با شتاب به دهلی آمد، لباس عزا پوشید و در کنار تربت نظام الدین گوشه نشینی اختیار کرد. بعد از شش ماه در سال ۷۲۵ هجری وفات کرد و در پایین پای حضرت نظام الدین به خاک سپرده شد.

او پسری به نام ملک احمد داشت که دارای طبعی موزون بود و ندیم فیروز شاه بود، در شاعری به مقامی نرسید ولی در شناخت شعر دینی داشت.

امیر خسرو هر چند شاعری درباری بود، اما حب ذات و مقام و ظاهر سازی و شخص پرستی در دل او جایی نداشت. به حسن دهلوی علاقه مند بود و با ضیاء الدین برنی، مؤلف *تاریخ فیروزشاهی* دوستی داشت. در طول ششصد سال در هندوستان شاعری به جامعیت امیر خسرو به وجود نیامده است. او حدی در *عرفات* می نویسد که امیر خسرو آن قدر شعر که به فارسی دارد، به همان مقدار نیز در برج بهاکا (یکی از زبان های بومی هندی) دارد. متأسفانه این اشعار او به دست نیامده است.

زبان فارسی و ترکی زبان اصلی اوست، در عربی هم مهارتی دارد. نثر نویس هم هست. در *اعجاز خسروی* برای نثر نویسی اصولی ارائه کرده است. در موسیقی تا آن حد مهارت یافته بود که «نایک» لقبش داده بودند. «نایک گوپال» «استاد موسیقی در هند بود که هزار و دویست شاگرد داشت. شاگردان تخت او را بردوش می کشیدند.

امیر خسرو از شاعران پرکار و پرآثار پارسی گوی است. از قول خود او نقل کرده اند که گفته است: اشعار من از چهار صد هزار بیشتر و از پانصد هزار کمتر است. علاوه بر شعر او کتابهایی به نثر هم دارد. آثار منظوم او:

۱- *دیوان امیر خسرو*، شامل انواع مختلف اشعار است، جز مثنوی. خود او دیوانش را

به پنج بخش تقسیم کرده است:

الف - *تحفه التصغر*، شامل اشعار دوره جوانی اوست از ۱۶ تا ۱۹ سالگی.

ب - *وسط الحیات*، شامل اشعار ۲۰ تا ۳۴ سالگی اوست، مدح شاه شهید (محمد

پسر غیاث‌الدین بلبن) هم در این بخش است.

ج - *غزوة الکمال*، این دیوان را به خواہش برادرش علاء‌الدین خطاط مرتب کرده است. آن را در ۴۳ سالگی ترتیب داده است. قصایدی در مدح سلطان معزالدین کیقباد و تاج‌الدین خلجی در آن است. شاعر این بخش دیوان خود را در دو هفته فراهم کرده و بر آن مقدمه‌یی نوشته است.

د - *بقیة نقیہ*، اشعار دورۀ پیری اوست. سال تألیفش معلوم نیست. اما چون مرثیۀ علاء‌الدین خلجی در آن است باید در حدود سال ۷۱۵ھ تدوین شده باشد.

ه - *نہایت الکمال*، در آن مرثیۀ قطب‌الدین مبارک خلجی (م ۷۲۰ھ) و نیز قصاید دوران ولیعهدی او آمده است. در قصیده‌یی وقایع سال ۷۲۵ھ را قید کرده است و این سال سالِ درگذشت امیر خسرو است.

۲- *جوامع خسروی*، نام مجموعه‌یی از اشعار امیر خسرو است در موضوع‌های مختلف و بیشتر مسائل تفننی است و اطلاعات مختلفی دارد.

۳- *مثنوی‌های امیر خسرو*، خسرو برای مثنوی‌های خود «*ماتیہ خسرویہ*» نام نهاده و آن را در هشت مثنوی گنجاییده است:

الف. *قران السعدین*، امیر خسرو آن را در سال ۶۸۸ھ در ۳۶ سالگی سروده، موضوع آن مناسبات و مراسلات معزالدین کیقباد پسر بغراخان و نوادۀ غیاث‌الدین بلبن است. امیر خسرو از دیدار پسر و پدر به «*قران السعدین*» تعبیر کرده است.

ب - *مطلع الانوار*، در جواب *مخزن الاسرار* نظامی است به نام علاء‌الدین خلجی تألیف شده است. ۳۳۱۰ بیت دارد و در مدت دو هفته در سال ۶۹۸ھ سروده شده است. موضوع آن توحید و تحقیق و تهذیب و تربیت است.

ج - *شیرین و خسرو*، به تقلید *خسرو و شیرین* نظامی است در ۴۱۲۴ بیت که در سال ۶۹۸ھ سروده شده است.

د - *مجنون و لیلی*، در تقلید *لیلی و مجنون* نظامی است در ۲۶۶۰ بیت که در سال ۶۹۸ھ ساخته شده است.

ه - *مشت بہشت*، به پیروی از *مفت پیکر نظامی* است در ۳۳۸۲ بیت، و در سال ۷۰۱ھ سروده شده است. این پنج مثنوی، یا خمسہ، همه به نام سلطان علاء‌الدین خلجی است و مجموعاً ۱۸ هزار بیت دارد.

و - *تاح الفتح*، دربارهٔ جلوس سلطان جلال‌الدین فیروز شاه است. یعنی از ۶۸۹ هـ تا جمادی‌الآخر سال ۶۹۰ هـ که در همین سال هم به پایان رسیده است.

ز - *نه سپهر*، به نام قطب‌الدین خلجی است، *نه* باب دارد. امیر خسرو آن را در ۶۵ سالگی در سال ۷۱۸ هـ به پایان رسانده است.

ح - *دیول رانی خضرخان* (= Dewal Rāri)، «دیول‌دی» دختر راجهٔ گجرات است که خضرخان پسر علاء‌الدین خلجی عاشق او شده و او را به عقد خود درآورده بود و خضرخان واقعهٔ این عشق را خود به امیر خسرو تعریف کرده و از وی خواسته است که آن را به نظم بکشد. امیر خسرو با تصرف اسم «دیول‌دی» را به «دیول رانی» بدل کرده و در سال ۷۱۵ هـ آن را در ۴۳۰ بیت نظم کرده است.

ط - *تغلق‌نامه*، در احوال سلطان غیاث‌الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵) است. این مثنوی در بعضی نسخ ۲۹۲۰ بیت دارد.

ی - *آیینہ سکندری*، در جواب *اسکندرنامه* نظامی است. امیر خسرو در این مثنوی احوال اسکندر را از آغاز تا انجام به نظم کشیده و کتاب را در ۴۴۵۰ بیت در سال ۶۹۹ هـ به انجام رسانده است.

۴- آثار منشور امیر خسرو:

الف. *خزائن الفتح*، معروف به *تاریخ علایی* در تاریخ سلطنت سلطان علاء‌الدین خلجی.

ب - *افضل الفوائد*، متضمن ملفوظات حضرت نظام‌الدین اولیاست.

ج - *رسائل الاعجاز یا اعجاز خسروی*، قواعد انشای زبان فارسی است. امیر خسرو آن را در ۷۱۹ هـ به پایان رسانده است.

امیر خسرو هر چند در هند به دنیا آمده، ولی در سخن‌پردازی چنان مهارتی دارد که شعرای ایرانی هم به سخنوری او اعتراف دارند. او خود هم معترف است که از چندین استاد تقلید کرده است. استادان او به تصریح عبارتند از: سعدی در غزل، نظامی در مثنوی، سنایی و خاقانی در حکم و مواعظ، رضی‌الدین نیشابوری و کمال‌الدین اسماعیل خلاق‌المعانی در قصیده.

چون او در محیطی دیگر پرورش یافته، در سخنش تازگی‌های بسیار دیده می‌شود.

جامی در داستان‌سرایی او را بعد از نظامی قرار داده، نظامی را به «گوهر» و امیرخسرو را به «زردّه دَهی» مانند کرده است.

ویژگی‌های شعر امیرخسرو را می‌توانیم به ترتیب زیر خلاصه کنیم:

- ۱- او در تمام اقسام سخن مانند قصیده، غزل و مثنوی مهارت دارد.
- ۲- در سخن او تفنّن است. او درباره پدیده‌های گوناگونی شعر ساخته است.
- ۳- تشبیهاتش تقلیدی و مکرّر نیست. تشبیهات نو فراوان دارد.
- ۴- قصاید وی مزبّتی به قصاید دیگر شاعران ندارد. اما مضامین مدحی او نامطبوع است و علت این امر آن است که او از مدّاحی خوشش نمی‌آمده است.
- ۵- غزل‌های او همانند غزل‌های سعدی از عشق و جذبه سرشار است. ساده و به شیوه محاوره است. حسن دیگر غزل‌های او تسلسل مضامین است، یعنی ابیات غزل با هم ارتباط دارند.
- ۶- در میانه اشعار او به عبارات عربی هم می‌توان برخورد خود او در این باب ادّعایی ندارد.

۷- امیرخسرو به آرایه‌های لفظی و معنوی علاقه‌مند است و در کاربرد آنها مهارت نشان داده است. گاهی آرایه‌های عجیبی هم در شعر خود به کار برده است. مثلاً شعری به فارسی ساخته که اگر نقطه‌های آن را کم و زیاد کنید و یا جا به جا کنید عبارت عربی به دست می‌آید:

رسیدی، بدیدی مرا دی بخانی

رشیدی، ندیدی، مُرادی، نجاتی (هدایت یافته منی، بی نظیری، مقصود منی، نجات منی).

یا صنعت قلب‌اللسانین به کار برده که اگر شعر را از راست بخوانید فارسی است و اگر برعکس کنید و از چپ بخوانید عربی است. گاهی التزام می‌کند که در شعرش از چند حرف استفاده نکند. ایهام افراطی و یا لغات محتمل‌المعانی از آرایه‌های شعر اوست. چنان که مثلاً در شعر او لغتی که هفت معنی دارد، هر هفت معنی در آن جایی که به کار برده است، صدق می‌کند. ابیات موقوف‌الآخر هم دارد:

در حسن تو را کسی نماند الا خورشید که هر صبح برون آید تا

خدمت کند و پای تو بوسد اما بیند تو نبودی او چو پا بوسد تا

نمونه شعر امیر خسرو:

دل رفت و آرزوی تو از دل نمی‌شود	دل پاره گشت و درد تو زایل نمی‌شود
مه می‌شود مقابل روی تو هر شبی	یک روز با رخ تو مقابل نمی‌شود
رویم ز رست و بر در تو خاک می‌کنم	وصل تو کیمیاست که حاصل نمی‌شود
شد اشک من حمایل گردون زدست تو	دستم به گردن تو حمایل نمی‌شود
دل منزل غم آمد و از رهنزان هجر	یک کاروان صبر به منزل نمی‌شود
خسرو در او فتاد به غرقاب آرزو	چون کشتی مراد به ساحل نمی‌شود

نمونه مثنوی (از مطلع/النوار):

هر که درو سیرت نیکو بود	آدمی از آدمیان او بود
وانکه مزاجش همه زورست و زور	دور ز ما آدمیان است دور
نیکی مردم نه نکو رویی است	خوی نکو مایه نیکویی است
مرد درون تیره و بیرون سلیم	زشت بود استر دیبا گلیم
بخل عیان به که به عشوه نوید	روی سیه به که ز پیسی سپید
بس بد بد خو که نکورو نمود	با خط بد کلک منقش چه سود
باز بسا تلخ که جو شد چو می	لیک صفا روی نماید ز وی...

۲- امیر حسن سجزی: (حسن دهلوی) درباره این شاعر در بخش شاعران دوره ممالیک سخن گفته شد.

۳- بوعلی قلندر پانی پتی، شرح احوال و آثار و نمونه شعر او را در بخش صوفیان هند آورده‌ایم.

۴- بدر چاچ: ^۱ فخرالزمان بدرالدین محمد چاچی از شاعران قرن هشتم هجری است که در هندوستان شهرت یافته است. او در چاچ، ناحیه‌یی در آن سوی سیحون که قصبه آن بناکت است زاده شده است. در جوانی به هندوستان رفت و به دربار تغلقیان که او آنها را «آل بهرام» می‌نامد، پیوست. سلطان محمد بن تغلق با چشم احترام به بدر

می‌نگریست و او را فخرالزمان لقب داده بود. چون در میان مدایح او فقط مدیحه‌های مربوط به محمدبن تغلق موجود است و محمدبن تغلق در سال ۷۵۲هـ در گذشته و بدرالدین دیوان خود را در سال ۷۴۵هـ تنظیم کرده است، احتمالاً وفات او میان سال‌های ۷۴۵-۷۵۲هـ رخ داده است.

دیوان بدرالدین در سال ۱۳۰۷ در کانپور به تصحیح مرحوم مولوی محمدهادی چاپ شده است. اشعار او مرکب است از قصیده و قطعه که جز چند مورد که در احوال شاعر است، باقی همه در مدح محمدبن تغلق است. او در قصاید از انوری و خاقانی تقلید کرده و از اصطلاحات علمی فراوان سود برده است. شیوه ترکیب کلام در این اشعار عبارت است از ایراد کلام منتخب جزیل همراه با تشبیهات متعدد مخصوصاً به کاربرد انواع مجاز و استعاره به حدّ وفور، به نحوی که سخن استادان معروف پایان قرن ششم را به خاطر می‌آورد. نمونه شعر او:

آمد مه من برشفق عقد ثریا ریخته

برلاله از بادام تر لؤلوی لالا ریخته

برلعل غلطان زیبخش برگل دوان ده فندقش

وز عنبرافشان زورقش بر خاک دریا ریخته

بادام او پرکه نشان عناب او سرکه فشان

بچگان رومی وش از آن هندوی بیناریخته

گفتم دلت غمگین چرا ماه نوت پرچین چرا

وان رشته پروین چرا برماه رخشا ریخته

گفتا که در بزم تعب من مست عشقت روز و شب

تو با دگر کس از طرب در جام صهبا ریخته

یادآر از آن نوشین لبان چون گل به خاک اندر خزان

آن سنبل مرغولسان از روی زیبا ریخته

گر بایدت جام طرب از ساقی وحدت طلب

کان می‌شود بی‌دست و لب در کام جانها ریخته...

۵- عصامی:^۱ معروف به فردوسی هند، مؤلف *فتوح السلاطین* است که به *شاهنامه* هند شهرت دارد. *فتوح السلاطین* از کتب معتبر در تاریخ هند است. از عصامی در تذکره‌ها نام نبرده‌اند. معلوم شده است که نام وی خواجه عبدالملک عصامی بوده است. از گفته خود او برمی‌آید که فردی از اجداد او به نام فخرالملک در بغداد مسند وزارت داشته است که به دلایلی بغداد را به سوی هند ترک کرده و در دهلی مسکن گزیده است. در دربار ایلتمش هم به وزارت رسیده است. ایلتمش، صدرالدین عصامی پسر فخرالملک را مقامی داده است. پدربزرگش عزالدین در عهد غیاث‌الدین بلبن سردار لشکر بوده است.

از اشعارش معلوم می‌شود که در سال ۷۱۱ هـ به دنیا آمده و در سال ۷۲۸ هـ به دولت آباد رفته است. در اثنای سفر او به دولت آباد پدربزرگش درگذشته است. به سبب آلام و رنج‌هایی که متحمل شده بود، از سلطان نفرت می‌کرد. چهل ساله بود که هنوز از دواج نکرده بود، وارثی هم نداشت، لذا بر آن شد که اثری بیافریند تا نامش زنده بماند. این بود که به تألیف *فتوح السلاطین* پرداخت و آن را در سال ۷۵۰ هـ در مدت پنج ماه به انجام رسانید.

در میان سالی با شخصی مواجه شد. آن شخص مژده داد که دوران نکبت‌بار زندگی تو به پایان خواهد رسید و گفت که قاضی بهاء‌الدین و سلطان علاء‌الدین بهمنی تو را به دربار خواسته‌اند. عصامی شادمان شد و بیش قاضی بهاء‌الدین که خود در نظم و نثر مهارت داشت، رفت و از اشعار خود به قاضی بهاء‌الدین خواند. قاضی او را به سلطان علاء‌الدین معرفی کرد. سلطان از وی خواست که تاریخ سلسله بهمنی را به نظم بکشد. این بخش در *فتوح السلاطین* آمده است.

عصامی پس از ختم کتاب به سفر حج رفت و بازنگشت، متأسفانه از جزئیات این سفر او اطلاعی در دست نیست و تاریخ وفات عصامی هم در هیچ مأخذی قید نشده است.

فتوح السلاطین تاریخ سیاسی هند است. از آمدن محمود غزنوی سخن به میان آورده و رویدادهای مختلف دوره تغلق و خانواده بهمنی و تاریخ دکن را به نظم کشیده است. او با پادشاهان تغلقی شدیداً مخالف بود. به هنگام بحث از آنان قلمش طغیان می‌کند و با

الفاظ غلیظ و شدید از آنان نام می‌برد. در برابر محمود غزنوی، محمدبن تغلق را نکوهش می‌کند و به ستایش سلطان علاءالدین می‌پردازد و از این سلطان با مبالغه سخن می‌گوید و او را در شمار بزرگترین پادشاهان جهان قلمداد می‌کند.

تعداد ابیات *فتوح السلاطین* دوازده هزار بیت بوده است که از آن میان یازده هزار و بیست و چهار بیت برجای مانده و بقیه آن از میان رفته است. کتاب عصامی با توحید و نعت و معراج حضرت رسول اکرم (ص) آغاز می‌شود، پس از آن به مدح ممدوح می‌پردازد. عصامی بر سخن و ادب ارج می‌نهد و از میان قوالب شعری مثنوی را می‌پسندد. با آن که خاندان او به دست تغلق برباد شده بود، از کارهای پسندیده تغلق تمجید می‌کند. او محمدبن تغلق را ستمگرتر از ضحاک می‌داند.

درباره حضرت نظام‌الدین اولیا هم مطالبی آورده است. عصامی درباره زنان نظری مساعد ندارد و آنان را نکوهش می‌کند و به زنان بد می‌گوید. او خود را با فردوسی می‌سنجد و خود را برتر می‌داند. می‌گوید که من درباره شاهان مسلمان شاهنامه ساختم ولی فردوسی شاهان غیرمسلمان را در *شاهنامه* اش آورده است. می‌گوید من هم مثل فردوسی بسی رنج برده‌ام. به استادی نظامی اعتراف می‌کند.

فتوح السلاطین از نظر اطلاعاتی که در زمینه‌های مذهبی، تاریخ، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زندگی‌نامه‌ها که از عهد تغلق به دست می‌دهد، حایز اهمیت فراوان است. این مثنوی یکی از بهترین آثار آن عهد است.

نمونه‌یی از *فتوح السلاطین*:

الا ای خردمند گوه‌رشناس	که پاشیده‌ای گوه‌ر بی‌قیاس
به باغ معانی گذر کرده‌ای	ز شاخ تصانیف برخورده‌ای
دل و گوش بر قصه من بنه	اگر جای انصاف، انصاف ده
که در همچنین خشک‌سالی هند	بیفتاد سودای باغی به‌سر (کذا)
به نه روز و شش ساعت و پنج ماه	شروعی نمودم به بیگاه و گاه
شب و روز خون دل خویشتن	همه آب کردم پی این چمن
نهادم یکی بوستانی اساس	ریاحین بکشتم درو بی‌قیاس
نگه کن کزین گلشن دلگشا	که تازه بود هر صباح و مسا
به رونق شد اقصای هندوستان	گلی نوشکفت اندرین بوستان...

شنیدم چو فردوسی تیزهوش	بر ایوان محمود شد در خروش
به محمود گنجی زگوهر سپرد	شهنش نیز پیلی پُر از زر سپرد
اگر شه به خونریزی آورد زر	به خون دل آورد شاعر گهر
به گیتی چنان نامه‌یی شد تمام	که شد مونس ناقلان صبح و شام
نسب‌نامهٔ جمله شاهان هند	نیشبت اندرین نامهٔ شه پسند
اگر پیرطوسی به افسانه در	کند وصف بد مذهبان بیشتر
نگه کن که اکثر درین بوستان	رود ذکر مرغان توحید خوان...

۶- مطهر کره (= Kara):^۱ اکثر مورخان و تذکره‌نویسان دربارهٔ مطهر کره سکوت کرده‌اند. مؤلف *مخزن الاسرار* او را از بزرگترین شاعران می‌داند و وی را افضل العصر می‌نامد. تذکره‌هایی که از وی سخن گفته‌اند، همه به بزرگی و دانش او اشاره کرده‌اند. از مجموعهٔ اطلاعات به دست آمده چنین نتیجه می‌گیرند که مطهر ایرانی نژاد بوده، برخی او را هندی می‌دانند و برخی می‌گویند نه ایرانی و نه هندی است، بلکه از جایی دیگر به هندوستان آمده است. در اشعارش اشاره می‌کند که از جایی دور به هند آمده و در راه مصایبی را متحمل شده است. در شعری که به تاریخ ۷۸۹ هـ در مدح ناصرالدین محمود شاه تغلق سروده، به هفتاد و سه سالگی خود اشاره می‌کند. باتوجه به این بیت باید تولد او در سال ۷۱۶ هـ اتفاق افتاده باشد. احتمالاً از محلی به نام کره (= Kara) که در نزدیکی گجرات واقع است به دهلی آمده است. او دربارهٔ خانواده‌اش کم سخن گفته است. شاعر دربار فیروز تغلق بود. عین‌الملک وزیر از مطهر حمایت می‌کرد. به وی زمینی بخشیده بود که مطهر در آن مدرسه‌یی و مسجدی ساخت و آنجا را «اسلام‌آباد» نامید. ممدوحان دیگر او عبارتند از: حسام‌الدین حاکم اوده، ملک شمس‌الدین سلیمان، ملک سیف‌الدین حاجی، ملک اختیارالدین تاجی.

مطهر هم مانند عصامی به توصیف عمارات مختلف دهلی، باغها، مسجدها، تفریح‌گاهها و بازارهای شهر پرداخته است. در عهد فیروز «حوض»، «قلعه» و مدرسه و بناهای دیگری که ساخته شده، مطهر دربارهٔ آنها شعر سروده است. چند بار فیروزآباد و

۱. فارسی ادب به عهد سلاطین تغلق، ص ۲۴۴ - ۲۶۰، Dreams Forgotten, pp. 119 - 122. ارغمان پاک.

مسجد جامع آن شهر را توصیف کرده است.

فیروزشاه در سال ۷۵۳ هـ مدرسه‌یی عظیم به نام مدرسه فیروزی ساخت که شهرتش به شهرهای دیگر هم رسید. برنی فیروز را با قیصر و کسری مقایسه کرده است. مردم از گوشه و کنار مملکت برای تحصیل به آن مدرسه می‌آمدند. مطهر درباره آن شعری ساخته است. از شعر مطهر معلوم می‌شود که آن مدرسه مهمانسرای هم داشته است و برای طلاب خوابگاههایی هم اختصاص داده شده بود. علمایی که در آن مدرسه تدریس می‌کردند، در عالم شهره بودند. در آن عهد، پان (تنبول) رواج داشت و در مجالس از آن استفاده می‌شد.

مطهر به خانقاه نظام‌الدین می‌رفت و در بازگشت به حوض خاص (محلی در دهلی) می‌آمد و به توصیف درختان و پرندگان و زیبایی‌های آن می‌پرداخت. پس از فیروزشاه، ناصرالدین محمود پادشاه شد. مطهر برای جلوس وی قصیده‌یی در یکصد بیت سرود. مطهر در اشعار خود صوفیان بزرگ عصر خویش را هم ستوده است. او مرید حضرت نصیرالدین چراغ دهلی بود و مرثیه طویل در وفات او ساخت. او که به سلک عرفا پیوسته بود، در اشعارش تخیلات صوفیانه هم یافت می‌شود. وی قلندری را بر همه چیز ترجیح می‌داد. افکار صوفیانه مربوط به وحدت وجود نیز در اشعار او بازتاب دارد. گویا عمری طولانی داشته است. در اواخر حیات از زندگی برید و گوشه‌نشینی اختیار کرد. معتقد بود که پس از پنجاه سالگی انسان قدرت حیات را از دست می‌دهد.

پس از پیری در اشعار او چیزی جز قیامت، خدا، مرده و... باقی نمانده بود و اشعارش جنبه پند و اندرز داشت. شعر او زبانه‌زد خاص و عام بود. تجربه و شیرینی الفاظ در دلپسند شدن شعر او مؤثر است. گاهی الفاظ عربی هم استعمال کرده است. او در اثنای ستایش خود، خود را به انوری، و خاقانی مانند کرده است.

نمونه شعر او:

کارم از دست رفت سامان چیست	دردم از حد گذشت درمان چیست
طشت بدنامیم زبام افتاد	راز در دل هنوز پنهان چیست
محتسب کشت و کس نمی‌پرسد	که بگو جرم این مسلمان چیست
از من آن شوخ را بگو ای دوست	کین همه کینه با محبان چیست
گرتو یوسف شدی به زیبایی	دل من در چه زنخدان چیست

ورنشینی بر آنکه خون‌ریزی	اینک استاده‌ایم فرمان چیست
گه زنی نیش و گه دهی نوشم	اگر این لطف می‌کنی آن چیست
وز تو چون شمع جمع روشن شد	با من این گفتن پریشان چیست
من دعاگوی خسروم آری	کار من جز دعای سلطان چیست

۷- مغیث‌الدین هانسوی:^۱ از شعرای دربار محمدبن تغلق است. مدتی دراز گمنام بود، پروفیسور نذیراحمد با کوشش اشعار او را یافت. تذکره‌نویسان از وی نام نمی‌برند. محمدبن قوام مؤلف *بهارالفضایل* از مغیث‌الدین به عنوان مؤلف *بدایع‌الحکایات* نام برده است. احتمالاً در زمان تألیف *بهارالفضایل*، هانسوی در حیات نبوده است. بنا بریکی از قصاید خود او تولدش در سال ۷۰۴ هـ رخ داده است. در عهد تغلق دوره جوانی خود را می‌گذرانده است. تخلص او از شهر هانسی پنجاب اخذ شده. از یک قصیده او معلوم می‌شود که وی در سال ۷۲۷ هـ بیست و سه ساله بوده است.

ممدوحانش عبارتند از: محمدبن تغلق، ملک اعظم حسام‌الدین، صدر رکن‌الحق، ملک امیرالدین عین‌الحق، صدرجهان کمال‌الملک، عضدالدوله. حسام‌الدین ملتانی را هم مدح گفته است.

به پیروی از ظهیر فاریابی قصیده‌یی ساخته است که جدا از دیگر قصاید اوست. هنر او در غزل کاربرد استعاره، کنایه و آرایه‌های دیگر است. خود را در ردیف شاعران بزرگ ایران و عرب قرار داده است. می‌گویند که مثنوی هم داشته است که تاکنون به دست نیامده است. نمونه شعر او:

چاک کند گل بسی جیب به‌بستان حسن	چون تو گلی کی کشد سر زگریبان حُسن
ز آب و هوای بهشت یافته‌ای پرورش	نشکند از یک بهار چون تو گلستان حُسن
مایده لطف غیب شد چو به‌گیتی فراز	جای نمکدان توست روی تو برخوان حُسن
مصر ملاححت تویی یوسف جانی مرا	گر زنخش کرده است در چه زندان حُسن

۸- امیراختیارالدین:^۲ تذکره‌نویسان از این شاعر که مدّاح محمدبن تغلق است نام

۱- فارسی ادب به عهد سلاطین تغلق، ص ۲۶۱-۲۶۶.

۲- فارسی ادب به عهد سلاطین تغلق، ص ۲۷۱.

نبرده‌اند. به نام او در دیوان شاعران دیگر می‌توان برخورد.

نمونه شعر او:

فرخنده باد مقدم فرمانده بشر	با طالع خجسته فیروزی ظفر
برخوان خور چو حاصل کونین ماحضر	شاه جهان محمد تغلق که زیب‌دش
کان را همیشه دُر و جواهر بود مَطَر	جز دست زرفشان تو آری ندیده‌ام
گرگ سحر سوی رمه آسمان نظر	از فرط معدلت نکند در زمان تو
تا روز حشر از مدد آسمان حَشَر	هر روز باد کوبه عزت تو را

۹- ظهیرالدین دهلوی:^۱ از شاعران دربار سلطان محمود شاه تغلق (۷۹۶-۸۱۵هـ)

بود. نام او را تنها ظهیر نوشته‌اند. بداوئی می‌نویسد: «از شعرای سلطان محمود غازی، ظهیرالدین دهلوی است که دیوانی دارد». در آن عهد هر یک از شاعران هندی بدان می‌نازیدند که به تقلید شاعران ایرانی شعر بسازند. ظهیر هم به تقلید منوچهری قصیده‌یی ساخته است. او شاعری پخته و استاد بود. اگر به تقلید منوچهری پرداخته، کاری بی‌جا نکرده است (این عبارات عیناً از مأخذی که قید کرده‌ایم نقل شده است، اقتضای او از منوچهری در اشعار موجود در کتاب برای نویسنده این‌سطور معلوم نشد).

نمونه شعر او:

بوی گل جننید سوی گلستان خیز ای ندیم
 باده کهنه طلب یادآر آن یاری قدیم
 شاخ گل چون نسل عیسی روح پرور شد به باغ
 زان همی جنبان‌دش مریم صفت هر دم شمیم
 شاخ شد سرسبز بلبل کی شکبید از کلام
 خضر در صحبت تواند صبرکردن چون کلیم
 شاخ تر را از هوا گره‌ست میلی لیک چون
 می‌رود الحمدلله بر صراط مستقیم (؟)
 باد بر چو حرف کش چون در قلم راندن دوسر (؟)
 چشم نرگس در هوا چون در رصد بستن حکیم

طوطیان را حلّه سبز و قمریان جامه سفید
 زاغ زین تشریف عاری کو سیه دارد گلیم
 زان امم کاندلر ته خاکند گویی نسخه‌یی
 نرگس آوردست اینک یک الف دارد دو میم
 سنبل و نرگس ز چشم و زلف خوبان نسخه‌هاست
 زان یکی افتاد مظلم و آن دگر آمد سقیم

۱۰- حمید قلندر:^۱ پدرش تاج‌الدین از کلکهری (در شمال هند) به دهلی آمد و در جوار تربت نظام‌الدین اولیا خانه داشت. پدر و پسر هر دو مرید نظام‌الدین بودند. حمید قلندر به تألیف کتاب *خیرالمجالس* پرداخت و در ردیف ملفوظ‌نویسان درآمد. در این باره در کتاب *خیرالمجالس* به تصحیح شادروان خلیق احمد نظامی اطلاعاتی مبسوط موجود است. در *خیرالمجالس* علاوه بر نثر مسجع، اشعاری نیز آمده است. حمید اگرچه دیوانی داشته ولی به دست نیامده است. عبدالحق محدّث دهلوی شاعر بودن او را تأیید کرده ولی شعر او را بی‌نمک یافته است. در نسخه‌یی بیاضی که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، نه قصیده، یک ترجیع‌بند، و پنج غزل از وی نقل شده است. در قصیده‌یی که در مدح فیروز تغلق و نظام‌الدین اولیا ساخته از ظهیر فاریابی تقلید کرده است. ترجیع‌بند وی هم تقلید از سعدی است. او به اقتضای مغیث‌الدین هانسوی هم رفته است. در سال ۷۶۱هـ در واقعیه‌یی که فیروزشاه در میان قافله‌یی عظیم از فیلان گرفتار شده بود، حمید قلندر آن واقعه را در قصیده‌یی به ردیف پیل بیان کرده است. در قصیده‌یی آرایه ردّ العجز علی الصدر را با مهارت تمام در ابیات رعایت کرده است. آرایه لفّ و نشر و تقسیم نیز در اشعارش دیده می‌شود. اشعارش هرچند ساده است ولی سرشار از اندرز است.

در انتقال پایتخت از دهلی به دولت‌آباد که شاعران ناگزیر بودند به پایتخت جدید کوچ کنند و از این انتقال ناراضی بودند، حمید قلندر برعکس آنان از دولت‌آباد یاد می‌کند.

او غزل هم ساخته است، مستی و خیالات عارفانه در آن غزلها دیده می‌شود. چون

قلندر بود در غزل آزادگی و رنگ قلندرانه نمایان است. نمونه شعر او:

کجا یابم به باغ و راغ و بستان و چمن یکسر
 چو تو گلبوی لاله روی سنبل موی نسرین بر
 نباشد چون لب و رخسار و زلف و روی تو هرگز
 غنبل شیرین و گل نوشین و شب روزین و روزانور
 تو را دیدم جمال و مال و زلف و خال در مجلس
 نعیم افزا و راحت زا و غم فرسا و جان پرور
 ازین ابرو و چشم و چشمک و غمزه ندیدستم
 به لب بحران به سر باران به پا طوفان به بر فرغر
 مرا خود از دل و روی و سواد چشم خود دایم
 ثمر در دست و گل زردست و دم سردست و جامه تر
 که از جور و جفا و فتنه و بیداد او باشد
 پناه راه و ظلمت کاه و رأفت خواه و عدل آور
 مگر فیروز شه کزدست و عزم و رای و دل بخشد
 زدر دریا ز زر همتا زخور صها زمه ساغر

۱۱- جمال الدین استاجی:^۱ در مورد حیات وی مأخذی به دست نیامد. پرفسور نذیراحمد در نسخه بیاض موزه بریتانیا یک قصیده و یک غزل از وی یافته است. قصیده در مدح عضدالدوله صدر دهلی است. در خلاصه الشعار هم تقی کاشی دو قصیده در مدح فیروز تغلق و شاهزاده فتح خان نقل کرده است. از آن قصیده معلوم می شود که وی معاصر مغیث الدین هانسوی و مطهر کره بود. او خود را در استادی نظیر خاقانی شمرده است. نمونه شعر او:

خطا گفتند زلفش را که چون مشک ختن باشد
 هزاران چین مشکینش به زیر هر شکن باشد
 قدش را سرو اگر گویم همه کس راست پندارد
 وصالش را شکرگویم در آن جای سخن باشد

به هنگام خرامیدن به سرو بوستان ماند
 ولیکن سرو بستانی به جای خویشتن باشد
 به مرغایی رخسارش نه گل در بوستان روید
 به زیبایی بالایش نه سروی در چمن باشد
 مرا بیماری عشق و طبیب صبر فرماید
 بنوشم شربت صبر ار امید زیستن باشد
 روم در کعبه وصلش چه ترس از بادپیمایی
 که زیر پای مشتاقان مغیلان چون سمن باشد
 دلا ارباب حاجت را چو کعبه در همه عالم
 مگر در حضرت دهلی در صدرِ زمن باشد...

۱۲- فیروزشاه تغلق: ^۱ فیروزشاه شاعری حرفه‌یی نبود ولی وابستگی او به صوفیه و دانشمندان و ذکر سعدی و نظامی در *فتوحات فیروزی* روشن می‌کند که او به شعر و شاعری تا چه حد علاقه‌مند بوده است. اشعاری دارد که در آنها «فیروز» تخلص کرده است. مصنف *روضه السلاطین* از فیروز، پنج غزل نقل کرده است که از حیث محتوا، قافیه، سادگی و روانی قابل توجه است. نمونه شعر او:

ما همه عاشقان یکرنگیم	بسته زلف شاهد شنگیم
ما مریدان پیرمیکده‌ایم	فارغ از نام و ایمن از ننگیم
زاهدان دشمن‌اند رندان را	زان به ایشان همیشه در جنگیم
در غم عشق روی و موی بتان	گاه در روم و گاه در زنگیم
طالب شاهدان خوش خویم	منکر زاهدان دلتنگیم
همچو فیروز خاک راه توایم	گرچه بدنام تاج و اورنگیم

۱۳- الیاس هروی: ^۲ از احوال او اطلاعی در دست نیست. فقط در بیاض موجود در موزه بریتانیا ۱۲ قطعه و غزل از وی آمده است. از آن شعرها تاریخ ۷۶۶ هـ به دست

۱- فارسی ادب، ص ۲۸۲ - ۲۸۴؛ Dream Forgotten, pp. 123 - 125

۲- فارسی ادب، ص ۲۸۵.

می آید و احتمالاً به هنگام بنای کاخ فیروزی ساخته شده است. نمونه شعر وی:

حَبْدًا خَانَهُ خَجَسْتَه نِهَاد	کز تو گشته است جان عالم شاد
خیرمقدم خوش آمدی در دهر	آفرین بر چو تو عمارت باد
شد فضای تو مسکن حَقَّاز	شد حریم تو معبد عِبَاد
چون تو را عقل دید گفت قضا	دری از خلد برجها بگشاد
گردد از فَرَقَبَةُ تو همای	درفضای تو گر پرد برخاد
اوستادی که کرد بنیادش	راستی داد در عمارت داد
بود تاریخ چون حمید آخر	سال بر ذال و عین و طاء نهاد
یارب این خانه بهشت آسا	بر جمیع جهان مبارک باد

۱۴- سیدالسادات سیداجل:^۱ از زندگی این گوینده هم اطلاعی در دست نیست،

قصیده‌یی از وی در دست است که در تاریخ بنای کاخی و مسجدی سروده است.

ابیاتی از آن قصیده:

حَبْدًا شهری که از خلدبرین دارد نشان	برکران جویبارش قصرهای بیکران
در میان قصرهایم چون تو در وی بنگری	جنتی بینی که در هر گوشه‌یی دوصد جهان
مسجد جامع تو گویی بیت معمور از سما	بر زمین آورد یزدان از برای بندگان
یا نموداری شده‌ست از مسجد اقصی پدید	یا نشان مسجد پیغمبر آمد این مکان
بر در مسجد مناره بین که از احکام او	چرخ سرگردان است از حیرت که می بیند در آن
با چنین رفعت مؤذن کی رسد پس لاجرم	از برای هر نماز آنجا ملک گوید اذان...

۱۵- تاج شیرازی:^۲ شاعری غیر معروف است. مستزادی نوشته است که در بیاض

موزه بریتانیا نقل شده است. شاعران دیگر نیز در آن عصر به ساختن مستزاد علاقه نشان داده‌اند. معلوم می‌شود که مستزاد مورد پسند واقع شده بوده است. در مدح فیروز شاه به تقلید ابن حسام قصیده‌یی ساخته است.

ابیاتی از مستزاد او:

زین‌گونه بتی کشت مرا پیش که گویم	احوال دل خود
کس دادگری نیست به جز خسرو گیهان	کس دادگری نیست
شاهنشاه آفاق جهانگیر و جهانداد	فیروز شه آنکو
در دادگری داور ملک است به‌دوران شاهی	بر درد دوایی
است که چون او به‌جهان شاه نبودست	شایسته به‌شاهی...

۱۶- قاضی صیرفی: ^۱ از شاعران عهد تغلق است. تقی اوحدی در *عرفات‌العاشقین* او را صیرفی هندی نامیده است. رضاقلی خان هم در *مجمع‌النصحا* عیناً از او نقل کرده است. در زمان فیروزشاه عهده‌دار منصب قضا بود. نمونه شعر او:

گرفت مشرق و مغرب زفر یزدانی	چو آفتاب جهانگیر تیغ سلطانی
شه مظفر فیروز شه که بر در اوست	ستاده قیصر و خاقان به‌رسم درباری
به عهد تو نرسد ظلم کس به یک موری	تو را رسد که کنی دعوی سلیمانی

۱۷- عبید: ^۲ برخی بر آن عقیده‌اند که همان عبیدزاکانی شاعر طنزپرداز ایرانی است. عصامی در *فتوح‌السلطین* در شمار شاعران از وی هم نام می‌برد. می‌گویند این عبید با یکی از مریدان نظام‌الدین اولیا مزاح کرد، آن مرید گفت: «ای عبید با چوب بازی می‌کنی؟». این پیشگویی به حقیقت پیوست. غیاث‌الدین، عبید را در شاهراهی به‌دار آویخت. برخی می‌گویند که وی نو‌مسلمان بود و بر امیر خسرو حسد می‌ورزید. بعضی او را به‌عنوان شاعر نمی‌شناسند بلکه منجمش می‌دانند. از اشعار او جز بیت زیر نمونه‌یی در دست نیست:

غلط افتاد خسرو را زخامی که سگبا پخت در دیگ نظامی

۱۸- ملک احمد: ^۳ پسر امیر خسرو دهلوی است. در دربار فیروزشاه مقرب بود.

۱- فارسی ادب، ص ۲۸۷ - ۲۸۸.

۲- فارسی ادب، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

۳- همان، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.

طبعی موزون داشت. از سخن او نمونه‌یی برجای نمانده است.

۱۹- قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی: درباره‌ او در بخش علمای عصر سادات و لودیان سخن خواهد رفت.

۲۰- شیخ جمال‌الدین هانسوی:^۱ در ابتدای عهد تغلق به‌عنوان صوفی بزرگ شهرت داشت. از مریدان شیخ فریدالدین گنج‌شکر بود. ابتدا در هانسی خطیب بود، بعد خلیفه بابا فرید گنج‌شکر شد. صاحب *عرفات‌العاشقین* می‌نویسد: «صاحب خرقة و کشف حال و طامات است.» او کتابی هم به‌نام «*سلیمات*» به‌عربی داشته است. در جنگهای مختلف اشعاری از وی به‌دست می‌آید. وفاتش را ۱۲۶۰ م/ ۶۵۹ هـ قید کرده‌اند. نمونه شعر او:

در شریعت ناتمام افتاده‌ایم	در طریقت نیز خام افتاده‌ایم
می‌دویم از حرص و می‌مانیم پس	گرچه ما بس تیزگام افتاده‌ایم
سوی دانه قصد کردیم از طمع	لاجرم جمله به‌دام افتاده‌ایم
ناقصیم اندر طهارت وز غرض	در میان قوم امام افتاده‌ایم
صبح و شام ما ندارد رونقی	ای دریغ از صبح و شام افتاده‌ایم
خواجه می‌خوانیم خود را هر زمان	لیک کمتر از غلام افتاده‌ایم
نفس ما تندست و ما در دست او	سخت اسیر و نیک رام افتاده‌ایم
در مسلمانی و دینداری به‌دهر	بی‌شکوه و احتشام افتاده‌ایم
سر تراشیدیم و بهر لقمه‌یی	سال و مه اندر حرام افتاده‌ایم...

۲۱- ظهیرالدین فراهی:^۲ از شاعران توانای جونپور بود. زبانی شیرین و مؤثر داشت. شعر او کم به‌دست می‌آید. به‌دربار سلاطین وابسته بود. اشعاری در جلوس پادشاهان شرقی سروده است. در جلوس مبارک‌شاه می‌گوید:

گشت چون پادشه مبارک‌شاه شادی آماده گشت برپا جشن

۱- فارسی ادب، ص ۲۹۰-۲۹۱؛ Dreams Forgotten, p.55؛ اخبارالآخیار، ص ۷۲-۷۳؛ ارمغان‌پاک، ص ۲۶-۳۰.

۲- فارسی ادب، ص ۲۹۱-۲۹۲.

سال تاریخ این خجسته جلوس شد نگهبان عالم آرا حسن

*

اگرم به یارنامه نویسم برنده کیست جز رنگ آفتاب به کویش پرنده کیست
نی ناله ماند در دل و نی آه در جگر لیکن مرا به خاطر یار آورنده کیست

۲۲- ملا نظام الدین علامی جونپوری:^۱ در فقه مهارت تمام داشت. به دهلی آمد و به سلسله چشتیه پیوست و در سال ۸۳۵ هـ در ظفرآباد درگذشت. از اشعارش برمی آید که آثار متعددی داشته است. از کتابهای او *روضه الصلوة* به عربی و *اوراد السالکین* به فارسی مشهور است. نمونه‌یی از ابیات او:

چون غنچه جز سکوت نباشد بیان ما پیچیده شد زبان سخن در دهان ما

*

یار ما را به‌ازین زار و حزین می‌خواهد به‌از این چیست که ما را به‌ازین می‌خواهد
گردی از خاک سرکوی تو برخاست مگر آسمان سرمه چشمی ز زمین می‌خواهد

۲۳- ملا ظهیرالدین زیدی:^۲ فرزند تاج‌الدین حسین حاکم «کرا» بود. در دربار تغلق سمت میرمنشی داشت. در اواخر به‌شمار شاعران پیوست، سپس صوفی شد و از پیروان حضرت نظام‌الدین اولیا گردید، عمر را در ریاضت و عبادت صرف کرد. در دهلی درگذشت. مجموعه اشعارش «*رموز المعانی*» نام داشته که اکنون در دسترس نیست. نمونه‌یی از ابیات او:

نشان من به سرکوی می فروشان ده من از کجا و کسانی که اهل پرهیزند

*

گرجان برون رود زتن ناتوان ما باشد هنوز نام تو ورد زبان ما

*

ز خود می‌رفتم از دورت اگر نظاره می‌کردم بیابان در بیابان خویش را آواره می‌کردم

علما و صوفیان عهد تغلق^۱

- ۱- قطب الدین منور: از صوفیان عهد فیروزشاه بود.
- ۲- مولانا شمس الدین یحیی: از علما بود که مانند عالمان دیگر آزار دید و به زندان افتاد و تغلق او را مجبور کرد که به کشمیر برود ولی به سبب بیماری از تبعید وی منصرف شد. او بر *مشارقی الانوار* شرحی نوشته که نایاب است. نصیرالدین چراغ دهلی بر فضل وی اعتراف کرده است.
- ۳- مولانا معین الدین عمرانی: از فضیلتی عهد تغلق بود. می گویند وی را به شیراز فرستاده بودند که قاضی عضد را به دهلی بیاورد. اما حاکم شیراز اجازه نداد که قاضی به دهلی برود. از آثار وی *کنزالتقایق*، *شرح حسامی*، و *شرح مفتاح العلوم* را می توان نام برد.
- ۴- مولانا شهاب الدین امام: امام خانقاه نظام الدین بود. به دستور سلطان ناچار شد که دهلی را ترک کند، اما بعد اجازه یافت و به دهلی بازگشت.
- ۵- شیخ شهاب الدین حق گو: از علمایی بود که محمد بن تغلق از وی خواست که بگوید: محمد (بن تغلق) عادل است. او نپذیرفت و گفت: محمد جابر است. به فرمان سلطان از قلعه به پایش انداختند و کشتند. قبر او در جوار تغلق آباد است.
- ۶- عقیف الدین کاشانی: از مخالفان عهد محمد بن تغلق بود. سلطان دستور داد او را به دو نیمه کردند.
- ۷- شیخ زاده هود: پسر شیخ رکن الدین مولتانی است. حاکم سند به سلطان اطلاع داد که شیخ زاده به جمع مال مشغول است. سلطان دستور داد او را دستگیر کردند و به دهلی آوردند و کشتند.
- ۸- شیخ شهاب الدین تاج العارفین: مردی ریاضت پیشه بود، در حالی که به کُنده و زنجیر بسته بود وفات کرد.
- ۹- شیخ علی حیدر: از صوفیان بود. او هم به قتل رسید.
- ۱۰- حسام الدین مولتانی: هنگامی که سلطان پایتخت را به دولت آباد بُرد، حسام الدین از رفتن به آنجا خودداری کرد و در راه سفر مکه درگذشت. تاریخ وفاتش را

۱- صوفیان بسیار سرشناس را در بخش صوفیان هند به تفصیل آورده ایم. در این بخش که ترجمه و تلخیص باب دوم کتاب «فارسی ادب به عهد سلاطین تغلق» است، به نام و آثار مشایخ و علما اشاره ای کرده ایم. قابل توجه است که بسیاری از علما در عهد محمد بن تغلق یا دو نیمه شده اند یا به قتل رسیده اند و یا نفی بلد شده اند.

۷۳۵ هـ نوشته‌اند.

۱۱- سراج‌الدین عثمان: نظام‌الدین به‌وی اجازت داد که به‌لکهنوتی برود. وی در ایالت بنگال و بیهار به تبلیغ مشغول بود. در سال ۷۵۵ هـ درگذشت.

۱۲- شمس‌الدین اندکانی: از فقهای بزرگ بود، طبع شعر هم داشت. قصیده‌یی به فارسی در ۲۷ بیت در مدح محمد بن تغلق سروده است. اما قصیده به‌دست نیامده است. ابن بطوطه نوشته است که شمس‌الدین شاعر و فیلسوف مادرزاد بود.

۱۳- برهان‌الدین ساغری: خطیب و امام جماعت بود. محمد بن تغلق چهل هزار دینار برایش فرستاد و او را به‌دربار خود خواند اما او نپذیرفت.

۱۴- خواجه کریم‌الدین سمرقندی: از دوستان امیر خسرو دهلوی، امیر حسن و ضیاء برنی بود.

۱۵- فریدالدین ناگوری: از ناگور به‌دهلی آمده بود. در سال ۷۵۲ هـ که سلطان محمد بن تغلق درگذشت، او هم به‌همان سال وفات یافت. ملفوظات شیخ حمیدالدین ناگوری را گرد آورد و آن را *سُرورِ قصور* نامید.

۱۶- کمال‌الدین علامه دهلوی: خواهرزاده نصیرالدین چراغ دهلوی بود و از سوی وی خلافت داشت. او را به‌سبب علم و فضل «علامه» لقب داده بودند. از دهلوی به‌گجرات رفت و تدریس را برگزید. در سال ۷۵۶ هـ در دهلوی درگذشت.

۱۷- صدرالدین دهلوی: از طبیبان مشهور دهلوی است. او را به‌سبب استادی مسیح‌الزمان و باتوجه به فضلش «ابوالفضل» می‌خواندند. کتابی به‌نام *شرح‌الرموز* دارد و نامه‌هایی هم نوشته و تدوین کرده است. در سال ۷۹۱ هـ وفات کرده است.

۱۸- شیخ مهائم: از محلی به‌نام «ماهیم» در ایالت مهاراشترا است. درگاهش در آنجا هنوز موجود است. از فضیلت بزرگ بود. تفسیری عربی بر *قرآن* نوشته، بر *انوارالمعارف و فصوص*^۱ کم هم شرحی نوشته است. وفاتش سال ۸۳۵ هـ است.

۱۹- شیخ یوسف دهلوی: از خاندان جمال‌الدین هانسوی بود و شاگرد جلال‌الدین رومی^۱ است. در سال ۷۹۰ هـ درگذشته است. کتاب *توضیح‌الکلام* قاضی نصیرالدین بیضاوی را شرح کرده است.

باید گفت که این تعداد افرادی که نام برده شد، فقط در دهلوی بوده‌اند و یا به‌نحوی

۱- ابن جلال‌الدین رومی از کارکنان و مدرّسان مدرسه فیروزشاهی بوده است.

با دربار و خانقاهها و علمای دهلی ارتباط داشته‌اند. در این عهد در گوشه و کنار سلاطین محلی هم - چنان که می‌دانیم - بوده‌اند که دربار آنان هم محل رفت و آمد علما و شاعران و دانشمندان بوده است. در کشوری پهناور چون هند تهیه تاریخ فرهنگ و ادبیات باید به صورت گروهی و محلی و تقسیم شده انجام پذیرد: تا از مجموع کارهای انجام شده کتابی جامع بتوان تدوین کرد.

نثر فارسی و نثر نویسندگان در عهد تغلیقان

در عهد تغلیقان علاوه بر نثر صوفیانه در زمینه‌های دیگری مانند تاریخ، سیر، فقه، طب، موسیقی و دیگر علوم و فنون کتابهایی تألیف شده که اکثر آنها به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌ها باقی است و برخی به چاپ رسیده است. اینک بعضی از آن آثار را معرفی می‌کنیم:

۱- **بساتین الانس**:^۱ از نظر تاریخ و مسائل اجتماعی کتابی با اهمیت است. این کتاب را یکی از ملازمان دربار تغلق به نام محمد صدر اعلی احمد حسن دبیر عبدوسی ملقب به تاج و متخلص به اختان تألیف کرده است. از اختان قصاید و دو قطعه و مثنوی باقی مانده است. قصایدش اکثر ساده و گاهی پُر از تشبیهات است. در شعر او گاه طنز و تشنیع هم دیده می‌شود. در دو مثنوی کوتاه به توصیف شهر اُجین پرداخته است. مدّعی است که در شعر همانند خورشیدی فروزان است. موضوع کتاب **بساتین الانس** مربوط به حمله تغلق است در سال ۷۲۵ هـ به لکنوتی. در کتاب قصه‌های پادشاهان چین، قُتوج و اُجین و مطالبی درباره آیین کشورداری آمده است. اختان واقعه نگار دربار بود و نامه‌های درباری را فراهم می‌کرد. چون مردی دانا و واقف به عربی و فارسی و معارف قرآنی بود، در کتابش از آن معلومات استفاده کرده است. بیانش ساده و پر معنی است، گاهی از صور خیال هم سود برده است.

در **بساتین** علاوه بر اطلاعات ارزنده تاریخی، مطالبی هم درباره موسیقی، آلات

موسیقی، شطرنج، چوگان، جشن‌ها و بازارها، گلها و عطریات، محرم، عاشورا، پانزده شعبان، انجام عبادات، نکاح و نکته‌هایی از این قبیل جای دارد. درباره غیاث‌الدین تغلق در این کتاب بیش از *تاریخ فیروزشاهی و فتوح السلاطین* اطلاعاتی مندرج است و کتاب درباره آغاز سلطنت تغلق کتابی پرفایده است.

۲- **طوطی‌نامه:**^۱ تألیف خواجه ضیاءالدین نخشبی متخلص به نخشبی است. او از مردم نخشب یا نسف (نزدیک سمرقند) است در جوانی به هندوستان آمد و در شهر بداؤن مسکن گزید و در سال ۷۵۱ هـ درگذشت. وفاتش را در سال ۷۵۰ هـ هم نوشته‌اند. نخشبی این کتاب را از زبان سنسکریت به فارسی ترجمه کرده است. شامل ۵۲ قصه از زبان طوطی است. پیش از نخشبی هم این کتاب به فارسی ترجمه شده بود، چون عبارات آن دشوار و متکلفانه بود، نخشبی بار دیگر به ترجمه آن پرداخته است. نخشبی مردی مجرّد و صوفی مشرب بود. وی در اکثر جاهای کتاب از بی‌وفایی و مکاری زنان سخن گفته است. طوطی‌نامه در سال ۷۳۰ هـ به پایان رسیده است.

نخشبی آثار دیگری هم دارد:

۱- **سلک سلوک**، شامل یکصد و پنجاه بند یا قسمت است و هر قسمت «سلک» خوانده شده، سلک اول درباره بعضی مسائل تصوّف است و بقیه در شرح صفات و خصایل صوفیان و نیز حکایات مشایخ و کلمات آنان است.

۲- **کلیات و جزویات**، مجموعه‌یی آمیخته از نظم و نثر است، این کتاب به چهل بخش تقسیم شده و هر بخشی «ناموس» خوانده شده است. از این روگاهی این کتاب را «چل ناموس» و در بعضی نسخه‌ها «ناموس اکبر» نامیده‌اند.

۳- **عشره مبشره**، کتابی است آمیخته با آیات و اخبار و امثال و اشعار.

۴- **لئے التسا**، گویا نخشبی آن را به دستور بعضی از امرای زمان نوشته است.

۵- **گلرین**، کتابی است در سرگذشت معصوم شاه و دختری به نام نوش‌لب. این کتاب از آثار معروف نخشبی است. نخشبی می‌گوید: شبی در خاطر من آمد که کتابی تصنیف کنم که نامم تا ابد باقی بماند. در این کتاب بعد از توحید و نعت به موضوع اصلی باز می‌گردد که درباره معصوم شاه است. روزی پرنده‌یی زرین به درون کاخ آمد و

شاهزاده آن پرنده را گرفت. پرنده زرّین قصّه‌ی به‌شاهزاده گفت. شاهزاده عاشق او شد. پرنده فاش کرد که من «نوش‌لب» دختر شاه پریانم. شاهزاده از آن عشق بیمار شد. طبیبان گفتند که بیماری شاهزاده از عشق است. اما شاه‌پریان موافقت نمی‌کند که نوش‌لب با آدمی زاد ازدواج کند. سرانجام معصوم شاه با دختری به‌نام نازمست ازدواج می‌کند و قصّه به پایان می‌رسد. در درون قصّه قصّه دیگری هم گنجانیده شده است. قصه‌هایی هم درباره حضرت موسی، حضرت علی (ع)، جنید بغدادی و دیگران آمده است. در لابلای کتاب اشعاری هم آمده است.

نمونه‌ی از گلرین:

«آغاز کتاب: صفت ولادت معصوم شاه، گوینده این افسانه و سازنده این ترانه و نشاندۀ این نشانه ضیاءنخشی اصلح‌الله شأنه و صانه عمّا شأنه چنین گوید که حاکیان حکایات شایعه و راویان روایات راقه چنین آورده‌اند که در ایّام سابقه و قرون ماضیه در نخشب پادشاهی بود طیفور نام که همای شوکت و عزّت او بیضه زمین زیر پر داشته بود و علم مکنّت و سلطنت او سر بر آسمان افراشته. خزاین شهریاران به عدّت سلطنت غایب قبض کرده و دفاين جهانداران به شوکت مملکت جالب در تصرف آورد. شعر:

لُقیاه تجلّی الشّمس لکن عدله ظلّ علی کلّ الأنام ممّداً

چون آواز الظّل علی اولیائه والّصّودل علی اعدائه به گوش او رسیده بود، در چهار حدّ جهان جز نهال نعم نمی‌نشاند و تا مقال یجِب علی الولاة المسارعة الی احسان قبل زوال الامکان به هوش او رسیده در کشتزار زمان جز دانه کرم نمی‌افشانند...»^۱

۳- منشآت ماهرو:^۲ مؤلف آن عین‌الملک ملتانی معروف به عین ماهروست. عین‌الملک در عهد تغلق متصدی مشاغل عمده بوده است. در عهد فیروز حاکم ملتان بود و در قیامی علیه محمد بن تغلق شرکت داشت و به همین دلیل از چشم پادشاه افتاد. اما پادشاه وی را عفو کرد. عین‌الملک مردی ادیب بود. منشآت شامل ۳۰۴ نامه خطاب به دوستان و پسران خود اوست و فرمان فیروز هم ضمیمه آن است. نثری ساده دارد و درباره اوضاع اجتماعی و سیاسی آن عهد مغتنم است. نسخه‌ی از منشآت در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال موجود است. حسام‌الدین راشدی آن را در انجمن ترقی اردو در

کراچی پاکستان به چاپ رساند. فرمان فیروز در سال ۷۵۴ هـ صادر شده است. این کتاب بار دیگر به همت پروفیسور شیخ عبدالرشید و با نظارت دکتر بشیرحسین در اداره تحقیقات پنجاب دانشگاه لاهور در ۱۹۶۵ چاپ شده است. نمونه نشر او:

در این معرض مشایخ و صلحا و اهل فقه و اتقیا که ذات پاک ایشان به زیور صدق و صفا و به زینت تسلیم و رضا و توکل و استاد (۴) تحمّل آراسته است در ذمه همت خود واجب گردانند و از حضرت صمدیت التماس نمایند تا این کهتر و سایر اهل امرت (۴) را حق تعالی بر جاده معدلت و منهج نصف موفّق گرداند و از تبعه ستم برهاند. نصیحت و شفقت بر بندگان خدا این اقتضا می کند نه آن که زبان طعن و هجا - چنان که بزرگی بر بنده نبشته است - دلشان به سان سوزن تیر گردانند و در پوستین کارکنان آستین برسانند و جز فسقه و فجره و ظلمه بر زبان برانند. ما بیچارگان به ظلم و معترف در بجاء (۴) عجز مستغریقیم. ما خود شکسته ایم چه باشد شکست ما.

۴- خاطرات محمدبن تغلق: ^۱ نسخه یی است مشتمل بر چهار صفحه که دکتر مهدی حسین آن را با ترجمه انگلیسی به چاپ رسانده است. انتساب آن به محمدبن تغلق به سندی استناد ندارد. درباره زندگی مذهبی محمدبن تغلق و اعتقاد وی به خلفاست.

۵- تاریخ فیروزشاهی: ^۲ مؤلف آن ضیاء الدین برنی است. برن قصبه مانندی بوده در نزدیکیهای دهلی که بر بلندی واقع بوده آن را بلندآباد می گفتند. این قصبه امروزه به صورت شهر کوچکی درآمده است. ضیا احتمالاً در جوانی به دهلی آمده و از استادان مشهور عهد تعلیم دیده است. ضیا از دوستان امیر خسرو و امیر حسن دهلوی است. به سبب فضل و دانش از دنیا هم بهره کامل یافت. او مشاور محمدبن تغلق بود. در عهد فیروز با ناکامی روبرو شد و زندگانی وی با پریشانی گذشت. به هنگام مرگ چنان گرفتار فقر بود که پول کفن نداشت و کسی بر جنازه وی حتی کفنی نینداخت. برنی در سال

۱- فارسی ادب... ص ۱۳۷ - ۱۳۷.

۲- تاریخ فیروزشاهی. حصه اول؛ فارسی ادب... ص ۱۴۱ - ۱۵۵.

۷۵۸ هـ درگذشت.

از وی علاوه بر *تاریخ فیروزشاهی*، *فتاوی جهانگیری* و *تاریخ برامکه* هم باقی مانده است.

تاریخ فیروزشاهی اهمیت تاریخی فراوان دارد. برنی تاریخ خود را از دیدگاهی خاص نوشته است. در عهد وی تاریخ‌نویسی کاری ارجمند بود. مورّخ نه تنها فرمانهای شاهی را محافظت می‌کرد بلکه به ثبت وقایع تاریخی از قبیل جنگ و صلح و جزآن نیز می‌پرداخت و در ضمن به پاره‌یی مسائل اجتماعی هم اشاره می‌کرد. برنی معتقد بود که تاریخ نباید تنها به ثبت احوال و زندگانی پادشاهان بپردازد بلکه باید به عامه مردم هم نظر داشته باشد. در عهد او مورّخان مشهورتر از برنی هم بودند، اما آنان رضایت دربار را مدّ نظر داشتند، اما او می‌خواست که علما و دانشمندان به نوشته او اعتماد کنند. او بر آن بود که آیندگان باید از خطاهای گذشتگان درس عبرت بگیرند. می‌گوید: انسان‌های کم‌عقل و بی‌انصاف نباید تاریخ بنویسند. او در ثبت احوال از پرداختن به مطالب مختلف و نقل قول از این و آن پرهیز می‌کرد و در کار خویش متعصّب و محتاط بود. درائنائی تاریخ‌نویسی سلطان را نصیحت می‌کرد. برنی گاه به صورت استاد و خطیب جلوه می‌کند. واقعیت را بر زبان می‌آورد و در عین حال نظر خود را هم ابراز می‌دارد. در بعضی صحنه‌ها به واقعه‌نگاری می‌پردازد. در عهد اسلامی کمتر مورّخی می‌توان یافت که چون برنی تاریخ بنویسد. وی درباره محمد بن تغلق، فیروز تغلق و سلاطین پیش از آنها و علما و امرا اطلاعاتی به دست می‌دهد و از صوفیان بزرگ و شاعران نیز بحث به میان می‌آورد. در ثبت وقایع بی‌پروا به انتقاد برمی‌خیزد. *تاریخ فیروزشاهی* شاهکار تاریخ‌نویسی در آن عهد است. او تاریخ خود را به هنگام نو میدی از حیات نوشته است. در لابلای تاریخ او خشم و نفرت احساس می‌شود. کتاب او در سال ۷۵۸ هـ یعنی همان سال وفاتش به پایان رسیده است.

برنی شاعر نیست، اما در *تاریخ فیروزشاهی* گهگاه تخیلات خود را شاعرانه ابراز کرده است. از این رو معلوم می‌شود که وی طبع شعر هم داشته است. وی در کتابش از اشعار شاعران پیشین بهره برده است.

فتاوی جهانگیری، این کتاب برای جویندگان احوال سیاسی قرون وسطی کتابی پرفایده است و برای درک مفاهیم *تاریخ فیروزشاهی* هم می‌تواند یاری‌گر باشد. این کتاب

در تاریخ ادب هند مقامی شامخ دارد. طوماری از اندرزهاست. در این کتاب برنی با افکار و احساسات مذهبی خودنمایی می‌کند. کسی که *تاریخ فیروزشاهی* را خوانده باشد، در این کتاب دچار اشکال نخواهد شد. در این کتاب برنی از *تاریخ بیہقی*، *تاریخ عتبی*، *شاهنامہ* و *طبقات ناصری* استفاده کرده است، استنادهای او را در آن کتابها نمی‌توان یافت. در این کتاب نوعی بدبینی و دشمنی به چشم می‌خورد. در ضمن بصیرت سیاسی برنی در این تألیف غیرقابل انکار است. با آنکه برنی با امیر خسرو و امیر حسن دهلوی دوستی دارد، اما از نظر روحی از آنان متأثر نیست. نظراتی که ابراز می‌کند دنیوی و مادی است. اگرچه این کتاب در اواخر حیات مؤلف تدوین شده است ولی جان و کشر *تاریخ فیروزشاهی* در آن نیست. او در باب اصول حکمرانی نظراتی در این کتاب آورده است. عدل را معیار سلطنت می‌داند و می‌گوید حکام و فرمانروایان باید عالی‌نسب باشند. لشکر نیرومند حامی سلطنت و فرمانروایی است. باید در همه جای مملکت جاسوسانی باشند تا احوال مملکت را به سلطان گزارش دهند. قیمتها باید زیر نظر و کنترل حکومت باشد. عقیده دارد که روزی کتابش در میان حکما حکم کیمیا پیدا خواهد کرد.

اثر دیگر برنی *تاریخ برامکہ* است. اصل این کتاب از ابو محمد عبداللہ اطہری و به زبان عربی است. برنی آن را به فارسی برگردانده است. اگرچه این کتاب قبلاً نیز به فارسی ترجمه شده، اما ترجمه برنی فصیح‌تر و پسندیده‌تر است. این کتاب تاریخ برمکیان و به شیوہ *تاریخ فیروزشاهی* و *فتاوی جہانداری* است. در زمان فیروزشاه تغلق به پایان رسیده است.

محققانی که تاریخ سیاسی دورہ سلاطین تغلق را تنظیم می‌کنند، می‌گویند که برنی علاوه بر اینها کتابهای دیگری به نامهای: ۱- *ثنای محمدی*، ۲- *صلوہ کبیر*، ۳- *عنایت نامہ الہی*، ۴- *مائرسادات*، ۵- *لسبالتوارین*، ۶- *حسرت نامہ* نیز دارد.

نمونہ نثر وی از *تاریخ فیروزشاهی*:

و بر مورخ واجب و لازم است کہ از طرق و طرایق کذابان و مداحان و مبالغت شاعران و دروغ‌زنان و سخن‌آریان در نوشتن تاریخ احتراز کلی واجب شناسد کہ طوایف مذکور خرمہرہ را یاقوت و لعل گویند و از طمع خود سنگریزہ را جوہر گرانیامیہ نام نهند و احسن نوشتہ‌ها و اختراعاتی ایشان اکذب ایشان باشد. فاما ہرچہ صاحب تاریخ نویسد بر نوشتہ او دیگران اعتماد کنند کہ اگر دروغ باشد، مؤلف زیان‌زده شود و نوشتہ

او میان او و در میان خدای تعالی حجت گردد و فردای قیامت مؤلف کذاب به سخت‌ترین عذاب و عقاب درماند، و در جمله علم، علم تاریخ علمی نفیس و نافع است و تألیف کردن تاریخ عهده بس بزرگ است و منافع این علم هم در حق آنان که مآثر و محامد ایشان بر صحایف روزگار باقی ماند ساری می‌گردد و هم خوانندگان را از مطالعه تاریخ منافع بسیار رو می‌نماید و مورخ را بر ذمه آنان که اخبار و آثار ایشان می‌نویسد و مآثر ایشان بر صحایف روزگار نشر می‌کند، حق‌های بسیار ثابت می‌گردد که اگر زنده‌اند نشر مآثر واسطه محبت و نیک‌گویی و نیک‌خواهی ایشان می‌شود و دوستی ایشان در دل آشنا و بیگانه بسیار می‌گردد و اگر مرده‌اند از ذکر مآثر حیات ثانی می‌یابند و مستحق علیه‌الرحمه می‌شوند و در ذمه خوانندگان تاریخ و سامعان تاریخ هم مورخ را حقوق متوجه می‌گردد که از وسیله نوشته او خوانندگان و سامعان چندین منافع حاصل می‌کنند. و امام ثعلبی^۱ در تاریخ غررالسیر آورده است که در اوایل عهود خلفای عباسی، خلفا و سلاطین و اکابر و اشراف آن اعصار را به یکبارگی در علم تاریخ رغبت بوده است. و امیرالمؤمنین هارون الرشید که اعظم‌ترین خلفای عباسی بود، در علم تاریخ عشقی به افراط داشت و از مشاهده و فور رغبت خلیفه ابویوسف قاضی و امام محمد شیبانی علم تاریخ را طالب شده بود و در پیش امام واقدی اخبار و آثار و غزوات و معاملات مصطفی - صلی الله علیه و سلم - و صحابه تلمذ کرده...^۲

۶- تاریخ فیروزشاهی: شمس سراج عقیف پس از تاریخ فیروزشاهی ضیاء برنی کتابی دیگر به همان نام تدوین کرده است. شمس سراج در سال ۷۴۳ هـ در خاندان حکومت به دنیا آمده است. تاریخ او درباره سه پادشاه تغلقی، یعنی غیاث‌الدین تغلق، محمد بن تغلق، و فیروزشاه تغلق است و بیشترین بخش آن درباره فیروزشاه است. در این کتاب، شمس سراج از تولد فیروزشاه، یعنی از سال ۷۰۹ تا تاریخ ۷۸۱ هـ وقایع را به تفصیل بیان کرده است. در مقدمه کتاب می‌نویسد که نوشتن تاریخ سلاطین یک فریضه دینی است و در تاریخ به جای نوشتن معایب پادشاهان، مناسب‌تر آن است که محاسن آنان برشمرده شود. از این رو می‌توان کتاب او را «مناقب فیروزشاهی» نامید.

۱- مقصود، ابومنصور ثعلبی مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم است.

۲- تاریخ فیروزشاهی، حصه اول، ص ۲۰-۲۱. ۳- فارسی ادب...، ص ۱۵۵-۱۵۷.

شمس سراج در کتاب خود بیش از برنی از اشعار شاعران نقل کرده است.
نمونه نثر وی:

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه انارالله برهانه: آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران، آن سائر قافله خسروان کبار و آن خطیب منابر سروان نامدار، آن دوران امان و آن امان دوران آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت، آن روشن کننده شریعت و آن منور دارنده طریقت، آن بهروزی یافته از حضرت اله سلطان الاعظم فیروز شاه - قدس الله سره العزیز - به تاریخ بیست و چهارم ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسین و سبائه) جلوس نمود، چهل و پنج ساله در ملک نشست. مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود. چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عقیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف، سلطان فیروز شاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود، نه از حد دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا، در فربهی و تنگی معتدل می نمود، تاجداری مشفق و مهربان بود، حلمی بی اندازه و خلقی وافر داشت، اولیاء صفت علما احوال بود، لشکر نواز رعیت پرور در خلق نصیب از خلق محمدی داشت، در حلم به غایت، اگر زمره عمال از آثار اسرار افعال صد خیانت می کردند هیچ کس را به کلام نیاززدی بلکه حضرت فیروز شاه درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش دربار شهر فیروز آباد است این که دستور سلاطین سلف بود نویسانیده و هم در آن محل کتابت کنانیده...^۱

۷- فتوحات فیروزشاهی: ^۲ رساله‌ی کوچک است در ۳۰ صفحه که فیروز شاه تغلق فتوحات خود را در آن نقل کرده و آن را به بیست و شش باب تقسیم کرده است. مطالب آن همان است که برنی و شمس سراج در کتابهای خود آورده‌اند. در این رساله اشعار فارسی هم از شاعران مختلف چاشنی شده است که بیشتر آنها از سعدی است.

۸- فتاوی تاتارخانی: ^۳ تاتارخان از امرای ترک نژاد عهد غیاث الدین تغلق بود. شمس سراج می‌نویسد که یک بار غیاث الدین از تاتارخان ناخشنود شد، ولی تاتارخان

۱- تاریخ فیروزشاهی، شمس سراج عقیف، به تصحیح مولوی ولایت حسین مدرس مدرسه عالی کلکته، کلکته.

۲- همان، ص ۱۵۸ - ۱۶۰.

۱۸۹۰ ع؛ ص ۱۹-۲۰.

۳- همان. ۱۶۰ - ۱۶۴: کشف الظنون، جلد ۱، بند ۲۶۸.

معافی نامه (عفو نامه) نوشت و طلب بخشش کرد و سلطان او را بخشید. این عفو نامه امروز در دست نیست. تاتارخان در زمان فیروز شاه احترامی شایان داشت و در کنار سلطان می نشست.

تاتارخان در این کتاب همه فتاوی مخالف و موافق را گرد آورده است. این کتاب بالغ بر سی مجلد است در کشف الظنون به تفصیل از فتاوی تاتارخانی بحث شده است. در این کار مولانا علیم خان تاتارخان را یاری می کرده است. فتاوی تاتارخانی را محمد ابراهیم در دمشق تلخیص کرده است.

۹- تفسیر تاتارخانی:^۱ تاتارخان بر قرآن کریم هم تفسیری نوشته است. شمس سراج می نویسد که تاتارخان همه تفاسیر قرآن کریم را در تفسیر خود گنجانیده است.

۱۰- فتاوی فیروزشاهی:^۲ این کتاب به سرپرستی فیروز شاه مرتب شده است. سردسته مصنفان شخصی به نام ابوالمظفر بوده است. در این کتاب در حدود سیصد و چهل مسأله فقهی و مذهبی مورد بحث قرار گرفته و کتاب به صورت سؤال و جواب به زبان عربی و فارسی نوشته شده است. سؤالاتی درباره نماز، روزه، حلال، حرام، ذبیح، جنازه، پاک، ناپاک، غسل و وضو پرسیده شده و سپس جوابهای آن سؤالات درج شده است. به گفته مصنف، فیروز شاه دستور داده بود که در این باره کتابی مفصل تر تدوین گردد. مصنف مردی عالم به نظر می رسد. در لابلای کتاب اطلاعاتی درباره خانقاه همایون، خانقاه فیروزی و عمارات دیگر مانند حوض شکرخان، حوض فتح خان و... آمده است. مصنف اشعاری درباره مسجد جامع سروده است. آن اشعار این است:

ز خاک ساحت او زندگانی افزایش	تو گویی آن را تأثیر آب حیوانست
تبارک الله از این بقعه ای که پنداری	زیس تکلف کاندرا عمارت آنست
خلاصه از لست و رفیقه ابدست	لطیفه هنرست و نتیجه جانست

۱۱- فقه فیروزشاهی:^۳ مؤلف آن صدر المله والدین امام همام است. در این کتاب از

۱- فارسی ادب...، ص ۱۶۱.

۲- همان کتاب، ص ۱۶۱ - ۱۶۴.

۳- فارسی ادب، ص ۱۶۴.

مسائل مذهبی، آداب معاشرت، رسوم مردم، امور فرهنگی، علوم انسانی و مطالب مربوط به هنر بحث شده است.

۱۲- فواید فیروزشاهی: ^۱ کتابی است که به خط محمد عطاری در سال ۹۷۸ هـ در جونپور استنساخ شده است. فواید فیروزشاهی کتابی با اهمیت است که در آن از تعلیم، تمدن، زبان، سیاست، اخلاق، آموزش، تعلیمات ادبی، اوزان عروضی، ویژگیهای فطری زنان و آداب و عادات آنان بحث شده است. در کتاب مسائل مذهبی مقدم بر دیگر مسائل است. در آن از *اخلاق ناصری*، *اخلاق جلالی* و *کنزالعباد* نام برده شده است. از کارهای نیک و محاسن فیروزشاه اکثر جاهای کتاب سخن گفته است. معلوم می شود که مؤلف به نظام الدین اولیا معتقد بوده است. اشعاری از امیر خسرو دهلوی، همام تبریزی و سعدی در جای جای کتاب نقل شده است.

نمونه نثر کتاب:

به حیوانات بسی کار شکار داد (؟) و غایتی رسانیدند که زیادت بر آن از امکان بعید بود هیچ جانوری از درنده و پرنده که نام توان گرفت از دام شکار شاه بیرون نرفت مادام که بگرفت رها نکرد و سباع و بهایم و گرگان و گوسفندان و خرسان و آهو و گوزن و نیل گاو و گورخر کوتاه پای و خرگوش از هر جنسی چندان شکار کرد که سر جمله عدد آن در بارز نیاید عطارد از شمار عاجز آید.

مردی کتاب فقه می نویسد و نزدیک وی دیگری کلام الله می خواند نویسنده را سماع ممکن نیست. خواننده نیز کار می شود (؟) و همچنین کسی که شب بر بالای بام *قمران* خواند، بهره مند شود، *قمران* خواندن در مقابر نزدیک امام اعظم ابوحنیفه مکروه است و نزدیک امام محمد مکروه نیست و فتوی بر قول امام محمد است...

۱۳- غنیة المنیة: ^۲ می گویند مترجم آن اعزالدین خالدخانی است که کتاب *فريدالزمان فی معرفة الاحان* را به یاری کتابهای سنسکریت به عربی تدوین کرده است. در هرحال در عهد تغلقیان موسیقی نیز از سوی مصنفان به بوتۀ نسیان سپرده نشده است. *غنیة المنیة* ترجمه‌یی است که از زبان سنسکریت به فارسی صورت گرفته است. امتزاج

فرهنگی ایران و هند که از قرن ۱۲ - ۱۳ میلادی آغاز شده بود، ادامه پیدا کرده است. درباره موسیقی دو کتاب در زمان سلطان محمد غوری به نامهای *بحث الروح و جامع العلم* به زبان عربی تألیف شده بود. در عهد فیروزشاه هم کتاب *نصیر الزمان فی معرفة اللحن* به عربی به آن دو کتاب قبلی افزوده شد. *غنیة المنیة* اولین کتاب فارسی است در هند که درباره موسیقی از سنسکریت به فارسی برگردانده شده است. برخی می‌گویند که مصنف کتاب *غنیة المنیة* نامعلوم است و کتاب در گجرات به سرپرستی ملک شمس‌الدین ابراهیم حسن ابورجا، حاکم گجرات فراهم شده است.

معلوم می‌شود که اعزالدین خالدخانی یا مصنف نامعلوم *غنیة المنیة* در هندوستان به دنیا آمده است. احتمالاً تولد او در اوایل عهد تغلق یا اواخر عهد خلجیان اتفاق افتاده است. به همین سبب می‌گویند که کتاب در سال ۷۷۲ هـ تألیف و ترجمه شده است. در مقدمه کتاب درباره سلطنت فیروزشاه و همچنین درباره دانایی و هنرپروری و موسیقی دوستی حسن ابورجا مطالبی آمده است و توضیح داده است که حسن ابورجا چگونه یاری کرده است تا مترجم از موسیقی هند بهره‌مند شود.

نسخه‌یی از کتاب در کتابخانه ایندیا آفیس لندن موجود است. کتاب به دو بخش بزرگ تقسیم شده: بخش اول در بیان سرود و مزامیر و بخش دوم درباره رقص و جز آن است.

نمونه نشر آن:

... دارای هفت کشور، انوشروان عهد و زمان، اسکندر مکت و جمشید امکان،
الوائق بتأید رحمن ابوالمظفر فیروزشاه السلطان خلدالله ملکه و سلطانه ذات معظم و
عرض مکرم، ملک و ملک‌زاده ستوده شیم مهر سپهر سروری، شمع دودمان مهتری،
معدن گوهر فضل و فصاحت، و گوهر معدن عقل و کیاست، افضل العهد والعصر،
منشی النظم و النثر، جامع الفضائل والکمالات، صاحب‌الرأی و الکفایات، ذوالمکارم
والاخلاق، المشهور فی الافاق، سپهدار زمان، سپهبد گیهان، ملک‌الامراء، ملاذ الکبراء
شمس‌الدوله والدین ابراهیم حسن ابورجا، احسن الله الیه فی الدین والدنیا، در شهر سنه
ست و سبعین و سبعمائه به نیابت ایالت عرصه گوجرات مفوض شد و تشریف دوات زر
و مراد و عواطف دیگر مخصوص گشت، سواد آن دیار به نور حضور منور کرد و در
پرداخت اعمال آن عرصه اشتغال نمود... عامه رعایا و کافه برایا در ظل عیش و ظلیل

آسایش به مثابه‌ی آرام و قرار یافت که آواز ناله زار جز از زیر اوتار مزمار هیچ گوش
 نشنید و طپانچه بیدادی جز از روی دف از هیچ دست نرسید. مثنوی:
 نخاست آهی الا که بر ترانه چنگ نریخت اشکی جز بر ترنم طنبور
 احیاناً برای دفع ملال که از هجوم اشغال در طبیعت راه یافتی ساعتی لطیف
 به استماع سماع فارسی و سرود هندوی اتفاق می افتاد. اصحاب مجلس گاه از معضلات
 شعر استکشاف می نمودند...

سادات (سیدها)^۱

برخی از مورّخان، چون مؤلف طبقات محمودشاهی و صاحب تاریخ مبارکشاهی، خضرخان بن ملک سلیمان را به خاندان حضرت رسالت (ص) منسوب ساخته‌اند و آنان را سید خوانده‌اند. در تاریخ مبارکشاهی دو دلیل بر سیادت آنان قید شده است. اول این که یک بار که سید جلال بخاری سید السادات به منزل ملک مروان، پدر خوانده ملک سلیمان آمده بود، ملک سلیمان که تا آن روز دعوی سیادت نمی‌کرد، چون غلامان دیگر آفتابه و لگن برای دست شستن آورد. سید جلال فرمود که این سید را بدین خدمت گماشتن گستاخی است. چون این سخن بر زبان اهل صلاح جاری شده یقیناً او سید است؛ دوم این که خضرخان در سخاوت و شجاعت و حلم و تواضع و صلاح و تقوی به اوصاف حضرت پیامبر (ص) شباهت تام داشت و این نیز دلیل سیادت است. خضرخان در

۱- در تهیه این بخش از کتابهای زیر استفاده شده است:

تاریخ فرشته، محمد قاسم هندو شاه استرآبادی، معروف به فرشته، چاپ سنگی، جلد اول، بدون تاریخ، ص ۲۹۳

۸۱۷هـ به تخت نشست، خود را شاه خواند در ابتدا خطبه و سکه به نام امیر تیمور در ملتان کرد و بعد در دهلی به نام میرزا شاهرخ، اما در پایان خطبه نام خضرخان را هم می بردند و دعایش می کردند. اکثر سالها هدایای لایق برای شاهرخ می فرستاد. او مدتی از عمر خود را در جنگ و سرکوب گذراند و سرانجام در هفدهم جمادی الاولی سال ۸۲۴هـ درگذشت. او هفت سال و چند ماه پادشاهی کرد. پادشاهی عادل، کریم، عاقل و راستگو بود. مردم در سوک او عزادار شدند و در روز سیم پسر بزرگش مبارک شاه را بر تخت نشاندند.

او خود را معزالدین ابوالفتح سلطان مبارک شاه خواند. او نیز در عرض سیزده سال و سه ماه و اندی اکثر ایامش را به فرونشاندن فتنه ها سپری کرد و سرانجام در روز جمعه نهم رجب سال ۸۸۷هـ که به مبارک آباد رفته و در عمارت خاص در تهیه مقدمات نماز جمعه بود، به دست عده یی هندو کشته شد. او نیز پادشاهی عاقل بود و اخلاق ستوده داشت و در تمام ایام پادشاهی دشنامی بر زبان او نگذشت. همه امور کشور را خود بررسی می کرد. **تاریخ مبارک شاهی** به نام اوست.

پس از وی محمدخان بن فریدخان بن خضرخان پادشاه شد. ملک سرورالملک وزیر که در توطئه قتل مبارک شاه دست داشت، باز در صدد تفتین بود و می خواست به هر نحو شده خود تاج و تخت را قبضه کند. او به پاداش قتل مبارک شاه، بیانه، امروه و نارنول و چندین ناحیه را به قاتلان سلطان اقطاع داد و بعضی از امرای مبارک شاهی را کشت یا زندانی کرد. و سرانجام روزی که قصد داشت محمدخان را هم مثل مبارک شاه به قتل برساند، به دست سپاهیان پادشاه و کمال الملک یکی از امرای مبارک شاه کشته شد. بسیاری از یاران و طرفداران او هم به دار آویخته شدند (۸۳۸هـ). در همین سال ملک بهلول، مخاطب به اسلام خان که حاکم سرهند شده بود، بدون دستور پادشاه، دیپالپور و لاهور را تا پانی پت به تصرف درآورد. پادشاه در این ایام چنان به عسرت و عیش سرگرم بود که پروای ملک و مال نداشت. سلطان، حسام خان را برای سرکوبی وی فرستاد، اما حسام خان شکستی فاحش خورد و به دهلی بازگشت. بهلول به سلطان پیغام داد که اگر حسام خان را به قتل برسانی من سر به اطاعت فرود می آورم. سلطان به گفته یی عمل کرد و حسام خان را کشت و حمیدخان را وزیر کرد. چون حکام ضعف نفس پادشاه را دیدند، طمع در ممالک او کردند. سلطان محمود خلجی، سلطان مالوه به قصد تسخیر

دهلی در سال ۸۴۴هـ به نزدیکی دهلی رسید. محمدشاه مضطرب شد، کس پیش ملک بهلول فرستاد و او را به یاری خواست. ملک بهلول با بیست هزار سوار حاضر یراق به دهلی آمد. سلطان خود در جنگ شرکت نکرد و گفت شما فوجها را آماده کنید و بجنگید. ملک بهلول با لشکر خود که اکثر افغانی و مغول تیرانداز بودند، مقدمه سپاه دهلی شد. سلطان محمود خلجی چون شنید که سلطان خود در جنگ شرکت نکرده، او نیز پسران خود غیاث الدین و قدرخان را به جنگ فرستاد. هر دو لشکر تا غروب جنگیدند. ملک بهلول و سپاهیان در آن روز رشادت‌ها از خود نشان دادند. سلطان محمود خلجی در آن شب مضطرب بود. صبح شنید که احمدشاه گجراتی به مندومی آید مضطرب‌تر شد. به فکر صلح افتاد ولی از کمال حمیت بر زبان نیاورد. محمدشاه کاری کرد که هیچ یک از پادشاهان دهلی نکرده بودند. طالب صلح شد. محمودشاه خلجی از خدا خواسته صلح را پذیرفت و بی درنگ رفت. ملک بهلول که رفتار پادشاه را دیده بود، بر خود پیچید و سپاهیان مالوه را دنبال کرد و بسیاری از آنان را کشت و اموال آنان را گرفت. سلطان محمد شادمان شد و ملک بهلول را فرزند خواند و او را لقب خان‌خانان داد. سلطان محمد از نظر مردم افتاد و برایش قرب و اعتباری نماند. وی در سال ۸۴۵هـ به سمانه رفت و حکومت لاهور و دیپالپور را به ملک بهلول داد. ملک بهلول در لاهور قوت یافت. افغانان دور او جمع شدند و او را هوس پادشاهی در سر افتاد و بی دلیل با سلطان محمد به مخالفت برخاست و به دهلی لشکر کشید و آن شهر را محاصره کرد، ولی بدون اخذ نتیجه بازگشت. سلطنت محمدشاه روز به روز ناتوان‌تر شد و به جایی رسید که امرای نزدیک سر از فرمان او پیچیدند و به سلطان محمود خلجی پیوستند. سلطان محمد در سال ۸۴۹هـ بیمار شد و درگذشت. او دوازده سال و چند ماه بر تخت نشسته بود.

پس از وی پسرش علاءالدین بن محمدشاه بر تخت دهلی نشست. همه امرا جز ملک بهلول به پایتخت آمدند و اظهار انقیاد کردند. علاءالدین در سال ۸۵۰هـ عازم بیانه شد. در وسط راه شنید که پادشاه جونپور به قصد دهلی می‌آید، با آن که شایعه نادرست بود، سلطان به دهلی برگشت. حسام‌خان که وزیر ممالک و نایب السلطنه بود به عرض رسانید که به مجرد شنیدن خبر دروغ مراجعت کردن لایق شأن پادشاهان نیست. سلطان را این سخن گران آمد و بر همه معلوم شد که این پادشاه از پدر خود هم ناتوان‌تر و بی‌وقوف‌تر است. در این ایام اطراف و اکناف در دست افراد مختلف بود. فقط دهلی و

چند جای دیگر در تصرف پادشاه بود. سلطان در کارهای مملکت با عده‌بی از امرا مشورت کرد. آنان هم که پادشاه را ضعیف‌تر از آنچه بود، می‌خواستند، گفتند اگر پادشاه حمیدخان را از وزارت خلع کند، مملکت آرام‌تر و مردم مطیع‌تر خواهند شد. پادشاه حمیدخان را به‌زنجیر کشید و خود به‌بداؤن رفت که آنجا را زیاده‌تر از دهلی دوست داشت. دو برادرزن داشت که دهلی را به‌آن دو سپرد، یکی را شحنة تعیین کرد و دیگری را امیری دیوان داد. خود در بداؤن به‌عشرت مشغول شد. اوضاع در پایتخت آشفته شد. به‌سلطان گفتند که مردم از زنده‌بودن حمیدخان پریشان‌خاطرند، اگر سلطان او را بکشد، اوضاع نظام خواهد یافت. سلطان دستور قتل حمید را صادر کرد، ولی کسان حمیدخان او را از بندرها ساختند. حمیدخان به‌حرم شاهی رفت و اهل حرم را با سر و پای برهنه و با بی‌احترامی از حصار شهر بیرون کرد و در صدد برآمد که پادشاهی دیگر تعیین کند. قرعه به‌نام ملک‌بهلول لودهی افتاد. بهلول به‌سلطان نوشت که برای دفع حمیدخان عازم دهلی هستم. دهلی را تصرف کرد بعد از مدتی حمیدخان را هم از میان برداشت و خود را پادشاه بهلول خواند. در سال ۸۵۴هـ دهلی را به‌پسر بزرگش خواجه بایزید و امرا سپرد و خود به‌دیپالپور برای جمع‌کردن افغانان و ضبط ولایات پرداخت. سلطان علاءالدین به‌ملک‌بهلول گفت من پادشاهی را به‌تو ارزانی داشتم، خود در بداؤن خواهی ماند. ملک‌بهلول از هفدهم ربیع‌الاول سال ۸۵۵هـ رسماً پادشاه شد و نام علاءالدین را از خطبه انداخت. علاءالدین در ۸۸۳هـ در بداؤن مرد و سلسله سادات هم به‌پایان رسید.

لودیان^۱

جمعی از افغانان لودهی با هم شده بودند و برای تجارت به‌هندوستان رفت و آمد می‌کردند. از میان آن جمع در زمان فیروزشاه، باریک ملک‌بهرام از برادر رنجید و به‌ملتان

۱- در این بخش از کتب زیر استفاده کرده‌ایم: تاریخ فرشته، جلد ۱، ص ۳۱۶-۳۵۳؛ تاریخ شاهی (معروف به تاریخ سلاطین افغانه)، احمد یادگار، به‌سعی و تصحیح احقرعباد محمد هدایت حسین عفا الله عنه، برای رابل ایشیانتک سوسائتی اوف بنگال، کلکته، ۱۳۵۸ هجری قدسی، مطابق ۱۹۳۹ مسیحی؛

آمد و به خدمت ملک مروان، حاکم ملتان درآمد. این شخص جد بزرگ ملک بهلول لودی بود. یکی از پسران او به نام سلطان شاه هنگامی که خضرخان در زمان فیروزشاه به حکومت ملتان تعیین شد، به دستگاه او درآمد و به سبب ابراز رشادت اعتباری یافت. لقب اسلام خانی گرفت و به حکومت سرهند رسید. برادرانش هم با وی بودند، از جمله ملک کالا که پدر ملک بهلول است. مادر ملک بهلول در زمان وضع حمل زیر آوار ماند، ولی کودک را از شکم مادر سالم بیرون آوردند. بهلول بالید و بزرگ شد. اسلام خان او را داماد خویش کرد. اسلام خان با آن که خود فرزندان رشید داشت، به هنگام مرگ بهلول را به جانشینی خود برگزید. پس از مرگ اسلام خان چند دستگی پیدا شد و نزاع در گرفت. ملک بهلول از سرهند بیرون آمد و به راهزنی پرداخت، هر چه می یافت با یاران خود تقسیم می کرد. بسیاری از افغانان و مغولان در اطراف او جمع شدند. بعد از مدتی که ملک فیروز از دهلی گریخته بود به پیش بهلول آمد و بار دیگر بهلول سرهند را به تصرف درآورد. گویند بهلول روزی بادو تن از یاران به خدمت درویشی رفت، باادب پیش وی نشست. آن درویش گفت: کیست که پادشاهی دهلی را به دوهزار تنگه (پول نقره) بخرد. ملک بهلول هزار و ششصد تنگه که با خود داشت به درویش داد و گفت زیاده از این ندارم. آن درویش پذیرفت و گفت پادشاهی تو را مبارک باد. همراهان بهلول او را مسخره کردند. او گفت حال از دو بیرون نیست، یا این امر وقوع خواهد یافت، در آن صورت سودای مفتی کرده ام و اگر وقوع نخواهد یافت، خدمت درویشان خالی از اجر نیست. سپس با سپاه حسام خان وزیر ممالک نبرد کرد و او را شکست داد و نامه به سلطان محمد شاه نوشت که اگر وزیر الممالک را بکشند و وزرات را به حمیدخان دهند، من مطیع خواهم شد. پادشاه بی تأمل حسام خان را به قتل رسانید. بهلول اظهار انقیاد کرد و بار دیگر سرهند و نواحی آن به بهلول واگذار شد. به هنگامی که سلطان محمود خلجی، حاکم مالوه به قصد تسخیر دهلی لشکر کشید، سلطان از بهلول یاری خواست و بهلول با بیست هزار افغان و مغول به یاری سلطان محمد آمد. دادمردانگی داد و از پادشاه لقب خان خانانی گرفت. به سرهند بازگشت و بدون حکم سلطان، لاهور، دیپالپور، سنام و دیگر نواحی را فتح کرد و برای تسخیر دهلی لشکر کشید. چون موفق نشد به سرهند برگشت و به ساختن استحکامات پرداخت و خود را سلطان محمد خواند. ضرب سکه و خطبه را به فتح دهلی موکول کرد. در این هنگام سلطان محمد شاه فوت کرد و سلطان

علاءالدین به جای پدر نشست. بعد از چند سال حمیدخان لودی او را از سرهند به دهلی خواست و او در سال ۸۵۵هـ به نام سلطان بهلول بر تخت نشست و به سلطان علاءالدین نامه نوشت که چون پرورده پدر شما هستم، نام شما را از خطبه حذف نخواهم کرد. علاءالدین در پاسخ نوشت که چون پدرم تو را فرزند خطاب می‌کرد، تو را به جای برادر بزرگ دانستم و سلطنت را به تو می‌سپارم و خودم در بداؤن خواهم ماند. بهلول مدّتی در جنگ و ستیز سپری کرد. علاءالدین در سال ۸۸۳هـ در بداؤن درگذشت. بهلول هم پس از سی و نه سال سلطنت در سال ۸۹۴هـ مُرد.

پس از وی نظام‌خان تابوت بهلول را به دهلی فرستاد و خود به نام سلطان سکندرپادشاه شد. وی نیز مدّتی به نبرد با مخالفان پرداخت. در سال ۹۱۱هـ در محلّ آگره شهری بنا کرد که پایتخت پادشاهان هند شد. در همان سال زلزله‌یی عظیم در هند رخ داد که بسیاری از مردم تلف شدند. سکندر در سال ۹۲۳هـ بر اثر بیماری درگذشت. جنازه او را در دهلی در کنار مزار پدر به خاک سپردند. مدّت سلطنت او بیست و هشت سال و نیم بود.

پس از سکندر پسرش ابراهیم پادشاه شد، او برخلاف پدر و جدّ قواعد و آداب رفتار با خویشان را تغییر داد. می‌گفت: پادشاهان قوم و خویش ندارند، رعیت باید شرایط خدمت را به جای آورند. از این رو سرکردگان با او بنای مخالفت گذاشتند و متفق شدند که پادشاهی دهلی تا جونپور در دست سلطان ابراهیم باشد. مخالفت بالا گرفت، ابراهیم بسیاری از امرا و حکام را زندانی کرد. عده‌یی از آنان در زندان درگذشتند. برخی از امرا برای نجات از قهر سلطان به ظهیرالدین محمد بابر که در کابل بود پناه بردند. سلطان علاءالدین، برادر سلطان ابراهیم یکی از آنان بود. برآن شدند که به دهلی حمله کنند و علاءالدین برای محاصره دهلی آمد. ابراهیم برای مقابله آماده شد. اما علاءالدین شبیخون زد و تا سپیده دم تمام لشکر ابراهیم را تار و مار کرد. بعضی از امرای سلطان ابراهیم در آن شب به علاءالدین پیوستند. سپیده دم سلطان ابراهیم بر علاءالدین تاخت و او را فراری داد. علاءالدین و امرای شکست خورده به پنجاب گریختند. سرانجام ظهیرالدین محمد بابر در جنگ پانی پت سلطان ابراهیم لودی را کشت و خود بر تخت دهلی نشست (۱۲ رجب ۹۳۲هـ).

خصایص پادشاهان لودی

ملک بهلول مردی به ظاهر آراسته و متابع شریعت بود. در سفر و حضر با علما مصاحبت داشت و اکثر اوقات خود را با علما می‌گذرانید. با رؤسای افغان برادرانه رفتار می‌کرد و در حضور آنان بر تخت نمی‌نشست. چون حکومت دهلی را به دست آورد، خزاین را بین افغانان لودی تقسیم کرد. می‌گفت از پادشاهی تنها نام برای من کافی است. به سپاهیان مغول اعتماد داشت. اگر می‌شنید که جوان کارآمدی هست، او را می‌خواست و مقامی شایسته به وی می‌داد. قاعده و رسوم جهانداری را نیک می‌دانست و به سود مردم به آن عمل می‌کرد. با مردم همیشه به عدل و داد سلوک داشت.

در زمان سکندر همه مردم در امن و امان بودند. ارزانی بود. او طبق فتوای علما رفتار می‌کرد و تخلف از گفته آنان را جایز نمی‌دانست. هر روز بار عام می‌داد و خود به داد مردم می‌رسید. برای همه مساجد قاری و خطیب تعیین کرده بود و به آنان حقوق می‌داد. هر زمستان برای فقرا لباس می‌بخشید. روزهای جمعه مبلغی به عنوان «جمعگی» از مردم می‌گرفت و به فقیران می‌داد. در رمضان و عاشورا احسان می‌کرد. در زمان او علم رواج پیدا کرد. امیرزاده‌ها و سپاهیان به کسب فضایل مشغول شدند. اخبار مربوط به مردم به گوش او می‌رسید. او گاه‌گاه از کارهای خلوت مردم به خود آنان خبر می‌داد. چنان که مردم گمان می‌کردند که سلطان جَنّی دارد که از پوشیده‌ها او را خبردار می‌کند. هر روز روزنامه‌ی نرخ و حوادث از ولایات می‌رسید و اگر خللی در کار ولایات بود، فوراً به حلّ آن می‌پرداخت.

سکندر در شعر فارسی هم دستی داشت و شعر می‌گفت و «گلرخ» تخلص می‌کرد. هر روز چند ساعت با اهل فضل و ادب مجلس مباحثه ترتیب می‌داد. شیخ جمالی کنبه‌از شاعران و مصاحبان بود. از «سنبل» نامه‌ی منظوم به جمالی کنبه به دهلی فرستاد و از وی کتاب مهر و ماه را خواست. مطلع نامه منظوم چنین است:

ای مخزن گنج لایزالِ وی سالک راه دین جمالی

شیخ جمالی به دربار سکندر رفت و تا پایان حیات سلطان با وی بود. در مرگ او مرثیه‌ها ساخت. پس از سکندر تفرقه در کار لودیان پیش آمد و اراذل بر اوضاع مسلط

شدند و در امور مردم اختلال پیدا شد.

اوضاع اجتماعی و فرهنگی میان سالهای ۸۱۷-۹۳۲/۱۳۱۳-۱۵۲۵ م.

اوضاع سیاسی در میان سالهای ۸۱۷-۹۳۹ هجری نابسامان و آشفته بود. همه جا هرج و مرج و پر آشوب بود. اما از نظر فرهنگی کارهایی انجام گرفت. در دوره سیدها یعنی از ۸۱۷ تا ۸۵۵ هجری مآخذی که بتواند نکات فرهنگی را روشن کند، اندک است. سیدها آشوب را فروخوابانند و مرزهای سیاسی را وسعت دادند. در عین آن که آنان هم با آشوب مواجه بودند، باز هم از هنرهای زیبا حمایت می کردند. البته این حمایت فقط در قلمرو محدود آنان و در میان حامیان آنان صورت عملی به خود گرفت.

بعد از سیدها، لودی ها بر سر کار آمدند. بهلول لودی در طول حیات خود برای توسعه قلمرو خود بسیار کوشید. در حالی که اوضاع سیاسی سلطنت دهلی چندان رضایت بخش نبود. هنرمندان، رجال برجسته و افراد مطلع از درباری به دربار دیگر می رفتند تا حامیانی بیابند. گجرات، جونپور و دکن در آن روزگار از مراکز عمده علم و ادب بود. معماری، رقص، موسیقی، نقاشی و ادبیات و هنرها و فنون دیگر در آن نواحی شکوفا شده بود. معماری شرقی که توجه بینندگان را به خود جلب می کرد، آمیزه‌ای از معماری هندی و اسلامی بود. از آن بناها هنوز در جونپور آثاری چون مسجد آتالا (Ātālā=) و مسجد لعل دروازه باقی است.

در بنگال، مالوا، گجرات و دکن در مدارس فن معماری تعلیم داده می شد. این نوع مدارس در این عهد گسترده تر شدند. بسیاری از پادشاهان خود به فن معماری آشنا بودند. نقاشی هم پیشرفت کرده بود اما نه در حد معماری.

موسیقی به وسیله سلاطین سرپرستی می شد، مبارک شاه از سادات به موسیقی علاقه مند بود. سکندر لودی هر چند که متدینی متعصب بود، از موسیقی جانبداری می کرد. کتاب *لهجات سکندر شاهی* که عمریحیی تألیف کرده بود، به سکندر لودی تقدیم شده است. راجه مان سینگ، حاکم گوالیار آهنگساز و نغمه خوان بود.

به تعلیم و تربیت در آن عهد زیاد اهمیت داده نشده بود. اما سکندر لودی به زبان و ادب توجه نشان داد. او خود شاعر بود و «گلرخ» تخلص می کرد. بر تعلیم سپاهیان افغانی تأکید می کرد. در شهرهای گوناگون مدرسه ها و مکتب خانه دایر شد. سکندر از مردان

عالم حمایت می‌کرد، هر شب هفتادتن از علما در دربار او گرد می‌آمدند و در مسائل فقهی مباحثه می‌کردند. او بسیاری از دانشمندان را از عربستان، ایران، آسیای مرکزی و ملتان به دربار خود فراخواند. وزیر او «میان بهوا» (Miyan Bhuwa) نیز مردی عالم و مؤلف چند کتاب بود. تعلیم و تربیت که منحصر به مدرسه‌ها بود، به تدریج از مدرسه‌ها بیرون آمد و در جاهای دیگر نیز دایر شد. بر اثر اشاعهٔ مکتب‌ها هندوان نیز با مسلمانان در آمیختند و از این طریق ترجمه‌هایی از آثار گوناگون پدید آمد. *لهجات سکندرشاهی* در اصل به سنسکریت بود که به فارسی ترجمه شد. پانندیت دונگارمال از دانشمندان و فارسی‌دانان معروف آن عصر بود. به سرپرستی میان بهوا، گروهی از علما به تألیف کتاب در فنون گوناگون مشغول شدند. میان بهوا خود کتاب *حطب سکندری* را تدوین کرد که به اسم دیگر آن *معدن الشفاء سکندرشاهی* خوانده می‌شود.

آنان علاوه بر دهلی، در مناطق دیگر نیز فعالیت‌های ادبی را تشویق می‌کردند. جونپور را شیراز هند می‌نامیدند. در کشمیر سلطان زین‌العابدین حامی بزرگ زبان و ادبیات فارسی بود، او را می‌توان با اکبر مقایسه کرد. زین‌العابدین اهل علم بود. در زبان‌های سنسکریت، فارسی، کشمیری، عربی مهارت داشت. حقوق اساسی مردم را می‌دانست و با آن اصول با مردم رفتار می‌کرد. در زمان سکندر عده‌یی از برهمنان که از کشمیر رانده شده بودند، زین‌العابدین دوباره آنان را بازگردانید و برای ساختن معبد به آنان کمک کرد. در عهد زین‌العابدین سنگ‌تراشی، مجسمه‌سازی، شیشه‌سازی، بافتن شال در کشمیر رواج پیدا کرد. او برای مزارع کشاورزی، آب تأمین کرد.

زبان عربی در کنار زبان فارسی رشد کرد، ولی سنسکریت پیشرفت چندانی نیافت. زبان‌های محلی مانند گجراتی، بنگالی و زبان‌های دیگر مورد توجه واقع شدند و گروهی از دانشمندان در این زبان‌ها کتب متعدّد تدوین کردند. گروه‌های کوچک مذهبی همه متحد شدند و جشن‌های مذهبی به طور دسته‌جمعی برپا گردید. صوفیان مسلمان و پرهیزگاران هندو با هم شدند. «کبیر»، گورونانک، صوفی شمس‌الدین، عبدالقدوس، شهاب‌الدین دولت‌آبادی از اندیشمندان و متفکران این عهد بودند.

مردم در آن عهد شادمان بودند که لوازم ضروری حیات فراهم است. مقام زن در آن عهد پایین بود. «ساتی» رواج کامل داشت. هر زنی که به همراه جنازه شوهر سوزانده می‌شد، از وی قدردانی به عمل می‌آمد. در گجرات وضع زنان بهتر بود.

از سکندر لودی و سلاطین دیگر ابیاتی از تذکرها به دست می آید که هم علاقه آنان به شعر و ادب را نشان می دهد و هم توان آنان را در بدیهه سرایی عرضه می دارد.

شاعران عهد سادات و لودی

۱- سید محمد گیسودراز: از وی در بخش صوفیان هند سخن گفته خواهد شد.

۲- شیخ آذری اسفراینی:^۱ از شاعران معروف عهد خود بود. نامش را به صورت: علی بن حمزه بن علی بن ملک بن حسن طوسی... نوشته اند. «آذری» تخلص اوست. یک بار میرزا الغ بیگ از وی پرسید که چرا تخلص آذری را برگزیده ای؟ گفت: «آذرماه به دنیا آمده ام، از آن رو آذری تخلص کرده ام. الغ گفت تو شاعری پیشه نبوده ای، آن آذر به ضمّ ذال است، نه به فتح. شیخ گفت که ذال در ماه آذر سالها در ذلّ و خواری گذرانیده، پشتش دوتا گشته است. الغ بیگ را حاضر جوابی او خوش آمد و به وی صله داد. او در مرو به دنیا آمده و پدرش خواجه علی ملک که از سربداران بود، او را به اسفراین آورده است. شیخ محیی الدین طوسی اولین معلم وی بود، آذری از وی حدیث خوانده بود. بعد از مرگ وی به نعمت الله ولی روی آورد، او به وی خلافت و خرقه داد. از جوانی به شاعری پرداخت. به تقلید از سلمان پرداخت. سلطان او را ملک الشعراى خود کرد. مدتی بعد از پرداختن به لفظ دست برداشت و به امور دینی مشغول شد و تحت نفوذ محیی الدین طوسی قرار گرفت و دوباره به همراه وی پای پیاده به حج رفت. در دومین سفر یک سال در مکه مجاور ماند و کتاب خود *سعی الصفا* را درباره حج تألیف کرد. پس از آن سفر به هند آمد و به دربار احمد شاه بهمنی پیوست. قصایدی اندک در مدیحه به شیوه سلمان ساوجی ساخت و به همین دلیل ملک الشعرا شد. گویا او در زمان سلطان محمد جونا به هند آمده است، اما مؤلف *بهارستان سخن* می نویسد که سلطان محمد جونا در سال ۷۵۲هـ / ۱۳۵۱م درگذشته است، در حالی که آذری در قرن نهم به هند آمده است.

۱- تاریخ فرشته، جلد ۱، ص ۶۲۷-۶۲۹؛ A Critical Study..., pp. 30-38؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد

احمدشاه بهمنی از آذری خواسته است که وقایع زمان سلطنت او را به نظم بکشد. از این رو آذری مثنوی بلند *بهمن‌نامه* را آغاز کرده است. پس از به پایان بردن آن به سلطان تقدیم کرده و از وی خواسته است که به وی اجازه دهد تا به موطن خویش بازگردد. سلطان به این کار رضا نداده است زیرا که وی پس از وفات سیدمحمد گیسودراز اوقات فراغت را با آذری مصاحب بود.

در سال ۸۳۲هـ / ۱۴۲۸م بنای «بیدار» که احمدآباد نامیده می‌شد، به پایان رسید. شیخ آذری قطعه‌یی در تاریخ آن بنا سرود و آن قطعه روی سنگی بر دیوار کاخ نصب شد. چون سلطان آن قطعه را دید، خوشش آمد. شاهزاده علاءالدین پسر سلطان فرصت را غنیمت دانست و گفت: شیخ هوای وطن در سر دارد و می‌گوید اگر سلطان رخصت فرماید نیمه ثواب حج اکبر که کرده‌ام، نثار سلطان می‌کنم. سلطان موافقت کرد و چهل هزار تنکه سفید به وی داد. چون چشم شیخ به آن تنکه‌ها افتاد، گفت: لایحمل عطایا کم الامطایا کم. سلطان بیست هزار تنکه هم خرج راه داد و در مجلس تودیع خلعت خاص و پنج غلام هندی به شیخ آذری بخشید. شیخ که به سلطان قول داده بود *بهمن‌نامه* را ادامه خواهد داد، تا در قید حیات بود، اوقاتی را هم به سرودن همان کتاب صرف می‌کرد. هر سال هر مقدار شعری که در اسفراین می‌سرود به دکن می‌فرستاد. *بهمن‌نامه* تا داستان سلطان همایون شاه بهمنی از شیخ آذری است و بعد از وی آن را ملانظیری و ملاسامعی و دیگر شاعران تا انقراض سلسله بهمنی را نظم کرده‌اند. آذری آثار متعدد دارد:

۱- *جواهرالاسرار*، شعر در مسائل مذهبی و رموز آیات و احادیث پیامبر (ص) و ائمه (ع) است. این کتاب در سال ۸۴۰هـ / ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ تألیف شده است ملخص کتاب *مفتاح‌الاسرار* است که در سال ۸۳۰هـ / ۱۴۲۶م بعد از بازگشت از سوریه به‌دربار بهمنی تألیف شده است.

۲- *طغرای همایونی*.

۳- *بهمن‌نامه*.

۴- *مفتاح‌الاسرار*.

۵- *مثنوی مرآت*.

۶- *تاریخ انسان*.

۷- *دیوان اشعار*.

آذری میان معاصران خود از شاعران بزرگ شمرده می‌شود. وی در غزلیات خود به جواب گویی غزل‌های سعدی، امیرخسرو، حسن دهلوی، و حافظ می‌پرداخت. شاعری است که معتقدات مذهبی را هم در شعر خود وارد کرده است. وفاتش در سال ۸۶۶هـ/ ۱۴۱۶م رخ داده است. نمونه شعر او:

خط بر سواد خطّه راحت کشیده‌ایم	ما رخت دل به منزل حیرت کشیده‌ایم
در چشم حرص کحلِ قناعت کشیده‌ایم	تا شد کلید مخزن همت به دست ما
بسیار در ترازوی همت کشیده‌ایم	ای دل متاع حادثه نقدیست کم عیار
با آذری زجام محبت کشیده‌ایم	ما مست آن مییم که در مجلس ازل
در جنب محنتی که زفرقت کشیده‌ایم	فردا حساب حشر نیاید به چشم ما

۳- ملانظیری طوسی:^۱ شاعری بود که خود را به‌خواجه محمودگاو و وابسته کرده بود. مریدشاه نعمت‌الله ولی بود. در دوره سلطنت همایون‌شاه ظالم به‌همراه شاه حبیب‌الله نوه نعمت‌الله ولی زندانی شد. به‌وساطت یوسف سعیدترک از زندان آزاد شد و بقیه عمر خود را در انزوا گذراند. به‌نظر می‌رسد که او مدت درازی در خدمت شاه حبیب‌الله سپری کرده است. ملک‌التجار محمودگاو و او را ملک‌الشعرا و خویش کرده بود. دیوانش مرکب از قصیده، غزل، قطعه، و رباعی است. مرثیه‌ی در رثای شاه خلیل‌الله، پسر نعمت‌الله ولی نیز در دیوانش آمده است. شاه نعمت‌الله و فرزندش خلیل‌الله و نوه او حبیب‌الله، مشخص‌ترین افرادی هستند که در قصاید نظیری از آنان نام برده شده است. نظیری شاعری مستعد بود. آذری کار *بهمن‌نامه* را آغاز کرد و آن را تا تاریخ ۸۶۵هـ/ ۱۴۶۰م رسانید و ناتمام گذاشت. از نظیری خواستند که آن کتاب را به‌پایان رساند. نظیری در رباعی زیر همایون شاه ظالم را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

ای ظالم از آه دل شب خیز بترس وز نفس بدشوم و شرانگیز بترس
مژگان دم‌آلوده مظلومین بین وزخنجر آبداز خونریز بترس

همایون‌شاه بهمنی که مردی سفاک و بی‌رحم بود، شبی در سال ۸۶۵هـ که با کنیزان به‌عیش و نوش سرگرم بود، یکی از کنیزان حبشی چنان چوبی بر سرش زد که به‌همان ضربت هلاک شد. نظیری ماده تاریخ زیر را در مرگ وی ساخت:

همایون شاه مُرد و رست عالم تعالی‌الله زهی مرگ همایون
جهان پرذوق شد تاریخ فوتش هم از ذوق جهان آرید بیرون

۴- جمالی کنبوه:^۱ حمیدبن فضل‌الله جمالی از شخصیت‌های برجسته عهد خود بود و در دوره لودیان و مغول می‌زیست. به نوشته سیرالعارفین نام او حمید بود و در شعر جمالی تخلّص می‌کرد. به نوشته بعضی دیگر نام وی جلال‌خان یا فضل‌الله بوده، ابتدا «جلالی» تخلّص می‌کرد اما به توصیه مُرشد روحانی خود، شیخ سماءالدین آن را به «جمالی» بدل کرد. باید گفت که جمالی، مؤلف حمسه جمالی و کتاب‌های دیگر با جمالی کنبوه دو شخصیت جداگانه‌اند. «کنبوه‌س»، «کنبوس» نام یک منطقه کشاورزی در پنجاب است که امروز آن ناحیه به نام اثارپرادش خوانده می‌شود. مردمان آن ناحیه هشیار و خردمندند. در خزانه عامره می‌نویسد که کارهای قضا و فتوی دارالخلافت دهلوی اکثر به قوم کنبو تعلّق داشت و اکنون هم این وضع ادامه دارد.

جمالی بچه بود که پدر خود را از دست داد. تعلیم او را مولانا عبدالله طالبینی که از علمای زمان خود بود، عهده‌دار شد. می‌گویند بیش از چهل تن از علمای عهد شاگردان مولانا عبدالله بودند که دو تن از آنان «میان لادن» و جمال‌خان دهلوی را می‌توان نام برد. احتمالاً این جمال‌خان باید درویش جمالی باشد، زیرا که جمالی و میان لادن هر دو از پیروان شیخ سماءالدین بودند.

جمالی در دوره سکندر لودی می‌زیست، عمری طولانی داشت و دوره حکمرانی پنج سلطان را دیده بود. اولین آنها بهلول لودی است، اما جمالی مدیحه‌بی درباره وی ندارد، شاید با آن سلطان دیداری نداشته است. به نظر می‌رسد که اولین سفر حج وی در زمان آن سلطان رخ داده باشد. جمالی هفت قصیده در مدح سلطان سکندر لودی دومین پادشاه سلسله لودیان دارد. دومین سفر حج جمالی در عهد سکندر بوده، قبل از سال ۸۹۴هـ/ ۱۴۸۸م. بعضی از تذکره‌نویسان نوشته‌اند که میان جمالی و سکندر آشنایی بوده است و سلطان به وی بیش از دیگران عنایت نشان می‌داد. شاعر خود می‌نویسد «که باین درویش محبّت و مودّت از دیگران بیش داشت».

بعد از سکندر با ابراهیم معاصر بود. این ابراهیم که به دست بابر مغلوب شد،

جمالی به مدح بابر پادشاه فاتح مغول پرداخت. آخرین ایام حیات وی با سلطنت همایون پسر بابر مصادف بود.

سفر حج در نحوهٔ ینش او تأثیری عمده داشته است. وی در این سفر با صوفیان بزرگ و اهل دانش دیدار کرده است. متأسفانه از جزئیات این دیدارها اطلاعی در دست نیست. او در سال ۸۹۸هـ/ ۱۴۹۲م از سفر حج به هند بازگشت و به ملتان رفت. سپس به سیاحت در بلاد اسلامی پرداخت. در تبریز، مثنوی خود به نام *مهر و ماه* را سرود. سپس به هرات رفت و با بسیاری از علما و شاعران آن دیار دیدار کرد. با جامی، واعظ کاشفی، عبدالغفور لاری ملاقات کرد. به دربار سلطان حسین که مجمع شاعران و هنرمندان بود رفت و مورد احترام قرار گرفت. به شیراز رفت و با جلال الدین دوانی دیدار کرد و پس از مدتی اقامت در ایران به هند بازگشت و خاطرات گرانمایی با خود آورد. دوستان وی از او خواستند که خاطرات سفر حج و ملاقات‌هایی که با عرفای نامی داشته و مرقدهایی که دیدار کرده است، برای استفادهٔ دیگران در کتابی گرد آورد. از این رو جمالی کتاب *سیرالعارفین* را با استفاده از *فوائد النفاذ* و *طبقات ناصری* و کتابهای دیگر آغاز کرد. *فوائد النفاذ* از مآخذ عمدهٔ جمالی است. او اقوالی از کسانی که با آنان ملاقات کرده نیز در کتابش آورده است. مثلاً از شیخ صدرالدین، پسر و خلیفهٔ بهاء الدین زکریای ملتانی مطالبی دربارهٔ زکریا نقل کرده است.

از *سیرالعارفین* در *اخبارالانحیاء* مطالبی نقل شده است. *سیرالعارفین* زندگینامهٔ چهارده تن از عرفاست. در اکثر نسخه‌های آن زندگی سیزده تن آمده و نام بدرالدین احمد خجندی از قلم افتاده است. در این کتاب اطلاعاتی دربارهٔ جاهای مختلف نیز درج شده است. زبان کتاب ساده و روان است و در آن واژه‌های هندی نیز به کار رفته است. جمالی در ردیف شاعران بزرگ هند جای دارد، چنان که در ماده تاریخ وی نوشته‌اند «خسرو هند بوده». مؤلف *اخبارالانحیاء* قصاید او را بر غزلیات و مثنوی وی ترجیح می‌دهد. او در اشعارش از احادیث قدسی بهره می‌جوید. وی درویش بود، در اشعار او کلمهٔ «فقر» و اشاره به فقر فراوان است. عرفی و نظیری از اشعار جمالی تقلید کرده‌اند. جمالی در عربی مهارت کامل داشت. به آرایه‌های لفظی توجه می‌کرد، تنسیق الصفات در اشعارش فراوان است. از جمالی دو کتاب دیگر به نام *مرآة المعانی* و *معراج العاشقین* در قالب مثنوی برجای مانده که هر دو صوفیانه است ولی از نظر ادبی ارزشی والا ندارند. جمالی

در دهم ذی القعدة ۹۴۲هـ / ۱۵۳۵م در گجرات درگذشت.

نمونه غزل او:

تو در درون و من از شوق سینه پاره کنم	که دل شکافم و بر روی تو نظاره کنم
به زندگی نرسد دست من به دامنات	مگر لباس حیاتی که هست پاره کنم
بیفکن از نظر ای نور چشم من ز سرشک	اگر نه از غمت از مردمان کناره کنم
چونست توبه مستان به وقت گل مقبول	چه لازم است که بیهوده استخاره کنم
به جز نتیجه دیوانگی سرزلفت	به دست ناید اگر صد هزار چاره کنم
به یاد زلف تو از دل چنان برآرم درد	که روز را شب و خورشید را ستاره کنم
من آن جمالی دُرّی کشم که زاهد را	به یک کرشمه ساقی شرابخواره کنم

۵- شیخ عبدالقدّوس گنگوهی:^۱ شیخ عبدالقدّوس مرید شیخ احمد عبدالحق بود و از خانواده متدین و اهل علم بود. دیوانی داشته که در اثنای جنگ بهلول لودی و سلطان حسین شرقی از میان رفته است. پسرش رکن الدین کتابی به نام *لطایف قدوسی* درباره زندگی و افکار پدر خود نوشته است. پسر دیگرش عبدالنّبی در ابتدای سلطنت اکبر در مقام صدرالصدور نشسته بود که بعد عزل شد و به زندان افتاد. عبدالقدّوس چند کتاب درباره مطالب مختلف صوفیانه دارد مانند: *انوار المعیون* در مناقب شیخ احمد عبدالحق، و *رشدنامه* و مجموعه‌یی از نامه‌های مفصل وی. عبدالحق گهگاه جذبه درونی خود را در قالب شعر بیان می‌کند. بعضی از غزلیاتش در *لطایف قدوسی* نقل شده است در بعضی اشعارش «احمدی» تخلص کرده است. اگرچه جذبه چندانی ندارد اما از نظر عرفانی جالب است. عبدالقدّوس در سال ۱۵۳۵م / ۹۳۲هـ در گنگوه درگذشت و در همان جا هم به خاک سپرده شد. نمونه شعر او:

نقش تو تا در دل و جانم گرفت	نقش نگر روی نهانم گرفت
جز تو رخ حور شاید مرا	شوق رخت چونکه به جانم گرفت
شکل تو بنشست به چشم چنان	در همه آفاق همانم گرفت
جز تو بتا در نظرم هیچ نیست	بحر وجود تو جهانم گرفت
عشق تو تا در سر من اوفتاد	زلزله در جمله جهانم گرفت

جان و دلم هر دو فدای تو باد چنین رخت چونکه به جانم گرفت
 روی تو چون تیغ خدت برکشید سر زتن و عقل زجانم گرفت
 احمدا در درون برافزود ولولۀ عشق تو جانم گرفت

۶- بدیعی سمرقندی:^۱ مولانا بدیعی از مردم سمرقند بود، بعد از کوچ به دکن به شاعران دربار برهان نظام شاه پیوست. و زندگی شادمان و مطمئن در «جتار» که جزو قلمرو نظام شاهیان بود، یافت. سبب پیوستن او به دربار احمدنگر، سه قصیده مدیحه بود که در ستایش برهان نظام شاه سروده بود. تعیین زمان دقیق پیوستن او به دربار نظام شاهی دشوار است، زیرا که در آن سلسله دو تن حاکم به همان نام سلطنت کرده‌اند، یکی از ۹۱۵ تا ۹۶۶ هـ / ۱۵۰۹ - ۱۵۵۳ م و دیگری از ۹۰۹ تا ۱۰۰۳ هـ / ۱۵۹۱ - ۱۵۹۵ م / اما بیت زیر در دیوان او مدلل می‌دارد که وی در دوره پادشاه نخستین که در سال ۹۷۲ هـ / ۱۵۶۵ م «راچور» و «مدگل» را از دست «رام راج» گرفت و او را کشت، به آن دربار پیوسته بوده است:

زود باشد که سپاه تو به مفتاح ظفر حصن راچور گشایند و حصار مُدگل
 برهان نظام شاه، به نوشته تاریخ‌نمرسته در سال ۹۴۴ هـ / ۱۵۳۷ - ۱۵۳۸ م به مذهب شیعه درآمد و قلاع راچور و مُدگل در سال ۹۵۹ هـ / ۱۵۵۲ م به تصرف وی درآمد. دولتشاه می‌نویسد که وی به دربار بایسنغرمیرزا وابسته بود. بایسنغرمیرزا در ۸۳۷ هـ / ۱۴۳۳-۱۴۳۴ درگذشته است، از این رو این قول زیاد معقول به نظر نمی‌رسد. به نوشته صحف/ابراهیم او در علوم غریبه هم دستی داشته است. ابیات زیر در همین تذکره به نام او ثبت شده است:

شبی در خواب او را با رقیبان هم‌سخن دیدم
 نبیند هیچ‌کس در خواب یارب آنچه من دیدم

✱

نشان می‌جستم از جسم ضعیف خویش درکوش
 به نزدیک سگش افتاده مشتی استخوان دیدم

✱

یک چند دلم زجود کیشان می‌گفت در عارض و زلف و خط ایشان می‌گفت
سر رشته کار خویش آخر گم کرد می‌گشت به عالم و پریشان می‌گفت

۷- بیانی کرمانی:^۱ بیانی از شاعران عهد سادات و لودیان بود. او علاوه بر دیوان که در کتابخانه دانشگاه بمبئی موجود است، مثنوی به نام خسرو و شیرین دارد. او منتخب اشعاری هم فراهم کرده است. سال وفات بیانی را ۹۳۲ یا ۹۳۸ هـ / ۱۵۲۵ - ۱۵۳۱ م نوشته‌اند. باید افزود که خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید کرمانی هروی هم «بیانی» تخلص می‌کرده است. وفات او را هم سال ۹۲۶، ۹۳۲ و ۹۴۸ هـ نوشته‌اند.^۲
نمونه شعر وی:

تا فصل بهار را نضارت باشد تابستان را حرارت باشد (کذا)
تا مهر و شتا بر سر غارت باشد بر مسند خوشدلی قرارت باشد

۸- شاهی قمی:^۳ شاهی از مردم قم بود و ملک الشعراء سلطان یعقوب در تبریز بود. می‌گویند که پس از مرگ این سلطان به هند آمد و در گجرات ساکن شد. وی معاصر جامی بود و در هرات با او مصاحبت داشت. او به دربار اسماعیل عادل شاه پیوست. یک سال در بیجاپور ماند و احتمالاً در همان جا درگذشت و به نظر بعضی در احمدآباد گجرات درگذشته است. دیوان وی در کتابخانه آصفیه حیدرآباد موجود است. وفاتش را ۹۳۵ هـ / ۱۵۲۸ م نوشته‌اند. اشعار او به تقلید حافظ و جامی است. دیوانش حاوی چهار هزار بیت است. نمونه اشعار وی:

از سر کویت شهیدی را مران خویش بریز دوست را مگذار تا شرمنده دشمن شود

✱

رقیب! از آتش هجرش من مهجور می‌سوزم نمی‌سوزی تواز نزدیک و من از دور می‌سوزم

1- A Critical, pp. 73 - 74

۲- کاروان هند، جلد ۱، پاورقی صفحه ۶۸۷.

3- A Dictionary of Indo-Persian, pp. 553-554.

۹- مطیعی:^۱ از شاعران محلی است، مثنوی به نام *کتب المعانی* دارد. در این مثنوی به فتوحات بهادرشاه، فرمانروای گجرات اشاراتی دارد.

۱۰- فیروزشاه بهمنی:^۲ فیروزشاه (۸۰۰ - ۵۸۵۲ / ۱۳۹۷ - ۱۴۲۲ م)، هشتمین پادشاه سلسله بهمنی است. او مردی عالم بود، به عربی، فارسی، و ترکی آشنا بود، همچنین زبانهای هندی را می دانست. بسیاری از قصاید عربی و فارسی را از برداشت. او در عهد خود شعر و هنر را سرپرستی می کرد. خود شاعر هم بود. ابتدا «عروجی» تخلص می کرد، بعد آن را به «فیروزی» بدل کرد. می گویند که او دیوانی به فارسی داشته که امروز در دست نیست. دوره سلطنت وی دوره طلایی سلاطین بهمنی بود. *برنجیل وود* حاشیه نوشته است. در اکثر علوم خصوصاً تفسیر و اصول و حکمت طبیعی و نظری مهارت تمام داشت. دربار او میعاد ریاضی دانان، شاعران، مورخان و دیگر دانشمندان بود. ملاداد بیداری مورخ دربار وی بود که کتاب *تاریخ تحفة السلاطین* را تألیف و به فیروزشاه تقدیم کرده است. حکیم حسن گیلانی، سید محمد کازرونی، حکیم فضل الله اینجو و علمای دیگر به دربار او پیوسته بودند و به سرپرستی آن پادشاه برای پیشرفت زبان و ادبیات فارسی کوشش می کردند.

سید محمد گیسودراز در زمان این سلطان به دکن رفت و در گلبرگه ساکن شد. فیروزشاه می کوشید که علمای مناطق دیگر را هم به قلمرو خود فرا خواند. نمونه شعر وی:

بدان مثابه زغم دهر بر دلم تنگ است	که دل به لذت سودای عشق در جنگ است
گل امید شکفت از نسیم وعده ولی	ز آفتاب غم انتظار بی رنگ است
به قطع راه محبت مخور فریب امید	که غایت ابدش ابتدای فرسنگ است
به جز سرود محبت نکرد زمزمه نای	که هر چه خارج این پرده تنگ آهنگ است
دلی به سینه لبالب زدوستی دارم	که پیش اهل جهان بی بهاتر از سنگ است
دماغ طبع عروجی چه دلگشا چمنی است	چمن مگوی که آن آسمان فرهنگ است

1- A Critical... pp. 75 - 76

۲. A Critical, pp. 78 - 81. تاریخ فرشته، جلد ۱، ص ۵۸۷ - ۶۱۵.

۱۱- شاه زین العابدین:^۱ از سلاطین کشمیر است که در ۸۲۷هـ/ ۱۴۲۴م یا ۸۲۳هـ/ ۱۴۲۰م بر تخت سلطنت نشسته است و پنجاه و دو سال (یا پنجاه سال) سلطنت کرده است. او را «اکبرشاه» کشمیر نامیده‌اند. در زمان وی تعلیم و تربیت تنها مختص مسلمانان نبود، بلکه برای همه کشمیریان وسایل تعلیم و تربیت فراهم بود. اگرچه او در زمینه‌های جنگی فتوحاتی نداشت، اما در زمینه هنر و ادبیات موفقیت‌هایی به دست آورد. او در میان مردم بود و نیازهای آنان را از نزدیک می‌دید و رفع می‌کرد. قلمرو او محدود بود، ولی وی با همه سلاطین بزرگ آن عهد روابط دوستانه و نزدیک داشت و به آنان هدایای نفیس محلی می‌فرستاد و سلاطین هم به او ارمغان‌ها ارسال می‌داشتند. دوره سلطنت او دوره طلایی هنر و ادبیات بود. «نوشهر» مرکز تجمع هنرمندان و اهل قلم بود. برخی از دانشمندان بزرگ مانند: سیدمحمد رومی، سیداحمد رومی، قاضی سیدعلی شیرازی، سیدمحمد سیستانی و قاضی جمال در عهد وی به کشمیر آمدند. مولانا کبیر، معلم سلطان بود. ملااحمد کشمیری ملک الشعرای دربار وی بود. ملافتحی و ملانادری از شاعران دربارش بودند. منصورین محمد کتابی در طب و تشریح تدوین کرد. سلطان کتابخانه‌یی تأسیس کرد و برای آن هزینه هنگفتی صرف کرد. کتابخانه در زمان شاه میر ویران شد. زین العابدین ششصد هزار روپیه برای بنای مدرسه‌العلمای سیالکوت روانه کرد. او نمایندگانی به ایران و عراق برای جمع‌آوری نسخ خطی فرستاد. می‌خواست آنها را به زبان سنسکریت ترجمه کنند و کتابهای سنسکریت را هم به فارسی برگردانند.

در عهد او مؤسسه‌یی برای ترجمه تأسیس شد و مترجمان اوقات خود را به ترجمه کتب فارسی به سنسکریت و بالعکس مشغول بودند. *مهابهاراتا* و *راج ترنگنی* به وسیله ملااحمد به فارسی ترجمه شد و *یوسف و زلیخا* به وسیله «سری وارا» به سنسکریت برگردانده شد. رئیس مؤسسه شخصی به نام «اوتاسوما» (= Uttasoma) بود. این شخص مؤلف کتاب «جن چاریتا» (Jaincharita) در ترجمه احوال پادشاه است. سلطان زین العابدین به موسیقی علاقه‌مند بود. ملاعودی و ملاجیل از موسیقی‌دانان عهد وی بودند. زین العابدین در زبان فارسی مهارت تمام داشت. سنسکریت، تبتی و کشمیری هم می‌دانست. کتابی درباره آتشبازی و باروت‌سازی تألیف کرده است. کتاب دیگری به نثر به نام «شکایت» دارد. در این کتاب سالهای آخر حیات خود را به تصویر

کشیده است. وی در سال ۸۸۰هـ / ۱۴۷۵م درگذشت. زین العابدین طبع شعر هم داشت و تخلص وی «قطب» بود. او از مشاعره با ملک الشعراى خود لذت می برد. نمونه شعر او:

ای به گرد شمع رویت عالمی پروانه‌یی	وزلب شیرین توشوری است در هر خانه‌یی
ماه من گر می توانی رحم کن بر بی دلان	کز تو ماند این حکایت در جهان افسانه‌یی
من به چندین آشنایی می خورم خون جگر	آشنا را حال اینست وای بر بیگانه‌یی
گشته‌ام دیوانه و جایی ندارم خانه‌یی	شب به کوی یار باشم روز در ویرانه‌یی
قطب مسکین گر گناهی می کند عیبش مکن	عیب نبود گر گناهی می کند دیوانه‌یی

۱۲- ملا سامعی:^۱ شاعر دربار پادشاهان بهمنی و معاصر مآظهوری بود. سمت ملک الشعراى داشت، اما آثار وی مفقود شده است. پس از مرگ آذری، مثنوی *بهمن نامه* را سامعی و نظیری ادامه دادند. سامعی مدّاح و ندیم و دوست خواجه محمود گاوآن بوده است. نمونه شعر او:

شهنشاه جهان سلطان محمد	که در بحر فنا ناگه فروشد
دکن چون شد خراب از رفتن او	خرابی دکن تاریخ او شد

※

این مدرسه رفیع محمود بنا	چون کعبه شده قبله ارباب صفا
آثار قبول بین که شد تاریخش	از آیت رَئِنَا تَقَبَّلْ مِنَّا

۱۳- یوسف عادل شاه:^۲ یوسف مؤسس سلسله عادل شاهی در بیجاپور است. وی پس از تأسیس سلطنت در ۸۹۵هـ / ۱۴۸۹م خود را عادل شاه خواند. وی از نژاد ترک بود خود را از آل عثمان می دانست. پس از مرگ پدرش سلطان مراد در ۸۵۴هـ به ایران گریخت و دوباره به هند بازگشت. بعد از سقوط خاندان بهمنی، سلسله عادل شاهی را در بیجاپور تأسیس کرد و مدت بیست و یک سال فرمانروایی داشت. عادل شاه به عروض و قافیه وقوف داشت، در علم موسیقی و نواختن طنبور و عود ماهر بود. از جاهای دیگر

1- A Critical, pp. 87 - 88

۲- تاریخ فرشته، جلد ۲، ص ۲۴-۲، A Critical..., pp. 88 - 92

هنرمندان و شاعران را به دربار خود جلب می‌کرد. یوسف شعر هم می‌گفت و «یوسف» تخلّص می‌کرد. نمونه شعر او:

گر واریسی به درد دل ناتوان من	کی می‌برد به مرگ کسان رشک جان من
درد دل خود از نکنم کار مشکل است	ظاهر که می‌کند به تو درد نهان من
با آنکه صد رهم به جفا آزموده‌ای	تیغی کشیده‌ای زپی امتحان من
ای گل رسیده است به گوش تو قصه‌ام	بلبل که خوانده وقت سحر داستان من
گویا که بلبلان چمن نقل کرده‌اند	حرفی ز بیوفایی گل از زبان من
یوسف به زاری دل من گوش کس نکرد	کو بخت آنکه گوش کند نکته‌دان من

۱۴- اسماعیل عادل‌شاه:^۱ پسر یوسف عادل شاه است که در ۹۱۶هـ / ۱۵۱۰م به سلطنت رسید. او نیز مانند پدر و اکثر پادشاهان عادل‌شاهی در موسیقی و شعر دست داشت. در شعر «وفایی» تخلّص می‌کرد. مورّخان شعر او را ستوده‌اند. اسماعیل تا سال ۹۴۱هـ / ۱۵۳۴م سلطنت کرد و درگذشت. نمونه شعر او:

دل خوبان ز قید مهر آزادست پنداری	مدار دلبری بر جور بیدادست پنداری
مرا صد محنت از عشق تو بردل می‌رسد هر دم	دل ویران عاشق محنت آبادست پنداری
ز عشق قامتت سرو سهی را مانده پا در گل	دلش صدپاره وز بار دل آزادست پنداری
زهجرت آتشی دارم به دل کز بهر تسکینش	نصیحت‌های سرد زاهدان بادست پنداری
دل ریش وفایم آنچنان خو کرده با تیرش	که پیکانش به جای مرهم افتادست پنداری

✱

ترک سرکوش ای وفایی نکنی	با غیرسگانش آشنایی نکنی
گر یار کند از تو جدایی غم نیست	باید که تو از یار جدایی نکنی

نویسندگان عصر سادات و لودیان

۱- سید محمد حسینی، معروف به گیسودراز، احوال و آثار وی را در بخش «صوفیان هند» آورده‌ایم.

۲- **خواجه احمد علی سامانی:**^۱ سامانی از مریدان خواجه محمد گیسودراز و مؤلف کتاب *سیر محمدی* درباره زندگی سید محمد گیسودراز است. از زندگانی خود وی اطلاع مبسوطی در دست نیست. در سال ۸۰۸ هـ / ۱۴۰۵ م سامانی در احسن آباد گلبرگه با علمایی چون: قاضی راجه، شیخ زاده شهاب الدین، خواجه احمد دبیر، مولانا ابو الفتح و قاضی سیف الدین به سر می برد.

او به توصیه یاران خود کتابش را در محرم سال ۸۳۱ هـ / ۱۴۲۷ م در نه باب به پایان رسانده است. زبان کتاب او ساده و روان است. ولی مؤلف در اکثر موارد غیر محتاطانه و بدون آگاهی مطالب خود را به رشته تحریر در آورده است.

نمونه نثر او:

«بنابر داعیه بعضی عزیزان این رساله را که مشتمل بر بیان و افعال و احوال آن سلطان اصحاب حقیقت مقتدای ارباب طریقت و شریعت از مبتدا تا منتهاست در قلم آورد و نیز فقیر را صحبت با حضرت ایشان بوده اند و نام این رساله *سیر محمدی* داشته اند در محرم سنه ۸۳۱ هجری احد و ثلاثین و ثمانمائه تألیف کرده شد مشتمل بر نه باب بر عدد افلاک و سیارات والمتمم هو الله».

۳- **عبدالعزیز بن شرم ملک:**^۲ *عبدالعزیز مؤلف تاریخ حبیبی و تذکره مرشدی* و رساله‌یی به نام *رساله در سیر شاه نعمت الله ولی* است. درباره زندگی وی اطلاعی در دست نیست. در تقدیم نامه رساله اشاره شده است که وی به دربار بهمنی پیوسته است. رساله درباره زندگی و تعالیم شاه نعمت الله ولی است و به هفت فصل تقسیم می شود. مأخذ اطلاعات وی سخنان شیخ نظام الدین احمد و علاء الدین مهدی از مریدان نعمت الله ولی است.

تذکره حبیبی زندگینامه خواجه بنده نواز است. در آن به حوادث زندگی سید محمد گیسودراز از آغاز تولد تا روز مرگ و همه آثار وی پرداخته است. زبان کتاب ساده و روان است، مخصوصاً در جاهایی که عیناً نقل قول کرده است. در لابلای نوشته ابیات فارسی و عربی هم آمده است.

۴- سید اشرف جهانگیر سمنانی، درباره وی در بخش «صوفیان هند» سخن رفته است.

۵- قاضی شهاب الدین عمر دولت آبادی: ^۱ ملک العلماء قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی دولت آبادی، در دولت آباد، شهری نزدیک دکن، به دنیا آمده است. پدر وی نیز از علما بود. و شرحی بر کتاب *کافی* ابن حاجب نوشته است. وی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبدالمقتدر تحصیل کرد. هنگامی که تیمور به دهلی حمله کرد، او مانند دیگر علما همراه استادش مولانا خواجگی به کالپی رفت. قاضی شهاب الدین از آنجا به جونپور سفر کرد و سلطان ابراهیم شرقی مقدم او را گرامی شمرد و او را به تألیف کتاب تشویق کرد و او را ملک العلماء لقب داد. قاضی در آنجا با علمایی نظیر شیخ ابوالفتح جونپوری و سید جهانگیر سمنانی معاشرت داشت. قاضی شهاب الدین آثار متعددی دارد که عبارتند:

۱- *بحر متوج*، تفسیر قرآن مجید به فارسی.

۲- *حواشی کافی*، این کتاب در زمان حیات او هم کتابی مشهور بود.

۳- *رساله ارشاد در نحو*.

۴- *بدایع البیان در فن بلاغت*.

۵- *شرح یزدوی در اصول فقه*.

۶- *رساله در تقسیم علوم و صنایع به فارسی*.

۷- *شرح قصیده «بانت سعاد»*.

۸- *شرف السادات یا چهل حدیث*، مجموعه‌یی از احادیث پیامبر (ص) است.

۹- *تاریخ مدینه*.

۱۰- *فتاوی ابراهیم شاهی* و کتب دیگر.

وفات وی در سال ۸۴۸ هجری داد و در جونپور در جنوب مسجد سلطان ابراهیم به خاک سپرده شد.

۱- A Critical..., pp. 116 - 119؛ تذکره علمای هند، ص ۸۸ - ۸۹؛ اخبارالاکابر، ص ۱۸۶ - ۱۸۷؛

سحرة المرجان، ص ۱۲۳-۱۳۷.

۶- خواجه عمادالدین محمودگاوآن:^۱ خواجه جهان، ملک التجار، عمادالدین محمودبن محمدگیلانی معروف به خواجه گاوآن (خواجه قاوان) از رجال برجسته و دانشمند دربار سلاطین بهمنی است. پدران او در گذشته در سلک وزرای فرمانروایان گیلان بودند. گویند که «گاوآن» اسم محلی در گیلان است که محمود در آن روستا به دنیا آمده و از این رو محمودگاوآن یا خواجه قاوان خوانده شده است. ظاهراً در ۸۰۸ هـ به دنیا آمده است. محمود بعد از کسب علم به ترغیب مادرش که از خاندان مشایخ بزرگ بود، از بیم مخالفان راه سفر در پیش گرفت و به رسم تجارت بسیاری از شهرهای عراق و خراسان را دید و با عده کثری از علما و مشایخ عصر خود دیدار کرد و سرانجام در چهل و سه سالگی به دربار سلاطین بهمنی رسید و مورد توجه علاءالدین بهمنی قرار گرفت و منصب هزاری یافت که یکی از مراتب امارت سپاه بود.

همایون شاه ظالم بهمنی (۸۶۲ - ۸۶۵ هـ) به وصیت سلطان علاءالدین، خواجه عمادالدین محمود را در مقامات بالا نگه داشت و به وی «ملک التجار» که از القاب بسیار مهم دوران سلاطین بهمنی بود، داد و به حکومت و سپهسالاری ولایت بیجاپور گماشت. و به هنگامی که همایون شاه مرگ خود را نزدیک می دید، خواجه عمادالدین را به وزارت پسرش نظام شاه دکنی (۸۶۵ - ۸۶۷ هـ) تعیین کرد. کمال ترقی خواجه عمادالدین در زمان سلطنت سلطان محمدشاه بهمنی (۸۶۷ - ۸۸۷ هـ) بود. در این عهد خواجه عمادالدین لقب «خواجه جهان» و «امیرالامرا» یافت. او مرد شمشیر و سیاست و قلم بود. سلطان محمد او را به جنگ بیجانگر و سنگسیر اعزام کرد و پس از بازگشت خواجه عمادالدین از جنگ، سلطان یک هفته به خانه او رفت و در آنجا مقیم شد. پس از آن که سلطان خانه او را ترک کرد، خواجه عمادالدین لباس درویشانه پوشید و همه دارایی خود را میان فقرا و درویشان تقسیم کرد و جز کتاب، اسب و فیل چیزی باقی نگذاشت.

او در همه امور مملکت دخالت می کرد، مخصوصاً در مورد امرا به علت استیفای حقوق دولت سخت می گرفت، از این رو امرا و بزرگان از وی ناراضی شدند و مزاج

۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴، ص ۴۹۹ - ۵۱۰؛ A Critical...، pp. 119 - 126؛ تاریخ فرشته، جلد ۱، ص

۶۷۷ - ۶۸۸؛ ریاض الانشا، به تصحیح و تحشی الاسناد و شیخ چاندین حسین. به اهتمام دکتور غلام یزدانی،

حیدرآباد ۱۹۴۸، ص ۲۶۶ - ۲۶۷.

پادشاه را دربارهٔ او تغییر دادند و سرانجام سلطان به علت آن که وی می خواسته سلاطین بهمنی را به همدستی سلاطین اطراف براندازد، متهم کرد و حکم قتل وی را داد و در صفر سال ۸۸۶ هـ خواجه عمادالدین به قتل رسید و پس از قتل وی کارهای مملکت شوریده و بی سامان شد و سلطان که پی به بی گناهی خواجه برده بود، در حال مرگ و نزع، هرگاه به هوش می آمد، می گفت: «باطن خواجه مرا می کشد». سلطان خود هم در سال بعد درگذشت.

خواجه جهان از مردان خیر و مهربان و سخی بود. آثار خیر او در دکن بسیار بود. از آن جمله مسجد و مدرسه بی است که دو سال پیش از قتل خود در احمدآباد بیدر به اتمام رسانید. این مدرسه تا سال ۱۰۲۳ هـ که سال تألیف تاریخ محمدقاسم فرشته است. از غایت استحکام هنوز نوساخته به نظر می رسید.

خواجه جهان با همه مشغولی که در تجارت و امارت سپاه و وزارت داشت، در انواع علوم معقول و منقول، خصوصاً ریاضی و طب مهارت داشت و در فن نظم و نثر و انشا آثاری از خود برجای گذاشت. دیوان اشعار او در دکن مشهور بوده است.

خواجه جهان با دانشمندان خراسان و عراق مکاتبه می کرد و برای آنان تحفه و هدیه می فرستاد. مکاتبات وی و نورالدین عبدالرحمان جامی از همه مهمتر است. از میان آثار او *ریاض الانشا* مشهورتر از دیگر کتابهای اوست. این مجموعه از سرمشقهای منشیان هند شمرده می شده است. این کتاب در سال ۱۹۴۸ در حیدرآباد چاپ شده است. *مناظر الانشا* در آیین نامه نگاری و مباحث مربوط به بلاغت است. متن کتاب انشایی عالمانه و مقرون به ترجمه دارد و مقدمه آن با نثر منشیانه عالی ترتیب یافته است. کتاب دیگری به نام *قواعد الانشا* هم به وی نسبت داده اند.

عمادالدین در نثر فارسی شیوه منشیانه بسیار مبالغه آمیز داشت، به این معنی که در استعمال صنایع و به کار بردن لغات و ترکیبات عربی زیاده روی می کرد و در آرایش کلام از هر صنعت و زیوری که به ذهنش می رسید سود می برد و به همین سبب عبارت های بلند می نوشت و در آنها معانی باریک و گاهی شاعرانه می گنجانید.

نمونه نثر وی:

آن کس که پند خویش زپیر خرد شنید

پل پیش از آن بیست که سیلاب در رسید

بر واصلان غایت مسالک سعی و تعب و صدرنشینان ممالک عقل و ادب مانند نورمهر عالم افروز از پیش طاق رواق روز هویدا است که علامت نفوس عالی محل که از بارگاه پادشاه ازل - عزّ شأنه وجلّ - خلعت استعداد عقد و حلّ یافته‌اند، این است که دیبای دولتشان بر دوش همّت به طراز فتوت احتمال مشقّت ممتاز باشد و آواز کوس ناموس در سمع جانشان به ارغنون حیات دمساز - شعر:

و اذا كانت النفوس كباراً تعبت فی مرادها الاجسام

و محبت سکون و دعت و دوستی تن پرستی و راحت علامت آن که پلاس لباس بختش در کارخانه ادبار منسوج است و شربت بقاش در کاس هوس و هوا به سم افعی سفا ممزوج - فنعوذ بالله من شرور انفسنا و اتباع العقل المشتبهی حسناً - اکنون اگر آن فرزند خواهد که در میان اقران زمان بی مثال و همال باشد، یقین است که در تحصیل فنون کمال اهمال نخواهد کرد، و اگر در کسب کمال چین ملال بر جبهه بال او ظاهر شود، بی شبهه رقم عدم اقبال بر صحیفه حال و بال خویش کشیده باشد و منجوق رایت عقوق به سمک عیوق رسانده. بیت:

هرآنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

امید واثق است که چشم بصیرتش به کحل نصیحت منور آید و گوهر کلام این والد پیر مستهام در گوش جاننش مفرط و مقرر بمحمّد و حیدر.

۷- سید محمد بن جعفر مکی حسینی: ^۱ از خلفای بزرگ خواجه نصیرالدین محمود چراغ دهلی است. خاندان وی از مکه بودند به هند آمده و در سرهند ساکن شده‌اند. سید محمد بیش از صدسال عمر کرده و از زمان سلطان محمد تغلق (۷۲۵ - ۷۵۲هـ / ۱۳۲۵ - ۱۳۵۱م) تا سلطان بهلول لودی (۸۵۴ - ۸۹۴هـ / ۱۴۵۰ - ۱۴۸۹م) در حیات بوده است. در طول حیات با مشایخ بسیار دیدار کرده است به گفته خود شصت سال عمر خود را در علوم ظاهر صرف کرده است. از میان آثار وی بحر المعانی به فارسی است. علاوه بر آن می‌توان از رساله در بیان روح، رساله پنج نکات و بحر الانساب نام برد.

در بحرالمعانی اشاره می‌کند که وی تفسیری هم بر *دقایق المعانی* نوشته است.

بحرالمعانی مجموعه‌یی است از سی و شش نامه دربارهٔ تصوّف که در تاریخ‌های گوناگون نوشته شده است. به‌هنگام تکمیل کتاب مؤلف بیش از نودسال داشته است. می‌نویسد که مکتوب سی و ششم را نوشتم. حضرت رسالت (ص) را در رؤیا دیدم که به‌من فرمود بس کن. از این رو دیگر کتاب را ادامه ندادم. کتاب در یک سال فراهم آمده است. مکتوب اول تاریخ ۱۰ صفر ۸۲۴هـ / ۱۴۲۱م را دارد و نامهٔ آخر به‌تاریخ ۲۴ محرم ۸۲۵هـ / ۱۴۲۲م است. او طبع شعر هم داشت.

نمونهٔ نثر وی:

«روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه محرم مکتوب سی و ششم می‌نوشتیم و قلم در اسرار عشق می‌راندیم و قلم در این محلّ که «زرنی غبّا تزدحجّا» رسید و فهم در حالی دیگر آمد. آنگاه سر به‌زانو نهادم، حضرت رسالت را - علیه‌السلام - دیدم که در مسجد قبا با کُلّ صحابهٔ کرام و اولیای عظام از امیرالمؤمنین علی - کرم‌الله وجهه - تا قطب عالم شیخ نصیرالدین محمود حاضرند. حضرت رسالت - علیه‌السلام - به‌لفظ فارسی فرمودند که ای مسّتِ حضرت لم یزل ولا یزل، بحرالمعانی را بیار. فی الحال من سی و پنج مکتوب و سی و ششم که درین محلّ رسیده بود بیردم بر دست مبارک حضرت رسالت - علیه‌السلام - دادم. حضرت رسالت به‌سرعت نبوّت تمام بخواند. فقال - علیه‌السلام - الحمد لله الذی الهمک و [...] علم الاسرار، ثمّ قال: ارشدک الله فی زیادة علمک. به‌لفظ فارسی فرمودند که ای یاران این مصتّف بحرالمعانی مردی است که جمیع کلام مجید را معانی حقیقت بیان کند... بعده فرمان شد که ای فرزند مسّتِ حضرت لم یزل و لایزال بیش از این اسرار در صحرا منه... من قبول کردم، بحرالمعانی را هم از این مکتوب سی و ششم به‌اتمام رسانیدم...»

۸- شیخ عبدالقدّوس گنگوهی، نام او را در شمار شاعران این عهد آورده‌ایم.

۹- شاه‌طاهر:^۱ شاه‌طاهر فرزند شاه رضی‌الدین از سادات علوی است و به‌خاندان

۱- تاریخ فرشته، جلد ۲، ص ۲۱۳ - ۲۳۰؛ ۱۴۳ - ۱۳۸ Critical. pp. 138 - تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص

۳۶۷-۳۶۸؛ ریاض‌العارفین، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ ریحانة‌الادب، جلد ۳ ص ۱۷۲-۱۷۳.

اسماعیلی مصر وابسته است. محمد قاسم فرشته می نویسد که در اوایل دولت اسماعیلیه یکی از آنان در فضل و تقوی سرآمد بود و در فقه و حدیث مهارت داشت، ترک دنیا کرد و به لباس درویشان درآمد. فرزندان او یکی بعد از دیگری سجاده نشین شدند. یکی از همان سادات در روستای «خوند» از مضافات قزوین و نزدیک گیلان مسکن گرفت. فرزندان او قریب سیصد سال در آن محل سجاده نشین بودند و «خوندیه» نامیده می شدند. چون نوبت به شاه طاهر حسینی رسید، به سبب فضل ظاهری و باطنی و فصاحت و بلاغت از اطراف نیز به سوی وی روی آوردند و باعث شهرت عظیم وی شدند. شاه اسماعیل صفوی که خود از خاندان صوفی برخاسته و به قدرت رسیده بود، در صدد آن بود که همه سلسله ها از جمله سلسله خوندیه را براندازد. میرزا شاه حسین اصفهانی، ناظر دیوان شاه اسماعیل که به شاه طاهر ارادت داشت، کس پیش وی فرستاد و او را از نیت شاه آگاه کرد. او دست از درویشی ظاهری برداشت و در سال ۹۲۶ هـ در حوالی سلطانیه در سلک علما به حضور شاه رسید. به وساطت میرزا شاه حسین در کاشان بر مسند تدریس نشست. باز گروهی در محل درس وی گرد آمدند. حاسدان به شاه اسماعیل نوشتند که شاه طاهر در این عصر مقتدای اسماعیلیه است و به ترویج آن مذهب می کوشد. شاه پروانه قتل او را صادر کرد، میرزا شاه حسین قاصدی چابک به کاشان فرستاد و شاه طاهر را باخبر کرد. شاه طاهر در زمستان به بندر جرون رفت و در آنجا به کشتی نشست و به هندوستان رفت و به شهر بیجاپور رسید. اسماعیل عادل شاه به وی عنایتی نشان نداد. شاه طاهر به سفر حج رفت و عتبات را زیارت کرد و در بازگشت به «قلعه پرنده» رفت. در آنجا بود که مولانا پیر محمد شیروانی، استاد نظام شاه به خدمت شیخ طاهر رسید و مدتی پیش وی مجسطی خواند. پس از بازگشت، نظام شاه را تشویق کرد که شاه طاهر را به پایتخت خود فراخواند. شاه طاهر در سال ۹۲۸ هـ به احمد نگر آمد. کار شاه طاهر بالا گرفت پس از مدتی شاه را به آیین تشیع دعوت کرد. سلطان پس از مجالس بحثی که میان علمای مذاهب گوناگون در گرفت، آیین تشیع را پذیرفت و پرچم قلمرو خود را پرچم سبز قرار داد. اختلاف شدیدتر شد، گروهی خواستند که شاه طاهر را به قتل برسانند. به هر حال این اقدام شاه طاهر موجب اشاعه تشیع در آن مناطق شده است.

شاه طاهر در تفسیر، حدیث، فقه، اصول، ریاضی و سایر حکمیات مهارت تمام

داشت. در نظم و نثر استاد بود. قصایدی داشته و مجموعه منشآت او به نام منشآت شاه‌ظاهر معروف است. دیگر آثار وی عبارتند از: شرح باب حادی عشر در علم کلام، شرح رساله جعفریه در فقه امامیه، حاشیه تفسیر قاضی بیضاوی، حاشیه شرح اشارات و مجسطی و شفا، حاشیه بر مطلق و گلشن‌راز، شرح تحفه شاهیه، رساله فارسی در احوال معاد، شرح نمودج العلوم و فتحنامه که در فتح شولاپور به دست برهان نظام شاه نوشته است.

وفات وی در سال ۹۵۶ هـ در احمدنگر اتفاق افتاده است. یاران او پس از چندی استخوانهای وی را به کربلای معلی منتقل کردند و در بارگاه حضرت امام حسین (ع) به خاک سپردند.

به اقتضای انوری قصیده‌بی در مدح همایون سروده است. وفات وی را در بنیم تیموری، جلد ۱، صفحه ۶۸ سال ۹۵۲ هـ نوشته است.

۱۰- سید معین الحق: ^۱ سید معین الحق بن محمد ابو جعفر بن شاه تقی الدین بن شهاب‌الملّه از مردم جونی و تکمیل‌کننده منهج الانساب است. کتاب درباره نسب‌نامه سادات بهکر است، مؤلف خود نیز از آن خاندان بود. بر آن شد که نسب‌نامه خاندان خود را فراهم کند، از راه ملتان به بهکر رفت، اعضای آن خاندان را دید و کتاب بحر الانساب سید محمد مکی را اساس قرار دارد و کتاب خود را تألیف کرد. بحر الانساب یازده فصل دارد، از پیامبر اسلام آغاز کرده و در سید علی غضنفر معروف به جارالله به پایان رسانده است.

۱۱- کمال صفی حسینی: ^۲ کمال صفی حسینی قزوینی از مریدان سید محمد گیسودراز است. او رساله‌یی تحت عنوان «رساله مظهر الحق فی بیان اباحة السماع فی اربعة المذاهب» دارد. نسخه ناقصی از این رساله در کتابخانه مولانا ابوالکلام آزاد در علیگر نگهداری می‌شود.

۱۲- شاه‌مدار: ^۳ از اویسیه است. نام او شیخ بدرالدین است ولی عموماً به نام

۱- A Critical..., pp. 147 - 149

۲- A Critical..., ص ۸۴۹.

۳- همان، ص ۱۴۹.

شاه مدار خوانده می شود. شاه مدار با سید جهانگیر معاصر بود. به نوشته *مرآت مدار*، شاه مدار با سید جهانگیر با هم به حج رفتند، پس از سفر حج جهانگیر به روم رفت، شاه مدار به هند بازگشت. در هنگام بازگشت با خطرات مواجه شد، کشتی او به طوفان برخورد. به هر حال او خواست به گجرات برود. با قاضی شهاب الدین دولت آبادی دیدار کرد، ابتدا میان آنان به هم خورد، اما بعد با هم دوستی برقرار کردند و به همدیگر نامه نوشتند. آن نامه ها در مجموعه حبيب گنج در کتابخانه آزاد در علیگر به نام *تاریخ (نامه) سفرنامه از حجاز تا هند* موجود است. آن حاوی چهار نامه است که به وسیله شیخ محمد عیسی جونپوری به شاه مدار نوشته شده است. شاه مدار در سال ۸۳۸ هـ / ۱۴۳۴ م درگذشته است.

۱۳- محمد بن ابوالقاسم:^۱ محمد بن ابوالقاسم از مریدان احمد که تو گجراتی یا احمد مغربی بود. محمد بن ابوالقاسم *ملفوظات مغربی* را فراهم کرده است. کتاب شانزده فصل دارد و از نظر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی اطلاعات زیادی به دست می دهد.

۱۴- رکن بن محمد:^۲ رکن بن محمد بن شهاب معروف به اسلام خان مؤلف *زبد الغرائب* که بر اساس *جوامع الحکایات* عوفی و بعضی کتابهای تاریخی دیگر فراهم کرده است. مؤلف آن را در سال ۸۷۲ هـ / ۱۴۶۸ م در زمان محمود شاه خلجی آغاز کرده است. کتاب نزدیک به اتمام بود که محمود شاه خلجی درگذشت. رکن بن محمد مرثیه بی در وفات او سرود، مرثیه هم در کتاب او موجود است. کتاب در ۸۷۴ هـ / ۱۴۷۰ م به پایان رسید. یازده فصل دارد که ده فصل آن در زمان حیات محمود شاه خلجی به انجام رسیده است.

از این دوره بعضی آثار خطی دیگر هم برجای مانده است.

محیی الدین بن حسین رضوی حسینی، کتابی به نام *مناقب شاه مینا* - شیخ معروف سلسله چشتیه در لکهنو در گذشته ۸۸۴ هـ / ۱۴۷۹ م - تدوین کرده است.

یوسف بن احمد بن عثمان^۳ کتاب *وفیات الاعیان / ابن خلکان* را به نام *مناظر الانسان* در سال ۸۹۳ هـ / ۱۴۸۷ به فارسی ترجمه کرده و پس از دو سال ۸۹۵ هـ / ۱۴۸۹ م به پایان رسانده است. البته کتاب *ملخص وفیات الاعیان* است. مؤلف در مقدمه اشاره کرده است که این کار

۲- همان، ص ۱۵۰.

۱. A Critical...، ص ۱۵۰.

۳- همان، ص ۱۵۱.

در زمان ناصرالدین و الدین ابوالفتح محمود شاه بن محمد شاه اول (۸۳۶-۹۱۷هـ / ۱۴۳۲-۱۵۱۱م) به انجام رسیده است.^۱

۱۵- دریای اسمار:^۲ در عهد زین العابدین (۸۲۳-۸۷۵هـ / ۱۴۲۰-۱۴۷۰م) ملا احمد کشمیری، کاتاساریت ساگر (Kathasaritsagar) را از سنسکریت به فارسی به نام بحرالاسمار ترجمه کرده است. این ترجمه به زبانی دشوار و آمیخته به عربی بود. در دوره اکبر شاه، اکبر از عبدالقادر بدائونی خواست که آن را به زبانی ساده درآورد. در همان عهد اکبر، مصطفی خالقداد عباسی بار دیگر همان کتاب را به زبانی ساده و آسان تحریر کرد. او به نام مؤلف کتاب اشاره نکرده است. کاتاساریت ساگر اولین مجموعه داستان در جهان است و مرکب از هیجده کتاب است. ترجمه فارسی کتاب دریای اسمار خوانده شده است. در ترجمه، هر کتاب یا گفتار تحت عنوان «نهر» آمده است. هر کتاب فصولی دارد که «موج» خوانده شده است. این کتاب به وسیله پروفیسور امیرحسن عابدی و دکتر تاراچند، قریب بیست سال پیش تصحیح و حروفچینی شده بود و اخیراً در دهلی به چاپ رسیده است.

نمونه نشر کتاب:

جهان جهان ثنا و ستایش نثار ساحت عزت مالک الملکی سزااست که احوال عالم را برای آگاهی و حکمت پذیری بیدار دلان حقیقت پژوه دانش نامه بخردانه ساخت و به جهت خواب و راحت گزینی هواپرستان غفلت شکوه نسخه افسانه واجب الوجودی که با وجودش اطلاق وجود بر هستی موجودات محض تهمت است و حال گذشته ها در پی بودی نمود این نمودار دلیلی نمایان برین عبرت:

نمودار هستیت بالا و پست تویی هست هستی ده هرچه هست

نگویم بلندی و پستی تویی ولی دانمت هرچه هستی تویی

و عالم عالم آفرین و سپاس برگزیدگان حق شناس و حقیقت شناسان صفوت اساس که با وجود علم لدنی سری از این کارگاه سر درگم به در نبردند و به نهایت دانش و کمال دریافت رسیده در ادراک حقیقت کار خط به نادانی سپردند:

به ذات کی رسد اندیشه را وهم
یکی این دیر را افسانه دانست
چو نبود در صفات عقل را فهم
یکی دیگر حقیقت خانه دانست
تویی زانسان که می دانی که چونی
چه داند عقل با چندین زبونی...

۱۶- محمد بهامدخانی: (بهامدخانی)^۱: آغاز زندگی او در عهد فیروزخان بن ملک تاج الدین ترک وزیر غیاث الدین تغلق بود. وزیر کشته شد و پسر او به کالپی (محمدآباد) رفت. بهامدخان فرمانده سپاه وی بود. در اواخر حیات او کتابی نوشت و آن را *تاریخ محمدی* نامید. این کتاب در سال ۸۴۲/۱۴۳۸ م به پایان رسیده است. چهار فصل دارد. از زمان پیامبر، خلفا تا سال ۸۴۲ ه را شامل می شود.

۱۷- عبدالکریم نیم دهی یا همدانی:^۲ مؤلف کتاب *طبقات محمودشاهی، کنزالمعانی و مآثر محمودشاهی* و زندگی محمود گاوآن است. *مآثر محمودشاهی* تاریخ گجرات است هرچند در کتاب اسم مؤلف آن نیامده است، اما آن را به نیم دهی نسبت داده اند. از زندگی وی اطلاعی در دست نیست. *طبقات محمودشاهی* تاریخ عمومی است از آغاز تا سال ۹۰۵ ه / ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ م.

۱۸- کمال الدین عبدالرزاق بن جمال الدین اسحاق سمرقندی:^۳ از مورخان به نام قرن نهم هجری است. وی در سال ۸۱۶ ه / ۱۴۱۳ م در هرات به دنیا آمد. پدرش قاضی عسکر و شیخ الاسلام سپاه شاهرخ بود. عبدالرزاق در ۸۴۱ ه به دربار شاهرخ راه یافت و در ۲۵ سالگی جانشین پدر شد. در سال ۸۴۵ ه شاهرخ او را به جنوب هندوستان فرستاد. او به دربار پادشاه بيجانگر رفت و در سال ۸۴۸ ه بازگشت. وی تفصیل این سفر را در مجلد دوم کتاب *مطلع السعدین* خود نوشته است. او در سال ۸۵۰ ه به سفارت دیگری به گیلان رفت و بعد از مرگ شاهرخ جزو مختصان جانشینان او میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله و میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابوسعید بود. عبدالرزاق در سال ۸۶۷ ه از

۱- تاریخ نظم و نثر، ص ۲۳۱.

2- A Critical..., pp. 169 - 173.

۳- همان، ۱۷۳-۱۸۱؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۱.

خدمت دربار کناره‌گیری کرد و در سلک صوفیان در خانقاه شاهرخ در هرات معتکف شد. ابوسعید در سال ۸۷۶ هجری باستان آن خانقاه را به‌وی تفویض کرد. و او سرانجام در ۸۸۷ هجری در آنجا درگذشت. کمال‌الدین عبدالرزاق کتاب معروف *مطلع السعیدین* و *مجمع البحرین* را در تاریخ تیموریان تألیف کرده است که وقایع سال ۷۰۰ تا ۸۷۵ هجری در آن درج است. کتاب در ۸۸۰ هجری به پایان رسیده است و شامل دو مجلد است که مجلد اول از ولادت ابوسعید بهادر تا جلوس سلطان خلیل در سمرقند و در مجلد دوم از جلوس ابوالغازی سلطان حسین سخن رفته است.

نمونه نثر وی:

در وقایع سنه اثنین و عشرين مذکورست که حضرت خاقان سعید ایلچیان مقدمهم شادی خواجه نامزد مملکت خطای فرمود و میرزا بایسنغر سلطان احمد و غیاث‌الدین نقاش را ارسال نمود. و به تأکید تمام خواجه غیاث‌الدین را گفته بود که از آن روز که از دارالسلطنه هرات بیرون رود تا به‌روزی که باز آید در هر شهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت و عمارت و قواعد شهرها و عظمت پادشاهانه و طریقه ضبط و سیاست ایشان و عجایب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار روز به‌روز به‌طریقه روزنامه ثبت نماید. در این سال یعنی خمس و عشرين فرستادگان یازدهم رمضان به هرات بیلاقات و تسوقات پادشاه خطای به عرض رسانیدند و حکایات غریب و کلمات عجیب از اوضاع و رسوم آن ممالک تقریر کردند، و چون خواجه غیاث‌الدین مضمون آن ولایت و حکایات بی‌غرض و تعصب نوشته بود، زبده و نقاوه آن سخنان ثبت افتاد، والعهده علی‌الزّاوی، و درین مقام شرح این کلام به‌نوع بسطی اختتام خواهد یافت...^۱

۱۹- فیض‌الله بن زین‌العابدین بن‌بانی:^۲ با لقب قاضی القضاات و صدر جهان خوانده شده است. محمودشاه بیغرا او را به‌عنوان سفیر به‌بندر فرستاد. او در بیدر کتابی نوشت که نه نامی دارد و نه دیباچه‌یی. اما در مجموعه نسخ خطی متعلق به‌براون، آن کتاب *طبقات محمودشاهی* خوانده شده است. همین کتاب به‌نام *تاریخ صدر جهان* به‌کوشش پروفیسور اقتدار حسین صدیقی در علیگر به‌چاپ رسیده است. این کتاب فقط یک طبقه

را در مورد بحث قرار داده و زندگی بیست و سه تن از سلاطین را به اختصار توضیح داده است. زمان سفارت او در سال ۹۰۷هـ / ۱۵۰۱ بوده است.

نمونه نثر وی:

ولادت سلطان ناصرالدین بعد از فوت ملک ناصرالدین محمود پسر بزرگ شمس‌الدین بود که سلطان شمس‌الدین او را اقطاع لکهنوتی داده بود و سلطان ناصرالدین لقب او کرده بود. چون او در لکهنوتی وفات کرد از محبت او این لقب سلطان ناصرالدین محمود کرده. چون سلطان علاء‌الدین محبوس شد، سوم ماه محرم سنهٔ اربع و اربعین و ستمائه در دهلی در قصر سپید بر تخت سلطنت جلوس کرد. جملهٔ امرا و ملوک اطاعت کردند و وزارت به ملک بلبن بندهٔ شمس داد و الغ خان خطاب او کرد و چتر و دورباش داد و جمیع امور بدو سپرد و او بر مملکت چنان مستولی شد که سلطان را از سلطنت نامی بیش نبود و سلطان ناصرالدین پادشاهی حلیم و کریم بود، وجه معاش خود از کتابت مصحف ساختی، در سنهٔ خمس و اربعین و ستمائه به حدود قنوج رفت. موضع بلسنده را که مقامی قلب و محکم بود فتح کرد و ملک عزالدین بلبن مقطع ناگور عصیان ورزیده بود، در سنهٔ تسع و اربعین جانب ناگور لشکر کشید، ملک عزالدین امان خواست و به حضرت سلطان آمد، از آنجا طرف گالیور و چندیری و مالوه آمد. جاهر دیو با پنج هزار سوار و دولک (دویست هزار) پیاده مقابل با سلطان آمد. عاقبت منهزم گشت و سلطان به دهلی باز آمد و جمله احکام امر و نهی به حکم الغ خان بازسته بود و سلطان را از پادشاهی نامی بیش بود و نوزده سال بدین نمط پادشاهی کرد و در سنهٔ اربع و ستین و ستمائه از این عالم فانی رحلت کرد...

۲۰- شیخ رزق‌الله بن سعدالله دهلوی متخلص به مشتاقی:^۱ از ادبای زمان خود و برادرزادهٔ عبدالحق دهلوی بوده است. وی در ۸۹۷هـ تولد یافته، در طریقت سیر می‌کرده و مرید چندتن از مشایخ زمان خود بوده است. به زبان هندی و فارسی شعر می‌گفته در هندی «رنجن» و در فارسی «مشتاقی» تخلص می‌کرده است. او کتابی دارد در تاریخ به نام *واقعات مشتاقی*، که در آن اطلاعات ارزنده‌ی دربارهٔ اواخر دورهٔ لودی و اوایل دورهٔ تیموری به دست می‌دهد. این کتاب به صورت خطی است و هنوز به چاپ نرسیده است.

۱- تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۶۰، جلد ۲، ص ۷۹۸؛ تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۹۴.

چند کتاب لغت، موسیقی و طب

۱- زفان گویا: مؤلف آن بدرابراهیم است. دربارهٔ او اطلاعی در دست نیست. احتمالاً با ابراهیم بن قوام مؤلف *شرفنامه* نسبت خانوادگی داشته است. تاریخ تألیف آن پیش از ۸۳۷ هجری، یعنی تاریخ تألیف *بحرالفضایل* است. این فرهنگ شامل یک مقدمه و هفت بخش و یک خاتمه است. هر بخش به گونه و هر گونه به بهره تقسیم شده است. و بدرابراهیم در مقدمه فرهنگ خود، غرض خویش از تألیف را بیان کرده است، به گفتهٔ وی اکثر فرهنگ‌های فارسی چنان ترتیب نیافته بودند که غرض خواننده به حصول پیوندد، او به خواهش دوستان فرهنگی ترتیب داد که مطالعه کنندگان به آسانی استفاده کنند. او الفاظ مفرد و مرکب و عربی و ترکی و رومی را در ابواب جداگانه آورده است. در کار تدوین فرهنگ خود از لغت *فرس/سدی*، *فرهنگ فردوسی* (؟) *فرهنگ فخر قواس* و *رساله* *نصیر* استفاده کرده است. فرهنگهایی که بعداً تدوین شده‌اند از این کتاب استفاده کرده‌اند. در این فرهنگ بعضی لغات هندی هم آمده و بعضی اشعار از خود مؤلف نقل شده است و نشان می‌دهد که بدر ابراهیم در شعر پایه‌ی بی ندارد. کتاب در سال ۱۹۸۹ به کوشش پروفیسور نذیر احمد چاپ شده است.

۲- *ادات الفضلا*:^۲ تألیف قاضی بدرالدین محمد دهلوی ملقب به دهاروال از ادبا و شاعران هندوستان است که در دربار قدرخان می‌زیسته است. او این فرهنگ جامع را در سال ۸۲۲ هجری به دلاورخان پسر قدرخان تقدیم کرده است. دهار در زمان غوریان پایتخت مالوه بود. احتمالاً او خود هم اهل دهار بوده است. به نوشتهٔ مؤلف، وی لغات و اصطلاحات ادبی را از دیوان‌های: خاقانی، انوری، ظهیر فاریابی، *شاهنامه فردوسی*، سعدی و دیگر آثار گرد آورده است. مؤلف کتاب دیگری به نام «*ستورالانحوان*» دارد که فرهنگ عربی است. قاضی بدرالدین طبع شعر هم داشته، در شاعری شاگرد قاضی برهان‌الدین و در لغت شاگرد شیخ زاده عاشق بوده است.

۳- *شرف‌نامه*:^۳ تألیف قوام‌الدین ابراهیم فاروقی از مردم بیهار و مرید شیخ

۱. فرهنگ زفان‌گویا، تصحیح پروفیسور نذیر احمد، پته، ۱۹۸۹، مقدمه.

۲. تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۱۹۴ و ۲۵۷: فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی. ص ۱۷۱.

۳. A Critical..., pp. 212 - 216: تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۲۵۸.

شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری معروف به احمد منیری از مشایخ چشتیه است. قوام‌الدین به پاس ارادت‌ی که به مرشد خود داشت. کتاب لغتی را که تدوین کرده است، *شرفنامه* خوانده است. این فرهنگ به نام *فرهنگ ایرامیمی* هم خوانده می‌شود. تألیف آن در زمان ابوالمظفر باریک پادشاه بنگاله (۸۶۲ - ۸۷۹ هـ / ۱۴۵۹ - ۱۴۷۴ م) صورت گرفته است. او در مقدمه می‌نویسد که کتاب را به درخواست برادران تدوین کرده است. در توضیح لغات اشعاری از شاعران مختلف و از خود نقل کرده است. بیش از سیصد بیت از اشعار خود او در فرهنگ آمده است. در اشعار او آرایه تجنیس زیاد به کار رفته است. قوام‌الدین در تهیه کتاب خود از: *زبان‌گویا، ادات‌الفضلا، لسان‌الشعرا، مؤید‌الغواید، عجائب‌البلدان، فرهنگ‌نامه، رساله‌نصیر و اصطلاحات شعرا* استفاده کرده است.

۴- *مفتاح‌الفضلا*:^۱ تألیف محمد بن داود بن محمود از مردم شاه‌آباد مالوه است و در دوره محمود شاه خلجی پادشاه مالوه در سال ۸۷۳ هـ / ۱۴۶۸ م تدوین شده است. در مقدمه آمده است که مؤلف می‌خواست شعر بسراید. از این رو نیاز به تدوین یک فرهنگ ادبی احساس کرد و به تألیف فرهنگ پرداخت. *مفتاح‌الفضلا* دارای بیست و دو باب است و لغات به ترتیب الفبایی است و به ترتیب حروف اول «باب» و حروف آخر «فصل» مرتب شده است. مؤلف برای توضیح لغات از اشعار استفاده کرده است. وی در تدوین فرهنگ خود از *فرهنگ قواس، رساله‌نصیر، مفتاح‌الفضایل، سلاک‌الفضایل، دستورالافاضل و لسان‌الشعرا* بهره‌مند شده است. تألیف دو کتاب دیگر به نامهای: *اشعار خاقانی و شرح دیوان انوری* را هم به وی نسبت داده‌اند.

۵- *مؤید‌الفضلا*:^۲ تألیف شیخ محمد بن لاد دهلوی، این کتاب در سال ۹۲۵ هـ / ۱۵۱۹ م تدوین شده است. مؤلف مردی فاضل بود و چنان‌که از کلمه «دهلوی» برمی‌آید باید از مردم دهلی بوده باشد. او بر عربی فارسی و ترکی تسلط کامل داشته است. در مقدمه می‌نویسد علت این که وی به تدوین این فرهنگ با وجود فرهنگهای معتبر قبلی دست زد آن بود که بسیاری از لغات رایج ترکی، عربی و فارسی را در آن کتابها نمی‌شد یافت و برای یافتن معنای آن لغات لازم بود که مطالعه‌کننده به کتب مختلف لغت در

زبانهای گوناگون مراجعه کند. به این دلیل مؤلف به این تألیف پرداخت تا فرهنگی جامع تدوین کند. او تمام لغات موجود در *شرفنامه* و *قتیه الطالبین* را نقل کرد و در لغات عربی از *صراح* و *تاج بهره* برد و برای لغات رایج در میان عامّه از *لسان الشعراء*، *ادات الفضلا*، *دستور الانخوان*، *زفان گویا*، *مؤید الفوائد* و شرح *مخزن الاسرار* و کتب دیگر بهره مند شد و در آن، لغات رایج میان شاعران، حکیمان، منجمان، موسیقی دانان و... را توضیح داد. در فرهنگ خود لغات و اصطلاحات به کار رفته در *شاهنامه*، *خمسه نظامی*، آثار سنایی، *دیوان خاقانی*، *دیوان انوری*، *دیوان ظهیر*، *دیوان حافظ* و *دیوان سلمان* و نظایر آنها را وارد کرد. کتاب را به ترتیب باب و فصل مرتب کرد. کتاب دو جلد است و در مطبع نولکشور به چاپ رسیده است.

۶- *مجمل العجم*:^۱ تألیف عاصم شعیب عبدوسی، وی این فرهنگ را برای استفاده افرادی که می خواستند خود در ادبیات فارسی مطالعه کنند، فراهم کرده است و در آن لغات فارسی، پهلوی، یونانی و ترکی را معنی کرده است. کتاب را در سال ۸۹۹ هـ/ ۱۴۹۳ م به وزیری به نام اکبر ملقب به داودخان فرزند عمادالملک وزیر تألیف کرده است، وی کتاب را به دو قسم تقسیم کرده، در قسم اول لغات را به ترتیب فصل و باب مرتب کرده، و در بخش دوم اصطلاحات را با مثال توضیح داده است.

۷- *مفتاح گلستان*:^۲ تألیف اویس بن علاءالدین معروف به «آدم»، او شاگرد خواجه ابوالفیض ابوالفضل امیرالدین شاه نعمت الله محمد بن محمد حسینی بود. در سال ۹۰۰ هـ/ ۱۴۹۴ م کتاب خود را به شاه محمود بن محمد شاه بهمنی پادشاه دکن تقدیم کرده است. مؤلف کتاب خود را به دو قسم تقسیم کرده است. در قسم اول فرهنگ لغات مشکل *گلستان* را به ترتیب الفبایی توضیح داده است. در بخش دوم عبارات مشکل و آیات، احادیث و گفتار مشایخ را شرح کرده است.

۸- *تحفة السعادة*:^۳ محمود بن شیخ ضیا، فرهنگ لغات فارسی، دری، پهلوی و

۱- همان ص ۲۲۱-۲۲۲؛ فرهنگ نویسی فارسی، ص ۶۴.

۲- همان، ۲۲۲-۲۲۳.

۳- همان ص ۲۲۳-۲۲۴؛ فرهنگ نویسی فارسی، ص ۶۵-۶۶.

ماوراءالنهری، عربی و ترکی است که در اشعار شاعران به کار رفته است. این کتاب در عهد سلاطین لودی تدوین شده است. مقدمه آن منظوم است و مؤلف در آن سکندر لودی (۸۹۴-۹۲۳ه/ ۱۴۸۸-۱۵۱۷م) و خواجه شیخ سعید معروف به سعیدالدین را ستوده است. مؤلف خود در مقدمه نام خود و تاریخ تألیف کتاب را به دست داده است. سال تألیف آن ۹۱۶ه است. در تدوین این کتاب مؤلف از فرهنگهای پیشین مانند فرهنگ *فخر قواس*، *زبان گویا*، *دستورالفضلا*، *شرح فرهنگ عجائب*، *فرهنگ قاضی ظهیر*، *فرهنگ ابراهیمی* و *مسینی و صراح و نصیب الولدان* و کتابهای دیگر بهره جسته است. این کتاب به نام *تحفه سکندری* نیز خوانده شده است.

۹- دستورالافاضل:^۱ مولانا رفیع الدین دهلوی معروف به حاجب خیرات، در عهد محمدین تغلق می زیست. او از دهلی به دولت آباد کوچ کرد و در آنجا با مشکلاتی مواجه شد. از آنجا به استاد آباد در نزدیکی گلبرگه رفت و آرامشی یافت. در آنجا مردی از بزرگان به نام شمس الدین محمد که مقام صدارت داشت از وی به گرمی استقبال کرد. رفیع الدین در سال ۷۴۳ه/ ۱۳۴۲م کتاب خود را به اتمام رسانید. این کتاب لغت به ترتیب حرف اول کلمه مرتب شده و در توضیح معانی به اختصار بسنده کرده است. اهمیت این کتاب لغت تنها جنبه تاریخی آن است.

۱۰- فرهنگ ابراهیم شاهی:^۲ مؤلف این کتاب لغت معلوم نیست، مؤلف کتاب خود را به سلطان ابراهیم لودی (۹۳۳ه/ ۱۵۲۶م) تقدیم کرده است. این فرهنگ به ترتیب حرف اول و آخر مرتب شده است.

۱۱- لهجت سکندر شاهی:^۳ عمر سماء یحیی الکابلی به دستور سکندر لودی این کتاب را به فارسی درباره موسیقی هندی تألیف کرده است. وی برای تدوین کتاب از هفت مأخذ به زبان سنسکریت استفاده کرده است. درباره زندگانی مؤلف اطلاعی در

۱- فرهنگ نویسی فارسی، ص ۲۱۹، ۵۷. Dictionary...

۲- فرهنگ نویسی فارسی، ص ۱۷۳، ۶۹. Dictionary...

3- A Critical..., pp. 227 - 247

دست نیست، او به کابلی بودن خود در کتاب اشاره دارد. مؤلف در مقدمه کتاب می نویسد که سکندر لودی وی را مأمور کرد که کتابی به فارسی درباره موسیقی تدوین کند. مؤلف کتاب آثار موجود به سنکسريت را مورد مطالعه قرار داد و اثر خود را به سکندر لودی تقدیم کرد. با آن که عمر سماء یحیی مردی دانشمند بوده، ولی جز این کتاب از وی اثری بر جای نمانده است. این مطلب باید گفته شود که این کتاب فقط ترجمه نیست، بلکه نمونه‌یی از نثر نویسی آن عهد است. کتاب هفت باب و یکصد و سی و هفت فصل دارد و تاکنون به چاپ نرسیده است.

نمونه‌ای از نثر کتاب، از آغاز:

بسم... شکر و سپاس بی قیاس پروردگاری را که گردن حمامه جان به طوق لحن و غذا بیاراست و اصوات مختلف نامؤتلف را برای مؤانست جان مشتاقان [با] یکدیگر مجانس ساخت تا عنادل دل و جانشان بر افغان و اغصان لسان شکر حضرت مئان سرایند، سمیعی که طبایع بشر را با سماع نوازیر و پرده حسینی دلپذیر آویزش داد و غذای روح لقب نهاد. خلّاقی که صوت حسن و نغمه طیبیه را در ذات نگار بتان راست قامت که پرده بسته‌شان در غایت دلگشایی و راه مخالف عقل و دانایی است از کارخانه کُن فکان ایجاد کرد چنانچه قرآن مجید و فرقان حمید بر طبق آن ناطق است...

۱۲- ترجمه سالیهوتره به فارسی: ^۱ مترجم این کتاب عبدالله بن صفی است، وی در زمان احمد شاه بهمنی، در حدود سال ۸۱۰ هـ / ۱۴۰۷ م این کتاب را که درباره اسب و بیماریهای آن است به فارسی ترجمه کرده است.

۱۳- کفایه مجاهدیه: ^۲ مؤلف آن منصور بن محمد بن احمد بن فقیه الیاس است در طب که به نام سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر تألیف کرده است. کتاب به دو بخش تقسیم شده است؛ طب نظری و طب عملی. به زبانی ساده و قابل فهم نوشته شده است.

۱- همان، ص ۲۸۸.

۲- همان، ص ۲۴۸-۲۵۱؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۱۹۴ و ۴۰۰.

- ۱۴- طب سکندری یا معدن الشفا:^۱ این کتاب را میان بهوه هندو پسر مهتر خواص خان از رجال محتشم دربار سکندرلودی که عهده دار دیوان وزارت یا منصب میرعدل بود و پس از مرگ سکندر با پسرش ابراهیم اختلاف پیدا کرد و در زندان کشته شد، تدوین کرده است. بهوه مردی دانشمند بوده و زبان سنسکریت و فارسی را به خوبی می دانسته است. وی در سال ۹۰۸ هجری طب سکندری یا معدن الشفا را که شامل هزار و هفت بیماری و درمان آنهاست تألیف کرده است. آنچه در کتب هندی، یونانی و ایرانی بوده از کتب تازی و پارسی و سنسکریت گرد آورده و در آن کتاب وارد کرده است.
- ۱۵- مفتاح السرور عادل شاهی:^۲ مؤلف آن محمود ایاز است. این کتاب در طب است و مؤلف آن را در سال ۹۲۲ هـ / ۱۵۱۶ م پس از رسیدن به برهان پور آغاز کرده و به عادل شاه تقدیم داشته است.

1- A Critical..., pp. 251-253.

۲- همان، ۲۵۵-۲۵۳: تاریخ نظم و نثر، جلد ۲، ص ۸۱۳.



افغانان!

فرید پسر حسن که بعد شیرشاه خوانده شد از قبیله «سور» بود. جدّ او از «روه» - محلی میان کابل و قندهار - به هندوستان آمده بود و در خدمت یکی از امرای سلطان بهلول بود. حسن پدر شیرشاه در خدمت جمال خان یکی از امرای بزرگ لودی بود، جمال خان سهرام و بعضی نواحی دیگر را با پانصد سوار به حسن داد. حسن هشت پسر داشت. فرید و نظام از زنی افغانی بودند، چون حسن به آن زن علاقه نداشت، فرزندان او را هم فروتر از دیگر پسرانش می دید. فرید از پدر رنجید و پیش جمال خان رفت و در جونپور به طلب علم پرداخت. *گلستان و بوستان و سکندرنامه و کافیه* را به همراه تاریخ و سیر انبیا خواند. پس از دو سال، به جونپور رفت و اقربای او پدر و پسر را با هم

۱- این بخش با استفاده از: تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، خواجه نعمت الله بن خواجه حبیب الله الهروی، به تصحیح و تنقیح و مقابله با چندین نسخه قدیمه و حواشی سید محمد امام الدین. مطبع زیکو پریس، ایشیا نیک سوسائتی آف پاکستان، دهاکا، ۱۳۷۹ هجری قدسی / ۱۳۸۲ هجری قدسی ۱۹۶۰ عیسوی، جلد ۲-۱ فراهم شده است.

آشتی دادند. حسن که آثار دانایی را در فرید ملاحظه کرد، او را به حکومت ناحیه‌یی از قلمرو خود فرستاد. فرید در آن ناحیه به آبادانی مشغول شد و یاغیان را سر جای خود نشاند و قدرت و مکنّت به هم رسانید. بعد از مدّتی حسن خواست که قلمرو خود را به سه پسر به نامهای: سلیمان، احمد و مدا که از کنیزی که مورد علاقه وی بود داشت، بدهد. فرید دست از حکومت برداشت و به آگره رفت. در این اثنا سلطان سکندر مرد و سلطان ابراهیم به جای پدر نشست. فرید به خدمت دولت خان از امرای سلطان ابراهیم پیوست. بعد از مدّتی حسن مُرد، دولت خان، فرمان حکومت قلمرو حسن را از سلطان ابراهیم به نام فرید و نظام گرفت.

فرید به قلمرو خود رفت، ولی برادران با او به مخالفت برخاستند. فرید به سلطان محمد نوحانی که ایالت بیهار را در دست داشت رجوع کرد. در این اثنا بابر بر سلطان ابراهیم غلبه کرد و او را کشت. روزی سلطان محمد به شکار رفته بود، ناگاه با شیری مواجه شد. فرید آن شیر را کشت، سلطان محمد او را «شیرخان» لقب داد و پسر کوچک خود جلال خان را برای تربیت به دست وی سپرد. پس از مدتی سلطان محمد مُرد و جلال خان قائم مقام او شد و حکومت بیهار به شیرخان رسید. جلال خان پیش محمود شاه والی بنگاله رفت و از شیرخان شکایت کرد. محمود شاه جلال خان را برای مقابله با شیرخان فرستاد. شیرخان بر او غلبه کرد. پس از مدتی بابر در ۹۳۷ هـ مُرد و همایون به جای او نشست. شیرخان از اکثر نبردها پیروز برآمد و حتی بر همایون غلبه کرد و بسیاری از امرای نواحی را تحت فرمان خود درآورد و در آگره قرار گرفت. عاقبت در محاصره قلعه کالنجر بر اثر آتشی که از سلاح دشمن پرتاب شده بود. در سال ۹۵۲ هـ پس از سالها تلاش درگذشت.

پس از وی اسلام شاه بن شیر شاه که پسر میانی شیر شاه بود و جلال خان نام داشت در نوزدهم ربیع الاول سال ۹۵۲ هـ در پای قلعه کالنجر بر سریر سلطنت هند نشست و خود را اسلام شاه نامید و به آگره رفت. پس از مدتی به اطرافیان خود بدگمان شد، به هر کس که اندکی سوء ظن پیدا می کرد به زندانش می انداخت و یا به قتل می رسانید. در گوالیار اقامت می کرد و به خوشی و کامرانی مشغول می شد. عاقبت در ذی حجه سال ۹۶۰ هـ در گوالیار مُرد، جنازه اش را به سهرام بردند و در کنار قبر پدر به خاکش سپردند. پس از درگذشت اسلام شاه، امرا و بزرگان پسر او فیروز خان را در دوازده سالگی در

قلعه گوالیار بر تخت نشاندند و خطبه و سکه به نام او کردند. بعد از سه روز مبارزخان پسر نظام خان، برادرزاده شیرشاه، فیروزخان را در حضور مادر فیروزخان که خواهر مبارزخان هم بود، به قتل رسانید و خود در سال ۹۶۱ به نام سلطان محمد عادل بر تخت نشست. در عهد او «هیمون» بقال زمام اکثر امور را به دست گرفت و در تمام هند علیه محمد عادل علم مخالفت بلند شد. بعد از او دو تن دیگر نیز به نام ابراهیم سوم و سکندر سوم تا سال ۹۶۲ ه سلطنت کردند و سرانجام به دست تیموریان هند منقرض شدند.

خصایص شاهان افغان

شیرشاه آثار زیادی از خود برجای گذاشت، در شهر دهلی مسئله آب را که مساله‌ی عمده بود، حل کرد. مساجدی در جاهای مختلف از خشت و گچ بنا کرد و قاری و امام برای آنها معین کرد و مقرری به آنان پرداخت. در یک دروازه شهر برای مسلمانان آب و غذا می دادند و در دروازه دیگر هندوان را اطعام می کردند. در سراهایی که میان راهها برپا کرده بود، دو اسب بود که هر روز از اقصای بلاد اخبار به وی می رسید. میان نیلاب و آگره بر سر جاده در هر دو طرف درختان میوه دار نشاندند بود تا مردم در سایه آن درختان آسوده حال رفت و آمد کنند. راهها امن بود، چنان که به محافظ نیازی احساس نمی شد. هر کس از افغانستان می آمد، مورد عنایت او واقع می شد. در زمان سلطنت او میان اقوام فرقی نبود. در آخر عمر تأسف می کرد که نماز شام به سلطنت رسیدم. امرای او هم مهربان بودند. چنان که خواص خان از امرای او هر شب جمعه از هشتادمن نبات و صدمن شکر حلویایی درست می کرد و میان فقرا تقسیم می کرد. هر سال میان فقرا و مستمندان پارچه توزیع می کرد. بیوه زنان یومیه داشتند.

اسلام شاه مردی عاقل و باکفایت بود. در تدبیر جهانداری ممتاز بود. در مجالس انس دوستانه رفتار می کرد. فیروز شاه مجالی برای خودنمایی پیدا نکرد و به دست دایی خود به قتل رسید.

اوضاع ادبی

پادشاهان افغان اکثر اهل فضل بودند. شیرشاه خود صرف و نحو خوانده و تائسرح **کافی** رسیده بود. اکثر اوقات با فضلا نشست و برخاست می کرد. در رعایت احکام شرع دقیق بود و از گفته علما عدول نمی کرد. اسلام شاه هم با اهل علم انس داشت و از میان پادشاهان افغان برتر از همه بود. در هیچ محفلی سخنی گفته نمی شد که موافق آن شعری نخواند. **گلستان و بوستان** را از حفظ داشت و اکثر اشعار حافظ را در مواقع مناسب می خواند. شعرا او را دوست داشتند. شیخ عبدالحی پسر گدایی کنبه از مصاحبان وی بود. شیخ عبدالله سلطانپوری که از علمای بزرگ عصر بود از این سلطان لقب مخدوم الملک گرفت. جمیع مسائل را از مخدوم الملک می پرسید. در مجلس او کتاب خوانده می شد. شیخ عبدالحی در مدح او قصایدی سروده است.

شیخ علایی در زمان این سلطان پیدا شد. حسن، پدر شیخ علایی در قصبه «بیانه» بر مسند مشیخت نشسته بود و طالبان حق را ارشاد می کرد. پس از درگذشت وی شیخ علایی برجای پدر نشست. در آن ایام شیخ عبدالله نیازی از مریدان شیخ سلیمان چشتی از سفر حجاز و عراق عرب و عجم و خراسان و ماوراءالنهر بازمی گشت به بیانه رسید و در آنجا مقیم شد. او روش سیدخان مشهور به میرسید محمد جونپوری را ظاهر ساخت. شیخ علایی آن طریق را پسندید و شروع به دعوت به آن طریق نمود و به روش آن طایفه در بیرون قصبه بیانه در همسایگی شیخ عبدالله نیازی مسکن گرفت. گروهی به آنان گرویدند. آن طایفه اوقات را به توکل می گذراندند و در شبانه روز دو وقت به تفسیر **قرآن** مشغول می شدند و **قرآن** را به روشی تفسیر می کردند که هر کس می شنید، ترک مال و خان و مال می کرد. کسب را حرام می دانستند و به جز ذکر خفی و پاس انفاس و نماز پنج گانه و تلاوت و متابعت **قرآن** دیگر کارها را حرام تلقی می کردند. با خود اسلحه حمل می کردند. شیخ علایی در کوچه و بازار می گشت و هر جا امری نامشروع می دید، اول به رفق و مدارا منع می کرد، اگر موفق نمی شد به قهر و جبر توسل می جست. شیخ عبدالله نیازی که در واقع مرشد شیخ علایی بود، چون دید که او با مردم درافتاده او را واداشت که به سفر حج برود، علایی در راه حج به خواص پور رسید، خواص خان از وی استقبال

کرد، چون مردم از دست شیخ در رنج بودند، خواص خان از شیخ خواست که به جای دیگر برود. علایی زمانی که اسلام شاه در آگره بر تخت نشست، از سفر حج منصرف شد و به بیانه برگشت. اسلام شاه به صوابدید علما علایی را به حضور خواست. مخدوم الملک با شیخ علایی به مباحثه پرداخت و پس از مباحثات بسیار به قتل وی فتوی داد. اسلام شاه، میرسید رفیع الدین و مولانا جمال الدین دانشمند و مولانا ابوالفتح تھانگیری و علمای دیگر را برای بحث با علایی فراخواند. علایی به قوت طبع بر همه آنان غالب آمد. اسلام شاه، به فتوی علما، شیخ علایی را به دکن تبعید کرد. چون علایی به قصبه هندیه از توابع مالوه رسید، حاکم آنجا با همه خدم و حشم از معتقدان وی شد. اسلام شاه بار دیگر شیخ علایی را به حضور دعوت کرد. دراثنای راه شیخ علایی به بیماری طاعون گرفتار شد، چون به حضور اسلام شاه رسید، قوت گفتار نداشت. اسلام شاه خواست که شیخ دست از عقاید خود بردارد، اما علایی زیربار نرفت. به فتوی علما شیخ را شلاق زدند، چون ناتوان شده بود، در تازیانه سوم درگذشت. اسلام شاه دستور داد که جنازه او را در کنار مقابر اجدادش دفن کنند. این حادثه در سال ۹۵۵ هـ اتفاق افتاده است.

شاعران و نویسندگان این عهد:

بسیاری از شاعران و نویسندگان این عهد، شاعران متعلق به سلسله های قبلی و بعدی هستند. چون این سلسله جمعاً ۱۶ سال سلطنت کرده اند. مشهورترین نویسندگان و شاعران این عهد را قبلاً نوشته ایم. برای کسب اطلاع بیشتر می توان به جلد دوم تاریخ خان جهانی، صفحه ۷۰۷ تا ۷۹۹ که برخی از مشایخ این عهد را معرفی کرده است، مراجعه کرد.

نگاهی به تصوّف اسلامی در هند^۱

اسلام نخستین بار به وسیله بازرگانان دریانورد عرب از طریق سواحل مالابار و سیلان در شبه قاره شناسانده شده است. محمد بن قاسم در سال ۷۱۰ م/ ۹۲ هـ از راه مکران و بلوچستان به شبه قاره وارد شد و بین سالهای ۷۱۱-۷۱۲ م/ ۹۳-۹۴ هـ سند را گشود و در سالهای بعد نفوذ خود را تا ملتان و پنجاب غربی گسترش داد. فاتحان عرب خانواده‌های خود را در مناطق گشوده شده سند سکونت دادند. آیین محلی مردم به چند دلیل تغییر یافت. بسیاری از برهمنان که مشاغلی بزرگ بر عهده داشتند، برای حفظ موقعیت خود اسلام آوردند؛ تعدادی بی شمار از بوداییان به عنوان ستون پنجم علیه فرمانروایان خود به آیین فاتحان درآمدند؛ محمد بن قاسم چندتن از فرماندهان محلی را واداشت که مسلمان شوند و از این راه تعداد کثیری به آیین اسلام درآمدند. می نویسند که بازرگانان، راجه آصفان (Asifān) در پنجاب را قانع کردند که آیین اسلام را بپذیرد،

۱- در این بخش از: بزم صوفیه، سید صباح الدین عبدالرحمن، اعظم گر، طبع ثانی و کتاب زیر استفاده شده است:

A History of Sufism in India, Saiyid Athar Abbas Rizvi, 1-II New Delhi, Rprinted, 1992.

انیس الطالبین و عده السالچین، صلاح بن مبارک بخاری، مقدمه دکتر خلیل ابراهیم صاری اوغلی.

مسلمان شدن آن راجه که مقام و منزلتی داشت در اسلام آوردن دیگران بسیار مؤثر افتاد؛ دانشمندان هندو و بودایی به‌دربار خلفای عباسی فرستاده شدند؛ **قمرکن کریم** به‌زبان محلی ترجمه شد و در نتیجه شخصیت‌های مذهبی و ادبی پدید آمدند. در قرن دوم هجری / هشتم میلادی به‌نام ابومعشر ناجح (م ۱۷۰ هـ / ۷۸۷ م) عالم حدیث و ابوالعطاء شاعر (م ۱۵۸ هـ / ۷۷۴ م) برمی‌خوریم که از برجسته‌ترین شخصیت‌های آن عهدند.

اطلاعات ما دربارهٔ صوفیان سند اندک است و این کمبود ممکن است معلول دو عامل باشد: نخست آن که میان سند و خراسان و ماوراءالنهر ارتباط به‌کندی انجام می‌گرفت، و دوم آنکه شکوفایی تصوّف در قرن چهارم هجری / دهم میلادی با رشد آیین اسماعیلی فاطمی (۹۰۹ - ۱۱۷۱ م / ۲۹۷ - ۵۶۷ هـ) همزمان بود. میان سالهای ۹۷۷ - ۹۸۵ م / ۳۶۷ - ۳۷۵ هـ مُلتان تحت سیطرهٔ خلفای فاطمی مصر بود. منصوره، پایتخت سند در دست خاندان سیمره بود و آن خاندان خلافت فاطمیان مصر را نیز پذیرفته بودند. از این رو روابط تصوّف سنی با صوفیان مناطق دیگر طبعاً قطع شده بود.

اسماعیلیّه که آیات **قمرکن** را تأویل می‌کردند و برای آنها معانی باطنی قائل بودند، در میان مردم مسلمان‌شدهٔ سند نفوذی یافته و پیروانی فراهم کرده بودند. حملهٔ محمود غزنوی بین سالهای ۱۰۰۴ - ۱۰۱۱ م / ۳۹۵ - ۴۰۲ هـ در مُلتان بر اسماعیلیّه ضربهٔ محکمی زد. در سال ۱۰۲۵ م / ۴۱۶ هـ که محمود به‌سومنات حمله کرد، سپاهیانر از منصوره به‌غزنین رفتند و محمود فرصت سرکوبی اسماعیلیان را نیافت و آنان در منصوره و مُلتان به‌تبلیغ خود ادامه دادند. قریب یکصد و پنجاه سال بعد سلطان معزالدین محمدسام مُلتان را متصرف شد و در بخش جنوبی پنجاب آیین اهل سنت را به‌اجرا درآورد. خاندان سیمره تا اواسط قرن چهاردهم میلادی در سند سفلی به‌حکومت خود ادامه دادند و سند علیا بعد از پایان قرن دوازدهم میلادی به‌تسلط حکمرانان سنی درآمد.

بعضی معتقدند که تصوّف در هند زودتر آغاز شده است. یکی از کهن‌ترین صوفیان ابوعلی‌السندی است که در سال ۱۶۱ هـ / ۷۷۷ م با بایزید بسطامی دیدار کرده است. صوفی دیگر به‌نام شیخ اسماعیل به‌سال ۳۹۶ هـ / ۱۰۰۵ م از بخارا به‌لاهور - که هنوز تحت فرمان هندوها بود - آمد.

چنین به‌نظر می‌رسد که تصوّف در نیمهٔ قرن یازدهم میلادی / پنجم هجری در

اطراف ملتان نضج گرفته است. اولین صوفی که در آن نواحی سکنی گزید، شیخ صفی الدین کازرونی از مردم کازرون شیراز است. عموی وی شیخ ابواسحاق کازرونی بود که در سال ۴۲۶هـ/ ۱۰۳۵م درگذشت. پس از وی صفی الدین خلیفه وی شد. طبق روش صوفیان، مرشد به وی دستور داده بود که بر شتری سوار شود و هر جا که آن شتر توقف کند، اگرچه درمیانه کویر هم باشد، فرود آید. شیخ به این شیوه زمینی پیدا کرد که بعدها اوچ خوانده شد و در آنجا فرود آمد. هرچند این ماجرا به افسانه شباهت دارد ولی این شیوه‌ها در آن روزگار میان صوفیان رایج بود.

درواقع می‌توان گفت که فتوحات محمود غزنوی در ملتان سبب شد که آوازه این منطقه و شهرهای آن در دنیای آن روز بیپد و صوفیان در صدد برآیند که برای یافتن مرید و تبلیغ سرزمین‌های دست‌نخورده و بکری را بیابند و در آنجاها به تبلیغ و فعالیت مشغول شوند.

از کارها و فعالیت‌های شیخ صفی الدین کازرونی در اوچ هیچ اطلاعی و سندی برجای نمانده است. حکایتی مربوط به وی و مریدانش را امیرحسن سجزی در *فوائد* از ملفوظات شیخ نظام الدین اولیا نقل کرده است. طبق آن حکایت، در اوچ جوگی به ملاقات شیخ صفی الدین می‌رود و از وی به طریق دعوی می‌خواهد که با وی در ابراز کرامت مقابله کند. حکایت چنین ادامه می‌یابد که آن جوگی از خود کارهای خارق‌العاده نشان می‌دهد، چنان که مستقیماً روی هوا پرواز می‌کند و سالم به روی زمین باز می‌گردد. صفی الدین که این حال را می‌بیند، روی به آسمان می‌کند و از خداوند می‌خواهد که وی را قدرت ابراز کرامت عطا کند. از اتاق خارج می‌شود، به جانب قبله طیران می‌کند و به چپ و راست می‌رود، سرانجام به مقام خود بازمی‌گردد و در برابر آن جوگی می‌نشیند. جوگی حیرت می‌کند و می‌گوید: ما فقط می‌توانیم قدری از زمین بلند شویم و به جای خود فرود آییم، اما این که شما به هر طرف که خواستید رفتید، کار شما الهی است و حق است و از آن ما باطل است (فوائد، ص ۸۴).

در هند آیین حنفی رایج بود و بیشتر صوفیان برای روشنفکران مسلمان و توده‌های مردم الهام‌بخش مذهبی به‌شمار می‌رفتند. ادبیات کهن را هم بیشتر آثار صوفیه تشکیل می‌داد. نوشته‌های صوفیه شامل چهارمقوله بود:

۱- کتابهای مربوط به طریقت. در این مورد جز *کشف‌المحجوب* هجویری نمونه

دیگری نیست، ۲- ملفوظات، ۳- مکتوبات، ۴- تذکره‌ها و کتب مناقب.

صوفیه در هند رسالت خود را تأمین سعادت معنوی می‌دانستند و معتقد بودند که در ازای حکومت سیاسی، حکومت معنوی به آنان تفویض شده است. هر سلسله‌ی قلمرو خود را به مناطقی تقسیم می‌کرد. هر ولی از لحاظ معنوی و همچنین مادی، «ولایتی» داشت. خواجه معین‌الدین سجزی ناحیه‌ی دهلی را به خلیفه‌اش خواجه بختیار کاکی داده بود. این نحوه‌ی تلقی گاهی میان صوفیه و پادشاهان اختلافاتی پدید می‌آورد. در زمان تغلق‌ها محمدبن تغلق با صوفیان چشتی درافتاد. تغلق با نظام‌الدین اولیا به آن دلیل که نظام‌الدین به دربار نمی‌رفت، اختلاف داشت. در عهد سلاطین دهلی هم این اختلاف برجای بود و اختلاف بیشتر بر سر سماع بود.

صوفیان در قرون وسطی زندگی خود را از دو راه تأمین می‌کردند: نخست از راه احیای زمین‌های موات، دوم فتوح یا صدقه‌نطبلیده. داشتن شغل و کسب معاش در بعضی از طریقت‌ها مجاز بود، ولی در میان چشتیه فقط برای مریدانی مجاز بود که در حاشیه بودند. شغل مانع راه عارف تلقی می‌شد.

صوفیان در اماکن سه‌گانه می‌زیستند:

۱- خانقاه‌ها یا مراکز وسیع برای اقامت شبانه‌روزی.

۲- جماعت‌خانه‌ها.

۳- زاویه‌ها.

خانقاه در آن عهد تنها محل زهد و عبادت نبود، پایه اجتماعی آن براصل ارتباط یعنی تماس نزدیک میان مریدان هر شیخ و پذیرایی و برقرارکردن ارتباط با مهمانان و زائران بود. این نوع زندگی ضوابطی دقیق و منظم داشت. برخی از این اماکن، مخصوصاً آنهایی که به طریقت سهروردیه متعلق بود، به کمک اوقاف اداره می‌شد. در این نوع اماکن فقط مسلمانان رفت و آمد نمی‌کردند، بلکه جوگی‌ها و هندوها هم با آن خانقاه‌ها مرادوه داشتند. پوشیدن خرقه و تراشیدن موی سر دو نشانه عمده تصوف بود. خرقه شیخ، تسبیح، سجاده و عصای او نشان تقدس بود. شیخ در پایان حیات آن را به خلیفه خود عطا می‌کرد. از سلسله‌های طریقت تا دوره سلاطین دهلی (۵۶۰۲- ۵۶۸۹ ه/ ۱۲۰۶- ۱۲۹۰ م) اطلاع دقیقی در دست نیست. در زمان سلاطین دهلی دو طریقت عمده در هند وجود داشت: چشتیه و سهروردیه.

۱- چشتیه:

چشت نام روستایی است نزدیک هرات. خواجه ابواسحاق، مؤسس چشتیه در قرن ششم مدّتی در آن روستا زیسته است. خواجه معین‌الدین سجزی (م ۶۲۷هـ/ ۱۲۲۹م) این طریقت را در هند رواج داده است. معین‌الدین از مریدان عثمان هارونی است. کمی پیش از فتوحات محمدبن سام غوری به هند آمد و در اجمیر شریف سکونت گزید. دهلی و ناگور دو مرکز دیگر چشتیه است. خواجه بختیار کاکي (م ۶۳۳هـ/ ۱۲۳۵م) در دهلی و حمیدالدین ناگوری در ناگور بود. خواجه بختیار به فرهنگ اسلامی نزدیک‌تر بود، ولی حمیدالدین به شیوه زندگی روستایی هند، از جمله گیاهخواری روی آورده بود. بعدها خواجه فریدالدین گنج‌شکر (م ۶۶۴هـ/ ۱۲۶۵م) در اجودهن پنجاب مرکز دیگری تأسیس کرد. یکی از مریدان وی به نام علی بن احمد صابر سلسله صابریه را تأسیس کرد. برجسته‌ترین شخصیت این طریقت نظام‌الدین اولیا (م ۷۲۵هـ/ ۱۳۲۳م) است. این مرد بزرگ بر اثر تقوی تأثیری عمیق بر مردم زمان خود و حتی بعد از خود گذاشته است. او محلی را در حومه دهلی برای خانقاه خود برگزیده است و در این انتخاب نوعی مبارزه پارسامنشانه را در نظر داشته است. البته امروز این منطقه که سابقاً غیاث‌پور خوانده می‌شد و اکنون به نام منطقه نظام‌الدین معروف است، در وسط شهر قرار گرفته است. نظام‌الدین چهارمین مسندنشین طریقت چشتیه است. خلفای او در مناطق مختلف هند خانقاها ساختند و به تبلیغ پرداختند.

چشتیه از پذیرفتن اقطاع خودداری می‌کردند و از سلاطین مقرری نمی‌گرفتند. برخی از آنان زمین‌های بایر را برای تأمین معاش کشت می‌کردند. چشتیه بعد از پراکنده شدن در شهرها به زهد و ریاضت کمتر توجه کردند و بعدها از قبول هدایای حکام و ثروتمندان هم ابایی نداشتند.

۲- سهروردیه

این طریقت به شیخ نجیب‌الدین عبدالقاهر سهروردی (م ۶۳۲هـ/ ۱۲۳۴م) می‌رسد و در عراق گسترش یافته است. برخی از مریدان آن سلسله به سبب آشفتگی اوضاع ایران و عراق به هند سفر کردند. بهاء‌الدین زکریای ملتانی در قرن هفتم هجری/ سیزدهم میلادی این طریقت را در هند گسترش داد.

بهاء الدین با ایلتمش (۶۰۷-۶۳۳ هـ / ۱۲۱۰-۱۲۳۵ م) روابط نزدیک داشت. بقیه مشایخ این طریقت نیز راه او را ادامه دادند. فقط صدرالدین عارف، پسر و خلیفه بهاء الدین زکریا (م ۶۴۸ هـ / ۱۲۸۵ م) زندگی مبتنی بر ریاضت و فقر را برگزید. سهروردیه می گفتند که ارتباط آنان با سلاطین برای آن است که در آنان تأثیر اخلاقی و معنوی داشته باشند. اما این ارتباط در شاخه اصلی سهروردیه ملتان به انحطاط اخلاقی منجر شد و آخرین شیخ آنان، یعنی هود، به دست محمد بن تغلق به قتل رسید. سهروردیه هند بر اثر حمله امیر تیمور از هم پاشید. بعد از چشتیه و سهروردیه دو طریقت مهم دیگر در هند رواج پیدا کرد: نقشبندیه، و قادریه.

۳- نقشبندیه

پیروان خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بخاری (م ۷۹۱ هـ) اند. این طریقت در هند پیروان زیاد دارد. طریقت نقشبندی به بایزید بسطامی می رسد. این طریقت مورد حمایت بابر، پادشاه تیموری هند (۹۳۲-۹۳۷ هـ / ۱۵۲۶-۱۵۳۰ م) قرار گرفت. ممکن است این حمایت به استقرار این فرقه در زمان اکبر به وسیله محمد باقی بالله کمک کرده باشد. اصل عمده اعتقادات این طریقت «وحدت شهود» است. آنان وحدت شهود را چنین تعریف کرده اند که «خدا در دل بنده به وجود خودش شهادت می دهد». این وحدت با خدا (یعنی جمع) به اتحادی منتهی می شود که وحدت در ذات نیست بلکه این اتحاد از طریق فعل، ایمان و عشق صورت می گیرد. علاء الدوله سمنانی (م ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۶ م) این نظر نقشبندیه را کمال بخشید و این نظر در هند به وسیله شیخ احمد سرهندی در قرن یازدهم هجری - که به مجدد الف ثانی معروف است، بسط یافت. حمله شدید شیخ احمد سرهندی بر توحید فلسفی مبتنی بر وحدت وجود این عربی مسیر عرفان در هندوستان را تغییر داد. وی استدلال می کرد که عقیده وحدت وجود مشعر بر این است که هیچ چیز وجود ندارد جز خدا، این عقیده منافی مذهب و عقل است. از طرف دیگر وحدت شهود به توحید مطلق می رسد، به این معنی که خدا وجود دارد و یکی است و هیچ مخلوقی را نمی توان جزئی از او دانست. از این رو درست نخواهد بود اگر بگوییم که «همه چیز خداست» صحیح این است که گفته شود «همه چیز از خداست». قطع نظر از اعتقاد به وحدت شهود و هواداری از شریعت، دیگر ویژگیهای عمده این طریقت، شیخ، ورد، و سماع به عنوان محرک معنوی برای سالک است.

۴- قادریّه

این طریقت به عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۲هـ / ۱۱۶۶م) می‌رسد و شایع‌ترین طریقت در هند امروز است. قادریّه در هند ابتدا توسط محمدغوث رایج گردید. محمدغوث در ۸۸۷هـ / ۱۴۸۲م در اوچ خانقاهی برپا کرد. سالها بعد در دورهٔ سلسلهٔ مغولی هند به پایمردی شاه نعمت‌الله و مخدوم محمدگیلانی پایه‌هایش استوارتر شد.

معروف‌ترین سیمای این طریقت در قرن یازدهم در هند، با محمدمیر (۱۴۰۵هـ / ۱۶۳۵م) است که به «میان‌میر» شهرت دارد و مراد داراشکوه پسر شاه‌جهان و جهان‌آرا بیگم خواهر داراشکوه بود. پیروان این طریقت شهر بغداد را که آرامگاه عبدالقادر گیلانی در آنجاست، مقدّس می‌شمارند.

در هندوستان طریقت‌های دیگری هم هستند. هجویری از دوازده طریقت نام برده است. از میان آن طریقت‌ها در قرن دهم طریقت شطاریّه رایج بود که به وسیلهٔ شیخ عبدالله (م ۸۹۰هـ / ۱۴۸۵م) در جونپور و مالوه دایر شده بود. این طریقت از آداب و رسوم هندی بیشتر متأثر شده و بعد به تنعم‌گراییش یافته است. برجسته‌ترین شیخ شطاری، محمدغوث گوالیاری (م ۹۷۱هـ / ۱۵۶۳م) است. وی با ظهیرالدین بابر، همایون و اکبر ارتباط داشت. مدّتی در گجرات زیست و علمای آنجا که برخی از ریاضت‌های وی را بدعت می‌دانستند به انتقاد از وی برخاستند. خود وی مرید شیخ حمید بود. در سال ۹۶۶هـ به آگره رفت و اکبر را به سلک مریدان خود درآورد، اما پادشاه زود از وی برگشت. مردی بسیار متواضع بود و هرکس را می‌دید برایش بلند می‌شد. رسالهٔ معراج در عروج حال خود و جواهرخمس، اورداد غوثیه و بحرالحیات از آثار اوست. سال وفات او را ۹۷۰هـ هم نوشته‌اند.^۱

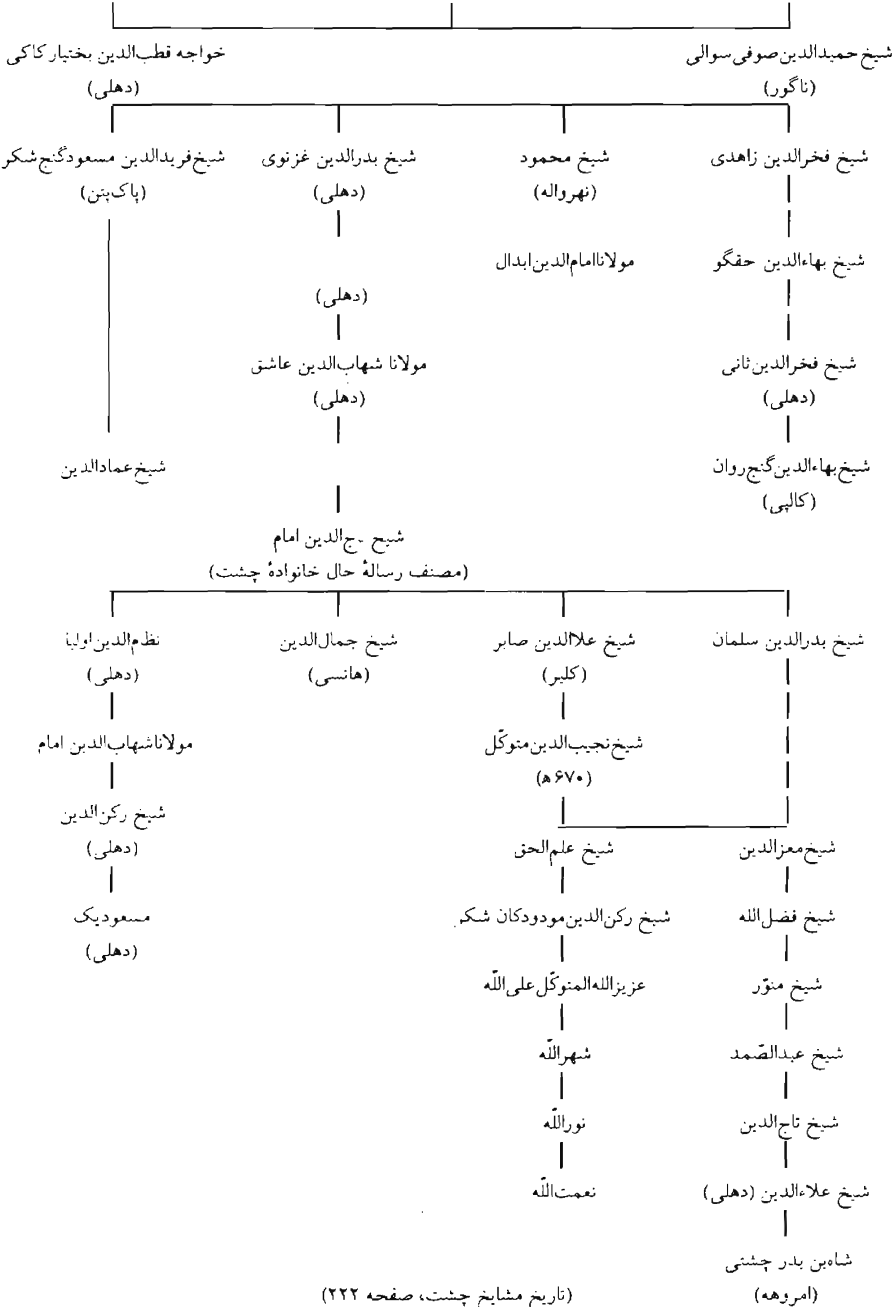
تصوّف پدیده‌یی پیچیده است. این پدیده در هند پهناور هم در روستاها و هم در شهرها ریشه دوانده است. عمق تأثیر و مقبولیت آن در میان مردم چنان بوده است که نواحی روستایی مانند: اوچ، ناگور و سیلپت را به صورت شهری درآورده است. در عهد محمدبن تغلق در دمشق به شهاب‌الدین احمد العمری گفته بودند که در دهلی دوهزار خانقاه وجود دارد. شاید این رقم اغراق‌آمیز باشد، اما نشان می‌دهد که تعداد خانقاهها بسیار زیاده بوده است و خانقاهها در آن عهد تأثیرهایی عمده در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته‌اند. تصوّف در سطح بسیار گسترده‌ای به نمادگرایی بدل کرد و بخش عمدهٔ آن ناگزیر به شعر فارسی بود. تصوّف از این نظر هم برای زبان فارسی خدمتی شایان کرده است.

۱- تذکرهٔ علمای هند، احمدعلی، مطبعة نولکشور، لکهنو، ص ۲۰۶.

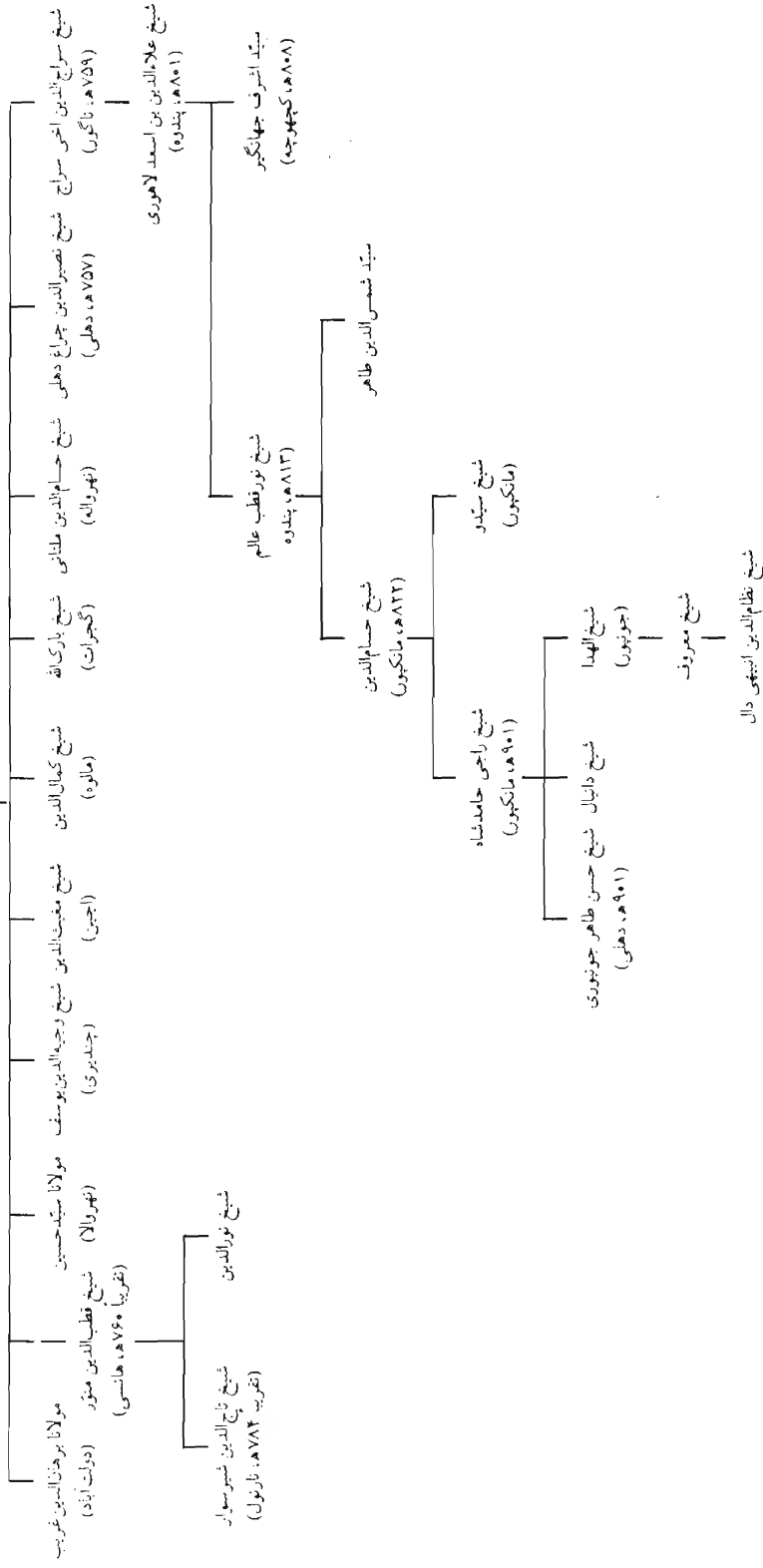
سلسله مشايخ چشت

خواجه معين الدين حسن سنجرى

(اجمير)

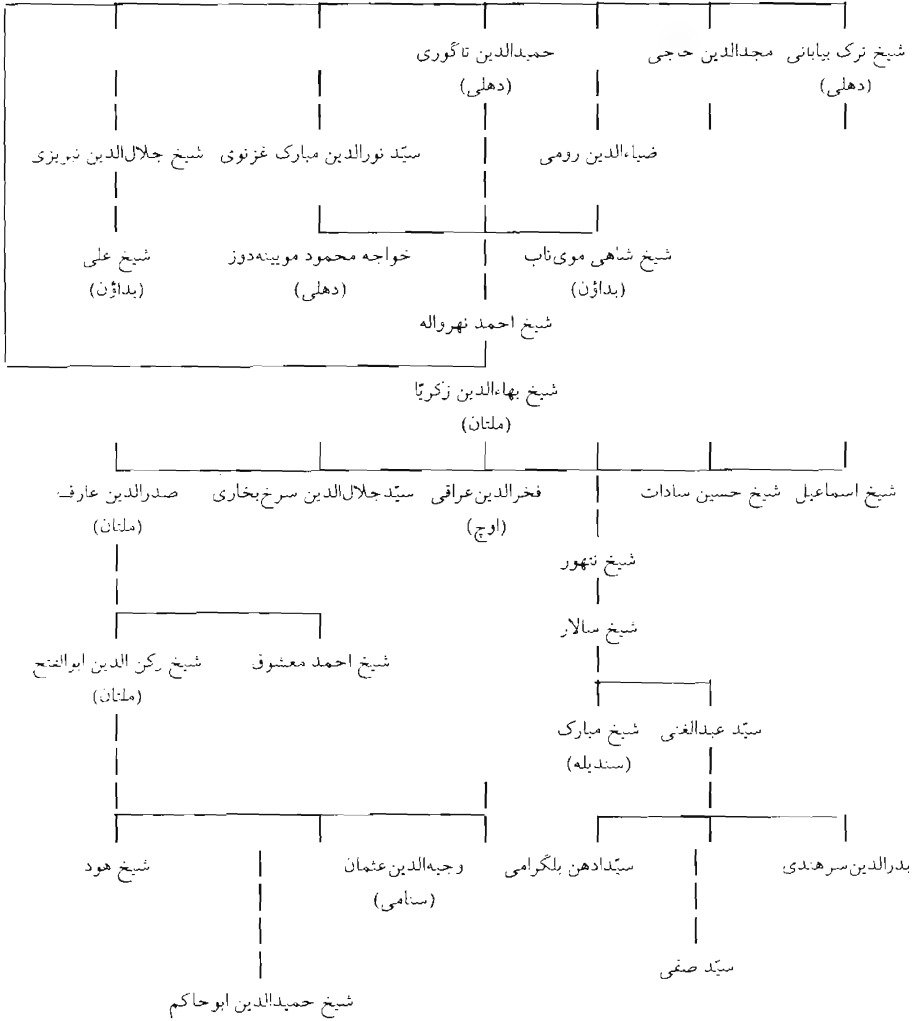


شيخ نظام الدين أوليا



سلسلہ سہروردیہ

شہاب الدین عمر سہروردی



(نقل از تاریخ مشایخ چشت، جلد ۱، صفحہ ۱۷۹)

سلسلہ قادریہ

مخدوم محمد گیلانی حلبی
(۹۲۳ھ، اوج)

مخدوم عبدالقادر ثانی
(۹۳۰ھ)

شیخ عبدالرزاق

شیخ حامد گنج بخش
(۹۷۸ھ)

شیخ داود کرمانی
(۹۸۲ھ، شیرکده)

شیخ موسی پاک شهید

شاه ابوالمعالی قادری
(۱۰۲۴ھ، لاہور)

شیخ عبدالحق محدث دہلوی

سلسلہ کبرویہ، فردوسیہ، ہمدانیہ، اشرفیہ

شیخ نجم الدین کبری
(۶۱۸ھ)

سیف الدین باخیزی

شیخ مجد الدین بغدادی
(۶۱۶ھ)

سعد الدین حمویہ
(۶۵۰ھ)

شیخ بدر الدین فردوسی سمرقندی

فرید الدین عطار

رضی الدین علی لالا
(۶۴۲ھ)

شیخ نجم الدین

شیخ رکن الدین فردوسی
(۶۵۸ھ بخارا)

شیخ احمد گربانی
(۶۶۹ھ)

شیخ نجیب الدین محمد (دہلی)

شیخ نور الدین اسفراینی
(۷۱۷ھ)

شیخ شرف الدین بھٹی
(۷۸۲ھ)

علاء الدولہ سمنانی
(۷۳۹ھ)

سلسلہ رکنیہ

شیخ تقی الدین اخی علی دوستی

شیخ محمود مزدقانی

سید علی ہمدانی

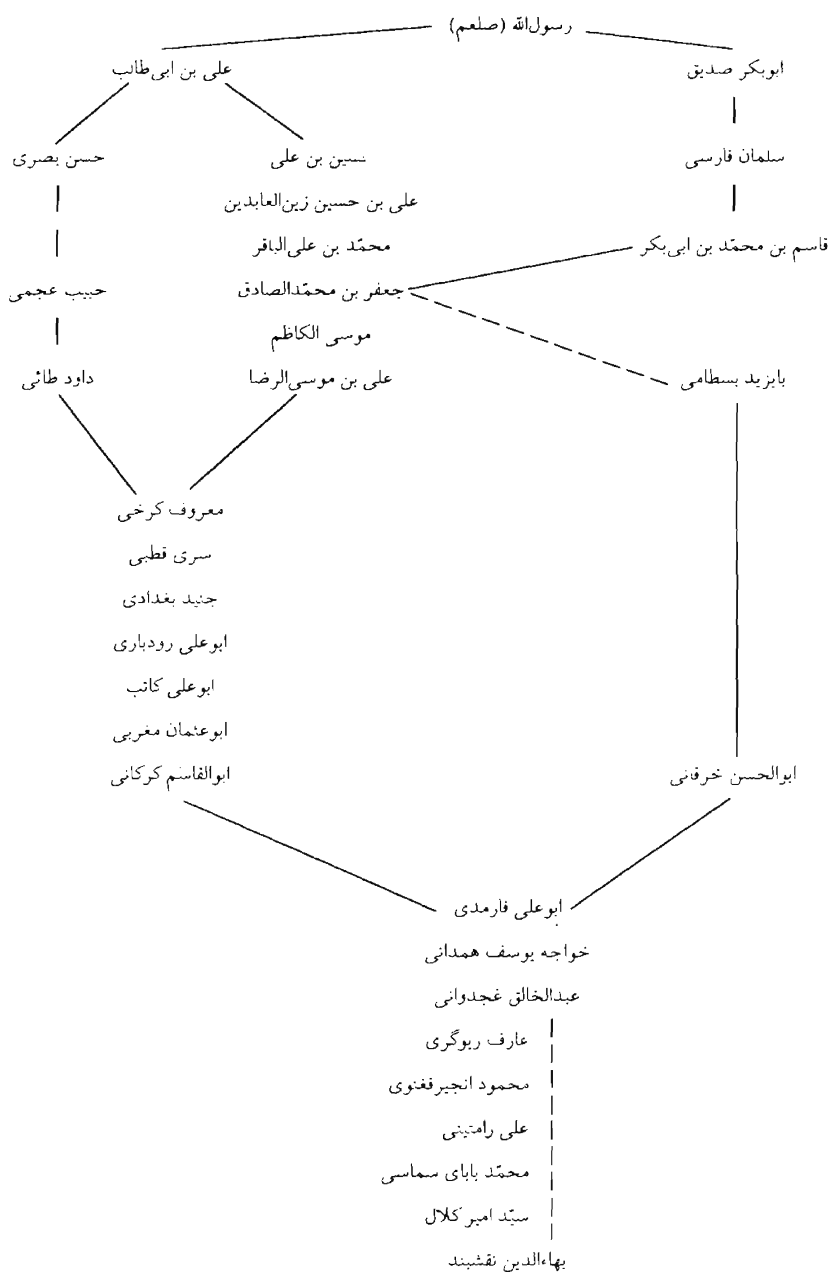
سید اشرف جہانگیر سمنانی
(۸۰۸ھ)

شیخ اسحاق ختلانی
(۸۲۶ھ)

سلسلہ ہمدانیہ

(نقل از تاریخ مشایخ چشت، صفحات ۱۸۷ و ۱۷۶)

سلسلهٔ نقشبندی*



(برگرفته از قدسیه، صفحه ۹۹ مقدمه)

اصول مشایخ چشت در توسعه سلسله خود^۱

درباره سه طریقت سهروردیه، نقشبندیّه و قادریّه در منابع ایرانی اطلاعاتی بسیار مبسوط توان یافت، از این رو در اینجا به آن طریقتها پرداخته ایم. اما طریقت چشتیه که در شبه قاره تأسیس شده و بیش از همه جا در آن دیار گسترش یافته است، جای آن دارد که درباره ارکان و آداب آن طریقت کمی مفصّل تر سخن گفته شود.

۱- مشایخ چشت اگر می خواستند در منطقه یی خانقاهی باز کنند و سلسله خود را گسترش دهند، جوّ عامّ ذهنی، اوضاع جغرافیایی، آداب و عادات و رسوم و خصایص جسمانی مردم همان منطقه را مدّ نظر می گرفتند. نه تنها محیط فکری و ذهنی آن منطقه را بررسی می کردند، بلکه برای نشو و نما و آینده سلسله نیز می اندیشیدند. علاوه بر این مشاغل که برای تربیت روحانی مریدان خود معین می کردند، مزاج آنان را هم ملحوظ می داشتند.

۲- برای پیشبرد منظم کار ضرورت داشت که دایره عمل هر شخص به طور واضح و روشن معلوم باشد. البته در این زمینه مسأله «ولایت» مؤثر بود. آنان خلفای خود را در گستره پهناور برای تبلیغ روانه می کردند. قداست ولایت از آن جهت بود که مردم نوعی روحانیت در آن خلفا احساس کنند تا اهداف خود را حساب شده تر پیش ببرند.

۳- مشایخ چشت نه تنها در زمینه اسلامی فعال بودند بلکه در اشاعت آن هم می کوشیدند، چنان که مغولان (تیموریان هند) را به سوی اسلام کشاندند و جانی تازه در کالبد انسان های افسرده دمیدند.

کیفیت و اهمیت تلاش های اصلاحی چشتیه

مهمترین جنبه فعالیت مشایخ چشت، نظام تربیت و اصلاح مریدان در این طریقت

۱- این بخش از کتاب تاریخ مشایخ چشت، خلیق احمد نظامی، جلد اول، ص ۹۳ و بعد، ترجمه و تلخیص شده است.

است. خدماتی که در راه اصلاح عناصر فاسد اجتماعی و اصلاح اخلاق آنان انجام داده‌اند، در تاریخ بی‌مانند است. صوفیان در آن روزگار به‌زویای روح انسانی نفوذ کردند و در آن تغییرات باورنکردنی پدید آوردند. باوجود پیشرفت‌های افتخارآمیزی که دانش‌ها در عصر حاضر داشته است، باید گفت که روانشناسی هنوز نتوانسته است در روان انسانها آن چنان نفوذی که صوفیه داشته‌اند، داشته باشد.

چشمه بصیرت نفسانی آنان از منبع ایمان و عمل می‌جوشید. چنان‌گاهی نافذ داشتند که بر هر کسی که نظر می‌انداختند، فواره معصیت را در وجود او می‌خشکاندند. جای دریغ است که در متونی که درباره زندگی آن بزرگان فراهم آمده به‌این جنبه معنوی حیات آنان توجهی نشده، و فقط به‌ثبت کرامات و خرق عادات اکتفا کرده‌اند، درحالی که آن مشایخ همه جا در سخنان خود اظهار کرامت را نکوهش کرده‌اند و آن را حجاب راه سالک دانسته‌اند. حقیقت این است که زندگی پاک و بی‌آلایش آنان در تلاش‌های دینی و اصلاحی و اخلاقی آنان نهفته است. ضروری است که نظام اصلاحی آنان را برای علاقه‌مندان به تفصیل بیان کنیم:

۱- بیعت، یعنی دست بر دست یکدیگر نهادن و عهد بستن. حضرت رسول اکرم (ص) نیز بارها از مسلمانان بیعت گرفته بودند. در بیعت یک راز روحانی نهفته است و انسان در زندگی گذشته خود مروری می‌کند و در آن اعمال غیر اخلاقی و غیر مشروع می‌یابد. ضمیر او به ملامتش برمی‌خیزد، در دل خود احساس ندامت می‌کند. این مرور در گذشته روح انسان را می‌تراشد، ناآرامش می‌کند. سرانجام انسانی پاک‌نهاد و متقی می‌یابد و در حضور او عهد می‌بندد که از معاصی پرهیزد. شیخ به‌وی اطمینان می‌دهد که «تائب با متقی برابر است» و با این اطمینان بخشی بر زخم دل او مرهم می‌نهد. تائب از گذشته می‌بُرد و به آینده امید می‌بندد. مشایخ چشت به‌این مقصد بیعت می‌گرفتند. هرگاه شخصی برای بیعت پیش حضرت نظام‌الدین اولیا می‌آمد، پس از دعا و... «فرمودی که بیعت کردی بر این ضعیف و خواجه این ضعیف و خواجه خواجگان ما و بر پیغمبر (ص) و با حضرت عزت عهد کردی که دست و پای و چشم نگاه داری و بر نهج شرع باشی؟». هدف و محور تلاش‌های مشایخ چشت آن بود که انسان را از عیوب اخلاقی باز دارند و به‌راه شرع هدایت کنند. با همین نیت به‌مردان خاص خلافت می‌دادند. در

خلافت نامه‌ها به این مقاصد اشاره می‌شد.^۱

از مطالعه خلافت نامه‌ها چنین برمی‌آید که مقصود حقیقی مشایخ از بیعت، بیدار کردن شعور و احساس اخلاقی و فراهم کردن زمینه اصلاح و تربیت بود. بیعت در میان مشایخ شرایطی داشت. آن شرایط را می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف. بیعت در مزار مشایخ درست نیست، یعنی بر مردگان بیعت نمی‌توان کرد. اظهار بیعت به خضر (ع) را نیز مشایخ چشت نمی‌پذیرفتند.

ب. بیعت در حضور دو شیخ و یا پیوستن به سلسله‌های مختلف مورد قبول مشایخ چشت نبود. آنان می‌گفتند: «یک درگیر و محکم‌گیر». این نکته از اصول چشتیه بود. برای جمعیت خاطر یک تعلق کافی است. چنان که نظام‌الدین اولیا می‌فرمود:

«بیعت همان است که اول با کسی کرده باشد، اگرچه آن پیر یکی از آحاد باشد... شیخ الشیوخ العالم شهاب‌الدین سهروردی بارها گفتی: هر دری و هر سری نباشید یک درگیرید و محکم‌گیرید.» پس از وفات شیخ می‌توان دست بیعت به شیخی دیگر داد.

ج. تجدید بیعت مجاز است. هدف تکرار عهد است. اگر سالکی دچار لغزش شود، شیخ می‌تواند برای اصلاح وی دوباره مرید را به تجدید بیعت وادارد. یک بار نظام‌الدین اولیا از برهان‌الدین غریب رنجیده‌خاطر شد، او دوباره بیعت خود را تجدید کرد.

د. اگر شیخ حضور نداشته باشد، به خرقه وی می‌توان بیعت کرد.

ه. زنان نیز می‌توانستند بیعت کنند، بیعت آنان دو شرط داشت: نخست آن که به جای دست دادن، جامه‌یی را در دست می‌گرفتند و شیخ طرف دیگر جامه را می‌گرفت، دوم آن که از گفتگو در خلوت پرهیز می‌کردند.

وظایف و کردارهای معلّم اخلاق

نصیحت کردن به انسانها کاری دشوار نیست، اما با نصیحت زیربنای زندگی انسان

۱. خلافت نامه‌یی که نظام‌الدین اولیا به شیخ شمس‌الدین بحیی داده است در سیرالاولیا نقل شده. مراجعه به آن مفید تواند بود. این خلافت نامه در تاریخ مشایخ چشت، جلد اول، ص ۳۰۵ - ۳۰۸ نیز آمده است.

را تغییر دادن کمتر از جاری کردن جویبار شیر نیست. انسان ناصح باید خصایص ویژه‌ی داشته باشد:

۱- بر هر معلم اخلاق واجب است اندرزی که می‌دهد خود دارای آن خصیصه باشد. چنان نباشد که *همرآن* کریم درباره آنان می‌فرماید: «*اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم*» (بقره، ۲/۴۴). نصیحت انسان بی‌عمل بر لوح دل کسی نمی‌نشیند. شرور عشق و نور ایمان از عمل معلوم می‌شود. نظام‌الملک، مؤلف *مناقب فخریه* وقتی به خدمت شاه فخرالدین دهلوی رسید و سخنان او را شنید، آن سخنان را چنین توصیف می‌کند: «گویا شرابی بود که در جام دل من ریختند و آتشی بود که در سینه من انداختند». مشایخ چشت این شیوه را از پیامبر بزرگوار اسلام آموخته بودند. حمیدالدین صوفی سوالی وصیت کرد: «می‌باید آنچه بالای منبر بگویی اول خود بر آن کار کنی».

۲- معلم اخلاق باید از ویژگیهای فردی و اجتماعی یک قوم آگاه باشد. مادام که محرکات ذهنی، کیفیات قلبی، رجحانات طبعی درست سنجیده نشود، فکر و عمل انسان تغییر پیدا نمی‌کند. این نوع صلاحیت را حضرت نظام‌الدین اولیا «نفس‌گیرا» تعبیر کرده است. نظر شیخ باید چنان تیز و بزا باشد که عمق دل مرید را دریابد.

اگر شیخ آن افکار و اندیشه‌هایی را که در دل مرید است و مرید آنها را از خوف قانون یا جامعه و یا فرد در دل پنهان کرده است، بداند و کشف کند، اصلاح آن مرید به سهولت انجام‌پذیر خواهد بود. عدم آگاهی از فطرت انسانی مانع راه اصلاح است. مشایخ چشت خلفای خود را وامی‌داشتند که در میان مردم باشند، جفا و درستی آنان را تحمل کنند تا در شناخت آنان تجربه وسیع و عمیق به‌دست آورند.

هرچند روانکاوی امروزه پیشرفت کرده است، اما هنوز آن نتایجی را که مشایخ به‌دست آورده بودند کسب نکرده است. شاید علت آن باشد که روانکاوان تجربیات محدودتری دارند.

۳- معلم اخلاق باید مجسمه محبت و مهر باشد. هیچ کس گوش به سخنان معلم درشت‌خو نمی‌سپارد. خانقاه مشایخ چشت مرکز محبت و نوازش دل بود، کوچک و بزرگ در آنجا خود را فراموش می‌کردند و دل‌هایشان برای پذیرش اندرز آماده می‌شد. محیط خانقاه اینچنین بود:

الف. با مریدان کهنه و نو یکسان برخورد می‌کردند. با تازه‌واردان چنان رفتاری داشتند که تازه وارد هیچ نوع بیگانگی احساس نمی‌کرد. در *فوائد الفوائد* آمده است که در مجالس بابا فرید «اگر کسی به خدمت بیامدی که هرگز نیامده بودی و دیگری نیز حاضر بودی که او استثنای چندین سال بودی، در محاوره با هر دو برابر بودی و در تلطّف و توجّه با هر دو متساوی.»^۱

ب. در میان افرادی که به حضور می‌آمدند، نیک و بد را از هم جدا نمی‌کردند.
ج. همه کس را چیزی برای خوردن می‌دادند. اگر چیزی نبود آب تعارف می‌کردند. نظام‌الدین می‌فرمود که ابراهیم (ع) همیشه با مهمانان طعام می‌خورد «تا روزی مشرکی مهمان او شد. مهتر ابراهیم چون دید که او بیگانه است او را طعام نداد، فرمان رسید که ای ابراهیم ما او را جان می‌توانیم داد، تو نان نمی‌توانی داد؟»^۲
د. وقتی برای مهمان غذا می‌آوردند، نزاکت درونی و آداب‌دانی او را مدّ نظر داشتند.

ه. با همه کس به خوشی رفتار می‌کردند. مهمانانی می‌آمدند که رفتاری پسندیده نداشتند، اما نظام‌الدین با آنان هم به ملایمت رفتار می‌کرد. معین‌الدین چشتی می‌گفت: «مردم باید همچون دریا سخاوت، همانند آفتاب شفقت و به سان زمین فروتن باشند.»

و. هر کسی که به خانقاه می‌آمد، تحفه‌یی می‌آورد و شیخ آن تحفه را با پیشانی باز می‌پذیرفت.

۴- اگر در مخیّله معلّم اخلاق ذرّه‌یی شائبه خودبینی باشد، نمی‌تواند کاری در زمینه اصلاح دیگران انجام دهد.

۵- فکر و عمل معلّم اخلاق باید خدمت به خلق باشد و این خصیصه باید جزو لاینفک وجود او باشد.

۶- پوشیدن رازهای مردم همواره باید نصب‌العین معلّم اخلاق باشد.

۷- بر معلّم اخلاق فرض است که از سیاست و سلطان دوری کند، زیرا زندگی درباری و رشد و هدایت یک جاگرد نمی‌آیند.

۲- فواید الفوائد، اردو آکادمی، دهلی، ص ۳۴۹.

۱- فواید الفوائد، نولکشور، ۱۳۰۲، ص ۷۴.

۸- حتی در زوایای ذهن معلم اخلاق این اندیشه نباید لانه کند که همه دنیا را فساد گرفته است و او وظیفه دارد که همه را اصلاح کند. شیخ حمیدالدین صوفی سوالی می‌فرماید: «در حدیث پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم - آمده که هر که گوید همه عالم فاسد شده، او فاسد شده که همچنین می‌گوید و دیگری نه.»^۱

خلاصه آن که اگر از گریه‌های نیم‌شبان در دل معلم اخلاق آتشی افروخته شود، و او به جای اندرز تمثیل به کار ببرد و خودنگری را به خودشکنی بدل سازد و به جای انتقاد نوازش را برگزیند، نفرت را با محبت پاسخ دهد، گناهکار را متهم نکند بلکه تهمت را بر گناه نهد، از دنیا و آنچه در آن است بی‌نیازی احساس کند و چشم امید فقط به آفریدگار کاینات داشته باشد، معرفت خداوند را در تلاش برای خدمت به خلق بداند، وجود چنین معلمی برای راه گم‌کردگان همانند چراغی فروزان راهنما خواهد بود.

شیوه اصلاح و تربیت در میان چشتیه

۱- یکی از اصول مشایخ چشت در تربیت آن است که ابتدا باید احساس و ادراک انسان اصلاح شود. اگر این دو صلاح پذیرفت، انسان خود به خود اصلاح خواهد شد. می‌گویند: کار بد بد است، اما خیال بد بدتر از کار بد است. نظام‌الدین می‌فرمود: «اول خطر است، یعنی اول چیزی در دل بگذرد، بعد از آن عزیمت است، یعنی بر آن اندیشه دل می‌بندد، و بعد از آن فعل است، یعنی آن عزیمت را به فعل رساند. بعد از آن فرمود که عوام را تا فعل نکنند نگیرند، اما خواص را هم در خطر مؤاخذه باشد.»^۲

۲- پس از پذیرفتن این اصل که اصلاح احساس و ادراک برای اصلاح عمل ضروری است، این سؤال پیش می‌آید که برای اصلاح از چه وسایلی باید استفاده کرد؟

شاه ولی الله دهلوی (م ۱۱۷۶ هـ / ۱۷۶۲ م) دو قوه موجود در انسان را بهیمی و ملکی لقب داده، نظام‌الدین اولیا آن دو قوه را «نفس» و «قلب» تعبیر کرده است. دشمنی نفس موجب غوغا و فتنه است. سکوت قلب موجب رضا و نرمی است. یکی به سوی

۱- سرورالصدور، نسخه خطی، به نقل از تاریخ مشایخ چشت، جلد اول، ص ۳۲۵.

۲- فواید الفوائد، ص ۱۸؛ به نقل از تاریخ مشایخ چشت، ص ۳۲۸.

بدی می‌رود و دیگری به‌سوی نیکی روان است. راه بدی را سد کردن با لگد مال کردن نفس ممکن نیست بلکه با بیدار کردن قلب مقدور است.

شیوه مؤثر برای رفع بدی بیدار کردن قلب است. چون قلب نیرو بیابد، نفس خود به‌خود خاموش می‌شود. نظام‌الدین اولیا می‌گفت: «از سر شهوات باید گذشت.»

قلب در نظر صوفیه چیست و چگونه باید آن را بیدار کرد؟ می‌گویند:

الف. قلب محلّ انوار ربّانی است. معرفت حق با قلب ممکن است. قلب است که انسان را به‌مبدأ فیاض هستی می‌پیوندد و راه را نشان می‌دهد. خدای تعالی آن را دارالملک خود خوانده است: «قلوبُ احبّائی دارملکی» و نیز «القلب بیت‌الله».

ب. هر قلبی محلّ انوار ربّانی نیست. بر این وجه که قلب مثال آینه است، هرگاه حجابی روی آن باشد، جمال حق را نمی‌نمایاند. در وجود انسان دو نیروی بهیمی و ملکی است. یکی انسان را به‌سوی بدی و دیگری به‌جانب نیکی می‌کشاند. اگر نیروی بهیمی غالب شود، آینه دل را غبار می‌گیرد و قابلیت جذب انوار ربّانی را از دست می‌دهد.

۳- قوای بهیمی و ملکی چگونه و به کدام وسایل بر انسان غلبه می‌کنند؟ شاه ولی‌الله دهلوی در کتاب *حجة الله البالغة* در این باره فصلی تحت عنوان «فی اسباب الخواطر الباعثة عن الاعمال» نوشته است. اگر آن فصل را بررسی کنیم، عوامل اصلی که می‌توانند محرک قوای بهیمی و ملکی باشند، عوامل زیرند:

الف. کیفیت تولّد انسان، ب. نحوه تأمین معاش، ج. محیط، د. خوراک.

۴- برای کشاندن قلب به‌راه صحیح و توسعه و تقویت قوه ملکی، عبادت راستین و پرخلوص ضروری است. مقصد اعمال و اشغال تصوف، علاوه بر ارکان دین، یکی هم بیدار کردن قلب است تا بر آن رنگ ملکی غالب آید.

۵- انسان جامع نیکی و بدی است، برای راندن بدی بر نیکی‌ها باید افزود.

۶- باید با انسانی که طالب اصلاح است همدردی کرد. مصلحتی که می‌خواهد به‌اصلاح برخیزد، اول باید اضطراب و کشمکش درونی را درک کند. او باید پاورچین پاورچین به‌درون و زوایای دل آن طالب اصلاح در آید.

۷- اگر کسی به‌کارهای بد کشانده شده، منع او از آن کار سودمند نیست. پس از منع کشمکشی در درون او پیدا خواهد شد و آن کار بد به‌شعور باطنی او خواهد رفت. باید چیز خوبی یافت و جانشین آن بدی کرد. به گفته قمران کریم «إِنَّ الحسنات يذهبن السيئات»

(هود، ۱۱/۱۱۴).

- ۸- برای تربیت و اصلاح انسان هیچ عاملی مؤثرتر از تغییر اطرافیان نیست. مصاحبت با یاران نیک مؤثرست. نظام‌الدین می‌فرماید: «صحبت را اثری قوی است.»
- ۹- توبه در طریق اصلاح جایگاهی عمده دارد. انسان بعد از توبه گویی دوباره زنده شده است. توبه باید در جوانی باشد. نظام‌الدین می‌گوید: «توبه و انابت در حال جوانی نیکو می‌آید، در پیری چه کند که تأثبات نشود؟»

اهمیت خانقاه

مشایخ چشت خانقاه را مرکز اصلاح و تربیت قرار داده‌اند. خانقاه محلی است مخصوص که شیخ طبق اصول و سلیقه خود در آنجا در اصلاح و تربیت مردم کوشش می‌کند. بنای آن یکی از بناهای زینتی مسلمانان است. مردم که خانه و کاشانه بی نداشتند، در خانقاه می‌ماندند. و به عبادت می‌پرداختند. در آن محل افرادی که طبایع گوناگون داشتند یک جا گرد می‌آمدند. جایگاهی بود که ذهن انسان‌های گناهکار در آنجا دگرگون می‌شد. خانقاه مشایخ چشت تنها برای تصفیه باطن اختصاص نداشت، بلکه برای تعالیم دینی هم مورد استفاده بود.

اصلاح شخصیت اخلاقی

اصلاح شخصیت اخلاقی مهمترین و مشکل‌ترین کار مشایخ بود. آن را «سنت نبوی» و «کار نبوت» می‌دانستند و وظیفه مهم خود تلقی می‌کردند. اصلاح شخصیت اخلاقی بر چهار بنیاد استوار بود:

۱- ایمان.

۲- عمل نیک.

۳- تلقین استقامت در راه حق.

۴- ارشاد برای صبر.

برای ایمان تربیت دینی ضروری بود. مشایخ چشت معتقد بودند که پختگی ایمان با پای بند بودن به ارکان اسلام میسر است. پای بند بودن به ارکان دینی هرچه استوارتر باشد، شخصیت مرید محکم تر و استوارتر خواهد بود.

نماز را با جماعت می خواندند و به مفهوم «لا صلوة الا بحضور القلب» عمل می کردند. بعضی عقیده دارند که اگر کسی به معرفت دست یافت، نماز از وی ساقط می شود، مشایخ چشت این عقیده را باطل می دانستند.

روزه سپر ایمان است، صبر را پخته تر می کند و صبر هم ایمان را پخته می کند. اگر کسی زکات ندهد، نمازش پذیرفته نیست. برای مستطیع حج واجب است. مستطیع باید به جای مکان، مکین را در نظر داشته باشد. مشایخ چشت به اتباع شریعت اهمیت فراوان قائل بودند و بعد از ایمان به زندگی عملی توجه داشتند.

مشایخ چشت در تعلیم اخلاق چند نکته را در نظر می گرفتند:

- ۱- اصلاح نیت، نظام الدین می فرمود: «اصل نیت صالح می باید، زیرا آنچه نظر خلق بر عمل است اما خدای تعالی را نظر بر نیت است.»

- ۲- استقامت، بدون پایداری نمی توان فیضی یافت.

- ۳- آنچه بر خود نمی پسندی برای دیگران هم روا مدار.

- ۴- توکل، «اعتماد بر حق باید کرد و نظر بر هیچ کس نباید داشت.»

- ۵- عفو، عفو کردن بهتر از اندوه خوردن است.

- ۶- ایثار، در نوشته های آنان ایثار جایی والا دارد.

- ۷- دیانت ضامن سلامت و موجب فراغ بال است.

- ۸- پرهیز از عیب جوئی.

- ۹- تحمل کار صدیقان است.

تربیت خلفا و مریدان

افراد گوناگونی در خدمت مشایخ چشت حضور می یافتند که صلاحیت ذهنی و

مقاصدی مختلف داشتند. مشایخ ناگزیر برای اصلاح و تربیت آنان راههای مختلفی در پیش می‌گرفتند. آن افراد چهارگونه بودند: خلفا، مریدان خاص، مریدان عام، و عوام. تربیت خلفا، شیخ به‌مریدی که می‌خواست خرقه خلافت ببخشد، توجه خاصی مبذول می‌داشت. ادامه طریقت و پیشرفت آینده آن به‌وجود آن خلفا وابسته بود. از این رو شیخ در اصلاح شخصیت خلیفه رنج‌ها تحمل می‌کرد و زوایای زندگی ظاهری و باطنی خلیفه را از بوته آزمایش و تجربه می‌گذراند. آزمایش را تا مرحله‌ی ادامه می‌داد تا مطمئن شود در وی صلاحیت خلافت پدید آمده است. نظام‌الدین اولیا درباره خلافت چنین گفته است: «اوصاف این کار بسیار است، فاما در آن ایام که خواجه من مرا به‌دولت خلافت رسانید، روزی مرا گفت: باری تعالی تو را علم و عقل و عشق داده است و هر که بدین سه صفت موصوف باشد از او خلافت مشایخ نیکو آید.»

علم در میان مشایخ چشت جایی ارجمند دارد. اگر کسی در علوم ظاهری به‌نهایت نمی‌رسید، خرقه به‌وی تعلق نمی‌یافت. در این مساله مصلحت دینی مدنظر بود. انسان فاقد علم نه می‌تواند اسرار تصوّف را دریابد و نه قادر است مثل طیب حاذق، امراض روحانی را تشخیص دهد. علوم ظاهری لازم است ولی کافی نیست. مشایخ می‌کوشیدند که کتابهایی را به‌خلفای خود بیاموزند. مرشد نظام‌الدین *قرآن کریم*، *عوارف‌المعارف*، و *تمهید ابوشکور سالمی* را به‌وی درس داده بود. بزرگان سلسله چشتیه بعدها کتابهای دیگری به‌خلفا درس می‌دادند. مثلاً احادیث نبوی، *احیاء علوم‌الدین*، *قوت‌القلوب*، *مکتوبات عین‌القضات*، *فصوص‌الحکم*، *فتوحات مکیه*، *کشف‌المحجوب*، *رساله تفسیریّه*، *کیمیای سعادت*، *مثنوی مولوی* و جز آنها را به‌خلفا می‌آموختند. مقصود از تعلیم بیدارکردن وجدان مذهبی بود. در انتخاب آن کتابها مصلحتی را درنظر گرفته بودند. کتابهای غزالی برای کسب بصیرت در مسائل مذهبی ضروری بود. از هر کتابی نکته‌بی یا نکاتی را درنظر داشتند. کتابهای صوفیانه دیگر هم فایده‌هایی دربر داشت. مطالعه احوال مشایخ پیشین نیز ضروری بود.

ترک و توکل، بعد از تکمیل معلومات، شیخ می‌کوشید که دل خلیفه خود را از آرایش مادی پاک کند تا به‌دولت توکل و استغنا به‌سوی دنیای مادی کشش پیدا نکند. مفهومی که خلیفه در ذهن دارد، باید به‌وضوح برایش روشن شود. نظام‌الدین اولیا هنگامی که به‌حسام‌الدین ملتانی خلافت می‌داد، دوبار به‌وی فرمود: دنیا را ترک کن، دنیا

را ترک کن. حسام‌الدین گفت: اگر فرمایی در شهر نمانم و دور از شهر زندگی کنم. فرمود: در شهر بمان، چنان که عامّه مردم در شهرند.

مشایخ چشت از ترک دنیا چهارچیز از خلفای خود می‌خواستند:

۱- فتوح (هدایا) را گردآوری نکنند.

۲- با امرا و سلاطین اُفت و خیز نداشته باشند.

۳- وظیفه و مستمری نپذیرند.

۴- از ملازمت پادشاه دوری گیرند.

فتوح شرایطی داشت. بر خلیفه فرض بود که فتوح را از یک دست بگیرد و به دست دیگر بذل کند. مشایخ، خلفا را از آن رواز مصاحبت پادشاهان و امیران منع می‌کردند که دینداری و دربارنشینی را با هم مغایر می‌دانستند. شاه ولی‌الله دهلوی در *انفاس‌العارفین* نوشته است که «در بعض ملفوظات خواجگان چشتیه مذکور است که هر که نام او در دیوان پادشاه نوشته شد، نام او از دیوان حق سبحانه برمی‌آرند.» اگر شیخ ظنین می‌شد که خلیفه‌اش به مشاغل دیوانی تمایل دارد، خلافت را پس می‌گرفت. علاءالدین خلجی می‌خواست قاضی محیی‌الدین کاشانی را به مسند قضای اَوْدَه تعیین کند، قاضی گفت: ابتدا باید از شیخ اجازه بگیرم. به دهلی آمد تا از نظام‌الدین اجازه بگیرد. نظام‌الدین فرمود تو که برای اجازه آمده‌ای، معلوم می‌شود که خود به این کار علاقه‌مندی، خلافتش را پس گرفت و تا یک سال به وی عنایتی ابراز نکرد.

برای خلفا الزامی بود که به دربار وابسته نباشند، ولی برای مریدان خاصّ محظوری نبود. امیرحسن سجزی، امیرخسرو دهلوی و ضیاء برنی که هر سه از مریدان خاصّ بودند، به دربار هم وابستگی داشتند. محبّتی که نظام‌الدین به امیرخسرو دهلوی داشت، نیازی به توضیح ندارد، اما به هر حال این محبت بر اصول طریقت لطمه‌یی وارد نمی‌کرد. خلفا مجاز نبودند که اقطاع قبول کنند، قبول اقطاع توهین بود. مشایخ برای بازداشتن خلفا از توجّه به دنیا و دنیاوی از راههای روحانی و معنوی وارد می‌شدند.

اخلاق: مشایخ می‌کوشیدند که خلفای آنان به مکارم اخلاق متخلّق شوند، مجسمه‌یی باشند از مهر و محبت، عجز و انکسار، و همدردی و خلوص تا اگر مصیبت‌زدی غریب او را ببیند، سایه‌یی بر سر خود احساس کند و یا برای دل خود مرهمی تلقّی نماید. هنگامی که صحبت کند گویی که بارانی ملایم می‌بارد. این مجسمه

باید در برابر ستمگر چون کوهی استوار باشد چنان که هیچ قدرت در دنیا نتواند او را دچار خوف کند.

برای پدید آوردن چنین مکارم در خلفا، مشایخ از زبان استفاده نمی کردند، به عمل می پرداختند. خلفا و مریدان شب و روز در خانقاه بودند و از کردار شیخ تأثیر می پذیرفتند. مشایخ از دشنام و بدگویی های عوام رنجیده نمی شدند، اما در قبال شاهان و بزرگان واکنش نشان می دادند. مشایخ به خلفای خود چنین اندرز می دادند:

روش دریا را برگزین، هرچه سبک است بگذار سنگین تر را غرق کن، هرگز ناتوان را تحقیر مکن، هرگز در برابر ستمگر تعظیم مکن، سعادت با فروتنی به دست می آید، در گردنکشی شقاوت نهفته است، پیش ناحق سرفروید میاور، این اهانت است، تسلیم مشو.

انضباط، کسی که زندگی منظم ندارد، نمی تواند وظایف اجتماعی را درست انجام دهد. مشایخ چشت و مریدان خاص در همه دقایق حیات نظم و انضباط طلب می کردند. هرگونه قصور اندک را هم مؤاخذه می کردند. گاهی برای قصور کیفر می دادند. این کیفر برای آن فرد مایه اصلاح و برای دیگران تازیانه عبرت بود. انضباط در موارد زیر مخصوصاً مدنظر بود:

الف. رعایت وقت، خلیفه باید ارزش وقت را بداند. مشایخ خلفا را همراه خود می بردند تا دقت کنند که آنان برای وقت چه ارزشی قائل اند. آنچه برای درویش ارزشمندتر است وقت است. اگر آن را زایل کند بدبختی است:

بردست فقیر نیست نقدی جز وقت آن نیز که از دست رود وای بر او
شیخ نظام الدین اولیا همیشه برای ملاقات آماده بود، اما اگر کسی بی موقع به زیارت او می آمد، نمی پسندید و سبب تأخیر را می پرسید.

ب. تأکید بر شب زنده داری. شیخ نصیرالدین چراغ دهلی می گفت: «بیشتر شبها بیدار می باید بود، زیرا که نزول انوار در شب می شود.»

ج. پرهیز از اظهار کرامت. اظهار کرامت حجاب راه است.

د. محاسبه نفس، خلفا و مریدان باید به حساب نفس خود برسند. اگر از محاسبه

غافل باشند، عبادت و ریاضتشان بی اثر می شود.

ه. پرهیز از قرض و امانت داری، مشایخ، خلفا را از قرض گرفتن و نگه داشتن امانت

دیگران منع می‌کردند. شیخ برهان‌الدین می‌گفت: «درویش را امانت کسی قبول نباید کرد و ضمان کسی نباید شد و گواهی خود در قباله نباید نوشت.» امانت‌داری کار ذمه‌داری است. مشایخ نمی‌خواستند که خلفا با ذمه‌داری جمعیت خاطر را از دست بدهند. به آنان می‌گفتند:

شیوه اخلاص را محکم بگیر پاک‌شو از خوف سلطان و امیر

در ره دین سخت چون الماس زی دل به حق ببرند و بی‌وسواس زی

علاوه بر خلفا، شیخ مریدان خاص دیگری داشت که به آنان خلافت نمی‌داد، ولی آنان منظور نظر شیخ بودند و شیخ در اصلاح و تربیت آنان می‌کوشید. در میان مریدان شیخ نظام‌الدین اولیا افرادی چون خواجه عزیزالدین، نبیره بابا فرید، سیدکمال‌الدین کرمانی و دیگران از آن مریدان خاص بودند. این مریدان در خلوت و جلوت با شیخ بودند، و سجاده شیخ را می‌کشیدند ولی نظام‌الدین به آنان خلافت نداد.

اصلاح و تربیت مریدان عام

اصلاح و تربیت مریدان عام نیز در این طریقت از فرایض شیخ بود. شاه ولی‌الله دهلوی در فصل سوم کتاب *قول‌الجمیل* در این باره به تفصیل بحث کرده است. می‌گوید: بر شیخ است که عقاید مریدان را اصلاح کند، مفهوم توحید را در ذهن آنان وارد کند، اعتقاد صحیح درباره نبوت را به آنان تلقین کند، گناهان را مفصلاً بشناساند و اجتناب از گناهان کبیره و صغیره را به آنان توصیه کند، آنان را پای‌بند اسلام سازد و از ضرورت معاش آگاهشان کند. پس از آن که مریدان عام بیعت می‌کردند، مشایخ چشت آنان را چهار نصیحت می‌فرمودند:

۱- نماز را به جماعت بگزارند.

۲- جمعه را فوت نکنند.

۳- روزه ایام بیض را ضروری شمارند.

۴- کارهای ممنوع از سوی خدا و رسول او را انجام ندهند.

تلقین و هدایت عوام

علاوه بر مریدان و پیروان افراد متفرقه از عوام نیز به خدمت مشایخ می‌آمدند. شیخ

با بعضی از آنان سخن می‌گفت و دراثنای گفتار مسائلی را عنوان می‌کرد که در دل وی اثر می‌گذاشت.

از اصول عمده مشایخ چشتیه آن بود که با هندوان هم رفتاری نیکو داشته باشند. این اصول بر مبنای اعتقادات و طریقت نبود، بلکه مبنای انسانی داشت. آنان معتقد بودند که برای جذب هندوان زور و فشار لازم نیست، بلکه باید با اخلاق نیکو به جذب آنان پرداخت. مشایخ بر آن بودند که اگر هندویی درباره ذکر و خلوت و مسائلی از این قبیل پرسید، باید به وضوح پاسخ وی داده شود، نه آن که بگویند اول اسلام بیاورید و بعد این مسائل را خواهید آموخت.

سماع و چشتیه

در مسأله سماع علما و صوفیه با هم اختلاف دارند. بعضی صوفیه آن را برای ارتقای روحانی لازم تلقی کرده‌اند و بعضی از علما هم آن را صریحاً حرام دانسته‌اند. برخی دیگر هم جانب احتیاط را رعایت کرده و گفته‌اند: «نه انکار می‌کنم، نه این کار می‌کنم.» در کتب صوفیه در این باره به تفصیل سخن رفته است.

مشایخ چشت سماع را غذای روحانی می‌دانستند، اما شرایط آن را هم سخت رعایت می‌کردند. نظام‌الدین اولیا می‌فرماید: سماع چهار قسم است: مباح، مکروه، حرام و حلال. اگر صاحب وجد در سماع به سوی حق زیاد میل کند، سماع بر او مباح است، اگر به سوی مجاز تمایل زیادتر داشته باشد، آن سماع مکروه است، و اگر دل کسی فقط به سوی مجاز متمایل باشد، سماع حرام است، و اگر کلاً به سوی حق میل کند، آن سماع حلال است.

چهار شرط لازم بود تا سماع حلال شود:

۱- شنونده (مُسمِع)، ۲- شنونده (مسموع)، ۳- سرود، ۴- وسیله سماع.

شنونده باید مردی کامل باشد، زن یا پسر نباشد. شنونده نباید از یاد حق خالی باشد. سرود نباید سخنان ناسزا یا دشنام باشد. در سماع آلت موسیقی نباید باشد. مشایخ چشت معتقد بودند که اگر در سماعی یکی از شرایط فوق رعایت نشود، آن سماع حرام است. اما به مرور آن شرایط به کناری نهاده شد، حتی روح سماع از میان رفت و به قول شاه کلیم الله «فقط هیاهوی سماع ماند.» از این رو می‌گفت: «کثرت سماع هم

خوب ندارم.» علتش آن است که «امروز قدر آهنگ مشایخ نمی‌شناسد و آداب را رعایت نمی‌کنند.»

شکوهی که شاه کلیم‌الله دهلوی در قرن هیجدهم از سماع سر داده است، هفتصدسال پیش از زبان هجویری شنیده می‌شود: «اندرین زمانه گروهی گم‌شدگان به سماع فاسقان حاضر شوند و گویند که سماع از حق می‌کنیم و فاسقان از آن که مر ایشان را اندر آن موافقت کنند بر سماع کردن و به فسق و فجور حریص‌تر شوند تا خود ایشان هلاک شوند.»

اساس اندیشه‌های چشتیه

کامیابی و مقبولیت طریقت چشتیه در هندوستان مدیون ضوابط دقیق و استوار آن است. بزرگان این طریقت به سبب ارزش‌های والای روحانی و نظرات صریح درباره سنت و شریعت توانسته‌اند راه خود را ادامه دهند. چشم و دل بصیر آنان، تقاضای گوناگون زمانی و مکانی را دریافت و برای رستگاری انسان در هر گوشه آن کشور پهناور به فعالیت پرداخت. مقاصد و اندیشه‌های چشتیه را به ترتیب زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- مقصد غایی اصلاح معنوی در میان چشتیه یافتن محبت ذات باری در دل انسانها بود. آنان اعتقاد داشتند که کمال زندگی انسانی آنگاه فراهم و میسر است که خود انسان به ربّ وابستگی داشته باشد و به سنت‌الله احترام بگذارد. اگر کسی ذات حق را به وسیله صفات او درک کند، می‌تواند خود را از تمام قوای مادی آزاد سازد. انسان که در حیات دنیوی خواستار رزق، صحت و عزّت است، همه اینها را خداوند عطا می‌کند. اگر این اعتقاد در دل انسانی استوار باشد، چنان انسانی مرکب تقدیر نمی‌گردد، بلکه راکب می‌شود. اصلاح شخصیت بدون محبت الهی ممکن نیست.

۲- سلسله چشتیه به اخوت انسانی معتقد بودند و می‌کوشیدند که ارزش‌های اخلاقی و روحانی والایی را در دل تمام انسانها به وجود آورند. اعتماد استواری داشتند که «الخلق عیال‌الله.»

۳- مشایخ چشتیه روح ممرّن را به عنوان انقلاب مذهبی مطرح کردند و گفتند که نام دیگر مذهب، خدمت به خلق است. هر کوششی که برای رفاه انسان به عمل آید، کوشش روحانی است. خواجه معین‌الدین چشتی می‌گفت که عبادت حقیقی «درماندگان را فریاد

رسیدن و حاجت بیچارگان روا کردن و گرسنان را سیرگردانیدن» است. نظام‌الدین اولیا هم طاعت را به طاعت لازم و طاعت متعدی تقسیم کرده است و مذهب را مترادف با خدمت به بنی نوع بشر قرار داده است.

۴- مشایخ چشت اعتقاد داشتند که راهنمایی انسان به سوی فلاح و دورکردن او از بدی، و پدید آوردن ارزش‌های اخلاقی و روحانی در وجود انسانها نه تنها فرض است، بلکه کار انبیاست. سید محمد گیسودراز می‌گفت: «حق تعالی قادر است که خلق را خود بلاواسطه نبی هدایت کند، اما سنت او، تعالی، بر این جاری است که نبی مبعوث شود بر هر قومی یکی از ایشان تا دعوت کند ایشان را بدانچه فرمان او باشد، کذلک مشایخ هم به فرمان او دعوت خلق سوی او می‌کنند.»

۵- مشایخ چشت جنبه علمی نظریه وحدت وجود را رایج کردند. می‌گفتند اگر این نظریه در جامعه انسانی به مرحله عمل درآید، اتحاد اجتماعی پدید می‌آورد.

۶- مشایخ چشت همواره در این اعتقاد پافشاری می‌کردند که با دربار و سیاست باید فاصله داشته باشند.

۷- مشایخ چشت معتقد بودند که رمز رستگاری و بهبود اجتماعی و فردی در توسعه و ترویج نیازها نیست. بلکه زندگی صبورانه و قناعت ضامن حقیقی سعادت انسانهاست. در حالت صبر و قناعت، انسان ذات خالق کاینات را حاضر و ناظر می‌بیند و آنگاه با چنان دلگرمی به فعالیت مشغول می‌شود که گویی چاکری برای مولای خود به تلاش پرداخته است.

آنان تمام مقاصد و اصول خود در زندگی فردی و اجتماعی را از *محران* و سنت گرفته بودند و در تربیت افراد و تنظیم و توسعه سلسله به آن اصول سفت و سخت عمل می‌کردند. در مطالعه کتابها و تدریس آنها هدف نهایی آنان این بود که انسان را با مقاصد روحانی تربیت کنند. آنان *محران* را که «ام‌الکتاب» است، می‌خواندند و به همراه *محران* با کتابهای حدیث، فقه و تصوف دنیای فکر و عمل را می‌آراستند. اهمیت این آیه کریمه را در ذهن داشتند: «یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه».

هنگامی که سلسله چشتیه در هند آغاز شد، اندیشه‌های تصوف اسلامی شکل یافته و استوار شده بود. فلسفه تصوف مدون شده بود. معین‌الدین چشتی با بسیاری از بزرگان تصوف دیدار داشته و با آنان مصاحبت کرده بود. چنین به نظر می‌رسد که

معین‌الدین پس از آگاه شدن از نحوه تنظیم اصول سلسله‌های صوفیانه قدم به خاک اجمیر نهاده است.

کتابهایی که مشایخ و پیروان چشتیه مطالعه می‌کردند، نحوه فکر آنان را روشن می‌کند. ضیاء برنی، مؤلف تاریخ فیروزشاهی می‌نویسد: «و رغبت بیشتر متعلمان و اشراف و اکابر که به خدمت شیخ پیوسته بودند، در مطالعه کتب سلوک و صحایف احکام طریقت مشاهده می‌شد، و کتاب قوت‌القلوب و احیاء العلوم و ترجمه احیاء العلوم و عوارف و کشف‌المحجوب و شرح تعرف و رساله قشیری و مرصادالعباد و مکتوبات عین‌القضاة و لواایح و لواامع قاضی حمیدالدین ناگوری و فواید‌الغواد امیر حسن را به واسطه ملفوظات شیخ خریداران بسیار پیدا آمدند و مردمان بیشتر از کتابیان از کتب سلوک و حقایق باز پرس کردند.»^۱ اگر به‌طور کلی به تاریخ این طریقت نظری بیندازیم، این حقیقت معلوم می‌شود که در دوره اول همه آبشخورهای اندیشه اسلامی مانند: اشعریه، معتزله، وحدت وجود و... ذهن صوفیان چشتی را تحت تأثیر قرار داده بود. کتابهایی که مورد توجه مشایخ چشت بود، در دوره‌های مختلف تقریباً چنین بود:

دوره اول یعنی از آغاز تا نصیرالدین چراغ دهلی:

۱- تفسیر: کشاف زمخشری، تفسیر مقاتل، تفسیر مدارک، تفسیر امام ناصری، تفسیر زاهدی، تفسیر کبیر امام فخر رازی، تفسیر شیخ عثمان خیرآبادی.

۲- حدیث: مشارق الانوار، مصابیح.

۳- فقه: مداریه، قدوری، تمهیدات ابوشکور، بزدوی.

۴- تصوف: قوت‌القلوب، احیاء علوم، کیمیای سعادت، جواهرالقرآن، رساله قشیری، عوارف‌المعارف، مرصادالعباد، کشف‌المحجوب، شرح تعرف، مکتوبات عین‌القضاة، تصانیف حسین بن منصور حلاج، لواایح و لواامع قاضی حمیدالدین ناگوری، مکتوبات فخرالدین رازی، مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر.

دوره دوم یعنی از نصیرالدین چراغ دهلی تا قرن هفدهم:

۱- تفسیر: تفسیر بیضاوی.

۲- حدیث: شمایل ترمذی، صحیح بخاری.

۳- فقه: شرح حسامی، شرح وقایه، توضیح تلویح، کنزالدقائق، مبسوط.

۴- تصوّف: فصوص الحکم، فتوحات مکتبه، مثنوی مولوی، آداب المریدین، تمهیدات عین القضاة، تذکرة الاولیا.

دوره سوم یعنی از قرن هفدهم به بعد، یعنی دوره آخر:

۱- تفسیر: تفسیر جلالین، قرآن القرآن.

۲- حدیث: بخاری، مسلم، موطأ، ابن ماجه، مشکوة، سفر السعاده.

۳- فقه: نور الانوار، مسلم الثبوت، شرح مواقف، شرح عقاید.

۴- تصوّف: کشکول کلیمی، مرقع کلیمی، سواد التسیل، تسنیم، نفعات الانس، لمعات، منازل السائرین، رشحات، مسلک السلوک و جز آن.

اگر برای درک دایره فکر، کتب مورد مطالعه بتواند راهنمایی کند و یاری برساند، در اظهار این نکته نباید تأمل کرد که مشایخ چشت در دوره اول در تعلیم تصوّف و جنبه های عملی آن بیش از مشایخ دوره های بعد آگاهی داشتند، یعنی مطالعه آنان اساسی و بنیادی بود. آنان مستقیماً از مآخذی استفاده می کردند که تصوّف به وسیله آنها شکفته شده و بالیده است. اگرچه در دوره های بعد دایره مطالعه وسیع تر شد، اما دیگر از آن ژرف بینی و عمق اثری باقی نمانده بود. مشایخ متقدم این طریقت خود را با آن نوع تعالیم منطبق کرده بودند و روح تصوّف را در کالبد خود داشتند، اما بعدها این حال برجای نبود.

محور فکر: قرآن

قرآن کریم محور اندیشه مشایخ چشت بود. مطالعه آن را با تلاوت یا به تفسیر برای بیداری و آگاهی لازم می دانستند. نظام الدین در قرائت و تجوید مهارت داشت. مشایخ به حفظ قرآن هم اهمیت می دادند. تفهیم قرآن را بر تفسیر برتری می نهادند. نظام الدین اولیا می گفت که در کتاب الله چهارچیز است: عبادت، اشارت، لطایف و حقایق. عبادت برای عوام الناس است، اشارت برای خواص، لطایف برای اولیاء الله و حقایق برای انبیا. آنان اعتقاد داشتند که تلاوت قرآن با خلوص، روح را جلا می دهد و آینه پرتو قدس می سازد.

علم حدیث

بعد از تمرکز مطالعه احوال و سخنان پیامبر (ص) لازم بود. نظام الدین اولیا بیش از دیگران درباره حدیث سخن گفته است. مشهور است که وی غرق در حدیث بود. حدیث را پیش کمال الدین زاهد خوانده بود. مشارقی را از حفظ داشت. یعنی دوهزار و دویست و بیست و پنج حدیث را از بر کرده بود. علاقه‌ی که به حدیث داشت و عشقی که به دانستن زوایای حیات حضرت رسول اکرم (ص) ابراز می‌کرد از *عقاید الفقواد* و *سیر الاولیا* و *درر نظامیه* استنباط می‌شود.

علاوه بر کتبی که نام بردیم، رباعیات ابوسعید در این طریقت مقبول بود. نظام الدین *تمهیدات عین القضاة* را می‌پسندید. سید محمد گیسودراز بر تمهیدات شرحی نوشته است. حمید الدین ناگوری و معین الدین چشتی آثار حسین بن منصور حلاج را مطالعه می‌کردند و مطالعه کتب تصوف را به مریدان خود توصیه می‌کردند. می‌گفتند که عشق برای تحریک باطن ضروری است، اما وقتی که کار به «انا الحق» برسد، دار و رسن لازم می‌آید.

مشایخ چشت و علما

بیشتر مشایخ چشت خود از علما بودند و برای مرشد علم را لازم می‌شمردند. روزی از نظام الدین پرسیدند که منظور از «علما» که در حدیث نبوی می‌فرماید: «العلماء ورثة الانبیا» کیانند؟ فرمود: همین علما که می‌بینی. روزی در فرق علما و صوفیه سخن می‌گفت، گفت: «هرچه علما به زبان دعوت کنند مشایخ به عمل دعوت می‌کنند.» در همین یک جمله با وجود اتحاد مقصد، دوگانگی کار را به وضوح بیان کرده است. در بعضی مسائل با وجود اختلاف رأی میان علما و مشایخ احترام دوجانبه برقرار بود. اگر دقت کنیم در می‌یابیم که میان مشایخ و علما روابط اساسی آشفته نبود. مشایخ چشت با علمایی روابط حسنه نداشتند که آن علما وابسته دربار بودند. مشایخ آنان را «دانشمند» و یا «دستار بند» می‌گفتند. سید محمد گیسودراز می‌گفت: «میان دستار بندان دوستان خدا کم اند.»

با آن که عده کثیری از علما به حلقه ارادت نظام الدین پیوسته بودند، جای شگفتی است که در زمان غیاب الدین تغلق بعضی از علمای مخالف خواستار تشکیل محفل

بحثی دربارهٔ اباحت سماع شدند. این مساله قبلاً به کوشش حمیدالدین ناگوری فیصله یافته بود. نظام‌الدین در این مجلس برای صحت ادعای خود خواست حدیثی بخواند، علما گفتند که در این شهر دهلی، فقه بر حدیث مقدم است. نظام‌الدین از این طرز برخورد متحیر شد و گفت: من عالمی ندیده‌ام که سخنی از پیامبر خدا بشنود و آشکارا بگوید که نمی‌شنوم این چگونه زمانه‌یی است و من تعجب می‌کنم در شهری که تا این حد عناد و لجاج است، چگونه آباد و معمور مانده است.

صوفیان هند

۱- خواجه معین‌الدین غیاث‌الدین بن حسن سجزی چشتی^۱ در قصبه سجز از سجستان (سیستان)^۲ به دنیا آمده است. برخی به خطا او را به اصفهان نسبت داده‌اند. خواجهگان چشت در تصانیف و ملفوظات خود سال ولادت خواجه معین‌الدین را قید نکرده‌اند. *سیرالاولیا* که کهن‌ترین تذکره دربارهٔ سلسلهٔ خواجهگان چشت است نیز در این باره ساکت است. فقط در *سیرالعارفین* این مطلب نقل شده است که خواجه در زمان وفات نود و هفت سال داشته است. در *آئین اکبری* آمده است که وی در سال ۵۳۷ در قصبه سجز به دنیا آمد. پانزده سال داشت که پدرش وفات کرد.

او در خراسان نشو و نما یافت، باغی از پدر به او به ارث رسیده بود، او آن باغ را حفظ می‌کرد. روزی در همان باغ قلندری به نام ابراهیم قندوری با معین‌الدین دیدار کرد و با دیدار وی انوار الهی در دل معین‌الدین روشن شد. او به بخارا و سمرقند رفت و *محرران* را حفظ کرد. از سمرقند قصد سفر عراق کرد. در عراق در قصبه‌یی به نام هارون، حضرت شیخ عثمان هارونی را ملاقات کرد و دست ارادت به وی داد. مرشد سر معین‌الدین را تراشید و به او کلاهی چارترک و خرقهٔ خاص بخشید. شجرهٔ طریقت وی از شیخ عثمان

۱- اخبارالاکابر، ص ۲۸-۳۱؛ بزم صوفیه، ص ۴۱-۸۳؛ در برخی موارد از تاریخ فرشته، جلد ۲، صفحه ۷۱۰-۷۸۶ نیز استفاده شده است؛ گلزار ابرار، ص ۲۴-۲۱؛ ریحانة‌الادب، جلد ۵، ص ۳۴۹؛ ریاض‌العارفین، ص ۲۱۱-۲۱۰.

۲- در این باره، نگ: معجم‌البلدان، دار صادر بیروت، جلد ۳، ص ۱۸۹-۱۹۰.

هارونی، پس از پانزده واسطه به حضرت علی (ع) می‌رسد. چون یکی از واسطه‌ها یعنی خواجه ابواسحاق شامی از مردم چشت - ناحیه‌یی در خراسان و نزدیک هرات بود، سلسله او را چشتی گویند. معین‌الدین قریب بیست سال به مرشد خود خدمت کرد. در مسافرتها وسایل مرشد خود را روی سر خود حمل می‌کرد. با مرشد خود به سیوستان، دمشق، اوش، بدخشان، بغداد، مکه و مدینه سفر کرد. در اثنای سفر، با بزرگانی ملاقات کرد. همراه مرشد خود در اوش با خواجه بهاء‌الدین اوشی ملاقات کرد. در مدینه از بارگاه رسالت برای رفتن به هندوستان بشارت یافت.

شیخ عثمان هارونی به معین‌الدین علاقه‌مند بود و اکثر می‌فرمود: «معین‌الدین محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او.»

در سفر به هندوستان از سنجان، بغداد، همدان، تبریز، خرقان، استرآباد، هرات، سبزوار، حصار، بلخ، غزنین عبور کرد و برخی نوشته‌اند که اصفهان، کرمان، و بخارا را هم دید. او این سفرها را برای طی مراحل سلوک تحمل کرد و فیض‌هایی به دست آورد. در سنجان دو سال و نیم با شیخ نجم‌الدین کبری (م ۶۱۸هـ) گذرانید و در گیل مدّت ۵۷ روز با شیخ عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۱هـ) همدم بود. در بغداد با مرشد شیخ شهاب‌الدین سهروردی (م ۶۳۲هـ) به نام شیخ ضیاء‌الدین دیدار کرد. در استرآباد شیخ ناصرالدین استرآبادی را ملاقات کرد. در تبریز با شیخ ابوسعید تبریزی و در اصفهان با شیخ محمود اصفهانی و در بلخ با شیخ احمد خسرویه، در غزنین شیخ عبدالواحد غزنوی را که مرشد شیخ نظام‌الدین ابوالمؤید بود، دیدار کرد. در همدان آرامگاه ابویوسف همدانی (م ۵۳۵هـ) را زیارت کرد و تربت ابوالحسن خرقانی (م ۴۲۵هـ) را در خرقان زیارت کرد. در هرات هم آرامگاه خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱هـ) را دید.

پس از این سلوک مظاهر اولیای الهی در وی پیدا شد. معین‌الدین از راه غزنین به لاهور و از آنجا به دهلی آمد و سپس روانه اجمیر شد. در آن زمان سیدحسین مشهدی مشهور به خنگ سوار داروغه اجمیر بود و فرمانروایی آنجا را رای پتھورا داشت. در دهلی در آرامگاه شیخ رشید مکی که در کنار آن مسجدی هم بود اقامت گزید. از ازدحام مردم دهلی خسته شد و به اجمیر رفت. رای پتھورا، جوگی چپال را به اجمیر آورد تا در برابر معین‌الدین عرض اندام کند، اما جوگی چپال در قبال عظمت معین‌الدین تسلیم شد و اسلام آورد و نام خود را به عبدالله تغییر داد. ظاهراً ملازمان رای پتھورا هم به اسلام

گرویدند. رای پتهورا خواجه معین الدین را تهدید به اخراج از اجمیر کرد. خواجه معین الدین گفت: «پتهورا را زنده گرفتیم و دادیم به لشکر اسلام.» این پیشگویی به حقیقت پیوست، شهاب الدین غوری در سال ۵۸۸ هـ علیه پتهورا به اجمیر لشکر کشید و پتهورا گرفتار آمد و کشته شد. و این ماجرا سبب شد که عده کثیری مسلمان شدند. و خواجه معین الدین را «وارث النبى فى الهند» لقب دادند.

معین الدین در اجمیر دوبار ازدواج کرد. اول دختر سید وجیه الدین مشهدی، حاکم اجمیر را که عصمت الله بی بی نام داشت به زنی گرفت. زن دوم او هندو و دختر یک راجه هندو بود به نام بی بی امه الله که بعد مسلمان شد. معین الدین سه پسر به نامهای: سید فخر الدین، سید ضیاء الدین ابوسعید، و سید حسام الدین و دختری به نام بی بی حافظه جمال داشت. معین الدین به سید فخر الدین و بی بی حافظه جمال خلافت داد. فاطمه جمال برای زنان تعالیم شرعی و روحانی می داد.

معین الدین، شب وفات در خانقاه را بست و کسی را به درون راه نداد. مردمی که در بیرون منتظر بودند، از درون آواز سماع می شنیدند و می پنداشتند که حضرت معین الدین در حال وجد است. در پایان شب آواز سماع قطع شد. چون در را باز کردند، دیدند که معین الدین وفات یافته است. این در سال ۶۲۷ هـ بود. معین الدین سی و نه سال در اجمیر بود.

معین الدین به حضرت رسول اکرم (ص) محبت وافر داشت و پیوسته در ملفوظاتش از احادیث آن حضرت بیان می کرد. می گفت: وای بر آن کس که روز قیامت از آن حضرت شرمنده باشد.

او اهل مجاهده بود. شبانه روز دوبار ختم قرآن می کرد. در دوره مجاهده به شهر می آمد و در گورستان مقیم می شد. صفات حلم و عفو در وجود او سرشار بود. معین الدین به مریدان خود علاقه فوق العاده داشت. در مکه دعا کرده بود که سلسله چشتیه تا قیامت ادامه یابد، چنان که امروز هم ادامه دارد. با وجود فقر و مسکنت، خانقاه او پر از مساکین بود، در آنجا می خوردند و سیر می شدند. اگر کسی می مرد، معین الدین در جنازه او شرکت می کرد. پس از دفن که همه باز می گشتند، معین الدین بر سر گور او می ماند و او را دعا می کرد. لباسی که به تن می کرد، بخیه زده بود. به هنگام لزوم هر لباسی به هر رنگ که پیدا می شد می پوشید. به هنگام ریاضت یک صد روز ریاضت می کشید،

کم می خورد. روزه خود را با لقمه پنج مثقالی می گشود، می گویند که صائم الذهر بود. در سفرها تیر و کمان و نمکدان و چقماق با خود همراه می برد. به سماع شیفته بود، در سماع حالی عجیب بر او چیره می شد.

در میان صوفیان هند، معین الدین چشتی والاترین مقام را دارد. قطب الدین بختیار کاکای او را «ملک المشایخ، سلطان السالکین، منهاج المتقین، قطب الاولیا، شمس الفقرا و ختم المهتدین» خوانده است. دیگر مؤلفان تذکره ها هم از وی با القاب فاخر و مطمئن یاد کرده اند. کرامات و خوارق عادات بسیاری درباره شیخ نقل کرده اند. امروز هم از گوشه و کنار هند برای زیارت آرامگاه وی مردم دسته دسته می روند و می آیند.

پادشاهان مسلمان تمام ادوار هند اعتقادی راسخ به معین الدین داشته اند. شمس الدین ایلتمش به بزرگان چشتیه وابستگی داشت. محمود خلجی فرمانروای مالوه پیش از لشکرکشی در آرامگاه معین الدین حاضر می شد و اظهار ارادت می کرد. پس از فتح در یکی از جنگها در کنار تربت معین الدین مسجدی ساخت که به مسجد صندل خانه معروف است. اکبر شاه چنان ارادتی به معین الدین داشت که به سلسله چشتیه پیوست. به میمنت تولد شاهزاده سلیم، اکبر شاه یک بار از آگره پیاده به اجمیر رفت. جهانگیر در سال ۱۰۲۵ هیک صد و ده هزار رویه برای نردۀ طلایی بارگاه معین الدین هزینه کرد که امروز آن نرده موجود نیست. یک بار پنج روز کمتر از سه سال در آنجا مقیم شد. در هشتمین سال جلوس، دیگی به بارگاه هدیه کرد که هشتاد من برنج می توان در آن پخت کرد که به نام «جهوتی دیگ» (دیگ کوچولو) مشهور است.

تألیفات

دیوانی که به نام معین الدین چشتی در مطبعه نولکشور چاپ شده، از وی نیست، این دیوان متعلق به مولانا بنو نصر فراهی یا معین الدین مسکین هروی، مؤلف *معارج النبوه* است.^۱

ملفوظات عثمان هارونی (یا هروانی) میراث علمی و فرهنگی و مذهبی ارزشمندی است که از اوایل سلسله خواجگان چشتیه در هندوستان برجای مانده است. عثمان هارونی در بغداد معتکف بود. معین الدین هر روز چاشتگاه به محضر او می رفت و

سخنان او را که به منزله یادگاری برای مریدان بود، می نوشت. این شیوه در تدوین *دلیل المارغین* هم به کار رفته است و قطب الدین بختیار کاکی ملفوظات مرشد خود معین الدین چشتی را به همان ترتیب تدوین کرده است و فریدالدین گنج شکر نیز به همان شیوه *ملفوظات* قطب الدین بختیار کاکی را گرد آورده است. *ملفوظات* کتابی است که پس از گردآوری از سوی معین الدین به نام *انیس الارواح* خوانده شده است.

انیس الارواح حاوی بیست و هشت مجلس از ملفوظات شیخ عثمان هارونی است که مسائل و نکات مهم تصوّف در آن نیامده است، بلکه مسائل شرعی، اخلاقی و دنیوی از راه بحث روشن شده است. مثلاً نماز، و این که منکر فرائض شریعت و نماز کافر است، صدقه دادن بهتر از هزار رکعت نماز است، دشنام دادن به مؤمن همانند زنا با محارم است، به هنگام مصیبت شیون کردن و گریبان چاک دادن برابر قتل هفتاد مسلمان است، مؤمن کسی است که سه چیز را دوست دارد: درویشی، بیماری، مرگ و مسائلی از این قبیل.

دلیل المارغین، حاوی ملفوظات دوازده مجلس خواجه معین الدین است. رساله‌ی مختصر در ۵۶ صفحه است که در مطبعه مجتبیایی دهلی به چاپ رسیده است. در آن رموز مسائل دینی و صوفیانه، مثلاً نماز، وضو، طهارت، شریعت، حقیقت، طریقت، معرفت الهی، عذاب قبر و مانند آنها مورد بحث قرار گرفته است.

از ملفوظات چنین برمی آید که سالک باید دارای اخلاق معنوی و صوری باشد، زیرا که به نظر معین الدین، تصوّف نه علم است و نه رسم. بلکه اخلاقی است که خاص مشایخ - رحمهم الله - است که از هر نظر باید کامل باشد. از لحاظ صوری تکمیل اخلاق این است که سالک باید در هر کار خود پای بند شریعت باشد، اگر در شریعت کاری خلاف از وی سر نزد به مقامی دیگر خواهد رسید که آن طریقت است. و اگر در این مقام ثابت قدم باشد به درجه معرفت نایل خواهد شد. اگر در آن درجه هم کامل شد به حقیقت خواهد رسید. و در این مرحله به تمام خواسته هایش دست خواهد یافت.

در مجلس دوم *دلیل المارغین* نماز را ستون دین و معراج مؤمن می خواند. به روزه اعتبار فراوان می دهد. چنان که او را صائم الدهر می گفتند. او بارها خانه خدا را زیارت کرده است.

معین الدین بر عبادت اهل سلوک علاوه بر عبادات واجب، پنج عبادت افزوده است:

- ۱- خدمت به والدین، ۲- تلاوت کلام الله ۳- بزرگداشت و دوستی علما و مشایخ. ۴- زیارت خانه کعبه، ۵- خدمت به پیر.
- در راه سلوک چهار عمل را کفاره کبیره می‌داند:
- ۱- در گورستان با صدای بلند خندیدن، ۲- در گورستان خوردن و نوشیدن، ۳- مردم آزاری کردن. ۴- نام خدا شنیدن و بر خود نلرزیدن.

۲- خواجه قطب‌الدین بختیار کاکي: ^۱ وی در اوش قصبه‌یی در جنوب شرقی فرغانه در ماوراءالنهر به دنیا آمد. بختیار نام او و قطب‌الدین لقب اوست. اما به خواجه کاکي معروف است. نسب او را به ۱۹ واسطه به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) رسانده‌اند. یک سال و نیم داشت که پدرش درگذشت و مادر تعلیم و پرورش او را به عهده گرفت. پیش ابوحفص قمران آموخت و کمالات ظاهر و باطن فراگرفت. به بغداد رفت و در مسجد امام ابواللّیث سمرقندی دست بیعت به خواجه معین‌الدین چشتی داد. در همان اوان با دختری صاحب جمال ازدواج کرد، بعد از مدتی کوتاه زنش را طلاق داد و از دنیا کاملاً کناره گرفت. ^۲ و به سیر و سیاحت پرداخت. ابتدا به غزنین رفت. در *فوائد السالکین* به سفر دریایی او اشاره شده که یک بار هم با قاضی حمیدالدین ناگوری در این سفر همراه بوده است. می‌گوید: یک بار با قاضی حمیدالدین ناگوری در مکه طواف می‌کردیم. پیشاپیش من بزرگی به نام شیخ عثمان می‌رفت. او از فرزندان ابوبکر شبلی بود. در راه سفر به دهلی به ملتان رسید و در آنجا با شیخ بهاء‌الدین زکریا دیدار کرد. بهاء‌الدین قطب‌الدین را معزز داشت و بدین سبب او در ملتان رحل اقامت افکند. در همان ایام مغول به هندوستان حمله کرد. ناصرالدین قباچه از قطب‌الدین همّت خواست. می‌گویند که بر اثر دعای وی مغولان گریختند. قباچه از قطب‌الدین خواست که در ملتان بماند، اما قطب‌الدین گفت که این شهر در سایه فیض بهاء‌الدین زکریاست و به دهلی آمد. سلطان شمس‌الدین ایلتتمش با خدم و حشم از وی استقبال کرد. سلطان می‌خواست او در داخل

۱- بزم صوفیه، ص ۱۰۸-۸۵؛ اخبارالاحبار، ص ۳۱-۳۲؛ خزینة الاصفیاء، جلد ۱، ص ۲۶۷-۲۷۶؛ ثمرات القدس، ص ۱۸۳-۲۰۰؛ گلزار ابرار، ص ۳۲-۳۳.

۲- مؤلف بزم صوفیه در آغاز مبحث گفته است که وی زن خود را طلاق داد و از دنیا کاملاً کناره گرفت. اما در سطور بعد معلوم می‌شود که خواجه بختیار بعداً ازدواج کرده و فرزندی هم داشته است.

شهر بماند، اما او در جایی به نام کیلوکهری اقامت گزید. سلطان هفته‌یی دو بار به زیارت او می‌رفت. روزی سلطان به‌وی گفت: من که هفته‌یی دوبار به دیدار شما می‌آیم در کار مملکت خلل پیدا می‌شود، شما در داخل شهر اقامت اختیار کنید. قطب‌الدین به مسجد ملک عزالدین آمد. پس از وفات شیخ الاسلام جمال بسطامی، سلطان از قطب‌الدین خواست که به جای او شیخ الاسلام شود، قطب‌الدین نپذیرفت و سلطان، شیخ نجم‌الدین صغری را به آن مسند نشانید. نجم‌الدین صغری مرید شیخ عثمان هارونی بود. او به مقبولیت قطب‌الدین حسد می‌برد. یک بار خواجه معین‌الدین چشتی به دعوت قطب‌الدین به دهلی آمد. همه مشایخ به زیارت او رفتند، نجم‌الدین صغری به دیدار وی نرفت. معین‌الدین خود به ملاقات وی رفت. نجم‌الدین به معین‌الدین شکایت کرد که به سبب گرویدن مردم به قطب‌الدین از شکوه من کاسته شده است. معین‌الدین از قطب‌الدین خواست که به همراه وی به اجمیر برود. ایلتتمش التماس کرد که قطب‌الدین در دهلی بماند، ولی او نپذیرفت و به راه افتاد. سلطان و مریدان به دنبالش رفتند و خاک پایش را بر دیده مالیدند و سرانجام معین‌الدین از قطب‌الدین خواست که در دهلی بماند. قطب‌الدین تا آخر حیات در دهلی ماندگار شد. در *دلیل‌العاریفین* آمده است که قطب‌الدین پیش از وفات مرشد خود معین‌الدین به اجمیر رفت و او را زیارت کرد.

اقامت قطب‌الدین در دهلی تأثیری عمده در دربار سلطان داشت، چنان که خود ایلتتمش به ذکر و عبادت و شب‌زنده‌داری می‌پرداخت. او را از مریدان بختیار کاکی دانسته‌اند. با آن که قطب‌الدین ارتباطی نزدیک با سلطان داشت، ولی در خانه او فقر حاکم بود. در *سیرالاولیا* می‌نویسد که حرم محرم از زن همسایه که بقالی بود وام می‌گرفت و بعد آن را ادا می‌کرد. روزی زن بقال از راه شوخی به‌وی گفت اگر من به تو وام ندهم فرزندان از گرسنگی خواهند مُرد. چون قطب‌الدین قصه را شنید، به حرم گفت: قرض بگیر، بسم الله بگو و از طاق اتاق هر قدر کاک که می‌خواهی بردار. از این رو قطب‌الدین به «کاک‌ی» مشهور شد.

با وجود مسکنت بخشندگی داشت و در لنگرخانه همه چیز را تقسیم می‌کرد. اگر روزی چیزی یافت نمی‌شد، می‌گفت به مریدان آب بدهید. استغنای طبع داشت. روزی یکی از وزیران سلطان به دیدارش آمد و چند قطعه آبادی به‌وی اهدا کرد. قطب‌الدین گفت اگر خواجگان پیشین این نوع هدایا را می‌پذیرفتند، من هم قبول می‌کردم ولی آنان

چنین کاری نکرده‌اند. در برابر مصائب صبور و متحمل بود. یک بار که در سفر بود، فرزند کوچکش درگذشت. چون از سفر برگشت و گریه و زاری مردم و اهل خانه را دید، آنان را دلداری داد و گفت: اگر می‌دانستم برای حیاتِ وی دعا می‌کردم.

قطب‌الدین اهل ریاضت بود و در اواخر عمر بسیار کم می‌خوابید. محبت حضرت رسول در دل او سرشار بود. روزی سه هزار بار بر پیامبر (ص) درود می‌فرستاد. هر آیه‌ی که از کلام‌الله می‌خواند. با دست بر سینه خود می‌زد. در مجالس خود از احادیث پیامبر (ص) می‌خواند.

به‌سماع بسیار علاقه‌مند بود. گاه در خانه خود سماع برپا می‌کرد و گاهی به‌خانه قاضی حمیدالدین ناگوری می‌رفت. یک بار قوال این بیت را خواند:

کشتگانِ خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانِ دیگرست

قطب‌الدین پس از شنیدن این بیت بیهوش شد و مانند مرغ سربریده پرپر می‌زد. قاضی حمیدالدین ناگوری و مولانا بدرالدین غزنوی او را بر دوش گرفتند و به‌خانه بردند. او گهگاه که به‌هوش می‌آمد، همان بیت را تکرار می‌کرد و باز بیهوش می‌شد. و می‌گویند که بعد از آن وفات کرد. امیرحسن آن بیت را در غزلی آورده و به‌وفات شیخ اشاره کرده است.

جان برین یک بیت دادست آن بزرگ آری این گوهر زکّانِ دیگرست

کشتگانِ خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانِ دیگرست

از این رو قطب‌الدین را «شهید‌المحبّه» گفته‌اند. گویند که قطب‌الدین وصیت کرده بود که بر جنازه وی کسی باید نماز بخواند که فرایض را ترک نکرده، گرد حرام نگشته و نماز به جماعت گزارده است. این شرطها را جز سلطان شمس‌الدین ایلتمش کس دیگری نداشت. نماز قطب‌الدین را شمس‌الدین ایلتمش خواند. سال وفات او ۱۴ ربیع‌الاول سال ۶۳۳ هجری است.

نوشته‌اند که پیش از وفات، روزی پس از ادای نماز عید در مصلی به‌اقامتگاه خود بازمی‌گشت. بر سر راه زمینی را دید و گفت: «از این زمین بوی عشق می‌آید. مالک زمین را یافتند و قطب‌الدین آن زمین را خرید. آرامگاه او در همان زمین زیارتگاه شیفتگان است.»

صوفیان او را با القاب: قطب‌الاقطاب، قطب‌الاسلام، ملک‌المشایخ، سلطان‌الطریقه،

برهان الحقیقه، رئیس السالکین، امام العالمین، سراج الاولیا و تاج الاصفیا خوانده‌اند. به قطب الدین بختیار دو کتاب نسبت داده‌اند: *دیوان و نواید السالکین*. دیوان او در مطبعه نولکشور به طبع رسیده، اما از آن کس دیگری است.

نواید السالکین ملفوظاتِ هفت مجلس خواجه قطب الدین بختیار کاکاکی است که خواجه فریدالدین گنج شکر آن را گردآوری کرده است. رساله‌ی مختصر در ۳۶ صفحه است که در مطبعه مجتبابی دهلی چاپ شده است. در آن کتاب همه آن نکته‌هایی که رعایت آن برای سالک ضروری است، آمده است. این نکات مرحله به مرحله در مجالس قطب الدین مطرح شده. از دقت در آن کتاب می‌توان مطالب زیر را استخراج کرد:

سالک باید کم بخورد، آنقدر بخورد که توان عبادت داشته باشد. لباس نباید برای تظاهر باشد اگر تظاهر در لباس سالک باشد، او راهزن طریقت است. کم سخن بگوید. کم بخواد و از آرایش دنیا مبرا بماند. بایزید بسطامی هفتاد سال عبادت کرد ولی قرب حاصل نکرد. قرب وقتی حاصل شد که کوزه و خرقه‌ی که داشت انداخت.

سالک باید غرق محبت الهی باشد. در حال سکر باید چنان باشد که اگر دنیا و مافیها از دلش بگذرد، تکانی نخورد. سالک باید بر هر چه از جانب دوست می‌رسد، قانع و راضی باشد. رابعه بصری هر روز که برایش بلایی نازل می‌شد، شادی می‌کرد، روزی که بلا نازل نمی‌شد، دلتنگ می‌گشت که دوست او را یاد نکرده است.

مشایخ طریقت در این مقوله متفق القولند که سلوک صد و هشتاد مرتبه دارد. اما اولیای طریقت جنیدیه صد مرتبه و سلسله ذوالنون هفتاد مرتبه، پیروان ابراهیم ادهم پنجاه مرتبه، بایزید بسطامی و خواجه سفیان چهل و پنج مرتبه، و... قائل شده‌اند. مشایخ چشتیه سلوک را پانزده مرتبه قائل‌اند. از میان مراتب سلوک، مرحله‌ی است به نام کشف و کرامت که مرتبه پنجم سلوک در نظر خواجگان چشتیه است. پس از رسیدن به آن مرتبه، سالک نباید آن را ظاهر بکند، اگر اظهار کند، از رسیدن به مراتب بالاتر محروم می‌ماند. قطب الدین در راه پوشیدن اسرار کوشش فراوان کرده است. می‌گفت که در راه سلوک باید تحمل و حوصله وسیع باشد. حسین بن منصور عارف نبود، زیرا که او اسرار دوست را فاش کرد.

پای بند بودن به شریعت از شرایط لازم سلوک است. سالک نباید کاری کند که مغایر شریعت باشد. نام‌آورترین خلفای خواجه قطب الدین بختیار کاکاکی، بابا فریدالدین

گنج‌شکر است. در *سیرالقطاب* نام بیست و دو تن از خلفای وی قید شده است که از میان آنان، شیخ بدرالدین غزنوی، شیخ بهاءالدین بلخی، شیخ ضیای رومی و سلطان شمس‌الدین ایلتمش را می‌توان نام برد.

قطب‌الدین در اواخر حیات دوباره ازدواج کرد و دو فرزند دوقلو پیدا کرد. نام پسر بزرگ شیخ احمد و نام پسر کوچک شیخ محمد بود. شیخ محمد در صدسالگی درگذشت. *حیرالمجالس* نوشته است که قطب‌الدین وصیت کرده بود که پس از وفات او بابا فریدالدین گنج‌شکر زن او را به عقد خود درآورد. ولی بابا گنج‌شکر به احترام مرشد خود این کار را قبول نکرد.

۳- قاضی حمیدالدین ناگوری:^۱ نام وی محمد است ولی به حمیدالدین شهرت دارد. پدرش عطاءالله محمود بخاری در زمان سلطان شهاب‌الدین غوری از بخارا به دهلی آمد و در همان شهر درگذشت. بعد از درگذشت پدرش مسند قضای ناگور به وی واگذار شد. او به بغداد رفت و در آنجا با شیخ الشیوخ بهاءالدین سهروردی دیدار کرد و دست بیعت به او داد. یک سال در آنجا به ریاضت مشغول شد. در آن روزگار قطب‌الدین بختیار به بغداد رفت. آن دو با هم ارتباط پیدا کردند و سیاحتی که قطب‌الدین برای کسب فیوض درپیش گرفت، بارها از قاضی حمیدالدین به عنوان همسفر نام برده است. حمیدالدین به مدینه منوره رفت و یک سال و دو ماه در روضه نبوی مجاور ماند. بعد به مکه رفت و سه سال در آنجا سکونت کرد. در زمان شمس‌الدین ایلتمش به دهلی آمد. در درگاه قطب‌الدین بختیار اقامت گزید و پس از وفات در کنار او دفن شد. سال وفات او را ۶۴۱ هـ نوشته‌اند. او در ماه رمضان پس از ادای نماز تراویح در سجده نماز وتر جان به جان آفرین تسلیم کرد.

اگرچه او در سلسله سهروردیه بود، به سبب روابط با قطب‌الدین بختیار کاکای از چشتیه شمرده می‌شود. در *لطایف/شرفی* قید شده است که قطب‌الدین خرقه خلافت به حمیدالدین داده است.

ناگوری به سماع علاقه وافر داشت. به همین سبب علمای قشری علیه او فتویٰ

۱- بزم صوفیه، ص ۱۰۹-۱۱۴؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۱-۱۳؛ اخبارالاحیاء، ص ۴۳-۵۰؛ خزینه، ۱، ص

۳۰۸-۳۰۹؛ گلزار ابرار، ص ۳۹۸.

صادر کردند، ولی او بی پروا مجالس سماع برپا می داشت. بختیار کاکی نیز همراه او در سماع شرکت می کرد. بارها در راه برپایی مجالس سماع موانعی برای حمیدالدین ناگوری ایجاد کردند، ولی او هرگز به آنها واقعی نهاد.

فریدالدین گنج شکر به حمیدالدین اعتقاد تمام داشت. هنگامی که مولانا قطب الدین کاشانی به دهلی آمده بود، می گفت که من به عشق حمیدالدین به اینجا آمده ام. او همه تصانیف قاضی حمیدالدین را خواست و مطالعه کرد و سفارش کرد که آثار خود وی را برای حمیدالدین بیاورند. نظام الدین اولیا می گوید: حال و کمالی که از درگاه خداوند به حمیدالدین عطا شد به هیچ کس عطا نشد. مؤلف *سیرالعارفین* نوشته است که حمیدالدین کوه قاف علم و وقار بود. مولانا عبدالحق محدّث دهلوی در اخبارالاخیار نوشته است که «او جامع بود میان علوم شریعت و طریقت و حقیقت».

مشهورترین اثر حمیدالدین، *طوالع الشمس* است در دو جلد که در آن اسمای نود و نه گانه خدای تعالی شرح شده است. در ملفوظات فریدالدین گنج شکر بارها دو کتاب *تواریخ و راحت الارواح* ذکر شده است. در *سیرالعارفین* هم کتابی دیگر به نام *لوايح* به نام وی آمده است. در ملفوظات بابا شکر گنج نام تواریخ خطای نساخ است، آن کتاب همان کتاب *لوايح* اوست.

مزار قاضی حمیدالدین در پایین مرقد مبارک حضرت قطب الدین بختیارکاکی در دهلی قرار دارد.

روزی شیخ گنج شکر خواست که وجد کند و سرود بشنود، قوالان حاضر نبودند. فرمود مریدی را که بدرالدین اسحق نام داشت، مکتوب قاضی حمیدالدین را که به من نوشته اند، از خریطه برآورده بخواند. آن بزرگ به خواندن مکتوب شروع نمود. عنوان این بود: فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بنده درویشان است و از سرودیده خاک قدم ایشان. شیخ همین قدر بشنید حالی و ذوقی پیدا شد. بعد از آن این رباعی که در آن مکتوب مندرج بود، خوانده شد:

آن عقل کجا که در کمال تو رسد آن روح کجا که در جلال تو رسد
گیرم که تو پرده برگزفتی ز جمال آن دیده کجا که در جمال تو رسد

۴- شیخ بهاء الدین زکریا: ^۱ جدّ او کمال الدین علی شاه به قبیله قریش منتسب بود. کمال الدین از مکه به خوارزم آمده بود. از آنجا به ملتان آمد و سکونت اختیار کرد. در همان شهر فرزندش وجیه الدین محمد به دنیا آمد. (تولد او ظاهراً به سال ۵۶۵ هجری بوده است). وجیه الدین با دختر حسام الدین ترمذی ازدواج کرد. از ترس حمله مغول در ملتان در محلی به نام قلعه کوت کروور مسکن گزید. بهاء الدین زکریا در همان جا متولد شد. در دوازده سالگی بهاء الدین، پدرش فوت کرد. پس از درگذشت مادر به حفظ *مقرآن* پرداخت، هفت روایت آن را آموخت و به خراسان رفت. هفت سال از بزرگان دین علوم ظاهر و باطن فرا گرفت. در بخارا علم خود را کامل کرد. به سبب اوصاف پسندیده مردم بخارا او را «بهاء الدین فرشته» می خواندند. هشت سال در بخارا ماند و از آنجا عزم سفر حج کرد. پنج سال در مدینه زندگی کرد. در آن مدت نزد مولانا کمال الدین محمد که محدث بزرگ آن روزگار بود، حدیث خواند. این مولانا کمال الدین محمد مجاور حرم رسول خدا (ص) بود. بهاء الدین در همان مدینه تزکیه نفس و تصفیه باطن را آغاز کرد. بعد به بیت المقدس رفت. سپس روانه بغداد شد. در بغداد به مصاحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی نایل آمد و از او خرقه خلافت گرفت. مریدان شهاب الدین حسد کردند و به شیخ گفتند که ما سالها در اینجا خدمت کردیم و به مقام مشیخت نرسیدیم، یک هندوستانی آمد و در مدتی اندک نعمت های بزرگ یافت. شیخ فرمود که شما چون هیثم تر بودید، آتش دیرتر در شما اثر می کند، او هیثم خشک بود، فوراً مشتعل شد.

سلسله طریقت او را از شهاب الدین سهروردی به چهارده واسطه به مولای متقیان حضرت علی (ع) رسانده اند. زکریا پس از گرفتن خرقه خلافت از سوی مرشد خود مأمور شد که به ملتان برود و به ارشاد مریدان مشغول شود. جلال الدین تبریزی نیز در آن زمان در خدمت شهاب الدین بود، از مرشد درخواست کرد که او نیز همراه بهاء الدین به ملتان سفر کند و همراه بهاء الدین شد. چون به نیشابور رسیدند، جلال الدین تبریزی به ملاقات فرید الدین عطار رفت. پس از دیدار با وی پیش زکریا آمد. زکریا از وی پرسید از مشایخ با چه کسی دیدار کردی. پاسخ داد که با فرید الدین عطار، او را بزرگترین مشایخ یافتیم. زکریا پرسید: او چه می گفت. گفت: عطار از من پرسید، از کجا می آیی، گفتم از

۱- بزم صوفیه. ص ۱۱۵-۱۳۲: نمرات القدس، ص ۶۴۸-۶۶۸: حدیقه الاولیا، ص ۱۷-۱۹: تاریخ ادبیات ایران.

توفیق سبحانی، جلد ۲، ص ۲۵۹-۲۶۲: اخبار الاخیار. ص ۳۲-۳۴.

بغداد. پرسید که از مشایخ آن شهر چه کسی به حق مشغول است. پاسخ ندادم. بهاءالدین گفت: چرا شیخ الشیوخ شهابالدین سهروردی را نام نبردی، گفت عظمت عطار چنان مرا گرفت که شهابالدین را فراموش کردم. بهاءالدین از شنیدن این پاسخ ملول شد و از جلالالدین جدا شد و به ملتان رفت. جلالالدین در خراسان اقامت گزید.

زکریا در ملتان سکونت اختیار کرد و از برکت وجودش نه تنها ملتان، بلکه همه هندوستان نورانی شد. عهد او را «خیرالاعصار» می‌گویند. او کوشش می‌کرد که عوام و خواص، هر دو، به کسب فیض نایل شوند. در آن روزگار ناصرالدین قباچه در ملتان فرمانروایی می‌کرد. رقیب او سلطان شمس‌الدین ایلتمش بود. زکریا قبلاً جانب ایلتمش را می‌گرفت، زیرا که وی پادشاهی باتقوی بود. ناصرالدین قباچه علیه ایلتمش توطئه چینی کرد. زکریا این دسیسه را نپسندید. زکریا ایلتمش را از ماجرا به وسیله نامه‌یی خبردار کرد. نامه به دست کسان قباچه افتاد. قباچه زکریا را خواست و او را دست راست خود نشاند. و نامه را به وی داد. در این قضیه قاضی شرف‌الدین اصفهانی هم که از علمای پرهیزگار بود، سهمیم بود. او نیز در آن مجلس حاضر بود. چون نامه را به دست وی دادند، سکوت کرد. قباچه خشمگین شد و جلاد خواست و سر قاضی شرف‌الدین را به دستور وی از تن جدا کردند. چون نوبت به زکریا رسید او گفت: بلی، این نامه را من به حکم خداوند نوشته‌ام. لرزه بر اندام قباچه افتاد، زکریا را احترام کرد و با اعزاز به مشایعت او پرداخت.

زکریا برای خاطر مردم با سلاطین مراوده داشت. در قحط سال ملتان، حاکم به غله نیاز پیدا کرده بود، زکریا برای او غله فرستاد. در میان کیسه‌های غله هفت کوزه پر از نقره هم بود. حاکم به زکریا اطلاع داد که چنین کوزه‌هایی درون کیسه‌هاست. زکریا پاسخ فرستاد که می‌دانم، آن نقره‌ها را هم برای شما فرستاده‌ام. در مطبخ خانه‌اش غذاهای گوناگون پخته می‌شد. او آنگاه از خوردن لذت می‌برد که بر سر سفره‌اش مهمانان و درویشان گرد آیند.

زکریا مردی غنی طبع بود، اگر داشت شکر می‌کرد، اگر نداشت شکر می‌کرد و می‌گفت: برای فقرا وجود و عدم یکسان است. مردی بردبار بود. فروتنی و تواضع دیگران را در برابر خود نمی‌پسندید. خود به دیگران احترام می‌گذاشت. چون قطب‌الدین بختیار به ملتان آمده بود، او را اعزاز و اکرام فراوان قائل شد. قطب‌الدین می‌گفت: در

ملتان سایه زکریا کافی است. بعضی تذکره نویسان نوشته اند که او و بابا گنج شکر پسر خاله هم بودند. زکریا بعد از آن که فساد و بهتان کاری شیخ الاسلام نجم الدین صغری بر سلطان ایلتمش فاش شد، به فرمان شمس الدین به مقام شیخ الاسلامی رسید و این مقام در خاندان او سالها برجای بود. زکریا بخشنده بود. جواهر فروشان ثلث اموال خود را به عنوان نذر به وسیله فخر الدین گیلانی پیش زکریا فرستادند. آن مبلغی بالغ بر هفتاد میلیون (۷۰ لک) نقره بود، زکریا آن مبلغ را پذیرفت و در مدت سه روز همه آن نقدیه را بین فقرا تقسیم کرد.

زکریا گهگاه به سماع برمی خاست. شنید قوالی است به نام عبدالله رومی که شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی نیز قوالی او را شنیده است. علاقه مند شد که او نیز بشنود. سماع در حجره یی برپا شد. قوال این بیت را خواند:

مستان که شراب ناب خوردند از پهلوی خود کباب خوردند

زکریا از شنیدن مکرر این بیت به وجد آمد، چراغ حجره را خاموش کرد و ظاهراً به رقص برخاست و سحرگاه آن روز برای آن قوال خلعت و نقدینه فرستاد. او در عبادت و ریاضت کلام خداوند را تلاوت می کرد.

در سال وفات او اختلاف است آن را بین سالهای ۶۶۱-۶۶۷ هجری دانسته اند. تصانیف او معلوم نیست. مریدان وصایای او را گرد آورده اند که مؤلف اخبار/الاخبار آنها را نقل کرده است. از آن وصایا تعالیم صوفیانه وی تا حدی روشن می شود:

عبادت باید با اخلاص توأم باشد، نفس باید در حال محاسبه باشد و احوال و اقوال باید تحت نظم و حساب باشد. بدون نیاز نباید سخن بگوید. ذکر خدا را باید ضروری دانست. محبت از راه ذکر می رسد. محبت آتشی است که همه ناپاکی ها را خاکستر می کند. این همان ذکر کثیر است که فرموده است: «واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون»، رستگاری در ذکر کثیر است. مرید باید ماسوی الله را از دل دور کند. مصاحبت با مردم دنیا را حرام بداند. سلامت تن در کم خواری است و سلامت روح در ترک گناه است و سلامت دین در صلوات فرستادن بر حضرت رسول (ص) است.

در میان مریدان شیخ بهاء الدین، شیخ حسن افغان محبوب ترین مریدان است. او مردی امی بود، ولی صفای ظاهر و باطن داشت. می گویند روزی به وی کاغذی نشان دادند که بر آن سه سطر نوشته بودند. آیه یی از قرآن و حدیثی از رسول اکرم (ص) و قولی

از زکریا. از وی پرسیدند که در این کاغذ چه نوشته است. گفت: این کلام خداوند است. نور آن از میان زمین و آسمان به چشمم می‌رسد. این یکی سخن پیامبر (ص) است، نور آن تا هفت آسمان می‌تابد و این سخن شیخ من است. بهاء الدین زکریا گفته است که اگر روز قیامت از من پرسند که با خود چه آورده‌ای خواهم گفت: حسن افغان را. از مریدان او شیخ فخرالدین عراقی - که خرقة از دست زکریا گرفت و داماد وی هم بود، کبیرالدین فرزند عراقی از دختر زکریاست.^۱ و شیخ امیرحسینی قابل ذکرند. شیخ جمال خندان و شیخ نجیب الدین علی بزغش از مریدان نامدار اویند. آرامگاه شیخ در ملتان واقع است و زیارتگاه مریدان و شیفتگان اوست.

۵- شیخ صدرالدین عارف:^۲ پسر زکریاست، از پدر کسب کمالات کرد. هنگامی که *تحریر* تلاوت می‌کرد، اسرار آن بر وی معلوم می‌شد و از این رو «عارف» خوانده شده است. از شیخ صدرالدین کرامات زیادی نقل کرده‌اند. او کلامی گیرا و مؤثر داشت، بر اثر سخنان او مریدان زیادی گرد آمدند. خلفایی از سوی او به تهذیب اخلاق ظاهر و باطن مشغول بودند. مثلاً شیخ جمال خندان در آنچه، شیخ حسام الدین ملتانی در بداؤن به ارشاد مشغول بودند و شیخ علاء الدین خجندی چهارده سال در خدمت او بود. از شیخ صدرالدین کتابی به نام *کنوزالغواید* بر جای مانده که یکی از مریدان به نام خواجه ضیاء الدین از مجموعه ملفوظات وی گرد آورده است. در *اخبارالاعیار* از این کتاب به تفصیل اقتباس شده است. تعالیم صوفیانه شیخ صدرالدین را بنا بر اقتباسات *اخبارالاعیار* به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

کلمه توحید حصن است و حصن سه نوع است: ظاهر، باطن، و حقیقت. حصن ظاهر آن است که بنده جز از خدا از هیچ کس نباید هراس داشته باشد، حصن باطن آن است که پیش از مرگ هر حادثه‌یی که رخ می‌دهد، عارضی وفانی است؛ حصن حقیقت آن است که در دل نه هوس بهشت باید باشد و نه خوف دوزخ، فقط باید خدا در دل باشد.

اولین شرط پیروی از حضرت رسول اکرم (ص) این است که ایمان باید راسخ

۱- تاریخ ادبیات ایران، توفیق هسبحانی، جلد ۲، ص ۲۶۰.

۲- بزم صوفیه، ص ۱۳۳ - ۱۴۴؛ *اخبارالاعیار*، ص ۶۷ - ۶۹؛ *ثمرات القدس*، ص ۶۷۰-۶۷۵.

باشد، به جای شبهه و تردید در دل این باید باشد که خدا یگانه است و متّصف است به صفات کمالیه، در ذات و صفات او چون و چرا جایز نیست. پیامران را او فرستاده است و حضرت رسول (ص) برترین آنان است. بنده صالح آن است که هنگامی که کاری نیک انجام می دهد، شادمان باشد و موقعی که کاری بد مرتکب می شود، غمگین گردد.

در نصیحت به مریدان می گفت: هر نفسی که انسان می کشد، باید با یاد خدا توأم باشد. بدون ذکر خدا نفس کشیدن تباه کردن حیات است. ذکر زبان موافقت دل را به دنبال دارد و باعث عروج و ترقی دل می شود چنان که اگر زبان ذکر نگوید، دل خود به ذکر مشغول می گردد. از خواهش های نفسانی باید پرهیز کرد.

تاریخ وفات شیخ صدرالدین در سال ۶۸۴ یا ۶۸۵ هـ در مُلتان اتفاق افتاده است و مدفن او در کنار قبر بهاءالدین زکریاست.

۶- خواجه فریدالدین گنج شکر:^۱ نام او مسعود و لقبش فریدالدین است، اما میان مردم به گنج شکر مشهور است. در وجه تسمیه آن روایات گوناگون است. یکی از روایات این است که بازرگانی با شتران از مُلتان به دهلی بار شکر می برد، در راه به فریدالدین برخورد. فریدالدین پرسید که بار این شتران چیست؟ او از روی مزاح گفت: نمک است. چون به دهلی رسید و بارها بگشود، همه نمک بود. پیش فریدالدین بازگشت و از او عذرها خواست و فریدالدین گفت: اگر بار تو شکر بود، باز هم شکر است. چون پیش بار خود برگشت، همه شکر بود. از این رو او را «گنج شکر» خواندند.

کانِ نمک جهان شکر شیخ بحر و بر آن کر شکر نمک کند و از نمک شکر
شیخ در قصبه کھتوال (کوئوال) مُلتان به دنیا آمده است. ظاهراً سال تولد او ۵۷۱ هجری است. اقوال دیگری هم در این مورد نقل شده است. شجره او را از ابراهیم بن ادهم پادشاه بلخ به عمر بن خطاب رسانده اند. نوشته اند که پدر بزرگوار آن حضرت، خواهرزاده سلطان محمود غزنوی است.

تعلیمات ابتدایی را نزد مادر که زنی متدین و پرهیزگار بود فرا گرفت. بعد به مُلتان رفت که دانشمندان در آنجا بودند و در سرای حلوانی مسکن گزید. پیش منهاج الدین

۱- بزم صوفیه، ص ۱۴۷- ۱۸۷؛ خزینه، ۱، ص ۲۸۷- ۳۰۵؛ اخبارالاخیار، ص ۵۸-۶۰؛ ثمرات القدس، ص

ترمذی، *نفع* خواند و کلام الله را حفظ کرد. یک بار در مسجد *نفع* می خواند که خواجه بختیار کاکي وارد مسجد شد. از فریدالدین پرسید که این چه کتابی است؟ فریدالدین گفت: *نفع*. بختیار گفت: از *نفع* نفع خواهی برد. فریدالدین به پای بختیار افتاد و گفت: «نفع من در کیمیای سعادت بخش شما نهاده اند.» دست بیعت به وی داد و در این حال هیجده ساله بود. فریدالدین به قندهار رفت و علوم ظاهر را آموخت. بعد به نوشته «*آیین اکبری*» به سیستان رفت. در *ملفوظات* فریدالدین آمده است که او غزنی، بغداد، بخارا، سیوستان و بدخشان و جز آن را گشته است و علوم ظاهر و باطن فرا گرفته است. در بغداد با شهاب الدین سهروردی (م ۶۳۲هـ) ملاقات کرد و تا آخر حیات به شهاب الدین معتقد بود. *عوارف المعارف* او را تدریس می کرد. نظام الدین اولیا می گوید که من این کتاب را پنج بار پیش گنج شکر خواندم. فرزند خود را هم شهاب الدین نام نهاده بود. با سیف الدین باخرزی دیدار کرد. در بدخشان با شیخ عبدالواحد مصری از فرزندان ذوالنون مصری (م ۷۴۶هـ) ملاقات کرد که در بیرون شهر در غاری می زیست.

فریدالدین بعد از سیاحت در دهلی به خدمت خواجه بختیار کاکي رسید. شیخ برای او در دروازه غزنین جایگاهی برای عبادت تعیین کرد. او چنان ضعیف شده بود که برای احترام به خواجه معین الدین چشتی نتوانست سرپا بایستد. معین الدین خرقه به او عطا کرد و خواجه بختیار دستار خلافت بر سرش بست. معین الدین روی به قطب الدین بختیار کرد و گفت: «قطب الدین شاهبازی عظیم در دام آورد که به جز سدره المتتهی آشیانه نمی گیرد.»

در صحبت مرشد تعلیم کافی یافت و به دستور وی به هانسی رفت. شیخ گفت: تو در زمان مرگ نزد من نخواهی بود، دو سه روز بعد از مرگ برای فاتحه خوانی خواهی آمد. چنین شد. بعد از مدتها خواب دید که شیخ رحلت کرده است. از هانسی به دهلی آمد و سه روز بعد از دفن به دهلی رسید. خواجه حمیدالدین ناگوری امانت های شیخ را به فریدالدین داد. مردم از فریدالدین خواستند که در دهلی بماند، نپذیرفت و به هانسی بازگشت. در آنجا ازدحام مردم بیشتر شد، به «اجودهن» رفت. در آنجا خانقاهی ساخت. مردم در آنجا هم ازدحام می کردند، فریدالدین می خواست که آنجا را هم ترک کند، ولی الهام غیبی او را واداشت که در آنجا بماند.

بابا فریدالدین در «اجودهن» به ریاضت پرداخت. درون چاهی چله معکوس

گرفت. چنان نحیف شد که توانایی جا به جا شدن نداشت. همیشه در حال سجده بود و در سجده این رباعی را می خواند:

خواهم که همیشه در هوای توزیم خاکی شوم و به زیر پای تو زیم
مقصود من بنده زکونین تویی از بهر تو میرم از برای تو زیم

بابا فریدالدین به سماع علاقه داشت. از شنیدن شعری به وجد می آمد و به رقص بر می خاست. می گفت سماع برای آن کسی مجازست که در یاد خدا چنان غرق شود که اگر شمشیر بر سرش زنند و یا هزاران فرشته در گوشش زمزمه کنند آگاه نباشد.

با فقر می زیست و به جامه علاقه یی نداشت. سر بر عصا می نهاد. عموماً با شربتی که کشمش درون آن بود، افطار می کرد. در لنگرخانه غذاهای متنوع بود، ولی او خود نمی خورد. نان چاودار می خورد. با وجود فقر از مال دنیا مستغنی بود. اگر از کسی نقدینه یی می پذیرفت آن را تقسیم می کرد. مردی نرم و ملایم بود. متواضع بود. روزی به علت درد پا در حضور مریدان بر چارپایه نشسته بود، از آنان معذرت خواست که من به علت درد بر بالا نشسته ام. به مردم خدمت می کرد، در رفع اختلاف زن و شوهر می کوشید که آنان را آشتی دهد. دولتمردان را از ظلم منع می کرد.

فریدالدین دو یا سه زن داشت. گویند یکی از زنان او بی بی هزیره دختر الغ خان یعنی سلطان غیاث الدین بلبن بود. فرزندان بابا فریدالدین را این چنین نام برده اند: خواجه نصیرالدین نصرالله، خواجه شهاب الدین، شیخ بدرالدین سلیمان، شیخ نظام الدین، شیخ یعقوب، بی بی مستوره، بی بی شریفه، بی بی فاطمه.

از ارباب قدرت و ثروت دوری می کرد. سلطان غیاث الدین بلبن تحت تأثیر فیوض و برکات بابا فریدالدین بود. چنان که مورخان زمان او را «خیرالاعصار» نامیده اند.

فریدالدین در ۵ محرم سال ۶۶۴ هجری وفات کرده است. به هنگام وفات وضع مالی وی بسیار نابسامان بود چنان که پول کفن نبود. مدفن او در اجودهن زیارتگاه خاص و عام است. اکبرشاه به مزار بابا فرید علاقه داشت. در اثر هدایت او تعداد زیادی از غیرمسلمانان اسلام آوردند. مسلمانانی که امروز در پنجاب در محل هایی به نام مرهنگوآلیان، بهلیان و ادهکان و جز آن هستند از برکت وجود فریدالدین است.

دو ملفوظه از بابا فریدالدین به نامهای: *راحت القلوب* و *اسرارالاولیا* برجای مانده است. *راحت القلوب* را خواجه نظام الدین اولیا و *اسرارالاولیا* را بدر اسحق فراهم آورده اند که هر دو

خليفة فریدالدین اند.

در *راحت القلوب* همان تعالیم هست که در *انیس الارواح*، *لیل العارفين* و *فوائد السالكين* نیز آمده است. اما این کتاب مفصل ترست و بعضی مسائل از طریق آن روشن تر فهمیده می شود.

صفات درویش متعدّد است. مثلاً درویش باید پرده پوش و خود فراموش باشد. مقصود از پرده پوشی، پوشیدن عیب بندگان است. درویش باید چهارخوی را رعایت کند: چشم را ببندد تا عیوب بندگان خدا نبیند. گوش را کر کند تا آنچه نالایق است نشنود، زبان لال کند تا سخن ناشایست نگوید، پاها را بشکند تا در جای ناشایست قدم نگذارد. اگر این چهار کسی را حاصل شد، او درویش است و الا دروغ گوست. کسی که به جاه و مال دنیا گرفتار شد، او درویش نیست بلکه مرتدّ طریقت است.

زهد درویش در سه چیز است: دنیا را بشناسد و از آن بگریزد، اطاعت مولی، رعایت آداب، آرزوی آخرت.

فریدالدین برای دل ارزشی والا قائل شده است. سماع را راحت دل می دانست که در دل حرکت و حیرت ایجاد می کند، پس از حیرت، ذوق و پس از آن فنا را پیش می آورد. اظهار کرامت نشان پست حوصله بودن است و موجد تکبر است.

اسرار الاولیا بیست و دو فصل دارد و هر فصل درباره موضوعی از تصوّف است. در هر فصل ارشاداتی دارد. او می گوید عشق الهی فقرا با عشق مبتنی بر عقل علما دو عشق جداگانه است. در راه عشق هفتصد مرتبه است. اولین مرتبه آن است که از جانب معشوق بلایی که نازل می شود تحمل کند. بنده صادق آن است که در راه تلاش رزق پریشان نیست. رزق چهار قسم است: رزق مقسوم، رزق مذموم، رزق مملوک، رزق موعود. رزق مقسوم را روز ازل در لوح محفوظ نوشته اند. رزق مذموم آن است که هر چه زیاده تر شود، انسان بدان قانع نمی شود، رزق مملوک آن است که بعد از ضروریات گرد آید، رزق موعود آن است که خداوند برای بنده وعده کرده است.

عاقل باید به خدا توکل کند. توبه در راه سلوک از کارهای بسیار مهم است. هفت نوع دارد: توبه دل، توبه زبان، توبه چشم، توبه گوش، توبه دست، توبه پا، توبه نفس. علاوه بر اینها سه نوع دیگر هم برای توبه قائل شد: توبه حال، توبه ماضی، توبه مستقبل.

تلاوت *قرآن* را توصیه می کند و می گوید هفت روز صحبت با پیر با هفتصد سال

عبادت برابر است.

فریدالدین خرقه، گلیم، و صوف را لباس انبیا دانسته است و از این رو توصیه کرده است که در تکریم و تعظیم آنها بکوشند. کسی که خرقه بر تن می‌کند باید دست از هر دو عالم بردارد.

صوفی آن است که دلش چنان صاف شود که هیچ چیز برایش پوشیده نماند. صوفی آن است که همیشه خاموش است و غرق در عالم حیرت. کمال تصوّف در آن است که اهل تصوّف در پنج وقت نماز خود را در عرش ببینند. صوفی سرسپرده‌مرشدی است. اطاعت از تمام احکام پیر فرض است. با صدق دل باید دست مرشد را بوسید. هر رنجی که در راه سلوک پیش بیاید، سالک را به حق نزدیک‌تر می‌کند.

تا در علوم شرعی به کمال نرسیده باشی، به محبت خدا و معرفت و قرب نمی‌توان نائل شد. او در ملفوظات چندان به مسائل شرعی پرداخته که صفحه‌یی از آن مقولات خالی نیست.

هنگامی که اسم حضرت رسول (ص) را می‌شنید، گریه می‌کرد.

بعضی از خلفای او:

شیخ علاءالدین علی احمد صابر، شیخ نظام‌الدین اولیا، شیخ جمال‌الدین هانسوی، شیخ زین‌الدین دمشقی، شیخ علی شکرریز، شیخ محمد سراج، شیخ عارف سیوستانی، مولانا داوود پایلی.

از خلفای او سه سلسله منشعب شده است:

- ۱- نظامیه از نظام‌الدین اولیا. ۲- صابریّه از شیخ علاءالدین علی احمد صابر، ۳- جمالیّه از شیخ جمال‌الدین هانسوی. پس از مدتی سلسله جمالیّه در سلسله نظامیه ادغام شد.

فرزندان و برادران خود شیخ هم به مقام مشیخت رسیده‌اند.

۷- مولانا فخرالدین عراقی، شرح حال این شاعر صوفی در مقدمه دیوان او به قلم مرحوم سعید نفیسی، تاریخ ادبیات در ایران آقای دکتر صفا و دیگر تذکره‌های فارسی به تفصیل آمده است. ذکر آن در اینجا ضروری به نظر نمی‌رسد.

۸- شیخ امیرحسینی^۱: امیر فخرالسادات سیدرکن الدین حسین بن عالم بن حسن حسینی غوری هروی معروف به «امیرحسینی» یا «حسینی سادات» از بزرگان عرفای قرن هفتم و هشتم هجری و از شاعران معروف است. در شعر «حسینی» تخلص می‌کرد. بیشتر عمرش را در هرات گذرانده و بدین سبب هروی خوانده شده است. سال ولادتش معلوم نیست، بعضی آن را در سال ۶۷۱ هـ دانسته‌اند. او از مریدان شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی است و زکریا از تربیت‌یافتگان شیخ شهاب‌الدین سهروردی است. امیرحسینی مدّتی در ملتان به مجاهده مشغول بود. سپس به هرات بازگشت و در همان شهر در سال ۷۱۷ هـ یا ۷۱۸ یا ۷۱۹ هـ درگذشت، مقبره او هنوز باقی است. از امیرحسینی آثار متعددی بر جای مانده است که برخی به نظم و برخی به نثر است. آثار منظوم وی عبارتند از:

۱- *زادالمسافرین*، مثنوی عرفانی بروزن هزج مسدّس اخرب مقبوض یا محذوف، در هشت مقاله که در آنها از مسائل عرفانی مانند نفس، معرفت، طلب حق و... بحث کرده است.

۲- *کنزالمسور*، مثنوی است در بحر رمل مسدّس که شاعر بعد از ستایش شهاب‌الدین سهروردی و بهاءالدین زکریا و پسرش صدرالدین به بحث درباره دین و متفرّعات آن پرداخته است.

۳- *سی‌نامه*، مثنوی در ۱۲۰۰ بیت به بحر هزج مسدّس مقصور بر منوال ده‌نامه‌ها که در قرن هفتم و هشتم سروده می‌شد. وی در این مثنوی تحت تأثیر خسرو و شیرین نظامی است.

۴- *پنج‌گنج*، مجموعه‌یی است مرکب از پنج قصیده در توحید و تحقیق.

۵- *دیوان*، که بالغ بر هزار و پانصد بیت است در قالب غزل، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، قطعه و رباعی که بیشتر مطالب آن مبنی بر تحقیق و موعظه و تهذیب است.

سخن امیرحسینی در مثنوی ساده و روان و خالی از تکلف در بیان معانی است. ترکیبیات دشوار، استعارات و تشبیهات غریب در گفتار او معمول نیست. همین امیرحسینی هفده سؤال منظوم به شیخ محمود شبستری فرستاده و شیخ محمود پاسخ آن سؤالات را به نظم سروده و از این راه مثنوی معروف *گلشن راز* پدید آمده است.

کتابهای دیگر او: *تزمت الارواح، الارواح، صراط مستقیم و طرب المجالس* است.
نمونه شعر او از زادالمسافرین:

اول قدمی که عشق دارد	ابری است که جمله کفر بارد
منصور نه مرد سرسری بود	از تهمت کافری بری بود
چون نکته اصل گفت با فرع	ببرید سرش سیاست شرع
در عشق نه شک و نه یقین است	نه چون و چرا نه کفر و دین است
آنان که زجام عشق مستند	حق را زبرای حق پرستند
دل حق طلبید و نفس باطل	این عربده نیست سخت مشکل
چون در نظر تو ما و من نیست	او باشد و او دگر سخن نیست
می بین و می پرس تا بدانی	می دان و مگوی تا بمانی
سریر قدم و قدم به سر نه	وانگه قدم از قدم به در نه
بی نام و نشان شو و نشان کن	بی کام و بیان شو و بیان کن
تو جام جهان نمای خویشی	از هر چه قیاس توست بیشی...

۹- خواجه نظام الدین اولیا:^۱ نامش محمد است، با القاب محبوب الهی، سلطان المشایخ، سلطان الاولیا و سلطان السلاطین و نظام الدین اولیا معروف است. نسب او را به هفده واسطه به حضرت مولای متقیان علی (ع) می‌رسانند. خانواده نظام الدین از بخارا به لاهور آمدند و در بداؤن سکونت اختیار کردند. نظام الدین در صفر ۶۳۶ هـ در آن شهر به دنیا آمد. پنج ساله بود که پدرش وفات کرد. او تحت نظر مادر تربیت یافت. مادر او زنی عابد و زاهد بود. مادر برای پرورش فرزندش به دهلی آمد که در آن زمان مهد علم و فضل بود. از میان علما شمس الدین خوارزمی شهرتی داشت که بلبن او را شمس الملک لقب داده بود. و او را به مقام مستوفی الممالک منصوب کرده بود. نظام الدین از شمس الدین خوارزمی تلمذ کرد. شمس الدین به نظام الدین توجهی خاص داشت. نظام الدین پیش شمس الدین چهل مقاله از *مقامات حریری* را به درس خواند. بعد پیش مولانا کمال الدین زاهد، *مشارق التنوار* را خواند و پیش وی حدیث آموخت و به درجه کمال

۱- بزم صوفیه، ص ۲۱۸-۲۷۷؛ خزینه، ۱، ۳۳۹-۳۲۸؛ گلزار برار، ص ۷۱-۷۳؛ ریحانة الادب، جلد ۶، ص ۲۰۳
ثمرات القدس، ص ۳۴۱-۳۸۲؛ مقدمه فواید الفوائد.

رسید. در دل او شوق دیدار باباشکرگنج پیدا شد. در کنار حجره اش حجره شیخ نجیب الدین متوکل، برادر باباشکرگنج واقع بود. ملاقات با برادر شکرگنج او را بر سر شوق آورده بود. برای دیدار باباشکرگنج به اجودهن رفت. از ۱۵ رجب ۶۵۵ تا ۳ ربیع الاول ۶۵۶ هـ از باباشکرگنج تعلیم دید. شش پاره از کلام الله، پنج باب از کتاب *عوارف المعارف* و *تمهیدالمجتدی* ابوشکور سالمی را پیش باباخواند. به دهلی برگشت و سه بار دیگر به اجودهن رفت. بابا دعا کرد که خدایا هرچه نظام الدین می خواهد برآورده کن، این دعا قبول شد و او را محبوب الهی خواندند. بابا می گفت: علم سینه من به نظام الدین رسید و علم دل من به شیخ علاء الدین احمد صابر داده شد.

او در فقر و فاقه زندگی می کرد. با آن فقر روزی سلطان علاء الدین خلجی خواست دیهی به نظام الدین دهد، او نپذیرفت. پس از مدتی فقر و فاقه به پایان رسید.

سلطان معزالدین کیقباد در کیلوکهری نزدیک غیاث پور شهری ساخت و مسجد جامع برای آن بنا کرد و این محل که نزدیک اقامتگاه نظام الدین بود، پُر رفت و آمد و شلوغ شد. نظام الدین که جای خلوتی می خواست، بر آن شد که آن محل را ترک کند. روزی جوانی خوش سیمای آمد و این شعر را خواند:

امروز که زلفت دل خلقی بربود در گوشه نشستنت نمی دارد سود
آن روز که مه شدی نمی دانستی انگشت نمای عالمی خواهی بود

و گفت: «اوّل مشهور نمی بایستی شد، این کس مشهور شد، چنان سعی کند که در روز قیامت از روی رسول (ص) شرمنده نگردد، از خلق گوشه گرفتن و به حق مشغول شدن سهل است، اما مردانگی و کار مردی آن است که خلوت در انجمن باشد و با وجود انبوه خلق در مشغولی خلل نیفتد.» نظام الدین در اقامتگاه خود ماند. به سبب قرب با دربار، امرا و بزرگان هم با نظام الدین الفت پیدا کردند و بسیاری از اهل فسق و فجور به صلاح و ایمان باز آمدند.

امیر خسرو به حلقه ارادتمندان نظام الدین پیوست. او در آن حال هشت سال داشت. میان نظام الدین و امیر خسرو علاقه شدیدی به وجود آمد. نظام الدین می گفت: روز قیامت از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی، از من پرسند خواهیم گفت که سوز سینه این ترک الله (امیر خسرو که ترک نژاد بود). نظام الدین می گفت:

خسرو که به نظم و نثر مثلش کم خاست ملک است که ملک سخن خسرو راست

این خسرو ماست ناصر خسرو نیست زیرا که خدای ناصر خسرو ماست می گفت: اگر در شریعت جایز بود، وصیت می کردم که «او را در قبر من دفن کنند تا هر دو یک جا باشیم». وصیت کرد که «امیر خسرو بعد از من نخواهد زیست، چون رحلت کند پهلوی من دفن کنند که او صاحب اسرار من است و بی او قدم در بهشت نهم.»

امیر خسرو در زمان رحلت نظام الدین در دهلی نبود، او به همراه سلطان محمد تغلق به بنگال رفته بود. در آنجا روزی احساس کرد که مرشدش در گذشته است، از سلطان رخصت خواست و به دهلی آمد. تمام مایملک خود را در راه شادی روان شیخ به مستمندان داد. بر سر مزار نظام الدین آمد و گفت: «سبحان الله آفتاب در زیر زمین و خسرو زنده.» لباس عزّا بر تن کرد و شش ماه بعد درگذشت.

نظام الدین همیشه از مصاحبت پادشاهان دوری می کرد. روزی سلطان علاء الدین خلجی، تمهیدی در آداب مملکت داری فراهم کرد و وسیله خضرخان به خدمت نظام الدین فرستاد و درخواست کرد که آن را بخواند و موارد نیکو و پسندیده آن را در پایین اوراق یادداشت کند. چون خضرخان آن اوراق تمهید را به نظام الدین داد، نظام الدین آن را نخواند و به مریدان فرمود که فاتحه‌یی بخوانیم. گفت: ما فقیریم، فقیران را با پادشاه چه نسبت است؟ ما در گوشه‌یی نشسته‌ایم و به دعاگویی مسلمانان و پادشاه مشغولیم. اگر پادشاه مزاحمت فراهم کند، اینجا را ترک می کنیم. چون خضرخان این واقعه را به سلطان تعریف کرد، سلطان در حق نظام الدین اعتقاد راسخ یافت. اجازه خواست که برای زیارت به خدمت نظام الدین بیاید. نظام الدین گفت: این منزل ما دو در دارد، اگر سلطان از این در درآید، من از آن یکی در بیرون خواهم رفت.

از فیض و برکت وجود نظام الدین در زمان علاء الدین خلجی انقلاب فکری پدید آمد. هزاران بی ایمان آوردند، عبادت به خدا رواج یافت، کارهای بد و ناشایست کنار گذاشته شد.

بعد از علاء الدین، قطب الدین خلجی، خضرخان و شادی خان را که هر دو مرید حضرت نظام الدین اولیا بودند، به قتل رسانید و خود بر تخت نشست و مرید شیخ ضیاء الدین رومی که سرسلسله سهروردیه بود، گردید و با نظام الدین خصومتی پیدا کرد. قطب الدین می دانست که امرا به لنگرگاه نظام الدین کمک مالی می کنند، دستور داد که آن

کمکها قطع شود و امرا به لنگرگاه نظام الدین نروند. اما پس از قطع شدن آن کمکها باز هم لنگرگاه نظام الدین دایر بود. نظام الدین دستور داده بود که در لنگرگاه غذا باید مضاعف تهیه شود. سرانجام قطب الدین به خطای خود پی برد و نظام الدین را به دربار خواست. نظام الدین نپذیرفت و گفت: «من مرد منزوی ام جایی نمی روم، نیز رسم و عادت هر سلسله نوعی باشد، قاعده بزرگان ما نبود که به دیوان روند و مصاحب پادشاهان شوند، در این باب معذور دارم.» قطب الدین اصرار کرد که حضرت نظام الدین هر هفته دو بار باید در دربار حاضر شود، نظام الدین نپذیرفت. پیغام به شیخ ضیاء الدین رومی فرستاد که مرید خود را از اجبار کردن بر مسلمانان باز دار. اما پیش از آن که پیام نظام الدین به شیخ ضیاء الدین برسد، ضیاء الدین وفات کرد. در مراسم تدفین او همه مشایخ و سلطان قطب الدین و نظام الدین حاضر بودند. در آن مراسم نظام الدین به سلطان سلام کرد، ولی او پاسخ سلام را نداد و باز پافشاری کرد که نظام الدین باید ماهی یک بار در دربار حضور پیدا کند. مریدان هم نظام الدین را به رفتن به دربار ترغیب کردند، اما نظام الدین در پاسخ آنان گفت: «بینیم چه به ظهور پیوند.» سرانجام قطب الدین به دست خسروخان کشته شد. خسروخان بر تخت نشست و به مشایخ نقدینه ها داد. چهار ماه بعد غیاث الدین تغلق بر خسرو غلبه کرد و خود سلطان شد. و آن پولهایی را که خسروخان به مشایخ داده بود، طلب کرد و آنها را پس گرفت.

غیاث الدین تغلق مردی دیندار و پای بند شریعت بود. علمای قشری به گوش سلطان خواندند که سماع بدعت است و نباید برپا شود. غیاث الدین مجلس مناظره برپا کرد و علما را فراخواند تا درباره سماع بحث کنند، مولانا علم الدین که نوه شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی بود، فتوی داد که سماع جایز است. چون سلطان به وی معتقد بود، فتوی او را پذیرفت و نظام الدین اولیا را که در آن مجلس حضور داشت، با احترام بدرقه کرد. پس از چهار سال در دهلی قحط و وبا شایع شد. غیاث الدین پایتخت را به دیوگیر انتقال داد. تذکره نویسان می نویسند هنگامی که غیاث الدین در سال ۷۲۵ هـ از بنگاله به دهلی می آمد، به نظام الدین پیام فرستاد: «وقتی که ما در دهلی بیایم، شما از غیاث پور بیرون روید که به سبب سکونت شما کثرت مردم در آنجا می باشد، جایی برای متوسلان پادشاهی نمی ماند.» چون پیام به نظام الدین رسید، فرمود: «هنوز دهلی دور است.» غیاث الدین بر سر راه بر عمارتی که پسرش برای استقبال از پدر ساخته بود، فرود آمد.

سقف عمارت فرو ریخت و غیاث الدین کشته شد.

سلطان محمد تغلق به نظام الدین معتقد بود، ولی در سال اول سلطنت وی نظام الدین وفات یافت (۷۲۵هـ). نظام الدین مرد ریاضت بود. می گفت: روزه نصف راه است، بقیه راه نماز و حج است. او به تمام نصایحی که به دیگران می داد، خود عمل می کرد. به مستمندان کمک می کرد. دستور می داد که همه چیز باید میان مستمندان تقسیم شود و چیزی باقی نماند. بعد از نماز مجلس تشکیل می شد و نظام الدین در آن مجلس حدیث می گفت و کتابهای دیگر درس می داد.

به خلق الله محبت می کرد، کم می خورد و مازاد افطار را به مستمندان می داد. مطبخ همیشه دایر بود. می فرمود هر چیز که به مطبخ می آید، همان روز باید پخته شود و یا همان طور خام میان نیازمندان تقسیم گردد. روز جمعه مطبخ را جارو می کردند. به سه هزار طلبه مستمری می داد. مردی بردبار و متحمل بود. با مخالفان خود به ملایمت رفتار می کرد و حرفهای ناشایست آنان را می شنید و آنان را عفو می کرد. به مریدان خود بسیار محبت نشان می داد، اما در پرورش آنان سختگیر بود. از میان مریدان قاضی محیی الدین کاشانی را بیش از دیگران مورد توجه قرار می داد، این مرید به علم و حلم و تقوی مشهور بود. نظام الدین به علم این مرید می نازید و برای او بهای می ایستاد. محیی الدین کاشانی یکی از خلفای او بود. قطب الدین منور، سید محمد امام از خلفای دیگر او بودند. سید محمد امام جماعت بود و تمرکز را به لحنی خوش می خواند. نظام الدین از شنیدن لحن او خوش می شد. بارها لباس خویش را به او عطا کرد. لباس درویشانه می پوشید.

خواب دید که رسول خدا (ص) به او فرمود: نظام الدین می خواهم که با تو ملاقات کنم. او چهل روز قبل از وفات، خوردن و نوشیدن را ترک کرد و دائم زاری می کرد. چون مرض شدیدتر شد، یاران به او گفتند که دوا بخور. فرمود: دردمند عشق را دارو به جز دیدار نیست. تمام مایملک خود را تقسیم کرد. به خادم خاص گفت: همه چیز را ببخش و همه جا را جارو کن. و مدام می فرمود: می رویم و می رویم و می رویم.

پیش از مرگش از بچه چیزهایی درآورد و به خلفای خود داد. به شیخ نصیر الدین چراغ دهلی، سجاده، خرقة، کاسه و تسبیحی را که متعلق به بابا فرید الدین گنج شکر بود، داد و فرمود: «شما را در دهلی باید بود و جفای مردم باید کشید.» روز چهارشنبه ۱۸ ربیع الاول سال ۷۲۵هـ سحرگاه به هنگام طلوع آفتاب رحلت کرد. وصیت آن بود که در

بیابان دفن شود و بر فراز قبرش قبه‌یی و بارگاهی نباشد. در دهلی دفن شد و محمد بن تغلق برای آن بارگاهی ساخت و او سراسر حیات مجرد زیست و فرزندی نداشت. فرزندان معنوی وی راه او را ادامه دادند.

ملفوظات نظام‌الدین اولیا را چند تن از مریدان او گرد آورده‌اند که عبارتند از:

- ۱- *نفواید النفود*، این کتاب را خواجه حسن سجزی گردآوری کرده است. خواجه حسن در ۶۳ سالگی به نظام‌الدین ارادت پیدا کرد و از سال ۷۰۷ تا ۷۲۲ هـ ملفوظات نظام‌الدین را گردآوری کرد. این کتاب مشهورترین کتاب سلسله چشتیه است و میان آن طریقت مقبولیت خاصی یافته است. امیر خسرو می‌گفته است: «ای کاش تمام تصنیفات من از آن خواجه حسن می‌شد و *نفواید النفود* از تصنیفات من بود.» این کتاب با زبانی استوار نوشته شده و حاوی اطلاعات دقیقی درباره مشایخ این سلسله است.
- ۲- *فصل النفود*، امیر خسرو ملفوظات مرشد خود را به نام *فصل النفود* گردآوری کرده ولی چندان مقبول واقع نشده است.

- ۳- *راحت المحبین*، در میان نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا کتابی به این نام موجود است که یکی از مریدان نظام‌الدین که نامش معلوم نیست، میان سالهای ۶۸۹ تا ۶۹۰ هجری ملفوظات نظام‌الدین را تدوین کرده است.

- ۴- *سیر الاولیا*، خواجه سید مبارک امیر خور (ظاهراً میرآخور) یکی از مریدان نظام‌الدین این کتاب را در حالات خواجگان چشت جمع کرده است که شامل ملفوظات هم هست.

محتوای ملفوظات درباره توبه، ایمان، استغراق، نماز، تلاوت *محرران*، اوراد، فقر، ترک دنیا، جهد و طاعت، مشغول شدن به حق، مجاهده، صبر و رضا، توکل، احترام به پیر، حلم و بردباری، جود و سخا و جز آن را به سالک این طریقت می‌آموزد.

تعلیمات نظام‌الدین:

نظام‌الدین سالکان طریقت را به سه قسم تقسیم می‌کند: ۱- سالک، ۲- واقف، ۳- راجع. اگر کسی مدام پیش برود «سالک» است، اگر در عبادتش وقفه پیش آید. «واقف» است؛ و اگر در حال وقفه به سلوک روی نیاورد، «راجع» است. سالک در حال خطر باید به خدا توسل کند. دل سالک باید از ماسوی الله خالی باشد. چهارچیز مانع فراغت دل است:

نفس، دنیا، خلق و شیطان. درویش اهل عشق است و عالم اهل عقل. صبر و رضا و توکل در راه سلوک لازم است. در راه بلا و مصیبت شکایت نکردن صبر است، در بلا و مصیبت اظهار کراهیت نکردن رضا است، و توکل سه مرتبه دارد: ۱- خدا را عالم و دانای حال خود بدانند، ۲- توکل کودک است که از مادر شیر نمی‌خواهد ولی باز مادر به او شیر می‌دهد. ۳- توکل مردانه است که چون میتی در دست غسال‌اند.

سالک باید از چهارچیز بپرهیزد: ۱- دنیا، خصوصاً صحبت اغنیا، ۲- یاد آوردن جز خدا، ۳- توجه به غیرالله، ۴- محبت دنیا (این و شرط اول تقریباً یکی است) برای توبه دل باید صاف باشد. برای کمال سالک چهارچیز شرط است: کم گفتن، کم خوردن، کم خفتن و اختلاط کم با مردم.

آزردن دل مردم آزرده دل خداست. اگر کسی بدی کند، سالک نباید او را نفرین کند. به عیادت بیماران باید رفت، حق همسایه را نگه باید داشت.

در همه حال پای‌بند بودن به شریعت ضروری است. هر آن چیزی که شرعاً جایز نیست، آن چیز بد است. اظهار کرامت ممنوع است. در سلسله چشتیه سماع موجود است، آن حرام نیست. این سماع صوت موزون است و برای ایجاد حرکت در دل مفید است و اگر به یاد خدا باشد مستحب است و اگر متمایل به فساد باشد حرام است. از سماع سه سعادت می‌زاید: انوار، احوال و آثار؛ و سه عالم نازل می‌شود: ملک، جبروت، ملکوت؛ و این نزولات به سه عضو نازل می‌گردد: ارواح، قلوب و جوارح. در سماع رعایت چهار شرط لازم است: ۱- مُسمّع نباید زن یا پسر باشد، ۲- مسموع نباید سخن هزل و هرزه باشد، ۳- مستمع باید با یاد خدا سماع را بشنود، ۴- مزهر، چنگ و دیگر لوازم موسیقی نباید باشد.

خلفای نظام‌الدین:

تعداد خلفای حضرت نظام‌الدین بسیار زیاد است و شمردن همه آنها در اینجا مقدور نیست. به برخی از آنها اشاره می‌شود:

حضرت شیخ نصیرالدین چراغ دهلی، شیخ قطب‌الدین منور هانسوی، شیخ حسام‌الدین ملتانی، شیخ برهان‌الدین غریب، شیخ اخی سراج‌الدین (مالوه - بنگال)، مولانا علاء‌الدین نیلی، مولانا فخرالدین زراد، قاضی محیی‌الدین کاشانی، مولانا

شمس‌الدین بجلوی و در بعضی تذکرها امیر خسرو دهلوی هم جزو خلفای وی نام برده شده است.

نمونه‌هایی از فواید الفؤاد:

خواجه فرمود هرچه از شیخ شنوده شد نوشتم، چون به مقام خود باز آمدم، بر جایی نسخه کردم. بعد از آن هرچه سماع می‌افتاد، در قلم می‌آوردم و تا این معنی به خدمت شیخ باز نمودیم. بعد از آن هرگاه که حکایتی و اشارتی بیان کردی می‌فرمودی که حاضر هستی تا آن غایت که اگر من غایب بودمی چون به خدمت باز پیوستمی، فایده‌یی که در غیبت فرموده بودی آن را اعادت کردی، بعد از آن خواجه - ذکره الله بالخیر - فرمود که کرامتی معاینه کردم، هم در آن ایام مردی مرا کاغذهای سپید داد، یک جا جلد کرده، من آن را بستدم، فواید شیخ هم در آنجا ثبت کردم، بالا نبشتم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم، بعد از آن کلماتی که از شیخ استماع داشتم نبشتم و تا این غایت آن مجموع بر من هست.^۱

بنده عرض داشت کرد که سیدی احمدی چگونه کسی بود؟ فرمود: بزرگ کسی بود او از عرب بوده است و رسم عرب آن است که چون کسی را به بزرگی یاد کنند سیدی گویند. بعد از آن فرمود در عهد شیخ حسین منصور حلاج بود - رحمة الله علیهما - در آنچه حسین منصور بسوختند و خاکستر او را در آب دجله روان کردند، سیدی احمد قدری از آن آب که درو خاکستر بود به تبرک برداشت و بخورد، آن همه برکتها از آن بود.^۲

۱۰- شیخ بوعلی قلندر پانی پتی:^۳ نامش شیخ شرف‌الدین و لقبش بوعلی قلندر، از فرزندان امام ابوحنیفه است. پدرش سالار فخرالدین در سال ۶۰۰ هـ از عراق به هند آمد و با دختر شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی ازدواج کرد آن زن بدون اولاد درگذشت. سپس با خواهر سید نعمت‌الله صاحب همدانی کرمانی، بی‌بی حافظه جمال ازدواج کرد. این بانو مادر بوعلی قلندر است. بوعلی در سال ۶۰۵ هـ در پانی پت (هریانه) به دنیا آمد. در صغر سن علوم ظاهری را فرا گرفت. نزدیک بیست سال در جوار قطب منار (منار قطب)

۱- فواید الفؤاد، ص، ص ۶۳۵.

۲- همان، ص ۴۳۱.

۳- بزم صوفیه، ص ۲۷۸ - ۳۰۴؛ خزینه، ۱، ص ۳۲۶ - ۳۲۸؛ اخبار الاخیار ۱۳۵-۱۳۷.

به تدریس و افاضه پرداخت. علمای معاصر به فضل او معترف بودند.

وی پای در جاده سلوک نهاد، به ریاضت و مجاهده پرداخت و در مقام سُکر همه کتابهای خود را در رودخانه انداخت. تا روز مرگ در حوالی کرنال پانی پت ماند.

در زمان اقامت بوعلی قلندر در پانی پت، خواجه شمس الدین ترک به حکم خلیفه خود خواجه علاء الدین صابر به پانی پت آمد و در آنجا مقیم شد. خواجه شمس الدین ترک از سادات ترکستان و فرزند خواجه احمد یسوی بود. سلسله نسب آنان به حضرت علی (ع) می‌رسد. او به دنبال مرشد می‌گشت. در ملتان به خدمت بابا فرید گنج شکر رسید. بابا فرید به وی گفت که به «کلیر شریف» برو. او به کلیر شریف رفت. کلاه چهارترک بر سر می‌گذاشت. از جنگل چوب می‌آورد و برای مرشد خود غذا می‌پخت. مرشدش فرمود که برو در پانی پت اقامت کن. او در پانی پت مستوری می‌کرد. به سپاه غیاث الدین بلبن پیوست. مدتی بعد ثروتی به دست آورد و شب و روز را به عبادت مشغول بود. چون شمس الدین ترک به پانی پت آمد، روزی پیاله‌یی شیر به وسیله خادم خود به بوعلی قلندر فرستاد. بوعلی آن شیر را پس داد و گلبرگهایی روی شیر انداخت و به شمس الدین فرستاد. شمس الدین تا پیاله شیر را دید، خندید. یاران علت خنده را پرسیدند. گفت: من آن شیر را فرستادم که مرشد من این سرزمین را برای من عطا کرده است و وجود من این سرزمین را پر خواهد کرد. بوعلی با بازپس فرستادن آن اعلام کرد که من چشمی در این سرزمین ندارم و چون برگ گل در ورای مسائل خواهم بود. دوستی میان آن دو برقرار شد و ادامه یافت.

جلال الدین پانی پتی از فیض نظر بوعلی قلندر در راه سلوک وارد شد، و به خلافت شمس الدین ترک رسید. سلطان جلال الدین خلجی به بوعلی قلندر اعتقاد داشت.

بوعلی قلندر در ۱۳ رمضان سال ۷۲۴ هـ درگذشت. ماده تاریخ وفات او «یا شرف الدین ابدال» است. در کرنال به خاک سپرده شد. می‌گویند که اقربای او جنازه‌اش را پنهانی به پانی پت بردند و در آنجا دفن کردند. تاکنون جای مدفن او معلوم نشده است. در چهار جا: «کرنال، پانی پت، بدها کهره و باگهوتی» آرامگاه وجود دارد و مردم برای زیارت آن جاها می‌روند.

پانی پت که محل هندوان بود، از برکت وجود بوعلی قلندر همه مسلمان شدند. آثار زیر را به بوعلی قلندر نسبت داده‌اند:

۱- مکتوبات به نام اختیارالدین، عبدالحق محدث دهلوی درباره مکتوبات

می نویسد که «او را مکتوب است به زبان عشق و محبت، مشتمل بر معارف و حقایق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت و محبت مولی جمله به نام اختیارالدین می گوید.» اختیارالدین نام حاجب سلطان شمس الدین ایلتتمش بود. اما در میان امرا هم افرادی به نام اختیارالدین بودند.

۲- حکم نامه، محدث دهلوی می گوید: «رساله دیگر در عوام الناس شهرت دارد که

او را حکم نامه شیخ شرف الدین می گویند. ظاهر آن است که آن از مخترعات عوام است.» نسخه‌یی از آن در انجمن آسیایی بنگال به شماره ۱۱۹۶، در صفحه ۵۷۰ فهرست معرفی شده است.

۳- مثنوی کنزالاسرار، مخزن رموز توحید و معارف است.

۴- رساله عشقیه، این نیز چون مثنوی کنزالاسرار است و مختصرتر از آن که حاوی

مطالب عرفانی است. مطبوعه نامی لکهنو در سال ۱۸۹۱ رساله‌یی منظوم از شاه بوعلی قلندر چاپ کرده، اگر واقعاً این رساله از بوعلی قلندر باشد، می تواند همان رساله عشقیه بوعلی قلندر باشد. چون بسیاری از اشعار آن درباره عشق است.

نمونه شعر او از عشق نامه:

عشق کو بی بال و پرطیران کند	عشق کو در لامکان جولان کند
عشق کو تا تاج سلطانی نهد	عشق کو ملک سلیمانی دهد
عشق کو تا چشم دل بینا کند	عشق کو تا سینه پرسودا کند
عشق کو تا عقل را زائل کند	عشق کو تا عقل را حاصل کند
عشق کو تا جام مدهوشی دهد	عشق باید تا فراموشی دهد
عشق ده تا بی خبر سازد مرا	باده کو بی پا و سر سازد مرا
عشق باید تا دهد جام شراب	عشق سازد ساغر می آفتاب...

۱۱- شیخ ابوالفتح رکن الدین:^۱ پسر شیخ صدرالدین و نوه بهاءالدین زکریای

مُلتانی است. نام مادرش بی بی راستی است که رابعه عصر خوانده می شد. بهاءالدین زکریا تولد او را بشارت داده بود که با ولادت او چراغ خاندان روشن خواهد شد. سال

تولدش ذکر نشده است. تعلیمات ظاهری را از پدر فراگرفت. در خردسالی شمس الدین تبریزی او را رکن الدین لقب داد. بعد کمالات معنوی یافت. او همیشه مشغول عبادت و ریاضت بود. در بیست و شش سالگی به خلافت پدر رسید.

او با سلاطین و مشایخ دیدار می کرد و مرتبه هر کدام را نگه می داشت. هنگامی که رکن الدین به دهلی آمده بود، سلطان در بیرون شهر به استقبال وی رفت و او را معزز داشت و پولی که سلطان علاء الدین خلجی به وی داده بود، میان مساکین شهر تقسیم کرد. او می گفت من از ملتان به محبت و شوق نظام الدین اولیا به دهلی می آمم. رکن الدین در دهلی مهمان سلطان بود ولی اکثر اوقات به زیارت نظام الدین می رفت. به خانقاه نظام الدین می رفت. به هنگام اقامت وی در دهلی مراسم عرس بابا فرید الدین شکر گنج برپا شد. او در آن مراسم شرکت کرد. او در خدمت خلق الله بود و ارتباط او با سلاطین برای خاطر مردم بود. هنگامی که به دیدار می رفت راه را آهسته طی می کرد تا حاجتمندان نیازهای خود را به وی بگویند تا او از سلطان برای آنان کمک طلب کند. با سلطان غیاث الدین تغلق نیز روابط حسنه داشت. هنگامی که سلطان از بنگاله به دهلی برمی گشت، رکن الدین تا افغان پور به استقبال سلطان رفت. در آن عمارتی که بر سر سلطان غیاث الدین خراب شد، رکن الدین نیز حضور داشت. او ریش ساختمان را پیشگویی کرد. خود زودتر از آن بنا بیرون آمد ولی سلطان بر اثر تعلل زیر آوارها جان سپرد.

سلطان محمد تغلق که بر تخت نشست، رکن الدین با او هم مربوط بود. در آن زمان نظام الدین بیمار بود. او به عیادت نظام الدین رفت. پس از وفات نظام الدین، رکن الدین نماز جنازه را گزارد.

رکن الدین بر ضمایر وقوف داشت، از این رو ابوالفتح خوانده شده است. مردی فروتن بود، روزی فرزند یکی از استادان پیش رکن الدین رفت و گفت: من فرزند یکی از استادان شما هستم. رکن الدین دریافت که پیش پدر او سورة اخلاص را خوانده است. به وی فرمود: تو به من دستور ده، همان گونه که ارباب به غلام خود فرمان می دهد.

غذا کم می خورد، خانواده اش به طبیب شکایت کردند. طبیب از غذای رکن الدین خورد و هفت روز احساس گرسنگی نمی کرد. معلوم شد که غذای بزرگان اگرچه اندک است، ولی کیفیت آن عالی است.

درباره آثار رکن‌الدین در هیچ جا ذکر نیست. اما در *مجمع‌الخبار* و صایای او درج شده است، بعضی از آنها در *الخبار* هم نقل شده است. خلاصه‌یی از آنها را از کتاب اخیر می‌آوریم:

آدمی عبارت از دو چیز است: صورت و صفت، آنچه معتبر است صفت انسان است. خدای تعالی صورت را نمی‌بیند، به قلوب می‌نگرد. اگر صفات ذمیمه در قلبی فراوان باشد، صاحب آن از چهارپایان شمرده می‌شود. از این نظر تزکیه نفس ضروری است، تزکیه نفس جز با التجا و توکل به خداوند میسر نمی‌شود. علامت فضل و رحمت خداوند این است که عیوب بر چشم انسان ظاهر می‌شود. بر اثر پرتو انوار الهی کاینات در برابر دیده چون هیچ جلوه می‌کند. اوصاف طالبان حق والا است و در بیان نمی‌گنجد. عقل هر کسی به آنجا نمی‌رسد. برای عاقل یک نصیحت در دنیا و آخرت کافی است: سلاح نیکی کن که این صلاح اولین است. اعضا و جوارح باید از محرّمات شرعی بپرهیزند. از آن مجالسی که متمایل به دنیا است باید دوری کرد. باید از بطال دور بود. بطال کسی است که طالب حق نیست.

رکن‌الدین ده سال بعد از وفات نظام‌الدین یعنی در سال ۷۳۵ هـ درگذشت. مزار او در ملتان در جوار تربت پدر و جدّ خویش واقع است.

۱۲- شیخ برهان‌الدین غریب:^۱ نسب او به امام ابوحنیفه کوفی می‌رسد. در هانسی در ۶۵۴ هـ به دنیا آمد. خانواده‌اش خانواده‌یی مذهبی و روحانی بود. برادرش منتخب‌الدین از خلفای نظام‌الدین اولیا بود. خواجه جمال‌الدین هانسی، خلیفه فریدالدین گنج شکر دایی برهان‌الدین بود. پیش پدر «همدوری» خواند. فقه *نافع* را حفظ کرد، حدیث، فقه، معانی و تفسیر خواند. از طفولیت در او شوق عبادت پیدا شد. برهان‌الدین به دهلی آمد و در مسجدی مسکن گزید. روزی به دیدن نظام‌الدین رفت و خادم به نظام‌الدین گفت: غریبی آمده است و خواهان ملاقات است. نظام‌الدین فرمود: غریب! او که آشنای ماست. از آن روز او برهان‌الدین غریب خوانده شد. او ناظر مطبخ نظام‌الدین شد. برهان‌الدین مردی بذله‌گو و شوخ بود. هنگامی که شیخ نصیرالدین

۱- بزم صوفیه، ص ۳۲۲-۳۳۶؛ اخبارالاخیار، ص ۹۹-۱۰۰؛ خزینه، ۱، ص ۳۴۶-۳۴۸؛ ثمرات‌القدس، ص

به دهلی می آمد با برهان الدین همدم می شد. به تدریج به درجه یی رسید که خلافت نظام الدین یافت. چنان شد که روزی در مجلس نظام الدین سخن بایزید بسطامی به میان آمد، نظام الدین فرمود که بایزید اینجاست. پرسیدند کجاست، فرمود در جماعت خانه است. خادم به جماعت خانه رفت، برهان الدین در آنجا بود. برهان الدین به مرشد خود عقیدت داشت هرگز پشت به غیاث پور (محلّی که آرامگاه نظام الدین در آنجاست) نکرد. نظام الدین بعد از درگذشت منتخب الدین، برای اشاعه طریقت و دین برهان الدین را به دکن فرستاد. برهان الدین علاقه نداشت که از مرشد دور شود، ولی نظام الدین او را واداشت که به دکن برود. او هفتصدتن از مریدان را همراه خود به دکن برد. نظام الدین به او دو وصیت کرد. یکی این که نماز جمعه را ترک نکند و دیگر آن که حق مادر و احترام او را نگهدارد. در دولت آباد، بیست و هشت و بیست و نه سال ماند و در آنجا وفات یافت. از برکت وجود او بسیاری از غیر مسلمانان اسلام آوردند.

سماع را دوست داشت، چون به وجد می آمد، حالی دیگرگون می یافت. اهل ریاضت بود. روزه زیاد می گرفت. پس از نماز صبح زیاد به دعا می پرداخت. غذای او لوبیا و نان جو بود، با ماست و سرکه افطار می کرد. در حال وفات چیزی نداشت، چون هرچه داشت در راه خدا احسان می کرد. در اواخر حیات سه سال بیمار بود، اما از ریاضت و عبادت دست برنداشت. در حال مرگ، تسبیح نظام الدین را خواست و زارزار گریست و گفت: مسلمانم، امت رسول خدایم. تاریخ وفاتش ۷۳۸ هـ است و مزارش در خلدآباد است.

از ملفوظات برهان الدین تاکنون سه کتاب معلوم در دست است:

۱- *حصول الوصول*، کتابی است که خواجه حماد کاشانی مرید شیخ گرد آورده است.

۲- *هدایت القلوب*، مرید دیگر شیخ به نام شیخ حسین گرد آورده است.

۳- *نفایس الانفاس*، مرید دیگرش خواجه رکن الدین بن حماد الدین کاشانی جمع آوری

کرده است.

احتمالاً مولانا حمید الدین قلندر شاعر هم ملفوظاتی فراهم آورده بوده است. از این چند کتاب، فقط نسخه کرم خورده یی از *نفایس الانفاس* در کتابخانه ندوة العلمای لکنهو به دست آمده که در سال ۷۳۲ هـ آغاز شده و در سال ۷۳۸ هـ به انجام رسیده است.

خواجه رکن الدین کاشانی، کتابی به نام *شمائل الاتقیاء* تدوین کرده است که در تصوف

کتابی مهم است. این کتاب به چهار بخش تقسیم شده است: ۱- افعال اصحاب طریقت ۲- احوال ارباب حقیقت ۳- اوصاف وجود باری تعالی ۴- فضایل بنده. مؤلف برای تدوین این کتاب، دویست کتاب دیگر را مطالعه کرده است. رکن الدین کاشانی کتابهای دیگری هم به نامهای: رموز الوهین، رساله غریب، اذکار المنکوره، و تفسیر رموز، داشته است. کتابهای او در دست نیست. از آن کتابها در شمائل الاتقیاء استفاده کرده است. در رساله غریب که به نام برهان الدین است این مطلب آمده است:

نماز ظاهری متعلق به اعضاست. اما نماز حقیقی تفکر دل است. سجده جسم خضوع است و سجده دل خشوع. وقتی به تلاوت قرآن مشغولی، هرگاه به آیات رحمت و عذاب رسیدی، باید بیندیشی. بدانی که داری با خداوند سخن می‌گویی. روزه صفات حیوانی را دور می‌کند. زکات مایه تصفیۀ دل و تجلیۀ روح است. عاشقان در سفر حج به خداوند قربت بیشتر پیدا می‌کنند. ترک بدون عذر عبادت فسق است. عبادت نکردن کفر است. پای بند بودن به اوامر و نواهی شریعت است. تصفیۀ دل و تبدیل بدیها طریقت است، ماسوی الله را ترک کردن و تجلی خدا را در روح یافتن طریقت است. تفرقه موجد فصل است و جمع موجد وصل. جمعیت باطنی مجنون لیلی بود، او همه چیز را لیلی می‌بیند. در این کتاب مطالب دیگری درباره موت، رضا، حضور، علم الیقین و عین الیقین نقل شده است.

از کتاب رموز الوهین نیز اقتباساتی در شمائل الاتقیاء درباره فقر، صحو و سکر، تلوین و تمکین، جلال و جمال توضیحاتی آورده است.

۱۳- ضیاء الدین نخشبی: احوال این صوفی در بخش شاعران آمده است.

۱۴- شیخ نصیرالدین چراغ دهلی: ^۱ نامش محمود و ملقب به نصیرالدین محمود گنج چراغ دهلی است. جدش شیخ عبداللطیف یزدی، از خراسان به لاهور آمد، پدرش محمود یحیی در لاهور به دنیا آمد. به او ده منتقل شد و در آنجا به خرید و فروش پشم پرداخت. محمود در آن شهر به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در محضر پدر و مادر

۱- بزم صوفیه، ص ۳۵۵-۳۹۸؛ اخبار الاخیار، ص ۸۶؛ خزینه، ۱، ص ۳۵۳-۳۵۷.

به انجام رسانید. فقه را نزد قاضی محیی الدین کاشانی خواند، پیش مولانا عبدالکریم شیروانی تلمذ کرد و بعد از فوت او از افتخارالدین محمد گیلانی کمالات آموخت. در چهل و سه سالگی دست بیعت به حضرت نظام الدین اولیا داد. به ریاضت و مجاهده پرداخت. گویا روزی نصیرالدین از او ده به امیر خسرو نامه‌ی فرستاد و از وی خواست که وساطت کند تا نظام الدین به وی اجازه دهد که به سبب ازدحام مردم به بیابانی رود و به عبادت مشغول شود، امیر خسرو درخواست او را به نظام الدین عرض کرد، نظام الدین فرمود: او را بگو که تو را در میان خلق می باید بود و جفای خلق می باید کشید. گهگاه به دهلی می آمد و اگر موفق به دیدار مرشد خود نمی شد، دلتنگ می گشت. مرشد همیشه خاطرش را گرامی می داشت. پس از فوت مادر، نصیرالدین در دهلی مقیم شد و مقام خلافت یافت و مرشد به وی عصا، نعلین و خرقة عطا کرد. در اوایل خلافت مدّتی تنگدست بود. نصیرالدین مهمان را دوست داشت.

روزی سید جلال الدین بخاری در اثنای سفر حج به خدمت امام عبدالله یافعی رسید. امام عبدالله به سید جلال الدین گفت که اگر چه علمای دهلی از میان رفته اند، اما هنوز در آن شهر بزرگمردی است به نام نصیرالدین محمود که در وجود او برکت هست و واقعاً چراغ دهلی است. چون سید جلال به دهلی بازگشت و آن واقعه را نقل کرد، نصیرالدین محمود به چراغ دهلی معروف شد. مردم از بیرون دهلی و حتی یمن به دیدارش می آمدند.

او ملازمت با دربار را منافی روحانیت می دانست. چون دیدارکننده زیاد داشت وقتی برای ریاضت باقی نبود. می نویسد سلطان محمد تغلق برای ایدای او در کاسه های زرین و سیمین طعام برای شیخ فرستاد، به این منظور که اگر از خوردن ابا کند او را بیازارد و اگر از کاسه های زرین و سیمین غذا تناول کند، آن را که کاری نامشروع است مایه ایدای او قرار دهد. چون طعام را پیش شیخ آوردند، شیخ طعام را برداشت و در دست خود گرفت و سپس از دست بر دهان نهاد.

خانجهان، وزیر سلطان فیروز شاه مرید نصیرالدین چراغ دهلی بود، او نسب از هندوان داشت. پس از ارادت از نصیرالدین خواست که وی را نصیحتی کند. چراغ دهلی فرمود: تو که وزیری، وظایف خودت را به خوبی انجام ده. او نصیحت دوم خواست، فرمود: همیشه با وضو باش.

روزی نصیرالدین از برابر خانقاه قطب‌الدین منور عبور می‌کرد، قطب‌الدین به دیدار نصیرالدین بیرون آمد و او را به اعزاز به درون برد. هنگام عصر برای نماز قطب‌الدین از نصیرالدین درخواست کرد که امامت کند، اما نصیرالدین گفت: شما برای امامت اولی هستید و نماز را اقامه کرد.

نصیرالدین نیز مثل همه خواجگان چشت ذوق سماع داشت. روزی در خانقاه با این شعر بر سر ذوق آمد:

جفا بر عاشقان گفתי نخواهم کرد هم‌کردی قلم بر بیدلان گفתי نخواهم راند هم‌راندی
به او اعتراض کردند که اگر این جور و جفا را به خداوند نسبت می‌دهد کفر لازم آید.
اعتراض را پیش شیخ مطرح کردند، هیچ جوابی نداد.

روزی پس از ادای نماز ظهر شخصی به نام تراب قلندر به شیخ حمله کرد و زخمی بر او زد، خون جاری شد. مریدان تراب را گرفتند و از شیخ اجازه خواستند که وی را بکشند. شیخ اجازه نداد، از تراب معذرت خواست که شاید به هنگام حمله به مانعی برخوردیده است و سپس پولی به وی داد و او را مرخص کرد. شیخ سه سال بعد از آن حمله در هیجدهم رمضان سال ۷۵۷ هجری وفات کرد. او را سید محمد گیسودراز غسل داد. مزار او در دهلی است.

حمید شاعر، معروف به قلندر که در اصل مرید نظام‌الدین اولیاست و اول در خدمت برهان‌الدین غریب بود، کتابی به نام *خیرالمجالس* از ملفوظات شیخ نصیرالدین چراغ دهلی فراهم کرده است. او این کتاب را در سال ۷۵۵ هجری آغاز کرده و در ۷۵۶ هجری به پایان رسانده است. سید محمد گیسودراز در *جوامع‌الکلم* می‌نویسد که جایی که شیخ نصیرالدین می‌نشست، بسیار پاکیزه بود، در چپ و راست او گل می‌گذاشتند، جامه او پاکیزه و تمیز بود.

حمید قلندر می‌نویسد که نصیرالدین در علم چون ابوحنیفه و در زهد و ورع چون نظام‌الدین اولیا بود.

درباره نصیرالدین کتاب دیگری به نام *مفتاح‌العائقین* به وسیله مولانا محب‌الله تدوین شده است. از میان دو کتاب *خیرالمجالس* مقبول‌تر واقع شده است. آرای شیخ نصیرالدین را از ملفوظات می‌توان چنین خلاصه کرد:

در سلوک ارادت شرط است تا مرشد طریق فکر و ذکر تعلیم دهد. مبتدی باید در

تلاوت قرآن و نماز و فکر وقت صرف کند. چراغ دهلی بر تهذیب و تربیت نفس تکیه کرده است. می‌گوید مخالفت نفس ضروری است. نظر خود را در بیت زیر گنجانیده:

صحت نفس و قوت یک روزه بهتر از تاج و تخت فیروزه

مفتاح العاشقین رساله‌یی کوچک در ۲۸ صفحه است. مختصری از محتوای آن را

می‌آوریم:

غسل برای مرید ضروری است. ۱- غسل شریعت آن است که ناپاکی از تن دور کند، ۲- غسل طریقت اختیار تجرد است، ۳- غسل حقیقت توبه باطن است. می‌گوید: سالک مادام که تزکیه، تصفیه و تجلیه حاصل نکند، در وجودش جوهر درویشی پدید نمی‌آید. از حصول شریعت تزکیه نفس پیدا می‌شود، برای آن کم‌خواری و ادای نوافل ضرورت دارد. از حصول طریقت تصفیه دل و از حصول شریعت تزکیه نفس پیدا می‌شود، برای آن کم‌خواری و ادای نوافل ضرورت دارد. از حصول طریقت تصفیه دل حاصل می‌شود، برای آن نماز خواندن و روزه گرفتن و ذکر جلی لازم است. از حصول حقیقت تجلیه روح حاصل می‌شود، برای آن روزه و ذکر خفی ضروری است. محبت بر دو قسم است: محبت ذات و محبت صفات. محبت ذات وهبی (لدنی) است، محبت صفات کسبی. ابتدا دنیا، خلق، نفس و شیطان سالک را از جاذبه محبت دور می‌کنند.

از خلفای مشهور چراغ دهلی، سید محمد بن جعفر مکی حسینی است. محمد بن جعفر کتابی به نام *بحر المعانی* دارد که در آن از حقایق توحید و اسرار معرفت سخن می‌گوید. وی کتابهای دیگری هم به نام *پنج نکات*، و *بحر الانساب* دارد که در آن انساب اهل بیت رسالت را بیان کرده است. دیگر خلفای او عبارتند از: سید محمد گیسودراز (در گلبرگه شریف)، خواجه کمال الدین (در احمد آباد، گجرات) و عده‌یی دیگر.

جا دارد که در اینجا نمونه‌یی از سخنان خواجه نصیرالدین چراغ دهلی را از *خیر المجالس* که مولانا حمید قلندر نقل کرده است بیاوریم:

مجلس هشتم، بالخیر والسعادة، دولت پای بوس به دست آمد. عزیزی درآمد و به خدمت خواجه - ذکره الله بالخیر - آغاز کرد که کجا روا باشد که مزامیر در جمع باشد، دف و نای و رباب، و صوفیان رقص کنند؟ خدمت خواجه فرمودند که مزامیر به اجماع مباح نیست، اگر یکی از طریقت نیفتد باری در شریعت باشد، اما اگر از شریعت هم افتد،

کجا رود؟ اول در سماع اختلاف نزدیک علما با چندین شرایط مباح مر اهل آن را اما مزامیر به اجماع مباح نیست. چون سخن در سماع افتاده بود و اهل سماع خدمت خواجه این حکایت فرمودند که پادشاهی بود، پسری داشت و همان یک پسر بود. آن را سخت دوست داشتی و یک زمان از نزدیک خود نگذاشتی. دل بدو داده بود. ناگاه آن پسر را زحمت شد. هر جا که طبیبی و حکیمی بود طلب کردند. هر چند که نبض گرفتند و دلیل دیدند، هیچ معلوم نشد که چه زحمت دارد. چون زحمت معلوم نشود، علاج چه کنند؟ جمله اطبا و حکما گفتند که زحمت او هیچ معلوم نمی شود، نه زحمت می نماید و نه اثر آسیب. پسر طعام گذاشت و آب گذاشت و سخن گذاشت. مبهوت و متحیر بود. چون بخود باز آمدی همین سخن گفتی که درونه می سوزد، باز بیهوش شدی. چون به هوش آمدی باز گفتی که درونه می سوزد. سخن دیگر نگفتی. چنان شد که آن پسر در آن زحمت نقل کرد. بعد از نقل، پادشاه فرمود که شکم او پاره کنند و ببینند که درون شکم او چه علت بود، زیرا که او همین گفتی که درونه می سوزد و چندین اطبا و حکما دلیل و نبض دیدند، هیچ کس ندانست که چه زحمت دارد. همچنان کردند. شکم آن پسر پاره کردند. از درون شکم سنگی بیرون آمد. باز جمله طبیبان و حکیمان را نمودند که این چه علت است. همه گفتند که ما را این علت معلوم نیست و در هیچ کتاب طب نیامده است. پادشاه چون آن پسر را دوست می داشت، فرمود که از آن سنگ دو انگشتی بسازند از او یادگاری باشد. از آن دو انگشتی آمد. فرمود یکی را در خزانه نهادند و یکی در دست پوشید. و چون طعام پسر داد و از ماتم خاست، روزی قوالان پیش پادشاه سرود می گفتند، پادشاه در شنیدن آن سرود بود، خبر از خود نداشت. انگشتی در گداز آمد و بگداخت و خون شد. چون تیری بر دست رسید، نظر کرد دید که انگشتی بگداخت و جامه پر خون شد، حیران ماند که این چیست. حکمای آن وقت را طلبید و گفت این چه سر است. قوالان سرود می گفتند، انگشتی بگداخت و خون شد. حکما گفتند: پادشاه! پسر تو عاشق بود، ما ندانستیم و گرنه می فرمودیم که پیش او سرود بگویند، آن سنگ هم در شکم بگداختی و او را صحت شدی برای زیادت تأکید فرمود تا انگشتی دوم از خانه بیاوردند، در انگشت پوشید و قوالان فرمود سماع در دهند. چون سماع در دادند، پادشاه و خلق در آن انگشتی نظر می کردند، در گداز آمد و هم در نظر ایشان گداخت و

خون شد. مقصود آن که اهل سماع را سماع داروی همه دردهاست...^۱

۱۵- شرف‌الدین احمد منیری:^۲ پدرش یحیی است. ولادتش به سال ۶۶۱ هـ در منیرشریف در پتنه واقع در شمال شرقی هند به دنیا آمده است. سلسله نسبش به عبد مناف و از طرف مادر به امام جعفر صادق (ع) می‌رسد. خانواده‌اش از بیت المقدس به پتنه آمده‌اند. به سبب حضور آن خانواده در آن نواحی اسلام توسعه یافت. مادرش بدون وضو به احمد شیر نمی‌داد، تحصیلاتش را در خانه آغاز کرد. *مفتاح اللغات* را حفظ کرد. *قرآن*، تفسیر، حدیث، فقه، منطق، فلسفه و ریاضی را فرا گرفت. در عین ریاضت کتابهای صوفیه را مطالعه می‌کرد. با دختر استادش، که احتمالاً مولانا ابوتوأمه بود، ازدواج کرد و فرزندش شاه ذکی الدین به دنیا آمد. پس از مدّتی به دنبال مرشد به دهلی آمد تا نظام الدین را زیارت کند، اما می‌گویند که نظام الدین به عالم بقا رحلت کرده بود. اما این بعید به نظر می‌رسد، زیرا که این زیارت در ۶۴ سالگی احمد منیری باید اتفاق افتاده باشد. بعضی گویند که نظام الدین او را به نجیب الدین فردوسی سپرد و فرمود: «سیمرغی است، نصیب دام ما نیست.» نجیب الدین که او را دید فرمود: «درویش سالهاست که منتظر نشسته‌ام امانتی دارم که به تو سپردنی است.» احمد منیری مرید وی شد. پس از آن روانه موطن خود گردید. گویند مدّتی مدید در جنگلهای بیهار به عبادت پرداخت. سپس وارد بیهار شریف شد. محمد بن تغلق که شهرت احمد منیری را شنید به مجد الملک دستور داد که برای شیخ خانقاهی بنا کند. سپس سلطان برای او سجّاده بلغاری فرستاد و زمینی به او بخشید. او با اکراه پذیرفت. چون محمد بن تغلق مُرد، او در زمان فیروز شاه به دهلی آمد. می‌پنداشتند که برای گرفتن هزینه ساختمان آمده است، اما او به فیروز گفت که محمد بن تغلق زمینی به من عطا کرده است که در خود گرانی احساس می‌کنم، آن زمین را از من بستان.

او که در خانقاه ساکن بود، به ارشاد و تعلیم می‌پرداخت و آثار او به صورت ملفوظات و مکتوبات باقی است. او در توصیه خواجه عابد ظفر آبادی نامه‌یی

۱- خیرالمجالس. ملفوظات حضرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی، مرتبه مولانا حمید قلندر، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات خلیق احمد نظامی، ص ۴۲-۴۳.

۲- بزم صوفیه، ۳۹۹-۴۶۵؛ اخبارالاکابر، ص ۱۲۳-۱۲۸.

به فیروز شاه تغلق نوشت. نامه دیگری به داماد محمد بن تغلق نوشته است که متواضعانه است. به امرا و بزرگان نیز نامه‌ها نوشته است.

زندگی درویشانه داشت. به مادر گفته بود که مادر کاری نکنید که روز در خانه دود نباشد. یک بار از خوردن پالوده امتناع کرد. لباسش هم ساده بود. نمونه آن اکنون در خانقاهش موجود است. به خلق الله خدمت می‌کرد. به همه اولیاء الله احترام قائل بود. مرشد او وصیت کرده بود که در حال سماع، وجد نباید آشکار شود، از این رو او در مجلس سماع حاضر می‌شد، وقتی حالت وجد به وی دست می‌داد، به اندرون می‌رفت و در را می‌بست.

وفات او در ۶ شوال سال ۷۸۲ هـ اتفاق افتاد. شیخ آثار متعدد داشته است که از آن میان کتابهای زیر را می‌توان نام برد:

- ۱- مکتوبات (مکتوبات صدی، مکتوبات دوصدی، مکتوبات بیست و هشت، و فواید رکنی).
- ۲- ملفوظات (معدن المعانی، خوان پر نعمت، مخ المعانی، فواید غیبی، گنج لایقی، مونس المریدین، راحت القلوب، ملفوظ الصغر، بحر المعانی، کنز المعانی، مفز المعانی).
- ۳- تصانیف (ارشاد الطالبین، ارشاد السالکین، رساله مکیه و ذکر فردوسی، شرح آداب المریدین، فواید المریدین، اجوبه لطایف المعانی، عقاید شرفی، اوراد کلان، اوراد اوسط، اوراد خرد، اشارات، رساله در بدایت حال، مرآة المحققین، رساله وصول الله).

منیری تمام مباحث تصوف را موشکافی کرده است. سالک که در نور خدا غرق شود ادراک حاصل می‌شود. پس از کشف انوار الهی کشف الهام الهی می‌شود. بعد از کشف الهامی کشف روحانی پیدا می‌شود. حجاب از زمان و مکان دور می‌گردد. آنگاه کرامات به ظهور می‌رسد ولی اظهار کرامت جایز نیست، زیرا که از اظهار آن فتنه پدید می‌آید. چون دل سالک صاف شود، نور تجلی بر آن می‌تابد. پس از مشاهده معرفت حاصل می‌شود، پس از معرفت همه چیز را عاجز می‌یابد. این مقام نه از عقل و نه از علم پیدا می‌شود، بلکه از هدایت خداوند حاصل می‌گردد. اولین درجه مجاهده نفس گرسنگی است، شکم معدن تمام گناهان است. سالک باید نماز بگزارد، اگر خسته شد قمرآن تلاوت کند، اگر خسته شد ذکر بگوید و اگر از ذکر خسته شود، فکر کند.

طهارت سالک چهار قسم است: طهارت جسم، یعنی بدن سالک باید پاک باشد، طهارت حواس، دروغ نباید بگوید و بر محرّمات نظر نیندازد، طهارت دماغ، جز اندیشه

خدا اندیشه‌ی نداشته باشد، طهارت دل، دل سالک از مذمومات و محمودات باید پاک باشد، مراد از محمودات آن است که به عبادات خود هم نیندیشد. بر سالک واجب است که پیر را تکریم و تعظیم کند. منیری در تصوّف دو چیز را لازم می‌داند: علم و اتباع شریعت. بدون علم نباید کسی قدم در راه تصوّف بنهد، زیرا بدون علم یا کافر می‌شود و یا کارش به جنون می‌کشد. بعضی از اولیا جاهل بودند، فقط فیض الهی شامل حال آنان شده است و نمونه آنان هم اندک است. بدون شریعت در راه سلوک وارد شدن جهالت و هلاکت است. از شریعت طریقت و از طریقت حقیقت معلوم می‌شود. حقیقت علم سه چیز است: ۱- علم به ذات و صفات و وحدانیت خداوند، ۲- علم به احکام خداوند، ۳- علم به کردار و حکمت.

تعداد خلفای وی سیصد و سیزده تن‌اند. معروف‌ترین آنان عبارتند از: مولانا مظفر بلخی، سیدعلیم‌الدین گیسودراز، شمس‌الدین محمود بداونی.

۱۶- سیدجلال‌الدین بخاری:^۱ نامش جلال‌الدین است ولی به مخدوم جهانیان جهان‌گشت معروف است. جلال‌الدین یک روز عید به زیارت تربت بهاء‌الدین زکریّا ملتانی، شیخ صدرالدین و شیخ رکن‌الدین رفت و از آنان عیدی خواست. آنان او را «مخدوم جهانیان» لقب دادند. چون بسیار سیاحت می‌کرد به «جهان‌گشت» مشهور شد. جدّش سید جلال‌الدین سرخ بخاری نام داشت. از بخارا به «بهکر» آمد و در ملتان دست بیعت به زکریّا ملتانی داد. با دختر سید بدرالدین ازدواج کرد. به «اُچه» رفت و آرامگاهش در آنجاست. او سه فرزند داشت. یکی از آنان سیداحمد کبیر بود که پدر سیدجلال‌الدین است. نسب وی به دوازده واسطه به حضرت امام علی‌النقی (ع) می‌رسد. سید جلال‌الدین در سال ۷۰۷هـ در اُچه به دنیا آمد. تعلیم ابتدایی را پیش عموی خود سیدمحمد بخاری دید و پیش قاضی علامه بهاء‌الدین ^{مه‌یه} را خواند. ^{تحرّان} را با هفت قرائت آموخت و در مکه و مدینه نیز درس خواند. او تفسیر، حدیث، فقه، و کتب تصوّف را مطالعه می‌کرد.

در محضر پدر به تصوّف پیوست. دست بیعت به ابوالفتح رکن‌الدین، نوه بهاء‌الدین زکریّا ملتانی داد. رکن‌الدین به جلال‌الدین خرقه پوشانید. کسانی که خرقه به‌وی

پوشانده‌اند، بالغ بر بیست تن‌اند.

او با آن که مدارج عالی تصوّف را پیموده بود، به شریعت وابسته بود. معتقد بود که شریعت میوه است و طریقت و حقیقت مغز آن میوه، کراماتی که از وی ملاحظه شده بود، از متاخّران چنان کراماتی دیده نشده است. از این‌رو «مظهرالعجائب و مصدرالغرائب» نامیده می‌شد. خود او آن کرامات را دلیل کمال و شرف تلقی نمی‌کرد. می‌گفت: ولی ممکن است بر آب برود و در هوا پرواز کند، اما تا در قول و فکر و عمل از رسول (ص) پیروی نکند، ولی نیست.

او برای کشف حقایق و معارف به سیاحت پرداخت و ربع مسکون را گشت. مصر، شام، عراقین، بلخ، بخارا و خراسان را سیاحت کرد. شش بار به سفر حج رفت. در ملفوظات درباره سیاحت‌های خود جسته‌گریخته اطلاعاتی به دست داده است. در مکه از شیخ عبدالله یافعی، شیخ مکه خرّقه دریافت کرد و علوم ظاهری و باطنی از وی آموخت. در مدینه هم پیش شیخ مدینه، شیخ عبدالله مطری علوم ظاهری و باطنی فرا گرفت. شیخ عبدالله یافعی و شیخ عبدالله مطری و مشایخ دیگر به‌وی گفتند که در عراق در شهر شوکاره، شیخ شرف‌الدین محمودشاه تستری از مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی است، او را زیارت کن. آن شیخ صد و سه ساله بود باز برای نماز به مسجد می‌رفت. جلال‌الدین می‌گوید من *عوارف‌المعارف* را پیش او خواندم. او به شیراز رفت، امیرشیراز به ملاقات وی آمد. برای زیارت نصیرالدین چراغ دهلی به دهلی آمد و از دست وی خرّقه گرفت. بعد از هند به موطن اصلی خود اُچه رفت. به مناطق مختلف می‌رفت، در مجالس خود *قرآن*، حدیث نبوی، و فقه درس می‌داد.

سلطان محمد تغلق چهل خانقاه به سید جلال‌الدین داد. او همه را رها کرد و به سفر حج رفت. می‌گفت: اگر به سفر نمی‌رفتم گرفتار عجب و کبر می‌شدم. در درگاه سلطان مقرب بود، مردم نامه‌های خود را به وسیله وی به دست سلطان می‌رساندند. سخنان وی در کردار فیروزشاه تأثیر عمده داشت.

هر چیز که روز به دستش می‌رسید تا شب آن را میان مردم تقسیم می‌کرد. مهمان‌نواز بود، می‌گفت اگر کسی به ملاقات زنده‌بی بیاید و در حضور وی چیزی نخورد، گویی آن شخص به دیدار مرده رفته است. بارها از خانقاه او اشیایی دزدیده شد. اما او در همه موارد بی‌اعتنایی نشان داد و دزد را عفو کرد. تعظیم و تکریم را در مورد خود

نمی پذیرفت.

از سماع پرهیز می کرد و می گفت سماع برای کسی مباح است که اهلّیت داشته باشد. غیرمسلمانان به پیش او می آمدند و اسلام می آوردند.

سید جلال الدین در هفتاد و هشت سالگی در ۷۸۵هـ درگذشت. مزارش در آنچه است. در وفات او این بیت را ساخته اند:

تاریک گشت جمله جهان بی جمال شاه تاریخ بود هفت صد هشتاد و پنج سال

آثار وی:

از سید جلال الدین ملفوظاتی باقی مانده که نامهای آنها عبارتند از:

- ۱- *خزانة جلالی*، این کتاب در فهرست نسخ خطی کتابخانه ها دیده می شود.
- ۲- *سراج الهدایه*، یک نسخه خطی آن در کتابخانه رامپور موجود است. مؤلف آن احمد برنی از مریدان جلال الدین است. این کتاب، ملفوظات ده ماهه جلال الدین در سال ۷۷۲هـ است و ثبّاب دارد.
- ۳- *جامع العلوم*، مفصل ترین ملفوظات است که از ربیع الاول ۷۸۱هـ تا محرم ۷۸۲هـ را شامل می شود. این کتاب به نام *الذکر المنظوم فی ترجمه ملفوظ المخدم* به اردو ترجمه شده، مترجم آن مولوی ذوالفقار احمد نقوی است که به دستور نورالحسن به ترجمه آن پرداخته است. کتاب در مطبعه انصاری دهلی به چاپ رسیده و شامل ۸۵۵ صفحه است. در این کتاب حقایق و معارف تصوّف، مسائل شرعی، فقهی، اخلاقی و جز آن جای دارد.
- پروفسور محمد ایوب قادری می گوید که علاوه بر این کتابها، آثار دیگری هم از سید جلال باقی مانده است که *خزانة جلالی* یکی از آنهاست و آن را احمد المدعو به بهاء بن حسن بن محمود بن سلیمان تلمبی گرد آورده است. این کتاب هفده باب دارد. فضل الله بن ضیاء العباسی در ۷۸۱هـ مجموعه ملفوظات سید جلال الدین را گردآوری کرده است. نسخه یی از آن در کتابخانه مرکزی حیدرآباد و دیگری در ملکیت نوبهارشاه سجاده نشین اوچ موجود است. مجموعه دیگر *مظهر جلالی* است که این نسخه هم در اوچ هست. مجموعه دیگر *مناقب مخدوم جهانیان* در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال موجود است. سید جلال *رساله مکیه* شیخ قطب الدین دمشقی را به فارسی ترجمه کرده که نسخه آن در کمبریج و پرینستون نگهداری می شود. سید جلال الدین *رساله اربعین صوفیه* را هم

مرتب کرده است که آن را تدریس می‌کرد. مجموعهٔ مکتوباتی به نام *مقررنامه* نیز به‌وی منسوب است. این مکتوبات دربارهٔ مسائل صوفیانه به تاج‌الدین بن معین سیاه‌پوش نوشته شده است و جمعاً ۴۲ نامه است.

او می‌گفت: در راه سالک موانعی پیش می‌آید، اولین آنها دنیا است. سالک را دو مقام است: ابتدا و انتها، مقام ابتدا توبه است. مقام انتها تمکین مع الله است. برای سالک در طی مقامات از ابتدا تا انتها سه مرحله پیش می‌آید: سلوک، وقوف، رجوع. سلوک حالتی است که از آن مقامات مقصود به دست می‌آید، برای طی آن مقامات توقفی است که آن را وقوف گویند. اگر در حال وقوف سالک صابر و شاکر باشد، این صبر و شکر که رجوع نامیده می‌شود، علاج وقوف است. هرکس که معرفت پیدا کند از لطایف حکمت خداوند بر حقایق محبت خداوند واقف می‌شود. نور معرفت بر تمام انوار غلبه می‌کند.

خلفای وی:

سید اشرف جهانگیر سمنانی از خلفای اوست. بعضی دیگر از خلفای او عبارتند از: سید صدرالدین راجو قتال - که برادر وی بود -، سید اشرف‌الدین مشهدی، شیخ بابو تاج‌الدین بکهری، سید محمود شیرازی.

۱۷- سید اشرف جهانگیر سمنانی: ^۱ نام او سید اشرف و لقبش جهانگیر است. از مردم سمنان است و در آن شهر به دنیا آمده است. پدرش محمد ابراهیم حاکم سمنان بود و مادرش خدیجه بیگم دختر خواجه احمد یسوی بود. در هفت سالگی *همران* را با هفت قرائت حفظ کرد. در چهارده سالگی معقولات و منقولات را فرا گرفت و به شهرت رسید. بعد از پدرش حکومت سمنان یافت. *مخضر* را در رؤیای خود دید، خضر به وی گفت اگر سلطنت معنوی می‌خواهی به هندوستان سفر کن. از مادر اجازه خواست و مادر گفت که در خانواده ما فرزندی به دنیا خواهد آمد که دنیا را به نور معرفت خود نورانی خواهد کرد، برو سفرت مبارک. او سلطنت را به دست برادرش سلطان محمد سپرد و روانه هندوستان شد. از راه ماوراءالنهر به بخارا رسید. از آنجا به سمرقند رهسپار شد، تا آنجا با اسب سفر می‌کرد، چون احساس ناراحتی کرد، اسبها را گذاشت و پیاده به اوج رفت.

به محضر سید جلال الدین بخاری رسید. در آن زمان در بنگاله از سلسله چشتیه، شیخ علاء الدین علاء الحق ابن السعد لاهوری بنگالی به تعلیم و تربیت روحانی و مذهبی مردم مشغول بود. شیخ علاء الدین خلیفه شیخ سراج الدین اخی عثمان خلیفه نظام الدین اولیا بود. شیخ علاء الدین خاندانی داشت که همه از وزیران و بزرگان بودند، لیکن او خود درویشی اختیار کرده بود. مردم به او علاقه مند بودند، مردی با سخاوت بود. مزارش در پندوه شریف در بخش مالد است. هنگامی که اشرف به مالد رسید، علاء الدین در خواب قیلوله بود، ناگهان گفت: «بوی یار می آید.» به استقبال اشرف رفت. اشرف به پای وی افتاد. به خانقاه وی رفت. در خدمت مرشد دوازده سال ماند و علاوه بر خرقة از وی لقب «جهانگیر» یافت. روزی اشرف کمر می بست، علاء الدین از وی پرسید چه می کنی؟ گفت: کمر خدمت خلق می بندم. فرمود: اگر می بندی محکم ببند که هیچ در میان نداری. او در راه سفر به قصبه محمد آباد گهنة در اعظم گر رسید. علما به دیدارش آمدند. در آن مجلس صحبت از چهار یار پیامبر (ص) بود. اشرف رساله یی درباره چهار یار نوشته بود و در آن حضرت علی (ع) را زیاده ستایش کرده بود. علما بر او اعتراض کردند و علیه وی فتوی دادند، اما مفتی آن قصبه با فتوی مخالفت کرد. گفت او سید است، اگر درباره آبای امجاد خویش ستایش کرده باشد، نباید بر او خرده گرفت. از محمد آباد به ظفر آباد رفت. مردم ظفر آباد ابتدا به وی معتقد نبودند، بعد که کراماتی از وی دیدند، مرید او شدند. در آنجا شیخ کبیر سرور پوری دست ارادت به شیخ داد. او مردی صاحب علم و مال بود و بعدها به خلافت سید اشرف رسید. بعد راه سفر در پیش گرفت و به حرمین شریفین رفت و از یمن به پندوه شریف بازگشت. در آن سفر به بیهار وارد شد و نماز میت یحیی منیری را اقامه کرد. ممالک اسلامی مانند دمشق، فلسطین، و قسطنطنیه را سیاحت کرد. در قونیه در خانقاه مولانا جلال الدین رومی اقامت کرد. در ماوراءالنهر از بهاء الدین نقشبند خرقة خلافت گرفت. در جونپور قاضی شهاب الدین دولت آبادی به دیدار وی آمد. می گویند که سید اشرف از صد و نودتن از مشایخ کسب فیض کرده است.

او در کچهوچه در اولتراپرادش در محلی به نام روح آباد خانقاهی ساخت و مقیم شد. گاهی در کچهوچه و گاه در جاهای دیگر به افاضه پرداخت. پادشاهان مرید وی بودند. شخصی به نام شمس الدین در او ده خلیفه وی شد. سید اشرف معتقد بود که درویشان باید با سلاطین ارتباط داشته باشند، البته نه برای منظور مادی بلکه برای ارشاد

پادشاهان. او چهارچیز را برای پادشاهان مضر می دانست: غرق شدن در لذایذ دنیا، بدخلقی با نزدیکان، افراط در کيفر و ظلم کردن بر رعیت. سید اشرف از نظر علمی مقامی والا دارد. به نماز جماعت سخت علاقه مند بود.

آثار:

از سید اشرف آثاری برجای مانده است. یکی از آنها *بشارت المریدین* است، سید اشرف یک شبانه روز پیش از مرگ به قبر وارد شد و در آنجا این کتاب را تدوین کرد. *مکتوبات اشرفی* مشتمل است بر نامه های او که به قول محدث دهلوی تحقیقات غریبه در آن است. دیگر *لطایف اشرفی فی بیان طوایف صوفی* که یکی از مریدان وی به نام نظام الدین یمینی گردآوری کرده است. آرای سید اشرف به وضوح در این کتاب درج است و در نصرت المطابع به سال ۱۲۹۵ هجری قمری در ۹۰ صفحه به چاپ رسیده است. محتوای کتاب درباره زندگی خود او، اصطلاحات تصوّف، غوامض صوفیانه، ذکر، فکر، تاریخ مختصر صوفیّه، زندگانی پیامبر (ص) و خلفای راشدین و ائمه و شاعران صوفیه است. سید اشرف از چشتیّه و از بزرگان آن طریقت است. تعالیم او را از محتوای کتابهای او می توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

زاهد بدون علم مسخره شیطان است. یک مساله از مسائل دین را دانستن بهتر از هزار رکعت نماز نافله است. در باب توحید عمیق و عالمانه بحث کرده است. توحید چند قسم دارد: توحید ایمانی، توحید علمی، توحید رسمی و توحید حالی.

لطیفه بیست و هفتم در *لطایف اشرفی*، درباره وحدت وجود است. او هنگامی که به بخارا و جاهای دیگر سفر کرد، دید که اکثر علما با وحدت وجود مخالفند. با آنان بحث کرد و آنان را مُجاب ساخت. وحدت وجود را به دو قسم منقسم می داند: وحدت مطلقه من حیث الذات والصفات، وحدت مقیده من حیث الصفات لامن حیث الذات. بعد مفصلاً در این باره با مثال توضیح لازم می دهد.

کسی که به توحید واقف باشد و به خدا واصل گردد، ولی ناامیده می شود. بر ولی واجب است که عالم باشد نه جاهل. افعال و حرکاتش پسندیده باشد و مطابق شریعت و طریقت عمل کند. متابع سیرت نبوی باشد. لطافت زبان، حُسن اخلاق و شکفتگی و فیاضی باید داشته باشد. از اوصاف ذمیمه فراتر برود و خود را به صفات حمیده متّصف سازد.

توبه یعنی اعراض قطعی از صفات بد و اتّباع شریعت. در نماز وضو طهارت ظاهری است و باید طهارت باطن هم همراه طهارت ظاهری باشد. خضوع در نماز ضروری است. سالک روزه می‌گیرد که حواس ظاهر و باطن را مقهور کند. در حج هنگامی که سالک احرام می‌بندد، از علایق دنیا دور می‌شود. در عرفات از اسرار معارف وقوف حاصل می‌کند. در طواف دلش به سوی خدا می‌چرخد. در سعی میان صفا و مروه از کدورت بشری بیرون می‌آید و به صفات ملکوتی دست می‌یابد. در منی تمام وجودش از وسوسه و خطر پاک می‌شود. به هنگامی که قربانی می‌کند، برای همیشه نفس خود را ذبح می‌کند. بر همه مسلمانان جهاد واجب است هنگامی که کفّار علیه مسلمانان خروج می‌کنند، همه باید برای مقابله برخیزند.

خوردن برای زنده ماندن فرض است. و برای امرار معاش کسب سنت است. سیرشدن مباح است، پرخوری حرام است. لقمه باید کوچک باشد، غذایی که زمین بیفتد باید آن را بخورد، دستش را پاک کند، بر غذا و خوراک عیب نباید گرفت. مهمان مایه برکت است، برای مهمان باید ماحضر آماده کرد، هرچیز که دارد برای مهمان بیاورد، برای خاطر مهمان نباید تکلف به خرج داد. اگر توان دارد تکلف به خرج دهد. میان امیر و غریب فرقی نگذارد.

خلفای وی: ملک‌العلماء شهاب‌الدین دولت‌آبادی، شیخ شمس‌الدین اودهی، شیخ صفی‌الدین رودلوی، شیخ سماء‌الدین رودلوی، مولانا علم‌الدین جائسی و عده‌ی دیگر بودند.

شیخ صد و بیست سال عمر کرد. تاریخ وفات او معلوم نیست.

۱۸- سید محمد گیسودراز^۱ نامش محمد، کنیه‌اش ابوالفتح، القابش صدرالدین ولی‌الاکبرالصادق و خواجه بنده‌نواز و خواجه گیسودراز بود. علّت لقب اخیر آن است که او یک بار پالکی مرشد خود نصیرالدین چراغ دهلی را برداشت، چون مویش دراز بود به پالکی پیچید. اما برای خاطر مرشد به روی خود نیاورد و فاصله طولانی پالکی را حمل کرد. نصیرالدین این شعر را خواند:

هر که مرید سیدگیسو دراز شد والله خلاف نیست که او عشقباز شد

از آن روز سید محمد به گیسودراز ملقب شد. خاندانش به حضرت علی بن ابی طالب می‌رسد. اجدادش از هرات به دهلی آمده‌اند. وی در سال ۷۲۱ هـ در دهلی به دنیا آمده است. پدرش سید یوسف حسینی معروف به سید راجا از ارادتمندان نظام‌الدین اولیا بود. پدر بزرگ مادری وی از مریدان نظام‌الدین بود. در چهار سالگی وی، پدرش در زمان تغلق از دهلی به دیوگیر منتقل شد. در آن زمان عموی مادری گیسودراز، ملک الامرا سید ابراهیم مستوفی صوبه‌دار (استاندار) دولت آباد بود. او از هشت سالگی به عبادت بسیار دل بسته بود. در ده سالگی پدرش وفات کرد. مزارش در دولت آباد است که امروز هم زیارتگاه مردم است. تعلیمات ابتدایی را پیش جد مادری و استادان دیگر خواند. در طفولیت مشتاق دیدار خواجگان چشتی بود و علاقه‌مند بود که نصیرالدین چراغ دهلی را زیارت کند.

بر اثر اختلافی که مادرش با سید ابراهیم پیدا کرد، در سال ۷۳۶ هـ به دهلی بازگشت. در دهلی به نماز جمعه رفت و چراغ دهلی را از دور دید و شیفته جمال وی شد. در رجب سال ۷۳۶ هـ دست بیعت به نصیرالدین چراغ دهلی داد. بر اثر ارشاد مرشدش رفته رفته ترقی کرد. در ذکر و فکر احساس لذت می‌کرد، از این رو خانه را ترک گفت و به حجره حظیره شیرخان جهان پناه آمد و در آنجا به مراقبه مشغول شد. مرشد دستور داد که هدایه، بزوری، رساله شمسیه، کشف و مصباح را بخواند. در نوزده سالگی در همه علوم سرآمد شد. پس از فراغ از تحصیل به ریاضت شدید پرداخت. مرشد به دیدار وی رفت. می‌گفت که این جوان در من تحولی ایجاد کرده است. از این رو مشهور است که در سن جوانی به مقام پیران واصل شده بود.

چون نصیرالدین چراغ دهلی درگذشت، گیسودراز او را غسل داد و طناب تخت غسل را برگردن انداخت و گفت که این خرقه من است. پس از چراغ دهلی بر مسند وی نشست. در مجلس سماع او مریدان بانگ می‌کردند، سلطان فیروز تغلق به وی گفت باید چنان سماع کنند که بانگ و فریاد دیگران را زحمت ندهد. از آن روز به بعد گیسودراز در حجره سماع می‌کرد.

در سال ۸۰۱ هـ از دهلی به گلبرگه دکن رفت و این در زمان حمله تیمور بود. فیروز شاه بهمنی در دکن به پیشواز او رفت. گیسودراز برای سلطان دعا کرد. احمد شاه بهمنی جانشین فیروز شاه از معتقدان گیسودراز بود. قبل از جلوس بر تخت در حضور

گیسودراز حاضر می‌شد. احمدشاه برای وی خانقاهی ساخت. اگرچه وفات گیسودراز در اولین سال سلطنت احمدشاه رخ داد، اما قبل از آن بیست و دو سال احمدشاه در خدمت گیسودراز بود.

گیسودراز پیرو شریعت بود. بر اثر مصاحبت با گیسودراز، احمدشاه هم متابع شریعت شد و در دوران سلطنت خود به ترویج شرع کوشید.

اگر کسی دست بیعت به او می‌داد، او هم دست خود را دراز می‌کرد و می‌گفت: شما باید زبان و نگاه خود را حفظ کنید. در جاده شرع استوار بمانید، آیا این گفته‌ها را پذیرفتید؟ چون مرید می‌پذیرفت، قیچی می‌خواست و موی او را از جانب چپ می‌برید. خود به سماع علاقه داشت. بعد از نماز صبح تدریس می‌کرد.

گیسودراز با بی‌بی‌رضا خاتون ازدواج کرده بود و از او دو پسر و سه دختر داشت. وفات او در صد و چهار سالگی در شانزدهم ذی‌القعدة سال ۸۲۵ هـ در گلبرگه واقع شد. احمدشاه بهمنی برای مزارش گنبدی ساخت. مزار او در گلبرگه زیارتگاه است.

آثار او:

از گیسودراز *مکتوبات* باقی مانده که خلیفه او شیخ ابوالفتح علاءالدین جمع‌آوری کرده، شامل شصت و سه نامه است و نسخه آن در انجمن آسیایی بنگال موجود است.

ملفوظات وی در چهار مجموعه گرد آمده است. دو مجموعه را پسر بزرگش محمد اکبر جمع کرده است. حافظ مولوی سید عطا حسین می‌نویسد که قاضی علم‌الدین بهروچی نیز در گلبرگه بعد از ۸۱۱ هـ ملفوظات را جمع کرده است.

اشعار او را که شامل غزلیات و رباعیات است، نوه‌اش سیدیدالله معروف به سید قبول‌الله به صورت دیوان مرتب کرده است که به زبان عربی و فارسی است.

مؤلف *سیر محمدی* تصانیف شیخ را به شرح زیر برشمرده است:

۱- *ملقط*، تفسیر صوفیانه *قمران کریم* است.

۲- *تفسیر پنج جزو قمران کریم*.

۳- *حواشی کشف*، بر *تفسیر کشف* حاشیه نوشته است.

۴- *شرح مشارق الانوار* در حدیث.

۵- *ترجمه فارسی مشارق الانوار*.

- ۶- معارف، شرح عربی عوارف المعارف سهروردی.
 - ۷- ترجمه عوارف المعارف سهروردی به فارسی. شرح عوارف است که به ترجمه عوارف معروف است.
 - ۸- شرح تعارف.
 - ۹- شرح آداب المریدین، به عربی، شرح کتاب سهروردی است.
 - ۱۰- شرح آداب المریدین، به فارسی، شرح آداب المریدین را مولوی سید عطا حسین تصحیح کرده و در حیدرآباد به چاپ رسانده است.
 - ۱۱- شرح فصوص الحکم.
 - ۱۲- شرح تمهیدات عین القضاة همدانی.
 - ۱۳- ترجمه رساله قشیریه به فارسی.
 - ۱۴- حظایر القدس که عشقنامه هم خوانده می شود. نسخه‌یی از آن در انجمن آسیایی بنگال موجود است. ایوانف آن را در صفحه ۵۸۶ فهرست خود معرفی کرده است.
 - ۱۵- رساله استقامه الشریعه بطریقه الحقیقه، بحث درباره شریعت و طریقت است.
 - ۱۶- ترجمه رساله شیخ محیی الدین بن عربی.
 - ۱۷- رساله سیرالنبی (ص).
 - ۱۸- شرح فقه اکبر به عربی و فارسی.
 - ۱۹- حواشی قوت القلوب.
 - ۲۰- اسماء الاسرار، این کتاب را مولوی سید عطا حسین در حیدرآباد به چاپ رسانده است.
 - ۲۱- حدائق الانس، درباره اسرار معرفت است.
- کتابهایی دیگر هم دارد که محتوای آن از نام کتاب برمی آید:
- ضرب الامثال، شرح قصیده مانی (?)، شرح عقیده حافظیه، عقیده چند ورق، رساله در بیان آداب سلوک، رساله در بیان اشارت محبان، رساله بیان ذکر، رساله بیان رؤیت ربی فی احسن صورته، رساله در بیان معرفت، رساله در بیان بود و هست و باشد، مؤلف سیر محمدی چهار خلافت نامه را هم که گیسودراز برای خلفای خود نوشته جزو تألیفات او آورده است. در انجمن آسیایی این رسائل نیز به گیسودراز نسبت داده شده است. رساله در تصوف، شرح بیت امیر خسرو دهلوی، رساله اذکار خانواده چشتیه، وجود العاشقین.

تعالیم وی:

سالک همیشه باید وضو داشته باشد. نماز فجر را اول وقت بگذارد. دیگر نمازها را هم اول وقت بخواند. شب را به سه بخش تقسیم کند: یک بخش برای اوراد، بخش دوم برای خفتن و بخش سوم را برای ذکر و مراقبه اختصاص دهد. به هنگام خواب باید تمام اعمالش را بررسی کند، ناآگاه نخوابد. سالکی که برای شهرت و خودنمایی عبادت می‌کند، کافر است. روزه برای صوفی لازم است، عجب را مغلوب می‌کند. در دهه آخر ماه رمضان معتکف شود. برای سالک تقلیل طعام لازم است. خود را کاملاً سیر نباید بکند.

برای سماع باید جایی جداگانه اختصاص داده شود. امرا، کودکان و زنان نباید در مجلس سماع حضور داشته باشند. سالک باید در حال سماع وضو داشته باشد، لباس سفید بپوشد، به قوالان نباید نظر کند، اظهار تحسین نکند، اگر گریه بر وی عارض شود باید خود را نگه دارد. سعی بکند که حرکت نکند. سماع را پیشه خود نسازد.

در حضور مرشد نباید ترک ادب کرد. به مرشد پشت نباید کرد. با صدای بلند نباید سخن گفت. اگر روبروی مرشد ایستاده است، به پای خود باید نظر داشته باشد، تنبول (پان) نباید بخورد مگر آن که از طرف مرشد داده شود. مرشد را باید قائم مقام پیامبر (ص) تلقی کند. از رفتار مرشد خود پیروی نماید. به کنایه و اشاره به پیر اهانت نکند. اگر پیر سالک را به انجام کارهای نامشروع وادارد، باید آن پیر را ترک کند.

شریعت، طریقت و حقیقت را سالک باید به یک چشم ببیند. ریا نباید بورزد. از محافل و مجالس دنیوی پرهیزد. هوس را با مجاهده از خود دور کند. از تفریحات مجاز هم دوری کند. طالب شهرت نباشد، فقط برای رفع نیازهای شدید به بازار برود. با غلامان و کنیزان سختگیر نباشد، از مصاحبت امیران دوری کند. به هنگام مصیبت نباید مضطرب باشد. اکثر اوقات خاموش باشد.

سالک باید در جهاد فی سبیل الله شرکت کند، نه برای شهادت یا زنده ماندن و مشهور شدن. اگر سالکی ملازم پادشاه باشد، نباید دستورات غیر مشروع سلطان را انجام دهد. لباسهای پرزرق و برق نپوشد، اگر لباس پر زرق و برق را پادشاه بدهد، در حضور او بپوشد و چون دور شود، بیرون کند.

خلفای او:

مولانا علاءالدین گوالیری؛ شیخ صدرالدین خوندمیر؛ سید محمد اکبر، پسر بزرگ شیخ، خواجه احمد دبیر؛ مولانا ابوالفتح بن علاءالدین گوالیری؛ سید یوسف؛ شیخ زاده شهاب الدین؛ مولانا بهاء الدین دهلوی؛ ملک شهاب الدین از خلفای وی بوده‌اند.

۱۹- شیخ احمد عبدالحق صاحب نوشته رودلوی:^۱ نام وی احمد و لقب وی عبدالحق و نام پدرش عمر است. نسبش به عمر بن خطاب می‌رسد. پدر بزرگش شیخ داود در زمان علاءالدین خلجی (۶۹۶- ۷۱۶هـ) از بلخ به هند آمد. ابتدا در دهلی ساکن شد. در آن روزگار افراد ناموری که از کشورهای اسلامی به هند می‌آمدند، برای کسب معاش راه هند را در پیش می‌گرفتند. سلطان برای آن افراد زمین‌هایی را اختصاص می‌داد و به اصطلاح «جاگیر» می‌داد. سلطان علاءالدین، شیخ داود را در رودلی (در اولتراپرادش) جاگیر داده بود. شیخ داود مرید و خلیفه نصیرالدین چراغ دهلی بود. داود یک پسر داشت به نام عمر، و عمر دو پسر به نامهای شیخ تقی الدین و شیخ احمد داشت. تقی الدین به دهلی آمد ولی شیخ احمد در رودلی ماند.

احمد از کودکی به عبادت سرگرم بود. مادر او را به دهلی نزد برادرش فرستاد تا درس بخواند، اما او گفت که من می‌خواهم علم الهی را فراگیرم. احمد به هر حال از عربی و تمرکز اطلاعاتی داشت و شعر هندی و فارسی هم می‌گفت و «احمد» تخلص می‌کرد. احمد به درگاه جلال الدین کبیر الاولیا در پانی پت رفت. جلال الدین منتظر او بود. چنان که با دیدن وی گفت: «آمد آن یاری که ما می‌خواستیم.» جلال الدین به وی «عبدالحق» لقب داد. کلاه چهار ترک و خرقه خلافت به وی عطا کرد. مرشد وی را برای تبلیغ به سنام فرستاد. در حمله تیمور او به پانی پت آمد و دید که مرشد و خادم او رخت سفر می‌بندند. مرشد به احمد توصیه کرد که جای دیگر برود. او به بداؤن یا بهگر رفت.

برای یافتن حقیقت به سیاحت پرداخت و همه جای هندوستان را گشت. پس از مسافرت بر مسند ارشاد و هدایت نشست. برای کشتن نفس طالبان را به خدمات گوناگون وامی‌داشت. می‌گویند که پس از خواجه ابومحمد چشتی و خواجه بختیار کاکای این سومین نفر بود که حالت استغراق داشت. با این همه استغراق، نماز را با جماعت

می خواند. برای حفظ شریعت همّت تمام مصروف می کرد. و اتباع سنّت می کرد. به سماع علاقه داشت، در سماع گاهی می خندید و گاه زاری می کرد. پس از سماع چیزی به قوالان می داد. هرگز به دنیا حرص نداشت و با امرا و سلاطین اُفت و خیز نمی کرد. اگر سلطانی به وی «جاگیر» می داد، نمی پذیرفت. اما برای ارشاد سلاطین با آنان دیدار می کرد. تنعم در زندگی و نفس پروری را عذاب دوزخ می دانست. همیشه کلمه «حق» بر زبان خود او، پسرش و مریدانش جاری بود.

شیخ احمد واسطه العقد و مجدّد سلسله چشتیه صابریّه است. جلال الدین کبیرالاولیا هنگامی که به وی خرقه خلافت می داد، گفته بود: بابا عبدالحق در وجود تو نهایت کمال دیده می شود و او را دعا کرد و گفت: سلسله من از وجود تو جاری خواهد شد و تمام عالم را به نور خویش روشن خواهی کرد، چنان که آثارش تا قیامت باقی خواهد بود. دعایی که جلال الدین کرده بود مستجاب شد و عبدالحق از میان چهل تن از خلفای جلال الدین، آن سلسله را سرپا نگاه داشت. چنان که خلفایش چون شیخ محمد عارف فرزند او، شیخ محمدبن عارف نوه او، شیخ عبدالغفور اعظم پوری، شیخ عبدالقدوس گنگوهی، شیخ جان جونپوری و دیگران از اولیای معروف آن عهد بودند. شیخ عبدالحق سلسله چشتیه صابریّه را رونق بخشید و از هر یک از خلفای وی سلسله هایی منشعب شدند.

جلال الدین کبیرالاولیا پسر خود را برای تربیت به عبدالحق سپرده بود. خرقه خاص خود را به پسرش خواجه شبلی داده بود که با احترام به شیخ عبدالحق تسلیم کند. فرزندان جلال الدین از طریق عبدالحق، سلسله را ادامه می دهند.

عبدالحق در صد و چهار سالگی به سال ۸۳۷ هجری وفات کرد و در خانقاه خود به خاک سپرده شد.

عبدالحق چند فرزند داشت که همه در کودکی فوت کرده بودند. زن او غمگین بود، عبدالحق به زن گفته بود که غمگین مباش، فرزندی خواهی داشت. پس از مدتی شیخ عارف به دنیا آمد. شیخ عارف شبیه پدر بود. او جانشین پدر بود و در سال ۸۵۹ هجری درگذشت.

۲۰- احمد سرهندی معروف به مجدّدالف ثانی:^۱ در قبال دعوت و عزم احمد سرهندی دعاوی علمای دیگر کم سو شد. او به نام مجدّدالف ثانی شهرت یافت. آثار او تاکنون سرچشمه ارشاد و هدایت است. اصلاً افغانی بود. چهارمین جدّ او شیخ شهاب‌الدین فرّخ کابلی از امرای ممتاز بود. در اواخر فقر را برگزید و به سلسله چشتیه پیوست و در کوهستان کابل ساکن شد. در آنجا وفات کرد. احمد سرهندی در ۹۷۱هـ/ ۱۵۶۳ در سرهند به دنیا آمد. پدرش شیخ عبدالاحد پیش شیخ رکن‌الدین پسر شیخ عبدالقدوس گنگوهی (=Gangohi) تربیت روحانی حاصل کرد و از وی خرقة خلافت گرفت و از شیخ کمال کهتکی شیخ سلسله قادریه کسب فیض کرد و از وی نیز خرقة گرفت.

احمد سرهندی از پدر خود تعلیم دید. در سیالکوت از مولانا احمد کشمیری بهره‌مند شد. حدیث را پیش یعقوب کشمیری خواند، تفسیر، حدیث، ادب و قصیده بُرده را از قاضی بهلول بدخشانی آموخت. پس از تحصیل در اکبرآباد حلقه تدریس دایر کرد. در همان جا با ابوالفضل علامی و ابوالفیض فیضی ملاقات کرد. در سال ۱۵۹۸م/ ۱۰۰۷هـ با دختر امیر شیخ سلطان تھانگیری از امرای دربار اکبر ازدواج کرد. ابتدا از پدر که به هر دو سلسله قادریه و چشتیه وابسته بود، خرقة گرفت. خرقة دیگری نیز از شاه اسکندر نوه کمال کهتکی یافت. در مصاحبت با خواجه باقی‌باله و دیدن کمال معنوی او گفت که این مرد چراغ اهل عرفان خواهد بود. احمد سرهندی اعتراف می‌کند که تجلیات و کیفیات انوار که یافته است، همه از مصاحبت پربرکت خواجه باقی‌باله است.

در اثر حسن امتزاج چشتیه، قادریه و نقشبندیّه، سلسله مجدّدیه در سرهند قائم شد. بر اثر نفوذ آن طریقت، انقلابی روحانی و مذهبی برپا گردید و در حیات مسلمانان تحوّلی پدید آمد.

دعوت تجدیدیّه او در اطراف و اکناف گسترده شد، لطمه‌یی که به علت بدعت دینی اکبر بر اسلام وارد شده بود، احمد سرهندی به اصلاح طبقه حکومت کوشید. جهانگیر بعد از جلال‌الدین اکبر به یاری غیرمتعارف فرید مرتضی خان بخاری بر تخت

۱- خزینة الاصنفا، جلد اول، ص ۶۰۷ - ۶۱۹؛ بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۱۱۹ - ۱۳۹؛ تذکره علمای هند، ص

نشست. احمد سرهندی فرید مرتضی را واداشت که صراط مستقیم را به سلطان نشان دهد. فرید به یاری امرای دیگر در ارشاد جهانگیر توفیق به دست آورد. احمد سرهندی به عبدالرحیم خان خان خانان که در دربار جهانگیر شآن و شوکتی داشت، نامه‌یی نوشت و در آن امرار را به تواضع و فقر را به استغنا دعوت کرد.

هدف از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب، به نظر وی، دور کردن امراض قلبی و آفات باطنی است تا حقیقت ایمان حاصل شود. بزرگترین کار نیک ترویج شریعت و احیای احکام است.

اودر اصلاح علما نیز تلاش کرد. می‌گفت: شَرِّالنَّاسِ شَرُّ الْعُلَمَاءِ وَ خَيْرُ النَّاسِ خَيْرُ الْعُلَمَاءِ. او نمی‌پسندید که علما شیفته محبت دنیا باشند.

او تصوف به دور از شریعت را نمی‌پسندید و به جای طریقت، شریعت را ضامن سعادت دنیا و آخرت می‌دانست. مسأله وحدت وجود مسأله‌یی دارای اختلاف بود. صوفیان به وحدت وجود قائل بودند و بعضی از علما آن را کفر و زندقه می‌دانستند. احمد سرهندی کوشید که آن دو را به هم نزدیک کند. او تردیدی در پیروی از توحید وجودی نداشت و نظر خود را چنین تشریح می‌کرد که افرادی که قائل به وحدت وجودند و اشیا را عین حق می‌دانند و می‌گویند همه اوست، مقصود آنان این نیست که اشیا با حق تعالی متحدند. اگر از میان آنان کسانی چنین اعتقادی داشته باشند، دچار گمراهی و کفر و زندقه‌اند. زیرا که واجب می‌تواند ممکن شود، اما ممکن واجب نمی‌شود. می‌گفت که در طریقت و سلوک منزلی برای سالک پیش می‌آید که سالک احساس می‌کند که وجود یکی است، جز آن ذات چیزی دیگر موجود نیست، چون آن منزل را پشت سر بگذارد، احساس می‌کند که آن منزل وحدت شهود بود، یعنی آن چیزی که او در منزل پیشین دیده بود، درواقع چنان نبود، یعنی حقیقتاً در وجود وحدتی نبود، بلکه این وحدت در مشاهده به نظر سالک رسیده بود. چون آن مرحله طی شود، حقیقت خالق و مخلوق جداگانه به نظر می‌آید.

میان سرهندی و عبدالحق دهلوی مدتی اختلاف بود، چون این اختلاف رفع شد، عبدالحق با القاب: «زبدة المقرّین، قطب الاقطاب، مظهر تجلیات الهی» از وی یاد کرد و در اخبار الانحیاء به ستایش او برخاست.

شیخ فرید مرتضی خان بخاری، صدرجهان، امیرخان اعظم و عبدالرحیم خان خانان

از مریدان وی بودند. مجدّد این مریدان را وامی داشت که جهانگیر را به راه راست ارشاد کنند. چنین به نظر می آید که امرای شیعی جهانگیر را علیه مجدّد الف ثانی تحریک کردند، چنان که جهانگیر او را در گوالیار زندانی کرد. شاید علت این امر آن بود که جهانگیر نمی خواست امرای شیعی را خشمگین کند. اگر با قتل قاضی نورالله شوشتری امرای سنی شادمان شده بودند، با زندانی کردن مجدّد الف ثانی شیعیان را خوشحال کرد. در پایان کار میانه جهانگیر و مجدّد الف ثانی بهبود یافت. پس از آزاد شدن از زندان، مجدّد هر روز بعد از اذان مغرب با جهانگیر ملاقات می کرد.

آثار مجدّد

- ۱- رساله مبدأ و معاد، ۲- معارف فلسفی، ۳- رساله در ردّ روافض، ۴- رساله تهلیتیه، ۵- تعلیقات بر عوارف، ۶- شرح رباعیات حضرت باقی بالله، ۷- مکتوبات.
- او در سال ۱۰۳۴هـ / ۱۶۲۴ م درگذشته است.

۲۱- عبدالحق محدّث دهلوی: ^۱ عبدالحق بن سیف الدین بن سعدالله ترک بخاری دهلوی از خاندان بزرگ ادب و تصوّف بود. خانواده اش از بخارا به هند کوچ کردند و در دهلی سکونت گزیدند. پدرش سیفاله و عمویش رزق الله در نظم و نثر دست داشتند. عبدالحق در سال ۹۵۸هـ در دهلی به دنیا آمده است. پس از تحصیل به تصوّف روی آورد و به طریقت قادریّه پیوست. در سال ۹۹۲هـ روی به دربار اکبر آورد و در آنجا با دانشمندانی چون ابوالفیض فیضی، ابوالفضل علامی، عبدالقادر بداونی، ابوالفتح گیلانی و دیگران آشنا شد. دوبار به مکه و مدینه سفر کرد. چون برگشت از دربار کناره گرفت. در احمدآباد گجرات سکونت گزید و در ۹۹۶هـ دومین سفر خود به مکه را انجام داد و در آن سفر مدّتی در مکه و مدینه اقامت گزید. سرانجام در سال ۱۰۵۲هـ در دهلی درگذشت. عبدالحق فقیه، محدّث، مورّخ و ادیب و بسیار پرتلاش و پراثر است. حدیث از زمان وی در هندوستان رونقی یافته است. نوشته اند که تعداد تألیفاتش از صد متجاوز است. او شعر هم می گفت و در شعر «حقّی» تخلّص می کرد. در اوایل با شیخ احمد

۱- اخبارالاکابر، ص ۳۱۶ و بعد؛ رودکوتر، ص ۳۴۳ - ۳۸۵؛ خزینه الاصفیا، جلد ۲، ص ۱۶۴؛ تذکره علمای

هند، ص ۱۰۹ - ۱۱۰، تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۶۹ - ۳۷۱؛ تاریخ نویسی، ص ۱۶۳ - ۱۶۷.

سر هندی، معروف به مجدّد الف ثانی اختلاف داشت ولی بعد به معتقدان و ستاینندگان او پیوست.

نام بسیاری از آثار او را در تذکره‌ها و کتب تاریخ ادبیات ذکر کرده‌اند. مشهورترین آنها عبارتند از:

۱- مدارج النبوة و مراتب الفتوة در سیرت حضرت رسول (ص) به فارسی که خود گزیده‌یی از آن به نام حلیۃ سید المرسلین ترتیب داد.

۲- جذب القلوب الی دار المحبوب یا تاریخ مدینه.

۳- اخبار الاخبار فی اسرار الایوار، تذکره عرفای هند است از معین الدین چشتی تا پایان سده دهم هجری، در پایان شرح حال پدرش و خودش را نیز افزوده است. در این کتاب شرح احوال دویست و سی تن از مشایخ آمده است.

۴- ذکر الملوک فی اخبار سلاطین هند یا تاریخ حقّی که تاریخ پادشاهان مسلمان هند است از سلاطین دهلی تا سال دوم از پادشاهی جلال الدین اکبر (۱۰۰۵ هـ)، در باب دوم کتاب به دیگر پادشاهان هند یعنی سلاطین بنگال، جونپور، دکن، مندو، گجرات، تته، کشمیر و مولتان پرداخته است. و تألیفات دیگر که اکثر به صورت خطّی باقی مانده است. زندگی خود را در اخبار الاخبار با سطور زیر آغاز کرده است:

خاتمه در عرض بعضی از مبدء احوال کاتب حروف ختم الله له بالحسنی: والدم را اواخر عمر که زمان ضعف و پیری بود، مشغولی خاطر منحصر در فقیر بود. سه چهار ساله بودم که ایشان را مرضی صعب از گذشتن ایام جوانی و رفتن یاران غمگساران جانی عارض شد. در آن مرض، باعث دفع دلگیری و رفع کلفت ضعف و پیری همین فقیر بود. شب و روز در کنار مرحمت و جوار عنایت ایشان تربیت می‌یافتم و هم در آن ایام طفولیت سخنان این طایفه را در کام جان این حقیر ریخته تربیت باطنی را ضمیمه شفقت ظاهری می‌ساختند و من نیز به حکم فطرت مقتضی جبلّت واله و دیوانه آن کلمات بودم، اندکی خاموش می‌شدند و خود را فراموش می‌کردم و چون آگاهان طلب اعاده این افاده می‌کردم. بعضی از آن سخنان با خصوصیات وقت هنوز در خزینه خیال من مانده است خالی از غرابتی نیست و غریب‌تر از وی آن که فقیر را حالت انقطاع خود که مدّت عمر دو سال یا دو و نیم سال خواهد بود، آنچنان در خاطر است که گویا حکایت دیروز است. در آن زمان نیز که آثار تربیت و عنایت ایشان به ظهور آمده تحصیل علوم

حاصل شده بود، شب و روز در خدمت ایشان در تذکر و تذکار و بحث و تکرار می‌گذشت. شبها به سر می‌آمد و بنده را به همزبانی خود قبول داشته محظوظ بودند، خصوصاً در تلقین علم توحید و تحقیق مسأله وحدت وجود بر وجهی که موافق علم و شهودست...

۲۲- خواجه باقی‌الله:^۱ خواجه محمد باقی نقشبندی دهلوی معروف به خواجه باقی‌الله، پسر قاضی عبدالسلام است و در سال ۹۷۲ هـ در کابل به دنیا آمده است. نسبت اویسی به خواجه بهاء الدین نقشبند (م ۷۹۱ هـ) و نسبت ظاهر به خواجه امگنگی منسوب به قریه امگنگ و در گذشته به سال ۱۰۰۸ هـ داشت. در جوانی از کابل به سمرقند رفت، در ایران و عراق سیاحت کرد و به حلقه مریدان خواجه امگنگی پیوست و خلیفه او شد. خواجه به کمالات ظاهری و باطنی آراسته و به جذب و عشق و محبت پیراسته بود. به دهلوی سفر کرد و در آنجا مقیم شد و از این رو به دهلوی شهرت یافت. او تجدیدکننده طریقت نقشبندی در هند است. عده زیادی مرید اطراف او گرد آمده بودند. سرشناس‌ترین آنان شیخ احمد سرهندی معروف به مجددالف ثانی بود. خواجه باقی در سال ۱۰۱۲ هـ در چهل سالگی وفات کرد. آثاری از وی برجای مانده است که معروف‌ترین آنها عبارتند از:

۱- کتبات، ۲- رباعیات، ۳- مکتوبات، ۴- ده اصل و رسالات دیگر. مؤلف خزینه‌الاصفیا

ابیات زیر را از او نقل کرده است:

جای دگر رقص وجود من است	من نه همینم که وجود من است
دانه سیراب زراعت منم	نقطه محراب جماعت منم
قطره نیسانی من آتش است	ابروی چشمانی من دلکش است (کذا)
خون جگر نام شراب من است	عقل نمک زیرکباب من است
گنج دو عالم همه در مشت من	خامه کلید سر انگشت من

گورکانیان هند - بابر^۱ (۹۳۲-۹۳۷/۵-۱۵۲۶-۱۵۳۰ م)

مؤسس این سلسله ظهیرالدین محمد بابر است. بابر پسر عمر شیخ و نوه سلطان ابوسعید است. عمر شیخ از جانب پدر حکمران ناحیه کوچک فرغانه بود. بر اثر سقوط از کبوترخانه درگذشت. بابر در سال ۸۸۸ هـ تولد یافته است. وی به هنگام مرگ پدر دوازده سال داشت. در دوازده سالگی به جای پدر نشست و یازده سال در حکومت فرغانه سرگرم زد و خورد با ازبکان و شاهزادگان تیموری بود. در سنین نوجوانی رشادت‌های فراوان از خود نشان داد. دو بار سمرقند را فتح کرد و بار اول در همان دوازده سالگی بود. سرانجام به علت فشار شدید ازبکان ناحیه فرغانه را رها کرد و به جانب کابل رفت و در اواخر ربیع‌الثانی ۹۱۰ هـ کابل را به تصرف درآورد و بر متصرفات خود افزود و نخست

۱- در تهیه این بخش از کتابهای زیر استفاده شده است:

ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، دکتر عبدالحسن نوایی، ص ۴۹۰ و بعد؛ مشرق‌زمین گاهواره تمدن، جلد ۱، ص ۵۲۱ و بعد؛ تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۴۵-۶۸؛ سرزمین هند، Medieval India, Satish Chandra, pp. 134 - 140
بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۱-۳۰؛ تاریخ شعر و سخنوران فارسی، ص ۱۶۱-۱۷۳.

قلات و قندهار و سپس بهیره و بجور و سیالکوت را در هند به دست آورد. در این اوان شاه اسماعیل قدرتی یافته بود. سلطان صفوی که در سال ۹۱۶ هـ به خراسان تاخت و شیبیک خان ازبک را از پای درآورد، بیگم خواهر بابر را که در عقد شیبیک خان بود با احترام پیش بابر فرستاد و این امر موجب ایجاد محبت میان دو خانواده صفوی و گورکانیان شد. در همین ایام سلطان ابراهیم لودی بر هند حکومت می کرد. مردی ستمگر و متکبر و مستبد بود، در مسائل مذهبی هم تعصب و سختگیری به خرج می داد. ناگزیر مردم از وی رنجیدند و بابر را به فتح هند تشویق کردند. او نیز در صفر سال ۹۳۲ هـ به هند حمله کرد و در ناحیه پانی پت، ابراهیم لودی کشته شد و از همین سال هندوستان به تصرف گورکانیان هند درآمد و این سرزمین سه قرن و نیم در تصرف این سلسله باقی ماند و سرانجام انگلیسیان در سال ۱۲۷۵ هـ / ۱۸۵۷ م این سلسله را منقرض کردند.

پس از شکست و قتل ابراهیم لودی، بابر بدون هیچ مشکلی دهلی را فتح کرد و در همان شهر خود را امپراتور هند خواند. پسرش همایون به آگره رفت و آنجا را به تصرف درآورد و خانواده سلطنتی را اسیر کرد. افغانان با آن که از بابر شکست هولناکی خورده بودند، هنوز می کوشیدند که سلطنت از دست رفته را به چنگ آورند و در این راه تلاش مذبوحانه می کردند. بابر هنوز از جنگ با افغانان کاملاً فارغ نشده بود که راناسانگا پادشاه هندوی چیتور که دشمنی مهیب و خطرناک بود و هوس احیای امپراتوری هندو را در سر می پروراند، با محمودخان لودی، برادر ابراهیم لودی همدست شد و در سال ۹۳۳ هـ به آگره حمله کرد. در حوالی فتح پور سیکری لشکریان وی با سپاه بابر مواجه شدند. در لحظه‌یی بسیار حساس که نزدیک بود سپاه بابر شکست بخورد، بابر سوگند خورد که دیگر میگزاری نخواهد کرد و خود وارد جنگ شد و قوای دشمن را درهم شکست. سپاهیان شکست خورده و گریخته را دنبال کرد و استحکامات مهم راجپوتان و مناطق افغانی نشین هند را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

بابر که از دوازده سالگی همیشه در جنگ و ستیز بود، در اواخر عمر می گفت: از یازده سالگی دیگر ممکن نشد که دو ماه رمضان را در یک محل روزه بگیرم، در سال ۹۳۷ هجری درگذشت و امپراتوری از خود به میراث گذاشت که دامنه آن از بخارا تا سواحل بنگال گسترده بود.

اوضاع ادبی در عصر بابر^۱

بابر، بنیانگذار سلسله گورکانیان هند فرصتی چندان برای پرداختن به ادیب و شاعر نداشت، قریب پنج سال بر تخت سلطنت نشست. مادر بابر قتلغ نگار خانم دختر مردی دانشمند بود و بر ترکی و فارسی تسلط داشت. مادر بزرگ بابر هم زنی دانا بود و بر بابر تأثیر عمده داشت و در سفر و حضر همیشه همراه وی بود. در حلقه دوستان عمر شیخ مردانی دانشمند بودند که بر بابر نفوذ داشتند. خواجه عبیدالله احرار یکی از آنان بود. بابر به عبیدالله احرار چنان اعتقادی داشت که اکبر به شیخ سلیم چشتی یا خواجه اجمیر معتقد بود.

بابر رسماً به مدرسه نرفته بود، تعلیمات او همه در خانه و به وسیله الله‌های وی انجام گرفته بود. بابر در خاطرات خود از کسانی که در تعلیم وی حقی داشته‌اند، نام برده است و از جمله آنان از شیخ مزید، خدایی، باباقلی و مولانا عبدالله که مولانا قاضی خوانده می‌شد، یاد کرده است. کتابهایی که خوانده بود عبارت از *مکران کریم*، *شاهنامه فردوسی*، *گلستان*، *مثنوی‌های امیر خسرو* و نظامی، *نظم‌نامه شرف‌الدین علی یزدی* و *طبقات ناصری* قاضی منہاج بوده است. در عهدی که بابر پا به عرصه وجود گذاشت، ماوراءالنهر مهد تمدن و فرهنگ بود. در سمرقند و بخارا و فرغانه، ادبیات و علوم تحت سرپرستی و حمایت جانشینان تیمور به درجه کمال رسیده بود. سلطان حسین بایقرا در هرات درباری داشت که مرکز شاعرانی چون جامی، علیشیرنویسی و مورخان بزرگی چون خواندمیر و حسین واعظ کاشفی و نقاشانی چون بهزاد و خوشنویسانی مانند سلطان علی مشهدی بود. بابر در چنین عصری به بار آمده و کمالات معنوی کسب کرده بود.

بابر هم در زمینه نظامی قدرتمند بود و هم در زمینه فرهنگی فعالیت می‌کرد. علی‌رغم مشغولیت سیاسی نه تنها در فرصت‌های مناسب از شاعران و نویسندگان

۱- در نهایه این بخش از کتابهای زیر استفاده شده است:

بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۰۱؛ تاریخ‌نویسی، ص ۴۵-۵۴؛ A History of Persian Language and Literature of the Mughal Court, Part I, Babur, pp. 1-45.

حمایت می‌کرد بلکه خود به ترکی می‌نوشت و با تخلص «بابر» شعر می‌گفت. با آن که بیشتر به ترکی علاقه‌مند بود، شعر فارسی را هم از یاد نبرده بود. در شعر به تصوف نظر داشت و از سعدی و حافظ تقلید می‌کرد. به عربی هم وقوف داشت، در اشعار ترکی آیاتی از *محرران* و عباراتی از عربی نقل کرده است. گاهی به فارسی سخن می‌گفت و در گفتارش از امثال استفاده می‌کرد. در خاطرات او به کلمات هندی مانند: کالاهرن (آهوی سیاه)، روتی (نان) و گلهری (سنباب) می‌توان برخورد. در کتب تاریخ و تذکره‌ها گاهی از اشعار فارسی بابر نقل کرده‌اند. مهارت وی در این زبان تا حدی بود که گاه به بداهه شعر فارسی می‌سرود. در نقد شعر هم دست داشته است، بر اشعار علیشیرنویسی و عبدالله هاتفی و دیگران به دیده انتقاد نگریسته و بر آنان خرده گرفته است. در خوشنویسی هم مهارت داشت، از خط نسخ نوعی خط بیرون آورد که به خط بابری معروف است. خود وی قرآنی به آن خط نوشت و به مکه معظمه فرستاد. در لابلای *تنزوک* از این خط بحث کرده است. عبدالقادر بدائونی می‌نویسد که این خط در زمان اکبر منسوخ شد. از خوشنویسان، میر عبدالحق مشهدی در کتابت این خط کمال مهارت داشت.

آثار بابر:

از وی دیوانی به ترکی باقی مانده که نسخه‌یی از آن در کتابخانه رامپور موجود است. دیگر آثارش عبارتند از: *فقه بابری*، دوهزار بیت است در مسائل فقهی. *رسائل عروض*، وی این کتاب را در سال ۹۳۳ هـ در عروض ترکی تألیف کرده است. *رساله والدیه*، از تألیفات خواجه عیدالله احرار است، بابر آن را به شعر ترکی درآورده است.

فتاوی بابری، شیخ زین‌الدین خوافی به دستور بابر مسائل شرعی را در کتابی گرد آورده و آن را *فتاوی بابری* نامیده است. *واقعات بابری* یا *تنزوک بابری*، مهمترین اثر بابر است به ترکی که به نثر روان و دلنشین نوشته شده است. ابوالفضل علامی که خود از نویسندگان برجسته هند بود، درباره *تنزوک بابری* نوشته است: «واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع به عبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند.» در *تنزوک* علاوه بر مسائل تاریخی و ادبی از میوه‌ها، گلها، درختان، پرندگان، چارپایان و جانوران دریایی و رفتار آنها اطلاعاتی مفید فراهم کرده است. شیخ زین‌الدین که عنوان «صدر» و مقام

صدارت داشت واقعات را به فارسی ترجمه کرده است. بابر به انشای وی معتقد بود. شیخ بر *مثنوی* مبین شرحی نوشته و تاریخ فتح هندوستان به دست بابر را نیز تألیف کرده است و آن را *الحقیقات بابری* نامیده است.

در *تنزوک بابری* گهگاه از *شاهنامه* فردوسی، *خمسه نظامی*، *طبقات ناصری*، *گلستان* و *بوستان* مطالبی نقل شده است. بابر گاهی افراد و اشخاص را چنان دقیق توصیف می‌کند که گویی انسان آنان را به چشم می‌بیند. این کتاب در زمان اکبر و به دستور وی به وسیله میرزا عبدالرحیم خان خانان دوباره به فارسی ترجمه شده است. *تنزوک* به زبانهای فرانسوی، انگلیسی، روسی و اردو هم ترجمه شده است.

بابر به کتاب *علاقه‌مند* بود. چون او غازی خان را نزدیک لاهور شکست داد، سرمایه فراوانی به دست آورد، مقداری از آن سرمایه کتاب بود. غازی خان که خود علم دوست بود، کتابخانه‌یی داشت و از هر گوشه کتابهای خوش خط را گرد آوری کرده و در کتابخانه‌اش نگه داشته بود. بابر برخی از آن کتابها را به خود اختصاص داد، بعضی را به پسرش همایون داد و برخی را پیش پسر دیگرش کامران به کابل فرستاد. اکثر افرادی که دانشی و کمالی داشتند، پس از انقراض تیموریان ایران به دربار بابر روی آوردند و از سرپرستی وی برخوردار شدند. برجسته‌ترین شخصیت ادبی این عصر خود بابر بود.

نمونه‌یی از یک غزل فارسی بابر:

ای ماه شام وصف تو صبح سعادت است	روز جدایی تو ولی شام محنت است
جانم بکن جراحت و راحت‌رسان به دل	از توبه جان خسته جراحت چوراحت است
خالی که مانده‌ای به رخ لاله‌گون خویش	بر جای بیدلان تو آن داغ حسرت است
از کام جام باده بگیرد کام دل	اکنون که وقت باده و هنگام عشرت است
گر ریخت یار خون تو ز نهار دم مزین	خوش باش «بابرا» که همین دم غنیمت است

از پسران بابر هم باید ذکری به میان آید، زیرا که آنان و حتی خواهرانشان نیز در دنیای ادب آن روز سهم عمده‌یی داشتند:^۱

۱- در نهیة این بخش از کتابهای زیر استفاده شده است:

بزم تیموریه، جلد ۳، ص ۱۷۶ - ۱۸۰؛ تاریخ نظم و نشر، جلد ۱، ص ۴۷۶ و بعد

کامران میرزا از پسران بابر در شعر و قدرت با همایون رقابت می‌کرد. از برادرش کارآمدتر و باهوش‌تر بود، اما خوبی تند داشت و بی‌رحم بود. او در سال ۹۱۴ یا ۹۱۵ هـ/ ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ م در کابل به دنیا آمده بود. چون در آن اوان بابر نوشتن *مژوک* را کنار گذاشته بود، از دوران کودکی او اطلاعی به دست ما نرسیده است. به نظر می‌رسد که بابر به این فرزند خود توجه خاصی داشته است. مثنوی ترکی *مبین* را در آیین دادگری اسلامی به نام وی نوشته و همچنین ترجمه ترکی *رساله والدیه احرار* را برای وی فرستاده است. این اشعار را بابر در هند سروده و به خط بابری نوشته بود.

کامران سواری، شکار، تیراندازی و هنرهای دیگر را آموخته بود. بایزید بیات، ملا عبدالخالق را معلم کامران معرفی می‌کند. بابر حکومت کابل و قندهار را به کامران میرزا سپرده بود. پس از مرگ بابر میان او و همایون نزاعی در گرفت. کامران در آن زمان در قندهار بود، حکومت قندهار را به برادر خود عسکری داد و خود به لاهور رفت و آنجا را فتح کرد. همایون، کابل، قندهار و پنجاب را به عسکری داد. کامران سام میرزا صفوی را که به قندهار حمله کرده بود شکست داد. هنگامی که کامران میرزا پیروزی خود را جشن گرفته بود همایون از افغانان شکست خورد و به آگره آمد. کامران پیش از وی با بیست هزار تن جنگجو به آگره رسیده بود. دو برادر به یاری میرزا هندال برادر دیگرشان با هم ملاقات کردند ولی به توافق نرسیدند. در این اثنا کامران بیمار شد، در مورد بیماری خود به همایون ظنین شد. با آن که همایون خود را مبرا اعلام کرد، کامران نپذیرفت.

با افزوده شدن قوای نظامی شیرشاه هر دو برادر هوشیارتر شدند و به لاهور رفتند و در آنجا شورایی تشکیل دادند. چون همایون دریافت که به یاری برادران خود نمی‌تواند تکیه کند به ایران رفت. در ایامی که همایون در ایران بود، کامران به اوج شوکت رسید. حکومت کابل و قندهار را به دست داشت. با بازگشت همایون شوکتش به خطر افتاد. همایون ابتدا کابل و بعد قندهار را فتح کرد و روانه بدخشان شد. کامران فرصت یافت و کابل را دوباره به دست آورد. همایون بی‌درنگ بازگشت و قلعه کابل را که شاهزاده اکبر در آن بود محاصره کرد. کامران، اکبر را بر سر قلعه آورد و گفت اگر آتشباری ادامه یابد، جان شاهزاده به خطر خواهد افتاد. آتشباری ناچار متوقف شد. کامران گریخت. کامران امیرانی داشت که از او اطاعت می‌کردند و برای همایون خطرناک بودند. همایون می‌خواست آنان را در اختیار خود داشته باشد، از این رو به کامران نامه‌ی نوشت. چون

کامران احساس کرد که دوران اقتدارش به پایان رسیده است، اجازه خواست که به مگه برود. همایون او را بخشید و به او جاگیر عطا کرد، اما کامران پیمان را زیر پا گذاشت و شبانه به کابل حمله کرد و به خیمه همایون شلیخون زد و در نتیجه میرزا هندال - برادر کامران و همایون - کشته شد.

پس از مرگ هندال کامران موقعیت خود را از دست داد و به سلیم شاه افغان حاکم هند پناهنده شد. از آنجا هم فرار کرد و به سلطان آدم ککر در پرهاله پناه برد. او کامران را به همایون تسلیم کرد. همایون درباره کفر کامران با امرای خود مشورت کرد. همه رأی به کشتن او دادند. اما همایون به کشتن او رضا نداد، در سال ۹۶۰ هـ او را کور کردند. در سال ۹۶۱ هـ به حج رفت و در سال ۹۶۴ هـ در عربستان درگذشت.

کامران میرزا شاهزاده‌یی باکمال و با فرهنگ بود. بابر همیشه کتابهایی که می‌نوشت برای او می‌فرستاد. مواظب تعلیم و تربیت او بود و او را خیلی دوست داشت. او در یکی از جنگها همه کتابهای همایون را به دست آورد، اما بعد از مدتی آنها را از دست داد. به سبب هنر دوستی، دانشمندان گرد او جمع آمده بودند. بایزید بیات می‌نویسد که ملادوست بهترین نقاش عصر که از مصاحبت با همایون خسته شده بود، به کامران پیوست.

در علاقه کامران به شاعری همین بس که دیوانی دارد. مانند پدرش به فارسی و ترکی شعر ساخته است. به همین دلیل بر همایون برتری دارد که همایون علی‌رغم ترکی‌دانی اثری ندارد. نسخه منحصر به فرد دیوان کامران که به خط محمودبن اسحق الشهابی کتابت شده در کتابخانه بانکی پورپتنه موجود است. بخش فارسی آن که بیست و چهار غزل، بیست و دو فرد، سه قطعه، پنج رباعی، سه مثنوی و ساقی‌نامه‌یی دارد به کوشش محفوظ الحق در کلکته تصحیح و چاپ شده است. نمونه شعر کامران:

با رقیبان همدم و همراز دیدم یار را	یارب آسان کن به من این حالت دشوار را
و چه باشد بی‌قراران را دهد صبر و قرار	آنکه می‌بخشد خرام آن سرو خوش رفتار را
در تکلم لعل او زینسان که می‌ریزد گهر	چون نگه دارم زگریه چشم گوهر بار را
غیرجانان در جهان چیزی نپندارد دگر	هر که بردارد زپیش این پرده پندار را
کامران نامد مرا جز دوست چیزی در نظر	تا به کام خویش دیدم دولت دیدار را

کامران میرزا پسری به نام ابوالقاسم (یا ابراهیم سلطان) داشت. این پسر در سال ۱۵۹۴/۱۵۶۶ - ۱۵۶۷ م در گوالیار به دست اکبر کشته شد. او نیز شعر می گفت و «شوکتی» تخلص می کرد. به نوشته فرشته به هنگام قتل بیت زیر را زمزمه می کرد:

فلک به کشتن من این قدر شتاب مکن نخواهم از ستمت مرد اضطراب مکن
عسکری و هندال دو پسر دیگر بابر هم اشعاری داشته اند. در هفت اقلیم رباعی زیر به نام هندال آمده است:

زان قطره شبم که نسیم سحری از ابر جدا کرد به صد حيله گری
تا بر رخ گل چکاند ای رشک پری حقا که هزار بار پاکیزه تری
اشعار زیر در هفت اقلیم و تذکره مخزن الغرایب به نام عسکری نقل شده است:

چنان بیخود شدم از دوری آن گلزار امشب که هر دم گریه ها رو می دهد بی اختیار امشب

✱

چنین که خوی گرفتم به آشنایی تو هلاک می کنم آنقدر جدایی تو

✱

گوشه میخانه جای دلگشایی بوده است بی تکلف گوشه میخانه جایی بوده است

✱

ای عسکری ار مست مدامی خوش باش و معتقد باده و جامی خوش باش
گلرخ بیگم دختر بابر که از صالحه سلطان بیگم به دنیا آمده بود، شاعر بود. در مخزن الغرائب بیت زیر به نام او است:

هیچ که آن شوخ گلرخسار بی اغیار نیست راست بودست آنکه در عالم گل بی خار نیست
سلیمه سلطان بیگم، دختر گلرخ بیگم، نوه بابر، زن بیرم خان بود. بعد از مرگ بیرم خان به عقد اکبر درآمد و در ایجاد صلح میان اکبر و جهانگیر مساعی فراوان نشان داد. جهانگیر به شایستگی او اعتراف کرده است. این بانوی تیموری هم در شعر و شاعری دست داشت و در شعر «مخفی» تخلص می کرد. مخزن الغرائب تخلص او را «مخلص» نوشته است. شعر زیر از او است:

کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام

مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

علما و مشایخ عهد ظهیرالدین محمد بابر

محمد عبدالغنی در *تاریخ ادبیات* خود از صفحه ۱۰۱ تا ۱۱۲ اسامی عده‌یی از علما و مشایخ را آورده است که تنها معاصر بابر بوده‌اند و ارتباطی با وی نداشته‌اند. آن علما و مشایخ را به ترتیب الفبایی و قید شماره صفحه تاریخ ادبیات غنی ذیلاً می‌آوریم:

جلال‌الدین دوانی (ص ۱۰۱)، حسین واعظ کاشفی (ص ۱۰۷)، خواجه مولانا قاضی (ص ۱۰۹)، شاید همان مولانا عبدالله قاضی باشد که به مولانا قاضی شهرت داشته و لله و معلّم بابر بوده است)، سیف‌الدین احمد تفتازانی (ص ۱۰۱)، عبدالغفور لاری (ص ۱۱۱)، ملازاده عثمان (ص ۱۰۷)، میرجمال‌الدین محدّث (ص ۱۱۱)، میرعطاءالله مشهدی (ص ۱۱۰)، میرمحمد یوسف (ص ۱۱۰)، میرمرتضی (ص ۱۱۰).

در منابع دیگر از علما و مشایخ دیگری نام برده شده است که به نحوی با بابر مربوط بوده‌اند. از آن علما و مشایخ با ذکر مأخذ به ترتیب الفبایی نام می‌بریم و اطلاعات اندکی را که درباره هر یک به دست آمده است، قید می‌کنیم:

۱- احمد خواجه‌گی کاشانی:^۱ مولانا احمد خواجه‌گی کاشانی از فرزندان شیخ برهان‌الدین ثلیج و مرید مولانا محمد قاضی، حنفی مذهب و صاحب کرامات بود. هنگامی که ظهیرالدین بابر با پادشاه لودی بر سر فتح هندوستان جنگ می‌کرد، سپاهیان بابر اندک و لشکریان سلطان لودی زیاد بودند. نزدیک بود که سپاه بابر با شکست مواجه شوند، بابر تصویری از خواجه عبیدالله احرار به همراه داشت، به آن متوسّل شد. ناگاه سواری ظاهر شد و با لشکر لودی جنگید و لودی شکست خورد. سلطان که واقعه را با امرا و بزرگان در میان نهاد، گفتند: او مولانا احمد خواجه‌گی بود که به یک واسطه به خواجه عبیدالله احرار می‌رسد. سلطان هدایایی پیش وی فرستاد و دو بیت زیر را در نیازنامه افزود:

در هوای نقش گمره عمر ضایع کرده‌ایم

پیش اهل فقر از اطوار خود شرمنده‌ایم

یک نظر بر مخلصان خسته دل فرما که ما

خواجگی را مانده اکنون خواجگی را بنده‌ایم

وفاتش در سال ۹۴۹ هـ اتفاق افتاده است.

۲- اختیار، قاضی: ^۱ قاضی اختیارالدین حسن بن غیاث‌الدین حسینی تربتی معروف به قاضی اختیار از دانشمندان زمان خود و قاضی هرات بود. در جوانی از زاوه به هرات رفت و دانش آموخت و در اندک زمانی ترقی کرد و به فتوی پرداخت. در انشا و شعر و معما دست داشت و در پایان سلطنت سلطان حسین بایقرا نخست قاضی هرات شد و سپس به منصب وزارت او رسید. از فقهای نامی زمان خود و از دوستان بابر میرزا بود. در سال ۹۲۸ هـ درگذشت. وی چند تألیف دارد، از آن جمله کتاب *اقتباسات* و *مختارالاختیار*، و *اساس الاقتباس* به عربی در حدیث و *امثال و حکم* که در سال ۸۹۷ هـ به پایان رسانده و *مقدمات حسینی* و *اخلاق همایون* که در سال ۹۱۲ هـ تألیف کرده و رسایل دیگر در فقه و تجوید.

۳- حسن طاهر جونپوری: ^۲ مرید راجی احمدشه است، از سیدنور راجی نیز خلافت گرفته است. در جوانی تحصیل کرد و به کمال رسید. در اوایل مشیخت در جونپور بود. از معاصران بابر است. به دعوت سلطان و به شوق زیارت مزارهای مشایخ به دهلی آمد. رسائل چندی در تصوف دارد که *مفتاح القیصر* از آن میان مشهور است. او در سال ۹۰۹ هـ در دهلی درگذشت. مزار او و اکثر فرزندان او در آن شهر است.

۴- زین‌الدین خوافی: ^۳ مشهور به شیخ زین، ظاهراً نواده شیخ زین‌الدین خوافی عارف مشهور است. در دربار بابر می‌زیسته و در هفته دو شب تدریس می‌کرده است. در ترکی و عربی و فارسی ماهر بود و در زمان بابر سمت صدر داشت. بابر به انشای او معتقد بود و از اهلیت او ستایش می‌کرد. فتحنامه نوشته است. ظاهراً اولین کسی است که خاطرات بابر را به فارسی برگردانده است. وفاتش در سال ۹۴۰ هـ در عهد همایون اتفاق افتاده است.

۱- تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۲۷۸.

۲- ریاض‌الشعرا، دست‌نویس، از نسخه خطی، ب ۱۳۴.

۳- A History of... Mughal, P, 105، تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۶۱۵؛ تاریخ‌نویسی فارسی، ص ۵۹.

۵- سماء الدین شیخ:^۱ جامع شریعت و طریقت بود. در جوانی به خدمت شیخ راجو رسید، پرورش ظاهر و باطن یافت. در دهلی اقامت گزید. در اواخر عمر بینایی خود را از دست داد. وی بر شرح *فخرالدین عراقی* حواشی نوشته که در حلّ معانی آن وافی و کافی است. رساله دیگر به نام *مفتاح الاسرار* دارد. وفاتش در سال ۹۰۱ هـ واقع شده، مقبره او در بالای حوض شمسی در دهلی است.

۶- شاه ادهن دهلوی:^۲ از معاصران بابر و از مریدان شیخ سماء الدین بود. اکثر روزها را روزه می گرفت. وی در سال ۹۳۴ هـ درگذشته است.

۷- عبدالله بیابانی، شیخ:^۳ پسر شیخ سماء الدین است. به هند رفت و در بیابان اقامت گزید و در مندو درگذشت. گور وی در گورستان عمومی مندوست.

۸- محمد غوث گوالیاری:^۴ شیخ محمد از سلسله شطاریه و مرید حاجی حمید است. در ابتدای حال در دامن کوهی ریاضت می کشید و در غار زندگی می کرد و از برگ درختان تغذیه می کرد. شیرشاه در صدد آزار او برآمد و شیخ سفر دکن اختیار کرد و سلاطین آن دیار مرید وی شدند. شیخ وجه الدین گجراتی که عالم ربّانی و فاضل متبحر بود مطیع وی شد. در سال ۹۶۶ هـ به آگره آمد. اکبر پادشاه را به سلک مریدان خود درآورد، چون پادشاه به انحراف گرایید و با بیرم خان هم نساخت، شیخ به گوالیار رفت و خانقاهی ساخت. رساله *معراج نامه* در عروج حال خود و *جو امر خمس و اورد غوثیه* و *بحرالحیات* از تألیفات اوست. هرگز لفظ من به زبان نمی آورد و از خود به کلمه «فقیر» یاد می کرد. در سال ۹۷۰ هـ در هشتادسالگی درگذشت.

۹- محمود فقیه:^۵ مولانا، از فقهای بود که در دهلی به نام بابر خطبه می خواند.

۲- همان، آ ۱۴۵.

۱- ریاض الشعرا، همان، ب ۱۴۰.

۴- تذکره علمای هند، ص ۲۰۶.

۳- همان، آ ۱۴۰.

شاعران عهد بابر

مؤلف تاریخ ادبیات فارسی در دربار مغولان هند، اسامی هفده تن از شاعران را قید کرده است که اکثر آنان با بابر ارتباطی نداشته‌اند، برخی از شاعران دوره‌های بعد بوده‌اند و برخی فقط هم عصر بابر بوده‌اند. اسامی آن شاعران به ترتیب الفبایی و قید صفحه کتاب یاد شده را در زیر می‌آوریم. از این تعداد تنها سه نفر می‌توانند از شاعران دربار بابر شمرده شوند و ما از آنان جداگانه یاد خواهیم کرد:

آتشی قندهاری (ص ۹۲؛ این شاعر از شعرای عهد اکبر است)، آهی (ص ۹۴)، بنایی (ص ۹۴)، بوسعید (ص ۹۴)، بیاتی (ص ۸۵)، جامی نورالدین عبدالرحمن (ص ۸۳)، حسینی (سلطان حسین بایقرا، ص ۸۶)، سهیلی (ص ۸۵)، شهاب، مولانا (ص ۹۳)، فانی (امیرعلیشیر نوایی، ص ۸۶)، قاسمی (ص ۸۹)، میرابراهیم (ص ۹۳)، وفایی دکنی (ص ۸۹)، هاتفی (ص ۹۵)، و هلالی (ص ۹۴).

شاعرانی که باید از شعرای عهد بابر شمرده شوند، عبارتند از:

۱- جمالی کنبوه: که در اصل از شاعران دوره سکندر لودی است و ما هم نام وی را در شمار شاعران دوره لودیان آورده‌ایم. جمالی مورد احترام بابر و همایون هم بوده است.

۲- سلیمان شاه:^۱ پسر عموی بابر و حاکم بدخشان بود. او به شعر علاقه فراوان داشت و به دو زبان ترکی و فارسی شعر ساخته است. یکی از اشعار او رباعی است که در مرثیه فرزندش ابراهیم سروده است. او در سال ۹۹۷ هـ در لاهور درگذشته است. رباعی او در مرثیه فرزندش این است:

ای لعل بدخشان زبدخشان رفتی مانده خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی افسوس که از دست سلیمان رفتی

۳- طفیلی:^۲ تخلص شاعرانه امیرحسین جلایر از امیرزادگان و شعرای دربار

1- A History of..., pp. 88- 89

۲- تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۰۹؛ A History of..., p. 85

سلطان حسین میرزا بایقرا بود. پدرش امیر مبارزالدین علی بیگ جلایر نیز از امیران معروف سلسله جلایر از الوس جغتای بود و در زمان ابوالقاسم بابر رتبه امارت داشت و در زمان ابوسعید باز هم بیشتر ترقی کرد و نیز در دستگاه یادگار محمد میرزا صاحب اختیار بود، ولی وی پیرامون کارهای خانوادگی نگشت و مردی وارسته و صوفی مشرب بود. در ضمن مردی دانشمند به شمار می رفت. در شاعری هم دست داشت و قصیده را نیکو می سرود و قصایدی در مدح سلطان حسین میرزا بایقرا گفته است و در قصیده سرایی در زمان خود بر دیگران مقدم بوده است و سلطان حسین به پاس این مدایح، حکومت برخی از ولایات را به وی داد و وی در فرامین دربار مهر می زد و منصب پروانه و نایب داشت. احتمالاً مدیحه یی هم درباره بابر ساخته بوده است.

هنرمندان عصر بابر

چون بابر در تروک خود از بهزاد و سلطانعلی مشهدی نام برده و آنان را ستوده است، محمد عبدالغنی این نقاش و خطاط را از دربار بابر شمرده است. از خطاطان دیگر از شاه قولی (ص ۱۱۳)، شاه مظفر (ص ۱۱۲)، شیخ نایی (ص ۱۱۳)، و قول محمد (ص ۱۱۳) نیز در دربار بابر نام برده است.

نصیرالدین محمد همایون (۹۳۷ - ۹۶۳ ه / ۱۵۳۰ - ۱۵۵۶ م)^۱

همایون در سال ۹۱۳ ه در کابل به دنیا آمده است. در دوازده سالگی، یعنی در سال ۹۲۵ ه با سمت استاندار به بدخشان رفت و مدت شش سال در این مقام بود. در آخرین لشکرکشی بابر به هندوستان که به فتح هند منجر شد، بابر او را از بدخشان به هند خواست و معاون فرمانده کل سپاه تعیین کرد. همایون در تصرف آگره و جونپور رشادت های شایانی از خود نشان داد. و در زمان مرگ بابر، همایون بیست و سه سال داشت. بابر که او را به جانشینی خود تعیین کرده بود، در سال ۹۳۷ ه در آگره به تخت

۱- در تدوین این بخش از کتابهای زیر استفاده شده است: ایران و دنیا، ص ۱۸۲ - ۱۹۹: تاریخ فرشته، جلد ۱.

ص ۳۹۶ - ۴۱۱: تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۸ - ۷۳: بزم نیموریه، ۳، صص ۱۱۲ - ۱۸۳.

نشست. بابر به همایون توصیه کرده بود که با برادران خود کامران و عسکری و هندال به ملایمت رفتار کند و تا می‌تواند از تقصیرات آنان چشم‌پوشد. همایون به وصیت پدر عمل کرد و بعد از جلوس بر تخت، قلمرو خود را بین برادران تقسیم کرد: کابل و قندهار تحت فرمانروایی برادرش کامران بود. کامران به سبب وضع ناهنجار اقتصادی و طمع در تصرف پنجاب، به بهانه تبریک روانه هند شد. همایون پنجاب و پیشاور و لمغان را بر قلمرو برادر افزود. کامران قول داد که در مواقع ضروری برادر را یاری خواهد کرد. همایون از طرف غرب آسوده‌خاطر شد و در شرق متوجه افغانان گردید. در این اوان برادرانش در لاهور و آگره بنای مخالفت گذاشتند و در صدد پادشاهی برآمدند. همایون به طرف آگره رفت. هنگامی که همایون در دهلی مشغول ساختن شهری جدید به نام «دین‌پناه» بود و جشن‌های بزرگی ترتیب می‌داد و اوقات خود را در این راه صرف می‌کرد، شیرخان افغان در شرق سپاه گرد می‌آورد و به جمع‌لوازم جنگ مشغول بود. همایون، دین‌پناه را می‌ساخت که اگر آگره به تصرف بهادرشاه درآید، آنجا را پایتخت خود کند.

شیرخان افغان که از مخالفت برادران همایون آگاه بود، در سال ۹۴۶ هـ در چوسه، روستایی نزدیک رود گنگ، راه را بر همایون گرفت و از راه مکر طالب صلح شد. همایون همه شرایط وی را برای صلح پذیرفت. اما روز بعد شیرخان بر سپاه همایون شیخون زد و آنان را تار و مار کرد. هزاران تن از لشکریان او در رود گنگ غرق شدند. خود همایون نیز به سختی توانست به آن سوی رودخانه عبور کند. شیرخان که گستاخ تر شده بود، آگره را تهدید می‌کرد. همایون کوشید که برادران را به پشتیبانی خود فرا خواند، ولی موفق نشد. در سال ۹۴۷ هـ در ناحیه قنوج با شیرخان مصاف کرد و شکست خورد. پیش از آن که همایون بتواند سپاهیان شکست‌خورده خود را گرد آورد، شیرخان دوباره برآنان تاخت و بقایای آنان را کشت و یا مجبور به فرار کرد.

بعد از این شکست، سلسله گورکانی منقطع شد و همایون برای نجات جان خود راه بیابان سند را در پیش گرفت و قریب چهار سال در حوالی سند به پریشانی و سرگردانی گذراند. سرانجام به همراهی بیرم‌خان و عده‌بی دیگر از راه سیستان و هرات به خراسان رفت و از آنجا به دربار شاه تهماسب صفوی در قزوین پناه برد. این پناهندگی در سال ۹۵۱ هـ روی داد. در سال ۹۵۲ هـ پس از شنیدن خبر مرگ شیرخان تصمیم گرفت

که سلطنت موروثی خود را پس بگیرد و به یاری سپاهیان قزلباش کابل و قندهار را به تصرف درآورد. حوادث مسافرت همایون به دربار شاه تهماسب را یکی از همراهان همایون به نام بایزید بیات در سال ۹۹۹ هـ در لاهور نوشته است. این کتاب به نام *تذکره همایون و بابر* چاپ شده است. فصل اول کتاب درباره حوادث سال ۹۴۹ تا ۹۵۲ هجری است.

همایون پس از فتح کابل و قندهار در افغانستان ماند و همّت خود را صرف فرونشاندن آتش طغیان برادران خود کرد. و بر مشکلات فائق آمد. در سال ۹۶۱ هـ از نزاع جانشینان و امرای افغان استفاده کرد و پشاور و لاهور را تصرف کرد و به جانب دهلی رفت. در سال ۹۶۲ هـ سکندر شاه سور در نزدیکی سرهند با هشتاد هزار نفر سر راه همایون قرار گرفت. همایون وی را سخت شکست داد و سکندر شاه به کوههای شوالک گریخت و همایون فاتحانه وارد دهلی شد و پس از قریب پانزده سال بار دیگر سلسله گورکانیان را بنا کرد.

همایون در سال ۹۶۲ هـ از بام کتابخانه سلطنتی افتاد و بر اثر صدمه سختی که به مغزش وارد شده بود، چند روز بعد درگذشت.

اوضاع ادبی در عهد همایون

چون پس از تولد همایون، تألیف *مترکب بابری* برای مدّتی دچار وقفه شده است، درباره تعلیم و تربیت همایون اطلاع مفصّلی در دست نیست. وی پیشتر خواجه کلان و شیخ زین الدین دو تن از امرای دربار بابر تعلیم دیده است و در ریاضی و نجوم شیخ ابوالقاسم استرآبادی و ملا نورالدین و ملا الیاس استادان وی بوده اند. فرزندان بابر، کتابهایی را که وی تألیف کرده بود، می خواندند. و می دانیم که بابر *مثنوی «مبین»* را برای تعلیم پسرش کامران تدوین کرده بوده است. مورّخان نوشته اند که همایون از نظر مذهبی و اخلاقی استوار بود و به نماز و روزه پای بند بود و در علم ریاضی و هیئت مهارت داشت. شعر هم می گفت. با آن که زبان مادریش ترکی بود، شعر فارسی را روان می سرود. برعکس پدرش که به زبان ترکی علاقه مند بود، همایون به زبان فارسی تمایل داشت و در مکالمات

خود هم ترکی را ندرتاً به کار می برد. وی همیشه با علما و فضلا مجالست داشت و در مجالس وی مسائل علمی مطرح می شد، همیشه با وضو بود و بدون وضو نام خدا را بر زبان نمی آورد. کامران میرزا، برادرش و بعضی از امرای جغتای او را شیعه می دانستند، به سبب آن که از عهد کودکی گروهی از مردم عراق و خراسان که محبت اهل بیت داشتند، نزد وی جمع آمده بودند و بیرم خان ترکمان که مصاحب و همدم او بود، مذهب امامیه داشت. به نجوم علاقه فراوان داشت، چنان که گره بی ساخته بود و افلاک را مجسم کرده و رنگ مناسب به آن زده بود، و بسیاری از آلات رصد را مهیا کرده بود. هر روز لباسی می پوشید که متناسب با کوکب همان روز باشد.

با آن که دوران سلطنت همایون با بحران مواجه بود و برادران او با وی سرناسازگاری داشتند و افغانان و حکام محلی آسوده اش نمی گذاشتند، با این همه همایون به شعر و شاعری هم می پرداخت و به شاعران عنایت نشان می داد. در عهد وی گویندگان و نویسندگانی از گوشه و کنار عالم به دربار او روی آوردند.

همایون را باید مؤسس ثانی سلسله تیموریان هند نامید، زندگی او فراز و نشیب فراوان داشته است. دوره همایون از نظر سیاسی اهمیت فراوان دارد. در این دوره بود که سلطنت مقتدری که ظهیرالدین بابر تأسیس کرده بود، برای مدتی از دست فرزندش خارج شد و باز در همین دوره بود که همایون پس از مدتی به یاری تهماسب صفوی شاه ایران آن سلطنت را دوباره به دست آورد.

همایون شخصاً ادیب و شاعر و هنرشناس و منجم بود. هنگام بازگشت از ایران عده ای از دانشمندان و هنرمندان ایرانی را با خود به هند آورد. ورود این عده از دانشمندان دایره نفوذ تمدن و هنر ایرانی را که از عهد بابر شکوفا شده بود، وسعت بیشتری می بخشید. مهمترین امری که از عهد همایون در هند ظهور کرد و توسعه یافت، نقاشی مخصوص هندی است. در عهد شاه تهماسب که خود صورتگری توانا بود، نقاشی در ایران اهمیت فراوان یافته بود، در دستگاه تهماسب در زمینه تذهیب، خطاطی، کتاب سازی و نقاشی افرادی کار می کردند و همه مورد عنایت خاص شاه بودند. همین جمع هنرمندان بودند که در کارگاههای سلطنتی، در طی سالهای ۹۵۰ تا ۹۵۵ *خمسۀ نظامی* را به وجود آوردند.

هنگامی که همایون از این کارگاهها بازدید می کرد، با میرسید علی و عبدالصمد

دیدار کرد و از آنان قول گرفت که وقتی کارش سامان گرفت، به هند بروند.

روزگار همایون با پریشان حالی و دربدری گذشت، از این رو وی مجال آن را نیافت که به امور فرهنگی بپردازد. با این حال در دهلی مدرسه‌یی بنا کرد. در همان عهد شیخ زین‌الدین خوافی در آگره مدرسه شخصی ساخت. همایون به نجوم چندان علاقه داشت که جان خود را هم در آن راه از دست داد. به سبب علاقه او به نجوم در عهد وی ابزار نجوم ساخته شد. خود وی اسطرلابی ساخت که به اسطرلاب همایونی معروف است. به سعد و نحس و تأثیر ستارگان معتقد بود و کارهای ملک را از روی ستارگان تعیین می‌کرد. به ریاضی هم دلبسته بود. در درون قلعه‌یی که شیرشاه در دهلی به نام «شیرمندل» ساخته بود، همایون به عنوان کتابخانه از آن استفاده می‌کرد و بلندی آن ساختمان به حدی بود که بالای آن را رصدخانه خود کرده بود. به کتاب و مطالعه آن چنان علاقه‌یی داشت که حتی در میدانهای جنگ نیز کتابخانه‌یی کوچک با او همراه بود. چنان که در محاصره «کمبهاٹ» علاوه بر کتب متفرقه آن تاریخ تیمور که بهزاد تذهیبش کرده بود با همایون بود. قبایل چادرنشین به چادر شاهی حمله کردند و اموال آن را بردند، آن تاریخ را هم بردند، بعد آن کتاب به کتابخانه همایونی بازگردانده شد. در مسافرت به ایران و عراق نیز همایون کتابهای انتخاب شده به همراه داشت و متصدی کتابخانه او نیز با وی بود.

به علت کمبود منابع مشکل است گفته شود که در دوره همایون زبان اردو در پیشرفت بود، اما تردید نباید داشت که در قسمت‌های شمالی هند مانند پنجاب و گجرات زبان اردو به تدریج رشد می‌کرد. شمار شاعران دوزبانه که به هندی و فارسی شعر می‌گفتند، نشان می‌دهد که این دو زبان در حال مسابقه بوده‌اند و پا به پای هم در حال همزیستی و ترقی بودند. شاعرانی که بداوئی در دوره همایون از آنان نام می‌برد، می‌نویسد که به هر دو زبان شعر می‌سرودند. همایون هم از آنان حمایت می‌کرد. باید گفت که در عهد همایون، زبان هندی و فارسی، نسبت به دوره بابر به هم نزدیک‌تر شده بودند. مسلمانان و هندوان، هر دو تعصب را رها کرده بودند، در توسعه دایره ادب می‌کوشیدند و ادبیات همدیگر را در آثار خود منعکس می‌کردند. هرچند مسلمانان از همان ابتدا درباره زبان هندی تعصبی نشان نمی‌دادند، ولی به هر حال آن زبان را چنان آزادانه که در عهد همایون استعمال می‌کردند، به کار نمی‌بردند. هندوان هم به دلایل اجتماعی و اقتصادی همان شیوه را با زبان فارسی پیش گرفته بودند. شاهزادگان راجپوت

و راجه‌های هندی برای حفظ ارتباط با فاتحان مسلمان در دربارهای خود منشیانی داشتند که برای خواندن و نوشتن فارسی از آنان استفاده می‌کردند. مسلمانان هم به همان منظور منشیان هندی در دربارهایشان داشتند.

شاه ابوالمعالی داماد همایون و شوهر فخرالنسا شاعری خوش ذوق بود و در شعر «شهیری» تخلص می‌کرد.

علماء و مشایخ دوره همایون

۱- الیاس، مولانا:^۱ وی در نجوم و ریاضی مهارت داشت. معلم همایون بود. به سبب تعلیم وی بود که همایون به نجوم دل باخته بود.

۲- بایزید بیات:^۲ بایزید بکاول بیگی (نگهبان مطبخ) همایون و مردی عامی بود. چون اکبر دستور داده بود که هر کس از ایام سلطنت همایون خاطراتی دارد، گردآوری کند، ابوالفضل، بایزید را واداشت که خاطرات خود را فراهم کند. بایزید در سال ۹۹۹ هـ در لاهور وقایع سال ۹۴۹ هـ را تا ۹۹۹ هـ به وسیله کاتب ابوالفضل فراهم می‌کرد. این خاطرات به نام *تذکره همایون و اکبر به همت محمد هدایت حسین* در سال ۱۹۴۱ میلادی در کلکته به چاپ رسیده است. نمونه نثر بایزید:

فصل اول، از تاریخ سنه ۹۴۹ که حضرت همایون پادشاه به سبب بی‌مهری برادران و بی‌وفایی لشکریان از بکر (بهکر) برآمده متوجه خراسان و عراق و ملاقات شاه طهماس و ولد شاه اسماعیل شده و طواف روضه مقدسه سلطان علی موسی رضا نموده و در زنگان که مابین سلطانیه و تبریز است ملاقات حضرت شاه دست داد، و شاه مذکور سلطان مراد نام و ولد خود را با ده هزار سوار قزلباش جایگزین مردانه که اسامی سرداران در ذیل تفصیل یافته و از اسباب سلطنت از هر کارخانه که لایق این پادشاه عالی شأن دانسته به طریق تحفه و هدایا گذرانیده و سیر تبریز که پایتخت آذربایجان است

1- A History of Persian..., pp. 53 - 54.

۲- بزم نیمروزیه، جلد ۱۷ ص ۸۹، تذکره بابر و همایون، ص ۲۴۰: ۱۰۳ - ۱۰۲ A History..., pp.

و هرات کرده و از آنجا مراجعت نموده قندهار را در اوایل سنه ۹۴۹ از میرزا عسکری و کابل را در سنه ۹۴۲ از مرزا کامران گرفته باز به تخت جلوس نمودند، اسامی ملازمانی که در رکاب ظفر قرین به اردوی حضرت شاه رفته بودند. بدین تفصیل...

۳- جوهر آفتابه‌چی:^۱ از دربانان همایون و آفتابه‌چی شاه بود. در سال ۹۶۰ هـ در دربار مقامی مهم داشته است. در ۹۶۲ هـ تحصیلدار مالیه همت‌پور و سپس خزانه‌چی پنجاب و ملتان شد. به فرمان شاه خاطرات خود را به نام *تذکره الوقعات یا تاریخ همایون‌شاهی* و *یا تاریخ همایون* فراهم کرد. این کتاب در سال ۹۹۵ هـ پس از مرگ همایون به پایان رسیده است. عبارتش ساده است و حاوی اطلاعات مفید در تاریخ آن عهد است. این کتاب را میجر چارلز (Major Charles) به انگلیسی ترجمه کرده و *سیدمعین الحق* آن را به اردو درآورده و در انجمن تاریخ پاکستان به چاپ رسانده است.

۴- گدایی دهلوی، شیخ:^۲ از علمای بزرگ دوره همایون است. گدایی پسر جمالی کنیه از شاعران دربار سکندر لودی است. بخش اعظم از عمر خود را در تعلّم و تعلیم در گجرات گذراند. در سال درگذشت همایون به دعوت بیرم‌خان به دربار اکبر پیوست و منصب صدارت یافت. به عالم سیاست درآمد و با اکبر به خصومت برخاست. ابوالفضل او را به جرم شرارت و عصیان متهم کرد و با سقوط بیرم‌خان قدرت او نیز به پایان رسید. به سبب دانشی که داشت، علما از ماوراءالنهر و عراق برای استفاده از محضر او به هند می‌آمدند. او از علمایی است که در عهد همایون عربی، فارسی و هندی را به کار می‌برد. در فارسی غزل ساخته است. اشعاری هم به هندی دارد. وی در سال ۹۷۶ هـ یعنی دوازده سال بعد از وفات همایون درگذشت.

۵- گلبدن بیگم:^۳ دختر بابر و خواهر همایون است. ذوق سرشار ادبی داشته و اولین بانویی است که در زمینه تاریخ مغولان هند اثری ارزنده برجای نهاده است. این

۱- بزم تیموریه، ۱، ص ۸۸ - ۸۹؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۶۲.

2- A History of..., pp. 38 - 40

۳- بزم تیموریه، جلد ۳، ص ۲۳۷ - ۲۴۱؛ همایون نامه، گلبدن بیگم، ص ۴.

کتاب را در سال ۹۹۵ هجری به درخواست برادرزاده اش اکبر شاه برای درج در *اکبرنامه* ابوالفضل وزیر اکبر تألیف کرده است. گلبدن بیگم در زمان تألیف کتاب، شصت و شش سال داشته است. گلبدن در ۹۵۲ هـ به عقد خضر خواجه، یکی از خانان مغولستان و امیرالامرای دوره همایونی درآمد. در سال ۹۸۲ هـ به حج رفت و در سال ۱۰۱۱ هـ درگذشت. کتاب گلبدن بیگم، *همایون نامه* یا *احوال همایون* پادشاه خوانده شده است.

همایون نامه از نفیس ترین کتابهای فارسی است. علاوه بر ارزش فراوان تاریخی که بیشتر متکی بر مشاهدات مؤلف است، از نظر ادبی هم نثری ساده و دلنشین و خالی از هرگونه تکلف و تصنع است. شیوه نگارش کتاب بسیار ساده و دارای زیبایی طبیعی است. زبان محاوره، کوتاهی جملات و به کار بردن ترکیبات خاص از ویژگیهای عمده این کتاب است. لغات و ترکیبات عربی در این کتاب نسبت به کتابهای دیگر اندک است. البته تعداد زیادی لغات و ترکیبات ترکی و هندی در آن راه یافته است. علت اصلی این امر آن است که نویسنده خود و پدر و مادرش و حتی شوهرش ترک زبان بوده اند و مؤلف به هنگام تألیف کتاب قریب شصت سال در هند زندگی کرده، طبعاً تحت تأثیر محیط خانواده در زبان محلی قرار گرفته است. از مزایای مهم کتاب آن است که مؤلف عضو مهم خانواده سلطنتی بوده و با اغلب رجال سیاسی و نظامی نسبت خانوادگی داشته و پیوسته با آنان در تماس بوده است. اطلاعاتی که در مورد بابر به دست داده است، تقریباً ملخص است. اما از دوره همایون اطلاعات مبسوط به دست داده است.

نمونه‌یی از نثر کتاب:

بسم... حکم شده بود که آنچه از واقعه فردوس مکانی و حضرت جنت آشیانی می دانسته باشید بنویسید. وقتی حضرت فردوس مکانی از دارالفنا به دارالبقا خرامیدند، این حقیر هشت ساله بود و بیان واقع شاید کمترک به خاطر مانده بود. بنابر حکم پادشاهی آنچه شنیده و به خاطر بود نوشته می شود.

در اول این جزو از واقعه حضرت پادشاه بابام نوشته می شود، اگرچه در واقعه نامه حضرت پادشاه بابام این سخنان مذکور است، بنابر تیمناً و تبرکاً نوشته می شود.

از زمان حضرت صاحب قرانی تا زمان حضرت فردوس مکانی از سلاطین ماضیه هیچ کس برابر ایشان تردّدات نکرده. در دوازده سالگی پادشاه شدند و به تاریخ شهر

رمضان المبارک سنہ نہصدوئہ در خطۂ اندجان کہ پایتخت ولایت فرغانہ است خطبہ خواندہ مدّت یازدہ سالہ کمال در الکۂ ماوراءالنہر با سلاطین جغتّیہ و تیموریہ و اوزبکیہ جنگها و ترددات نمودہ اند کہ زبان قلم از شرح تعداد آن عاجز و قاصر است و آنقدر محنت و مہالک کہ در باب جہانگیری بہ ما روی نمودہ، کم کس را روی نمودہ باشد و آن قدر دلیری و مردانگی و تحمل کہ بہ آن حضرت در معارک و مہالک روی نمود از کم پادشاہی منقول است. دو نوبت بہ ضرب شمشیر فتح سمرقند کردہ، مرتبہ اول حضرت پادشاہ بابام دوازدہ سالہ بودہ اند و مرتبہ دویم نوزدہ سالہ بودہ اند...

۶- محمد فاضل مولانا:^۱ محمد بن علی بن محمد مسکین قاضی سمرقندی از علمای دورہ ہمایون است. از وی کتابی حجیم در ۸۱۴ برگ یا ۱۶۲۸ صفحہ بہ نام *جواهرالعلوم* بر جای مانده کہ تاکنون چاپ نشدہ است. کتاب دایرۃ المعارف مانند است در چند فصل کہ یکصدویست موضوع در آن بہ زبانی سادہ شرح دادہ شدہ است. تاریخ تألیف آن سال ۹۴۲ ہجری است. بعد از نام ہمایون، «ہمایونی» خواندہ شدہ و بہ ہمایون تقدیم شدہ است. مؤلف در تدوین آن از *نفائس الفنون*، *ستینی و حدایق الانوار* استفادہ کردہ است. مؤلف در مقدمہ کتاب افزودہ است کہ از جوانی سرگرم کسب دانش بودہ است و نزد استادان برجستہ آموزش دیدہ است و چون می خواستہ است کہ محتوای ہمہ کتابهای مربوط بہ علوم و فنون را در یک مجلد گرد آورد، بہ این تألیف دست زدہ است. در صفحہ عنوان نسخہ یی از کتاب کہ در دست است، مہر شاہ جہان، سلیمان جاہ، سلطان عالم و شاہ عالم دیدہ می شود. از یادداشت هایی کہ در صفحہ عنوان نقل شدہ معلوم می شود کہ این نسخہ در دربار شاہان دہلی و ہمچنین اودہ بودہ است. این کتاب در تملک خانوادہ محمد عبدالغنی، مؤلف *تاریخ زبان و ادبیات فارسی* در *دربار مغولان مند* بہ زبان انگلیسی بودہ است. عکس اوراق اول و آخر کتاب و نمونہ چند صفحہ از متن آن در کتاب مؤلف نقل شدہ است.

نمونہ نثر کتاب:

کتاب *جواهرالعلوم*... فاضل ترین منظومات جواهر علوم و تصنیفات مصنفات فاضل و

کامل‌ترین منشورات نوادر رسوم و تألیفات مؤلفان کامل که چهره فصاحت شعار نو عروسان نفائس فتون معقوله و جبهه بلاغت دثار زیباییان عرایس عیون منقوله را به زیور فضیلت و بهزینت کرامت مزین و محلی سازند. بدایع حمد و سپاس و صنایع مدح بی قیاس حضرت پادشاهی است که نظام امور عالم و انتظام مهام بنی آدم به وجود فیاض الجود پادشاهان همایون اثر و شهریاران شریعت پرور منوط و مربوط ساخته و علم ترویج امور شرع متین و لواء تنسیق مهام دین را به اوج سپهر برین برافراخته، نظم:

ز اوج آسمان تا مرکز خاک خدایی نیست غیر از ایزد پاک

وصحایف لطایف صلوات و شرایف وظایف تسلیمات تحفه روضه آن خلاصه مجموعه کائنات و زبده نسخه موجودات که ینابیع علوم جمیع علما از بحر محیط دانش او قطره‌یی است و مصابیح معارف جمیع فضلا از مشارق آفتاب معرفتش ذره، نظم:

مقتدای انبیا سلطان دارالملک دین سید اولاد آدم رحمة للعالمین

و بر آل و اصحاب و احباب که ارکان دولت و دین و اعیان حضرت سید المرسلین اند - صلی الله علیه و علی آله‌الی هادین و خلفائه الراشدین و اصحابه اجمعین...

۷- محمد فخری هروی: ^۱سلطان محمد فخری پسر امیر محمد متخلص به امیری از شاعران نامی قرن دهم هجری است. بیشتر در هرات می‌زیسته و مداح کریم الدین خواجه حبیب الله ساوجی وزیر سام میرزا صفوی در حکومت خراسان بوده است که خواندمیر هم حبیب‌التسیرا به نام او تألیف کرده است. در زمان شاه تهماسب به حج رفت و از حج به هندوستان روانه شد. در سند مورد توجه عیسی ترخان از امرای آن سرزمین واقع شد. در این میان جلال الدین اکبر به سلطنت رسید. وی قصیده‌یی در تهنیت او سرود و کتاب *جواهر العجائب* در تذکره زنان شاعر را به نام وی تألیف کرد. ظاهراً در همان اوان درگذشته است. فخری هروی کتابهای دیگری هم دارد. نخست کتاب *مجالس النفایس* علیشیر نوایی را از ترکی جغتایی به فارسی ترجمه کرده و آن را *الطایف‌نامه* نامیده است. ترجمه این کتاب در سال ۹۲۸ هـ به پایان رسیده است. دیگر کتابی است به نام *تحفه الحبیب* که مجموعه‌یی است از غزلیاتی که شاعران به استقبال یکدیگر سروده‌اند. این کتاب در سال ۹۲۹ هـ به پایان رسیده است. کتاب دیگر او *صنایع الحسن* در علم بلاغت

است. دیگر کتاب *روضه السلاطین* که تذکره پادشاهان شاعر است. دو کتاب اخیر را به نام شاه حسن ارغون حکمران سند و تته تألیف کرده است. برخی از تذکره نویسان کتاب *بوستان خیال* را که شامل مطلع های غزلیاتی است که شاعران به استقبال یکدیگر سروده اند به وی نسبت می دهند، اما این کتاب از بکتاش قلی ابدال است که در سال ۹۱۱ هـ به پایان رسانیده است.

۸- میر عبداللطیف قزوینی:^۱ همایون، عبداللطیف را برای تدریس فرزندش اکبر تعیین کرد. دومین بار که همایون به هند درآمد، عبداللطیف را از کابل به آگره فراخواند. بعد از درگذشت همایون، اکبر وی را اعزاز و اکرام کرد. پدر عبداللطیف، قاضی یحیی مورخ بود. عبداللطیف هم مثل پدر به تاریخ علاقه مند بود. پدر *اولس التواریخ* و *مختصر التواریخ* را تألیف کرده است. برادر میر عبداللطیف، یعنی امیر علاء الدوله نیز کتابی در تاریخ شعرا به نام *نفایس المآثر* تدوین کرده است. عبدالقادر بداونی در *منتخب التواریخ* فصل مهمی که در تذکره شعرای دربار اکبر در پایان کتاب خود آورده، از همین تذکره گرفته است.

۹- یحیی قزوینی:^۲ امیر یحیی بن عبداللطیف حسینی سیفی قزوینی از سادات محتشم قزوین و از رجال دربار صفویه بوده. در سال ۸۵۵ هـ به دنیا آمده، چون از پیشوایان اهل سنت قزوین بود، مورد خشم شاه تهماسب اول قرار گرفت و در اصفهان زندانی شد. و در همان حال در سال ۹۶۲ هـ در ۷۷ سالگی درگذشت. وی مؤلف دو کتاب در تاریخ است. یکی به نام *لس التواریخ* در تاریخ عمومی و دیگری کتابی است به نام *مختصر التواریخ* که در ۹۶۲ تدوین کرده است.

۱۰- یوسف بن محمد هروی:^۳ وی طبیب دربار بابر و همایون بود و در سمت منشی مخصوص همایون انجام وظیفه می کرد. او اصلاً از مردم خواف بود، در ماوراءالنهر تحصیل کرده بود. در اواخر حیات به همراه بابر به هند آمد و کتاب *غریب و*

1- A History..., pp. 41- 44

۲- Indo - Persian..., pp. 224 - 225؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۳۵۴.

۳- تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۲۸۲ و ص ۳۹۸-۳۹۹؛ جلد ۲، ص ۸۰۸؛ A History..., I. pp. 73 - 74

عجائب را در هند تألیف کرد. کتابی در اصطلاحات طب به نام *بحرالاجوامر یا جوامع النفع* دارد که نخست آن را به نام جلال الدین ملک دینار از امرای زمان تألیف کرد و سپس روایت دیگری از آن فراهم آورد. آثار دیگر او عبارتند از: *جامع الفوائد*، *شرح منظومه‌یی* به نام *علاج الامراض*، قصیده‌یی در حفظ صحت که به نام *بایر تدوین کرده*، *ریاض الادویه*، *دلایل النبض*، *دلایل البول* و *بدایع الانشا*، کتاب اخیر را در سال ۹۴۰ هـ برای پسرش رفیع الدین حسین نوشته است. وفات او در سال ۹۵۰ هـ روی داده است.

شاعران دربار همایون

۱- الفتی:^۱ الفتی اهل یزد است. در ریاضی دست داشت و به سبب دانش ریاضی به دربار همایون پیوست. سپس به دستگاه خان‌خانان رفت. او در سال ۹۷۴ هـ / ۱۵۶۷ در جنگ کشته شد. نمونه شعر او:

مشت خاشاکیم و داریم آتشی همراه خویش دور نبود گر بسوزیم از شرار آه خویش

※

تا گرد صفت دامن یاری نگرفتم از پا ننشستیم و قراری نگرفتم

۲- امانی:^۲ در سال ۹۵۸ هـ در شیخونی که کامران میرزا علیه برادرش میرزا هندال ترتیب داد و میرزا هندال کشته شد، شاعری به تخلص «امانی» ماده تاریخی در باره آن حادثه سرود و گفت:

شاه هندال سرو گلشن راز چون ازین بوستان محنت رفت
گفت تاریخ قمری نالان سروی از بوستان دولت رفت

برخی از تذکره‌نویسان و مورخان، از جمله غنی، این شاعر را امان‌الله پانی‌پتی دانسته‌اند. شرح احوال این صوفی در *انخبار الانحیاء* عبدالحق محدث دهلوی آمده است، از

۱- Indo - Persian Literature, pp. 219 - 220؛ کاروان هند، ۱، ص ۸۶؛ منتخب التواریخ، ۳، ص ۱۸۹.

۲- بزم تیموری، جلد ۱، ص ۷۳ - ۷۴؛ History of Persian..., pp. 188 - 189؛ Indo Persian..., pp. 188 - 189.

سیاق زندگی او و مشربی که داشته است بعید می‌نماید که همان امانی باشد که مادّه تاریخ فوق را سروده است. امان‌الله پانی‌پتی مردی کم‌غذا بود و خواب و آرام نداشت و پهلوی بر زمین نمی‌نهاد و با فقر اسلوک می‌کرد. ابیات زیر را «غنی» از ریاض‌الشعرای واله داغستانی در مدح همایون نقل کرده است:

مدام از حسرت آن لعل می‌گون دلی دارم صراحی‌وار پرخون
تو چون لیلی مقیم خلوت ناز منم آواره عالم چون مجنون
گر از تن جان به صد حسرت برآید زدل مهرت نخواهد رفت بیرون
امانی کامران در بزم عیش است به عهد خسرو دوران همایون

۳- اویسی: ^۱ میرجلال‌الدین محمد اویس از امرا و شاعران دربار همایون بود. در شعر «اویسی» تخلص می‌کرد. همایون در باریان خود را به سه دسته تقسیم کرده بود. اهل دولت اهل سعادت و اهل مراد. اویسی مسئولیت دسته اهل مراد را به عهده داشت. خواندمیر، مؤلف *تلمون همایونی* از اویسی با القاب «افاضل پناه معالی دستگاه صاحب‌المراد لایق‌القرب والاعتماد قابل‌الرعايه والرّشاد» یاد کرده است. اویسی بر امور بیوتات هم نظارت داشت. در سال ۹۴۰ هـ که آفتاب به برج حمل درآمده بود و همایون جشنی بزرگ برپا ساخته بود، در آن مجلس به اویسی خلعت فاخر بخشید. نمونه شعر او: رخت از روی خوبی آفتاب اوج گردون است

نهال قامتت در گلشن جان سرو موزون است
مرا در عاشقی نسبت مکن با وامق و مجنون
کز ایشان عشق من از دولت حُسن تو افزون است
به این خوبی که لیلی در همه عالم عَلم گشته
همه از پرتو تأثیر عشق پاک مجنون است
لب شیرین به دشنام رقیبان تا گشاد آن گل
از آن حسرت دل صدپاره‌ام چون غنچه پر خون است
اویسی جمله عالم را نشاط و عشرت و شادی
از این نوروز فیروز دلفروز همایون است

۴- ایوب: ^۱ خواجه ایوب بن خواجه ابوالبرکات از ماوراءالنهر به هندوستان آمد و به دربار بابر پیوست. در شاعری مهارت داشت، ابتدا همایون به وی عنایت نشان می داد، چون در مجلسی کاری خلاف ادب از وی سر زد همایون در خشم شد. ایوب اجازه سفر حج گرفت و دیگر به دربار همایون برنگشت. مدتی در احمدآباد گجرات بود در آنجا نظام شاه به وی مهربانی کرد، ولی او در آنجا هم سازش نکرد و روزگار خود را در پریشانی به سر برد. در شعر گاهی «ایوب» و گاه «فراقی» تخلص می کرد. نمونه شعر او:

ای شاخ گل که همچو سهی قد کشیده‌ای بر گرد لب خطی ز زمرد کشیده‌ای
 قَدَت برآمده چو الف مدّ ظلّه دو ابروان فراز الف مد کشیده‌ای
 بر حرف دیگران زده‌ای قرعه قبول بر حرف عاشقان قلم رد کشیده‌ای
 تشویش می‌کشی مکش ای نفس بندچین ناید چو چشم و زلفش اگر صد کشیده‌ای
 از دولت وصال «فراقی» طمع مبر جور و جفای یار چو بی حد کشیده‌ای

۵- بابادوست طارمی: ^۲ از مردم طارم زنجان است. اول در مشهد به سر می برد، سپس به درگاه همایون رفت و مدتها از مصاحبان و نزدیکان همایون بود و سمت بخشیگری داشت، همایون از فرط عنایتی که به وی داشت، گفته است:

آنکه مغزش زیاده بود از پوست یار دیرین ماست بابادوست
 ابوالفضل علامی می نویسد در شمار اعیانی که به همراه همایون به ایران رفتند، بابادوست هم بوده است. بعضی از مورخان گفته‌اند که وی پدرزن همایون بوده است. نمونه شعر او:

م هست روی تو یا آفتاب، ازین دو کدام است
 بنفشه موی تو یا مشک ناب زین دو کدام است
 به دور حسن تو آن طره است یا خطّ مشکین
 ز مشک بر ورق گل نقاب زین دو کدام است

۱- بزم، ۱، ص ۶۸ - ۶۹؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۴۱۲؛

A History of Persian, pp. 75- 78 Indo persian..., pp. 190 - 192

۲- Indo - Persian..., pp. 192 - 193؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۷۵۶ - ۷۵۷.

سؤال بوسه و دشنام می‌کنند از آن لب

بگو برای خدا تا جواب زین دو کدام است

۶- بزمی: ^۱بزمی مروزی از ملازمان همایون بود. در شعر و موسیقی دست داشت.

چند نمونه از شعر اوتوان وی را در شاعری نشان می‌دهد:

کشید سرمه ناز و به چشم قهر نگه کرد

به قصد خون من نامراد چشم سیه کرد

*

دل از برم رمید و به زلف تو رام شد

مرغ از قفس پرید و گرفتار دام شد

*

چنان خیال دهان تو در دلم جا کرد

که رفت عمر و نرفت از دل این خیال محال

۷- بیرم خان: ^۲محمد بیرم خان خانان از بزرگان دوره همایون و سالهای اول سلطنت

اکبر است. جد بیرم خان، یار بیگ از عراق عجم به بدخشان رفت و در قندز به خدمت امیر خسرو شاه درآمد، چون امیر خسرو قدرت خود را از دست داد، به خدمت بابر آمد. سیف علی بیگ، پدر بیرم نیز همراه وی بود. بیرم در بدخشان به دنیا آمد. بعد از مرگ پدر، بیرم به بلخ رفت و تحصیلات مقدماتی خود را در آنجا به پایان رسانید. در شانزده سالگی به خدمت همایون پیوست. بیرم در تمام جنگها جسارت‌هایی از خود ابراز کرد. بعد از شکست همایون از شیر شاه، بیرم خان به سنبهل (مراد آباد) رفت. شیر شاه می‌خواست به او دست یابد. او پیش محمد شاه حاکم گجرات رفت. محمد شاه می‌خواست که بیرم خان در خدمت او بماند، اما او نپذیرفت و به بهانه حج از گجرات بیرون آمد و به سند رفت که همایون در آنجا بود. در سفر همایون به ایران، بیرم خان همراه وی بود. می‌گویند که شاه ایران به سبب دانشی که بیرم خان داشت به او لقب خان عطا کرد. چون همایون

1- Indo - Persian..., p. 193.

۲- همان، ص ۱۶۰ - ۱۷۲؛ Dictionary of Indo - Persian, p. 306

قندهار را به تصرف درآورد، بیرم خان را حاکم آن دیار تعیین کرد و زن و فرزندانش را به او سپرد. بیرم خان در تحکیم مجدد حکومت مغول نقشی عمده داشت. همایون به پاس رشادت‌های وی او را «یار وفادار و برادر نیکوسیر» خواند و سرهند را به عنوان جاگیر به وی داد. اکبر در تاجگذاری او را وکیل دولت مغول تعیین کرد و به وی لقب خان‌خانان اعطا کرد. در سال ۹۶۵هـ / ۱۵۵۷ بیرم خان با سلیمه سلطان، خواهرزاده همایون ازدواج کرد. مدتی میانه او و اکبر به هم خورد.

بیرم خان سرپرست اهل قلم بود. عده‌یی از شاعران و نویسندگان به وی وابسته بودند. تذروی ابهری، منطری سمرقندی، الفتی یزدی و دیگران تحت سرپرستی او بودند. او به صوفیه علاقه داشت. عموماً نماز جمعه را در مسجد شیخ فخرالدین می خواند. بیرم خان دیوانی دارد که حاوی اشعار ترکی و فارسی اوست. مجموعه‌یی به نام «مخّطبه» دارد که در آن اشعاری از شاعران گرد آورده است. دیوانش مشتمل بر قصیده، قطعه، رباعی و تکبیت است، در آن دیوان چهل و هفت غزل ترکی دارد. استاد پروفیسور سید امیرحسن عابدی بعضی از غزلیات فارسی او را چاپ کرده است. در اشعار او مداخلی درباره حضرت علی (ع) دیده می شود. قصاید او به تقلید ظهیر قاریابی است. از اشعارش برمی آید که وی دیوان شاعران پیشین را مطالعه کرده است. در بعضی اشعارش سبک و شیوه امیر خسرو دیده می شود. اشعار او بدینانه نیست، موضوع اصلی شعر او عشق و زیبای است. بیرم خان در سال ۹۶۸هـ / ۱۵۶۱ م درگذشت. نمونه سخن او:

نگارا به غیرتو یاری ندارم	به جز فکر وصل تو کاری ندارم
چنان اختیار وفای تو کردم	که دیگر به خود اختیاری ندارم
ز عشقت مرا اعتباری تمام است	اگر پیش تو اعتباری ندارم
ز بدنامی توست اندیشه ورنه	ز رسوایی خویش عاری ندارم
اگر از تو پرسند تعظیم بیرم	بگو مثل او خاکساری ندارم

۸- جاهی تیم‌بانی:^۱ چون پدر او نگاهبان کاروانسرا در بخارا بود، او را تیم‌بانی گفته‌اند. جاهی در کابل به خدمت همایون آمد. هجوئه‌یی در باره خود و خاندان شاپور، پسر محمدشاه سرود که موجب انبساط خاطر همایون شد. ملاجاهی در سال ۹۵۶هـ

به سبب زهری که غلامی در غذای او ریخته بود، درگذشت. نمونه شعر او:
 دوش ماه عید شد بر شکل مصقل آشکار کز بخار روزه بود آینه دل را غبار
 یا مه نو بود یا بنمود از ضعف بدن استخوان پهلوی لب تشنگان روزه دار
 یا تراشیدند بهر ناقة لیلی حطب یا تن خم گشته مجنون شد از غم زرد وزار...

۹- جلالی:^۱ مولانا جلالی هندی از شاعران دربار همایون بود. به هر دو زبان فارسی و هندی شعر می گفت. در سرودن غزل و معمّا شهرتی داشت. نمونه شعر او:
 زاهد ز جام باده لعل تو مست شد روی تو دید عاشق و آتش پرست شد

✱

وعدۀ وصل تو ای ماه به عید افتاده است وه که این وعده چه بسیار بعید افتاده است

۱۰- جنونی بدخشانی:^۲ جنونی معمایی بدخشانی از شعرای معروف دربار همایون بود و بیشتر قصاید مصنوعی ساخت. قصیده معروفی در سی و هشت بیت در مدح همایون سروده و در آن صنایعی را به کار برده است که ذوالفقار شروانی و سلمان ساوجی از آنها غفلت کرده اند. جنونی این قصیده را در سال ۹۲۷ هـ در فتح بدخشان سروده است و معلوم می شود که از آن زمان در دربار همایون بوده است. نمونه شعر او:
 شهنشاه رخ تولاله و نرین لب توجان همی بینم لب تو غنچه رنگین شده خندان
 نمی گویم خط تو سبزه و ریحان خد تو گل شود ظاهر قد تو فتنه دوران دم جولان

۱۱- حبّی:^۳ خواجه حبیب الله حبّی در خدمت شاه حسن ارغون حاکم سند بود، اشعار زیر در ستایش اوست:

از غیر دوست هر که به کلی نظر نیست در سلک رهروان طریقت کمر نیست
 هر کس که یک نظر به جمال تو باز کرد در دیده جز خیال تو نقش دگر نیست
 آبی نخورد حبّی مسکین به خوشدلی تا خون دیده بر لب او چون جگر نیست

1- A History of..., II, pp. 44 - 45; Indo - Persian..., pp. 203 - 204

۲- بزم. ۱. ص ۶۵-۶۶؛ نظم و نثر، ۱. ص ۴۱۰-۴۱۱

A History..., pp - 62 - 66; Indo - Persian..., 264 - 205

3- Indo - Persian..., p. 198.

۱۲- حزینی:^۱ مولانا عبدالحی حزینی در خدمت میرزا کامران بود، بعد به دربار همایون آمد و عهده دار کتابخانه او شد. در زمان اکبر به حج رفت و در سال ۹۷۰هـ/ ۱۵۶۲ - ۱۵۶۳م در گجرات درگذشت. بیت زیر از اوست:

چشم به غمزه خون دل شیخ و شاب ریخت
بد مست بود شیشه شکست و شراب ریخت

۱۳- حسین مروزی معتمایی:^۲ در جوانی در کابل بوده، مدتی بعد به آگره به دربار همایون پیوسته و بعد از شاعران محتشم دربار اکبر بوده است. نسبش به علاءالدوله سمنانی می‌رسد و در منطق و فلسفه شاگرد ملاعصام الدین ابراهیم بوده و فقه را نزد ابن حجر در عربستان آموخته است. اکثر اشعار او قصیده در مدح است. در ساختن ماده تاریخ هم مهارتی داشته است. وی یکی از آثار هندی به نام سنگاسن باتیسی (Sanghāsan Battisi) را به نظم فارسی ترجمه کرده، این ترجمه به سبب مسافرت او به کابل ناتمام مانده است. یکی از قصاید او در مدح اکبر و تولد جهانگیر فرزند اوست. وی علاوه بر شعر در انشا و فنون ادب هم دست داشته است. او در سال ۹۷۹هـ از اکبر اجازه گرفت که به کابل برود. در کابل میرزا محمد حکیم با وی به مهربانی و احترام رفتار کرد و سرانجام در کابل درگذشت. نمونه شعر او:

لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار	گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آسمان جاه و جود آمد فرود	کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی اینگونه ننمودند بر دورچمن	لاله‌بی زین‌گونه نگشود از میان لاله‌زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد	باز دنیا زنده شد از مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون	و آن نهال آرزوی جان شاه آمد به بار...

※

خود را به ما چنان که نبودی نموده‌ای	افسوس آنچنان که نمودی نبوده‌ای
با ما گرچه چو غنچه در ابرو فکنده‌ای	با غیرلب چو پسته خندان گشوده‌ای

۱۴- حیدر تونیائی:^۱ از مردم هرات بود، آوازخوان بی مانند بود. در شعر و موسیقی سلیقه داشت. در خطاطی ماهر بود. آثاری که درباره موسیقی نوشته بود، از میان رفته، عبدالقادر بداؤنی می نویسد هجوی که درباره ملک المنجمین همایون سروده بود و در مقام پنجگاه بسته بود، اعجوبه روزگار بود. مرثیه‌یی در باره شهادت امام حسین (ع) ساخته بود که در ایام عاشورا در دسته‌ها می خواندند. مطلع آن این است:

ماه محرم آمد و شد گریه فرض عین گریم خون به یاد لب تشنه حسین

*

هر لحظه نازنین مرا ناز دیگرست نازش به جان کشم چه کنم نازپرورست
با غنچه نسبت دهن یار چون کنم تنگ است غنچه لیک سخن جای دیگرست
او تا زمان اکبر زنده بود، موسیقی در خانواده او ادامه پیدا کرد. در سال ۹۶۶هـ / ۱۵۵۸ م درگذشت.

۱۵- خردزرگر:^۲ مآخرد زرگر برای خاطر ماده تاریخی که در مرگ میرزا هندال سروده شهرت یافته است. دیگر اشعار او به دست نیامده است. شعر او:

هندال محمد شه فرخنده لقب ناگه ز قضا شهید شد در دل شب
شب خون به شهادتش چو گردید سبب تاریخ شهادتش ز شب خون بطلب

۱۶- خواجه زاده کابلی:^۳ در زمان همایون در هند بود. مردی خوش سیما بود. نمونه شعر او:

یار با غیر مست می‌گذرد نیک و بد هرچه هست می‌گذرد

*

بر رخ نشسته گرد غریبی بسی مرا نبود عجب اگر شناسد کسی مرا

*

ماییم و شکسته دل و ویرانی خاطر یک خاطر و صدگونه پریشانی خاطر

۱- Indo. Persian..., pp. 198 - 200؛ منتخب التواریخ، جلد ۱، ص ۴۸۰-۴۸۲.

2- Indo - Persian..., p. 205

3- Ibid, p. 206

۱۷- خواجه کلان بیگ: ^۱ امیر نظام الدین معروف به خواجه کلان از اندجان و از امرای مهم بابر بود و در زمان فتح هند امیر لشکر بود. مثل بابر به هنر و زیبایی علاقه مند بود، در مجالس او همیشه موسیقی نواخته می شد، حتی در میدان جنگ نیز به موسیقی گوش می داد. او به کابل بازگشت. او به هر دو زبان ترکی و فارسی شعر می گفت. نمونه شعر او:

از دیدن گل مرا غرض روی تو بود وز قامت سرو قد دلجوی تو بود
از سیر چمن مراد من کوی تو بود یعنی که همیشه خاطر من سوی تو بود

*

بیت زیر از ابیات او در رثای بابر است:

بی تو زمانه و فلک بی مدار حیف باشد زمانه و تو نباشی هزار حیف

۱۸- رازی: ^۲ از سادات هرات و مردی دانشمند بود. موسیقیدان و آوازخوان هم بود. به میرزا کامران وابسته بود. نمونه شعر او:

به غیر از نامرادی هیچ مقصودی نشد حاصل که خواهی شد ز اسباب دو عالم نامراد آخر
سلیمانی که عمری بود بادش تابع فرمان بین زایام تختش را چنان بر بود باد آخر
اگر بنهاد قارون گنج در گل آن مبین این بین که چون دست اجل گردش بر آورد از نهاد آخر

۱۹- رشوتی: ^۳ میر سید نعمه الله رشوتی از دانشمندان آن عصر بود و با سلیم شاه دوستی داشت. ماده تاریخ مشهور در مرگ ممدوح خود در سال ۹۶۱ هـ / ۱۵۵۴ م سروده است که در آن هم به مرگ بهادر شاه گجرات و هم به مرگ نظام الملک بحری اشاره دارد:

سه خسرو را زوال آمد به یکبار که هند از عدلشان دارالامان بود
یکی محمود شاهنشاه گجرات که همچون دولت خود نوجوان بود
دوم اسلیم شه آن کان احسان که فرزند عزیز شیرخان بود
سوم آمد نظام الملک بحری که در ملک دکن خسرو نشان بود
زمن تاریخ فوت این سه خسرو چه می پرسی «زوال خسروان» بود

۱- 207 - 206, Indo-Persian..., pp. تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۶۱۲.

2- Ibid..., p. 214

3- Ibid. p. 213.

۲۰- رونقی بخاری:^۱ شاعر دربار کامران بود، احتمالاً در لاهور به آن دربار پیوسته بود، چون کامران به کابل آمد همراه وی بود. بعد به بدخشان رفت و تحت سرپرستی میرزا ابراهیم قرار گرفت و تا مرگ در آنجا بود. او در ۹۶۴هـ / ۱۵۵۶ - ۱۵۵۷ م درگذشت. در مدح مولانا محمدزاهد که روحانی بزرگ آن عصر بود شعری گفته است. آن شعر چنین است:

به حضرت توام امروز واجب العرضی است	به عزّ عرض رسانم بود اجازه اگر
شنیده‌ام که ازین پیش شیخ نجم‌الدین	زالتفات به‌سوی سگی فکنده نظر
به خاک درگه تو رونقی فتاده سگی است	یکی به‌عین عنایت به‌سوی او بنگر

۲۱- سقا:^۲ بهرام سقا شاعری صوفی منش بود و نام اصلی او شاه بردی و برادر بایزید بیات، مؤلف تذکره همایون و اکبر بود. ظاهراً از مردم تبریز بوده است. اولین بار او را در خدمت کامران میرزا می‌یابیم. بعد از فتح قندهار که همایون به کابل می‌رفت، سقا در گردیز بود. در راه سلوک از مقام دست برداشت و به سقایی پرداخت و از آن راه زندگی خود را تأمین می‌کرد. به‌نوشته ابوالفضل به دربار همایون آمد و پذیرفته شد. مدت زیادی از عمر خود را در سفر گذرانید. به احتمال زیاد از بخارا به سفر حج رفت. در دهلی در کنار قلعه سرخ اقامت داشت و در آنجا نیز به سقایی مشغول بود. در سال ۹۶۷هـ / ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰ م که در خانقاه نظام‌الدین اولیا ساکن بود، به مقبره خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی رفت و سقایی کرد. او مرید شیخ محمد خوشانی بود. چون یکی از پیرزاده‌ها به هند آمد، سقا هرچه داشت به او بخشید و خود به سرانندیب رفت و سرانجام در راه سیلان درگذشت. دو دیوان به فارسی و ترکی دارد. در فارسی پیرو قاسم انوار و در ترکی مقلد نسیمی بود. بداونی می‌نویسد که او چند دیوان داشت، هر بار که جذب‌ه‌بر او مستولی می‌شد، آن دیوانها را از بین می‌برد. دیوان او محتوی غزل است و سایر انواع شعر نیز در آن آمده است. مثنوی‌هایی درباره سقایان، خیمه‌دوزان و قتّادان دارد. در شعر خود به مولوی، حافظ، عطار، سعدی و خواجو اشاراتی کرده است.

1- Indo-Persian..., p. 213.

۲- Indo - Persian..., p. 173 - 185؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۴۲۶ - ۴۲۷؛ منتخب التواریخ، جلد ۳، ص -

در شعری می‌گوید:

منم دیوانه و شیدای حافظ درین عالم شدم رسوای حافظ
درباره زیبایی‌های کشمیر و سیه‌چشمان کشمیری و مناظر هند اشعاری سروده
است. او علاوه به فارسی و ترکی، به عربی و هندی هم شعر ساخته است. گاهی در
اشعارش فقط به وزن توجه کرده و از نظر معنی اشعار فاقد معنی سروده است:

تن تن نمی‌شناسی منکر شدی به تن تن ای زاهد فروتن رندیم و تن تن تن
نمونه شعر او:

پیرشد دل زغم عشق و جوان بایستی ناتوان شد به رهش تاب و توان بایستی
حیف از آن خاک کف پای که باشد به زمین جای او دیده صاحب نظران بایستی
می‌بری سجده به محراب خدا ای زاهد سجده بر ابروی خوبان جهان بایستی
خلق رفتند پی زاهد و گمراه شدند همه را راهنما پیر مغان بایستی

۲۲- شاه جهانگیر^۱ از سادات و از خانواده قاسم انوار بود. ظاهراً به سبب اوضاع
نابسامان ایران به سند آمد. از طرف مادر به شاه نعمت‌الله ولی وابسته بود. نام اصلی او
امیرابو عبدالله محمد هاشم شاه کرمانی است و پسر محمد مؤمن عرشی است.
به شاه جهان و شاه جهانگیر شهرت دارد و «هاشمی» تخلص می‌کرد. در سال ۸۷۳ ه
متولد شده است. از سال ۹۳۵ ه مدتی در سند و بهکر زیست. میرزا شاه حسن نواده
امیر ذوالنون ارغون که از بزرگان آن دیار بود او را بسیار احترام کرد. سرانجام که
می‌خواست در سال ۹۳۸ ه به کرمان بازگردد، در مکران در ۹۴۶ ه راهزنان او را کشتند و
اموالش را به غارت بردند. او از شاعران متصوّف بود و قصاید و غزلیات صوفیانه دارد.
به تقلید از نظامی مثنوی به نام *مظهر الآثار* در ۱۴۰۰ بیت سروده است که از بهترین آثار
عرفانی قرن دهم است. وی از سال ۹۳۸ تا ۹۴۰ ه در شهر تته مشغول سرودن آن بوده
است. نمونه شعر او:

علم و ادب گنج سعادت بود مایه اخلاص و ارادت بود
علم و ادب می‌طلبی رنج کش رنج‌کشی از پی این گنج بخش
باغ نسب را ز حسب آب ده قفل طلب را به ادب تاب ده

رنج‌کشی گنج به دست آوری ورنه به صد رنج شکست آوری

۲۳- شاه طاهر دکنی: نام او در شمار شاعران عهد سادات و لودی آمده است.

۲۴- شهاب‌الدین احمد معمایي: ^۱ رئیس شهاب‌الدین معمایي قمی از شاعران دربار همایون بود، در انشا و معما دست داشت. در سال جلوس همایون قطعه‌یی سروده است. همایون در دهلی محلی به نام «دین‌پناه» ساخته بود، شهاب‌الدین قطعه‌یی در تاریخ بنای آن (۹۴۰هـ) ساخته. رساله‌یی در تفسیر *مهرگان* داشته است که در زمان خود مورد پسند واقع شده بود. خواندمیر، عبارت «شهاب‌الثاقب» را به هنگام مرگ شهاب‌الدین در سال ۹۴۲هـ به کار برده است. شهاب‌الدین گاهی تخلص «حقیری» را به کار می‌برد. در نمونه زیر همان تخلص دیده می‌شود:

ما را غم تو همدم جان حزين بس است	درد تو مونس دل اندوهگين بس است
گر با توام نماند گمان وفا چه باک	شد قتل من ز تیغ جفايت يقين بس است
گو در رخم مباش زآزادگی نشان	داغ غلامی تو مرا در جبین بس است
ما را چه حد آن که نشینیم با حبيب	هستیم باسگان درش هم‌نشین بس است
زآشوب روزگار حقیری پناه تو	ظلّ ظلیل خواجه دنیا و دین بس است

۲۵- غیاث‌الدین علی: ^۲ خواجه غیاث‌الدین علی مستوفی همایون بود. هنگامی که همایون بیست و هفتمین سال تولد خود را در قلعه گوالیار در ذی‌قعدة ۹۴۰هـ مه ۱۵۳۴م جشن می‌گرفت، غیاث‌الدین قصیده‌یی در تبریک ولادت به عرض رساند که مطلع آن این است:

شهنشاهی که شد خورشید از نور رخس انور
به عالم سایه اش چون ابر رحمت مرحمت گستر

۱- بزم تیموری، جلد ۱، ص ۲۷- ۷۸؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۶۱۲- ۶۱۳؛ Indo - Persian..., pp. 215

۲۶- فارغی شیرازی:^۱ شیخ ابوالواجد فارغی فرزند وجیه‌الدین به‌علت تنگدستی همراه شیخ زین‌الدین خوافی، متخلص به‌وفایی به‌هندوستان آمد. مردی صوفی مشرب و خوش‌سخن بود. از اکرام بابر و همایون بهره‌مند شد. بیرم‌خان هم به‌وی توجهی داشت. همایون او را امیرالشعرا خطاب کرد. خواندمیر در «*تلمون مایونی*» از وی به‌لقاب «قدوة المشایخ والاتبیاء عمدة العرفاء والفضلاء» یاد کرده است. اخلاق درویشانه داشت. وفاتش در سال ۹۴۰هـ اتفاق افتاد و در خانقاهی که در کنار مسجد شیخ زین‌الدین در آگره واقع بود، به‌خاک سپرده شد. نمونه شعر او:

عمری که دل به‌وصل توام بهره‌مند بود	نمود آنقدر که توان گفت چند بود
القصه در فراق به‌سرشد تمام عمر	سرمایه وصال که داند که چند بود
اغیار دوش پیش تو بودند و فارغی	از دورها بر آتش حرمان سپند بود

۲۷- فکری نوربخشی:^۲ از خویشان شاه قوام‌الدین نوربخشی (م ۹۴۴هـ) و از شاعران عهد شاه تهماسب است. در موسیقی مهارت داشت. در شعر ابتدا «سیری» تخلص می‌کرد، چون به‌دکن رفت، تخلص خود را به «فکری» تغییر داد. از شاه‌طاهر انکوانی (دکنی) رعایت بسیار دید. نمونه شعر او:

رُخت گُل گُل شد از می ترک گشت باغ و بستان کن

بگیر آئینه دردست و تماشای گلستان کن
 نمی‌گویم دلم را خون مکن، جانم مکاه از غم
 دل و جانم فدایت هرچه می‌خواهد دلت آن کن
 از آن نرگس که بر بالای گل غلطیده از مستی
 ببین بر هر که هشیارست او را مست و غلطان کن

۲۸- قاسم کاهی:^۳ سید نجم‌الدین ابوالقاسم محمد میانکالی، معروف به‌ملا قاسم کاهی کابلی در عهد همایون به‌هند آمد. در علوم مختلف چون، تفسیر، کلام، تصوف، هیئت، موسیقی و شاعری مهارت داشت. در نظر همایون مردی محبوب بود. مردی دانا

۱- تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۴۲۳؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۹۸۵-۹۸۲ (ذیل: فارغی هروی).

۲- بزم، جلد ۱، ص ۳۰۳؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۴۱۵، ۴۲۲، ۵۵۸ و ...

و وارسته بود و گاهی معما هم می ساخت. اگر بر او ایراد می گرفتند که مضامین اشعار تو از دیگران است، می گفت: من ملنزم نشده‌ام که همه مضامین از من باشد، هر کدام را نمی خواهید بتراشید. گاهی در قصیده و غزل و مثنوی استاد بود. دیوانش ۱۷۰۰ بیت دارد. منظومه‌یی به تقلید *بوستان سعدی* به نام «گل/افشان» سروده و منظومه دیگری به وزن *حدیقه سنایی* در معما ساخته است. نوشته‌اند در سال ۹۷۴ هـ که اکبر به گجرات می رفت، در میان اردوی او شایع شد که گاهی در گذشته است. غزالی مشهدی قطعه‌یی در تاریخ مرگ وی سرود، بعد معلوم شد که خبر صحت نداشته است. وفات وی در سال ۹۸۸ هـ در آگره اتفاق افتاد. گویا در زمان وفات قریب یکصد و بیست سال داشته است. نمونه شعر او:

عجب مدار اگر سایه نیست جانان را	چرا که سایه ندیدست هیچ کس جان را
هلال ابروی او سَرّ قاب قوسین است	به چشم مردم باریک بین نگر آن را
سزد که شاهد گل با جمال او نازد	که هست از عرقش آبرو گلستان را
ز لعل او همه اسرار غیب ظاهر شد	بلی شراب کند فاش راز پنهان را
بیاض صبح نشد ظاهر از کنار افق	فلک زدست غمت چاک زد گریبان را
رخ تو رونق ماه چهارده بشکست	به خون نشاند چون گل آفتاب تابان را
غزل‌سرایی گاهی به دورِ حسن تو شد	چنان لطیف که شرم‌نده ساخت حسان را

۲۹- محمد کابلی:^۱ از وابستگان دربار همایون بود، به امارت رسید و خدماتی شایسته انجام داد. در *مفت/تلقیم* تنها بیتی از اشعار وی نقل شده است:

صد آرزوست در دل تنگم گره زدوست دل نیست در برم گره آرزوی اوست

۳۰- منصور ترمذی^۲ میرسیدعلی منصور ترمذی سالها در خدمت همایون بود. همایون وی را نادرالملک لقب داده بود. در دوره اکبر به حج رفت و در عربستان فوت کرد. نمونه شعر او:

حسن بتان کعبه است، عشق بیابان او سرزنش ناکسان خار مغیلان راه

۳۱- منظری سمرقندی: او را در شمار شاعران دورهٔ اکبر آورده‌ایم.

۳۲- موجی: ^۱ قاسم‌خان بدخشی متخلص به موجی از شاعران عهد همایون است، مثنوی به تقلید یوسف وزلیخا و مثنوی دیگر به نام لیلی و مجنون دارد. غزل را هم نیکو می‌گفت. او سپاهی بود. در پایان عمر منزوی شد و در سال ۹۷۹ هـ در آگره درگذشت. نمونهٔ شعر او:

بیاض گردنش چون شمع کافور	ز جیش سرزده سر رشته نور
برو دوشش که برده عقل را هوش	گرفته خرمن گل را در آغوش
چو آمد در بیاض حسن تقدیر	صفای سینه‌اش صافی‌تر از شیر
زبازو سیم را ساعد شکسته	ز ساعد از سمن گل دسته دسته
نموده دست صنعش در تفنن	هلال و بدر در یک روی ناخن
میانش برتر از حد بیان است	که آنجا نازکیها در میان است

۳۳- نادری سمرقندی ^۲ نادری از سمرقند به آگره آمده بود. بداؤنی او را به عنوان شاعر معرفی نمی‌کند، بلکه وی را از دانشمندان بزرگ عصر توصیف می‌کند. در نظم رباعی و قصیده مهارت داشت. قصیده‌یی در مدح همایون ساخته و در آن از محبت، شریعت نوازی، علم‌پروری و ریاضی‌دانی سلطان ستایش کرده است. نادری در ۹۶۶ هـ در هند درگذشته است. نمونهٔ شعر او:

المِنَّةُ لله که به جمعیت خاطر	با عیش نشستند حریفان معاصر
گلزار تماشاگه خلقت که آنجا	در حضرت گل بلبل غایب شده حاضر
عریان زخزان بود مگر شاهد بستان	کز خرقهٔ صدپارهٔ گل دوخته ساتر
یکجاست گل و یاسمن و سنبل و ریحان	سلطان بهار آمده با خیل و عساکر
مرغان صفت شاه ملک مرتبه خوانان	بر شاخ درختان چو خطیبان منابر...

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۷۹-۸۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۲؛ Indo - Persian, pp. 208 - 209

2- Indo - Persian..., pp. 210 - 211

۳۴- نیازی بخاری:^۱ مولانا نیازی مردی دانشمند بود، در شعر و عروض و معما و تاریخ دست داشت و در این زمینه‌ها تألیفاتی هم داشته است، اما نوشته‌اند که مردی بدزبان و خودپسند بود. در مجلس همایون با «بیکیسی» و میرعبدالحی صدر و خواجه حسین مروزی درافتاد. به‌دربار بیرم‌خان رفت، در آنجا هم توجهی ندید، زیرا همایون نمی‌خواست که وی در دربار بیرم‌خان بماند. به‌دربار شاه حسن ارغون رفت. از آنجا به‌تته رفت و در آن شهر درگذشت. نیازی مانند اکثر شاعران آن عصر در معما شهرت داشت. نمونه شعر او:

برفلک نیست شفق باده گلغام من است رند دردی کشم و طاس فلک جام من است



به‌روی آتشین زلف تو ای سیمین ذقن پیچد بلی چون موی بر آتش فتد برخویشتن پیچد

۳۵- ولی بیگ:^۲ از امرای همایون بود، در مدح او شعری ساخت. در *همایون‌نامه* فقط مطلع آن قصیده نقل شده است:

من که بودم قطره‌یی در لجه غم مبتلا دائم از سرگشتگی مفتون گرداب بلا

۳۶- همایون‌نامه منظوم:^۳ مؤلف آن نامعلوم است. این منظومه به تقلید *شاهنامه* فردوسی سروده شده است. از آغاز ۸ برگ و از پایان خیلی بیشتر افتاده است. کتاب درباره جنگها، شکستها و پیروزیهای همایون است. به‌بابر و آمدن او به آگره و مرگ او اشاره کرده و سپس از تاجگذاری همایون به بعد به تفصیل بحث کرده است. از این کتاب نسخه‌یی به شماره Or. 1797 در موزه بریتانیا موجود است. نمونه‌یی از *همایون‌نامه* در جنگ همایون با بهادرشاه گجراتی:

شینیدم زندان دلی هوشمند	که عاقل نخواهد به کس ناپسند
خصوصاً به اقوام و خویش و تبار	که نقصان ایشان بود ننگ و عار
همای همایون عزت شعار	نمی‌خواست عاری به خویش و تبار
فرستاد سوی بهادر پیام	که بادا تو را عیش و عشرت مدام

۱- Indo - Persian, pp. 211 - 213؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۶.

2- Indo - Persian..., pp. 224

3- The History..., pp. 109 - 114

به فرمانروایی شدی سرفراز	به تقویت شاه دهلی طراز
یقین نعمت از شکر افزون شود	ز ناشکری از دست بیرون شود
اگر سرتو پیچی ز فرمانبری	تو بینی سرانجام این داوری
من از حسن الطاف کردم پیام	تو دانی دگر بعد از این والسلام...

جلال الدین محمد اکبر^۱ (۹۶۳-۱۰۱۴/۱۵۵۶-۱۶۰۵ م)

زندگانی همایون با پریشانی و سرگردانی گذشت. او در همان روزگار نابسامانی در سال ۹۴۸ هـ / ۱۵۴۱ م در سند با دختری ایرانی به نام حمیده بیگم ازدواج کرد. در سال ۹۴۹ هـ از این زن پسری به دنیا آمد و همایون نام او را محمد اکبر گذاشت. به سبب آوارگی اکبر نزد عمه خود ماند. با این حال همایون در تعلیم اکبر بسیار کوشید. طبق رسم آن زمان چون اکبر به سن چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید او را به ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم سپرد تا تعلیمش دهد. علاوه بر عصام الدین، مولانا بایزید، مولانا پیر محمد خان، نقیب خان، و مولانا عبدالقادر بیرم خان از معلمان اکبر بودند. عبداللطیف قزوینی *دیوان حافظ* را به اکبر آموخت. در حضور اکبر کتابهای *اخلاق ناصری*، *کیمیای سعادت*، *قابوسنامه*، *مکتوبات شرف منیری*، *گلستان*، *حدیقه*، *مثنوی*، *بوستان*، *شاهنامه*، *خمسه های نظامی* و *امیر خسرو*، *کلیات جامی*، *دیوان خاقانی* و انوری و تاریخ اقوام مختلف، هر روز بدون وقفه خوانده می شد. اکبر هر کتابی را تا جایی که خوانده بود نشانی می گذاشت. هر کتابی که ختم می شد، به آن کسی که کتاب را خوانده بود جایزه می داد. بسیاری از ابیات *مثنوی*، *حافظ* و دیگران را از حفظ داشت. چنان ذوقی یافته بود که خود به هندی و فارسی شعر می گفت. گاهی بر اشعار شاعران خرده می گرفت.

وقتی پدرش مرد او چهارده ساله بود. همایون فرصت تحکیم مبانی سلطنت تیموری را نیافته بود. از این رو موفقیت اکبر متزلزل و نامحکم بود، جز دهلی و آگره و بخشی از پنجاب بقیه کشور در دست دشمن تیموریان بود. دشمنان در گوشه و کنار مخالفت آغاز کردند، ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. بازار رشوه خواری و اختلاس در

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۸۸-۵۹۹؛ تاریخ نویسی فارسی، ص ۱۰۷-۱۱۲؛ ایران و جهان، صفحات گوناگون.

میان حکام و زیردستان گرم بود. از این رو بیشتر وقت اکبر مصروف مقابله با این فساد می‌شد. در جنگ دوم پانی‌پت در ۹۶۳ هـ بر هیمو بقال پیروز شد و اکبر آگره و دهلی را از تصرف این مرد از طبقات فرومایه که به وزارت محمد عادل شاه سوری درآمد، بدر آورد. در سال بعد اسکندر سور که از اخلاف شیرشاه و یکی از مدعیان سلطنت بود از اکبر شکست خورد. اوضاع کشور در هم بود، اکبر به مشورت بیرم خان بر مشکلات فایز آمد. اکبر که هنوز تحت سرپرستی بیرم خان بود، در مدت سه سال جونپور، گوالیار و سنبهل و اکثر استحکامات افغانان را به قلمرو خود پیوست. او در سال ۹۶۷ هـ که هیجده ساله بود، زمام امور کشور را از وکیل السلطنه، بیرم خان تحویل گرفت. در همان سال مالوه را تسخیر کرد. او هشت سال دیگر را به فرو نشاندن آتش فتنه‌ها گذراند. تا سال ۹۷۵ هـ موفق شد که در سراسر مملکت آرامش برقرار کند. او خود قانونگذار، قاضی و مجری بود. بنابر قانون او، ازدواج در صغر سن و ساتی اجباری (دفن همسر یا سوزاندن آن به هنگام مرگ شوهر) ممنوع و ازدواج مجدد بیوگان مجاز شد. رسم بردگی اسیران و کشتار حیوانات را برای قربانی برانداخت. چون به دهلی بازگشت و حکومتش قوامی یافت، زره از تن بیرون آورد و زندگی خود را وقف نوسازی قلمرو خود کرد. دیگر کمتر به قوای نظامی اتکا داشت و به یک ارتش ثابت بیست و پنجهزار نفری قانع بود. در ۹۹۵ هـ لشکری به کشمیر اعزام کرد و آن ایالت را به تصرف درآورد. در سال ۱۰۲۰ هـ عبدالرحیم خان خانان، سند را از دست میرزا جانی بیگ، حاکم سند به در آورد و به تصرفات اکبر افزود. اکبر تا سال ۱۰۰۴ هـ تمام مناطق شمال هند را به تصرف درآورده بود. از سال ۱۰۰۴ تا ۱۰۱۰ هـ چند لشکر به فرماندهی عبدالرحیم خان خانان، شیخ ابوالفضل، شاهزاده مراد و شاهزاده دانیال به دکن فرستاد و سرانجام خود وارد نبرد شد و در مدتی کوتاه همه نواحی جنوبی هند را به تصرفات خود ضمیمه کرد.

در سال ۱۰۱۰ هـ سلیم (جهانگیر)، علم‌طغیان برافراشت. ابتدا شیخ ابوالفضل، وزیر کارداران اکبر را که دوست صمیمی اکبر بود، به قتل رسانید. اکبر که در سنین پیری بود، با شاهزاده به طور مسالمت‌آمیز رفتار کرد و او را جانشین خود اعلام نمود. او که از مرگ ابوالفضل دل‌شکسته شده بود، در سال ۱۰۱۴ هـ درگذشت.

دوران سلطنت اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) با بزرگترین سلاطین آن عصر مانند ملکه

الیزابت در انگلستان، هانری چهارم در فرانسه، و شاه عباس صفوی در ایران مصادف بود و اکبر از لحاظ عظمت قدرتی کمتر از معاصران خود نداشته است.

اوضاع ادبی و اجتماعی در عهد اکبر^۱

عهد اکبر دوران زرین ادبیات فارسی در هند بود. منطقه‌یی نبود که شاعران آن با شنیدن آوازه صله‌های اکبر به دربار او روی نیاورده باشند:

نیست در ایران زمین سامان تحصیلی کمال تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد در دربار او آنقدر اهل کمال گرد آمده بودند که در ادوار قبل نظیر آن را نمی‌توان یافت. توسعه علم و دانش با ظهور سلسله تیموریان هند آغاز شده بود، این توسعه در دوره اکبر به کمال خود رسید.

ملا عبدالباقی نهاوندی در آن عهد می‌نویسد که «ایران مکتب‌خانه هندوستان است، در آنجا کسب کمال می‌کنند تا در هندوستان به کار برند». (مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۴۶). انشای آن عهد در زبان فارسی جایگاهی دارد، سه نفر ظهوری، اگرچه در زمان اکبر نوشته نشده بود، ولی پسندیده بود. اما به هر حال آن نثر نثر درباری بود و به عامه مردم اختصاص نداشت. زبانی که نظام‌الدین احمد بخشی در تألیف طبقات اکبری به کار برده بود، ساده و سلیس و رسا بود. بعد از وی عبدالقادر بداؤنی زبانی بینابین برگزید که نه چون زبان ظهوری مغلق و نه مانند طبقات اکبری ساده بود.

شاعران ایرانی شاعران هندی را نمی‌پسندیدند. معیار شعر را شعرایی چون: غزالی مشهدی، عرفی، نظیری، فیضی، شکیبی، و ثنایی بالا بردند. با این حال بداؤنی از ۱۷۰ شاعر ایرانی نام می‌برد که ۵۹ تن از آنان در دوره پنجاه ساله سلطنت اکبر در دربار او بودند. انواع قالبهای شعری چون: مثنوی، قصیده، رباعی و غزل به فراوانی ساخته شد. مثنوی و رباعی نسبت به قصیده و غزل کمتر بود. مثنوی بازهم نمونه‌های فراوان‌تری دارد. مثلاً نقش بدیع از غزالی مشهدی، محمود وایزانیسی، حسن یوسف تذروی، سکندرنامه ثنایی، سوز و گداز نوعی خوششانی، حمسه فیضی و بسیاری مثنوی‌های دیگر در این عهد

۱- در تهیه این بخش از کتب زیر استفاده شده است:

بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۵۷ و بعد؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۴۶ و بعد؛ ایران و دنیا، ص ۵۰۸ - ۵۰۹؛ تاریخ ادبیات، محمد عبدالغنی، مقدمه؛ ادبیات اسلامی هند، ص ۳۷ و بعد.

ساخته شدند. از آن میان مثنوی *سوز و گداز* جایگاهی والا دارد. این مثنوی عاشقانه درباره «ساقی» است. هرچند نوعی خود مدّعی است که موضوع آن نو و ابتکاری است، ولی در ساختن آن از «*عشقنامه*» حسن دهلوی تقلید کرده است. تنها فرقی که این دو مثنوی با هم دارند، در این است که در مثنوی حسن دهلوی نخست دختر می‌میرد و پسر خود را در کنار او آتش می‌زند، اما در مثنوی نوعی خبوشانی نخست پسر با فروریختن سقف بازار کشته می‌شود، سپس دختر خود را آتش می‌زند. اکثر اشعار به تقلید از شاعران پیشین است. چنان که مثلاً نظیری از انوری، نظامی، سعدی و حافظ تقلید کرده است. شاید برخی بر تملّق آمیز و اغراق آمیز بودن مفاهیم قصاید مدیحه ایراد بگیرند، اما حقیقت این است که این مضامین هم تقلیدی است از قصیده‌سرایان پیشین که در آنها هم آرایه‌های لفظی و معنوی، صور خیال و اندیشه شاعر در صدد جستن مضامین نو بود. مادح و ممدوح هر دو می‌دانستند که آنچه گفته شده با حقیقت انطباق ندارد، با این همه مادح می‌گفت و ممدوح می‌شنید و خوشش می‌آمد و هم‌وزن مادح زر و سیم صله می‌داد و برای شاعر اقطاع و جاگیر معین می‌کرد. در آن عهد معمّاگویی هم رایج بود، حتی فیضی هم در آن باب طبع آزمایی کرده است. ماده تاریخ‌سازی هم از رونقی برخوردار بود.

به تقلید از دربارهای ایران، اکبر هم در دربار خود سمت ملک الشعرایی پدید آورد و نخستین ملک الشعرای دربار وی غزالی مشهدی بود. بعد از وی ابوالفیض فیضی ملک الشعرای اکبر شد.

اکبر به اندیشه اصیل هندی شیفتگی داشت و به همین جهت شبها با دانشمندان هندی گرد آتشی می‌نشست و به بحث و گفتگو می‌پرداخت. در دور او توجه به معماری بومی هندی هم به چشم می‌خورد. ابوالفضل علامی در *آیین اکبری* دانشمندان هندی دربار اکبر را هم برشمرده است.

اکبر به سبب ذوق علمی که داشت، در میان فعالیتهای گوناگون فرصتی هم یافت که کتابخانه بزرگی فراهم آورد که در نوع خود بی‌نظیر بود. در آگره در جنب برج مژمن اتاق بزرگی است که کتابخانه شاهی در آن قرار داشت. همه کتابهایی که در کتابخانه همایون بود به‌وی به‌ارث رسیده بود. علاوه بر آن مقامات دولتی و افراد گوناگون کتابهایی به کتابخانه وی می‌آوردند. اهل قلم هر کتابی که می‌نوشتند، نسخه‌ی به‌خزانۀ عامره

می فرستادند. چند نسخه از تصنیفات مصنفان در کتابخانه دربار یافت می شد. در فتح گجرات نسخه های مهم و نادری از اعتمادخان گجراتی به دست او رسیده بود. بعضی از آنها را به کتابخانه شاهی بردند و بعضی را به اهل قلم تقدیم کردند. در آن تقسیم کتاب *انوارالمشکوة* به عبدالقادر بداؤنی رسیده بود. بعد از فوت ابوالفیض فیضی کتابهای او به کتابخانه شاهی منتقل شده بود که تعداد آنها ۴۶۰۰ مجلد بود و اکثر آنها یا به خط مؤلف بود یا در زمان مؤلف نوشته شده بود. در کتابخانه اکبر همه کتابهای خوش خطی بود که خوشنویسان نوشته بودند. او خوشنویسان را همطراز نقاشان و معمارانی می دانست که سلطنتش را می آراستند. از چاپ بدش می آمد، آن را یک کار ماشینی و غیر شخصی می دانست. چند نمونه برگزیده چاپی اروپایی را که دوستان یسوعیش به او هدیه داده بودند، بی درنگ به دیگران بخشید. تعداد کتب خطی کتابخانه اش را بیست و چهار هزار جلد تخمین زده اند. حامی بی دریغ شاعران بود. دستیاران ادبی خود را به ترجمه شاهکارهای ادبیات، تاریخ و علوم هندو به فارسی مأمور کرده بود. زبان دربارش فارسی بود. خودش به ترجمه طولانی *مهابارت* نظارت می کرد. هر هنری به حمایت و تشویق او رونق می گرفت. موسیقی و شعر هندو در آن عصر در اوج شکوفایی بود. سرانجام او بر آن شد که آئین نوی را ترویج کند و آن را دین الهی نامید. دین الهی اکبر هیچ گاه ترویجی نیافت. چندهزار نفری به آن گرویدند و این عمل آنان بیشتر برای جلب توجه مقامات رسمی بود.

فتح نهایی معماری هندی در عهد تیموریان هند بود. گرایش به آمیزش سبکهای اسلامی - هندی نتیجه بی طرفی اکبر شاه بود. در شاهکارهایی که هنرمندان عصر او پدید آوردند، مایه ها و سبکهای ایرانی و هندی را به هم آمیختند. اولین یادبود سلطنت او مقبره بی بود که در دهلی برای مقبره پدرش همایون ساخته بود. این بنا سبکی خاص دارد، خطوط آن ساده و آرایش آن معتدل است.

ملاحسین کشمیری، استاد خط نستعلیق بود. اکبر او را «زربن رقم» خطاب کرده بود و ابوالفضل او را «جادور رقم» می خواند. وی شاگرد عبدالعزیز بود. ابوالفضل می نویسد حق این است که وی بر استاد خود پیشی گرفت. خواجه عبدالصمد شیرین رقم در زمان همایون از ایران به هند رفته بود. استاد مصور بود. به دستور اکبر، داستان امیر حمزه زیر نظر وی و میرسید علی تبریزی به تصویر کشیده شد. عبدالصمد در خط نستعلیق هم

مهارت داشت و به همین دلیل شیرین رقم خوانده می شد. او ناظر دارالضرب و ناظر دیوان حرب و دیوان ملتان بود.

میر معصوم قندهاری از خطاطان مشهور دوره اکبر است. کتیبه های اکثر بناهای فتحپور سیکری به خط اوست.

حسین بن احمد چشتی خطاط عربی بود. بالای طاق عمارت «دروازه بلند» در فتحپور سیکری خطوطی که به عربی نوشته شده، خط اوست.

مولانا باقر پسر ملا میر علی مشهور، محمدامین مشهدی، میرتحسین کلنگی، مولانا عبدالحی، مولانا دوری، مولانا عبدالرحیم، مولانا عبدالله نظام قزوینی، علی چمن کشمیری، نورالله قاسم ارسلان و عده یی دیگر استادان خط نستعلیق بودند. اشرف خان میرمنشی اکبر هم در خط نستعلیق مهارت داشت. به علاوه خطاطانی هم در دربار او بودند که خط رقع، توفیق، ربیع، محقق و ثلث را می نوشتند.

تاریخ نویسی در عهد تیموریان رایج بود. اکبر می خواست برای دوره هزارساله اسلامی تاریخی فراهم شود. از علمایی چون حکیم همام، حکیم علی، نقیب خان قزوینی، شاه فتح الله شیرازی، ابراهیم سرهندی، نظام الدین احمد، عبدالقادر بداونی و مولانا احمد تتوی و دیگران دعوت کرد که «تاریخ الفی» را تدوین کنند.

اکبرنامه حلقه یی از آن سلسله تاریخ است. این کتاب از نظر انشا و سبک نگارش ارزشمند است. بعضی از محققان اروپایی به این دلیل که *اکبرنامه* به دست یکی از رجال درباری فراهم شده است، محتوای آن را با تردید نگاه می کنند. با آنکه مؤلف آن ابوالفضل مردی وسیع نظر و روشن بین است، اما به هر حال وابسته به دربار است و همیشه خصال نیک سرور خود را می بیند و از بدیهای او چشم می پوشد. سنوات و وقایع ذکر شده در آن مورد اعتناست. او عمداً از ذکر بعضی واقعه ها صرف نظر کرده و یا آنها را به نحوی دیگر به قلم آورده است. از اکبر چنان تعریف و تمجید می کند که گاهی حقایق در میانه الفاظ گم می شود. برخی از محققان برآنند که باید در اظهار نظر درباره این کتاب شرایط زمان را هم سنجید. بسیاری از آنان که زمانی به نحوه نگارش کتاب و ثبت وقایع تاریخی بر *اکبرنامه* می تاختند، اکنون از آن افراط عدول کرده اند. اگر *اکبرنامه* را با دیگر کتب تاریخی در مشرق زمین مقایسه کنیم، معلوم می شود که ابوالفضل در تعریف و تمجید به اندازه آنان افراط نکرده است. به هر حال *اکبرنامه* یکی از شاهکارهای نثر فارسی

است و بعد از وی کسانی که از وی تقلید کرده‌اند، چون دانش او را نداشتند به‌جایی نرسیده‌اند.

آیین اکبری هم دایرة‌المعارفی از دورهٔ تیموری است. اگر این کتاب تألیف نمی‌شد، بسیاری از مطالبی که به‌وسیلهٔ آن کتاب امروز برای ما روشن است، مبهم باقی می‌ماند. در زمان اکبر تاریخ کشمیر هم که به‌زبان سنسکریت بود و **راج‌ترنگینی** (Raj Tarangani) خوانده می‌شد به‌دستور اکبر مولانا شاه محمد شاه آبادی مأمور شد که به‌فارسی ترجمه کند. چون ترجمهٔ مولانا شاه محمد مشکل بود، اکبر در سال ۹۹۸ هـ عبدالقادر بداؤنی را مأمور کرد که آن را به‌زبان ساده‌تر درآورد. عبدالقادر در مدت دو ماه گزیده‌یی از آن تهیه کرد.

تنوک بایری را هم عبدالرحیم خان خانان در سال ۹۹۸ هـ / ۱۵۸۸ م به‌فارسی برگردانید.

حیوة‌الحویان دمیری را شیخ مبارک، پدر ابوالفضل به‌فارسی درآورد. نقیب‌خان این کتاب را برای اکبر می‌خواند. **کیلاوتی** کتاب معروف ریاضی است. مؤلف آن پندت بهاسکر اچاری (Pandit Behāskar Acāri) است به‌زبان سنسکریت است که مؤلف نام دخترش را بر کتاب نهاده است. در سال ۹۹۵ هـ / ۱۵۸۶ م به‌دستور اکبر فیضی آن را به‌کمک چند برهمن به‌فارسی ترجمه کرد.

تاجک، کتابی معتبر در نجوم هند است. مکمل خان گجراتی به‌دستور اکبر آن را به‌فارسی ترجمه کرد.

هریس (Harbans)، حاوی احوال کرشن جی (Kīrṣn Jee) است. مولانا شیری به‌دستور اکبر ترجمه‌اش کرد. **معجم‌البلدان** یا قوت را گروهی از مترجمان هندی و عراقی به‌فارسی ترجمه کرده‌اند. یکی از مترجمان ملا عبدالقادر بداؤنی است. **نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح**، **تاریخ حکمای شهرزوری** است به‌عربی. این کتاب را مقصود علی تبریزی به‌دستور اکبر برای تعلیم شاهزاده سلیم به‌فارسی ترجمه کرد.

به‌دستور اکبر، عبدالقادر بداؤنی کتاب سنسکریت **سینها سند و ترنیزی** (Sinha Sand Vatarnisi) را به‌نام **سینگه‌اسن بتیسی** (Singha San Bettisi) به‌فارسی ترجمه کرد و آن را «**خردافزا**» نامید. نام فارسی کتاب به‌حساب ابجد تاریخ ترجمه را هم نشان می‌دهد.

انجیل را هم ابوالفضل مأمور شد که به فارسی برگرداند. در دربار اکبر مبلغان مسیحی هم رسوخ پیدا کرده بودند. شاهزاده مراد چند باب از *انجیل* را به درس خوانده بود.

در سال ۹۹۰هـ اکبر خواست که *مهابهارت* به فارسی در آید. ملا تهنائیسری، ابوالفضل، فیضی و ملا عبدالقادر بداؤنی را به ترجمه آن مأمور کرد. در سال ۹۸۳هـ بهاون برهمن که از کشمیر آمده و مسلمان شده بود، مأمور شده که *بید/تهرین* (Bid Atharban) را که کتاب چهارم از کتب مشهور هندیان است و بعضی احکام آن با اسلام مطابقت دارد، شرح کند و عبدالقادر بداؤنی آن را به فارسی ترجمه کند. بداؤنی نتوانست آن را ترجمه کند، این کار به شیخ فیضی واگذار شد، او نیز از عهده ترجمه برنیامد. بعد ابراهیم سرهندی را به ترجمه آن واداشتند.

راماین را عبدالقادر بداؤنی به دستور اکبر در سال ۹۹۲هـ به فارسی درآورد و ترجمه را در سال ۹۹۶هـ به پایان رسانید. *کلیله و دمنه* را ابوالفضل در سال ۹۹۶هـ بار دیگر به فارسی ترجمه کرد و آن را *عیار دانش* نامید.

اکبر نه تنها علاقه مند بود که کتب معتبر و مهم سنسکریت به فارسی ترجمه شود بلکه می خواست که آثار ارزشمند فارسی هم به زبان سنسکریت برگردانده شود. او دستور داد *زیج میرزایی* را فتح الله شیرازی، ابوالفضل، کشن جوتشی، گنگادهر و دیگران از فارسی به سنسکریت ترجمه کنند.

برای ترویج آموزش، اکبر مدارس بنا کرد. در آگره مدرسه‌یی ساخت. در فتحپور سیکری در جنب مسجد و خانقاه مدرسه‌یی بنا کرد که بی نظیر است. امرا و استادان و مردم ثروتمند به تأثیر او مدارس بنا کردند. مثلاً ماهان بیگم در دهلی مدرسه‌یی به نام خیرالمنازل دایر کرد. ابوالفضل در فتحپور سیکری مدرسه‌یی ساخته بود. عبدالرحیم خان خان‌خانان در جاهای مختلف مساجد بنا کرد. در مساجد و خانقاهها در شهرها و دهات به تدریس سرگرم بودند.

اکبر برای آموزش کودکان طرحی ریخته بود که به شیوه آموزش جدید نزدیک است. ابوالفضل برای طلاب هندی، تحصیل قواعد دستوری هندی را جزو مواد درسی آنان قرار داده بود. مواد درسی که در آن دوره تحصیل می کردند، همه در *آیین اکبری* قید شده است.

اکبر سه پسر داشت: سلیم، دانیال و مراد. دانیال طبع شعر داشت و به دو زبان فارسی و هندی شعر می‌سرود. در دربار او شاعرانی گرد آمده بودند. از میان آنان ملامحمد رضا نوعی (م. ۱۰۹۰ هـ) و میرحسین کفری را می‌توان نام برد.

در دستگاه مراد نیز شاعران جمع بودند. دربارهٔ رسیدن نظیری نیشابوری به دربار مراد، شبلی نعمانی می‌نویسد که چون مراد به دکن رفت، نظیری هم راه دکن را در پیش گرفت.

باید گفت که طلوع آفتاب ادب فارسی در عهد تیموریان دورهٔ جلال‌الدین محمد اکبر بوده او که به‌طور جدی مشوق علم و ادب بود، خود کم‌سوادترین امپراتور سلسلهٔ تیموری هم بود.

شاهزاده مراد، پسر کوچک اکبر هم در دستگاهش شعر و شاعری رایج بود. نظیری نیشابوری و میرزا علی به دربار او رفت و آمد داشتند. ماهم بیگم اگرچه از افراد خانوادهٔ سلطنتی تیموریان نیست و فقط مادر رضاعی اکبر بود، ولی زنی عالم و دانا بود. مدرسهٔ خیرالمنازل در دهلی از آثار خیر اوست.

میرزا دانیال به هندی هم شعر می‌گفت. دربار او مجمع شاعران بود. نوعی خوشانی و میرحسین کفری از شاعران دربار وی بودند. جانان بیگم دختر بیرم خان، زن دانیال زنی زیبا و دانا بود و به مکارم اخلاق شهرت داشت. بعد از مرگ دانیال، جهانگیر شیفتهٔ او شد، اما او تن به ازدواج با جهانگیر نداد. جانان بیگم مفسر قرآن بود و طبع شعر هم داشت. ابیات زیر از اوست:

خیز تا ره به‌ره‌گذار کنیم خویش را چشم انتظار کنیم

✱

از راه امن و سلامت کسی به‌او نرسد غبار تا نشود خاک پا به‌او نرسد
میرحسین کفری به دربار میرزا دانیال وابسته بود، بعد به دربار خان‌خانان پیوست. در مدح میرزا قصیده‌یی ساخته است. رباعی زیر نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای گوه‌ر خور زآینهٔ بارگهت وین ظلمت شب‌نشان گرد سپهت
یعقوب زمصر و موسی از طور نیافت آن بهره که من یافتم از خاک رهت

علمای دربار اکبر

۱- ابوتراب ولی گجراتی: ^۱ وی اصلاً از سادات شیراز بوده، جدش میرغیاث‌الدین شاه‌میر، دانشمند معروف و همدرس ملاصدرا بود که در ۸۹۸ هجری به گجرات آمد. پدر مؤلف، قطب‌الدین شکرالله در گجرات نفوذی داشت. میرابوتراب هم به قول ابوالفضل در آن دیار مشاور همه بود. در سال ۹۸۵ ه که اکبر به حوالی گجرات رفت، ابوتراب به نمایندگی از سوی اعتمادخان نایب‌السلطنه گجرات پیش وی رفت و خیرمقدم گفت. پس از سقوط گجرات به دربار اکبر پیوست و به عنوان مشاور مخصوص و بازررس مخفی به انجام وظیفه مشغول شد. در ۹۸۵ ه از طرف اکبر امیرالحاج شد. در ۹۹۲ ه به «امینی صوبه» گجرات منصوب شد و در ۱۰۰۳ ه درگذشت و در اساول در خانقاهی که خود در سال ۹۹۳ ه ساخته بود به خاک سپرده شد.

از آثار او تاریخ محلی و معتبری است به نام «تاریخ گجرات» که در سال ۹۹۴ ه که آن از آغاز سلطنت بهادرشاه (۹۳۲ - ۹۴۳ ه) تا روی کارآمدن مظفرشاه سوم (۹۹۲ ه) است. این کتاب از آثار مفید و معتبر تاریخی درباره گجرات است. این کتاب در سال ۱۹۰۸ با مقدمه انگلیسی به قلم دینسن‌راس در کلکته به چاپ رسیده است.

۲- ابوالفضل علامی: ^۲ ابوالفضل پسر شیخ مبارک ناگوری و برادر کوچک شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی، مرد دانشمند و متنفذ دربار اکبر در سال ۹۵۸ ه در آگره به دنیا آمده است. تا پانزده سالگی دانش‌های متداول زمان را فراگرفت و اکثر آن دروس را مدیون خطیب ابوالفضل کازرونی است. در سال ۹۸۱ ه به معرفی برادرش فیضی به خدمت اکبر درآمد و از مقریان دربار وی شد. بعد از مدتی به مأموریت نظامی به دکن رفت و در همان مأموریت به سال ۱۰۰۸ ه به منصب چهارهزاری ارتقا یافت. در سال چهل و هفتم سلطنت اکبر، در سال ۱۰۱۱ ه به دربار احضار شد و در بین راه به دست

۱- تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۳۶ - ۱۳۹.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، بخش ۳، ص ۱۶۹۷ - ۱۷۰۱؛ تاریخ نظم و نشر...، جلد ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۵ تذکره

علمای هند، ص ۵۰۴؛ سبک‌شناسی، جلد ۳، ص ۲۸۹ - ۲۹۵.

کسانی که جهانگیر، پسر اکبر مأمورشان کرده بود، در همان سال به قتل رسید. سرش را بریدند و نزد جهانگیر به‌اله‌آباد فرستادند و جسد بی‌سر او را در ناحیه گوالیار به خاک سپردند و مزار او هنوز در آنجا باقی است.

اهمیت او در این است که به زبان فارسی احاطه داشت و می‌کوشید در نگارش آثار خود به سبک پیشینیان نزدیک شود و از شیوه نثر صفوی دوری کند. ابوالفضل در زبان تازی و سنسکریت نیز ماهر بود. آثار متعددی از وی بازمانده است. از آن جمله *تفسیر آیه الکرسی و تفسیر سورة الفتح* است. وی کتاب *کلیله و دمنه* را به سال ۹۹۶ هـ بار دیگر از سنسکریت به پارسی ترجمه کرده و آن را *عیار دانش خوانده* است. در ترجمه *مهابارت* و تألیف *تاریخ الفی* سهم بوده است. مهمترین کار او کتاب *اکبرنامه* و *آیین اکبری* است که مفصل‌ترین کتاب در دوره سلطنت اکبر است. *اکبرنامه* از ولادت اکبر آغاز شده و تا وقایع چهل و هفتمین سال سلطنت اکبر، یعنی سال ۱۰۱۰ هـ ادامه پیدا کرده است. *آیین اکبری* کتاب دیگر اوست در شرح رسوم و آیین و مقررات دربار اکبر است. او در این کتاب به علما و حکما و سپاهیان و قافیه‌سنان نیز اشاره‌ی کرده است و در بخش قافیه‌سنان از هفتاد و یک شاعر نام برده است. پس از مرگ ابوالفضل، خواهرزاده او به نام عبدالصمد بن افضل محمد، نامه‌های او را به نام *مکاتبات علّامی* گردآوری کرده است.

سبک *اکبرنامه* متنوع است. گاهی ساده و درخشان است. اما این شیوه او که مستلزم دانش فراوان و پختگی بود، دنبال نشد و پس از وی کسی شیوه او را در پیش نگرفت. این کتاب تحت نظارت اکبر تألیف شده است و معلوم است که چنین کتابی تا چه حد می‌تواند بی‌طرفانه باشد. اما به هر حال گنجینه‌ی است مملوّ از اطلاعات و اخبار مفید و دست‌اول که درباره تیموریان هند برجای مانده است.

۳- احمد تتوی:^۱ ملا احمد در «دیبول» به دنیا آمده، چون پدرش از «تته» بود، گاهی او را تتوی می‌نامند. ملا احمد در بیست دو سالگی به ایران رفت و در مراکز مهم علمی چون مشهد، یزد و شیراز به تحصیل پرداخت. پس از اتمام تحصیل مدّتی در قزوین در دربار شاه تهماسب به سر برد. بعد از مرگ تهماسب در ۹۴۸ هـ به هند بازگشت و در سال ۹۸۹ هـ به دربار اکبر درآمد. در سال ۹۹۳ هـ از سوی اکبر مأمور شد که تاریخ هزارساله

ملتهای مسلمان را تدوین کند. او مشغول تألیف کتاب بود که به سال ۹۹۶ هـ به دست شخصی به نام میرزا فولاد در لاهور به قتل رسید.

این کتاب عظیم به همکاری گروهی آغاز شده بود، بعدها احمد تتوی به تنهایی مأمور ادامه تألیف شد. پس از قتل وی آصف خان قزوینی و سرانجام در سال ۱۰۰۰ هـ با تجدیدنظر عبدالقادر بداؤنی و آصف خان این کتاب پایان پذیرفت و «*تاریخ الفی*» خوانده شد.

۴- اله داد امروهی:^۱ مولانا مردی بذله گو و شیرین سخن بود، در سلک سپاهیان بود و ملازم اکبر بود. در سیالکوت درگذشت در سال ۹۹۰ هجری و در امروه به خاک سپرده شد.

۵- تاج الدین دهلوی:^۲ شیخ پسر شیخ زکریا اجودهنی دهلوی است. شاگرد امان الله پانی پتی بود. از پیروان شیخ محیی الدین عربی بود. او تعالیمی به اکبر داد و می گویند که در فتور عقاید اکبر مؤثر بود. از تصانیف او *شرح لوايح* و *شرح نزهة الارواح* را می توان نام برد.

۶- حسنعلی موصلی:^۳ شاگرد شیخ فتح الله شیرازی است. به شاهزاده سلیم، یعنی نورالدین جهانگیر درس حکمت و فارسی می داد، می گویند که ابوالفضل هم نهانی پیش وی ریاضی، طبیعی و حکمت می خوانده است. بعدها از دربار اکبر جدا شد و به گجرات رفت. در آنجا میرزا نظام الدین احمد مؤلف *طبقات اکبری* و پسرش محمد از وی علوم عقلی و عربی آموختند. پس از فوت فتح الله شیرازی، ابوالفضل علامی به سلطان گفت که بعد از فتح الله، حسنعلی موصلی می تواند جانشین وی باشد. اکبر او را به لاهور خواست، از وی خواستند که در برابر اکبر گرنش کند، از این تکلیف آزاده شد، در سال ۹۹۸ هجری به وطن اصلی بازگشت.

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۴۳۵؛ تذکره علمای هند، ص ۲۶.

۲- بزم، ۱، ص ۴۳۸؛ تذکره، ص ۳۵.

۳- بزم، ۱، ص ۴۳۲؛ تذکره، ص ۴۷.

۷- سلطان تهانیسری:^۱ در علوم منقول استاد بود، مدّتی مدید در خدمت اکبر شاه بود، به سفارش خان خانان و حکم اکبر چهار سال به ترجمهٔ *مهابارت* به نام *رزم‌نامه* پرداخت. کاری که نقیب‌خان شروع کرده بود، وی به پایان رسانید. هنگام ترجمه از وی پرسیدند که چه کار می‌کنی؟ گفت: حرف ده هزار ساله را به زبان حال انطباق می‌دهم.

۸- شریف آملی:^۲ در بلخ صوفی بود و در خانقاه شیخ حسین خوارزمی مدّتی دراز ماند و از آنجا به دکن آمد، چون مردم دکن بر سوءنیت او واقف بودند، او را بر خر نشاندند و در شهر گرداندند. از آنجا به مالوه رفت و ادّعا کرد که مجدد الف ثانی است. اکبر شهرت او را شنید و به دربار خود خواند. وی در برابر اکبر گُرنش کرد. اکبر منصب هزاری داد و او را به عنوان داعی دین الهی به بنگال فرستاد. او یکی از چهارتن یاران مخلص اکبر شد. در قبال پیروان دین الهی نایب اکبر بود. ابوالفضل در *اکبرنامه* دربارهٔ وی به تفصیل سخن نگفته است، اما عبدالقادر بدائونی او را مردی مطرود، مردود و پلید معرفی کرده است.

۹- شیرازی، خواجه مولانا:^۳ وی از مکهٔ معظمه کتابی با خود به هند آورده بود که در آن کتاب نوشته شده بود مدت عمر دنیا هفت هزار سال است و به پایان رسیده است. در حیات جدید ناجیی پیدا خواهد شد، و کوشید که اکبر را همان ناجی معرفی کند.

۱۰- طوسی، قاضی:^۴ از طوس خراسان به هند آمده بود، مردی متدین و پرهیزگار بود. از طرف اکبر مسند قضا به‌وی سپرده شد. در فتح جونپور چون سپاهیان پس از شکست والی خان که در جونپور قیام کرده بود، به قتل و غارت مردم پرداختند، قاضی طوسی، با این کار مخالفت کرد، اکبر از این مخالفت خوشش نیامد و او را از مسند قضا عزل کرد.

۱- بزم، ۱، ص ۴۳۲: تذکره، ص ۸۰.

۲- بزم، ۱، ص ۴۳۷.

۳- بزم، ص ۴۳۹.

۴- همان، ص ۴۳۰.

۱۱- عارف قندهاری:^۱ محمد عارف قندهاری در دستگاه بیرم خان سمت مباشر داشت و همیشه همراه وی بود. اکبر در سال ۹۶۷ هجری امور سلطنت را خود به دست گرفت و بیرم خان را از نیابت سلطنت عزل کرد و به حج فرستاد. عارف قندهاری در این سفر هم همراه بیرم خان بود. پس از کشته شدن بیرم خان به دست یک افغانی، عارف در سال ۹۶۸ هـ به تنهایی به مکه رفت و پس از چندی در ایالت بیهار به خدمت دولتی وارد شد و مورد توجه اکبر قرار گرفت و در همان جا به سال ۹۸۷ هـ کتابی به نام *تاریخ اکبری* نوشت و در همان سال یا کمی بعد از آن درگذشت.

تاریخ اکبری حاوی اطلاعاتی درباره دوران شاهزادگی و در حدود بیست و پنج سال از دوره سلطنت اکبر است. متن این کتاب به زبانی متین و استوار است، گاهی مؤلف سجع و قافیه به کار برده ولی حدسختن را نگه داشته است.

۱۲- عباس سروانی:^۲ وی از طوایف معروف سور است. پدرش در زمان اسلام شاه سور مقامی ارجمند داشته، عباس در زمان اکبر املاک پدری خود را که از طرف دولت تیموری ضبط شده بود آزاد کرد و در ۹۸۷ هـ در سواره نظام وارد شد و فرماندهی پانصد سوار را به دست آورد. پس از اخراج از خدمت دولتی به حمایت عبدالرحیم خان خانان درآمد. عباس سروانی در ۹۹۴ هـ کتابی به نام *تحفه اکبرشاهی* یا *تاریخ شیرشاهی* به دستور اکبر شاه تألیف کرده است.

سبک انشای کتاب یک دست نیست، ساده و گاهی عامیانه است. نثر مقدمه کتاب پر از اطناب و عبارات زاید است. اما اطلاعاتی که درباره تاریخ شیرشاهی و شیرشاه سور به دست می دهد، بسیار دقیق و وسیع است. مورخان دوره اکبر و جهانگیر مانند خواجه نظام الدین هروی و خواجه نعمت الله هروی از آن استفاده کرده اند.

۱۳- عبدالقادر بداؤنی:^۳ عبدالقادر بن ملوک شاه بن حامد بداؤنی متخلص به قادری از مورخان و دانشمندان بنام دوره اکبر در سال ۹۴۷ هـ در بداؤن متولد شده است. وی از

۱- تاریخ نویسی فارسی، ص ۱۲۹ - ۱۳۲

۲- همان، ص ۱۳۳ - ۱۳۶؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، جلد ۶، ص ۴۶۲۷.

۳- تذکره علمای هند، ص ۱۳۰؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۵۹ - ۳۶۰؛ تاریخ نویسی فارسی، ص ۱۵۵ - ۱۶۳.

شاگردان شیخ حاتم سنهلی است. در سال ۹۶۹ هـ به طریقه شیخ مبارک ناگوری درآمد و در سال ۹۸۲ هـ به دربار اکبر پیوست. در محفل خلوت بار داشت و در محفل سلطان با اکثر دانشمندان زمان آشنا شد. عبدالقادر در رشته‌های تاریخ، فقه، حدیث، تفسیر، منطق، نجوم، موسیقی و شعر مهارت داشت. بدآونی آثار و ترجمه‌های زیادی از خود باقی گذاشته است. او مأمور اتمام *تاریخ الفی* بوده است. کتاب *الاحادیث* را که ترجمه احادیث نبوی است در ۹۷۸ هـ به پایان رسانده، کتاب *سینگ ماتسن بتیسی* را از سنسکریت به نام *نبرد افرا* به فارسی برگردانده است. *رزم‌نامه*، ترجمه *مهابهارت* است از سنسکریت به فارسی که در ۹۹۰ هـ به پایان رسانده است. کتاب *راماین* را به سال ۹۹۲ هـ به دستور اکبر از سنسکریت به فارسی درآورده و در سال ۹۹۷ هـ به پایان برده است، *تاریخ کشمیر* از راجه ترنگینی را ترجمه کرده، *معجم البلدان* یا قوت را هم ترجمه کرده است. عبدالقادر آثار دیگری هم دارد. اما مهمترین اثر او *منتخب التواریخ* است که گاهی *تاریخ بدآونی* هم خوانده می‌شود.

منتخب التواریخ به سبب دید انتقادی و آزادمنشی و صراحت لهجه از کتب بسیار جالب تاریخ هند است. مؤلف این کتاب را پنهانی می‌نوشته است و کسی تا ده سال پس از مرگ اکبر از وجود آن کتاب آگاهی نداشته است. طبق نوشته *منتخب اللباب*، این کتاب نخستین بار در دهمین سال سلطنت جهانگیر منتشر شد و به سبب لحن اعتراض‌آمیز و انتقاد شدید از اکبرشاه به دستور جهانگیر پسر اکبر توقیف شد. موضوع اساسی کتاب، تاریخ سلاطین مسلمان دهلی است مشتمل بر مقدمه، نه طبقه و یک خاتمه. از غزنویان آغاز شده تا چهلمین سال سلطنت اکبر (۱۰۰۴ هـ) را دربر می‌گیرد.

عبارات آن روان و روشن است و در عین حال از ریزه کاریهای ادبی نیز خالی نیست. ثمر آن نه چندان مشکل است که از نثرهای مغلق شمرده شود و نه در ایراد صنایع در آن مبالغه شده است که موجب ملال خاطر خواننده شود. از نظر تاریخی هم یکی از تاریخهای مستند و بی‌نظیر دوره اسلامی هند است. عبدالقادر مورّخی امین است، نه لحن متملقانه دارد و نه برای مصلحتی حقایق را پنهان می‌کند. این کتاب در سالهای ۱۸۶۴ - ۱۸۶۹ در سه جلد در کلکته به چاپ رسیده است.

۱۴- عبداللطیف قزوینی:^۱ از سادات حسنی بود. از علوم عقلی و نقلی بهره تمام داشت، در زمان شاه تهماسب صفوی به هند آمد، همایون وی را احترام می گذاشت و در پیش اکبر هم محترم بود. اکبر پیش وی *دیوان حافظ* و دروس دیگر خواند. وی در سال ۹۸۱ هـ در فتح پور سیکری درگذشت و بالای قلعه اجمیر در جوار میرسید حسین خنگ سوار به خاک سپرده شد.

۱۵- عبدالله سلطان پوری:^۲ از سلاله انصار بود، در سلطان پور لاهور سکونت داشت. از علمای یگانه زمان بود، مخصوصاً در عربیت، فقه، اصول، و تاریخ مهارت داشت و در بعضی از این علوم تصنیفاتی دارد. از جمله آثار او *عصه النبی* و *شرح شمائل النبی* مشهورند. همایون به وی لقب مخدوم الملک و شیخ الاسلام داده بود. این عبدالله در زمان اکبر چنان ثروتی به دست آورده بود که پس از مرگش سه کروار خزانة او بیرون آمد. او عهده دار وکالت دیوانخانه عالی بود. به سال ۹۹۰ هـ به هنگام بازگشت از حج در احمدآباد گجرات درگذشت.

۱۶- عبدالنبی صدرالصدور گنگوهی:^۳ شیخ پسر شیخ احمد پسر شیخ عبدالقدوس گنگوهی است. پس از ختم تحصیل در هند بارها به حرمین شریفین رفته و در آنجا حدیث خوانده است. او از چشتیه بود. پس از بازگشت به روش اهل حدیث عمل می کرد، سماع و غنا را منکر بود. پدرش در اباحت سماع رساله‌یی نوشته بود، او هم در انکار سماع رساله‌یی نوشت و این تألیف موجب ایزای وی و شهرت او شد. اکبر در آن زمان به دنبال صدوری می گشت که به علم و دیانت موصوف باشد، او را در سال ۹۸۱ هـ صدرالصدور تعیین کرد. او چنان مال و منالی به هم زد که حدّ و حصری نداشت. اکبر مدّتی چنان اعتقادی به وی داشت که از وی کاملاً پیروی می کرد. آخر به سبب مخالفت مخدوم الملک ملا عبدالله سلطان پوری و علمای دیگر کار برعکس شد و مزاج اکبر نسبت به وی تغییر یافت، در سال ۹۸۶ هـ از منصب صدارت عزل کرد. آخر الامر او و ملا عبدالله سلطان پوری را با هم همراه کرده به سفر حج فرستادند، اما آن دو با هم کنار نیامدند.

۱- بزم تیموری، جلد ۱، ص ۴۳۱؛ تذکره علمای هند، ص ۱۳۴.

۲- بزم، ۱، ص ۴۰۹؛ تذکره، ص ۱۰۳. ۳- بزم، ۱، ص ۴۲۰؛ تذکره، ص ۱۳۴.

ملا عبدالله در راه بازگشت در گجرات به سال ۹۹۱ هـ درگذشت. شیخ عبدالنبی به درگاه سلطان آمد، مدتی زندانی شد و در سال ۹۹۲ هـ در زندان درگذشت. رساله‌یی به عربی در ردّ طعن امام قفال مروزی شافعی که بر امام ابوحنیفه نوشته بود از تألیفات اوست.

۱۷- غیاث‌الدین علی قزوینی: ^۱ پسر میر عبداللطیف قزوینی از علمای بزرگ دربار جلال‌الدین اکبر است. در علم سیر، تواریخ، اسماء الرجال و سایر محاضرات مهارت تمام داشت. از حافظه‌یی بسیار قوی و حضور ذهن بهره‌مند بود. در خدمت اکبر برای او تاریخ می‌خواند و شبانه روز به تألیف سرگرم بود. سلطان او را نقیب‌خان خطاب می‌کرد. وی در ترجمه *مهابرات* به فارسی شریک بود.

۱۸- فتح‌الله شیرازی: ^۲ او را گاهی «میر فتح‌الله» و گاه «شاه فتح‌الله» خوانده‌اند. در شیراز پیش خواجه جمال‌الدین محمود، مولانا کمال‌الدین شیروانی تلمذ کرده است. به گفته ابوالفضل بالاتر از استادانش بود. در حکمت نظری و علمی یگانه روزگار بود. شهرت او در بیجاپور به ابراهیم عادل‌شاه رسید. او را دعوت کرد و به معلمی پسر خود، علی عادل‌شاه گماشت. علی عادل‌شاه در سال ۹۸۸ هـ / ۱۵۸۰ م به قتل رسید. فتح‌الله از آن پس به دربار ابراهیم عادل‌شاه ثانی پیوست، اما خوشحال نبود. آوازه‌اش به دربار اکبر رسید، اکبر در سال ۹۹۰ هـ / ۱۵۸۲ او را به دربار خود دعوت کرد. چون او از بیجاپور به پایتخت اکبر رسید، اکبر، خان‌خانان و حکیم ابوالفتح گیلانی را به استقبال فرستاد. عبدالقادر بداونی می‌نویسد: میر فتح‌الله در حکمت، ریاضی، طبیعیات، علوم عقلی، علوم نقلی، نیرنجات، و جرّاتقال ماهر بود. به ملازمان پیوست و به منصب صدارت رسید.

می‌گفتند که او شاگرد میر غیاث‌الدین شیرازی بود که به عبادت معتقد نبود. اکبر می‌پنداشت که فتح‌الله دین الهی او را تأیید خواهد کرد. اما او در کار دین تعصّب نشان داد. در دیوان خاص به شیوه امامیه نماز می‌خواند. گفته‌اند که در کارهای مذهبی چون رستم پهلوانی نشان می‌داد. وی با دختر کوچک مظفرخان ازدواج کرد. ابتدا پسر ابوالفتح گیلانی و سپس پسر ابوالفضل را درس داد. او بچه‌های هفت هشت ساله را برای تدریس

انتخاب می‌کرد و این سن را شایسته آموزش تشخیص می‌داد. به‌هنگام تدریس شاگردان را ناسزا می‌گفت. مدّعی شده‌اند که از این رو شاگرد خوب از دستش بیرون نیامد.

در سال ۹۹۱ هـ مجلسی برای عیدنوروز برپا کرد و در آن مجلس جشن وسایلی از قبیل جزائفال، ربع مجیب، اسطرلاب نظام فلکی، ساعت، ادوات علم هیئت، نیرنجات و چیزهای دیگر به‌نمایش گذاشته بود.

در نجوم و رمل مهارت داشت، گاهی پیشگویی می‌کرد. میر فتح‌الله در سال ۹۹۲ هـ/ ۱۵۸۴ م به‌جای تقویم هجری، تقویم الهی اکبر را جایگزین کرد. زیج گورکانی ساخت و ابتدای آن را از سال جلوس اکبر تعیین کرد و ماهها و ایام فارسی را به‌کار برد. جالب است که ملا عبدالقادر بداونی از این ماجرا سخن نگفته است.

اکبر، فتح‌الله را «امین‌الملک» لقب داد و او تا منصب سه‌هزاری رسید. شبلی نعمانی می‌نویسد که اکبر در همه امور با میر فتح‌الله مشاوره می‌کرد و به‌حلّ و فصل کارها می‌پرداخت.

در سال ۹۹۷ هـ که اکبر به کشمیر می‌رفت، فتح‌الله هم همراه او بود. در راه بیمار شد. اکبر او را به سیدعلی همدانی که طبیبی حاذق بود سپرد و خود به کشمیر رفت. ابوالفضل نوشته است که سیدعلی همدانی در معالجه او خطا کرد و فتح‌الله در ۹۹۷ هـ/ ۱۵۸۸ م درگذشت و در تخت سلیمان در کشمیر نزد آرامگاه سیدعبدالله خان جوگان‌بیگ به خاک سپرده شد. اکبر چون از وفات او خبردار شد، گفت: میر وکیل، طبیب، حکیم و منجم من بود. اگر به‌دست فرنگیان اسیر می‌شد و آنان در قبالش همه دارایی مرا می‌خواستند، می‌دادم و مطمئن بودم که ارزان معاوضه کرده‌ام.

فتح‌الله مهندس بزرگ زمان خود بود. برای آسیا میله‌یی ساخته بود که به‌نیروی باد می‌چرخید، آینه‌یی درست کرده بود که اشیای دور و نزدیک را عجیب و غریب نشان می‌داد، توپ قلعه‌شکن از اختراعات وی بود. چرخ‌ی ساخته بود که دوازده توپ حمل می‌کرد. در تدوین *تاریخ الفی* شرکت داشت. تفسیری از کلام‌الله مجید را به‌وی نسبت داده‌اند. برخی تفسیر *منهج‌المصدقین* ملافتح‌الله کاشانی را از تألیفات همین فتح‌الله شیرازی می‌دانند. فتح‌الله همان کتاب را به‌نام *خلاصه‌المنهج* تلخیص کرده است. مولانا محمدحسین آزاد هم این نظر را تأیید می‌کند.

مولانا آزاد می‌نویسد که میر فتح‌الله رساله‌یی در حالات و عجایب کشمیر نوشته

است که ابوالفضل به حکم اکبر آن را در *اکبرنامه* درج کرده است. میرفتح الله کتابی هم در حالات اکبر به نام *اقبال نامه اکبری* نوشته است. تاکنون سراغی از این کتاب به دست نیامده است.

میرفتح الله حکمت را در دربار هند رواج داده است. رسم چنان است چیزی که رواج پیدا کند، دو سه قرن بعد از خود ادامه می یابد. ملا عبدالقادر بدائونی نوشته است که از محضر درس میرفتح الله شیرازی کسی بیرون نیامده است. اما برخی معتقدند که این نظر درست نیست، چنان که عبدالسلام لاهوری از شاگردان میرفتح الله بوده و گروه کثیری از علم او بهره مند شده اند.

۱۹- فیضی سرهندی:^۱ اله داد بن اسد العلماء علی شیر سرهندی، متخلص به فیضی در سرهند به دنیا آمده است. وی به خدمت مرتضی خان یکی از امرای اکبر درآمد و به خواهش او در سی و شش سالگی به نوشتن تاریخ *اکبرشاهی* مشغول شد و کتاب خود را به سبکی منشیانه و مترسّانه پرداخت. فیضی سرهندی کتابی دیگر در لغت فارسی به نام *مدارالفاضل* نوشته است و همچنین *تاریخ همایون شاهی* تألیف جوهر مهر آفتابه چی را هم از نظر گذرانده و اصلاح کرده است. کتابهای دیگری به نامهای تاریخ *همایون شاهی*، *ذیل اکبرنامه* و *زبدالتواریخ* به وی نسبت داده اند که تاکنون هیچ کدام از آنها به دست نیامده است. مؤلف تا سال ۱۰۱۰ ه که سال تألیف *تاریخ اکبرشاهی* است در حیات بوده است.

۲۰- محدّث دهلوی:^۲ عبدالحق بن سیف الدین بن سعد الله ترک دهلوی بخاری صوفی محدّث متخلص به حقّی از دانشمندان نامی این عهد است. یکی از اجداد او از بخارا آمده در دهلوی سکونت اختیار کرده بود. عبدالحق در محرم سال ۹۵۸ ه در دهلوی به دنیا آمده است. در جوانی فارسی و عربی را آموخت و در بیست و دو سالگی از کسب کمالات فراغت یافته بود. در سال ۹۹۵ ه به حج رفت و مدّتی در آن دیار با علما و مشایخ، مخصوصاً شیخ عبدالوهاب متقی، خلیفه شیخ علی متقی مصاحبت داشت و در حدیث

۱- تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۶۶؛ تاریخ نویسی فارسی، ص ۱۸۷-۱۹۰؛ مقدمه مدارالفاضل، جلد اول، صص الف - ید.

۲- تذکره علمای هند، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۶۷-۳۶۹.

مطالعه کرد و در ۹۹۹ هـ به هند بازگشت و به تألیف و تدریس پرداخت. تعداد تألیفات کوچک و بزرگ او را از صد متجاوز می‌دانند. عبدالحق طبع شعر هم داشت و «حقّی» تخلص می‌کرد. مرید سید موسی قادری از سلسله قادریه بود. در ابتدا با شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی مخالفت داشت. به‌دربار اکبر پیوست و با دانشمندانی چون ابوالفضل علامی، ابوالفتح گیلانی، ابوالفیض فیضی و عبدالقادر بدائونی مأنوس شد. دیری نگذشت که به‌انزوا پرداخت و گوشه‌نشینی اختیار کرد و به‌ارشاد خلق و تألیف مشغول شد. پس از عمری طولانی در سال ۱۰۵۲ هـ در عهد شاه جهان در دهلی درگذشت و در کنار حوض شمسی مدفون شد.

آثار او به‌عربی و فارسی است. معروف‌ترین آنها عبارتند از: *اخبار الانبیا*، *اسرار الابرار* دربارهٔ زندگی دویست و هفتاد و یک تن از عارفان به‌فارسی، *مدارج النبوه* و *مراتب الفتوه* در سیرت رسول (ص) به‌فارسی، *تاریخ مدینه* به‌فارسی، *تاریخ حقّی* تاریخ عمومی هندوستان است به‌فارسی که تاکنون به‌چاپ نرسیده است، *احوال ائمه اثنی عشر* تلخیص از *فصل الخطاب*، شرح *اسماء الرجال* بخاری، *چهل رساله* و بسیاری آثار دیگر.

۲۱- محمد معصوم بهکری:^۱ میر محمد معصوم از شخصیت‌های علمی و ادبی عصر خود بود. وی سپاهی، شاعر، طبیب و خطاط بود. اجدادش از ترمذ به‌هند آمده‌اند. او پس از به‌پایان‌رساندن تحصیل خود به‌خدمت محمودخان ترخان، حکمران محلی سند درآمد. چون در سال ۹۸۲ هـ بهکری به‌تصرف تیموریان هند درآمد، او به‌دربار اکبر پیوست. در سال ۱۰۱۲ هـ به‌عنوان سفیر از سوی اکبر به‌دربار شاه‌عباس اول فرستاده شد. وی پس از مرگ اکبر مورد توجه جهانگیر هم قرار گرفت و در ۱۰۱۵ هـ به‌عنوان امین‌الملک از طرف جهانگیر به‌بهرکری رفت و به‌سال ۱۰۱۹ هـ در همان جا درگذشت.

محمد معصوم تاریخی به‌نام *تاریخ سند* یا *تاریخ معصومی* تألیف کرده است. این تألیف وی اولین کتاب تاریخ سند است که به‌فارسی نوشته شده است. *چچ‌نامه* در سال ۶۱۳ هـ از یک کتاب عربی به‌فارسی ترجمه شده است. اکثر کتب تاریخی که به‌ثبت وقایع تاریخی سند پرداخته‌اند، از این کتاب استفاده کرده‌اند. چون مؤلف احاطه‌ی به‌تاریخ سند هند دارد، این اثر می‌تواند یکی از مآخذ عمده در تاریخی سند باشد.

تاریخ سند از نظر ادبی هم ارزشمند است، جملاتش محکم و انشایش عاری از پیچیدگی است. در آن از آیات و احادیث و اشعار هم استفاده شده است، در بعضی موارد نثر آن مسجع است.

۲۲- نظام‌الدین بدخشی، قاضی:^۱ از امرای بدخشان و مرید شیخ حسین خوارزمی بود. در سال ۹۸۲ هـ در مقام خانپور مضاف جونپور به اکبر پیوست و مورد احترام قرار گرفت. او مردی فصیح و خوش‌بیان بود. تألیفاتی دارد که از آن جمله رساله‌یی در علم کلام است و حاشیه بر شرح عقاید و رسائلی در تصوّف. وی در سال ۹۹۲ هـ در هفتادسالگی درگذشت. *مؤلف تذکره علمای هند* و عبدالقادر بدآونی می‌نویسند که او اولین کسی بود که در فتح‌پور در برابر اکبر سجده کرد.

۲۳- نظام‌الدین احمد بخشى:^۲ از مورّخان عمده دوره جلال‌الدین محمد اکبر است. نظام‌الدین پسر خواجه مقیم هروی و از احفاد خواجه عبدالله انصاری است. همایون پس از فتح گجرات آنجا را به برادرش میرزا عسکری سپرد. خواجه مقیم وزیر عسکر او تعیین شد و بعد به دربار همایون پیوست و ملازم شاه بود. اولین وظیفه نظام‌الدین در دربار اکبر معلوم نیست. اکبر در بیست و هفتمین سال سلطنت به کابل رفت. در میان راه نظام‌الدین را با چند پیام پیش شاهزاده مراد در جلال‌آباد فرستاد. نظام‌الدین با عبدالقادر بدآونی دوستی پیدا کرده بود. اکبر در بیست و نهمین سال سلطنت خود او را منصب «بخشی» (مستوفی) در گجرات داد. او در اکثر نزاعهای اکبر حضور داشت. در چهل و پنج سالگی به تب محرقه گرفتار شد و در سال ۱۰۰۳ هـ در لاهور درگذشت و در همان شهر درون باغی مدفون شد.

نظام‌الدین در گجرات با شاعران آفت و خیز داشت که یکی از آنان غنی امنی است، دیگری بقایی از شاعران ایرانی نژاد بود که نظام‌الدین او را تحت حمایت خود داشت. نظام‌الدین در تدوین *تاریخ الغنی* با گروه مورّخان همکار بود. از آثار بسیار عمده احمد بخشى کتاب *طبقات اکبری* است که در سال ۱۰۰۲ هـ/ ۱۵۹۳ م به پایان رسیده است.

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۴۳۹؛ تذکره علمای هند، ص ۲۴۳.

۲- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۲۳۷-۲۴۸؛ تاریخ‌نویسی، ص ۱۴۸-۱۵۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۳۵۸.

می نویسد که از کودکی به تاریخ علاقه مند بود. به دستور اکبر به دنبال کاری رفت که علاقه داشت. و با استفاده از *تاریخ یمنی، زین الاخبار، روضة الصفا، تاج العاثر* و بسیاری کتب تاریخ دیگر کتابش را آغاز کرد. می نویسد از زمان سبکتگین تا اکبر تاریخی نیافت که وقایع عمده در آن ثبت شده باشد، از این رو به تألیف این کتاب دست گذاشت. جلد اول کتاب حاوی وقایع تاریخی از زمان سبکتگین تا سلطان ابراهیم لودی است. جلد دوم از بابر تا سی و هشتمین سال سلطنت اکبر است. در آن نام امرا و علمای دوره اکبر هم آمده است. در جلد سوم از حکومت‌های ملتان، کشمیر، مالوه، بنگاله، گجرات و دکن بحث کرده است. هدف او از ذکر تاریخ حکومت‌های ایالتی ایجاد وحدت بود. نظام‌الدین کتاب خود را *طبقات اکبرشاهی* نامیده بود، اما مورخان بعدی از آن به نام‌های: *طبقات اکبری، تاریخ نظامی، نظام التواریخ، تاریخ نظام الدین احمد بخشی، طبقات نظام بخشی* و جز آن یاد کرده‌اند. این کتاب چنان مقبول افتاده که بعد از تألیف پیوسته مورد استفاده بوده است. عبدالقادر بداونی به یاری این کتاب، *منتخب التواریخ* خود را تدوین کرد. محمد قاسم فرشته آن را *تاریخ کامل* خوانده و از آن بسیار بهره برده است.

علت پسندیده بودن *طبقات اکبری* آن است که به زبانی سهل و سلیس و عامه فهم نوشته شده است، مانند *اکبرنامه* مرصع و مسجع و مزین نیست. اگرچه شیوه نگارش آن مقامی چون کتب تاریخی دیگر کسب نکرده، اما زبانش برای تاریخ مناسب است. مانند *منتخب التواریخ* نقادانه نیست، به شیوه مورخان دیگر هم نیست، زیرا نظام‌الدین احمد گاه وقایع نگاری کرده و گاهی چنان به اختصار گراییده که مطالب عمده کتاب ساقط شده است. درباره علما و امرا هم ایجاز به کار برده است. از اکبر با احترام و القاب یاد کرده، نظام‌الدین نیز چون ابوالفضل از آیین الهی اکبر و مخصوصاً عبادتخانه او تقریباً با تمجید یاد کرده است. عبدالقادر بداونی بر او تاخته و عبادتخانه را جایی یاد کرده است که اکبر از همان جا از آیین راستین منحرف شده است. نظام‌الدین مردی ملایم، متواضع و جوانمرد بوده است.

۲۴- نورالحق دهلوی: ^۱ قاضی نورالحق پسر عبدالحق محدث دهلوی است که در ۹۷۳ هجری به دنیا آمده است، وی در عهد اکبر، همایون و جهانگیر و شاه جهان می‌زیست. در

اکثر علوم مخصوصاً علوم دینی تبحر داشت. زندگانی او به زندگانی پدرش شباهت داشت. مدتی در آگره بر مسند قضا نشسته بود، اما به زودی آن کار را رها کرد و به دهلی آمد و پس از پدرش بر مسند مشیخت قادری نشست و به ارشاد مشغول شد. آثار فراوانی دارد، از آن جمله می‌توان از *تبسیر القاری فی شرح صحیح البخاری*، شرح صحیح مسلم، *نورالعین فی شرح قرآن السعیدین* را نام برد. از او کتاب دیگری به نام *زبد التواریخ* به فارسی باقی مانده است که در واقع دنباله *تاریخ حق* است. یک مقدمه و نه طبقه و یک خاتمه دارد و از بدو سلطنت شهاب الدین محمد غوری (۹۸۸ هـ) تا سال ۱۰۱۴ هـ سال وفات اکبر را دربردارد. مؤلف به تاریخ سلسله‌های مستقل و نیمه مستقل محلی نیز پرداخته است.

زبد التواریخ زبانی ساده و بی‌پیرایه و دور از آرایه‌های لفظی دارد. مطالب تاریخی با ایجاز بیان شده است. هرگز حقایق تاریخ فدای سبک انشا نشده است. نورالحق در سال ۱۰۷۳ هـ در نودسالگی در دهلی درگذشته است.

۲۵- نورالله شوشتری:^۱ قاضی نورالله بن سید شریف الدین شوشتری مرعشی از علمای دینی قرن دهم و یازدهم هجری است. وی در سال ۹۵۶ هـ در شوشتر به دنیا آمده، تحصیلات اولیه خود را در زادگاهش به پایان رسانده، در سال ۹۷۹ هـ به مشهد رفته و پس از تکمیل تحصیلات روانه هند شده است. در اوایل سال ۹۹۳ هـ به لاهور رسیده و مورد احترام جلال الدین اکبر قرار گرفته است. بر مسند قضا نشسته است.

روزی جهانگیر، پسر اکبر از مذهب قاضی سؤال کرد، قاضی از روی تقیه خود را شافعی معرفی کرد و این عمل موجب خشم پادشاه شد که چرا با وی صادقانه سخن نگفته است و دستور داد او را با تازیانه خاردار چنان زدند که جان سپرد و به روایت دیگر گروهی از متعصبان سر راه را بر او گرفتند و او را با شاخه‌های خاردار چندان زدند که درگذشت. البته درباره علت مرگش جای بحث است. بعضی او را شهید ثالث لقب داده‌اند. قتل وی در سال ۱۰۱۹ هـ رخ داده و قبرش در آگره است.

از نورالله شوشتری آثاری باقی مانده که عبارتند از: *احقاق الحق*، ردیه‌یی است بر *ابطال الباطل* تألیف فضل بن روزبهان که ردی است بر *نهج الحق و کشف الصدق* علامه حلی.

۱- تاریخ ادبیات، توفیق سبحانی، جلد ۳، ص ۱۲۴ - ۱۲۵؛ بزم تیموری، جلد ۱، ص ۴۳۵؛ تذکره علماء، ص

۲۴۵. ریاض العارفین، ص ۳۹۶-۳۹۷.

قاضی این کتاب را در ۱۰۱۴ هـ تألیف کرده است و این کتاب را سبب قتل وی می‌دانند؛ **مجالس المؤمنین**، کتابی است در احوال بعضی از مشاهیر شیعه از علما و حکما و صوفیه و وزرا در یک فاتحه و دوازده مجلس. در فاتحه تحقیقی درباره شیعه و اثنی عشریه افزوده است. در هر مجلس احوال گروهی از علمای شیعه را بازگفته است. در این کتاب اسامی بعضی از شخصیت‌های مشهور که تشیع آنان مورد تردید است به عنوان شیعه معرفی شده است. از این رو قاضی نورالله را شیعه تراش لقب داده‌اند. **نثر مجالس المؤمنین** ساده است، هر جا که عبارتی از عربی ترجمه شده، شیوه جمله‌بندی عربی در آن پیداست. دیگر آثارش عبارتند از: **حاشیه بر تفسر بیضاوی**، **رساله استقصای شیع** بر رد آنچه ملاقطب به رد آن پرداخته، **رساله نماز جمعه**، **رساله در حل اعمال**، **رساله دریاب مسح**، **مصائب التواصب در رد کتاب روافض** میرزا مخدوم شریفی. قاضی دیوان شعری هم دارد که قریب سه هزار بیت است و اکثر آنها در قالب قصیده است.

۲۶- **وقوعی نیشابوری**^۱: میر محمد شریف وقوعی از سادات نیشابور است. اجدادش در دربار تهماسب صفوی مقامی ارجمند داشته‌اند. وی در اغلب فنون عصر خود، مخصوصاً تاریخ، شعر، انشا و خطاطی مهارت کامل کسب کرد و چون آوازۀ عبدالرحیم خان خانان را شنید به دستگاه وی پیوست و قصایدی در مدح او گفت. در سال ۹۹۸ هـ به آگره، پایتخت تیموریان هند رفت و در سال ۱۰۰۰ هـ در همان جا تاریخی به نام **مجامع الاخبار** آغاز کرد. این کتاب تاریخ عمومی عالم تا سال ۱۰۰۰ هـ است. تاریخ ایران در این کتاب جایگاهی شایسته دارد. نثر این کتاب متمایل به ایجاز است. این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است. وقوعی در سال ۱۰۰۲ هـ در لاهور درگذشته است.

۲۷- **یعقوب کشمیری**^۲: شیخ یعقوب بن خواجه حسن عاصمی کشمیری متخلص به صرّفی، از صوفیان بزرگ قرن دهم هجری در سال ۹۰۸ هـ ولادت یافت. در هرات شاگرد ملا محمد از شاگردان جامی بود و او به وی «جامی ثانی» لقب داده بود. مدّتی

۱- مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۶۸۷-۶۹۷: تاریخ نویسی، ص ۱۴۵-۱۴۸.

۲- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۴۳۸: تذکره علمای هند، ص ۲۵۵: تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۷۲-۳۷۳: منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۱۴۲-۱۴۹.

به عبادت و ریاضت پرداخت. نخست به میر سیدعلی همدانی ارادت می‌ورزید، سپس در حلقهٔ اصحاب شیخ کمال‌الدین حسین خوارزمی درآمد و برای درک خدمت او از کشمیر به سمرقند رفت. پس از چندی شیخ به او اجازهٔ ارشاد و خرقة داد و او را به کشمیر روانه کرد. به بغداد رفت. ابن حجر جبّه ابوحنیفهٔ کوفی را به وی داد و او در آنجا با شیخ سلیم فتح‌پوری چشتی دیدار کرد و به طریقت چشتی درآمد و به کشمیر بازگشت. در واقعهٔ فتح کشمیر به یاری اکبر برخاست. سرانجام در سال ۱۰۰۳ هـ درگذشت.

یعقوب آثاری به نظم و نثر از خود برجای گذاشته است: تفسیر *تقرآن* به فارسی که ناتمام مانده است، *مسلك الانبياء*، *مثنوی و امقی و عذرا، لیلی و مجنون*، *مغازی النبوه و مقامات مرشد* که مقابل *خمسه جامی* ساخته است، *مناسک حج*، *شرح صحیح بخاری*، *توضیح تلویح و جز آن*.

کتابهای متفرقهٔ تاریخی در عهد اکبر

۱- احوال میر عطاءالله: ^۱ میر عطاءالله وزیر مؤسس سلسلهٔ سوری، یعنی شیرشاه سوری بود که رقیب سرسخت همایون بود. پس از بازگشت پیروزمندانهٔ همایون، میر عطاءالله به دربار همایون درآمد و پس از درگذشت همایون در ۹۶۳ هـ به دربار اکبر پیوست و احتمالاً در اوایل سلطنت او (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) درگذشت. مؤلف احوال میر عطاءالله، شیخ نورالحق مشرقی مؤلف *زبدة التواریخ* است. این کتاب اطلاعاتی مفید دربارهٔ دورهٔ سوری (۹۴۷-۹۶۲ هـ)، دورهٔ دوم همایون و اوایل دورهٔ اکبر را حاوی است. نسخهٔ منحصر به فرد آن در کتابخانهٔ عمومی بانکی پور موجود است.

۲- تاریخ کشمیر: ^۲ ترجمهٔ فارسی تاریخ معروف سنسکریت کشمیر است به نام *راج ترنگنی* تألیف پندت کلهن که شاه محمد شاه آبادی در ۹۸۸ هـ به دستور اکبر انجام داده است. در سال ۹۹۹ هـ عبدالقادر بداؤنی این کتاب را پس از تجدید نظر خلاصه کرده است.

۳- ترجمه راماین: ^۱راماین تألیف بالمیکی است به سنسکریت و حماسه است. این اثر نیمه تاریخی را عبدالقادر بداونی در سال ۹۹۹ هـ به فارسی برگردانده است. این اثر از منابع مهم تاریخ هند قبل از اسلام است.

۴- جذب القلوب الی دیارالمحبوب: ^۲از تواریخ مذهبی است که عبدالحق محدث دهلوی در سال ۹۸۸ هـ در مدینه آغاز کرده و در ۱۰۰۱ هـ در دهلی به پایان رسانده است. تاریخ مدینه و حوادث زندگانی رسول اکرم (ص) است.

۵- حالات آصف خانان: ^۳شرح حال چهارتن از وزرای اکبر است که از طرف وی لقب «آصف خان» گرفته اند. مؤلف کتاب معلوم نیست.

۶- رزم نامه یا ترجمه مهابهارات: ^۴از منظومه های بزرگ حماسی به سنسکریت است. این کتاب در زمان اکبر توسط ابوالفیض فیضی و دیگران به فارسی ترجمه شده است.

۷- ظفرنامه احمدآباد یا اکبرنامه: ^۵مثنوی تاریخی است از ابوالفیض فیضی ملک الشعرا دربار اکبر درباره فتح احمدآباد گجرات به دست اکبر، اثری مهم است که بعدها مورد استفاده مورخان، از جمله عبدالقادر بداونی و دیگران قرار گرفته است.

۸- مدارج النبوه و درجات الفتوه: ^۶تألیف عبدالحق محدث دهلوی است در شرح زندگانی پیامبر اسلام (ص).

۹- مغازی النبئی: ^۷تألیف یعقوب صرفی کشمیری است که در سال ۱۰۰۰ هـ به سلک

۱- تاریخ نویسی، ص ۱۹۸.

۲- همان، ص ۱۹۶.

۳- همان، ص ۱۹۳.

۴- همان، ص ۱۹۸.

۵- همان، ص ۱۹۵.

۶- همان، ص ۱۹۷.

۷- همان، ص ۱۹۵.

نظم کشیده شده است.

۱۰- **واقعات مشتاقی**^۱: تألیف شیخ رزق‌الله دهلوی مشتاقی است که در حدود سال ۹۸۹ هـ تألیف کرده است. دربارهٔ اواخر دورهٔ لودی، تمام دورهٔ سوری و اوایل دورهٔ تیموری اطلاعات ارزنده به دست می دهد.

۱۱- **همایون نامه**^۲: تاریخ منظوم است منسوب به ابوالفیض فیضی که در دورهٔ اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) به نظم درآمده است و از گرانبهارترین منابع تاریخ تیموریان است. نسخه‌یی از آن در موزهٔ بریتانیا موجود است.

شاعران دربار جلال‌الدین اکبر

مقدمتاً باید گفت که در جلد اول *آیین اکبری* تألیف ابوالفضل علامی تحت عنوان «قافیه سنجان» از هفتاد و یک تن از شاعران اکبر نام برده شده و دربارهٔ برخی از آنان فقط یکی دو سطر ستایش آمیز نیز علاوه شده است. در دیگر کتابها تعداد شاعران عهد اکبر بسیار افزون تر از این تعداد است. به علاوه اکثر شاعرانی که به دربار عبدالرحیم خانان پیوسته بودند، در ستایش اکبر هم اشعاری دارند و یا بعداً به دربار اکبر آمده اند. این تعداد را هم باید از شاعران دربار اکبر به حساب آورد. گذشته از این باید گفته شود که گروه کثیری از شاعران فارسی گوی در عهد اکبر می زیستند، ولی چون به مدیحه سرایی نپرداخته و گرد دربار نگشته اند، در تذکره ها نام آنان قید نشده است. در این بخش به ترتیب الفبایی به شاعران دورهٔ اکبر اشاره خواهد شد. از شاعرانی که توضیحی دربارهٔ آنان به دست نیامده است، فقط به ذکر نام اکتفا خواهد شد.

۱- **آتشی قندهاری**^۳: از شاعرانی است که همراه بابر از افغانستان به هند آمده بود.

۲- همان، ص ۱۹۵.

۱- تاریخ نویسی، ص ۱۹۴.

۳- تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۵۴۲؛ جلد ۲، ص ۸۳۳؛ بزم تیموریه، ص ۵۵۶ (فقط نام شاعر قید شده):

پس از وی مشاغل مهم یافته، غزل را خوب می‌گفت. در ۹۷۳ یا ۹۷۶ هـ در لاهور درگذشته است.

نمونه شعر او:

از اهل وفا بی خبری را چه کند کس مایل به جفا سیم‌بری را چه کند کس

※

تا با غم تو دست در آغوش کرده‌ایم از هرچه غیر توست فراموش کرده‌ایم

۲- اسدیگ قزوینی:^۱ وی از قزوین به هرات رفته، پس از مدتی روانه هند شده و در خدمت ابوالفضل علامی احترام فراوان یافته است، چنان که او را اسد شیخ ابوالفضلی می‌گفتند. پس از ابوالفضل به دربار اکبر پیوسته و پس از مرگ اکبر به ملازمت جهانگیر درآمد. او رساله‌ی منثور دارد به عنوان *حالات/اسدیگ* که درباره رویدادهای سیاسی است از کشته شدن ابوالفضل تا جلوس جهانگیر (۱۰۱۱-۱۰۱۴ هـ). نمونه شعر او:

در مرحله عشق که خاکش همه خون است صد قافله گم گشت و صدای جرسی نیست
بیمار محبت همه دم در سکر است او را نفس پیش و دم بازپی نیست
امروز اسد با دم شمشیر تو دارد آن مایه محبت که کسی را به کسی نیست

۳- اسیری رازی:^۲ پسر قاضی مسعود تهرانی است. پس از تحصیل به هند رفته، چند سال پیش شمس الدین محمد گیلانی از پزشکان دربار اکبر به سر برده و تلمذ کرده، سپس به دربار اکبر رفته، پس از مدتی به دکن سفر کرده است. اما به مراد دل نرسیده و به وطن بازگشته و در ۹۸۲ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

خوش آن مستی که از میخانه دربارم اندازد یکی گیرد گریبان دیگری دستارم اندازد
هم آغوش خیالش کیست باز امشب نمی‌دانم که غیرت هر دم آتش دردل افکارم اندازد
شوم گرم‌مرغ و بنشینم به دیوار سرای او نسیم ناامیدی از سر دیوارم اندازد
اگر خواهم به آن بدخوکنم عرض نیاز خود فسون لعل او از قوت گفتارم اندازد

منتخب التواریخ، ص، ص ۱۸۰؛ روز روشن، ص ۵.

۱- بزم، ۱، ص ۴۷۴-۴۷۶؛ کاروان هند، ۱، ص ۴۵-۵۱؛ تذکره میخانه، ص ۷۴۸-۷۵۷.

۲- کاروان، ۱، ص ۵۵-۵۹؛ آیین اکبری، جلد ۱، ص ۱۷۹؛ منتخب، ۳، ۱۸۲.

۴- اشکی قمی: ^۱برادر میرحضور است. مردی خودپسند بوده و کسی را نمی‌پسندیده است. در یافتن مضامین غریب می‌کوشید. گویا به هند سفر کرده است تا هم سامانی بیابد و هم با غزالی مشهدی مشاعره و مباحثه کند. اما چون به دهلی رسیده، پیش از ملاقات با غزالی در ۹۷۲ هـ درگذشته است. می‌گویند که دیوان اشعارش از دوازده هزار بیت بیشتر بوده است. مؤلف *عرفات* می‌نویسد که شعرهای عامیانه بی‌مزه بسیار دارد که اکثر خام و لغو است. نمونه شعر او:

نیست همیشه در دهان شمع صفت زبان مرا شعله آتش درون سرزده از دهان مرا

*

به دوزخ ار فکنندم گریزد از برم آتش که ننگ می‌کند از من زبس که نامه سیاهم

۵- باباطالب اصفهانی: در شمار شاعران دستگاه خان‌خانان از وی سخن رفته است.

۶- پیامی کرمانی: ^۲شیخ عبدالسلام پیامی کرمانی از شاعران عارف و دانشمند قرن دهم هجری است. نبیره شیخ ظهیرالدین ابراهیم بحرانی است. او به قزوین آمد و از آنجا به شیراز رفت و نزد شاه فتح‌الله شیرازی به تحصیل علوم معقول و منقول پرداخت. بعد برای تحصیل اسباب دنیوی به هند رفت. چون به هند رسید به سبب شهرت خانواده و خود او در اندک زمانی مقرب شد و به حج رفت. در آنجا با یکی از خویشان ازدواج کرد و ماندگار شد. بعد از مدتی از راه بصره به بندرعباس رفت، در حوالی آنجا دزدان عرب بر کشتی حمله کردند و اموال او و دیگران را بردند. به لار رفت و مدتی در آنجا ماند. سپس بار دیگر به حج رفت در بازگشت از راه دریا به دکن رفت و در احمدنگر نزد برهان نظام‌شاه ثانی (۹۹۹-۱۰۰۳ هـ) تقرّب یافت. در ۱۰۰۳ هـ که خبر فوت برهان نظام‌شاه شایع شد، گروهی پیامی را با متعلقانش کشتند. نمونه شعر او:

دریا کشیم و باده ز جام دگر کشیم ساقی کجاست خُم که به لاجرعه درکشیم
فردا چونامه سیه ما به ما دهند شویم زآب دیده چو بر دیده برکشیم

۱- بزم، ۱، ص ۴۷۶؛ کاروان، ۱، ۷۴-۷۸؛ آیین اکبری، ص ۱۷۹.

۲- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۵۶؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۱۷۶-۱۹۳؛ آیین اکبری، جلد ۱، ص ۱۸۰.

ما را از دل مفروح یاقوت غم نبرد آن لعل آب گشته بیاور که در کشیم

۷- پیروی ساوجی: ^۱امیر بیگ پیروی ساوجی شاعر و نقاش قرن دهم هجری است. در عهد جلال الدین اکبر به هند رفته و در همان جا درگذشته است. شاعری کم شعر و پر آوازه است. بیشتر اشعارش به طرز مکتب وقوع است. نمونه شعر او:

به ناکامی گذشت این عید بی رخسار زیبایش نبوسیدیم دستش را نیفتادیم در پایش
گر از شادی وصل یار محروم کند غیری چگونه از دلم بیرون کند ذوق تماشايش
در آن کوکس نبود از حال زار پیروی آگه ولیکن هایهای گریه آخر کرد رسوایش

۸- تذروی ابهری: ^۲از ابهر است و خود را خواهرزاده مولانا نرگسی (م ۹۳۸ هـ) معرفی می کرد. اهل سیاحت بود ابتدا به دیار روم رفت و سپس به دربار جلال الدین اکبر آمد. در سرودن مثنوی مهارت داشت. مثنوی به نام «حسن یوسف» به نام یوسف محمد خان، برادر همشیر جلال الدین ساخته، مثنوی دیگری به نام میرزا عزیز کوکه به پیروی از ابن عماد سروده است. او به سال ۹۷۵ هـ در آگره به دست دزدان هندی به قتل رسیده است. نمونه شعر او:

در حقیقت بخیه های خرقه پشمین فقر حرص را بر دست و پا زنجیر استغنا نهد

*

گدای عشق بر سنجاب سلطانی زند خنده چو با جسم غبار آلوده از گلخن برون آید

۹- تشبیهی کاشی: ^۳میر علی اکبر تشبیهی از سادات کاشان است. پدرش گازر بود، او به شاعری روی آورد و راه هند در پیش گرفت. مرید قاسم کاهی بود. به گفته عبدالقادر بداؤنی از پسیخانیان بوده است. در لاهور می زیسته، در سال ۱۰۲۸ هـ هنوز در حیات بوده است. علاوه بر دیوان، مثنوی به نام *قره و خورشید* دارد. از اکبر بارها عنایت و نوازش دیده است. نمونه شعر او:

۱- کاروان، ۱، ص ۱۹۳-۱۹۷؛ آیین اکبری، ص ۱۸۰؛ بزم، ۵۵۶ (فقط نام شاعر)؛ منتخب، ۳، ص ۱۹۵.

۲- کاروان، ۱، ص ۲۰۹-۲۱۳؛ بزم، ۱، ص ۵۵۶ (فقط نام شاعر)؛ منتخب، ۳، ص ۲۰۲.

۳- بزم، ص ۴۸۰-۴۸۲؛ کاروان، ۱، ص ۲۲۱-۲۳۰؛ آیین اکبری، ص ۱۷۹؛ منتخب، ۳، ص ۲۰۴.

غرض ز خلقت ارواح وز عقول و نفوس
اگر به تاج و علم پادشاه می نازد
وگر به سکه بود مفتخر چه فایده نیز
فناست هر چه درین عالم است تشبیهی

چه بود ای زخود و کنه ذات خود مایوس؟
بگو چه فرق میان تو و میان خروس؟
از آنکه نام کسی را کنند نقش فلوس...
به غیر ذات قدیم مهیمن قدّوس

۱۰- تقی الدین شوشتری: از وی در بخش شاعران دربار خان‌خانان ذیل تقیای شوشتری غیوری سخن رفته است.

۱۱- توسنی:^۱ نامش منوهر است، پسر راجه‌یی به نام لون گرن است. اکبر او را میرزا منوهر خطاب می‌کرد. به زبان فارسی شعر می‌سرود، اکبر تخلّص وی را «توسنی» تعیین کرد. ملا عبدالقادر بداؤنی که برخی اشعار او را دیده است، می‌نویسد که از یک هندو چنین طبع آزمایی حیرت‌انگیز است. ابوالفضل می‌نویسد او اولین شاعر هندو بود که در اشعارش فنون ادبی به چشم می‌خورد. مهمترین موضوع مورد توجّه توسنی تصوّف است. توسنی اولین شاعر هندوست که دیوان فارسی دارد. دیوان او تا زمان صائب تبریزی در دسترس بود که صائب آن را در بیکار خود آورد. سال وفاتش معلوم نیست. نمونه شعر او:

بی‌عشق تو در جگر لبالب نار است
بتخانه و کعبه هر دو نزد کفر است
در مدح مولای متّقیان گفته است:
علی بگزیده لطف‌اله است
بی‌درد تو در سرم سراسر خار است
ما را به یگانگی ایزد کار است
به محشر مجرمان را عذر خواه است
بود در منقبت قاصر زبانها

۱۲- ثانی خان هروی:^۲ از امرای قدیمی دربار اکبر بود، نامش علی اکبر بود. به تأثیر اکبر آیین خود را تغییر داد. چند رساله تألیف کرده که در تأیید عقاید اکبر بود. ملا عبدالقادر او را ملحد خوانده است. کافیه و رساله منظوم در صرف دارد که به گفته

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۴۷۷-۴۸۰؛ Dictionary, p. 595؛ منتخب التواریخ، خطّی، ص ۴۳۲-۴۳۴.

۲- بزم، ۱، ص ۴۸۲-۴۸۳؛ منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۲۰۴.

عبدالقادر مضحک است. می نویسد گویا در اواخر عمر از شاعری روی گردان شده است. نمونه شعر او:

ای رسم تو آزار من و قاعده بیداد فریاد ازین رسم و ازین قاعده فریاد

*

بگذر ز ناخوشی که درین دیر دیرگیر نیکی ندید هرکه بدی کرد با فقیر

*

از بهر سلام تو رقیب آمده در راه یارب که از این ره نبرد سر به سلامت

۱۳- ثنایی مشهدی: در بخش شاعران دستگاه خانانان از او بحث به بیان آمده است.

۱۴- جدایی مصور: ^۱ میرسیدعلی پسر میر مصور است. اصل او را از بدخشان یا ترمذ دانسته اند. در ابتدای حال در ایران می زیست، سپس در سال ۹۵۶ هجری به کابل رفت و به خدمت همایون پیوست. چون همایون به نقاشی علاقه مند بود، برای آن سلطان تصاویری فراهم می کرد. بعد از همایون، منظور نظر اکبر شد و لقب «نادرالملک همایون شاهی» یافت. قضاید، قطعه و رباعیات فراوان سروده است. در کتابخانه اکبر به تزیین و تصویر قصه امیر حمزه مشغول بود. پس از مدتی از سلطان رخصت گرفت و به سفر مکه رفت و در آنجا دنیا را وداع گفت. نمونه سخن وی:

صبحدم خار دم از همدی گل می زد ناخنی در دل صدپاره بلبل می زد

*

خواستم گویم از احوال خود آن بدخو را همه دم همدم غیرست چه گویم او را؟

*

حسن بتان کعبه یی است، عشق بیابان او سرزنش ناکسان خارمغیلان او

۱۵- جذبی گرد: ^۲ پادشاه قلی پسر شاه قلی سلطان است، مدتی در قزوین بود و در

۱- کاروان هند، جلد ۱، ص ۲۷۲ - ۲۷۵؛ ص ۴۳۰ - ۴۳۶؛ منتخب، ۳، ص ۲۱۱.

۲- بزم تیموری، جلد ۱، ص ۴۸۴ - ۴۸۵؛ کاروان هند، ۱، ۲۷۵ - ۲۷۶؛ آیین اکبری، ص ۱۷۹؛ منتخب، ۳، ص

پروردن مضامین عجیب مهارت داشت و در شعر «جذبی» تخلص می‌کرد. نوشته‌اند که او از امرای شاه تهماسب صفوی بود. چون به هند آمد در دربار اکبر به گرمی پذیرفته شد. مردی فهیم، پاک‌طینت و خوش طبع بوده است. می‌گویند که وی در سال ۹۸۳ هـ در جنگ کوار کشته شده است. نمونه سخن وی:

خود را ز روز وصل گریزان ندیده‌ای	آنی که لذت شب‌هجران ندیده‌ای
خود را چو غنچه سر به گریبان ندیده‌ای	خار ملامتی نگرفتست دامن
ذوق کم التفاتی جانان ندیده‌ای	هرگز نبوده عشق تو را استقامتی

۱۶- جعفر بیگ قزوینی: ^۱ پسر میرزا بدیع‌الزمان است که در زمان شاه تهماسب وزیر کاشان بود. جعفر مردی باکمال بود و خط تعلیق را نیکو می‌نوشت. به سبب فتور در دوره صفوی به دیار هند رفت. ابتدا چندان ترقی نکرد. پس از کشته شدن عمویش خواجه غیاث‌الدین علی قزوینی (آصف‌خان دوم)، اکبر او را خواست و منصب عمویش را به وی داد و چندان ترقی کرد که می‌گویند از نزدیکان اکبر کسی به عزت او نبوده است. ابوالفضل نام وی را در شمار قافیه‌سنان آورده است و نوشته است که فهم عالی دارد و لختی آگهی اندوخته. او در زمان جهانگیر به‌لنگی شاهزاده سلطان پرویز منصوب شد. وی مثنوی به نام «حسرو و شیرین» به نام جهانگیر نظم کرده که سلطان آن را «مورنام» نام نهاده است. جعفر بیگ در ۱۰۲۱ هـ درگذشته است. تقی اوحدی نوشته است که بعد از مرگش یک کروور و نیم (پانزده میلیون) از زر و زینت به دست آمد، اما کسی نشنیده است که در مدت حیات خود کسی از یاران را مورد نوازش قرار داده باشد، شاعری که برای وی مدیحه می‌گفت، او به جای صله همان شعر را جواب می‌داد. نمونه سخن وی:

یار جستم که غم از خاطر غمگین ببرد	نه که جان کاهد و دل خون کند و دین ببرد
دل سپردم به بتی تا شود آرام دلم	نه که تسکین و قرار از من مسکین ببرد
جعفر از یار و دیارت شدی آواره چنان	که مگر خاک تو را باد به قزوین ببرد

۱۷- **حزنی اصفهانی:**^۱ تقی‌الدین محمد متخلص به‌حزنی از شاعران فاضل اصفهان است. سالها در اصفهان به‌تدریس مشغول بود. شعرشناس بود و اشعار متقدّمان و متاخّران را می‌شناخت. مردی گشاده‌دست بود. در سال ۹۸۷ هـ به‌هند سفر کرد. ابوالفضل علامی او را در شمار قافیه‌سنگان دربار اکبر نام برده و دانش‌پژوه خوانده است. ظاهراً او به‌سال ۹۹۵ هـ در لاهور درگذشته است. نمونه سخن او:

غم معاذالله اگر نیست تمنایی هست	گرد دل گردم و بینم که درو جایی هست
شرم نگذاشت که دانیم تماشایی هست	بعد عمری که نشستیم به‌هم یک ساعت
یاد زندان که درو انجمن‌آرایی هست	در چمن بود زلیخا و به‌حسرت می‌گفت
که میان من و او رسم تقاضایی هست...	ناامیدم ز تو اما به‌محبت چه کنم

۱۸- **حسین مروی:**^۲ از اولاد شیخ رکن‌الدوله سمنانی است. در معقول شاگرد مولانا عصام‌الدین و ملاحفی است. و در حدیث شاگرد ابن حجر ثانی است. همایون از وی قدردانی می‌کرد و ندیم خاصّ او بود. بعد از همایون به‌دربار اکبر پیوست. ملا عبدالقادر شعر و انشای او را می‌ستاید و با این همه می‌نویسد که شعرش متوسط است. قدرت او در ساختن قصیده‌یی است که به‌سال ۹۷۷ هـ در تولّد شاهزاده سلیم سروده است که از مصراع اوّل سال جلوس اکبر (۹۶۳ هـ) و از مصراع ثانی تولّد شاهزاده درمی‌آید. اکبر به‌وی دستور داد که کتاب *سنگهاسن بتیسی* را به‌نظم درآورد و این کتاب به‌پایان نرسید. در ۹۷۹ هـ از سلطان مرخصی گرفت و به‌کابل رفت. فیضی تربیت یافته‌ او بود. حسین مروی در کابل درگذشته است. نمونه سخن وی:

الله‌الحمد از پی جاه و جلال شهریار	گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جان وجود آمد فرود	کوکبی از اوج عزّ و ناز گردید آشکار
گلبنی اینگونه نمودند بر دور چمن	لاله زینگونه بنگشود از میان لاله‌زار...

۱۹- **حلیمی:**^۳ میرزا جانی‌بیگ حاکم تته در شعر «حلیمی» تخلص می‌کرد.

۱- کاروان، ۱، ص ۳۱۴-۳۲۱؛ بزم، ۱، ص ۵۵۶ (فقط نام شاعر قیده شده)؛ آیین اکبری، ص ۱۷۲؛ منتخب، ۳.

۲- بزم، ۱، ص ۴۶۷؛ منتخب، ۳، ص ۱۷۶.

ص ۲۱۹.

۳- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۴۹۳.

عبدالرحیم خان خانان او را به دربار اکبر معرفی کرد. اکبر در سی و هشتمین سال جلوس خود او را حاکم ملتان تعیین کرد. در چهل و دومین سال جلوس به منصب سه هزار و پانصدی ارتقا داد. او به دانایی و درستکاری شهره بود. چون پیرو دین الهی شد، اکبر او را عزیزتر شمرد. شاعری خوش مشرب بود. اکبر بر او سرانجام خشمگین شد. نمونه سخن او:

خوش آن وقتی که عشق غمخوارم بود (کذا) آه شب و گریه سحر کارم بود
بدگردی بین که با من نگذاشت کالای غمی که زیب بازارم بود

۲۰- حیاتی گیلانی: در شمار شاعران دستگاه خان خانان آمده است.

۲۱- حیدری تبریزی: در شمار شاعران دستگاه خان خانان قید شده است.

۲۲- حیفی ساوجی:^۱ نام او در *طبقات اکبری* نیامده است. نظام الدین احمد بخشی از وی نام برده است. او همراه فیضی به سفر حج رفت و مدتی هم در گجرات بود. بیتی از شعر او:

گلفروش من که خواهد گل به بازار آورد باید اول تاب غوغای خریدار آورد

۲۳- خسرو قاینی:^۲ خواهرزاده میرزا قاسم گنابادی است. بداونی می نویسد پس از بازگشت از سفر حجاز به شاهزاده سلیم پیوست. ابوالفضل از وی به نام قاینی یاد کرده است. باز ابوالفضل می نویسد که او خط شکسته را خوب می نوشت در کمانداری و بندق اندازی هم مهارت داشت و چهار بیت از اشعار او را نقل کرده است. او در سال ۱۰۰۲ هجریات داشته و در سال ۱۰۰۴ هجری سال تألیف *منتخب التواریخ* - به نوشته کاروان هند - چندی از شهادت وی می گذشته است. باید سال فوت او را ۱۰۰۳ هجری دانست. نمونه سخن او:

۱- بزم، ۱، ص ۴۹۳.

۲- بزم، ۱، ص ۴۹۴ - ۴۹۵؛ کاروان، ۱، ص ۳۷۲ - ۳۷۷؛ *منتخب التواریخ* (خطی)، ص ۴۴۶؛ آیین اکبری، ص

کسی که مدحت شاه نجف شعار کند
کند سنان تو با جان دشمنان کاری
سزد که دیده اعمی بدو شود روشن
به یاد رمح تو چون هجر دوستان در دل
برآفرینش از این رتبه افتخار کند
که عاقبت به جفایشه روزگار کند
ضمیر پاک تو گریاری غبار کند
خطوط باصره در صلب سنگ کار کند

۲۴- خنجر بیگ: ^۱ از شاعران مورد ستایش ملا عبدالقادر بداؤنی است. می نویسد که در خطاطی، سپاهی گری، معما گویی اسطرلاب، تطبیق اعداد یگانه روزگار بود. در موسیقی هندی هم مهارت داشت. او مثنوی ساخت در صدییت و در آن صاف و بی ریا به نصیحت اکبر پرداخت. در حالی که همه شعرای آن عصر تنها به ستایش اکبر می پرداختند. بداؤنی می نویسد هنگامی که این مثنوی خوانده شد، صله و انعام به شاعر داده شد. صاحب دیوان است. ابوالفضل در *آیین اکبری* از وی نام نبرده است. در *طبقات اکبری* نیز نام وی نیامده است. مؤلف *مخزن العرائف* مطالب ملا عبدالقادر را نقل کرده است. نمونه‌یی از مثنوی او:

هر زمان اندرو تماشایی است	شهریارا جهان عجب جایی است
هر زمان بازی کند آغاز	چرخ نیرنگ ساز شمعده باز
تاجداران با سپاه و حشم	پیش از این بوده اند در عالم
مانند تارixهای کهنه و بس	زان دلیران پرهوی و هوس
انـبیـا زو چـرا رمیدندی؟	گر به دنیا ثبات دیدندی
اینچنین هست و بود و خواهد بود...	خسروا کار این جهان حسود

۲۵- دخلی اصفهانی: در شمار شاعران دستگاه خان‌خانان قید شده است.

۲۶- دوایی: ^۲ حکیم شمس الدین علی مخاطب به عین‌الملک و متخلص به دوایی از شیراز یا لاهیجان است. در طب مهارت داشت و در شعر نیز به معما و غزل توجه بیشتر داشت. وفات او در ۱۰۰۴ هـ اتفاق افتاده است. نمونه شعر او:

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۴۹۵-۴۹۸؛ منتخب، خطی، ص ۲۲۳.

۲- کاروان هند، جلد ۱، ص ۴۱۴-۴۱۷؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر)؛ منتخب، ۳، ص ۲۳۰.

ز ابر غم نه ژاله بر من دلتنگ می‌بارد ز تأثیر حوادث بر سر من سنگ می‌بارد
چنان تندست با اهل دل آن شوخ جفایشه که گاه آشتی از غمزه او جنگ می‌بارد
دوایی از در احسان او کفرست نو میدی که ابر فیض او فرسنگ در فرسنگ می‌بارد

۲۷- دوری هروی:^۱ میردوری در نوشتن خط نستعلیق استاد بود، اکبر او را «کاتب‌الملک» لقب داده بود. می‌گویند که در هندوستان خط نستعلیق را شاید کسی بهتر از وی نوشته است. وی از زمان همایون با دربار تیموریان مربوط بود. کتاب *نصرتخان و دول‌رانی* را برای اکبر کتابت کرده است. میردوری مجموعه‌یی از اشعار مرتب ساخته و به نام «مجمع‌الشعر» به حمیده بانو مادر اکبر تقدیم داشته است. اواخر حیات اجازه سفر حج خواست، به‌مکه رفت و در بازگشت در کنار بندر سورت کشتی به‌سنگ خورد و مسافران آن در دریا غرق شدند. دوری هم در آن کشتی بود. نمونه شعر او:

گر به‌وصل تو بدآموز نمی‌گردیدم از فراق تو بدین روز نمی‌گردیدم
سوخت پروانه صفت مرغ دل‌من ایکاش گرد آن شمع شب‌افروز نمی‌گردیدم
گر به‌تیر مژه‌اش سرخ نمی‌کردم چشم هدف ناوک دلدوز نمی‌گردیدم
آتش عشق اگر شعله نمی‌زد در دل همدم ناله جانسوز نمی‌گردیدم

۲۸- رفیعی کاشانی: به‌نام رفیعی معنایی در شمار شاعران دستگاه خان‌خانان آمده است.

۲۹- روغنی استرآبادی:^۲ اصلش از دامغان است، در استرآباد به‌شاعری پرداخته است. مردی بی‌قید بود، همیشه زبان به‌هجا گشاده داشت. به‌هندوستان سفر کرد و به‌دربار اکبر پیوست. ملا عبدالقادر بداونی می‌نویسد: هزل او بیشتر از جدّ اوست. دیوانی دارد قریب سه هزار بیت، در سال ۹۸۰ هـ به‌هنگام حرکت اردوی اکبر به‌جانب گجرات، در پای قلعه ابوگره درگذشت و در همان جا مدفون شد. نمونه شعر او:

۱- بزم، ۱، ص ۴۹۸-۴۹۹؛ کاروان، ۱، ص ۴۱۷-۴۱۹؛ Indo - Persian..., p. 192

۲- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۰۲-۵۰۳؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۴۸۳-۴۸۶؛ منتخب، ۳، ص ۲۳۴.

اگرچه رفتنم بد بود از کوی تو دریاری ولی از بودنم بدنام می‌گشتی نکو رفتم

*

توشمع مجلس جانی و من پروانه‌ات جانا مرا سرگرم خودگردان که برگرد سرت گردم

۳۰- رهایی خوافی: ^۱ شیخ سعدالدین رهایی از نسل شیخ‌زین‌الدین خوافی (م ۸۳۸هـ) است. به‌نوشته مؤلف *طبقات اکبری*، دیوان شعر دارد و حمسه را تقلید کرده است. در اوایل سلطنت اکبر از خراسان به هندوستان آمده، مثنوی «*منظورالنظار*» را به تقلید *مخزن‌الاسرار* سروده و به اکبر تقدیم کرده است. تاریخ اختتام آن مثنوی سال ۹۸۲هـ است و رهایی اندکی پس از ختم آن مثنوی درگذشته است. نمونه شعر او:

سفرکردم که شاید خاطرم از غم بیاساید چه دانستم که صدکوه غم در راه پیش آید

*

ز چشم من چواشک ای نازنین من روان مگذر زمانی مردمی کن اینچنین از مردمان مگذر
به شکر آن دهن تنگ و ابروی چو هلال چنان شدم که نیارد کسی مرا به خیال

۳۱- رهی نیشابوری: ^۲ مولانا خواجه جان از نیشابور است و در کشمیر سکونت داشت. به‌غایت خوش‌فهم، درویش سرشت و مستغنی طبع بوده است. نمونه شعر او:
من از چشم خود دوش شرم‌منده بودم که در ورطهٔ خونش افکنده بودم
۳۲- زین‌خان کوکه: ^۳ برادر شیری اکبر بود. پدرش خواجه مقصود علی هروی ملازم حمیده بانوییگم مادر اکبر بود. اکبر به‌وی بسیار علاقه‌مند بود و منصب بلند پنجهزاری داشت. شاهزاده سلیم با دختر وی ازدواج کرد. ملا عبدالقادر می‌نویسد در تمام آلات موسیقی ماهر بود. اگرچه او جز خطاطی به کاری مشغول نبود، اما گهگاه شعر می‌گفت: نمونه شعر او:

آرام من نمی‌دهد این چرخ کج خرام تا رشتهٔ مراد به‌سوزن درآورم

۱- بزم، ۱، ص ۴۹۹-۵۰۰؛ کاروان، ۱، ص ۴۹۲-۴۹۳؛ آیین اکبری، ص ۱۷۸؛ منتخب، ۳، ص ۲۳۳.

۲- بزم، ۱، ص ۴۹۴؛ آیین اکبری، ص ۱۸۲. ۳- بزم، ۱، ص ۵۰۳؛ منتخب‌التواریخ، خطی، ص ۴۷۴.

۳۳- ساقی جزایری مشهدی:^۱ اصلش عرب است. پدرش شیخ ابراهیم فقیه در مشهد ساکن بود، ساقی در مشهد به دنیا آمده است. به هند رفته، در سال ۱۰۰۴ هـ در بنگاله بوده است. نمونه شعر او:

آزرده دلم از ستم یار نگردهد تا باعث خوشحالی اغیار نگردهد

*

زجانم گاه گریه آه دودآلود برخیزد بلی چون آب بر آتش فشانی دود برخیزد

۳۴- سپهری هروی:^۲ میرزا بیگ سپهری مردی خوش طبع و عارف مسلک است. به دربار پیوست، چون توکلی در دلش پیدا شد، روی از ملازمت برتافت. در اکثر تذکرها او را با ملاجلال سپهری زواره‌یی یکی دانسته‌اند. او در سال ۹۸۹ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

دل غریب به کوی بلاگذاری کرد غریب کوی تو شد دل غریب کاری کرد

*

از تبسم دفع زهرچشم خشم‌آلود کن کز نمک سازند شیرین چون شود بادام تلخ

۳۵- سرمدی اصفهانی:^۳ مولانا محمد شریف سرمدی، مدّتی چوکی نویس (نوبت‌نویس) بود، بعد در بنگاله به خدمت دیگری گماشته شد. اول «فیضی» تخلص می‌کرد، چون به دربار اکبر رفت و شیخ ابوالفیض با او معارضه کرد، او تخلص خود را به سرمدی تغییر داد. او همیشه با فضلا و بلغا الفت داشت و در دربار جلال‌الدین اکبر مرتبه والا یافت. مدّتی او را به حجابیت دکن فرستاده بودند، بازگشت و وفات کرد. سال وفاتش معلوم نیست. نمونه شعر او:

ایام به عهد ما وفا کرد تاریخ وفای روزگاریم

*

۱- کاروان، ۱، ص ۵۱۴-۵۱۵؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر آمده است)؛ منتخب، ۳، ص ۲۴۵.

۲- کاروان، ۱، ص ۵۳۲-۵۳۴؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر آمده است)؛ منتخب، ۳، ص ۲۴۱.

۳- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۰۳-۵۰۵؛ کاروان، جلد ۱، ص ۵۴۷-۵۵۰؛ Dictionary, p. 546؛ منتخب، ۳، ص ۲۴۵.

ما بر سر کونین نهادیم قدم را دستی نبود در دل ما شادی و غم را

۳۶- **سنجر کاشانی**^۱: پسر رفیعی معمایی است، در کاشان از محضر پدر کسب کمالات کرده است. چون پدر او به هند رفته بود، پسر نیز در سال ۱۰۰۰ هـ به هندوستان رفت و پدر را در دربار اکبر یافت. مدتی در گجرات زندانی بود. چون از زندان آزاد شد به احمدآباد گجرات رفت و از آنجا به دکن و بیجاپور سفر کرد. شاهنوازخان وکیل السلطنه ابراهیم عادل شاه مقدمش را گرامی شمرد و به عادل شاه معرفی کرد. مدتی بعد تصمیم گرفت که به ایران بازگردد، ولی در ۱۰۲۱ هـ در بیجاپور درگذشت. در کلامش رطب و یابس بسیار است و عبارات ناپسند و استعارات بی مزه به کار می برد. در اشعار خود از روزگار شکایت می کند. نمونه شعر او:

با وعده مرا باز شکیا نتوان کرد ما را به سخن از در خود و انتوان کرد
تا مهر تو نامد ننگشودیم در دل آری در دل بر همه کس و انتوان کرد
در قتل من از غمزه مدد خواست چه لازم این کار نه کاری است که تنها نتوان کرد...

۳۷- **سیدی**^۲: از سادات گرمسیر بود، نامش سید شاه است، به دست شیخ الاسلام چشتی به طریقت چشتیه درآمد. وابسته به دربار شاهی نیز بود. در پایان عمر ملازم قلیچ محمدخان در کابل شد. ملا عبدالقادر نوشته است که شاعری خوش طبع است. و ابیات زیر را از وی نقل کرده است:

قصیده‌یی به تو ای صاحب عطا گفتم که هست نسخه اهل کمال را فهرست
به این عطا که نمودی تو در برابر آن زدولت تو مرا رشته امید گسست
نه در برابر شعر من این عطای تو بود عطای خویش نگه دار و شعر من بفرست

۳۸- **شریف آملی**^۳: محمد شریف به اتهام نقطویگری از ایران به هند گریخت و در آنجا بزرگان او را موحد و متصوف شناختند. جهانگیر می نویسد: شریف بسیار پاکیزه نهاد و خوش نفس است، با آن که از علوم رسمی بهره ندارد، اکثر اوقات از او سخنان بلند

۱- کاروان، ۱، ص ۵۸۳-۵۹۴؛ آیین اکبری، ص ۱۷۹؛ میرزا غازی بیگ ترخان...، ص ۲۵۶-۲۷۱.
۲- بزم، ۱، ص ۵۰۵؛ منتخب، ۳، ص ۲۴۶.
۳- بزم، ۱، ص ۵۰۵؛ کاروان، ۱، ص ۶۲۱-۶۲۳.

و معارف ارجمند سر می‌زند... در زمان والد بزرگوارم از لباس درویشی برآمده مرتبه امارت و سرداری یافت. وی در سال ۱۰۱۵ هـ در لاهور درگذشته است. نمونه شعر او:

گرخون شود از غم دل آواره ما جز ما نکند کسی دگر چاره ما
از روز ازل مرتبی ذات خودیم سوهان نزده کسی بر انگاره ما

۳۹- شیری لاهوری:^۱ اهل لاهور است. به سپاهی‌گری مشغول بود و همیشه با شاعران مؤانست داشت. در هندوستان اشعار او مشهور است. او در سال ۹۹۴ هـ در راه بنگاله در جنگ با افغانان کشته شده است. نمونه سخن او:

بود دست اقبال را نقش خاتم دعای محمد رحیم ابن‌بیرم
سزوار مدح و ثنا میرزاخان چراغ دل خان‌خانان اعظم...

۴۰- صادق حلوی سمرقندی:^۲ از دانشمندان مشهور ماوراءالنهر بود، چندین سفر به هندوستان داشت. آخرین بار از راه هند به حج رفت و در بازگشت میرزا عبدالحکیم او را در کابل نگه داشت و به تدریس گماشت. پس از چندی به زادگاه خود بازگشت. در غزل استاد بود. نمونه شعراو:

دلم گم شده و نمی‌دهم کس نشان ازو در خنده است لعل تو دارم گمان ازو

✱

جز درت جایی دل آواره را منزل نشد از درت گفتم شوم آواره اما دل نشد

۴۱- صادقی قندهاری:^۳ اصلاً از مردم هرات بوده، چون بیشتر در قندهار زیسته به قندهاری معروف شده. مدتی هم در هندوستان زیسته و ظاهراً در همان جا هم درگذشته است. عبدالقادر بداؤنی ابیاتی از وی نقل کرده است:

دل مجروح را پروای تن نیست شهید عشق محتاج کفن نیست
مرا چون تـنگ‌روزی آفریدند چرا هیچم نصیبی زان دهن نیست
خیالی از تنم باقی است و آن هم چونیکو بنگری جز پیرهن نیست

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۰۶-۵۰۹؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۱۱۱-۱۱۲۲؛ منتخب، ۳، ص ۲۴۸.

۲- منتخب، ۳، ص ۲۵۵. ۳- همان، ص ۲۵۹.

۴۲- صالح دیوانه:^۱ مردی مجذوب بود، به همین جهت به دیوانه شهرت یافته، چندی در دربار جلال الدین اکبر می زیسته و اکبر او را «عاقل» (یا غافل) خطاب می کرده است. پس از چندی او را از دربار رانند. تا پنج شش طبق طعام در دریا یا چشمه یا حوضی به نام خضر (ع) نمی فرستاد، خود طعام نمی خورد. عبدالقادر طبع شعر او را می ستاید. او در اواخر عمر به کابل رفت. نمونه شعر او بیتی است که عبدالقادر نقل کرده است:

چو سودای سرزلفش به پافکنده زنجیرم

درین سودا به غیر از جان سپردن نیست تدبیرم

۴۳- صالحی هروی:^۲ اهل هرات است، در شعر و انشا سلیقه تمام داشت. و خوش خط بود و در سلک منشیان خدمت می کرد. نمونه سخن او:

تا سرم گشت از آن خنجر بیداد جدا سر جدا غرقه به خون شد دل ناشاد جدا
عاشقی مایه دردست چه هجران چه وصال خسرو از عشق جدا نالد و فرهاد جدا

۴۴- صبوحي جغتایی:^۳ از طایفه جغتایی است، مردی بی قید و لایبالی بود. در شعر مهارت تمام داشت. در سال ۹۷۲ یا ۹۷۳ ه در آگره درگذشته است. نمونه شعر او:

ضعف غالب شد و از ناله فروماند دلم دگر از حال من او را که خبر خواهد کرد
حالت خویش چه حاجت که برو شرح دهم گر مرا سوزدلی هست اثر خواهد کرد

۴۵- صبوری همدانی:^۴ خواجه کمال الدین حسین صبوری اهل سیاق و حساب بود، مدتها در هند سیاحت کرده و به خدمت جلال الدین اکبر پیوسته بود. در روز قتل خان زمان، یعنی علی قلی خان شیانی، از امرای اکبر که علیه اکبر به مخالفان پیوسته بود و به سال ۹۷۴ ه کشته شد، صبوری هم که از شاعران دستگاه وی بود، اسیر شد. گویا بعداً آزاد شد و به مرگ طبیعی درگذشت. نمونه شعر او:

۱- منتخب التواریخ، ص ۲۶۱-۲۶۲.

۲- منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۲۵۸.

۳- همان، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۴- همان، ص ۲۶۱.

سپردم جان من بی صبر و دل از داغ هجرانش
 چه در دست این که غیر از جان سپردن نیست درمانش
 چو سوز آشکارا پیش او ظاهر نمی گردد
 چه سان آگاه سازم از جراحتهای پنهانش
 چو در شبگون لباس آن مه به سیر شب برون آید
 فروغ صبح ظاهر گردد از چاک گریبانش
 *
 در بر قبای آل و به کف جام لاله گون
 خون در درون غنچه به این رنگ می کند

۴۶- صرفی: ^۱تخلص شعری یعقوب کشمیری است و احوال او در بخش علمای
 دربار اکبر آمده است. بدآونی این دو بیت را از وی نقل کرده است:
 بر رخ فکند چاشتگه آن مه نقاب را پیش از زوال شام رسید آفتاب را
 از توتیا می رس وز آن خاک ره می رس خاصیتش زمردم صاحب نظر می رس

۴۷- صرفی ساوجی: ^۲در جوانی به شاعری پرداخت، به کاشان رفت و پیش محتشم
 رفت و آمد داشت و شاگرد وی بود. از آنجا به هند سفر کرد. مدتی در دکن در خدمت
 قطب شاه سلطان ابراهیم قلی (۹۵۷ - ۹۸۹ هـ) بود. مدتی در گجرات با خواجه نظام الدین
 احمد، مؤلف طبقات اکبری بود. به لاهور رفت و درویشانه می زیست. زمانی که شیخ
 فیضی به حکومت دکن نامزد شد، همراه وی به دکن رفت. او با آنکه شاگرد محتشم بود،
 در شعر از وحشی تقلید می کرد. مدتها پیش خان خانان بود. هنگامی که میرزا عزیز کوکه
 قصد سفر حج داشت، او هم التماس سفر حج کرد و به مکه رفت و ظاهراً در اوایل سال
 ۱۰۰۲ هـ در مکه معظمه وفات یافت. ملا عبدالباقی نهاوندی طرز شعر او را همان طرز
 محتشم می داند و می گوید هنگامی که به هندوستان آمد، طرز خود را به طرز مولانا عرفی
 و یاران هندوستان در قصیده آشنا ساخته است. نمونه شعر او:

۱- منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۲۶۰.

۲- منتخب، ۳، ص ۲۶۰-۲۶۱؛ کاروان هند، ۱، ص ۷۱۷-۷۱۹؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

کشورجان مرا پادشهی دیگر هست اگر از دیده مهی رفت مهی دیگر هست
 به عقوبت همه را کشت و همان دارد کین مگر این بی گنهان را گنهی دیگر هست
 ره مکن دور وز مسجد به خرابات مرو که از این خانه به آن خانه رهی دیگر هست
 چنان که در *کاروان مند* هم قید شده، نام صرفی به صورتهای: حیفی ساوجی،
 صیرفی ساوجی، صفیری ساوجی، حرمی ساوجی و صورتهای دیگر آمده است.

۴۸- طارمی: ^۱ ملاعلی طارمی، برادر یا برادرزاده ملاصادق محدث است. در اوایل جوانی از وطن سفر کرده، مدتها در هند و کابل به سر برده، سپس به عربستان رفته و در آنجا به تحصیل حدیث پرداخته است، بار دیگر به هندوستان بازگشته، به گفته ملاعبدالقادر بداؤنی «بنابر موافقت سلیقه گاه گاهی طبیعت شوخ را به نظم اشعار کار می فرمود.» وفات او چنان که عالم کابلی در ماده تاریخ آورده است که «بگو مرده ملاعلی محدث» سال ۹۸۳ هجری است، بداؤنی سال ۹۸۱ ه قید کرده است. نمونه شعر او:

تا دل اندر قیدزلف مهوشان انداختم از برای خویشان دام بلایی ساختم

*

تن خاکی چنان افسرده شد از داغ هجرانم رود بیرون چو گرد از جامه گردامن برافشانم

*

مردم چشم از آن جا در میان آب کرد تا که نتواند دمی با خود خیال خواب کرد

۴۹- طالب اصفهانی: به نام بابا طالب اصفهانی در شمار شاعران عبدالرحیم خان خانان آمده است.

۵۰- طالعی یزدی: ^۲ مردی خوش خط بوده، نستعلیق را خوش می نوشته، در آگره به صحافی مشغول بوده است. دیوانی داشته، مضامین خاصی پرداخته و تشبیهات غیر مکرر به کار برده است. نمونه شعر او:

۱- منتخب، ۳، ص ۲۶۲ - ۲۶۳؛ کاروان، ۱، ۷۵۷ - ۷۵۸؛ بزم، ۱، ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۲- منتخب، ۳، ص ۲۶۶ - ۲۶۷؛ کاروان، ۱، ۷۸۸ - ۷۹۰؛ بزم، ۱، ۵۷۷ (فقط نام شاعر).

به‌رغم غیرچنان گشته مهربان بامن که حرف قتل من آورده در میان بامن
اگرچه داشت به‌قتلَم زبان یکی با غیر هزارشکر که گردید هم‌زبان با من
تو نیک‌باش به‌من کز بدان نیندیشم چه غم که نیک نباشند این و آن با من

۵۱- طریقی ساوجی: ^۱محمود بیگ نام اوست. تخلص او را «ظریفی» هم نوشته‌اند. از مجموع نوشته‌های تذکره‌ها همان عبارت موجز ملا عبدالقادر مستفاد می‌شود که «پیر فاسق جنگره و مسخره‌یی بود، به‌زور بی‌حیایی اکثری از شاعران درگاه را پیش می‌کشید، آخر به‌زیارت حج مشرف گردیده همان جا درگذشت.» اشعار او در مکتب وقوع است. نمونه شعر او:

گفتی که زار می‌کشم گرد من مگرد گرد تو گردم از سخن خویشتن مگرد

*

وصل مشغول تلاقی شد ولی کاری نساخت آنچه با جانم کدورت‌های هجران کرده بود

*

یک شب نمی‌شود که حرامی هجر او بر کاروان صبر و تحمل نمی‌زند

۵۲- عالم کابلی: ^۲مردی شیرین‌ادا، خوش طبع و موزون حرکات بوده، در زمان بحث سخنان خنده‌آوری بر زبان می‌آورده، در بیاض خود تقریری در بحث شرح مقاصد نوشته است. همچنین «جدید» در مقابل شرح تجرید و حاشیه‌یی بر مطول نوشته و آن را «طول» خوانده که در برابر مطول و اطول است. تألیفی در شرح مشایخ هند دارد که از هر کس هرچه شنیده نوشته و خود نیز به‌حدس پاره‌یی بر آن افزوده است و آن را «فتح‌الولایه» خوانده است. چون پرسیده‌اند که او عطف معطوف می‌خواهد گفته است که معطوف اینجا مقدّر است. چون مولدش گل‌بهار دهی از توابع کابل بود، چند مدّت «بهاری» تخلص می‌کرد، بعد آن را به «ربعی» تغییر داد. چند بیتی در زمینه سلسله‌الذهب سرود و آن را «صامه‌الجرس» نامید.

۱- بزم تیموری، جلد ۱، ص ۵۱۲-۵۱۳ (نام شاعر ظریفی آمده است)؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۸۰۶-۸۱۳؛ منتخب، جلد ۳، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۲- منتخب، ۳، ص ۲۷۰؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۵۳- عبیدی:^۱ جوانی نورسیده بود، بیتی سروده بود که مدّتی در لاهور ورد زبانها بود. حکیم ابوالفتح او را بسیار تعریف کرد و به ملازمت پادشاه برد، چون از او شعر خواستند، اشعار مشتمل بر شکایت زمانه خواند و رویی نیافت و از آن پس کسی او را ندید. بیت معروف او این است:

متاع درد که پرسیدم نمی‌ارزد کرشمه‌یی که به پرسیدنش نمی‌ارزم

۵۴- عتابی:^۲ سیّد محمد نجفی از نجف به دکن آمده است، در اله آباد به حضور اکبر رسیده است. مردی بی‌باک بود، به عرض سلطان رساندند که فتح‌الله شیرازی را هجو کرده است. چون از او پرسیدند، انکار کرد، به بندش کشیدند و شاه در فتح‌پور دستور داد که مسوّدہ‌های او را تفتیش کنند که دربارهٔ چه کسانی هجو گفته است، بعضی چیزها به دست آمد. ده سال در گوالیار محبوس بود. بعد از مدّتی آزاد شد. در عربی و فارسی اشعاری دارد. در انشا هم مهارتی داشت. نمونهٔ شعر او:

از سرکوی تو آلودهٔ بهتان رفتم	عصمت آوردم و تر دامن عصیان رفتم
شب زلف تو ز جمعیت دلها خوش کرد	که زکویت من آزرده پریشان رفتم
چشمهٔ خضر به خاک قدم می‌نازد	گرچه لب تشنه‌تر از چاه زخندان رفتم
قند می‌ریخت به هر در که زدم پنداری	که به دریوزه سوی آن لب خندان رفتم
در هفتاد دو ملت زدم و از دریأس	ناامید از مدد گبر و مسلمان رفتم

۵۵- عرفی شیرازی: ← شعرای دربار عبدالرحیم خان خانان.

۵۶- عزیز کوکه:^۳ میرزا عزیز کوکه برادر شیری اکبر بود، اکبر به او علاقه داشت، هرگاه اختلافی پیش می‌آمد، می‌گفت: میان من و او جویبار شیرجاری است. اکبر او را به مقاماتی منصوب کرده بود. حاکم پنجاب، دیپالپور و گجرات بود. عزیز مردی رک‌گو و بی‌باک بود. گاهی سخنان او موجب ناراحتی اکبر می‌شد. در بیستمین سال جلوس بر او

۱- منتخب، ۳، ص ۲۷۷؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۲- بزم، ۱، ص ۵۱۳-۵۱۴؛ منتخب، ۳، ص ۲۷۵-۲۷۷.

۳- بزم، ۱، ص ۵۱۵-۵۱۹؛ منتخب، ۳، ص ۲۸۰-۲۸۳.

خشم گرفت و عزلش کرد و در آگره تحت نظر قرار داد. در بیست و سومین سال جلوس باز او را مورد عنایت قرار داد. در سال بیست و پنجم جلوس او را مأمور فتح دکن کرد. شاهزاده مراد با دختر او ازدواج کرد. بار دیگر میان او و اکبر اختلافی شدید پیش آمد. میرزا عزیز بدعت دینی اکبر را نمی‌پسندید. هرگاه به دربار می‌رفت، گُرنش نمی‌کرد. در مسائل مذهبی جوابهای تند و تلخ می‌داد. چون به حج رفت، در حرمین اموال فراوانی صرف کرد و پنجاه سال هزینه روضه حضرت رسول (ص) را به روضه تقدیم کرد. چون به هندوستان بازگشت، با عنایات شاهانه مواجه شد. در چهلمین سال جلوس اکبر به منصب وکیل شاه و مُهردار سلطنت ارتقا یافت. سال بعد به حکومت ملتان تعیین شد. در عهد جهانگیر مورد عقاب واقع شد. هرگاه به دربار می‌رفت، کفن می‌پوشید. مدّتی در قلعه گوالیار تحت نظر بود. سپس به‌لنگی سلطان داور بخش تعیین گردید. سرانجام در سال ۱۰۳۳ هـ / ۱۶۳۴ در احمدآباد گجرات درگذشت. میرزا عزیز گاهی در شاعری هم طبع آزمایی می‌کرد. در تاریخ و تقریر و دعانویسی ماهر بود. در خطّ شاگرد میرزا باقر پسر میرعلی بود. دربار او بعد از خان‌خانان و حکیم ابوالفتح گیلانی محلّ اجتماع شاعران و دانشمندان بود، چنان‌که مقیمی سبزواری، حیدری، و مدامی بدخشی از ملازمان دستگاه او بودند. نمونه شعر او:

ای زلف چلیپای تو زنجیر دل من وی عشق تو آمیخته با آب و گل من

※

گشت بیمار دل از درد و غم تنهایی ای طیب دل بیمار چه می‌فرمایی؟

※

جان غم فرسودمن شد خاک در راه وفا بی‌وفا یارا طریق خاکساری را ببین

۵۷- عزیزی:^۱ میرعزیزالله عزیزی از سادات قزوین است. مدّتها در دیوان صدارت بود، چون به شغل دیوانی وارد نبود، عزّتش به ذلّت تبدیل شد و دار و ندار خود را به‌خزانۀ دولت سپرد. از آثار منظوم او علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، «گل و مل»، «وجه القناع»، «رساله منظوم رمل»، «حقیقه العشاق» و «شهر آشوب» را می‌توان نام برد. وی در سال ۹۸۸ هـ از شکنجه جان سپرد. نمونه سخن او:

یارب از جمعیت عصیان پریشانم بسی رحمتی فرما که زیربار عصیانم بسی
غم فراوان، غصه‌بی حد، صبرکم، غمخوارنی چون کنم یارب به کار خویش حیرانم بسی

۵۸- عشقی‌خان:^۱ از پیرزاده‌های ترک است، در علم سیاق و قوفی داشت. چندانگاه میربخشی را به‌عهده داشت. دیوانی مشتمل بر قصاید و غزلیات دارد. روزی در لاهور به‌عرض شاه رسانید که می‌خواهد کلیاتش را به‌حضور سلطان تقدیم کند و همان زمان خواست قصیده و غزلی جدید که سروده بود برای سلطان بخواند. سلطان گفت این اشعار را هم در کلیات وارد کن که تمام اشعار را یک باره بخوانیم. اشعار وی بیشتر مضحک و ضعیف است. نمونه شعر او:

خوار و بی‌اعتبار و زشتم من چه بلا مردک پلشتم من

۵۹- علمی:^۲ میرمرتضی علمی از سادات دوغلباد و از امرا بود. مدتها ادارهٔ بداؤن به‌عهدهٔ او بود. مردی بافضیلت بود، گاهی از روی خوش طبعی شعر می‌گفت. بیت زیر از اوست:

ای دل همه شب آن سگ کوخواب ندارد از ناله و فریاد و فغانی که تو داری

۶۰- عنایت‌الله کاتب:^۳ از شیراز به‌هندوستان آمده بود و در کتابخانهٔ اکبر به‌کتابداری مشغول بود. اکبر او را «مکتوب‌خان» خطاب می‌کرد. عبدالقادر بداؤنی می‌نویسد که شاعر خوش طبع و چالاک بود و گاه‌گاه شعر می‌سرود. نمونه سخن او:

تا کاکل و زلف نیکوان خم به‌خم است تا شیوه و رفتار بتان چم به‌چم است
تا ناوک غمزه در کمان ستم است مرگ من و زندگی من دم به‌دم است

۶۱- عهدی شیرازی:^۴ بداؤنی می‌نویسد که قصیده و غزل دارد، مدتی در گجرات با

۱- منتخب، ۳، ص ۲۷۷؛ بزم، ۱، ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۲- منتخب، ۳، ص ۲۷۹؛ بزم، ۱، ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۳- بزم، ۱، ص ۵۱۹؛ منتخب، ۳، ص ۲۸۳.

۴- کاروان هند، جلد ۲، ص ۹۲۵؛ منتخب، ۳، ص ۲۸۲-۲۸۳؛ بزم، ۱، ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

میرزا نظام‌الدین احمد، مؤلف *طبقات اکبری* بود. حکیم عین‌الملک شیرازی او را بر مسند قضای دهلی نشانید. بعد به همراه حکیم به دکن رفت. بعد از وفات حکیم در ۱۰۰۳ هـ احوال عهدی معلوم نیست. نمونه شعر او:

آزادی این مرغ قفس نزدیک است وین شعله به کار خار و خس نزدیک است
از من به هزار بال و پر بگریزد گر غم داند که با چه کس نزدیک است

۶۲- غازی اسیری: به اسیری رازی در این بخش مراجعه کنید

۶۳- غباری: ^۱ قاسم علی فرزند حیدر بقال است که به بداصلی و غرور مشهور بود. ابتدا خوانندگی می‌کرد. اشعار او سست است. در سال ۱۰۰۰ هجری درگذشت، «قاسم علی خان ابله» تاریخ وفات او شد. عبدالقادر می‌نویسد به روایتی در سال ۱۰۰۱ هـ درگذشته است و بر این تقدیر به جای «ابله»، «جاهل» درست درمی‌آید. نمونه شعر او:

ما سوی آب مایل و حمام جای ماست حمام‌خانه‌یی است که خاص از برای ماست

✱

اظهار درد پیش سگ یارم آرزوست یعنی که دردمندم و اظهارم آرزوست

۶۴- غزالی مشهدی: ^۲ از شاعران نامی و صوفی مشرب قرن دهم هجری است. در نظم و نثر دستی داشته، غزالی در سال ۹۳۰ هـ در مشهد به دنیا آمده است. در جوانی به قزوین رفت و مدتی در اردوی شاه تهماسب صفوی به سر برد. و شاه تهماسب در سال ۹۵۸ هـ او را به شیراز فرستاد تا خواجه امیریگ کججی مهرداد را که متهم به تسخیر کواکب بود، هجو کند. به تهمت بد مذهبی خواستند آزارش کنند، به هندوستان گریخت، ابتدا به دکن رفت و چون کارش در آنجا رونقی نیافت، به دعوت علی قلی خان شیبانی حاکم جونیپور به آن دیار رفت. علی قلی خان و برادرش بهادرخان در سال ۹۷۴ هـ به علت سرکشی کشته شدند و ملازمان علی قلی خان را به دربار جلال‌الدین اکبر آوردند، غزالی

۱- بزم: ۱، ص ۵۲۰-۵۲۱؛ منتخب، ۳، ص ۲۸۹-۲۹۱.

۲- بزم: ۱، ص ۴۴۱-۴۵۰؛ منتخب، ۳، ص ۱۷۰-۱۷۲؛ کاروان، ۲، ص ۹۳۲-۹۶۰؛ مغولون کی ملک الشعراء، ص

۲۱-۷۸؛ ریاض العارفین، ص ۱۸۶-۱۸۸.

یکی از آنان بود. چون در سال ۹۶۶ هـ مجموعه‌یی از اشعار خود را که تا آن تاریخ سروده بود، مدوّن کرده و به نام اکبر کرده و به خطّ خوش نویسانیده به رسم کتابخانه شاهی ارسال داشته بود، از مهلکه نجات یافت و به شاعران دربار پیوست. بعد منصب ملک الشعراء یافت. او نخستین ملک الشعراء دوره تیموریان هند است. غزالی در سال ۹۸۰ هـ در احمدآباد گجرات به مرگ ناگهانی درگذشت و به دستور اکبرشاه در سرکیج احمدآباد که مدفن مشایخ بزرگ و پادشاهان نامدار است به خاک سپرده شد. می‌گویند که اشعارش قریب هفتاد هزار بیت است. آثار منظوم او *اسرارالمکتوم*، *رشحات الحیات* و *مرآت الکائنات* است. نمونه سخن او:

از بزم طرب باده‌گساران همه رفتند	ما با که نشینیم چو یاران همه رفتند
نه کوهکن بی‌سر و پا ماند نه مجنون	از کوی جنون سلسله‌داران همه رفتند
برخیز که مانندیم درین راه پیاده	راهی است خطرناک و سواران همه رفتند
زین شهر شهیدان تو باگریه جانسوز	ماتم‌زده چون ابربهاران همه رفتند
از دست غمت بی‌سر و پایان همه مُردند	با داغ وفا سینه‌فگاران همه رفتند
بر حلقه زلف تو چو دیدند گره‌ها	از سلک خرد سبجه شماران همه رفتند
ز آن طوطی طبع تو خموش است غزالی	کآیسینه دلان، نکته‌گزاران همه رفتند

۶۵- غزنوی:^۱ میر محمد شمس‌الدین خان کلان از امرا بود، مرد صاحب‌کمالی بود که به ترکی و فارسی شعر می‌سرود و دیوانی مشتمل بر قصیده و غزل داشت. در موسیقی نیز استاد بود. مدّتی حاکم سنبهل بود. در جوانی درگذشت و در بداؤن مدفون شد. نمونه شعر او:

در جوانی حاصل عمرم به نادانی گذشت	آنچه باقی بود آن هم در پشیمانی گذشت
ای جوان جز تخم نو میدی نکشتی در جهان	موسم‌پیری رسید و وقت دهقانی گذشت

۶۶- غنی امنی:^۲ ابتدا در گجرات با خواجه نظام‌الدین احمد بود و «خوفی» تخلص می‌کرد خواجه تخلص او را به «امنی» تغییر داد. بداؤنی می‌نویسد که خالی از

۱- بزم، ۱، ص ۵۲۱-۵۲۳؛ منتخب، ۳، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۲- منتخب‌التواریخ، جلد ۳، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

خوش طبعی نیست. نمونه شعر او:

منم که غیر غم اندوختن نمی دانم	تمام رشکم و واسوختن نمی دانم
به نور خاطر اگر روشناس خورشیدم	چراغ بخت خود افروختن نمی دانم

۶۷- غیبی شیرازی:^۱ در آیین اکبری و تاریخ نظم و نثر از شاعری به نام غیبی شیرازی نام برده شده است. مرحوم نفیسی غیبی را شاعری عارف که در قرن هشتم می زیسته معرفی کرده است. از احوال او اطلاعی به دست نیامد.

۶۸- غیرتمی شیرازی:^۲ شرف الدین شیرازی در اوایل حال از شیراز بیرون آمد و در قزوین به صحبت مولانا ضمیری صفاهانی رسید. از آنجا به هند رفت و مدتی در لاهور به شاعری پرداخت. پس از چهار سال اقامت در هند به ایران بازگشت. چندی در کاشان ماند و بعد به شیراز رفت. نمونه سخن او:

ما عاشقیم و شیوه ما ننگ و نام نیست	در شرع ما شراب محبت حرام نیست
ما ساکنان کوی نیازیم و پیش ما	زاری کم از زیارت بیت الحرام نیست
در عشق کفر محض بود کینه خواستن	راضی شدن ز خصم کم از انتقام نیست

۶۹- فارغی شیرازی:^۳ برادر شاه فتح الله شیرازی است که در دربار اکبر قدر و منزلتی داشت. او نیز به دربار اکبر آمد و در علم اعداد و جفر ماهر بود. بیرم خان خانان از او خواست که چون فارغی، تخلص شیخ ابوالوجد خوافی است، او تخلص خود را به فائقی بدل کند. مدتی این تخلص را به کار برد، چون به ایران بازگشت باز تخلص پیشین را اختیار کرد. از قراین چنین برمی آید که فارغی در اواخر قرن دهم و پیش از شاه فتح الله (۹۹۷ هـ) درگذشته، تقی اوحدی می نویسد که مرقد وی در آگره است. نمونه شعر او:

دل خون بسته ام چون غنچه در گلزار نگشاید

ز کار من گره جز تار زلف یار نگشاید

۱- تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۲۲۵؛ آیین اکبری، ص ۱۷۹.

۲- کاروان هند، ۲، ص ۹۵۹-۹۶۹؛ منتخب، ۳، ص ۲۹۲؛ بزم، ۱، ص ۵۵۶ (فقط نام شاعر).

۳- بزم، ۱، ص ۵۲۳-۵۲۴؛ کاروان، ۲، ص ۹۸۰-۹۸۲؛ منتخب، ۳، ص ۲۹۲-۲۹۴.

به ملک دل چنان شد عام جور لشکر عشقت
 که آنجا کاروان صبر هرگز بار نگشاید
 جنون آن عقده‌ها در عشق بگشاید به آسانی
 که با صدگونه محنت عقل دعویدار نگشاید...

۷۰- فسونی یزدی: ^۱ اصلاً اهل یزد است ولی هرگز در وطن قرار نگرفته، در غربت زندگی می‌کند. اکثر عمر خود را در هند گذرانیده بدآوونی می‌نویسد که سیدی قصه‌خوانی است. طبعی به شعر مناسب داشت. از تنه آمده در سلک ملازمان اکبر بود. نمونه شعر او:

تغ جفا مزن دل محنت کشیده را	زخمی مساز آهوی دام رمیده را
حاجت به سرکشی و غضب نیست جان من	نازی بسست زهر تغافل چشیده را
رحمی که جز خدنگ تو تسکین نمی‌دهد	سوز جراحت جگر خون چکیده را
چون تیرکاری به فسونی زدی بیا	دریاب این شکاری در خون طپیده را

۷۱- فکری مشهدی: ^۲ سید محمد جامه‌باف، متخلص به فکری و مشهور به میررباعی را مشهدی، تربتی، هروی و خراسانی دانسته‌اند. شهرت او به مشهدی بیشتر است. به رباعی سرایی معروف است و نوشته‌اند که از متأخران کسی به لطافت او رباعی نساخته است. ملا عبدالقادر می‌نویسد که در این وادی خیام زمانه است. در سفر جونپور در سال ۹۷۳ هـ از جهان رخت بر بسته است. نمونه شعر او:

فردا که نماند از جهان جز خبری	ظاهر شود از بهار محشر اثری
چون سبزه برآرند سر از خاک بتان	ما نیز به عاشقی برآریم سری

✽

آن را که قضا زخیل عشاق سرشت	آزاد ز مسجدست و فارغ زکنشت
دیوانه عشق را چه هجر و چه وصال	از خویش گذشته را چه دوزخ چه بهشت

۱- بزم. ۱. ص ۵۲۵-۲۵۶: کاروان، ۲، ص ۱۰۲۳-۱۰۲۵؛ منتخب، ۳، ص ۲۹۷.

۲- بزم. ۱. ص ۵۲۴-۵۲۵؛ منتخب، ۳، ص ۲۹۵-۲۹۶: کاروان، ۲، ص ۱۰۵۲-۱۰۶۰.

۷۲- فنایی: ^۱ جفتایی است. بسیار سفر کرده و به زیارت حرمین شریفین مشرف شده است. لقبِ خانی داشت. گویا در شمشیرزنی هم مهارت داشته است. می‌گفته است که این سه شین شمشیر و شعر و شطرنج را کسی از من نبرده است. گویا در اواخر حیات کارش به جنون کشیده. نمونه شعر او:

نگویم بهر تشریف قدومت خانه‌یی دارم غریبم خاکسارم گوشه ویرانه‌یی دارم

*

تا گل روی تو از باده گلفام شکفت باده از عکس گل روی تو در جام شکفت

۷۳- فهمی استرآبادی: ^۲ میرفهمی استرآبادی از شاعران نیمه دوم قرن دهم هجری است. در زمان جلال‌الدین اکبر به هندوستان رفته و به تجارت مشغول بوده است. در دهلی درگذشته است. نمونه شعر او:

درین زمانه فراغت فسانه‌یی شده است کجا روم، چه کنم، بدزمانه‌یی شده است

*

جان به لب اهل وفا را ز جفا کردن توست تیغ بردار که خون همه در گردن توست

۷۴- فهمی تهرانی: ^۳ از شاعران توانای قرن دهم هجری است. غزل را به شیوه وقوع می‌گفته، در نثر هم ماهر بوده، در عروض، قافیه و معما هم صاحب وقوف بوده. به هند سفر کرده و به تجارت مشغول بوده است. به نوشته بداؤنی در اواخر حیات به وطن بازگشته است. فهمی رازی، فهمی طرشتی در تذکره‌ها همین شاعر است. نمونه شعر او:

گرشناسی خویش را مسکین و سردرپیش باش فی‌المثل گریادشاه عالمی درویش باش

*

اگر آیم همیشه بر سر کوی تو می‌رنجی چو باشم بر سر راحت دعاگوی تو می‌رنجی
نیایم گر به کویت دل ز من گویی که برکنی چو آیم ای جفا جواز وفا سوی تو می‌رنجی
زمن رخ تاب‌ی از نسبت کنم با ماه رویت را و گر گویم چو گل نازک بود خوی تو می‌رنجی

۱- منتخب‌التواریخ، جلد ۳، ص ۲۹۶-۲۹۷؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۲- کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۰۷۰؛ منتخب، ۳، ص ۲۹۸-۲۹۹؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۳- کاروان، ۲، ص ۱۰۷۰-۱۰۷۴؛ منتخب، ۳، ص ۲۹۴.

به‌بستان‌گر رود فهمی به‌بویت رنجه می‌گرددی وگر گوید که می‌آید زگل بوی تو می‌رنجی

۷۵- فهمی سمرقندی:^۱ فرزند نادری سمرقندی است. در معما استاد بود، به‌هند آمده، بعد به‌موطن خود بازگشته است. نمونه سخن او:

تا خاصیت باده به‌من پیرمغان گفت از توبه‌پشیمان نه چنانم که توان گفت

✱

زموی عنبرین چون برتنش پیراهنی دیدم لباس کعبه‌اش پنداشتم برخویش پیچیدم

۷۶- فیروزه کابلی:^۲ خانه‌زاد میرزا محمد حکیم است. اصل او از طایفه لنگاست، احتمالاً در یکی از جنگهای هندوستان به‌دست یک سپاهی استیر شده و به‌درگاه اکبر رسیده است. در خط و موسیقی هم وقوفی داشت. عبدالقادر بدآونی می‌نویسد که شنیده می‌شود که دعوی می‌کند که اکثر دواوین متقدمین و متأخرین را جواب گفته‌ام، تا چه یافته باشد، مگر در آن عالم شهرت یابد. نمونه شعر او:

غیر منظور نظر ساخته‌ای یعنی چه بنده را از نظر انداخته‌ای یعنی چه
کس ندیدیم به‌دور تو به‌این حسن و جمال قیمت حسن برانداخته‌ای یعنی چه

✱

علاج این تن بیمار چیست جز مُردن برو طبیب مکن رنج خوشتن ضایع

۷۷- فیضی قیاضی:^۳ ابوالفیض فیضی اکرآبادی، پسر شیخ مبارک ناگوری و از بزرگترین شاعران و ادیبان هند و ملک الشعرا دربار جلال‌الدین اکبر است. جدّ اعلای او از یمن به‌سند مهاجرت کرده بود. شیخ خضر، پدر بزرگ فیضی از سند به‌هند رفت و در ناگور اقامت گزید و پسرش مبارک در سال ۹۱۱ هـ در همان جا ولادت یافت. ~~چون مبارک به‌بزرگسالی رسید و در ۹۵۰ هـ به‌آگره (اکبرآباد) رفت و در آنجا پنجاه سال به‌تعلیم و~~

۱- منتخب، ۳، ص ۲۹۴؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷. ۲- بزم، ۱، ص ۵۲۸-۵۲۹؛ منتخب، ۳، ص ۲۹۷-۲۹۸. ۳- مغلوذکی ملک الشعراء، ص ۷۴-۱۵۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، بخش ۲، ص ۸۳۸-۸۵۷؛ ریاض‌العارفین، ص ۱۹۱-۱۹۳.

تألیف پرداخت. و در سال ۱۰۰۱ هـ درگذشت. پسرانش شیخ ابوالفیض و شیخ ابوالفضل و شیخ ابوالخیر در آن شهر ولادت یافتند.

فیضی در سال ۹۵۴ هـ تولّد یافت و در خدمت پدر تحصیل کرد. مدّتی در محضر خواجه حسین مروزی فنون ادب و شعر و انشا آموخت. دانشهای عقلی را در خدمت عصام الدین اسفراینی و علوم دینی را نزد ابن حجر مکی مفتی عربستان آموخت. چندی در خدمت همایون بود، بعد به خدمت اکبر پیوست. پدر او، مبارک به تحریک علمای متعصب به الحاد متهم شده بود. از این رو خود و فرزندانش مدّتی متواری بودند. سرانجام به وساطت میرزا عزیز، برادر شیری اکبر در سال ۹۷۴ هـ به حضور پادشاه رسید و از نوازشهای او برخوردار شد. قبل از وی غزالی مشهدی ملک الشعراى اکبر بود و در سال ۹۹۳ هـ به این مقام نایل آمد. از سال ۹۸۷ هـ به تربیت و تعلیم شاهزاده مراد، پسر دوم اکبر و سپس هر سه پسر او یعنی سلیم (جهانگیر)، مراد، و دانیال به عهده او نهاده شد. زمانی که اکبر در صدد تحقیق ادیان مختلف و بنیاد نهادن «توحید الهی» برآمد، انجمنی از هیجده دانشمند درگاه خود ترتیب داد که شیخ ابوالفیض و برادرش شیخ ابوالفضل نیز در میان آنان بودند. فیضی مدّتی به عنوان سفیر از سوی اکبر به ولایت های دکن رفت و در همین سفرها با شاعرانی چون ملک قمی، ظهوری ترشیزی دیدار کرد. در سال ۱۰۰۱ هـ فیضی از سفر طولانی دکن بازگشت، لیکن به بیماری تنگی نفس گرفتار شد و در سال ۱۰۰۴ هـ درگذشت.

فیضی تخلص خود را از نام خود گرفته بود، اما در آن زمان چند فیضی دیگر نیز در دربار اکبر بودند که از آن جمله فیضی تربتی، فیضی سرهندی و فیضی اصفهانی را می توان نام برد. فیضی گذشته از شعر و انشا و ادب با پاره یی از دانشهای زمانه خود آشنا بود. عبدالقادر بداؤنی علی رغم عنادی که به فیضی می ورزد، نوشته است که «در فنون جزئیّه از شعر و معما و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و انشا عدیلی در روزگار نداشت.» این نوشته مرتبه واقعی علمی فیضی را نشان می دهد. فیضی، پدرش و برادرش به الحاد متهم بودند، شاید علت آن ارادتى بود که آنان به تصوّف و عرفان داشتند و چنین ارادت و علاقه در نظر علمای قشری که دربار هند را زیر نفوذ خود داشتند، نابخشودنی بود.

از ویژگی های فیضی آن بود که از شاعران حمایت می کرد، چنان که عرفی را مدّتی

تحت حمایت داشت و او را با حکیم ابوالفتح گیلانی آشنا کرد. توصیه‌نامه‌هایی دربارهٔ ملک قمی و ظهوری ترشیزی به اکبر نوشته است. اما بعضی از معاصران از فیضی به بدی یاد کرده‌اند، از جمله بداؤنی از وی به زشتی نام برده است. از همین ملا عبدالقادر بداؤنی کارهایی سر زده بود که اکبر او را از دربار راند، در این حال فیضی از دکن نامه‌یی به اکبر نوشت و از بداؤنی حمایت کرد و در شرح کمالاتش سخن گفت.

آثار فیضی متعدد است، برخی شمار آنها را به یکصد و یک رسانده‌اند. وی کتاب *لیلاوتی* را در حساب از سنسکریت به فارسی بازگردانید. تفسیری بی نقطه بر *قرآن* مجید دارد به نام «*موارد الکلم*»، تفسیر دیگری به نام «*سواطع اللهام*» و مجموعه‌یی منشأتی دارد که خواهرزاده‌اش نورالدین محمد پسر حکیم عین‌الملک گرد آورده و «*طیفه غیبی*» نامیده است.

کلیات فیضی بالغ بر نه هزار بیت و در قالب قصیده، غزل، قطعه، رباعی، مثنوی و ترکیب‌بند است. این کلیات منتخب است. از دیوان فیضی آن مقدار که در دست است، چنین است:

۱- *طباشیرالصبح* که در چهل سالگی فراهم آورده و متضمن نه هزار بیت در غزل است.

۲- قصاید در موضوع‌های گوناگون از قبیل مدح و اندرز.

۳- *پنج‌نامه* در برابر پنج‌گنج نظامی که فیضی از سال ۹۹۶ هـ آنها را آغاز کرده، بدین ترتیب:

الف - *مرکزادوار* در برابر *مخزن الاسرار*.

ب - *سلیمان و بلقیس* در برابر *خسرو و شیرین*.

ج - *نیل و دمن* در برابر *لیلی و مجنون*.

د - *هفت کشور* در برابر *هفت پیکر*.

ه - *اکبرنامه* در برابر *اسکندرنامه*.

فیضی شاعر توانایی است که در میان گویندگان هندوستانی، بعد از امیر خسرو و حسن سجزی در صف اول گویندگان جای دارد و به حق مرتبهٔ ملک‌الشعرایی برازندهٔ او و طبع و بیانش بوده است. نمونهٔ شعر او:

خوش آن زمان که یکی بود خانهٔ من و تو نبود راه جدایی میانهٔ من و تو

توتیغ برکف و من سربه کف همین باشد
اگر وفای من و بی وفایت این است
تراست شعله حسن و مراست آتش عشق
حدیث لیلی و مجنون شنیده می گویم
دلا من و تو به هم زارزار می نالیم
به هم بلند برآمد زبانۀ من و تو
که فتنه خیزتر آمد زمانۀ من و تو
به بزم عشق خوش است این ترانۀ من و تو
میان اهل محبت نشانه من و تو
به یادگار بماند فسانۀ من و تو

۷۸- قاسم ارسلان: ^۱ چون پدرش خود را از فرزندان ارسلان جاذب از امرای سلطان محمود غزنوی می دانست. قاسم «ارسلان» تخلص می کرد. اهل طوس بود و در ماوراءالنهر نشو و نما یافته بود. شاعری شیرین کلام و خطاطی ماهر بود. در یافتن مادۀ تاریخ بی بدیل بود. دیوانی دارد. خط نسخ و تعلیق را خوب می نوشت. در سال ۹۹۵ هـ که همراه پادشاه به لاهور رفته بود، در آنجا درگذشت. نمونه شعر او:

گریان چو به سرمنزول احباب گذشتیم
صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم

*

لفظ و معنی به حال من گریند
بسی تو چون روی در کتاب کنم

*

ای نیم جان آمده بر لب تو را چه قدر
جایی که یک نگاه به صد جان برابرست

۷۹- قراری گیلانی: ^۲ پسر ملا عبدالرزاق و برادر حکیم ابوالفتح گیلانی و حکیم همام است. به انواع فضایل از شعر و خط آراسته بود. نثر نیکو می نوشت و شعر به طرز وقوع نغز می گفت. به وسیله برادرانش به دربار اکبر راه یافت. پس از چندی او را به بنگاله فرستادند و در آنجا درگذشت. نمونه شعر او:

باز این دل خراب شده جای دیگرست
سرگرمی طلب ز تمنای دیگرست
آبستن است هر شبم از ووز مخشری
هر روز از پی شب یلدای دیگرست

۱- بزم تیمورید، جلد ۱، ص ۴۷۰-۴۷۲: منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۱۱۱-۱۱۲: تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۴۱۹.

۲- بزم، ۱، ص ۵۲۹-۵۳۰: منتخب، ۳، ص ۳۱۲-۳۱۴: کاروان، ۲، ص ۱۱۲۱-۱۱۳۲: تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۴۱۹.

ای میرحاج، کعبه‌روان را ز من بگویی کان خانه‌یی که یار بود جای دیگرست
چون گم شدم زعشق تو دیدم که بر تنم هرموی را به فکر تو سودای دیگرست

۸۰- قندی:^۱ در عهد بیرم خان از ماوراءالنهر به آگره آمد و در طلب علم بود. از وی جز این غزل شعر دیگر به دست نیامده است:

صومعه طاعتم گوشه میخانه شد صیحه درویشیم نعره مستانه شد
خرقه زهد و صلاح در گرو بادیه رفت غلغل تسبیح و ذکر قلقل پیمانه شد
قندی بی‌خانمان سوی حرم می‌شتافت زد صنمی راه او جانب بتخانه شد

۸۱- قیدی شیرازی:^۲ اصلش از شیراز است، به قزوین آمد و پس از فوت شاه اسماعیل ثانی (۹۸۵ هـ) به مکه رفت و از آنجا به هندوستان رسید و به دربار اکبر رفت. مدتی بعد مردود شد. به فتح‌پور کوچید و در آنجا درگذشت. قیدی در مکتب وقوع خوب تتبع کرده بود. نمونه شعر او:

شده راضی از ستیزت به نگاه حسرت از تو دل نارضا به کامم به هزار منت از تو
چو برت زبان ندارم بگذار تا بمیرم کشد انتقام صبرم اثر محبت از تو
نه ز شکوه بسته‌ام لب که ز غایت محبت ندهد دلم که گویم به کسی حکایت از تو

۸۲- کامی قمی:^۳ عبدالقادر بداؤنی می‌نویسد: جوانی است نورسیده و در سال ۱۰۰۴ هـ به هند رسیده و طبعش از شوخی خالی نیست. بیت زیر از اوست:

همه تن خون شوم ز دیده چکم گر بدانم که گریه را اثرست

۸۳- کلامی:^۴ از جغتای است و در سند بسیار بوده و با ملانیازی دایم بحث و جدل داشته و از بهکر آمده و مدتی در آگره می‌بود، شعر به روش مردم ماوراءالنهر می‌گفت.

۱- منتخب، ۳، ص ۳۱۶، تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۱.

۲- بزم، ۱، ص ۵۳۱-۵۳۲؛ کاروان، ۲، ص ۱۱۳۸-۱۱۴۶؛ منتخب، ۳، ص ۳۱۵-۳۱۶.

۳- منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۳۱۸؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۱۶۲؛ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۵۵۱.

۴- منتخب، ۳، ص ۳۱۷-۳۱۸؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۱.

نمونه شعر او:

بستم به خیال سرزلفت ره گریه لیکن نتوان آب به زنجیر نگهداشت

*

نشین به چشم کلامی ز روی لطف دمی که گوشه یی است مصفاً و آب در نظرست

۸۴- کلاهی: ^۱ لقب افضل خان داشت و از دکن به هند آمد و مدّتی بعد دوباره به دکن بازگشت و در آنجا مُرد. نمونه شعر او:

سربه پای اونهادم سرگران از من گذشت چون گرفتم دامنش دامن کشان از من گذشت

*

ز عشق جز به دل خویشان نگویم راز که دل سخن شنود از من و نگوید باز

۸۵- لطفی منجم: ^۲ مردی دانشمند و ندیم پیشه بود، اشعار زیادی از حفظ داشت. مدّتی با نظام الدین احمد در گجرات بود و ثروتی به هم زده بود. از هند رفت و از احوال آخر حیاتش اطلاعی در دست نیست. نمونه شعر او:

هر آه که در حسرت بالای تو کردم نخل چمن آرای پشیمانی من شد

*

دلَم گر شعله آتش شود افسردگی دارد گل بختم گر از جنت دمد پژمردگی دارد

۸۶- لعلی: ^۳ میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، پسر شاه قلی سلطان بدخشی و از نجبای بدخشان بود. در هندوستان می زیست. مدّتی در دکن در ملازمت شاهزاده مراد بود. از دربار جلال الدین اکبر او را به لاهور دعوت کردند. مردی دانشمند بود و در تاریخ و سیر دست داشت و غزل نیکو می گفت. عبدالقادر بداؤنی فقط یک بیت از وی که به خاطر داشته نقل کرده است:

به رهگذار تو چون خاک ره شدم ترسم که نگذری به من و بگذری به راه دگر

۱- منتخب: ۳، ص ۳۱۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۱.

۲- منتخب: ۳، ص ۳۲۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۲.

۳- منتخب: ۳، ص ۳۱۹ - ۳۲۰؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۲.

۸۷- لقایی استرآبادی:^۱ در زمان جلال‌الدین اکبر به هندوستان رفته، مدتی در جونپور با خان‌زمان علی‌قلی خان شیبانی متخلّص به سلطان روزگار گذرانیده است. ازوست:

برزبانم حرف تیغ دلستان من گذشت خیر باشد طرفه حرفی بر زبان من گذشت

۸۸- لوایی سبزواری:^۲ پیرزاده سبزواری است. در دربار اکبر بود. در سال ۹۷۵ هـ در لاهور دیواری از تندباد حادثه بر سر او ریخت و او از آن صدمه درگذشت. نمونه شعر او:

در پیش غیر از آن نکم گفتگوی تو تا جای دردش نکند آرزوی تو

*

اهل هوس زشوق چونام بتان برند ترسم که نام او به غلط بر زبان برند

۸۹- محمد دهلوی:^۳ از رجال عالم عهد اکبر بوده است. عبدالقادر بداؤنی با وی دیدار داشته است. می‌نویسد ذکر او در میان شاعران لطافتی نداشت، اما چون گاهی به شعر می‌پرداخت، مطلعی از او را به یادگار می‌نویسم:

اگر به روز غمت صبر اختیار کنم چون اختیار نماند بگو چه کار کنم؟

۹۰- محمد یوسف:^۴ مولدش کابل است، در هندوستان می‌زیست. در خط شاگرد اشرف‌خان بود. در عنفوان جوانی در سال ۹۸۰ هـ هنگام محاصره قلعه سورت در گجرات درگذشت. نمونه شعر او:

خوش‌وقت آنکه جای به میخانه ساخته در پای خم به ساغر و پیمانه ساخته
آن کس که داده شیوه مستی به چشم یار مستم از آن دو نرگس مستانه ساخته
گفتم که جا به دیده من کن به ناز گفت در رهگذار سیل کسی خانه ساخته؟ ...

۱- منتخب، ۳، ص ۳۱۸؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۱.

۲- کاروان، ۲، ص ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰؛ منتخب، ۳، ص ۳۱۸ - ۳۱۹؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۲.

۳- بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر)؛ منتخب، ۳، ص ۳۴۵.

۴- منتخب، ۳، ص ۳۳۹ - ۳۴۰.

۹۱- محنتی حصاری:^۱ از مردم ماوراءالنهر و ساکن هندوستان و مردی دانشمند بود. در مدرسه دهلی تدریس می‌کرد، از آنجا مورد توجه اکبر قرار گرفت و تخلص «محنتی» را اکبر به او داد و منصب قضای سرهند را به او واگذار کرد و او در همان شهر درگذشت. نمونه شعر او:

یافتم درگذری جای کف پایش را چون نمالم رخ خود یافته‌ام جایش را

*

به فکر موی میانت دلکسان گم شد دلشکسته ما هم در آن میان گم شد

۹۲- محوی:^۲ میرمحمود منشی متخلص به محوی قریب بیست و پنج سال منشی ممالک محروسه هندوستان بود و دخترش در عقد نقیب‌خان بود. اشعار منشیانه می‌سرود. نمونه سخن او:

از کون و مکان نخست آثار نبود که اشیا همه از دو حرف کن شد موجود
آمد چو همین دو حرف مفتاح وجود شد مطلع دیباچه دیوان شهود

۹۳- محوی همدانی:^۳ میرمغیث‌الدین محوی اسدآبادی همدانی، بیشتر رباعی می‌سروده. ملاعبدالباقی نه‌اوندی از شاگردان و مریدان محوی بود و در حال حیات استادش رباعیات او را گردآوری کرده و بر آن دیباچه نوشته است. محوی، سیدی بزرگوار و عارفی والامقام بود. مدتی به هند رفت و سپس به موطن خود بازگشت و در سال ۱۰۱۶ ه درگذشت. نمونه سخن او:

این شعله همیشه در نفسها بودست تا سربودست این هوسها بودست
ز آن پیش که کعبه‌یی و حجی باشد در بادیه ناله جرسها بودست

*

گفتی که به عالم تمنایی نیست از من بشنو کم از تو پروایی نیست

۱- منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۳۳۷، تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۵۵۳؛ بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۲- منتخب، ۳، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ۵۵۵، بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۳- کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۲۵۱-۱۲۶۳؛ منتخب، ۳، ص ۳۴۳-۳۴۴؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

زان ساکن کر بلا شدستی کامروز در مقبره یزید حلوائی نیست

۹۴- مدامی بدخشی: ^۱ از بدخشان به هند رفت، چندی ملازم میرزاعزیز کوکه بود. از احوالش اطلاع دیگری در دست نیست. از اوست:

دلا صدفته برپا زان قد و بالاست می گویی از آن بالا بلا بسیار دیدم راست می گویی

۹۵- مدامی همدانی: ^۲ این شاعر دو تخلص داشته است، در هندوستان «حیدری» تخلص می کرده است. قصایدی در مدح میرمحمدخان کلان دارد. چون مردی بدسلوک بوده با همه کس نزاع می کرد و دایم در رنج و آزار بود. مؤلف *کاروان مند* نام او را ذیل «حیدری همدانی» آورده است. از اشعار اوست:

نمی دانست معجون عاشقی رسوای عالم شد منم استاد عشق و عاشقی برمن مسلم شد

✱

مرا هست برسینه از تیغ دلبر الفها چوبر صفحه خطهای مسطر

۹۶- مرادی استرآبادی: ^۳ میرمرادی از استرآباد است، اما اکثر در یزد و کاشان می زیست. در نرد و گنجفه استاد بود. به هندوستان رفت و در سال ۹۷۹ ه در آنجا درگذشت. از اوست:

روز ازل که داروی درد آفریده اند قسمت به قدر همت مرد آفریده اند

✱

عاشقان مایل به قتل خویشان از جان و دل تاتو رادرقتل ایشان چشم رحمت سوی کیست

۹۷- مشفق بخاری: ^۴ اصلاً اهل مرو است. بعضی او را در قصیده سلمان زمان می دانند. ملا عبدالقادر می نویسد که مردم در ابراز این نظر سخت اشتباه کرده اند، چ

۱- منتخب. ۳. ص ۳۳۴-۳۳۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۱. ص ۵۵۳.

۲- کاروان. ۱. ص ۳۶۰-۳۶۲؛ منتخب. ۳. ص ۲۴۱-۲۴۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۱. ص ۵۵۴.

۳- منتخب. ۳. ص ۳۲۷-۳۲۸؛ کاروان، ۲. ص ۱۲۴۷-۱۲۷۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۱. ص ۵۵۳.

۴- بزم. ۱. ص ۵۳۲-۵۳۳؛ منتخب. ۳. ص ۳۲۸-۳۲۹؛ تاریخ نظم و نثر، ۱. ص ۵۶۸-۵۶۹.

خیالات ماوراءالنهری گری افراط می‌کند و همه بارد است. دوبار به هندوستان آمده و به موطن خود بازگشته است. نمونه شعر او:

کشور هند شکرستانی است طوطیانش شکر فروش همه
هندیان سیاه چون مگسان چیره‌بند و نگوچه‌پوش همه

۹۸- معزّی هروی:^۱ از سادات طباطبایی است. در ایام کودکی با کامران میرزا همدرس بود. نزدیک پنجاه سال در هندوستان زیست و در سال ۹۸۲ ه در آن دیار درگذشت. نمونه شعر او:

چند داری ای فلک چون ذره سرگردان مرا تا به کی داری به غربت بی‌سر و سامان مرا

*

گفتم به‌آه درد دل خود برون کنم دردم به‌آه کم نشود آه چون کنم؟

۹۹- معظّم: ^۲ خواجه معظّم از بازماندگان احمد جام‌زنده پیل و دایی جلال‌الدین اکبر پادشاه بود. در دربار او می‌زیست. گرفتار جنون شد وزن خود را بی‌گناه کشت و به همین جهت اکبر در ۹۷۱ ه به کشتن او فرمان داد. وی غزل را نیکو می‌گفته است. نمونه سخن او به دست نیامد.

۱۰۰- مقصود قزوینی:^۳ پسر ملا فضل‌الله فضل‌ی قزوینی است. بداؤنی می‌نویسد که مقصود قزوینی از شاعران خوش طبع بود و دیوانی مرتّب دارد و در سال ۹۷۷ ه در آگره درگذشته است. نمونه سخن او:

نهال آرزوی او نشاندم در زمین دل وز آن شاخ‌گلم جز بار غم چیزی نشد حاصل

*

بود امید کاورم حلقه زلف او به کف وه که ازین خیال کج عمر عزیز شد تلف

۱- منتخب‌التواریخ، جلد ۳، ص ۳۲۶ - ۳۲۷؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۵۵۳؛ بزم تیموریه؛ جلد ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۲- تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۳؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۳- کاروان هند، ۲، ص ۱۳۳۳؛ منتخب، ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۷؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (نام شاعر).

۱۰۱- مقیمی سبزواری:^۱ در شمار شاعران خان اعظم بود. خوش طبع بود. بعد از فتح گجرات به موطن خود بازگشت.

نمونه سخن او:

عاشقانیم و سرکوی بلا ماوای ماست
عالمی پرفتنه و آشوب از غوغای ماست
هرکجا اندوه و محنت بیش آنجا ساکنیم
هرکجا آشوب و غم بسیار آنجا جای ماست
باچنین بدحالی کامروز داریم ازغمش
مرگ ما می خواهد آنکو در غم فردای ماست...

۱۰۲- ملکی قزوینی:^۲ در سال ۱۰۰۹ هـ عازم هندوستان شده و در آگره به خدمت جلال الدین اکبر رسیده است. پس از وی هم ملازم جهانگیر شد. در بعضی جنگها شرکت کرد و رشادتهایی از خود بروز داد. بعد در پتنه به خدمت شاهزاده پرویزبن جهانگیر صوبه دار آن دیار رفت و ساقی نامه خود را به نام شاهزاده کرد. شاهزاده به فخرالزمانی دستور داد که آن را در *تفکره میخانه* بیاورد. از پایان زندگی او اطلاعی در دست نیست. ابیات زیر از او در مرثیه اکبر است:

دارای روزگار و مدار زمانه رفت	امروز کدخدای جهان از میانه رفت
آینه دار دیده اهل نظر گذشت	رونق فزای دفتر این کارخانه رفت
سنگی رسید و شیشه اهل وفا شکست	دردا که باعث سخن عارفانه رفت...

۱۰۳- منظری سمرقندی:^۳ از شاعران ماوراءالنهر بود که به هند رفته و ملازم بیرم خان خان خانان شده بود. بر آن بود که شاهنامه‌یی درباره فتوحات وی بسراید و چند داستان آن را به پایان رسانده بود. از آن جمله جنگ با سکندر لودی و شرح شجاعت‌های محمدحسین خان را در پتیاله این اشعار را به نظر بیرم خان رسانید و او در آن

۱- منتخب، ۳، ص ۳۴۲-۳۴۳؛ کاروان، ۲، ص ۱۳۳۶.

۲- کاروان، ۲، ص ۱۳۵۶-۱۳۵۷.

۳- منتخب، ۳، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۴.

اصلاحاتی کرد و صلۀ شایسته‌یی به‌وی داد. عبدالقادر از آن شاهنامه بیت زیر را نقل کرده است:

زفرّ نفیرش فلک گشت کر ملک شد سراسیمه زان کرّ و فر
سه بیت از غزل‌های او را آورده و گفته است «کارآمدنیش بیت اخیر است و باقی معلوم است که دست زده و گوش زده است»:

بین چشم رهنز و مژۀ ناوک افکنش در رهگذار عشق خطر در خطر نگر

۱۰۴- موزون:^۱ پسر شیخ پیر آگره است که هر هفت خطّ را نیکو می‌نوشت. موزون هم در معما و خطّ بهره‌یی داشت و شطرنج را خوب بازی می‌کرد. عبدالقادر شعر او را می‌ستاید و می‌نویسد که «از هندوستانی آزاده موزونیت کلام همین قدر تمام است.» نمونه سخن او:

هر ناوک تو ای مه ابرو کمان ما چون مغز جا گرفته به‌هر استخوان ما
تیری که بر دل آن مه ابرو کمان زده مرهم نهاده بر سر داغ نمان ما

۱۰۵- موسوی مشهدی:^۲ از شاعران قرن دهم است که در زمان جلال‌الدین اکبر به هندوستان رفته است. از اوست:

تو را پنهان نظر سوی من زار است می‌دانم تغافل کردند از بیم اغیارست می‌دانم

✱

چشم او می‌کشدم زار به‌فرمودۀ او می‌نماید زنگاه غضب آلودۀ او

۱۰۶- میرامامی:^۳ میرشریف امامی اصفهانی هروی نخست در اصفهان می‌زیست، از آنجا به‌هرات رفت و همراه بابریان به هندوستان سفر کرد. از این رو او را اصفهانی و هروی خوانده‌اند. مدّتها هم در کابل زیسته است. در دربار جلال‌الدین اکبر بود و مدت بیست سال در اصفهان مجرّد زیسته است. نمونه سخن او:

۱- منتخب‌التواریخ، جلد ۳، ص ۳۳۸ - ۳۳۹؛ تاریخ نظم و نشر، ۱، ص ۵۵۴؛ بزم تیموری، ۱، ص ۵۵۷ (نام

شاعر).

۲- منتخب، ۳، ص ۳۳۷؛ کاروان، ۲، ص ۱۳۷۲.

۳- منتخب، ۳، ص ۱۸۴ - ۱۸۵؛ تاریخ نظم و نشر، ۱، ص ۴۳۰ - ۴۳۱.

دوید سیل سرشکم به سوی خانه او که گرد غیر بشوید ز آستانه او

*

به بزم وصل تو زان غیر اضطراب ندارم که سوی غیر نظر می کنی و تاب ندارم

۱۰۷- میرزاده علی خان:^۱ پسر محترم بیگ از امرای مشهور اکبر است. گاهی شعر می سرود. در سال ۹۹۶ هـ هنگامی که یعقوب ولد یوسف خان کشمیری بر سر محمد قاسم خان میربحر شیخون زد، او در جنگ مغلوبه گشته شد. نمونه شعر او این بیت است که بداونی آورده است:

شام چو از چهره فکندی نقاب تاب نیاورد و نشست آفتاب

۱۰۸- میرزا عزیز کوکه: شرح احوال او ذیل عزیز کوکه آمده است.

۱۰۹- میر عبدالحی مشهدی:^۲ استاد خط باری بود، هیچ خطاطی خط باری را چون میر عبدالحی ننوشته است. میر علاءالدوله در تذکره خود نوشته است که «خط مشکل نویس باری را کسی زودتر و خوب تر از او یاد نگرفته.» و میرزا عزیز کوکه در حاشیه آن نوشته است که «از هیچ علمی بهره ندارد، هنری که دارد این است که خط باری را هم خوب نمی داند.» رباعی زیر اوست:

ای تاج درت هزار همچون قیصر مدح تو بود ورد زبان شام و سحر
اکناف جهان تمام باشد یارب در حکم شه جهان محمد اکبر

۱۱۰- میر محسن رضوی:^۳ میر محسن مدتها در هند بود و گاهی در شعر طبع آزمایی می کرد. وفات او در سال ۹۷۴ هـ در هند اتفاق افتاده است. نمونه شعر او:

ای نهال قامت خرم ز آب زندگی سرو را درپیش بالایت بسی شرمندگی

*

نخواهم مهربان با خویشان درپیش اغیارش که می ترسم که غیری بیند و گردد گرفتارش

۱- منتخب، ۳، ص ۳۲۶؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (نام شاعر).

۲- منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۲۷۳-۲۷۴؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۸۶۲.

۳- منتخب، ۳، ص ۳۲۳-۳۲۵؛ کاروان، ۲، ص ۱۲۳۰-۱۲۳۱.

۱۱۱- میر مرتضی شریفی شیرازی:^۱ نبیره میر سید شریف جرجانی است. در ریاضی و حکمت و منطق دست داشت. حدیث را در مکه معظمه پیش شیخ ابن حجر خوانده و اجازه تدریس یافته بود. به دکن رفت و از آنجا به آگره آمد و به تدریس مشغول شد. آثار او *فقه منظوم* و دیوان است. او در سال ۹۷۴ هـ درگذشت. جنازه او را از کنار تربت امیر خسرو دهلوی به مشهد بردند. این بیت ازوست:

خاطر جمع ز اسباب میسر نشود تخم جمعیت دل تفرقه اسباب است

۱۱۲- میلی هروی:^۲ نامش میرزاقلی است، دیوان دارد. مدتها در خدمت نورنگ خان بود و در مدح او قصاید غرّا دارد. می گویند که به جهت بدگمانی به دستور نورنگ خان، چیزی در کاسه او ریختند و مسمومش کردند. وفات او در مالوه اتفاق افتاد. نمونه سخن او:

دانسته ای که مهر تو با جان نمی رود کز خاک کشتکان گذری سرگران هنوز

✱

نه آشنا و نه بیگانه ای، نمی دانم که اختلاط چنین را کسی چه نام کند

✱

جان به عزم رحلت و من شاد زین معنی که دل درد چندین ساله را امید درمان یافته

۱۱۳- ناصحی:^۳ جمال خان فرزند میان منگن بداؤنی است. از شاعرانی است که بداؤنی می نویسد که محبت او بود که من در بداؤن توطن گزیدم. از گفته او چنین معلوم می شود که در جوانی در گذشته است. نمونه سخن او:

بشنو این نکته سنجیده ز پرورده عشق که به از زنده بی عشق بود مرده عشق

۱۱۴- نامی:^۴ تخلص میر محمد معصوم فرزند میر سید صفایی از سادات و بزرگان شهر بهکر بود. در زمان تألیف *منتخب التواریخ* به حکومت سند و قندهار مأمور شده بود.

۱- منتخب، ۳، ص ۳۲۰-۳۲۱؛ کاروان، ۲، ص ۶۳۳-۶۳۴.

۲- بزم تیموریه، ۱، ص ۴۷۲-۴۷۴؛ منتخب، ۳، ص ۳۲۹-۳۲۲.

۳- منتخب، ۳، ص ۳۶۰. ۴- بزم، ۱، ص ۵۳۵-۵۳۷؛ منتخب، ۳، ص ۳۴۶-۳۷۵.

در معما و غزل مهارت داشت. مثنوی بروزن یوسف و زلیخا و دیوانی دارد. نمونه شعر او از قصیده‌ی در منقبت:

از دولت فراق تو با درد شد بدل	داغی که بود بردلم از عشق در ازل
افکنده در مزاج زمین و زمان خلل	طوفان آتشی که دل از درد برکشید
طعم فراق می‌دهدم لذت اجل	یاد غم تو می‌دهدم چاشنی درد
چون شوق بی‌ملاحظه چون عشق بی‌حیل	خوش آنکه در طریق محبت قدم نهاد
هم صنع در معامله هم عشق در عمل...	ره‌یابی ار به کارگه صنع بنگری

۱۱۵- نجاتی گیلانی:^۱ در ماسوله به دنیا آمده، مدتی در لار به سر برده است. مثنوی به نام «کاز و نیازی» داشته است. در معما نیز ماهر بوده، در هندوستان پیش از سال ۱۰۰۴ هـ در گذشته است. نمونه سخن او:

شور عرب، لیلی شیرین کلام	گشت زنائیر هوا تلخکام
خال رخس ریخت بر آتش سپند	ز آتش تب یافت عذارش گزند
پر دُر تبخاله شدش دُرچ لب...	گشت شفق گونه عذارش زتب

۱۱۶- نشانی:^۲ مولانا علی احمد فرزند مولانا حسین نقشی دهلوی است که مهندس ساز بود. پدر و پسر در مهرسازی در عراق و خراسان و ماوراءالنهر هم شهرتی کسب کرده بودند. نشانی در هیئت مهارت داشت و خطوط مختلف را نیکو می‌نوشت و در انشا و املا بی‌بدیل بود. سه نامه او را که یکی به عربی است، ملا عبدالقادر بداونی نقل کرده است. نمونه سخن وی:

محتسب دی‌خم شکست و آب آشناک ریخت	خاک من بر باد داد و خون من بر خاک ریخت
----------------------------------	--

✱

باد از یار خبر بردل ناشاد آورد	اعتمادی نتوان بر سخن باد آورد
--------------------------------	-------------------------------

✱

مراهر شب چو دزدان خواب گیرد چشم تر گردد	دل را با غمت بیدار بیند باز برگردد
---	------------------------------------

۱- منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۳۶۱؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۲- بزم تیمورید، جلد ۱، ص ۵۳۸ - ۵۴۴؛ منتخب، ۳، ص ۳۴۹ - ۳۶۰؛ به علی احمد مهرکن در شاعران عهد جهانگیر هم نگاه کنید.

۱۱۷- نظمى تبریزی: ^۱ نظام‌الدین علی از شاعران عهداکبر است و در جواهرشناسی دست داشت. گویا دیوانی داشته که در آن عهد مشهور بوده است. دیوانی که در فهرست نسخه‌های خطی فارسی (۳، ص ۲۵۷۸) به‌وی نسبت داده‌اند، از نظمى دیگری است که مدتها پس از وی می‌زیسته و در مرگ دوستی در ۱۰۸۱ هـ مرثیه‌ی گفته است. نمونه سخن او:

زدل ربودن و بیگانیت ظاهر شد که بهر بردن دل بود آشنایی تو

*

داغ جفای یار که بر سینه من است داغش مخوان که مونس دیرینه من است

۱۱۸- نوایی: ^۲ نام او میرمحمد شریف بود. برادرش میرقدسی کربلایی است. نوایی اندک مدتی بعد از آنکه به‌دربار جلال‌الدین محمداکبر پیوست، درگذشت. نمونه سخن او:

منم نشسته به کنجی ز بی‌وفایی تو	قرار داده به‌خود محنت جدایی تو
به‌گرم خونیت از جا نمی‌روم چه کنم	که اعتماد ندارم بر آشنایی تو
تو در طریقه مهر و وفا نه آن شمعى	که نور دیده فروزد ز روشنایی تو

۱۱۹- نورالدین محمد ترخان: ^۳ چون چند سال سفیدون از توابع سرهند در جاگیر او بود، در شعر «نوری» تخلص می‌کرد. در علوم ریاضی، هندسه، نجوم و حکمت ممتاز بود. از جلال‌الدین اکبر خطاب «ترخانی» (مقامی که از بسیاری مالیاتها معاف بود) گرفت. در شعر سلیقه‌ی داشت، دیوانی دارد. اکبر او را در دهلی به‌تولیت قبر پدر تعیین کرد. در اواخر سلطان بدو بدین شد، در فتحپور به‌محاکمه کشید و آزارش داد. هجونا مه‌ی در دویست و پنجاه بیت گفته و در آن بر بزرگان دهلی تاخته و آن هجویه را به‌نام قاسم کاهی بسته است. نمونه شعر او:

دل‌تنگ دور از آن لب خندان نشسته‌ام مانند غنچه سر به‌گریبان نشسته‌ام

*

۱- کاروان، ۲، ص ۱۴۴۴؛ منتخب، ۳، ص ۳۷۷.

۲- منتخب، ۳، ص ۳۷۶-۳۷۷؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (نام شاعر).

۳- بزم، ۱، ص ۵۴۴-۵۴۷؛ منتخب، ۳، ص ۱۹۷-۲۰۰.

ز روی مکرمت وز راه احسان	به ترخان داد خانی شاه عادل
ازین خانی همین نامی است بر وی	ازین نام شگرف او را چه حاصل
ز ترخانی هم او را شکوهی هست	به نزد خسرو دانای کامل
که غیر از خان خشکی می‌نماید	ز ترخانی تری گردد چو زایل

۱۲۰- نویدی تربیتی:^۱ مردی سیاحت‌پیشه بود، در دستگاه بیرم‌خان بود. بداؤنی می‌نویسد که دیوانی دارد. در هجو کوچک‌بیگ بخشی بیرم‌خان اشعاری سروده است. چند بیت از آن هجویه:

ای که به‌ترن پیست ز خدا می‌خواهند	همه سگان سماوات چه در صبح و چه شام
تب و قولنج و بواسیر و دق و استسقا	حصبه و کرم‌کدو دانه و صرع و سرسام
زار و بیمار چو از پای درآیی به‌علاج	بنویسند دواى تو حکیمان به‌تمام...

۱۲۱- نهانی:^۲ از زنان شاعر در عهد اکبر بود، بداؤنی او را قرین «مهستی هروی» می‌داند. پسری به‌نام جعفر داشته که در زمان تألیف منتخب‌التواریخ امیربحری کشمیر را داشته است. بیت زیر از نهانی است:

روز غم شب درد بسی آرام پیدا کرده‌ام دردمندیها درین ایام پیدا کرده‌ام

۱۲۲- نیازی بخارایی:^۳ در شعر و عروض و معما و تاریخ شهرت داشت و در آن باره رسایلی تصنیف کرده است. اولین بار که در مجلس اکبر حاضر شد، در مجلس پای چپ پیش نهاد، پادشاه که به جزئیات آداب بسیار مقید بود، فرمود که ملا چپ است، او را باز گردانید و دوباره بیاورید. چون حکم جلوس داد، او خبت و سفاهت آغاز کرد و با شاعران دیگر به جز و بحث پرداخت. گویند سبب بیرون آمدن او از ماوراءالنهر مقطع غزلی بود که خود را برتر از جامی قرار بود. او در تته درگذشت. نمونه سخن او:

بر فلک نیست شفق بادۀ گلفام من است	رند دردی کشم و طاس فلک جام من است
تا نیازی شده در ملک سخن خسرو عهد	نام جامی شده منسوخ کنون نام من است

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۵۵۰-۵۵۱؛ منتخب، ۳، ص ۳۴۵-۳۴۹؛ کاروان، ۲، ص ۱۴۸۸-۱۴۸۹.

۲- منتخب، ۳، ص ۳۶۰-۳۶۱؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (فقط نام شاعر).

۳- بزم، ۱، ص ۵۵۱، ۵۵۲؛ منتخب، ۳، ص ۳۶۲-۳۶۴.

۱۲۳- واقعی هروی:^۱ نام او ابن علی است و در ملازمت خلیفه زمان (اکبر) بود.

نمونه شعر او:

نه برجین تو از روی نازچین پیداست که بحر حسن تو زد موج و اینچنین پیداست
هنوزت از می نازست نشئه‌یی در سر ز سر گرانیست ای ترک نازنین پیداست
چو شمع سوز دل خود چه آورم به زبان که سوز را اثر از آه آتشین پیداست...

۱۲۴- وداعی هروی:^۲ چون به هند آمده در گذشته است. ازوست:

سواد هند که پر ظلمت است چون شب هجران کسی که آمده اینجا به حسرت است و ندامت
ز ملک هند وداعی مجو غنیمت و بگذر غنیمت است اگر جان بری ز هند سلامت

۱۲۵- وصفی:^۳ میر عبدالله نام دارد. بسیار خوش خط بود. شاگرد شاه غیاث الدین و

مولانا راقمی است. با میرزا نظام الدین احمد خویشی داشت. گاه گاهی شعر می سرود از اوست:

کنون که لذت اندوه عشق دانستم هزار رنگ به هر خنده گریه‌ها دارم

۱۲۶- وصلی خوانساری:^۴ برادر لطفی منجم است. مردی حرّاف و خوش طبع بود.

از راه مکه به هند رفت. کشتی دچار طوفان شد ولی او به سلامت به ساحل رسید و در شهر گلکنده به دربار قطب شاه دکنی (۹۵۷ - ۹۸۹ هـ) پیوست. در همان جا با یکی از کشتی‌گیران کشتی گرفت و بر او غلبه کرد، حریفان از روی حقد زهر در کاسه او کردند و کشتند. این واقعه در سال ۹۷۷ هـ روی داده است. نمونه اشعار او:

نگار من تو چنان تندخو بر آمده‌ای که کس به تندی خوی تو بر نمی‌آید

✱

کویخت آن که از همه باز آورم تو را پاشم نیاز و بر سر ناز آورم تو را
اخلاص آنقدر به تو ظاهر کنم که باز بی محرمی به جلوه ناز آورم تو را

۲- همان، ص ۳۸۱ - ۳۸۲؛ کاروان، ۲، ص ۱۵۱۹.

۱- منتخب، ۳، ص ۳۸۲ - ۳۸۳.

۳- منتخب، ۳، ص ۳۸۳ - ۳۸۴؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷.

۴- منتخب، ۳، ص ۳۸۴؛ کاروان، ۲، ص ۱۵۲۰ - ۱۵۲۲.

۱۲۷- وفایی اصفهانی:^۱ در کشمیر بود، به لاهور آمد و با زین خان کوکه به سر می برد. ابوالفضل علامی او را از قافیه سنجان دربار اکبر شمرده است. در کارهای دیوانی و سپاهی گری هم وقوفی تمام داشت. از اوست:

قحط و فاست این که نکویان روزگار خوان نانهاده خون دل میهمان خورند

✱

در دل نیم شبان کوب که چون روز شود همه درها بگشایند و در دل بندند

✱

ز حادثات به جان ایمنم که نستاند کس از گدای محلت برهنه پای را

۱۲۸- وقوعی نیشابوری:^۲ میر محمد شریف از سادات نیشابور است. چون طبعش به وقوع گویی مایل بود، تخلص وقوعی را برگزید. خواهرزاده امیر شاه میر معیر است که مدتهای مدید در عهد شاه تهماسب صفوی صاحب عیار دارالضرب ممالک محروسه ایران بود. به حسن خط و لطف طبع موصوف بود و در تاریخ هم مهارت داشت. مدتی در دربار خان خانان بود. سپس به دربار اکبر پیوست. بداونی می نویسد که او نه تنها از سیخانیان و صباحیان است، بلکه بین این هر دو طایفه مغضوب الرب و ملعون الخلق بود، به ادوار قایل و به تناسخ مایل بود. در وادی خط و انشا و متفرقه نویسی دستی عجیب داشت. بداونی می نویسد که با این همه اعتقاد زشت، قصاید در منقبت ائمه طاهرین دارد و از او کتابهای نفیس ماند. وفاتش در سال ۱۰۰۲ هـ واقع شد. نمونه شعر او:

در زیر زخم تیغ تو عمدا همی تپم شاید ز ناتوانی خویش خبر کنم

✱

می توان دید از برون سوز دلم را در بدن همچو نور شمع فانوس از درون پیرهن

✱

همین ذوق است مقصد در حقیقت عشق و عاشق را

نپنداری که گرجان بر تو افشاندم زیان کردم

۱- منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۳۸۵؛ کاروان، ۲، ص ۱۵۲۷- ۱۵۲۵؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (نام شاعر).

۲- بزم، ۱، ص ۵۴۷- ۵۴۹؛ کاروان، ۲، ص ۱۵۳۱- ۱۵۳۵؛ منتخب، ۳، ص ۳۷۸- ۳۸۱؛ خزانه عامره، ص ۴۴۳.

۱۲۹- وقوفی هروی:^۱ به میر واعظ مشهور بود و در بدخشان می زیست. مجلس او بسیار گرم بود. نمونه شعر او:

گر سرم خاک رخت گردد و بر باد رود نیست ممکن که خیال رخت از یاد رود

※

چون سر زلف تو گردید پریشان دل من یک سر مو نغشادی گره از مشکل من

※

بگذشت ز حد قصه درد و الم ما عشق آمد و بگرفت ز سر تا قدم ما

۱۳۰- هاشم:^۲ محمد هاشم از مقریان بیرم خان خانانان و برادرزاده مولانا شاه محمد انسی است. گاهی «سمائی» و گاه «وافی» تخلص می کرد. در شعر سلیقه بسیار مناسب داشت. وفاتش در سال ۹۷۲ ه در شهر لاهور اتفاق افتاده است. نمونه شعر او:

روم درباغ بی روی تو اشک لاله گون ریزم

به پای هرگلی بنشینم و از دیده خون ریزم

دروم چون صراحی خون شد از اندوه و می خواهم

که در بزم تو این خونابه را از دل برون ریزم

به جز خاک درت جایی نریزم اشک از دیده

به هر در آبروی خوشتن بر خاک چون ریزم

به یاد روی گندم گون او در مزرع سودا

زاشک دانه دانه دمبدم تخم جنون ریزم

صراحی وار هاشم دم بدم از لعل میگونش

سرشک ارغوانی از نوای ارغنون ریزم

۱۳۱- هجری جامی:^۳ از فرزندان حضرت شیخ جام (م ۵۳۶ ه) است، مردی بسیار باتقوی بود، دیوانی بالغ بر پنج هزار بیت گرد آورده است. اکثر عمر با میرزا هندال، پسر

۱- منتخب، ۳، ص ۳۸۴-۳۸۵.

۲- منتخب، ۳، ص ۳۸۸-۳۹۰؛ بزم، ۱، ص ۵۵۷ (نام شاعر).

۳- منتخب، ۳، ص ۳۸۶-۳۸۸؛ بزم، ۱، ص ۵۵۲-۵۵۳؛ کاروان، ۲، ص ۱۵۴۵-۱۵۴۷.

بابر بود، اواخر حیات به دربار اکبر رسید. نمونه شعر او:

گر تو را هست به یاران وفادار سری به وفایت که زمن نیست وفادارتری

*

گل مگر از بغل یار به گلزار آمد که ازو بوی خوش پیرهن یار آمد

*

دی هوای حرم و عزم گلستان کردم رفتم و طوف سراپرده جانان کردم
۱۳۲- همدمی: ^۱ میرزا برخوردار، مخاطب به خان عالم، فرزند همدم بیگ از امرای
مشهور اکبرست. در شجاعت و نیک خویی شهرت داشت. گاهی به نظم می پرداخت.
نمونه شعر او:

آمد و بگذشت از دل تیر آن قاتل مرا ماند تا روز قیامت داغ او در دل مرا

نورالدین محمد جهانگیر^۲ (۱۰۱۴-۱۰۳۷/۵۱۰۵-۱۶۲۸ م)

سلیم، پسر ارشد اکبر - که بعدها جهانگیر نامیده شد - با دعا و استغاثه به دنیا آمد، با حوصله پرورش یافت و با ناز بزرگ شد. پدر دانش پرور او در چهارمین سال و چهارمین ماه و چهارمین روز ولادتش وی را به مکتب سپرد. فیضی و مولانا میرکلان هروی محدث مأمور تعلیم وی شدند. قطب الدین خان و میرزا عبدالرحیم خان خانان للگی او را به عهده گرفتند. پدر مولانا علی احمد نشانی که گویا حسین دهلوی نام داشته و در شعر «یقینی» تخلص می کرد نیز از استادان وی بود. این شخص در هیئت و علوم طبیعی و املا و انشا بی نظیر بود. پیش سیّد صدر جهان چهل حدیث خواند. خان خانان به وی زبان ترکی را آموخت. جهانگیر خود نوشته است، با آن که من در هندوستان پرورش یافته ام، از سخن گفتن و نوشتن به زبان ترکی ناتوان نیستم. در پایان *تنزوک بابری*

۱- منتخب، ۳، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ بزم، ۱، ص ۵۵۳-۵۵۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۵۵۷.

۲- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۱-۲۱؛ بزم تیموریه، جلد ۳، ص ۱۸۷-۱۹۱. تاریخ نویسی فارسی، ص ۱۹۹-۲۰۷.

تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد اول، ص ۶۸۲-۶۸۸؛ منتخب التواریخ، جلد ۳، بعضی صفحات The

Cambridge History of India، ایران و جهان ص ۵۳۱-۵۳۲.

مطالبی به ترکی افزوده است.

پس از درگذشت اکبر بعد از پنجاه سال سلطنت به سال ۱۰۱۴ هـ سلیم علی‌رغم مخالفت‌ها و توطئه‌چینی‌ها به نام نورالدین جهانگیر در آگره تاجگذاری کرد. هنوز چند ماه از سلطنتش نگذشته بود که پسرش خسرو که در آخرین روزهای سلطنت اکبر برای محروم ساختن پدر از رسیدن به سلطنت توطئه‌ی ترتیب داده بود و تحت نظر بود، لاهور را تصرف کرد و علم طغیان برافراشت. جهانگیر سپاهی گران به فرماندهی شیخ فرید بخاری ملقب به مرتضی خان به لاهور فرستاد. سپس خود برای گوشمالی پسر به لاهور رفت و پس از جنگ خونینی در نزدیکی لاهور اسیرش کرد و به زندان انداخت و همه کسانی را که پسرش را اغوا کرده بودند، به دار زد.

پس از آن در اولین سال سلطنت خود به فکر عملی ساختن نقشه فتوحات پدر افتاد و پس از تلاشهای زیاد در سال ۱۰۲۳ هـ شاهزاده خرم (شاه جهان) رانای چتور را شکست داد و کاری را که اکبر نتوانسته بود انجام دهد، انجام داد و افتخاری به دست آورد.

قندهار از زمان همایون منطقه‌ی بود که میان تیموریان و صفویان مایه نزاع بود. در سال ۱۰۱۶ هـ از سوی شاه عباس صفوی غافلگیرانه مورد حمله قرار گرفت. جهانگیر سپاهی عظیم به قندهار فرستاد و شاه عباس که نمی‌خواست رابطه دوستی میان ایران و هند تیره شود، از محاصره قندهار دست برداشت.

پس از آن به بنگال حمله کرد و با کشتن پادشاه آنجا بنگال را به تصرف درآورد. سپس فتوحاتی در جنوب هند کرد و درخشان‌ترین فتوحات او تسخیر کشمیر بود. در این فتح قلعه کانگره که ششصد سال مقاومت کرده بود، به دست جهانگیر افتاد.

مهرالنسا، ملکه محبوب جهانگیر که بعداً نورجهان بیگم خوانده شد، در دربار جهانگیر قدرت و نفوذ فراوان داشت. مهرالنسا دختر میرزا غیاث‌بیگ اعتمادالدوله و خواهر ابوالحسن آصف خان وزیر جهانگیر، ابتدا زن یکی از سرداران بنگال به نام علی قلی خان معروف به شیرافکن بود. شیرافکن در سال ۱۰۱۶ هـ کشته شد و مهرالنسا در سال ۱۰۲۰ هـ به عقد جهانگیر درآمد. این زن به خانواده ایرانی تعلق داشت و دوره قدرت او از ۱۰۳۰ تا ۱۰۳۷ هـ دوره اقتدار ایرانیان بود. در آخرین سالها که جهانگیر به بیماری تنگی نفس مبتلا بود، کارهای مملکت به دست مهرالنسا حل و فصل می‌شد. توطئه‌ها و

قدرت طلبی نورجهان بیگم بحرانهایی برای مملکت پیش آورده بود. او می خواست از جانشینی شاه جهان جلوگیری کند و شهریار را ولیعهد کند.

در سال ۱۰۳۱ هـ، شاه عباس از کشمکش داخلی هند استفاده کرده و قندهار را گرفت. نورجهان بیگم از جهانگیر خواست که شاه جهان را برای مقابله با شاه عباس به قندهار بفرستد. شاه جهان که از توطئه نورجهان بیگم آگاه بود، سر از رفتن به جنگ باز زد و طغیان کرد. نورجهان بیگم، مهابت خان را برای سرکوبی شاه جهان به دکن فرستاد. شاهزاده دکن را رها کرد و به بنگال رفت. مدتی در آنجا مقاومت نشان داد، ولی در ۱۰۳۴ هـ ناچار مطیع شد.

در سال ۱۰۳۵ هـ، نورجهان بیگم به مهابت خان حسد ورزید، چون او شاه جهان را به اطاعت واداشته بود، خود متهم شد و برای محاکمه به دربار احضار گردید. مهابت خان با کمک راجپوتان خود را آماده کارزار کرد. هنگامی که جهانگیر به کشمیر می رفت، در کنار رودخانه بی چادر زده بود، چون اکثر سپاهیان از رودخانه عبور کردند، مهابت خان به چادر شاهی حمله کرد و جهانگیر را دستگیر کرد و به کابل فرستاد. جهانگیر قریب یک سال تحت مراقبت مهابت خان بود. نورجهان بیگم به هر نیرنگی دست زد و خود را به جهانگیر رسانید و مهابت خان به دکن گریخت.

جهانگیر بیمار بود، پیش از آنکه مهابت خان را گوشمالی دهد، در ۱۰۳۷ هـ درگذشت و در لاهور به خاک سپرده شد. با مرگ جهانگیر، نورجهان بیگم از اریکه قدرت به زیر افتاد و دیگر هرگز فرصت اظهار وجود نیافت.

اوضاع ادبی در عهد جهانگیر

دوره جهانگیر دوره درهم آمیخته شدن هنر و ادب و اندیشه ایرانی و هندی است، جهانگیر خود نویسنده توانای زبان فارسی است. شاهکار او *تنوک جهانگیری* است که زبانی ساده و بی تکلف دارد و در آن قدرت کلام به چشم می خورد. وی شرح حال خود را در این کتاب آورده و جای جای از منتخبات اشعار طالب آملی که ملک الشعرای دربارش بوده نقل کرده است. وقتی جنگ را توصیف می کند، گویی ما خود در میدان

جنگ حضور داریم، و هنگامی که دربارهٔ مسألهٔ علمی بحث می‌کند، تمام زوایای آن را مشخص می‌سازد. جشن، مسائل فلسفی، توصیف جانوران، گیاهان و اشیا و مناظر طبیعی، سوگواری، دیدار عزاداران به‌بهترین صورت در آن کتاب آمده است.

او در شعر و شاعری هم دستی داشت. غزل زیر نمونه‌یی از اشعار اوست:

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد	تا چشم نارسیده دگر بر دگر رسد
مستانه می‌خرامی و مست تو عالمی	اسپند می‌کنم که مبادا نظر رسد
دروصل دوست مستم و در هجر بی‌قرار	داد از چنین غمی که مرا سر به سر رسد
مدهوش گشته‌ام که بسویم ره وصال	فریاد از آن زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر	امید آنکه شعلهٔ نور و اثر رسد

او اکثر در حضور استادان شعر می‌گفت و گاهی بالبداهه به سرودن شعر می‌پرداخت. بر روی سکه‌ها هم شعری نوشته بود. بیت زیر از آصف‌خان است که بر سکه نقش شده بود:

به خط نور بر زر کلک تقدیر رقم زد شاه نورالدین جهانگیر
بر عروض هم وقوف داشت. روزی شاعری در مدح او مصراع زیر را گفته بود:
ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها

جهانگیر از شاعر پرسید: عروض می‌دانی؟ شاعر گفت: نه. گفت: اگر می‌دانستی قتل واجب بود. چون اگر شعر را تقطیع کنی، چنین تقطیع می‌شود: ای تاج دولت بر سرت...

در دربار او مجلس مشاعره برپا می‌شد. محمد شریف، ندیم خاص جهانگیر در نوشتن تنزوک با سلطان همکاری می‌کرد. ندیم دیگرش میرزا محمد هادی بود که بر تنزوک تکمله‌یی نوشت. میرزا محمد هادی تاریخی هم به نام *اقبال‌نامه* جهانگیری تألیف کرده است که سه مجلد است. در جلد اول از تیمور تا جهانگیر بحث کرده، در جلد دوم وقایع اکبری را شرح داده و جلد سوم را به تاریخ سیاسی عهد جهانگیر اختصاص داده است. جلد اول و دوم مفقود شده، اما جلد سوم در انجمن آسیایی بنگال به چاپ رسیده است.

در عهد جهانگیر دو فرهنگ مهم *فرهنگ جهانگیری* و *عنصر دانش* تألیف شده است. جهانگیر به مظاهر تمدن و فرهنگ ایرانی شیفته بود. نوروز را دوست داشت و از اعیاد

فقط به‌نوروز دلبسته بود. او بار دیگر ایرانیان را در مقابل هندوان برکشید. لباسهای صفوی و سبکهای خانگی ایران را اقتباس کرد. پارچه‌های زربفت ایرانی را در هند رواج داد. البته در این علاقه، نور جهان بیگم، زن جاه‌طلب و توطئه‌چین جهانگیر که ایرانی بود، نقشی عمده داشت.

جهانگیر به معماری هند اندکی کمک کرد. او هنرمندان اروپایی را به‌هند فراخواند و آنان را واداشت که نشان دادن قطعات کوچک سنگ را در مرمر به‌حجّاران او بیاموزند و این کار یکی از ویژگیهای آرایش هندی در طئی سلطنت او به‌شمار می‌آید.

جهانگیر مدرسه مهمّی بنا کرد. در آن مدرسه کتابخانه‌یی هم بود که ریاست آن را مکتوب‌خان به‌عهده داشت. جهانگیر کتابخانه‌اش را به‌هنگام سفر هم همراه می‌برد. به‌علما و مشایخی که علاقه داشت، کتاب هدیه می‌کرد. در تعمیر مدارس هم همّت به‌خرج می‌داد. اموال بلاوارث را در تعمیر مدارس و مساجد صرف می‌کرد. در نقّاشی هم مهارتی تمام داشت.

جهانگیر که خود شاعر و سخن‌شناس بود، در تشویق شاعران و سخنوران، حتّی از پدر خود اکبر هم بیشتر می‌کوشید و آنان را به‌مناصب مهم می‌گماشت. زن او نورجهان‌بیگم هم طبع شعر داشت. فرزندانش شاهزاده پرویز و شاهزاده خرّم (شاه‌جهان) و امرای دربار او مانند عبدالرحیم‌خان‌خانان، مه‌ابت‌خان، خان‌جهان، خان‌اعظم میرزا عزیز، شیخ فرید بخاری، اعتمادالدوله و میرزا غاز‌ی‌بیگ ترخان در ترغیب و تشویق شاعران می‌کوشیدند.

تاریخ‌نویسی هم در عهد جهانگیر پیشرفت کرد. او خود از اولین سال سلطنت به‌نوشتن تاریخ عهد خود پرداخت و *جهانگیرنامه* را به‌فارسی نوشت. به‌تقلید پدر مورّخ دربار تعیین کرد و این منصب را به‌معتمدخان که ایرانی بود سپرد. بیشتر مورّخان دوره جهانگیر ایرانی بودند. اگرچه تعدادی از آنان مانند ادراکی تتوی، اسکندر گجراتی، حیدرملک کشمیری از مردم هند بودند.

شیوه تاریخ‌نویسی نسبت به‌دوره‌های پیشین تغییر کرد. در این عهد در تشخیص اسناد و ترتیب وقایع دقّت بیشتری به‌خرج داده شده، از اظهار فضل و آوردن لغات مهجور پرهیز شده است. در تدوین تاریخ مورّخان حقیقت‌طلبی و بی‌طرفی در پیش گرفته‌اند. و این نکات تاریخ‌نویسی این عهد را به‌تاریخ‌نویسی عصر حاضر نزدیک‌تر

می‌کند. مورخان منابع کار خود را با دقت کامل به‌دست آورده و فهرست کامل کتب مورد استفاده خود را در مقدمه به‌صراحت قید کرده‌اند و حتی درباره ارزش و اعتبار آنها اظهار نظر کرده‌اند.

پرویز پسر جهانگیر هم محفل شعر و شاعری داشت. شاعرانی چون حکیم فغفوری، میرملکی قزوینی، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، میرزا عبدالله و میرزا محمد قاسم گیلانی از وابستگان به محفل وی بودند.

شهریار پسر دیگر جهانگیر هم طبع شعر داشت. در نزاع جانشینی دستگیر و کورش کردند. ابیات زیر را در حسب حال خود در زندان سروده است:

ز نرگس گلاب ارچه نتوان کشید کشیدند از نرگس من گلاب
چو پرسد کسی از تو تاریخ من بگو کور شد دیده آفتاب

علمای دربار نورالدین محمد جهانگیر

۱- احمد خان کنبو:^۱ از مورخان دوره جهانگیر است. از زندگی او اطلاع زیادی در دست نیست. تاریخ عمومی تألیف کرده است که به دو نام: *معدن اخبار جهانگیری و معدن اخبار احمدی* خوانده می‌شود. او این کتاب را به جهانگیر تقدیم کرده است. تاریخ او از بدو خلقت تا زمان جهانگیر را دربر می‌گیرد. دو مجلد است و تاکنون به چاپ نرسیده است. بخش‌هایی از آن هم از بین رفته است.

۲- امین بلخی:^۲ محمد امین بن دولت محمد حسینی از ایران در عهد جهانگیر به هند آمده و در خدمت میرزا صالح تبریزی معروف به سپهدار خان در احمدنگر (دکن) جزو سپاهیان بوده است. تاریخی به نام *انفع الاخبار* نوشته است که از آغاز خلقت تا سال ۱۰۳۶ هجری را دربر می‌گیرد. تاریخ اجمالی است و تاکنون به چاپ نرسیده است. در این کتاب اطلاعات سودمندی درباره جهانگیر، قیام شاه جهان و اقدام جهانگیر علیه

۱- تاریخ‌نویسی فارسی، ص ۲۲۸ - ۲۳۱؛ Dictionary of Indo - Persian, 48

۲- تاریخ‌نویسی، ص ۲۵۷ - ۲۵۹؛ Dictionary..., p. 371

پسرش می‌توان یافت.

۳- جهانگیر شاه:^۱ محمد سلیم ملقب به ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر، فرزند اکبر که در سال ۹۷۷ هـ در فتح‌پور سیکری به دنیا آمده، خود از نویسندگان عصر خویش بوده است. علاوه بر اشعار پراکنده، کتابی به نام *جهانگیرنامه* به یادگار نهاده است. او این تاریخ را از سال ۱۰۱۴ هـ یعنی سال جلوس خود تا سال ۱۰۳۱ هـ ادامه داده است. البته تا سال ۱۰۲۶ هـ را خود او که شامل دوازده سال از سلطنت وی بوده، یک جلد تلقی کرده و به متصدیان کتابخانه‌اش سپرده است تا از روی آن نسخه‌هایی تهیه کنند تا به‌بندگان خاص و فرمانروایان سایر بلاد بفرستند، پنج سال دیگر را هم تا سال ۱۰۳۱ هـ ادامه داده، بعد به معتمد خان، مؤلف *اقبال‌نامه جهانگیری* دستور داده است که حوادث سالهای بعد را تحت نظارت وی ذیل نویسی کند. این کتاب از موثق‌ترین اسناد تاریخی این عهد است. صادقانه نوشته شده و به علل وقایع و نتایج کارها هم عطف توجه شده است. در اغلب کتابخانه‌های جهان، نسخه‌های مجعولی از *جهانگیرنامه* پیدا می‌شود. این نسخه جعلی احتمالاً در زمان شاه جهان به وسیله نویسنده ناشناسی به منظور خاصی جعل شده است. همین نسخه در ۱۸۲۹ م در لندن به چاپ رسیده است و با *جهانگیرنامه* اصلی هیچ ارتباطی ندارد. *جهانگیرنامه* را نویسنده ناشناسی خلاصه کرده و در ۱۸۸۴ م در لاهور به نام *منتخبات توزک جهانگیری* منتشر کرده است. *جهانگیرنامه* اصیل در ۱۸۶۳ م به اتمام سید احمد خان در علیگر به نام *توزک جهانگیری* چاپ شده است.

۴- خاکی شیرازی:^۲ حسن بیگ بن محمد بیگ خاکی شیرازی از خاندانهای نجیب شیراز است که به هندوستان رفته و در ۱۰۰۷ هـ منصب بخشی گجرات به او محول شده است. در ۱۰۱۹ هـ جهانگیر ریاست دیوان صوبه بیهار را به او داده است. او کتابی به نام *منتخب‌التواریخ یا احسن‌التواریخ* در تاریخ عمومی تألیف کرده و تا سال ۱۰۱۹ هـ وقایع را در آن ضبط کرده است. او در تألیف کتاب خود از منابع عمده تاریخی استفاده کرده و آن منابع را در کتاب خود ذکر کرده است. سبک انشای آن ساده و روشن است. چون در اکثر

۱- بزم تیموریه، ۲، ص ۱ و بعد؛ تاریخ نویسی، ص ۲۴۷-۲۵۶.

۲- بزم، ۲، ص ۱۵۹؛ تاریخ نویسی، ص ۲۳۱-۲۳۵؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۵۷-۳۵۸.

وقایع مربوط به دوره جهانگیر مؤلف شخصاً ناظر بوده، از نظر تاریخی اهمیت دارد. این کتاب تاکنون به طبع نرسیده است.

واله داغستانی، خاکی شیرازی را در شمار شاعران معروف دوره جهانگیر آورده و شعر زیر را به وی نسبت داده است:

عشق خوبان وفاکیش ندارد سودی سر آن یار بگردم که جفاکیش بود
خاکی در سال ۱۰۲۲ هـ در پتنه درگذشته است.

۵- سکندر گجراتی:^۱ اسکندربن محمد ملقب به منجهواکبر از مورخان هند و از دوستان جهانگیر بود و در خدمت میرزا عزیز کوکه، حکمران گجرات می زیست. در تاریخ گجرات کتابی به نام *مرآة سکندری* یا *تاریخ سکندری*، و یا *تاریخ پادشاهان گجرات* تألیف کرده، در سال ۱۰۲۲ هـ به پایان رسانده و در آن سال که جهانگیر از گجرات دیدن می کرده، به وی تقدیم داشته است. این کتاب جامع ترین و مستندترین کتاب درباره سلاطین گجرات است که از زمان مظفر شاه اول (۸۱۰ هـ) تا مظفر شاه سوم (۱۰۰۰ هـ) و الحاق گجرات به سلطنت تیموری را دربرمی گیرد. سبک آن بسیار ساده و روان است. کتاب در سال ۱۸۹۰ در بمبئی به چاپ سنگی رسیده است.

۶- شکرالله شیرازی:^۲ از شیراز است. در شیراز از تقی الدین محمدنسابه شیرازی تعلیم دیده است. در خط تعلیق و علم سیاق مهارت داشت. به دارالسلطنه قزوین آمد و به خدمت فرهادخان قرامانلو که عضدالدوله و رکن السلطنه شاه عباس بود، پیوست. چون فرهادخان در هرات به قتل رسید. شکرالله به همدان رفت و به محضر میرزا ابراهیم حسینی همدانی رسید و به عتبات رفت و در خدمت میرزا ابراهیم به عراق عجم آمد و سرانجام راهی دیار هندوستان شد و به برهانپور رسید. خانانان او را تحت حمایت خود قرار داد. در سال ۱۰۲۴ هـ از جهانگیر لقب افضل خان گرفت و در اجمیر می زیست.

۱- تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۳۸۳؛ تاریخ نویسی، ص ۲۲۵ - ۳۲۸.

۲- بزم تیموری، جلد ۲، ص ۱۴۸؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۲۷ - ۳۰.

۷- طاهر سبزواری:^۱ طاهر محمد سبزواری پسر خواجه عمادالدین حسن از اعیان دربار اکبر است. پدرش در ۹۸۸ هـ از سوی اکبر استاندار کهنابیت بوده، مؤلف در سال ۱۰۱۳ هـ به آگره و برهان پور فرستاده شده است. در سال ۱۰۱۵ هـ هنگامی که شاهزاده خرم (شاه جهان بعدی) از آگره به دربار پدرش جهانگیر در لاهور می‌رفت، مؤلف همراه وی بود. مؤلف کتابی به نام *روضه الطاهرین* در تاریخ عمومی نوشته است که از ابتدای خلقت تا سال ۱۰۱۵ هـ را در برمی‌گیرد. سبک انشای کتاب بسیار ساده و روان است. این کتاب تاریخ مجملی است و درباره وقایعی که به اواخر دوره اکبر مربوط است، ارزش و اعتبار بیشتری دارد. این کتاب هنوز به چاپ نرسیده است.

۸- عبدالباقی نهاوندی: ← شعرای دربار میرزا عبدالرحیم خان خانان.

۹- عبدالحق محدث دهلوی: ← صوفیان هند.

۱۰- عبدالله:^۲ در دوره جهانگیری می‌زیست و وابسته به دربار داودشاه آخرین پادشاه افغان در بنگال (۹۸۰- ۹۸۴ هـ / ۱۵۷۲- ۱۵۷۶ م) بود و تاریخ سلاطین افغانی را به نام *تاریخ داودی* تدوین کرده است. سبک بیان کتاب ساده است. تحت تأثیر محیط لغات محلی در آن راه یافته است. عبدالله نخستین مورّخی است که منحصراً عهد سلطنت سلاطین افغانی هند را مورد بحث قرار داده اگرچه قبل از وی *تاریخ خان جهانی* و *مخزن افغانی* را به رشته تحریر درآورده‌اند، اما این جامع‌ترین تاریخ افغانان هند است. این کتاب در سال ۱۹۵۴ در علیگر به کوشش پروفیسور عبدالرشید به چاپ رسیده است.

۱۱- کامگار حسینی:^۳ مهمترین دوره حیات وی در عهد جهانگیر و شاه جهان بود. نظارت شاه جهان آباد و قلعه سرخ و کاخهای درون آن به عهده خواجه کامگار بود، زیرا که در آن هنگام وی حکومت دهلی را داشت. او برادرزاده عبدالله خان فیروز جنگ بود.

۱- تاریخ نظم و نشر، جلد ۱، ص ۳۵۷؛ تاریخ نویسی فارسی، ص ۲۲۱- ۲۲۸؛ Dictionary..., p. 357.

۲- تاریخ نویسی فارسی، ۲۶۷- ۲۷۰؛ Dictionary..., p. 14.

۳- تاریخ نویسی، ص ۳۱۶- ۳۲۰؛ ۲۹۴- ۲۹۳؛ Dictionary..., pp. 293- 294؛ بزم تیموریه، ۲، ص ۱۵۳.

وی در سال ۱۰۴۰ هـ در جنگی که منجر به قتل خانجهان لودی شد، همراه عبدالله خان فیروز جنگ فرمانده سپاه بود. همو بود که سربریده خانجهان را پیش شاه جهان برد و ترفیع یافت و به «غیرت خان» ملقب شد. در سال ۱۰۴۹ هـ به دستور شاه جهان به استانداری تته منصوب شد و در سال ۱۰۵۰ هـ درگذشت.

خواجه کامگار تاریخی به نام *مآثر جهانگیر* در تاریخ عهد جهانگیر تألیف کرده که از ۱۰۱۴ هـ تا ۱۰۳۷ هـ را دربر می گیرد. آن به *جهانگیرنامه* خود جهانگیر شباهت دارد، جز آنکه در این کتاب مطالبی که به تاریخ ربطی نداشته حذف شده و اضافاتی در مواردی دارد. وقایع آخرین شش سال سلطنت جهانگیر و حوادث مربوط به جانشینی شاه جهان را مؤلف از مشاهدات خود نگاشته است. این تاریخ جامع ترین تاریخ دوره جهانگیر است و مورخان بعدی از آن سود برده اند. کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است.

۱۲- مجدّد الف ثانی، ← صوفیان هند

۱۳- محمد قاسم گیلانی، ← علمای دربار عبدالرحیم خان خانان.

۱۴- معتمد خان: ^۱ محمد شریف پسر دوست محمد، ملقب به معتمد خان، مورخ رسمی دربار جهانگیر بود. او در تدوین *تنویر جهانگیری* یاری می کرد. از خاندانهای ایرانی بود، معلوم نیست از چه سالی به هند آمده است. در سال سوّم سلطنت جهانگیر یعنی در ۱۰۱۶ هـ ملقب به معتمد خان شده است. در سال ۱۰۲۵ هـ به عنوان بخشی لشکر شاهزاده خرم (شاه جهان) به دکن رفته است. در سال ۱۰۲۸ هـ هنگام مسافرت جهانگیر به کشمیر همراه وی بوده است. جهانگیر در این سفر در منزل معتمد خان مهمان شده است.

معتمد خان ندیم خاص جهانگیر و رئیس وقایع نگاران دربار وی بود. در سال ۱۰۳۱ هـ مأمور شد که *جهانگیرنامه* او را تحریر کند. به هنگام اسیر شدن جهانگیر به دست مهتاب خان، معتمد خان در رهایی او بسیار کوشید. پس از مرگ جهانگیر در عهد شاه جهان به مقامات بالاتری رسید. معتمد خان تاریخی به نام *اقبال نامه* جهانگیری تألیف کرده

است. این کتاب سه مجلد است. نثری ساده و به دور از عبارت پردازی دارد و یکی از نثرهای زیبای فارسی در هند است. مؤلف، اطلاعات خود را از منابع معتبر پیش از دوره جهانگیر به دقت نقل کرده، در دوره جهانگیر به جهانگیرنامه خود جهانگیر و مشاهدات خود تکیه داشته است.

معتمد خان علاوه بر *مآثر جهانگیری*، ذیل *جهانگیرنامه* را هم تهیه کرده، و اثر دیگری به نام *احوال شاهزادگی شاه جهان* از خود به یادگار نهاده است. او در سال ۱۰۴۹ هـ درگذشته است.

جلد سوم *مآثر جهانگیری* یک بار به سال ۱۸۶۵ در کلکته و بار دیگر در ۱۸۹۸ به نام جهانگیرنامه در مطبعه نولکشور در لکهنو و کامل آن به صورت سنگی در ۱۸۷۰ چاپ شده است.

۱۵- **نعمت‌الله هروی**:^۱ خواجه نعمت‌الله بن حبیب‌الله هروی، فرزند یکی از خدمتگزاران اکبر بود. نعمت‌الله ابتدا ریاست کتابخانه عبدالرحیم خان خانان را عهده‌دار بود. در سال ۱۰۱۶ هـ به خدمت جهانگیر درآمد و وقایع‌نویس رسمی دربار وی شد. و در همان سال به خدمت خانجهان لودی، از فرماندهان نظامی جهانگیر درآمد. کتابی به نام *تاریخ خانجهانی و مخزن‌افغانی* تألیف کرد که در واقع زندگینامه خانجهان است. اما در آن تاریخ عمومی افغانان از آغاز تا سال ۱۰۲۴ هـ مورد بحث قرار گرفته است. اکثر منابعی که در تألیف این کتاب مورد استناد مؤلف بوده است، امروز از بین رفته‌اند. از این رو این کتاب از نظر تاریخی اهمیت فراوان دارد. مخصوصاً که مؤلف در لابلای کتاب به منابع خود اشاره کرده است. نثر کتاب پخته و محکم است، هرچند گاهی مؤلف از سجع و دیگر آرایه‌های لفظی بهره برده است، ولی به تکلف و تصنع نگراییده است. کتاب در سال ۱۹۶۰ به کوشش دکتر امام‌الدین استاد دانشگاه داکا جزو سلسله انتشارات انجمن آسیایی پاکستان به چاپ رسیده است. نعمت‌الله ظاهراً در سال ۱۰۲۳ هـ درگذشته است.

۱۶- **نورالله شوشتری**، ← علمای دربار اکبر.

دیگر کتب تاریخی در عهد نورالدین جهانگیر

برخی از مورخان این دوره را در فصل علمای دوره جهانگیری آورده‌ایم، چون خود آن مورخان شهرتی داشته‌اند. در این بخش به آن کتابهایی که در دوره جهانگیر تألیف شده‌اند و شهرت کتابهایشان بیش از خود مؤلف بوده و یا مؤلف آنها ناشناخته است به ترتیب الفبایی نام کتاب به اختصار اشاره خواهیم کرد.

۱- انتخابات جهانگیرشاهی: ^۱ این کتاب در دوره جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ) تألیف شده و بخش کوچکی از کتاب اصلی است که از میان رفته است. در آن وقایع عمده مانند جلوس جهانگیر، شورش شاهزاده خسرو، فتح بنگال و قیام شاهزاده، خرم و امثال آن آمده است. نسخه‌یی از کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است.

۲- انتخاب تاریخ کشمیر: ^۲ نویسنده‌یی ناشناس به دستور جهانگیر به تدوین تاریخ رسمی کشمیر مأمور شده است. مورخ بسیاری از مطالب مربوط به عهد هندیان را از تاریخ کشمیر تألیف حیدرملک برداشته است. این تاریخ از تاریخ عهد باستانی کشمیر آغاز می‌شود و به تسخیر کشمیر به دست اکبر در ۹۹۶ هـ پایان می‌یابد.

۳- بهارستان غائبی: ^۳ علاءالدین غائبی اصفهانی معروف به میرزا تنهن از نظامیان دوره جهانگیر است. او به همراه پدرش اهتمام‌خان با لشکر اسلام‌خان در ۱۰۱۷ هـ به بنگال اعزام شد. پدرش در آنجا منصب دریاسالار و میرآتش توپخانه اسلام‌خان را عهده‌دار بود و خود او زیر نظر پدر افسر توپخانه لشکر بود. در تمام عملیات جنگی اسلام‌خان شرکت داشت و به پاس خدمات ارزنده خطاب «شتاب‌خان» یافته بود.

بهارستان غائبی شامل شرح وقایعی است که مؤلف در بنگال به چشم خود دیده است. چند ورق از عکس نسخه خطی منحصر به فرد آن را که من خوانده‌ام، نشر آن را نسبتاً ساده و آمیخته با لغات و ترکیبات هندی یافته‌ام. مؤلف در لابلای وقایع از تکبیت‌هایی هم استفاده کرده است.

۱- تاریخ‌نویسی فارسی، ص ۲۷۷. ۲- همان، ص ۲۷۶.

۳- همان، ص ۲۷۵ - ۲۷۶؛ Dictionary..., p. 188

۴- **بیگلرنامه:**^۱ مؤلف آن ادراکی بیگلری است که از زندگانی او اطلاعی در دست نیست، جز آن که از مردم تته و از طایفه ارغوثیه بوده است و ادراکی تتوی خوانده شده است. کتاب او درباره احوال یکی از نظامیان دوره اکبر و جهانگیر است و به نام خان زمان (شاه) میرقاسم خان بن امیر سیدقاسم بیگلر و اجداد وی، مؤلف در ضمن به تاریخ محلی سند هم نظری داشته است.

۵- **تاریخ طاهری:**^۲ طاهر محمد تتوی معروف به «نسیانی» از ملازمان میرزا غازبیگ ترخان، استاندار سند بود. در سال ۱۰۱۴ هجری با کسب اجازه از مربی خود به تته رفت و به راهنمایی مولانا اسحاق بهکری دانشمند معروف آن زمان به مطالعه دیوانهای شاعران پرداخت و **تاریخ طاهری** را در ۱۰۲۱ هـ به پایان رسانید. بعد از این تاریخ از زندگی او اطلاعی در دست نیست. **تاریخ طاهری** تاریخ سند است از زمان باستان تا وفات میرزاغازی بیگ ترخان و حاوی اطلاعات مفید و ارزنده است.

۶- **تاریخ کشمیر:**^۳ حسن بن علی کشمیری به دستور جمال (یاکمال) الدین ملک - پدربزرگ حیدرملک مؤلف **تاریخ کشمیر** در حدود ۱۰۲۴ هـ به تألیف آن پرداخته و تاریخ آن سرزمین را آغاز تا سال تألیف به رشته تحریر کشیده است. از این کتاب نسخه‌ی در کتابخانه بادلیان به شماره ۳۱۵ موجود است.

۷- **تاریخ کشمیر:**^۴ تألیف حیدرملک کشمیری از رجال دوره جهانگیر است که در ۱۰۳۰ هـ تألیف شده است. مؤلف از نجای کشمیر است. مدتی در خدمت یوسف شاه پادشاه مخلوع کشمیر به سر برده، در ۱۰۱۶ هـ موردالطاف جهانگیر قرار گرفته است. کتاب حیدرالملک از معتبرترین تاریخهای عمومی کشمیر است که تا آن زمان تألیف شده است.

۱- تاریخ نویسی، ص ۲۷۹ - ۲۸۰؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۳۶۶.

۲- همان، ص ۲۷۴ - ۲۷۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۳۶۶.

۳- تاریخ نویسی، ص ۲۷۲.

۴- همان، ص ۲۷۳؛ فهرست نسخه‌های فارسی، جلد ۶ ص ۴۶۱۵.

۸- **تواریخ جهانگیرشاهی**^۱: این کتاب در سال ۱۰۲۸ ه. به وسیله یکی از ندمای جهانگیر به نام خواجه زاده ولی سرهندی تألیف شده است. از زندگی مؤلف اطلاعی اندک در دست است. در این تاریخ حوادث چهارده ساله اول سلطنت جهانگیر به رشته تحریر درآمده است.

۹- **زبدۃ التواریخ**^۲: مؤلف آن تهورخان است و در عهد جهانگیر منصب میربخشی داشته است. در **زبدۃ التواریخ** حوادث اوایل سلطنت جهانگیر مورد بحث قرار گرفته و اطلاعات دست اول به دست داده است.

۱۰- **نامه شاهان کشمیر**^۳: نام مؤلف آن معلوم نیست. این کتاب **بهارستان شاهی** هم خوانده شده است. تاریخ کشمیر است از آغاز تا سال ۱۰۲۳ ه. برای کسب اطلاع از جریان‌های سیاسی کشمیر کتابی با اهمیت است.

۱۱- **وقایع الزمان یا فتحنامه نورجهان بیگم**^۴: منظومه تاریخی است از ملاکامی شیرازی که در سال ۱۰۳۵ ه. در کابل به جهانگیر و نورجهان بیگم تقدیم کرده است. این منظومه از نظر ادبی ارزش چندانی ندارد، ولی از نظر تاریخی که مربوط به بیماری جهانگیر، تسلط نورجهان بر وی و دیگر حوادث است کتابی معتبر است.

شاعران دربار جهانگیر

۱- **آصف خان قزوینی**^۵: میرزا قوام‌الدین جعفر بیگ، برادرزاده میرزا غیاث‌الدین علی از بزرگان دربار اکبر بود. خود نیز در آن دربار منصب میربخشی یافته و سپس

۱- تاریخ‌نویسی، ص ۲۷۸ - ۲۷۹.

۲- همان، ص ۲۷۸.

۳- تاریخ‌نویسی، ص ۲۸۲؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۱۵۹؛ میرزا غازی بیگ‌ترخان، ص ۴۶۵.

۴- تاریخ‌نویسی، ص ۲۸۲.

۵- بزم تیموری، جلد ۲، ص ۲۹ - ۳۳؛ کاروان، ۱، ص ۲۸۳ - ۲۹۸.

به جرگهٔ بخشیان بزرگ داخل شده بود. پدرش میرزا بدیع الزمان در زمان شاه تهماسب مدتها در کاشان وزارت داشته. در زمان شاه اسماعیل (۹۸۴ - ۹۸۵ هـ) به دیار هند رفت. ابتدا کارش رونقی نیافت. بعد از کشته شدن عمویش، میرزا غیاث الدین، اکبر مقام عمویش را به وی داد. در زمان جهانگیر لله شاهزاده پرویز شد. در زمان اکبر پسر از مرگ نابهنگام ملا احمد تتوی، مأمور تکمیل تاریخ الفی شد. در همه فن استاد بود. شعر و انشایش متانت داشت. مثنوی به تقلید خسرو شیرین نظامی گنجوی سروده است. در شعر از شاعران ممتاز مکتب وقوع است. او در سال ۱۰۲۱ هـ در دکن درگذشته است. نمونه شعر او:

هوس مطلق عنان شد شوق خودکام	سردست صنم بگرفت با جام
چنین بی نقل دادن باده تا کی	بده بوسه که هم نقلست و هم می
فتادش تن ز تاب شرم در تب	ز نام بوسه زد تبخاله اش لب...

*

شهر گنجایش غمهای دل ما چو نداشت آفریدند برای دل ما صحرا را

۲- اسد بیگ قزوینی، ← شاعران دربار اکبر.

۳- افضل خان دکنی: ^۱ نام او میرزا علی و مولد او شهر قم است. در اوایل جوانی با پدرش به هند آمد و در خدمت شاهنواز خان به مداحان نظام شاه بحری پیوست و لقب افضل خانی یافت. مدتی در خدمت شاهزاده دانیال بود. مدتی در بنگاله زیست. در سال ۱۰۲۸ هـ درگذشت. دیوانی بالغ بر پنج هزار بیت و ساقی نامه‌یی دارد نمونه شعر او:

سرت گردم ای پیر دُردی فروش که بار غمم برگرفتی زدوش
مرا مومیایی ده از لای خم که پایم شکستست در پای خم

۴- تقیای شوشتری، ← تقی الدین شوشتری غیوری در شعرای دربار خانانان.

۵- حسن بیگ خان، ← خاکی شیرازی در علمای دربار جهانگیر.

۶- **خصالی هروی**^۱: میرحیدرخصالی برادر کوچک وجهی هروی است. هر دو در قندهار می‌زیستند. پس از حملهٔ ازبکان بر خراسان به هند رفتند. حیدر خطّ شکسته و نستعلیق را نیکو می‌نوشت و شعر نیکو می‌گفت. مدّتی در ملازمت مه‌ابت خان به‌جانب دکن رفت. او زمان‌شاه جهان را هم دریافته است. در سال ۱۰۴۲ هـ همراه ظفرخان احسن که به‌نیابت پدر خود به‌صوبه‌داری کشمیر می‌رفت، به کشمیر رفته. نمونهٔ شعر او:

آتش عشق پس از مرگ نگردد خاموش این چراغی است کزین خانه به آن خانه برند

*

گل به یک جرم شکرخند بر آتش بنشست شیشه‌ها کرد پر از اشک به یک خندیدن

۷- حیاتی گیلانی، ← شعرای دربار خان‌خانان.

۸- **رکنای کاشی**^۲: رکن‌الدین مسعود پسر حکیم نظام‌الدین علی و متخلص به مسیح و مسیحی از پزشکان و شاعران سده‌های دهم و یازدهم هجری است. پدرش در عهد شاه تهماسب سه سال طبیب دربار بود. شعر هم می‌گفت. رکن‌الدین پسرخالهٔ طالب آملی است. در عهد شاه عباس مثنوی به‌استقبال خسرو و شیرین ساخت و آن را «مجموعه خیال» نامید. چون از چشم شاه عباس افتاد، به هند رفت و در آگره به‌وسیلهٔ آصف‌خان به حضور اکبر راه یافت. سپس به‌اله‌آباد رفت و به‌ملازمت جهانگیر درآمد. سپس به‌دربار شاه جهان رسید. از وی علاوه بر دیوان و مجموعهٔ خیال، ساقی‌نامه و منظومه‌یی در استقبال مخزون الاسرار، مثنوی دیگر به‌نام رام و سیئا و مثنوی دیگری به‌نام قضا و قدر برجای مانده است. در اواخر حیات به‌کاشان بازگشت و در سال ۱۰۶۶ هـ درگذشت. نمونهٔ شعر او:

غمزه‌ات با خلق اگر پنهان زبانی داشتی گشته ناز تو بودی هر که جانی داشتی
هیچ دل بی‌زخم ناسوری نزادی از ازل گر قضا مانند ابرویت کمانی داشتی
ای تن بدروز چون گرد از درش برخاستی در زمین چون خوگرفتی؟ آسمانی داشتی
ای نفس از مصرجان بی‌بوی یوسف می‌رسی پیش ازین گاهی خبر از کاروانی داشتی
ای زبان از حیرت دیدار خاموشیت چیست گاه با خود ماجرای داستانی داشتی

۱- بزم، ۲، ص ۴۳-۴۴؛ تذکره، میخانه، ص ۸۴۵-۸۴۷؛ کاروان، ۱، ص ۳۷۸-۳۸۱.

۲- بزم، ۲، ص ۳۶-۴۱؛ کاروان، ۱، ص ۴۶۸-۴۷۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد، بخش ۲، ص ۱۱۹۳-۱۲۰۳.

دل قوی دار ای دل بی صبر و دل کاندرمیان گم نمی‌گرددی که از داغش نشانی داشتی
بی‌زبانیهای خود را عرض کردی ای مسیح در طریق بی‌زبانی خوش‌زبانی داشتی

۹- شکیبی اصفهانی، ← شاعران دربار خان‌خانان.

۱۰- شید^۱: از شاعران سده یازدهم هند است. پدرش از طایفه تکلو و ساکن مشهد بود. در زمان جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) به هند رفت و در فتحپور سیکری سکونت گزید. مدتی در خدمت خان‌خانان بود، سپس به خدمت شاهزاده شهریار پسر جهانگیر رفت و بعد به دوره شاه جهان رسید. مردی خوش قریحه، خوش بیان و پُر حافظه و حاضر جواب بود. چون بر فنون شعر وارد بود، بر اشعار شاعران خرده می‌گرفت. تذکره‌نویسان هم بر او خرده گرفته‌اند. دیوانی بالغ بر هزار و دویست بیت دارد. مثنوی به تقلید مخزن‌الاسرار به نام دولت‌بیدار هم سروده است. مثنوی دیگری هم به نام فریاد عشق دارد. وفاتش در ۱۰۸۰ هـ/ ۱۶۶۹ م اتفاق افتاده است. نمونه شعر او:

اسیر عشق چه پروای خان و مان دارد کسی ندید که پروانه آشیان دارد
سخن به وصف لب‌ت گشت زنده جاوید که هر که زنده بود از لب تو جان دارد
دل‌م که می‌زند از نور خنده بر خورشید چگونه سینه زلف تو اش نهان دارد...

۱۱- صفی اصفهانی: ^۲ آقاصفی مشهور به «صفیای» اصفهانی از شاعران سده دهم و یازدهم هجری است. پدرش خواجه قاسم مستوفی اصفهان بود. صفی علم سیاق و حساب و خط نیک آموخت و به شاعری پرداخت. چون در ایران سامانی نیافت به هند رفت و به خدمت قوام‌الدین جعفر آصف خان قزوینی پیوست و به همراه او به کشمیر رفت. بعد به دستگاه عبدالرحیم خان‌خانان درآمد. بعد از آن جامه قلندران پوشید و در هند به سیاحت پرداخت. به آگره رسید. در آنجا زمانه‌یگ مهابت‌خان او را از لباس قلندران بیرون آورد. در خدمت او ترقی کرد. همه کارهای سپاهیان و زیردستان

۱- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۹۸-۱۱۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵/۲، ص ۱۲۶۰-۱۲۶۶؛ Dictionary...، 554 p.

۲- بزم، ۲، ص ۴۱-۴۳؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۶۵۳-۱۶۵۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲/۵، ص ۱۰۰۳.

مهابت خان به دست وی بود. در سفری که به سال ۱۰۲۸ هـ همراه مهابت خان به کابل می‌رفت درگذشت. ساقی‌نامه‌یی دارد و دیوانش را بین چهارهزار تا شش هزار بیت نوشته‌اند. شیوه‌اش سنتی است و زبانش فصیح و خالی از نقص است. نمونه شعر او:

نصیب کس نشود این دلی که من دارم زدل می‌رس که با دیده هم سخن دارم
هزار بت بشکستم به‌رغم نفس و هنوز درون کعبه یکی کهنه برهمن دارم
گناهکار توام گرکشی و گر بخشی به دست تیغی و دست دگر کفن دارم

۱۲- طالب آملی: ^۱ محمدطالب آملی مشهور به طالب و متخلص به طالب از شاعران قرن یازدهم هجری است. در آمل به دنیا آمده و در همان شهر تحصیل کرده است. در جوانی شاعری آغاز کرده و حاکم آمل را مدح گفته است. در سال ۱۰۱۰ هـ از آمل به اصفهان رفته و پس از مدتی به کاشان نقل مکان کرده است و در آن شهر زن گرفته است. پس از چندی از کاشان دل برکنده و به مرو رفته است. در آن ایام غازی‌بیگ که خود طبع شعر داشت و به شاعران صله‌های گزاف می‌داد و از طرف جهانگیر به حکومت قندهار رسیده بود. طالب به قندهار رفت. غازی‌بیگ مقدم او را گرامی داشت. پس از آن به آگره آمد و به خدمت جهانگیر رسید و ملک‌الشعرای آن پادشاه شد.

طالب دیوانی بالغ بر بیست و سه هزار بیت دارد. مثنوی کوتاهی به نام *قصا و قدر* و مثنوی دیگری به نام *سوز و گداز* دارد. مثنوی *جهانگیرنامه* را هم در مدح جهانگیر ساخته است. بیشتر اشعار طالب در قالب غزل است. طالب شاعری بسیار مستعد و دارای هوش سرشار و ذهنی سریع بود. طالب در تحول سبک شعر دوره صفوی تأثیری عمده داشته است. توجه به آوردن تشبیهات و استعارات مرکب و خیالی و وهمی از خصوصیات طالب است. او کلام عاری از استعاره را ملیح نمی‌داند. در شعر از شاعرانی چون سعدی، امیرخسرو، حافظ، نظیری و دیگران تقلید کرده است. در قصیده مخصوصاً به شیوه خاقانی متمایل است. طالب به استعمال ردیف علاقه فراوان دارد. این علاقه او تقریباً در تمام غزلهایش دیده می‌شود. طالب در ۱۰۳۶ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

۱- بزم، ۲، ص ۵۷-۵۸؛ تذکره میخانه، ص ۵۴۵-۵۷۰؛ کاروان هند، ۱، ص ۷۵۷-۷۸۳؛ تاریخ ادبیات.

سبحانی، ۳، ص ۷۹-۸۲؛ مغنون کی ملک‌الشعرا، ص ۱۵۳-۲۵۶.

ذوق مستی کو که هر ساعت تهی سازم خمی
فتنه افلاک و انجم کم نمی گردد کجاست
بارها از هم جدا کردم جهان را بود و تار
هان مخوان گندم نمای جو فروشم زانکه من
جز دل خونابه نوش تنگ میدانم که دید
ای دل از ملک عدم جستی نشان آبادباد
جز دل طالب نیابی گوهر والانزاد
ناخنی گردم به فریاد آورم ابریشمی
عالمی کآنجا نه افلاکی بود نه انجمی
همچو کار خود ندیدم رشته سردرگمی
نه جوی دارم درین دهقان سرا نه گندمی
قطره‌یی کز آستینش سر برآرد قلزمی
کشوری آرام بنیادی خوش و خوش مردمی
چار ارکان را اگر تا حشر جویی بی خمی

۱۳- طفلی:^۱ پسر ملادرویش فتحپوری است. عمویش ملا صالح مدرّس متعین خانقاه فتحپور بود. طفلی در سیزده سالگی شرح تسمیه می خواند. طبعی به غایت فیاض دارد و سلیقه او به شعر مناسب واقع شده. به خدمت شاهزاده بزرگ (جهانگیر) بود و این تخلص از آنجا یافته. در مدح شاهزاده قصیده‌یی گفته است که چند بیت آن را قید می‌کنیم:

ایاشهی که جهان را ز رهنان خلل
امید لطف تو هست آنچنان که عاصی را
تویی که مرکب عزم تو را به روز و غا
رساند نامه اقبال دوش مرغ شرف
نوشته کاتب قدرت عبارتی کان را
به دور معدلت فتنه پاسبان آمد
گناه از آتش دوزخ نگاهبان آمد
ظفر علم کش و اقبال هم‌عنان آمد
که صیت شهپرش از اوج لامکان آمد
امید ترجمه و شوق ترجمان آمد

۱۴- عارف‌ایگی:^۲ حکیم سراج‌الدین حسین متخلص به عارف فرزند غیاث‌الدین علی کلانتر ایگ شبانکاره فارس است و در سال ۹۷۶ هـ به دنیا آمده است. در شیراز تحصیل کرده است. پس از مرگ پدر، برادرش اثیرالدین به جای پدر نشست و محبت برادری را کنار گذاشت. او مدّتی در کرمان و یزد سیاحت کرد و سپس از راه سیستان به هندوستان رفت. در اله‌آباد به خدمت جهانگیر رسید. به جهانگیر گفتند که وی مدّتی ملازم شاهزاده دانیال بود، از نظر جهانگیر افتاد و مدّتی در مندو زندانی شد. به آگره

۱- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۲۱؛ منتخب‌التواریخ، جلد ۳، ص ۲۶۷-۲۶۹.

۲- بزم، ۲، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ تذکره میخانه، ص ۶۲۸-۶۴۰؛ کاروان هند، ۲، ص ۸۳۹-۸۵۰.

گریخت و به دربار اکبر پیوست. پس از درگذشت اکبر (۱۰۱۴هـ) از ترس جهانگیر به برهان پور و از آنجا به گلکنده رفت و محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۹ - ۱۰۲۰هـ) را مدح گفت. سپس به ایران بازگشت و بار دیگر به هند سفر کرد. در قندهار با میرزاغازی خان محشور شد. سپس در آگره به دربار جهانگیر رفت. ماجرای حیات خود را در صوبه بیهار به ملا عبدالنبی فخرالزمانی تعریف کرده و او در *تذکره میخانه* آورده است. در سخنوری طریقی خاص داشت. در زمان تألیف *تذکره میخانه* اشعار او به دوازده هزار بیت رسیده بود. به جز غزل/نذرنامه به بحر متقارب دارد پیرامون دوهزار و سیصد بیت و *ساقی‌نامه* شصت و نه بیتی و مثنوی دیگری بر وزن *معجز الاسرار* نظامی سروده است. عارف در سال ۱۰۳۵هـ در بنگاله در پنجاه و نه سالگی درگذشته است. نمونه شعر او:

مشک اگر هست بوی یار من است	می رنگین لب نگار من است
گر پریشانی است در زلفش	زلف او نیست روزگار من است
از فرات دو چشم خون پالای	دامن کربلا کنار من است
گر نشیند به دامن گودی	نفسانی که یادگار من است

۱۵- عبدالنبی فخرالزمانی:^۱ عبدالنبی فرزند خلف بیگ از مردم قزوین است. پدرش در قزوین به تجارت مشغول بود. چون به سفر حج می‌رود و باز می‌گردد، تجارت را کنار می‌گذارد و به عبادت می‌پردازد. در طاعون سال ۱۰۰۱هـ پدر به بیماری طاعون وفات می‌کند. جدش فخرالزمان نام داشته و قضای قزوین به او متعلق بوده، نسب او به خواجه عبدالله انصاری می‌رسد. عبدالنبی در سن رشد به شعر تمایل پیدا می‌کند و در ابتدا «عزّتی» را تخلص خود قرار می‌دهد. حافظه‌ی قوی داشته. در نوزده سالگی به قصد زیارت می‌رود و به دربار جهانگیری می‌رسد. در آنجا مطالبی درباره هندوستان می‌شنود و از راه قندهار به لاهور می‌رود. در سال ۱۰۱۸هـ به آگره می‌رسد و به دربار جهانگیر می‌پیوندد. در آنجا با میرزا نظامی قزوینی که خویشی داشت دیدار می‌کند. سپس به کتابداری میرزا امان‌الله منصوب می‌شود و به مطالعه می‌پردازد. تصمیم می‌گیرد که سه کتاب تألیف کند: *دستور الفصحاء*، *نوادر الحکایات* یا *بحر النواذر* و دیگر *تذکره میخانه*. چون مردم زمان را به ساقی‌نامه راغب‌تر می‌بیند، *تذکره میخانه* را آغاز می‌کند. بیمار می‌شود و در

۱- تذکره میخانه، ص ۷۵۸ - ۷۸۳؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۶۷ - ۱۸۵.

۱۰۲۵ هـ به لاهور می آید. چون در آن سال در لاهور طاعون شیوع پیدا کرده بود، به کشمیر می رود. با میرزا نظام الدین احمد بخشی دیدار می کند و دستورالقصص را می نویسد. سپس تذکره میخانه را دوبار به اتمام می رساند و تکمیل می کند. در این کتاب او احوال نودتن از شاعرانی را که ساقی نامه سروده اند و یا مؤلف با آنان ملاقات کرده آورده است. مؤلف از مآخذ معتبر استفاده کرده، از جمله با خود شاعران آن ساقی نامه ها به صحبت نشسته است. بعضی ساقی نامه ها که عبدالنبی نقل کرده در جای دیگر به دست نمی آید. او علاوه بر آثاری که نام بردیم، دیوانی هم داشته که به جمع آن همت نگماشته است. او در شعر گاهی هم «نبی» تخلص کرده است. از سال فوت او اطلاعی در دست نیست، در سال ۱۰۴۱ هـ بر کتاب نوادرالحکایات دیباچه‌یی نوشته است. بعد از آن از وی خبری به دست نیامده است. نمونه شعر او از ابتدای ساقی نامه:

شبی با خرد گفتم ای پیرکار	زمانه جوان شد زفیض بهار
بیا تا به گلگشت بستان رویم	زمانی به گشت گلستان رویم
که شاید زفیض تماشای باغ	غم از دل برآید چون دود از چراغ
خرد گفت غم مال و گنج من است	به دل چیزی ار هست رنج من است
مرا سینه شد مخزن درد دوست	ز شادی این غم نگنجم به پوست...
بیا ساقی آن رشک آب حیات	که هستم گرفتار لات و منات
به من ده که تا بشکنم لات خویش	به هم برزنم زرق و طامات خویش...

۱۶- عرفی شیرازی، ← شعرای دربار خان خانان.

۱۷- عطایی معنوی:^۱ از مردم جونپور است. پدرش فخرالدین از بزرگان جونپور بود. عطایی در اجمیر به دیدار جهانگیر نایل شد. در سال ۱۰۲۴ هـ هنوز دیوانی جمع نکرده بود. جهانگیر، زمینی برای معیشت او در جونپور به وی داد. نمونه شعر او:

کسی که باده گلرنگ بی رباب خورد خورد شراب بدانسان که ماهی آب خورد

✽

مرگ آمد و بی هیچ برون رفت ز کاخم چون غارتی از خانه ارباب توکل

۱۸- علی احمد مُهرکن:^۱ به مناسبت شغل مُهرسازی که داشت، «نشانی» تَخَلّص می‌کرد. پدرش هم همین شغل را داشت و در زمان اکبر برای تکمیل دانش جهانگیر به‌استادی او تعیین شد. علی احمد هم در آن زمان خلیفه شاهزاده بود. علی احمد در زمان جهانگیر در سلک ملازمان شاه درآمد.

در شب پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام سال ۱۰۱۹ هـ در مجلس جهانگیر قوالان دهلی قولی می‌خواندند که میانخانه‌اش (بیت برگردانش) این بیت امیر خسرو بود که:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله‌گاهی من قبله راست کردم بر سمت کج‌کلاهی

جهانگیر از حاضران مجلس می‌پرسد که آیا کسی می‌داند که امیر خسرو این بیت را به چه مناسبت سروده است؟ ملاً احمد علی مُهرکن می‌گوید: از پدرم شنیدم که روزی نظام‌الدین اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده و در کنار آب جون بالای پشت‌بامی عبادت هندوان و پرستش آنان را تماشا می‌کرد. در این اثنا امیر خسرو حاضر می‌شود. شیخ به امیر خسرو رو می‌کند و می‌فرماید: این قوم را می‌بینی، این مصراع را بر زبان جاری می‌کنند: «هر قوم راست راهی دینی و قبله‌گاهی» امیر خسرو بی تأمل از روی نیاز تمام گفت: «من قبله راست کردم بر سمت کج‌کلاهی» چون ملاً احمد علی این ماجرا را تعریف می‌کند، حال او متغیّر می‌شود و می‌افتد. گمان می‌کنند که گرفتار صرع شده است، اما او مرده بود. جهانگیر خود می‌نویسد: «این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بود.» هزینه کفن و دفن به‌فرزندانش می‌دهد و جنازه او را به‌دهلی می‌فرستد تا در گورستان آبا و اجدادی دفن شود.

نام این شاعر ذیل «نشانی» در شمار شاعران دربار اکبر آمده است. چون اخیراً تذکره میخانه به‌دست من رسیده است و مرگ این شاعر را واقعاً شاعرانه و عارفانه یافتیم، بار دیگر نامش را در شمار شاعران جهانگیر هم آوردم، از اشعار او چند نمونه قبلاً قید شده است.

۱۹- فغفور لاهیجانی، ← شاعران دربار خان‌خانان.

۲۰- لطفی تبریزی، ← شاعران دربار خان‌خانان.

۱- تذکره میخانه، ص ۸۵۷-۸۶۲؛ به «نشانی» در شاعران دربار اکبر هم بنگرید.

۲۱- محوی اردبیلی:^۱ عبدالعلی محوی اردبیلی است و در سال ۱۰۲۰ هـ به هندوستان رفته، به میرزا غازی بیگ ترخان پیوسته است. او با مرشد بروجردی دوستی داشت. در پایان عمر کوتاه به همراه رستم میرزای صفوی به اجمیر رفت و در ۱۰۲۵ هـ در برهان پور درگذشت. نمونه شعر او:

رهی در پیش دارم کاخر عمرست انجامش به هرجا مرگم آسایش دهد منزل کنم نامش

✱

به ناخن می تراشم روی بخت تیره خود را گمانم اینکه چون داغش سیاهی می توان بردن

✱

بلبل از عاقبت کار گر آگه می بود آشیان در چمن دامن گلچین می بست

۲۲- مرشد بروجردی، ← شاعران دربار خان خانان.

۲۳- مهابت خان:^۲ نام اصلی او زمانه بیگ بود. از رجال دربار جهانگیر بود. پدرش غیور بیگ از شیراز به کابل آمده به دربار اکبر پیوسته بود. از سادات رضوی بود، به سبب خدمات درخشان به مناصب پنج هزاری و ده هزاری نایل شده و لقب مدارالسلطنه یافته بود. در اواخر میان او و جهانگیر اختلافی پیش آمد. او یک بار جهانگیر و نورجهان بیگم را دستگیر و زندانی کرد. جهانگیر با کیاست همسرش از بند رهایی یافت. پس از جهانگیر، شاه جهان به او منصب صوبه داری اجمیر عطا کرد و او را به لقب خان خانانی ملقب ساخت و منصب نه هزاری داد. سپس صوبه دار خاندیس و دکن شد. سرانجام در ۱۶۳۴ م / ۱۰۴۴ هـ درگذشت. نامه های او به معاصرانش تحت عنوان *نامه های مهابت خان* گردآوری شده است. مهابت خان به هوشیاری و دلیری شهرت داشت. او شعر می گفت و «سوسنی» تخلص می کرد و بیت زیر از اوست:

ننگ دلم بود که بهشت آرزو کند دوزخ نصیب من بود و آرزو مباد

۱- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۶۴-۶۵؛ تذکره میخانه، ص ۸۶۸-۸۷۱؛ کاروان هند، ۲، ص ۱۲۴۶-۱۲۵۱.

۲- بزم، ۲، ص ۳۳-۳۶، p. 328 Dictionary...

۲۴- میرزا غازی بیگ ترخان: 'پسر میرزا جانی بیگ حلیمی حکمران مستقل سند

بود. خان خانان به دستور اکبر، در سال ۱۵۹۰ م / ۹۹۹ هـ سند را به قلمرو تیموریان هند ملحق کرد و میرزا جانی بیگ را به حضور در دربار اکبر فرا خواند و برای فتح سند جشن گرفت. میرزا جانی بیگ برای ابراز خلوص خود، دو دختر خود را به عقد شاهزاده خسرو پسر اکبر و میرزا ایرج (شهنوازخان) پسر خان خانان درآورد. با آن که اکبر میرزا جانی را دوست داشت، اما از نظر سیاسی به وی اجازه نمی داد که به سند برود. میرزا جانی بیگ در سال ۱۰۰۹ هـ / ۱۶۰۰ م در دکن در برهانپور درگذشت. بعد از وی پسرش میرزا غازی بیگ به سند اعزام شد. او با جگزار تیموریان بود. ابتدا اکبر به وی اعتماد نداشت. اما دو سال بعد میرزا غازی بیگ به دربار آمد. هنگام درگذشت اکبر (۱۰۱۴ هـ) غازی خان در آگره بود. جهانگیر او را با عنایات مخصوص خود نواخت و به او منصب پنج هزاری عطا کرد. مورخان غازی بیگ را در شجاعت، سپاهی گری، سخاوت و رعیت پروری ستوده اند. مرحوم سید حسام الدین راشدی در کتابی ارزنده که درباره بزم ادبی و شاعران دربار میرزا غازی بیگ ترخان تألیف کرده است، با قاطعیت سال درگذشت میرزا غازی را ۱۰۲۱ هـ قید کرده است و در یک فصل کتاب عنوان کرده است که میرزا غازی برخلاف برخی از تذکره ها که نوشته اند به بیماری قولنج مبتلا شد و وفات یافت، مدارکی یافته است که نشان می دهد او را مسموم کرده اند. مرشد بروجردی در مرثیه وی می گوید:

زهر دوران سوخت در کاش زلال جام را خون او ترسم بگیرد دامن ایام را...
میرزا غازی بیگ ترخان شاعری باکمال بود. دیوانی شامل پنج هزار بیت داشت. جهانگیر می نویسد: میرزا غازی فی الجمله کمالی داشت، شعر هم می گفت، وقاری تخلص می کرد و این بیت ازوست:

گریه ام گر سبب خنده او شد چه عجب ابر هر چند که گرید رخ گلشن خندد
میرزا غازی بیگ قبل از بیست و پنج سالگی سرکرده سپاه بود و در همان سن دیوانی بالغ بر پنج هزار بیت داشت. در موسیقی هم ماهر بود، طنبور خوب می زد. در جوگان بازی هم مهارت داشت. در ریاضی و نجوم زحماتی کشیده بود. به روضه امام هشتم (ع) اعتقاد تمام داشت و قندیل خانوادگی را به مشهد مقدس فرستاده بود.

۱- بزم، ۲، ص ۴۷-۵۲؛ تذکره میخانه، ص ۲۹۰-۲۹۹؛ میرزا غازی بیگ ترخان اور اُس کی بزم ادب، ص ۱۷.

ساقی‌نامه‌یی در هشتاد و دو بیت دارد. دربار میرزاغازی بیگ مجمع شاعران و هنرمندان بود. مرحوم سیدحسام‌الدین راشدی در کتاب خود سی و چهارتن از شاعران دربار او را با نمونه اشعارشان معرفی کرده است. آن شاعران را به اختصار در بخشی دیگر خواهیم آورد. آن دیوان پنج هزار بیتی او برجای نمانده است. بعضی از اشعارش در تذکرها به صورت پراکنده درج شده است. نمونه‌یی از شعر او:

در عهد تو ما را همه باغیر خطابست	سرپنجه مزگان و گریبان عتابست
در بزمگه حیرت تو بی‌خبران را	کیفیت دیدار تو از جنس شرابست
آهم زغم موی تو هم نافه مشکست	اشکم زگل روی تو هم طبع گلابست
از دیدن گل دیده اگر تیره نگشتی	آینه مرا پیش تو با چشم پرآبست
شاخ مژه‌ام سبز شد و غنچه خون کرد	اینها همه از تربیت چشم پرآبست
از روز ازل نغمه پرستیم و قاری	دیوانگی ما گل مضراب ربابست

۲۵- میرسنجر، ← شاعران دربار اکبر.

۲۶- میرصابر:^۱ از سادات اصفهان است، در زمان جهانگیر به هند رفت و دولت ملازمت یافت، وقایع‌نگاری صوبه گجرات و از آن پس دکن به‌وی محوّل شد. آثار خیر از او بسیار سر زده است. میرصابر در سال ۱۰۶۴ هجری در شهر برهان‌پور هوفات یافت. طبعش بیشتر به گفتن رباعی راغب بود. رباعی زیر از اوست:

چشمی به جهان و باغ و راغش کردیم	گوشی به‌نوای کبک و زاغش کردیم
دیدیم که با ما سرناسازی داشت	ما نیز نساختم و داغش کردیم

۲۷- میرملکی قزوینی:^۲ پدرش ظهیرالدین ابراهیم از بزرگ‌زادگان قزوین بود. در اواسط حیات، اموال خود را به زن و فرزند گذاشت و خود به عتبات رفت. در بغداد با ملا احمد اردبیلی معروف به مقدّس اردبیلی ملاقات کرد و مورد عنایت او قرار گرفت. پس از مدّتی دوباره به قزوین آمد و فرزند را برداشت و به درگزين رفت و از راه همدان و بیستون به کربلا رفت. از آنجا به اصفهان برگشت و ملازم دربار شاه عباس شد. همراه

۲- همان، ص ۶۸۰-۶۹۱.

۱- تذکره میخانه، پاورقی صفحه ۲۲۷.

شاه عباس به مشهد رفتند. میرملکی از آنجا عازم هندوستان شد. به آگره آمد و به دربار اکبر رسید. مرثیه‌یی در مرگ اکبر ساخت. از ملازمان دربار جهانگیر شد و به همراه وی به لاهور رفت. در جنگهای مختلف شرکت کرد و رشادتهایی از خود ابراز نمود. مدتی در پتنه پیش شاهزاده پرویز ماند. سپس به ملازمت ابراهیم خان فتح جنگ به بنگاله رفت. ساقی نامه‌یی دارد که ابیاتی از آغاز آن نقل می‌شود:

دلامژده کامروز نوروز ماست	می ارغوانی دلفروز ماست
شده رشک جنت گلستان ما	بهشت برین گشته بستان ما
نخواهیم جامی به جز جام می	نجویم نامی به جز نام می
چه می آنکه میخانه‌اش جان بود	چه می آنکه همرنگ مستان بود
بده ساقی آن آتش آلوده را	همان دیو در آتش آسوده را...

۲۸- میروصلی شیرازی:^۱ میرنعمت الله وصلی از سادات طباطبایی شیراز است. در شیراز شاگرد مولانا مرشد بروجردی بود. شوق شاعری او را به مطالعه کتب واداشت و در اکثر فنون مهارتی پیدا کرد. چون استادش از فارس به هند آمد و لقب مرشدخانی در خدمت میرزاغازی بیگ ترخان گرفت، وصلی را به هند دعوت کرد. وصلی در هند به خدمت میرزاغازی پیوست. چون دودمان میرزاغازی برافتاد. وصلی به اجمیر رفت. در آن اوقات جهانگیر در اجمیر بود. از آنجا از راه نرنول به لاهور آمد. از آنجا به بنگش رفت و بالله دادخان فرزند جلال الدین افغان که به پسر جلاله مشهور است، دیدار کرد. الله دادخان که تمرّد را کنار گذاشته بود و روانه دربار جهانگیر بود، وکالت امور خود را به وصلی واگذار کرده و او را به همراه خود به دربار جهانگیر آورد. جهانگیر او را رشیدخان خطاب کرد. او را به زمانه بیگ مهابت خان سپرد و در پایان سال ۱۰۲۶ هـ از ماندو به بنگش فرستاد. مؤلف *تذکره میخانه* می‌نویسد که از آن تاریخ تا تاریخ ۱۰۲۸ هـ خبری از او به وی نرسیده است. وصلی ساقی نامه‌یی داشته و در قوالب دیگر شعری نیز اشعاری سروده است. ابیاتی از قصیده او در مدح میرزاغازی بیگ ترخان:

وقت آن است کنون کز اثر باد شمال	سبز گردد به رخ حوروشان دانه خال
قوت نامیه‌اش بدر کند در ساعت	گر تو برخاک چمن نقش کنی شکل هلال

در هوا ریشه زند از مدد فصل ربیع شیر اگر پنجه کند راست پی صید غزال
شود از فیض هوا سبز و گل آرد بیرون قرعه برتخته خاک ارفکنی از پی فال
در هوا قطره خون گل شود از فیض بهار گر مریض از پی صحت بگشاید قیفال...

۲۹- نظیری نیشابوری، ← شاعران دربار خان‌خانان.

۳۰- نَوَاب قاسم خان:^۱ به قاسم منیژه (منیجه) معروف است. نام پدرش میرمرادجویینی است که ابتدا به دکن آمد و به همان سبب به دکنی معروف شد. به دربار اکبر پیوست و مأمور تعلیم شاهزاده خرم شد. اکبر در چهل و ششمین سال جلوس خود او را بخشی لاهور تعیین کرد. قاسم خان پس از فوت پدر به همراه برادرش هاشم خان به بنگال رفت. در بنگال اسلام خان چشتی صوبه دار بود. هر دو برادر را تحت سرپرستی خود گرفت. قاسم خان را خزانه دار خود کرد. قاسم خان با منیجه بیگم دختر اعتمادالدوله که خواهرزن جهانگیر بود ازدواج کرد و به قاسم منیجه معروف شد. سپس به دربار جهانگیر پیوست. به حکومت پنجاب رسید و مناصب دیگر یافت. از *پادشاهنامه* عبدالحمید لاهوری معلوم می شود که در زمان فوت جهانگیر صوبه دار آگره بود.

قاسم خان به طور کلی اهل سیاست و کشورداری بود. جهانگیر از شاعری نَوَاب قاسم خان ذکری نکرده است. اما تذکره نویسان نام او را در شمار شاعران آورده اند. مؤلف *عرفات العاشقین* او را شاعری خوش طبع و نازک گو معرفی کرده است. اشعارش ساده و قابل فهم عامه است، اما بلند نیست. قاسم خان در سال ۱۰۴۰هـ / ۱۶۳۰م درگذشته است. نمونه شعر او:

می پرستم می ز چشم جای آب آید برون گر بگرید بلبل از چشمش گلاب آید برون
یک ره اندر چشم من آید خیال او به خواب کی زدوق آن دگر از چشم خواب آید برون
بس که میل هم زبانی باتو دارد هر کسی گر ز شکل آینه پرسی جواب آید برون (کذا)
زاشتیاق هم نشینی های گوش و گردنت بعد ازین همچون صدف در از حباب آید برون
بس که قاسم پرشد از مهر علی موسی الرضا سینه اش گر بر شکافی آفتاب آید برون

میرزا عبدالرحیم خان خانان

میرزا عبدالرحیم خان خانان:^۱ میرزا عبدالرحیم خان از شخصیت‌های بسیار معروف دربار اکبر و جهانگیر بود. او سردار لشکر، نظام بخش سلطنت، سیاستمدار، مؤمن، اهل علم و دانش دوست، بذله‌گو، بخشنده، دادگر و لایق‌ترین فرزند بیرم‌خان است. مورخان همه درباره فضایل بیرم‌خان داد سخن داده‌اند، همه آن فضایل به عبدالرحیم به ارث رسیده بود. بیرم‌خان در سال ۹۶۸ هـ / ۱۵۶۰ م در راه حج شهید شد. در آن زمان عبدالرحیم چهارساله بود. از این رو وی در ۹۶۴ هـ / ۱۵۵۶ م در لاهور به دنیا آمده است. مادرش دختر جمال‌خان میواتی است. منظور آن است که وی از مادری هندی متولد شده است. دختر دیگر جمال‌خان در عقد همایون بود. عبدالرحیم پس از مرگ بیرم‌خان از پتنه به احمدآباد آمد، اکبر او را به آگره خواند و تحت حمایت خود قرار داد و با او مثل فرزندان خود رفتار کرد. اکبر در بیست سالگی عبدالرحیم، سرداری گجرات را به وی داد. او در جنگ‌های مختلف اکبر شرکت کرد. در سال ۹۸۸ هـ / ۱۵۸۰ م منصب میرعرضی به وی تفویض شد. در سال ۹۹۰ هـ / ۱۵۸۲ م مربی شهزاده سلیم (جهانگیر) شد. اکبر به سبب کاردانی و لیاقت او را لقب خان‌خانان عطا کرد. عبدالرحیم خان از سال ۹۹۲ تا ۹۹۸ هـ / ۱۵۸۴ - ۱۵۸۹ در گجرات ماند. با وجود مشغله‌های گوناگون خود را از چشمه ادب و علم هم سیراب کرد. در سال ۹۹۸ هـ تنزوک بابری را از ترکی به فارسی برگرداند و به حضور اکبر تقدیم کرد. او در همه جنگ‌هایی که شرکت کرد، فاتحانه بیرون آمد و از سوی همه شاعران، از جمله فیضی فیاضی مورد ستایش قرار گرفت. شاه عباس صفوی که اوصاف او را شنیده بود، گفته بود: اگر چنین مردی داشتم، سلطنت او را به او می سپردم. اکبر دختر خان‌خانان به نام جانان بیگم را به عقد ازدواج پسرش شاهزاده دانیال درآورد. او در لاهور بیمار شد و به دهلی آمد و در هفتاد و دو سالگی به سال ۱۰۳۶ هـ / ۱۶۲۷ م در دهلی درگذشت. مناقب او چندان بود که اکبر در فرمانهای خود او را با القابی مانند: «اعتضادالممالک عظمی، اعتمادالخلافة الکبری، رکن السلطنة القاهرة...» مخاطب قرار می داد. در اکثر کتب تاریخ

سجایای اخلاقی او درج است.

عبدالرحیم خان به مسجد و خانقاه می‌رفت، از محضر علما و صوفیه استفاده می‌کرد، به تصوف علاقه‌مند بود، با آنکه وابسته به اکبر بود، اعتقادات راسخ داشت. در زبانهای عربی، فارسی، ترکی و هندی ماهر بود. مولانا شبلی نعمانی دربارهٔ عربی‌دانی وی می‌نویسد که او در نوشتن عربی کمتر از فارسی نبود، چنانکه در فارسی هم دست داشت. نامه‌هایی که به ایران و جاهای دیگر ارسال می‌شد به‌انشای وی بود. ترجمه‌یی که از *تنزوک بابری* فراهم کرده چنان است که گویی بابر آن را به فارسی نوشته بود.

به گفتهٔ *مآثر رحیمی* - که دربارهٔ عبدالرحیم خان‌خانان است - در شاعری سرآمد شاعران زمان بود، در شعر «رحیم» تخلص می‌کرد و غزل و رباعی می‌گفت. در شعر از نظیری و عرفی تقلید می‌کرد. دیوانی داشته که امروز در دست نیست. نمونهٔ شعر او:

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چندست	جز اینقدر که دلم سخت آرزومندست
به کیش صدق و صفا حرف عهدیگانه است	نگاه اهل محبت تمام سوگندست
به دوستی که به جز دوستی نمی‌دانم	خدای داند و آنکو مرا خداوندست
ادای حق محبت عنایتی است زدوست	وگرنه خاطر عاشق به هیچ خرسندست
نه زلف دانم و نه دام اینقدر دانم	که پای تا به سرم هرچه هست در بندست
از آن خوشم به سخنه‌ای دلکش تو رحیم	که زندگی به ادا‌های دوست ماندست

در دربار خان‌خانان هم مثل دربار جلال‌الدین اکبر شاعران و عالمان گرد آمده بودند. بسیاری از شاعران پس از شنیدن صله‌های گزاف او به دربارش روی آورده بودند. ملا عبدالباقی نهاوندی کتاب *حجیم خود مآثر رحیمی* را در زندگی و احوال عبدالرحیم خان و شاعران و علمای دربار او تألیف کرده است. در اینجا به ذکر خلاصهٔ احوال و آثار علما و شاعران دربار وی اکتفا کرده‌ایم. اسامی به ترتیب الفبایی است:

علمای دربار میرزا عبدالرحیم خان خانان

مراد از علما همهٔ افرادی است از طبیب و منجم و فقیه و محدث که به سبب شنیدن آوازهٔ دانش و سخاوت و دانش‌پروری میرزا عبدالرحیم از اطراف و اکناف، مخصوصاً از

خراسان و عراق و آذربایجان به دربار او روی آورده‌اند. در اینجا تعدادی از سرشناسان آنان را به اختصار و به ترتیب الفبایی ذکر خواهیم کرد:

۱- آقا جلال: ^۱ پسر کوچک سید شریف قزوینی از سادات قزوین، از پسر عموهای قاضی جهان سیفی قزوینی، وزیر شاه تهماسب صفوی است. سید شریف در اوایل جوانی به هندوستان آمد، در دربار اکبر مقرب شد و در هندوستان درگذشت. او دو فرزند در قزوین داشت که پس از وی میرزا ابراهیم حسینی طبیب سرپرستی آن دو را به عهده گرفت. آقا جلال یکی از آن دو فرزند بود. پس از کسب کمال چون جدّ مادری وی در گجرات مقامی عالی داشت، در هندوستان پیش وی آمد. از آنجا به دربار خان خانان پیوست و از آنجا به گلکنده نزد میر محمد مؤمن استرآبادی که در دستگاه قطب‌الملک پادشاه آنجا بود، رفت. او در زمان تألیف *مآثر رحیمی* در سنین جوانی بوده است.

۲- ابراهیم: شیخ: ^۲ از مشایخ جبل عامل است و از آن سرزمین به هند آمده است. علاوه بر علوم ظاهر و تزکیه نفس در سپاهی‌گری نیز مهارت داشت. خان خانان مقدم او را گرامی داشت و به حکومت سورت (در گجرات) منصوب کرد. او این وظیفه را به خوبی ایفا کرد و پس از مدّتی به وطن خود بازگشت.

۳- ابوالفتح گیلانی: ^۳ حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی است. در بیستمین سال جلوس اکبر، یعنی در سال ۹۸۳ هـ / ۱۵۷۵ م به همراه دو برادر خود حکیم همام و حکیم نورالدین به هند آمدند و به دربار اکبر پیوستند. ابوالفضل علّامی می‌نویسد که هر سه برادر از افراد ممتاز روزگار بودند. در بیست و چهارمین سال جلوس، اکبر ابوالفتح را صدر و امین بنگال تعیین کرد. در بنگال شورش شد، ابوالفتح مدّتی در قلعه‌یی زندانی گشت و بعد از فرار به دربار اکبر آمد. ابوالفتح نیز مانند ابوالفضل

۱- بزم نیموریه، جلد ۱، ص ۲۹۵؛ *مآثر رحیمی*، ۳، ص ۴۰-۴۲.

۲- بزم. ۱، ص ۲۹۶؛ *مآثر*، ۳، ص ۵۴-۵۵.

۳- تذکره علمای هند، ص ۵؛ *شعرالعجم*، جلد ۳، ص ۹ و بعد؛ کاروان هند، ۱، ص ۱۳ و بعد؛ *منتخب التواریخ*.

۳، ص ۱۶۷.

از آیین الهی اکبر پشتیبانی کرد. از این رو عبدالقادر بداونی با همه ستایشی که از فهم و دانش او کرده درباره وی الفاظ خوبی استعمال نکرده است. در سال ۹۹۷هـ/ ۱۵۸۹م هنگامی که اکبر از کشمیر به کابل می‌رفت، ابوالفتح در دمتور وفات کرد، جسدش را به «حسن ابدال» بردند و در آنجا دفن کردند. اکبر از مرگ او بسیار افسرده شد. فیضی مرثیه‌یی برایش ساخت. اتفاقاً میرفتح الله شیرازی هم در این سال درگذشت. فیضی در مرثیه خود، شعر فهمی، نکته‌آفرینی، سخن‌سنجی، معنی‌نگاری، خوش‌بیانی و یگانه‌پرستی ابوالفتح را نقل کرده است. عرفی شیرازی هم او را مدح گفته است. شبلی نعمانی می‌نویسد آن ستایشی که عرفی در قصایدش از حکیم ابوالفتح گیلانی کرده، حتی درباره اکبر به کار نبرده است. هنگامی که ابوالفتح زنده بود، عرفی به‌دربار دیگری نرفت. حکیم ابوالفتح، و خان‌خانان در آن عهد از شاعران حمایت می‌کردند. بسیاری از شاعران که به‌هند می‌آمدند، پیش حکیم «ابوالفتح» می‌رفتند. ثنایی مشهدی، میرزاقلی میلی، عرفی و حیاتی گیلانی از آن جمله بودند.

آثار ابوالفتح در فلسفه و حکمت، *فتاحی و قیاسیه* است. *فتاحی* شرح کتاب *قانونچه* ابوعلی سینا، و *قیاسیه* شرح *اخلاق ناصری* است که بالغ بر هزار و چهارصد صفحه است. *چهارباغ* نام مجموعه نامه‌های اوست.

۴- جبرئیل، حکیم:^۱ پسر حکیم محمدباقر است. طبیب ماهر بود. پس از کسب کمال از ایران به‌هند به‌دربار خان‌خانان آمده بود. بعد از مدتی به‌گلکنده رفت و مقدم او را در آن دیار گرامی داشتند. او اصلاً از مردم تبریز بود و در سال ۱۰۲۵هـ هنوز حیات داشته است.

۵- جلال‌الدین حسن نیشابوری، مولانا:^۲ از علما بود و در اکثر مقدمات علوم وقوفی داشت. در شعر و شاعری هم طبع آزمایی می‌کرد و شعر را می‌شناخت. قریب بیست سال انیس میرزا عبدالرحیم خان‌خانان بود. سپس به‌خدمت محمدامین قطب‌الملک والی گلکنده رفت.

۱- بزم، ۱، ص ۲۹۵؛ مآثر، ۳، ص ۴۵-۴۸.

۲- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۲۹۵؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۵۲-۵۴.

۶- جمال الدین محمد استرآبادی:^۱ پسر مولانا قطب الدین محمد استرآبادی است که در زمان شاه تهماسب پیش آن سلطان تقرب داشت و فقه، تفسیر، کلام، منطق، بیان و اکثر علوم را خوب می دانست. در اواخر عمر شیخ الاسلام کاشان شد. جمال الدین در جوانی به هندوستان رفت و به دربار خان خانان رسید، اگر چه کمالی نداشت، خان خانان او را محترم شمرد. بعد از مدتی دوباره به کاشان بازگشت.

۷- خوشحال، ملا:^۲ پسر مولانا قاسم تاشکندی است، در ابتدا به یک واسطه شاگرد میان وجیه الدین بود و بعد به یک واسطه شاگرد میرزا جان شیرازی بود. مدت طولانی در احمدآباد به تعلیم و تعلم مشغول بود. سپس به خدمت خان خانان پیوست. معلمی میرزا رحمانداد را به عهده داشت. در زمان تألیف مآثر رحیمی در حال حیات بود.

۸- خیرالدین، ملا:^۳ از مردم دیار روم بود و پیش میرزا جان شیرازی تلمذ کرده است. چون به دربار خان خانان آمد، خان او را به معلمی میرزا ایرج شاهنواز خان گماشت. در اواخر حیات به سفر حج رفت، چون بازگشت تمام اموال خود را میان مستمندان تقسیم کرد.

۹- روح الله، حکیم:^۴ اصلاً از گجرات است. با آنکه در خانواده اش اهل علم نبود، او به کسب علم پرداخت و در طبابت سرشناس شد. مدتی در مصاحبت قلیچ محمد خان از امرای کبار اکبر بود. پس از مدتی به دربار خان خانان آمد. در گجرات به طبابت مشغول بود.

۱۰- شکرالله، میرزا:^۵ اهل شیراز است. مدتی به تعلیم خط تعلیق مشغول شد، آن را رها کرد و پیش شاه تقی الدین محمد نسابة شیرازی شاگردی کرد. در میان شاگردان او ممتاز بود. به قزوین آمد و با علمای آنجا معاشر بود. خط را خوب می نوشت. به همدان

۱- بزم، ۱ ص ۲۹۷؛ مآثر، ۳، ص ۶۱-۶۲.

۲- بزم، ۱، ص ۲۹۴؛ مآثر، ۳، ص ۳۴-۳۵.

۳- بزم، ۱، ص ۲۹۳؛ مآثر، ۳، ص ۲۷-۳۰.

۴- مآثر، ۳، ص ۳۲-۳۴.

۵- بزم، ۱، ص ۲۹۵؛ مآثر، ۳، ص ۴۳-۴۴.

رفت و از محضر میرزا ابراهیم حسینی همدانی بهره‌مند شد. همراه استاد به عتبات رفت. پس از بازگشت به ایران عزم سفر هندوستان کرد و به برهان‌پور آمد. خان خانان خدماتی به‌وی محوّل کرد. چون کاردانی او را دید او را به‌دربار جهانگیر فرستاد، عهده‌دار مقام دیوانی شد و لقب «افضل خان» یافت. در اواخر در اجمیر در سلک مقربان بود.

۱۱- صوفی، مولانا:^۱ هندی‌نژاد بود، در علوم مختلف از جمله در تصوّف مهارت داشت. بسیاری در محضر درس او بودند. خود او در کتابخانه خان خانان مشغول بود.

۱۲- طیب، شیخ:^۲ شیخ طیب برادر مولانا فریدالدین نجومی است. در نجوم و ریاضی و مانند آن بهره تمام داشت. رساله‌یی به نام *نوادرات الاختیارات* به نام خان خانان نوشته، اسطرلابی برای خان ساخته بود و خان به‌جایزه آن برابر وزن اسطرلاب به‌وی طلای ناب بخشیده بود.

۱۳- عبدالعزیز، قاضی:^۳ اصلاً از همدان است، چون در اُجین ولادت یافته به اُجینی شهرت دارد، خود می‌گفته است که از فرزندان عین‌القضات همدانی است. در انشا مهارت داشت، نامه‌ها و فرمانهای طولانی نوشته است. خان خانان او را به بیجاپور نزد عادلشاه فرستاد. میان سلاطین دکن و جهانگیر پیام صلح به‌وسیله او مبادله می‌شد. بعدها خان خانان او را در برهان‌پور به کار گماشت. همیشه با وی مشورت می‌کرد. در فقه، حدیث و *تحرّک* صاحب نظر بود.

۱۴- عبدالله، شیخ:^۴ از جبل عامل به هند آمده بود، در سپاهی‌گری هم مهارت داشت. پس از مدّتی به موطن اصلی خود بازگشته است.

۱- بزم، ۱، ص ۲۹۷؛ مآثر، ۳، ص ۵۷-۵۸.

۲- بزم، ۱، ص ۲۹۸؛ مآثر، ۳، ص ۶۲-۶۳.

۳- بزم، ۱، ص ۲۹۵؛ مآثر، ۳، ص ۴۸-۵۰.

۴- بزم تیمورید، جلد ۱، ص ۲۹۶؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۵۴-۵۵.

۱۵- علم‌الله، شیخ:^۱ در تفسیر و حدیث و تصوّف مهارت داشت. خان‌خانان بسیاری از کتب را با این دانشمند به مباحثه خوانده است و بسیاری از علما شاگردان وی بوده‌اند.

۱۶- غازی خان بدخشی:^۲ از بزرگان بدخشان بوده، خواهر شیخ ابوالفضل را در عقد خود داشته است. خان‌خانان به دانش وی اعتماد داشت. وی هر روز صبح و عصر به خدمت خان‌خانان می‌رفت.

۱۷- فریدالدین، مولانا:^۳ فرزند حافظ ابراهیم است. در جفر، اعداد، نجوم، ریاضی، هندسه، نیرنجات و طلسمات شهرتی داشت. عبدالباقی نهاوندی می‌نویسد که آثار فراوان داشته است. اما فقط دو رساله را نام برده است که عبارتند از: *فیض حق* و *ظل لوح محفوظ*.

۱۸- کمال‌الدین حسین شیرازی، حکیم:^۴ طبیب ماهر بود، در شیراز کسب کمال کرده و به دربار خان‌خانان پیوسته بود. خان‌خانان به او کمال توجه مبذول می‌کرد.

۱۹- محمد امین، حکیم:^۵ از لاهیجان گیلان بود. طبیب بود و خط شکسته و نستعلیق را نیکو می‌نوشت. مدّتی در تبریز طبابت آموخت و به گیلان بازگشت و از آنجا به دربار خان‌خانان رفت و شهرت یافت.

۲۰- محمد باقر، حکیم:^۶ از طبیبان تبریز است. اجداد او همه در طب مهارت داشتند. به هند آمد و در دربار خان‌خانان به طبابت سرگرم بود.

۱- بزم، ۱، ص ۲۹۶؛ مآثر، ۳، ص ۵۶-۵۷.

۲- بزم، ۱، ص ۲۹۲؛ مآثر، ۳، ص ۹-۱۲.

۳- مآثر، ۳، ص ۵۰-۵۱.

۴- بزم، ۱، ص ۲۹۳؛ مآثر، ۳، ص ۱۹-۲۰.

۵- بزم، ۱، ص ۲۹۸؛ مآثر، ۳، ص ۶۵-۶۶.

۶- بزم، ۱، ص ۲۹۵؛ مآثر، ۳، ص ۴۴-۴۵.

۲۱- محمد رضای تاج مشهدی:^۱ از خدام آستان قدس رضوی بود. به دست ازبکان اسیر شد. چون از اسارت نجات یافت، از راه بلخ و کابل خود را به خان‌خانان که در صدد فتح سند بود رسانید. خان‌خانان او را به مکه روانه کرد، او بعد از زیارت مکه و عتبات با خانواده خود در قم متوطن شد.

۲۲- محمد علی کشمیری، مولانا:^۲ اهل کشمیر بود، در انشا مهارت داشت، چون از کشمیر بیرون آمد در احمدنگر در خدمت سعادت‌خان دکنی که از غلامان نظام‌شاه بود، به سر برد و مدتی هم به دربار برهان‌الملک پادشاه احمدنگر رفت. چون احمدنگر به دست خان‌خانان گشوده شد، در سلک ملازمان او درآمد. در سال ۱۰۲۵ هـ در برهان‌پور مأمور شد که کتاب حاقص (۹) از صائِن الدین ترکه را از عربی به فارسی درآورد. او آن کتاب را به نحو احسن ترجمه کرد. و در سال ۱۰۲۵ هـ در ملکاپور درگذشت.

۲۳- محمد قاسم گیلانی:^۳ فرزند میرعبّاس گیلانی است. در مشهد تعلیم دید و در فروع و اصول و حدیث مهارت یافت. در ایران مورد عتاب سلطان قرار گرفت و زندانی شد. پس از رهایی به هند رفت. و در بیجاپور به دربار عادل‌شاه پیوست سپس به خان‌خانان خدمت کرد و بعد به دربار جهانگیر رفت.

۲۴- محمد نفیس، حکیم:^۴ از مردم لاهیجان است. در مشهد به تحصیل طبابت پرداخت. سپس به هند آمد و در خدمت حکیم ابوالفتح بود، چون حکیم ابوالفتح درگذشت به خدمت خان‌خانان آمد و قریب بیست و پنج سال در خدمت وی بود.

۲۵- مقصود علی تبریزی، مولانا:^۵ صوفی پاک‌نهادی بود. خان‌خانان به وی علاقه شدید داشت. او را مقام میربخشی داده بود، مولانا این مقام را برای خدمت به مردم پذیرفته بود.

۱- مآثر، ۳، ص ۶۴-۶۵. ۲- بزم، ۱، ص ۲۹۷؛ مآثر، ۳، ص ۵۸-۵۹.

۳- بزم، ۱، ص ۲۹۴؛ مآثر، ۳، ص ۳۶-۴۰. ۴- بزم، ۱، ص ۲۹۶؛ مآثر، ۳، ص ۵۱-۵۲.

۵- بزم، ۱، ص ۲۹۷؛ مآثر، ۳، ص ۵۹-۶۰.

۲۶- میان وجیه الدین:^۱ شاگرد عماد طارمی از جمله شاگردان مولانا جلال الدین دوانی بود. اکثر علمای هندوستان شاگرد میان وجیه الدین بودند. خان خانان به وی سخت معتقد و علاقه مند بود.

۲۷- میر دوستی سمرقندی:^۲ در سمرقند تحصیل کرده بود، در نظم و نثر مهارت داشت. در شعر شاگرد مشفق بخارایی بود. در مدح خان خانان قصایدی دارد.

۲۸- میر عبد الباقی:^۳ از مردم تبریز است. در تصوّف و تحقیق مهارت داشت. گاهی به نظم رباعی هم می پرداخت. چون به درگاه خان خانان رسید، محرم و مونس او شد. خان خانان او را بر بسیاری از عالمان ترجیح می نهاد.

۲۹- میر فیض الله:^۴ از سادات تفرش است. چون به هند آمد، خان خانان او را به درگاه خود پذیرفت. در فقه و علوم باطنی مهارت تمام داشت. بعد از مدّتی به نجف اشرف رفت.

۳۰- نصیر الدین، قاضی:^۵ صوفی بود و در علوم معقول و منقول تحصیل کرده بود، به نوشته مآثر رحیمی از جهت تزکیه و تحقیق همچون جنید و بایزید بود. او هر چند به درباری وابسته نبود، ولی اکثر اوقات پیش خان خانان می آمد. در اواخر حیات به بیجاپور رفت و گوشه نشینی اختیار کرد.

۳۱- ولی، مولانا:^۶ از مردم طالش گیلان بود. علوم عقلی و نقلی را در اردبیل و شیراز فرا گرفته بود. به برهان پور آمد و مدت پنج سال در دربار خان خانان بود. تمام علما به فضل و دانش او معترف بودند.

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۲۹۲؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۷-۱۸.

۲- بزم، ۱، ص ۲۹۸؛ مآثر، ۳، ص ۶۳-۶۴.

۳- بزم، ۱، ص ۲۹۳؛ مآثر، ۳، ص ۲۲-۲۳.

۴- بزم، ۱، ص ۲۹۳؛ مآثر، ۳، ص ۲۴-۲۶.

۵- بزم، ۱، ص ۲۹۳؛ مآثر، ۳، ص ۲۰-۲۲.

۶- بزم، ۱، ص ۲۹۴؛ مآثر، ۳، ص ۳۰-۳۲.

شاعران دربار خان‌خانان

۱- آقاتقی: ^۱ پسر آقا ملک اصفهانی است. دانش و سخن‌سنجی را در عراق و خراسان فراگرفت. مدتی در اصفهان به سپاهی‌گری مشغول بود. هوای هندوستان کرد و به خدمت عبدالرحیم خان خان‌خانان آمد. کتاب *روضۃ الاحباب* به خط میرجمال‌الدین محدث را به خان‌خانان تقدیم کرد و بسیار مقبول واقع شد. بعد از خان‌خانان به دربار پرویز، پسر دوم جهانگیر پیوست، در ۱۰۲۰ هـ به بلایی ناگهانی درگذشت. نمونه شعر او:

عشق رسید و فارغ از کشمکش هوس شدم در قفس چمن بدم، در چمن قفس شدم
تا ننشینم از طلب با دل تشنه تر زلب تا در وصل آمدم صد ره و باز پس شدم

۲- ابوالفتح گیلانی: نام او را در شمار علمای دربار خان‌خانان آورده‌ایم.

۳- اسکندر قصه‌خان: ^۲ یا اسکندر عراقی از عراق عجم به هند رفت، در قصه‌خوانی شهرتی داشت و از نظر ابداع معانی در شعر استاد بود. در دربار جهانگیر بود، ولی خان‌خانان را هم مدح می‌گفت. اشعار زیر از اوست:

ای فلک قدری که از دود چراغ دولتش
کحل بینش ساخت چرخ و در دو چشم حور کرد
گر نباشد نور رایت کی تواند آفتاب
پرده ظلمت زروی زنگی شب دور کرد
هر که را از باده لطف تو سرگرمی بود
در مساماتش عرق کار می انگور کرد...

۴- اسماعیل بیگ انسی اصفهانی: ^۳ از طایفه شاملوست. در واقعه عبدالملک

۱- بزم تیموریه، ۱، ص ۳۶۵؛ مآثر رحیمی، ۳، ص ۱۴۷۴ - ۱۴۷۷؛ کاروان هند، ۱، ص ۲۳۰ - ۲۳۶.

۲- بزم، ۱، ص ۳۵۴؛ مآثر، ۳، ص ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳؛ کاروان، ۱، ص ۵۲ - ۵۳.

۳- بزم، ۱، ص ۳۳۹؛ مآثر، ۳، ص ۶۲۵ - ۶۳۴؛ کاروان، ۱، ص ۱۲۱ - ۱۲۴.

اوزبک (۹۹۱- ۱۰۰۶ هـ) اسماعیل که کودک بود به اسارت گرفته شد. او را به ترکستان بردند. عبدالله خان او را به امیر صدرالدین محمد، شیخ الاسلام بخارا سپرد تا تربیتش کند. پس از کسب مقدمات علمی به هندوستان رفت و ملازمت خان خانان برگزید و چنان ترقی کرد که منصب مُهرداری و وکالت یافت. در شجاعت و شهامت نظیر نداشت. در سال ۱۰۲۵ هـ به دست خلیل نامی از ملازمان شاهنواز خان (ملک ایرج پسر خان خانان) به قتل رسید. بعضی قتل وی را در سال ۱۰۲۶ هـ نوشته اند. نمونه شعر او:

ز بس که دل بطیید وز بس که دیده پزید	گمان بدل به یقین شد که روز وصل رسید
دلم به مژده وصل تو آنچنان شادست	که طفل مکتب در صبح جمعه و شب عید
به این دو روزه جدایی بی سبب انسی	چه ها که هجر نکرد و چه ها که دل نکشید

۵- امانی اصفهانی:^۱ بیست سال در هند اقامت داشته، ایرانیان مقیم هند به درویشی او معتقد بودند و مال دنیا از وی دریغ نمی کردند. شیعه اثنی عشری بوده، تقیه نمی کرده، اشعار زیر از قصیده بی است که در مدح اکبر و خان خانان در زمانی که در گجرات بوده سروده است:

ز خضر خط، لب جانبخش آن پری پیکر	نشان نمی دهد الا به چشمه کوثر
میان خیل پری چهرگان زهره جبین	سهی قدی و سمن طلعتی و سیمین بر
خلیل عرش مآب، آفتاب عالم تاب	ابوالمظفر غازی جلال دین اکبر
خجسته سرو گلستان خان خانانی	که ملک یافت از وزیر وزین، ازین افسر...

۶- امینی دَر سنی:^۲ از شاگردان غزالی مشهدی است. اشعارش صوفیانه است و خالی از متانت و پختگی نیست. به دربار اکبر پیوست. خان خانان را نیز مدح می گفت. منصب درسنی داشت و آن منصبی بوده است مانند حاجب بر در شادروان شاهی. اشعار زیر از اوست:

اگر تو سالک راهی ببین به دیده جان	جمال شاهد معنی به صورت اعیان
-----------------------------------	------------------------------

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۰؛ مآثر، ۳، ص ۱۴۰۰-۱۴۰۶؛ کاروان، ۱، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲- بزم، ۱، ص ۳۵۲؛ مآثر، ۳، ص ۱۱۸۳-۱۱۹۵؛ کاروان، ۱، ص ۱۱۷-۱۱۹.

نموده عکس وجود قدم درین مرآت وگرنه چیست نمودِ صور درین اکوان...
 چو سوز سینه نداری چه خیزد ازتقریر چو داغ عشق نداری چه سود لاف بیان
 گواه عاشق دلخسته چیست؟ چهره زرد دلیل سوز درون چیست؟ دیده گریان

۷- باباطالب اصفهانی:^۱ با درویشان اُفت و خیز داشت و سرانجام به جرگه صوفیان درآمد. با حکیم ابوالفتح گیلانی، ابوالفضل فیضی معاشرت می کرد. دوبار از سوی اکبر به عنوان ایلچی نزد مرزبان تبت کلان و تبت خرد رفت. حاصل دو بار سفارت خود را در رساله‌یی نوشت و ابوالفضل آن را در *کبیرنامه* درج کرد. او در سال ۱۰۳۲ هـ در کشمیر درگذشت و در محل باباپوره کشمیر در کنار مزار باباخلیل دفن شد. او در مدح خانخانان اشعاری دارد. نمونه شعر او:

از سر کوی تو دل با دیده تر می رود شعله در دل، ناله بر لب، خاک بر سر می رود
 حرف شرح درد دل گرآشنای لب کنم خون زجیب دیده تا دامن محشر می رود
 شعله در پروانه افتد شمع آید در خروش گر بگویم آنچه ما را بی تو بر سر می رود

۸- باقر کاشانی:^۲ معروف به باقر خُرده، در شعر شاگرد محتشم و در خط شاگرد میرمعزالدین محمدکاشانی (م ۹۹۵ هـ) از استادان نامدار نستعلیق است. در سال ۱۰۰۱ هـ که سید احمد کاشی نقطوی و پیروانش دستگیر شدند، باقر کاشانی در میان دستگیرشدگان بود. شاه عباس او را به فرهادخان قرامانلو بخشید. فرهادخان وی را به خراسان برد و به کتابداری گماشت. او پس از مدتی به عتبات رفت و از آنجا رهسپار دکن شد. و در بیجاپور به کتابداری ابراهیم عادل شاه (۹۸۸ - ۱۰۳۵ هـ) نایل آمد کلیات او دوازده هزار بیت در قالبهای گوناگون است و به نظر ملاعبدالباقی نهاوندی رسیده است. مدایحی درباره خان خانان دارد. نسخه دیگری از دیوان او در دست مؤلف *بهارعجم* بوده و اشعار زیادی از وی نقل کرده است. باقر در سال ۱۰۳۸ هـ در برهانپور درگذشته است. از اشعار اوست:

۱- بزم نیموریه، جلد ۱، ص ۳۵۵؛ کاروان هند، ۱، ص ۷۸۳ - ۷۸۸؛ مآثر رحیمی، ۳، ص ۱۲۹۵ - ۱۲۶۶؛

منتخب، ۳، ص ۲۶۵ - ۲۶۶؛ مجمع الشعراء، ص ۴۵.

۲- بزم، ۱، ص ۳۴۴؛ کاروان، ۱، ص ۱۴۳ - ۱۴۹.

همچو شمشیر در تب و تابم	تشنه خونم ارچه سیرابم
بارخ زرد و اشک خون‌آلود	همچو زر در دکان قلابم
پای بر روی من نهد همه کس	در زمین همچو عکس مهتابم
روی آینه را چو خاکستر	پشت آینه را چو سیمابم...

۹- باقی دماوندی: ^۱ ملّا باقی اصلاً دماوندی است، مدّتی در عراق به سیاحت پرداخته و به هندوستان رفته است. ابتدا در گلکنده به شاعری پرداخت و از آنجا به بیجاپور رفت. سپس به درگاه خانخانان درآمد. در برهانپور در باغ زین آباد که بهترین باغات شهر بود، مسکن گزید. مرقّه بود، اما گوشه نشینی می‌گزید. در شعر بیشتر از خود سخن می‌گوید. نمونه شعر او:

سحر نگار من آمد به خیر باد سفر	میان به هم‌ره‌یش چست بسته باد کمر
به مستی که عرق در مسام او شده می	به تندبی که طرب در مزاج او شده تر
همی چه گفت چو بگشاد لب برای سخن	همی چه گفت چو بنشست سرو سیمین بر
خوشا طریق سفر تا یقین شود همه را	که روزگار به روی که بسته دارد در...

۱۰- بخشی: ^۲ از سپاهیان بوده، خود را در شمار شاعران گنجانده است. با این حال از مراجع خانخانان نصیب فراوان یافته است. رباعی زیر از وی در مدح خانخانان است:

هر کس که دعاگوی قدیم است چومن	پیوسته همی برآید او را زدهن
از شام ازل تا به دم صبح امید	یارب که چراغ خانخانان روشن

۱۱- بقایی اسفراینی: ^۳ از مردم بحرآباد خراسان است. به مشهد آمد و با شاعران آن دیار آشنا شد. به شیوه عرفی شعر می‌سرود. و به هند رفت و به دستگاه خانخانان پیوست و در کتابخانه او به کار مشغول شد. کتابخانه در قصبه سرنج واقع بود و شاعرانی دیگر چون غنی همدانی و کامی سبزواری در آن خدمت می‌کردند. او هم مدّتی در آنجا به خدمت پرداخت و بعد از این خدمت محروم شد. و در وسعت آباد هند به سپاهی‌گری

۱- بزم، ۱، ص ۳۵۴؛ کاروان، ۱، ص ۱۵۱-۱۵۲. ۲- بزم، ۱، ص ۳۵۹؛ مآثر، ۳، ص ۱۳۷۷-۱۳۷۸.

۳- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۴۷؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۸۸۷-۹۰۱؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۱۶۸-۱۷۰.

مشغول شد. می‌گویند که در سال ۱۰۱۵ هـ در شمس آباد هندوستان کشته شد و در همان جا دفنش کردند. نمونه سخن او:

گر با تو بگویم که چه‌ها کرد جدایی از خود بگریزی و به‌نزدیک من آیی
پرسم ز تو پرسیدن اگر عیب نباشد عاشق چو نمی‌خواهی، معشوق چرایی؟
از بس که تو را بر در هر دل طلبیدم بدنام شدم در همه عالم به‌گدایی...

۱۲- بهاری کاشانی:^۱ از مردم کاشان است، مدتها در هند به‌سر برده، در خدمت خانانان صاحب علوفه بود و در مدح وی قصایدی دارد. اواخر به‌دارالسلطنه لاهور رفت و به‌کتابفروشی مشغول شد، از صحافی نیز وقوفی داشت. نمونه شعر او:

باز طالع شد به‌صبح فرخ اخترآفتاب
ساخت عالم را به‌نور خود منور آفتاب
شور بازار درست مغربی را بر شکست
تا برون آمد چو زر از جیب خاور آفتاب
شب به‌خلوت باده نوشیدست پنداری که صبح
می‌کشد لاجرعه مخمورانه ساغر آفتاب
آفتاب دولت و دین خانانان آنکه هست
چاکرانش را دعا جو ماه و چاکر آفتاب...

۱۳- بهزاد کابلی:^۲ می‌گویند که از مردم کابل بوده و به‌سپاهی‌گری می‌پرداخته است. مردی درویش مسلک بود و خود را در سلک شاعران می‌شمرد. در مدح خانانان اشعاری سروده است، نمونه سخن او:

صبح است و مژده ظفر از آسمان رسید یعنی خدایگان زمین و زمان رسید
آمد ملوک نامور ملک عدل و داد نواب‌خان خانان کشورستان رسید
بر مقتضای وقت درین روزه روزگار خورشید بر تکاور آتش‌فشان رسید...

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۷؛ مآثر، ۳، ص ۱۵۲۱ - ۱۵۲۴؛ کاروان، جلد ۱، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.

۲- بزم، ۱، ص ۳۶۰؛ مآثر، ۳، ص ۱۳۹۴ - ۱۳۹۶.

۱۴- تسلی لرستانی: ^۱ از خاندان حاکمان لرستان است، پس از آنکه پدرش شاهرودی خان به دست شاه عباس کشته شد، او همراه مادرش شهر به شهر رفت و سرانجام به هندوستان رسید و در برهانپور خاندیس به دربار خانخانان آمد. این به سال ۱۰۲۵ ه بود و وی در آن زمان نوزده سال داشت. ابتدا «حفظی» تخلص می کرد، تخلص «تسلی» را ملا عبدالباقی نهاوندی مؤلف *مآثر رحیمی* برایش برگزیده است. از اشعارش نمونه بی در دست نیست.

۱۵- تقیای شوشتری: ^۲ از مردم شوشتر است، در حکمت دست داشته است. در شیراز شاگرد شاه تقی الدین محمد مشهور به *نسابه* بود. در زمان اکبر به هند آمده است. بداونی می نویسد که به امر اکبر مأمور بود که *شاهنامه* را به نثر درآورد، یعنی قماش را به پلاس بدل کند و ریسمان را پنبه سازد. در روزگار جهانگیر به درجه صدارت ترقی کرد و به خطاب «مورخ خان» مفتخر شد. در ۱۰۲۵ ه در اجمیر درگذشت و در مقبره خواجه معین الدین چشتی به خاک سپرده شد. نمونه شعر او:

ای بخت تو اسباب بقا داده قدم را	وی عدل تو بردار فنا کرده ستم را
زینسان که تو می پویی بر ذروه همت	زودا که نهی بر سر کونین قدم را..
از کیسه ما می رود ایام غیوری	زهار که خوش می گذران این دو سه دم را

۱۶- ثنایی مشهدی: ^۳ خواجه حسین پسر خواجه غیاث الدین مشهدی، متخلص به ثنایی از شاعران قرن دهم هجری و از تربیت یافتگان ابوالفتح ابراهیم میرزا صفوی است. پس از کشته شدن ابراهیم به امر شاه اسماعیل ثانی در ۹۸۴ ه که از ثنایی حمایت می کرد و ثنایی قصایدی در مدح او دارد و *ساقی نامه* خود را به نام وی کرده است، به قزوین به خدمت شاه اسماعیل ثانی رفت و قصیده یی در مدح او گفت. چون سلطان نام خود را در قصیده نیافت، خشمگین شد. شاعر از بیم جان به هندوستان رفت و به دربار اکبر

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۷؛ کاروان، ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

۲- بزم، ۱، ص ۳۴۰ - ۳۴۱؛ مآثر، ۳، ص ۶۷۹ - ۶۸۶؛ کاروان، ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۳.

۳- بزم، ۱، ص ۳۳۱ - ۳۳۴؛ کاروان، ۱، ص ۲۵۷ - ۲۶۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، بخش ۳، ص ۷۷۷ -

۷۸۸؛ تاریخ نظم و نثر ۱، ص ۴۱۶ - ۴۱۷؛ تاریخ ادبیات، توفیق سبحانی، جلد ۳، صص ۶۲ - ۶۳؛

منتخب التواریخ، جلد ۳، ص ۲۰۸ - ۲۱۱.

پیوست. در ابتدا کارش زیاد بالا نگرفت. پیش از مسافرت به هندوستان در هندوستان شهرتی داشت. اما چون به آن دیار رسید، آن همه شوق از حسد به افسردگی بدل شد. تحت حمایت ابوالفتح مسیح‌الدین گیلانی قرار گرفت و به مدح میرزا عبدالرحیم خان خانان پرداخت. وی دوبار دیوان خود را جمع کرده و دیباچه‌یی بر آنها نوشته است. اشعار او در قالب قصیده، مثنوی، رباعی، غزل و قطعه است. غزلیاتش بیش از دیگر انواع است، ولی او شاعر قصیده سراسر و هنر او بیشتر در قصیده و مدیحه است تا در تغزل و تشبیب. به سبب تصرّفات‌یی که در سبک شعر فارسی کرده، موافق و مخالف زیاد دارد. وی سردهسته شاعران تازه‌گوی است. اساس کارش بر ابداع معانی غریب و نکته‌های دیرباب است که از تخیل ژرف پیدا شده و او در بیان آنها از تعبیرها و ترکیبهای تشبیهی و استعاری خیال‌انگیز استفاده کرده است.

ثنایی مقدّمات ادبی را نخوانده است، از این رو گاهی در ادای معانی مورد نظر موفق نشده و مورد عیب‌جویی معاصران خود قرار گرفته است. هر جا که قصیده ستنی سروده موفق بوده و هر جا که به پیچ و تاب تخیل افتاده ناتوانی نشان داده است. اهمیت ثنایی در آن است که راهی نو باز کرد و سبکی جدید بنیاد نهاد. در دیوانش مضامین و نکته‌پردازیهایی لطیف و ابیات دلپذیر هم می‌توان یافت. او در سال ۹۹۶ هـ در لاهور درگذشت. و در همان شهر مدفون شد، بعدها بستگانش استخوانهای او را به مشهد انتقال دادند. نمونه شعر او:

چو یار سلسله مشکبو بجنباند	دل مرا به هزار آرزو بجنباند
تپیدن دل و رقص هوس بدان ماند	که باده نوش می اندر سبو بجنباند
هزار جان مقدس به مستی اندازد	چو آن دو لب زپی گفتگو بجنباند
هزار صید ز هر سو به خاک و خون غلتد	به غمزه گر مژه آن تندخو بجنباند
زپا فتاد ثنایی خوش آنکه آن بدخو	سری زروی تأسف برو بجنباند

۱۷- حمزه یواناتی: ^۱ اصلش از یوانات فارس است، پدرانش در آنجا به رنگری مشغول بودند. او راه شاعری در پیش گرفت و سرانجام به هندوستان رفت. چون مردی خوش صحبت بود و قصّه را نیکو می‌گفت، خانخانان او را به برهانپور خاندیس فراخواند

و در سلک ملازمان خود درآورد. پس از مدتی از خانخانان رخصت گرفت و از راه دکن به بیجاپور و گلکنده رفت و در سال ۱۰۲۰ هـ به شیراز بازگشت و در آنجا سکونت گزید. نمونه شعر او:

ز درج گوهرت شرمندگی دُرهای غلطان را

زیاقوت لب خون در جگر لعل بدخشان را

لب لعلت مگر سرچشمه آب حیات آمد

که می‌شاید از آن لبها مکیدن شیرۀ جان را

کنار من زحیرت پُر دُر و مرجان شود هرگه

که آن دُرهای غلطان در میان گیرند مرجان را...

۱۸- حیاتی گیلانی:^۱ کمال‌الدین حیاتی در ایران با دربارخان احمد کارکیا ارتباط داشته و به قصد تجارت به کاشان می‌رفته و باز می‌گشته، در آخرین سفر تصمیم گرفت که به هندوستان برود. در هندوستان تحت حمایت حکیم ابوالفتح گیلانی قرار گرفت و به وسیله او به دربار اکبر راه یافت. سپس در برهانپور خاندیس پیش خانخانان رفت و منصب هزارری یافت. در همان جا خانه و مسجدی ساخت. در زمان جهانگیر و به دستور او مأمور شد که *تغلق‌نامه* امیر خسرو را که به مرور ضایعاتی پیدا کرده بود، تکمیل کند. به جایزه این کار او را با زر سنجیدند. در سال ۱۱۲۸ هـ هنگامی که از فتحپور به برهانپور می‌رفت، در آگره درگذشت. و در همان جا به خاک سپرده شد. دیوانش قریب هفت هزار بیت دارد. دو ساقی‌نامه هم دارد که یکی در *تکمله تغلق‌نامه* است و دیگری در مثنوی سه هزار بیتی او به نام *سلیمان و بلقیس* آمده است. نمونه شعر او:

زناز چشم تو یک ره به من نگاه نکرد

نکرد چشم تو یک ره نظر به جانب غیر

برای غارت صبرم کدام روز به ناز

غلام همت آن عاشقم که از غم دوست

زکوی خویش مران جان من حیاتی را

که تیرغمزه زهرگوشه روبه راه نکرد

که آه من ز حسد عالمی سیاه نکرد

سپاه غمزه ز چشم تو تکیه گاه نکرد

جفا کشید و ملامت شنید و آه نکرد

که غیرکوی تو جای دگر پناه نکرد

۱- بزم، ۱، ص ۳۴۳: کاروان، ۱، ص ۳۳۵-۳۴۸: بزم، ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳: تذکره میخانه، ص ۸۰۹-۸۱۷: خزانه

۱۹- حیدر عطایی چهرودی شیرازی:^۱ از شیراز است. در هند سپاهی گری می کرد، خط نستعلیق را هم خوش می نوشت. با آنکه در یکی از جنگهای دکن دست راستش قطع شده بود، با دست چپ خطاطی می کرد. در برهانپور به خدمت خانخانان رسید و واقعه جنگ را به نظمی که به مدح خانخانان تمام می شد، بیان کرد و انعامی گرفت و آسوده خاطر زندگی کرد. نمونه شعر او:

آنم که نظر ز شاه مردان دارم وز تربیتش کار به سامان دارم
از بعد نبی و مرتضی چشم امید بر لطف عمیم خانخانان دارم

۲۰- حیدری تبریزی:^۲ از تبریز است. ابتدا به سرّاجی مشغول بود و سپس به تجارت پرداخت و اکثر عمر خود را در سفر هند گذراند و بارها به هند سفر کرد. اگرچه مردی عامی بود ولی صحبت فرح انگیزی داشت. در اواخر حیات به کاشان رفت و در سال ۱۰۰۲ ه درگذشت. نمونه سخن او:

نیست عکس ابرویش ظاهر ز جام لاله گون کشتی عمر من است افتاده در گرداب خون
یار بی رحم و فلک بدمهر و طالع بی مدد خاطر من ناشاد و عمرم کوتاه و بختم زیون
بس که دل پر خون بود از لعل میگونش مرا دست اگر بر دل نهم از دیده خون آید برون

۲۱- خضری:^۳ ملا عبدالباقی نهاوندی می نویسد که از خضری جز نام نشانی نیافتم. قصیده‌یی در مدح خانخانان دارد که معلوم می شود از مدّاحان او بوده است. خضری دیگری هم در ایران بوده است که از مردم طالقان است. نمونه سخن او:

بی وصل دل بـلهوسم می گیرد عشق تو زدست صدکسم می گیرد
حالی دارم که ناامیدی هر دم آینه به پیش نفسم می گیرد

۲۲- دخیلی اصفهانی:^۴ ملک احمد دخیلی از قریه ویرکوپای اصفهان است. در سال

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۶۸؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۵۲۷ - ۱۵۳۵؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۹۰۵ - ۹۰۶.

۲- بزم، ۱، ص ۳۵۷؛ مآثر، ۳، ص ۱۳۲۸ - ۱۳۴۷؛ کاروان، ۱، ص ۳۵۳ - ۳۶۰؛ منتخب، ۳، ۲۱۸.

۳- بزم، ۱، ص ۳۶۳؛ کاروان، ۱، ص ۳۸۱.

۴- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۶۶ - ۳۶۷؛ کاروان هند، ۱، ص ۴۰۴ - ۴۰۶؛ آیین اکبری، ص ۱۸۲.

۹۹۷ هـ به هندوستان رفته و به دربار اکبر پیوسته است. در سال ۱۰۰۳ هـ که فتح دکن به عبدالرحیم خان خانان واگذار شده بود، به همراه او به دکن رفت و رشادتهایی از خود نشان داد و منصب یافت. مدایحی در وصف خانخانان، داراب خان، ایرج و شهنواز خان پسر خانخانان دارد. به لطف طبع اتّصاف داشت اما مبالغه در اشعار خود فراوان به کار برده است. نمونه شعر او:

دریغ عمر که در راه انتظار گذشت	به نیم لحظه که غافل شدیم یارگذشت
از آن شراب که هیچم دماغ گرم نشد	تمام عمر به در دسر خمار گذشت
ازین چمن به دماغ نخورد بوی گلی	هزار بار بهار آمد و هزار گذشت

۲۳- رسمی قلندری:^۱ یزدی است و به نام رسمی یزدی هم خوانده‌اند. عارف مسلک و سیاحت‌پیشه بود. سرانجام به کشمیر رفت و از لباس درویشی به در آمد و لباس سپاهیگری پوشید. در لاهور به خدمت خانخانان پیوست و موجب و جاگیر و صلات به دست آورد. در سال ۱۰۲۴ هـ در گلکنده دکن زنده بود. اشعارش عارفانه است. ابیات زیر از مدیحه اوست درباره خانخانان:

ز بخت بد فلک حیل ساز حیلت‌گر	مرا فکند چو مشائیان به هر کشور
عنان‌کشان پی روزی چو مرد سودایی	همی جهاندم در کوه و وادی و در در
قدم به وادی تجرید چون زدم دیدم	شهان بی‌کمر و خسروان بی‌افسر
گهی به اهل تجرّد به‌رغم دنیا دار	متاع نیستیم بود زینت و زیور...

۲۴- رشدی:^۲ زادگاه وی معلوم نیست، از شاعران دربار خانخانان بود. بیت زیر از اوست:

نوّاب خانخانان عبدالرحیم آنک در تیغ و جود ازو نبرد دست هیچ خان

۲۵- رفیعی معمای: ^۳ میر رفیع‌الدین حیدر معمای کاشانی متخلص به رفیعی از

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۵ - ۳۵۷؛ کاروان، ۱، ص ۴۳۸ - ۴۴۰.

۲- بزم، ۱، ص ۳۵۲ - ۳۵۳.

۳- بزم، ۱، ص ۳۳۸ - ۳۳۹؛ کاروان، ۱، ص ۴۶۰ - ۴۶۷؛ آیین اکبری، ص ۱۷۸.

بزرگان کاشان است. در سال ۹۹۹هـ / ۱۵۹۰م به هندوستان آمد و به دربار اکبر پیوست. در سال ۱۰۱۴هـ از راه دریا به ایران بازگشت و گرفتار دزدان دریا شد، دوباره به هندوستان بازگشت. در مدح خان‌خانان اشعاری دارد. وفاتش را سال ۱۰۲۵هـ نوشته‌اند. در آیین اکبری سال وفاتش ۱۰۳۲هـ آمده است. نمونه شعر او:

مسخ‌ساز ای دل ملک عشق و پادشاهی کن

برو بر تخت رسوایی‌نشین و هرچه خواهی کن

بهم خوش نیست چندان صحبت مستی و مستوری

یکی را سوی خود خوان و یکی را عذر خواهی کن

هراسانی زکوه معصیت ای غافل از رحمت

مترس از بار عصیان تکیه بر لطف الهی کن

۲۶- زاهدی:^۱ از مداحان خان‌خانان است. بیت زیر مطلع قصیده‌یی است در مدح

خان‌خانان:

ای حریم حرمت برتر زهفتم آسمان وز تفاخر بر درت گردد ملایک پاسبان

۲۷- سامری تبریزی:^۲ فرزند حیدری تبریزی است، به تجارت مشغول بود. چون

پدر خود به هند آمد به دربار خان‌خانان رسید. در خدمت او مناصب عالیّه یافت و

به منصب میرسامانی رسید. در یکی از جنگهای شهنوازخان پسر خان‌خانان در دکن کشته

شد. گویا میرزا داراب‌بیگ جویای کشمیری و میرزا کامران بیک جویای کشمیری، هر دو

فرزندان سامری بوده‌اند. نمونه شعر او:

سینه‌ام آتش سوزان شد و از دل خجلم که بجز صبر در آن آتش سوزان نکند

من از این آتش سوزان نتوانم رستن وای اگر مرحمتی خان سخندان نکند

سامری روبه دعا کن که پس از گفتن مدح جز دعا هیچ دگر مرد ثناخوان نکند

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۶۰.

۲- بزم، ۱، ص ۴۶۵ - ۴۶۶، کاروان، ۱، ص ۵۲۸ - ۵۳۰؛ آیین اکبری، ص ۱۸۰.

۲۸- شاه نظریگ اصفهانی:^۱ در یکی از روستاهای اصفهان به دنیا آمده، مرید میرمغیث همدانی بوده است. این میرمغیث ظاهراً شاعر هم بوده و او نیز به هندوستان رفته و ملازم در بار خانخانان بوده است.^۲ شاه نظر در سرودن رباعی مهارت داشته، به سال ۱۰۲۳ هـ در گجرات به خدمت خانخانان پیوسته و پس از برخورداری از الطاف خان به ایران بازگشته است رباعی در مدح خان خانان:

روزی که قضا مرا به تن جان آورد	دست شرفم سوی گریبان آورد
زایران به سوی هند به صدگونه امید	بریاد عطای خان خانان آورد

۲۹- شتابی گنابادی:^۳ از گناباد به هند آمده و به یاری شکیبی اصفهانی به دربار خانخانان راه یافته است. سرانجام در دکن درگذشت. اشعار او را شکیبی گردآوری کرده است. نمونه شعر او:

نیک درهم شدست کار جهان	زلف یار من است پنداری
بس که آشفته و پریشانست	روزگار من است پنداری
غم به فتراک آنچنان بندم	که شکار من است پنداری

۳۰- شتر، مولانا:^۴ از تخلص شاعر برمی آید که اهل هزل بوده، قصیده بلندی در مدح خانخانان دارد. بیت نمونه:

جهان عزّ و شرف آفتاب رفعت و جاه	بلندمرتبه باشی به صدر عزّ و جلال
---------------------------------	----------------------------------

۳۱- شریف کاشانی:^۵ از قریه بادقان کاشان و شاگرد محتشم کاشانی است. در ابتدا به خیاطی مشغول بود. اشعار رطب و یابس زیاد دارد. در میان اشعارش شعر خوب هم به هم می رسد. در گلکنده درگذشته است. نمونه سخن او:

نیست ره و نمی دهم راه به خویش کام را	پیش اثر نمی برم گریه صبح و شام را
ما نه به اجتهاد خود قبله نهاده ایم کج	ابروی خیره چشم او راه زند امام را

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۵. ۲- تاریخ نظم و نثر، ۱، ص ۴۲۲، جلد ۲، ص ۸۲۰.

۳- بزم، ۱، ص ۳۶۴؛ کاروان، ۱، ص ۶۱۴-۶۱۵. ۴- بزم، ۱، ص ۳۶۰.

۵- بزم، ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶؛ کاروان، ۱، ص ۶۲۶-۶۳۳.

خنده و گریه می‌کنم پیش تو تا خجل کند گریه شیشه شیشه را خنده جام جام را

۳۲- شریف وقوعی^۱ میرمحمد شریف وقوعی نیشابوری از سادات اسحاق آباد نیشابور است. چون طبعش به وقوع‌گویی مایل بود، «وقوعی» تخلص کرده است. خط خوش و طبع لطیف داشت. در تاریخ هم مهارت داشت. *مجامع‌الانبیاء* در تاریخ عمومی از آثار اوست. در هند با عبدالرحیم خانخانان انس داشت. به یاری عبدالرحیم خان خانخانان به دربار جلال‌الدین اکبر رفت. و در سال ۱۰۰۲ هـ درگذشت. نمونه شعر او:

هر جور کاید از تو دلم تن در آن دهد شاید تو را خدای دل مهربان دهد
دارد هلاک غیرت اینم که عشق تو دردی به جان هر که دهد جاودان دهد
شبها که برفروزم از اندیشه تو دل سوز دلم چراغ به هفت آسمان دهد

۳۳- شکیبی اصفهانی:^۲ محمد رضا شکیبی اصفهانی است. در سال ۹۶۴ هـ در اصفهان تولد یافته، مدتی در اصفهان و مدتی در شیراز تحصیل کرده است. در سی و چهار سالگی به هندوستان آمد. شوق ملازمت خانخانان او را به گجرات کشانید. بالاخره به دربار او پیوست. در سال ۱۰۱۸ هـ درخواست انزوا کرد. خانخانان برای او از درگاه جهانگیری صدارت صوبه دهلی و سیورغالی گرفت و به وی رخصت داد. او در سال ۱۰۲۳ هـ درگذشت. ساقی نامه‌یی برای خانخانان سروده و ده هزار روپیه صله گرفته است. نمونه شعر او:

نرخ متاع کاسد خود رایگان کنم گیرند گر به هفت حساب گران کنم
مردم ز غربتند نفور و من از وطن مرغان حذر ز دانه و من ز آشیان کنم
بی‌صرفگیست سود من اندر معامله ترسم اگر به صرفه فروشم زیان کنم

۳۴- شمس دده عراقی:^۳ در اصفهان تولد یافته، از ظریفان و بذله‌گویان بوده است. مدتها در احمدنگر، گلکنده و بیجاپور به سربرده، در آگره و لاهور برای خانخانان

۱- بزم نیمورید، ۱، ص ۳۴۱؛ کاروان هند، ۱، ص ۶۲۶-۶۳۳.

۲- کاروان، ۱، ص ۶۳۸-۶۵۱؛ آیین اکبری، ۱، ص ۱۷۴؛ خزانه عامره ص ۲۶۸-۲۶۹.

۳- بزم، ۱، ص ۳۵۴-۳۵۵؛ کاروان، ۱، ص ۶۵۳-۶۵۴.

خوش طبعی ها کرده و ثروتی اندوخته، به اصفهان بازگشته و بار دیگر به هند آمده و در همان جا درگذشته است. نمونه شعر او:

شمس دده را چو دید شیطان در راه گردید ز راه تا نگردد گمراه
شمس از پی او دوان و شیطان می گفت لاحول ولا قوه الا بالله

۳۵- شیری لاهوری:^۱ از پنجاب لاهور است. به دربار اکبر رسید و بعد به خانخانان پیوست و او را مدح گفت. به سپاهی گری هم می پرداخت. گویا به سال ۹۹۴ هـ در جنگ افغانه کشته شده است. نمونه شعر او در مدح خانخانان:

بود دست اقبال را نقش خاتم دعای محمد رحیم ابن بیرم
زبیداد ایام بر زخم دلها نهد لطفش از عمر جاوید مرهم
کدامی سرافراز در هفت کشور که حکمش نیفکند در گردنش خم
زهی از تو قدر بزرگان سلامت زهی بر تو رسم بزرگی مسلم...

۳۶- صرفی ساوجی:^۲ صلاح الدین ساوجی از موطن خود به کاشان آمد و پیش محتشم شاگردی کرد. پس از کسب کمال به هند رهسپار شد. در شعر سبک وحشی را دنبال کرد. در احمدآباد گجرات به دیدار خانخانان نایل آمد. به مدح او پرداخت. مدتی با فیضی در سفر دکن همراه بود. ظاهراً در سال ۱۰۰۲ هـ در مکه معظمه درگذشته است. نمونه شعر او:

مصیبت دارم ای شادی بیا کز غم برون آیم سیه پوش فراقم شاید از ماتم برون آیم
زدی صد زخم و حالا میل بسمل کردنم داری اگر باشد حیات از عهده این هم برون آیم
غم آبادی که گلشن کرده ای ای باغبان نامش کدامین نوبتم بردی کزو خرم برون آیم؟

۳۷- صیدی بواناتی:^۳ از قریه شیدان بوانات است. به عرفی اعتقاد تمام دارد. مؤلف مآثر رحیمی می نویسد که به وسیله وی به دربار خانخانان رسیده و از شاعران دربار

۱- بزم، ۱، ص ۳۵۲؛ تاریخ شعر و سخنوران لاهور، ص ۲۱۹-۲۲۲.

۲- بزم تیموریه، ۱، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۷۱۷-۷۲۹؛ آیین اکبری، ۱، ۱۷۶.

۳- بزم، ۱، ص ۳۵۰؛ کاروان، ۱، ۷۴۰-۷۴۲.

وی شده است. نمونه شعر او:

از آن چو باد صبا کو به کوی و دربدرم که هیچ جای جهان بی تو دلشینم نیست

*

جانم فگار دارد بدمنستی نسیمی کز لاله‌زار خیزد در زلف یار افتد

۳۸- ظهوری تُرشیزی:^۱ نورالدین محمد ظهوری از شاعران نام‌آور قرن نهم و دهم هجری است. اصلش از ترشیز (کاشمر کنونی) خراسان است و در سرزمین هندوستان مشهور شد. در یزد باوحشی بافقی آشنایی یافت. سپس در شیراز با درویش حسین سالک شیرازی که شاعر، نقاش و مذهب معروف بود دوستی پیدا کرد. ظهوری از فارس به هند آمد و وارد دکن شد و در بیجاپور به درگاه عادل شاهیان رسید. و ملازمت ابراهیم عادل‌شاه ثانی (۹۸۷ - ۱۰۳۵ هـ) اختیار کرد از آنجا به سفر حج رفت و در بازگشت به احمدنگر پایتخت نظامشاهیان که به تازگی به تصرف میرزا عبدالرحیم خان‌خانان درآمده بود، رسید. ظهوری ظاهراً با ملک قمی در دکن آشنا شد و با دختر وی ازدواج کرد. از آن به بعد این دو شاعر با هم بودند و بعضی آثار ادبی را با هم پدید آوردند. چنان که گلزار ابراهیم و خوان خلیل را به نام عادل‌شاه ابراهیم ثانی تألیف کردند.

ظهوری در نظم و نثر، هر دو دست داشت و در این هر دو فن در میان فارسی‌دانان هند شهرتی بسیار یافت. نثر او مصنوع است و به سجع و آرایشهای گوناگون و کنایات و استعاره‌ها و مجازهای وافر و لغات دشوار نوشته شده است. و در هند به عنوان سرمشق فصاحت و انشا و ترسل به صورت کتاب درسی استفاده شده است. از آن جمله «سه نمر ظهوری» است که چاپهای مختلف فراهم شده است. مجموعه منشآت ظهوری عبارتند از:

۱- دیباچه نورس، مقدمه‌یی است بر «مورس خیال» از ابراهیم عادل‌شاه والی بیجاپور.

۲- گلزار ابراهیم، در ستایش ابراهیم عادل‌شاه، ظهوری آن را به همکاری ملک قمی فراهم آورده است.

۳- خوان خلیل، در ستایش ابراهیم عادل‌شاه است و بعضی رجال و شاعران هم طراز

۱- بزم، ۱، ص ۳۳۵ - ۳۳۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، بخش ۲، ص ۹۷۷ - ۹۸۸؛ کاروان، ۲، ص ۸۲۳ -

۸۳۸؛ آیین اکبری، ۱، ص ۱۸۲.

خود را هم در آن نام برده است.

۴- *چند نامه از ظهوری*، مانند مکتوبی که به فیضی فیاضی نوشته.

دیوان او شامل قصیده، غزل، ترکیب‌بند، قطعه و رباعی است. و با *ساقی‌نامه* او ۱۴۵۰ بیت دارد. *ساقی‌نامه* را به نام نظام‌شاه برهان ثانی ساخته است.

قصیده‌های او سرآمد آثار اوست و به اقتضای قصیده‌سرایان بزرگ پیشین سروده شده است. و حقیقت آن است که او در قصیده بیشتر جانب لفظ را گرفته است، بیت‌های سست در قصایدش گاهی دیده می‌شود. به ساختن قصیده مدحی طولانی توجه خاص داشت. شریطه‌ها و دعا‌های او هم در قصیده‌های مدحی چندان استادانه نیست.

غزل‌های او لطیف‌تر و باحال‌تر از دیگر اقسام سخن اوست. بعضی از سخن‌شناسان درباره ظهوری مبالغه کرده‌اند. حتی برخی او را از نظامی برتر می‌دانند. نوشته‌اند که ظهوری و پدرزنش به سال ۱۰۲۴ هـ در شورش‌های دکن کشته شده‌اند. بعضی سال وفات او را ۱۰۲۵ هـ دانسته‌اند. نمونه شعر او:

ما سینه را به داغ غم او گذاشتیم	عیش و فراغ را همه یکسو گذاشتیم
کردیم سعی‌ها و نیامد به جای خویش	سر را به هم‌نشینی زانو گذاشتیم
برهم زدیم نسخه ترکیب عشق را	قوت به ضعف و عجز به نیرو گذاشتیم
گشتیم طوطی قفس کنج خامشی	فریاد را به بلبل پرگو گذاشتیم
در خانه نیستیم ظهوری مکوب در	خود را به سعی بخت در آن کو گذاشتیم

۳۹- عارف بقایی: ^۱ محمد عارف بقایی در بخارا به دنیا آمده است و شاگرد مشفق بخارایی بوده و مدتی در دربار پادشاهان ازبک ماوراءالنهر زیسته و در سال ۹۷۹ هـ به هند رفته است. نخست در اورپسه و بنگاله بوده و سپس در آگره و دکن در خدمت میرزا عبدالرحیم خان خان‌خانان به سر برده و بعد به گجرات پیش نظام‌الدین احمد رفته است. قبلاً «مشغولی» تخلص می‌کرده، به پیشنهاد نظام‌الدین تخلص «بقایی» را برگزیده است و نخست در آگره تذکره *عارف‌الآثار* را نوشته، و در دکن مثنوی *گلشن‌اشعار* را سروده و در سال ۱۰۰۰ هـ تذکره *مجمع‌الفضلا* را به پایان رسانده و بعد مطالبی بر آن افزوده است. نمونه بیت او در مدح خان‌خانان:

عبدالرحیم خان خوانین روزگار کامل نموده مدحت او خطبه خوان فتح

۴۰- عبدالباقی نایینی:^۱ از نایین اصفهان است، علاوه بر شاعری در موسیقی هم دست داشت. از اصفهان به اجمیر آمده و از آنجا در برهان پور به دربار خانخانان رسیده است. به سفارش او «بخشی» تالیر شده و منصب دویست و چهل سواری یافته است. نمونه سخن او:

زبان به مدحت عبدالرحیم آنکه بود خدایگان سخن پرور و خدای سخن
سپهر فتح ابوالفتح خانخانان آن که هست از سخنش بکرفکر آستن

۴۱- عبدالباقی نهاوندی:^۲ ملا عبدالباقی نهاوندی متخلص به «باقی» فرزند آقابابا چولکی متخلص به مدرکی است. پدرش وزیر همدان و برادرش آقا خضر حاکم کاشان بودند. برادرش در سال ۱۰۱۶ هـ مغضوب شاه عباس شده و به قتل رسیده است. عبدالباقی پس از کشته شدن برادر مدتی در عراق و فارس به سر برده، از آنجا به عتبات عالیات و مکه معظمه رفته، سپس در برهانپور خاندیس به ملازمت خانخانان رسیده و منصب و جاگیر یافته است. وی در سال ۱۰۲۵ هـ تألیف مهم خود مآثر رحیمی را به پایان رسانیده است. انشای رسا و پخته نهاوندی در این کتاب قابل ستایش است. مآثر رحیمی کتاب بسیار معتبر و قابل توجهی است در تاریخ و رجال عهد مؤلف. این کتاب به قصد بیان احوال و مآثر میرزا عبدالرحیم خان خانان نوشته شده است و در آن احوال ۶۳۶ تن از عالمان و فاضلان و سخنوران آمده است و کتاب او یکی از مأخذهای مهم در تاریخ ادبیات آن دوره است و وفات مؤلف در سال ۱۰۴۲ هـ اتفاق افتاده است. عبدالباقی بر دیوان استادش میرغیث محوی همدانی و همچنین بر دیوان عرفی شیرازی دیباجه‌یی نوشته است. دیوانی هم دارد. نمونه سخن او:

تابه کی غلطم به خون دیده مژگان نیستم تابه کی سوزم به حسرت داغ حرمان نیستم
عندلیب باغ عشقم لیک در کنج قفس شورش دارم که محتاج گلستان نیستم

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۴.

۲- بزم، ۱، ص ۳۶۸ و بعد؛ تاریخ ادبیات در ایران جلد ۵، بخش ۳، ص ۱۷۳۹-۱۷۴۲؛ کاروان، ۱، ص ۱۵۳.

۱۵۷، مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۵۳۵-۱۵۷۶.

گر به شاخ گل ز نم آتش نه بیدردی بود من که ممنون گلی از باغ و بستان نیستم
در عراق پرنفاق این آرزو می سوزدم کز سخن سنجان بزم خانخانان نیستم

۴۲- عرشی خیرآبادی:^۱ از مردم یوپی (اوترپرادش در شمال هند) است. تعلیم خود را در جونپور پیش شیخ عبدالعزیز دیده است. در خط نستعلیق ماهر بود. هنگامی که میرزا عبدالرحیم خان خانان در قنوج بود به خدمت وی رفت و به مداحی وی پرداخت. شعر او تعریفی ندارد. نمونه شعر او:

زهی دو صفحه رویت دولوح نورانی که نقش یافته آیات صنع یزدانی
چنان فروغ جمالت گرفته کون و مکان که آفتاب نماید به دیده ظلمانی...

۴۳- عرفی شیرازی:^۲ جمال الدین محمد عرفی در سال ۹۶۳ هـ در شیراز به دنیا آمده، پدرش خواجه زین الدین علی در شیراز به کارهای دولتی مشغول بود و مکتبی داشت. عرفی در زادگاه خود به تحصیل پرداخت و در موسیقی و ادوار مهارتهایی کسب کرد. در جوانی به آبله مبتلا شد و شکل چهره اش تغییر یافت. گویا به همین دلیل در بیست و شش سالگی زادگاه خود را ترک کرد. هنگامی که در شیراز بود با شعرای آن دیار الفتی داشت. چون از شیراز خارج شد، ابتدا به دکن رفت و از آنجا روانه مقر اکبر شاه شد و در راه گرفتار دزدان گشت و اموالش به غارت رفت.

عرفی در هند و عثمانی بیش از ایران شهرت دارد. در مدح اکبر شاه و شاهزاده سلیم (جهانگیر) قصایدی سروده است. سخن او شبیه امیر خسرو دهلوی و فیضی فیاضی است. علاوه بر دیوان مثنوی به نام *مجمع الافکار* به تقلید *مخزن الاسرار* نظامی گنجوی ساخته و مثنوی دیگر به نام *خسرو و شیرین* (یا *فرهاد و شیرین*) به تقلید نظامی سروده، و رساله‌یی منشور به نام *رساله نفسیه* در مسائل صوفیانه دارد. او بر آن بوده که خمسه‌یی به اقتضای *پنج گنج* نظامی بسراید، ولی مرگ نابهنگام او را فرصت انجام این کار نداده است و جز دو مثنوی که نام بردیم، مثنوی دیگری نساخته است.

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۵۱؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۱۶۸-۱۱۷۸.

۲- بزم، ۱ ص ۳۲۳، تاریخ ادبیات، توفیق سبحانی، جلد ۳، ص ۶۶-۷۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش

۲، ص ۷۹۹-۸۱۴؛ آیین اکبری، جلد ۱، ص ۱۷۳؛ کاروان، جلد ۲، ص ۸۷۲-۸۹۰.

از اشعارش برمی آید که در مقدمات طب، منطق و حکمت اطلاعاتی داشته و در قصایدش از اصطلاحات این گونه دانشها استفاده کرده است و به همین دلیل است که بر قصاید و غزلیات او شرحهایی نوشته‌اند. یکی از آن شرحها شرحی است به نام *مفتاح النکات* از میرزاخان فرزند فخرالدین محمد که در سال ۱۰۷۳ تألیف کرده است.

قصاید او روان و در عین حال استوار است. در قصایدش سلاست و جزالت و متانت هر سه جمع شده است. شهرت او در قصیده به این سبب است که اولاً وی در شیوه استادان پیشین تتبع کرده، ثانیاً در آوردن سخن روان و خالی از تکلف و استوار توانایی ابراز کرده، ثالثاً در اشعار خود اندیشه‌های علمی و نکات دقیق گنجانیده است. غزلیات وی را نستوده‌اند و گفته‌اند که عرفی به غزل توجه ندارد. این اظهار نظر بدان سبب است که احتمالاً نازک‌کاریهای او را نپسندیده‌اند. این سخن البته صحیح نیست. زیرا که عرفی خود قصیده را نمی‌پسندد و خود را غزلسرا می‌خواند و قصیده را شعر شاعران هوس‌پیشه جیره‌خوار می‌داند. بعضی غزلهای او در شمار غزلهای بسیار خوب فارسی است و در آنها اندیشه‌های نو، معانی صریح، ترکیبات بدیع و خوش‌آهنگ و الفاظ پخته و استوار توان یافت. از اکثر آنها خروش جوانی بلند است و بعضی تفکرات عرفانی و نوعی آزادمنشی در آنها نهفته است. مثنویهای او چندان جالب نیست، به بعضی از ابیات آنها ایرادهایی گرفته‌اند.

عرفی در سال ۹۹۶ هـ بر آن بود که از قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات خویش کلیاتی ترتیب دهد، ولی به علت بیماری به اتمام آن موفق نشد و در حال بیماری مجموعه اشعارش را به کتابخانه میرزا عبدالرحیم خانخانان فرستاد. خانخانان در سال ۱۰۲۴ هـ محمد قاسم اصفهانی، متخلص به سراج و معروف به سراجا را به کار گردآوری آن دیوان گماشت. سراجا پس از یک سال و نیم در سال ۱۰۲۶ هـ کلیاتی در چهارده هزار بیت ترتیب داد. ملا عبدالباقی نهاوندی در ۱۰۲۸ هـ دیباچه‌یی بر آن نوشت. ظاهراً این دیوان از بین رفته است، اما از دیوان عرفی نسخه‌های متعدد در دست است.

عرفی در شاعری بر سر راه تکامل شیوه‌یی قرار داشت که بعدها به نام سبک هندی خوانده شد. عرفی را می‌توان یکی از ارکان بنای رفیع سبک هندی دانست. اگر در سخن او خاصه در غزلش دقیق شویم، خواهیم دید که او به دنبال شاعران آغاز سده نهم تا آغاز سده دهم هجری حرکت می‌کند. کلام او ویژگیهایی دارد: اولاً قدرت کلام دارد،

ثانیاً ترکیبات جدید به کار برده است، ثالثاً مفاهیم شعر او به هم پیوسته است. رابعاً خودستاست. خامساً به توصیف عشق مجازی برخاسته است، سادساً کلمات مربوط به حکمت را در لباس شاعرانه بیان کرده است.

وفات عرفی در سال ۹۹۹ هـ در لاهور اتفاق افتاده است. در حال وفات سی و شش سال داشته است. او را در لاهور به خاک سپردند و در سال ۱۰۲۸ هـ استخوانهایش را به نجف اشرف انتقال دادند. نمونه شعر او:

جهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار	نیافتم که فروشد بخت در بازار
کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کن	که روزگار طبیب است و عافیت بیمار
زمانه مرد مصاف است و من زساده دلی	کنم به جوشن تدبیر و هم دفع مضار
زمینچنق فلک سنگ فتنه می بارد	من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
چنین که ناله زدل جوشد و نفس نزنم	عجب مدار گر آتش برآورم چو چنار
اگر کرشمه وصلم کشد و گر غم هجر	نه آفرین زلبم بشنوند و نه زنهار
دلم ز درد گرانمایه چون جگر زفغان	دماغم از گله خالی چو خاطر م زغبار
گل حیات من از بس که هست پژمرده	اجل نمی زند از ننگ بر سر دستار
زدوستان منافق چنان رمیده دلم	که پیش روی زالماس می کنم دیوار
برون ز صورت دیبای بالشم کس نیست	کز آستین نم اشکم بچیند از رخسار
کدام فتنه به شب سر نهاده بر بالین	که صبحدم نشد از خواب روی من بیدار؟

۴۴- عشرتی:^۱ از ماوراءالنهر به هند آمده است، مردی صوفی مشرب و شاعری پخته بود. بیتی که در مدح خانخانان گفته است:

شهریارا خان خانانی مبارک باشد جمله خانان عالم را تو گشتی تاج سر

۴۵- غنی بیگ اسدآبادی:^۲ از اسدآباد همدان است. آبا و اجدادش از بزرگان آن دیار بوده اند. غنی مدّتی در خراسان پیش نظیری نیشابوری بود. بر اثر مصاحبت با وی به شاعری روی می آورد. به همراه نظیری به هند رفت. به دربار خانخانان درآمد. میرزا

۱- بزم نیموریه، جلد ۱، ص ۳۶۳.

۲- بزم، ۱، ص ۳۴۹؛ کاروان، ۲، ص ۹۵۱-۹۵۸؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص ۶۸۶-۶۸۷.

یادگار نامی در کشمیر عَلم طغیان برافراشت و آن را از تصرف منسوبان پادشاهی خارج کرد. غنی بیگ روز جلوس میرزا یادگار رباعی گفت. چون کشمیر به دست اکبر فتح شد، ساعیان آن رباعی را به گوش شاه رساندند. غنی بیگ زندانی شد و نه سال در برهان‌پور زندانی شد و چون مسعود سعد به حبسیه سرایی پرداخت. نظیری قصیده‌یی در مدح اکبر گفت و در آن به زندانی بودن وی اشاره کرد و آزادی او را خواستار شد. اکبر که غنی بیگ را فراموش کرده بود، دستور به قتل وی داد و در سال ۱۰۰۸ هـ او را در برهان‌پور زیر پای فیل انداختند. دیوانی که در زندان فراهم کرده بود، به دست زندانبان افتاد و از بین رفت. نمونه شعر او:

هر گرم خاطر نیاسود از شکایت گستری	هیچ‌گاه فارغ نشد دستم ز پیراهن دری
کام اگر این است کاین نودولتان دانسته‌اند	حبذا برگشته بختی، مرحبا بدگوهری
لاله سیرابشان اندیشه تردامنی	سنبل پرتابشان سودای جنت پروری

۴۶ - فغفور لاهیجی: ^۱ سید محمد حسین لاهیجی متخلص به فغفور از سادات گیلان است. او در موسیقی، طبابت و سخنوری ماهر بود. خط نسخ و نستعلیق را هم خوش می‌نوشت. در ابتدا «رسمی» تخلص می‌کرد، چون در «چینی نوازی» که نوعی نوازندگی با کاسه‌های چینی به وسیله دو مضراب چوبین مهارت داشت، شاهزاده پرویز پسر جهانگیر این تخلص یا لقب را به وی داد. گاهی هم در شعر «میر» تخلص کرده است. مدتی در گرجستان گذراند، بعد به اصفهان رفت و با حکیم شفای اصفهانی حشر و نشر پیدا کرده. در سال ۱۰۱۲ هـ به هندوستان آمد و به دربار خانخانان رسید. در مدح این سپهسالار اشعاری سرود. رساله‌یی در حساب اصابع نوشت. دیوان او از قصیده و غزل قریب پنجهزار بیت است. فغفور در سال ۱۰۲۸ هـ در اله‌آباد درگذشت. نمونه شعر وی:

رخت چون از نظر پنهان نشیند	هزاران دیده سرگردان نشیند
بهاری در دل آرد یاد رویت	که بستان بر سر بستان نشیند
ز بیم دورباش غمزه تو	نگاهم در پس مژگان نشیند
خدنگت از دل من راحت آموخت	که دایم بر سر پیکان نشیند

۱- بزم نیموریه، جلد ۱، ص ۳۴۷-۳۴۸؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۰۴۸-۱۰۴۴؛ تاریخ نظم و نثر، جلد ۱، ص

۴۱۴؛ میرزا غازی بیگ ترخان، ص ۴۴۵-۴۵۴.

چواز روی تو برگردد نگاهم زحسرت بر سر طوفان نشیند

۴۷- فهیم الدین فهیمی:^۱ از هرمز به هندوستان آمده، به قصیده بیش از دیگر انواع شعر توجه داشته است. مدّتی در خدمت عبدالرحیم خانخانان بوده و او را مدح گفته و بعد به موطن خود بازگشته است. در ۱۰۲۵ هـ هنوز از نعمت حیات برخوردار بوده است. نمونه شعر او: (در تولّد فرزند شاهنوازخان شیرازی):

زمانه تازه نهالی به باغ جهان آورد	که آن نهال ثمرکام باغبان آورد
شکفته رویی این نوگل جهان افروز	چمن چمن گل عشرت به بوستان آورد
قمر به میزان جا داشت کاین ستاره سعد	مسیر چرخ به برج خدایگان آورد
هزار و ده بود از سال هجرت نبوی	چنین شمار حکیم حسابدان آورد
مسافری ز دیار جلال و جاه رسید	که بخت و دولتش از بهر ارمغان آورد...

۴۸- قادری:^۲ از خانواده شیخ امان الله پانی پتی است که از عرفای مشهور زمانه خود بود. قادری به شعر و شاعری روی آورد و در فصاحت و بلاغت سرآمد شد. اشعار عاشقانه و عارفانه را خوب سروده است. به دربار خانخانان پیوست و از مصاحبان او بود. بیتی در مدح خانخانان:

خانخانان که به تعظیم بزرگیش فلک بازگیرد چو کواکب حرکات از دوران

۴۹- قبلان بیگ ماوراءالنهری:^۳ پدرش به هند آمد و ملازم دربار اکبر شد. قبلان در هندوستان به دنیا آمد و در شعر و شاعری شهرتی یافت. سپاهی گری هم می کرد. در مدح خانخانان اشعاری سروده و جاگیر به دست آورده است شعر زیر در مدح خانخانان است:

خانخانان ابن بیرم خان که او عقل را بحر و هنر را معدنست

۵۰- کامی سبزواری:^۴ کامی فرزند خواجه یحیی است. خواجه در محله میدان

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۲؛ کاروان، ۲، ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵. ۲- بزم، ۱، ص ۳۵۲.

۳- بزم، ۱، ص ۳۵۱؛ کاروان، جلد ۲، ص ۱۰۸۹ «قبلان چاوشلو» و باورقی همان صفحه را هم ببینید.

۴- بزم نیموری، جلد ۱، ص ۳۴۶ - ۳۴۷؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵.

سبزوار بقالی می‌کرد، طبع شعر هم داشت. در دوره استیلای ازبکان بر خراسان به هندوستان رفت. کامی را در دوازده سالگی در نزد اقوام خود گذاشته بود. او سر به بقالی فروود نیاورد. به شعر روی آورد و در خراسان شهرت یافت. به جستجوی پدر به هندوستان آمد، پدر را یافت و به دستگاه خانخانان رسید و در کتابخانه وی مشغول شد. پس از مدتی یاد وطن کرد و به خراسان بازگشت. در سال ۱۰۱۴ هجری سر راه سبزوار راهزنان به او حمله کردند، خود او را کشتند و اموالش را به غارت بردند. مردی زودرنج و حساس بود. شعر کم می‌گفت اما اشعاری که می‌گفت استادانه بود. نمونه سخن وی:

برجست نسیم صبح از خواب	ای غنچه ناشکفته دریاب
بویی نشنیده‌ای که رفتند	برق است گل و شکوفه سیماب
در چشمه زندگانی ما	آبی است که زهره می‌کند آب
در زیر فلک نشاط ما چیست	رقص بره و دکان قصاب

۵۱- کمال الدین جسمی همدانی: ^۱ کمال جسمی از مردم همدان است و شاگرد میرزا ابراهیم همدانی بوده است. در خط و موسیقی و علم سیاق و حساب ورزیده بود. در سال ۱۰۱۶ هجری از همدان به هندوستان رفت و به خدمت خانخانان راه یافت. در احمدآباد گجرات با نظیری دیدار کرد. اشعار مشکل دقیق دارد. شخصی به نام میرزا محمد همدانی به روش قلندران مدتی در لاهور خود را جسمی نام کرده، اشعار جسمی را به نام خود می‌خواند. یک نسخه از دیوان ده هزاربیتی او به خط فرزندش محمد مقیم که در ۲۴ ذیقعه سال هزار و چهل در کشمیر کتابت آن پایان یافته در فهرست کتابخانه کاخ گلستان (ص ۳۴۱-۳۴۲) معرفی شده است. نمونه شعر او:

پوشیده تنی در خور ارباب فنا نیست	برقامت پروانه به از شعله قبا نیست
خواهی که به جایی رسی از سر قدمی کن	کاین راه خطرناک به اندازه پا نیست
از سوز شرف خیزد و از درد سعادت	اینجا پر پروانه کم از بال هما نیست

۵۲- کمال الدین کامل جهرمی: ^۲ قوام الدین عبدالله پسر نظام الدین علی طبّاح است، در جوانی به شیراز رفته و از محضر ملک سعید خلخالی متخلص به «کامل» علوم دینی

آموخته است. استاد تخلص خود را به‌وی تفویض کرده است. در بیست و پنج سالگی از راه هرمز به دکن رفته و در برهانپور به خدمت خانخانان راه یافته است. چون میان وی و حیاتی گیلانی نزاعی درگرفته، خانخانان از خدمتش اخراج کرده است. ناگزیر به آگره رفته دو سال در خدمت شاهزاده خرم (شاه جهان) به سر برده است. مثنوی سروده و محمود و پایز نام گذاشته است. بعدها در تصوف وارد شده و از اشعار قدما منتخباتی فراهم آورده و خود خطبه‌بی (مقدمه‌بی) بر آن افزوده و مرثیه کامل نام کرده است. اشعار او از قصیده و غزل قریب پنجهزار بیت است. به غزل بیشتر تمایل دارد. طبعی درست، ذهنی سلیم و فکری مستقیم دارد. در سال ۱۰۲۸ هـ درگذشته است. نمونه شعر وی:

عشق اگر شور آورد مغز سر دیوانه باش

شوق اگر طغیان کند بال و پر پروانه باش

حسن درهرجا که بینی دستش از دامن بدار

چشم بینی سرمه گرد و زلف بینی شانه باش

آن مکن کز کینه‌ات ابروی کس پرچین شود

بامذاق دوستان چون باده در پیمانه باش

آشنایی مایه رنج است تنهایی گزین

گر همه خضرست هم صحبت ازو بیگانه باش...

۵۳- گدایی: ^۱ از شاعرانی است که ساقی‌نامه‌یی در مدح خانخانان ساخته است.

بیت زیر از آن است.

بر خانخانان که خاقان چین نهد سر به درگاه او بر زمین

۵۴- لطفی تبریزی: ^۲ فرزند مولانا عرفی کمانگر تبریزی شاعر عهد تهماسب صفوی است. جهانگیر به‌وی «موزون‌الملک» لقب داده بود. مدتی به فرمان جهانگیر حکومت بندر لاهری سند به‌وی واگذار شد. در سلک سپاهیان و جان‌نثاران بود.

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۵۷.

۲- بزم: ۱، ص ۳۵۴؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۱۱۹۶ - ۱۲۰۰؛ بزم، ۲، ص ۱۱۴ - ۱۱۵؛ تذکره میخانه، ص ۸۱۹.

اشعاری در مدح خان‌خانان دارد. به قول صحیح در ۱۰۲۵ هـ درگذشته است. نمونه سخن او:

طرد کفر و ننگ ایمانم نمی‌دانم چه‌ام	بت پرستم نامسلمانم نمی‌دانم چه‌ام
گاه تلخم گاه شیرین گه جماد و گه نبات	گاه حیوان گاه انسانم نمی‌دانم چه‌ام
هیچ کس تحقیق ذات من نمی‌داند چومن	گاه نورم گاه نیرانم نمی‌دانم چه‌ام
گه بهارم گه خزانم گاه گرمم گاه سرد	رعد و برق ابر و بارانم نمی‌دانم چه‌ام...

۵۵- مثلی:^۱ فرزند میرزا چلبی تبریزی است و در حلب به دنیا آمده است. بسیار سفر کرده و با دانشمندان ملاقات داشته است. چندین بار به زیارت حرمین شریفین نایل آمده است. چندی در کربلا با وقعی تبریزی مصاحب بوده و هفت سال در کربلا به سقایی مشغول بوده، در هندسه ماهر بود و به سه زبان شعر دارد. در سال ۱۰۲۴ هـ به برهانپور آمده و به مجلس خان‌خانان راه یافته است. سپس به حله که در آنجا مسکن داشت بازگشته است. نمونه سخن او:

خان قدسی منقبت نواب اسکندر نشان	آصف ثانی سلیمان دوم خضر زمان
بسنده درگاه مهرش بهمن و اسفندیار	بسته فتراک قهرش رقبه گردنکشان
فضل رحمان حضرت عبدالرحیم شیردل	خان‌خانان زمان فرمانروای انس و جان

۵۶- محب علی سندی:^۲ فرزند مولانا حیدر علی سمرقندی است. حیدر علی از سمرقند به سیوستان آمده و محب علی در سیوستان چشم به جهان گشوده است. پیش مولانا شکیبی تقرّب پیدا کرده و به وساطت او به دربار خان‌خانان پیوسته و در مدح او قصایدی سروده است. ساقی نامه‌یی در مدح خان‌خانان دارد که ابیات زیر از آن است:

بیا ساقی آن چشمه سلسبیل	بکن در ره خان‌خانان سبیل
بیا بر در میرزاخان رویم	به در یوزه آب حیوان رویم
رخ‌ی را که آبش نمانده زیم	بمالیم در پای عبدالرحیم

۱- بزم، ص ۳۵۸-۳۵۹؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۳۶۰-۱۳۶۸.

۲- بزم، ۱، ص ۳۳۶.

۵۷- محمد قاسم سراجا^۱: فرزند خواجه محمد علی اصفهانی است. در علم موسیقی چنان مهارتی داشت که استادان فن مشکلات خود را از وی می‌پرسیدند. در ۱۰۱۵ هـ از اصفهان به هند رفت و به دربار خانانان پیوست و به ترتیب اشعار عرفی شیرازی مأمور شد. او در مدت یک سال قمری چهارده هزار بیت عرفی را مرتب کرد و در ۱۰۲۵ هـ به پایان رسانید. ابیات زیر درباره جمع دیوان عرفی است:

عرفی آن واضع سخن که برو	ر شک دارد روان شـروانی
نه که شروانی است در رشکش	بلکه هم رونی و صفاهانی
بعد چندی چو جای بودن نیست	رفت ازین دیر شش در فانی
ماند ازو در شاهواری چند	کش قرین نیست بحری و کانی
صورتی چند جمله با معنی	خلفی چند جمله روحانی
لیک آن جملگی پراکنده	همه از بی‌سری و سامانی...

۵۸- محمد مراد قدسی^۲: خاندان وی از گیلان به هندوستان آمده در گجرات ساکن شده‌اند. محمد مراد در بهروج به دنیا آمده است. او وابسته به دربار خانانان بود و در مدح آن سپهسالار اشعاری دارد. ابیات زیر از اوست:

بس کن از قتل خستگان بگذر داور دهر خانانان است

✱

چونکه نقاش ازل قسمت نمود از نیک و بد از حسود آمد فنا وز خانانان زیستن

۵۹- محمد مقیم دارابی^۳: فرزند محمد حسین بیک ذوالقدر در دارابگرد فارس به دنیا آمده، در کربلا تحصیل کرده است. در سیاق و حساب و انشا ماهر بود و خط شکسته را نیکو می‌نوشت. به هندوستان رفته به خدمت خانانان پیوسته است. نمونه شعر او:

تا چند نورجوییم ما از چراغ مردم	بیهوده چند سوزیم خود را به داغ مردم
بر درگهی رخ آریم کز نکهت نسیمش	عطر بهشت یابد آنجا دماغ مردم

۱- بزم، ۱، ص ۳۵۸؛ کاروان، ۱، ص ۵۳۵-۵۳۶؛ ۲- بزم، جلد ۱، ص ۳۶۱.

۳- بزم، ۱، ص ۳۶۲؛ کاروان، ۲، ص ۱۳۳۵.

ت. در علم ۶۰- محمد مؤمن طالقانی: ^۱ فرزند محمد امین طالقانی است. که در برهانپور می‌دند. در خاندیس منصب میر عدلی داشته است. محمد مؤمن اهل مطالعه و مباحثه بوده گهگاهی ز عرفی شعر می‌گفته است. در مدح خان‌خانان هم اشعاری دارد. نمونه شعر او:

چشم بر ناوک آنم که کمان ابرو چون دهد زحمت زه تا به بنا گوش کشد
خون فسرده ست مرا در رگ دل کوفت عشق که سرپای وجودم همه در جوش کشد؟
در مذاق از می دیدار گوارا تر دان می اسرار که دل از قدح گوش کشد...

۶۱- محمود: ^۲ هنگامی که خان‌خانان به فتح احمد آباد سرگرم بود، به خدمت او پیوست. از جزئیات زندگانی او اطلاعی در دست نیست. نمونه‌یی از قصیده او در فتح گجرات:

سحر که باز نمایند جلوه در گلزار گلان آذری از رسته یمین و یسار
هزار ناله و افغان زنند بلبلها هزار ناله بر آرند عندلیب و هزار
نسیم باد صبا بوی عنبری آرد گل از نقاب زسینه رود به صفت یار...

۶۲- مرشد خان بروجردی: ^۳ اهل بروجرد است، در سن رشد به شاعری روی آورد، به همدان رفت و به ملازمت میرزا سید ابراهیم حسنی همدانی از علمای بزرگ رسید. میان بروجرد و خرم آباد رفت و آمد می‌کرد. بعد به اصفهان و شیراز رفت و به خدمت محمد قلیخان حکمران شبانکاره رسید و مدت هفت هشت سال در داراگرد مصاحب وی بود و ساقی نامه خود را به نام وی ساخت. سپس در آگره به دربار جهانگیر رفت. سرانجام به خدمت شاهزاده خرم (شاه جهان) رسید و در سال ۱۰۳۰ هجری گذشت. ثناگوی خان‌خانان بود. نمونه سخن وی:

تا گلت رنگین ز آب چشم گریان من است تکیه گاه غنچه دل خار مژگان من است
سر نمی آرم برون از جیب خود در زیر تیغ زخم شمشیر ستم‌گویی گریبان من است
تیره گردد از چراغ مرحمت گنج دلم برق شمشیر اجل شمع شبستان من است

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۱؛ کاروان، ۲، ص ۱۳۷۸-۱۳۷۹. ۲- بزم، ۱، ص ۳۵۹؛ مآثر رحیمی، ۳، ص ۱۳۷۲-۱۳۷۵.

۳- بزم، ۱، ص ۳۴۳؛ کاروان، ۲، ص ۱۲۷۷-۱۲۸۷؛ تذکره میخانه، ص ۵۹۷-۶۱۳.

۶۳- مشرقی: ^۱ پسر شیخ کبیرالدین حافظ کلام الله است. جدش از دیار عرب آمده و در احمدآباد گجرات ساکن شده بود. شیخ کبیر در احمدآباد به دنیا آمده است. مشرقی در احمدآباد دانش کسب کرده و ۱۵۰۱۵ هـ به خدمت خانخانان رفته است. همیشه در خدمت خانخانان تاریخ، سیر و اخبار می خوانده است و خان را از استماع تاریخ باستانی محظوظ می کرده است. مردی بسیار زاهد و دیندار بود. در مدح خانخانان قصایدی دارد. چند بیت نمونه:

صبح خیزان بین که آتش از دهان افشاند	وز دو چشم خونفشان دریا و کان افشاند
عاشقانش هر سحر از ابر دریا بار دل	همچو انجم قطره ها بر آسمان افشاند
چون تنوری ساخته از آتش سوداش دل	بس ز قلزم دیده طوفان فشان افشاند...

۶۴- مصطفی فانی گیلانی: ^۲ از طالبان علم بوده، مدتی در اصفهان به سر برده، چون آوازه خانخانان را شنیده به هندوستان رفته و با تلاش خود را به خدمت او رسانده است. نمونه شعر او:

زمانه گر نرود بر مراد خاطر ما	به شکر نعمت دانش کنیم شکر خدا
به غیر میوه حسرت بری نداد دگر	چه تخم کشته شد آیا در این زمین شما
به هند از آن ندهد نخل دانشم ثمری	که شاخ گل نکنند در زمین شوره نما...

۶۵- مظهری کشمیری: ^۳ در کشمیر به تحصیل پرداخت، مدتی بعد به قصد زیارت امام هشتم (ع) به ایران رفت. بر سر راه در هرات با شاعرانی چون خواجه حسین ثنائی، و ولی دشت بیاضی دیدار کرد. در هرات شهرت یافت، پس از زیارت مشهد به قزوین رفت. اشعار او در آنجا نیز پسندیده شد. این رویداد کم نظیر است که از شاعران هند کسی به ایران رود و چون مظهر میان شعرای ایران عرض اندام کند. سپس به کاشان رفت و از آنجا به هندوستان بازگشت و به دربار اکبر پیوست و اواخر حیاتش را در کشمیر گذراند. در مدح خانخانان قصیده بلندی ساخته است. چند بیت از آن قصیده:

۱- بزم. ۱. ص ۳۵۹: مآثر رحیمی. ۳. ۱۳۶۸- ۱۳۷۲.

۲- بزم نیموری. جلد ۱. ص ۳۶۲: کاروان هند. ۲. ص ۹۸۷.

۳- بزم. ۱. ص ۳۴۲- ۳۴۳: مآثر رحیمی. جلد ۳. ص ۷۲۱- ۷۳۲.

بس که امسال خرمست بهار	غنچه روید به شکل خنده یار
چه عجب گر زخوشدلی عاشق	عشوه فهد زغمزه دلدار
ابر را گو که از لطافت خاک	می توان شست روی را به غبار
وزش باد صبح در تن باغ	دوست تر از شفا بر بیمار
دیده نرگس از نزاکت شاخ	می تواند کشید سر مه زخار

۶۶- ملا شیرازی:^۱ برادر رشکی همدانی از شاعران عهد تهماسب صفوی است. غزل را نیکو می‌گفت. چون آوازه خان‌خانان را شنید، روانه هند شد و به وسیله شکیبی اصفهانی در ۹۹۸ هـ به مجلس خان‌خانان راه یافت و در مدح او قصایدی ساخت. شعر او به دست نیامد. ابیاتی که در *مآثر رحیمی* نقل شده از میر عبدالغنی تفرشی است.

۶۷- ملک قمی:^۲ ملک محمد قمی ملقب به ملک الکلام متخلص به ملک از شاعران نامی است. در جوانی به کاشان رفت چون بر اقران تقدّم یافت، به دارالسلطنه قزوین رفت. در آنجا هم بر دیگران در شعر تفوّق یافت و دچار خودبینی شد، شاعران این اخلاق وی را هجو کردند. او در سال ۹۸۷ هـ متوجّه دیار هند شد. به هر شهری که رسید مورد استقبال و اعزاز قرار گرفت، ولی خودپسندی وی موجب شد که از وی روی گردان شوند. او در سال ۱۰۰۹ هـ پس از آنکه خان‌خانان، احمدنگر را فتح کرد، خود را به ملازمت وی رسانید. در همان جا با عرفی، نظیری و شکیبی مصاحبت داشت. در راه سفر به مکه در بیجاپور با ظهوری تُریشیزی دیدار کرد. آن دو با هم کتابی به نام *گلزار ابراهیم* به نام ابراهیم عادل شاه تألیف کردند. ملک دیوان چهارده هزار بیتی به قصیده، قطعه، غزل، رباعی، مثنوی دارد. مثنویهای او عبارتند از، *ساقی نامه*، *صنم و برهمن*، *منبع الانهار* در تتبع *مخزن الاسرار*. شعر ملک در دوره جوانی به طرز وقوع است و بقیّه غالباً عراقی است. وفات او در سال ۱۰۲۵ هـ دو ماه پیش از درگذشت ظهوری اتفاق افتاده است. جسد او به وصیت خود وی در بیجاپور در کنار تالِ شاپور نزدیک به مقبره میرسنجر کاشی به خاک

۱- بزم، ۱، ص ۳۴۸، مآثر، ۳، ۹۶۴-۹۶۶ (از ۹۶۷ تا ۹۷۹ در احوال میر عبدالغنی تفرشی است).

۲- بزم تیموریّه، جلد ۱، ص ۳۳۴-۳۳۵، کاروان هند، ۲، ۱۳۴۰-۱۳۵۵، مآثر رحیمی، ۳، ۴۴۶-۴۸۹، منتخب.

۳، ص ۳۳۲-۳۳۴، خزانه عامره، ۴۱۱-۴۱۲.

سپرده شده است. نمونه سخن او:

هرگز آن شوخ به من وعده دیدار نداد	مردم و در حرم خاص خودم بار نداد
چه کنم درد دلم ماند اگر ناگفته	حیرت روی توام فرصت گفتار نداد
عاشقت در طلب وصل سراپا فرسود	واندر آن کو نفسی پشت به دیوار نداد

۶۸- ملهمی شیرازی:^۱ جمال الدین فرزند خواجه کمال الدین شیرازی از اعیان شیراز بود. به کار دیوانی می پرداخت و بر علم سیاق و دفتر واقف بود. اجداد او همه کار دبیری داشتند. برای اعراض از کارهای دیوانی سفر حج در پیش گرفت و مدت هفده سال در مدینه ماند، چنان که «مدنی» نامیده شد. چون به سفر علاقه مند بود، به هندوستان رفت، حکیم ابوالفتح گیلانی که از ایران با وی آشنایی داشت، مقدمش را گرامی شمرد. او به دربار نرفت، ولی اکبر در صوبه بیانه هند برای وی مقرری تعیین کرد. سرانجام به پیشگاه خانخانان رفت. در مدح وی قصاید سرود. در سال ۱۰۲۴ هـ که مآثر رحیمی تألیف می شد، در حال حیات بود. نمونه شعر او:

همدوش صباگر به دیار چگل افتم	دامان نظرگیرم و دنبال دل افتم
کو جنبش مژگان که رگ سینه گشایم	کو تیغ نگاهی که به خونی بحل افتم
در رهگذر باد ز آشوب نسیمی	آشفته چو زلف بت چین و چگل افتم
چون شعله ز خاکستر پروانه برویم	آن دانه نیم من که به هر آب و گل افتم

۶۹- میرابوتراب رضوی:^۲ مدتی در دکن در دربار خاندان نظام شاهیان بود. چون آن دیار به تصرف خانخانان درآمد، میر محمدزمان رضوی مشهدی که به میرتبغ باز مشهور بود و با میرابوتراب نسبت داشت، میرابوتراب را مأمور کرد که استخوانهای چاند بی بی، خواهر برهان نظام الملک، را به مشهد مقدس ببرد و دفن کند. چون میرابوتراب به برهانپور خاندیس رسید، غمّازان به نورالدین محمد جهانگیر گفتند که میر به چه منظوری به خراسان می رود، در آگره او را دستگیر کردند و مدتی او را در قلعه رهتاس زندانی کردند. در محبس قصایدی به سبک مسعود سعد سرود و در آنها به مدح خانخانان پرداخت و به وسیله خانخانان از زندان خلاص یافت. ابیاتی از قصیده بلند او:

خانخانان پرداخت و به وسیله خانخانان از زندان خلاص یافت. ابیاتی از قصیده بلند او:

ز رهنمایی زالِ قضای حیل‌گر	شدم به قلعه رهتاس پای‌بند قدر
چه قلعه کوه شکوهی که آسمان نگون	دمیده از کمر او بسان نیلوفر
به پیش کنگر او پست کنگر خورشید	به جنب رفعت آن چرخ مشت خاکستر
بلندپایه آن همچو پایه همت	رفیع منظر آن همچو طبع اهل هنر...

۷۰- میرعلی اکبر خراسانی:^۱ از سادات خراسان است، به مجلس خانخانان راه

یافته و در مدح او قصایدی سروده است. در کتابخانه خانخانان قریب بیست هزار بیت مسوده اشعار موجود بوده، چون تخلص نداشته معلوم نشده است که اثر طبع کدام شاعر است. از این شاعر تنها یک رباعی قید شده است:

ای قبله ارباب سعادت در تو	وی جام جهان‌نما دل انور تو
شمعی است ضمیر تو که پروانه خور	پیوسته به گردش است گرد سر تو

۷۱- میرعه‌دی:^۲ از ری و شهریار است. در رمل، نجوم، عروض و قافیه مهارتی

داشت. اشعارش از روی دانش و حکمت است. هنگامی که خانخانان متوجه فتح گجرات بود، یعنی سال ۹۹۲ هـ، به خدمت او رفت. نمونه شعر او:

باز وقت است که گل پرده زرخ برگیرد	مجلس آرای زمان خرمی از سرگیرد
شاخ بیخود شده مستانه زند گل برسر	لاله سرخوش شده زانو زده ساغر گیرد
غنچه بسته جگر باده گلگون نوشد	لاله سوخته دل ساغر احمر گیرد
غنچه بر ناز و نیاز گل و بلبل خندد	آتش لاله زشوخی سمن درگیرد...

۷۲- میرغروری:^۳ از سادات کاشان است. در جوانی به شیراز رفت، مدتی در آنجا

ماند و بعد به دارابجرد پیش محمدقلی خان پسر مرتضی قلی خان پرناک حاکم آنجا رفت و با مرشد بروجردی آشنا شد. سپس به هندوستان آمد و به دستگاه خانخانان راه یافت و

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۵۳.

۲- بزم، ۱، ص ۳۵۷؛ مآثر رحیمی، ۳، ص ۱۳۰۵-۱۳۱۴؛ کاروان هند، ۲، ۹۲۳، ۹۲۴.

۳- بزم، ۱، ص ۳۵۰؛ مآثر، ۳، ص ۱۱۳۳-۱۱۶۸؛ کاروان، ۲، ص ۹۲۸-۹۳۲.

به مدح او پرداخت. سرانجام در سند مسکن گزید و در همان جا درگذشت. نمونه سخن وی:

رہش چو مرغ نظر طی کنم به یک پرواز	نشان کعبه اگر یابم از دلیل حجاز
تسلّیش نہ به پیغام می شود نہ بہ راز	کسی کہ یوسف گمگشته را طلبکارست
کہ گلفروش کند چون در گلستان باز؟	من از نسیم چمن بیخودم نمی دانم
چو گردباد بہ سرگشتگی شدم ممتاز...	چو خضر در طلب چشمہ بس کہ گردیدم

۷۳- میرفضل الله بدخشی:^۱ از سپاهیان ولایت بدخشان است. در حمله ازبکان از بدخشان به هند آمد و به دربار جلال الدین اکبر رفت. اتفاقاً در فتح دکن جزو سپاهیان بود کہ بدان جانب اعزام شد و در آنجا بہ دستگاہ خانخانان رسید و قوریگی خانخانان شد. رباعی زیر را در مدح خانخانان و جلوس او در قلعه برهانپور ساخته است:

ای علم تو چون محیط و اشیا چون نقاط	زاقبال سکندر و بہ دانش بقراط
تاریخ جلوس از خرد جستم گفت	آمد بہ محال خرّمی روی نشاط

۷۴- میرحسین کفری تربتی:^۲ از سادات تربت خراسان است. خطّ شکسته را بہ غایت نیکو می نوشت و در انشا مہارت داشت. در جوانی بہ ہمراہ نوعی خبوشانی بہ ہندوستان آمد و مدّتی در ملازمت نواب سید یوسف خان مشہدی بہ سر برد. مدّتی ملازم شاہزادہ دانیال شد و در همان اوان با خانخانان آشنا شد و در برهانپور منصبدار او گشت و در ۱۰۱۶ھ در برهانپور خاندیس درگذشت. نمونه شعر او:

من من او شد و نقصان بہ طلب راہ نیافت	پرتو صبح بہ تاریکی شب راہ نیافت
خارق عادت عشقست کہ در محفل ما	صدخرابات تہی گشت و طرب راہ نیافت
سطر سطر غم ارباب وفا را خواندیم	ہیچ در کشتن عشاق سبب راہ نیافت

۷۵- میرمحمد قاسم اسیر ورامینی:^۳ ورامینی رازی آبا و اجدادش در ورامین

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۷؛ مآثر، ۳، ص ۱۵۲۴-۱۵۲۵.

۲- بزم، ۱، ص ۳۴۵؛ مآثر، ۳، ص ۸۰۷-۸۱۱؛ کاروان، ۲، ص ۱۱۶۳-۱۱۶۹.

۳- بزم تیموریہ، جلد ۱، ص ۳۴۶؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۸۵۵-۸۶۲؛ کاروان ہند، جلد ۱، ص ۵۴-۵۵.

مصاحبت امیر اسماعیل رازی متولّی امامزاده عبدالعظیم به سر می برد. در اواخر عمر به هند رفت و به خدمت خانخانان پیوست و منصب میر عرضی به وی واگذار شد. وی در سال ۱۰۰۹ ه در مضافات دکن وفات کرد. مسوده اشعارش به دست ناهلان افتاد و از میان رفت. نمونه‌یی از ابیات یک قصیده او:

به جلوه خاست به عطر گل و خرام نسیم	رخی به زیور هر هفت صبح هفت اقلیم
نه سرگران ز شراب و رخس به رنگ شراب	نه مست لیکن مستانه بر سرش دیهیم
گفش در آبله از خاک مهر او بر خاک	که داشت هر قدمی توده توده دل به دو نیم...

۷۶- میر محمد هاشم قصّه خوان:^۱ متخلّص به «محترم» از سادات بدخشان است. قصّه گوی و افسانه خوان ماهر بود. و در طرز سخنوری و سخن سنجی نیز مهارت داشت. در دستگاه خانخانان مداح و قصّه گوی بود. بعدها در گلکنده زندگی می کرد. نمونه سخن او:

تا به کی باشد از این بخت نکوهیده خصال	دامن وصل تهی مایه تر از دست خیال
طبع خواهش ز طلب مایه ده طبع نسیم	دل مهجور زغم شعله کش طبع زغال
دل و دست ستم از مایه انصاف تهی	در و دشت هوس از شوق وفا مالا مال
دل چنان شیفته ذوق محبت که به او	هر دم از بام و در دوست رسد غنج و دلال...

۷۷- میر محمد یوسف طبعی:^۲ خود می گفته است که اصلم از بخارا است، در احمدآباد گجرات به دنیا آمده، از زمان کودکی در دستگاه خانخانان پرورش یافته است. به روش عرفی شعر می گفت. نمونه سخن او:

عید آمد کز سرِ نو عالم آرایی کند	چار طبع و پنج حس را راحت افزایی کند
با زبانِ ماه نو گردون همی گوید که عید	ضعف می خواران مبدل با توانایی کند
طبع مردم آنچنان آماده کیفیت است	کز ره تأثیر در سر آب صهبایی کند
شد چنان بازار مستی گرم کز بس بیخودی	عقل نادان در فنون عشق دانایی کند...

۷۸- میرمنی استرآبادی:^۱ از سادات استرآباد است. مدتها در هند به سیر و سیاحت می پرداخته و همه جای هند را گشته است. سرانجام به دستگاه خانخانان پیوسته و در سلک مداحان او درآمد. از اشعارش در کتابخانه خانخانان قصیده‌یی بلند به دست عبدالباقی نهاوندی رسیده و در مآثر رحیمی درج کرده است. چند بیت از آن قصیده:

به نیم‌عشوه چنان بست راه دعوی را	که دل به دیده دهد مژده تسلی را
مده به دیده عنان ستیزه می ترسم	که دل به دست تقاضا دهد تمنی را
کرشمه‌های تو آتش به جان طاقت زد	شکوه ناز تو بشکست پشت تقوی را
برآر تیغ عتاب از میان که اکنون کرد	کرشمه تو به خونم درست فتوی را...

۷۹- نادم گیلانی:^۲ نام اصلی وی شهبازیگ است و در آستانه اشرفیه لاهیجان به دنیا آمده است. در ابتدا «صدقی» تخلص می‌کرد. بعد «نادم» تخلص کرد. به وسیله نظیری نیشابوری که استاد و مرشدش بود، به دستگاه خانخانان رفت. در هندوستان سیاحت می‌کرد. در اوایل ۱۰۲۵ هـ از بنگاله به اجمیر رفت، سپس به ایران بازگشت، در زمان شاه صفی (۱۳۰۸ - ۱۰۵۲ هـ) در اصفهان بود و قریب هفتاد سال داشت. در اصفهان در گذشته و در تختگاه هارون ولایت مدفون است. بیشتر غزل می‌گفته است. نمونه سخن او در مرثیه نظیری:

در وطن همچون غریبان رایگان افتاده‌ام	جنس دردم در دیار خود گران افتاده‌ام
گه به دست و گه به پا وادی به وادی می‌روم	گم‌رهم از بخت در ریگ روان افتاده‌ام
نیم‌جان همراه جانم داده‌ام وقت رحیل	بر مزار او کنون با نیم جان افتاده‌ام...

۸۰- نادمی:^۳ در ایامی که خانخانان متوجه فتح گجرات بود، یعنی در سال ۹۸۰ یا ۹۹۲ هـ، به دستگاه او پیوست. به روش متأخران آشنا نبود، به شیوه قدما شعر می‌سرود. او اشعار خود را به خط خود نوشته و به کتابخانه خانخانان سپرده است. اشعار وی

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۳؛ مآثر، ۳، ص ۱۴۳۰-۱۴۴۵؛ کاروان، ۲، ص ۱۵۵۵.

۲- بزم تبوریه، جلد ۱، ص ۳۵۵؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۲۶۶-۱۲۶۹؛ کاروان هند، ۲، ص ۱۳۹۹-۱۴۰۵.

۳- بزم، ۱، ص ۳۵۵-۳۵۶؛ مآثر، ۳، ص ۱۲۶۹-۱۲۸۸؛ کاروان، ۲، ص ۱۴۰۵-۱۴۰۶.

دیباچه‌یی هم به نثر داشته است. نمونه شعر او:

شکر کاخر شب غم را سحری پیدا شد	از دم صبح سعادت اثری پیدا شد
آفتاب فلک قدر جهان آرا گشت	آسمان مسند جوزا کمری پیدا شد
یافت از اوج شرف مهر همایون طالع	مشتی طالع صاحب نظری پیدا شد...

۸۱- نسبتی: ^۱ معلوم نیست که اهل کجاست، برخی او را از عراق (شاید عراق عجم) می‌دانند. از جمله مداحان خانخانان در گجرات بوده است. نمونه شعر او:

چون شاه چین کشید حشم جانب سبا	از هیئتش سپاه حبش شد گریز پا
بر خاک ره فگند علم دارِ شب علم	چون دید صبحدم علم سرخ در هوا
فزاش صبح خیمه زربفت خام دوز	استاده کرد بهر شه روم جابجا...

۸۲- نصیری: ^۲ سپاهی بود، در فتح گجرات به خانخانان رسیده و جنگ خانخانان با سلطان مظفر گجراتی را بر وزن *شاهنامه* فردوسی به نظم کشیده است. او از شاعری سر رشته ندارد، اشعار او رطب و یابس زیاد دارد، اما به هر حال گفته‌هایش از منابع تاریخی درباره آن جنگ می‌تواند شمرده شود. نمونه از اشعار وی:

ز زنگارگون چرخ میانمای	سحرگه برآمد چو زرین همای
و یا شاه خاور ز ملک تبار	ز حشمت به جنگ فلک شد سوار
بر آراست رخسار عالم فروز	روان شد به یغما سوی نیمروز
چو دارای اقلیم هندوستان	شهنشاه اکبر شه نوجوان
خبر یافت آشوب گجرات را	همان ظلم و بیداد و طامات را...

۸۳- نظیری نیشابوری: ^۳ محمد حسین متخلص به نظیری از شاعران نامور سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری در نیشابور به دنیا آمده است. در جوانی به کسب ادب

۱- بزم، ۱، ص ۳۶۰؛ مآثر، ۳، ص ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱؛ کاروان، ۲، ص ۱۴۳۵.

۲- بزم، ۱، ص ۳۶۷؛ مآثر، ۳، ص ۱۵۰۸ - ۱۵۲۱.

۳- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۰۵ - ۳۲۳؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۱۵ - ۲۹۳؛ کاروان، ۲، ص ۱۴۴۹ - ۱۴۵۶؛

تاریخ ادبیات، توفیق سبحانی، ج ۳، ص ۷۱ - ۷۷؛ تذکره میخانه، ص ۷۸۵ - ۸۰۰؛ ریحانه، جلد ۶، ص

پرداخت و شاعری آغاز کرد. شهرتش در خراسان پیچید و به عراق رسید. به دنبال این شهرت وی به کاشان رفت. چون شاعر دوستی و صلات میرزا عبدالرحیم خانخانان را شنید، در ۹۹۲ هـ به هندوستان رفت. به وساطت خانخانان به دربار اکبر شاه راه یافت و خود آن سلطان و فرزندانش را مدح گفت. در سال ۱۰۰۲ هـ به حج رفت و پس از بازگشت در احمدآباد گجرات اقامت گزید. در همان شهر به تحصیل عربی و علوم دینی و تفسیر و حدیث پرداخت. پس از مدتی گوشه نشینی اختیار کرد، اما باز به مدیحه سرایی ادامه داد. نظیری در اشعارش اکبر، جهانگیر و همچنین خانخانان را ستوده است.

نظیری شغل زرگری هم داشت و تجارت هم می کرد. از ممدوحان خود صله های فراوان دریافت کرد و از ثروتمندان شد. در دربار اکبر شاعر دیگری بود که نظیری تخلص می کرد. نظیری ده هزار روپیه بر وی داد تا تخلص خود را به «نظیر» بدل کند. در سال ۱۰۲۰ هـ به آگره رفت، دیوان خود را به خانخانان سپرد و خود به گجرات بازگشت.

نظیری با بعضی از شاعران معاصر خود معارضه داشت. عرفی، نظیری را شایسته خطاب نمی دانست، نظیری در یکی از قصاید خود عرفی را نکوهیده است. در شعر نظیری ستایش بزرگان شیعه دیده می شود. او از شاعران گذشته چون: انوری، خاقانی، نظامی، سعدی و حافظ تقلید کرده است.

نظیری در نشان دادن و تصویر حالات وجدانی مهارت داشته است. چنین به نظر می رسد عشقی که او از آن سخن می گوید، از میان جاننش زبانه می زند، یعنی او توصیف کننده عشق نیست بلکه خود عاشقی صادق است.

نظیری در اشعارش الفاظ و ترکیبات جدید به کار برده است. معنی مورد نظر خود را چنان بیان می کند که خواننده می تواند آن معنی را در مخیله خود مجسم کند. تخیلاتش را به یاری تشبیهات مادی بیان می کند. به شیوه مکتب وقوع عمل می کند. در اشعار از آیات و احادیث بهره می گیرد. گاهی به مسائل فلسفی اشاره می کند. مضامین اشعارش به هم پیوسته است، یعنی تسلسل مضامین دارد. گاهی از لغات محاوره ای استفاده می کند. بعضی از اشعارش حکم مثل سایر پیدا کرده است.

مرگ او در سال ۱۰۲۱ هـ در گجرات اتفاق افتاده، وی را در احمدآباد گجرات دفن کرده اند، آرامگاهش باقی است و گنبدی هم بر فراز آن ساخته اند. نمونه شعر او:

کجا بودی که امشب سوختی آزرده جانی را
 به‌قدر روز محشر طول‌دادی هر زمانی را
 سوالی کن زمن امروز تاغوغا به‌شهر افتد
 که اعجاز فلانی کرد گویا بی‌زبانی را
 به‌هر نرخی که می‌گیرند اخلاص و وفا خو بست
 پس از عمری گذر افتاد بر ما کاروانی را
 کتاب هفت ملت گر بخواند آدمی عامی است
 نخواند تا زجزو آشنایی داستانی را
 به‌افسون موم از آهن کردن آسان‌تر از آن باشد
 که از کین برسر مهر آوری نامهربانی را
 به‌عشاق اشک گرم و رنگ زرد از بهر آن دادند
 کز استغنا برون آرند مستغنی جوانی را
 اگر از خارخار بی‌وفایی‌های گل نبود
 سحرگه عندلیبی برنخیزد گلستانی را
 دلاسیلاب خون را از شکاف سینه بیرون کن
 که امشب سوده‌ام بر دیده خاک آستانی را
 نمی‌دانم نظیری کیست چون می‌آدمم زان کوی
 به‌حال مرگ دیدم بر سر ره ناتوانی را

۸۴- نورانی: ^۱ نورانی لاهوری به‌سپاهیگری روزگار می‌گذراند، به‌سبب طبع موزون
 به‌مدیحه‌سرایی خان‌خانان پرداخت. اشعارش پخته نیست، او اشعارش را به‌دیگر
 شاعران می‌سپرد تا آنها را اصلاح کنند. نمونه شعر او:

هرجا بلا و فتنه بود در جهان بود	داند جهان که چشم برین ناتوان بود
با آنکه بامحیط جفا ساختم هنوز	جانم غریق حادثه بی‌کران بود
تا سلک معنی آمده فکرم نظیر اوست	اشکم که خود گهر شد و خود ریسمان بود...

۸۵- نوعی خبوشانی:^۱ از خبوشان (قوچان) خراسان است. به هند آمد، ابتدا ملازم میرزایوسف خان مشهدی شد و به دربار اکبر پیوست و بعد به دستگاه خانخانان رسید. مدّتی با میرحسین کفری گذراند. ساقی نامه‌یی در مدح خانخانان سرود که به صله آن یک فیل و ده هزار روپیه و یک اسب عراقی و خلعت خاص به دست آورد. این ساقی نامه از ساقی نامه‌های مشهور آن عهد است. دیوانش حاوی قصیده، ترجیع، ترکیب، قطعه، غزل، رباعی و مثنوی است که قریب چهار هزار بیت دارد. منظومه‌یی به نام *سوز و گداز* قریب به پانصد بیت دارد که قصّه‌یی هندویی است و شاعر آن را در یک هفته به نام شاهزاده دانیال پسر جلال‌الدین اکبر سروده است. هرچند نوعی آن را تازه و ابتکاری می‌داند، ولی در سرودن آن به *عشقنامه* حسن دهلوی نظر داشته و از آن تقلید کرده است. نوعی نه تنها در مثنوی بلکه در غزل و قصیده هم شاعری تواناست. زبانش روان و فصیح و بیانش خالی از عیبهای لفظی و همراه با ترکیبات جدید است. بعضی او را شاگرد محتشم دانسته‌اند، اما اشعار نوعی از جهت اشتمال بر عواطف گرم و خیالهای باریک از شعر محتشم غنی‌تر است.

اواخر حیات نوعی با پادشاهی نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ) مصادف بود. وی چند سال هم در مدح این سلطان گذراند و در سال ۱۰۱۹ هـ در برهانپور چشم از جهان بریست. نمونه سخن او:

خوشم که توبه من نرخ باده ارزان کرد	خمار باده گر از توبه‌ام پشیمان کرد
چنانکه منع سکندر ز آب حیوان کرد	زمانه آیت ترک شراب بر من خواند
خمار خانگیم شرمسار مستان کرد	چو دزد شب که نیاید برون زخانه به روز
درون سینه من توبه را به زندان کرد	کسی که داد مرا توبه بی اجازت دل
غم تو مرحله پیمای صدیابان کرد	مرا که فطرم از خانه پا برون نهاد
بتی شکست و کهن کافری مسلمان کرد	کسی که بر خم ما سنگ توبه زد نوعی

۸۶- نیازی ساوجی:^۲ از ساوه است. اوقات خود را به شاعری می‌گذراند. چون

۱- بزم تیموریه، جلد ۱، ص ۳۴۹ - ۳۵۰؛ تاریخ ادبیات ایران در ایران، جلد ۵، بخش ۲، ص ۸۸۳ - ۸۹۲؛ مآثر،

جلد ۳، ص ۶۳۵ - ۶۷۹؛ کاروان هند، ۲، ص ۱۴۷۱ - ۱۴۸۷؛ منتخب التواریخ، ۳، ص ۳۶۱ - ۳۶۲.

۲- بزم، ۱، ص ۳۶۳ - ۳۶۴؛ مآثر، ۳، ص ۱۴۴۷ - ۱۴۵۲.

شنید که خانخانان چه سخاوتی در فتح گجرات دربارهٔ صرفی ساوجی به خرج داده است، قصیده‌یی گفت و به هندوستان فرستاد. خان صلهٔ کرامندی به وی فرستاد. نمونهٔ سخن وی:

ای جنابت فیض بخش روح چرخ چنبری وی جمالت نوربخش چشم مهر و مشتری
عقل و رایت جوهر شمشیر فتح کامیاب کیمیای خاک پایت به ز زر جعفری
کلک رزق افزایت ابواب خزاین را کلید مشک خطت کان عنبر در دکان عنبری...

۸۷- و امق بلخی: ^۱ اصلاً بلخی است، در هندوستان می زیست، به وسیلهٔ شیخ علم الله به ملازمت خانخانان درآمد و به مدح وی پرداخت. نمونهٔ شعر او:

دژه سان تاخویشن را از حساب افکنده ایم

رخت همت برسط آفتاب افکنده ایم

تشنه طبعان محبت را مربی گشته ایم

خویش را چون ابررحمت در سراب افکنده ایم

خواب راحت نیست در افسانهٔ عالم از آن

چشم را از بهر نشیدن به خواب افکنده ایم...

۸۸- وجهی هروی: ^۲ برادر حیدرخصالی هروی است که شکسته و نسخ و تعلیق را به غایت نیکو می نوشته است. هنگامی که همراه مهابت خان به یاری خانخانان به دکن آمد، به دیدار سپهسالار نایل شد. نمونهٔ سخن وی:

چنانکه کاهربا برگ کاه را برچید برهنه پای ما خار راه را برچید

چگونه نور خود از روی گل برد شبنم نگاه من زرخ او نگاه را برچید

۸۹- یولقلی بیگ انیسی هروی: ^۳ از طایفهٔ شاملوست. سپاهی بود. در هرات کتابدار علی قلی خان شاملو بود. در آن زمان شکیبی اصفهانی و میرغیث محوی نیز در

۱- بزم. ۱، ص ۳۵۸؛ مآثر، ۳، ص ۱۳۵۰-۱۳۵۴.

۲- بزم تیموری، جلد ۱، ص ۳۵۶؛ مآثر رحیمی، جلد ۳، ص ۱۲۸۹-۱۲۹۷.

۳- بزم، جلد ۱، ص ۳۳۶-۳۳۸؛ مآثر، ۳، ص ۵۱۷-۶۰۴.

هرات بودند. اوایل حال که به سرودن شعر پرداخت در ملازمت شاهزاده ابراهیم میرزا از نسیره‌های شاه اسماعیل صفوی بود. چون عبدالله خان به هرات لشکر کشید و علی قلی خان کشته شد، انیسی به دست یکی از ازبکان اسیر شد و به ماوراءالنهر افتاد. اشعاری که تا آن زمان گفته بود همه از میان رفت. پس از خلاصی به دستگاه خانخانان آمد و منصب و مقام یافت. ابتدا میرعرض شد و بعد میربخشی شد و در اواخر به حکومت رسید. در پایان حیات به سبب گرفتاریهای دیوانی از شعر و شاعری دور شده بود. مثنوی بر وزن خسرو و شیرین به نام محمود و یاز دارد. او به گردآوری دیوان خود هم نپرداخته است. در سال ۱۰۱۴ ه در برهانپور درگذشته است. نمونه سخن او:

باعث کم عمری گل چیست؟ خندان زیستن	بادل خرم در این غمخانه نتوان زیستن
شاهدست اینک حیات خضر پنهان زیستن	صحبت ابنای دوران عمر کوتاه می‌کند
یک شبم روزی نشد شمع شبستان زیستن	تا گشودم دیده همچون برق بگشادم زبان
کار بلبل کردن و با گل فروشان زیستن...	هم قفس در گلستان بهتر که دور از عندلیب

بزم ادب میرزا غازی بیگ ترخان

میرزا غازی بیگ - که خلاصه زندگی او را در شمار شاعران دربار جهانگیر آورده‌ایم - درباری داشته و عده زیادی از شاعران فارسی‌گوی را در آن دربار گرد هم آورده بوده است. مرحوم سید حسام‌الدین راشدی کتابی حجیم در ۶۳۲ صفحه فراهم آورده و در آن به احوال و آثار میرزا غازی بیگ و شاعران دربار او به دیده تحقیق نگریسته است. این کتاب به زبان اردو است و به نام *میرزا غازی بیگ ترخان اور اُس کی بزم ادب*. اکثر شاعران دربار میرزا غازی بیگ ایرانی اند و همه آنها که از هندوستان هم هستند به فارسی شعر سروده‌اند. در این فصل چکیده‌ای از زندگانی شاعران و نمونه‌هایی از اشعار آنان را به ترتیب الفبایی نام شاعر خواهیم آورد. اگر در مأخذ دیگری درباره شاعران مطالبی به دست آوریم به آن مأخذ هم اشاره کرده‌ایم:

۱- احسنی گیلانی:^۱ ملاحسنی گیلانی، شاعر و هجوگو بود. در سال ۱۰۱۹ هـ به سیستان رفت و به خدمت ملک نجم‌الدین محمودبن ملک حیدر، معروف به ملک‌الملوک رفت. از آنجا به قندهار سفر کرد و از میرزاغازی ترخان بهره‌ها یافت. در قصاید الفاظ غریب به کار برده، زبانش در هجو بسیار فصیح بوده است. نمونه شعر او: آن را که کفر زلف پریشان نشد نصیب در کام جان حلاوت ایمان نشد نصیب

*

زچاک سینه پس از مرگ شعله‌های غمش علم علم رود از پیش‌پیش تابوتم
۲- اسحاق بکهری:^۲ معلّم میرزاغازی بیگ بود. مردی صوفی مشرب بود و آثار سعدی، مولانا جلال‌الدین و جامی را مطالعه می‌کرد. ظاهراً دو سه سال بعد از ۱۰۱۵ هـ درگذشته است. بیت زیر از اوست:

می‌تپد دل از برم در شوق تو می‌گذارد خانه را از ذوق تو

۳- اسد قصّه‌خوان:^۳ مولانا اسدبن مولانا حیدر قصّه‌خوان، مردی فهیم و متبع و صوفی مشرب بوده است. از مردم شیراز است. چون به تته هند آمد، میرزا در سنین کودکی بود، در تربیت میرزاغازی اثر عمده داشته است. روزی که میرزاغازی از تته به دربار جهانگیر آمده بود، اسد قصّه‌خوان را هم همراه خود به دربار برده بود. جهانگیر صحبت او را پسندیده و به او خطاب «محفوظ خانی» و یک هزار روپیه داده بود. وی در سال ۱۰۲۷ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

آن دل که سود او همگی در زیان اوست جنس کساد مهر و وفا در دکان اوست
نازک دل مرا که به زلف تو خو گرفت زنهار نشکنی که غمت در میان اوست
برگردن وجود اسد طوق آتش است عین عدم که حلقه میم دهان اوست

۴- الهی اسدآبادی:^۴ میرعمادالدین محمود اسدآبادی یا سعدآبادی از همدان است. به شیراز و اصفهان رفت و به کسب کمال مشغول شد. در قندهار به ملازمت

۱- میرزاغازی بیگ ترخان.... ص ۱۸۰- ۱۸۲. ۲- میرزاغازی بیگ، ص ۱۸۳- ۱۸۸.

۳- همان، ص ۱۸۹- ۱۹۵: کاروان هند، ۱، ص ۵۱- ۵۲.

۴- همان، ص ۱۹۶- ۲۰۹: کاروان، ۱، ص ۹۴- ۱۰۴.

میرزاغازی بیگ رسید. پس از درگذشت میرزاغازی به آگره رفت و ملازمت مهابت خان را اختیار کرد. غزل می گفت و استعاره و تازه گوئی را به مرتبه کمال رسانید. علاوه بر دیوان پنج هزار بیتی، تذکره‌یی به نام *خزینة گنج الهی* دارد. الهی در سال ۱۰۶۳ یا ۱۰۶۴ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

افکنده کوه محنت هجر از کمر مرا	برخاستن فتاد به عمر دگر مرا
نزدیکی آنچنان به دلم کزدلم به تو	چندین خبر رسد که نباشد خبر مرا
دهر انتقام آن کشد اکنون زمن که داشت	آسوده چند روز به پشت پدر مرا

۵- بزرگ بکهری: ^۱ میربزرگ پسر میرمعصوم بکهری است. خط نیکو می نوشت و در نظم و نثر مهارت داشت. اموالی از پدر به ارث رسیده بود، دستگاهی داشت. او خطاطی می کرد و ماده تاریخ می گفت. کتیبه های فراوانی از نوشته های او باقی است. نمونه شعر او:

زد شیشه چرخ سنگ بر ساغر ما	خون شد چو انار دانه دل دربر ما
گردی ننشسته بود بر افسر ما	اکنون بنگر خاک سیه بر سر ما

۶- بزمی قوز: ^۲ اصلش گرجی است، در شیراز بزرگ شده، مدتی در هرات به سر برده به هند رفته است. به دربار میرزاغازی منتسب شد. دیوانش قریب سه هزار بیت داشته، در سال ۱۰۲۳ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

چه داغها که ازین بر دل مسیحا نیست	که چون شهید غمت سرخ روی فردا نیست
زبقراری عشقست دست شوق دراز	وگر نه این گنه از جانب زلیخا نیست
تو خواه وعده وفا کن زلف و خواه مکن	که میزبان ترا قدرت تقاضا نیست

۷- خسروخان چرکس: ^۳ از امرای دربار میرزاغازی بیگ بود. خسرو بعد از وفات میرزاغازی بدون اجازه جهانگیر، عبدالعلی ترخان را بر تخت سند نشاند. جهانگیر به این

۱- میرزاغازی بیگ، ص ۲۱۰ - ۲۳۱.

۲- میرزاغازی بیگ...، ص ۲۳۲ - ۲۳۶؛ تذکره میخانه، باورقی صفحات ۲۹۳ - ۲۹۴.

۳- میرزاغازی بیگ...، ص ۲۳۷ - ۲۴۳.

سبب عبدالعلی و خسرو را زندانی کرد. گویا از سال ۱۰۲۲ ه تا ۱۰۲۸ ه در زندان اجمیر محبوس بود و در ۱۰۲۸ ه در زندان درگذشت. جنازه اش را در محوطه آرامگاه خواجه معین الدین اجمیری به خاک سپردند. خسرو از قبیله چرکس و از اولاد چنگیزخان بود. مردی خیر بود. در تته و نواحی اطراف آن مسجد، تالاب، چاه، مقبره، پل، مسافرخانه و بناهای دیگری ساخت. چند اثر هنوز باقی است. خسروخان در تعلیم و تربیت میرزا غازی نقش عمده داشته است. خسرو طبع شعر هم داشت. اشعار زیر از اوست:

نیک بختا با کسی از بهر دنیا بدمباش چون زمهر بی وفا هرگز وفا را کس ندید
دل منه برطرف دنیا هرگز ای پیرکهن کین زن مکاره دارد میل بر مرد جدید
از بنفشه یاسمن گشته به مویت کن نگاه ظلمت شب آخر آمد صبح صادق بردمید
قامتی گویم چو سروی داشتی ای نوجوان این زمان از ضعف پیری جانب پستی خمید
۸- خلدی تتوی: ^۱ این شاعر قبلاً «وقاری» تخلص می کرده، میرزاغازی بیگ ترخان
این تخلص را به مبلغ هزار روپیه از این شاعر خریده است. شاعر بعد «خلدی» تخلص کرده است.

۹- سروری یزدی: ^۲ در ابتدا ملازم میرزاغازی بود، بعد در هند به اعتمادالدوله پیوست. شعر زیاد داشته و دیوانی گرد آورده بوده است. اشعار زیر از اوست:

آن غنچه را به لعل مذاپ آب داده اند یا برگ لاله را به شراب آب داده اند

✱

خواهی که بوسه مال کنی خاک پای دوست خود را نگون به آن سرموی کمر ببند
زنجیر خواستم پی دیوانه سروری زلفش گره گره شد و گیسوش بند بند

۱۰- سنجرکاشی، ← شاعران دربار اکبر.

۱۱- شانی تکلّو: ^۳ از اویماق تکلّو و ساکن مشهد بود. گاهی در ری و گاهی در

۱- میرزاغازی بیگ، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

۲- همان، ص ۲۵۴ - ۲۵۵؛ کاروان هند، ۱، ص ۵۵۴ - ۵۵۶.

۳- میرزاغازی بیگ.... ص ۲۷۳ - ۲۸۹؛ تاریخ نظم و نشر، ۱، ص ۵۰۵ - ۵۰۶؛ تاریخ ادبیات در ایران. جلد ۵

همدان زیسته است. از شاعران دربار شاه عباس صفوی بود. بیت معروفی در مدح مولای متقیان سروده بود که:

اگر ساغر کشد دشمن و گر دوست به طاق ابروی مردانه اوست
شاه عباس دستور داد به وزن او طلا یا نقره به او دادند. در اواخر حیات به مشهد برگشت و در سال ۱۰۲۳ هـ در آنجا درگذشت. او به دربار میرزاغازی بیگ ترخان نرفته بود. مدایحی برای او می گفت و می فرستاد وصله می گرفت. در قصیده، قطعه، غزل و جز آن دست داشت و در سخنوری از شاعران پیشین پیروی می کرد. دیوانش بالغ بر نه هزار بیت است. نمونه شعر او:

برخیز و گرم جلوه کن قد قیامت خیز را برعالم بالافکن غوغای رستاخیز را
آمد نسیم صبحدم دامن جولان برفشان عطر دماغ عرش کن آن گرد عنبر بیز را
زخمی که در کوه بلا پرداخت مغز کوهکن در بستر آسودگی پهلوی دزد پرویز را...

۱۲- شمسائی ز زین قلم: ^۱ ایرانی الاصل است و به نوشته مؤلف تذکره خوشگو مدّاح میرزاغازی بود. به یاری مرشد بروجردی به دربار میرزاغازی راه یافته بود. یک بار به عنوان سفیر به سیستان رفت و بار دیگر به هرات رفت. بعد از وفات میرزاغازی به هند آمد و به دربار جهانگیر پیوست. بیت زیر از اوست:

گشته ام سرتا سر میدان سربازان عشق جز دم تیغ محبت آشنارویی نبود

۱۳- طالب آملی، ← شاعران دربار جهانگیر.

۱۴- طالب اصفهانی، ← شاعران دربار خانخانان.

۱۵- عبدالباقی قصه خوان: ^۲ ملا عبدالباقی نهاوندی او را از منسوبان دربار میرزاغازی بیگ ترخان قید کرده است.

۱۶- عبدالرشید بندر لاهری:^۱ ملا عبدالرشید، مصاحب خاص میرزاغازی بیگ است که از بندر لاهری به تته آمده است و در زمان حیات میرزا در خدمت او بود. می‌گویند ایرانی نژاد بود. ملا رشید را در شمار قصه‌خوانان و شاعران آورده‌اند. در فقه و شاعری شهرتی داشت. برخی برآنند که عبدالرشید نام وی بود و تخلص او اسد بود. یعنی اسد قصه‌خوان و عبدالرشید یک فرد بیش نیست. از عبدالرشید شعری در دست نیست.

۱۷- عتابی تکلو:^۲ حسن بیگ عتابی پسر بخشی بیگ از اکابر قوم تکلوست. در هرات ولادت یافته و در قزوین بزرگ شده و در اصفهان به شهرت رسیده است. در فقه مهارت داشت. غزل و قصیده می‌سرود. به دستور شاه عباس مثنوی به نام *منظرالابرار* بر وزن *مخزن‌الاسرار* سرود. عتابی در سال ۱۰۱۳ هـ به همراه میر محمد معصوم بکری سفیر جلال‌الدین اکبر که شاعری دانشمند هم بود به هند سفر کرد و به اجازه اکبر مدتی در آن دیار سیر و سیاحت کرد و به ایران بازگشت. بار دیگر به هند رفت، چون به قندهار رسید، میرزاغازی بیگ را در قصیده‌یی به ردیف آفتاب ستود. مثنوی *فرهاد و شیرین* هم ساخته است. از مثنوی‌های دیگر او *سام و پری*، *ایرج و گیتی*، *حدایق‌الازهار*، *ساقی‌نامه*، *مجمع‌البحرین* به ترکی بر وزن *مثنوی مولوی* را باید نام برد. دیوانش هم مشتمل بر انواع شعر فارسی بود. عبدالنبی فخرالزمانی مؤلف *تذکره میخانه* دو صندوق از اوراق اشعار او را که بالغ بر یکصد و پنجاه هزار بیت بوده، دیده است و نوشته است که بعد از مرگ او پسرش «شتابی» که شاعر هم بود، دیوان پدر را مرتب نکرد. او در ۱۰۲۵ هـ در طاعون لاهور در گذشته است. نمونه شعر او:

ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد	که مرغ هرچمنی گفت و گوی او دارد
صبا گرفته به کف ساغر شقایق زان	که غنچه باده گلرنگ در سبو دارد
وصال دارد و بزمی است خالی از اغیار	هنوز بر تپش دل صد آرزو دارد
چه گفته‌ای به عتابی مگر به بزم رقیب	که تا نگاه کنی گریه در گلو دارد

۱- میرزاغازی بیگ...، ص ۲۴۸ - ۲۵۱.

۲- همان، ص ۴۱۶ - ۴۲۲؛ کاروان هند، ۲، ص ۸۶۵ - ۸۷۱.

۱۸- عطاء الله رضوی کشمیری:^۱ نامش عطاء الله و از مردم کشمیر است. در خدمت میرزاغازی بیگ بود، بعد به آگره رفت. نمونه شعر او:

یک شکم سیری بود یا فاقه بی، زین بیش نیست بی سر و سامانی ما و سر و سامان ما

✱

زعفران خوردست گویی صبحدم از آفتاب ورنه بیدادست یکدم عمر چندین زیستن

۱۹- فصیحی انصاری هروی:^۲ میرزا فصیح الدین انصاری هروی از شاعران معروف سده یازدهم هجری است و در قصیده و غزل در شمار استادان است. چند بار قصد عزیمت هند کرد، مانع او شدند. وی در سال ۱۰۱۴ هـ دیوان خود را به آگره فرستاده بود. شعر فصیحی روان و سالم و بسیار متمایل به شیوه استادان خراسان است. تذکره نویسان او را فصیح ترین شعرای خراسان دانسته اند. او از گزند بداندیشان در امان نماند. گاهی در اشعار او دست می بردند و مضمون آن را تغییر می دادند تا مسخره اش کنند. فصیحی خط شکسته را خوب می نوشت. وفات فصیحی را به سال ۱۰۴۹ هـ نوشته اند. نمونه شعر او:

جان بی رخ تو درد دل غمزده داند	ماتمزه حال دل ماتمزه داند
پی برده ام از عشق به جایی که ره آنجا	دیوانه پا بر سر عالم زده داند
این ذوق پیایی که مرا از می عشقست	در بزم بلا جام دمامد زده داند
زان طره برهم زده آشفته دلان را	حالیست که آشفته برهم زده داند
کوه غم فرهاد زمن پرس فصیحی	کاندوه دل غمزده را غمزده داند

۲۰- فغفور لاهیجانی، ← شاعران دربار خانانان.

۲۱- کامی شیرازی، ← دیگر کتب تاریخی عهد جهانگیر ذیل وقایع الزمان.

۱- میرزاغازی بیگ... ص ۲۵۲- ۲۵۳.

۲- همان. ص ۴۳۲- ۴۴۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، بخش ۲، ص ۱۱۲۶- ۱۱۳۴.

۲۲- محمدروشن ذهنی تتوی:^۱ از مدّاحان میرزاغازی بیگ بود. از فوت میرزاغازی زیاد متأثر شد و گوشه‌نشینی اختیار کرد. ظاهراً وی در سال ۱۰۲۹ هـ درگذشته است. بیت زیر از اوست:

به‌ذهنی حاصل است از بی‌نیازی وقار از درگه میرزای غازی

۲۳- محمدشریف تتوی:^۲ شعر نیکو می‌گفت، فصیح بود. به‌دست مغولی کشته شد. بیت زیر از اوست:

نیست در ملک سخن رسم امانت‌داری کامل آنست که در معنی بیگانه برد

۲۴- محمد صوفی مازندرانی:^۳ مولانا محمد صوفی مازندرانی از مردم آمل است. مشهور به محمد صوفی است. به‌شیراز رفت. راه سفر در پیش گرفت. به‌اجمیر رفت. خود به مؤلف تذکره میخانه گفته است که «مدّت پانزده سال در مکه معظمه زاده‌الله شرفاً توطّن نمودم و در آن ایّام هر سال یک بار به‌زیارت مدینه حضرت ختمی پناه می‌رفتم و بعد از سعادت زیارت آن سرور باز به‌بیت‌الله معاودت می‌کردم و کم‌جا از اطراف و اکناف عالم مانده باشد که من ندیده باشم و در این ایّام گجرات را وطن خود قرار داده‌ام» وی منتخبی در شصت هزار بیت از اشعار قدما فراهم کرده و آن را بیتخانه نامیده است. ساقی‌نامه‌یی هم دارد. دیوان وی هزار بیت و اندی بوده است. سه هزار بیت دیگر داشته است که بر بیاض نیاورده است. وفاتش در سال ۱۰۳۵ هـ روی داده است. نمونه شعر او:

الا ای دل مانده از کار و بار	به‌مستی و دیوانگی سر برآر
ندیدیم خیری زفرزادگی	نبستیم طرفی زدیوانگی
شنیدم که اندر خرابات ما	همان جای فخر و مباحات ما
یکی آتش آمد سحر در وجود	که ابلیس بنمود پیشش سجود
از آن آتش ای کودک میگسار	شراری به‌نزد من کافر آر...

۲۵- محوی اردبیلی، ← شاعران دربار جهانگیر.

۲- همان، ص ۲۷۲.

۱- میرزاغازی بیگ، ص ۲۴۷.

۳- همان، ص ۳۹۵ - ۳۰۴: تذکره میخانه، ص ۴۷۶ - ۴۹۲.

۲۶- مرشد بروجردی، ← شاعران دربار خانخانان.

۲۷- میربزرگ بکهری ← بزرگ بکهری در همین بخش.

۲۸- میرعبدالله سلطان سبزواری تتوی:^۱ به «خان عریضی» مشهور است. «عریضی» تخلص اوست. نسبتش به خواندمیر مؤلف حبیب‌السیر می‌رسد. عریضی از مصاحبان خاص میرزا غازی‌بیگ بود. میرزا غازی او را به عنوان سفیر پیش شاه ایران فرستاد. در این سفر عریضی مشرف به زیارت امام رضا (ع) شد. عریضی در سیستان به دنیا آمده و در آنجا بزرگ شده است. بعد از فوت میرزا غازی، عریضی در تته به کار دیوانی مشغول شد. عریضی در سال ۱۰۵۴ ه در تته درگذشته است. فرزندان او در همان شهر بودند. نوۀ او میرابوالقبا بهره ور علی کتابی در تاریخ به نام چراغ هدایت تألیف کرده است. بیت زیر از میرعبدالله در مقالات الشعرا درج شده است:

پی نا دیدن عیب من و تو مژه مسمار شد بر روزن چشم

۲۹- نسیانی، محمدطاهر تتوی، ← دیگر کتب تاریخ در عهد نورالدین جهانگیر، ذیل تاریخ طامری.

۳۰- نشاط^۲: از شاعران دربار میرزا غازی‌بیگ بوده، در تته می‌زیست. در مقالات الشعرا فقط بیت زیر از وی نقل شده است:

بس که دارم به جگر نشتر فصاد غمش هر زمان دیده من چشمه خون می‌گردد

۳۱- نمکین^۳: میرابوالقاسم هروی بکهری: نام پدرش ملا میر سبزواری از متوئیان آستان قدس رضوی بود. در حمله ازبکان میرملا به قندهار رفت و در همان جا درگذشت. تذکره نویسان وی را از سادات حسینی شمرده‌اند. میرابوالقاسم ابتدا در خدمت میرزا حکیم برادر اکبر بود. بعد ملازمت او را رها کرد و به هند آمد و به صف

۱- میرزا غازی‌بیگ، ص ۴۲۵ - ۴۳۱.

۲- میرزا غازی‌بیگ، ص ۴۳۷ (۹).

۳- میرزا غازی‌بیگ، ص ۴۳۹ - ۴۴۳ (۹).

امرای اکبر پیوست. خطاب «نمکین» را اکبر به وی داده است. در دربار اکبر مناصب گوناگون برعهده داشت و در جنگها شرکت کرد. او برای یاری به میرزاغازی بیگ از بهکر به قندهار رفت. میرابوالقاسم یک سال در خدمت میرزاغازی بود، بعد از وی اجازه گرفت که به مسکن خود برود، ولی از قضای الهی در میانه راه درگذشت. او عمارتی ساخته بود که در آن مجالس ادبی برپا می کرد، جنازه او را در همان عمارت دفن کردند و آنجا بعد به گورستان بدل شد. وفاتش در سال ۱۰۱۹ هـ روی داده است. فرزندان او بعدها به مقامات مهم دولتی رسیده اند.

میرابوالقاسم مردی ادیب، نثرنویس، عالم و شاعر بود. نمونه شعر او در دست نیست، اما دو کتاب از وی موجود است: یکی از آنها *منشآت نمکین* است که در ۱۰۰۶ هـ به نام اکبر کرده است؛ دیگر *جوامع الجواهر* در فلسفه اسلامی است که به نام میرزاغازی بیگ ترخان نوشته است. احتمالاً این کتاب را در اواخر حیات خود نوشته است.

۳۲- وصلی، ← میرنعمت الله، شاعران دربار جهانگیر.

شهاب الدین محمدشاه جهان^۱ (۱۰۳۷-۱۰۶۸/۵-۱۶۲۸-۱۶۵۸ م)

شاهزاده خرّم که بعدها شاه جهان خوانده شد - در سال ۱۰۰۰ هجری در لاهور به دنیا آمد. در کودکی تربیت او را رقیه بیگم سلطان دختر میرزا هندال به عهده داشت. طبق رسم تیموریان در چهارمین سال، چهارمین ماه و چهارمین روز تولّد به مکتب سپرده شد. قاسم بیگ تبریزی، حکیم دواپی گیلانی، شیخ ابوالخیر برادر ابوالفضل و وجیه الدّین گجراتی به تعلیم او مشغول شدند. شاهزاده در علوم و فنون کمال یافت و در خطاطی مهارت حاصل کرد. محمد صالح کنبو درباره تعلیم او می نویسد: «کسی بر نیامد که به تفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فضایل دقایق نکته فهمی را

۱- کتابهایی که در تدوین این بخش استفاده شده است: عمل صالح. جلد اول. دویست صفحه اول: ایران و جهان، صفحات گوناگون؛ بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۱۵۴-۱۶۲؛ تاریخ نویسی فارسی. ص ۲۸۳-۲۹۱؛ Medieval India, pp. 185 - 199، تاریخ تمدن، ویل دورانت. جلد ۱. ص ۶۸۴ و بعد.

به‌اعلی درجات کمال رسانید و در عرض اندک مایه مدّتی بی آنکه کار به‌طول کشد هیولای خطّ نیز صورت درست پذیرفته، تخته مشق از ریخته قلم مشکین رقمش چون صفحه رخسار نوخطان به حسن خطّ زینت گرفت.» (۱، ص ۲۶).

شاه جهان خود می‌گفت: «فی الحقیقه حکیم دواپی آموزگار ماست و حقّ تعلیم او بر ما از استادان دیگر بیش است.» تاتارخان که در زبان ترکی کمالی داشت، تعلیم ترکی به شاهزاده را برعهده گرفته بود. اگرچه شاه جهان زیر نظر رقیه بیگم سلطان که ترکی زبان بود، پرورش یافته بود، اما در ترکی تمرینی نداشت. جهانگیر می‌گفت: اگر از من پرسند که عیب خرّم چیست، خواهم گفت که ترکی نمی‌داند، اما به زبان هندی واقف بود.

چون جهانگیر در ۱۰۳۷ هـ درگذشت، دو تن از فرزندانش، یعنی خرّم و شهریار مدّعی سلطنت بودند، دو پسر دیگرش خسرو و پرویز در زمان حیات پدر مرده بودند. شهریار به تحریک مادرزنش نورجهان بیگم به محض شنیدن خبر فوت پدر، خود را در لاهور پادشاه اعلام کرد. آصف خان، پدرزن شاه جهان به‌وی پیام فرستاد که هرچه زودتر خود را از دکن به پایتخت برساند و خود آصف خان قبلاً ملکه نورجهان را تحت نظر گرفت و شهریار را اسیر کرد، چون خرّم به پایتخت رسید، موانع رفع شده بود، خرّم خود را به نام شهاب‌الدین محمدشاه جهان پادشاه اعلام کرد.

در اولین سال با طغیان جهوجارسینگ (Jhojar Singh)، راجه ولایت کوچک ارچه مواجه شد، آن فتنه را خوابانید، خان جهان لودی، استاندار مستعمره دکن را که به‌دربار پادشاه احمدنگر پناه برده بود، در سال ۱۰۴۰ هـ به قتل رسانید. به‌اندیشه فتح دکن افتاد. در سال ۱۰۴۲ هـ به فرماندهی بهادرخان زیر نظر قاسم خان استاندار بنگال سپاهی فرستاد و پرتغالیان را از بندر هوگلی بیرون کرد. در سال ۱۰۴۳ هـ احمدنگر را فتح کرد. در سال ۱۰۴۴ هـ به دستور وی، ظفرخان احسن، تبّ را گشود. در ۱۰۴۵ هـ جهوجارسینگ را که دوباره طغیان کرده بود به قتل رسانید. امرای دکن را وادار به اطاعت و پرداخت باج کرد. در میان سالهای ۱۰۴۵ - ۱۰۴۷ هـ در نواحی آسام پیروزیهایی به دست آورد. قندهار که از زمان جهانگیر مورد نزاع ایران و هند بود و شاه عباس آنجا را در ۱۰۳۱ هـ فتح کرده بود، بدون جنگ به تصرف شاه جهان درآمد، زیرا علی مردان خان، استاندار قندهار از ترس شاه صفی آن را به شاه جهان تسلیم کرد. در سال ۱۰۵۱ هـ راجه جگت سینگ، حاکم کانگره اعلام استقلال کرد، در سال ۱۰۵۲ هـ دستگیر شد.

در صدد فتح موراء‌الهر برآمد، بلخ و بدخشان را در ۱۰۵۷ هجری به تصرف درآورد. در ۱۰۵۸ هجری اورنگ‌زیب، پادشاه بخارا را شکست داد. فندهار که باز دیگر به تصرف شاه عباس دوم درآمده بود، شاه جهان اورنگ‌زیب و داراشکوه را برای بازپس گرفتن آنجا به فندهار فرستاد، ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. بعد از آن به دکن و بیجاپور لشکر کشید.

شاه جهان در ۱۰۶۸ هجری به بیمار هند اداره امور به دست شاهزاده محمد داراشکوه بود. در مناطق دور دست شایع شد که شاه جهان مُرده، داراشکوه او را مسموم کرده است. شاهزاده شجاع در تنگال پادشاهی اعلام کرد و برای گرفتن استقام خون پدر به پایخت لشکر کشید، اما در نزدیکی بنارس از سپاهیان داراشکوه شکست خورد و به بنگال بازگشت. شاهزاده مراد هم در گجرات خود را پادشاه خواند و سکه به نام خود زد. در سال ۱۰۶۸ هجری شاهزاده اورنگ‌زیب از دکن به سوی پایتخت لشکر کشید، سپاهیان مراد هم با او پیوستند، سپاه داراشکوه شکست خورد و اورنگ‌زیب قدرت را به دست گرفت. شاه جهان در همان سال به سود پسرش اورنگ‌زیب از سلطنت کناره‌گیری کرد و در سال ۱۰۷۷ هجری درگذشت.

اوضاع ادبی و فرهنگی دوره شاه جهان

دوره سی و یک ساله سلطنت شاه جهان از دوره‌های درخشان امپراتوری تیموری هند است. هر چند به اختصار، ولی دیدیم که در دوره حکمرانی او هم جنگهای گوناگون در گرفت، اما اکثر آن جنگها خارج از قلمرو پایتخت اتفاق افتاده است از این رو آرامش و امنیت در دوره او برقرار بود و در نتیجه فتوحات و به ثروت پیوسته‌های علمی و ادبی و فرهنگی نسبت به ادوار پیش بیشتر بود.

شاه جهان نه تالیفی دارد و نه مجموعه مکتوبانی، از این روی به آسانی نمی‌توان درباره شایستگی علمی خود او اظهار نظر کرد. نامدینی از او در *شاه جهان نامه* نقل شده است که آن را پس از جلوس به دست خط خود نوشته و به آصف خان یمنی‌الدونه فرستاده است. فرمانهای دیگری هم از او در دست است که مقام ادبی بلند ندارند. علم و

سیاست شاه جهان را باید در سخنان اندیشمندانه‌ی ملاحظه کرد که خطاب به درباریان برزبان آورده است.

شاه جهان، مثل بابر و همایون و اکبر در علم غرق نشده بود و به همان دلیل مثل آنان به تصنیف علمی نپرداخت، اما زندگانی او خود کتابی است که عاری از جدّایت نیست. شاه جهان شاعر هم نبود، اما با شعر و شاعری الفتی داشت. با وجود مشاغل گوناگون هر روز مطالعه می کرد. بعد از فراغ از کار، شب، موقع خواب، مقربان او از پشت پرده کتاب می خواندند که در میان آنها او کتابهای تاریخ، سیرانیا و اولیا، *ظفرنامه* و *واقعات بابری* را می پسندید.

بینش و عقیده او را در جملاتی که در *بیاض* او آمده است، می توان دریافت: «روندان به مردم بد، نرنجیدن به عدم حصول مقصد، نرنجانیدن مردم خوب مزاج، و خواستن به کمال احتیاج، صحبت داشتن به اهل معاد، و جستجو کردن قبایل با استعداد، بارندادن پیش خود به مردم جهال، دادن به ارباب استحقاق به قدر توفیق پیش از سؤال، مکرم داشتن اهل فضل، مصروف نمودن مزاج به عدل، میل نکردن به اقوال غیر عقاید، بی خبر نبودن از احوال متوکلان بی مکاید، غنیمت دانستن وجود یگانگان که از خلق بیگانه باشند، پیش داشتن جمعی که مصالح امور دنیا و عقبی بودند.»

در زمان جهانگیر و اکبر عنایاتی که در حق شاعران مبذول می شد، غلغله‌ی در ایران و هند انداخته بود. شاعران ایران به جانب هند روانه می شدند و به قول شبلی نعمانی، ایران و هندوستان دو صحن یک مکان شده بود. شاه جهان در قدردانی از شاعران بیش از اکبر و جهانگیر بود. تعداد شاعران برجسته دربار او بیشتر بودند. مهندس لطف الله که از مقربان شاهزاده محمد داراشکوه بود، اسامی شاعران شاه جهانی را در یک مثنوی گردآوری کرده و در هر بیتی یکی دوتن از شاعران آن عهد را ذکر کرده است.

اکبر، خود سواد کافی نداشت ولی کوشیده بود که نوه اش خرم (شاه جهان) زیر نظر استادانی بزرگ تعلیم بیابد. سرپرستی او از شاعران، پرورش شاهزادگانی چون محمد داراشکوه، جهان آرایگم، مراد و اورنگ زیب دلیل ذوق سلیم اوست.

شاعران دوره اکبر و همایون مشترک بودند. از این جهت خصوصیات آنان هم مشترک بود. شعرای اکبر و خانانان قصیده را به نهایت کمال رساندند. در دوره

شاه جهان مثنوی زیاد ترقی نکرد. شاعران به سرودن خمسه تمایل نشان ندادند. قدسی مشهدی و کلیم در *ظفرنامه* و *شاه جهان نامه* و *پادشاه نامه* در مثنوی طبع آزمایی کردند. غزل مورد توجه بود. طالب آملی در این قالب مضمون‌بندی‌هایی صورت داد. خیال‌آفرینی و حسن تعلیل در شعر کلیم رواج یافت. بعضی از شاعران هندی‌الاصل، و حتی گاهی ایرانی بدون توجه به اعتراض فارسی زبانان اصطلاحات هندی را وارد شعر کردند. تا دوره شاه جهان شاعران با کمال ایرانی به هند می‌آمدند. از دوره اکبر تا شاه جهان شعر و ادب فارسی به چنان کمالی رسید که در هیچ دوره‌ی نرسیده بود. «تاج‌محل» در عهد شاه جهان ساخته شد، اما شاعران در آثار خود اثری پدید نیاوردند که در حد تاج‌محل باشد. سادگی در نثر از دوره جهانگیر آغاز شده بود، آن سادگی در دوره شاه جهان به پایان رسید. عبدالحمید لاهوری به تقلید از *اکبرنامه* ابوالفضل، *پادشاه نامه* را نوشت؛ اما سادگی *تنزوک جهانگیری* را از دست داد. نثرنویسی به دربار محدود شد. چنان مسجع و متکلفانه نوشته شد که عوام از آن چیزی نفهمیدند و به همان سبب در میان عامه مردم رواج نیافت. تصانیف مجدد الف ثانی و محدث دهلوی سرمایه نثر ارزشمند آن دوره است. زبان مجدد الف ثانی چنان دشوار شد که فهم آن برای عامه مردم مقدور نبود. زبان محدث دهلوی به دشواری زبان مجدد الف ثانی نیست، اما باز هم در حد عوام نیست.

ترسل و منشآت وسیله تفاخر و مایه سرافرازی شد، *چهار چمن* از چندربهان برهمین نمونه‌ی از آن گونه نثر است. نوشتن شرح حال بزرگان دین و اولیا مورد توجه فراوان قرار گرفت. شاید شاهزاده محمد داراشکوه در تألیف *سکینه الاولیا*، *سفینه الاولیا*، *حسنات العارفين* و *مجمع البحرین* پیشاهنگ دیگران بوده است.

تاریخ‌نویسی هم در عهد شاه جهان سخت رونق و رواج داشت. بسیاری از آن کتابها را در بخش‌های دیگر آورده‌ایم، آن کتابها «*پادشاه نامه*» یا «*شاه جهان نامه*» خوانده شده‌اند، *عمل صالح* یکی از آنهاست.

شاه جهان نادره کار بازسازی است. اگر مخیله بابر در نقش آفرینی *تنزوک بابری*، تخیل همایون در شاعری و نجوم و عنایات علمی اکبر در فضای دربار هنرپرور او و تلون جهانگیر در *تنزوک جهانگیری* بود، شش دانگ حواس شاه جهان به جای همه آنها در اندیشه ساختن ابنیه بود. مدرسه‌هایی که اکبر و جهانگیر ساخته بودند، شاه جهان نه تنها آنها را سرپا نگه داشت بلکه در توسعه و جلای آنها کوشید. در جوار مسجد جامع دهلی

مدرسه‌یی به نام دارالبقا ساخت، مدارس دیگر را تعمیر کرد. طلاب مدارس را هزینه تحصیلی مقرر داشت. با شور و علاقه‌یی که برای ساختن بناهای زیبا داشت، نام بزرگی چون اکبر از خود به یادگار گذاشت. او دو مسجد از زیباترین مساجد هند را ساخت، یکی از آنها مسجد جمعه در دهلی است، و دیگری موتی مسجد یا مسجد مروارید است در آگره. در دهلی و آگره چندین قلعه بنا کرد. در آگره برای همسرش «ممتاز محل» مقبره‌یی ساخت که «تاج محل» نامیده می‌شود. در ساختن آن یک ایرانی به نام استاد عیسی شیرازی، یک استاد ایتالیایی به نام ورنثو و یک فرانسوی به نام اوستن دوبرو کار کردند. بعضی از دو معمار ایرانی مقیم پنجاب به نامهای نادرالعصر استاد احمد معمار لاهوری و برادرش استاد حمید لاهوری نیز یاد کرده‌اند. سبک این بنا کاملاً هندی و تماماً اسلامی است و بیست و دوهزار کارگر مدت بیست و دو سال در آن کار کرده‌اند. تاج محل عالی‌ترین بناها نیست، بلکه زیباترین آنهاست. آن را حلول روح ایرانی در قالب هندی دانسته‌اند.

شاه جهان کتابخانه‌یی هم داشت. کتابدار کتابخانه شاهی گاهی از میان خوشنویسان انتخاب می‌شد، چنانکه در سال ۱۰۵۶ هـ آن خدمت را عبدالرحمان رشیدایی به عهده داشت. شاید رشیدایی همان عبدالرحمان فرمان‌نویس باشد که چون شاگرد عبدالرشید دیلمی بود، رشیدایی خوانده شده است. و بعد از وی میر صالح پس عبدالله مشکین رقم کتابدار کتابخانه بود.

خط هم در دوره شاه جهان رواجی داشت. خود نستعلیق‌نویس بود. به معروف‌ترین خطاطان دوره او در بخش شاه جهان به اختصار اشاره شده است.

شاه جهان از ممتاز محل دختری به نام جهان آرایگم داشت. جهان آرایگم در علم و فضل شهرتی داشت. در سیاست هم معروف بود. در کودکی از ستی‌النساخانم قرائت و تجوید خوانده بود. تألیفاتی دارد که مهمتر از همه *مونس الارواح* است که در سال ۱۰۴۹ هـ در بیست و شش سالگی تألیف کرده است. در این کتاب احوال خواجه معین‌الدین چشتی و خلفای بزرگ سلسله چشتیه آمده است. جهان آرا ذوق صوفیانه داشت. در جزو آثار او یک *سیاحتنامه* و یک مثنوی نیز نوشته‌اند. در *اورینتل کالج مگنرین* سال ۱۹۳۷ رساله‌یی در ۱۹ ورق به نام *رساله صاحبیه* به جهان آرایگم نسبت داده شده است. این رساله درباره سوانح حیات ملابدخشی و احوال خود اوست. به استناد *تاریخ آگره* مرثیه‌یی از وی

که درباره پدر اوست نقل کرده‌اند. جهان‌آرا در آگره مسجد جامعی بنا کرد و در همان مسجد مدرسه‌یی ساخت. وی معتقد به سلسله چشتیه بود. به‌روی آرامگاه وی که در خانقاه نظام‌الدین اولیاست، بیت زیر نقل شده است:

به‌غیر سبزه نیوشد کسی مزار مرا که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است
ایات زیر در مرثیه شاه جهان است:

ای آفتاب من که شدی غایب از نظر آیا شب فراق تو را هم بود سحر
ای پادشاه عالم و ای قبله جهان بگشای چشم رحمت و بر حال من نگر
نالم چنین ز غصه و بادم بود به‌دست سوزم چو شمع در غم و دودم رود ز سر

علمای دربار شاه جهان

۱- ابوالفتح ملتانی:^۱ از ارباب دانش و فضل بود و در حکمت مهارت داشت.

۲- ابوالقاسم حکیم‌الملک:^۲ در طبابت یگانه بود. منصب دوهزاری داشت و مورد عنایت شاه جهان بود.

۳- افصح تبریزی:^۳ محمدباقر افصح تبریزی در گجرات در زمان استانداری شاهزاده مرادبخش پسر شاه جهان (۱۰۶۱ هـ) از ملازمان وی بود. در همان زمان تاریخی به نام *افصح الاخبار* تدوین کرده است. مؤلف در این تاریخ از منابع پیشین استفاده کرده است. از آدم (ع) تا پیامبر اسلام (ص) خلفای راشدین، ائمه اطهار، خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و سلسله‌های ایرانی، چنگیزخان و تیموریان را مورد بحث قرار داده، در دوره تیموریان فقط تا وقایع مربوط به حلوس شاه جهان را نوشته است.

۴- توکل بیگ:^۴ توکل بیگ در ابتدا شاگرد صوفی معروف ملاشاه محمد بدخشی

۱- همان، جلد ۳، ص ۳۰۲-۳۰۳.

۲- عمل صالح، ص ۲۰۲.

۳- همان، ص ۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶، p. 596.

۴- تاریخ نویسی، ص ۳۴۹-۳۵۱.

کشمیری بود. توکل بیگ ظاهراً بیشتر عمرش را در خدمت داراشکوه بود. در سال ۱۰۷۷ هـ / ۱۶۷۷ م برای قدردانی از استادش کتابی به نام نسخه‌احوال شاهی تألیف کرد. برای مدتی در غزنین به عنوان وقایع نگار خدمت کرد. در سال ۱۰۶۳ هـ به خواهش شمشیرخان استاندار غزنین خلاصه‌یی از شاهنامه فردوسی را به نظم و نثر فراهم کرد و آن را به نام منتخب شاهنامه، یا خلاصه شاهنامه، و یا تاریخ شمشیرخانی نامید. این خلاصه را اتکینسون انگلیسی در سال ۱۸۸۲ م ترجمه کرد و در لندن به چاپ رسانید. کتابشناسی فردوسی، صفحه ۱۵۹.

Mulchand نیز ترجمه منظوم هندی از روی همین خلاصه فراهم کرده است که به تصحیح غلام حیدر در ۱۸۴۶ در کلکته به چاپ رسیده است. چاپهای دیگر هم دارد. (کتابشناسی فردوسی، ایرج افشار، ۱۳۵۵، ص ۲۰۸).

۵- جلال طباطبایی:^۱ در سال ۱۰۴۴ هـ از اصفهان به هند آمد و در جرگه مورخان دربار شاه جهان وارد شد. و مأمور تدوین تاریخ زمان خود شد. هنوز تاریخ پنج سال اول را به اتمام نرسانیده بود که به دسیسه حاسدان از تاریخ نویسی رسمی دربار عزل شد. تاریخ او پادشاهنامه خوانده شده و در سال ۱۰۵۰ هـ به پایان رسیده است. برخی از تذکره نویسان محمد جلال الدین طباطبایی را از مردم یزد دانسته اند و سال فوت او را ۱۰۹۰ هجری دانسته اند. وی کتاب دیگری به نام ظفرنامه کانگره یا شش فتح کانگره دارد.

۶- حسن جراح:^۲ شیخ حسن پسر شیخ بهینا در فن جراحی استاد بود. در زمان جهانگیر به خطاب خانی نایل آمده بود. منصب پنج هزاری یافته بود.

۷- داراشکوه:^۳ محمد داراشکوه بزرگترین پسر شاه جهان در سال ۱۰۲۴ هـ ۱۶۱۵ م از ارجمندبانو دختر یمین الدوله آصف خان بن غیاث الدین تهرانی، ملقب به ممتاز محل زاده شد. نزد استادان معروف عهد خود ادب فارسی و هندی آموخت و در

۱- بزم نیموریه، ۲، ص ۲۴۵؛ تاریخ نویسی، ص ۳۲۸ - ۳۳۰؛ Dictionary..., p. 277

۲- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۰۴.

۳- بزم نیموریه، جلد ۳، ص ۱۹۱ - ۲۱۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، بخش ۳، ص ۱۷۶۶ - ۱۷۷۰؛

Dictionary..., pp. 151 - 152؛ سکنه الاولیا، مقدمه سید محمد رضا جلالی نائینی، ص ۳۵۹.

خط شاگرد ملا عبدالرشید دیلمی شاگرد و خواهرزاده میرعماد بود. در میان پادشاهان مغول رسم بر آن بود که اگر سلطانی می‌مزد، نزاع جانشینی درمی‌گرفت. به دنبال بیماری گذرای شاه جهان در میان چهار پسر او: داراشکوه، محمدشجاع، اورنگ زیب و مرادبخش پیشاپیش بر سر تاج و تخت نزاع درگرفت. جنگهای خانمان برانداز برپا شد و خون عده بی‌شماری هدر شد. چون شاه جهان از بستر بیماری برخاست، ورق تاریخ هند را برگشته دید. بر دباری نشان داد و دم نزد.

داراشکوه از میان برادران مورد علاقه خاص شاه جهان بود و او را به ولیعهدی تعیین کرده بود. داراشکوه گل سرسبد شاهزادگان تیموری بود. مؤلفی دانشمند، مترجمی توانا خطاطی ماهر و اندیشمندی والا بود. راهی در پیش گرفته بود که دیگران به آن راه نرفته بودند. سلاطین مغول همه دوستدار هنر و فرهنگ بودند، اما تصوف هرگز توجه آنان را به خود جلب نکرده بود. داراشکوه بر اثر تعالیمی که از ملاشاه بدخشی کشمیری یافته بود، از جوانی به عرفان علاقه‌مند شده و به طریقت قادریه پیوسته بود و تحت نفوذ یکی از معلمانش به نام بابا لعل داس آیین هندویی آموخته بود. تمایل او به صوفیه باعث شد که برادرانش بهانه‌ی یافتند و با او به مخالفت برخاستند. اورنگ‌زیب که بر پدر و برادر شوریده بود، او را دستگیر کرد و از فقها درباره‌ی برابر الحاد او فتوی گرفت و در سال ۱۰۶۹ هـ به قتل رسانید.

این شاهزاده حیات خود را وقف مطالعه و تحقیق در تصوف و مذاهب گوناگون، مخصوصاً اسلام و هندوئیسم کرده بود. آگاهی او از زبان سنسکریت موجب شد که به ترجمه آثار هندو به فارسی پردازد. از وی آثار متعددی باقی مانده است:

۱- *سفینه الاولیا*، این اولین کتاب اوست که در سال ۱۰۴۹ هـ در بیست و پنج سالگی تألیف کرده است. این کتاب در نه قسمت و حاوی چهارصد ترجمه حال است. در بخش اول سیره پیامبر (ص) و خلفای راشدین و دوازده امام شیعه و ائمه اربعه اهل سنت و در هشت قسمت دیگر به ترتیب درباره‌ی احوال مشایخ جنیدیّه، قادریّه، نقشبندیّه، چشتیّه، کبرویه، سهروردیه، مشایخ دیگر، حالات زنان پیامبر و حالات زنان عارف بحث شده است. نثری ساده دارد.

۲- *سکینه الاولیا*، در شرح احوال مشایخ قادریّه است. در سال ۱۰۵۲ هـ تألیف شده

است.

۳- *رساله حوزنما*، حاوی تحقیق عرفانی است و در شش فصل. در سال ۱۰۵۶ هـ تألیف شده است.

۴- *حسانات العارفین*، درباره شطحیات مشایخ پیشین و معاصر داراشکوه است.

۵- *مجمع البحرین*، این کتاب را داراشکوه در چهل و دو سالگی تألیف کرده، موضوع آن تطبیق اندیشه صوفیان و هندوان و یافتن وجه مشترکی میان آن دو است. این کتاب در سال ۱۳۴۷ هـ / ۱۹۲۸ م به سعی و اهتمام محفوظ الحق مدرّس زبان فارسی وارد و در پریسیدنسی کالج کلکته چاپ شده است.

۶- *ستراکبر یا ستراالسرار*، ترجمه‌یی است از پنجاه *اویاتیساد*. داراشکوه این کتاب را در سال ۱۰۶۳ به کمک پاندیت‌های (روحانیون) هندوی بنارس ترجمه کرده است.

۷- *بهکوت گیتا*، این کتاب را شیخ ابوالفضل علامی ترجمه کرده است. در انجمن آسیایی هند و موزه بریتانیا نسخه‌هایی از *بهکوت گیتا* موجود است که مترجم آن داراشکوه بوده است.

۸- *مکالمه داراشکوه با بابا لعل*، این مکالمات که در هفت مجلس به‌عمل آمده چندربهان برهمن آن را به‌دستور داراشکوه تحریر کرده است.

پروفسور محفوظ الحق در مقدمه *مجمع البحرین* به‌استناد مآخذ مختلف سه تألیف و تحریر را از داراشکوه قید کرده است. در کتابخانه ملی پاریس نسخه خطی از *نگارستان منیر* به‌دست آمده که فهرست‌نگار آن را به‌خط محمد داراشکوه تشخیص داده است. یک مثنوی و یک تزوک هم به‌داراشکوه منسوب است.

جوگ بشت را یکی از درباریان به‌سال ۱۰۶۶ هـ به‌دستور داراشکوه از سنسکریّت به‌زبان فارسی درآورده است. توکل بیگ هم *تاریخ شمشیرخانه* را به‌دستور اکبر به‌نظم و نثر از *شاهنامه* فردوسی تلخیص کرده است. *قصص الانبیا* هم به‌دستور وی تألیف شده. نورالدین محمد بن عبدالله بن عین‌الملک در سال ۱۰۵۶ کتابی حجیم در طب به‌نام *طب داراشکوهی* (یا *علاجات داراشکوهی*) را به‌تشویق داراشکوه تدوین کرده است. ابراهیم مسکین کتابی به‌نام *اقوال واسطی* تألیف ابوبکر بن محمد بن موسی واسطی را به‌فارسی ترجمه و به‌نام داراشکوه کرده است.

۹- *اکسیر اعظم* نام دیوان داراشکوه است. مرشدش اشعار او را بی‌نظیر و دلپذیر خوانده است. مؤلف *تذکره سرخوش* می‌نویسد: «طبعی بلند و ذهنی رسا داشت، مطالب

صوفیه در رباعی و غزل منظوم می‌کرد و به حسب اعتقادی که به سلسله قادریه داشت «قادری» تخلص می‌کرد... دیوان مختصر از او جمع شده.»

در دیوانش ۱۴۳ غزل و ۲۸ رباعی آمده، در تذکره های مختلف هم جسته و گریخته از اشعار او نقل شده است. نمونه شعر او:

مسافر هر قدر باشد سبکبار	نیابد درسفر تصدیع و آزار
توهم اندر جهان هستی مسافر	یقین می‌دان اگر هستی تو هشیار
به قدر مال باشد سرگرانی	به قدر پیچ باشد بار دستار
خودی را نیز از سر دور گردان	که هم بارست بار وهم و پندار
تو تا باشی به دنیا باش آزاد	تو را چون قادری کرده خبردار

۸- داود حکیم:^۱ پسر عنایت الله حکیم است. پس از مرگ پدر مدتی سرآمد طبیبان شاه عباس شد. به حرمین شریفین رفت و از آنجا به تته آمد و در سال ۱۰۵۳ هـ به حضور شاه جهان رسید و خطاب «تقرّب خان» و منصب پنج هزاری یافت.

۹- رکنای کاشی، ← شاعران دربار جهانگیر.

۱۰- شیخ محمد:^۲ نوه حکیم الملک طیب دوره اکبری است. در مکه معظمه به دنیا آمده و در آنجا تعلیم دیده و به هندوستان آمده است. مردی پرهیزگار و نیک‌کردار بود. شاه جهان او را امیر عدل دارالسلطنه خود تعیین کرده بود.

۱۱- عبدالحکیم سیالکوتی:^۳ ملا عبدالحکیم از علمای بزرگ زمان خود بود، آثاری که او در زمینه های مختلف علمی برجای گذاشته از نظر حسن قبول و ارزش علمی بی نظیر است. او در سیالکوت، از توابع لاهور به دنیا آمده و در آنجا از ملاکمال الدین کشمیری کسب فیض کرده است. مردی قانع بود و در موطن خود به سر می برد. چون در زمان شاه جهان بازار علم و ادب گرم بود، به دربار شاه جهان آمد. شاه جهان دوبار او را با رویه وزن کرد و رویه ها را به او بخشید. آثار او عبارتند از: حاشیه

۱- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۰۴. ۲- بزم نیموریه، جلد ۲، ص ۲۴۲.

۳- همان، ص ۲۳۹: تذکره علمای هند، ص ۱۱۰-۱۱۱.

تفسیر بیضاوی، حاشیه مقدمات تلویح، حاشیه مطول، حاشیه تشریفیه، حاشیه شرح مواقف، حاشیه شرح عقاید تفتازانی، حاشیه حاشیه خیالی، حاشیه شرح شمسیه، حاشیه حاشیه عبدالغفور، تکمله حاشیه عبدالغفور، حاشیه شرح عقاید ملاجلال دوانی، ذرة المعین در الثبات واجب تعالی، حواشی در کنار حکمة العین، حواشی در کنار شرح هدایة الحکمة، حاشیه در کنار مراح الارواح. عبدالحکیم در سال ۱۰۶۷ هـ در سیالکوت وفات کرد و در همان جا به خاک سپرده شد.

۱۲- عبدالحمید لاهوری:^۱ در لاهور به دنیا آمده، در سال ۱۰۴۹ هـ در دوازدهمین سال سلطنت شاه جهان که ایام پیری خود را در تته می‌گذرانید به دربار احضار شد و مأموریت یافت که تاریخ رسمی دوره شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ) را تألیف کند. او در سال ۱۰۵۸ هـ تاریخ بیست ساله سلطنت شاه جهان را در دو جلد به نام پادشاهنامه تألیف کرد و به علت پیری از ادامه این کار معذور شد و در سال ۱۰۶۵ هـ درگذشت.

پادشاهنامه از موثق‌ترین منابع دوره شاه‌جهانی است که به روش اکبرنامه شیخ ابوالفضل علامی به تحریر درآمده است. با آنکه انشای آن تا حدی منشیانه و متکلفانه است، اما عبدالحمید هرگز حقایق تاریخی را فدای آرایه‌های لفظی و معنوی نکرده است. مؤلف وقایع سیاسی را با استدلال توضیح داده و علت ایجاد فتنه‌ها و پدید آمدن قضایای سیاسی را به دیده دقت دیده و نوشته و از آنها نتیجه‌گیری کرده است. مزیت دیگر این کتاب آن است که به مدارک صحیح و اصیل استناد کرده است. این کتاب در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸ در کلکته به سعی مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم و تحت نظارت سرگرد لیس در دو جلد چاپ شده است.

۱۳- عبدالسلام دیوی:^۲ در معقول و منقول و فقه و اصول فقه مهارت داشت و در شمار علمای دربار بود.

۱۴- عبداللطیف سلطانپوری:^۳ در تقریر و تحریر استاد بود. به تعلیم داراشکوه و اورنگ‌زیب تعیین شده بود. چون بینایی خود را از دست داد، شاه جهان چند خانه به وی

۱- بزم، ۲، ص ۲۴۴؛ تاریخ‌نویسی، ص ۳۴۰-۳۴۷. ۲- بزم، ۲، ص ۲۴۰.

۳- همان، ص ۲۴۲؛ عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۰۰.

بخشید و اجازه داد که به موطن خود برود و به تعلیم علوم دینی مشغول شود.

۱۵- علاءالملک تونی:^۱ مخاطب به فاضل خان در حکمت و ریاضی و حساب و جبر و مقابله و هیئت و هندسه بی نظیر بود. به هندوستان آمد و به ابوالحسن مخاطب به آصف خان پیوست. پس از درگذشت وی به دربار شاه جهان آمد و در زمان اورنگ زیب به وزارت رسید. و بیش از دو هفته در مسند وزارت نماند، در سال ۱۰۷۳ هـ درگذشت.

۱۶- علم الدین:^۲ حکیم علم الدین مخاطب به وزیر خان از مردم پنجاب است. در طب مهارت داشت. مدتی در امور بیوتات و خان سامانی مشغول بود و بعد به صوبه داری پنجاب تعیین شد. وفات او را در سال ۱۰۸۷ هـ نوشته اند.

۱۷- عوض وجیه:^۳ از مردم اخسیکت بود. در معقول و منقول مهارت داشت. در سال بیستم جلوس شاه جهان، پس از فتح بلخ از ماوراءالنهر به هند آمد و به دربار شاه جهان پیوست.

۱۸- فتح اله شیرازی:^۴ حکیم فتح الله در طب و شناخت داروها استاد بود و امراض را خوب تشخیص می داد. پس از مرگش پسر او صالح به منصب هزاری نایل آمد.

۱۹- فخرالدین محمد شیرازی:^۵ در زمان شاه تهماسب به میرزا محمد معروف بود. پس از تحصیل طب و ریاضی در چهل و ششمین سال سلطنت اکبر، یعنی سال ۱۰۱۱ هجری به هندوستان آمد. در عهد جهانگیر لقب «مسیح الزمان» یافت. بارها به سفر حج رفت و در دستگاه شاه جهان منصب سه هزاری یافت.

۲۰- فرید دهلوی:^۶ ملا فرید دهلوی به اهتمام یمین الدوله آصف خان برای استفاده

۲- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۰۳.

۱- عمل صالح، جلد ۳، ص ۲۹۸.

۴- عمل صالح، ص ۳۰۳: ریاض العارفین، ص ۳۸۳.

۳- عمل صالح، ص ۳۰۱.

۶- بزم تیموری، جلد ۲، ص ۲۴۲.

۵- همان، ص ۳۰۲.

ابوالفضل علامی باشد، عبدالحمید لاهوری را به تدوین تاریخ دهه دوم مأسور کرد و امینای منشی را به خدمت وقایع نویسی بازگردانید. *پادشاهنامه* به نثری بینابین نوشته شده است. یعنی نه متکلفانه است و نه ساده. از نظر تاریخی هم از اسناد عمده‌یی است. درباره دوره شاهزادگی شاه جهان، این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است.

۲۴- محمدزاهد^۱: پسر قاضی محمداسلم است. در عهد شاه جهان در کابل وقایع نویسی را به عهده داشت. در زمان اورنگ‌زیب قاضی عسکر شد. در سال ۱۱۰۱ هـ در کابل درگذشت. از آثار اوست: *حاشیه شرح مواقف*، *حاشیه شرح تهذیب علامه دوانی*، *حاشیه تصویر و تصدیق فطب الدین رازی و حاشیه شرح هیاکل*.

۲۵- محمدشریف دکنی^۲: محمدشریف نجفی یا حنفی در دکن به دنیا آمده و در آجا زیسته است. در عهد جهانگیر به هند آمد و به خدمت نواب سید قاسم خان پیوست. بازرس دولتی بود. در سال ۱۰۳۲ هـ تحت فرماندهی نواب قاسم خان در رکاب جهانگیر به کشمیر رفت. و در سال ۱۰۳۸ هـ کتاب خود *مجالس السلاطین* را تألیف کرد. در آن از غزنویان شروع کرده تا جلوس شاه جهان را به رشته تحریر درآورده است. این کتاب در مورد عصر جهانگیر و سال اول سلطنت شاه جهان دارای ارزش است. تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه منحصر به فرد آن در موزه بریتانیاست.

۲۶- محمدصادق دهلوی^۳: در سال ۱۰۰۰ هـ در دهلی به دنیا آمده، از محضر استادان آن شهر بهره برده، سپس به خدمت شیخ عبدالحق دهلوی رفت و از مریدان وی شد. از اواخر حیات وی اطلاعی در دست نیست. تا سال ۱۰۴۶ هـ که کتاب *آثار شاهجهانی* یا *اخبار جهانگیری* را تألیف کرده در حیات بوده است. از وی آثار دیگری به نامهای *سلسله الصادقین*، *کلمات الصادقین* و *طبقات شاهجهانی* برجای مانده است. انشای *آثار شاهجهانی* در مقدمه متکلفانه ولی در متن ساده است. این کتاب تاکنون به طبع نرسیده است.

۲- تاریخ نویسی، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۱- برم تیسریه، جلد ۲، ص ۲۴۱.

۳- همان، ص ۳۱۹-۳۲۳.

۲۷- محمدصادق سورتی:^۱ محمدصادق پسر محمدصالح اصفهانی از وابستگان دربار میرزا عبدالرحیم خان خانان در گجرات بود. در سال ۱۰۱۸ هـ در بندر سورت به دنیا آمده، پس از اتمام تحصیل در جونپور و پتنه در سال ۱۰۳۵ هـ به همراه پدرش که مدیر املاک شاهزاده پرویز پسر جهانگیر بود، به دکن آمد و پس از مرگ پرویز در ۱۰۳۶ هـ به خدمت شاهزاده خرم (شاه جهان) رفت. چون شاهزاده خرم به سلطنت رسید، در جهانگیرنگر - داکای فعلی در بنگلادش - دهی به وی داد. او در همان زمان به عنوان بخشی در جنگی به فرماندهی قاسم خان استاندار بنگال شرکت کرد. در سال ۱۰۴۰ هـ کتاب خود صبح صادق را آغاز کرد و در سال ۱۰۴۸ هـ آن را به پایان رسانید. سرانجام در ۱۰۶۱ هـ در همان جا درگذشت. از محمدصادق کتابی دیگر به نام *شاهد صادق* نیز باقی مانده است. *صبح صادق* تاریخی عمومی است در چهار جلد. دو جلد اول و دوم مطالب تاریخی است. جلد سوم به ذکر مشاهیر و اعیانی اختصاص داده شده که از سده اول تا سده دهم وفات یافته اند، مجلد چهارم درباره جغرافیای عالم و طول و عرض جغرافیایی شهرها و مانند آن است. این کتاب تاکنون چاپ نشده است.

۲۸- محمدطاهر آشنا:^۲ مادرش بزرگ خانم خواهرزاده ممتاز محل زن محبوب شاه جهان و پدرش ظفرخان از امرای بانفوذ دوره جهانگیر است. در سال ۱۰۳۷ هـ به دنیا آمده، زیر نظر پدرش ظفرخان که استاندار کشمیر بود، تعلیم دیده است. نخست به عنوان وزیر دربار و سپس در سال ۱۰۶۸ هـ به ریاست کتابخانه شاهی منصوب شده است. وی در سال ۱۰۶۸ هـ به تألیف کتابی به نام «*ملخص*» پرداخت و کتابهای موجود تاریخی درباره شاه جهان را خلاصه کرد و مشهودات خود را هم بر آن افزود. این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده. گویا اخیراً به عنوان رساله دکتری یکی از دانشجویان دانشگاه دهلی به تصحیح آن مشغول است. محمدطاهر آشنا طبع شعر هم داشت، یک مثنوی در توصیف کشمیر و دیوانی به فارسی دارد.

۱- تاریخ نویسی، ص ۳۲۳-۳۲۷؛ Dictionary...، p. 412.

۲- تاریخ نویسی، ص ۳۵۴-۳۵۷؛ سخنرانی نگارنده در دانشگاه علیگر (چاپ نشده).

۲۹- محمد فاضل:^۱ ملا محمد فاضل در بدخشان به دنیا آمده، در کابل، توران و شیراز علوم معقول و منقول آموخت و به هندوستان آمد. در تفسیر و اصول پیش ملا جمال لاهوری تعلیم دید. به سبب شایستگی به «منصب عدالت اردوی معلی» نایل آمد. تا آخر عمر در مسند تدریس بود. سرانجام در لاهور درگذشت.

۳۰- محمد وارث لاهوری:^۲ شاگرد و همکار عبدالحمید لاهوری مؤلف *پادشاه نامه* است. به دستور شاه جهان کار استادش را که به دلیل ضعف و کبر سن ناتمام بود، به پایان رسانید. تاریخ فوت مؤلف معلوم نیست. *پادشاه نامه* او تاریخ رسمی حوادث دهه دوم عهد شاه جهان (۱۰۵۸ تا ۱۰۶۷ هـ) است. در تدوین کتاب سبک استادش را دنبال کرده است.

۳۱- محمد یوسف اتکی:^۳ محمد یوسف پسر شیخ رحمت الله در اتک، نزدیک پیشاور به دنیا آمده، در سال ۱۰۳۹ هـ در صدد برآمده است که تاریخی تدوین کند و از شاه جهان صله گرانمایی بگیرد. او کتاب *خود منتخب التواریخ* را در سال ۱۰۵۶ هـ به پایان رسانده است. از زندگانی او اطلاع دیگری در دست نیست. *منتخب التواریخ* تاریخی عمومی است از آغاز تا سال ۱۰۳۷ هـ که سال جلوس شاه جهان است. این کتاب یکی از جامع ترین کتب تاریخ عمومی عالم است. در دوره بعد عبدالشکور تتوی این کتاب را به نام «*انتخاب منتخب*» تلخیص کرده است. اصل کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است.

۳۲- محمود، ملا محمود:^۴ در جونپور به دنیا آمده، در حکمت، ریاضی، معقول و منقول و تفسیر مهارت تمام داشت. در سخنوری زیاد ماهر نبود، اما قلم او حاکی از عمق فضل وی بود.

۳۳- مؤمنای شیرازی:^۵ در حکمت و طب استاد بود، ابتدا که به هندوستان آمده

۱- بزم، ۲، ص ۲۴۰؛ عمل صالح، جلد ۳، ص ۲۹۹. ۲- عمل صالح، جلد ۲، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۳- تاریخ نویسی، ص ۳۳۵-۳۳۹. ۴- عمل صالح، ص ۳۴۲.

۵- همان، ص ۳۰۳.

بود به خدمت مهابت خان پیوسته بود. بعد به خدمت شاه جهان آمد و به منصب هزاری سرافرازی یافت.

۳۴- میرک هروی:^۱ از هرات به هندوستان آمد، به عربستان رفت و حدیث تحصیل کرد. در عهد شاه جهان به تعلیم داراشکوه و مرادبخش تعیین شد.

۳۵- میر محمد صالح مشکین قلم:^۲ پسر میر عبداللہ زرین رقم است. یک کتاب *مناقب مرتضوی* برای شاه جهان نوشته بود که مورد پسندش واقع شد. پنجهزار روپیه انعام گرفت.

۳۶- میر محمد هاشم گیلانی:^۳ در منقول و معقول و طب و ریاضی مهارت داشت. دوازده سال در حرمین شریفین تعلیم یافته بود. در منقول پیش شیخ محمد عربی محدث، شیخ عبدالرحیم حسائی و ملاعلی نیرۀ ملا عصام الدین تلمذ کرده بود. معقول را از میر نصیرالدین حسین و میرزا ابراهیم همدانی فرا گرفته بود. شاه جهان او را به تعلیم اورنگ زیب معین کرد. حاشیه‌ی *بر تفسیر بیضاوی* نوشته است.

دیگر کتابهای تاریخی عهد شاه جهان

۱- احوال بانو ممتاز محل یا خلاصه احوال بانویکم:^۴ شرح زندگانی ممتاز محل معروفترین زنان شاه جهان و تاریخچه تاج محل است که نویسنده‌ی ناشناس در عهد شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) تألیف کرده است. چاپ نشده است.*

۲- احوال جغت سینک:^۵ سید جلال وقایع نویس این کتاب را در سال ۱۰۵۱ ه در لشکرکشی خانجهان علیه یکی از امرای عاصی هند و موسوم به جغت سینک تدوین کرده است.*

۱- بزم نیموریه، جلد ۲، ص ۲۴۱.

۲- همان، ص ۲۴۲.

۳- همان، همان صفحه.

۴- تاریخ نویسی فارسی، ص ۳۷۰، هر کتابی که شماره در برابر آن نهاده‌ایم، تاکنون چاپ نشده است.

۵- همان، ص ۳۷۷.

۳- *احوال شاهزادگی شاه جهان*:^۱ محمد شریف معیر خان، احتمالاً این کتاب را در ۱۰۴۷ هـ به رشته تألیف درآورده است. در آن احوال سی و هفت سال زندگی شاه جهان از ۱۰۰۰، تا ۱۰۳۷ هـ با فهرست کامل مطالب به دست داده شده است.*

۴- *احوال گرفتن بلخ*:^۲ شیخ محمد صالح کنبو، مؤلف «عمل صالح» در سال ۱۰۵۶ هـ در گزارش حمله شاهزاده مراد به بلخ و بدخشان از مشاهدات خود نوشته است.*

۵- *افتتاح سلطانی*:^۳ علوی از افراد تربیت شده دربار شاه جهان، درباره جنگ اورنگ زیب با ازبکان و ندر محمد خان، پادشاه بلخ و بدخشان در سال ۱۰۵۷ هـ به نظم کشیده است.*

۶- *پادشاه نامه کلیم کاشانی*، ← کلیم کاشانی در شاعران عهد شاه جهان.*
۷- *پادشاه نامه میریحی کاشی*، ← میریحی کاشی در شاعران عهد شاه جهان.

۸- *پیغام میر نامه*: سعد الله مسیحا پانی پتی:^۴ تاریخ و شرح احوال پیامبر (ص) است که سعد الله در عهد شاه جهان به نظم کشیده است. منظومه دیگر این شاعر «*داستان رام و سیتا*» است.*

۹- *تاریخ حسین*:^۵ تألیف یکی از روحانیون مسیحی است به نام ایگزوس که محمد زمان خان مخاطب به «فرنگی خان» در زمان شاه جهان به فارسی ترجمه کرده است. محمد زمان خان که بر اثر تبلیغات مبلغان پرتغالی در بندر سورت به دیانت مسیحی درآمده بود، تعلیمات مذهبی خود را در رم گذرانده بود. آخرین سالهای زندگی را در کشمیر گذراند و احتمالاً در همان جا هم درگذشت.*

۲- همان، ص ۳۷۸-۳۷۹.

۴- همان، ص ۳۶۶-۳۶۷.

۱- تاریخ نویسی، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۳- تاریخ نویسی، ص ۳۶۲-۳۶۳.

۵- همان، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۱۰- جنگ اسلام‌خان یا مثنوی در فتح بنگاله، ← محمدقلی سلیم در شاعران دربار شاه جهان.

۱۱- ذخیره الخوانین: ^۱ شیخ فرید بکهری در سال ۱۰۶۰ ه این کتاب را درباره زندگی رجال سیاسی و نظامی دوره سه پادشاه تیموری، یعنی اکبر، جهانگیر و شاه جهان تألیف کرده است. همین کتاب الگوی شاهنواز خان مؤلف مآثر الامرا شده است. حاوی اطلاعات دست اول است درباره رجال از ۹۶۳ تا ۱۰۶۸ هجری.*

۱۲- راجا ولی: ^۲ راجا ولی یا رساله در ذکر راجگان و سلاطین دهلی، تألیف بنوالی داس ولی منشی شاهزاده داراشکوه، خلاصه‌یی است از تاریخ قدیم راجگان هندو و سلاطین مسلمان دهلی از قدیم‌ترین ایام تا دوره شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه) بنوالی داس ولی علاوه بر هندی در علوم متداوله اسلامی نیز دست داشت و آثار دیگری هم دارد که عبارتند از: گلزار حال، محیط معرفت و گنج عرفان. بنوالی در سال ۱۰۸۵ ه در عهد اورنگ زیب درگذشته است. راجا ولی به سبک ساده و گاهی عامیانه است.*

۱۳- شاه جهان نامه یا نسبت‌نامه (نسب‌نامه) صاحبقران: ^۳ بهگوان داس (= Bhagwan Das) منشی دربار شاه جهان این تاریخ را در حدود سال ۱۰۳۷ ه در نسب‌نامه شاه جهان به همراه خلاصه‌یی از تاریخ تیموریان ایران و هندوستان تألیف کرده است. این تاریخ فارسی عهد تیموریان اولین کتابی است که به قلم یک هندو نوشته شده و از این جهت حائز اهمیت است.*

۱۴- ظفرنامه شاه جهانی، ← محمد جان قدسی در شاعران دوره شاه جهان.

۱۵- ظفرنامه کانگره یا شش فتح کانگره، ← علمای دربار شاه جهان: جلال طباطبایی.

۱- تاریخ نویسی، ص ۳۶۹-۳۷۰.

۲- همان، ص ۳۶۵-۳۶۶.

۳- تاریخ نویسی، ص ۳۶۴-۳۶۵.

۱۶- *گوالیارنامه*:^۱ شیخ جلال حصاری منشی سید مظفرخان ملقب به خان جهان استاندار گوالیار با استفاده از اطلاعات برهمنی محلی به نام «سیام»، تاریخ گوالیار را از قدیم‌ترین ایام تا سال ۱۰۵۵ هـ فراهم کرده است. این کتاب نسخه‌ی منحصر به فرد دارد که ریو آن را در جلد ۲ *مهرست*، ص ۸۳۸ معرفی کرده است.

جلال حصاری کتابی دیگر دارد به نام *واقعه جهوجارسینگ* (=Jhojar Singh). جهوجارسینگ پسر بیرسینگ بندیده، راجه ایالت کوچکی به نام «ارچه» بود که در اولین سال سلطنت شاه جهان (۱۰۳۷ هـ) دست به طغیان زد و به ملک و مال مردم ولایت همجوار تجاوز کرد. شاه جهان، مهابت خان را برای سرکوبی این راجه فرستاد. بعد سه سردار بزرگ خود، یعنی: عبدالله خان فیروز جنگ، سید مظفرخان خان جهان و خان دوران را به فرماندهی اورنگ زیب برای سرکوب او روانه کرد. اورنگ زیب در ۱۰۴۵ هـ جهوجارسینگ را از سلطنت خلع کرد و دیبی سینگ را به جای وی نشانید و جهوجار را که گریخته بود، تعقیب کرده و به قتل رسانید. این کتاب درباره همین وقایع است.*

۱۷- *لطایف الاخبار یا تاریخ قندهار*:^۲ رشیدخان معروف به محمد بدیع تونی - که به نامهای دیگر هم خوانده شده است - در سال ۱۰۶۳ هـ در محاصره قندهار به فرماندهی مهابت خان از سرداران نامی تیموری، از طرف داراشکوه شغل دیوانی داشت. و منشی بود، وقایع روزمره محاصره قندهار را که در تصرف ایرانیان بود، به سبکی شیرین به رشته تحریر درآورده است. مؤلف در زمان اورنگ زیب به ریاست دفتر مخصوص سلطنتی رسید و در ۱۱۰۸ هـ درگذشت. نثر آن ساده و بی تکلف است. و از صادقانه‌ترین اسناد درباره شهر قندهار است که از زمان همایون میان ایران و هند موضوع مناقشه بوده است.*

۱۸- *مکات السرار*:^۳ تألیف شیخ عبدالرحمان چشتی از مشایخ چشتیه است که در سال ۱۰۶۵ هـ در شرح احوال حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین و ائمه (ع) فراهم کرده است. این مؤلف که در سال ۱۰۹۵ هـ در عهد اورنگ زیب درگذشته آثار دیگری هم دارد

۱- تاریخ نویسی، ص ۳۸۱؛ Dictionary...، p. 276. ۲- تاریخ نویسی، ص ۳۷۰-۳۷۱.

۳- همان، ص ۳۶۷.

که عبارتند از: *مرآت مدارى، مرآت الحقایق، مرآت مسعودى، اوراد چشتیه، و نفس رحمانى*.*

۱۹- *مرآت الفتوح*، ← طغرای مشهدی در منشیان دربار شاه جهان.

۲۰- *ملفوظات صاحبزادگان*:^۱ محمدافضل بخاری از سرداران و منشیان دربار شاه جهان در سال ۱۰۴۷ هـ به فرمان شاه جهان مأمور شد. *واقعات تیموری* تألیف میرابوطالب حسینی را که اغلاط و اشتباهات تاریخی فراوان داشت و در بسیاری موارد با نوشته شرف الدین علی یزدی مؤلف *ظفرنامه* و دیگر تاریخهای مستند مغایر بود، تحت نظارت خود او تصحیح و منقح کند. این کتاب تحریر مجدد *تنویر تیموری* است زیر نظر یکی از اخلاف او و از نظر تاریخی ارزشمند است.*

۲۱- *مناقب مرتضویه*:^۲ منظومه تاریخی و مذهبی است از میر محمد صالح حسینی کاشفی ترمذی در احوال حضرت علی (ع) که در عهد شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ) به نظم درآورده است. میر محمد صالح رئیس کتابخانه شاه جهان بود و به هر دو زبان فارسی و هندی شعر می گفت. در فارسی «کاشفی» و در هندی «سبحانی» تخلص می کرد. وفاتش در سال ۱۰۶۱ هـ اتفاق افتاده است.

۲۲- *واقعات تیموری*:^۳ ترجمه فارسی شرح احوال تیمورگورکانی است که به گفته مترجم به قلم خود امیر تیمور به زبان ترکی نوشته شده است. این کتاب که احوال تیمور از هفت سالگی تا هفتاد و یک سالگی اوست، در سال ۱۰۴۷ هـ به وسیله یک خراسانی به نام میرابوطالب حسینی به فارسی ترجمه و به شاه جهان تقدیم شده است. همین کتاب به دستور شاه جهان بار دیگر توسط محمدافضل بخاری تحت نظارت شاه جهان تصحیح و تحریر شده و *ملفوظات تیموری* خوانده شده است.

۲۳- *واقعه جهجرسینگ*، ← *گوالیارنامه* شیخ جلال حصاری در همین بخش.

۱- تاریخ نویسی، ص ۳۸۰ - ۳۸۱.

۲- عمل صالح، جلد ۲، ص ۳۴۴؛ تاریخ نویسی، ص ۳۶۷ - ۳۶۸.

۳- تاریخ نویسی، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

منشیان دربار شاه جهان

۱- امینا، ← محمدامین قزوینی در علمای دربار شاه جهان.

۲- سعدالله خان:^۱ سخنوری ماهر بود و در نثر سلیقه داشت. با وجود شناخت سخن از حسن معانی دیگران دانسته چشم می پوشید.

۳- طغرای مشهدی:^۲ از منشیان دشوارنویس عهد شاه جهان بود، برای خاطر نثر متکلفانه اش شهرت داشت. در اوایل عهد جهانگیر از مشهد به هند آمد و مدّتی در دکن به سر برد. در عهد شاه جهان، منشی شاهزاده مرادبخش شد. طغرا هنگام حمله شاهزاده مرادبخش به بلخ و بدخشان در ۱۰۵۶ هـ به همراه وی بود. گزارشی مفصل درباره فتوحات وی را به نثری مصنوع تدوین کرد. در آخر عمر به لباس درویشی درآمد و در ۱۰۷۸ هـ در عهد عالمگیر (اورنگ زیب) در کشمیر درگذشت. گزارش او *مرآت الفتوح* نام دارد، هرچند به نثر متکلفانه نوشته شده، ولی از نظر تاریخی ارزشمند است.

۴- عبداللطیف گجراتی لشکرخانی:^۳ عبداللطیف بن عبدالله عباسی را محمد صالح کنبو در شمار منشیان آورده است، اما او در شمار ادیبان و علمای شاه جهان بود. عبداللطیف مقدمه‌یی بر تذکره ملا محمد صوفی مازندرانی افزوده، کتابی به نام *لطایف اللغات* بر واژه‌های *مثنوی* نوشته، نسخه‌یی از *مثنوی* طی چند سال فراهم کرده و آن را «نسخه ناسخه» نامیده است. و شرحی بر *حدیقه سنایی* نوشته است. گویا مدّتی هم به وقایع نویسی مشغول بوده است. عبداللطیف در سال ۱۰۴۸ هـ / ۱۶۳۸ م درگذشته است.

۲- همان، ص ۳۴۰؛ تاریخ نویسی، ص ۳۷۷ - ۳۷۸.

۱- عمل صالح، ص ۳۳۹.

۳- عمل صالح، ص ۳۳۹ - ۳۴۰؛ تاریخ نظم و نثر، جلد، ص ۵۳۸؛ Dictionary..., pp. 17 - 18.

۵- علاءالملک مخاطب به فاضل خان:^۱ از منشیان بود، در نثر مهارتی داشت و مطالب را به سرعت فراهم می کرد.

۶- عنایت الله خان:^۲ برادر بزرگ محمد صالح کنبو است. برادرش نام او را در شمار منشیان آورده است. عنایت اله خان کتابی به نام *تاریخ ملکشاه* در تاریخ تیموریان در میان سالهای ۱۰۶۸ تا ۱۰۸۲ هجری تألیف کرده، تکمله‌یی بر *اکبرنامه* نوشته و کتابی به نام *بهار دانش* دارد.

۷- محمود جونپوری:^۳ از منشیان عهد شاه جهان بوده، از عبارات محمد صالح کنبو چنین برمی آید که از منشیان متکلف بوده است.

خوشنویسان دربار شاه جهان

۱- آقا رشید، ← عبدالرشید دیلمی.

۲- باقر کشمیری:^۴ در *بزم تیموریه* و *عمل صالح* تنها از این خطاط نام برده شده است. در *صحیفه خوشنویسان* از خطاطان نستعلیق و تعلیق و شکسته نویس دوره شاه جهان معرفی شده است.

۳- جلال الدین یوسف:^۵ صاحب *شاه جهان نامه* او را از شکسته نویسان و شاگرد محمد حسین خلف دانسته است.

۱- عمل صالح، ص ۳۳۹. ۲- همان، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ تاریخ نویسی، ص ۴۹۲-۴۹۳.

۳- عمل صالح، ص ۳۴۲.

۴- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۲۴۶؛ عمل صالح، جلد ۱، ص ۹-۱۰؛ *صحیفه خوشنویسان*، ص ۱۱۵.

۵- احوال و آثار خوشنویسان، جلد ۳-۴، ص ۱۲۶۰؛ عمل صالح، ص ۳۴۶.

۳- حافظ عبدالرحمن رشیدایی:^۱ احتمالاً از شاگردان عبدالرشید دیلمی بوده که بعدها خود او از خطاطان مشهور و برجسته هند شده است.

۴- درایت خان:^۲ از استادان خط شکسته بود و فرزند محمدجعفر کفایت خان که او نیز از خطاطان آن عصر بود.

۵- سعیدای اشرف:^۳ محمدسعید لاهیجانی معروف به سعیدای گیلانی است. در نقاشی، طراحی و نقره کاری مهارت داشت. شعر هم می گفت. در عهد جهانگیر به هندوستان رفت و در عهد شاه جهان به سبب کاردانی به خطاب «بی بدل خان» ممتاز شد. مدتی داروغه زرگرخانه شد. تخت طاوس به اتمام او به اتمام رسید. زندگانش تا سال ۱۰۴۷ ه که ماده تاریخ بنای مسجدی را در قطعه شعری آورده است، معلوم است و تاریخ درگذشتش معین نیست.

۶- سیدعلی خان الحسینی جواهررقم:^۴ سیدعلی بن محمدمقیم بن میرشاه میر از سادات حسینی تبریز بود. در عباس آباد اصفهان مسکن داشت و بعدها به همراهی پدرش به هندوستان رفت. در زمان سلطنت شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه) به هندوستان رسید و به معلمی عالمگیر (اورنگ زیب) گماشته شد و از شاه جهان «جواهر رقم» لقب گرفت.

تا پایان عمر در خدمت عالمگیر بود و در سفر کشمیر و دکن و دیگر مسافرتها همراه سلطان بود. هنگامی که پادشاه در اورنگ آباد بود، جواهر رقم به سال ۱۰۹۴ ه در همان جا درگذشت. جنازه اش را به شاه جهان آباد منتقل کردند و به خاک سپردند. در خط نستعلیق شاگرد پدر خود محمدمقیم بود و محمدمقیم شاگرد میرعماد بود.

۷- شرف الدین عبدالله عقیق کن:^۵ در مهرسازی و کندن عقیق مهارت داشت. در

۱- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۲۴۶؛ احوال خوشنویسان، ص ۳۹۵ (شاگردان عبدالرشید دیلمی).

۲- بزم، ص ۲۴۶؛ احوال خوشنویسان، جلد ۳-۴، ص ۱۲۷۹.

۳- احوال خوشنویسان، جلد ۳-۴، ص ۷۴۵-۷۴۶؛ بزم، ۲، ص ۲۴۶.

۴- بزم، ۲، ص ۲۴۵؛ احوال خوشنویسان، جلد ۱-۲، ص ۴۴۷-۴۴۸؛ صحیفه خوشنویسان، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۵- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۴۵.

حسن خط نیز از سرشناسان بود.

۸- شکرالله شیرازی:^۱ خود از افاضل و پدرش از اکابر شیراز بود که در دربار پادشاهان صفوی در میان ارباب قلم و سیاق ممتاز بود شکرالله در جوانی علم سیاق و خط نستعلیق را فرا گرفت. در شیراز در ملازمت سیدشاه تقی الدین محمدنسابه به مطالعه و مباحثه پرداخت و در میان شاگردان او شهره شد. بعدها به قزوین رفت و به ملازمت و مصاحبت فرهادخان قرامانلو درآمد. هنگامی که ذوالفقارخان برادر فرهادخان از طرف شاه عباس به عثمانی رفت، شکرالله همراه او بود. پس از قتل فرهادخان میرزا شکرالله به همدان رفت و در ملازمت میرزا ابراهیم خلیل همدانی مدتی به افاده و استفاده گذرانید و از آنجا به عتبات رفت، در بازگشت به هندوستان سفر کرد و در برهانپور به دربار عبدالرحیم خان خانان رسید و سرانجام به منصب دیوانی شاهزاده خرّم گماشته شد و به خطاب «افضل خان» سرفراز گردید و تا سال ۱۰۲۴ هـ تاریخ تألیف *مآثر رحیمی* در اجمیر در سلک ملازمان پادشاه بود.

۹- عبدالباقی حدّاد یا قوت رقم:^۲ از خوشنویسان عهد شاه جهان بود.

۱۰- عبدالرحمن:^۳ شاگرد عبدالرشید دیلمی بود و از خوشنویسان هندوستان بود و خفی نستعلیق را خوش می نوشت و به نقل *هفت اقلیم* در فرمان نویسی تسلط داشت. عبدالرحمن فرمان نویس خوانده می شد.

۱۱- عبدالرشید دیلمی:^۴ در ایران به نام «عبدالرشید» و «ارشیدا» و در هندوستان به نام «آقارشیدا» و «آقا» خوانده می شد. خواهرزاده و شاگرد میرعماد قزوینی است، پس از قتل میر مدّتی در اصفهان به سربرد و بعد در هندوستان به دربار شاه جهان رفت و جزو

۱- بزم، ۲، ص ۲۴۶، احوال خوشنویسان، جلد ۱-۲، ص ۳۱۱؛ صحیفه، ص ۱۴۲.

۲- بزم، ۲، ص ۲۴۶؛ صحیفه، ص ۱۴۷.

۳- همان، ص ۲۴۶؛ احوال خوشنویسان، جلد ۱-۲، ص ۳۸۱.

۴- احوال خوشنویسان، جلد ۱-۲، ص ۳۹۳-۴۰۰؛ بزم، ۲، ص ۲۴۶.

ملازمان خاص گردید. در ضمن خوشنویسی و کاتبی به تعلیم شاهزادگان داراشکوه و زیب النساء می پرداخت. به خدمات شایسته درباری از جمله کتابداری خاصه سلطنتی نایل آمد. در دوره اورنگ زیب نیز می زیست و در اکبرآباد (آگره) به شغل اداره بیوتات مشغول بود. وفات او در سال ۱۰۸۱ هـ رخ داده است.

۱۲- عبدالله:^۱ میرعبدالله حسینی ظاهراً از خوشنویسان دربار شاه جهان، بعد از میرعبدالله مشکین قلم بوده است. او در خط نستعلیق زبردست بود.

۱۳- محمد اشرف خواجه سرا:^۲ فرزند محمد صالح مازندرانی و نوه دختری ملا محمد تقی مجلسی است. در خط شاگرد عبدالرشید دیلمی است.

۱۴- محمد اکبر:^۳ محمد اکبر علی بن کفایت خان در خاندان خوشنویسان زیسته و خود در اصول خط آیین دیگر آورده و بسیار دلکش و دلچسب نوشته است. صاحب شاه جهان نامه از خطوط وی بسیار دیده است.

۱۵- محمد جعفر مخاطب به کفایت خان:^۴ در شاه جهان نامه آمده است که فرزند محمد مقیم خان و نبیره میرزا محمد حسین است. خوشنویس و محاسب زبردست بود و تعلیق و شکسته را بسیار خوش می نوشت و در عهد خود بی بدیل بود. منظور نظر عنایت و تربیت شاه جهان گردید و به خطاب «کفایت خان» امتیاز یافت و نزدیک بیست و پنج سال به استقلال خدمت دیوانی پادشاه کرد و به تاریخ دوم ماه رمضان یک هزار و نود و پنج در دهلی درگذشت.

۱۶- محمد حسین کشمیری:^۵ معروف ترین خوشنویسان هندی در عصر خود و از

۱- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۲۴۶: احوال خوشنویسان، جلد ۳، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۲- بزم، ۲، ص ۲۴۶: احوال خوشنویسان، جلد ۳، ص ۷۴۳.

۳- بزم، ۲، ص ۲۴۶: احوال خوشنویسان، جلد ۳، ص ۶۴۱.

۴- عمل صالح جلد ۳، ص ۳۴۶: احوال خوشنویسان، جلد ۳، ص ۱۲۶۸-۱۲۶۹.

۵- بزم، ۲، ص ۲۴۶: احوال خوشنویسان، جلد ۳، ص ۷۰۲-۷۰۴.

مقربان اکبرشاه بود و استادی شاهزادگان را به عهده داشت و از آن پادشاه لقب «زربین قلم» گرفته و به آن معروف شده است. تا زمان جهانگیرشاه میرکاتب وی بود و به این مناسبت «جهانگیرشاهی» نیز رقم دارد. محمدحسین را شاگرد عبدالعزیز دانسته و گفته اند که از استاد درگذشته است. از شاگردان محمدحسین، حسین کشمیری و محمدمراد زربین قلم (ظاهراً شیرین قلم) را نام برده اند.

۱۷- محمدمراد کشمیری:^۱ در جوانی سوداگری می کرد و مایل به خط نستعلیق شد و از محمدحسین کشمیری تعلیم خط گرفت و ترقی کرد و در دربار جهانگیر پادشاه و شاه جهان راه یافت و اکثر کتیبه های عمارات سلطنتی آن دو پادشاه را به خط خود می نوشت.

۱۸- محمدمقیم:^۲ میر محمدمقیم تبریزی فرزند میرشاه میر است، اصلاً تبریزی است و ساکن عباس آباد اصفهان بود. محمدمقیم با فرزند خود، سیدعلی خان جواهر رقم به هندوستان منتقل شد و در دوره سلطنت شاه جهان شهرتی داشت. محمدمقیم از شاگردان میرعماد بود و خط خفی را خوش می نوشت. در دهلی در کالی مسجد به سر می برد و شاگردان بسیار به گرد خود داشت. در *مرآة العالم* آمده است که غالب شاگردان وی در خوشنویسی سرآمد شدند.

محمدمقیم ظاهراً قبل از رفتن به هندوستان، کتابدار شاه عباس ثانی صفوی بود و تا سال ۱۰۶۴ ه نیز بر سر این کار بوده است.

۱۹- محمد موسی:^۳ از خوشنویسان بود. ظاهراً بعد از دوره شاه جهان بوده است.

۲۰- مقصودعلی:^۴ شاید مقصودعلی شیرازی باشد که یک نسخه کلیات سعدی

۱- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۴۴: احوال خوشنویسان، ۴-۳، ص ۸۳۵-۸۳۶.

۲- بزم، ۲، ص ۲۴۶: احوال خوشنویسان، ۴-۳، ص ۸۳۹-۸۴۰؛ صحیفه، ص ۱۹۰.

۳- بزم، ۲، ص ۲۴۶: احوال خوشنویسان، ۴-۳، ص ۸۴۱؛ صحیفه، ص ۱۹۰.

۴- بزم، ۲، ص ۲۴۶: احوال خوشنویسان، ۴-۳، ص ۹۱۸.

به خط او که در تاریخ ۱۰۷۰ هکتابت کرده است، در دست است.

۲۱- میرحاجی:^۱ ساکن هندوستان و به قول هفت اقلیم پسر خوانده عبدالرشید بود و نستعلیق را به روش رشیدا خوش می نوشت.

۲۲- میرسید علی تبریزی، ← سید علی خان الحسینی جواهر رقم.

۲۳- میرمحمد صالح:^۲ میرمحمد صالح کشفی در شاهجهان نامه و مرآةالعالم آمده است که فرزند میرعبدالله مشکین قلم نسخ نویس از اولادشاه نعمت الله و برادر میرمحمد مؤمن خوشنویس است. پدرانش از ایران به هندوستان رفته اند و خود او در دهلی متولد شده است. میرمحمد صالح در ابتدای حال به فقر و قناعت و در زنی درویشان می زیست و در اواخر عمرش شاه جهان او را به نزد خود خوانده و به پایه امارت رسانیده است. محمد صالح در سال ۱۰۶۱ یا ۱۰۶۳ در اجمیر درگذشته است.

۲۴- میرمحمد کاشی:^۳ میرمعزالدین محمد معروف به میرمعز در ۹۹۰ یا ۹۹۵ ه درگذشته است. میرمعز دیگری از مردم یزد است که در زمان شاه عباس اول به هندوستان رفته است. میرمحمد خوشنویس دیگری به جز این دو تن است.

۲۵- میرمحمد مؤمن:^۴ میرمحمد مؤمن اکبرآبادی فرزند میرعبدالله مشکین رقم است. داراشکوه پسر شاه جهان او را به تعلیم خط فرزند خود سلیمان شکوه گماشت و با آنکه دستگاهی به هم زد از خدمت کناره گرفت و به گوشه گیری میل کرد و در همان حال باز از دربار وظیفه خود را دریافت می کرد تا در سنین نودسالگی به سال ۱۰۹۱ ه درگذشت. در صبح گلشن آمده است که شعر هم می گفت و «عرشی» تخلص می کرد.

۱- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۲۴۶؛ احوال خوشنویسان، جلد ۱- ۲، ص ۱۳۳.

۲- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۴۴؛ احوال خوشنویسان، جلد ۳- ۴، ص ۷۷۸.

۳- بزم، ص ۲۴۶؛ احوال خوشنویسان، جلد ۳- ۴، ص ۸۱۸- ۸۲۳.

۴- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۴۴؛ احوال خوشنویسان، جلد ۳- ۴، ص ۸۴۲.

شاعران دربار شاه جهان

۱- ابوالبرکات متخلص به منیر:^۱ از شاعران دربار شاه جهان است. با محمد صالح کنبو مؤلف عمل صالح آشنایی داشته، در سنین جوانی درگذشته است. وفات او در سال ۱۰۵۴ هـ در اکبرآباد اتفاق افتاده، جنازه اش را به لاهور برده اند. نمونه شعر او:

هرکه کج باشد زبانش پایه او کمترست
 شانه چون دارد زبان راست جایش برسرست
 رازدار حق ندارد قدر اگر سامانش نیست
 هدیه مصحف چو خطش خوب نبود کمترست
 هرچه جوید مرد صاحب دم دلیل معنی است
 هرچه آید بر زبان تیغ بحث جوهرست
 عزت ارخواهی مشو پابند یکجا ای عزیز

تا زمین گیرست زر پیوسته خاکش برسرست

۲- امان الله امانی:^۲ خان زمان بهادر، متخلص به امانی از امرای بزرگ زمان شاه جهان بود. در زمان جهانگیر منصب سه هزاری و خطاب «خانه زاد خان» یافته بود. مدتها در کابل، بنگاله، دکن، دولت آباد و احمدنگر صوبه داری را به عهده داشت. در شجاعت بی نظیر بود. پدر او مهابت خان هم از امرای بزرگ دوره جهانگیر بود. امان الله به مطالعه و نوشتن علاقه فراوان داشت. او علاوه بر دیوان به فارسی و ترکی، کتابی در حفظ الصحه به نام گنج یاد آورد و کتابی در معالجه امراض به نام *ام الملاج* و یک فرهنگ به نام *چهارعنصر دانش* و کتاب دیگری به نام *دستورالهنود* در طب هندی از خود به یادگار گذاشته است. نامه های او به نام *رقعات حسینی* گردآوری شده است. او در سال ۱۰۴۶ یا ۱۰۴۷ هـ درگذشته است. در آخرین دم حیات این بیت را خوانده است:

جان به لب دارد امانی چون چراغ صبحدم
 جنبشی ز آن آستین خواهم که کار آخر شود

※

۱- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۲- بزم نیموری، جلد ۲، ص ۲۱۸-۲۱۹؛ ۷۴-۷۵، p. 74 - 75 Dictionary...

چند بیت دیگر از اشعار او:

هر نفس از گریه می شویم دل افسرده را شست و شو از آب حیوان می دهم این مرده را

*

بیگانه خویشم آشنا می خواهم در پهلوی عندلیب جا می خواهم
چون غنچه مهتای شکفتن شده ام تحریک نسیمی از صبا می خواهم

۳- امی شیرازی:^۱ شاعری بود که خواندن و نوشتن نمی دانست. در سال ۱۰۵۴ ه از ایران به قصد پیوستن به دربار شاه جهان به هند آمد. قصایدی که در مدح شاه جهان گفته بود، خواند. به عنایت و خلعت و دریافت هزار روپیه مباحی شد. چون بدون خواندن و نوشتن شعر می گفته به تخلص «امی» شهرت یافته است. بیت زیر از اوست:

تا دلم در صفت حسن غزلخوان شده است وصف ابروی تو سر مطلع دیوان شده است

۴- باقیای نائینی:^۲ از شاعران معروف عهد شاه جهان است. در شعر «باقی» و «باقیا» تخلص می کند. در ایران با حکیم شفایی (م ۱۰۳۷ ه) انیس بوده. در حدود سال ۱۰۲۳ ه به هندوستان رفته، در آن زمان بیست ساله بوده، به وسیله طالب آملی به ملازمت نواب اعتمادالدوله نایل شد. قصیده‌یی در مدح وی گفت. سپس به دکن رفت و به سلک اطرافیان شاه جهان پیوست. قریب دو سال در آنجا ماند، سپس سیاحت و تجارت پیشه خود کرد. بعد در هند موسیقی هند را آموخت و تصنیفهای هندی ساخت. رساله‌یی در علم موسیقی تدوین کرده است. نمونه شعر او:

نالۀ مرغ چمن را چو سخن می فهمم باقیای نغمه زبانست که من می فهمم

*

کی توان در گل مصنوع رخ یزدان دید معنی از لفظ توان یافت ولی نتوان دید

*

چون غنچه بسته ام دهن از گفتگوی تو لیکن چو گل شکفته ام از رنگ و بوی تو

۱- بزم، ۲، ص ۲۲۶؛ کاروان، ۱، ص ۱۰۸.

۲- بزم، ۲، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ کاروان، ۱، ص ۱۵۸-۱۶۰؛ تذکره میخانه، حاشیه ص ۸۷۳-۸۷۵.

۵- چندربهان برهمن:^۱ چندربهان پسر دھوم راس لاهوری متخلص به برهمن از شاعران هندوی فارسی‌گوی و از نثرنویسان قرن یازدهم هجری است. در خانواده‌یی برهمن به دنیا آمده، پدرش از دیوانیان لاهور بود، چندربهان در اواخر عهد جلال‌الدین اکبر در لاهور به دنیا آمد. نخست به خدمت میر عبدالکریم «میر عمارت» لاهور رفت. سپس به سلک ملازمان افضل خان علامی، ملاشکرالله شیرازی درآمد. بعد از مرگ او گویا به معرّفی شاهزاده داراشکوه به دربار شاه جهان رفت و در سمت منشی خاص و واقعه‌نویسی انجام وظیفه کرد. پادشاه، شعر و خط شکسته او را پسندید. داراشکوه که تقارب فرهنگ هندی و اسلامی را دنبال می‌کرد و گروهی از علمای هندو را برای ترجمه آثار حکمی و عرفانی هند در خدمت داشت، برهمن را از پدر خواست و به دستگاه خود برد. برهمن تا سال ۱۰۶۶ هـ در خدمت شاهزاده بود. به دربار فراخوانده شد و خطاب «راجہ» یافت.

بعد از عصیان اورنگ زیب بر پدر و کشتن شاهزاده داراشکوه در ۱۰۶۹ هـ برهمن ترک خدمت دولتی کرد و به بنارس شهر مقدّس هندوان رفت و گوشه‌نشینی برگزید و در ۱۰۷۳ هـ درگذشت.

از وی در نثر کتابی به نام چهارچمن باقی مانده و آن شامل نامه‌هایی است که به شاه جهان و وزیران و امرا و رجال نوشته شده است. چهارچمن به جز مقدمه بر چهاربخش تقسیم شده و هر بخشی را به موضوعی اختصاص داده است. این اثر از نظر تاریخی اهمیت فراوان دارد و مؤلف آن را پیش از ۱۰۵۷ هـ فراهم آورده است. در مقدمه آن به آثار دیگر خود مانند: دیوان شعر، گلسته، تحفه انوار، کارنامه، تحفه الفصحا و جز آن اشاره کرده است.

چندربهان در نثر و شعر زبانی ساده دارد. در غزلهایش اندیشه‌یی باریک و لحنی عرفانی دیده می‌شود. شعرش با حال و دلپذیر است. گویند بر خود او هنگام خواندن شعر رفتی دست می‌داد. نمونه شعر او:

۱- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۲۳۴ - ۲۳۷؛ عمل صالح جلد ۳، ص ۳۳۶ - ۳۳۸؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، ص ۱۲۳۶ - ۱۲۴۱؛ ص ۱۷۷۶ - ۱۷۷۷؛ Persian Literature..., pp. 163 - 156 Dictionary..., p.

کاروان بگذشت و بانگی از درایی برنخواست
 عالمی گم گشت و از جایی صدایی برنخواست
 چشم تا برهم زدم انجام شد آغاز عمر
 طی شد این ره آنچنان کاواز پایی برنخواست
 با دل دیوانه گفتم کیست همراهی کند
 غیر زنجیر جنون از کس ندایی برنخواست

*

کجاست باده که عالم به باد داده اوست
 اساس آب بر آتش بنا نهاده اوست

۶- حاجی لاهوری:^۱ از شاعران عهد شاه جهان است. اگرچه سخنانش تازه نیست، اما دلپذیر است. دیوانی داشته است و اکثر ابیاتش را مردم در دل جا می دادند. نمونه شعر او:

هرکس که دل از مدار دنیا برداشت عبرت ز شمار کار دنیا برداشت
 گویند زمین بر سر گاوست بلی گاوست کسی که بار دنیا برداشت

۷- حاذق گیلانی:^۲ حکیم حاذق گیلانی اصلاً از گیلان است، اما در فتحپور به دنیا آمده است. علاوه بر طبابت در شعر و ادب نیز دست داشت. مردی خودپسند و مغرور بود. منصب سه هزاری داشت و در اواخر حیات در اکبرآباد گوشه نشین شده بود. نمونه شعر او:

دلم به هیچ تسلی نمی شود حاذق بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم

*

بوی گل امشب زدود شمع می آید مگر بلبل اشکی بر سر خاکستر پروانه ریخت

*

زهر تسبیح دستم عار دارد که سبجه در میان زَنار دارد

۸- حسن بیگ رفیع مشهدی:^۱ از مردم مشهد است. بعضی هم او را قزوینی می‌دانند که چون در مشهد ساکن بوده، مشهدی خوانده شده است. در سال ۱۰۵۴ هـ به‌دربار شاه‌جهان پیوسته است. در پایان عمر به‌علت کبر سن از کار کناره‌گرفت و در شاه‌جهان‌آباد گوشه‌نشینی اختیار کرد. نمونه شعر او:

شب شد وافروخت هرکس از چراغی‌خانه را
بازمی‌باید زغیرت سوختن پروانه را
درخم زلفش دلم از بیقراری شد خلاص
خانه تاریک عاقل می‌کند دیوانه را
یار اگر ساقی نباشد باده خوردن خوب نیست
برسر مینای می باید زدن پیمانه را

۹- حسن فروغی:^۲ از کشمیر است. آوازه سخنش به‌همه جا رسیده، مردی فروتن است، شعر اندک می‌گوید اما شعری که می‌گوید دلنشین است. در سال ۱۰۷۷ هـ در شاه‌جهان‌آباد درگذشته است. نمونه شعر او:

با زبان حال سنگ راه می‌گوید بلند می‌خورد پا هرکه بر افتادگان پا می‌زند

✱

از آن غم وطنم نیست کز سبکبالی همیشه همچو کمانست خانه بردوشم

✱

ای که در رفتن شتاب تیر دارد عمر تو چون کمان بهر که می‌سازی منقش خانه را

۱۰- راجه شمبر ناتھ سنگه:^۳ از شاعران هندوی دربار شاه‌جهان بود.

۱۱- رضی دانش:^۴ میررضی دانش از مشهد است و فرزند میرابوتراب متخلص

به «ترابی». رضی نخست به‌مکه معظمه رفت. پس از ادای فریضه حج چون پدرش در

۱- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۲۹ - ۳۳۰؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۴۵۳ - ۴۶۰.

۲- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۳۴. ۳- بزم تیموری، جلد ۲، ص ۲۳۷.

۴- همان، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.

هندوستان بود، راهی آن دیار شد. در عهدشاه جهان به هند رسید و در سال ۱۰۶۵ هـ قصیده‌یی در مدح شاه گفت. مدّتی با شاهزاده داراشکوه به سر برد. بیت زیر موردپسند شاهزاده قرار گرفت و صدهزار ریه انعام داد:

تاک را سیراب کن ای ابرنیشان در بهار قطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود؟
میر مدّتی هم در بنگاله با شاهزاده محمدشجاع به سر برد، بعد به حیدرآباد دکن رفت و نزد قطب شاه عبدالله والی آنجا اعتباری به هم رسانید. عاقبت در سال ۱۰۶۰ هـ میرابوتراب در حیدرآباد درگذشت و در دایره میرمحمد مؤمن استرآبادی که گورستان مخصوص ایرانیان است و بسیاری در آنجا دفن شده‌اند، مدفون شد. قطب شاه میررضی را نایب‌الزیاره خود کرد و به مشهد فرستاد. میر در سال ۱۰۷۶ هـ در مشهد درگذشت. نمونه شعر او:

عینکی باید مرا از شیشه می ساختن تا توانم خواند در پیری خط پیمانه را

✱

صفحه دشت به امداد رفیقان طی کن چون قلم بی دو سه یاری به سفر نتوان رفت

✱

توبه می گر کهن شد حسرت می تازه است دست از این آب خون آلود نتوان پاک شست

۱۲- سمیدای گیلانی:^۱ مخاطب به بی‌بدل خان از هنرمندان و شاعران سده یازدهم هجری است. در حکاک، خطاطی، جواهرشناسی، زرگری و ساختن ماده تاریخ استادی ماهر بوده است. در زمان جهانگیر به هند رفت و به داروغگی زرگرخانه شاهی منصوب شد. در زمان شاه جهان هم همان سمت را داشت. تخت مرصع شاه جهانی معروف به تخت طاووس به سرپرستی او در مدت هفت سال ساخته شده است. تاریخ وفاتش معلوم نیست. نمونه‌یی از شعر او:

ز تاب عشق هرگه پیش او بی تاب می گردم

گاهی از شرم آتش می شوم گه آب می گردم

به روی چون زرم هرگاه خندد دلستان من

به گردش مضطرب چون قطره سیماب می گردم

نسیمی گر وزد برتار زلف عنبرافشانش

چوزلف مشکبویش گرم پیچ و تاب می‌گردد

۱۳- سعید ملتانی:^۱ ملا محمد سعید ملتانی از علما و شعرای دوره شاه جهان بود. شاه جهان او را به تعلیم شاهزاده مراد گماشته بود. چون مراد به حکومت گجرات تعیین شد، ملا سعید همراه وی به گجرات رفت. به سبب دانش او داراشکوه او را به دستگاه خود دعوت کرد. او در زمان اورنگ زیب منصب چهارصدی داشت. دیوانی داشت. نمونه شعر او:

چه دولت است که با این قدخمیده خویش

به برکشیده‌ام آن سرو سرکشیده خویش

ز فرقت تو چه گویم که قصه طوفان

شنیده‌ای تو و من دیده‌ام به دیده خویش

۱۴- شیدا، ← شاعران دربار جهانگیر.

۱۵- صائب تبریزی:^۲ میرزا محمد علی متخلص به صائب بزرگترین شاعر قرن یازدهم هجری است. سال تولدش معلوم نیست، چون شصت و پنج یا هفتاد سال زیسته است، ممکن است میان سالهای ۱۱۰۶ - ۱۱۱۱ ه تولد یافته باشد. زادگاه او را بعضی تبریز و بسیاری اصفهان می‌دانند. پدرش میرزا عبدالرحیم از بازرگانان نیکنام تبریز بود که خود یا پدرش به دستور شاه عباس همراه عده‌یی از بازرگانان سرشناس تبریز به اصفهان کوچید و در محله عباس آباد اصفهان سکونت گزید. این مهاجران را تبارزه (تبریزیان) اصفهان نامیده‌اند. عموی صائب شمس‌الدین تبریزی معروف به شیرین قلم است که خطاط و عارف بوده، صائب خط را از عموی خود آموخته است.

صائب پس از رسیدن به سن بلوغ به مکه و مدینه سفر کرد و در بازگشت به مشهد رفت و در سال ۱۰۳۴ ه عزم سفر هند کرد و به هرات و کابل رفت. در کابل به دیدار میرزا

۱- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۶.

۲- بزم تیموریه، جلد ۲، ص ۱۹۶ - ۲۰۹؛ تاریخ ادبیات، سبحانی، جلد ۳، ص ۸۷ - ۹۴.

احسن معروف به ظفرخان که مردی ادیب و شاعر بود نایل آمد. این شخص از طرف سلطان هند حکومت کابل را داشت. پس از مدتی که ظفرخان به قصد دیدار شاه جهان به دکن می‌رفت، صائب را با خود به دربار شاه جهان برد.

صائب و ظفرخان جزو ملازمان شاه جهان بودند. به صائب خبر رسید که پدرش برای دیدار او به اکبرآباد هند آمده است. از شاه اجازه خواست تا به دیدار پدر رود. صدور این اجازه به تأخیر افتاد. چون حکومت کشمیر به ظفرخان محول شد، صائب نیز همراه او به کشمیر رفت و از آنجا به همراه پدر به ایران سفر کرد. روزگار این دو یار صمیمی را بار دیگر به هم نرسانید، ظفرخان پیش از صائب درگذشت.

بعد از ورود به اصفهان صائب دیگر به سفرهای دور و دراز نرفت. تنها به قم، قزوین، اردبیل و یزد سفر کرد و در هر شهری به دیدار عالمان رفت. به نوشته اولیاچلی، جهانگرد ترک، صائب در سال ۱۰۵۰ هـ در تبریز بوده است. در این ایام صائب شهرتی یافته بود و ملک الشعرایی شاه عباس دوم به او واگذار شده بود.

صائب از حکیم رکن الدین مسعود کاشانی متخلص به مسیح و حکیم شرف الدین حسن شفایی اصفهانی که هر دو از دانشمندان و طبیبان و شاعران عصر خود بودند، تلمذ کرده است.

صائب در سنین پیری از اصفهان خارج نشد. در باغی درون تکیه‌یی که طبق رسم آن زمان ثروتمندان برای خود می‌ساختند اقامت گزید. شاعران برای دیدن او پابره‌نه به اصفهان می‌رفتند. او در زمان حیات خود شهرتی بی‌نظیر یافته بود.

صائب شاعری پرشعر بود. عدد ابیات دیوانش را هشتاد هزار، صد و بیست هزار، دویست هزار، سیصد هزار و حتی بیش از این مقدار نوشته‌اند. مرحوم استاد جلال الدین همایی نقل کرده است که دیوانی از صائب را دیده است که دویست هزار بیت کامل داشته و ابیات آن از روی بیت‌شمار تعیین شده بوده است.

صائب علاوه بر آنکه خود گزیده‌یی از اشعار خویش فراهم ساخته است، ابیات متحد المعانی را هم یکجا گردآورده و هر یک را به نامی موسوم کرده است. مثلاً اشعاری را که در وصف اندام معشوق است به «مرآت الجمال» و ابیات مربوط به آینه و شانه را «آرایش نگار» و شعرهای مربوط به می و میخانه را «میعانه» و گزیده مطالع غزل‌های خود را «واجب الحفظ» نامیده است.

در منزل صائب شخصی به نام عارف تبریزی اقامت داشته که به اداره امور کتابت و کتابخانه صائب مشغول بوده است. این عارف از رسم الخط صائب چنان ماهرانه تقلید می کرده است که اغلب خط او را با خط صائب اشتباه می کنند. عارف تبریزی منتخباتی از اشعار صائب را فراهم کرده است. صائب چنان که در شعر اهل تقلید نبوده، در خط هم رسم الخطی داشته که مرحوم امیری فیروزکوهی آن را نوعی تعلیق تحریری نامیده است که پخته و یک دست است. خط عارف نسبت به خط صائب خام و ناپخته است. در کتابخانه مجلس نسخه‌یی از دیوان حافظ ظاهراً به شماره ۱۰۰۷ نگهداری می شود که مرحوم بهار در پشت کتاب استنساخ آن را به خود صائب منسوب دانسته است، اما مرحوم امیری فیروزکوهی عقیده دارد که این کتاب به خط عارف تبریزی است نه صائب. از جمله آثار قلمی صائب کلیات شمس است و بعضی از دیوانها را هم به خط او دیده اند. سفینه‌یی در دست است شامل آثار ۶۹۱ تن از شاعران مختلف، قریب بیست و پنج هزار بیت، نسخه‌یی از این سفینه به خط عارف تبریزی در اختیار مرحوم وحید دستگردی بوده که کاتب از روی خط صائب استنساخ کرده است. صائب آثاری در قالب مثنوی هم دارد.

مثنوی قندهارنامه یا عباسنامه درباره جنگهای شاه عباس دوم و فتح قندهار است در بحر متقارب مثنی مقصور (فعولن فعولن فعولن) که در سال ۱۰۵۹ هـ ساخته است. صائب مردی باصفا و دارای خلق و خلق ملکوتی بوده، از هر کسی که در شعر خود نام می برد، او را به نیکی می ستاید. تیغ زبان را به زخم هیچ کس آشنا نساخته است.

از بزرگان ادب گذشته نظیر: کمال الدین اصفهانی، مولانا جلال الدین رومی، سعدی و حافظ استقبال کرده و نام آنان را در مقطع غزل آورده است. اما از متقدمان به مولانا جلال الدین بیش از دیگران نظر داشته و از معاصران بیش از همه به نظیری نیشابوری معتقد بوده است و همیشه آرزو می کرده که در سخن به مقام نظیری برسد.

صائب در سال ۱۰۸۱ هـ در اصفهان درگذشته است. گفته‌های دیگری که در این باب نقل شده است، صحیح نیست. سنگ قبر او که به خط محمد صالح خوشنویس است و سال ۱۰۸۷ هـ را نشان می دهد، سال نصب سنگ روی قبر صائب است نه سال وفات وی.

قبر صائب که در محله لبنان (Lanbān) اصفهان در محلی به نام تکیه میرزا صائب

قرار دارد، در سال ۱۳۴۰ هجری به همت مرحوم استاد جلال الدین همایی پیدا شده است. مقبره‌های خانواده صائب هم در اطراف قبر او قرار دارند.

صائب پسری به نام میرزارحیم داشته که در تذکرها یکی دو بیت از وی نقل کرده‌اند. نوه او میرزا محمدعلی نام دارد که از زوی میرزایان بدر آمده و به سلک علما پیوسته است.

صائب و شعر او مدّتی دراز در گمنامی مانده است. او از سراینندگان سبک هندی است. شعر صائب از نظر توصیف جزئیات و تجسّم حقایق حیات به نثر اروپایی شباهت دارد. صائب به مدیحه‌سرایی هم پرداخته است. نام ممدوحانی چون ظفرخان، و پدر وی ابوالحسن تربتی، شاه جهان و شاه عباس دوم را در دیوانش توان یافت. تعداد قصاید مدحی او به چهل قصیده نمی‌رسد. قصایدی را که دربارهٔ ظفرخان احسن ساخته قصاید مدحی نمی‌توان شمرد، آن قصاید از اخوانیّات به شمار می‌آیند.

عمده‌ترین ویژگی شعر صائب «تمثیل» است. غزلی در دیوان صائب نمی‌توان یافت که چند تمثیل نداشته باشد. خصیصهٔ دیگرش «تازگی اندیشه» است، دیگر آن که او «جویندهٔ زیبایی در غرابت» است، دیگر کاربرد «صورخیال» است. غزل را صائب در همهٔ زمینه‌ها مانند عشق‌بازی، وصف طبیعت، پند و اندرز به کار برده است. در شعر صائب در زمینهٔ هر موضوعی مطلب می‌توان یافت. صائب شاعر تک‌بیت‌هاست. در غزلیات صائب ابیاتی می‌توان یافت که برجسته‌تر از دیگر ابیات آن غزل است. این بیت‌های برجسته اکثر حکم مثل پیدا کرده است. نمونهٔ شعر او:

سهل مشمر همت پیران باتدبیر را	کز کمال بال و پر پرواز باشد تیر را
ریشهٔ نخل کهنسال از جوان افزون‌ترست	بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را
عقل دوراندیش بر ما راه روزی بسته است	ورنه هر انگشت پستانی است طفل شیر را
می‌رسد آزار بدگوهر به نزدیکان فزون	زخم اوّل از نیام خود بود شمشیر را
کشور دیوانگی امروز معمور از منست	من به پا دارم بنای خانهٔ زنجیر را
نیست صائب ممکن از دل عقدهٔ غم واشود	ناخنی تا هست در کف پنجهٔ تقدیر را

۱۶- ظفرخان احسن: ^۱ احسن الله ملقب به ظفرخان و متخلص به احسن پسر

رکن السلطنه خواجه ابوالحسن تربتی از امرای بانفوذ هند است. ابوالحسن خان در زمان جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) به هند رفت و با احترام در دربار پذیرفته شد و وزارت شاهزاده دانیال پسر اکبر و صدارت دکن به وی واگذار شد. جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ) او را به پایتخت خواند و به وی منصب «میربخشی» که از منصب های بلند بود عطا کرد. پس از مرگ اعتمادالدوله تهرانی به پایه وزارت اعلی رسید و در سال نوزدهم سلطنت جهانگیر (۱۰۳۳ هـ) با حفظ مقام، صوبه داری کل کابل نیز به عهده او گذاشته شد. چون او به ایفای وظایف درباری مشغول بود، پسرش احسن الله با لقب «ظفرخان» به وکالت پدر به کابل رفت. در عهد پادشاهی شاه جهان خواجه ابوالحسن به منصب شش هزاری و شش هزار سوار ارتقا یافت و در سال ۱۰۴۱ هـ صاحب صوبگی کشمیر بدو تفویض شد. باز نظر به بلندی مقام و سالخوردگی از ملازمت پادشاه دور نشد و پسرش به نیابت به جای پدر رفت. چون سال بعد یعنی ۱۰۴۲ هـ خواجه ابوالحسن در هفتادسالگی درگذشت، منصب صوبه داری کشمیر رسماً به ظفرخان داده شد. او مدتها در حکومت کشمیر بود. سرزمین تبت را فتح کرد و به متصرفات امپراتوری تیموری افزود و در پایان حیات در لاهور به استراحت پرداخت و در سال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۳ م درگذشت و در لاهور در محلی به نام مغلوبه دفن شد.

از ظفرخان آثاری برجای مانده که عبارتند از: کلیات/شعار، او دستور داده بود کتابی به نام احسن الحکایات گردآوری کنند، تنها نسخه آن در کتابخانه بانکی پور است، کتاب دیگر احسن الدعوات است که نسخه یگانه آن به شماره ۸۲۴ در کتابخانه مجلس ایران است. ظفرخان مجموعه ای از اشعار شاعران معاصر خود را گردآوری کرده و بر پشت اوراق تصویر هر شاعر را هم افزوده بوده است. این مجموعه اشعار متأسفانه تاکنون در هیچ کتابخانه بی به دست نیامده است.

ظفرخان از مشوقان بسیار بزرگ شاعران پارسی گوی و از مروّجان سرسخت زبان و ادب فارسی در هند بود. چون مردی گشاده دست و بلندهمت بود، شاعران از هر سوی به درگاه او روی می آوردند. شاعرپوری او از آن رو بود که خود او شاعر بود و با شاعران دوستی داشت و بزرگانی چون کلیم، قدسی، صیدی و صائب از دوستان او بودند. صائب بیش از دیگران به وی اختصاص داشت و مدایحی درباره او سروده است.

ظفرخان هم به صائب ارادت بسیار می ورزید و شیوه او را در سخنوری دنبال می کرد. ظفرخان قصیده، غزل و مثنوی می سرود. مثنویات او را آقای دکتر محمداسلم خان در سال ۱۳۶۴ در دهلی تصحیح و چاپ کرده است.

میرزا محمد طاهر ملقب به «عنایت خان» و متخلص به «آشنا» پسر ظفرخان احسن نیز از شاعران و نویسندگان بود. در اواخر پادشاهی شاه جهان مدتی رئیس کتابخانه او بود، در آن مدت از سه کتاب محمد امین قزوینی، عبدالحمید لاهوری و محمد وارث، خلاصه‌یی به نام «ملخص» در تاریخ عهدشاه جهان فراهم آورد. سرانجام در سال ۱۰۸۱ هـ در کشمیر درگذشت.

نمونه شعر ظفرخان احسن:

بیا ساقی می‌گسارم بیا	بیا ای تو دشمن خمارم بیا
به یک جام بشکن خمار مرا	به می تازه کن نوبهار مرا
بهارست ای ساقی می پرست	به یک جام صد توبه باید شکست
می می همچو خون کبوتر بیار	به این خون بود تشنه بار خمار
بهارست و سیرچمن دلکش است	صبا را ازو نعل در آتش است...

۱۷- غنی کشمیری: ^۱ ملا محمد طاهر کشمیری متخلص به «غنی» از پارسی‌گویان کشمیر و از بزرگان شعر است. طایفه وی اصلاً از خراسان بوده و به همراه میرسید علی همدانی عارف مشهور به کشمیر مهاجرت کرده‌اند. ظاهراً وی در سال ۱۰۴۰ هـ در شهر سرینگر ولادت یافته است. در آغاز از ملا محسن فانی (م ۱۰۸۲ هـ) به کسب دانش پرداخت و در شعر و ادب نام‌آور شد. اما هرگز به قدرتمندان نزدیک نشد و در عزلت و ریاضت زندگی گذراند و در سال ۱۰۷۹ هـ درگذشت. پس از درگذشتش دوست او محمد علی ماهر (م ۱۰۸۹ هـ) دیوانش را گردآوری کرد. غنی از جمله شاعران و سخنوران هند است که به شیوه گویندگان آن عهد توانسته است به خوبی از عهده بیان خیالهای دقیق خود در زبان استعاره و ایهام برآید. چاشنی عرفان به گفتارش جلوه‌های دلپذیر می‌دهد. نمونه شعر او:

۱- عمل صالح. جلد ۳. ص ۳۳۱-۳۳۲. تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، ص ۱۲۵۵-۱۲۶۰؛ فارسی ادب... ص

جان را به کوی دوست روان می‌کنیم ما	یعنی که کار عشق به جان می‌کنیم ما
مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود	مانند نی به دیده فغان می‌کنیم ما
مشهور در سواد جهان از سخن شدیم	همچون قلم سفر به زبان می‌کنیم ما
توان چو زاهد از ره خشکی به کعبه رفت	کشتی به بحر باده روان می‌کنیم ما
ما را چو شمع مرگ بود خامشی غنی	اظهار زندگی به زبان می‌کنیم ما

۱۸- فیضا:^۱ برادر بزرگ ابوالبرکات متخلص به منیر است. مردی فروتن بود. به سال ۱۰۷۰ هـ درگذشته است. نمونه شعرش نقل نشده است.

۱۹- کلیم کاشانی:^۲ ابوطالب کلیم اهل همدان است به سبب طول اقامتش در کاشان به کاشانی مشهور شده است. کلیم از شاعران مشهور قرن یازدهم هجری است. در کاشان و شیراز تحصیل کرده است. او را خلاق المعانی دوم لقب داده‌اند. در جوانی در عهد سلطنت جهانگیر به هند رفت، ابتدا ملازم شاهنوازخان صفوی از امرای جهانگیر شد. مدتی بعد به وطن بازگشت و دو سال و نیم بعد دوباره به هندوستان سفر کرد. کلیم در ابتدا طبعی پخته نداشت و شاید علت بازگشت او به ایران عدم توفیق او در دربار هند باشد. او در این سفر بسیار سختی کشید و به اتهام جاسوسی مدتی به زندان افتاد. در اوایل سلطنت شاه جهان به دربار او رفت و از او لقب ملک الشعرا یی یافت. همراه شاه جهان به کشمیر رفت، چنان شیفته آب و هوای آن شهر شد که از سلطان خواست به وی اجازه دهد که در کشمیر اقامت کند، این درخواست پذیرفته شد. شاه جهان در سال ۱۰۵۵ هـ به کشمیر بازگشت. کلیم قصیده‌یی در تهنیت سرود و صله فراوان گرفت. سرانجام به سال ۱۰۶۱ هـ در کشمیر درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.

کلیم مردی قانع، بخشنده و منیع الطبع بود. هر صله‌یی که می‌یافت میان فقرا و اهل کمال تقسیم می‌کرد. با شاعران معاصر خود به احترام رفتار می‌کرد. نسبت به صائب محبتی خاص داشت. برخلاف شاعرانی که مدتی در هند گذرانیده، سپس زبان

۱- عمل صالح، ۳، ص ۳۲۱.

۲- مغلونکی ملک الشعرا، ص ۲۲۷ - ۲۸۰؛ تاریخ ادبیات، سبحانی، ۳، ص ۸۲ - ۸۵؛ بزم تیموری، ۲، ص ۱۷۵؛ خزانه عامره، ص ۳۹۱-۳۹۳.

به نکوهش آن دیار گشوده اند، کلیم هرگز از هند بد نگفته است. هجو را هم نمی پسندید. می گفت در بنم می آید که در آب بقای شعر، زهر هجو در آمیزم.

کلیم در سرودن انواع شعر مهارت دارد. قصیده، مثنوی و غزل دارد که مجموع آنها را بیست و چهار هزار بیت نوشته اند. مثنویهای او به زبانی ساده و گاه دور از انسجام ساخته شده است. کلیم بسیاری از لغات هندی را وارد شعر خود کرده است. درباره بسیاری از وقایع که در ایام حیات دیده شعر سروده است.

کلیم مثنوی به نام *شاه جهان نامه* یا *پادشاه نامه* در پانزده هزار بیت در بحر متقارب مثن مقصور (فعولن فعولن فعولن فعول) در کشور گشایهای شاه جهان دارد.

در قصاید او حال و هوای غزل پیدا شده است. تشبیب قصایدش بیشتر از امور واقع مثلاً سردی و گرمی هوا، سختی و رنج سفر و امثال آن گرفته شده است. مبالغه، تشبیه، حسن تعلیل و مغالطه در قصاید او به حدّ وفور دیده می شود.

هنر اصلی کلیم در غزل جلوه گر است. صفت ممتاز غزل او مضمون آفرینی، خیال بندی و تمثیل است. کلیم شاعری است که در این عهد تمثیل را وارد شعر کرده است و در این باب پیشتاز شمرده می شود. اگر شاعری کاربرد تخیل باشد، کلیم به تمام معنی شاعر است، زیرا که اکثر ابیات او منظری از تخیل است. کلیم زبان روزمره را در شعرش استعمال کرده است. نمونه شعر او:

پیری رسید و موسم طبع جوان گذشت	تاب تن از تحمّل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دید دوباره نیست	رو پس نکرد هرکه از این خاکدان گذشت
در راه عشق گریه متاع اثر نداشت	صدبار از کنار من این کاروان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازد به عالمی	یا همتی که از سرعالم توان گذشت
در کیش ما تجرّد عنقا تمام نیست	در بند نام ماند اگر از نشان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش	آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به آن و این	روز دگر به کنند دل زین و آن گذشت

۲۰- محمد جان قدسی:^۱ حاجی محمد جان قدسی مشهدی از استادان سخن و تازه گویان و نوآوران قرن یازدهم هجری است. از مشهد است. مدتی به عراق عجم رفت

و دوباره به مشهد بازگشت. در سال ۱۰۳۰ ه که تولیت آستان قدس به میرزا ابوطالب صفوی واگذار شد، خزانه‌داری به عهده محمدجان بود. در سال ۱۰۳۸ ه با درگذشت شاه عباس و روی کار آمدن شاه صفی کشور دچار ناآرامی شد، خراسان به فتنه ابوالغازی سلطان والی خوارزم و برادرش اسفندیارخان گرفتار شد. چند بار از بیکان به آنجا تاختند. در اثنای سفر کوتاهی که محمدجان برای تقدیم دیوان خود به حسن خان شاملو به هرات رفته بود، پسر بیست ساله اش محمدباقر که شاعر بود و فرزندان خُرد هم داشت بر اثر بیماری درگذشت. قدسی در مرثیه فرزند اشعاری دارد که از آثار برجسته اوست. قدسی با دل شکسته قصد سفر کرد. در پنجاه سالگی در سال ۱۰۴۲ ه به هند رفت. در سال ۱۰۴۵ ه شاه جهان قدسی را به زور وزن کرد و در ۱۰۵۰ ه صد سکه طلا به وی داد. سرانجام در ۱۰۵۶ ه در لاهور درگذشت.

کلیات آثار قدسی مشتمل بر قصیده، غزل، ترکیب، ترجیع، قطعه، رباعی و مثنوی است. قصایدش در مدح و منقبت ائمه (ع) و برخی در ستایش بزرگان و شاه جهان است. دو ساقی نامه دارد. مثنوی در بحر متقارب به تقلید ظهوری ترشیزی سروده است. از مثنویهای دیگر او *ظفرنامه شاهجهانی* است به بحر متقارب در هفت هزار بیت. مثنوی هم در تعریف باغات کشمیر سروده است.

دیوان قدسی را شخصی به نام «مقیم» گرد آورده و دیباچه‌یی بر آن نوشته است. جلالای طباطبایی از منشیان دربار شاه جهان نیز در سال ۱۰۴۸ ه دیباچه‌یی بر دیوان قدسی نوشته است. نمونه شعر او در سوگ فرزند:

بهم رسید پس از طوف یثرب و بطحا	به عرض سی و دو سالم سر دوماه سفر
زیست ساله جگر گوشه ام ندانستم	شود اسیر به داغ هزار ساله جگر
سفر گزیدم و در خانه دلم افتاد	هزار رخنه زندانه‌های سین سفر
مرا ز فرقت فرزند شد جگر سوراخ	مباد داغ دل من نصیب هیچ پدر
غم پسر زوفات پدر بود میراث	بلاست اینکه نشیند پدر به مرگ پسر
خبر زگمشده اش یافت عاقبت یعقوب	مرا ز گمشده خود کسی نداد خبر
خدا شکیب کرامت کند فراخور درد	و گرنه کار زهر مشکل است مشکل تر
نخست مصرع بیت القصیده هنرم	چگونه شد که چنین محو گشت از دفتر؟...

۲۱- محمدحسین آشوب:^۱ محمدحسین از ساری مازندران است و تخلص «آشوب» را برگزیده. ابیات مدون او بالغ بر ده هزار بیت بوده است. او بارها به هندوستان سفر کرده، سرانجام در سال ۱۰۶۷ هـ در آگره درگذشته، مدفنش در آن شهر است. نمونه شعر او:

سبزه از مژگان من سرمشق شادابی گرفت نرگس از چشم ترم تعلیم بی‌خوابی گرفت
نقد چشم را به زور از مردم چشم ربود گرد او گردم که باج از مردم آبی گرفت

*

درحقیقت همه چون مظهر انوار تو بود هر که بر هرچه نظر کرد پرستید او را

۲۲- محمدطاهر آشنا:^۲ همه مأخذ نامش را میرزا محمدطاهر نوشته‌اند، فقط در *تذکره شعرای کشمیر* نامش عنایت‌الله آمده است. «آشنا» تخلص اوست. پسر ظفرخان احسن است. تولدش در سال ۱۰۳۷ هـ / ۱۶۲۷ م بوده است. مادرش بزرگ خانم خواهرزاده ممتاز محل، ملکه محبوب شاه جهان است. نزد پدر خود تعلیم دیده و مردی فرهیخته است. وی ابتدا به مقام داروغگی حضور (وزارت دربار) رسید و سپس در سال ۱۰۶۸ هـ به منصب داروغگی کتابخانه سلطنتی منصوب شد. تاریخ درگذشت او را سال ۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶ - ۱۶۶۷ م و برخی ۱۰۸۱ هـ / ۱۶۷۰ - ۱۶۷۱ م دانسته‌اند. از محمدطاهر سه اثر در دست است. یکی دیوان اوست، شامل غزل، قصیده و رباعی، مجموع آن در ۳۷۵۲ بیت، دوم *تاریخ فرحبخش و سوم ملخص* که تلخیصی است از سه کتاب تاریخی عهد شاه جهان که مؤلف در زمان ریاست کتابخانه تألیف کرده است و خود از مشهودات خویش هم بر آن افزوده است.

محمدطاهر در شعر مضامینی دقیق به کار برده و چون دیگر شاعران هندی به تمثیل یا ارسال‌المثل توجه داشته است و این نکته قدرت و تسلط او را بر زبان فارسی نشان می‌دهد. دو بیت زیر از اوست:

دولت به وقت تیرگی بخت نکبت است جاروب وقت شام پریشانی آورد

۱- بزم: ۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ کاروان، ۱، ص ۳ - ۴.

۲- بزم: ۲، ص ۲۱۵ - ۲۱۹؛ ملخص سخنرانی نگارنده در علیگر تحت عنوان: «دربارۀ ملخص یا شاه جهان‌نامه محمدطاهر آشنا معروف به عنایت‌خان» و مأخذ ذکر شده در آن سخنرانی.

*

الفت میانه دو ستمگر نمی‌شود دندان مار دسته خنجر نمی‌شود

۲۳- محسن فانی:^۱ شیخ محسن پسر شیخ حسن کشمیری متخلص به «فانی» از شاعران پارسی‌گوی سده یازدهم هند است. چون عده‌یی از شاعران هند زیردست او پرورش یافته‌اند، مقامی خاص در تاریخ ادب فارسی هند دارد. غنی کشمیری و حاجی محمداسلم متخلص به «سالم کشمیری» از تربیت‌یافتگان او بودند.

فانی پس از کسب مقدمات دانشهای عقلی و نقلی به سیاحت در هند پرداخت و به سبب آشنایی با مذهبها و مردم گوناگون کتاب *دبستان مذاهب* را تألیف کرد. در اثنای سفر به بلخ رفت و مدتی ملازم محمد ندرخان والی آن شهر بود و او را در قصیده‌هایی مدح گفت. پس از بازگشت بر اثر آشنایی با شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاه جهان مقام صوبه‌داری اله آباد را یافت و در آنجا با صوفیی به نام محب الله اله آبادی آشنا شد و دست ارادت به وی داد و از آن ایام اشعار او رنگ صوفیانه یافت.

صوبه‌داری فانی زیاد طول نکشید، پس از آنکه شاه جهان بلخ را فتح کرد دیوان فانی را با قصایدی که در مدح محمد ندرخان گفته بود، در آنجا یافتند و عزلش کردند. برایش مقرری تعیین کردند، در کشمیر ماند و به تدریس مشغول شد و سرانجام در سال ۱۰۸۲ ه در همان جا درگذشت.

آثار دیگرش عبارتند از: *نجات المؤمنین، شرح عین‌العلم*. دیوانش مشتمل است بر قصیده، غزل، قطعه و رباعی. در قصایدش غیر از ندر محمدخان والی بلخ، محب الله اله آبادی، شاه جهان، داراشکوه، ظفرخان احسن، ملاشاه بدخشانی و میان میر از پیشروان سلسله قادریه را ستوده است. مثنویهایش عبارتند از: *مصدر الآثار، ناز و نیاز، ماه و مهر، هفت اختر، و میخانه* و همه را به تقلید از نظامی گنجوی سروده است. دیوان و مثنویهایش جداگانه چاپ شده است.

اما *دبستان مذاهب* که کتابی فارسی درباره ادیان و مذاهب گوناگون مخصوصاً درباره اعتقادات پارسیان و هندوان است در دوازده تعلیم نوشته شده و هر تعلیم بر چند «نظر»

۱- بزم، ۲، ص ۲۲۰ - ۲۲۵؛ عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۳۰ - ۳۳۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، ص ۱۲۸۵ -

۱۲۸۸، و ۱۴۷۹ - ۱۴۸۱؛ دبستان مذاهب، جلد ۲، تعلیقات.

تفسیم شده، «نظرهای» تعلیم نخست بستگی مؤلف را به تعلیمات آذرکیوان ثابت می‌کند، اما چون مؤلف نامی از خود در کتابش نبرده است، معلوم نیست که کتاب را چه کسی تألیف کرده است. گاهی آن را به شیخ محسن فانی نسبت داده‌اند، و بعضی به سید ذوالفقار علی حسینی اردستانی متخلص به «موید» و معروف به «مویدشاه» منسوب می‌دانند و گروهی آن را از کیخسرو اسفندیار پسر آذرکیوان می‌دانند. مؤلف چنان که از متن کتابش برمی‌آید در پتنه در ولایت بیهار زاده شده، با آذرکیوانیان محشور بوده، به همراه چندتن به اکبرآباد رفته و بعدها برای تهیه مطالب کتابش به مسافرت‌های گوناگون رفته و کتابش را در ۱۰۵۵ هـ آغاز کرده و در میان سالهای ۱۰۶۴ - ۱۰۶۷ هـ به پایان رسانده است. این کتاب در کلکته و بمبئی و تهران چاپ شده، در سال ۱۳۶۲ هـ ش به همراه تعلیقات به‌اهتمام آقای رحیم رضا زاده ملک دوباره به چاپ رسیده است. نمونه شعر فانی:

وه که در وقت میم‌زان گل رخسار جدا	گل جدا آتش من تیز کند خار جدا
چه فراقست که جانان چو جدا گشت از من	دل زجان گشت جدا جان زتن زار جدا
درو دیوار جدا گشت زهم بس که زدم	سر جدا بر سر آن کوی و به دیوار جدا
ساقیا داروی بیهوشیم افکن در می	که نیاید به سرم هوش زدندار جدا
فانیا جام می نوش درین دهر اگر	بیخودی خواهی ازین دلبر خمار جدا

۲۴- محمد علی ماهر:^۱ از شاعران صوفی مشرب سده یازدهم هجری است. از دوستان غنی کشمیری بود و دیوان او را پس از وفاتش گردآوری کرده است. نمونه شعر او:

هر کجا سالک زخود گردد جدا	از همان منزل خدایش هم‌رهست
*	
به حرف و صوت میسر نگرده آزادی	بین اسیر قفس طوطیان گویا را
*	
پیری که نشان ناتوانی است	خاکستر آتش جوانی است

۲۵- محمدقلی سلیم:^۱ میرزا محمدقلی سلیم طرشتی تهرانی از شاعران نیمه اول سده یازدهم هجری است. نوشته‌اند که تحصیل منظم نداشت. نخستین روزگار شاعری را در لاهیجان به سر برد. در زمان شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه) و آغاز سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه) در اصفهان به سر برد. به شیراز رفت و به پایمردی میرزا ابوالحسن حسینی فراهانی ادیب و شاعر قرن یازدهم و شارح دیوان انوری به امام قلی خان والی فارس (م ۱۰۴۲ ه) معرفی شد و مدتی در خدمت او به سر برد، در آنجا هم کاری از پیش نبرد و راه هند در پیش گرفت و به گجرات رفت. به خدمت اسلام خان درآمد. مدتی او را مدح گفت، به آگره و لاهور رفت و سپس در کشمیر اقامت گزید و در ۱۰۵۷ ه در همان جا درگذشت و در مزارالشعرا کشمیر به خاک سپرده شد.

دیوان سلیم مشتمل بر نه هزار بیت در قصیده، غزل، قطعه و رباعی است و مثنویهای او «قصا و قدر» و «وصف کشمیر» در ۱۸۰۰ بیت است، «جنگ اسلام خان» یا فتح بنگاله مثنوی تاریخی اوست در شرح فتوحات اسلام خان در بنگال.

سلیم را به نازکی خیال و خلق مضمونهای دقیق و سعی در ارسال المثل ستوده‌اند. زبانش در شعر ساده و گاه سست و نزدیک زبان عامیانه است. شاعران بسیاری از مضامین او را بعدها در شعر خود به کار برده‌اند. حتی صائب هم بعضی مضامین او را در شعر خود آورده است. نمونه شعر او:

ای به غیر از منِ ناکام به کام همه کس	باده وصل تو چون آب به جام همه کس
به کسی هر نفس الفت نتوان کرد ای دل	چون کبوتر منشین بر لب بام همه کس
باده ناب چه خاصیت خاصی دارد	که حلال تو شد ای شیخ و حرام همه کس
قاصد آورد به یاران خبر یار سلیم	بود در نامه به جز نام تو نام همه کس

۲۶- میرالهی همدانی، «شاعران دربار میرزاغازی بیگ ترخان.

۲۷- میرصیدی تهرانی:^۲ میرسیدعلی متخلص به «صیدی» از سادات تهران و از

۱- عمل صالح، ص ۳۲۵ - ۳۲۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، ص ۱۱۵۸ - ۱۱۶۷.

۲- بزم تیموری، جلد ۲، ص ۲۳۴؛ کاروان هند، جلد ۱، ص ۷۴۲ - ۷۴۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، ص

شاعران قرن یازدهم هجری است. در اصفهان کسب دانش کرد و در سال ۱۰۶۵ هـ به هند به دربار شاه جهان رفت. مورد عنایت شاه جهان و دخترش جهان آرایگم قرار گرفت. در سال ۱۰۶۹ هـ در حدود سی سالگی در دهلی درگذشت. قصیده‌یی در مدح شاه جهان و مثنوی در تعریف کشمیر دارد. بیشتر به غزل توجه داشته، ارسال مثل در شعرش زیاد است. نمونه شعر او:

برگ گل بهشت لب می پرست تُست	مستی که هوشیار نشد چشم مست تُست
ای شاخ گل ببال که امروز روزگار	بر مطلبی که دست ندارد شکست تُست
مرگ از محبت تو خلاصم نمی‌کند	در زیر خاک نیز دلم پای‌بست تُست
لوح طلسم هستی عاشق دلست دل	تا پیش تُست بود و نبودش به دست تُست
زور کمان حُسن تو هر کس شنیده است	داند که زخم سینه صیدی زشت تُست

۲۸- میریحیی کاشی:^۱ فرزند میر محمد جعفر شیرازی مشهور به مکتبدار است که در کاشان ساکن بوده و میریحیی در آن شهر به دنیا آمده است. در عهد شاه جهان به هند رفت. و در سال ۱۰۶۴ هـ در شاه جهان آباد درگذشت. این شاعر منظومه‌یی به نام *پادشاهنامه* دارد که تاریخ عهد شاه جهان است و در سال ۱۰۶۴ هـ به نظم کشیده است. نمونه شعر او: زخنجرش دل عاشق نمی‌شود سیراب چو باغ تشنه که آن را به دست آب دهند

*

کاش در نامه توان صورت احوال کشید غم دل راست نیاید به نوشتن چه کنم؟

*

نیافتیم ز خلق جهان به جز عنقا کسی که تهمت آسودگی برو بندیم

۲۹- نسبتی تھانیسری:^۲ ملانستی از شاعران صوفی مشرب در تھانیسر پنجاب می‌زیست، اشعارش حال و هوای عاشقانه و صوفیانه دارد. مثنوی در بحر *مخزن الاسرار* نظامی و دیوانی داشته است. در حال خواندن شعر خود سخت متأثر می‌شده است. به درباری وابسته نبود. سال وفاتش معلوم نیست. نمونه شعر او:

۱- بزم، ۲، ص ۲۳۲؛ کاروان، ۲، ص ۱۵۵۲-۱۵۵۴؛ تاریخ نویسی، ص ۳۶۳-۳۶۴.

۲- عمل صالح، جلد ۳، ص ۳۲۷-۳۲۸؛ Dictionary..., p. 462

ز اوّل سعی بیجا کرد فرهاد همان یک تیشه آخر بجازد

*

لاله‌رست از قتلگاه کوهکن در بیستون خون ناحق کشته آخر دامن صحرا گرفت

*

ز سوز دل افسانه‌یی می‌نویسم به پروانه پروانه‌یی می‌نویسم

به دل می‌نویسم چه خواهم نوشتن کتابت به دیوانه‌یی می‌نویسم

محمد اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ)^۱

اورنگ زیب در سال ۱۰۶۸ هـ بر تخت نشست. ابتدا به تعقیب محمد داراشکوه که به مخالفت با وی برخاسته بود پرداخت، داراشکوه به‌سند گریخت. چون شنید که برادر دیگرش شاهزاده شجاع به پایتخت لشکر کشیده است، خود به‌مقابله با او رفت و لشکری را برای تعقیب داراشکوه فرستاد. خود راه را بر شجاع گرفت و چنان تحت فشارش گذاشت که شجاع به‌بنگاله گریخت. اورنگ زیب، میرجمله را مأمور تعقیب شاهزاده شجاع کرد. شجاع به‌پادشاه اراکان که با بنگال هم‌مرز بود پناه برد، در آنجا به سال ۱۰۷۱ هـ به جرم توطئه به قتل رسید. داراشکوه هم در سال ۱۰۶۹ هـ با برادر مضاف کرد و شکست خورد و در سال ۱۰۶۹ هـ به فتوای علمای دینی به اتهام کفر سرش را بریدند و پس از مدتی سلیمان شکوه پسر داراشکوه هم تسلیم شد. اورنگ زیب در سال ۱۰۶۹ هـ بار دیگر با شکوه تمام تاجگذاری کرد و خود را به نام ابوالمظفر محیی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هند خواند.

قبایل مستقر در آسام، ناحیه‌یی در منتهی‌الیه شرق هند، نقاط مرزی بنگال را مورد تاخت و تاز خود قرار می‌دادند، در اواخر عهدشاه جهان به علت اختلاف شاهزادگان بر

۱- در تهیه این بخش از مآخذ زیر استفاده شده است:

بزم تیموری، جلد ۳، ص ۲-۲۳؛ ص ۸۴-۸۸؛ ایران و جهان، ص ۴۹۷ و بعد؛ تاریخ‌نویسی فارسی، ص ۳۸۶-۴۰۸؛ فارسی ادب به عهد اورنگ زیب، ص ۱۷-۲۴؛ ص ۳۶۲-۳۶۵؛ مصباح‌التاریخ هند، ص ۱۹۶-۲۱۱؛ ادبیات اسلامی هند، ص ۵۹ و بعد.

سر جانشینی، این قبایل گستاخ‌تر شده بودند. عالمگیر در سال ۱۰۷۱ هـ یکی از فرماندهان مجرب خود به نام میرجمله را که فردی ایرانی بود به سرکوب آن قبایل فرستاد، میرجمله آنان را سرکوب کرد و با غنائم در سال ۱۰۷۳ هـ بازگشت. شورش شیواجی را در دکن فرونشاند و در سال ۱۰۷۵ هـ او را به اطاعت از پادشاه مجبور کرد. افغانان را که دست به غارتگری می‌زدند، در ۱۰۸۴ هـ به اطاعت خود درآورد. عصیان راجه‌های هند را فرو خوابانید، قانون جزیه برای هندویان و مردم غیرمسلمان تعیین کرد. شورش ستنامی‌ها که فرقه‌یی از هندویان متعصب در نارنول (نزدیک دهلی) بودند، به دست رعندان از خان سرکوب شد. بیجاپور را در ۱۰۹۶ هـ گشود، گلکنده پایتخت حیدرآباد را در ۱۰۹۷ هـ فتح کرد. در سال ۱۰۹۷ هـ انگلیسیان که در سال ۱۰۲۱ هـ با اجازه جهانگیر در بندر سورت کمپانی هند شرقی را تشکیل داده بودند، بندر هوگلی را در بنگال مورد حمله قرار دادند و کشتیهای غیرنظامی تیموریان را آتش زدند. پس از جنگهای متمادی در سال ۱۱۰۱ هـ انگلیسیان را وادار کرد که قدرت دولت تیموری را بپذیرند و غرامت جنگی پرداخت کنند. اورنگ‌زیب در سال ۱۱۱۸ هـ در هشتاد و نه سالگی درگذشت.

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در عهد اورنگ‌زیب

اورنگ‌زیب عالمگیر پنجاه سال (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هـ) سلطنت کرد. سلطنت پنجاه ساله او به دو بخش تقسیم می‌شود: او بیست و پنج سال در هند شمالی گذرانید، پایتخت دهلی بود و بیست و پنج سال در هند جنوبی سپری کرد. در عهد اورنگ‌زیب در دکن سه سلسله عادل شاهیان، قطب شاهیان و حکام مرهته حکمرانی داشتند. اورنگ‌زیب عادل شاهیان و قطب شاهیان را از بین برد و حکام مرهته را تضعیف کرد. اواخر قرن هفدهم میلادی / یازدهم و دوازدهم هجری عهد اورنگ‌زیب خوانده می‌شود در این عهد حکومت تیموریان هند وسعت یافت. از تبت تا راس کماری، و کابل تا برمه خطبه به نام یک پادشاه خوانده می‌شد و فرمان یک پادشاه نافذ بود.

اورنگ‌زیب با حکومت‌های اسلامی روابط سیاسی برقرار کرد. سفرای کشورهای

اسلامی در هند بودند. شاه عباس ثانی سه سال بعد از جلوس اورنگ زیب، سفیر خود بوداق بیگ را به هند فرستاد. سفیر هند که به ایران رفت، در بازگشت نامه تهدیدآمیز شاه ایران را به همراه داشت.

سیاحان اروپایی در سفرنامه‌های خود احوال فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن عهد را منعکس کرده‌اند. در اوایل سلطنت اورنگ‌زیب تغییر خاصی در زندگی مردم رخ نداده بود. اما چون او به امور مذهبی گرایید، موسیقی و تاریخ‌نویسی را ممنوع کرد و سرپرستی شاعران و هنرمندان را به کنار گذاشت و به علما توجه کرد. فتاوی عالمگیری از نمونه‌های دینی آن عهد است. اورنگ‌زیب با شعر مخالفتی نداشت، با قصیده‌گویی که حاوی مدیحه بود، مخالف بود. بعضی از امرای او مانند نعمت‌خان عالی شاعر بودند. در زمان او مصوری ترقی کرد. هنگامی که اورنگ‌زیب از دهلی به دکن می‌رفت، گروهی از هنرمندان به همراه او رفتند.

معماری هم در عهد او رونق مانند‌ی داشت. مقبره‌یی برای زن خود بی‌بی رابعه دورانی (دلرس بانو) در اورنگ‌آباد دکن ساخت که سایه کم‌رنگی از تاج‌محل دارد، این بنا به نظارت معمار عطاءالله ساخته شد، هرچند با تاج‌محل قابل قیاس نیست، ولی نمی‌توان انکار کرد که این آخرین بنای بزرگ معماری ایرانی در هند است این بنا را «تاج دکن» می‌نامند. بناهای بعدی یا تقلیدی خشک و صرف و چیزی مانند شبیه‌سازی است، مانند مقبره صفدرجنگ در دهلی که تنها از نظر جزئیات تزئینی زیباست و یا تقلید از ساختمانهای آگره است، مانند بنای «تاج» در حسن‌آباد لکهنو. اورنگ‌زیب مردی متعصب بود، در هنر چیزی جز بطالت و بت‌پرستی نمی‌دید. بنای مسجد جامع قلعه سرخ از بهترین آثار معماری دوره اورنگ‌زیب است. فدایی‌خان کوکه برادر رضاعی اورنگ‌زیب در لاهور مسجدشاهی بنا کرد که در ردیف مساجد عظیم است. هرچهار مناره مسجد در زلزله ۱۸۴۰ م ویران شده است. مسجدشاهی بنارس از نظر مناره‌های بلندی که دارد از ساختمانهای ممتاز است. زیب‌النسا دختر اورنگ‌زیب در دهلی مسجد زینت‌المساجد را ساخته است. عهد اورنگ‌زیب از نظر آثار تاریخی زیاد قابل توجه نیست. بعد از وی همه آثار رو به ویرانی گذاشت.

اورنگ‌زیب به مطالعه کتب فقه و مذهبی علاقه داشت. نهایی و احیاء علوم‌الدین را مطالعه می‌کرد. نامه‌هایش دلیل بر توجه او به شعر است چون همیشه نامه‌های خود را با

اشعار مناسب می‌آراست. چهار زبان ترکی، فارسی، عربی و هندی را می‌دانست. خود منشی زبردستی بود. نامه‌هایش نشانی از ذوق ادبی دارد، در آنها از آیات، احادیث، سخنان بزرگان، و اشعار سعدی، حافظ، نظامی و نظیری نیشابوری استفاده کرده است. شبلی می‌نویسد: عالمگیر صاحب سیف و قلم بود. او دیوان اشعار شاعران را مطالعه می‌کرد. اشعار خاصی را در بیاض خود نقل می‌کرد. در بیماری و حتی در بستر مرگ شعر زمزمه می‌کرد. در سال ۱۱۱۶ هجری بیمار شد، در حالت ضعف شعر می‌خواند. او شعر هم می‌گفت، از اشعارش فقط بیت زیر به دست ما رسیده است:

غم عالم فراوانست و من یک غنچه دل دارم چه سان در شیشه ساعت کنم ریگ بیابان را
عالمگیر مقام ملک الشعرا را حذف کرد، در دربار ملک الشعرا نداشت، گفته‌اند شاید از آن بود که از شعر نفرت داشت. اما چنین نیست، اهل نظر برآنند که او به مسائل تفریحی مایل نبود، مبالغه و مدایح اغراق‌آمیز را دوست نداشت. به شعر و ادب چندان عنایتی نشان نمی‌داد و به چیزهای ظریف بی‌اعتنا بود. *مهرگان* را حفظ داشت و برای پرهیز از لقمه شبهه با کتابت *مهرگان* یا دوختن کلاه امرار معاش می‌کرد، در حین مرگ بیش از سیصد و پنج روپیه در اختیار نداشت. هرچه پدران‌ش در امور مذهبی با هندو و برهمن و مسلم و صوفی و درویش و قلندر می‌نشستند و برمی‌خاستند، او هندیان را خوار می‌شمرد، معابد آنان را ویران می‌کرد تا از مصالح آنها مسجد بنا کند، از هندوان جزیه می‌گرفت. در حسن خط و ورزیدگی داشت. در خط شاگرد سیدعلی خان الحسینی و عبدالباقی حداد بود. او خط را برای حصول سعادت دین و کسب معاش آموخته بود. به هنگام فرصت کلام الله می‌نوشت. او ملا محمد سعید اشرف را که شاعر و خوشنویس بود به تعلیم زیب‌النسا دختر خود گماشته بود.

معلمان وی در او بسیار مؤثر بودند. او نزد مولانا عبداللطیف سلطانپوری درس خوانده بود و می‌گفت که او بیش از دیگران به گردن من حق دارد، معلمان دیگر او مولانا هاشم گیلانی، علامی سعدالله، ملا موهن بهاری (م ۱۰۶۸ هـ) که نام اصلیش محیی‌الدین و از قصبه بهار شریف بود و در نه سالگی *مهرگان* را از حفظ داشت، مولانا سید محمد قنوجی (م ۱۱۳۰ هـ در دهلی) که در ریاضی و ادب مهارت داشت، و اورنگ‌زیب/احیاء علوم را پیش او خوانده بود، ملا شیخ احمد معروف به ملا جیون (= Jivan به معنی حیات) که کتابی به نام *تفسیر احمدی* داشت و شیخ عبدالقوی (م ۱۰۸۱ هـ) که نام اصلیش

ملاشفیعی یزدی بود و ابتدا در هندوستان به تجارت مشغول بود و بعد به سپاه پیوست و بعد به خطاب «دانشمند خان» مخاطب شد، بودند.

در طریقت از مجددالف ثانی متأثر بود. به حلقه خواجه معصوم سرهندی پسر مجدد در آمده بود. به مشایخی که وابسته به شریعت بودند، علاقه مند بود.

مهمترین کار دوره عالمگیر تدوین *فتاوی عالمگیری* است. این کتاب به منظور احیاء و ترویج احکام سنت تدوین شد. گروهی از علما برای تألیف آن گرد آمدند. این کتاب در مدت هشت سال با صرف دویست هزار روپیه فراهم آمد. می گویند که در فقه اسلامی کتابی بدین تفصیل نوشته نشده است. شش جلد آن در مصر به طبع رسیده است. شیخ نظام برهانپوری رئیس گروه تألیف بود. برهانپوری به خطاب «مقرب خان» مخاطب شد. پسرانش شیخ داود، شیخ ملک منور و شیخ عبدالله مناصب چهارهزاری و خطابه‌ای شایسته یافتند. گروه تدوین فتاوی پنجاه نفر بودند که چندتن از آنان عبارتند از: ملا محمد جمیل، قاضی محمد حسین، ملا حامد جونپوری و شیخ رفیع الدین. *فتاوی عالمگیری* را مولانا جلبی عبدالله رومی به فارسی ترجمه کرد، چون ترجمه پسندیده‌یی نبود، نسخه‌های آن از میان رفته است.

نمونه نثر دوره عالمگیری در *عالمگیرنامه* دیده می‌شود، *عالمگیرنامه* به تقلید *اکبرنامه* نوشته شده است، زبانی نسبتاً ساده دارد. خانی خان در *منتخب‌اللیباب* زبانی برگزیده بود که برای نوشتن مطالب دیگر هم مناسب بود. نوشتن عبارات متکلفانه در این عهد رایج بود. زبان کتب حواشی هم ساده نبود، در این عهد به جز مجموعه ملفوظات کتابی مهم نوشته نشد. از *مرآة العالم* تألیف بختاور خان و *مرآة الخیال* شیر خان و *آسمان سخن* لطف الله مهندس اطلاعاتی مهم درباره شاعران فارسی‌گوی هند به دست می‌آید.

عالمگیر تاریخ‌نویسی را شاید به آن دلیل که عیوبش پس پرده بماند ممنوع کرده بود، اما در این دوره هم مسلمانان و هم هندوان کتب تاریخ نوشتند. یک کتاب منشور مهم در این عهد *تحفة الهند* از میرزاخان بن فخرالدین محمد است که برای مطالعه شاهزاده اعظم شاه پسر اورنگ زیب تألیف شده است. در این کتاب درباره فنون بلاغت و عروض و قافیه هندی مطالبی آمده است. *رقعات عالمگیری* در مکاتیب و انشا شاهکاری به فارسی شمرده می‌شود و به نامهای *رقعات عالمگیری*، *آداب عالمگیری*، *رقایم کرام*، *کلمات طیبات*، *دستور العمل* و جز آن خوانده شده، حاوی اطلاعات سودمند تاریخی است.

آثار منشور در عهد اورنگ‌زیب از نظر معیار و مقدار حایز اهمیت است. در این عهد تقریباً در همه موضوعها کتبی تألیف شده است، مخصوصاً از نظر منشآت این دوره ممتاز است، چنان که گفتیم، اورنگ‌زیب خود در این زمینه پیشقدم بود. بیدل، میرعبدالجلیل بلگرامی و نعمت‌خان عالی از نثرنویسان این عهد بودند. بعد از منشآت، اخلاق و تصوّف در این عهد موردتوجّه بود. بیشتر اهل هنر به تصوّف وابسته بودند. در سال ۱۶۶۸ م/ه اورنگ‌زیب تدوین تاریخ دولتی یعنی *عالمگیرنامه* را تعطیل کرد. از این نظر تاریخ‌نویسی تقریباً موقوف شد. در این چند سال چند کتاب عمده تاریخی تألیف شده بود که در بخش خود به آنها اشاره کرده‌ایم. *وقایع نعمت‌خانی* هرچند طنزآمیز است، امّا از نظر صداقت تاریخی قابل اعتناست.

نثرنویسان آن عهد به موضوعهای هندی و علوم علاقه نشان داده‌اند، مثلاً چندرمن بیدل، «*راتن*» را به نظم و نثر به فارسی تدوین کرد. در صرف و نحو و امور مذهبی و دینی و فنون دیگر هم کتابهایی تألیف شد که از نظر ادبی اهمیتی چندان ندارند. نوشتن شرح بر دیوانهای شاعران پیشین هم رایج بود. از میان فرهنگهای تدوین شده در این عهد *فرهنگ قطبی*، *اشهراللفات* قابل ذکرند. روپ‌نراین کتاب نصابی برای کودکان فراهم آورده بود.

شعر فارسی در هندوستان در عهد شاه‌جهان به اوج کمال رسید و در همان عهد رو به زوال نهاد. شاعران بعدی باده‌کهن را در شیشه نو می‌ریختند. زوال شعر فارسی در این عهد آغاز شد. مؤلف *مرآة النعمان* می‌نویسد: اگر اورنگ‌زیب به شاعران می‌پرداخت، وضع شعر فارسی بهتر می‌شد، بی‌توجهی او سبب شد که زبان فارسی نه تنها از قلعه سرخ بلکه از کلّ هندوستان برافتاد. امّا همه بر این اعتقاد نیستند. چنین می‌پندارند که زوال شعر فارسی در عهد اورنگ‌زیب آغاز شده است و اورنگ‌زیب را مسئول زوال معرفتی می‌کنند، چراکه او مقام ملک‌الشعرایی را حذف کرد و شاعران را مورد حمایت قرار نداد و همین سبب شد که شعر فارسی در سرایش زوال یافت. درست است که اورنگ‌زیب با قصیده مدحی مخالف بود، به شعر چندان شیفتگی نداشت و به هنرهای دیگر هم چندان دلبستگی نشان نمی‌داد، امّا با همه این احوال شمع شعر فارسی در عهد او برافروخته ماند و تحقیقات عمده انجام گرفت. در این عهد حتی هندوان به شعر فارسی علاقه‌مند شدند، نثرنگار و مورّخی چون رای‌بندرابین و بهیم‌سین به ظهور آمدند. در

بررسی موضوع زوال شعر فارسی دو نکته را باید روشن کرد: اول آنکه آیا شعر فارسی در آن دوره زوال یافت، دیگر آن که عدم سرپرستی از شاعران تا چه حد می‌تواند شعر را تحت تأثیر قرار دهد.

دربارهای ایران و هند، توجّهی که به شعر و شاعری ابراز داشته‌اند، موضوعی مستقل است. از رودکی تا غالب و قآنی شاعران وابسته به‌دربار بودند. اما تنها سرپرستی از شاعران نمی‌تواند شاعر بزرگ پدید آورد، و ملک‌الشعرا هم نمی‌تواند بزرگترین شاعر عصر خود شمرده شود. شاعرانی چون: فردوسی، خیّام، مولوی، سعدی و حافظ بر اثر سرپرستی پادشاهان ظهور نکرده‌اند. دربار شاهان ممکن است فضایی مناسب برای شاعران ایجاد کند، اما نمی‌تواند عظیم‌ترین شاعران را به‌منصّه ظهور برساند. به‌همین سبب اگر بگوییم که عدم توجّه اورنگ‌زیب موجب زوال شعر و شاعری شد، چندان حرف مقبولی نزده‌ایم. در آن عصر تصنّع عنصر اصلی شعر شده بود. زبان تمثیلی، پیچیده، استدلالی و بی‌رمق رواج یافته بود و عنصر عشق از غزل دور شده و نوامیدی جای آن را گرفته بود. ایهام و تمثیل از اصول عمده شعر این عهد شده بود، غزل ترنّم را به کناری نهاده بود و تفکر بر مسند نشسته بود. در آن عهد اصطلاحات جدید تصوّف پیدا شده بود و تمایل مذهبی اورنگ‌زیب موجب رونق تصوّف شده بود. در آن عهد دو مکتب متضادّ تصوّف وجود داشت. یک مکتب را شاهزاده محمد داراشکوه سرپرستی می‌کرد و هدف آن تکمیل و تنزیه روح انسانی بود. در این مکتب اختلافات مذهبی راهی نداشت. سرمدکاشانی (م ۱۰۶۸ هـ / ۱۶۵۷ م)، ملأبدخشی و داراشکوه نمایندگان آن بودند. مکتب دیگر مکتب سلسله مجدّیه بود که مجدّد الف‌ثانی در رأس آن قرار داشت. در این مکتب طریقت با شریعت هماهنگ بود، طریقت جدا از شریعت منافی روح اسلام تلقّی می‌شد. اورنگ‌زیب به‌این مکتب وابسته بود. مرشد او، شیخ معصوم سرهندی پسر و خلیفه مجدّد الف‌ثانی بود.

شیخ سیف‌الدین، پسر شیخ معصوم به‌دربار اورنگ‌زیب می‌رفت تا شاه را از نظر روحانی ارشاد کند. مردم هم پیرو همین مکتب بودند.

در شعر آن عهد عناصر هندی فراوان است. چند شاعر در آن عهد در ادبیات سنسکریت و هندی دستی داشتند. جیتامنی و بوشن از شاعران هندی آن عهدند.

اردو هم در این عهد پیشرفت کرد. جعفر زتلّی در صدر گویندگان این زبان قرار

دارد. در دیوان عطاتتوی شش شعر اردو آمده است. ناصر علی سرهندی هم سه غزل اردو ساخته است.

ادب طنز و هجو در همین عهد رواج داشت، نعمت‌خان عالی و جعفر زتلی در این شیوه شهرت دارند. آفت هزل و هجو در این عهد دامن همه شاعران را گرفته است.

مثنوی راهی خاص برگزید، و به فلسفه متمایل شد. فلسفه، تصوف و اخلاق موضوع اصلی این قالب شعری بود. قصیده هم در این عصر ساخته می‌شد ولی روحش مرده بود. رباعی محدود بود. از رباعی سرایان این دوره «بیدل» و «واضح» قابل‌ذکرند.

بنای شعر فارسی در هند بر چهارستون استوار است. امیرخسرو، بیدل، غالب و اقبال. یکی از این ستونهای چهارگانه یعنی بیدل معاصر اورنگ زیب است. نیمه دوم قرن هفدهم میلادی / یازدهم هجری دوره افول سلاطین صفوی در ایران است. چراغ شعر و شاعری که در دربار شاه عباس دوم کورسو می‌زد، بر اثر صله‌های فاخر شاه‌جهان فروزان بود. بعد از جلوس شاه سلطان حسین زمینه تلاشهای فرهنگی و اجتماعی به‌زوال گراییده بود، شاعران و دانشمندان به‌هند رو می‌آوردند. صائب، بزرگترین شاعر ایران در عهد اورنگ‌زیب، در سال ۱۰۸۱ هـ / ۱۶۷۱ م درگذشت. جذبه هند او را هم به‌هند کشانیده بود.

به‌هرحال در دربار اورنگ‌زیب ایرانیانی بودند که شعر می‌گفتند، مثلاً عاقل‌خان رازی که ناظم دهلی بود، در شرح داستان هندی «پادشاهوت» مثنوی «شمع و پروانه» را سروده است. نعمت‌خان عالی که وزیر او بود، سروده‌هایی داشت، و بعد از شاه‌عالم لقب «دانشمندخان» گرفت.

اورنگ زیب برای ترویج آموزش در شهرها و قصبه‌های مختلف مدرسه‌ها و مکتبها ساخت. شیخ محمد اکرام مدرسه‌یی بنا کرد و برای آن بیست و چهار هزار روپیه خرج کرد. برای هزینه‌های آن مدرسه قصباتی را وقف کرد. طلاب نیازمند روزانه دو روپیه دریافت می‌کردند. کتابهایی که برای تدریس تعیین شده بود، مطالب غیردینی نداشت.

امرای عهد اورنگ زیب

۱- احمدیارخان تته:^۱ استاندار تته بود. در خطاطی دست داشت و همکاران را به خط نسخ کتابت کرد. شعر می‌گفت و در شعر «یکتا» تخلص می‌کرد.

۲- اسلام‌خان:^۲ میرضیاءالدین حسین بدخشی از شاهزادگی اورنگ زیب همراه وی بود و در نبرد جانشینی علیه داراشکوه و شجاع خدمات شایانی انجام داد و کارهای مهمی به‌وی واگذار کرد. در چهارمین سال جلوس صوبه دار کشمیر تعیین کرد و در سال ششم او را به استانداری اله‌آباد گماشت. او شعر می‌گفت و «والا» تخلص می‌کرد.

۳- امانت‌خان:^۳ میرک معین‌الدین احمد امانت‌خان در دکن و کابل خدمت دیوانی می‌کرد. زندگی وی برخلاف دیگر دولتمردان بود. فضل و کمال داشت. *سرعة‌السلام* را او ترجمه کرده است. خط شکسته و نستعلیق را خوش می‌نوشت و به عرفان علاقه داشت. پسرش وزارت‌خان گرامی طبع شعر داشت.

۴- بختاورخان:^۴ از ملازمان محبوب عالمگیر بود، اگرچه خواجه‌سرا بود ولی در علم و فضل دستی داشت. *مرآة‌العالم* تألیف مهم وی است. به جز آن کتابهای دیگر او عبارتند از: *چهارآینه*، *ریاض‌الاولیا*، *سواد اعظم*، *ملخص تاریخ‌الفی*، *تلخیص حدیقه سنایی*، *منطق‌الطیر عطار*، *مثنوی مولانا* و *روضه‌الاحباب*.

۵- بهیم سین کایسته:^۵ از ملازمان شاه و حاکم بندبیل بود. در جنگهای دکن شرکت داشت. تاریخی دارد به نام *دلگشا*.

۱- بزم تیموریه، ج ۳، ص ۷۵.

۲- همان، ص ۷۳.

۳- بزم تیموریه، ص ۷۴.

۴- همان، ص ۷۸.

۵- همان، ص ۸۱، تاریخ‌نویسی، ص ۴۷۳.

۶- ذوالفقارخان:^۱ محمد اسماعیل ذوالفقارخان، شاعر بود و از شاعران سرپرستی می‌کرد.

۷- رای بندرابن:^۲ پسر رای بهارامل بود، عالمگیر او را «رای» خطاب کرد. کتابی به نام *کلیات‌التواریخ* دارد. این کتاب را چنان با عبارات عربی و فارسی تدوین کرده است که گاهی گمان می‌رود که ایرانی است.

۸- سوجان رای کهتری:^۳ کتابی به نام *خلاصه‌التواریخ* نوشته است که تاریخ عالم را از ابتدا تا عهد اورنگ‌زیب دربر دارد.

۹- سید حسین امتیازخان خالص:^۴ از اصفهان به هند آمد، در صوبه اعظم آباد پتنه به کار دیوان پرداخت. طبع شعر داشت.

۱۰- سیف‌خان:^۵ پسر تربیت خان است، در عهد عالمگیر ابتدا در کشمیر و بعد در اله آباد صوبه دار بود. سیف‌خان در موسیقی مهارت کامل داشت و رساله‌یی به نام *راگ درین* را ترجمه کرده است.

۱۱- فاضل‌خان:^۶ وزیراعظم عالمگیر در معقولات و منقولات عالم بود. در ادب و انشا هم مهارت داشت. در عهد عالمگیر فرمانهای مهم شاهی به دست او نوشته می‌شد.

۱۲- معزالدین فطرت:^۷ موسوی‌خان میرزا معزالدین محمد فطرت، نسبش به امام رضا (ع) می‌رسد. در جوانی از مشهد به اصفهان رفت. در محضر آقا حسین خوانساری

۱- بزم، ص ۷۱.

۲- همان، ص ۸۱.

۳- بزم، ص ۷۴.

۴- همان، همان صفحه.

۵- همان، ص ۷۶.

۶- همان، ص ۷۲.

۷- بزم تیموریه، ج ۳، صص ۷۵ - ۷۸.

علوم مختلف آموخت. در علوم عقلی دست داشت. در ۱۰۸۲ هـ به هند آمد. با دختر شاهنواز خان ازدواج کرد. و در سال ۱۰۹۹ هـ به وی موسوی خان لقب داده شد. وی در سال ۱۱۰۱ هـ درگذشت. او طبعی حسّاس داشت، و شاعر هم بود. ابتدا «فطرت» تخلّص می‌کرد و بعد «موسوی» تخلّص کرد. سرخوش از وی بسیار ستایش کرده و گفته است که این نوع اهل علم حتی در ایران هم نادر پدید می‌آید. در دیوانش مدایح حضرت علی (ع) آمده است. گویا بیاضی مرتّب کرده بوده که *گلشن فطرت* نام داشته است.

۱۳- منعم خان: ^۱ پسر سلطان لاس اکبر آبادی بود. پیش حضرت شیخ کلیم الله درس خواند، به فوجداری رسید. ملقب به خانخانان شد، طبع شعر داشت، به دست شیخ محمدی به تصوّف پیوست. در حقایق و معارف رساله‌یی به نام *الهامات منعمی* تدوین کرد.

۱۴- وامق کهتری: ^۲ از امرای عهد عالمگیر بود. در نظم و نثر دست داشت و عالمگیر بر قدرت طبع او آفرین می‌گفت.

۱۵- وردی خان: ^۳ جعفر الهی وردی خان، فوجدار بود. در دوازدهمین سال جلوس عالمگیر درگذشت. طبع شعر داشت. دیوانی دارد.

۱۶- همت خان میرعیسی: ^۴ پسر اسلام خان بدخشی بود. تحصیلات مقدماتی را با نظارت اورنگ‌زیب به پایان رسانید. اورنگ‌زیب او را همت خان لقب داد و به مشاغل گوناگون رسید. در هندی و فارسی طبع آزمایی می‌کرد. در شعر هندی «میرن» تخلّص می‌کرد.

۲- بزم تیموریّه، ص ۸۰.

۱- بزم تیموریّه، صص ۷۲-۷۳.

۴- همان، ص ۷۳.

۳- همان، ص ۷۲.

علمای عهد اورنگ‌زیب

۱- احمد سعید: حاجی: ^۱ از مردم ایالت بیهار بود. در فقه مهارت داشت، در عهد شاه‌جهان قاضی عسکر بود.

۲- احمد صدیقی: ^۲ شیخ ملاحیون خوانده می‌شد، و از استادان عالمگیر و از دانشمندان ممتاز آن عصر بود. در لکهنو به دنیا آمد و حیات خود را در تدریس سپری کرد و در سال ۱۱۳۰ هـ درگذشت. آثار زیادی دارد که از آن جمله شرح نورالانوار و تفسیر احمدی در شرح آیات احکام است.

۳- خلیل الرحمن، قاضی: ^۳ معروف به فدایی خان و مخاطب به اعظم خان، مفتی بود و مقام فتوی در خانواده‌اش موروثی بود. بعدها به منصب قاضی عسکری منصوب شد.

۴- سلیمان منیری: ^۴ شیخ عالم در معقول و منقول بود. با وجود مشغله‌هایی که داشت، اوقات فراغت را به تدریس طلاب اختصاص داده بود.

۵- سید سعدالله سلونی بن عبدالشکور: ^۵ در جوانی از تحصیل فراغت یافت، به مکه معظمه رفت، دوازده سال در مکه اقامت گزید. از مکه به بندر سورت بازگشت و مرجع مردم شد. از آثار او شرح هدایه الحکمه، رساله کشف الحق و شرح مثنوی مولانا را می‌توان نام برد. در سال ۱۱۳۸ هـ در بندر سورت وفات کرد و همان جا به خاک سپرده شد.

۶- سید علی اکبر سعدالله خانی: ^۶ یار و جلیس سعدالله خان بود. در مرآة العالم نوشته

۱- بزم تیموری، جلد ۳، ص ۳۵. ۲- تاریخ نویسی، ص ۴۰۳.

۳- بزم، ۳، ص ۳۵. ۴- همان، ص ۳۱-۳۲.

۵- تذکره علمای هند، ص ۷۵؛ بزم، ۳، ص ۳۷-۳۸. ۶- بزم، ۳، ص ۳۵-۳۶.

است که «در اکثر فنون دانش ورزیده و بر غوامض و دقائق علوم آگاهی داشت، در علم فقه نیک محضر است.» عالمگیر تعلیم شاهزاده محمد اعظم را به وی سپرده بود. او در تدوین *فتاوی عالمگیری* سهیم بود.

۷- سید عنایت الله مونگیری:^۱ در مونگیر (ایالت بیهار) بعد از پدرش سید عبدالنبی بر مسند قضا نشست.

۸- سید محمد فتوحی:^۲ از استادان دوران شاهزادگی اورنگ زیب است. پادشاه در زمان سلطنت هم از محضر وی کسب فیض می کرده است. سید محمد در حکمت، ریاضی و فنون ادبی در زمان خود بی نظیر بود. وی در تدوین *فتاوی عالمگیری* شرکت داشت. در مجالسی که هر هفته سه بار در کاخ سلطنتی برپا می شد نیز شرکت می کرد. در سال ۱۰۹۱ هـ در اجمیر به ملاقات عالمگیر رفت و مورد تفقد قرار گرفت.

۹- شرف الدین لاهوری: ملا:^۳ مفتی لاهور بود. فضایی داشت، به فصاحت و طلاق لسان و حسن خلق موصوف بود.

۱۰- عبدالباقی جونپوری، ملا:^۴ شاگرد ملا محمد جونپوری مؤلف *شمس بازعه* بود. «در اکثر علوم علی الخصوص در منقولات یگانه بود و به دقت فکر و غور مطالعه از فضیله جونپور گوی مسابقت می ربود.»

۱۱- عبدالعزیز اکبر آبادی، شیخ:^۵ پسر مولانا عبدالرشید از علمای بزرگ عصر بود، عبدالعزیز پیش پدر تحصیل کرد. پاسخ نامه هایی که از یمن و عربستان می آمد او تهیه می کرد. در عربی و فارسی استاد بود. بر کتابهای گوناگون حاشیه نوشته است. اشعاری

۲- تاریخ نویسی، ص ۴۰۳.

۴- همان، همان صفحه.

۱- همان، ص ۳۶-۳۷.

۳- بزم، ۳، ص ۳۶.

۵- همان، ص ۳۱.

به عربی و فارسی و هندی دارد.

۱۲- عبدالله سیالکوتی، مَلا: ^۱ پسر مَلا عبدالحکیم سیالکوتی از شاگردان مولانا کمال‌الدین کشمیری و از نزدیکان شیخ احمد سر هندی معروف به مجدّد الف ثانی بود. علاوه بر علم در عرفان نیز مقامی داشت. اواخر حیات را در تنگدستی به سر برد. حاشیه‌یی که بر *ملا* به نوشته مورد پسند قرار گرفته است.

۱۳- عبدالوهاب قاضی: ^۲ نوّه پُری شیخ محمد طاهر بوهره بود. اورنگ‌زیب او را بر منصب قاضی عسکری نشانده. در علم فقه و اصول مهارتی تمام داشت. پس از مرگش، پسر او شیخ الاسلام به مقام او نشست.

۱۴- عوض وجیه، مَلا: ← علمای عهد شاه جهان.

۱۵- قطب‌الدین برهانپوری: ^۳ شیخ قطب‌الدین مردی عابد و زاهد و حافظ قرآن بود، عالمگیر در ماه رمضان نماز تراویح را به امامت وی ادا می‌کرد.

۱۶- قطب هانسی: ^۴ ساکن مُلتان و از مریدان خاصّ شیخ عبداللطیف برهانپوری بود. عالمگیر در زمان شاهزادگی در برهانپور با وی ملاقات کرد.

۱۷- محمد اکرم لاهوری: ^۵ مَلا محمد اکرم معلّم شاهزاده کامگار محمد بود، مفتی هم بود، بعد از وفات مَلا عبدالله به مقام قاضی عسکری نایل شد.

۱۸- محمد یعقوب: ^۶ مَلا محمد یعقوب از علمای آن عهد بود، بر بعضی کتابها حاشیه نوشته، بر تفسیر قاضی بیضاوی حاشیه‌یی نوشته که اهل فضل را از مراجعه

۲- بزم تیموری، جلد ۳، ص ۳۳-۳۵.

۴- بزم تیموری، ص ۳۱.

۶- همان، ص ۳۰.

۱- بزم تیموری، ص ۳۲-۳۳.

۳- همان، ص ۳۱-۳۲.

۵- همان، ص ۳۶.

به حواشی دیگر مستغنی ساخته است.

۱۹- ملک محب الله بهاری:^۱ قاضی محب الله در ایالت بهار به دنیا آمده و در محضر دانشمندان بزرگ چون ملا قطب الدین شمس آبادی کسب دانش کرده است. در زمان عالمگیر به عنوان قاضی در لکهنو و حیدرآباد انجام وظیفه کرد و در زمینه منطق و فلسفه کتب زیادی برجای گذاشت که برخی از آنها عبارتند از: *سکم العلم*، *مسکم الثبوت*، *الجواهر الفرد*، *رساله مغلطه*.

۲۰- میر مرتضی واعظ ملتانی:^۲ مردی متعصب بود، به مجلس سماع نمی رفت و مردم را هم از رفتن به مجالس سماع منع می کرد، مریدان زیادی داشت. توتون را حرام اعلام کرد. به علت سختگیریهایش با مخالفت علما مواجه شد. تألیفی به نام «*حقگو*» داشت، عالمگیر آن کتاب را پسندید و او را به دربار خود فراخواند. اما او اقامت در دربار را نپذیرفت و به برهانپور رفت.

۲۱- نصیرالدین هروی:^۳ از مشایخ بزرگ برهانپور بود، دست چپ و دو پایش را در جوانی از دست داده بود، با یک دست از کتابت تفسیر کلام الله امرار معاش می کرد و مال از دولت نمی گرفت.

۲۲- نظام برهانپوری:^۴ شیخ نظام برهانپوری از علمای نامی عهد عالمگیر بود. و رئیس هیأت مؤلفان *فتاوی عالمگیری* و مورد توجه عالمگیر بوده است. هنگامی که عالمگیر در زمان شاهزادگی به نظم صوبه دکن سرگرم بود، شیخ در خدمت او بود. قریب چهل سال در خدمت سلطان بود و به منصب هزار و پانصدی سرفرازی یافته بود. او بیش از هشتاد سال عمر کرده است.

۱- همان، ص ۳۷؛ تاریخ نویسی، ص ۴۰۳.

۲- بزم، ۳، ص ۳۸-۴۰.

۳- همان، ص ۴۰.

۴- تاریخ نویسی، ص ۴۰۲-۴۰۳.

شاعران عهد اورنگ‌زیب

۱- اشرف مازندرانی:^۱ محمدسعید اشرف مازندرانی، استاد شاهزاده زیب‌النسا بود. از شاعران معتبر و علمای معتمد آن عهد است. در اصفهان زاده است. پدر بزرگ مادری وی ملا محمدتقی مجلسی بود. در ایران در مصاحبت صائب و طاهر وحید به سر می‌برد. صائب در شعر استاد وی بود. در عهد اورنگ‌زیب به هند آمد. در سال ۱۰۸۳ هـ/ ۱۶۷۲ - ۱۶۷۳ م به ایران آمد. بعد دوباره به هندوستان بازگشت و به دربار شاهزاده عظیم‌الشأن پسر شاه‌عالم در پتنه پیوست. از پتنه به مونگیر از توابع پتنه آمد و در سال ۱۱۲۰ هـ/ ۱۷۰۸ - ۱۷۰۹ م در همان جا درگذشت. آرامگاهش در آنجا مشهور است.

پدر وی *اصول کافیه* را شرح کرده است. برادران وی نیز عالم بودند و طبع شعر داشتند. اشرف در خطاطی و نقاشی دستی داشت. مردی بذله‌گو بود. مؤتمن‌الدوله اسحاق‌خان از شاگردان وی بود. «*مفید‌النشا*» از چنبت رای را اصلاح کرد. کلیات او شامل انواع قوالب شعر است. بعضی اشعارش در مدح زیب‌النسا است. دو مثنوی طولانی دارد که یکی *ساقی‌نامه* و دیگری *قصا و قدر* است. مثنوی در مدح اورنگ‌زیب و دیگری در توصیف کشمیر است.

اشرف شاعر غزل بود، لطافتی که در شعر او هست در زمان او رایج بود، شعرش بی‌تکلف و روان است. پسر او «دانا» هم طبع شعر داشت. نمونه شعر او:

گرد چمن گردیده تو، برگرد تو گردیده من

گل از گلستان چیده تو، درد ترا برچیده من

تو صرصر مکر و فسون، من کهنه اوراق جنون

دامان ناز افشاند تو، وز یکدگر پاشیده من

تو آفتاب خاوری، من چون هلال از لاغری

بر من نظر افکنده تو، بر خویشان بالیده من

۱- بزم تیموری، جلد ۳، ص ۶۲-۶۳؛ فارسی ادب به عهد اورنگ‌زیب، ص ۱۲۰-۱۲۶؛ سفینه خوشگو، جلد ۳،

۱۷-۲۲؛ کاروان هند، ۱، ص ۶۲-۷۴.

۲- اعجاز اکبرآبادی:^۱ شیخ محمدسعید اعجاز در آگره به دنیا آمده است، پیش شیخ عبدالعزیز عزت تعلیم دیده است. اعجاز عالمی بلندپایه بود و در تصوّف و مذهب مهارت داشت. دیوانی منتخب از وی در کتابخانه دانشگاه علیگر موجود است. اکثر اشعار او در قالب غزل است. وفات او معلوم نیست. نمونه شعر او:

از کس مکن سؤال بترس از جوابها	با تشنگی بساز که تلخست آبها
یک قطره آب در گهر کاینات نیست	از ره برون مرو زفرب سرابها
در حشر چون بلند شود آفتاب جود	در سایه گناه گریزد ثوابها

۳- ایجاد:^۲ میر محمد ایجاد از فرزندان سید نورالدین مبارک غزنوی، شیخ الاسلام عهد شمس الدین ایلتمش بود که مزارش در حوض شمسی است. اجداد وی از دهلی به «سامانه» مهاجرت کردند. ایجاد در آنجا به دنیا آمد و تحصیل کرد. او را «سرهندی» می خوانند. ایجاد ابتدا ملازم نوازش خان رومی شد. سپس به فوج شاهزاده اعظم پیوست و در گجرات به همراه بیدل بود. او بعد از فوت اورنگ زیب ترقی کرد. منصب سیصدی یافت. فرّخ سیر او را وظیفه درباری تعیین کرد و لقب «معنی یاب خان» به وی داد. کارش تدوین *فرخ سیرنامه* بود. ایجاد در سال ۱۱۳۳ هـ / ۱۷۲۰ - ۱۷۲۱ م درگذشته است. ایجاد از ادبای مشهور عصر خود به شمار می رود.

از آثار او دیوان و *فرخ سیرنامه* است. در *فهرست کتابخانه آصفیه*، کتابی به نام *فتوحات آصفی* یا *شاهنامه دکن* به نام او ثبت شده است. این کتاب در اصل به ابوالفیض معانی از شاگردان بیدل تعلق دارد. در شعر شاگرد ناصرعلی سرهندی بود، هرچند نزد بیدل هم شاگردی کرده بود، ولی به ناصرعلی ارادت زاید الوصف داشت. نمونه شعر او:

حال سنگینی هجران تو انشا کردم	سطر در صفحه فرو رفت چو زنجیر در آب
-------------------------------	------------------------------------

*

ز تو بود چشم آنم که نظر کنی نکردی	به ره تو خاک گشتم که گذر کنی نکردی
-----------------------------------	------------------------------------

*

عضو عضوم به تماشای توحیرت زده است	گر به معنی نگری انجمن تصویرم
-----------------------------------	------------------------------

۱- فارسی ادب...، ص ۳۰۲ - ۳۰۴؛ سفینه خوشگو، ص ۳۶ - ۳۸.

۲- فارسی ادب...، ص ۳۵۱ - ۳۵۴؛ سفینه خوشگو، ص ۹۶ - ۹۸.

۴- باذل: ^۱ محمد رفیع باذل مخاطب به رفیع خان از اولاد خواجه شمس الدین صاحب دیوان مرتبی شیخ سعدی بود. پدر او میرزا محمود همراه برادرش محمد ظاهر وزیرخان در عهد شاه جهان از مشهد به هند مهاجرت کردند و به ملازمت شاه جهان درآمدند. باذل در دهلی متولد شد و همان جا تحصیل کرد. وابسته به دربار شاهزاده معزالدین شد. در ابتدا فوجدار گوالیار شد. بعد به مقامات دیگر نایل آمد. بعد از درگذشت اورنگ زیب در دهلی گوشه نشینی اختیار کرد و در سال ۱۱۲۳ هـ / ۱۷۱۱ م در همان جا درگذشت.

دیوانی مرکب از قصاید و غزلیات دارد که فعلاً در دست نیست. مثنوی او مثنوی *حملة حیدری* است. باذل آن را از کتاب *معارج النبوة* ملامعین مسکین در بحر متقارب در چهل هزار بیت به نظم کشیده است. باذل بهترین ایام حیات خود را صرف نظم *حملة حیدری* کرده است. باذل بر آن بود که از زمان بعثت تا خلافت حضرت علی (ع) را به نظم بکشد و خلافت حضرت علی را به تفصیل بیان کند، اما مثنوی در وفات حضرت رسول (ص) به پایان رسیده است. قبل از وی شاعری به نام ابوالقاسم فندرسکی در *حملة حیدری* تاریخ حضرت علی را به نظم کشیده است. *حملة حیدری* تکمله‌هایی هم دارد و مفصل‌ترین مثنوی فارسی است و شامل نود هزار بیت است. نمونه‌هایی از *حملة حیدری*:

رسیدم به فردوسی ارجمند	بدیدم سر راه را کرده بند
ز شهنامه بردوش گرزگران	وزان گشته سرکوب برهنگان
دگر سونظامی ستاده چو کوه	ز فر سکندر گرفته شکوه
به سوی دگر خواجو آراسته	ز سام نریمان مدد خواسته
به جای دگر هاتفی درفغان	که این بند را بسته صاحبقران
دگر جانب استاد قاسم دلیر	به تأیید فرزند حیدر چو شیر
به راه دگر قدسی پهلوان	ستاده به اقبال شاه جهان...
ببردم سوی تیغ حیدر پناه	دلیرانه بگذاشتم پا به راه...

۵- بیانی: ^۲ از شاعران غیر معروف دکن است که داستان عشقی *مهیار و چندرین* را

۱- فارسی ادب...، ص ۱۴۶-۱۵۲؛ بزم، ۳، ص ۶۴؛ سفینه، ص ۵۶-۵۷؛ تاریخ نویسی، ص ۵۰۷-۵۱۰.

۲- فارسی ادب...، ص ۲۷۰-۲۷۳.

به نام *عشق نامه* به نظم درآورده است. سال تألیف آن ۱۱۰۵ هـ / ۱۶۹۳ - ۱۶۹۴ م است. از حیات او اطلاعاتی در دست نیست، احتمالاً در دکن می زیسته است. این قصه در دکن معروف بوده است، «مقیم» این قصه را به زبان دکنی به نظم کشیده است. شاعران دیگر بعدها آن را به فارسی نظم کرده اند. «آتشی»، «میرزا قاسم بیگ اخگر» و «میرزا یاریگ یار» از آن شاعرانند. نمونه یی از اشعار وی:

کتابی است این عشق نامه به نام	پر از عشق گفتم سخنها تمام
زهجرت هزار و صد و پنج سال	چو بگذشت در خاطر من این خیال
بسیانی چنین قصه آخر نمود	به ختمش بخوان فاتحه با درود

۶- *بیخود*:^۱ ملاجامی بیخودی لاهوری در ماده تاریخ گویی مهارت داشت. دیوان و مثنوی دارد. عنوان مثنوی وی *حسن نامه درختی* نام داشته است. دیوانش شامل غزلیات است. زبانش شیرین و دلنشین است. نمونه شعر وی:

رنگ شفق از لعل می آشام تو پیدا	خورشید می از آینه جام تو پیدا
شام ابد از غالیه زلف تو مدهوش	صبح ازل از عارض گلغام تو پیدا
شهد و شکر و آتش یا قوت می ناب	درهم شد و شد لعل می آشام تو پیدا
بیخود نفس صیقل آینه جان شد	باشد به نگین دل او نام تو پیدا

۷- *بیدل*:^۲ میرزا عبدالقادر پسر میرزا عبدالخالق متخلص به بیدل در سال ۱۰۵۴ هـ در عظیم آباد (پتنه) به دنیا آمده است. اصل او از ترکان جغتایی ارلاس (Atlas) است. در جوانی با شاهزاده محمد اعظم سومین پسر اورنگ زیب انیس شد. این شاهزاده که از مقام شعری بیدل آگاهی نداشت، او را به منصب لشکری گماشت. روزی که به وی گفتند در کشور تو در عالم شاعری کسی به قدرت بیدل نتوان یافت، او از بیدل در مدح خود شعری خواست. بیدل از وی برید و به شاه جهان آباد رفت. او با ناصر علی سرهندی دوستی داشت. خانه اش در شاه جهان آباد محفل ادیبان و شاعران بود. به موسیقی وارد

۱- فارسی ادب، ص ۲۸۷ - ۲۸۹.

۲- شاعر آینه ها، ص ۱۵ - ۷۲؛ تاریخ ادبیات، سبحانی، ۳، ص ۹۵ - ۹۹؛ فارسی ادب، ص ۱۸۰ - ۲۲۲؛ سفینه، ص ۱۰۳ - ۱۴۷؛ میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، نبی هادی، ترجمه توفیق سبحانی، صفحات گوناگون؛

بود و زبانهای هندی و ترکی را نیز می‌دانست. بیشتر ایام حیاتش را در بنگاله گذرانیده است. اواخر عمرش را در دهلی سپری کرد و سرانجام در هفتاد و نه سالگی در سال ۱۱۳۳ هـ در همان جا درگذشت و در صحن خانه خود به خاک سپرده شد.

دربارهٔ بیدل نظرهای گوناگونی ابراز کرده‌اند. گروهی او را تنها شاعر قابل ذکر زمان خود می‌دانند و برخی دیگر بر اشعار او ایرادهای لفظی و معنوی گرفته‌اند. فارسی‌دانان هند به دو دلیل به بیدل معتقدند. اول، آنها او را صاحب کمالات معنوی می‌دانند، دوم آنکه بعد از امیر خسرو و جامی او را بزرگترین شاعر تلقی می‌کنند. بیدل در عرفان مقامی والا دارد. او در ابتدا «رمزی» تخلص می‌کرد.

سبک هندی در آثار بیدل به اوج توسعه خود رسیده است. بیدل نمونهٔ تمام عیار اسلوب هندی است. هر یک از ویژگیهای سبک هندی در شعر بیدل به حد اغراق آمیز دیده می‌شود. این ویژگیها برای مردم روزگار وی جلوه‌ی طبیعی و خوشایند داشت، اما امروز برای دریافتن معنی برخی ابیات او شاید ساعتی، شاید روزها وقت لازم است و برای بعضی هم شاید دست یافتن به مفهومی که او بیان داشته غیرممکن باشد.

بیدل کوشیده است که خواننده را از میدان اصلی تداعیها و خیالهای رایج به دور ببرد تا جایی که خواننده هنگام بازگشت جز تعجب و حیرت ارمغانی ندارد.

آثار بیدل به نظم و نثر است. از آثار منشور او: *مراسلات*، *چهار عنصر و نکات* است. آثار منظوم او مثنویات اوست به نامهای: *عرفات*، *طلسم حیرت*، *طور معرفت*، *محیط اعظم*، *تنبيه المهورسين*. دیگر قصاید، غزلیات، ترجیع‌ها، ترکیب‌ها، مریع، مخمس، مستزاد و رباعیات. دیوانش صدهزار بیت دارد و او یکی از پرشعرترین شاعران این عهد است. بیشتر اشعار او با صور خاص خیال همراه است که دریافت آنها به آسانی میسر نیست. اما اگر از دیوان عظیم او ابیات دل‌انگیز و نغزوی را برگزینیم از نظر کمیت برابر دیوانهای پسندیدهٔ فارسی شعر خوب به دست خواهیم داشت.

اگرچه همهٔ ویژگیهای سبک هندی را در شعر بیدل می‌توان یافت، اما باز هم در شعر او خصوصیاتی به چشم می‌خورد که مختص خود اوست، یا به نحو بارزتری آن ویژگیها را در شعر او می‌توان سراغ گرفت. از ویژگیهای شعر بیدل بافتها و ترکیبات خاصی است که او استخدام کرده است. بیدل به اوزان خاص عروضی اظهار علاقه کرده و در آن اوزان طبع آزمایی کرده است. ردیفهای مشکل را در اشعار خود آورده است. حسامیزی در شعر او دیده می‌شود، بیان و تعبیر طوری است که حاصل آن آمیخته شدن

دو حس به یکدیگر است: بوی گل آینه‌یی بود که پنهان کردند (بوی گل امری است مربوط به حس بویایی و آینه امری است دیداری). در شعر او تصویرهای متناقض (یارادوکس) دیده می‌شود. در غزل‌های بیدل و سبک هندی مصراع دوم کلید معنایی بیت را به دست می‌دهد. یعنی مصراع دوم به کمک معنی مصراع می‌آید. نمونه شعر او:

دوش چون نی، سطر دردی می‌چکید از خامه‌ام

نال‌ها خواهد پرافشانند از گشاد نامه‌ام

تا به کی باشد هوس محو کشاکشهای ناز

داغ کرد اندیشه ردّ و قبول عامه‌ام

قدردانی در بساط امتیاز دهر نیست

ورنه من در مکتب بی‌دانشی علامه‌ام

پیش من نه آسمان پشمنی ندارد درکلاه

می‌دهد زاهد فریب عصمت عمّامه‌ام

تا به کی پوشد نفس عریان تنیهای مرا

بیشتر چون صبح رنگ خاک دارد جامه‌ام

۸- بینش کشمیری:^۱ اجدادش از ایران به کشمیر آمده‌اند، بینش در کشمیر به دنیا آمده است. نامش اسماعیل بود، در لاهور و پنجاب اقامت داشت به‌دهلی هم سفر کرده بود. درباره وفاتش در هیچ تذکره‌یی بحث نکرده‌اند، اما می‌نویسند که در قرن یازدهم در کشمیر درگذشته است. بینش شش مثنوی دارد به نام‌های: *بینش ابصار*، *گنج روان*، *گل‌دسته*، *شورخیال*، *رشته گورمر*، و *جوهرخانه*، دیوانی مشتمل بر قصاید و غزلیات هم دارد. مثنویهای او به تقلید از نظامی گنجوی ساخته شده است. موضوعهای آن عبارتند از توصیف کشمیر، قصه‌های عاشقانه، سخاوت، فقر، قناعت و مانند آن است. نمونه شعر او:

بزم چمن به بلبل و پروانه خوشنماست	خود را به جلوه‌گاه دگر برده‌ایم ما
یک روز و شب زیاد تو غافل نبوده‌ایم	با آفتاب و ماه به سر برده‌ایم ما

✱

در بزم می‌پرستان یاد لب تو کردم چون غنچه خود بخود شد لبریز می‌سبوها

۹- تحسین:^۱ نامش غلام علی است و ندیم خاص شاهزاده بود. در سال ۱۰۸۸ هـ شاهزاده از لاهور به عالمگیر می‌رفت، در راه با ترشروی با تحسین مواجه شد، او آن ترشروی را توانست تحمل کند و از شدت ناراحتی درگذشت. نمونه سخن او:

به تاب مهر زبس نرم شد دل کهسار توان گشود رگ سنگ را به‌نشتن خار



در خاک فروبرده خیال لب یارم یاقوت برآید چوکنی سنگ مزارم

۱۰- جعفر زتلی:^۲ (Zatalli): میرجعفر نرنولی معروف به جعفر زتل یازتلی دومین طنزنویس آن عهد بعد از نعمت‌خان عالی است. از نیش طنز و هجو او شاید هیچ امیر و وزیری مصون نمانده است. پدراناش در زمان همایون به هندوستان آمده‌اند. پدرش عباس به تجارت مشغول بود. به سبب فوت پدر، جعفر و خواهرش به سرپرستی عمویشان درآمدند. جعفر به خدمت شاهزاده کام‌بخش پیوست، بعد از مرگ اورنگ‌زیب و کشته شدن شاهزاده کام‌بخش از زندگی جعفر اطلاعی در دست نیست، شاید گوشه‌نشینی برگزیده بود. در جلوس فرخ سیر شعری مضحک ساخت و به همین سبب در سال ۱۱۲۵ هـ/ ۱۷۱۳ م گردنش را زدند. جعفر اصلاً هجونویس و استاد هزل بود. دیده‌یی تیزبین داشت. ابتذال‌گرایی او را از احترام دیگران به دور داشت. ارزش او به سبب ابتذال‌گرایی نیست، بلکه او از شاعران دوزبانی - فارسی - اردو بود، دیگر آنکه نوشته‌های او نشان‌دهنده آداب و رسوم در حال زوال آن عهد است.

کلیاتش شامل اشعار هزل و غزل سنجیده و مراثی پرسوز است. طنزهای لطیف و جالب هم دارد، هزل‌های بیهوده هم در آن می‌توان یافت. نثر فارسی هم در کلیات او جا دارد. به تقلید از عبید زاکانی نوشته‌یی به نام *النامه* دارد. هم‌زمان با مدح، هجو نیز می‌سرود. مثنوی به نام *زتل‌نامه* سروده است، و در آن از اورنگ‌زیب به نیکی یاد کرده است. نظم به نام *طوطی‌نامه* دارد که در محافل صوفیان خوانده می‌شد، از این رو برخی جعفر را شاعری صوفی دانسته‌اند. نمونه‌یی از طوطی‌نامه او:

۱- بزم تیموری، ۳، ص ۶۶؛ دو تن تحسین در سفینه خوشگو، صص ۲۶۶ - ۲۶۷ آمده است که جز این است.

۲- فارسی ادب، ص ۳۴۲ - ۳۴۶؛ 73 _ Dictionary..., pp. 274

دریغ ای طوطی روحانی من	که گه در پنجره جسمانی من
نگفتی یک نفس با شاه وحدت	نماندی یک نفس در راه وحدت
زبان بر هزل‌گویی‌ها گشودی	دریغ اوقات خود ضایع نمودی
به آب و دانه مشغولی دریغا	به رنگین خانه مشغولی دریغا
به این الحان نه آب و دانه ماند	نه این خانه نه صاحبخانه ماند...

۱۱- جنونی:^۱ از شاعران عهد اورنگ زیب است، در تذکره‌ها احوال او نیامده است. او خود را خانه‌زاد دربار اورنگ زیب معرفی می‌کند. اشعار خود را *الطیفة شوخی* نام نهاده است. در میان اشعار او شعرهایی است که نمی‌توان آنها را نقل کرد. او بعضی از لطایف را از دیگران شنیده و به نظم کشیده است. اشعارش سست است. نمونه شعر او:

تو اگر صد کتاب زیر بغل	بروی کرده پیش اهل دول
کس نپرسد که از کجایی تو	آمده از پی چیرایی تو؟
به سوی چویدار و خدمتکار	تند بینند هر زمان در کار
که چرا بار این کسان دادی	در طربگاه من فرستادی؟

۱۲- جویا کشمیری:^۲ داراب بیگ جویا، معاصر غنی و بینش بود. اجدادش از تبریز به کشمیر مهاجرت کرده بودند، جویا در کشمیر به دنیا آمده است. پدرش ملاسامری نام داشت. جویا در شاعری شاگردی کلیم را برگزید. بر دیوان واجب‌الحفظ صائب مقدمه‌یی نوشت. در میان حکام کشمیر از احترام خاصی برخوردار بود. جویا در ساختن ماده تاریخ ماهر بود. او به دربار وابستگی نداشت و اورنگ زیب را ندیده بود. یک رباعی در مدح اورنگ زیب ساخته است. در توصیف کشمیر اشعار زیادی سروده است.

جویا شاعری پرشعر بود، کلیاتش بالغ بر هفت هزار بیت است. علاوه بر غزل، قصیده، قطعه، مثنوی، رباعی و آثار منثور در کلیاتش آمده است. قصاید او در نعت و منقبت ائمه معصومین است. قصیده در آن عهد بی‌روح شده بود، قصاید جویا هم چندان دلنشین نیست. جویا عاشق پیشه بود. مدّعی است که زبان به هجو هیچ کس نیالوده است، با این حال در دیوانش دو هجو یافت می‌شود. نشر او نثری مرصّع و متکلفانه بود.

۱- فارسی ادب...، ص ۲۶۳-۲۶۶.

۲- فارسی ادب...، ص ۱۰۸-۱۱۹؛ Dictionary...، p. 288؛ کلیات جویا تبریزی، مقدمه محمد باقر، ص الف - و.

به نوشتن دیباچه علاقه داشت، بر دیوان خود چهار دیباچه نوشته است. چند نامه به دوستان او نیز در کلیاتش موجود است. جویا در سال ۱۱۱۸ هـ / ۱۷۰۶ م درگذشته است. جویا را به نام جویای تبریزی هم خوانده‌اند و کلیاتش به همین نام به چاپ رسیده است. نمونه شعر او:

به خون دیده حسرت سرشته‌اند مرا	ز سوز عشق نکویان برشته‌اند مرا
ندیده رنگ رخم روی سرخیی هرگز	خط جبین مگر از زر نوشته‌اند مرا
همیشه بسته لب از عیب مردمان باشم	برای بخیه این زخم رسته‌اند مرا
چو داغ غنچه پر خون لاله بی‌رویت	در آتش غم پنهان برشته‌اند مرا
جواب آن غزل فکر تست این جویا	چو صفحه غلط از سرنوشته‌اند مرا

۱۳- حقیری:^۱ از زندگی او اطلاعی در دست نیست، از مردم کاشان بود، در دستگاه میرجمله استاندار بنگال به خدمت سپاهیگری مشغول بود. از مثنوی‌سرایان عهد اورنگ زیب شمرده می‌شود. از وی سه مثنوی برجای مانده است. (۱) مثنوی *اورنگ‌نامه* که به سال ۱۰۷۲ هـ در تاریخ چند ساله آغاز سلطنت اورنگ زیب و جنگهای پسران شاه جهان سروده است. (۲) *مثنوی نصره المرتضی* که در سال ۱۰۷۵ هـ که درباره حضرت علی (ع) و محمد حنفیه است، (۳) *مثنوی مادمونل کام کندلا* (Mādhūnāl Kām Kundolā =) مثنوی عاشقانه است که به سال ۱۰۹۱ هـ سروده است. حقیری در مثنویهای خود از الفاظ مهجور و الف اطلاق استفاده کرده است. ترکیبات آن اکثربی ربط است. حقیری در ساختن مثنوی به نظامی توجه داشته است. در ابتدای مثنوی عاشقانه خود در نعت حضرت رسول (ص) و شیخ عبدالقادر گیلانی ابیاتی آورده است. از ابتدا تا انتهای مثنوی، شاعر سه بار تخلص خود را قید کرده است. سال وفات حقیری معلوم نیست. نمونه شعر او:

عشق است جهان ناشکیبی	عالم عالم جهان فریبی
عشق است کمال دردمندی	در پستی او همه بلندی
عشق آمد و زد صلاحون را	حسن آمد و خواند صدفسون را
این حسن به عشق زد ترانه	این فتنه به فتنه شد فسانه

افسانه عشق بس درازست افسون جنون خرد گداز ست
دستم تهی و دلم خریدار یوسف طلبم به شهر و بازار

۱۴- حیرت: ^۱ میرزا عنایت‌الله حارثی جغتایی انصاری از ملازمان اورنگ زیب و وابستگان شاه عالم بود، خطاب «قصورخان» را شاه عالم به‌وی داده بود، «حیرت» تخلص می‌کرد و در بخارا مسکن داشت. از طریقت نقشبندیّه و معتقد به‌خواجه احرار بود. بعد از جلوس شاه عالم در ۱۷۰۷ م / ۱۱۱۸ هـ فخرالدین احمد دیوان حیرت را مرتّب کرد و مقدمه‌یی بر آن نوشت و در آن مقدمه شاعر را معرفی کرد. دیوانش مشتمل بر یازده قصیده و غزلیات است. قصیده‌یی به‌تقلید عرفی ساخته است. علاقه و محبت حضرت رسول (ص) موضوع اشعار وی بود. در مدح اعتمادالدوله نیز قصیده‌یی دارد. حیرت از شاعران متوسط بود. زبانی ساده و بی‌تکلف به‌کار برده است. موضوع غزل او عشق نیست، بلکه فقر و غنا و تسلیم و رضا و مانند آن است. نمونه شعر او:

مردان عصر نرخ تهمتن شکسته‌اند	تسیغ بهادری به‌سر زن شکسته‌اند
پروای باغبانی بلبل نمی‌کنند	رندان که بارها در گلشن شکسته‌اند
رعنای آفت است که از شعله شمع را	در بزم داده، افسر و گردان شکسته‌اند
بگذر زاهل عصر که دلهای دوستان	این قوم در خوشامد دشمن شکسته‌اند
حیرت زبیدلم شده حالی است مصرعی	دارم دلی که پیشتر از من شکسته‌اند

۱۵- خاشع: ^۲ اصلش از ایران است، در زمان اورنگ‌زیب از اصفهان به‌هند آمده و در کشمیر اقامت گزیده است. ظاهراً از شاگردان ملاسطاع است. و در هند خوش نبوده است، در اکثر قصایدش از آمدن به‌هند اظهار ندامت می‌کند. او در ساختن ماده تاریخ نیز دست داشت. کلیات او شامل قصاید، غزلیات، قطعات و جز آن است. خاشع، عرفی را محبوب‌ترین شاعر قصیده‌سرا می‌داند. زبانی پخته دارد و در شعر صاحب سلیقه است. نمونه شعر او:

شوق کو شوق که مستانه شود گریه ما لجه کشتی پیمانه شود گریه ما

۱- فارسی ادب...، ص ۳۲۸ - ۳۳۱.

۲- سفینه خوشگو، ص ۳۳۶ - ۳۳۸؛ فارسی ادب...، ص ۳۳۶ - ۳۳۸.

به خیال رخ او شمع صفت می‌سوزم چه عجب گر همه پروانه شود گریه ما
دارد از شور به سر جوش و خروش عجبی می‌رود آه که دیوانه شود گریه ما
شه اقلیم جنونیم، عجب نیست اگر بانی کشور ویرانه شود گریه ما
شده نزدیک که از جوش تمنای وصال بحر آن گوهر یکدانه شود گریه ما
گشته فرسوده بسی خانه دنیا خاشع مصلحت نیست که مستانه شود گریه ما

۱۶- خاکسار:^۱ شکرالله خان خاکسار از سادات خواف و داماد عاقل خان رازی و از امرای عهد اورنگ زیب بود. به خواهش عاقل خان رازی شرحی بر مثنوی معنوی نوشته است. شکرالله خان ابتدا فوجدار سرهند بود، در سال ۱۰۹۲ هـ از آن کار بازنشسته شد و در همان سال به فوجداری شاه جهان آباد تعیین شد. بعد از آن نیز به فوجداری چند ناحیه منصوب گردید. خاکسار در سال ۱۱۱۲ هـ / ۱۷۰۰ - ۱۷۰۱ م درگذشت. طبع رسا داشت و دیوان مختصری از خود برجای گذاشته که بیشتر در قالب غزل است. سه مثنوی کوتاه دارد. خاکسار مردی اهل درد بود و به دنیا زیاد وابستگی نداشت، هر درآمدی که به دست می‌آورد به مستحقان می‌داد. نمونه شعر او:

هرکه چون مجنون ز وصل یار غافل ماند ماند

بی‌خبر از جلوه محو گردد محمل ماند ماند

هرکه در اندیشه معشوق از خود رفت رفت

وانکه با خود دست در گردن حمایل ماند ماند

هرکه چون شب‌نم دماغ ناز بالا برد برد

وانکه چون گلبن زحیرت پای درگل ماند ماند

هرکه از بزم محبت جام وصلت خورد خورد

وانکه از بیگانگی بیرون محفل ماند ماند...

۱۷- خالص اصفهانی:^۲ میرسیدحسین مخاطب به امتیازخان متخلص به «خالص» پسر میرزا باقر وزیر قورچی از مردم اصفهان بود، چون در مشهد نشو و نما یافته، خالص

۱- سفینه، ص ۱۷؛ فارسی ادب...، ص ۳۱۷ - ۳۲۰.

۲- سفینه خوشگو، ص ۴۸ - ۴۹؛ فارسی ادب...، ص ۱۴۲ - ۱۴۶؛ کاروان هند، ۱، ص ۳۶۱ - ۳۷۰.

مشهدی هم خوانده می‌شود. بعد از زیارت حرمین شریفین به‌هند آمد و در دکن ملازمت سلطان را برگزید و بیشتر حیاتش را در آنجا گذراند. به‌دستور اورنگ‌زیب با دختر فضایل خان میرمنشی ازدواج کرد. در سال ۱۱۲۱ هـ به‌خاک ایران روانه شد، چون به‌سیوستان، بین هندوستان و ایران رسید، به‌اشارهٔ خدایارخان که علیه اورنگ‌زیب قیام کرده بود، کشته شد و اموالش به‌غارت رفت. این واقعه در سال ۱۱۲۲ هـ اتفاق افتاده است.

آثار خالص یک دیوان و یک مثنوی است. مخلص‌خان پیدا مقدمه‌ی مفصل بر دیوان وی نوشته است. اشعار او قریب سه هزار بیت است. صائب و سلیم تهرانی از شعرای محبوب وی بودند. اشعار او ساده و بی‌تکلف است. نمونهٔ شعر او:

نی سیرگل نه سیر گلستانم آرزوست	یک ره نظارهٔ رخ جانانم آرزوست
یک لاله‌زار داغ به‌دل دارم از غمش	یک غنچه‌وار چاک گریبانم آرزوست
دل در غبار کلفت و چشم به‌راه اشک	تخمی به‌خاک دارم و بارانم آرزوست

۱۸- خلیل:^۱ میرزا محمدخلیل متخلص به‌صاحب در خراسان ولادت یافته و در هندوستان در عظیم‌آباد پتنه زیسته است. از علمای مشهور عهد اورنگ‌زیب بود، ابتدا ملازم شاهزاده زیب‌النسا بود و نوشته‌های زیب‌النسا را به‌نام *زیب‌النسات مرتب* کرد. در پتنه به‌وقایع نویسی می‌پرداخت. از تألیفات او یک دیوان و چند رقعه بر جای مانده است. دیوان او شامل غزلیات، قصاید، تاریخ و رباعی است. دیوانش ترتیبی ندارد. نمونهٔ شعر او:

دلی پر شور مستی فارغ از دنیای دون دارم
 نمی‌آیم به‌خود جایی ازین عالم برون دارم
 رسیدن تا شهادتگاه کوی او زمن ناید
 که پیش روز سیل اشک صد دریای خون دارم
 من آزاده از فیض جنون دارم دل شادی
 اگر دارم غمی گاهی ز عقل ذوفنون دارم

۱۹- راسخ سرهندی:^۱ میر محمدزمان راسخ پسر میر عماد و شاگرد عموی خود میرمفاخر حسین ثاقب است. در سپاه شاهزاده محمد اعظم بود، منصب هفتصدی داشت. از تألیفات او یک مثنوی به نام *داد و نمرید* باقی مانده است، دیوان وی در دست نیست. در نسخه دیگر نام آن *ناز و نیاز و داد و نمرید* است. این مثنوی حاوی حکایات اخلاقی و تمثیلی است. در اشعار وی استعارات و ترکیبات نو به کار برده است. وفاتش در ۱۱۰۷ هـ/ ۱۶۹۵ - ۱۶۹۶ م اتفاق افتاده است. نمونه شعر او:

زهی نگاه تو آینه وار شوخی ناز خیال لعل لب آتش خمار گداز
بلند و پست جهان موج محیط فناست صدای سیل شنو از لب نشیب و فراز
به روز حشر زیک جیب سر برون آرد چراغ هستی محمود و آستین ایاز

۲۰- روشن ضمیر:^۲ شاعر ایرانی بود، در هند به سرپرستی اورنگ‌زیب درآمد و رفته رفته مناصبی به دست آورد. بعد به وقایع نگاری منصوب شد. او به زبان هندی نیز شعر می‌گفت و «پتهی» تخلص می‌کرد. از آثار او ترجمه کتابی است به نام *پاری جاتاک* (Pārījātāk) در موسیقی از سنسکریت به فارسی. این کتاب سه بخش دارد: اول موسیقی با آواز، دوم ابزار موسیقی، سوم رقص. *چشم و زبان* انشایی است که از وی به یادگار مانده است. نمونه شعر او:

ای حرز تو سوره تبارک بادا پیوسته ترا تاج مبارک بادا
جستم زپی سکون فتح تاریخ دل گفت شود فتح مبارک بادا

۲۱- زیب النساء:^۳ زیب النساء دختر اورنگ‌زیب از دلرس بانویگم است. زیب النساء عربی و فارسی را فرا گرفت اصول فقه و حدیث آموخت. استادش ملا محمد سعید اشرف مازندرانی بود. در خطاطی هم ماهر بود. بیاضی خاص داشت و اشعاری در آنجا می‌نوشت. مرقعی داشته که امروز در دست نیست. دیباچه آن مرقع در کتابخانه

۱- سفینه، ص ۷-۱۱؛ فارسی ادب...، ص ۷۲-۸۰.

۲- بزم، ۳، ص ۶۳-۶۴؛ فارسی ادب، ص ۴۵۱-۴۵۳؛ ۵۱۲-۵۱۱، Dictionary...، pp, 511 - 512.

۳- بزم نیموریه، جلد ۳، ص ۲۵۷-۲۶۵؛ فارسی ادب...، ص ۳۱۲-۳۱۶؛ کاروان هند، ۲، ص ۱۲۶۴-۱۲۷۱ ذیل مخفی خراسانی.

خدا بخش در پتنه موجود است. در مجالس وی از نظم و نثر، معانی و بیان، نجوم و چیزهای دیگر بحث می شد و علما در آن مجالس شرکت می کردند. زیب النسا بر آن بود که *فتاوی عالمگیری* را به فارسی درآورد و این کار را آغاز کرده بود. او شاعر هم بود و در شعر «مخفی» تخلص می کرد. دیوانی به نام مخفی که در مطبعة نولکشور به نام وی چاپ شده، مورد اختلاف است. این دیوان به نام «مخفی رشتی» چاپ شده و بعد به نام «زیب النسا مخفی» به طبع رسیده است. ظاهراً این دیوان از «مخفی خراسانی» است. زیب النسا در شعر هم «زیب النسا» تخلص می کرده است. منشآت زیب النسا را میرزا محمد خلیل متخلص به صاحب مرتب کرده و آن را *زینب المنشآت* نامیده است. زیب النسا در سال ۱۱۱۳ هـ / ۱۷۰۱ م در دهلی درگذشته و در تیس هزاری به خاک سپرده شده است. نمونه شعر او:

کُور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد	بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد
غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد	صدف بهار آخر شد و هرگل به فروقی جا گرفت
پیر شد زیب النسا او را خریداری نشد	هرکه آمد در جهان بودش خریداری ولی

۲۲- سابق اصفهانی:^۱ نامش حاجی فریدون و اصلش ترک بود. در زمان اورنگ زیب به هند آمد. تا سال ۱۱۰۳ هـ زنده بود. نسخه دیوان او در انجمن آسیایی بنگال و دفتر آسیایی لندن موجود است. غزل او شیرین و روان است. در شعر به صائب اظهار تمایل می کند. نمونه شعر او:

چشمه زاینده آب از خویش می آرد برون	آستین مرد همت پیشه همیان ز رست
*	
در خنده چو غنچه چمن باش	در گریه چو شمع انجمن باش
*	
شاخ گل دیوانه شد از قامت دلجوی او	باغبان تعویذ بست از غنچه بر بازوی او

۲۳- ساعی:^۲ شاعر دربار شاهزاده شجاع بود و اشعار او درباره آن شاهزاده است.

۱- فارسی ادب...، ص ۳۰۰-۳۰۲؛ کاروان، ۱، ص ۵۱۱-۵۱۲.

۲- فارسی ادب...، ص ۲۵۱-۲۵۴.

ساعی از خاندان سادات مشهد است، اما در هند تولّد یافته است. بعد از فوت شجاع به اورنگ زیب پیوست. کلیّاتی از وی برجای مانده که حاوی قصیده، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، قطعه، غزل، رباعی، مثنوی و ساقی‌نامه است. برخی از مثنویهای او به نامهای: *غم‌در، پری‌پیکر، و خورشید و ماه* خوانده شده است. داستان مثنوی هم دارد. به هندی هم شعر ساخته است. به تقلید *پندنامه سعدی، فیضی‌نامه* ساخته است. مثنوی *پری‌پیکر* ترجمه از کتاب هندی است به نام *مدھو مالتی* (Madhū Mālī). چهار کتاب هم به هندی تألیف کرده است. سال وفاتش معلوم نیست. نمونه شعر او:

زبان هندوی را ماهر من	به هندی بیدخوانم چون برهن
ضرورت شد از آن کز هند بودم	بسی تصنیف در هندی نمودم
وطن بادا همیشه دوستان را	چه گویم خوبی هندوستان را
بود آبش چو آب زندگانی	زمینش گلشن فردوس ثانی

۲۴- سالم کشمیری:^۱ حاجی محمداسلم، متخلّص به سالم از پندت (روحانی)های کشمیر بود. می‌گویند که به راهنمایی شیخ محسن فانی به اسلام گروید، در فن شعر از فانی بهره‌مند شده است. پس از مدّتی به خدمت شاهزاده محمداعظم پیوست و همراه او به گجرات رفت و در آنجا با بیدل، شهرت و راسخ ملاقات کرد. به مکه معظمه رفت. سالم تقریباً تمام ایّام حیات خود را در خدمت شاهزاده گذراند و در مدح او شعر گفت. بعد از فوت شاهزاده اعظم به وطن خود بازگشت. در راه دهلی با بیدل ملاقات کرد و پادشاه او را در کشمیر به وقایع نویسی گماشت. سالم در سال ۱۱۱۹ هـ / ۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ در کشمیر درگذشت. سالم از شاعران پخته این عهد است. دیوانش قریب ده هزار بیت دارد و تاکنون به چاپ نرسیده است. مثنوی به نام *کنج معانی* دارد که داستان عاشقانه نوجوانی لاهوری است. سالم اصلاً شاعر غزلسرا است. او شاگردانی هم داشته است که از «فیضان» و «آزاد» به عنوان نمونه می‌توان یاد کرد. نمونه شعر او:

اگر نور بصر می‌داشتم های	بهشتی در نظر می‌داشتم های
به دامن می‌شمردم چین زلفت	اگر عمر اینقدر می‌داشتم های
چو شب می‌دیدمت در خواب تا صبح	زیستر ماه برمی‌داشتم های

چه می‌شد گر به یاد کج کلاهی گل شوری به سر می‌داشتی های
خوش آن شبها که چون مهتاب سالم نگاهی در سفر می‌داشتی های

۲۵- سکندر سُروری:^۱ شاعری صوفی منش و پیرو طریقت قادریّه بود، به شیخ عبدالقادر گیلانی ارادت خاص داشت و این ارادت خود را در رباعیهای خود ابراز داشته است. دیوانی داشته است که محمدساتی مستعدخان دیباچه‌یی بر آن نوشته است. غزلهای او ساده، صوفیانه و اخلاقی بوده است. غزلی در مدح اورنگ‌زب داشته. قصیده‌یی در دیوانش آمده که «عمان المعانی» نام داشته است. نمونه شعر او در دست نیست.

۲۶- شریف:^۲ میرزا شریف‌بیگ شریف از وابستگان زبردست‌خان بود. شریف دیوانی دارد که در آن غزلهای مذهبی و اخلاقی به چشم می‌خورد. دیوانش با بیت زیر آغاز می‌شود:

به دست تُست یا فتّاح مفتّاح در دلها بکن یارب به مفتّاح عنایت حلّ مشکلا

۲۷- صهبایی:^۳ عبدالباقی صهبایی از وابستگان دربار بود. در خط نستعلیق مهارت داشت. کلامش نشاط‌بخش و شورانگیز بود. نمونه شعر او:

لب فروستم از مستی و مدهوشی نیست سخنی نیست که شرمندۀ خاموشی نیست

*

زدست سرکشی شانه سینه‌چاک شوم که کاکل تو در آغوش مو بمو گیرد

۲۸- طاهر اصفهانی:^۴ میرزا محمدطاهر از سلسله میرزایان دفاتر سلاطین صفویه در اصفهان بود، در زمان اورنگ‌زب به هند آمد. ابتدا لقب «التفات‌خان» و بعد «ملتفت‌خان» یافت. در اورنگ‌آباد به منصب فوجداری منصوب شد. در نثرنویسی

۱- فارسی ادب، ص ۳۲۷. ۲- همان، ص ۳۰۹.

۳- بزم تیموریه، ۳، ص ۶۶؛ فارسی ادب...، ص ۳۵۸؛ مقالات الشعراء، ص ۶۱-۶۲.

۴- بزم، ۳، ص ۶۵؛ کاروان هند، ۱، ص ۷۹۱.

مهارت تمام داشت و در زمان محمدفرخ سیر در شاه جهان آباد به سال ۱۱۲۹ هـ به دست
قطاع الطريق کشته شد. نمونه شعر او:

مکن گویا به عرض مدعا یارب زبانم را بسبند از موی چینی تار قانون فغانم را

✱

شهید بیکسم پوشیده‌ام بعد از فنای خود به رنگ مرده فیروزه نیلی در عزای خود

✱

شهرت حسن تو شد از کشته دیدار تو از نسیم بال بلبل بشکفد گلزار تو

۲۹- عاقل: ^۱ خواجه محمد متخلص به عاقل از خواجه زادگان جامی است که از
اولاد زنده پیل احمد جام‌اند، در سونپت (هریانه) مقیم بود. خود و برادرش خواجه
کامل به محمد اعظم وابسته بودند. مثنوی به نام *مکرات الجمال* در تعریف اندام معشوق
ساخته است. مثنوی دیگری به نام *واجب الحفظ* یا *مجمع البیان* نیز به وی منسوب است.
به شعر هندی هم علاقه داشت و در هندی «بدهونت» (= Badhunat) که به همان معنی
عاقل است تخلص می‌کرد. در سال ۱۱۴۳ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

به صحرائی که گردیدم شهید ناز خوش چشمان

چراغانی است در چشم غزالان برمزار من

به آه گرم من هرگز دل خویان نمی‌سوزد

چو کرم شب چراغ آتش نخیزد از شرار من

✱

امروز سر زلف تو در دست رقیب است

ایوای که این قرعه به نام دگر افتاد

۳۰- عاقل خان رازی: ^۲ نامش میر عسکری و نام پدرش سید محمد تقی است. اصلاً
از خواف خراسان است، عاقل خان در هند به دنیا آمده، در همان جا نشو و نما یافت.
به حضرت برهان الدین رازی برهانپوری معتقد بود و به همین سبب رازی تخلص می‌کرد.

۱- سفینه خوشگو، ص ۱۷۸-۱۸۲؛ فارسی ادب...، ص ۲۶۹.

۲- بزم تیموریه، جلد ۳، ص ۵۸-۶۲؛ فارسی ادب...، ص ۹۴-۱۰۷ و ص ۵۲۳-۵۲۵.

از نظر جاه و حشمت بلندپایه‌ترین شاعر عهد خود بود. پیش از جلوس اورنگ‌زیب وابسته به‌وی بود. در زمان حکومت اورنگ‌زیب در دکن، بخشی دوم بود. اورنگ‌زیب پس از جلوس وی را لقب «عاقل‌خان» داد. او در دستگاه اورنگ‌زیب محرم راز بود. اورنگ‌زیب برخی خطاهای او را نادیده می‌گرفت.

عاقل‌خان با وجود مشاغل زیادی آثاری به‌نظم و نثر بر جای گذاشته است. به‌اشاره پدر بزرگش شرحی بر *مثنوی مولانا* نوشت. آثار منظوم او عبارتند از: *مثنوی مهر و ماه* یا *منوهر و مدو مالت*، *مثنوی شمع و پروانه* یا *پدماوت*؛ *مرقع* و دیوان. آثار منثور وی به‌ترتیب زیر است:

واقعات عالمگیری، این کتاب دربارهٔ وقایع زندگی اورنگ‌زیب عالمگیر است که به‌نامهای مختلف، چون: *ظفرنامه عالمگیری*، *اقبال‌نامه عالمگیری* و *اورنگ‌نامه عالمگیری* و جز آن خوانده شده است. این تألیف در سال ۱۰۷۳ هـ به‌پایان رسیده است.

ثمرات‌الحیات، اقوال و احوال شیخ برهان‌الدین رازی و حاوی نکات صوفیانه است. کتاب دو قسمت دارد که بخش اول در سال ۱۰۵۳ هـ و بخش دوم بعد از آن تألیف شده است.

نعمات‌العشق، در بارهٔ عشق و مقامات عشق است. به‌عقیدهٔ عاقل‌خان عشق در تصوّف مقامی والا دارد. در این کتاب تخیلات خود را دربارهٔ عشق به‌نظم و نثر بیان داشته است.

کشکول، این کتاب نیز در تصوّف است. در آن رموز و نکات تصوّف را از زبان مشایخ نقل کرده است. در این اثر نام مؤلف قید نشده است، اما چون در کتاب به‌اثر دیگرش یعنی *مرقع* اشاره کرده است. به‌احتمال قوی این کتاب هم باید از عاقل‌خان رازی باشد.

رسالهٔ امواج نحوی نیز اثر دیگر اوست. دیوانش شامل انواع گوناگون شعر است. ساقی‌نامه، خمارنامه، ترجیع‌بند، قصیده در مدح شیخ برهان‌الدین، قطعه در وفات عزیزان محتوای دیوان اوست. او شاعر مثنوی سراسر است. برخی از تذکره‌نویسان مثنویهای او را بی‌مزه و دور از فصاحت خوانده‌اند. واله داغستانی هم نوشته است که «شعر او چندان نمک ندارد.» عاقل‌خان قصّه‌های هندی را موضوع مثنوی‌های خود قرار داده است، وفاتش در سال ۱۱۰۸ هـ/ ۱۶۹۶ م در هشتاد و دو سالگی اتفاق افتاده است. نمونهٔ شعر او:

عشق از مغموره می‌خواهد به‌ویرانی مرا	عاشق ویرانه کرد این گنج پنهانی مرا
دل پریشان بود با زلف پریشان جمع شد	و ه چه جمعیت شد این جمع پریشان مرا
گرچه جانم سوختی ای دوست دلسوز توام	وربه تلخی می‌کشی شیرین‌تر از جانی مرا
من همی سازم به‌تو هرچند می‌سوزی دلم	دل نمی‌رنجد زتو هرچند رنجانی مرا
ازنظر پنهانی و درد تو در دل آشکار	آشکارا می‌کند این درد پنهانی مرا

۳۱- عبدالرشید شمسی:^۱ شیخ عبدالرشید ملقب به شمس‌الحق جونپوری از صوفیان مشهور جونپور بود. پیش پدرش محمد مصطفی تحصیل علم کرد. اما تعلیم رسمی را رها کرد و به تصوف پرداخت و به تصانیف ابن عربی رو آورد. برخی از آثار او را شرح نوشت. شاه‌جهان او را به‌دربار خود فراخواند، اما او نپذیرفت. زمینه مطالعات شیخ بیشتر در عربی و تصوف و ماوراءالطبیعه است. آثار مستقل او عبارتند از: *رشدیه*، *زادالسالکین* و *مقصودالطالبین*. بر شرح مختصر *عصدی* و *کافیه* حاشیه‌بی نوشته است، برخی از آثار ابن عربی را ترجمه یا شرح کرده است. وفاتش در ۱۰۹۳ هـ / ۱۶۸۲ م اتفاق افتاده است. نمونه شعر او:

یارب قدحی بده که سرمست شوم	یک جرعه از آن نوشم و از دست شوم
در ده قدحی دگر که گردم همه نیست	چون نیست شوم زخود به‌تو هست شوم

۳۲- عطا تتوی:^۲ ملا عبدالحکیم عطا تتوی یکی از دو شخصیت بزرگ ادبی فارسی در تنه سند است، آن شخصیت دیگر ابوالتح قابل خان میرمنشی اورنگ زیب است که به احوال او در بخش منشآت، ذیل *آداب عالمگیری* به اختصار اشاره شده است. عطا تتوی عمری طولانی داشت. از زمان شاه جهان تا محمدشاه حیات داشته و اوج و حضيض سلسله تیموری را دیده است، ظفرخان احسن از ۱۰۶۳ تا ۱۰۶۹ هـ سرپرستی او را به عهده داشت. در پایان عمر گرفتار تنهایی و بی‌کسی بود.

عطا علاقه‌مند به تصوف و مردی مذهبی بود، به شیخ عبدالقادر گیلانی اعتقاد داشت. اوقات را در ریاضت و عبادت می‌گذراند. اشعارش در مجالس مذهبی کابل و

۱- فارسی ادب...، ص ۲۹۵ - ۲۹۶؛ Dictionary..., p. 556

۲- فارسی ادب...، ص ۲۲۳ - ۲۲۸؛ Dictionary..., p. 97

پیشاور خوانده می‌شد. عطا غزل‌سرای سنتی بود. غزل‌های او ساده است، در عربی و عروض قدرت داشت. شعر او نوعی شهرآشوب است. کلمات سندی را آزادانه به‌کار برده است.

در دیوان او مثنوی سی و چهار بیت آمده که مهر و ماه نامیده شده است، وی این مثنوی را به سال ۱۰۲۸ هـ/ ۱۷۱۵ م به مناسبت منصوب شدن اعظم خان بن صالح خان به حکومت تته سروده است. در دیوان وی شش غزل اردو هم آمده است. سال وفاتش معلوم نیست. نمونه شعر او:

بهار عمر و جوانی چو برق و باران رفت	ز سیر باغ چه حظ موسم بهاران رفت
صفای شیب یکایک چو صبح خندان شد	شب شباب ز غفلت چو سوگواران رفت
امید روزی‌بسی در زمان پیری نیست	رخ مراد ز چشم امیدواران رفت
به‌زندگانی ناخوش چه خوشدلی هیات	که زور بازوی امداد عهده‌داران رفت

۳۳- علوی:^۱ محمد طاهر حسینی کاشانی متخلص به علوی از مردم کاشان بود. با سلطان حسین صفوی معاصر بود، بعد به هند آمد و در کشمیر سکونت گزید در سال ۱۱۳۶ هـ در همان جا درگذشت. خان آزر و معتقد است که علوی کاشانی و علوی هندی دو تن شاعر جدا از هم هستند، علوی دیوان حجیمی دارد که شامل غزل، قصیده، رباعی، ترجیع بند، ترکیب بند و یک مثنوی است و مثنوی او *حتکاد و حلاج* نام دارد. قصایدش طولانی و خسته‌کننده است. غزلیات او به شیوه سنتی است. نمونه شعر او:

وصف خط و خال می‌نویسم	معراج خیال می‌نویسم
خونین دلم از نگاه جانسوز	رنگ رخ آل می‌نویسم
مستقبل و ماضی نگه را	در حیرت حال می‌نویسم

*

به تربتم قدمی رنجه گر کنی یک ره ز خاک خیزم و گویم قیامت اینست

۳۴- عیشی:^۲ احتمالاً نامش محمد فاضل و از مردم دهلی بود. به تقلید مفت پیکر

۱- فارسی ادب...، ص ۳۲۴-۲۲۷؛ کاروان هند، جلد ۲، ص ۹۰۷-۹۰۸.

۲- فارسی ادب...، ص ۲۶۰-۲۶۳.

نظامی، مثنوی *هفت/ختر* سروده است و آن را به نام اورنگ‌زیب کرده است. این مثنوی هزار و دویست و چهار بیت دارد. *هفت/ختر* هفت قصه درباره بهرام‌گور را حاوی است. در خاتمه هر داستان ساقی‌نامه و یک غزل عیشی نیز آمده است. شاعر نوشته است که تمام ثروت خود را در جستن کیمیا از دست داد، برادر او به‌وی گفت تو که دارایی خود را از دست داده‌ای، اگر می‌خواهی نامت جاودان بماند، شعری بساز و او این مثنوی را ساخت. نمونه شعر او:

سرو قَدّی کشیده بالایی	شوخ شنگی ظریف رعنائی
دهنش گلشکر به‌زیبایی	لب او برگ گل به‌رعنائی
خال او همچو مردم دیده	بلکه از دیده هم پسندیده
زلف او همچو عمر زیبنده	چشم جادوش دل فریبنده
جمد مشکین او عبیرآمیز	چین به‌چین حلقه حلقه دل آویز

۳۵- غلام‌علی بن محمد علی دکنی:^۱ مؤلف مثنوی است به نام *لمعات الطاهرین* در اخلاق و تصوف به اعتقاد شیعه. مثنوی دیباچه‌یی منثور دارد. سال تألیف آن ۱۱۰۸ هـ / ۱۶۹۶ - ۱۶۹۷ م است. از نظر شعری ضعیف است. نمونه‌یی از آن:

ایا شاه ساقی بده جام را	بکن پخته زان می من خام را
که آن عشق آسان به‌اول نمود	به‌سربردنش سخت مشکل نمود
عنایت کن از جام خود جرعه‌ام	به‌مستی آن دار ثابست قدم
ایا ساقی خوش‌لقا مرحبا	بده جام می تا بینم ترا...

۳۶- غنی کشمیری، ← شاعران دربار شاه‌جهان.

۳۷- غنیمت:^۲ مولانا محمد اکرم غنیمت پسر شیخ ندر محمد از مردم پنجاب بود و در کنجاه (Konjāh) به دنیا آمده، بعضی خاورشناسان او را از مردم گنجه و هموطن

۱- فارسی ادب...، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.

۲- سفینه خوشگو، ص ۲۲ - ۲۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، ص ۱۴۱۱ - ۱۴۱۴؛ فارسی ادب...، ص ۵۳ - ۶۲.

نظامی دانسته‌اند. از احوال او اطلاع چندانی در دست نیست. همه تذکره‌نویسان هندی او را از کنجه می‌دانند که قول صحیح این است. او مثل پدر پیرو طریقهٔ قادریه و مرید شیخ محمد صالح خلیفهٔ شیخ محمد نوشه گنج بخش بود. در مثنوی خود ذکری از مرشد خویش به میان آورده است. بیشتر ایام عمر خود را در لاهور گذرانید. در وفات او اختلاف است. آن را میان سالهای ۱۰۹۶ - ۱۱۱۰ هـ / ۱۶۸۴ - ۱۶۹۸ م نوشته‌اند.

غنیمت در حال و هوای صوفیانه رشد کرد، مردم وی را پیر خود می‌شمردند و او را احترام می‌گذاشتند. کرامات گوناگونی به وی نسبت داده‌اند. بر سر مزارش هر سال «عرس» برپا می‌شود. از مرثیان او از دو نفر یاد کرده‌اند، یکی نواب مکرّم خان والی ملتان، و دیگری میرزا آرتقیبگ فوجدار سیالکوت. از آثار او به جز دیوان، مثنوی «میرنگ عشقی» اوست. دیوان او شامل غزل، قصیده، اشعار متفرقه و چند رباعی است. مثنوی وی بلندپایه‌تر از دیگر اشعار اوست. در غزل ناصرعلی سرهندی را می‌پسندید. مثنوی «میرنگ عشقی» در ۱۰۹۶ هـ به پایان رسیده. و یک هزار و پانصد بیت دارد. این مثنوی در آن عهد آنچنان مقبولیتی یافت که هیچ مثنوی نیافته بود و کتاب درسی شد. بارها به اردو ترجمه شده، ترجمهٔ پشتو هم دارد. نمونهٔ مثنوی او:

شکرلب بعد از آن مکتوب خوانی	خبر پرسید از قاصد زبانی
که واگو حال آن مشتاق چونست	بگفتا مست صهبای جنونست
بگفتا با که دارد صحبت گرم	بگفتش بادل وارسته از شرم
بگفتا دلنشین یارش کدامست	بگفتش آنکه درد هجرنامست
بگفتا با کتابی هست همدم	بگفتش خود شده مجموعهٔ غم...

۳۸- فطرت موسوی:^۱ میرزا معزالدین محمد فطرت موسوی از سادات قم بود، ولی فطرت مشهدی خوانده می‌شد. وی نوهٔ دختری میر محمدزمان مشهدی از علمای سرآمد آن شهر بود. به اصفهان رفت و ده سال از محضر آقا حسین خوانساری تلمذ کرد. به هندوستان رفت و اورنگ‌زیب دختر شاهنواز صفوی را به عقد ازدواج او درآورد. او را به خدمت دیوانی عظیم آباد پتنه فرستاد. سپس دیوان مجموع ممالک دکن را به وی واگذار کرد. وی که در سال ۱۰۵۶ هـ در مشهد به دنیا آمده بود، در سال ۱۱۰۱ هـ در دکن

درگذشت. فطرت در ردیف شاعران و علمای بزرگ بود. مجالس شاعران بزرگ را دیده بود. او خود می‌گوید که من مرغ باغ فضیلت. ابتدا «فطرت» تخلص می‌کرد، بعد به سبب سیادت «موسوی» و گاهی «معز» تخلص می‌کرد. آثار وی دیوان او، یک مثنوی کوتاه و چندنامه است. بیاضی هم داشته است که اکنون در دسترس نیست. فطرت مقدمه‌یی منثور بر دیوانش نوشته است. فطرت، شاعری خوب، نقّادی دقیق، عالمی مسلّم و دولتمردی باعزّت بود. فطرت در ایران چندان شهرتی ندارد. زبان او ساده است و جنبه فلسفی ندارد، تخیل او نیز ساده است. او «ریخته» هم می‌گفت. ریخته اولین اشعاری است که به زبان اردو سروده شده است. قصیده او که *شمس المناقب* نام دارد، مشهور است. قصیده‌یی در مدح حضرت علی (ع) در یکصد و شصت و سه بیت دارد. قصیده دیگری در مدح حضرت امام رضا سروده است.

دیوان او مقدمه‌یی منثور دارد، علاوه بر آن هشت نامه هم از وی باقی است. نامه‌یی به اورنگ‌زیب است. نمونه شعر او:

برگل هزار ناز بجا می‌کنیم ما	خود را حنای آن کف پا می‌کنیم ما
او مست‌ناز می‌رود و از کمال ضعف	عمری گذشته تا مژه وا می‌کنیم ما
نام خدا چو حسن کلامست ای معز	تحسین همی‌کنیم و دعا می‌کنیم ما

۳۹- فنایی کشمیری:^۱ فنایی کشمیری مثنوی به نام *جهان‌نامه* دارد که تاریخ انبیا و پادشاهان قدیم هند را به نظم کشیده است. فنایی در این مثنوی از شیخ خود لقمان‌بن شیخ عثمان و اورنگ زیب ستایش کرده است. احتمالاً این مثنوی بعد از ۱۰۹۹ هـ / ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸ م سروده شده است، زیرا که در آن از گلکنده و بیجاپور سخن رفته است. اولین بیت *جهان‌نامه* این است:

به‌نام جهاندار جانبخش و هوش نوازنده جسم باچشم و گوش

۴۰- کاشفی:^۲ سیداحمد کاشفی از «کالپی» در قسمت مرکزی هند بود. مشرب تصوّف داشت و به دو زبان فارسی و هندی شعر می‌سرود. پدرش سیدمحمد ملقب به قطب‌الاولیا و صوفی صاحب‌دل بود. سیداحمد پیش پدر تحصیل کرد و پس از مرگ پدر

در بیست و چهار سالگی بر مسند خلافت نشست. سیداحمد به خواجه معین‌الدین معتقد بود. بهترین بخش دیوان کاشفی، غزلیات اوست. قصیده و رباعی هم دارد. زبانی شیرین و احساسی لطیف داشت. تسلسل معانی در غزل او قابل توجّه است. وفات او در سال ۱۰۸۴هـ / ۱۶۷۴م اتفاق افتاده است. نمونه شعر او:

ای که پرسی تو زمن منزل دلدار کجاست

یار هرسوست عیان، جان من اغیار کجاست

هرکسی دعوی عرفان کند و لاف زند

آنکه برخاست رخود و زهمه پندار کجاست

هیچ نگشود در این صومعه تنگ آمده‌ام

بهرحق راه‌نما خانه خمّار کجاست

آنکه بیدار بود چشمش و دل خفته بسی است

دیده آلوده به خواب و دل بیدار کجاست...

۴۱- گرامی:^۱ میرعبدالرحمن، منصب دیوانی بیجاپور و مالوه را به عهده داشت.

پدرش میرک معین‌الدین امانت‌خان عالمگیری از امرای ممتاز بود. با شاهنوازخان مؤلف *مآثر الامرا* قرابت داشت. میرعبدالرحمن، «خوافی» تخلص می‌کرد. وی در سال ۱۱۵۰هـ دیوان خود را ترتیب داد. از چند غزل حافظ تضمین کرده است. رباعیات او دلنشین است، غزلیات او ساده و شسته است. غزلی در مدح شیخ عبدالقادر گیلانی ساخته، در اشعارش آثار خمریه‌ها مشهود است. وفاتش در ۱۱۲۴هـ / ۱۷۱۲م رخ داده است. نمونه شعر او:

چو مستان زندگانی می‌توان کرد

به پایش جانفشانی می‌توان کرد

چه روها زعفرانی می‌توان کرد

قبول ارمغانی می‌توان کرد

نگاه مهربانی می‌توان کرد

بهار آمد جوانی می‌توان کرد

شبی کان شاه مستان برسر آید

ازین رخسار گلگونی که داری

دلی داریم نذر میگساران

ستمکارا گرامی بنده تست

۴۲- لایق جونپوری:^۱ از درباریان اورنگ‌زیب بود. مثنوی عاشقانه به نام دستور همت ساخته است. این مثنوی براساس داستان عشقی کامروپ و کاملتا سروده شده است. همت خان میرعیسی از امرای اورنگ‌زیب داستان کامروپ و کاملتا را به نثر نوشته بود، از دوستان می‌خواست که آن را به نظم درآورند. یکی دیگر از درباریان به نام «لایق» آن را به نظم کشید و به یادگار ولی نعمت خود آن را دستور همت نام نهاد. این مثنوی در ۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۴-۱۶۸۵ م به پایان رسید. درباره سراینده مثنوی اختلاف است. ريو (= Rieu) آن را به محمد مراد نسبت داده است، دتاسی آن را به همت خان منسوب دانسته است، این مثنوی ساده و روان و بی تکلف است. نمونه‌یی از مثنوی:

چنین کرد آن فسون پرداز استاد	ز شوق عشق این افسانه بنیاد
که شاهی بود دولت‌پرور هند	سریر آرای اوده از کشور هند
جهان جود را فرمانروایی	به تیغ بخردی کشورگشایی
ز مهرش سینه‌ها گنجینه راز	درش چون باب رحمت بر همه باز
درین رنگین سرای مهر پیوند	نبودش آرزویی غیر فرزند...

۴۳- لطف‌الله مهندس:^۲ از خاندان استاد احمد لاهوری است، در شعر «مهندس» تخلص می‌کرد. در دیوانش مثنوی کوتاهی درباره خانواده آمده است. نام او از دیوانش برمی‌آید. از سفینه خوشنکر معلوم می‌شود که قلعه سرخ دهلی تحت نظارت وی بنا شده است. احتمالاً لطف‌الله وابسته به محمد داراشکوه بود. در اشعار او لطافت دیده می‌شود. لطف‌الله مهندس شش کتاب دارد: (۱) صور صوفی، ترجمه کتاب صور الکوکمب عبدالرحمن صوفی است که به اشاره پدر خود در ۱۰۵۰ هـ / ۱۶۴۰-۱۶۴۱ م ترجمه کرده است. (۲) رساله خواص اعداد در علم حساب، (۳) شرح خلاصه الحساب، ترجمه کتاب شیخ بهایی است، (۴) آسمان سخن، خلاصه منظوم تذکره دولتشاه سمرقندی است. (۵) سحر حلال، رساله بدون نقطه در اخلاق. (۶) منتخب، خلاصه فارسی خلاصه الحساب شیخ بهایی است. نمونه شعر او:

شهاگوش بر دادخواهی نداری	به حال گدایان نگاهی نداری
رقیبان به قتل نوشتند فتوی	و گرنه تو هرگز گناهی نداری
جهان سربسر خیرخواه تو باشد	ولی همچو من خیرخواهی نداری
مهندس از آن رو وقاری نداری	که چون زاهدان خانقاهی نداری

۴۴- ماهر اکبرآبادی:^۱ میرزا محمدعلی ماهر اکبرآبادی از شاعران عهد شاه جهان است، اما چون در مدح اورنگ زیب گل/اورنگ تصنیف کرد، نامش در اینجا آورده شد، ماهر اصلاً هندو بود، به اشاره میرزا محمدزمان اسلام پذیرفت. بعد از فوت میرزا محمدخان به خدمت داراشکوه رفت، داراشکوه به وی لقب «مريدخان» داد. بعد از جلوس اورنگ زیب ماهر به دانشمندخان وابسته شد. او که گل/اورنگ را به اورنگ زیب تقدیم کرد، زیادپسند سلطان واقع نشد، ماهر گوشه نشینی برگزید و در سال ۱۰۸۹ هـ ۱۶۷۸ م درگذشت.

ماهر از شاعران بزرگ هند در قرن هفدهم میلادی / یازدهم هجری بود. سرخوش از شاگردان او بود. دیوانی حجیم و چند مثنوی داشت که در دسترس نیست. یک مثنوی را به تقلید تحفة المراقین خاقانی سروده و جامع النشأتین خوانده بود. علاوه بر آن دیوان غنی کشمیری را مرتب کرد و مقدمه‌یی منشور بر آن نوشت. چون دیوانش در دست نیست، اظهارنظر درباره سبک وی مقدور نیست. از اشعار برجای مانده در تذکره‌ها می‌توان چنین استنباط کرد که او زبانی ساده و شیرین داشته است.

گل/اورنگ، نثری آمیخته به نظم در مدح اورنگ زیب است. چون اورنگ زیب به نثر بیشتر از نظم متمایل بود، ماهر مدیحه خود را به نظم و نثر نوشت. کتاب نمونه‌یی از نثر مرصع است. در مدح اورنگ زیب توان قلم خود را به کار انداخته است. نمونه‌یی از نظم و نثر او:

فرخندگی کلام رنگین از حمد مالک الملکی است که اجرای احکامش به زینت
معدلت جهان پناهان اولی الامر پرداخته و خجستگی سخن از ثنای کریمی است که
سلطنت جلوس پادشاهان عالمگیر را زیب اورنگ دولت خداداد ساخته، صانعی که
شمع فیض ریخته قدرت اوست و طرح شبستان عالم انگيخته حکمت او...

زهی قادر، زهی خلاق عالم	کزو موجود شد آدم به یک دم
فضای عالم صنّعش جهانست	که یک ملکش زمین تا آسمانست
برون آورده از فیض معانی	زکاریز قلم بحر معانی...

۴۵- محترم:^۲ دو نسخه از دیوان محترم در کتابخانه خدابخش موجود است. به نظر

فهرست‌نویس این دیوانها متعلق به شاعر محترم است، اما مرحوم نورالحسن انصاری معتقد است که این دو دیوان به دو شاعر متخلص به «محترم» متعلق است. یکی از آنان از شاعران عهد شاه‌جهان است که عهد اورنگ‌زیب را هم دیده بود. این محترم از پیروان نقشبندیّه بود در دیوانش این اعتقاد را جای جای ابراز می‌کند.

دیوان دیگر از شاعری دیگر به نام محترم است که اشعارش سست است، به شیوه شاعران پیشین غزلهای طولانی سروده است. نمونه سخن وی:

رفته‌ام از خود برون از بود خود رم کرده‌ام زین پریشانی دل خود را فراهم کرده‌ام
روی جانان دیده‌زان پس داده‌ام جان حزین من به عمر خویش کاری اینچنین کم کرده‌ام
نیستم فارغ ز فقر و سلطنت در روزگار پادشاهی همچو ابراهیم ادهم کرده‌ام...

۴۶- محمدافضل سرخوش:^۱ محمدافضل سرخوش پس محمد زاهد در سال ۱۰۵۰ هـ در کشمیر ولادت یافت، پدرش منصب دیوانی داشت و پسرانش در عهد اورنگ‌زیب کار پدر را دنبال کردند، خود محمدافضل بعد از اورنگ‌زیب نیز مدتی کار دیوانی داشته است. در جوانی به کسب دانش پرداخت. در آغاز کار نزد منعم حکاکی شیرازی ادب می‌آموخت. سپس با ناصرعلی سرهندی دوست شد و شاگردی شیخ محمدعلی ماهر اکبرآبادی مخاطب به «مریدخان» و موسوی خان فطرت را اختیار کرد. خوشگو مؤلف سفته خوشگو از شاگردان او بود و در سفته شرح حال وی را بیش از دیگران نوشته است.

سرخوش در اواخر حیات به انزوا گرایید و در شاه‌جهان آباد دهلی گوشه‌نشینی کرده و در سال ۱۱۲۶ یا ۱۱۲۷ هـ درگذشت. و خوشگو اشعار او را پنجاه هزار بیت برشمرده، مثنویهایی هم به نام نورعلی نور در جواب مثنوی مولانا و منظومه حسن و عشق و ساقی‌نامه و یک مثنوی درباره ویژگیهای هند دارد. از آثار منشور او کتابی است به نام کلمات الشعرا که تذکره‌یی است از شاعران نزدیک به عهد یا معاصر با وی. اما تذکره سودمندی نیست و بیشتر به بیاض و جنگ می‌ماند که کسی برای خودش تهیه کرده باشد. نمونه شعر او:

بهم ناید چو گل از خنده شادی دهان ما چو خوش‌نامی برآمد الله الله از دهان ما

به سر داریم سودای گل دیدار خورشیدی که چون شبنم همه چشم است بارکاروان ما
فسون حیرت حسن تو تا مهر خموشی شد بود از بوی گل یک پرده نازک تر فغان ما

۴۷- محمدکاظم صاحب:^۱ از طیبیان خاصّ عهد اورنگ‌زیب بود که منصب پانصدی داشت. او به سرودن مثنوی هم می‌پرداخت. نام بعضی مثنویهای او عبارتند از: *آیین‌خانه، پری‌خانه، ملاحت احمدی، صباحت یوسفی، کمال محمدی، کلیات خود را انفس محمدی* نامیده است. سرخوش می‌گوید: «اکثر شعر به طرز مولوی روم می‌گفت، دیوانی ضخیم بر از رطب و یابس ترتیب داده، بر طبع استادی خود مغرور بود، از غایت بر خود غلطی اکثر شعر پوچ و بی‌معنی می‌گفت و از مردم چشم تحسین می‌داشت.» نمونه شعر او: *برلاله خط کشیدگان سنبیل موست گل را به گلاب شست کین صفحه روست*
عالم همه اوست لیک نتوان گفتن شه را به سر انگشت نمودن نه نکوست

۴۸- محمدهاشم تسلیم شیرازی:^۲ در زمان اورنگ‌زیب به هندوستان آمد و در دکن زندگی کرد. در شعر «تسلیم» تخلص می‌کرد، گاهی «هاشم» هم متخلص می‌شد. ظاهراً کارش در هند چندان رونقی نگرفت و به ایران بازگشت. قصاید او در حمد و مدح اهل بیت است و به تقلید از عرفی است. غزلیات او بهتر از قصاید اوست. مثنوی عاشقانه هم دارد که حیات خود او را نشان می‌دهد. تسلیم در سال ۱۱۰۹ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

تا رمیدن نشود رام تو صحرا صحرا کی رود خون زدل خون شده دریا دریا
آن شرابی که دو عالم شده از بویش مست چیده بر طاق دلم چشم تو مینا مینا
ای که از دوری راه من و خود می‌پرسی از دلم تا به دل سخت تو صحرا صحرا
هست بیگانگیم را به تو نسبت محکم بی مروت چه روی از همه تنها تنها

۴۹- منصف:^۳ فاضل خان منصف از سادات سمرقند بود. نامش خواجه بابا بود در

۱- بزم تیموریه، جلد ۳، صص ۶۵-۶۶.

۲- فارسی ادب، صص ۳۲۰-۳۲۴؛ کاروان هند، ۱، ص ۲۲۱.

۳- فارسی ادب، صص ۳۴۹-۳۵۰.

سمرقند در دربار سبحان‌قلی خان حاکم باعزت می‌زیست. به هندوستان آمد، اورنگ‌زیب او را داروغه داغگاه اسبان کرد، اما بعد از دو سال وی استعفا داد. بعد از مرگ اورنگ‌زیب به حج رفت و پس از مدتی در زمان فرخ‌سیر به هند بازگشت. در لاهور به نواب عبدالصمد سیف‌الدوله پیوست و در سال ۱۱۲۸ هـ / ۱۷۱۵ - ۱۷۱۶ م همانجا درگذشت. شعر او ساده است. نمونه شعر او:

گل پیرهنان لاله عذاران همه رفتند چون بلبل ازین باغ هزاران همه رفتند
افسوس که چون نقش قدم در ره مقصود از پای نشستیم و سواران همه رفتند
منصف چه نویسیم که از صفحه ایام جادو رقصان سحرنگاران همه رفتند

۵۰. میرعبدالجلیل بلگرامی:^۱ از شعرای بعد از دوره اورنگ‌زیب است. اما در عهد اورنگ‌زیب حدّاقل دو مثنوی سروده و از سلطان صله دریافت کرده است. میرعبدالجلیل پسر میراحمد خطّاط بود که کتابی هم به نام *زادالصراف* در لغت داشته است. او از سادات واسطی بود. میرعبدالجلیل به سال ۱۰۷۱ هـ در بلگرام به دنیا آمده است و پس از تحصیلات ابتدایی به آگره و لکهنو رفت. بعد به دکن رفت، با ناصرعلی سرهندی ملاقات کرد. میر در فارسی و عربی مهارت داشت و با ترکی و هندی هم آشنا بود و به این دو زبان هم شعر سروده است. در عروض و فن شعر هم استادی داشت. حافظ قمران بود. و در تصوّف مرید سیدیاسین حموی بود. میرعبدالجلیل تألیفات زیادی دارد که از آن جمله می‌توان از کتب زیر نام برد:

- ۱- *مثنوی امواج‌الخیال* ۲- *مثنوی در عروضی قریح سیر* ۳- *جواهرالکلام* (عربی، ترکی، فارسی، هندی لغت منظوم است)، ۴- *پدماوت* و آثار منظوم دیگر ۵- *انشای جلیل*.
- ۶- *خلاصه السیر* ۷- *انشای عقدالثمین* و چندین اثر منشور دیگر.

میرعبدالجلیل شاعر مثنوی سرا بود. دیوان غزلیات ندارد، ولی در تذکرها بعضی غزلهای او دیده می‌شود. او نیز مانند امیرخسرو، عروج و زوال هفت سلطان مغول از اورنگ‌زیب تا محمدشاه را دیده است.

میرعبدالجلیل در سال ۱۱۳۸ هـ / ۱۷۲۵ م در دهلی درگذشت، جسد او به بلگرام منتقل شد و در کنار آرامگاه پدرش مدفون گشت. نمونه شعر او:

جهان ای دل عجب فانی سرایی است که هرکس را در و خواب غنایی است
درین دریا مکن از خود فراموش که امواجند یکدیگر هم آغوش
یکی رفت و دگر از پی روانست همین رسم است تا هر دو جهانست

۵۱- ناصرعلی سرهندی:^۱ شیخ ناصرعلی سرهندی یکی از شعرای معروف هند است. وی به سال ۱۰۴۸ ه در سرهند به دنیا آمد و از جوانی به شاعری پرداخت و به دستگاه میرزا فقیرالله بدخشی مخاطب به سیف خان حاکم اله آباد پیوست. چون سیف خان در سال ۱۰۹۵ ه درگذشت، ناصر به سرهند بازگشت. در آنجا گرفتار آزار یکی از عالمان دین به نام شیخ احمد سرهندی و هجوم متعصبان شد. لیکن میرمحمدزمان راسخ به حمایت او برخاست و به کمک نزدیکان مسلح خود ناصرعلی را به شاه جهان آباد (دهلی) برد. او پس از چندی به سرهند بازگشت و در آنجا به دست شیخ محمد معصوم از پیشروان سلسله نقشبندیّه توبه کرد. در سال ۱۱۰۰ ه به بیجاپور به خدمت امیرالامرا ذوالفقارخان بهادر پیوست. بعد از مدّتی دست ارادت به یکی از مجذوبان هند به نام شاه حمید داد و به اهل فقر گرایید و به سیاحت در هند پرداخت. سرانجام در سال ۱۱۰۸ ه در دهلی بدرود حیات گفت و در کنار مزار نظام الدین اولیا به خاک سپرده شد.

ناصرعلی از سرآمدان شعرای فارسی‌گوی هند است. ویژگی سخن او داشتن خیالات باریک و بسیار دقیق و دقت در یافتن مضامین تازه و داشتن زبان ساده متمایل به زبان محاوره است. ناصرعلی در شاعری بیشتر بر ذوق خود تکیه داشت تا بر اطلاع و دانش خود. ناصرعلی گاهی درباره خود غلو می‌کرد، چنانکه خود را از عرفی بالاتر می‌دانست و معتقد بود که سخنگویان ایرانی باید در برابر گفتارش خاموش بمانند و به تقدّم او اعتراف کنند. قدرت او در تمثیل نیز قابل توجه است. نمونه شعراو:

چه خوش بود که خرامان درون خانه درآیی

به قدر نیم‌نگه بند آن نقاب گشایی

به شوخی تو غزالی درین ختن نشنیدم

چوبوی جامه به جای خودی و در همه جایی

هزار شیوه نازست شاهدان دگر را

تویی که دل بری از عاشقان و رخ ننمایی

۵۲- نصیبی: ^۱ ابوابراهیم الله یاربن حاجی محمدیاربن حاجی میرزامحمد از مردم بلخ بود. در شعر «نصیبی» و «عشاق» تخلص می‌کرد. در عهد اورنگ‌زیب اکثر در دکن می‌زیست. دیوانش فقط حاوی قصاید مدحی است که دیباچهٔ مثنوی هم دارد در آن دیوان غزلی نیست. نصیبی قصاید مدحیهٔ خود را یکجا گردآوری کرده و آن را *اوصاف‌نامه* خوانده است. قصیده‌یی که در مدح شاهزاده اعظم گفته بود، آن را *اعظم‌نامه* نامیده است. قصاید او به تقلید شاعران متقدم مانند: انوری، عطار، خاقانی، سیف‌اسفرنگی، رشید و طواط دیگران است. از این تقلید معلوم می‌شود که او اهل تتبع بوده است. نمونهٔ شعر او:

برچرخ سخن مهر درخشان منیرم	روشنگر افلاک معانی است ضمیرم
اسکندر نظم به جهانگیری آفاق	زد سکهٔ ترویج به امداد ضمیرم
سلطان خردپرور اقلیم علومم	در مشورت علم بیان نیست وزیرم
با مردم خندان گل خندان بهارم	با مردم نادان به جفا خنجر و تیرم

۵۳- نعمت‌خان عالی: ^۲ میرزامحمد شیرازی متخلص به «عالی» و مخاطب به نعمت‌خان و مقرب‌خان و دانشمندخان از شاعران و نویسندگان و رجال معروف سدهٔ یازدهم و دوازدهم هجری است. خاندانش در شیراز شغل طبابت داشته‌اند. پسرعموهای وی حکیم محسن و حکیم حاذق‌خان در عهد پادشاهی اورنگ‌زیب در هند شهرت یافته بودند. حکیم فتح‌الدین، پدر نعمت‌خان در همان زمان که برادرزاده‌هایش در هند بودند، به هندوستان رفت و میرزامحمد در همان جا به دنیا آمد و در کودکی به همراه پدر به شیراز بازگشت و پس از کسب کمال به هند عودت کرد و در آنجا در خدمت ملاشفیعیای یزدی معروف به دانشمندخان شاگردی کرد و سپس

۱- فارسی ادب، صص ۳۰۵-۳۰۸.

۲- بزم تیموریه، ج ۳، ص ۵۸ و بعد؛ فارسی ادب، صص ۱۲۷-۱۴۲ و ۴۸۵؛ تاریخ‌نویسی...، صص ۵۱۲-۵۱۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، صص ۱۷۸۹-۱۷۹۱.

به خدمت اورنگ زیب درآمد و در سال ۱۱۰۴ هـ خطاب «نعمت خان» یافت. اورنگ زیب در اواخر عهد سلطنت او را لقب «مقرّب خان» و داروغگی جواهرخانه داد. پس از مرگ اورنگ زیب، نعمت خان در اختلافهای محمد اعظم شاه و شاه عالم بهادرشاه که چندی تا جلوس این شاهزادهٔ اخیر در سال ۱۱۱۹ هـ به درازا کشیده بود، دخالت داشت و با محمد اعظم شاه همراه بود و محافظت جواهرخانه را به عهده داشت.

بعد از کشته شدن محمد اعظم شاه، میرزا محمد ملازمت شاه عالم بهادرشاه را برگزید و خطاب «دانشمند خان» یافت و تألیف *بهادر شاه نامه* به وی محول شد و توانست آن را به پایان برساند و در سال ۱۱۲۲ هـ درگذشت و در دایرهٔ میرمؤمن واقع در حیدرآباد به خاک سپرده شد. در *تاریخ محمدی* سال وفات او ۱۱۲۲ هـ در دهلی ذکر شده است.

نعمت خان در نظم و نثر دست داشت و به ویژه نثر او در میان ادب شناسان هند بسیار پسندیده و مشهور است. مثنوی به نام *سغن علی* دارد که حاوی حکایات تازه است. جز آن، دیوان قصیده و غزل نیز از وی برجای مانده است. نعمت خان قطعه‌هایی متضمن هجو و شوخی هم دارد، از این روی به «هاجی» معروف بود. اما این اشعار بیشتر انتقادی و شوخی است تا هجو به معنای معهود آن. دیگر آثار او عبارتند از: *وقایع حیدرآباد* (معروف به *وقایع نعمت خان علی*)، *جنگ نامه*، *بهادر شاه نامه* (نا تمام)، *رساله حسن و عشق*، *نعمت عظمی* (تفسیر *قرآن* است که به سال ۱۱۱۵ هـ تکمیل کرد و به اورنگ زیب تقدیم داشت)، *رقعات* و *مضحکات*، و *منثورات علی*. نمونهٔ سخن او:

عکس یارم که به یغمای ندیدن رفتم	عمر صبحم که به یک آه کشیدن رفتم
توبه بودم که شکستی همه جا پیش آمد	مژده بودم که به تاراج شنیدن رفتم
جلوه‌یی کرد که از حسرت دل آب شدم	قطره‌یی گشتم و آخر به چکیدن رفتم
از سرکوی دلم تا به تماشاگه جان	قدمی بود که آن را به تپیدن رفتم
خاک بودم که مگر یار گذاری بکند	گلشنی گشتم و بیهوده به چیدن رفتم
عالی افسوس که داد و ستد عمر خطاست	زر قلبم که به دشنام خریدن رفتم

۵۴- واضح: ^۱ میرزا مبارک الله واضح از رجال صاحب منصب بود. مادرش دختر

زاهدخان کوکه بود. واضح در سال ۱۰۵۹هـ/ ۱۶۴۹م به دنیا آمده است. به نوشته خوشگو او در خدمت شاهزاده اعظم بود و رباعی درباره وی گفته بود. اما او خود می نویسد که هرگز در خدمت شاهزاده اعظم نبود، بلکه از ملازمان پسر وی بیدار بخت بود. منصب نظامی داشت. با دختر مرشد خود، میرسنجر نقشبندی ازدواج کرد و از او دو پسر به نامهای هدایت الله خان و روح الله خان داشت. واضح در سال ۱۱۵۷هـ/ ۱۷۴۴م درگذشته است.

او در شعر شاگرد راسخ سرهندی بود. آثار او به نثر و نظم است. آثار منشور او عبارتند از: *کلمات عالیات در تصوف، تاریخ ارادت خان* (وقایع تاریخی است از وفات اورنگ‌زب تا آمدن فرخ سیر)، *رساله در بیان غسلخانه شاهی، قصه وامق و عذرا، مینابازار، و پنج رقعہ*.

کلیات او بسیار پر حجم است و اطناب دارد. دو دیوان غزل ترتیب داده است. یکی از آن دو مقدمه منثوری هم دارد. در این کلیات قصاید طولانی هم درج شده است. مرثیه‌یی در رثای مرشد خود میرسنجر نقشبندی سروده است. در میان انواع سخن، غزل را خوب گفته است. در غزلش جذبه و احساسی دیده می شود. واضح در عهد خود از رباعی سرایان مشهور بود. او رباعیات خود را *کشف طریق* خوانده است. واضح هفت مثنوی هم سروده است: ۱- *مرآة دیدار بر وزن مخزن الاسرار، نغمه و شبیون در جواب تل و دمن فیضی، کمند وحدت در جواب سلسله الذهب جامی، آئینه راز به جواب محمود و ایاز زلالی، تاب زنار در جواب سبحة الابرار جامی، ساقی نامه در برابر اسکندرنامه نظامی، اسرار معنوی در برابر مثنوی معنوی، نمونه شعر او:*

هوا می فروش و چمن گل به دوش	دف اندر خروش است و صها به جوش
ترشح موافق هوا معتدل	زمین نم کشیده نه آب و نه گل
زمین مخمل سبز گسترده است	ز آب زمرد نمی خورده است...
بیا ساقیا جان فدایت کنم	بهارست دل رونمایت کنم
به دور است تا ماه با ما نشین	چو امید ما یکدم از پانشین...

۵۵- وحدت: ^۱ از خاندان شیخ احمد سرهندی است. در میان مردم به «میان

شاه‌گلی» معروف بود. عربی و فارسی را آموخت. در زمان حج از علمای عرب و ایرانی استفاده کرد. از شاه عبدالرحیم صوفی معروف عصر هم تعلیم دید. وحدت در دهلی زندگی می‌کرد و به سال ۱۱۲۶ هـ/ ۱۷۱۴ م در همانجا درگذشت. او اصلاً صوفی بود و به شعر فارسی دلبستگی داشت. دیوان او حاوی قصاید، غزلیات، قطعات و رباعی است. اشعار هندی هم سروده است. او ماده تاریخی هم در تاریخ فوت بزرگان ساخته است. بر غزلیات او حال و هوای صوفیانه حاکم است. او اوزان روان و سبکی عروضی را برگزیده است. نمونه شعر او:

ما لخت دل به دیده گریان فروختیم	سر را به پای و پای به دامن فروختیم
دل از جهان گرفته به کنجی خزیده ایم	خوش یوسفی خریده به زندان فروختیم
باشد که گرد ناقة لیلی به ما رسد	مجنون خویش را به بیابان فروختیم
دست طلب به دامن مطلب نمی‌رسد	ما پاشکسته سربه گریبان فروختیم
وحدت کجا و خانه کجا عافیت کجا	ما این همه به کوه و بیابان فروختیم

۵۶- وحشت تهنیسری:^۱ از فرزندان امام غزالی است. نامش شیخ عبدالواحد بود و در شعر از شاگردان ناصرعلی سرهندی شمرده می‌شد. با بیدل هم الفت داشت. سپس به دکن رفت و به سپاه اورنگ زیب پیوست. بیشتر ایام عمر خود را در اورنگ آباد زیست و سرانجام در اواخر قرن یازدهم هجری درگذشت. او دیوان و یک مثنوی دارد، نمونه شعر او:

چشم را خالی‌کن از دیدن تماشا نازک است	آرزو در سینه لیکن جلوه‌آرا نازک است
صد بیابان ناله پرداز خموشی گشته ام	سرمه می‌داند که فریاد دل ما نازک است
شوخی چشمی قابل کیفیت دیدار نیست	شیشه از حیرانی دل کن که صهبا نازک است

در این عهد شاعران دیگری هم بوده‌اند که شهرت چندانی نداشته‌اند. در کتاب فارسی ادب به عهد اورنگ زیب، تألیف مرحوم نورالحسن انصاری از صفحه ۳۵۵ تا ۳۶۰، از ۵۷ تن به ترتیب الفبایی نام برده شده است.

چند مثنوی

۱- راماین: ^۱ مثنوی اخلاقی، مذهبی و صوفیانه است. از چندرمن بیدل که ناشر کتاب به خطا آن را به عبدالقادر بیدل نسبت داده است. چندرمن بیدل می‌گوید که پیش از این *راماین* را به‌نثر نوشته است. نسخه‌یی از آن در ایندیا آفیس موجود است که به‌قول اته‌سال تألیف آن ۱۰۹۷ هـ / ۱۶۸۵ - ۱۶۸۶ م است. مثنوی در سال ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ هـ / ۱۶۹۳ - ۱۵۹۴ م به‌پایان رسیده است.

راماین بیدل موسوم به *سرگستان* است. که به‌اورنگ زیب تقدیم کرده است. بیدل در آن از انسان دوستی و تقوای اورنگ زیب ستایش کرده است. *سرگستان* مشتمل بر شش دفتر است. پنج دفتر آن بر وزن هزج است و آخرین دفتر چون حاوی ماجراهای جنگی است، در بحر متقارب ساخته شده است. در این مثنوی خطاهای ادبی به‌چشم می‌خورد، از اشتباهات عروضی و قافیه به‌دور نیست و مثنوی بی‌جان و بی‌ارزشی است. نمونه‌یی از اشعار آن:

چو در دفتر آخرین بود جنگ	به‌بحر سخن طبع شد چون نهنگ
به‌صد طمطراقی سخن درنمود	چوشه‌نامه این نامه را برگشود

۲- *ظفرنامه*، ^۲ «فتح‌نامه» تألیف گورو گوبند سینگه (Guru Gobind Singh)، مثنوی انقلابی است. یازده منظومه دیگر به‌نام «*فتح‌نامه*» هم بدو منسوب است. گویند سینگه در ۱۶۶۶ م در پتنه به‌دنیا آمده است و به‌سال ۱۷۰۸ م در دکن درگذشته است. وی دهمین و آخرین گورو (پیشوای روحانی) بوده است. ادیبی صاحب‌دل و شاعر هم بود. مجموعه آثار او به «*دش‌گرنه*» (Dasham Garanth) موسوم بود. *فتح‌نامه* او در چنان سطحی است که علمای سیک از انتساب آن به‌گوبند احتراز کرده‌اند. برخی برآنند که *ظفرنامه* از خود وی نیست بلکه یکی از شاگردان معتقد به‌او نوشته است. *ظفرنامه* قریب ۱۱۱ بیت دارد، در آن ابیات روی سخن با اورنگ است. در آن ابیات نقص عروض و قافیه دیده می‌شود. چند نمونه از ابیات آن:

به‌نام خداوند تیر و تبر	خداوند تیر و سنان و سپر
خداوند مردان جنگ آزما	خداوند اسپان پا در هوا

ترا ترک‌تازی به مکر و ریا مرا چاره‌سازی به صدق و صفا
تو خاک پدر را به کردار زشت به خون برادر بدادی سرشت

۳- عشقیّه پنجاب،^۱ داستان «هیررانجها» (Hir Ranjha) در شعر و نثر فارسی پیوسته مورد توجه بوده است. دهها شاعر و نویسنده در آن صرفِ مساعی کرده‌اند. در عهد اورنگ زیب شاعری پنجابی به نام چنابی، این قصّه را به نظم کشیده است. نام وی «میتا» بوده، پدرش در پاکستان غربی به درویش حکیم معروف بود، تخلص خاص را به سبب وابستگی به رود چناب برگزیده است. چنابی معتقد به فریدالدین گنج‌شکر و از مریدان نظام‌الدین اولیا بود. گویا در طبابت هم دست داشته است. *مثنوی عشقیّه پنجاب* در سال ۱۱۱۰ هـ / ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹ م در پاکستان به تکمیل رسیده است. شیوه بیان در این مثنوی شیرین و روان است. چنابی غزل‌سرایی هم می‌کرد. غزل‌های مختلف او در همان مثنوی حفظ شده است. او مدّعی است که برای اولین بار در پنجاب این مثنوی را به نظم کشیده است، اما قبل از وی این داستان به نظم و نثر نوشته شده بود. نمونه‌یی از اشعار آن:

ایسن قصه به عهد شاه اورنگ بگرفت به نظم فارسی رنگ
کردم به هزار احترامش در کوٲ کمالیه تماش
مشغول شدم به هیر و ماهی چون خلق به درد صبحگاهی
آرایش نظم دادم او را بر کرسی زر نهادم او را
ممتاز به فارسیش کردم آزاد ز هندویش کردم...

۴- مثنوی اهل بیتی:^۲ مثنوی است صوفیانه و اخلاقی مشتمل بر حکایات مختلف، مؤلفش اهل بیتی مرید شیخ محمد بن شیخ احمد بودو در مدح مرشد خود شعاری سروده است. اهل بیتی از اورنگ زیب نیز یاد کرده است. احتمالاً سال تصنیف این مثنوی قبل از ۱۱۹۹ هـ / ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ م است. آغاز مثنوی چنین است:

به هنگام سحر مرغ خوش آواز ترنم می‌کند در پرده راز

۲- فارسی ادب، ص ۲۷۵.

۱- فارسی ادب، صص ۲۷۶ - ۲۷۹.

۵- مثنوی بیغم:^۱ سُوامی بهوپت رای بیغم در میان مثنوی سرایان صوفی منش جایگاهی دارد. بیغم از مردم هماچل پرادش بود. وفات او در ۱۱۳۲ هـ/ ۱۷۱۹ - ۱۷۲۰ م رخ داده است. سرخوش در شاعری استاد وی بود. بیغم چند مثنوی و یک دیوان دارد. کلیاتش حاوی پنج هزار بیت است. بیغم در تصوّف وابسته به مکتبی بود که به سرپرستی داراشکوه اداره می‌شد. از ملاشاه بدخشی مرشد داراشکوه هم متأثر بود. او به مولانای روم هم اعتقاد داشت، در مثنوی او جابجا تأثیر مثنوی مولانا هم دیده می‌شود. شیوه بیان او باعث انبساط خاطر خواننده می‌شود. نمونه سخن او:

آنکه حق خوانند او را خاص و عام	آنکه الله است نامش در انام
او بود در سایه دیوار من	او بود یک غنچه گلزار من
علم حق در علم صوفی گم شود	این سخن کی باور مردم شود
یا بود این آن سخن کان مرد حق	با مریدان داد آخر این سبق
من دو سالم از خدای خود کلان	از یقین است این نه از روی گمان...

۶- مسعودنامه:^۲ عارف لاهوری مثنوی در مدح مسعود پسر محمود غزنوی نوشت و آن را *مسعودنامه* نامید. این مثنوی در ۱۱۱۸ هـ/ ۱۷۰۷ م آغاز شد و یک سال بعد به پایان رسید. عارف لاهوری از شاعران عهد اورنگ زیب است. نامش خیرالله بود. مدّتی وابسته به همّت خان ناظم‌الہ آباد بود و با ملا صالح قزوینی هم ارتباط داشت. خان آرزو او را یکه‌تاز سرزمین سخن و نقاد کلام نامیده است و از پختگی قصاید او ستایش کرده است. مثنوی دیگری به نام *مهر و ماه* دارد که آزاد بلگرامی بیتی از آن نقل کرده است. مؤلف *نشر عشق* می‌نویسد که عارف فضیلت علمی نداشت، ولی ذهن او وقاد بود و در طبع و قریحه او سوز و عشق بود.

کتاب تألیف شده در عهد اورنگ زیب

الف کتب تصوّف و اخلاق:

۱- آداب الذکر^۱: شامل طریقه ذکر در میان صوفیان است، مؤلف آن ابوسعید معروف به جعفر محمد خنکواری قلندری حسینی است. این کتاب را به دستور برادر دینی خود، شیخ عزیزالله شرف الدین ملقب به بصیرت الله ابراهیم پوری تدوین کرده است. کتاب ده باب دارد، باب اول حاوی همه سلسله های تصوّف است، هشت باب دیگر مشتمل بر ذکر سلسله های نقشبندیّه، سهروردیّه، فردوسیّه، چشتیّه، شطاریّه، قلندریّه، مداریه، و قادریّه، باب آخر در باره ذکرهای متفرقه است. این کتاب در ۲۷ جمادی الثانی سال ۱۰۹۷ هـ / ۱۶۸۶ م به پایان رسیده است.

۲- ارشاد رحیمیّه^۲: شاه عبدالرحیم دهلوی علاوه بر مکتبیه، تصنیف مفید دیگری به نام/ارشاد رحیمیّه در طریقت حضرات نقشبندیّه به یادگار نهاده است. چنان که معلوم است کتاب درباره شجره و عقاید اساسی سلسله نقشبندیّه است. فصلی از آن درباره عقاید عبدالخالق غجدوانی است.

۳- تحفة الشّجاعه^۳: درباره حرب است که روح الله مخاطب به روح الامین پسر ارادت خان واضح تدوین کرده و به اورنگ زیب تقدیم کرده است. چهار چمن و یک مقدمه دارد. این کتاب از نظر سپاهیگری در دوره اورنگ زیب اهمیت دارد.

۴- ثمرات الحیات، ← عاقل خان رازی.

۵- دستور جهانگشایی^۴: در عهد اورنگ زیب دو کتاب مفید درباره حرب نوشته شد، یکی همین کتاب است که حاجی خیرالله بن حاجی کرم الله مؤلف آن است. پدر

۲- همان، صص ۵۳۰ - ۵۳۱.

۱- فارسی ادب، صص ۵۲۸ - ۵۲۹.

۴- همان، صص ۵۳۱ - ۵۳۲.

۳- فارسی ادب، ص ۵۳۲.

مؤلف پانزده سال در میان سپاهیان اورنگ‌زیب بوده است. حاجی خیرالله با تکیه بر اطلاعات پدر خود این کتاب را تدوین کرده است. قبل از آنکه این کتاب به پایان رسد، اوضاع هند دیگرگون شده بود. کتاب در سال ۱۰۷۰ هـ / ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ م به پایان رسیده است. این کتاب دوازده باب دارد.

۶- دمشق خیال:^۱ مؤلف آن بال کرشن (Bāl Kereshn) از مردم حصار در هریانه است. مؤلف می‌گوید که من این عنوان را به دو دلیل برگزیدم. یکی آنکه از لحاظ روحانی مثل فضای دمشق فرح‌بخش است، و دیگر آنکه در کتاب مثل شهر دمشق تنوع و رنگارنگی است. موضوع آن تصوّف است و در سال ۱۰۸۵ هـ / ۱۶۷۴ - ۱۶۷۵ م تألیف شده است. شیوه بیان متکلفانه است و دراثنای کتاب از اشعار هم بهره گرفته است. بعضی اشعار از خود مؤلف است و برخی از صوفیان مشهور.

۷- عروس عرفان:^۲ محمود بحری دکنی از شاعران دکن است، مثنوی نوشته بود که آن را در سال ۱۱۱۷ هـ / ۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ م به فارسی برگردانید و عروس عرفان نامید. محمود بحری پیش پدر خود محمد پیشگی قادری تصوّف آموخته بود و به وسیله ریاضت و مطالعه ذهن خود را بارور ساخته بود. این کتاب در تصوّف است.

۸- کشکول، ← عاقل خان رازی.

۹- کلمات عالیات:^۳ تألیف ارادت خان واضح است. چنانکه از عنوان برمی‌آید در اقوال برگزیده صوفیان است و کتاب در سال ۱۱۱۶ هـ / ۱۷۰۴ - ۱۷۰۵ م تألیف شده است در لابلای کتاب رباعیاتی در تصوّف نیز آمده است.

۱۰- کنز الهدایات:^۴ کنز الهدایات فی کشف البدایات والنهایات در تصوّف نقشبندی است. در واقع این کتاب تلخیص مکاتیب شیخ معصوم و مبدا و معاد شیخ احمد سرهندی

۲- همان، ص ۵۳۰.

۱- فارسی ادب، ص ۵۲۸.

۴- همان، صص ۵۲۷ - ۵۲۸.

۳- همان، صص ۵۲۹ - ۵۳۰.

است. این تلخیص را محمدباقر بن شرف‌الدین لاهوری حسینی انجام داده است. در جاهایی که عبارات پیچیده بود در آن تغییراتی داده است و می‌گوید برای تغییر عبارات از روح پرفتوح حضرت مجدد الف ثانی اجازه گرفته است. کتاب در ۱۰۸۰ هـ / ۱۶۷۰ م شروع شده و در همان سال به پایان رسیده است. محمدباقر از مریدان شیخ معصوم بود.

۱۱- گنج سعادت: ^۱ تألیف معین‌الدین است در تصوف. مؤلف طریقت خود را به‌خواجه بهاء‌الدین نقشبندی می‌پیوندد. در این کتاب درباره‌ی خواجه محمود نقشبندی حکایات زیادی نقل شده است. کتاب به‌اورنگ زیب تقدیم شده است. و به تقلید کیمیای سعادت غزالی نام آن را گنج سعادت نهاده است. کتاب در ۱۰۸۰ هـ / ۱۶۶۹ - ۱۶۷۰ م تکمیل شده است. کتاب چهار رکن، خاتمه و ختم خاتمه دارد.

۱۲- محرم الاسرار: ^۲ در رموز تصوف و طریق سلسله قادریه است. مؤلف آن شیخ عبدالکریم بن شیخ فرید انصاری است. تألیف آن ۱۱۱۰ هـ / ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹ م است. مؤلف مرید شیخ احمد قادری لکهنوی بود.

۱۳- نغمات‌العشق، ← عاقل خان رازی.

ب. موسیقی و تراجم

۱- پاری جاتک (Pārijātak): ^۳ در عهد اورنگ زیب موسیقی زیاد خوشنام نبود. اتفاق عجیب این است که در آن عهد کتابهای اساسی درباره‌ی موسیقی تدوین یا ترجمه شد. از آن کتابها یکی هم پاری جاتک است از میرزا روشن ضمیر. میرزا روشن ضمیر از علمای عهد خود بود. ع. بی، فارسی و هندی را خوب می‌دانست. و شعر می‌سرود. در هندی «ینها» و در فارسی «ضمیر» تخلص می‌کرد.

پاری جاتک در سنسکریت کتاب کلاسیک موسیقی است. چون میرزا روشن ضمیر در موسیقی استاد بود، ترجمه او مستند و معیار است. کتاب بر سه باب تقسیم شده

۱- فارسی ادب، صص ۵۲۶-۵۲۷. ۲- همان، ص ۵۲۹.

۳- همان، صص ۴۵۲-۴۵۳؛ Dictionary, p. 512.

است: باب اول در اصول و قواعد سرود است، باب دوم بحث درباره ساز و باب سوم در رقص است. مترجم در ۱۰۷۶ هـ / ۱۶۶۵ - ۱۶۶۵ م وفات کرده است.

۲- تشریح الموسیقی: ^۱ ترجمه فارسی بده پرکاش (= Budh Parkās) از تان‌سین (Tān Sin) است. مترجم آن محمد اکبر ارزانی است که از اطباء مشهور عهد خود بود. اصل کتاب موجود نیست، فقط این ترجمه از آن کتاب در دست است.

۳- راگ درپن (= Rāg Darpan): ^۲ ترجمه و شرح مان‌کتومل (= Mān Katūhel) است. مترجم آن امیر فقیرالله سیف‌خان از امرای اورنگ‌زیب است. نام اصلی او سیف‌الدین محمود و معروف به فقیرالله بود. نسخه مان‌کتومل در سال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ م به دست سیف‌الدین رسید و ترجمه آن را به فارسی آغاز کرد. از فحوای ترجمه معلوم است که کتاب در سال ۱۰۷۶ هـ / ۱۶۶۵ - ۱۶۶۶ م به پایان رسیده یا قریب به اتمام بوده است. راگ درپن در کشمیر تدوین شده است. کتاب مشتمل بر ده باب است و باب آخر از نظر تاریخی اهمیت دارد. مترجم در سال ۱۰۹۵ هـ / ۱۶۸۳ - ۱۶۸۴ م درگذشته است.

۴- رساله موسیقی: ^۳ ملاعیوض بیگ این رساله را برای شاهزاده محمد اعظم تألیف کرده است. دیباچه‌ی دارد و منقسم بر سیزده فصل است.

۵- شمس‌الاصوات: ^۴ ترجمه سنگیت هندی است. مترجم آن رس برس پسر خوشحال‌خان کلاونت است. ترجمه کتاب در سال ۱۱۰۹ هـ / ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ م به پایان رسیده است. کتاب مشتمل است بر شش باب.

۶- متاکشر: ^۵ ترجمه فارسی کتاب متاکشر سنسکریت است. لعل بهاری در عهد اورنگ‌زیب آن را به فارسی برگردانید. کتاب شامل سه مقاله است و ابواب مختلف دارد.

۲- فارسی ادب، صص ۴۵۳ - ۴۵۸.

۴- فارسی ادب، همان صفحه.

۱- فارسی ادب، ص ۴۶۰.

۳- همان، ص ۴۶۰.

۵- همان، صص ۴۴۹ - ۴۵۰.

کتابی مستند در احکام مذهب هندوست.

۷- معرفة النعم: ^۱ در بیان موسیقی هندی و ایرانی است. مؤلف آن ابوالحسن قیصر و سال تصنیف آن ۱۰۸۷ هـ / ۱۶۷۶ - ۱۶۷۷ م است. کتاب دارای یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه است.

۸- مفتاح السرود: ^۲ تألیفی است در موسیقی، مؤلف آن خواجه حسن بن خواجه طاهر بن خواجه محمد است. سال تألیف آن ۱۰۸۴ هـ / ۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ م است. نسخه‌یی از آن در انجمن آسیایی کلکته موجود است که در آن مصباح السرود خوانده شده و مؤلف آن قاضی حسن خوانده شده است. رساله‌یی است مختصر که شامل بیست و چهار ورق است.

ج. کتب لغت، شرحها و دایرة المعارفها

۱- آمدن نامه ترکی: ^۳ لغت ترکی و فارسی است. مؤلف آن سید حسن معاصر اورنگ زیب بود. شامل دو بخش است. در بخش اول تشریح الفاظ مرکب و بخش دوم در شرح الفاظ مفرد است و در پایان اعداد ترکی از یک تا هزار مندرج است.

۲- اشهر اللغات: ^۴ لغت فارسی است که در آن الفاظ نادر فارسی شرح داده شده است. مؤلف آن غلام الله صدیقی هانسوی غزنوی است. مؤلف آن را به اورنگ زیب تقدیم کرده است و در آن از کتب لغت مانند: صحاح اللغة، صراح، دیوان ادب و دیگر لغات استفاده کرده است. تألیف آن ۱۰۸۲ هـ / ۱۶۷۱ - ۱۶۷۲ م به پایان رسیده است.

۳- برهان قاطع: ^۵ مؤلف آن محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان است که از زندگی خود او اطلاع مفصّلی در دست نیست. برهان قاطع در سال ۱۰۶۲ هـ در

۱- فارسی ادب، صص ۴۵۹ - ۴۶۰. ۲- همان، صص ۴۵۸ - ۴۵۹.

۳- همان، صص ۵۳۵ - ۵۳۶. ۴- همان، صص ۵۳۳ - ۵۳۴.

۵- برهان قاطع، مقدمه علی اصغر حکمت، صص هفتاد و هشت - نود و شش.

حیدرآباد دکن نوشته شده است. برهان کتاب خود را به نام سلطان عبدالله قطب‌شاه ششمین پادشاه قطب‌شاهیان تدوین کرده است. این سلسله از ۹۱۸ هـ تا ۱۰۸۳ هـ در یک قسمت از فلات دکن حکمرانی می‌کردند، این سلسله را «ملوک گلکنده» نیز می‌گفتند. ایام سلطنت طولانی سلطان عبدالله قطب‌شاه چندی معاصر با دوران ولیعهدی و چندی با زمان سلطنت اورنگ‌زیب عالمگیر بوده است. مؤلف *برهان قاطع* کتاب خود را با مراجعه به کتب لغت و فرهنگهای متعدد تدوین کرده است. خود وی از چهار کتاب نام برده است که عبارتند از: *فرهنگ جهانگیری*، *مجمع‌الفرس سروری*، *سرمه سلیمانی* و *صاحح الادویه حسنی انصاری*. این کتاب در ایران و هندوستان مورد توجه قرار گرفته است. برخی ایرادهایی بر آن گرفته‌اند و کتابهایی در رد آن نوشته‌اند. البته بعضی ایرادهایی که بر وی گرفته‌اند وارد است. مثلاً در ریشه عربی و فارسی بعضی کلمات اشتباه کرده است. در ضبط لغات و اعراب آنها خطاهایی مرتکب شده است. غلطهای تاریخی و جغرافیایی در آن راه پیدا کرده است. مرحوم دکتر محمدمعین این کتاب را تصحیح کرده و با استفاده از پژوهشهای لغوی دانشمندان آن را در ۵ مجلد با حواشی کامل به چاپ رسانده است.

۴- *بحر اللغات*:^۱ مؤلف این کتاب حجیم لغت معلوم نیست. نوشته‌اند که *بحر اللغات* در سال جلوس اورنگ‌زیب (۱۰۶۹ هـ) به‌خواهش شیخ حسین چشتی ملقب به مقرب‌خان تألیف شده است. در این کتاب از *کشف اللغات*، *فرهنگ جهانگیری*، *ترجمه قاموس کتال لغات*، *اختیارات بدیعی*، *سرمه سلیمانی* و *تاج‌المصادر* استفاده شده است. این کتاب لغت به‌ترتیب باب و فصل است. اعراب‌گذاری شده و واژه‌های عربی و فارسی با هم آمده است.

۵- *تحفة الهند*:^۲ کتابی است که در آن اولین بار از علم شعر هندی و دیگر علوم رایج بحث شده است. مؤلف آن میرزاخان‌بن فخرالدین محمد است. به‌دستور گلشاه‌خان برای شاهزاده معزالدین جهاندار شاه تدوین شده است، ولی کتاب به‌شاهزاده اعظم تقدیم شده است. کتاب دارای یک مقدمه، هفت باب و یک خاتمه است. در مقدمه مؤلف املای فارسی به‌حروف هندی را بیان کرده است. ابواب دیگر

۱- فرهنگ‌نویسی فارسی، ص ۱۰۵.

۲- فارسی ادب، صص ۵۴۸-۵۴۹.

بدین شرح است: در علم عروض، علم قافیه، علم بدیع و بیان، عاشقی و معشوقی، علم موسیقی، علم معرفت اقسام زن و مرد، علم قیافه. در خاتمه تلمیحات و استعارات خاص هندی را روشن کرده است.

۶- شرح بوستان: ^۱ عبدالرسول بن شهاب قرشی شاگرد میرنورالله احراری در سال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ م بوستان سعدی را شرح کرد. نورالله احراری آن را اصلاح کرد. عبدالرسول ابتدا کلمات مشکل را توضیح داده و بعد اشعار را شرح کرده است.

۷- شرح شرف نامه: ^۲ ملا محمد سعد شرف نامه نظامی را در سال ۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵ به فارسی شرح کرده است.

۸- شرح قصاید عرفی: ^۳ قصاید عرفی در آن عهد شهرتی داشت. از شرحهای آن سه شرح شناخته شده است: ۱- شرح میرزاجان که در سال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ م تألیف شده؛ دوم شرح قطب الدین فاتح به نام طراز معانی خوانده است و در سال ۱۰۹۳ هـ / ۱۶۸۲ - ۱۶۸۳ م به پایان رسانده، سوم شرح راجوعلوی است که در سال ۱۱۱۱ هـ / ۱۶۹۹ - ۱۷۰۰ م تألیف کرده است. عنوان آن نگار نامه فیضی است.

۹- شرح مثنوی معنوی: ^۴ در این عهد شش شرح بر مثنوی نوشته شده است: الف - شرح نورالله احراری در اواخر قرن یازدهم هجری به پایان رسیده است. قبل از این شرح، شرح عبداللطیف گجراتی معتبر بود. شرح احراری شرحی است که بیشتر شارحان بدان نظر داشته‌اند.

ب - مکاشفات رضوی تألیف محمد رضا لاهوری، سال تألیف آن ۱۰۹۰ هـ / ۱۶۷۹ - ۱۶۸۰ م است. مؤلف علاوه بر شارحان متقدم به شارح معاصر خود عبدالفتاح نیز اشاره کرده است. از شرح عبدالفتاح نسخه‌ی به دست نیامده است.

ج - شرح محمد عابد معروف به مغنی، این شرح در سال ۱۱۰۰ هـ / ۱۶۸۸ - ۱۶۸۹

۲- فارسی ادب، صص ۵۳۷-۵۳۸.

۴- همان، صص ۵۳۹-۵۴۰.

۱- فارسی ادب، ص ۵۴۰.

۳- فارسی ادب، صص ۵۳۷-۵۳۸.

م به پایان رسیده است.

د - شرح شکرالله خان خاکسار است.

ه - *حک‌مثنوی* تألیف افضل اله آبادی است. این مؤلف به فارسی و عربی کتابهای دیگری هم نوشته، ولی شرح او بر *مثنوی* شهرت بیشتر داشت. افضل می‌نویسد که از *شروح مثنوی*، شرح عبداللطیف و شرح نورالله شهرتی داشتند، چون من به آنها اطمینان نداشتم، این شرح را نوشتم. شرح وی در سال ۱۰۱۴/هـ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ م به پایان رسیده است.

و - شرح محمد نعیم. در این شرح فقط مشکلات *مثنوی* شرح شده است. نسخه دست‌نویس محمد نعیم به تاریخ ۱۱۰۴/هـ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ م است.

۱۰ - شرح *مخزن الاسرار*:^۱ در آن عهد دو شرح هم برای *مخزن الاسرار* نظامی فراهم شد: الف. شرح قاضی ابراهیم تنوی که شارح که امین‌الملک ایالت تته بود، و در سال ۱۰۷۳/هـ - ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ م درگذشت. ب. شرح محمد بن قوام بن رستم که در سال ۱۰۹۱/هـ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۱ م تدوین شده است.

۱۱ - *عقول عشره*:^۲ ماهیت دایرة المعارف دارد که درباره اساطیر و واقعات عقول عشره است. مؤلف آن موزع معروف محمد براری امی بن محمد جمشید است که پدر بزرگش از امرای ممتاز عهد اکبر شاه بود. کتاب برده عقل (باب) منقسم است و سال تألیف آن ۱۰۸۴/هـ - ۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ م است. درباره تقویم هندی ذیل مبحث تاریخ بحث کرده است. فصلی مستقل درباره تاریخ دارد. در باب رمل از استاد خود شیخ محمد یونس لاهوری یاد کرده است. چهارمین باب که درباره ذکر زمین است مفصل‌ترین و جالب‌ترین باب کتاب است. مؤلف در آن تمام شهرهای بزرگ دنیا را به ترتیبی القبایی توضیح داده است و آثار تاریخی آنها را بر شمرده است فصلی در طلسمات است، درباره شاعران، حافظان، خطاطان، محدثان و صوفیان فصلی جداگانه دارد. فصلی هم در لطایف است. کتاب در سال ۱۰۶۵/هـ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۵ م به پایان رسیده است. از نسخه انجمن آسیایی کلکته بر می‌آید که در سال ۱۱۰۰ هـ براری در قید حیات بوده است.

۱۲- فرهنگ اورنگ‌شاهی:^۱ مؤلف آن هدایت‌الله بن محمد محسن قریشی هاشمی جعفری است. این کتاب دایرة‌المعارف است، تاریخ تألیف آن معلوم نیست، ولی از نام آن معلوم است که از کتب عهد اورنگ زیب است. نقل اشعار صائب در آن این نظر را تأیید می‌کند. کتاب یک مقدمه، هشت باب و یک خاتمه دارد. در متن کتاب از عناصر اربعه، درندگان، وحوش‌دانه‌خوار، طیور، حیوانات آبی، هوام و مور و ملخ، جمادات و نباتات بحث شده و در خاتمه درباره‌ی هوا هم مطالبی آمده است. بسیاری از اصطلاحات به شعر تشریح شده است.

۱۳- فرهنگ رشیدی:^۲ تألیف ملا عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی مدنی تتوی است از سادات مدینه که در ایالت تتّه پاکستان به دنیا آمده است. وی تا زمان اورنگ زیب در حیات بوده است. فرهنگ رشیدی را در سال ۱۰۶۴ هـ تدوین کرده است. او به دلیل نقص‌هایی که بر فرهنگ جهانگیری برشمرده، کتاب خود را آغاز کرده است. برخی فرهنگ رشیدی را اولین فرهنگ انتقادی دانسته‌اند. انجمن آسیایی بنگال که می‌خواسته بهترین فرهنگ فارسی را چاپ کند فرهنگ رشیدی را برگزید و در سال ۱۲۹۲ هـ با تصحیح و تحشیه مولوی ابوطاهر ذوالفقار علی مرشدآبادی و مولوی عزیزالدین آن را در دو جلد به چاپ رسانید. در تهران هم این فرهنگ به ضمیمه معریات رشیدی به کوشش محمدعباسی در سالهای ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ هـ ش. در دو جلد به چاپ رسیده است.

۱۴- فرهنگ قطبی:^۳ کتاب لغت فارسی است، تألیف سید قطب‌الدین بن سیدشاه بن سید محمود قادری حسینی مدنی و به اورنگ زیب تقدیم شده است.

۱۵- فرهنگ گلستان:^۴ عبدالرسول بن شهاب قرشی. مؤلف شرح بوستان شرحی نیز بر گلستان نوشته است. این شرح در سال ۱۱۱۹ هـ / ۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ م به پایان رسیده است.

۲- فرهنگ نویسی فارسی... صص ۱۰۲ - ۱۰۴.

۴- همان، ص ۵۴۰.

۱- فارسی ادب، ص ۵۴۹.

۳- فارسی ادب، ص ۵۳۵.

۱۶- لغات عالمگیریه: ^۱ یا *معجم عالمگیریه*، تألیف فاضل خان است. وی این کتاب را برای تقدیم به اورنگ‌زیب تألیف کرده است. در این لغت اقوال مختلفیه صوفیه تشریح شده است. به علاوه واقعات تاریخی و مسائل مذهبی نیز شرح داده شده است. احتمالاً فاضل خان همان ملا مخدوم تتوی است که در سال ۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵ م درگذشته است.

۱۷- لغت ترکی: ^۲ فرهنگ ترکی به فارسی است و مؤلف آن فضل‌الله خان است. این کتاب به دستور پادشاه برای استفاده شاهزادگان تدوین شده است. اما مؤلف نه اسمی از پادشاه برده و نه از شاهزادگان. اما چون از تقوای پادشاه سخن گفته است، احتمال می‌رود که مقصود اورنگ‌زیب باشد. کتاب بر سه بخش تقسیم شده: بخش اول در بیان مصادر است، باب دوم در بیان افعال، و باب سوم در اسامی جامد. نسخه‌ی از آن در انجمن آسیایی هند موجود است.

۱۸- لوامع: ^۳ فرهنگ اصطلاحات تصوف است، این کتاب را امیر (شاه) علی‌اکبرین محمد در رمضان ۱۱۰۷ هـ / ۱۶۹۶ م در کشمیر تألیف کرده است.

۱۹- مدارالافاضل: مدارالافاضل از کتب لغت دوره اکبرشاه است که الله‌داد فیضی سرهندی در ۱۰۰۱ هـ تدوین کرده است. به بخش علمای دوره اکبر مراجعه شود.

د. کتابهای متفرقه^۴

علاوه بر کتابهایی که نام بردیم در این عهد درباره مذاهب، قواعد، ریاضی، شکار و جز آن کتابهای متعددی تألیف شده است، اگرچه از نظر ادبی زیاد قابل توجه نیست، از آثار همان عصر است که به اختصار معرفی می‌کنیم.

درباره دین، سیدخواجگی سوره واقعه را در سال ۱۰۸۳ هـ تفسیر کرده است. دو

۱- فارسی ادب، صص ۵۳۴ - ۵۳۵.

۲- همان، ص ۵۳۶.

۳- فارسی ادب، ص ۵۳۵.

۴- درباره دیگر کتابهای این دوره نگ. فارسی ادب، صص ۵۵۰ - ۵۵۲.

کتاب *حلیۃ القاری* تألیف احمد بن رکن الدین به سال ۱۰۸۳ - ۱۰۹۵ هـ و *مفید القترام* تألیف نعمت الله بن رحمت الله لاهوری در قرائت تدوین شده است. *نجوم الفرقان* فهرست الفاظ *قرآن کریم* تألیف مصطفی بن محمد سعید، *تیسیر القاری* از شیخ نورالحق دهلوی در شرح *صحیح بخاری* که در سال ۱۰۷۳ هـ تدوین شده است. پسرش محب الله هم شرح *صحیح مسلم* را نوشت و آن را *منبع العلم* نامید. پسر محب الله، فخرالدین، *عین العلم* تألیف عثمان بن عمر بلخی را شرح کرد. عبدالخالق سجادل در ۱۰۷۶ هـ *شرح وقایع* را به فارسی ترجمه کرد و به اورنگ زیب تقدیم داشت، *شرح هدایه* را هم به فارسی درآورد، به اشاره شاهزاده زیب النساء، *فتاوی عالمگیری* به فارسی ترجمه شد. محمد بن لعل بیگ در *جامع الروایات* با در نظر گرفتن ائمه اربعه در مسایل فقهی بحث کرده است. تاج محمدقادی در *خلاصه المسائل*، مسائل فقه را گرد آورد. عبدالله بن علی الطیب، *فضایل النقب* را در سال ۱۱۰۵ هـ در عقاید بنیادی اسلام تألیف کرد. علی اصغر خان در *مجالس الاحزان* احادیث و روایات شیعه را جمع آوری کرد و آن را به شاهزاده بلند اختر پسر شهزاده اکبر تقدیم داشت. نظام الدین معروف به شاه میرزا ملقب به میرزا مهدی خان صفوی، *ضیاء المعیون* را در تأثیر روحانی آیات قرآنی به سال ۱۱۱۴ هـ نوشت. نومسلمانی به نام هرکشن معروف به عبدالقوی در حقانیت اسلام رساله‌یی به نام *رد الکفر بحجة القوی* در سال ۱۰۷۱ هـ نوشت. در صرف و نحو عربی کتابی مشهور به نام *فصول اکبری* از تألیفات همان دوره است، مؤلف آن علی اکبر اله آبادی است. شیخ غلام محمد بن الله یار امروہوی برای شاهزاده زیب النساء، شرحی بر *شافعی* نوشت. نورالدین محمدفزون شرحی بر صرف میر تدوین کرد. عبدالواسع هانسوی در سال ۱۱۰۱ هـ *دستور العمل فارسی* را تألیف کرد. محمد سعید انصاری در سال ۱۱۰۷ هـ *عروض سینفی* را به نام *خافیه المثل* به نظم تلخیص کرد. دهرم نراین بن کلیان مل در سال ۱۰۷۴ هـ *بدایع الفنون* را در ریاضی تألیف کرد.

در این دوره در طب هم کتابهایی نوشته شد. تصانیف طیب مشهور آن عهد، محمد اکبر ارزانی حتی در حال حاضر هم از کتب درسی است. از میان آن‌ها از *طب اکبر* باید نام برد که مشهورتر از همه کتابهای اوست و به سال ۱۱۱۲ هـ تدوین شده است. *قرابادین قادری* (تألیف ۱۱۲۶ - ۱۱۳۰ هـ)، *میزان طب*، *مجربات اکبری* و *مقرح القلوب* از دیگر تصانیف اوست.

محمد قاسم بن شریف خان در ۱۰۷۶ هـ در *معالجه اسب* کتابی نوشت. محمد رضا

ابوالفضل شیرازی به نام *ریاض عالمگیری* یک قرا بادین تألیف کرد. محمدرضی الدین برای شاهزاده اعظم در شناخت تریاق کتابی به نام *عجائب الاتفاق فی شناختن تریاق* (کذا) نوشت. شیخ حسین جابر انصاری، *دستورالطب* تألیف زکریای رازی را به نام *تحفه شاهی* به فارسی برگردانید. این ترجمه به شاهزاده اعظم تقدیم شد. درویش محمدامن آبادی کتابی در طب به نام *طب اورنگ‌زیبی* تدوین کرد.

کتابهای معروف در شکار عبارتند از: *دستورالصید* (۱۰۸۶ هـ) تألیف محمدرضابن محمدیوسف، *بازنامه بهادر* (۱۰۹۱ هـ) *مرآةالصید* تألیف الله یار جامی (۱۱۱۱ هـ).

در تیراندازی، خواجه محمدبن فاضل بن خواجه محمدقاسم کتابی در سال ۱۱۱۲ هـ به نام *کشف اسرار رمی* تألیف کرد. لطف الله خان نثار معروف به نصرت الله در ۱۱۱۸ هـ کتابی در شناخت شمشیر به نام *نماینده بصارت* نوشت. کتابی در فن جانورداری در دست است که مؤلف آن معلوم نیست و بین سالهای ۱۰۹۰ - ۱۱۰۳ هـ تدوین شده است.

زوال سلطنت مغولان هند^۱

اورنگ زیب پیش از مرگ (۱۱۱۸ هـ / ۱۷۰۷ م) متصرفات خود را میان پسرانش تقسیم کرد. منطقه شمال و مشرق را به «معظم»، همه مناطق جنوب و مغرب آگره را به «اعظم»، و منطقه بیجاپور و گلکنده را به «کامبخش» واگذار کرده بود. به هنگام مرگ وی معظم در کابل، اعظم در آگره و کامبخش در دکن بود. سلطنت مغولان پس از اورنگ زیب ۱۵۷ سال دیگر ادامه داشت، در این مدت ۱۷ سلطان بر تخت نشسته‌اند.

پسران اورنگ‌زیب بدون توجه به وصیت و تقسیمات پدر برای به دست آوردن تخت سلطنت کوشیدند. سپاه معظم و اعظم نزدیک آگره با هم روبرو شدند. در نبردی که در گرفت، اعظم و دو پسر جوان او کشته شدند. معظم جنگ را برد. به دکن حمله کرد و در نزدیک حیدرآباد، کامبخش را به قتل رسانید و با لقب «بهادر شاه» در سال ۱۱۱۹ هـ / ۱۷۰۷ م به تخت نشست. ذوالفقارخان وزیر پدر خود را به وزارت برداشت و به صلاح‌الدین وی ملایمت و نرمی به خرج داد. نوه سیواجی را که در زندان بود آزاد کرد و حکومت مرهت را به وی داد. بدین سبب میان اقوام مرهت اختلافی پدید آمد. باراجپوت‌ها صلح

۱. در این بخش از: مصباح تاریخ‌الهند، صص ۲۱۷ - ۲۲۴؛ تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر،

جلد ۲، صص ۵۳۹ - ۵۴۲؛ بزم تیموریه، ۳، صص ۹۴ - ۹۶؛ کاروان هند، جلد ۲، صص ۱۰۹ - ۱۱۵؛

مشرق‌زمین گاهواره تمدن، ویل دورانت، جلد ۲، ص ۶۸۰ و بعد استفاده شده است.

کرد و با اطمینان به سوی پنجاب رفت. در پنجاب سیکها به سرکردگی بنده بهادر اغتشاش کرده بودند و سرهند را مرکز خود قرار داده بودند و از آنجا به اطراف حمله ور می شدند و به قتل و غارت می پرداختند. بهادرشاه، بنده بهادر را منهزم کرد و او را به کوههای سرمرور فراری داد. خود بهادرشاه در ۱۱۲۴ هـ / ۱۷۱۲ م در لاهور درگذشت.

اوضاع اجتماعی و ادبی هند بعد از مرگ اورنگ زیب عوض شده بود و رونق تیموریان از میان رفته بود. بر دیوان خاص باران یأس می بارید. در نتیجه تلاش اورنگ زیب بود که بهادرشاه در کودکی کلام الله را حفظ کرده بود و در تجوید مهارتی به دست آورده بود. به علم حدیث علاقه خاص داشت، چنان که او را «سردار محدثان» می نامیدند. او کتابهای فقه و تفسیر و اصول را مطالعه می کرد. عربی و فارسی و ترکی خوب می دانست و در فن خوشنویسی استاد بود. از شاعران نامی عهد او عبدالقادر بیدل و نعمت خان عالی را باید نام برد. میرزا عبدالقادر با آنکه به بهادرشاه متعلق بود، ولی قصیده خوانی را عیب می دانست. میرزا مبارک الله واضح، و میرزا سیدحسین خالص نیز در عهد او می زیستند، اما همه از شاعران دوره اورنگ زیب بودند و شرح احوال کوتاه آنان در بخش شاعران عهد اورنگ زیب آمده است.

از شاعران دوره او امید همدانی است که قزلباش خان امید خوانده می شده، نامش محمدرضاست و از مردم همدان است و در اصفهان نشو و نما یافته است. در علم موسیقی مهارتی تمام داشت. سال فوت او را ۱۱۵۹ هـ نوشته اند.

نمونه شعر او:

ترا با غیر دیدم گرم حرف، افروختم رفتم	زبخت شمع من امشب سراپا سوختم رفتم
نمی گویم به رنگ گل ندارم خرده بی درکف	زکویت یک گلستان داغ دل افروختم رفتم
زبم آنکه صد پروانه شمعش بیشتر دارد	سراپا سوختم امید تا واسوختم رفتم

بهادرشاه چهار پسر داشت. جهاندارشاه پسر بزرگ او دیگر برادرانش را کشت و در سال ۱۱۲۴ هـ / ۱۷۱۲ م به تخت نشست. او نیز ذوالفقارخان را به وزارت خود برگزید. فقط ده ماه سلطنت کرد و پیوسته در عیش و نوش بود و وزیر به امر او زور می گفت. عزت دربار شاهی و رونق زبان فارسی در عهد او از میان رفت. امرای ستمدیده در اطراف فرخ سیر پسر «عظیم الشأن» که در بنگال بود، گرد آمدند. سیدحسین علی حاکم بیهار و سید عبدالله حاکم اله آباد که با هم برادر بودند، از فرخ سیر حمایت کردند و با جهاندار شاه

به مقابله برخاستند و به سوی آگره لشکر کشیدند. سپاهیان شاهی در آگره شکست خوردند.

فرّخ سیر به سلطنت رسید. سیدحسین علی و سیدعبدالله به وزارت رسیدند. جهاندارشاه و ذوالفقارخان را به قتل رساندند. فرّخ سیر هفت سال سلطنت کرد. در دربارش هوشمندان و مردان مدبّر جمع بودند. سیاست نظام الملک آصف‌جاه، حراست سیدحسین علی‌خان، فرزانی قطب‌الملک عبدالله، مردانگی میرجمله اگر با هم یکجا گرد می‌آمد، بعید نبود که دبدبه اکبری و شوکت شاه‌جهانی دوباره ظاهر شود، اما فتنه‌انگیزی تباهی بار آورد. فرّخ سیر به عسرت سرگرم بود، سلطنت به دست سیدحسین علی و سیدعبدالله اداره می‌شد. فرّخ سیر برای جدا کردن دو برادر از هم حسین علی را به حکومت دکن فرستاد و به داودخان فرمان داد که او را به قتل برساند. حسین علی داودخان را شکست داد و با مرهت‌ها قرارداد صلح بست و به سوی دارالسلطنه بازگشت و فرّخ سیر را دستگیر کرد و او را در سال ۱۱۳۱هـ/ ۱۷۱۹م به قتل رسانید. سلطنت به دست دو برادر سیدحسین علی و سیدعبدالله افتاد. آنان قدرت فراوانی به دست آوردند. از این رو این دو برادر در تاریخ «پادشاه‌گر» خوانده شده‌اند. آنان بنده‌بهادر رهبر سیکها را که در زمان فرّخ سیر دستگیر شده و به زندان افتاده بود، به همراه هشت تن از سیکها به قتل رساندند.

اوضاع ادبی و اجتماعی

در دربار فرّخ سیر علم و فضل چندان رایج نبود، اما مردانی در آن عهد بودند که خلأ را پر می‌کردند. فرّخ سیر خود حافظ قمرآن بود. در مرآت آفتاب بعضی از اشعار او درج است که در زندان سروده است.

عبدالجلیل واسطی بلگرامی عالم ممتاز و شاعر بزرگ عهد فرّخ سیر بود. در عربی، تفسیر، حدیث، لغت، تاریخ، و موسیقی مهارت داشت. او به سال ۱۰۷۱هـ در بلگرام به دنیا آمده، بعد از تحصیل به دکن رفته، در بیجاپور به فوج بهادرشاه پیوسته و به وقایع نگاری مشغول شده است. در ازدواج فرّخ سیر با دختر راجه اجیت سینگه مثنوی

ساخته است. عبدالجلیل در سال ۱۱۳۸ هـ درگذشته است.

نظام‌الملک آصف‌جاه نیز شاعر بلندمقام این عهد بود. در معقول و منقول دست داشت. دیوانی ضخیم دارد که در ۱۰۳۸ صفحه در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است. نمونه شعر او:

به یاد یارشب ای دل‌عنان خواب‌بگیر دمد چو صبح به بر نور آفتاب بگیر
چو روز خواهی اگر باشدت شبت روشن به دست دامن حسنی به آب و تاب بگیر
تو تشنگی نکشی گرم سعی اگر گردی ز چشمه سار عرق به رخویش آب بگیر
به بزم دهر بود عشرت خوش آگاهی پیاله خواهی اگر عبرت از شراب بگیر...
امیرالامرا سیدحسین علی‌خان نیز به شعر فهمی و تاریخ‌دانی شهرتی داشت. میرزا عبدالمعالی متخلص به گرامی نیز در دربار فرخ سیر می‌زیست، طبع شعر داشت، دیوانی هم دارد. بیت زیر نمونه شعر اوست:

تا قافله سالار جنون فال سفر زد دیوانه ما دامن صحرا به کمر زد
بعد از فرخ سیر دو پسر او شمس‌الدین رفیع‌الدرجات و شاه جهان دوم رفیع‌الدوله را به تخت نشاندند و بعد از چند ماه به قتل رساندند: ۱۱۳۱ هـ / ۱۷۱۹ م. در همان سال پادشاهی به نام نیکو سیر بر تخت نشست.

آن دو برادر (یعنی سیدحسین علی و سیدعبدالله) در سال ۱۱۳۲ هـ / ۱۷۲۰ م «روشن‌اختر» نوه بهادرشاه را به نام محمدشاه بر تخت نشاندند و او را شاهنشاه خواندند. محمدشاه، حسین علی را برای راندن قلیچ‌خان معروف به نظام‌الملک به دکن فرستاد. اما او در راه کشته شد. محمدشاه عبدالله را دستگیر کرد و به دکن بازگشت. حیدرآباد را مرکز خود قرار داد و به حکومت پرداخت. با این عمل نظام‌الملک، والی اوده و بنگال نیز خودمختاری اعلام کردند. در پنجاب، سیکها و در دکن، مرهت‌ها علم استقلال بلند کردند و برای محمدشاه از سلطنت تنها نامی باقی ماند، قدرت او منحصر به دهلی و آگره شد.

در زمان او نادرشاه افشار در ایران فرمانروایی داشت و قندهار در تصرف او بود. نادر در سال ۱۷۲۹ م / ۱۱۴۱ هـ از راه کابل به لاهور رفت و به کرنال نزدیک پانی‌پت رسید و در آنجا با محمدشاه روبرو شد. محمدشاه شکست خورد. نادر به همراه وی به دهلی آمد. پس از چند روز استراحت در دهلی شایع شد که محمدشاه کشته شده است. مردم

دهلی به سپاهیان ایران حمله کردند. نادر فرمان قتل عام صادر کرد، در نتیجه سی هزار نفر کشته شدند. سرانجام به تقاضای نظام‌الملک نادر فرمان کشتار عمومی را لغو کرد. دو ماه در دهلی ماند و با غنایم عظیم چون تخت طاووس و کوه نور و جواهرات سلطنتی به ایران بازگشت. نادر طی عهدنامه‌یی محمدشاه را پادشاه هند تعیین کرد و محمدشاه همه مناطق غربی رود سند را به نادر تفویض کرد. با این حمله و قتل و غارت عظمت دهلی و شکوه سلطنت تیموریان تقریباً به پایان رسید.

اوضاع ادبی در عهد محمدشاه

در دربار محمدشاه به جای زبان فارسی زبان هندی رواج یافت. او خود به زبان هندی علاقه داشت. دو کتاب به نامهای *پاره ماسه* و *بکت کاهانی* دارد. «ریخته» که اولین مرحله شعر اردو بود از دکن به شاه جهان آباد آمد و در مجالس به جای اشعار طالب آملی، قدسی، عرفی، فیضی، صائب و کلیم، اشعار مظهر، سودا، میر، میر درد، ذوق و مؤمن خوانده می‌شد. شاعران خواسته‌های خود را به زبان هندی بیان می‌کردند. باده همان باده بود ولی ساغر عوض شده بود. دوره محمدشاه از آن جهت امتیاز داشت که ارباب فضل و کمال در آن عهد جمع شده بودند. دوره محمدشاه به زیج و نجوم شهرت دارد. در این عهد راجه جی سینگ کتابی به نام *ریج محمدشاهی* تألیف کرد که شامل سه مقاله است: مقاله اول در معرفت سنین، دوم در معرفت طالع و سوم در معرفت حرکات سیارات و ثوابت. راجه کتب مستند عربی در هیأت را هم به هندی ترجمه کرده است.

شاعران و نویسندگان عهد محمدشاه

۱- *انجام*:^۱ نام او امیرخان و لقبش عمده‌الملک است. پسر نواب امیرخان عالمگیری است. در شعر و شاعری دست داشت و بذله‌گوی بود و به همین سبب

۱- بزم تیموریه، جلد ۳، صص ۱۰۴ - ۱۰۵؛ صفح ابراهیم، ص ۱۵.

همنشین محمدشاه بود. به هندی و فارسی شعر ساخته است. خانه‌اش محلّ اجتماع شاعران بود. *سفینه خوشگو و تفکر المعاصرین* به وی تقدیم شده است. او به سال ۱۱۵۶ هـ در توطئه دربار به قتل رسیده است. اشعار نقل شده از وی به زبان اردوست.

۲- جعفر علیخان:^۱ خان عالی شأن جعفر علیخان پسر میرزا مؤمن به دستور محمدشاه مثنوی «حقّه» را آغاز کرد ولی ناتمام ماند. میان خاتم آن را به پایان رسانید. جعفر علیخان مثنوی درباره عشق رام راجه سوالی نیز ساخته است. شعر فارسی از وی در دسترس نبود.

۳- حسین شیرازی:^۲ از تبار عرب بود اما در ایران نشو و نما یافته بود. در عهد اورنگ زیب به هند آمد و طبیب محمد اعظم شد و حکیم الملک لقب یافت. در سال ۱۱۹۴ هـ درگذشت. دیوانی فارسی شامل بر پنجهزار بیت دارد. ابیات زیر از اوست:

نه من شهرت تمنا دارم و نه نام می خواهم فلک گر و گذارد یک نفس آرام می خواهم

*

ناله پنداشت که در سینه ما جاتنگ است رفت و برگشت سراسیمه که دنیا تنگ است

*

صبح شو تا در فروغت روز عالم بگذرد یک نفس دم را غنیمت دان که این هم بگذرد

۴- رای آندرام مخلص:^۳ وی در سال ۱۱۱۱ هـ در سیالکوت به دنیا آمده است. شاگرد میرزا بیدل بود. *گلسته اسرار* تألیف اوست و حاوی نامه‌هایی است که به نادرشاه کابل نوشته است. *بدایع وقایع* اثر تاریخی اوست که آن را *تذکره* هم خوانده‌اند. *مرآت اصطلاحات*، فرهنگ اصطلاحات فارسی است. *رقعات مخلص* محتوی نامه‌های ادبی و تاریخی است. سفرنامه او درباره محاصره گره (= Garh) به دست محمدشاه است. *پریخانه* نمونه‌های خطاطی خوشنویسان مشهور است. *جمستان* مجموعه اقوال و

۱- بزم تیموریه، ۳، صص ۱۰۵-۱۰۶؛ صفح ابراهیم، ص ۱۳۳.

۲- همان، ص ۱۰۶.

۳- سفینه خوشگو، جلد ۳، صص ۳۳۱-۳۳۸؛ بزم، ۳، صص ۱۰۷-۱۰۹.

حکایات است. دربارهٔ قصهٔ عشق «رانی چندرپر بها و گنور سندر سین»، *منگامه عشقی* را ساخته است. *کارنامه عشقی*، *روزنامهٔ احوال*، *ریایات* و دیوان از آثار دیگر اوست. نمونهٔ شعر او:

تاج بر سر همچو قیس از داغ سوداییم ما قهرمان کشور ویران صحراییم ما

*

تاجر عشقیم مخلص می‌رسیم از شهر دل هر کجا جنس وفا باشد خریداریم ما

*

قصهٔ کسوه‌کن بود گویا بوی خون آمد از فسانهٔ ما

۵- لال‌رام:^۱ نوکر محمدشاه بود، به سال ۱۱۴۸ هـ کتابی مستند و تاریخی به نام *تحفه‌الهند* نوشت و به دربار شاهی تقدیم کرد. این کتاب تاریخ عمومی هند است از آغاز تا زمان فرخ سیر، احوال پادشاهان دورهٔ اول ایرانی هم در آن درج است.

۶- مصطفی قلی خان یکرنگ:^۲ از شاعران اردوزبان دورهٔ محمدشاه بوده است.

دیگر پادشاهان تیموری بعد از محمدشاه

بعد از محمدشاه پسرش احمدشاه در سال ۱۱۶۱ هـ / ۱۷۴۸ م به سلطنت رسید. بعد از مدتی به دست وزیرش غازی الدین نابینا شد. پسرش عزیزالدین در سال ۱۱۶۷ هـ / ۱۷۵۴ م به نام عالمگیر ثانی زمام امور سلطنت را به دست گرفت و تا سال ۱۱۷۳ هـ / ۱۷۵۹ م رسماً سلطنت کرد. در عهد او مرهت‌ها هندشمالی را به تصرف درآوردند و پنجاب را که احمدشاه ابدالی والی افغانستان آنجا را ایالتی از قلمرو خود می‌دانست مورد تاراج قرار دادند. احمدشاه برای سرکوبی آنان به هند حمله کرد.

بعد از فوت نادر در ۱۱۶۰ هـ / ۱۷۴۷ م قلمرو وسیع او میان سرداران مختلف تقسیم شد. سردار افغان، یعنی احمدشاه ابدالی افغانستان را در دست گرفت و کمابیش

هفت بار به هندوستان حمله کرد. در سه حمله اول کامیابی‌هایی به دست نیاورد، اما در حمله چهارم میرمنو (میر معین الدین) را که حاکم پنجاب بود مغلوب کرد و آن ناحیه را به تصرف درآورد. در عهد عالمگیر ثانی، غازی الدین پسر نظام الملک، قائم مقام احمدشاه ابدالی را شکست داد و پنجاب را دوباره به سلطه مغولان درآورد. به دنبال این شکست، احمدشاه پنجمین حمله خود به هند را آغاز کرد و تا دهلی پیش آمد. غازی الدین را شکست داد و پنجاب را به جانشین خود سپرد و بازگشت. راجهونات سردار به حمایت غازی الدین آمد و بار دیگر پنجاب را از دست جانشین احمدشاه ابدالی بیرون آورد. احمدشاه برای ششمین بار برای جبران شکست خود به پنجاب حمله کرد. هزاران مرهت کشته شدند. در سال ۱۱۷۵ هـ / ۱۷۶۱ م احمدشاه هفتمین بار به هند یورش آورد و مرهت‌ها را در میدان پانی پت شکست داد.

پس از عالمگیر ثانی، شهزاده عالی گهر به نام جلال الدین شاه عالم در ۱۱۷۴ هـ / ۱۷۶۰ م بر تخت نشست. در عهد وی جنگ سوم پانی پت درگرفت. در آن جنگ مرهت‌ها شکست خوردند و دهلی به چنگ احمدشاه ابدالی افتاد. احمدشاه در هندوستان نماند و سلطنت هند را به شاه عالم وا گذاشت. شجاع الدوله نواب اوده را وزیر شاه عالم تعیین کرد. شجاع الدوله و جانشینانش در تاریخ هند به نام نواب وزیر خوانده شده‌اند. شاه عالم و نواب وزیر در سال ۱۱۷۷ هـ / ۱۷۶۴ م در «بکسر» از انگلیسیان شکست خوردند. نواب وزیر به اوده رفت و شاه عالم به انگلیسیان پناه برد. «کلايو» (Robert Clive) با شاه عالم خوشرفتاری می‌کرد. شاه عالم اداره امور بیهار، بنگال و اریسه (= اُریسا) را به کمپانی انگلیس داد. در حدود سال ۱۲۰۲ هـ / ۱۷۸۸ م غلام شاه عالم او را کور کرد. وقتی انگلیسیان در ۱۸۱۴ دهلی را فتح کردند، شاه عالم در وضعی بسیار ناگوار به سر می‌برد. پس از وی فردی به نام بیداریخت مدتی کوتاه به تخت نشست. پس از وی محمد اکبر شاه ثانی پسر شاه عالم از ۱۸۰۶ م / ۱۲۱۲ هـ تا سال ۱۸۳۷ م / ۱۲۵۳ هـ به نام سلطنت کرد. سپس پسر وی به نام بهادر شاه ثانی (بهادر شاه ظفر) که آخرین پادشاه مغول هند بود بر تخت نشست. در زمان او در سال ۱۲۷۵ هـ / ۱۸۵۷ م در هند شورشی به پا شد که به نام «عَدْر» معروف است. بهادر شاه ظفر در سال ۱۸۵۸ دستگیر شد و در رانگون تحت نظر قرار گرفت و سرانجام در همان جا به سال ۱۸۶۲ م درگذشت. پس از مرگ وی سلطنت مغولان هند به تاریخ پیوست. زیرا دو پسر او که در

شورش هند در مقبره همایون خود را پنهان کرده بودند، به دست انگلیسیان به قتل رسیدند.

جانشینان اورنگ زیب همه مردانی نالایق و بی خرد بودند. در ایام سلطنت آنان قبایل روز به روز قدرتمندتر می شدند. حملات نادرشاه افشار و احمدشاه دلیل ضعف این فرمانروایان بود. اروپاییان در ۱۰۰۹ هـ / ۱۶۰۱ م در زمان جلال الدین اکبر به اهداف تجاری در هند سکونت اختیار کرده بودند. پرتغالیان اولین کسانی بودند که در هند ساکن شدند. هلندیان بعد از آنان آمدند. انگلستان در ۱۰۱۲ هـ / ۱۶۰۳ م تعدادی مراکز تجاری در سواحل هند برپا کرد. فرانسویان در ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲ م از آنان پیروی کردند. کشورهای آلمان، دانمارک و اسپانیا نیز کوشیدند که طرحهایی مشابه به اجرا درآورند.

رقابت اروپاییان در ایجاد مراکز تجاری به رقابت میان انگلستان و فرانسه منحصر شد. دولت انگلیس بهتر دید که ابتدا این رقابت را از طریق سیاسی فیصله دهد. از این جهت کمپانی هند شرقی که برای دستیابی به این هدف تأسیس شده بود، در سال ۱۰۴۴ هـ / ۱۶۳۴ م تایید هندیان را به دست آورد و به موجب آن تایید توانست به طور کلی بر ساحل دریا در «اریسه» مستولی شود و سپس به تدریج بر سایر نقاط تسلط پیدا کند. رقابت میان انگلستان و فرانسه بالا گرفت و هر دو طرف دست به سلاح بردند. سرانجام در سال ۱۱۶۷ هـ / ۱۷۵۳ م فرانسویان چند بار از انگلیسیان شکست خوردند. در این هنگام خبر قتل عزیزالدین عالمگیر ثانی امپراتور هند شایع شد. پسرش جلال الدین شاه عالم که در بیهار بود، چون دید که در پایتخت آشوب به پا شده، خواست که حکومت خود را در نواحی شرقی استوار کند. اما به زودی دریافت که محاسبه اش غلط بوده است. در ایام عالمگیر، در سال ۱۱۷۰ هـ / ۱۷۵۷ م هندیان در پلاسی (= Plassey) در نبردی عظیم شکست خوردند. سال بعد امپراتور هند یک کارمند مغول به نام کلايو را به حکومت بنگال و اریسه گماشت. پس از آن انگلیسیان توانستند به قدرت اسلحه فرانسویان را از هند اخراج کنند و خود به تنهایی زمام امور را به دست گیرند. شاه عالم در این ایام به سلطنت رسید و موقعیت خطرناک را دریافت. به بنگال حمله کرد و آنجا را به تصرف درآورد. با آنکه انگلیسیان دوبار او را از بنگال بیرون کردند، اما او مجدداً در ۱۱۷۸ هـ / ۱۷۶۴ م به آنجا حمله کرد و بین رود گنگ و قرامانزا سخت شکست خورد و به انگلیسیان پناه برد.

امپراتوری مغول در حقیقت از این تاریخ نابود شده بود و کمپانی هند شرقی به آنچه می‌خواست دست یافته بود. به موجب فرمان امپراتور در سال ۱۷۶۵ م / ۱۱۷۹ هـ مقرر شد که امور مالی ایالات بنگال، بیهار و اریسه به کمپانی هند شرقی واگذار شود و امپراتور فقط به امور اله آباد و نواحی کوره سر و سامان دهد و در عوض هر ساله مبلغی برای مصارف خود دریافت دارد. انگلستان بدین نحو بر سه ایالت مسلط شده بود و شاه عالم امپراتور اسمی هند به عامل انگلستان بدل شده بود. حقیقت آن است که نقش امپراتوری مغول هند در تاریخ از هنگام امضای قرارداد اله آباد به پایان رسیده بود و تاریخ هند در فترت زمانی پس از این اضمحلال عبارت از جنگ‌هایی میان ماجراجویان مختلف بود. شاه عالم در ۱۲۲۱ هـ / ۱۸۰۶ م درگذشت. پسرش محمد اکبر دوم جانشین وی شد. او نیز مانند پدر دست‌نشانده انگلیس بود. پس از وی پسرش ابوالمظفر سراج‌الدین محمد بهادر شاه در ۱۲۵۳ هـ / ۱۸۳۷ م به حکومت رسید و مانند پدرش بازیچه دست انگلیسیان بود. آغاز انقراض مغول که از سال ۱۱۷۰ هـ پس از جنگ پلاسی بود، پس از یک قرن در سال ۱۲۷۳ هـ / ۱۸۵۷ م به انقلابی در هند منجر گردید که به نام «انقلاب سواران» (یا غدر) موسوم شد. دولت انگلیس بهادر شاه ظفر را متهم کرد که در انقلاب دست داشته است. دستگیرش کرد و به رانگون فرستاد.

بهادر شاه در سال ۱۲۷۹ هـ / ۱۸۶۲ م در حالی که بیش از هشتاد سال داشت در هندوچین درگذشت. بهادر شاه نیز مانند اجدادش مردی دانشمند، شاعر و خطاط بود. از آثار معتبر او یک دیوان شعر و یک شرح گلستان بر جای مانده است.

انگلیسیان یک سال برای سرکوب انقلاب کوشیدند و با سرکوب آن بر تمام هندوستان سلطه یافتند و هند را به قلمرو انگلیس پیوستند. در سال ۱۲۹۴ هـ / ۱۸۷۷ م ملکه ویکتوریا رسماً امپراتور هند خوانده شد.

علل زوال سلطنت مغول

۱- بعد از اورنگ زیب که قلمرو مغولان گسترده‌تر شده و به عروج رسیده بود، همین عروج سبب زوال آن شد. زیرا که به علت پهناوری قلمرو اداره آن از یک مرکز و

به دست یک پادشاه دشوار شده بود. مخصوصاً که جانشینان اورنگ زیب شایستگی و شجاعت اسلاف خود را نداشتند.

۲- حکومت مغولان استبدادی بود. در این نوع حکومت اگر سلطان قادر و قابل باشد، سلطنت استوار می ماند. اگر ناتوان باشد هماهنگیها از میان می رود. بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاه جهان و اورنگ زیب همه قادر و توانمند بودند، نه فقط زمام سلطنت را در دست داشتند بلکه در ارتقای آن می کوشیدند. ولی جانشینان اورنگ زیب از آن صفات عاری بودند.

۳- جانشینان نالایق اورنگ زیب، امور سلطنت را به دست امرا سپرده بودند و خود به عیش و نوش می پرداختند. امرا هم شاه را بازیچه دست خود کرده بودند. حکام ولایات مختلف خودمختاری اعلام کردند و از دستورهای مرکز سرپیچیدند.

۴- در پنجاب، سیکها؛ در دکن، مرهت ها؛ در بنگال و جاهای دیگر فرانسویان و انگلیسیان نواحی گوناگون را به دست آوردند و حکومت مرکزی را ناتوان کردند.

۵- حملات خارجیان، مخصوصاً نادر شاه افشار و احمد شاه ابدالی، رعب و دبدبه سلطنت مغولان را در انظار مردم از میان برد.

۶- آب و هوای هند پادشاهان مغول و سپاهیان را به عیش و نوش و آرامش سوق داد. از شاه تا رعیت از خصلتهای جنگجویی و مبارزه عاری شدند. ترکانی که به همراه بابر به هند آمده بودند، همه مردانی جنگاور و سخت کوش بودند، اما فرزندان آنان آن خصوصیات نیاکان را نداشتند. امرای متأخر از جنگ هراس داشتند. هرچند سپاهیان از عهد شاه جهان ناتوان شده بودند، در عهد جانشینان اورنگ زیب ناتوان تر شدند. به همین سبب اقوام گوناگون علیه مغولان قیام کردند و استانهای مستقل تشکیل دادند. علت دیگر آن بود که بعد از اورنگ زیب امرای جان نثار در نزاعهای خانوادگی کشته شدند، افرادی که زنده مانده بودند، ناشایسته بودند و شاه در دست آنان ملعبه بی بیش نبود.

۷- به علت آزاداندیشی و بلند نظری اکبر و جانشین وی در میان هندوان آگاهی پدید آمد و سیاستمداران و حاکمان بزرگ در بین آنان پرورده شد. اورنگ زیب بر آن بود که از قدرت هندوان بکاهد، از این رو هندوان از وی آزرده شدند و از یاری وی دست برداشتند و آرام آرام سلطه خود را بر سراسر هند گسترده کردند.

۸- برخی برآنند که اورنگ زیب با شکست دادن حکومت‌های مسلمان در دکن مرتکب خطا شد، برخی دیگر معتقدند که آن حکومتها در صدد بودند که حکومت مغولان را براندازند. اورنگ زیب می‌بایست پس از سرکوب حکومت‌های دکن به نواحی شمالی هند می‌رفت و یاغیان آنجا را بر سر جای خود می‌نشاند. او این کار را نکرد و در نتیجه پس از وی این یاغیان سر برآوردند و به تدریج خاندان مغول را از بین بردند.

۹- عادت اورنگ‌زیب آن بود که در جنگها برای لشکر دو سپهسالار تعیین می‌کرد و این کار باعث تضعیف نیرو می‌شد.

۱۰- اوضاع مالی هند در عهد اورنگ‌زیب بد نبود، اما به تدریج بد شد، خزانه تهی شد، زیرا که مالیاتها به موقع وصول نمی‌شد، در مملکت ناامنی پدید آمد و وضع تجارت هم روی به خرابی نهاد.

به هر حال هرچه بود، این سلطنت شکوهمند هم به تاریخ پیوست.

اوضاع ادبی در اواخر عهد تیموری^۱

میان سالهای ۱۲۲۱ - ۱۲۷۵ هـ / ۱۸۰۶ - ۱۸۵۷ م با آنکه هند شاهد انحطاط همه‌جانبه خود بود، اما ادبیات فارسی در این عهد نه تنها از لحاظ کیفیت قابل ملاحظه است، بلکه از نظر کمیت نیز بیش از آن است که در دوره به اصطلاح شکوفایی پدید آمده بود. طی این دوران هرج و مرج سیاسی و اجتماعی که نتیجه به قدرت رسیدن انگلیسیان در هند بود، زبان و ادبیات فارسی اعتبار خود را حفظ کرده بود و حامیان و دوستان زیادی در سراسر هند داشت.

به دلیل ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی، استانداران ایالات مختلف که

۱- در این بخش از مقاله دوست دانشمند جناب پروفیسور شریف قاسمی به نام: بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی در هند که در مجموعه سخنرانیهای سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، جلد ۱، ۱۳۷۲، صص ۱۸۶-۲۰۷ چاپ شده است. با اجازه ایشان به تلخیص و تصرف استفاده شده است.

دست‌نشانده حکومت مرکزی بودند، خود را از یوغ اطاعت مرکز رها کردند و حکومت‌های مستقل تشکیل دادند و همه آنان در دربارهای خود به حمایت از زبان فارسی و ادبیات آن برخاستند. اگر قبلاً یک دربار بود که از شاعران و نویسندگان حمایت می‌کرد، در قرن نوزدهم دربارهای متعدد پدید آمدند که حامی شاعران و اندیشمندان بودند. برخی از این دربارها عبارت بودند از: رامپور، اوده، حیدرآباد، بویال، ملتان، لاهور، عظیم‌آباد، کرناتک و جز آنها.

بر اثر گسترش مراکز سرپرستی در مدت این پنجاه سال، تقریباً یک صد شاعر در نواحی مختلف هند به فارسی شعر سروده‌اند که دیوانها و آثار منظوم قریب پنجاه تن از آنان در کتابخانه‌های مختلف محفوظ است و اسامی قریب پنجاه تن از آنان در مآخذ گوناگون ثبت شده است که آثار آنان به دست نیامده، شناخته نشده و یا به مرور از میان رفته‌اند.

همه قوالب معروف شعر مانند: غزل، قصیده، رباعی و مثنوی در این عهد رواج داشته، و شاعران این عهد در قالب و محتوای شعر تحولی ایجاد نکرده‌اند. بعضی شاعران که با دربار نوابان اوده ارتباط داشتند به مدح و مرثیه ائمه گرامی توجه بیشتری نشان داده‌اند. غزل معمولاً برای ابراز احساسات عاشقانه و مسائل عرفانی، قصیده با زبانی پرشکوه برای مدیحه، مثنوی برای داستانها و تاریخ سیاسی و اجتماعی، و رباعی برای اظهار افکار فلسفی به کار رفته است.

غلام محیی‌الدین شایق (م ۱۲۴۹هـ/۱۸۳۳ - ۱۸۳۴)، صهبایی (م ۱۲۷۴هـ/۱۸۵۷)، شاه نیاز احمد نیاز بریلوی (م ۱۲۵۰هـ/۱۸۳۴ - ۱۸۳۵م)، چندولعل شادان (م ۱۲۶۱هـ/۱۸۴۵)، مؤمن‌خان مؤمن (م ۱۲۶۸هـ/۱۸۵۱ - ۱۸۵۲م)، قاضی محمدصادق اختر (تولد ۱۲۰۱هـ/۱۷۸۶م)، محمد قدرت الله قدرت (تولد ۱۱۹۹هـ/۱۷۸۵م)، مولانا فضل عظیم (م ۱۸۵۸م)، پسر عالم معروف فضل امام (م ۱۲۴۳هـ/۱۸۲۷م)، شاه تراب علی تراب (م ۱۲۷۵هـ/۱۸۵۸م)، مفتی صدرالدین آزرده (م ۱۲۸۵هـ/۱۸۶۸م)، مصطفی خان حسرتی (م ۱۲۸۶هـ/۱۸۶۹م)، صاحب عالم مارهروی (م ۱۲۸۸هـ/۱۸۷۱م)، الفت حسین شاه فریاد (م ۱۲۹۷هـ/۱۸۸۰م) سید مظفر علی اسیر (م ۱۲۹۹هـ/۱۸۸۱ - ۱۸۸۲م)، محمد یارخان آفی، بساون لال شادان و دیگران از شاعران این دوره‌اند.

غالب دهلوی (م ۱۲۸۶ هـ / ۱۸۶۹ م) شاعر معروف این عهد است و بیش از دیگران در راه آموزش درست فارسی به شاگردان و دوستانش سهم داشته است. در دوران این پنجاه سال احتمالاً برای اولین بار بعضی از اروپاییانی که به هند آمدند، به فارسی شعر گفتند و دیگر آثار علمی و ادبی در این زبان به یادگار گذاشتند. فرانسوگودلین یا گودلیپ کوونیس آلمانی نه تنها به زبانهای فارسی و اردو شعر می‌گفت بلکه آثاری هم به نثر از خود به یادگار نهاده است. ویلیام بیل هم شاعر بوده و در ساختن مادّه تاریخ دستی داشته است.

عده‌یی از شاعران فارسی‌گوی در این عهد به اردو هم شعر می‌گفتند ولی معتقد بودند که برای کسب اعتبار باید به فارسی شعر بسرایند. علت آن بود که دوستان فارسی در این عهد هم زیاد بودند. اظهارات منشی عبدالکریم، مؤلف تاریخ پنجاب دربارهٔ زبان فارسی در قرن نوزدهم مهم است. به گفتهٔ وی: «چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع و مرغوب است، لهذا از اخبار اردو در این زبان ترجمه نمود.»

در کرناتک واقع در هند جنوبی، محمد غوث خان متخلص به اعظم و ملقب به والاجاه پنجم (۱۲۵۹ - ۱۲۷۲ هـ / ۱۸۴۳ - ۱۸۵۵ م) نواب کرناتک که خود شاعر و نویسندهٔ فارسی بود، مجالس مشاعره تشکیل می‌داد و در آن مجلس فقط شعر فارسی خوانده می‌شد. در این قرن که رواج و رونق زبان فارسی در هند شمالی رو به کاهش بود و زبان اردو جای آن را می‌گرفت، در هند جنوبی خاندان والاجاهی از شاعران فارسی‌گوی حمایت و قدردانی می‌کردند.

زبان اردو در این دوره چنان اعتباری یافته بود که حتی شاعران ایرانی تبار که در این عهد به هند آمدند به اردو هم شعر می‌ساختند. محمد رضا متخلص به نجم که خانواده‌اش از اصفهان به هند آمده بودند، دیوانهای خود را به هر دو زبان فارسی و اردو گرد آورد.

در نتیجه آمدن اروپاییان به هند، شاعران فارسی‌گوی توانستند جمال اروپایی را به چشم خود ببینند و از آنان معشوقی برای خود برگزینند. بعضی واژه‌های اروپایی هم در این دوره به زبان فارسی وارد شد که نمونهٔ آن را در دیوان غالب می‌توان دید.

شاعران و نویسندگان این عهد بسیاری از داستانهای هندی را به شعر و نثر درآورده‌اند. که معروفترین آنها عبارتند از: بسی پنون (= Sasi Pannu)، میرزا و صاحبان،

داستان کامروپ و کاملتا، پیتال پچپسی (= Betāl Paccisi)، میرانجیا، طوطی‌نامه، سنگهاسن
تپسی، پدماوت (= Padmāvat)، سوهنی و مهنوال، و جز آنها. اعجاز‌المحبّت را که فیضی
ملک‌الشعرای دربار اکبر اولین بار از مهابهارت به شعر آورده بود، عبرتی عظیم آبادی در این
عهد تحریری به نثر از آن فراهم کرد.

میرصوبه دارخان، بنیانگذار دودمان شاهی تالپور سند (۱۱۹۷ - ۱۲۱۶ هـ / ۱۷۸۳ -
۱۸۰۱ م) علاوه بر دیوان فارسی، به تقلید از نظامی خمسه‌یی ساخته است که عبارتند از:
فتح‌نامه، سیف‌الملوک، خسرو و شیرین، ماه و مشتری، و جدایی‌نامه.

آثار تاریخی که در این دوره به فارسی نوشته شده، حداقل از لحاظ کمیت بیش از
آثاری است که در پنجاه ساله قبل از آن به رشته تحریر درآمده است. از جمله آثار تاریخ
عمومی جهان می‌توان از کتب زیر نام برد:

زبدۃ‌الخبار غلام محیی‌الدین قادری، سراج‌التواریخ نورمحمد، جامع‌التواریخ
قاضی فقیرمحمد، مرآت‌گیتی‌نما کریم‌خان چهلجری، مرآت‌الاحوال جهان‌نما احمدبن
محمدعلی بن محمدباقر اصفهانی معروف به بهبهانی را می‌توان نام برد. بهبهانی آثار
دیگری هم تألیف کرده و به نوزده تألیف خود در مرآت‌الاحوال جهان‌نما اشاره کرده است.
بهبهانی در مرآت‌الاحوال اطلاعات جالب و مهمی دربارهٔ اوضاع اجتماعی هند به دست
داده است.

تاریخ سعادت جاوید هرنام سنگه، اشرف‌التواریخ کشن دیال کهتری دهلوی، تاریخ
ممالک هند کوه‌مان سنگه، منتخب‌التواریخ سداسکه لال از جمله کتب تاریخ عمومی هندند
که در نیمه اول قرن نوزدهم در هند به فارسی نوشته شده‌اند.
محمدرضا متخلص به نجم که نامش را در شمار شاعران دوزبانهٔ این عصر قید
کردیم، کتابهای دیگری هم به نثر نوشته است که مظاهرالادیان، مظاهرالعالم، مجمع‌الملوک،
اخبارات هند، نعمة عندلیب، مفاتیح‌الریاسة، زبدۃ‌الغرائب، و قسمتهایی از دایرة‌المعارف به نام
بحر فخر از آن جمله است.

ویلیام بیل، نویسنده کتاب معروف Oriental Biographical Dictionary، کتابی
هم به نام مفتاح‌التواریخ به فارسی نوشته که مأخذی مهم دربارهٔ بعضی رجال قرن نوزدهم
میلادی است. قطعه‌های تاریخ را خود بیل در این کتاب سروده است.
تاریخ نویسی به‌ویژه در هند به وسیلهٔ دربار انجام می‌گرفت. مورخ هرگز

نمی‌توانست حقایق را آنچنانکه باید در کتاب خود درج کند. در این دوره اولین بار اوضاع سیاسی و اجتماعی و حکام با دیدی انتقادی و نیشدار به صفحات تاریخ راه یافته است. «دین محمد» در کتابی به نام *فرستنامه*، اوضاع اجتماعی و سیاسی و عقب‌ماندگی هندیان در شئون مختلف زندگی را شدیداً به باد انتقاد می‌گیرد. حتی بهادرشاه ظفر، آخرین پادشاه گورکانی را مسخره می‌کند. مفتی علی‌الدین لاهوری در *عبرت‌نامه* خود که تاریخ سیکهاست، جملاتی آورده که نشان‌دهنده تغییر شیوه مورخان این دوره در تاریخ‌نویسی است.

دستنویز اثر غالب دهلوی که به ظاهر گزارش اغتشاش سال ۱۸۵۷ است نیز شیوه انتقادی دارد.

در این دوره بعضی از مقامات انگلیسی از بعضی نویسندگان که با آنان آشنایی داشتند، خواستند که تاریخ سیاسی و اجتماعی هند را برای آنان تدوین کنند. قاضی محمدصادق اختر، *مخزن‌الجواهر* را به درخواست الیوت (Elliot) مورخ انگلیسی تدوین کرد. سید محمدباقر علی‌خان، *تاریخ هنری* را به هنری پیدکوک (= Henry Pidcock) تقدیم کرد. التفات حسین خان *نگارستان آصفی* را که تاریخ پادشاهان حیدرآباد است به تقاضای سرهنری راسل (= Sir Henry Russel) تألیف کرد. و همچنین عبدالرزاق، منشی ژنرال جان مالکم، *تذکره نرمل* را در تاریخ قلعه نرمل واقع در حیدرآباد به درخواست این افسر انگلیسی فراهم آورد.

در قرن نوزدهم به آثاری برمی‌خوریم که نه تنها براساس منابع فارسی نوشته شده بلکه در آنها به منابع مختلف زبانهای هندی هم استناد شده است.

در این عهد چند سفرنامه هم به فارسی نوشته شده که از لحاظ محتوا در هند بی‌سابقه‌اند. عزت‌الله که در دهلی می‌زیست، به مسافرت پرداخت. از کشمیر، تبت، چین، تاشکند، کاشغر، بهاجان، توقان، سمرقند، و پیشاور دیدار کرد و در ذی‌الحجه ۱۲۳۸ هـ / ۱۸۲۲ م به اتک در هند جنوبی رسید و خاطرات خود را در کتابی به نام *مآثر عزت‌الله* یا *سفرنامه عزت‌الله* گرد آورد. این کتاب به نام *Travels in Central Asia* به انگلیسی ترجمه شده و در ۱۸۷۲ م در کلکته به چاپ رسیده است.

علی میرزا مفتون پسر میرزا ابوطالب دهلوی در عظیم‌آباد می‌زیست. در سال ۱۲۴۱ هـ / ۱۸۲۵ - ۱۸۲۶ م به کلکته رفت و از آنجا عازم حرمین شریفین شد. در

بازگشت به بندرعباس رسید. از شیراز، اصفهان، تهران و مشهد دیدار کرد. چون این جهانگرد هندی در ایران با قاطر سفر کرده، از دهها، قریه‌ها و قصبه‌ها گذشته و آنها را به چشم خود دیده است. در آن زمان فتحعلی‌شاه قاجار پادشاه ایران بود. میرزا علی در سفرنامه خود به نام *زبدة الاخبار فی سوانح الاسفار*، تاریخ مختصر سیاسی و اجتماعی ایران را بر مبنای حقایقی که به چشم خود دیده نوشته است. در این سفرنامه به امامزاده‌ها، بناهای تاریخی، رجال ایران، شاعران و نویسندگان هم اشاره‌هایی کرده است.

تاریخ یوسفی گزارش مسافرت یوسف‌خان گلیم‌پوش به اروپا، به ویژه انگلستان است. به احتمال قریب به یقین یوسف‌خان اولین بار سفرنامه اروپا را در هند به فارسی نوشته است.

در این دوره تذکره شاعران فارسی و اردو، تذکره عرفا، علما و خوشنویسان و امرا نیز به تعداد قابل توجهی تألیف شده است. در این دوره حتی تذکره شعرای اردو هم به فارسی نوشته شده است.

مجموعه نغمه، طبقات سخن، ریاض الوفا، تذکره سرور، نشتر عشق، اشارات بینش، سه تذکره از مصحفی، *نتایج الافکار، صبح وطن، و آفتاب عالم‌تاب* از جمله تذکره‌هایی هستند که در این دوره تألیف یافته‌اند. عبرتی عظیم‌آبادی هم در این دوره دو تذکره تألیف کرده است. یکی *معراج‌الخیال* است که در آن احوال دویست و پنج تن از شاعران قرن هیجدهم و نوزدهم در هند آمده است و دیگری *ریاض الافکار* است که حاوی احوال و نمونه آثار یکصد و یک نفر از نثرنویسان فارسی است و این اولین تذکره‌یی است که درباره نثرنویسان تدوین شده است.

در این عهد آثاری از زبانهای پنجابی، هندوستانی و انگلیسی به فارسی ترجمه شد. احتمالاً پیش از قرن نوزدهم اثری از انگلیسی به فارسی در هند ترجمه کرده‌اند.

منزل و یکشپ هم در این دوره دوباره به فارسی ترجمه شد. اوحدبن احمد بلگرامی و محمدباقر خراسانی این کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌اند. محمدباقر خراسانی ترجمه خود را برای دو برادر انگلیسی به نامهای هنری و چارلز راسل فراهم کرد و آن را ترجمه هنریه نامید.

محمد کرامت علی دهلوی، قاضی عسکر در حیدرآباد، *تاریخ عسبی* را برای

مهراجه چندولعل شادان که خود شاعر بود و در حیدرآباد از شاعران و نویسندگان حمایت می‌کرد، ترجمه کرد.

در این دوره نامه‌های فارسی هم مدوّن شد. نامه‌های غالب، لچهمی رام دهلوی (= Lachhmi Ram)، قاسم علی، عبرتی عظیم آبادی، مصطفی خان حسرتی، مهتاب رای پندت، صهبایی، مؤمن خان مؤمن، و دیگران از آن جمله است.

راز و نیاز از شاه نیاز احمد بریلوی، تنویرات ظهور الحق، رقعات ظهور الحق از غلام ثامن، شرایط الوسايط از شاه‌تراب علی‌تراب، و مقالات الصوفیه از همو، کشف الغنیم من شمس العین از شاه‌نیاز به‌شعر از جمله کتابهایی هستند که درباره مسائل عرفانی در این عهد تألیف شده‌اند.

در زمینه فرهنگ‌نویسی هم کارهایی قابل توجه در این عهد انجام گرفته است. هفت قلنرم، فرهنگ حسینی، غیاث اللغات، نخبه اللغات، فرهنگ قرخی، نقایس اللغات، فرهنگ جعفری، تسهیل اللغات، خزینه الامثال، بهار عجم و قاطع برهان از فرهنگهای تدوین شده در این دوره است. قاطع برهان بررسی برهان قاطع محمدحسین خلف تبریزی است که غالب دهلوی آن را تدوین کرده است. و در انتقاد از برهان قاطع خود او نیز مرتکب خطاهایی شده است. نخبه اللغات، اولین فرهنگی است که در آن لغات هندوستانی به فارسی همراه با مترادفات عربی آنها توضیح و شرح شده است. محمدعلی ملقب به صدرامین پسر سیداحمدعلی خان بداؤنی در مقدمه کتاب خود می‌نویسد که بر اثر تلاش و کوشش سالیان دراز توانست موادی برای این فرهنگ خود فراهم آورد و آن را در سال ۱۲۵۰ هـ/ ۱۸۳۴ م تنظیم کرد و به ریچارد کارگلین (= Richard Carr Glyn) که در میرت واقع در اترپردیش قاضی بود، تقدیم کرد. در این زمینه از لغت هندی تألیف آرزو، غریب اللغات از عبدالواسع هانسوی، تألیف شریف از حکیم شریف‌خان دهلوی، و مفردات هندی از طیب نیز باید نام برد.

درباره دستور زبان، مذهب، دایرة المعارف، جغرافیا، موسیقی، پزشکی و جز آنها نیز در این دوره آثاری تألیف شده‌اند که باید دقیقاً شناسایی شوند و به شیوه‌ی پسندیده به چاپ برسند.

شاعران معروف بعد از اورنگ زیب تاسقوط امپراتوری مغول هند^۱

۱- آفی: محمد یار خان^۲ پسر امیرالدوله امیرالملک نواب امیرخان بهادر (نواب تونگ) است. دیوان و مثنوی دارد. *گلزار خیال* مثنوی اوست که داستانی عشقی است. استاد وی شاعری به نام ناطق از ایران بوده است. اشعار زیر اوست:

خداوندا غم عشقی کرامت کن دل ما را زسیل گریه ما آبرو ده موج دریا را

*

نمی دانم کدامین غنچه لب شد از چمن آفی که می گرید به حال گل زشبنم چشم اخترها

*

خورده ام از نگه لاله رخان نیشتری که از آن خون زرگ هر مژه جاریست مرا

۲- اختر: قاضی محمد صادق از هوگلی در بنگال بود. از شاعران و نویسندگان زبردست قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی است. در سال ۱۲۰۱ هـ به دنیا آمده، اکثر ایام حیات خود را در لکهنو و شهرهای نزدیک آن گذرانده است. به دربار پادشاهان لکهنو وابستگی داشت. علاوه بر دیوان، آثار مثنوی هم دارد که عبارتند از: *حدایق الارشاد*، *بهار اقبال*، *لوامع التنور*، *صبح صادق*، *مفید المستفید*، *صفت دانش*، *محامد حیدریه*، *تحایف حیدریه*، *گلستانه محبت*، *نقودالحکم*، *بهار بی خزان*، *تاریخ مآثرالملوک*، *گلزار خسروی*، *کنج نیرنگ*، *نورالنشا*، و تذکره‌یی به نام *آفتاب عالمتاب* دارد که تاکنون به چاپ نرسیده است. نمونه شعر او:

در غزلخوانی به این خوش لهجگی بلبل کجاست

خامه اختر زبان طوطی بنگاله است

*

۱. همه شاعران این دوره را دوست دانشمند جناب پروفیسور شریف حسین قاسمی به تلخیص برای اینجانب تهیه کرده‌اند. مآخذ یاد شده در ذیل نام و شعر شاعر را هم ایشان قید کرده‌اند. تشکر صمیمانه از ایشان فرض است و بدین وسیله از ایشان متشکرم.

۲- دیوان آفی، مطبع خیرخواه، اجمیر؛ گلزار خیال، نسخه خطی، کتابخانه آزاد علیگر، شماره ۶۸۷/۱۲.

۳- تذکره آفتاب عالمتاب، مقاله شریف حسین قاسمی، غالب نامه، دهلی؛ تذکره روز روشن، صص ۴۱-۴۳.

شراب فیض معنی اختر از شیراز می‌خواهد

الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

✱

۳- اسیر:^۱ سید مظفر علی پسر سید علی مایل، متخلص به اسیر در سال ۱۲۲۹ هـ در اوده به دنیا آمده است. به اردو و فارسی شعر می‌سرود و آثاری به هر دو زبان به یادگار گذاشته است. آثار منظوم او عبارتند از: *گلشن تمشی* (دیوان او) *کریلای معلی* (مثنوی)، *فولسانین* معروف به *مجمع البحرین* که شامل قصاید اردو و فارسی اوست. در نثر هم *رساله اضافت*، *تشریح الحروف* و رسایلی دربارهٔ بلاغت تألیف کرده است. او به سال ۱۲۹۹ هـ درگذشته است. نمونه‌یی از اشعار او:

در معرکه شعر و سخن همسر من نیست دارد قلم از دو زبان تیغ دودم را

✱

بارک‌الله و چه خوش‌گفتی چه دُرستی اسیر آفرینت جمله اصحاب پیمبر کرده‌اند

✱

مدح‌خوان عرفی و شوکت که زمن پیش شدند قدمی پیش‌تر از این دو سخندان رفتم

۴- الفت:^۲ نظام‌الملک الفت حسین‌شاه متخلص به فریاد، از شاعران معروفی است که به سال ۱۲۱۹ هـ در دهولپور، عظیم‌آباد (بهار) متولد شد و زندگی خود را در کلکته گذراند. دیوانی بزرگ دارد، چندین مثنوی هم ساخته است که بعضی از آنها به چاپ هم رسیده است. *دیستان اخلاقی* را به پیروی از *بوستان سعدی* سروده است. الفت در ۱۲۹۷ هـ درگذشته است. نمونهٔ اشعار وی:

نگارم یکی نامه چون بوستان	گزین یادگاری ز هندوستان
همانا که درنظم این مثنوی	کنم مسلک شیخ را پیروی
مرین نقش بر صفحهٔ روزگار	ز فریاد ماند همی یادگار

۱- انتخاب یادگار، منشی امیراحمد، تاج‌المطایع، ۱۲۹۷ هـ ص ۱۵.

۲- ریاض‌الافکار، ص ۱۰۴؛ صبح گلشن، ص ۳۱۶؛ حیات فریاد، سیدعلی محمدشاد، اعظم‌گر، ۱۹۲۷.

۵- بساون لال شادان:^۱ پسر تن سکھورای کایت سکسینا از بلگرام بود. به دربار امیرالدوله محمد امیرخان نواب تونگ (م ۱۸۳۴ م) وابسته بود. مثنوی به نام/میزنامه دارد که زندگی امیرالدوله محمد امیرخان را به نظم درآورده است. نمونه‌یی از اشعار او:

بتی نازنین لعبتی رشک حور	به‌خوبی گل گلستان سرور
بجویی سرش سلک دُر درمیان	شب تیره و انجم و کهکشان
سرش همسر قبه مهر و ماه	برو موی مشکین چو ابر سیاه

۶- چندولعل شادان:^۲ پسر رای ناراین داس به سال ۱۱۷۵ هـ / ۱۷۶۱ - ۱۷۶۲ م در حیدرآباد به دنیا آمده است. شاعری چیره‌دست بود، دیوان اشعار و مثنویهایی دارد. او در حیدرآباد تا مقام نخست‌وزیری ارتقا یافت و در سال ۱۲۶۱ هـ بدرود حیات گفت. شعر او:

حافظ و جامی و سعدی و نظامی، مولوی پادشاهان سخن در ملک اشعار آمده



به‌چه حسن جلوه کردی که همه اسیر گشتند به سخن چگونه وصف کند انوری، سنایی

۷- حسرتی:^۳ نواب محمد مصطفی خان، پسر عظیم‌الدوله سرفرازالملک نواب مرتضی علی خان بهادر مظفر جنگ از دولتمردان بود. حسرتی در سال ۱۲۲۱ هـ به دنیا آمده است. او در شعر اردو «شیفته» و در شعر فارسی «حسرتی» تخلص می‌کرد. از شاعران معروف عهد خود بود و از دوستان غالب دهلوی بود. دیوان شعر دارد،/حن عراق نامه‌های اوست، تذکره‌یی هم درباره شعرای اردو زبان به زبان فارسی تألیف کرده، کتابی دیگر به نام ره‌آورد یا ترغیب السالک علی‌احسن المسالک دارد.

نمونه سخن وی:

ما حسرتی ز شیوه غالب گرفته‌ایم آمیختن به‌باد صافی گلاب را



حسرتی نیز همان گفت که حافظ گفتی مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت



۱- تذکره سرور، ص ۳۷۰.

۲- مهاراجا چندولعل شادان و شعر فارسی او، سمیناشوکت، اسلامیک کلچر، xxxv۱، ژانویه ۱۹۶۲.

۳- تلامذه غالب؛ مقدمه کلیات حسرتی، بداون، نظامی پرس، ۱۹۱۶.

در حیرتم به پایه او کس نمی‌رسد در حیرتم که کار نظیری کجا رسید

۸- شاه تراب علی:^۱ متخلص به شهید پسر شاه کاظم از عرفای کاکوری - نزدیک لکهنو - است. دیوان او شامل غزلیات، قصاید، مثنوی، ترجیع‌بند، مخمس و قطعات است. آثاری هم به‌نثر دارد. او در سال ۱۲۷۵ هـ درگذشته است. نمونه شعر او:

نیست دنیا جای راحت از غمش ای دل برآ رخت ازین دارالمحن بردار وزین منزل برآ
مزرع عقبی است دنیا نی مقرّ و عیشگاه تخم نیکی کشته زینجا باز مستعجل برآ
یادکن روزی که باشد مرکبت دوش کسان از تلاش اسب و زین و ناقه و محمل برآ

۹- شاه‌نیاز احمد:^۲ از مردم بریلی است، در ۱۱۷۳ هـ به دنیا آمده است. عارف و شاعر بود و در شعر «نیاز» تخلص می‌کرد. دیوانش به چاپ رسیده است (رام گماربک دپو، لکهنو). در سال ۱۲۵۰ هـ درگذشته است. نمونه سخن او:

جز خدا نیست دیگری موجود من و تو حیل و بهانه اوست

*

زمصحف رخ خویان همی نمود رقم که خط و خال و رخ و زلف پرشکن همه اوست
ز سرّ عشق چو واقف شوی یقین دانی که قیس و لیلی و شیرین و کوه‌کن همه اوست
اگر ز قید تعین برون شوی چون نیاز نظر کنی که در این زهر پیرهن همه اوست

۱۰- شایق:^۳ غلام محیی‌الدین مخاطب به شایق علی خان پسر شاه‌احمد ابوتراب قادر در ۱۲۰۲ هـ در اودگیر به دنیا آمده است. شاگرد عموی خود سیدشاه منصور قادری است. دیوانی دارد. نمونه سخن او:

شایق به کوی حلقه زلف بتان مرو این راه مارپیچ کجا، کامران کجا؟

*

نمی‌دانم کدامین شعله‌رو در سینه جا دارد که می‌جوشد شرر از چشم‌گریانی که من دارم

۲- مجموعه نغز، جلد ۲، ص ۲۸۸.

۱- روز روشن، ص ۶۷۹.

۳- اشارات بینش، صص ۸۹-۹۱.

۱۱- صاحب عالم مارهروی:^۱ سید صاحب عالم حسینی واسطی متخلص به «صاحب» از سادات مارهره است. خاندان او همه از عرفای معروف بودند. صاحب در ۱۲۱۱ هـ تولد یافته است. با غالب دهلوی دوستی داشت. آثاری از وی برجای مانده است که عبارتند از: *مثنوی صاحب عالم*، داستان عشقی است، *نامه‌ها*، *تحفة المورخین*. او در سال ۱۲۸۸ هـ درگذشته است. نمونه‌یی از مثنوی او:

همین بس وصف جامع درحد او که باشد خاک دهلوی مولد او
اگر پرسی ز عمرش ای سخن‌سنج فزون از بیست باشد چار یا پنج

۱۲- صدرالدین آزرده:^۲ مفتی صدرالدین از فضیای معروف قرن نوزدهم است که در سال ۱۲۰۴ هـ در دهلوی به دنیا آمده و در آن شهر زیسته است. شخصی محترم بود و در محافل علمی و ادبی جایگاهی والا داشت، از شعرا و ادبا حمایت می‌کرد. به مقام صدرالصدور دهلوی نایل آمد. به عربی و فارسی شعر می‌گفت، شعر اردو هم دارد. آثارش برجای نمانده است. سه کتاب به او منسوب است که عبارتند از: *منتهی المقال فی شرح حدیث لا تشکّل الرجال*، *در المنصود فی حکم امرأة المفقود*، *اجوبه کثیره*. آزرده در ۱۲۸۵ هـ درگذشته است.

۱۳- صهبایی:^۳ مولوی امام بخش صهبایی شاعر و نویسنده قرن نوزدهم در سال ۱۲۲۱ هـ در دهلوی به دنیا آمده است. در دهلوی تحصیل کرده و در دانشکده دهلوی به تدریس فارسی مشغول بوده است. سربازان انگلیسی در سال ۱۸۵۷ م او را اشتباهاً اعدام کردند. *کلیات صهبایی* چاپ شده است که شامل دیوان اشعار فارسی او و چهارده رساله است. نمونه شعر او:

به حیرتم که چو از من به مرگ راضی نیست به زندگانی دشمن چگونه خرسند است؟

*

دوش رحمی در ضمیر آن بت کافر گذشت بارقیبی گفت کو صهبایی غمناک ما؟
در باره خود و بعضی معاصرانش گفته است:

چو دیدم غالب و آزرده را از هند صهبایی به خاطر هیچ یاد از خاک ایرانم نمی‌آید

۱- تلامذه غالب، صص ۱۶۶-۱۶۷. ۲- آثار الصنادید، صص ۵۲۶-۵۲۹.

۳- امام بخش صهبایی، ضیاء احمد، مقاله‌یی در اردو معنی، جلد ۱، ص ۴۳۹ و بعد.

۱۴- غالب:^۱ میرزا اسدخان نجم‌الدوله دبیرالملک متخلص به غالب، پسر عبدالله‌بیگ، شاعر و نویسنده معروف در سال ۱۲۱۲ هـ / ۱۷۹۶ م در آگره به دنیا آمده است. اصلاً تباری ترک داشت. در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و عمویش نصرالله‌بیگ سرپرستی او را به عهده گرفت. نه ساله بود که عمویش درگذشت و پادشاه دهلی مقرری برای غالب تعیین کرد. او هنوز تحصیل خود را به پایان نرسانده بود که شاعری آغاز کرد. اشعار او بعد از شورش سال ۱۸۵۷ م رنگ دیگری گرفت. غالب از پیشروان شعر اردوست و او را پدر شعر اردو می‌نامند، اما او به اشعار فارسی خود می‌نازد. در شعر فارسی شیوه شاعران سبک‌هندی را دنبال کرده است. از وی علاوه بر دیوان فارسی و اردو که بارها چاپ شده، آثار دیگری هم باقی مانده است که عبارتند از: *پنج‌آهنگ*، *قانع برهان* در نقد *برهان قاطع* محمدحسین خلف تبریزی، *مهرنیمروز* که به دستور بهادرشاه ظفر نوشته است، *دستبر که خاطرات* او درباره شورش ۱۸۵۷ است. غالب موافق و مخالف زیاد داشته است. او در سال ۱۲۸۵ هـ / ۱۸۶۹ م در دهلی درگذشته و در نزدیک آرامگاه نظام‌الدین اولیا به خاک سپرده شده است. در دهلی ساختمانی به نام انستیتو غالب بنا شده است و هر سال در سالگرد درگذشت او عده‌یی از دانشمندان از سراسر کشور هند و کشورهای دیگر گرد می‌آیند و درباره شعر و اندیشه‌های وی بحث می‌کنند. مقالات در مجموعه‌یی به نام *غالب‌نامه* چاپ می‌شود. نمونه شعر او:

بیا که قاعده آسمان بگردانیم	قضا به گردش رطل گران بگردانیم
ز چشم و دل به تماشا تمتع اندوزیم	ز جان و تن به مدارا زیان بگردانیم
اگر زشحنه بود گیرودار نندیشیم	وگر زشاه رسد ارمغان بگردانیم
اگر کلیم شود هم‌زبان سخن نکیم	وگر خلیل شود میهمان بگردانیم
گل افکنیم و گلایی به‌ره‌گذر پاشیم	می‌آوریم و قدح در میان بگردانیم
گاهی به لاله سخن با ادا بیامیزیم	گاهی به بوسه زبان در دهان بگردانیم
نهم شرم به یکسو و با هم آمیزیم	به شوخی که رخ اختران بگردانیم

*

۱- ملخصی است از مقاله «غالب» ملک‌الشعرا بهادرشاه ظفر، از پروفیسور نبی‌هادی، مغلون‌کی ملک‌الشعرا، صص ۲۸۳ - ۳۵۲. این مقاله را نگارنده از اردو به فارسی برگردانده است.

شنیده‌ام که نبینی و ناامیدنیم ندیدن تو شنیدم شنیدنم بنگر
نیازمندی حسرت‌کشان نمی‌دانی نگاه من شو و و دزدیده دیدنم بنگر

۱۵- فضل عظیم: ^۱مولوی فضل عظیم، پسر مولوی فضل امام است. در خیرآباد به دنیا آمده است. در شورش سال ۱۸۵۷ که علیه انگلیسیان برپا شده بود، زندانی شد و به‌رنگون تبعید گردید و در همان جا بدرود حیات گفت. *مثنوی بهر پیور* را دربارهٔ عملیات نظامی علیه راجا درجن سال به سال ۱۲۴۰ هـ به پایان رسانده است. نمونهٔ سخن او:

کلامت فصیح و زبانت خوش است دلاویز طرز بیانت خوش است
بود عام فهم آنچه کردم رقم نزد خامهٔ من به‌دقت قدم
عجب دلکش این مثنوی گفته‌ای سخن گفته‌ای یا گهر سفته‌ای

۱۶- محمد قدرت‌الله قدرت: ^۲مؤلف تذکرهٔ *نتایج الافکار* است. پدرش محمد کامل نام داشت. قدرت‌الله در سال ۱۱۹۹ هـ در گویامو به دنیا آمده است. از آثار او تنها یک مثنوی به نام *ظفرنامهٔ پادشاه* باقی مانده است. قدرت‌الله تا سال ۱۲۶۹ هـ زنده بوده است. نمونهٔ سخن او:

برآنی ظفرنامهٔ پادشاه نوشتم به حرص زر و حبّ جاه
مرا حبّ زرکی رباید زجا نوشتم پی خاطر آشنا
حسام‌الدین آن طالب مولوی که ترتیب ازو یافته مثنوی

۱۷- مؤمن خان مؤمن: ^۳از شاعران فارسی و اردوست. خانوادهٔ او در عرفان جایگاهی محترم داشتند. در سال ۱۲۶۸ هـ درگذشته است. دیوانی دارد که تاکنون به چاپ نرسیده است. نمونهٔ سخن او:

منم که نیست قرانم به هیچ قرن و دیار منم که نیست نظیرم به هیچ شهر و دیار
صدای شهرت من تا به کوه پیچیده شرر زسنگ نیامد برون مگر گلنار

*

۲- *نتایج الافکار*، ص ۲۴۲.

۱- *شمع انجمن*، ص ۳۲۸.

۳- *حیات مؤمن*، ص ۳۵.

مُردم و مشک‌لش آسان کردم رحم بر بازوی جانان کردم
محتسب بر در میخانه رسید کافری سخت مسلمان کردم

۱۸- نجم: ^۱ محمد رضا متخلص به نجم، پسر ابوالقاسم طباطبا نویسنده بزرگ قرن نوزدهم است. خانواده اش از اصفهان به هند آمده‌اند و با صفدر جنگ و جانشینان وی در ارتباط بوده‌اند. نجم دایرة المعارفی به نام «بحر فخر» تألیف کرده است که چندین جلد است. مجلّدات گوناگون آن عبارتند از: *مظاهر الادیان، مناظر العوالم، مجمع الملوك، اخبارات هند، نعمة عندلیب و مفتاح الریاسة*.

کتاب لغت^۲

۱- بهار عجم: ^۳ فرهنگی جامع است مشتمل بر لغات و اصطلاحاتی که در آثار سخنوران به کار رفته است. مؤلف آن لالائیک چندربهان است. او خود را مدیون مولانا شیخ ابوالخیر خیرالله ملقب به خیرالمدققین و سراج الدین علی خان آرزو می‌داند. لالائیک رساله‌یی درباره حروف تهجی به نام *جوهر الحروف* و رساله دیگری به نام *نوادیر المصادر* در باره افعال و مصادر فارسی، و کتابی به نام *بهار بوستان* در شرح بوستان سعدی نوشته است. مؤلف در این کتاب از قریب یکصد منبع استفاده کرده و برای لغات از شاعران شاهد نقل کرده است. در پایان کتاب فهرست نام شاعران و منابع خود را آورده است. این کتاب در زمان حیات مؤلف و بعد از آن بارها به چاپ رسیده است. ملخصی هم دارد که یکی از شاگردان مؤلف به نام «اندرمن» در سال ۱۱۸۰ هـ استنساخ کرده است. لالائیک در سال ۱۱۸۰ هـ در دهلی درگذشته است.

۱- استوری، جلد ۱، ص ۴۸۳.

۲- لازم به تذکر است که فرهنگهایی که در این دوره نوشته شده منحصر به کتابهایی نیست که در این بخش آمده است. در اینجا فقط به کتابهایی اشاره شده است که در بخش اوضاع ادبی این عهد از آنها نام برده شده است. برای تکمیل این بخش فهرستها و کتابخانه‌های مختلف دقیقاً باید مورد بررسی قرار گیرد.

۳- فرهنگ نویسی، صص ۱۵۲ - ۱۵۷.

۲- تسهیل اللغات: ^۱ تألیف شیخ احمد متخلص به حسرت پسر شیخ عبدالصانع صدیقی است. تألیف آن در سال ۱۲۵۹ هـ به پایان رسیده است. در این کتاب حدود بیست و هفت هزار لغت فارسی و عربی معنی شده است. شاهد و مثال ندارد. لغات به ترتیب حروف اول و آخر (باب و فصل) مرتب شده است.

۳- خزینة الامثال: ^۲ این کتاب را سید محسن علی پسر بزرگ مولانا سید حسین شاه حقیقت میرمنشی دولتی در مدرسه درباره امثال فارسی و عربی و اردو به سال ۱۲۷۰ هـ تدوین کرده است. به ترتیب حروف تهجی است و دارای سی خزینه است و هر خزینه به سه گنجینه تقسیم شده است. در گنجینه اول امثال عربی، در گنجینه دوم امثال فارسی و در گنجینه سوم امثال اردو به فارسی توضیح داده شده است.

۴- غیاث اللغات: ^۳ محمد غیاث الدین پسر جلال الدین این کتاب را در ۱۲۴۲ هـ به پایان رسانده است. این فرهنگ در هند و پاکستان شهرتی دارد و بارها به چاپ رسیده است. مؤلف این فرهنگ آثار دیگری هم دارد. *کشف الاسرار* در شرح قصاید بدرالدین چاچی و *شرح گلستان و اقبال نامه نظامی* از تألیفات اوست. کتاب به ترتیب باب و فصل است و در آن علاوه بر لغات مفرد، کلمات مرکب و استعارات و کنایات نیز آمده است. مؤلف در اکثر موارد شاهد شعری قید نکرده است. ولی در مواردی به اشعار شاعران استناد جسته است. بعضی اصطلاحات نجوم و طب هندی که در کتب دیگر نیامده، در این کتاب توضیح داده شده است. به نظر می‌رسد که مؤلف با توجه به نیازهای محصلان هندی به تألیف این کتاب دست یازیده است.

۵- فرهنگ جعفری: ^۴ تألیف جعفر علی خان بن نواب معین الدوله انتظام الملک عنایت علی خان از اهالی اوده است درباره الفاظ مخصوص *شاهنامه*. سال تألیف آن ۱۲۵۹ هـ قید شده است. کلمات به ترتیب حروف تهجی و باب و فصل مرتب شده است. فرهنگی به همین نام در پاکستان چاپ شده است. که شامل لغات *طبی* است و مؤلف آن

۱- فرهنگ نویسی، ص ۲۲۷.

۲- همان، ص ۱۷۱.

۳- همان، صص ۲۲۰ - ۲۲۴.

۴- فرهنگ نویسی، صص ۱۲۷ - ۱۲۸.

حکیم محمد جعفر طیب بن میان محمد حسن است.

۶- فرهنگ حسینی: ^۱ تألیف سید غلامحسین شیخ پسر فتحعلی جالیزی رضوی است که در زمان ابوالمظفر معزالدین قاضی حیدر که از ۱۲۲۹ تا ۱۲۴۳ هـ حاکم اوده بود، می زیسته است. او این فرهنگ را به تقاضای دوستان در ۱۲۳۷ هـ به پایان رسانده است. شامل لغات عمومی عربی و فارسی قدیم و جدید و نامهای جغرافیایی و حرفه هاست. ترتیب لغات برحسب حرف اول و دوم است.

۷- فرهنگ فرخی: ^۲ مؤلف *آصف اللغات*، عزیزیار جنگ بهادر در تألیف خود از این فرهنگ استفاده کرده و مؤلف آن را شخصی به نام محیی الدین نایطی پتور معرفی می کند. و سال تألیف آن را ۱۲۴۵ هجری قید کرده است. این فرهنگ اخیراً در ایران مورد بررسی قرار گرفته و ظاهراً زیر چاپ است.

۸- قاطع برهان: ^۳ تألیف غالب دهلوی است. غالب در شورش سال ۱۸۵۷ م/ ۱۲۷۳ هـ که در منزل خود متحصّن شده بود، *برهان قاطع* را مطالعه کرد و هر نکته یی که به نظرش ناصحیح آمد به اصلاح آن پرداخت و نظر خود را در حاشیه کتاب درج کرد. غالب صد و نوزده ایراد بر *برهان قاطع* گرفته است. این کتاب در مطبعة نولکشور به سال ۱۲۷۸ هـ در ۹۷ صفحه چاپ شده است. تألیف این کتاب در هند سر و صدایی ایجاد کرد. برخی به طرفداری مؤلف *برهان* و برخی به هواداری غالب مقالاتی نوشتند. به هر حال غالب بدون مراجعه به کتب لغت به تألیف این کتاب پرداخته است، گاهی خود راه خطا رفته است. اما در مواردی هم حق به جانب اوست. مؤلف *انجمن آرای ناصری* در بیشتر موارد نظر او را تایید کرده است.

۹- *نخبة اللغات*: ^۴ فرهنگ هندوستانی است با مترادفهای عربی، تألیف محمد علی

۱- فرهنگ نویسی، ص ۱۲۶. ۲- همان، ص ۲۲۵.

۳- همان، صص ۱۳۱- ۱۳۵.

۴- فهرست ربو، جلد ۳، ص ۹۹۷، نسخه خطی شماره 2012 OR.

صدرامین پسر سیداحمدعلی خان، وی این فرهنگ را در ۱۲۵۰هـ/ ۱۸۳۴ - ۱۸۳۵م به پایان رسانده است.

۱۰- نفایس اللغات: ^۱ مؤلف آن اوحدالدین بلگرامی است، وی این فرهنگ را در زمان محمدعلی پادشاه اوده به سال ۱۲۵۳هـ تألیف کرده است. اولین فرهنگ اردوست که قریب ۶۰ درصد لغات آن فارسی است. این فرهنگ در تدوین کتب لغت اردو که بعدها تدوین شده‌اند، مأخذ عمده بوده است. ترتیب لغات براساس حروف تهجی است. اعراب کلمات به‌طور کامل داده شده، در معانی فارسی اشعاری از طالب آملی، خاقانی، ظهوری، امیرخسرو، سعدی و دیگران به‌عنوان شاهد قید شده است. برای کلمات عربی شواهد عربی ذکر شده است. این کتاب در مطبعه نولکشور در ۱۸۹۷م/ ۱۳۱۵هـ چاپ شده است.

۱۱- هفت قلزم: ^۲ تألیف غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده است که در ۱۲۲۹هـ بر تخت نشسته است. دیباچه آن را شخصی به نام «قبول محمد» نوشته است. کلمات برحسب حروف اول و آخر مرتب شده، اعراب کامل کلمات داده شده، شاهد شعری ندارد. شش قلزم درباره لغات است و قلزم هفتم راجع به علم صرف و بدیع و عروض و قافیه است. دو قلزم اول را خود پادشاه در سال جلوس مرتب کرده، قلزم‌های دیگر در ۱۲۳۴هـ ترتیب یافته است. در این فرهنگ آن دسته از کلمات عربی وارد شده است که رنگ فارسی گرفته است. این کتاب از نظر اسلوب با *بهرمان قاطع* فرقی چندانی ندارد. ارزش عمده کتاب در آن است که فرمانروایی با وجود گرفتاریهای سیاسی و اجتماعی چنان به‌زبان فارسی علاقه ابراز داشته است که به تألیف فرهنگی عظیم برخاسته است.

تذکرها

۱- آفتاب عالم‌تاب:^۱ این تذکره را قاضی محمدصادق خان اختر در ۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۲ م تدوین کرده است.

۲- اشارات بینش:^۲ تألیف سیدمرتضی متخلص به بینش مشهدی است. مؤلف تذکره خود را در ۱۲۶۵ هـ به پایان رسانده و در آن احوال و اشعار گزیده هفتاد و هفت تن از شعرای کرناٹک را که معاصر وی بوده اند آورده است. مؤلف شرح احوال شاعران را اکثر در نصف صفحه و یا یک صفحه آورده و گزیده اشعار را در یک صفحه نقل کرده است. برای فوت اکثر شاعران ماده تاریخی از خود افزوده است.

۳- ریاض الوفاق:^۳ نام مؤلف این تذکره ذوالفقارعلی متخلص به مست است. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. تألیفات دیگری هم دارد که برخی عبارتند از، *تحفة المبتدی* در انشا، *لطف سخن* در شرح اقسام شعر، *نگارستان نظایر*، مجموعه اقتباساتی است که در انشا می توان به کار برد. تذکره را در سال ۱۲۲۹ هـ در بنارس تألیف کرده و در آن احوال صد و چهل و دو تن از شاعران متأخر بنارس و کلکته را که به فارسی شعر می سرودند آورده است. اکثر شاعرانی که ذکر آنان در این تذکره آمده معاصر مؤلف و برخی از آشنایان او بوده اند. از این رو تذکره *ریاض الوفاق* قابل اطمینان است.

۴- صبح وطن:^۴ محمدغوث ملقب به امیرالملک مؤلف آن است. وی در سال ۱۲۳۹ هـ به دنیا آمده و در کودکی به جای پدر که نواب اعظم بود نشسته است. ظاهراً نواب اعظم این تذکره را در ۱۲۵۶ هـ آغاز کرده و در ۱۲۵۸ هـ به پایان رسانده است. این تذکره شرح احوال نود و دو تن از شاعران متأخر استان مدرس به ترتیب الفبایی است. در تألیف کتاب به *مفکره گلسته* کرناٹک نظر داشته است.

1- Dictionary..., p. 69.

۲- تذکره نویسی فارسی، صص ۵۱۵-۵۶۹.

۳- همان، صص ۵۱۴-۵۱۵.

۴- همان، صص ۵۴۵-۵۵۲.

۵- طبقات سخن: ^۱ تألیف شیخ غلام محیی الدین قریشی میرتهی است که در شعر ابتدا «مبتلا» تخلص می‌کرد و بعد تخلص خود را به «عشق» بدل کرد. کتاب را در ۱۲۲۲ هـ در احوال یکصد و نود و شش تن ریخته‌گو (شاعر اردو) و دیگر شعرای فارسی‌گوی اختصاص داده است. این تذکره از حیث اصالت مطالب معتبر است.

۶- معراج‌الخیال: ^۲ تألیف وزیر علی متخلص به‌عبرتی است که در عظیم‌آباد پتنه به دنیا آمده است. عبرتی ابتدا در خدمت دولتی بود، سپس از خدمت بدر آمد و به‌درگاه نواب سید ولایت علی خان وارد شد. پس از سال ۱۲۶۸ هـ از زندگی او اطلاع در دست نیست. عبرتی شیعه بود و به‌زبانهای عربی و فارسی تسلط داشت و بیشتر به‌نثرنویسی توجه داشت تا به‌سرودن شعر. از وی چند اثر برجای مانده است که عبارتند از: *اعجاز‌المحببت*، خلاصه‌ی مثنوی *نل و دمن* فیضی است به‌نثر فارسی که در سال ۱۲۶۷ هـ به‌انجام رسانده است. *مصباح‌الاخلاق*، مجموعه‌ی هفتاد و شش‌نامه به‌نثر مصنوع و مغلق که در سال ۱۲۵۰ هـ مرتب کرده است. *معراج‌العشاق*، مثنوی *لیلی و معجون* هاتفی است که در ۱۲۵۱ هـ به‌نثر درآورده است.

سراج‌المعجب، مشتمل است بر داستان *هیرور انجها* که مؤلف مثنوی میرقمرالدین را در ۱۲۵۴ هـ به‌نثر درآورده است. *جام جهان‌نما*، تاریخ هندوستان است از ورود انگلیسیان تا تسلط آنان بر هند.

ریاض‌الافکار، تذکره‌ی نثرنویسان است که تباری هند یا ایرانی داشته‌اند و در هندوستان زیسته‌اند. این تذکره در سال ۱۲۶۸ هـ به‌پایان رسیده است.

معراج‌الخیال، در سال ۱۲۵۷ هـ تألیف شده است. مؤلف به‌هنگام مطالعه‌ی دیوانها غزلی را که می‌پسندیده، آن را با شرح حال شاعر از تذکره‌های مختلف گرد می‌آورده است. چون نمی‌خواسته آن یادداشتها از میان برود، این تذکره را ترتیب داده است. این تذکره احوال و اشعار دوستان و پنج تن از شاعران دوره‌های مختلف، مخصوصاً قرنهای هیجده و نوزده میلادی را دربر دارد. بیست و هشت انجمن دارد و هر انجمن به‌یک حرف اختصاص دارد. نشر کتاب مصنوع و در مواردی مسجع است.

۷- نتایج الافکار: ^۱ تألیف محمد قدرت الله خان گوباموی متخلص به قدرت است. اجداد مؤلف از عربستان به هند آمده بودند. پدرش محمدکامل نام داشت. قدرت در ۱۱۹۹ هـ به دنیا آمد، بعد از تحصیل عربی و فارسی، به طریقت قادریه پیوست. سپس به مدرس مهاجرت کرد. او را به دربار نواب اعظم جاه رضوان مآب نواب کرناٹک معرفی کردند. لقب خان گرفت. در سال ۱۲۶۰ هـ که نواب محمد غوث خان انجمنی ادبی به نام «محفل مشاعرہ اعظم» تأسیس کرد، دو نفر را به عنوان داور برگزید که یکی قدرت بود. او دیوان فارسی هم دارد. مؤلف نتایج الافکار را در ۱۲۵۸ هـ به پایان رسانده است. در آن از پانصد و بیست و نه تن از شعرای متقدم و متأخر و معاصر بحث کرده است. از شاعران معروف هندی نژاد بیش از شاعران معروف ایرانی سخن گفته است. اهمیت کتاب در آن است که بیشتر از شاعرانی سخن گفته است که در تذکره‌های دیگر احوال آنان نیامده است. مؤلف کوشیده است که سال وفات هر شاعر را قید کند.

نثر کتاب مصنوع و متکلفانه است. گاهی هم در آن از فارسی رایج در هندوستان و لغات نامأنوس استفاده کرده است لغات اردو و انگلیسی هم در لابلای جملات دیده می‌شود.

۸- نشتر عشق: ^۲ مؤلف آن آقا حسین قلی خان متخلص به عباس عظیم آبادی است. اصل او از شهر جام خراسان است. آقا حسین قلی در سال ۱۱۹۴ هـ در عظیم آباد به دنیا آمده، تا سن چهارده سالگی به تحصیل فارسی، تاریخ و صرف و نحو مشغول بوده است. در خدمت کمپانی هند شرقی بوده است. تذکره نشتر عشق را در ۱۲۲۴ هـ آغاز کرده و در ۱۲۳۳ هـ به پایان رسانده است. مؤلف بر آن بوده است که اشعار عاشقانه شاعران مختلف را در تذکره بی‌گردد آورد. از این رو کتابهای زیادی را خریداری کرده و یا به امانت گرفته و تذکره مفصل خود را فراهم آورده است و شامل احوال و اشعار هزار و چهارصد و هشتاد شاعر متقدم تا معاصر مؤلف به ترتیب الفبایی است. مؤلف شرح احوال اکثر شاعران را مفصل آورده است. مخصوصاً احوال معاصران را مفصل تر نوشته است. نثر کتاب غالباً مصنوع است و گاهی نثر مسجع به کار برده است. گاهی برای بیان جمله «فوت کرد» یا «درگذشت» جمله‌ی مصنوع آورده است.

فهرست منابع

- آب کوثر، اسلامی هند و پاکستان کی مذہبی اور علمی تاریخ عہد مغلیہ سی پھلی، شیخ محمد اکرام، کلاسیکل پرنٹرس، بی تا، دہلی.
- آثار الصنادید، سر سید احمد، اردو بازار دہلی، ۱۹۶۵.
- آسمان سخن، لطف اللہ مہندس،
- آیین اکبری، شیخ ابوالفضل غلامی، مطبع نولکشور، جلد اول، ۱۸۹۳ ع.
- آیین اکبری، شیخ ابوالفضل غلامی فہامی بن مبارک ناگوری، بہ تصحیح جناب ایچ بلخمن ام ای پرنسپل مدرسہ عالیہ کلکتہ، کلکتہ ۱۸۷۷ ع، جلد دوم.
- احوال و آثار خوشنویسان، مہدی بیانی، چاپ دوم، انتشارات علمی، تہران، زمستان ۱۳۶۳، ۲ جلد.
- احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو، داکتر ریحانہ خاتون، شعبہ فارسی، دہلی یونیورسیتی، دہلی، ۱۹۸۷ ع.
- احیاء علوم الدین، ابو حامد محمد غزالی، ترجمہ مؤید الدین محمد خوارزمی، بہ کوشش حسین خدیو جم، تہران، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد ۲، ۱۳۵۲.
- اخبار الاخبار فی اسرار الابرار، ابوالمجد عبدالحق محدث دہلوی البخاری، کتب خانہ رحیمہ، دیوبند، یو پی، ۱۳۳۷ ہ.
- ادبیات اسلامی ہند، آنہ ماری شیمل، ترجمہ یعقوب آژند، تہران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ ہ.
- ادبیات فارسی در میان ہندوان، داکتر سید عبد اللہ، ترجمہ داکتر محمد اسلم خان، تہران، بنیاد موقوفات

دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱.

ارمغان پاک، برگزیده سخنان پارسی‌گویان شبه‌قاره هند و پاکستان (از قرن پنجم هجری تا اقبال)، شیخ محمد اکرام، با مقدمه استاد سعید نفیسی، تهران، معرفت، ۱۳۳۳.

اشارات بینش، مرتضی بینش، تصحیح پروفیسور شریف حسین قاسمی، دهلی، ۱۹۷۳.
امیر خسرو احوال و آثار، مرتبه داکتر نورالحسن انصاری، کوه نورپریس، دهلی، ۱۹۷۵ (مجموعه مقالات).

انتخاب یادگار، منشی امیراحمد، بی‌جا، تاج المطابع، ۱۲۹۷ هـ.

ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، نشر هما، ۱۳۶۶ (جلد اول).
برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، به‌اهتمام دکتر محمدمعین، جلد اول، تهران، زوار، ۱۳۶۲.

بزم تیموریه، مرتبه سید صباح‌الدین عبدالرحمن، مطبع معارف اعظم کده، طبع اول، جلد اول ۱۹۷۳، جلد دوم، طبع سوم ۱۹۸۳، جلد سوم، طبع دوم ۱۹۸۱.
بزم صوفیه، سید صباح‌الدین عبدالرحمن، ام. ای. مطبعه دارالمصنفین اعظم‌گر، طبع ثانی، تاریخ مقدمه ۱۹۷۱.

بزم مملوکیه، مرتبه سید صباح‌الدین عبدالرحمن، مطبع معارف اعظم‌گر، ۱۹۸۲ م / ۱۳۷۴ هـ.

تاریخ ادبیات ایران، توفیق هسبحانی، دانشگاه پیام نور، جلد ۲، ۱۳۷۲.

تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد ۱-۵، ۱۳۵۱-۱۳۶۴.

تاریخ ادبیات فارسی در دوره خلجیان، دکتر نرگس جهان، انجمن فارسی دهلی، بی‌تا.

تاریخ اکبری معروف به تاریخ قندهاری، حاجی محمدعارف قندهاری، به تصحیح و تحشیه حاجی سیدمعین‌الدین ندوی مرحوم و دکتر سیدظاهر علی دهلوی مرحوم و به نظر ثانی امتیاز علی عرشی مدیر کتابخانه رضا رامپور، رامپور، ۱۳۸۲ هـ / ۱۹۶۲ م.

تاریخ تفکر اسلامی در هند، عزیزاحمد، مترجمان: نقی لطفی، محمدجعفر یاحقی، تهران، انتشارات کیهان ۱۳۶۷.

تاریخ تمدن، مشرق زمین گاهواره تمدن، ویل دورانت، مترجمان: احمد آرام، ع. پاشایی و امیرحسین آریانپور، جلد اول. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.

تاریخ حسن، حصه چهارم در ذکر شعرای فارسی در کشمیر، محکمه تحقیق و اشاعت حکومت جمو و کشمیر، سرینگر، ۱۹۶۰.

تاریخ خانجهانی و مخزن افغانی، خواجه نعمت‌الله بن خواجه حبیب‌الله الهروی، به تصحیح و تنقیح و مقابله و حواشی و تمهید و مقدمه تنقیدی در زبان انگلیسی سیدمحمد امام‌الدین معلم تاریخ

- اسلامی دانشگاه کلکته و داکا، جلد ۱، ۱۳۷۹ هـ / ۱۹۶۰ ع، جلد ۲، ۱۳۸۲ هـ / ۱۹۶۲ ع.
- تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر، استانلی لین پول، و.و. بارتولد، خلیل ادهم، احمد سعید سلیمان، ترجمه صادق سجادی، جلد ۲، نشر نقش تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۰.
- تاریخ شاهی (معروف به تاریخ سلاطین افغانه)، احمد یادگار، به سعی و تصحیح احقرعباد: محمدهدایت حسین، رایال ایشیاتیک سوسائتی اوف بنگال، کلکته، ۱۳۸۵ هجری قدسی مطابق ۱۹۳۹ مسیحی.
- تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور از ظهور اسلام تا عصر شاه جهان، دکتر یمین خان لاهوری، لاهور، ۱۹۷۱ م.
- تاریخ صدر جهان، ملک القضاة فیض الله بن زین العابدین بن بنیانی، پروفسر اقتدار حسین صدیقی، علی گره، ۱۹۸۸ (تاریخ مقدمه).
- تاریخ فرشته، محمدقاسم فرشته، چاپ سنگی، ۲ جلد، قطع رحلی، بی جا، ۱۸۳۲ عیسوی / ۱۲۳۷ هجری.
- تاریخ فرشته، عکس نسخه خطی، متعلق به کتابخانه مرکز میکروفیلم خانه فرهنگ ایران، دهلی نو.
- تاریخ فیروزشاهی، ضیاءالدین برنی، به تصحیح شیخ عبدالرشید، مسلم یونیورسیتی، علی گده، حصه اول، ۱۹۵۷.
- تاریخ گردیزی، ابوسعید عبدالحی... گردیزی، با تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- تاریخ گردیزی یا زین الاخبار، ابوسعید عبدالحی... گردیزی، با مقدمه آقای میرزا محمدخان قزوینی، بی جا، ۱۳۲۷.
- تاریخ مبارکشاهی، یحیی بن احمد بن عبدالله السرهندی، به تصحیح شمس العلماء. هدایت خان، کلکته، ۱۹۳۱.
- تاریخ مشایخ چشت، پروفسر خلیق احمد نظامی، اداره ادبیات دلی، جلد اول، ۱۹۸۰.
- تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، سعید نفیسی، ۲ جلد، تهران، فروغی، ۱۳۴۴.
- تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر اصغر آفتاب، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- تذکره آفتاب عالمتاب، مقاله پروفیسور شریف حسین قاسمی، غالب نامه.
- تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت، تهران، کتابخانه رازی، ۱۳۴۳.
- تذکره روضة السلاطین، و جواهرالمجائب، فخری بن امیر هروی، تصحیح و تحشیه سید حسام الدین

- راشدی، سندی ادبی بورده، حیدرآباد، ۱۹۶۸ ع.
- تذکره ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مهرعلی گرکانی، تهران، محمودی، ۱۳۴۴.
- تذکره سرور، میرمحمدخان سرور، دانشگاه دهلی، ۱۹۶۱.
- تذکره الشعراء، امیر دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۸.
- تذکره علمای هند، احمدعلی، مطبعة نولکشور، لکهنو، بی تا.
- تذکره مجمع الشعراء جهانگیرشاهی، ملا قاطمی هروی، با تصحیح و تعلیق و مقدمه دکتر محمد سلیم اختر، کراچی، ۱۹۷۹.
- تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، با تصحیح و تنقیح و تکمیل تراجم به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۴۰.
- تذکره نتایج الافکار، محمدقدرت الله گوپاموی، بمبئی، چاپخانه سلطانی، ۱۳۳۶.
- تذکره نویسی در هند و پاکستان، دکتر سیدعلیرضا تقوی، تهران، علمی، بی تا.
- تذکره همایون و اکبر، بایزید بیات، به سعی و تصحیح احقر عباد محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۳۶۰ هجری قمری مطابق سنه ۱۹۴۱ مسیحی.
- تقویم تاریخی، (قاموس تاریخی)، مرتبه عبدالقدوس هاشمی، اسلام آباد پاکستان، ۱۳۸۵ هـ/ ۱۹۶۵ ع.
- تلامذه غالب، مالک رام، دهلی، بی تا.
- ثمرات القدس من شجرات الانس، میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر سید کمال حاج سیدجواد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
- چهارمقاله، احمدبن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، به کوشش دکتر محمدمعین، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
- حدایق السلاطین فی کلام الخواصین، علی بن طیفور البسطامی، تصحیح دکتر شریف النساء انصاری رئیس بخش فارسی دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد، نعمانی پریس، دهلی، بی تا.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب، تألیف شده در سال ۳۷۲ هـ، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۲ هـ/ ۱۹۸۳ م.
- حديقة الاولیا، سید عبدالقادر بن سیدهاشم بن سیدمحمد تتوی، به تصحیح سید حسام الدین راشدی، حیدرآباد، سند، پاکستان، ۱۹۶۷.
- حیات فریاد، سیدعلی محمد شاد، اعظم گر، ۱۹۲۷.
- حیات مؤمن، دهلی، بی تا.
- خزانة عامره، آزاد بلگرامی، مطبع منشی نول کشور.
- خزينة الاصفیا، مفتی محمد غلام سرور صاحب مرحوم لاهوری، مطبع نول کشور، کانپور، ۲ جلد، ۱۲۸۰-۱۲۸۲.

- خیرالمجالس، ملفوظات حضرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی، مرتبہ مولانا حمیدقلندر، با تصحیح و مقدمہ و تعلیقات از خلیق احمد نظامی، مسلم یونیورسیتی، علی گڑھ، بی تا.
- دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت، کتابفروشی فردوسی، تبریز، بی تا.
- دبستان مذہب، کیخسرو اسفندیاربن آذرکیوان، رحیم رضا زاده ملک، تهران، طہوری، جلد دوم، تعلیقات، ۱۳۶۲.
- دربار ملی (فارسی)، قومی زندگی کی کہانی - معاصرین کی زبانی، منتخبہ و مرتبہ شیخ محمد اکرام - داکٹر وحید قریشی، مجلس ترقی، ادب ۲، لاہور، ۱۹۶۱.
- دریای اسمار، (ترجمہ کناسرت ساگر)، ترجمہ مصطفی خالقداد عباسی، تصحیح دکتہ تاراچند و پروفیسور سید امیرحسین عابدی، دہلی نو، ۱۳۷۵ھ/۱۹۹۷م.
- دیوان آفی، مطبع خیرخواہ خلائق، اجمیر، بی تا.
- دیوان سراجی، سیدسراج الدین خراسانی معروف بہ سراجی، بہ اہتمام دکتہ نذیراحمد، ۱۹۷۲م/۱۳۵۱.
- ذکر جمیع اولیای دہلی، حبیب اللہ، بہ تصحیح و تعلیقات دکتہ شریف حسین قاسمی، عربک اند پرشین ریسرچ انسٹی ٹیوٹ، راجستھان، ٹونگ، ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸.
- رودکوثر، اسلامی ہند اور پاکستان کی مذہبی اور علمی تاریخ عہد مغلیہ، شیخ محمد اکرام، کلاسیکل پرنٹرس، بی تا، دہلی.
- ریاض الانشا، خواجہ عمادالدین محمود گاوان الملقب بہ صدرجہان (۸۸۶ - ۸۱۳ ہجری)، بہ تصحیح و تحشی الاستاد شیخ چاندین حسین - بی - لت (آکسن) سابق مشیر وزارت معارف سرکار ہند، بہ اہتمام دکتہ غلام یزدانی، حیدرآباد، ۱۹۴۸ع.
- ریحانۃ الادب فی تراجم المروفین بالکنیۃ واللقب یا کُتبی والقاب، محمدعلی مدرّس تبریزی، تهران، ختّام، چاپ دوم، ۸ جلد، بی تا.
- زبان و ادب فارسی در شبہ قارۃ ہند، جلالی نائینی، ناموارۃ محمود افشار، جلد ۲، ص ۷۳۳ و بعد (مقالہ).
- زبان و ادب فارسی در ہند، کیومرث امیری، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
- زین الاخبار... با تصحیح و مقدمہ و فہرست ہا و حواشی سعید نفیسی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۳.
- سُبْحۃ المَرجان فی آثار ہندوستان، السید غلام علی آزاد بلگرامی، تحقیق الدکتور محمد افضل الرحمن الندوی السیوالی، معہد الدراسات الاسلامیہ، علیگرہ، ۱۹۷۶.
- سبک شناسی، محمد تقی بہار، ملک الشعراء، جلد ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- سخنوران آذربایجان، عزیز دولت آبادی، ۲ جلد، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵-۱۳۵۷.

سرزمین هند، بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر حاضر. علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.

سفرنامه، ابن بطوطه.

سکینه الاولیا، محمد داراشکوه فرزند شاه جهان، به کوشش دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، علمی، تاریخ مقدمه ۱۳۴۴ هـ / ۱۹۶۵ م.

سفینه خوشگو، تذکره شعرای فارسی، بندر ابن داس خوشگو، جلد ۳، پتنه بهار، ۱۹۵۹.

شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، جلد ۷.

شرح نصاب الصبیان، مولینا کریم الدین دشت بیاضی، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۱۱ ع.

شعرالعجم، شبلی نعمانی، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۱.

شمع انجمن، نواب حسین صدیق خان، بوپال، بی تا.

صحف ابراهیم، تذکره الشعرای فارسی سده دوازدهم، علی ابراهیم خان خلیل، تصحیح و ترتیب: عابد رضا بیدار، مدیر کتابخانه خدابخش، پتنه، ۱۹۷۸.

صحف ابراهیم، علی ابراهیم خان متخلص به خلیل، نسخه خطی، حیدرآباد، HL, 228.

صحیفه خوشنویسان، مولوی احترام الدین احمد شاغل عثمانی، ترقی اردو بیورو، نئی دهلی، ۱۹۸۷.

طبقات شاه جهانی، (طبقه ناسعه)، محمد صادق کشمیر همدانی، ترتیب و تصحیح دکتر محمد اسلم خان، دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۹۳.

طبقات ناصری، منهاج الدین عثمان بن سراج معروف به قاضی منهاج سراج جوزجانی، به تصحیح و مقابله و تحشید و تعلیق عبدالحی حبیبی، نشر کرده انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ ه. ش. جلد ۱-۲.

عمل صالح الموسوم به شاه جهان نامه، محمد صالح کنبو، ترتیب و تصحیح دکتر غلام یزدانی، ترمیم و

تصحیح دکتر وحید قزوینی، جلد ۱-۳، مجلس ترقی ادب، لاهور، طبع دوم، ۱۹۶۷ - ۱۹۷۲ ع.

غنیة المنیه، از مصنف نامتعارف، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات از شهاب سرمدی، فیلو، مرکز مطالعات اعلی، شعبه تواریخ دانشگاه، ایشیاپبلشنگ هاوس پرائوتیتمیت، ۱۹۷۸ ع.

فارسی ادب به عهد اورنگ زیب، داکتر نورالحسن انصاری، اندوپرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹۶۹ ع.

فارسی ادب به عهد سلاطین تغلق، داکتر شعیب اعظمی، نعمانی پریس، دهلی، ۱۹۸۵.

فتحنامه سند المعروف به چچ نامه، علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی در سنه ۶۱۳ هجری. به تصحیح اقل العباد عمر بن محمد داود پوته، مطبعه لطیفی دهلی، ۱۳۵۸ هجری / ۱۹۳۹ مسیحی.

فتوح السلاطین، عصامی، به تصحیح یوشع، دانشگاه مدرس، ۱۹۴۸.

فرهنگ زفان گویا، بدر ابراهیم، تصحیح و تعلیق و ترتیب پروفیسور نذیر احمد، خدابخش اورینتل پبلیک

- لائبریری، پتنه، ۱۹۸۹.
- فرهنگ قواس، به‌اهتمام پروفیسور نذیر احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۳.
- فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، شهریار نقوی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- فوایدالغواذ، خواجه امیرحسن علاءسجزی دهلوی، اردوآکادمی، دہلی، اشاعت سوم، ۱۹۹۲.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌یی، جلد ۶، بی‌تا.
- فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۹.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه گنج بخش، احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۵۹.
- قاموس الاعلام، شمس‌الدین سامی، جلد ۱-۶، استانبول، مطبعة مهران، باب عالی، ۱۳۰۶ هـ.
- قدسیه (کلمات بهاءالدین نقشبند)، خواجه محمد بن محمد پارسای بخارایی، مقدمه و تصحیح و تعلیق مرحوم دکتر احمد طاهری عراقی، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.
- کتبشناسی فردوسی، ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
- کشف‌الظنون عن اسامی الکتب والفنون، حاجی خلیفه، ۲-۱، مکتبه المثنی، بیروت، ۱۹۴۱.
- کاروان هند، احمد گلچین معانی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ - جلد ۱-۲.
- کشف‌المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران طهوری، ۱۳۷۱.
- کلیات جویاتبریزی، با مقابله و... به‌اهتمام دکتر محمدباقر، دانشگاه پنجاب، ۱۳۳۷ خورشید/ ۱۹۵۹ میلادی.
- کلیات حسرتی، بداؤن، نظامی پرس، ۱۹۱۶.
- کلیله ودمنه، به‌اهتمام و تصحیح و حواشی میرزا عبدالعظیم خان گرکانی، تهران، مطبعة مجلس، ۱۳۵۱.
- کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
- گزیده اشعار مسعود سعدسلیمان، انتخاب و شرح توفیق ه سبحانی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۳.
- گلریز، ضیاء نخشب، مطبعة بایپتس، کلکته، بی‌تا.
- گلزار ابرار، تذکره صوفیا و علما، محمد غوثی شطاری، مرتبه داکتر محمد ذکی، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، ۱۹۹۴.
- گلزار اقبال، آفی، نسخه خطی، کتابخانه آزادعلیگر، شماره ۶۸۷/۱۲.
- گنجینه سخن، ذبیح‌الله صفا، جلد ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

لباب‌الالباب، محمد عوفی، به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون، انگلیسی، جلد ۲، ۱؛ لیدن، ۱۳۲۴ هـ / ۱۹۲۶ م.

مآثر رحیمی، ملا عبدالباقی نهاوندی، به سعی و اهتمام محمد هدایت حسین، کلکته، جلد ۳، ۱۹۳۱. مجمع‌الصفحا، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، ۶ جلد، ۱۳۳۶-۱۳۴۰. مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، جلد اول، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۳ هـ ش / ۱۹۹۳ م. مجموعه نفز، سیدابوالقاسم، لاهور، ۱۹۳۳.

مدارالافاضل، الله‌داد فیضی سرهندی ابن اسدالعلماء علیشیرالسرهندی، به اهتمام دکتر محمدباقر، دانشگاه پنجاب، بی‌تا.

مصباح‌التاریخ هند، سیف‌الدین پرنسپل گورنمنت کالج، دهلی، بی‌تا.

معجم‌البدان، یاقوت، چاپ دارصادر، بیروت، ۱۳۹۷ هـ / ۱۹۷۷ م.

مغلون کی ملک الشعراء، نبی‌هادی، شبستان، اسرار کریمی پریس، اله‌آباد، ۱۹۷۸ ع.

مقالات الشعراء، قیام‌الدین حیرت‌آبادی، به تصحیح نثاراحمد فاروقی، دهلی کالج، دهلی، ۱۹۶۸.

منتخب‌التواریخ، عبدالقادر بن ملوک‌شاه بداونی، به تصحیح کپتان ولیم ناسولیس صاحب و منشی احمدعلی صاحب، کلکته، ۱۸۶۵ ع، جلد ۱-۳.

منتخب‌التواریخ، عبدالقادر بداونی، نسخه خطی، به خط حامد، متعلق به دفتر آستان قدس رضوی در دهلی نو.

موج کوثر، مسلمانان کی مذهبی اور علمی تاریخ کادور جدید...، شیخ محمداکرام، کلاسیکل پرنترس، بی‌تا، دهلی.

مهاراجا چندولعل شادان و شعر فارسی او، سیتاشوکت، اسلامیک کالج، XXXVI، ۱۹۶۲.

میرزا بیدل، سوانح، استفاده انتخاب، نبی‌هادی، اله‌آباد، ۱۹۸۷.

میرزا غازی بیگ ترخان اور اُس کی بزم ادب، سیدحسام‌الدین راشدی، انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۷۰ ع.

نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی، مجموعه مقالات، کابل، ۱۳۵۵.

وقایع عالم شاهی، کنورپریم کشور فراق‌بن کنور کشوربن راجه کشور دهلوی عظیم‌آبادی، به تصحیح و تحشیه امتیاز علی عرشی، هندوستان پریس، رامپور، ۱۹۴۹.

وقایع عالمگیر، مولوی محمدحسن صاحب، مکتبه جامعه ملیه اسلامیہ، قوول باغ، دهلی، بی‌تا.

هفت اقلیم، امین احمدرازی، جلد دوم، اقلیم ثالث، به سعی و اهتمام محمداسحاق، کلکته، ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۳ م.

Copied from the British Museum. ہمایون نامہ، گلبدن بیگم بنت بابر پادشاہ.
Persian Ms. (or. 166) By Annete S. Beveridge

ہندوستان کی قدیم فارسی شعرا، اقبال حسین، بہار، اردو اکادمی، پٹنہ، ۱۹۸۵.
ہندوستان میں فارسی ادب، (دہلی سلطنت سی قبل)، داکٹر نعیم الدین، دہلی یونیورسیتی، نئودہلی،
۱۹۸۵.

A Critical Study of Indo - Persian Literature during Sayyid and Lodi Period,
1414 - 1526 A. D. Syeda Bilgis Fatema Husaini, M.S. Publication, Delhi,
1991.

A History of Sufism in India, Saiyid Athar Abbas Rizvi, Munshi Ram
Manohar Lal Publishers Pvt. Ltd. I -II, New Delhi, 1992.

An introductory History of Persian Literture, Rev. Joel Waiz Lal...,
Educational Publishers, Lahore.

Contemporary Rellevance of Sufism, Niranjan Desai, New Delhi, 1993.

Dictionary of Indo - Persian Literature, Nabi Hadi, Foreword by Kapila
Vatsyayan, Jedira Gandhi National Centre for the Arts, Delhi, 1995.

Dream Forgotten, Waris Kirmani, Aligarh, LLP. India, 1986.

Indo - Persian Literature Produced During early Mughal Period, Babur and
Humayun, Mohd. yousuf, (تر دکتری)

Majma'-ul-Bahrain or Mingling of the two Oceans..., Dārāshokuh. by:
Mahfuz-ul-Haq, M. A., The Asiatic Society, Calcutta, 1929, Reprinted in
1982.

Medival India, Satish Chandra, National Council of Educational Rearech
Ttaining, New Delhi, 1994.

Persian Literature in India during the time of Jahangir and Shah Jahan, M.L.
Rahman, Baroda, 1970.

Pre. Mughal Persian in Hindustan, Mahammad Abdu'l Ghani, Allahabad,
1941.

Sufism in India, S. A. H. Abidi, Wishwa Prakashan, New Delhi, 1992.

The Cambridge History of India, Edited by LT. Colonel Sir The
Wolseley Haig, III. Vol., Reprint, Delhi, 1965.

History of Sufism in India.

The Life and times of Shaikh Nizamuddin Auliya, Khaliq Ahmad
Nizami, Delhi, 1991

The Life and Time of Shaikh Nasiruddin Chiragh, Khaliq Ahmad Nizami,
Delhi, 1991.

نامهای کسان

آقا حسین خوانساری، ۵۲۱، ۵۴۸	۲
آقاحسین قلی خان، ۶۰۸	آتشی قندهاری، ۲۷۸، ۳۳۲، ۵۳۰
آقا رشیدا، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۱	آدم، ۴۶۹
آقاصفی مشهور به «صفیای» اصفهانی، ۳۹۵	آدم ککر، ۲۷۳
آل بهرام، ۱۰۲	آذرکیوان، ۵۰۹
آل سبکتگین، ۳، ۸	آذری، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰
آل سلجوق، ۸	آرام شاه، ۵۴
آل صاعد، ۴۱	آزاد بلگرامی، ۵۴۱، ۵۶۳
آل عثمان، ۱۵۰	آصف خان یمین الدوله قزوینی، پدرزن
آن بال کرشن، ۵۶۵	شاه جهان، ۳۱۷، ۳۸۲، ۳۹۲، ۳۹۴
آهی، ۲۷۸	۴۶۴، ۴۶۵
	آفی ← مخمد یارخان آفی
الف	آقا، ۴۸۸
ائمه اربعه اهل سنت، ۴۷۱	آقابابا چولکی، ۴۳۱
ائمه اطهار، ۲۵۲، ۲۵۴، ۴۶۹، ۴۸۳، ۵۳۴	آقاتقی، ۴۱۵
ابراهیم، ۹، ۱۱، ۱۷، ۱۷۲، ۲۷۸	آقاجلال، ۴۰۸

- ابراهیم (ع)، ۱۹۳
 ابراهیم بن ادهم بلخی، ۴۲، ۲۱۶، ۲۲۲
 ابراهیم بن سکندر ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۷۰
 ابراهیم بن قوام فاروقی ← قوام‌الدین ابراهیم فاروقی
 ابراهیم بن مسعود غزنوی، ۵۰
 ابراهیم تتوی، ۵۷۱
 ابراهیم حسنی، ۴۴۱
 ابراهیم حسینی، ۴۰۸
 ابراهیم حسینی همدانی، ۳۸۶
 ابراهیم خان فتح‌جنگ، ۴۰۴
 ابراهیم خلیل همدانی، ۴۸۸
 ابراهیم سرهندی، ۳۱۱، ۳۱۳
 ابراهیم سوم، ۱۷۳
 ابراهیم شرقی، ۱۵۳
 ابراهیم: شیخ، ۴۰۸
 ابراهیم عادل‌شاه ثانی، ۳۲۲، ۴۱۷، ۴۲۹
 ابراهیم غزنوی، ۱۸، ۱۹، ۳۴
 ابراهیم فقیه، ۳۴۴
 ابراهیم قندوری، ۲۰۸
 ابراهیم لودی، ۱۶۸، ۲۶۸
 ابراهیم مسکین، ۴۷۲
 ابراهیم همدانی، ۴۸۰
 ابن بطوطه، ۸۷، ۹۴، ۱۱۸
 ابن یوآب، ۶۱
 ابن حجر، ۲۹۶، ۳۳۰
 ابن حجر ثانی، ۳۳۹
 ابن حجر مکی، ۳۶۰
 ابن عربی ← محیی‌الدین بن عربی
 ابن علی، ۳۷۶
 ابن عماد، ۳۳۵
 ابن مقفع ← عبدالله بن مقفع
 ابن مقله، ۶۱
 ابوالبراهیم‌الله یاربن حاجی محمدیاربن حاجی میرزامحمد، ۵۵۷
 ابواسحاق شامی، ۲۰۹
 ابواسحاق کازرونی، ۱۷۹
 ابوالبرکات، ۴۹۲، ۵۰۴
 ابوالبقا بهره ورعلی، ۴۶۲
 ابوالحسن، ۵۰۲
 ابوالحسن آصف‌خان، ۳۸۰
 ابوالحسن تربتی، ۵۰۱
 ابوالحسن حسام‌الدین علی، ۴۶
 ابوالحسن حسینی فراهانی، ۵۱۰
 ابوالحسن خرقانی، ۲۰۹
 ابوالحسن شرف‌الدین، ۹۶
 ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی‌علی جلابی، ۲۵
 ابوالحسن قیصر، ۵۶۸
 ابوالحسن مخاطب به‌آصف‌خان، ۴۷۵
 ابوالحسن نظام‌الدین یا نجم‌الدین احمدبن عمر بن علی سمرقندی ← نظامی سمرقندی
 ابوالحسن قزوینی معروف به‌امینای منشی، امینای قزوینی و یامیرزا امینا، ۴۷۶

- ابوالخطاب خسرو شاه بن حسن، ۶۰
 ابوالخیر، ۳۶۰، ۴۶۳
 ابوالخیر خیرالله، ۶۰۲
 ابوالرشد رشید بن محتاج، ۱۲
 ابوالغازی سلطان حسین، ۱۶۳
 ابوالغازی سلطان والی خوارزم، ۵۰۶
 ابو الفتح ابراهیم میرزا صفوی، ۴۲۰
 ابو الفتح بن علاء الدین گویری، ۲۶۰
 ابو الفتح تھانیسری، ۱۷۵
 ابو الفتح جونپوری، ۱۵۳
 ابو الفتح رکن الدین، ۲۳۸، ۲۴۹
 ابو الفتح علاء الدین، ۲۵۷
 ابو الفتح قابل خان، ۵۴۵
 ابو الفتح مسیح الدین گیلانی، ۲۶۴، ۳۲۲
 ۳۲۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۲، ۴۰۸، ۴۱۳
 ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۴
 ابو الفتح ملتانی، ۴۶۹
 ابو الفرج خازن، ۵۰
 ابو الفرج رونی، ۸، ۹، ۱۹، ۶۴
 ابو الفرج نصر بن رستم، ۱۳
 ابو الفضل علامی، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰
 ۲۸۴-۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۷-۳۱۸
 ۳۱۵، ۳۲۲-۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳
 ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۷۷، ۴۰۸، ۴۱۷
 ۳۶۰، ۴۶۳، ۴۱۲، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۴
 ۴۷۷
 ابو الفضل کازرونی، ۳۱۵، ۳۵۹
 ابو الفضل محمد بن حسن ختلی، ۲۵
 ابو الفیض فیضی، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۰۹، ۳۱۰
 ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۹، ۳۶۰
 ابو الفیض معانی، ۵۲۸
 ابو القاسم استرآبادی، ۲۸۱
 ابو القاسم بابر ← بابر
 ابو القاسم حکیم الملک، ۴۶۹
 ابو القاسم فندرسکی، ۵۲۹
 ابو القاسم (یا ابراهیم سلطان)، ۲۷۴
 ابو الیث سمرقندی، ۲۱۳
 ابو المظفر باریک، ۱۶۶
 ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه، ۵۸۶
 ابو المظفر شاه علاء الدین حسن کانگوی
 بهمنی، ۹۰
 ابو المظفر فیروز شاه، ۱۲۹
 ابو المعالی (شاه)، ۲۸۴
 ابو المعالی مجد الدین منوچهر بن
 محمد جاجرمی خوارزمی، ۷۶
 ابو المعالی نظام الملک معین الدین
 نصر الله بن محمد بن عبد الحمید بن
 احمد بن عبد الصمد، ۲۷
 ابو الوجد خوانی، ۳۵۶
 ابوبکر، ۸۹
 ابوبکر بن علی روحانی سمرقندی، ۱۶
 ابوتراب رضوی، ۴۴۴
 ابوتراب ولی گجراتی، ۳۱۵
 ابوترامه، ۲۴۷

- ابو حفص، ۲۱۳
 ابونصر پارسی، ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۰
 ابونصر فراهی، ۴۳، ۲۱۱
 ابونصر مُشکان، ۱۳
 ابونصر ناصری، ۶۳
 ابویوسف قاضی، ۱۲۵
 ابویوسف همدانی، ۲۰۹
 اتابکان سلفری، ۴۱
 اتکینسون، ۴۷۰
 اته، ۵۶۱
 اثیرالدین، ۳۹۷
 اجیت سینگه، ۵۷۹
 احرار، ۵۳۶
 احسنی گیلانی، ۴۵۵
 احمد، ۱۷۲
 احمد اردبیلی معروف به مقدّس اردبیلی، ۴۰۳
 احمد المدعو به بهاء بن حسن بن
 محمود بن سلیمان تلنبی، ۲۵۱
 احمد برنی، ۲۵۱
 احمد بن رکن الدین، ۵۷۴
 احمد بن محمد علی بن محمد باقر اصفهانی،
 ۵۹۱
 احمد تنوی، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۹۳
 احمد جام زنده پیل، ۳۶۸
 احمد خان کنبو، ۳۸۴
 احمد خضرویه، ۲۰۹
 احمد خواجگی کاشانی، ۲۷۵
 احمد دبیر، ۱۵۲، ۲۶۰
 ابوریحان بیرونی، ۳۱، ۴۷
 ابوسعید، ۱۴
 ابوسعید، ۱۴، ۱۶۳، ۶۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۶۷،
 ۲۷۹، ۲۷۸
 ابوسعید چشتی، ۹۲
 ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود
 گردیزی، ۳۱
 ابوسعید عبدالله بن روزبه بن عبدالله نُکَتی
 (یا نکهتی)، ۸
 ابوسعید معروف به جعفر محمد خنکواری
 قلندری حسینی، ۵۶۴
 ابوشکور سالمی، ۱۹۸، ۲۳۰
 ابوطالب حسینی، ۴۸۴
 ابوطاهر ذوالفقار علی مرشد آبادی، ۵۷۲
 ابوعلی السندی، ۱۷۸
 ابوعلی سلامی بیهقی، ۳۱
 ابوعلی سینا، ۴۰۹
 ابو محمد چشتی، ۲۶۰
 ابو محمد عبدالله اطهری، ۱۲۴
 ابو مسلم خراسانی، ۳۴، ۵۰
 ابو معشر ناجح، ۱۷۸
 ابونصر بدرالدین محمود بن ابوبکر بن
 حسین بن جعفر فراهی ← ابونصر فراهی

- احمد رومی، ۱۴۹
 احمد سرهندی معروف به مجدّدالف ثانی،
 ۱۸۲، ۲۶۴-۲۶۶، ۳۱۸، ۳۸۸، ۴۶۷،
 ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۶
 احمد سعید، ۵۲۳
 احمدسهیلی خوانساری، ۵۱
 احمدشاه ابدالی، ۱۴۰، ۲۵۷، ۵۸۳، ۵۸۴،
 ۵۸۵
 احمدشاه بهمنی، ۱۴۱، ۱۶۹، ۲۵۶
 احمدشاه گجراتی، ۱۳۳
 احمد صدیقی، ۵۲۳
 احمد عبدالحق صاحب نوشه رودلوی، ۲۶۰
 احمدعلی خان، ۶۰۵
 احمد علی سامانی، ۱۵۲
 احمدعلی مهرکن، ۴۰۰
 احمدقادر لکهنوی، ۵۶۶
 احمد کارکیا، ۴۲۲
 احمد کاشفی، ۵۴۹
 احمد کاشی نقطوی، ۴۱۷
 احمد کبیر، ۲۴۹
 احمد کشمیری، ۱۴۹، ۱۶۱، ۲۶۲
 احمد لاهوری، ۵۵۱
 احمد مستخلص به حسرت پسر
 عبدالصانع صدیقی، ۶۰۳
 احمد معمار لاهوری، ۴۶۸
 احمد منیری، ۲۴۷
 احمد یارخان تته، ۵۲۰
 احمد یسوی، ۲۳۷، ۲۵۲
 احول اصفهانی، ۴۱
 اختیارالدین، ۲۳۸
 اخوی سراج الدین، ۲۳۵
 ادراکی بیگلری، ۳۹۱
 ادراکی تتوی، ۳۸۳، ۳۹۱
 ادهن دهلوی، ۲۷۷
 ارادت خان واضح، ۵۶۵
 ارجمندبانو دختر یمین الدوله آصف خان بن
 غیاث الدین تهرانی، ۴۷۰
 اردو (زبان)، ۲۸۳
 ارسلان بن مسعود، ۱۸
 ارسلان جاذب، ۳۶۲
 ارغون، ۹۷
 ارغونیه، ۳۹۱
 اروپایان، ۵۸۵، ۵۹۰
 ازبکان، ۲۶۷، ۳۹۴، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۵۴،
 ۴۶۲، ۴۸۱، ۵۰۶
 اسحاق بهکری، ۳۹۱، ۴۵۵
 اسدین مولانا حیدر قصه خوان، ۴۵۵
 اسدیگ قزوینی، ۳۳۳، ۳۹۳
 اسد قصه خوان، ۴۵۵، ۴۵۹
 اسدی، ۶۸
 اسفندیارخان، ۵۰۶
 اسکندر، ۱۰۰
 اسکندربن محمد ملقب به منجهواکبر، ۳۸۶
 اسکندر سور، ۳۰۷

- اسکندر عراقی، ۴۱۵
 اسکندر قصه خوان، ۴۱۵
 اسکندر گجراتی، ۳۸۳
 اسکندر مقدونی، ۲
 اسلام، ۲۶۲
 اسلام خان، ۱۳۲، ۱۳۵، ۳۹۰، ۴۸۲، ۵۱۰، ۵۲۰
 اسلام خان بدخشی، ۵۲۲
 اسلام خان چشتی، ۴۰۵
 اسلام شاه، ۱۷۲، ۱۷۳-۱۷۵
 اسلام شاه بن شیر شاه، ۱۷۲
 اسلام شاه سور، ۳۱۹
 اسماعیل، ۱۷۸، ۵۳۲
 اسماعیل بن علی ثقفی، ۷۵
 اسماعیل بیگ انسی اصفهانی، ۴۱۵
 اسماعیل ثانی، ۴۲۰
 اسماعیل رازی، ۴۴۷
 اسماعیل صفوی، ۱۵۸، ۴۵۴
 اسماعیل عادل شاه، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۸
 اسماعیلیان، ۵، ۳۶، ۱۵۸، ۱۷۸
 اسماعیلی فاطمی، ۱۷۸
 اسیر، ۵۹۶
 اسیری رازی، ۳۳۳
 اشرف، ۲۵۳، ۲۵۴، ۵۲۷
 اشرف الدین مشهدی، ۲۵۲
 اشرف جهانگیر سمنانی، ۱۵۳، ۲۵۲
 اشرف خان، ۳۶۵
 اشرف خان میرمنشی، ۳۱۱
 اشرف مازندرانی، ۵۲۷
 اشکانی، ۲
 اشکی قمی، ۳۳۴
 اصطخری، ۳
 اعتمادالدوله تهرانی، ۳۸۳، ۴۵۷، ۵۰۳
 اعتمادخان گجراتی، ۳۱۰
 اعتمادخان نایب السلطنه گجرات، ۳۱۵
 اعجاز اکبرآبادی، ۵۲۸
 عزالدین خالدخانی، ۱۲۹
 اعظم خان بن صالح خان، ۵۴۶
 افتخارالدین محمد گیلانی، ۲۴۳
 افصح تبریزی، ۴۶۹
 افضل اله آبادی، ۵۷۱
 افضل خان، ۳۶۴، ۴۷۶
 افضل خان دکنی، ۳۹۳
 افضل خان علامی، ۴۹۴
 افغانان، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۸۰-۲۸۲، ۳۰۷، ۳۴۶، ۳۸۹، ۴۲۸، ۵۱۳، ۵۸۳
 افغانان لودهی، ۱۳۴، ۱۳۷
 افغان خلجی، ۳۵
 اقتدار حسین صدیقی، ۱۶۳
 اکبر (جلال الدین، شاه)، ۹۱، ۱۳۹، ۱۴۵
 ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۵۷
 ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹-۲۷۲
 ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۴-۲۸۶، ۲۸۸

امام‌الدین، ۳۸۹	۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹
امام‌بخش صهبایی، ۵۹۹	۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶-۳۲۸، ۳۳۰-۳۴۵
امام ثعلبی، ۱۲۵	۳۴۷-۳۴۸، ۳۵۱-۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۷
امام رضی‌الدین ابوالفضایل حسن صفانی، ۷۴	۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵-۳۸۷
امام عبدالله یافعی، ۲۴۳	۳۸۹-۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۰-۴۱۰، ۴۱۶
امام قفال مروزی شافعی، ۳۲۲	۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۲-۴۲۵، ۴۲۷-۴۲۹
امام قلی‌خان والی فارس، ۵۱۰	۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶
امام واقدی، ۱۲۵	۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۶
امامیه، ۳۲۲	۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۰
امان‌الله امانی، ۴۹۲	۵۰۲، ۵۰۵، ۵۸۷، ۵۹۱
امان‌الله پانی‌پتی، ۴۳۶، ۳۱۷، ۲۹۱، ۲۹۰	الپتگین، ۴، ۴۶
امانت خان، ۵۲۰	التفات حسین خان، ۵۹۲
امانی، ۲۹۰	الغ خان، ۵۶، ۸۷، ۲۲۵
امانی اصفهانی، ۴۱۶	الفت، ۵۹۶
امرای جغتای، ۲۸۲	الفت حسین‌شاه فریاد، ۵۸۹
امگنگی، ۲۶۶	الفتی، ۲۹۰، ۲۹۴
امید همدانی، ۵۷۸	الله دادخان فرزند جلال‌الدین افغان، ۴۰۴
امیرابو عبدالله محمد هاشم شاه کرمانی، ۳۰۰	الله یارجامی، ۵۷۵
امیرابو علی بن محمد سوری، ۳۴	الهداد امروهی، ۳۱۷
امیر اختیارالدین، ۱۰۸	الهی اسدآبادی، ۴۵۵
امیرالدوله محمد امیرخان، ۵۹۷	الیاس، ۲۸۱
امیربیگ کججی، ۳۵۴	الیاس، مولانا، ۲۸۴
امیر پولادغوری، ۳۴، ۳۳	الیاس هروی، ۱۱۲
امیرحسن سجزی (دهلوی)، ۶۸-۱۷۰، ۸۱	الیزابت، ۳۰۸
۸۳، ۸۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۲۱	الیوت، ۵۹۲
۱۲۴، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۵	امام، ۳۷
	امام ابراهیم، ۳، ۷۴

انوری، ۹، ۴۴، ۶۴، ۱۰۳، ۱۵۹، ۱۶۵،	۲۳۴، ۳۰۹، ۳۶۱، ۴۵۲
۳۰۶، ۳۰۹، ۴۵۰، ۵۱۰، ۵۵۷	امیرحسن عابدی ← عابدی، سید امیرحسن
انوشیروان، ۵۱، ۹۲	امیرحسینی، ۲۲۲، ۲۲۸
انیسی، ۳۰۸	امیرحمزه، ۳۱۰، ۳۳۷
اوتاسوما، ۱۴۹	امیرخان اعظم، ۲۶۳
اوحدین احمد بلگرامی، ۵۹۳، ۶۰۵	امیرخان بهادر، ۵۹۵
اوحدی، ۹۸	امیرخسرو (دهلوی)، ۲۴، ۵۴، ۵۶، ۵۷
اورنگ، ۵۶۱	۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۸۱-۸۴، ۸۸
اورنگ زیب (عالمگیر)، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۱	۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۸	۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۲
۵۱۲، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۴	۱۹۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۳
۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۰-۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵	۲۵۸، ۲۶۹، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۶۱، ۳۷۲
۵۴۹، ۵۵۱-۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۸	۳۹۶، ۴۰۰، ۴۲۲، ۴۳۲، ۵۱۹، ۵۳۱
۵۶۰-۵۶۴، ۵۶۶-۵۶، ۴۷۱-۵۷۴، ۵۷۷	۵۵۵، ۶۰۵
۵۷۸، ۵۸۵-۵۸۹، ۵۹۵، ۵۱۳-۵۱۵	امیرناصر، ۷۷
۵۱۸، ۵۲۰-۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۶	امیری فیروزکوهی، ۵۰۰
۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۹	امی شیرازی، ۴۹۳
۵۵۱-۵۵۵، ۵۵۷-۵۵۹، ۵۶۴، ۵۶۵	امینا، ۴۸۵
۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۷	امین الملک، ۵۷۱
۵۸۸	امینای منشی، ۴۷۷
اورنگ زیب دختر شاهنواز صفوی، ۵۴۸	امین بلخی، ۳۸۴
اوزبک، ۴۱۶	امینی دَرَسَنی، ۴۱۶
اوزبکیه، ۲۸۷	انجام، ۵۸۱
اوستن دوبرو، ۴۶۸	اندرمن، ۶۰۲
اويس بن علاءالدین، ۱۶۷	انصار، ۳۲۱
اویسیه، ۱۵۹	انگلیسیان، ۲۶۸، ۵۱۳، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷
اهتمام خان، ۳۹۰	۵۸۸

ایجاد، ۵۲۸	بارتولد، ۳۱
ایرج شاهنوازخان ← شاهنوازخان ایرج	باقر پسر میرعلی مشهور، ۳۱۱
ایگزوس، ۴۸۱	باقرکاشانی معروف به باقر خُرده، ۴۱۷
ایلتتمش، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۷۶	باقر کشمیری، ۴۸۶
۷۷، ۱۰۴، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۸، ۵۲۸	باقیای نائینی، ۴۹۳
ایوانف، ۲۵۸	باقی‌الله ← محمد باقی نقشبندی دهلوی
ایوب بن ابوالبرکات، ۲۹۲	معروف به خواجه باقی بالله
	باقی دماوندی، ۴۱۸
	بالمیکی، ۳۳۱
	بانوبیگم، ۴۸۰
ب	بایزید بسطامی، ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۱۶، ۲۴۱
باباخیلی، ۴۱۷	بایزید بیات، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۹
بابادوست طارمی، ۲۹۲	بحامدخان، ۱۶۲
باباطالب اصفهانی، ۳۳۴، ۴۱۷	بخارایی، ۴۳۰
بابا فریدگنج شکر، ۵۶، ۷۸، ۹۵، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰	بختاورخان، ۵۱۶، ۵۲۰
۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۴۱۷	بختیار، ۲۱۳
باباقلی، ۲۶۹	بختیار کاکای، ۵، ۵۵، ۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱
بابا لعل داس، ۴۷۱	۲۱۱-۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۶۰
بابر، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۲	بخشی، ۴۱۸
۱۸۳، ۲۶۷-۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲	بداؤنی، عبدالقادر، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۸
۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۲۷	۹۷، ۱۰۹، ۱۶۱، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۸۳
۳۳۲، ۳۷۱، ۳۷۹، ۴۰۷، ۴۶۶، ۴۶۷	۲۸۹، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۸
۵۸۷	۳۱۰-۳۱۳، ۳۱۷-۳۲۰، ۳۲۲-۳۲۷
بابریان، ۳۷۰	۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰-۳۴۲
بازل، ۵۲۹	۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷
باربک ملک بهرام، ۱۳۴	۳۵۸-۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۵
	۳۷۷، ۴۰۹، ۴۲۰

- بدرابراهیم، ۱۶۵
بدرالدین، ۱۵۹، ۲۴۹
بدرالدین احمد خجندی، ۱۴۴
بدرالدین اسحق، ۲۱۸، ۲۲۵
بدرالدین چاچی، ۱۰۲، ۶۰۳
بدرالدین دمشقی، ۸۴
بدرالدین سلیمان، ۲۲۵
بدرالدین غزنوی، ۲۱۵، ۲۱۷
بدرالدین محمد دهلوی، ۱۶۵
بدیعی سمرقندی، ۱۴۶
براون، ادوارد، ۱۶۳
برزویه طبیب، ۲
برنی، ضیا، ۵۳، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۶، ۹۸،
۱۰۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
۲۰۵ ۱۲۶
برهان‌الدین، ۱۶۵، ۲۴۱
برهان‌الدین ثلیج، ۲۷۵
برهان‌الدین رازی برهانپوری، ۵۴۳، ۵۴۴
برهان‌الدین ساغری، ۱۱۸
برهان‌الدین غریب، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۴۰،
۲۴۴، ۵۴۴
برهان‌الدین مظفرین شمس بلخی، ۴۲
برهان‌الملک، ۴۱۳
برهان نظام‌شاه، ۱۴۶، ۱۵۹
برهان نظام‌شاه ثانی، ۳۳۴
برهمنان، ۱۷۷
بزرگ بکهری، ۴۵۶، ۴۶۲
بزرگ خانم خواهرزاده ممتاز محل، ۴۷۸،
۵۰۷
بزمی فوز، ۴۵۶
بزمی مروزی، ۲۹۳
بشیرحسین، دکتر، ۱۲۲
بساون لال شادان، ۵۸۹، ۵۹۷
بغراخان، ۵۷، ۷۸، ۹۹
بقایی اسفراینی، ۴۱۸
بکتاش قلی ابدال، ۲۸۹
بلاش، ۲
بنایی، ۲۷۸
بنده بهادر، ۵۷۸، ۵۷۹
بنوالی داس ولی منشی شاهزاده داراشکوه،
۴۸۲
بنی عباس، ۳۴، ۴۶۹
بوداق‌بیگ، ۵۱۴
بوداییان، ۱۷۷
بوشن، ۵۱۸
بوعلی قلندر، ۸۳، ۸۴، ۱۰۲، ۲۳۶-۲۳۸
بهادرخان، ۳۵۴، ۴۶۴
بهادرشاه، ۱۴۸، ۲۸۰، ۳۱۵، ۵۵۸، ۵۷۷،
۵۷۸
بهادرشاه ظفر، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۲، ۶۰۰
بهادرشاه گجراتی، ۲۹۸، ۳۰۵
بهاری کاشانی، ۴۱۹
بهاون برهمن، ۳۱۳
بهایی، ۵۵۱

بهاءالدین، ۳۵، ۱۸۲، ۲۲۰، ۲۴۹	بهمنی، ۱۰۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸
بهاءالدین اوشی، ۵۷، ۵۸، ۲۰۹	۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
بهاءالدین بلخی، ۲۱۷	بهوۀ هندو، ۱۷۰
بهاءالدین دهلوی، ۲۶۰	بهم سین کایسته، ۵۱۷، ۵۲۰
بهاءالدین زکریّا، ۵، ۱۴۴، ۱۸۱، ۲۱۳	بیاتی، ۲۷۸
۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۶	بیانی، ۵۲۹
۲۴۹	بیانی کرمانی، ۱۴۷
بهاءالدین سام، ۳۴، ۳۵	بی بی امۀ الله، ۲۱۰
بهاءالدین سهروردی، ۲۱۷	بی بی حافظه جمال، ۲۱۰، ۲۳۶
بهاءالدین علی، ۶۵	بی بی رابعۀ دورانی (دلس بانو)، ۵۱۴
بهاءالدین محمد نقشبند بخاری، ۱۸۲	بی بی راستی، ۲۳۸
۲۵۳، ۲۶۶، ۵۶۶	بی بی رضا خاتون، ۲۵۷
بهیانی، ۵۹۱	بی بی شریفه، ۲۲۵
بهرام شاه، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۳۵، ۴۳	بی بی فاطمه، ۲۲۵
بهرام شاه بن مسعود، ۱۲	بی بی مستوره، ۲۲۵
بهرام شاه تاج الدین حرب، ۴۳	بی بی هزیره، ۵۶، ۲۲۵
بهرام شاه غزنوی، ۱۴، ۱۶، ۲۷، ۳۴	بیخود، ۵۳۰
بهرام گور، ۲، ۵۴۷	بیداریخت، ۵۵۹، ۵۸۴
بهرامی، ۱۱	بیدل، عبدالقادر، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۸، ۵۳۰
بهروجی، ۲۵۷	۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۱، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۷۸
بهزاد، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۳	۵۸۲
بهزاد کابلی، ۴۱۹	بیرسینگ بندیله، ۴۸۳
بهگوان داس، ۴۸۲	بیرم خان، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵
بهلول، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۷۱، ۴۷۶	۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۹
بهلول بدخشانی، ۲۶۲	۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۰۶
بهلول لودی، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵	۴۳۶
بهمن، ۸۹	بیکسی، ۳۰۵

- بیگم، ۲۶۸
 بینش کشمیری، ۵۳۲، ۵۳۴
 بیهقی، ۱۳
- تاج الدین، ۹۲، ۱۱۰
 تاج الدین ابوالمکارم، ۶۰
 تاج الدین بره، ۶۴
 تاج الدین بن معین سیاه پوش، ۲۵۲
 تاج الدین حسین، ۱۱۶
 تاج الدین خلجی، ۹۹
 تاج الدین دهلوی، ۳۱۷
 تاج الدین ریزه، ۶۴
 تاج الدین عراقی، ۸۱
 تاج الدین قتلوق، ۲۹
 تاج الدین مکرانی، ۶۰
 تاج الدین یلدوز، ۳۱، ۳۶، ۵۳
 تاج شیرازی، ۱۱۳
 تاج محمدقادی، ۵۷۴
 تاراچند، ۱۶۱
 تان سین، ۵۶۷
 تحسین، ۵۳۳
 تحسین کلنگی، ۳۱۱
 تذروی ابهری، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۳۵
 تراب قلندر، ۲۴۴
 تربیت خان، ۵۲۱
 ترک، ۳۵۳، ۵۴۰، ۶۰۰
 ترکان بغتایی ارلاس، ۵۳۰
 تسلی لرستانی، ۴۲۰
 تشبیهی کاشی، ۳۳۵
- تغلق، ۷۰، ۸۱، ۸۷، ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۵۶، ۱۱۹
- پ
 پادشاه احمدنگر، ۴۶۴
 پادشاه قلی پسر شاه قلی سلطان، ۳۳۷
 پادشاه لودی، ۲۷۵
 پادشاه هندوی، ۲۶۸
 پاندیت دونگارمال، ۱۳۹
 پانی پتی، ۸۴
 پرغالبان، ۴۶۴، ۵۸۵
 پرویز، ۳۳۸، ۳۸۴، ۴۶۴
 پرویزبن جهانگیر، ۳۶۹، ۴۱۵، ۴۳۵
 پسر جلاله ← جلال الدین افغان
 پسر حکیم عین الملک، ۳۶۱
 پسر شیخ صدرالدین، ۲۳۸
 پسیخانیان، ۳۳۵، ۳۷۷
 پندت بهاسکر اچاری (Pandit Behāskar)
 ۳۱۲ (Ācāri)
- پیامی کرمانی، ۳۳۴
 پیرمحمدخان، ۳۰۶
 پیرمحمد شیروانی، ۱۵۸
 پیروی ساوجی، ۳۳۵
- ت
 تاتارخان، ۱۲۶، ۴۶۴
 تاج الدوله خسرو ملک، ۴، ۵۰

ث	تغلقیان، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۸
ثانی خان هروی، ۳۳۶	تقی الدین، ۲۶۰
ثقة الملك، خواجه طاهر بن علی، ۱۳	تقی الدین شوشتری غیوری، ۳۳۶، ۳۹۳
ثنایی مشهدی، ۳۰۸، ۳۳۷، ۴۰۹، ۴۲۰، ۴۴۲، ۴۲۱	تقی الدین محمد متخلص به حزن، ۳۳۹
	تقی الدین محمد نسابه شیرازی، ۳۸۶، ۴۱۰
	تقی اوحدی، ۳۳۸، ۳۵۶
ج	تقیای شوشتری، ۳۹۳، ۴۲۰
جادورقم، ۳۱۰	تن سکه‌ورای کایت سکسینا، ۵۹۷
جامی بیخودی لاهوری، ۵۳۰	توسنی، ۳۳۶
جامی، نورالدین عبدالرحمن، ۷۱، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۵، ۲۶۹، ۲۷۸، ۳۷۵	توکل بیگ، ۴۶۹
۵۵۹، ۵۴۳، ۵۳۱، ۴۵۵	تولکی، ۶۸
جانان بیگم دختر بیرم خان، ۳۱۴، ۴۰۶	تونکی، ۶۸
جان مالکم، ۵۹۲	تهانیسری، ۳۱۳، ۳۱۸
جانی بیگ حلیمی، ۴۰۲	تهماسب صفوی، ۲۸۰-۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹
جاهردیو، ۱۶۴	۳۰۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۵۴
جاهی تیم بانی، ۲۹۴	۳۷۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۷۵
جبرئیل، ۴۰۹	تهورخان، ۳۹۲
جدایی مصور، ۳۳۷	تیم بانی ← جاهی تیم بانی
جذبی کُرد، ۳۳۷	تیمور، ۸۹، ۹۰، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۸۲، ۲۵۶
جعفر، ۳۷۵، ۵۳۳	۲۶۰، ۲۶۹، ۳۸۲، ۴۸۴
جعفر الهی وردی خان، ۵۲۲	تیمورخان، ۹۷
جعفر بیگ قزوینی، ۳۳۸	تیموریان (هند و ایران)، ۱۶۴، ۲۶۷، ۲۷۱
جعفر زتلی، ۵۳۳، ۵۱۸	۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۰۸
جعفر صادق (ع)، ۲۴۷	۳۱۰-۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۵
جعفر علیخان، ۵۸۲	۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۸۰، ۳۸۶
جعفر علی خان بن نواب معین الدوله	۴۰۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۸۶، ۵۰۲
	۵۱۳، ۵۷۸، ۵۸۱

- انتظام الملک عنایت علی خان، ۶۰۳
 جعفر نارنولی معروف به جعفر زتل یازتلی، ۵۳۳
 جگت سینگ، ۴۶۴، ۴۸۰
 جلال الدین، ۲۵۱
 جلال الدین افغان، ۴۰۴
 جلال الدین اکبر ← اکبر جلال الدین
 جلال الدین بخاری، ۱۳۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۳
 جلال الدین پانی پتی، ۲۳۷
 جلال الدین تبریزی، ۲۱۹، ۲۲۰
 جلال الدین حسن نیشابوری، ۴۰۹
 جلال الدین خلجی، ۹۷، ۲۳۷
 جلال الدین دوانی، ۱۴۴، ۲۷۵، ۴۱۴
 جلال الدین رومی، ۱۱۸، ۲۵۳، ۲۹۹، ۴۵۵، ۵۰۳، ۵۱۸، ۵۵۴، ۵۶۳
 جلال الدین شاه، ۵۸۵
 جلال الدین فیروز شاه خلجی، ۷۹
 جلال الدین کاشانی، ۷۸
 جلال الدین کبیرالاولیا، ۲۶۰، ۲۶۱
 جلال الدین محمد، ۲۹۱
 جلال الدین ملک دینار، ۲۹۰
 جلال الدین همایی، ۴۹۹، ۵۰۱
 جلال الدین یوسف، ۴۸۶
 جلالای طباطبایی، ۵۰۶
 جلال حصار، ۴۸۳
 جلال خان، ۱۷۲
 جلال سپهری زواره‌یی، ۳۴۴
 جلال طباطبایی، ۴۷۰، ۴۸۲
 جلال عروس، ۵۵
 جلال وقایع نویس، ۴۸۰
 جلالی هندی، ۲۹۵
 جمال الدین، ۱۷۵
 جمال الدین ابوبکر بن مساعد خسروی، ۲۳
 جمال الدین استاجی، ۱۱۱
 جمال الدین بسطامی، ۷۸
 جمال الدین فرزند خواجه کمال الدین شیرازی، ۴۴۴
 جمال الدین محدث، ۲۷۵، ۴۱۵
 جمال الدین محمد، ۵۸
 جمال الدین محمد استرآبادی، ۴۱۰
 جمال الدین محمد عرفی ← عرفی، جمال الدین محمد
 جمال الدین محمود، ۳۲۲
 جمال الدین هانسوی، ۶۰، ۸۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۲۲۷، ۲۴۰
 جمال الدین یوسف بن نصر، ۲۲
 جمال خان، ۱۷۱، ۴۰۶
 جمال خان دهلوی، ۱۴۳
 جمال خان میواتی، ۴۰۶
 جمال خندان، ۲۲۲
 جمال لاهوری، ۴۷۹
 جمالی، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
 جمال (یا کمال) الدین ملک، ۳۹۱
 جمالی کنبوه، ۱۳۷، ۱۴۳، ۲۷۸، ۲۸۵

جی سینگه، ۵۸۱	جنونی، ۵۳۴
	جنونی معمایی بدخشانی، ۲۹۵
ج	جنید بغدادی، ۱۲۱
چارلز راسل، ۵۹۳	جنیدیّه، ۴۷۱، ۲۱۶
چاند بی بی، خواهر برهان نظام الملک، ۴۴۴	جواهر لعل نهرو، ۱
چراغ دهلی ← نصیرالدین چراغ دهلی	جوگی چپال، ۲۰۹
چرکس، ۴۵۷	جوگی ها، ۱۸۰
چشتیه، ۵۵، ۹۵، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۸۰	جونا شاه، ۹۱
۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱	جوهر آفتابه چی، ۲۸۵
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۴	جوهری، ۳۸
۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۳۲۱، ۳۴۵، ۴۶۸	جویا کشمیری، ۵۳۴
۴۷۱، ۴۸۳، ۵۶۴	جهان آرایگم، ۵۱۱، ۴۶۸، ۴۶۶، ۱۸۳
چشتیه صابریه، ۲۶۱	جهاندارشاه، ۵۷۸، ۵۷۹
چشتیه دهلی، ۷۱	جهان سیفی قزوینی، ۴۰۸
چغتیه، ۲۸۷	جهانگیر، ۱۶۰، ۲۱۱، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۷۴
چلبی تبریزی، ۴۳۹	۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶
چلبی عبدالله رومی، ۵۱۶	۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۳
چنابی، ۵۶۲	۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۶۰
چنبت رای، ۵۲۷	۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱-۳۹۴، ۳۹۶-۳۹۸
چندربهان برهمن، ۴۶۷، ۴۹۴	۳۹۹-۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۰
چندربهان پسر دھوم راس لاهوری، ۴۹۴	۴۲۲، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۵۰
چندرمن بیدل، ۵۱۷، ۵۶۱	۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۰
چندولعل شادان، ۵۸۹، ۵۹۴، ۵۹۷	۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷
چنگیز، ۳۶، ۵۶، ۷۹، ۴۵۷، ۴۶۹	۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸
چهار یار، ۲۵۳	۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۷
چهجو، ۹۷	۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۸۷
چیتامنی، ۵۱۸	جهو جارسینگ، ۴۶۴، ۴۸۳

ح

- ۲۳۵، ۲۲۲
 حسام خان، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵
 حسرتی، ۵۹۷
 حسن، ۶۹، ۹۰، ۱۷۱، ۱۷۴
 حسن ابورجا، ۱۲۹
 حسن افغان، ۲۲۱، ۲۲۲
 حسن بصری، ۵
 حسن بن خواجه طاهر بن محمد، ۵۶۸
 حسن بن علی کشمیری، ۳۹۱
 حسن بهمنی، ۹۰
 حسن بیگ خان، ۳۹۳
 حسن بیگ رفیع مشهدی، ۴۹۶
 حسن بیگ عتابی پسر بخشی بیگ، ۴۵۹
 حسن پسر شیخ بهینا، ۴۷۰
 حسن جزّاح، ۴۷۰
 حسن خان شاملو، ۵۰۶
 حسن طاهر جونپوری، ۲۷۶
 حسنعلی موصلی، ۳۱۷
 حسن فروغی، ۴۹۶
 حسن کشمیری، ۵۰۸
 حسن نظامی نیشابوری، ۵۶، ۷۳
 حسنی انصاری، ۵۶۹
 حسین، ۱۴۴
 حسین امتیاز خان خالص، ۵۲۱، ۵۷۸
 حسین بایقرا، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹
 حسین بن اسعد مؤیدی دهستانی، ۸، ۴۹
 حسین بن تاج، ۹۲
- حاتم سنبهلی، ۳۲۰
 حاجی، ۴۹۱
 حاجی حمید، ۲۷۷
 حاجی خیرالله بن حاجی کرم الله، ۵۶۴
 حاجی فریدون، ۵۴۰
 حاجی لاهوری، ۴۹۵
 حاجی محمد اسلم متخلص به «سالم»
 کشمیری، ۵۰۸، ۵۴۱
 حاذق گیلانی، ۴۹۵
 حافظ، ۹۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۷۰
 ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۹۶، ۴۵۰، ۵۰۰
 ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۵۰
 حافظ ابراهیم، ۴۱۲
 حافظ عبدالرحمن رشیدایی، ۴۸۷
 حافظ مولوی سید عطا حسین، ۲۵۷
 حامد جونپوری، ۵۱۶
 حبیب الله حبی، ۲۹۵
 حجاج، ۷۶
 حرمی ساوجی، ۳۴۹
 حزنی اصفهانی، ۳۳۹
 حزینی، ۲۹۶
 حسام الدین، ۱۰۶، ۲۱۰
 حسام الدین ترمذی، ۲۱۹
 حسام الدین راشدی، ۱۲۱، ۴۵۴
 حسام الدین ماریکایی، ۸۵
 حسام الدین ملتانی، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۹۸

- حسین بن علی (ع)، ۲۹۷
 حسین بن منصور حلاج، ۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۶، ۲۱۶
 حسین پسر خواجه غیاث الدین مشهدی، ۴۲۰
 حسین ثنایی ← ثنایی مشهدی
 حسین جابر انصاری، ۵۷۵
 حسین چشتی ملقب به مقرب خان، ۵۶۹
 حسین خوارزمی، ۳۱۸
 حسین دهلوی، ۳۷۹
 حسین سالک شیرازی، ۴۲۹
 حسین شاه حقیقت، ۶۰۳
 حسین شرقی، ۱۴۵
 حسین شیرازی، ۵۸۲
 حسین صفوی، ۵۴۶
 حسین علی، ۵۷۸، ۵۷۹-۵۸۰
 حسین کشمیری، ۳۱۰، ۴۹۰
 حسین کفری تربتی، ۳۱۴، ۴۴۶، ۴۵۲
 حسین مروزی، ۳۰۵، ۳۳۹، ۳۶۰
 حسین مشهدی مشهور به خنگ سوار، ۲۰۹
 حسین واعظ کاشفی، ۲۶۹، ۲۷۵
 حسینی، ۲۷۸
 حقیری، ۵۳۵
 حکیم الملک، ۴۷۳
 حکیم حاذق خان، ۵۵۷
 حکیم حسن گیلانی، ۱۴۸
 حکیم دواپی گیلانی، ۴۶۳
 حکیم شفایی، ۴۹۳
 حکیم علی، ۳۱۱
 حکیم فتح الدین، ۵۵۷
 حکیم فضل الله اینجو، ۱۴۸
 حکیم محسن، ۵۵۷
 حکیم محمدباقر، ۴۰۹
 حکیم نورالدین، ۴۰۸
 حکیم همام، ۳۱۱، ۳۶۲، ۴۰۸
 حلیمی، ۳۳۹
 حماد، ۹۶
 حماد کاشانی، ۲۴۱
 حمدالله مستوفی، ۴۶، ۴۸
 حمزه بواناتی، ۴۲۱
 حمزه خارجی، ۳۲
 حمیدالدین، ۲۱۷
 حمیدالدین افتخارالافاضل علی بن
 عمرالمحمودی، ۵۹
 حمیدالدین حکیم لاهوری، ۲۴
 حمیدالدین راجه، ۸۴
 حمیدالدین صوفی سوالی، ۱۹۲، ۱۹۴
 حمیدالدین قلندر، ۹۶، ۱۱۰، ۲۴۱، ۲۴۴
 ۲۴۵
 حمیدالدین مسعود بن سعد شالی کوب، ۱۸
 حمیدالدین ناگوری، ۵۹، ۷۸، ۹۵، ۱۱۸
 ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵
 ۲۲۴، ۲۱۷
 حمیدخان لودی، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶

- حمید قهندزی، ۶۵
 حمید لاهوری، ۴۶۸
 حمیده بانوییگم مادر اکبر، ۳۰۶، ۳۴۲
 ۳۴۳
 حیاتی گیلانی، ۳۴۰، ۳۹۴، ۴۰۹، ۴۲۲
 ۴۳۸
 حیدر تونیائی، ۲۹۷
 حیدرخصالی هروی، ۳۹۴، ۴۵۳
 حیدرعطایی چهرودی شیرازی، ۴۲۳
 حیدرعلی سمرقندی، ۴۳۹
 حیدرملک کشمیری، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۱
 حیدری، ۳۵۲
 حیدری تبریزی، ۳۴۰، ۴۲۳، ۴۲۵
 حیدری همدانی، ۳۶۷
 حیرت، ۵۳۶
 حیفی ساوجی، ۳۴۰، ۳۴۹
 خ
 خاشع، ۵۳۶
 خاقانی، ۶۰، ۸۳، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۶۵
 ۴۵۰، ۵۵۲، ۵۵۵، ۶۰۵
 خاکسار، ۵۳۷
 خاکی شیرازی، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۳
 خالد، ۴۴
 خالص اصفهانی، ۵۳۷
 خالص مشهدی، ۵۳۸
 خان آرزو ← سراج‌الدین علی خان آرزو
 خان اعظم میرزا عزیز، ۳۸۳
 خان جهان، ۹۷، ۲۴۳، ۳۸۳، ۴۸۰
 خانجهان لودی، ۳۸۸، ۳۸۹
 خان‌خانان، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۴
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲
 ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۷
 ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱-۴۵۴، ۴۵۸
 ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۷۸، ۴۸۸
 خاندان سیمره، ۱۷۸
 خان دوران، ۴۸۳
 خاندیش، ۹۱
 خان‌زمان بهادر، متخلص به‌امانی، ۴۹۲
 خان‌زمان (شاه) میرقاسم‌خان بن امیر
 سیدقاسم بیگلر، ۳۹۱
 خان‌زمان، یعنی علی‌قلی خان شیبانی، ۳۴۷
 خان عریضی، ۴۶۲
 خانی‌خان، ۵۱۶
 خدایارخان، ۵۳۸
 خدایی، ۲۶۹
 خدیجه بیگم، ۲۵۲
 خدیو جم، حسین، ۷۶
 خردزرگر، ۲۹۷
 خرّم ← شاه‌جهان
 خسرو، ۸۷، ۹۷، ۳۸۰، ۴۶۴
 خسروخان، ۸۱، ۲۳۲
 خسروخان چرکس، ۴۵۶
 خسروخان گجراتی، ۸۷

خسرو شاه بن بهرام شاه، ۴	خواجه بایزید، ۱۳۴
خسرو شاه غزنوی، ۲۱	خواجه جان، ۳۴۳
خسرو قایینی، ۳۴۰	خواجه زاده ولی سرهندی، ۳۹۲
(خسرو ملک)، ۲۲	خواجه زاده کابلی، ۲۹۷
خسرو ملک غزنوی، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۴۹	خواجه سفیان، ۲۱۶
خصالی هروی ← به جیدر خصالی هروی	خواجه شمس الدین ترک، ۲۳۷
خضر خان، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۲۳۱	خواجه شیخ سعید، ۱۶۸
خضر خان بن ملک سلیمان، ۱۳۱	خواجه ضیاء الدین، ۲۲۲
خضر خواجه، ۲۸۶	خواجه قاسم، ۳۹۵
خضر (ع)، ۱۹۱، ۳۴۷	خواجه کامل، ۵۴۳
خضری، ۴۲۳	خواجه کلان، ۲۸۱
خلجیان، ۵۴، ۵۵، ۷۹، ۸۱-۸۴، ۸۸، ۹۶	خواجه کلان بیگ، ۲۹۸
۱۲۹	خواجه کوهی، ۴۷۶
خلدی تتوی، ۴۵۷	خواجه یحیی، ۴۳۶
خلفای بنی امیه، ۴۶۹	خواجه بنده نواز ← سید محمد گیسودراز
خلفای راشدین، ۳، ۵۶، ۲۵۴، ۴۶۹، ۴۷۱	خواجه جهان، ۹۱
۴۸۳	خواص خان، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵
خلفای عباسی، ۹۰	خواندمیر، ۲۶۹، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۲
خلفای فاطمی مصر، ۱۷۸	۴۶۲
خلف تبریزی، ۵۶۸	خوشحال، ۴۱۰
خلیق احمد نظامی، ۱۱۰	خوشگور، ۵۵۳، ۵۵۹
خلیل، ۴۱۶، ۵۳۸	خوندیه، ۱۵۸
خلیل الرحمن، ۵۲۳	خیام، ۱۰، ۴۶، ۳۵۷، ۵۱۸
خنجر بیگ، ۳۴۱	
خواجهگان چشت، ۲۳۴، ۲۴۴	د
خواجو، ۲۹۹	داتا گنج بخش، ۲۵
خواجه ابواسحاق، ۱۸۱	داراب بیگ جوای کشمیری، ۴۲۵، ۵۳۴

دولتشاه، ۴۶، ۱۴۶	داراب‌خان، ۴۲۴
دولتشاه بلکابن حسام‌الدین، ۴۸	داراشکوه، محمد پسر شاه‌جهان، ۱۸۳،
دیپی سینگ، ۴۸۳	۴۶۵-۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۰،
دین‌محمد، ۵۹۲	۴۸۳، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۸،
دیوراج، ۷۵	۵۱۲، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۵۲، ۵۶۳
	داریوش هخامنشی، ۲
ذ	دانا، ۵۲۷
ذوالفقار احمد نقوی، ۲۵۱	دانیال، ۳۱۴، ۳۶۰
ذوالفقارخان، ۵۲۱، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹	داودحکیم، ۴۷۳
ذوالفقارخان برادر فرهادخان، ۴۸۸	داودخان، ۵۷۹
ذوالفقارخان بهادر، ۵۵۶	داودشاه، ۳۸۷
ذوالفقار شروانی، ۲۹۵	داور بخش، ۳۵۲
ذوالفقار علی حسینی، ۵۰۹	دتاسی، ۵۵۱
ذوالفقارعلی متخلص به‌مست، ۶۰۶	دخلی اصفهانی، ۳۴۱، ۴۲۳
ذوالنون ارغون، ۳۰۰	درایت‌خان، ۴۸۷
ذوالنون مصری، ۲۱۶، ۲۲۴	دربندی، ۱۵
ذوق، ۵۸۱	درویش حکیم، ۵۶۲
	درویش محمدامن‌آبادی، ۵۷۵
ر	دلاورخان، ۹۱، ۱۶۵
رابعه بصری، ۲۱۶، ۲۳۸	دلرس بانوییگم، ۵۳۹
راجا، ۲۵۶	دمیری، ۳۱۲
راجا درجن، ۶۰۱	دنيسن‌راس، ۳۱۵
راجپوتان، ۳۸۱، ۵۷۷	دوازده امام شیعه، ۴۷۱
راجوعلوی، ۵۷۰	دوایی، ۳۴۱
راجه‌ترنگینی، ۳۲۰	دوری، ۳۱۱
راجه‌خان، ۹۲	دوری هروی، ۳۴۲
راجه شمبهر ناتھ سنگھ، ۴۹۶	دولت‌خان، ۱۷۲

- راجه مان سینگ، ۱۳۸
 راجه گجرات، ۱۰۰
 راجی احمدشه، ۲۷۶
 رازی، ۲۹۸
 راسخ سرهندی، ۵۵۹، ۵۴۱، ۵۳۹
 راقمی، ۳۷۶
 راگهونات سردار، ۵۸۴
 رام راج، ۱۴۶
 رام راجه سوالی، ۵۸۲
 راناسانگا، ۲۶۸
 رانای چتور، ۳۸۰
 رای آندرام، ۵۸۲
 رای بندرابن، ۵۲۱، ۵۱۷
 رای بهارامل، ۵۲۱
 رای پتهورا، ۲۰۹
 رای جاجنگر، ۶۵
 رای ناراین داس، ۵۹۷
 رجا، ۱۳
 رحیم رضا زاده ملک، ۵۰۹
 رزق الله بن سعد الله دهلوی متخلص
 به مشتاقی، ۱۶۴، ۳۳۲
 رس برس پسر خوشحال خان کلاوت، ۵۶۷
 رستم، ۱۹، ۳۲۲
 رستم میرزای صفوی، ۴۰۱
 رسمی قلندری، ۴۲۴
 رسمی یزدی، ۴۲۴
 رشدی، ۴۲۴
 رشکی همدانی، ۴۴۳
 رشوتی، ۲۹۸
 رشیدا ← آقا رشیدا
 رشیدخان معروف به محمد بدیع تونی،
 ۴۸۳
 رشید مکی، ۲۰۹
 رشید وطواط، ۵۵۷
 رشیدی سمرقندی، ۱۶
 رضاقلی خان، ۱۱۴
 رضی الدین، ۷۵
 رضی الدین نیشابوری، ۱۰۰
 رضی دانش، ۴۹۶
 رضیه سلطان، دختر ایلتمش، ۷۷، ۵۴، ۲۹
 رعاندازخان، ۵۱۳
 رفیع الدین، ۵۱۶
 رفیع الدین حسین، ۲۹۰
 رفیع الدین حیدر معمایی، ۴۲۴
 رفیع الدین دهلوی معروف به حاجب
 خیرات، ۱۶۸
 رفیعی کاشانی، ۳۴۲
 رفیعی معمایی، ۳۴۲، ۴۲۴
 رقیه بیگم سلطان دختر میرزاهندال، ۴۶۳
 رکن الدوله سمنانی، ۳۳۹
 رکن الدین، ۱۴۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۶۲
 رکن الدین بن حماد الدین کاشانی، ۲۴۱
 رکن الدین حمزه، ۳۸
 رکن الدین فیروز شاه، ۵۴، ۵۶، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸

- رکن الدین کاشانی، ۲۴۲
 رکن الدین مسعود پسر حکیم نظام الدین علی
 و متخلص به مسیح، ۳۹۴، ۴۷۳، ۴۹۹
 رکن الدین مولتانی، ۱۱۷
 رکن السلطنه خواجه ابوالحسن تربتی، ۵۰۲
 رکن بن محمد بن شهاب معروف
 به اسلام خان، ۱۶۰
 روپ نراین، ۵۱۷
 روح الله حکیم، ۴۱۰
 روح الله خان، ۵۵۹
 روح الله مخاطب به روح الامین پسر ارادت
 خان، ۵۶۴
 روحانی، ۱۶
 روحانی بخارایی، ۶۳
 روحانی سمرقندی، ۶۳
 رودکی، ۵۱۸
 رودلی، ۲۶۰
 روزبه نکتی ← ابوسعید عبدالله بن روزبه...
 روشن اختر نوۀ بهادرشاه، ۵۸۰
 روشن ضمیر، ۵۳۹
 روغنی استرآبادی، ۳۴۲
 رونقی بخاری، ۲۹۹
 رهایی خوافی، ۳۴۳
 رهی نیشابوری، ۳۴۳
 ریچارد کارگلین، ۵۹۴
 ریو، ۴۸۳، ۵۵۱
 ز
 زاهد خان کوکه، ۵۵۹
 زاهدی، ۴۲۵
 زبردست خان، ۵۴۲
 زیروشیانی، ۱۳
 زرین رقم، ۳۱۰
 زکریا، ۲۱۹، ۲۲۱
 زکریا اجودهنی، ۳۱۷
 زمانه بیگ مهابت خان، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۴
 زیب النساء، ۴۸۹، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۳۸
 ۵۳۹، ۵۷۴
 زیج گورکانی، ۳۲۳
 زین الدین خوافی، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳
 ۳۴۳
 زین الدین دمشقی، ۲۲۷
 زین العابدین، ۱۴۹، ۱۶۱
 زین العابدین - سلطان، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۶۹
 زین خان کوکه، ۳۴۳، ۳۷۷
 س
 سابق اصفهانی، ۵۴۰
 سادات، ۱۳۴
 سادات بهکر، ۱۵۹
 سادات علوی، ۱۵۷
 ساسانیان، ۲
 ساعی، ۵۴۰
 ساقی جزایری، ۳۴۴

سعادت پسر مسعود سعد، ۱۴	سالار فخرالدین، ۲۳۶
سعادت خان دکنی، ۴۱۳	سالم کشمیری، ۵۴۱
سعدالدین، ۹۷	سامانیان، ۴، ۳
سعدالدین رهایی، ۳۴۳	سامری تبریزی، ۴۲۵
سعدالدین عور غزنوی، ۲۲	سام میرزا صفوی، ۲۷۲
سعدالدین مجدالاسلام مسعود رئیس، ۵۹	سبحان قلی خان، ۵۵۵
سعدالدین مسعود نوکی، ۲۰	سبکتگین، ۳، ۴، ۳۴
سعدالله خان، ۴۸۵، ۵۲۳	سپاه غیاث الدین بلبن، ۲۳۷
سعدالله سلونی بن عبدالشکور، ۵۲۳	سپهری هروی، ۳۴۴
سعدالله مسیحا پانی پتی، ۴۸۱	ستنامی ها، ۵۱۳
سعد پسر سلمان، ۱۱	ستی التساخانم، ۴۶۸
سعدی، ۶۹، ۷۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲،	سداسکه لال، ۵۹۱
۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۶۵، ۲۷۰، ۲۹۹،	سدیدالدین علی بن عمر غزنوی، ۲۳
۳۰۹، ۳۹۶، ۴۵۰، ۴۵۵، ۵۰۰، ۵۱۵،	سراج الدین اخی عثمان، ۲۵۳
۵۱۸، ۵۲۹، ۵۴۱، ۵۷۰، ۵۹۶، ۵۹۷،	سراج الدین حسین متخلص به عارف، ۳۹۷
۶۰۲، ۶۰۵	سراج الدین عثمان، ۱۱۸
سعیدای اشرف، ۴۸۷	سراج الدین علی خان آرزو، ۵۶۳، ۵۹۴، ۶۰۲
سعیدای گیلانی، ۴۹۷	سراجی خراسانی، ۶۰
سعید ایلچیچیان، ۱۶۳	سرخوش، محمد افضل، ۵۲۲، ۵۵۲-۵۵۴،
سعید ملتانی، ۴۹۸	۵۶۳
سقا، ۲۹۹	سردنيسن راس، ۵۰
سکندر، ۱۳۷	سرمدکاشانی، ۵۱۸
سکندر پادشاه، ۱۳۶، ۱۷۲	سرمدی اصفهانی، ۳۴۴
سکندر پسر شمس الدین، ۹۲	سروری یزدی، ۴۵۷
سکندر سُروری، ۵۴۲	سرهندي، ۲۶۵، ۳۲۵
سکندر سوم، ۱۷۳	سرهنری راسل، ۵۹۲
سکندر شاه، ۸۹	سری وارا، ۱۴۹

- سکندر شاه سور، ۲۸۱
 سکندر گجراتی، ۳۸۶
 سکندر لودی، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۶۹
 سلاطین افغانی هند، ۳۸۷
 سلاطین دهلی، ۹۲، ۱۸۰
 سلاطین مسلمان دهلی، ۳۲۰، ۴۸۲
 سلسله جلایر، ۲۷۹
 سلسله سوری، ۳۳۰
 سلسله صابریه، ۱۸۱
 سلسله مجددیه، ۲۶۲
 سلطان خلیل، ۱۶۳
 سلطان شاه، ۱۳۵
 سلطان علی مشهدی، ۲۶۹، ۲۷۹
 سلطان یعقوب، ۱۴۷
 سلمان، ۳۶۷
 سلمان ساوجی، ۱۴۰، ۲۹۵
 سلوکیان، ۲
 سلیمان، ۱۹، ۱۷۲
 سلیمان جاه، ۲۸۷
 سلیمان شاه، ۲۷۸
 سلیمان شکوه پسر داراشکوه، ۴۹۱، ۵۱۲
 سلیمان منیری، ۵۲۳
 سلیم تهرانی، ۵۳۸
 سلیم ← جهانگیر
 سلیم چشتی، ۲۶۹
 سلیم شاه افغان، ۲۷۳، ۲۹۸
 سلیم فتح پوری چشتی، ۳۳۰
 سلیمه سلطان بیگم، ۲۷۴، ۲۹۴
 سماء الدین، ۱۴۳، ۲۷۷
 سماء الدین رودلوی، ۲۵۵
 سمرقندی، ۴۵
 سنایی، ۱۷، ۱۹، ۸۴، ۱۰۰
 سنجر کاشی، ۴۴۳، ۳۴۵، ۴۵۷
 شوامی بهوپت رای بیغم، ۵۶۳
 سوجان رای کهتری، ۵۲۱
 سودا، ۵۸۱
 سور، ۳۱۹
 سوری، ۳۳۲
 سوری شنسب بن خرنگ، ۳۳
 سهراب، ۱۹
 سهروردی، ۸۳، ۲۵۸
 سهروردیه، ۵، ۹۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۳۱
 ۴۷۱، ۵۶۴
 سهروردیه هند، ۱۸۲
 سهروردیه ملتان، ۷۱، ۱۸۲
 سهیلی، ۲۷۸
 سیاکر، ۷۶
 سیاکر وزیر داهر، ۷۶
 سیام، ۴۸۳
 سید ابراهیم مستوفی، ۲۵۶
 سید حسام الدین راشدی، ۴۰۲، ۴۰۳
 سید حسن، ۵۶۸
 سید حسن غزنوی، ۱۷، ۷۳

سیّد حسین خنگ سوار، ۳۲۱	سیف الدین، ۹۶
سیّد حسین مخاطب به امتیاز خان، ۵۳۷	سیف الدین، ۱۵۲
سیّد خواجگی، ۵۷۳	سیف الدین احمد تفتازانی، ۲۷۵
سیّد رفیع الدین، ۱۷۵	سیف الدین، پسر معصوم، ۵۱۸
سیّد شاه، ۳۴۵	سیف الدین سوری، ۳۵، ۳۰
سیّد شریف جرجانی، ۳۷۲	سیف الدین محمد، ۳۵
سیّد عبدالله، ۵۸۰-۵۷۸	سیف الدین محمود، ۵۶۷
سیّد عبدالله خان جوگان بیگ، ۳۲۳	سیف خان، ۵۲۱
سیّد علی خان، ۴۹۰	سیف علی بیگ، ۲۹۳
سیّد علی خان الحسینی، ۵۱۵	سیکها، ۵۸۷، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸
سیّد علی شیرازی، ۱۴۹	سینگه، ۵۶۱
سیّد علی غضنفر معروف به جارالله، ۱۵۹	سیواجی، ۵۷۷
سیّد قطب الدین بن سیّد شاه بن سیّد محمود	
قادری حسینی مدنی، ۵۷۲	ش
سید محمد بخاری، ۲۴۹	شاپور، پسر محمد شاه، ۲۹۴
سیّد محمد جونپوری، ۱۷۴	شادی خان، ۲۳۱
سیّد محمد گیسودراز، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸	شانی تکلّو، ۴۵۷
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۴۴	شاه اسکندر، ۲۶۲
۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸	شاه بردی، ۲۹۹
سیّد نعمه الله رشوتی، ۲۹۸	شاه بوعلی قلندر ← بوعلی قلندر
سیّدی، ۳۴۵	شاه تراب علی تراب، ۵۸۹، ۵۹۴
سیّد یاسین حموی، ۵۵۵	شاه تقی الدین محمد، ۴۲۰
سیّدیدالله، ۲۵۷	شاه تقی الدین محمد نسابه، ۴۸۸
سیّد یوسف، ۲۶۰	شاه جهان، ۱۸۳، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۷۸
سیّد یوسف حسینی، ۲۵۶	۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸
سیف اسفرنگی، ۵۵۷	۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۳۸
سیف الدوله محمود، ۱۱	۴۴۱، ۴۶۳، ۴۶۴-۴۷۱، ۴۷۳-۴۹۹

شاهزاده شجاع، ۴۶۵، ۵۱۲	۵۰۱-۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۱۹
شاهزاده شهریار پسر جهانگیر، ۳۹۵	۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۷
شاهزاده عظیم‌الشان پسر شاه‌عالم، ۵۲۷	۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۸۱
شاهزاده علاء‌الدین، ۱۴۱	۵۸۷
شاهزاده کام‌بخش، ۵۳۳	شاه جهان دوم رفیع‌الدوله، ۵۸۰
شاهزاده کامگار محمد، ۵۲۵	شاه جهان قدسی، ۵۰۶
شاهزاده محمد، ۵۷	شاه جهانگیر ← جهانگیر
شاهزاده محمد اعظم، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۹	شاه حبیب‌الله، ۱۴۲
۵۴۱، ۵۶۷	شاه حسن ارغون، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۵
شاهزاده مراد، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۵۲، ۴۶۵	شاه حمید، ۵۵۶
۴۹۸	شاه خلیل‌الله، ۱۴۲
شاهزاده مرادبخش پسر شاه‌جهان، ۴۶۹	شاهدی قسی، ۱۴۷
۴۸۵	شاه ذکی‌الدین، ۲۴۷
شاهزاده معزالدین، ۵۲۹	شاهرخ، ۱۳۲، ۱۶۲
شاهزاده معزالدین جهاندار شاه، ۵۶۹	شاه رضی‌الدین، ۱۵۷
شاه زین‌العابدین، ۱۴۹	شاهزادگان تیموری، ۲۶۷
شاه سلطان حسین، ۵۱۹	شاهزادگان راجپوت، ۲۸۳
شاه صفی، ۴۴۸، ۴۶۴، ۵۰۶، ۵۱۰	شاهزاده ابراهیم میرزا، ۴۵۴
شاه طاهر انکوانی (دکنی)، ۳۰۱، ۳۰۲	شاهزاده اعظم پسر اورنگ‌زیب، ۵۱۶، ۵۲۸
شاه طاهر حسینی، ۱۵۷، ۱۵۸	۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۹، ۵۷۵، ۵۷۷
شاه طهماس ولد شاه اسماعیل، ۲۸۴	شاهزاده بلند اختر پسر شهزاده اکبر، ۵۷۴
شاه عالم، ۲۸۷، ۵۱۹، ۵۳۶، ۵۸۵، ۵۸۶	شاهزاده پرویز، ۳۸۳، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۷۸
شاه عالم بهادرشاه، ۵۵۸	شاهزاده خرّم ← شاه‌جهان
شاه غیاث‌الدین، ۳۷۶	شاهزاده خسرو پسر اکبر، ۳۹۰، ۴۰۲
شاه قولی، ۲۷۹	شاهزاده دانیال، ۳۰۷، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۴۶
شاه گلی، ۵۶۰	۴۵۲، ۵۰۲
شاه محمد انسی، ۳۷۸	شاهزاده سلیم ← جهانگیر

شرف‌الدین حسن شفیایی، ۴۹۹	شاه محمد شاه آبادی، ۳۳۰، ۳۱۲
شرف‌الدین دمیاطی، ۷۴	شاه محمود بن محمد شاه بهمنی، ۱۶۷
شرف‌الدین عبدالله عقیق کن، ۴۸۷	شاه‌مدار، ۱۵۹، ۱۶۰
شرف‌الدین علی یزدی، ۲۶۹، ۴۸۴	شاه مظفر، ۲۷۹
شرف‌الدین لاهوری، ۵۲۴	شاه منصور قادری، ۵۹۸
شرف‌الدین محمود شاه تستری، ۲۵۰	شاه میر، ۱۴۹، ۳۱۵، ۴۹۰
شرف‌الملک، ۷۵	شاه میر معیر، ۳۷۷
شریف، ۵۴۲	شاه‌نظریگ اصفهانی، ۴۲۶
شریف آملی، ۳۱۸، ۳۴۵	شاهنوازخان، ایرج، ۲۱، ۴۰، ۳۴۵، ۴۱۰
شریف امامی اصفهانی هروی، ۳۷۰	۴۱۶، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۸۲، ۴۳۶، ۵۳۲
شریف‌بیگ شریف، ۵۴۲	۵۵۰
شریف‌خان دهلوی، ۵۹۴	شاهنوازخان صفوی، ۵۰۴
شریف قزوینی، ۴۰۸	شاهنوازخان (ملک ایرج پسر خان‌خانان) ←
شریف کاشانی، ۴۲۶	شاهنوازخان ایراج
شریف وقوعی، ۴۲۷	شاهوردی خان، ۴۲۰
شطاریه، ۱۸۳، ۲۷۷، ۵۶۴	شایق، ۵۹۸
شفایی اصفهانی، ۴۳۵	شبلی، ۲۱۳، ۲۶۱، ۴۰۹، ۵۱۵
شفیعای یزدی، ۵۱۶، ۵۵۷	شبلی نعمانی، ۳۱۴، ۴۰۷، ۴۶۶
شکرالله خان خاکسار، ۵۳۷، ۵۷۱	شتابی، ۴۵۹
شکرالله شیرازی، ۳۸۶، ۴۸۸	شتابی گنابادی، ۴۲۶
شکرالله، میرزا، ۴۱۰	شتر، ۴۲۶
شکیبی، ۳۰۸، ۴۳۹، ۴۴۳	شجاع، ۵۲۰، ۵۴۱
شکیبی اصفهانی، ۳۹۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۵۳	شجاع‌الدوله نواب اوده، ۵۸۴
شمسائی زرن قلم، ۴۵۸	شرف‌الدین، ۲۳۸
شمس‌الدین، ۷۹، ۹۰، ۹۲، ۱۶۴، ۲۵۳	شرف‌الدین احمد بن یحیی منیری، ۴۲
شمس‌الدین ابراهیم، ۹۲	۱۶۶، ۲۴۷
شمس‌الدین ابراهیم حسن ابورجا، ۱۲۹	شرف‌الدین اصفهانی، ۲۲۰

- شمس الدین اندکانی، ۱۱۸
شمس الدین اودهی، ۲۵۵
شمس الدین ایلتمش ← ایلتمش
شمس الدین بجلی، ۲۳۶
شمس الدین بهرایجی، ۷۸
شمس الدین تبریزی، ۲۳۹
شمس الدین تبریزی معروف به شیرین قلم،
۳۱۰، ۴۹۸
شمس الدین خوارزمی، ۲۲۹
شمس الدین دبیر، ۷۸
شمس الدین رفیع الدرجات، ۵۸۰
شمس الدین صاحب دیوان، ۵۲۹
شمس الدین علی مخاطب به عین الملک، ۳۴۱
شمس الدین کیکاووس، ۵۴، ۹۷
شمس الدین محمد، ۴۱، ۴۶، ۱۶۸
شمس الدین محمد بلخی، ۶۱
شمس الدین محمد گیلانی، ۳۳۳
شمس الدین محمود بداؤنی، ۲۴۹
شمس الدین یحیی، ۱۱۷
شمس بلخی، ۴۲
شمس دبیر، ۵۷، ۷۸
شمس دده عراقی، ۴۲۷
شمس سراج، ۱۲۶
شمس سراج عفیف، ۱۲۵
شمشیرخان استاندار غزنین، ۴۷۰
شنسبانی، ۳۰
شنسبانی غور، ۴۰
شنگل، ۲
شهاب، ۲۷۸
شهاب الدوله والذین محمد بن
رشید الرئیس، ۲۱
شهاب الدین، ۲۲۴، ۲۲۵
شهاب الدین احمد العمری، ۱۸۳
شهاب الدین احمد معمای، ۳۰۱
شهاب الدین امام، ۱۱۷
شهاب الدین بن جمال الدین بداؤنی، ۶۶
شهاب الدین تاج العارفین، ۱۱۷
شهاب الدین حق گو، ۱۱۷
شهاب الدین دولت آبادی، ۹۲، ۱۱۵، ۱۳۹،
۱۶۰، ۲۵۳، ۲۵۵
شهاب الدین سهروردی، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۹،
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۵۰
شهاب الدین صدر نشین، ۸۴
شهاب الدین غوری، ۷، ۳۸، ۴۸، ۲۱۰، ۲۱۷
شهاب الدین فرخ کابلی، ۲۶۲
شهاب الدین محمد شاه جهان، ۴۶۳، ۴۶۴
شهاب الدین محمد غوری، ۱۱، ۳۲۸
شهاب متمره، ۶۶
شهاب مدارانی، ۶۶
شهاب مهمره، ۶۶، ۶۷
شهرت، ۵۴۱
شهرزوری، ۳۱۲
شهریار، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۶۴
شهریار پسر برزو، ۱۹

- شهزاده سلیم ← جهانگیر
 شهزاده عالی گهر به نام جلال الدین شاه عالم،
 ۵۸۴
 شهبسوار بیگ، ۴۴۸
 شهنوازخان پسر خان خانان ← شاهنوازخان
 ایرج
 شهید پسر شاه کاظم، ۵۹۸
 شیبک خان ازبک، ۲۶۸
 شیخ آذری اسفراینی، ۱۴۰
 شیخ احمد، ۲۱۷، ۲۶۱
 شیخ احمد عبدالحق، ۱۴۵
 شیخ الاسلام جمال بسطامی، ۲۱۴
 شیخ الاسلام چشتی، ۳۴۵
 شیخ بابو تاج الدین بکهری، ۲۵۲
 شیخ جام، ۳۷۸
 شیخ جان جونپوری، ۲۶۱
 شیخ حسین، ۲۴۱
 شیخ حمید، ۱۸۳
 شیخ خضر، ۳۵۹
 شیخ داود، ۲۶۰، ۵۱۶
 شیخ راجو، ۲۷۷
 شیخ زاده شهاب الدین، ۱۵۲، ۲۶۰
 شیخ زاده هود، ۱۱۷
 شیخ زاده عاشق، ۱۶۵
 شیخ سلطان تھانیسری، ۲۶۲
 شیخ طاهر، ۱۵۸
 شیخ طبیب برادر مولانا فریدالدین نجومی،
 ۴۱۱
- شیخ عبدالرحمان چشتی، ۴۸۳
 شیخ عبدالله، ۵۱۶
 شیخ عثمان، ۲۱۳
 شیخ محمد، ۲۱۷، ۴۷۳
 شیخ محمدی، ۵۲۲
 شیخ مزید، ۲۶۹
 شیخ یعقوب بن خواجه حسن عاصمی
 کشمیری متخلص به صرفی، ۳۲۹
 شیدا، ۳۹۵، ۴۹۸
 شیرازی، خواجه مولانا، ۳۱۸
 شیرافکن، ۳۸۰
 شیرخان، ۵۱۶
 شیرخان افغان، ۲۸۰
 شیرشاه، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۷۲، ۲۷۷،
 ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۳۰
 شیری، ۳۱۲
 شیری لاهوری، ۳۴۶، ۴۲۸
 شیش، ۳۴
 شیعه، ۳۲۹، ۴۱۶، ۶۰۷
 شیواجی، ۵۱۳
- ص
 صائب، ۳۳۶، ۴۹۸-۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۰،
 ۵۱۹، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۷۲، ۵۸۱
 صائن الدین ترکه، ۴۱۳
 صاحب عالم حسینی واسطی متخلص به
 صاحب، ۵۹۹

- صاحب‌عالم ماره‌روی، ۵۸۹، ۵۹۹
صادق محدث، ۳۴۹
صادقی قندهاری، ۳۴۶
صالح، ۴۷۵
صالح تبریزی معروف به سپهدارخان، ۳۸۴
صالح دیوانه، ۳۴۷
صالح قزوینی، ۵۶۳
صالحه سلطان‌بیگم، ۲۷۴
صالحی هروی، ۳۴۷
صباحیان، ۳۷۷
صبوحی جغتایی، ۳۴۷
صبوری همدانی، ۳۴۷
صدرالدین، ۱۴۴، ۲۴۹
صدرالدین آزرده، ۵۸۹، ۵۹۹
صدرالدین حکیم، ۸۵
صدرالدین خوندمیر، ۲۶۰
صدرالدین دهلوی، ۱۱۸
صدرالدین عارف، ۱۸۲، ۲۲۲
صدرالدین عالی، ۸۴
صدرالدین عصامی پسر فخرالملک، ۱۰۴
صدرالدین محمد، ۴۱۶
صدر جهان، ۳۷۹
صدرجهان بخارا، ۵۴
صدرجهان کمال‌الملک، ۱۰۸
صدر رکن‌الحق، ۱۰۸
صرفی ساوجی، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۸، ۴۵۳
صفا، دکتر ذبیح‌الله، ۷۲، ۲۲۷
صفاریان، ۳
صفویان، ۲۶۸، ۲۸۹، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۸۰
۳۸۳، ۳۹۶، ۴۸۸، ۵۱۹، ۵۴۲
صفوی و گورکانیان، ۲۶۸
صفی اصفهانی، ۳۹۵
صفی‌الدین رودلوی، ۲۵۵
صفی‌الدین کازرونی، ۱۷۹
صفیری ساوجی، ۳۴۹
صلاح‌الدین ساوجی، ۴۲۸
صوفی شمس‌الدین، ۱۳۹
صوفی، مولانا، ۴۱۱
صهبایی، ۵۴۲، ۵۹۴، ۵۹۹
صیدی، ۵۰۲
صیدی بواناتی، ۴۲۸
صیرفی ساوجی، ۳۴۹
صیرفی هندی، ۱۱۴
- ض
- ضحاک، ۳۳
ضمیری صفاهانی، ۳۵۶
ضیای رومی، ۲۱۷
ضیاءالدین، ۸۷، ۲۰۹
ضیاءالدین حسین بدخشی، ۵۲۰
ضیاءالدین رومی، ۲۳۱، ۲۳۲
ضیاءالدین سناسی، ۸۵
ضیاءالدین عبدالرافع بن ابوالفتح هروی، ۲۱
ضیاءالدین نخشبی، ۶۶، ۶۷، ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۴۲
ضیاء برنی ← برنی ضیاء

ط

طارمی، ۳۴۹	۶۰۵، ۵۰۶ ۴۴۳
طالب آملی، ۳۸۱، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۵۸، ۴۶۷	ظہیرالدین ابراہیم، ۴۰۳
۴۹۳، ۵۸۱	ظہیرالدین ابراہیم بحرانی، ۳۳۴
طالب اصفہانی، ۳۴۹، ۴۵۸	ظہیرالدین دہلوی، ۱۰۹
طالعی یزدی، ۳۴۹	ظہیرالدین زیدی، ۱۱۶
طاہر، ۳۲	ظہیر فاریابی، ۶۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۶۵، ۲۹۴
طاہر اصفہانی، ۵۴۲	
طاہر بن الحسین، ۳۲	ع
طاہر سبزواری، ۳۸۷	عابد ظفرآبادی، ۲۴۷
طاہر علی ثقةالملک، ۱۲	عابدی، سید امیرحسن، ۱۶۱، ۲۹۴
طاہر محمد تتوی معروف به «نسیانی»، ۳۹۱	عادل شاہ، ۱۷۰، ۴۱۱، ۴۱۳
طاہریان، ۳۲	عادل شاہیان، ۱۵۰، ۱۵۱، ۴۲۹، ۵۱۳
طیب، شیخ، ۴۱۱	عارف، ۸۴
طریقی ساوجی، ۳۵۰	عارف ایگی، ۳۹۷
طغرای مشہدی، ۴۸۴، ۴۸۵	عارف بقایی، ۴۳۰
طفلی، ۳۹۷	عارف تبریزی، ۵۰۰
طفیلی، ۲۷۸	عارف سیوستانی، ۲۲۷
طلحہ، ۳۲	عارف قندھاری، ۳۱۹
طوسی، قاضی، ۳۱۸	عارف لاہوری، ۵۶۳
طیب، ۵۹۴	عاصم شعیب عبدوسی، ۱۶۷
	عاقل، ۵۴۳
	عاقل خان رازی، ۵۱۹، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۴۴

۵۶۵، ۵۶۶

ظ

ظفرخان، احسن، ۸۱، ۹۰، ۹۱، ۳۹۴، ۴۶۴	عالم، ۲۸۷، ۵۸۴، ۵۸۹
۴۷۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۴۵	عالم کابلی، ۳۴۹، ۳۵۰
ظہوری ترشیزی، ۱۵۰، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۲۹	عالمگیر، ← اورنگ زیب
	عالمگیر ثانی، ۵۸۳-۵۸۴

- عباس بن شیبث بن محمد سوری، ۳۶
عباس بن شیش، ۳۴
عباس سروانی، ۳۱۹
عبّاس صفوی - شاه (اول - دوم)، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۳۱، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۳، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۹
عبّاس گیلانی، ۴۱۳
عبدالاحد، ۲۶۲
عبدالباقی جونپوری، ۵۲۴
عبدالباقی حدّاد، ۴۸۸، ۵۱۵
عبدالباقی قصّه خوان، ۴۵۸
عبدالباقی نایینی، ۴۳۱
عبدالباقی نهاوندی، ۳۸۷، ۳۴۸، ۳۰۸، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۸، ۴۵۸
عبدالجلیل واسطی بلگرامی، ۵۱۷، ۵۵۵، ۵۷۹
عبدالحق بن سیف الدین بن سعد الله ترک بخاری دهلوی، ۱۱۰، ۱۶۴، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۹۰، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۸۷، ۴۶۷، ۴۷۷
عبدالحکیم، ۸۴، ۴۷۴
عبدالحکیم، ۳۴۶
عبدالحکیم سیالکوتی، ۴۷۳، ۵۲۵
عبدالحمید، ۴۷۴
عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد شیرازی، ۱۳
عبدالحمید لاهوری، ۴۰۵، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۵۰۳
عبدالحمی، ۱۷۴
عبدالحمی حبیبی، ۳۲
عبدالحمی حزینی، ۲۹۶
عبدالحمی صدر، ۳۰۵
عبدالحمی مشهدی، ۳۷۱
عبدالخالق، ۵۳۰
عبدالخالق سجاد، ۵۷۴
عبدالخالق غجدوانی، ۵۶۴
عبدالرحمان رشیدایی، ۴۶۸
عبدالرحمان فرمان نویس، ۴۶۸
عبدالرحمن، ۴۸۸
عبدالرحمن بن عوف، ۷، ۴۸
عبدالرحمن صوفی، ۵۵۱
عبدالرحیم، ۳۱۱
عبدالرحیم خان خانان، ۲۶۳، ۲۷۱، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۷۹، ۳۸۷-۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۹۸
عبدالرحیم دهلوی، ۵۶۴، ۵۶۰
عبدالرزاق، ۳۶۲، ۵۹۲
عبدالرزاق گیلانی، ۴۰۸
عبدالرسول بن شهاب قرشی، ۵۷۰، ۵۷۲
عبدالرشید، ۱۲۲، ۳۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۲۴

- عبدالرشید بندر لاهری، ۴۵۹
عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی مدنی
تتوی، ۵۷۲
عبدالرشید بن مسعود، ۳۱
عبدالرشید دیلمی، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۸۷، ۴۸۸
عبدالرشید ملقب به شمس الحق جونپوری،
۵۴۵
عبدالسلام پیامی کرمانی، ۳۳۴
عبدالسلام دیوی، ۴۷۴
عبدالسلام لاهوری، ۳۲۴
عبدالشکور تتوی، ۴۷۹
عبدالصمد، ۲۷، ۲۸۲، ۳۱۰
عبدالصمد بن افضل محمد، ۳۱۶
عبدالصمد سیف الدوله، ۵۵۵
عبدالصمد شیرین رقم ← شمس الدین
تبریزی معروف به شیرین قلم
عبدالعزیز، ۳۱۰، ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۹۰
عبدالعزیز اکبرآبادی، ۵۲۴
عبدالعزیز بن شرمک، ۱۵۲
عبدالعزیز عزت، ۵۲۸
عبدالعظیم، ۴۴۷
عبدالعلی ترخان، ۴۵۶
عبدالعلی محوی اردبیلی، ۴۰۱
عبدالغفور اعظم پوری، ۲۶۱
عبدالغفور لاری، ۱۴۴، ۲۷۵
عبدالغنی تفرشی، ۴۴۳
عبدالفتاح، ۵۷۰
عبدالقادر، ۳۲۰، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۵
۳۴۷، ۳۵۴، ۳۷۰
عبدالقادر بیرم خان، ۳۰۶
عبدالقادر گیلانی، ۱۸۳، ۲۰۹، ۵۳۵، ۵۴۲
۵۴۵، ۵۵۰
عبدالقدوس گنگوهی، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۷
۲۶۱، ۲۶۲، ۳۲۱
عبدالقوی، ۵۱۵
عبدالکریم، ۴۹۴
عبدالکریم بن شیخ فرید انصاری، ۵۶۶
عبدالکریم شیروانی، ۲۴۳
عبدالکریم نیم دهی یا همدانی، ۱۶۲
عبداللطیف، ۱۶۲
عبداللطیف برهانپوری، ۵۲۵
عبداللطیف سلطانپوری، ۴۷۴، ۵۱۵
عبداللطیف قزوینی، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۲۱
۳۲۲
عبداللطیف گجراتی لشکرخانی، ۴۸۵
۵۷۰، ۵۷۱
عبداللطیف یزدی، ۲۴۲
عبدالله، ۷۹، ۲۶۹، ۳۸۷، ۴۱۱، ۴۸۹، ۵۲۵
۵۸۰
عبدالله انصاری، ۲۰۹، ۳۹۸
عبدالله بن صفی، ۱۶۹
عبدالله بن علی الطیب، ۵۷۴
عبدالله بن مقفع، ۲، ۲۷
عبدالله بیابانی، شیخ، ۲۷۷

- عبدالله بیگ، ۶۰۰
عبدالله خان، ۴۵۴، ۴۱۶
عبدالله خان فیروز جنگ، ۴۸۳، ۳۸۷
عبدالله رومی، ۲۲۱
عبدالله سلطان پوری، ۳۲۱، ۱۷۴
عبدالله سلطان سبزواری تتوی، ۴۶۲
عبدالله سیالکوتی، ۵۲۵
عبدالله طالبینی، ۱۴۳
عبدالله غفّاراف، ۳۲
عبدالله قطب شاه، ۵۶۹
عبدالله مشکین، ۴۸۹
عبدالله مشکین رقم، ۴۶۸
عبدالله مطری، ۲۵۰
عبدالله نظام قزوینی، ۳۱۱
عبدالله نیازی، ۱۷۴
عبدالله هاتفی، ۲۷۰
عبدالله یافعی، ۲۵۰
عبدالمعالی متخلص به گرامی، ۵۸۰
عبدالملک سامانی، ۴
عبدالملک عصامی، ۱۰۴
عبدالنّبی، ۱۴۵
عبدالنّبی صدرالصدور گنگوهی، ۳۲۱
عبدالنّبی فخرالزمانی قزوینی، ۳۹۸، ۳۸۴
۴۵۹
عبدالواحد غزنوی، ۲۰۹
عبدالواحد مصری، ۲۲۴
عبدالواسع بن عبدالجامع بن عمران بن ربیع
- غرجستانی جبلی، ۳۹
عبدالواسع هانسوی، ۵۷۴، ۵۹۴
عبدالوهاب قاضی، ۵۲۵
عبدالوهاب متقی، ۳۲۴
عبد مناف، ۲۴۷
عبرت‌ی عظیم آبادی، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴
عبیدالله احرار، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۵
عبیدزاکانی، ۱۱۴
عبیدی، ۳۵۱
عتابی، ۳۵۱
عتابی تگلو، ۴۵۹
عثمان بن عمر بلخی، ۵۷۴
عثمان شیرازی، ۹۲
عثمان مختاری، ۱۹
عثمان هارونی، ۵۵، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۱۱
۲۱۳، ۲۱۴
عرب، ۳، ۱۰۸، ۱۷۷، ۳۴۴، ۴۴۲، ۵۸۲
عرشی خیرآبادی، ۴۳۲
عرفی شیرازی (جنال‌الدین محمد)، ۶۷
۱۴۴، ۳۰۸، ۳۴۸، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۹
۴۱۸، ۴۳۱-۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۵۰
۵۳۶، ۵۵۶، ۵۷۰، ۵۸۱
عرفی کمانگر تبریزی، ۴۳۸
عزالدین صوفی، ۸۵
عزت‌الله، ۵۹۲
عزیز، ۳۵۲
عزیزالدین دهلوی، ۹۶

علاءالدوله، ۲۸۹	عزیزالدین، ۲۰۱، ۵۸۳
علاءالدوله سمنانی، ۱۸۲، ۲۹۶	عزیزالدین ← عالمگیر ثانی
علاءالدین، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۲۵۳	عزیزالله شرفالدین ملقب به بصیرت الله
علاءالدین احمد صابر، ۲۳۰	ابراهیم پوری، ۵۶۴
علاءالدین بن محمد شاه، ۱۳۳	عزیزالله عزیززی، ۳۵۲
علاءالدین بهرام شاه، ۸	عزیز کوکه، ۳۳۵، ۳۷۱، ۳۸۶
علاءالدین بهمنی، ۱۰۴، ۱۵۴	عزیزی، ۳۵۲
علاءالدین پادشاه اسماعیلی، ۵	عسکری، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۲۶
علاءالدین پسر ناصرالدین، ۲۹	عشرتی، ۴۳۴
علاءالدین حسن شاه کانگوی، ۸۹	عشقی خان، ۳۵۳
علاءالدین حسین بن حسین، ۳۵	عصام الدین، ۳۳۹
علاءالدین حسین جهانسوز، ۴۰	عصام الدین اسفراینی، ۳۶۰
علاءالدین خجندی، ۲۲۲	عصامی، ۸۸، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۴
علاءالدین خطاط، ۹۹	عصمت الله بی بی، ۲۱۰
علاءالدین خلجی، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵	عضدالدوله، ۱۰۸، ۱۱۱
۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۶۰	عضدالدوله شیرزاد، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۰
علاءالدین، سلطان، ۹۲، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۳۶	عطاتتوی، ۵۱۹، ۵۴۵
۱۵۴، ۱۶۴، ۲۳۰	عطار، ۲۹۹، ۵۵۷
علاءالدین صابر، ۲۳۷	عطایی معنوی، ۳۹۹
علاءالدین علاءالحق ابن السعد لاهوری	عطاءالله رضوی کشمیری، ۴۶۰
بنگالی، ۲۵۳	عطاء بن یعقوب، ۱۷
علاءالدین علی احمد صابر، ۲۲۷	عظیم الشان، ۵۷۸
علاءالدین غائبی، ۳۹۰	عقیف الدین کاشانی، ۱۱۷
علاءالدین گوالبیری، ۲۶۰	علامه حلی، ۳۲۸
علاءالدین مسعود، ۵۴، ۶۸	علامه کمال الدین، ۹۵
علاءالدین مهدی، ۱۵۲	علامی سعدالله، ۵۱۵
	علائی، ۱۷۴، ۱۷۵

- علاءالدین نیلی، ۲۳۵
علاءالملک تونی، ۴۷۵
علمالدین، ۴۷۵، ۲۳۲
علمالدین جائسی، ۲۵۵
علمالله، ۴۱۲، ۴۵۳
علمی، ۳۵۳
علوی، ۵۴۶
علی، ۵۲۹
علی احمد فرزند مولانا حسین نقشی
دهلوی، ۳۷۳
علی احمد مهرکن، ۴۰۰
علی احمد نشانی، ۳۷۹
علی اصغر خان، ۵۷۴
علی اکبر، ۳۳۶
علی اکبر اله آبادی، ۵۷۴
علی اکبر بن محمد، ۵۷۳
علی اکبر خراسانی، ۴۴۵
علی اکبر سعدالله خانی، ۵۲۳
علی الدین لاهوری، ۵۹۲
علی النقی (ع)، ۲۴۹
علی بن ابی طالب (ع)، ۳۳، ۱۲۱، ۱۵۷، ۲۵۳، ۲۳۷، ۲۲۹، ۲۱۹، ۲۱۳، ۲۰۹
علی بن ابی بکر کوفی، ۷۴، ۳
علی بن عثمان هجویری غزنوی، ۵
علی بن عیسی، ۳۲
علی بن موسی ارضا (ع)، ۲۸۴، ۴۴۲، ۴۶۲، ۵۲۱، ۵۴۹
علی بیگ جلایر، ۲۷۹
علی چمن کشمیری، ۳۱۱
علی حیدر، ۱۱۷
علی خاص، ۱۱، ۱۳
علی خان الحسینی، ۴۸۷
علی سرجاندار، ۵۷
علی شکرریز، ۲۲۷
علیشیرنویی، ۷۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۸
علی عادل شاه، ۳۲۲
علی قلی خان، ۳۸۰
علی قلی خان شاملو، ۴۵۳
علی قلی خان شیانی، ۳۵۴، ۳۶۵
علیم الدین گیسودراز، ۲۴۹
علی متقی، ۳۲۴
علیم خان، ۱۲۷
علی مردان خان، ۴۶۴
علی ملک، ۱۴۰
علی میرزا مفتون پسر میرزا ابوطالب
دهلوی، ۵۹۲
علی نبیره عصام الدین، ۴۸۰
علی همدانی، ۹۶، ۳۲۳
عمادالدوله ابوسعید بابو، ۱۳
عمادالدین حسن، ۳۸۷
عمادالدین ریحان، ۷۸
عمادالدین شقورقانی، ۷۷

عمادالملک، ۹۷، ۱۶۷	عینالملک فخرالدین حسین بن
عماد طارمی، ۴۱۴	شرفالملک، ۴۸
عماد لاری، ۳۵۹	عینالملک ملتانی، ۱۲۱
عمر بن خطاب، ۲۶، ۲۲۳، ۲۶۰	عین ماهرو، ۱۲۱
عمر سماء یحیی الکابلی، ۱۶۸	
عمر شیخ، ۲۶۷، ۲۶۹	غ
عمر یحیی، ۱۳۸	غازی اسیری، ۳۵۴
عمیدالدین لویکی، ۶۰، ۶۸	غازیالدین، ۵۸۳
عنایتالله، ۵۰۷	غازیالدین پسر نظامالملک، ۵۸۴
عنایتالله حارثی جغتایی انصاری، ۵۳۶	غازیالدین حیدر پادشاه اوده، ۶۰۵
عنایتالله حکیم، ۴۷۳	غازی بیگ ترخان، ۳۹۱، ۳۹۶
عنایتالله خان، ۴۸۶	غازی خان، ۲۷۱
عنایتالله کاتب، ۳۵۳	غازی خان بدخشی، ۴۱۲
عنایتالله مونگیری، ۵۲۴	غالب دهلوی، ۵۱۸، ۵۹۰، ۵۹۴، ۵۹۹
عنصری، ۷۳، ۸۳	۶۰۰، ۶۰۴
عوض وجیه، ۴۷۵، ۵۲۵	غباری، ۳۵۴
عوفی، ۷-۹، ۱۵-۱۸، ۲۰-۲۲، ۲۵، ۲۷	غَدَر، ۵۸۴
۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۶-۴۸، ۴۹، ۵۷، ۵۸	غزالی، ۷۶، ۱۹۸، ۵۶۶
۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۵، ۱۶۰	غزالی مشهدی، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۴
عهدی شیرازی، ۳۵۳، ۳۵۴	۳۵۴، ۴۱۶
عیسی ترخان، ۲۸۸	غزنوی، ۳-۵، ۸-۱۳، ۱۵، ۱۷-۱۹، ۲۲
عیسی شیرازی، ۴۶۸	۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۵۰
عیشی، ۵۴۶	۳۵۵، ۴۷۷
عینالقضات همدانی، ۱۹۸، ۲۵۸، ۴۱۱	غلام ثامن، ۵۹۴
عینالملک، ۶۱، ۷۵، ۱۰۶	غلاممحسین، ۶۰۴
عینالملک حسین بن ابوبکر اشعری، ۴۱	غلام علی، ۵۳۳
عینالملک شیرازی، ۳۵۴	غلام علی بن محمد علی دکنی، ۵۴۷

- غلام محمد بن الله یار امرهوی، ۵۷۴
 غلام محیی الدین شایق، ۵۸۹
 غلام محیی الدین قادری، ۵۹۱
 غلام محیی الدین قریشی میرتهی، ۶۰۷
 غلام محیی الدین مخاطب به شایق علی خان
 پسر شاه احمد ابوتراب قادر، ۵۹۸
 غنی، ۲۹۰، ۵۳۴
 غنی امنی، ۳۵۵
 غنی بیگ اسدآبادی، ۴۳۴
 غنی کشمیری، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۴۷، ۵۵۲
 غنیمت، ۵۴۷
 غنی همدانی، ۴۱۸
 غور، ۳۴، ۳۵
 غور شاه، ۳۳
 غوریان، ۱۸، ۳۴-۳۶، ۳۷-۴۰، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۱۶۵
 غیاث الدین، ۳۵، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۷۰، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۳، ۲۲۹، ۲۳۲
 غیاث الدین بلبن، ۳۷، ۵۴، ۵۶، ۶۴، ۷۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۲۲۵
 غیاث الدین تغلق، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۲، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۳۹
 غیاث الدین حسین غزنین، ۳۱
 غیاث الدین دوم، ۸۹
 غیاث الدین شیرازی، ۳۲۲
 غیاث الدین علی قزوینی (آصف خان دوم)، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۹۷
 غیاث الدین غوری، ۴
 غیاث الدین محمد سام، ۱۵، ۳۴، ۴۰، ۶۰
 غیاث الدین نقاش، ۱۶۳
 غیبی شیرازی، ۳۵۶
 غیرتی شیرازی، ۳۵۶
 غیوریگ، ۴۰۱
ف
 فارغی شیرازی، ۳۰۲، ۳۵۶
 فاضل خان، ۴۸۶، ۵۲۱، ۵۷۳
 فانی، ۲۷۸، ۵۴۱
 فتح الله شیرازی، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۲
 ۳۳۴، ۳۵۶، ۴۷۵
 فتح خان، ۸۹
 فتحعلی جالیزی رضوی، ۶۰۴
 فتحعلی شاه قاجار، ۵۹۳
 فخرالدین، ۳۵، ۳۹۹، ۵۷۴
 فخرالدین احمد، ۵۳۶
 فخرالدین تاج الافاضل خالدین ربیع مکی
 طولانی، ۴۴
 فخرالدین حسین بن شرف الملک
 رضی الدین ابی بکر اشعری، ۸
 فخرالدین دهلوی، ۱۹۲
 فخرالدین رازی، ۳۵، ۳۶، ۵۶، ۶۲، ۲۰۵
 فخرالدین زرادی، ۲۳۵

- فخرالدین عراقی، ۵، ۲۲۲، ۲۲۷
 فخرالدین قواس، ۸۴، ۸۵
 فخرالدین گیلانی، ۲۲۱
 فخرالدین مبارک شاه بن حسین مروودی
 غوری، ۱۱، ۳۷، ۴۰
 فخرالدین مبارک غزنوی، ۸۳
 فخرالدین محمد شیرازی، ۴۷۵
 فخرالدین مسعود، ۳۵، ۴۶
 فخرالزمان، ۳۹۸
 فخرالزمان بدرالدین محمد چاچی، ۱۰۲
 فخرالملک، ۱۰۴
 فخرالنساء، ۲۸۴
 فخرمدبتر، ۵۰، ۷۴
 فخری هروی، ۲۸۸
 فدایی خان کوکه، ۵۱۴
 فدایی خان و مخاطب به اعظم خان، ۵۲۳
 فرامرز پسر رستم، ۱۹
 فرانسوگودلین، ۵۹۰
 فرانسویان، ۵۸۵، ۵۸۷
 فرّخ زاد، ۱۱
 فرّخ زاد بن مسعود بن محمود، ۳۸
 فرّخ سیر، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۵۵، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳
 فرّخی، ۴۷
 فردوسی، ۲، ۱۹، ۳۳، ۴۰، ۴۷، ۲۶۹
 ۲۷۱، ۳۰۵، ۴۴۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۱۸
 فردوسیّه، ۹۵، ۵۶۴
 فردوسی هند، ۱۰۴
 فرشته، ۹۰، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۲۷
 فرقدی، ۴۰
 فرهادخان قرامانلو، ۳۸۶، ۴۱۷، ۴۸۸
 فرهنگ ابراهیم شاهی، ۱۶۸
 فرید، ۱۷۱، ۱۷۲
 فریداحول، ۴۱
 فریدالدین، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۴۱۲
 فریدالدین عطار، ۲۱۹
 فریدالدین گنج شکر، ۸۲، ۸۵، ۱۱۵، ۱۱۸
 ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۰، ۵۶۲
 فرید بخاری ملقب به مرتضی خان، ۳۸۰
 ۳۸۳
 فرید بکهری، ۴۸۲
 فرید دهلوی، ۴۷۵
 فرید مرتضی خان بخاری، ۲۶۲، ۲۶۳
 فریدون، ۸۹
 فسونی یزدی، ۳۵۷
 فصیحی انصاری هروی، ۴۶۰
 فضایل خان میرمنشی، ۵۳۸
 فضل الله اینجو، ۹۰
 فضل الله بدخشی، ۴۴۶
 فضل الله خان، ۵۷۳
 فضل الله فضلی قزوینی، ۳۶۸
 فضل امام، ۶۰۱
 فضل بن روزبهان، ۳۲۸
 فضل بن سهل، ۳۲

- فضل عظیم، ۵۸۹، ۶۰۱
 فضلی ملتان، ۶۲
 فغفور لاهیجانی، ۴۰۰، ۴۳۵، ۴۶۰
 فغفوری، ۳۸۴
 فقیرالله بدخشی مخاطب به سیف خان حاکم
 اله آباد، ۵۵۶
 فقیرالله سیف خان، ۵۶۷
 فقیر محمد، ۵۹۱
 فقیه علی بن ابراهیم، ۲۷
 فکری مشهدی، ۳۵۷
 فکری نوربخشی، ۳۰۲
 فنایی، ۳۵۸
 فنایی کشمیری، ۵۴۹
 فوج بهادرشاه، ۵۷۹
 فهمی استرآبادی، ۳۵۸
 فهمی تهرانی، ۳۵۸
 فهمی رازی، ۳۵۸
 فهمی سمرقندی، ۳۵۹
 فهمی طرشتی، ۳۵۸
 فهیم الدین فهمی، ۴۳۶
 فیروز تغلق، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۱۰
 ۱۱۱، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۶، ۲۴۸
 فیروزخان، ۱۷۲، ۱۷۳
 فیروزخان بن ملک تاج الدین ترک، ۱۶۲
 فیروزشاه بهمنی، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۶۶-۶۸
 ۷۹، ۸۱، ۹۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۷
 ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۵
 ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۷۳
 ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۶
 فیروزشاه خلجی، ۷۹
 فیروزه کابلی، ۳۵۹
 فیضا، ۵۰۴
 فیض الله بن زین العابدین بنیانی، ۱۶۳
 فیضان، ۵۴۱
 فیضی، ۳۴۸
 فیضی اصفهانی، ۳۶۰
 فیضی تربتی، ۳۶۰
 فیضی سرهندی، ۳۲۴، ۳۶۰، ۵۷۳
 فیضی فیاضی، ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۴۰، ۳۵۹
 ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۹، ۴۰۹، ۴۲۸، ۴۳۲
 ۵۸۱، ۵۹۱، ۶۰۷
- ق**
 قآنی، ۵۱۸
 قادری، ۳۲۸، ۴۳۶
 قادریه، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۲۵، ۴۷۱، ۴۷۳
 ۵۰۸، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۶۴، ۵۶۶، ۶۰۸
 قاسم ارسلان، ۳۶۲
 قاسم انوار، ۲۹۹، ۳۰۰
 قاسم بن محمد ثقفی، ۳
 قاسم بیگ اخگر، ۵۳۰
 قاسم بیگ تبریزی، ۴۶۳
 قاسم تاشکندی، ۴۱۰
 قاسم خان، ۴۰۵، ۴۷۷، ۴۶۴، ۴۷۸

قاسم علی، ۵۹۴	قرامطه، ۷۷
قاسم علی فرزند حیدر بقال، ۳۵۴	قزلباش خان امید، ۵۷۸
قاسم کاهی، ۳۷۴، ۳۳۵، ۳۰۲	قزوینی، ۳۲
قاسم گنابادی، ۳۴۰	قطب الدین، ۵۴
قاسم منیژه (منیجه)، ۴۰۵	قطب الدین، ۵۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۱
قاسمی، ۲۷۸	قطب الدین ایبک، ۳۶، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۸
قاضی اثیر، ۵۷	۷۳
قاضی القضاات شرف الملک، ۷۳	قطب الدین بختیار کاکي ← بختیار کاکي
قاضی بهاء الدین، ۱۰۴	قطب الدین برهانپوری، ۵۲۵
قاضی تنوخی، ۴۹	قطب الدین حسن، ۳۴
قاضی جمال، ۱۴۹	قطب الدین خان، ۳۷۹
قاضی راجه، ۱۵۲	قطب الدین خلجی، ۱۰۰، ۲۳۱
قاضی صیرفی، ۱۱۴	قطب الدین دمشق، ۲۵۱
قاضی عبدالسلام، ۲۶۶	قطب الدین رازی، ۴۷۷
قاضی عبدالمقتدر، ۱۵۳	قطب الدین سلطان شاه، ۶۰
قاضی عضد، ۱۱۷	قطب الدین شکرالله، ۳۱۵
قاضی یحیی، ۲۸۹	قطب الدین شمس آبادی، ۵۲۶
قاینی، ۳۴۰	قطب الدین کاشانی، ۲۱۸
قباچه ← ناصرالدین قباچه	قطب الدین مبارک خلجی، ۸۱، ۸۲، ۹۹
قبلان بیگ ماوراءالنهری، ۴۳۶	قطب الدین محمد غورشاہ، ۳۴
قبیلۀ لاجین، ۹۶	قطب الدین منور، ۱۱۷، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۴
قتلغ نگار خانم، ۲۶۹	قطب الملک، ۴۰۸
قدرت، ۶۰۸	قطب الملک عبدالله، ۵۷۹
قدرخان، ۹۲، ۱۳۳، ۱۶۵	قطب شاه، ۳۹۸
قدسی کربلایی، ۳۷۴	قطب شاه دکنی، ۳۷۶
قدسی مشهدی، ۴۶۷، ۵۰۲، ۵۸۱	قطب شاه سلطان ابراهیم قلی، ۳۴۸
قراری گیلانی، ۳۶۲	

- قطب‌شاه عبدالله، ۴۹۷
 قطب شاهیان، ۵۱۳، ۵۶۹
 قطب هانسی، ۵۲۵
 قلقشندی، ۹۵
 قلندریه، ۵۶۴
 قلیج‌خان معروف به نظام‌الملک، ۵۸۰
 قلیج محمدخان، ۳۴۵، ۴۱۰
 قمرالدین، ۴۲، ۶۰۷
 قندی، ۳۶۳
 قواس (کمانگر) غزنوی، ۸۶
 قوام‌الدین ابراهیم فاروقی، ۸۶، ۱۶۵، ۱۶۶
 قوام‌الدین جعفر آصف‌خان قزوینی، ۳۹۵
 قوام‌الدین جعفر بیگ، برادرزاده میرزا
 غیاث‌الدین علی، ۳۹۲
 قوام‌الدین عبدالله پسر نظام‌الدین علی طبّاخ،
 ۴۳۷
 قوام‌الدین نوربخشی، ۳۰۲
 قول محمد، ۲۷۹
 قیدی شیرازی، ۳۶۳
- کامگار حسینی، ۳۸۷
 کامی سبزواری، ۴۱۸، ۴۳۶
 کامی شیرازی، ۳۹۲، ۴۶۰
 کامی قمی، ۳۶۳
 کبرویه، ۴۷۱
 کبیر، ۱۳۹
 کبیرالدین، ۶، ۲۲۲، ۴۴۲
 کُتلوخان، ۹۷
 کرشن جی (Kirsin Jee)، ۳۱۲
 کریم‌الدین سمرقندی، ۱۱۸
 کریم‌خان چهلجری، ۵۹۱
 کشلی‌خان، ۵۷
 کشن جوتشی، ۳۱۳
 کشن دیال کهتری دهلوی، ۵۹۱
 کلاهی، ۳۶۴
 کلایو (Robert Clive)، ۵۸۴، ۵۸۵
 کلیم‌الله، ۵۲۲
 کلیم‌الله دهلوی، ۲۰۳
 کلیم کاشانی، ابوطالب، ۴۶۷، ۴۸۱، ۵۰۲
 ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۳۴، ۵۸۱
 کمال‌الدین اسماعیل، ۱۰۰
 کمال‌الدین اصفهانی، ۵۰۰
 کمال‌الدین جسمی همدانی، ۴۳۷
 کمال‌الدین حسین خوارزمی، ۳۳۰
 کمال‌الدین حسین شیرازی، ۴۱۲
 کمال‌الدین حسین صوری، ۳۴۷
 کمال‌الدین زاهد، ۲۰۷، ۲۲۹
- ک
 کاشفی، ۵۴۹
 کاکلی، ۲۱۴
 کامبخش، ۵۷۷
 کامران، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۹
 ۳۶۸
 کامران بیک گویای کشمیری، ۴۲۵

- کمال الدین شیروانی، ۳۲۲
 کمال الدین عبدالرزاق بن جمال الدین
 اسحاق سمرقندی، ۱۶۲، ۱۶۳
 کمال الدین علامه دهلوی، ۱۱۸
 کمال الدین علی شاه، ۲۱۹
 کمال الدین کامل جهرمی، ۴۳۷
 کمال الدین کرمانی، ۲۰۱
 کمال الدین کشمیری، ۴۷۳، ۵۲۵
 کمال الدین محمد، ۲۱۹
 کمال الملک، ۱۳۲
 کمال صفی حسینی، ۱۵۹
 کمال کهتکی، ۲۶۲
 کمال منجم، ۴۷۶
 کنبوه، ۱۴۳
 کهتوگجراتی، ۱۶۰
 کیخسرو اسفندیار، ۵۰۹
 کیقباد، ۹۷
 کیومرث، ۴۷۶
- گ
 گدایی، ۴۳۸
 گدایی دهلوی، شیخ، ۲۸۵
 گدایی کنبوه، ۱۷۴
 گرمی، ۵۵۰
 گردیزی، ۳۱
 گزاکوون، ۳۱
 گلبدن بیگم، ۲۸۵، ۲۸۶
- گلنش خان، ۵۶۹
 گلرخ بیگم، ۲۷۴
 گنج شکر ← بابا فرید گنج شکر
 گنگادهر، ۳۱۳
 گورکانیان، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۵۹۲
 گورو گویند سینگه، ۵۶۱
 گورونانک، ۱۳۹
 گیسودراز ← سید محمد گیسودراز
- ل
 لاس اکبرآبادی، ۵۲۲
 لالایک چندربهان، ۶۰۲
 لال رام، ۵۸۳
 «لاوه» یا «لاه» پسر رame، ۱۰
 لایق جونپوری، ۵۵۱
 لجهمی رام دهلوی، ۵۹۴
 لطف الله خان نثار معروف به نصرت الله، ۵۷۵
 لطف الله مهندس، ۴۶۶، ۵۱۶، ۵۵۱
 لطفی تبریزی، ۴۰۰، ۴۳۸
 لطفی منجم، ۳۶۴، ۳۷۶
 لطیف الدین زکی، ۴۵
 لعل بهاری، ۵۶۷
 لعل بیگ لعلی بدخشی، پسر شاه قلی سلطان
 بدخشی، ۳۶۴
 لعلی، ۳۱۴، ۳۶۴
 لقایی استرآبادی، ۳۶۵
 لقمان بن شیخ عثمان، ۵۴۹

- لنگاست، ۳۵۹
 محب علی سندی، ۴۳۹
 لوایی سبزواری، ۳۶۵
 محترم، ۵۵۳، ۵۵۲
 لودیان، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۴،
 محترم بیگ، ۳۷۱
 ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۳۲
 محتمش کاشانی، ۳۴۸، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۲۸،
 ۴۵۲
 لومکی، ۶۸
 محدث دهلوی ← عبدالحق بن سیف الدین
 لون گرن، ۳۳۶
 بن سعد الله...
 لیس، ۴۷۴
 محسن علی، ۶۰۳
 محسن فانی، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۴۱
 محفوظ الحق، ۴۷۲
 م
 محمّد، ۳۴، ۱۲۸، ۲۵۶، ۲۸۸، ۵۴۹
 ماهان بیگم، ۳۱۳
 محمّد ابراهیم، ۱۲۷، ۲۵۲
 ماهر اکبر آبادی، ۵۵۲
 محمّد استرآبادی، ۴۱۰
 ماهم بیگم، ۳۱۴
 مأمون، ۳۲
 محمّد اسلم خان، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۳
 مبارزخان، ۱۷۳
 محمّد اشرف خواجه سرا، ۴۸۹
 مبارک، ۳۶۰
 محمّد اعظم، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۸۲
 مبارک الله، ۵۵۸
 محمّد افضل بخاری، ۴۸۴
 مبارک الله واضح، ۵۷۸
 محمّد افضل حسینی، ۴۷۶
 مبارک شاه، ۱۱، ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۸۱، ۹۲، ۱۱۵
 محمّد افضل سرخوش ← سرخوش، محمّد
 مبارک ناگوری، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۵۹
 افضل
 مثلی، ۴۳۹
 محمّد اکبر ← اکبر (جلال الدین، شاه)
 مجاهد شاه، ۹۰
 محمّد اکبر ارزانی، ۵۷۴
 مجد الملک، ۲۴۷
 محمّد اکبر دوم، ۵۸۶
 مجدّد الف ثانی ← احمد سرهندی معروف
 به مجدّد الف ثانی
 محمّد اکبر شاه ثانی پسر شاه عالم، ۵۸۴
 مجدّدیه، ۵۱۸
 محمّد اکبر علی بن کفایت خان، ۴۸۹
 محب الله، ۲۴۴
 محمّد اکرام، ۵۱۹
 محمّد اکرم لاهوری، ۵۲۵
 محب الله اله آبادی، ۵۰۸، ۵۷۴

- محمد امام، ۸۵، ۲۳۳
 محمد امین، ۴۱۲
 محمد امین بن دولت محمد حسینی، ۳۸۴
 محمد امین طالقانی، ۴۴۱
 محمد امین قزوینی، ۴۷۶، ۴۸۵، ۵۰۳
 محمد امین قطب الملک، ۴۰۹
 محمد امین مشهدی، ۳۱۱
 محمد ایوب قادری، ۲۵۱
 محمد باقر، ۴۱۲، ۵۰۶
 محمد باقر بن شرف الدین لاهوری حسینی، ۵۶۶
 محمد باقر خراسانی، ۵۹۳
 محمد باقر علی خان، ۵۹۲
 محمد باقی بالله ← محمد باقی نقشبندی
 محمد باقی نقشبندی دهلوی معروف
 به خواجه باقی بالله، ۱۸۲، ۲۶۲، ۲۶۶
 محمد براری امی بن محمد جمشید، ۵۷۱
 محمد بن ابوالقاسم، ۱۶۰
 محمد بن احمد، ۵۶۲
 محمد بن تغلق، ۴۲، ۸۸، ۹۱، ۹۳-۹۶،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۴۸
 محمد بن جعفر مکی حسینی، ۱۵۶، ۲۴۵
 محمد بن حمید الطاهری، ۳۲
 محمد بن داود بن محمود، ۱۶۶
 محمد بن رستم، ۸۶
 محمد بن سام غوری، ۲۳، ۴۰، ۱۸۱
 محمد بن عارف، ۲۶۱
 محمد بن عبدالله بن عین الملک، ۴۷۲
 محمد بن عبدالله (ص) ۷، ۴۸۷، ۵۰، ۵۶،
 ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۹۰،
 ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷،
 ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۶۵، ۳۳۱، ۳۶۹،
 ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۳۶
 محمد بن علی بن محمد مسکین قاضی
 سمرقندی، ۲۸۷
 محمد بن عمر فرقندی، ۴۰
 محمد بن غیاث الدین، ۸۹
 محمد بن فاضل بن، ۵۷۵
 محمد بن قاسم، ۷۵
 محمد بن قوام بن رستم، ۶۴، ۱۰۸، ۵۷۱
 محمد بن لاد دهلوی، ۱۶۶
 محمد بن لعل بیگ، ۵۷۴
 محمد بن محمد سعید انصاری، ۵۷۴
 محمد بن منصور بن سعید بن ابوالفرج ملقب
 محمد بن ناصر، ۱۷
 محمد بن ناصر علوی، ۱۷
 محمد بیرم خان خانان، ۲۹۳
 محمد پسر احمد، ۳۱۷
 محمد پیشگی قادری، ۵۶۵
 محمد تغلق، ۱۵۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۹،
 ۲۴۳، ۲۵۰
 محمد تقی، ۵۴۳

- محمد تقی مجلسی، ۴۸۹، ۵۲۷
 محمد جامه باف، ۳۵۷
 محمد جان قدسی، ۴۸۲، ۵۰۵
 محمد جعفر شیرازی، ۵۱۱
 محمد جعفر کفایت خان، ۴۸۷، ۴۸۹
 محمد جلال الدین طباطبایی، ۴۷۰
 محمد جمیل، ۵۱۶
 محمد جونا، ۱۴۰
 محمد جونپوری، ۵۲۴
 محمد جهانگیر، ۴۴۴
 محمد حسین، ۵۱۶
 محمد حسین آزاد، ۳۲۳
 محمد حسین آشوب، ۵۰۷
 محمد حسین خان، ۳۶۹
 محمد حسین خلف تبریزی، ۴۸۶، ۵۹۴، ۶۰۰
 محمد حسین کشمیری، ۴۸۹
 محمد حسین لاهیجی متخلص به فغفور، ۴۳۵
 محمد حسینی، ۱۵۱
 محمد حکیم، ۳۵۹
 محمد حنفیه، ۵۳۵
 محمد خان بن فرید خان بن خضر خان، ۱۳۲
 محمد خان کلان، ۳۶۷
 محمد خیوشانی، ۲۹۹
 محمد خلیل، ۵۴۰
 محمد خلیل متخلص به صاحب، ۵۳۸
 محمد خوشنویس، ۴۹۱
 محمد داراشکوه ← داراشکو، محمد پسر شاه جهان
 محمد دهلوی، ۳۶۵
 محمد رضا، ۵۷۸، ۵۹۰
 محمد رضا ابوالفضل شیرازی، ۵۷۵
 محمد رضا بن محمد یوسف، ۵۷۵
 محمد رضا شکیبی اصفهانی، ۴۲۷
 محمد رضا لاهوری، ۵۷۰
 محمد رضا متخلص به نجم، پسر ابوالقاسم طباطبا، ۶۰۲
 محمد رضای تاج مشهدی، ۴۱۳
 محمد رضی الدین، ۵۷۵
 محمد رفیع باذل مخاطب به رفیع خان، ۵۲۹
 محمد روشن ذهنی تنوی، ۴۶۱
 محمد رومی، ۱۴۹
 محمد زاهد، ۲۹۹، ۴۷۷، ۵۵۳
 محمد زمان خان، ۴۸۱، ۵۲۲
 محمد زمان راسخ پسر میرعماد، ۴۸۱، ۵۳۹، ۵۵۶
 محمد زمان رضوی مشهدی، ۴۴۴
 محمد زمان مشهدی، ۵۴۸
 محمد ساتی مستعد خان، ۵۴۲
 محمد، سالطان، ۹۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۷۲، ۲۵۲
 محمد سراج، ۲۲۷
 محمد سعد، ۵۷۰

- محمد سعید اشرف مازندرانی، ۵۱۵، ۵۳۹
 محمد سعید اعجاز، ۵۲۸
 محمد سعید ملتانی، ۴۹۸
 محمد سلیم ملقب به ابوالمظفر نورالدین
 محمد جهانگیر ← جهانگیر
 محمد سوری، ۳۴
 محمد سیستانی، ۱۴۹
 محمد شاه، ۷۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۹۳، ۵۵۵،
 ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳
 محمد شاه بهمنی، ۱۵۴
 محمد شاه دوم، ۸۹
 محمد شجاع، ۴۷۱، ۴۹۷
 محمد شریف، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۲
 محمد شریف پسر دوست محمد، ۳۸۸
 محمد شریف تتوی، ۴۶۱
 محمد شریف دکنی، ۴۷۷
 محمد شریف سرمدی، ۳۴۴
 محمد شریف معیرخان، ۴۸۱
 محمد شریف نجفی یا حنفی، ۴۷۷
 محمد شریف وقوعی نیشابوری، ۴۲۷
 محمد شمس الدین خان کلان، ۳۵۵
 محمد شیبانی، ۱۲۵
 محمد شیر، ۶۸
 محمد شیرازی، ۵۵۷
 محمد صادق اختر، ۵۸۹، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۶
 محمد صادق دهلوی، ۴۷۷
 محمد صادق سورتی، ۴۷۸
 محمد صالح، ۴۸۴، ۴۹۱، ۵۰۰
 محمد صالح اصفهانی، ۴۷۸
 محمد صالح حسینی کاشفی ترمذی، ۴۸۴
 محمد صالح خلیفه محمد نوشه گنج بخش،
 ۵۴۸
 محمد صالح کنبو، ۴۶۳، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۶،
 ۴۹۲
 محمد صالح مازندرانی، ۴۸۹
 محمد صالح مشکین قلم، ۴۸۰
 محمد صدرا علی احمد حسن دبیر عبدوسی
 ملقب به تاج و متخلص به اختان، ۱۱۹
 محمد صوفی مازندرانی، ۴۶۱، ۴۸۵
 محمد طالب آملی مشهور به طالب، ۳۹۶
 محمد طاهر آشنا، ۴۷۸، ۵۰۳، ۵۰۷
 محمد طاهر بوهره، ۵۲۵
 محمد طاهر حسینی کاشانی، ۵۴۶
 محمد طاهر کشمیری متخلص به «غنی»،
 ۵۰۳
 محمد طاهر وزیرخان، ۵۲۹
 محمد عابد معروف به مغنی، ۵۷۰
 محمد عادل، ۱۷۳
 محمد عادل شاه سوری، ۳۰۷
 محمد عارف، ۲۶۱
 محمد عارف بقایی، ۴۳۰
 محمد عبدالغنی، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۷
 محمد عربی محدث، ۴۸۰
 محمد عطا، ۲۱۸

- محمدعلی اصفهانی، ۴۴۰
 محمدعلی صدرامین، ۶۰۵
 محمدعلی کشمیری، ۴۱۳
 محمدعلی ماهر اکبرآبادی، ۵۰۹، ۵۰۳
 ۵۵۳
 محمدعلی ملقب به صدرامین پسر
 سیداحمدعلی خان بداؤنی، ۵۹۴
 محمد عوفی ← عوفی
 محمد عیسی جونپوری، ۱۶۰
 محمد غزالی ← غزالی
 محمد غوث خان متخلص به اعظم، ۵۹۰
 محمد غوث گوالیاری، ۱۸۳، ۲۷۷، ۶۰۶
 محمد غوری، ۳۶، ۱۲۹
 محمد غیاث الدین پسر جلال الدین، ۶۰۳
 محمدفاضل، ۲۸۷، ۴۷۹، ۵۴۶
 محمدقاسم، ۷۵
 محمدقاسم اسیر ورامینی، ۴۴۶
 محمدقاسم اصفهانی، متخلص به سراج و
 معروف به سراجا، ۴۳۳، ۴۴۰
 محمدقاسم بن شریف خان، ۵۷۴
 محمدقاسم خان میربحر، ۳۷۱
 محمدقاسم فرشته، ۱۵۵، ۱۵۸
 محمدقاسم گیلانی، ۳۸۴، ۳۸۸، ۴۱۳
 محمدقاضی، ۲۷۵
 محمد قدرت الله خان گوپاموی، ۵۸۹، ۶۰۱
 ۶۰۸
 محمدقلیخان، ۴۴۱
 محمدقلی خان پسر مرتضی قلی خان پرناک،
 ۴۴۵
 محمدقلی سلیم طرشتی تهرانی، ۵۱۰
 محمد قنوجی، ۵۱۵، ۵۲۴
 محمد کابلی، ۳۰۳
 محمد کازرونی، ۱۴۸
 محمد کاشی، ۴۹۱
 محمدکاظم صاحب، ۵۵۴
 محمد کامل، ۶۰۱، ۶۰۸
 محمد کرامت علی دهلوی، ۵۹۳
 محمدلطیف ملک، ۷۲
 محمد متخلص به عاقل، ۵۴۳
 محمد مراد، ۵۵۱
 محمد مراد زرین قلم (ظاهراً شیرین قلم)،
 ۴۹۰
 محمد مراد قدسی، ۴۴۰
 محمد مراد کشمیری، ۴۹۰
 محمد مصطفی، ۵۴۵
 محمد مصطفی خان، پسر عظیم الدوله
 سرفرازالملک نواب مرتضی علی خان
 بهادر مظفرجنگ، ۵۹۷
 محمد معصوم، ۵۵۶
 محمد معصوم بهکری، ۳۲۵، ۴۵۹
 محمد معصوم فرزند میرسید صفایی، ۳۷۲
 محمد مقیم، ۴۳۷، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰
 محمد مقیم دارابی، ۴۴۰
 محمد مکی، ۱۵۹

محمّد موسی، ۴۹۰	محمود بن شیخ ضیا، ۱۶۷
محمّد میر، ۱۸۳	محمود بن عمر هروی، ۷۴
محمّد مؤمن طالقانی، ۴۴۱	محمود بن ناصر الدّین، ۴۷
محمّد مؤمن عرشی، ۳۰۰	محمود بیگ، ۳۵۰
محمّد ناظم نام، ۳۲	محمود جونپوری، ۴۸۶
محمّد نجفی، ۳۵۱	محمود خان ترخان، ۳۲۵
محمّد ندرخان، ۵۰۸	محمود خان لودی، ۲۶۸
محمّد نعیم، ۵۷۱	محمود شاه، ۱۷۲
محمّد وارث لاهوری، ۴۷۹، ۵۰۳	محمود شاه بن محمّد شاه، ۱۶۱
محمّد هادی، ۳۸۲	محمود شاه بهمنی، ۹۰
محمّد هاشم تسلیم شیرازی، ۵۵۴	محمود شاه بیغرا، ۱۶۳
محمّد هاشم قصّه خوان، ۴۴۷	محمود شاه تغلق، ۱۰۶، ۱۰۹
محمّد هاشم گیلانی، ۴۸۰	محمود شاه خلجی، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵
محمّد هدایت حسین، ۲۸۴	۱۶۰، ۱۶۶، ۲۱۱
محمّد همدانی، ۴۳۷	محمود شبستری، ۲۲۸
محمّد یارخان آفی، ۵۸۹، ۵۹۵	محمود شیرازی، ۲۵۲
محمّد یعقوب، ۵۲۵	محمود غازی، ۱۰۹
محمّد یوسف، ۲۷۵، ۳۶۵	محمود غزنوی، ۱۰۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۳
محمّد یوسف اتکی، ۴۷۹	۳۶۲
محمّد یوسف طبعی، ۴۴۷	محمود فقیه، ۲۷۷
محمّد یونس لاهوری، ۵۷۱	محمود گاوآن، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۲
محمود، ۴، ۱۳، ۳۴، ۲۴۲، ۴۴۱، ۴۷۹	محمود منشی متخلّص به محوی، ۳۶۶
محمود اصفهانی، ۲۰۹	محمودیان، ۳۹
محمود ایاز، ۱۷۰	محمود یحیی، ۲۴۲
محمود بحری دکنی، ۵۶۵	محوی، ۳۶۶
محمود بن اسحق الشهابی، ۲۷۳	محوی اردبیلی، ۴۰۱، ۴۶۱
محمود بن سعد بلخی، ۷۴	محوی همدانی، ۳۶۶

مرتضی علمی، ۳۵۳	محیی الدین، ۹۶
مرتضی متخلص به بینش مشهدی، ۶۰۶	محیی الدین بن حسین رضوی حسینی، ۱۶۰
مرتضی واعظ ملتانی، ۵۲۶	محیی الدین بن عربی، ۱۸۲، ۲۵۸، ۳۱۸، ۵۴۵
مرزا کامران، ۲۸۵	محیی الدین طوسی، ۱۴۰
مرشد بروجرودی، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۴۱	محیی الدین کاشانی، ۸۵، ۱۹۹، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۳۵
۴۴۲، ۴۵۸، ۴۴۵	مختاری غزنوی، ۱۸
مرهت‌ها، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۷	مخدوم‌الملک، ۱۷۵
مسعود، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۴	مخدوم تتوی، ۵۷۳
مسعود بن ابراهیم غزنوی، ۴، ۹، ۱۱، ۲۰	مخدوم شریفی، ۳۲۹
مسعود پسر محمود غزنوی، ۴، ۸، ۵۶۳	مخدوم محمد گیلانی، ۱۸۳
مسعود تهرانی، ۳۳۳	مخفی خراسانی، ۵۴۰
مسعود سعد سلمان، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۹، ۲۰	مخفی رشتی، ۵۴۰
۲۵، ۷۳، ۴۳۵، ۴۴۴	مخلص خان پیدا، ۵۳۸
مسلمانان، ۲۶۲، ۲۶۵	مدا، ۱۷۲
مشرقی، ۴۴۲	مداریه، ۵۶۴
مشفق بخارایی، ۳۶۷، ۴۱۴	مدامی بدخشی، ۳۵۲، ۳۶۷
مصطفی بن محمد سعید، ۵۷۴	مدامی همدانی، ۳۶۷
مصطفی خالقداد عباسی، ۱۶۱	مذهب امامیه، ۲۸۲
مصطفی خان حسرتی، ۵۸۹، ۵۹۴	مراد، ۱۵۰، ۲۸۴، ۳۱۴، ۳۶۰، ۴۶۵، ۴۶۶
مصطفی فانی گیلانی، ۴۴۲	مراد بخش، ۴۷۱، ۴۸۰
مصطفی قلی خان یکرنگ، ۵۸۳	مرادی استرآبادی، ۳۶۷
مطهر کره، ۱۰۶، ۱۱۱	مرتضی، ۲۷۵
مطیعی، ۱۴۸	مرتضی خان، ۳۲۴
مظفر، ۴۲	مرتضی شریفی شیرازی، ۳۷۲
مظفر بلخی، ۲۴۹	
مظفر خان، ۹۱، ۳۲۲، ۴۸۳	
مظفر شاه اول، ۳۸۶	

۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸-۲۱۲،

۲۲۴، ۲۶۵، ۴۲۰، ۴۵۷، ۴۶۸، ۵۵۰

معین‌الدین عمرانی، ۱۱۷

معین‌الدین مسکین هروی، ۲۱۱

مغضوب، ۲۷

مغولان (هند و ایران)، ۷، ۳۲، ۳۵، ۴۸، ۶۳،

۷۰، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۱۳۳، ۱۳۵،

۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۱۳،

۲۱۹، ۲۸۵، ۲۹۴، ۴۷۱، ۵۵۵، ۵۸۴،

۵۸۶-۵۸۸

مغیث‌الدین محوی اسدآبادی همدانی،

۳۶۶، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۵۳

مغیث‌الدین هانسوی، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱

مقصود علی، ۴۹۰

مقصود علی تبریزی، ۳۱۲

مقصود علی هروی، ۳۴۳

مقصود قزوینی، ۳۶۸

مقیم، ۵۰۶

مقیم، ۵۳۰

مقیم سبزواری، ۳۵۲، ۳۶۹

مکتوب‌خان، ۳۸۳

مکمل‌خان گجراتی، ۳۱۲

ملا احمد، ۱۴۹

ملا بدخشی، ۴۶۸، ۵۱۸

ملاجمل، ۱۴۹

ملاجیون، ۵۱۵، ۵۲۳

ملاحده، ۷۷

مظفر شاه سوم، ۳۱۵، ۳۸۶

مظفر علی اسیر پسر علی مایل، ۵۸۹، ۵۹۶

مظفر گجراتی، ۴۴۹

مظهری کشمیری، ۴۴۲، ۵۸۱

معتمد خان، ۳۸۸

معزالدین، ۴۲

معزالدین بهرام شاه، ۲۹، ۵۴

معزالدین سنجر شاه، ۶۰

معزالدین فطرت، ۵۲۱

معزالدین قاضی حیدر، ۶۰۴

معزالدین کیقباد، ۵۴، ۵۷، ۷۹، ۹۷، ۹۹،

۲۳۰

معزالدین محمد بن سام، ۳۱، ۳۴، ۵۰، ۵۴،

۶۰، ۱۷۸

معزالدین محمد سوری، ۵۳

معزالدین محمد غوری، ۳۶

معزالدین محمد فطرت موسوی، ۵۴۸

معزالدین محمد گاشانی، ۴۱۷

معزای هروی، ۳۶۸

معصوم سرهندی پسر و خلیفه مجدد الف

ثانی، ۵۱۶، ۵۱۸

معصوم شاه، ۱۲۰

معصوم قندهاری، ۳۱۱

معصوم بکهری، ۷۵

معظم، ۳۶۸

معین الحق، ۱۵۹، ۲۸۵

معین‌الدین چشتی، ۵، ۵۵، ۸۳، ۱۸۰،

ملک اعظم حسام‌الدین، ۱۰۸	ملّا حنفی، ۳۳۹
ملک‌الامراء فخرالدین، ۵۷	ملادریش فتحپوری، ۳۹۷
ملک‌الجبال علاء‌الدین حسین جهانسوز، ۴۴	ملّا رشید، ۴۵۹
ملک‌الفرق، ۹۱	ملّا زاده عثمان، ۲۷۵
ملک‌المنجمین همایون، ۲۹۷	ملّا ساطع، ۵۳۶
ملک الیاس، ۹۲	ملّا سامری، ۵۳۴
ملک امیرالدین عین‌الحق، ۱۰۸	ملّا سامعی، ۱۴۱، ۱۵۰
ملک بدرالدین، ۳۴	ملّا شاه بدخشانی، ۵۰۸
ملک‌بلبن بنده شمس، ۱۶۴	ملّا شیرازی، ۴۴۳
ملک بهلول، ۱۳۲-۱۳۵، ۱۳۷	ملّا صالح، ۳۹۷
ملک تاج‌الدین یلدوز، ۶۵	ملّا صدرا، ۳۱۵
ملک راجه، ۹۱	ملّا عبد‌الخالق، ۲۷۲
ملک سرورالملک، ۱۳۲	ملّا عصام‌الدین ابراهیم، ۲۹۶، ۳۰۶
ملک سعید خلخالی، ۴۳۷	ملّا عودی، ۱۴۹
ملک سیف‌الدین حاجی، ۱۰۶	ملّا عیوض بیگ، ۵۶۷
ملک شجاع‌الدین علی بن حسین، ۳۵	ملّا فتحی، ۱۴۹
ملک شمس‌الدین، ۶۵	ملّا قطب، ۳۲۹
ملک شمس‌الدین سلیمان، ۱۰۶	ملّا محمد، ۳۲۹
ملک شهاب‌الدین، ۲۶۰	ملّا محمد رضا نوعی ← نوعی خبوشانی
ملک شهاب‌الدین محمد خرنگ بن حسین، ۳۵	ملّا دوست، ۲۷۳
ملک عزالدین بلبن، ۱۶۴	ملّا نادری، ۱۴۹
ملک عزالدین حسین، ۳۴	ملّا نیاز، ۳۶۳
ملک فخرالدین مسعود، ۳۵	ملک احمد، ۹۸، ۱۱۴
ملک فخرخان، ۹۲	ملک احمد دخلی، ۴۲۳
ملک فیروز، ۹۷	ملک اختیارالدین، ۱۰۶
	ملک ارسلان بن مسعود، ۱۲
	ملک اصفهانی، ۴۱۵

منصور ترمذی، ۳۰۳	ملک قطب‌الدین ایبک، ۵۰
منظری سمرقندی، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۶۹	ملک قمی، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۴۳
منعم حکاک شیرازی، ۵۵۳	ملک کالا، ۱۳۵
منعم‌خان، ۵۲۲	ملک محب‌الله بهاری، ۵۲۶
منوچهری، ۱۰۹	ملک محمد، ۷۰
منوهر، ۳۳۶	ملک مروان، ۱۳۱، ۱۳۵
منه‌اج‌الدین عثمان‌بن سراج‌الدین معروف	ملک منور، ۵۱۶
به‌قاضی منه‌اج سراج ← منه‌اج سراج	ملک نائب، ۸۰
منه‌اج سراج، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۵۶	ملک ناصرالدین محمود، ۱۶۴
۷۷، ۶۹	ملکه نورجهان، ۴۶۴
منیجه بیگم دختر اعتمادالدوله، ۴۰۵	ملکی قزوینی، ۳۸۴، ۴۰۳
موجی، ۳۰۴	ملوک جبال، ۵۸
مودودین مسعود، ۴	ملوک غور، ۳۸، ۴۶
موزون، ۳۷۰	ملوک غوریه، ۴۶
موسوی‌خان میرزا معزالدین محمد فطرت،	ملوک گلکنده، ۵۶۹
۵۵۳، ۵۲۱	ملهمی شیرازی، ۴۴۴
موسوی مشهدی، ۳۷۰	ممالیک، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۷۳، ۷۸
موسی (ع)، ۱۲۱	۸۴، ۱۰۲
موسی قادری، ۳۲۵	ممتاز محل، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۸۰
مولانا ابو الفتح، ۱۵۲	منتخب‌الدین، ۲۴۰، ۲۴۱
مولانا بایزید، ۳۰۶	منشی عبدالکریم، ۵۹۰
مولانا خواجگی، ۱۵۳	منصف، ۵۵۴
مولانا عبدالحی، ۷۸، ۳۱۱	منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمن‌دی،
مولانا قاضی، ۲۷۵	۱۳
مولانا قاضی، ۲۶۹	منصور بن محمد، ۱۴۹
مولانا کبیر، ۱۴۹	منصور بن محمد بن احمد بن فقیه الیاس،
مولوی سید عطا حسین، ۲۵۸	۱۶۹

- مولوی عبدالرحیم، ۴۷۴
 مولوی عزیزالدین، ۵۷۲
 مولوی کبیرالدین احمد، ۴۷۴
 مولوی محمد هادی، ۱۰۳
 موهن بهاری، ۵۱۵
 مهائمی، ۱۱۸
 مهابت خان، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۱
 ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۹۲
 مهتاب رای پندت، ۵۹۴
 مهرالنسا دختر میرزا غیاث بیگ
 اعتمادالدوله ← نورجهان بیگم
 مهستی هروی، ۳۷۵
 میان بهوا، ۱۳۹
 میان حاتم، ۵۸۲
 میان لادن، ۱۴۳
 میان منگن بداؤنی، ۳۷۲
 میان میر، ۱۸۳، ۵۰۸
 میان وجیه الدین، ۴۱۰، ۴۱۴
 میتا، ۵۶۲
 میجر چارلز (Major Charles)، ۲۸۵
 میر، ۵۸۱
 میرابراهیم، ۲۷۸
 میرابو تراب، ۴۹۶
 میراحمد، ۵۵۵
 میرالهی همدانی، ۵۱۰
 میرامامی، ۳۷۰
 میربزرگ پسر میرمعصوم بکهری، ۴۵۶
 میرتیغ باز، ۴۴۴
 میرجمله، ۵۱۲، ۵۳۵، ۵۷۹
 میرحضور، ۳۳۴
 میردرد، ۵۸۱
 میردوستی سمرقندی، ۴۱۴
 میرزا آرتق بیگ، ۵۴۸
 میرزا ابراهیم، ۲۹۹
 میرزا ابراهیم حسینی همدانی، ۴۱۱
 میرزا ابوالقاسم بابر ← بابر
 میرزا ابوسعید، ۱۶۲
 میرزا ابوطالب صفوی، ۵۰۶
 میرزا اسدخان نجم الدوله دبیرالملک ←
 غالب دهلوی
 میرزا الغ بیگ، ۱۴۰
 میرزا امان الله، ۳۹۸
 میرزا ایرج (شهنوازخان) پسر خانانان ←
 شهنوازخان
 میرزا باقر، ۳۵۲
 میرزا بایسنقر سلطان احمد، ۱۶۳
 میرزا برخوردار، مخاطب به خان عالم، ۳۷۹
 میرزا بیدل ← بیدل عبدالقادر
 میرزا بیگ سپهری، ۳۴۴
 میرزاجان، ۵۷۰
 میرزاجان شیرازی، ۴۱۰
 میرزا جانی بیگ، ۳۰۷، ۳۳۹
 میرزا حکیم برادر اکبر، ۴۶۲
 میرزاخان بن فخرالدین محمد، ۴۳۳، ۵۱۶
 ۵۶۹

- میرزاده علی خان، ۳۷۱
 میرزا رحمانداد، ۴۱۰
 میرزارحیم، ۵۰۱
 میرزا روشن ضمیر، ۵۶۶
 میرزا شاه حسن، ۳۰۰
 میرزا شاه حسین اصفهانی، ۱۵۸
 میرزا عبدالله، ۱۶۲، ۳۸۴
 میرزا عسکری، ۲۸۵
 میرزا علی، ۳۹۳
 میرزاغازی بیگ ترخان، ۳۸۳، ۳۹۸، ۴۰۲،
 ۴۰۴، ۴۵۴-۴۵۷، ۴۵۹-۴۶۳، ۵۱۰
 میرزا فولاد، ۳۱۷
 میرزاقلی میلی، ۳۷۲، ۴۰۹
 میرزااکامران، ۲۹۶، ۲۹۸
 میرزامحمد، ۵۵۷
 میرزامحمدحسین، ۴۸۹
 میرزا محمدحکیم، ۲۹۶
 میرزامحمدعلی، ۵۰۱
 میرزا محمود، ۵۲۹
 میرزامؤمن، ۵۸۲
 میرزا نتهن، ۳۹۰
 میرزا هندال، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۷۸
 میرزا یادگار، ۴۳۵
 میرزا یاریگ یار، ۵۳۰
 میر سبزواری، ۴۶۲
 میرسنجر نقشبندی، ۴۰۳، ۵۵۹
 میرسید علی، ۲۸۲
 میرسیدعلی پسر میرمصور، ۳۳۷
 میرسید علی تبریزی، ۳۱۰، ۴۹۱
 میرسیدعلی منصور ترمذی، ۳۰۳
 میرسیدعلی همدانی، ۶، ۳۳۰، ۵۰۳
 میرصابر، ۴۰۳
 میرصالح، ۴۶۸
 میرصوبه دارخان، ۵۹۱
 میرصیدی تهرانی، ۵۱۰
 میرعبدالباقی، ۴۱۴
 میرعبدالجلیل بلگرامی ← عبدالجلیل
 واسطی بلگرامی
 میرعبدالله، ۳۷۶، ۴۹۱
 میرعبدالله حسینی، ۴۸۹
 میرعبدالله ززین، ۴۸۰
 میرعسکری، ۵۴۳
 میرعطاءالله، ۳۳۰
 میرعطاءالله مشهدی، ۲۷۵
 میرعلاءالدوله، ۳۷۱
 میرعلی، ۳۵۲
 میرعمادالدین محمود اسدآبادی یا
 سعدآبادی، ۴۵۵
 میرعماد قزوینی، ۴۷۱، ۴۸۸، ۴۹۰
 میرعهدی، ۴۴۵
 میرغروی، ۴۴۵
 میرفتح الله، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۰۹
 میرکلان محدث، ۴۷۶
 میرکلان هروی محدث، ۳۷۹

- میرک معین الدین احمد امانت خان، ۵۲۰، ۵۵۰
- میرک هروی، ۴۸۰
- میرمحسن رضوی، ۳۷۱
- میرمحمد مؤمن استرآبادی، ۴۰۸، ۴۹۱
- میرمنو، ۵۸۴
- میر واعظ، ۳۷۸
- میلی هروی، ۳۷۲
- مؤمن الدوله اسحاق خان، ۵۲۷
- مؤمن، ۵۸۱
- مؤمنای شیرازی، ۴۷۹
- مؤمن خان مؤمن، ۵۸۹، ۵۹۴، ۶۰۱
- مؤیدالدین محمد خوارزمی، ۷۶
- مؤیدالملک وزیر، ۷۶
- مؤید جاجرمی، ۷۶
- مؤید جرجانی، ۸۱
- مؤید دیوانه، ۸۱
- ناصرالدین ابوالحسن خسروین
- سیف الدین محمود دهلوی، ۹۶
- ناصرالدین استرآبادی، ۲۰۹
- ناصرالدین ایتم بلارامی، ۷۷
- ناصرالدین سبکتگین، ۱۰
- ناصرالدین قباچه، ۳، ۷، ۳۶، ۴۸، ۵۳، ۵۴
- ناصرالدین محمد، ۶۰، ۵۵، ۶۱، ۷۵، ۲۱۳، ۲۲۰
- ناصرالدین محمد تغلق، ۹۱
- ناصرالدین محمود، ۳۰، ۳۸، ۵۴، ۵۶، ۶۰
- ناصرخان، ۹۱، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۱۰۷، ۱۶۴
- ناصر شمس الملک، ۱۵
- ناصرعلی سرهندی، ۵۱۹، ۵۲۸، ۵۳۰
- ناطق، ۵۹۵
- ناکوک ← عطابن یعقوب
- نامی، ۳۷۲
- نایک گوپال، ۹۸
- نایی، ۲۷۹
- نبیره بابا فرید، ۲۰۱
- نجاتی گیلانی، ۳۷۳
- نجم، ۶۰۲
- نجم الدین ابوالقاسم محمد میانکالی،
- معروف به ملا قاسم کاهی کابلی، ۳۰۲
- نجم الدین حسن بن علاء سجزی، ۶۹
- نجم الدین صفری، ۲۱۴، ۲۲۱
- ن
- نادرشاه افشار، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۷
- نادرشاه کابل، ۵۸۲
- نادری سمرقندی، ۳۰۴، ۳۵۹
- نادم گیلانی، ۴۴۸
- نادمی، ۴۴۸
- نازکی مراغی، ۴۵
- ناصحی، ۳۷۲
- ناصرالدین، ۸، ۱۶۴

- نجم‌الدین کبری، ۲۰۹
نجم‌الدین محمودین ملک حیدر، معروف
به ملک‌الملوک، ۴۵۵
نجیب‌الدین عبدالقاهر سهروردی، ۱۸۱
نجیب‌الدین علی بزغش، ۲۲۲
نجیب‌الدین فردوسی، ۲۴۷
نجیب‌الدین متوکل، ۲۳۰
ندر محمدخان، ۴۸۱، ۵۰۸، ۵۴۷
نذیراحمد، ۸۶، ۱۱۱
نرگسی، ۳۳۵
نسبتی تهانیسری، ۴۴۹، ۵۱۱
نسیانی، محمدطاهر تتوی، ۴۶۲
نسیمی، ۲۹۹
نشاط، ۴۶۲
نشانی، ۳۷۳
نصرالله بیگ، ۶۰۰
نصرالله منشی، ۲۷
نصرت‌الدین سالاری، ۷۳
نصرت‌خان، ۸۹
نصر فارسی ← ابونصر فارسی
نصیبی، ۵۵۷
نصیرالدین چراغ دهلی، ۸۵، ۹۵، ۱۰۷،
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۰، ۲۰۵،
۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۲۵،
۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۰
نصیرالدین حسین، ۴۸۰
نصیرالدین، قاضی، ۴۱۴
نصیرالدین گنبد، ۹۲
نصیرالدین محمدشاه، ۸۹
نصیرالدین نصرالله، ۲۲۵
نصیری، ۴۴۹
نظام، ۱۷۱، ۱۷۲
نظام‌الدین ابوالمؤید، ۲۰۹
نظام‌الدین احمد، ۱۵۲، ۳۵۵
نظام‌الدین احمد بخشی، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۷،
۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۹۹،
۴۳۰
نظام‌الدین اولیا، ۵۶، ۶۹-۷۲، ۸۲-۸۵، ۸۹،
۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۰،
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۷۹-۱۸۱،
۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۸، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷،
۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲-۲۳۵، ۲۳۹-۲۴۴،
۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۶، ۴۰۰، ۵۵۶، ۵۶۲
نظام‌الدین علامی جونپوری، ۱۱۶
نظام‌الدین معروف به شاه میرزا ملقب
به میرزا مهدی خان صفوی، ۵۷۴
نظام‌الدین هروی، ۳۱۹
نظام‌الدین یمینی، ۲۵۴
نظام‌الملک، ۱۹۲، ۵۸۰، ۵۸۱
نظام‌الملک آصف‌جاه، ۵۸۰
نظام‌الملک الفت حسین شاه، ۵۹۶
نظام‌الملک بحری، ۲۹۸
نظام‌الملک جندی، ۸، ۴۸

- نظام‌الملک حسن، ۴۳
نعمت‌الله ولی، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۸۳، ۳۰۰، ۴۹۱
نظام‌الملک قوام‌الدین محمد جُنیدی، ۶۰
نعمت‌الله هروی، ۳۱۹، ۳۸۹
نظام‌الملک محمد بن ابی‌سعد جنیدی، ۷، ۴۷
نعمت‌خان عالی، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۳۳، ۵۵۷، ۵۷۸
نظام برهانپوری، ۵۱۶
نقیسی، سعید، ۳۲، ۲۲۷، ۳۵۶
نظام‌خان، ۱۳۶، ۱۷۳
نقشبندیّه، ۸۳، ۲۶۲، ۴۷۱، ۵۳۶، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۴، ۵۶۵
نظام‌شاه، ۱۵۸، ۲۹۲، ۳۹۳، ۴۱۳
نقشبندیّه، و قادریّه، ۱۸۲
نظام شاه دکنی، ۱۵۴
نقیب‌خان، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۶۶
نظام شاهیان، ۱۴۶، ۴۲۹، ۴۴۴
نقیب‌خان قزوینی، ۳۱۱
نظامی عروضی، ۳۶، ۳۸، ۴۵، ۴۶
نمکین: میرابوالقاسم هروی بکهری، ۴۶۲
نظامی قزوینی، ۳۹۸
نوّاب اعتمادالدوله، ۴۹۳
نظامی گنجوی، ۵۶، ۵۷، ۶۸، ۷۳، ۸۳، ۹۱
نوّاب اعظم جاه، ۶۰۸
نوّاب امیرخان، ۵۸۱
نوّاب سیّد ولایت علی‌خان، ۶۰۷
نوّاب قاسم‌خان، ۴۰۵، ۴۷۷
نوّاب کرناٹک، ۵۹۰
نظیری طوسی، ۱۴۲
نوّاب وزیر، ۵۸۴
نوازش‌خان رومی، ۵۲۸
نظیری نیشابوری، ۱۴۱، ۱۴۴، ۳۰۸، ۳۰۹
نواپی، ۳۷۴
نعمت‌الله، ۳۸۹
نورالحسن، ۲۵۱
نورالحسن انصاری، ۵۵۳، ۵۶۰
نورالحق دهلوی، ۳۲۸، ۵۷۴
نظام‌الملک حسن، ۴۳
نعمت‌الله بن حبیب‌الله هروی، ۳۸۹
نعمت‌الله بن رحمت‌الله لاهوری، ۵۷۴
نعمت‌الله صاحب همدانی کرمانی، ۲۳۶
نعمت‌الله محمد بن محمد حسینی، ۱۶۷

- نورالحق مشرقی، ۳۳۰
 نورالدین جهانگیر ← جهانگیر
 نورالدین مبارک غزنوی، ۵۲۸
 نورالدین محمد، ۳۶۱
 نورالدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان عوفی، ۴۷
 نورالدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان عوفی بخاری حنفی ← عوفی
 نورالدین محمد ظهوری ← ظهوری
 ترشیزی
 نورالدین محمد فزون، ۵۷۴
 نورالله احراری، ۵۷۰، ۵۷۱
 نورالله بن سید شریف الدین شوشتری
 مرعشی، ۲۶۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۸۹
 نورالله شوشتری ← نورالله بن سید شریف...
 نورالله قاسم ارسلان، ۳۱۱
 نورانی لاهوری، ۴۵۱
 نورجهان بیگم، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۶۴
 نور راجی، ۲۷۶
 نورنگ خان، ۳۷۲
 نوش لب، ۱۲۰
 نوشیروان ساسانی، ۲
 نوعی خوبشانی، محمد رضا، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۴۴۶، ۴۵۲
 نومکی، ۶۸
 نوّه بهاء الدین زکریای ملتانی، ۲۳۸
 نویدی تربتی، ۳۷۵
 نهانی، ۳۷۵
 نیاز احمد نیاز بریلوی، ۵۸۹، ۵۹۴
 نیاز بخارایی، ۳۰۵، ۳۷۵
 نیاز ساوجی، ۴۵۲
 نیکو سیر، ۵۸۰
 و
 واسطی، ۴۷۲، ۵۵۵
 واضح، ۵۱۹، ۵۵۸
 واعظ کاشفی، ۱۴۴
 واقعی هروی، ۳۷۶
 والجاه پنجم، ۵۹۰
 والجاهی، ۵۹۰
 واله داغستانی، ۲۹۱، ۳۸۶، ۵۴۴
 والی خان، ۳۱۸
 وامق بلخی، ۴۵۳
 وامق کهتری، ۵۲۲
 وجه الدین گجراتی، ۲۷۷
 وجهی هروی، ۳۹۴، ۴۵۳
 وجه الدین گجراتی، ۴۶۳
 وجه الدین محمد، ۲۱۹
 وجه الدین مشهدی، ۲۱۰
 وجه الملک ظفر خان، ۹۱
 وحدت، ۵۵۹
 وحشی بافقی، ۳۴۸، ۴۲۸، ۴۲۹

هارون الرشید، ۱۲۵	وحید دستگردی، ۵۰۰
هاشم، ۳۷۸	وداعی هروی، ۳۷۶
هاشم خان، ۴۰۵	ورامینی رازی، ۴۴۶
هاشم گیلانی، ۵۱۵	وردی خان، ۵۲۲
هانزی چهارم، ۳۰۸	ورنتو، ۴۶۸
هانسوی، ۱۰۸	وزارت خان گرامی، ۵۲۰
هجری جامی، ۳۷۸	وزیر علی، ۶۰۷
هجوکچک بیگ، ۳۷۵	وصفی، ۳۷۶
هجویری، ۲۵، ۱۸۳، ۲۰۳	وصلی، ۴۶۳
هخامنشیان، ۲	وصلی خوانساری، ۳۷۶
هدایت، ۶۶	وصلی شیرازی، ۴۰۴
هدایت الله بن محمد محسن قریشی هاشمی	وفایی اصفهانی، ۳۷۷
جعفری، ۵۷۲	وفایی دکنی، ۲۷۸
هدایت الله خان، ۵۵۹	وقوعی تبریزی، ۴۳۹
هرنام سنگه ۵۹۱	وقوعی نیشابوری، ۳۲۹، ۳۷۷
هزیره ← بی بی هزیره	وقوفی هروی، ۳۷۸
هلاکو، ۷۹، ۹۷	ولی، ۴۱۴
هلالی، ۲۷۸	ولی الله دهلوی، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۱
همام تبریزی، ۱۲۸	ولی بیگ، ۳۰۵
همایون، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۷۲، ۲۶۸	ولی دشت بیاضی، ۴۴۲
۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹	ونسینگ، ۴
۲۸۰-۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۶، ۳۰۹	ویشنوشرم، ۲
۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰	ویکتوریا، ملکه، ۵۸۶
۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۶۰، ۳۸۰	ویلیام بیل، ۵۹۱
۴۰۶، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۳، ۵۳۳، ۵۸۷	
همایون سکندر، ۸۹	ه
همایون شاه بهمنی، ۱۴۱، ۱۴۲	هاتفی، ۲۷۸، ۶۰۷

- همايون شاه ظالم بهمني، ۱۵۴
 همت خان مير عیسی، ۵۵۱، ۵۲۲
 همت خان ناظم اله آباد، ۵۶۳
 همدم بیگ، ۳۷۹
 همدمی، ۳۷۹
 هندال، ۳۷۸، ۲۹۷، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۴-۲۷۲
 هندو، ۵۵۲، ۴۸۲، ۳۳۶، ۳۱۰، ۲۱۰، ۱۷۸
 هندوان، ۴۰۰، ۲۸۳، ۲۴۳، ۲۰۲
 هندیان، ۴۰۶، ۳۹۰، ۳۳۵
 هنری، ۵۹۳
 هنری پیدکوک، ۵۹۲
 هود، ۱۸۲
 هیمو بقال، ۳۰۷
 هیمون، ۱۷۳
- ی
- یادگار محمد میرزا، ۲۷۹
 یار بیگ، ۲۹۳
 یاقوت، ۳۱۲
 یحیی، ۲۴۷
 یحیی بن عبداللطیف حسینی سیفی قزوینی،
 ۲۸۹
 یحیی کاشی، ۵۱۱، ۴۸۱
 یحیی منیری، ۲۵۳
 یعقوب، ۲۳۰، ۲۲۵
 یعقوب بن اللیث، ۳۲
 یعقوب صرفی کشمیری، ۳۳۱، ۳۲۹، ۲۶۲
- ۳۴۸
 یعقوب ولد یوسف خان کشمیری، ۳۷۱
 یمنی استرآبادی، ۴۴۸
 یمین الدوله آصف خان، ۴۷۵
 یمین خان لاهوری، ۱۸
 یوسف، ۱۵
 یوسف بن احمد بن عثمان، ۱۶۰
 یوسف بن محمد لاهوری، ۱۵
 یوسف بن محمد هروی، ۲۸۹
 یوسف خان گلیم پوش، ۵۹۳
 یوسف خان مشهدی، ۴۴۶
 یوسف دربندی لاهوری، ۱۵
 یوسف دهلوی، ۱۱۸
 یوسف شاه، ۳۹۱
 یوسف عادل شاه، ۱۵۱، ۱۵۰
 یوسف محمد خان، ۳۳۵
 یولقلی بیگ انیسی هروی، ۴۵۳
 یونانیان، ۲

کتابها

آینه‌خانه، ۵۵۴	آ	آئینه راز، ۵۵۹
آینه سکندری، ۱۰۰		آشکده، ۶۳
		آثار الباقیه، ۳۱
الف		آثار شاه‌جهانی، ۴۷۷
ابطال الباطل، ۳۲۸		آداب الحرب و الشجاعة، ۵۱
اجوبه، ۲۴۸		آداب السلاطین و مآثر السلاطین، ۵۷
اجوبه کثیره، ۵۹۹		آداب المریدین، ۲۵۸، ۲۰۶
احسن الاقوال، ۹۶		آداب الملوك و كفاية المملوك، ۵۱
احسن التواریخ، ۳۸۵		آداب عالمگیری، ۵۴۵، ۵۱۶
احسن الحكایات، ۵۰۲		آرایش نگار، ۴۹۹
احسن الدعوات، ۵۰۲		آسمان سخن، ۵۵۱، ۵۱۶
احقاق الحق، ۳۲۸		آصف اللغات، ۶۰۴
احوال ائمه اثنی عشر، ۳۲۵		آفتاب عالمتاب، ۵۹۳، ۵۹۵
احوال جغت سینگ، ۴۸۰		آیین اکبری، ۲۰۸، ۲۲۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳
احوال شاهزادگی شاه جهان، ۳۸۹، ۴۸۱		۳۱۶، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۵۶، ۴۲۵
احوال شاه‌ی، ۴۷۰		

- احوال گرفتن بلخ، ۴۸۱
 اشعار خاقانی، ۱۶۶
 احوال همایون، ۲۸۶
 اشهر اللغات، ۵۱۷
 احیاء العلوم، ۲۰۵
 اصطلاحات شعرا، ۱۶۶
 احیاء علوم الدین، ۷۶، ۱۹۸، ۲۰۵، ۵۱۴
 اصول کافی، ۵۲۷
 اعجاز المحبت، ۵۹۱، ۶۰۷
 ۵۱۵
 اعجاز خسروی، ۹۸
 اخبارات هند، ۶۰۲
 اعظم نامه، ۵۵۷
 اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، ۱۴۴، ۲۲۱،
 افتتاح سلطانی، ۴۸۱
 ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۹۰، ۳۲۵
 افصح الاخبار، ۴۶۹
 اخبار امرای خراسان، ۳۲
 افضل الفوائد، ۸۳
 اخبار جهانگیری، ۴۷۷
 افضل الفوائد، ۱۰۰
 اختیارات بدیعی، ۵۶۹
 اقبال نامه، ۳۸۲، ۳۸۸
 اخلاق ناصری، ۳۰۶، ۴۰۹
 اقبال نامه اکبری، ۳۲۴
 اخلاق همایون، ۲۷۶
 اقبال نامه جهانگیری، ۳۸۵
 ادات الفضلا، ۸۶، ۱۶۶، ۱۶۷
 اقبال نامه عالمگیری، ۵۴۴
 اذکار المذکور، ۲۴۲
 اقبال نامه نظامی، ۶۰۳
 ارشاد السالکین، ۲۴۸
 اقتباسات، ۲۷۶
 ارشاد رحیمیہ، ۵۶۴
 اقوال واسطی، ۴۷۲
 اساس الاقتباس، ۲۷۶
 اکبرنامه، ۲۸۶، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۴
 اسرار الاولیا، ۲۲۵، ۲۲۶
 ۳۲۷، ۳۶۱، ۴۱۷، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۶
 اسرار المکتوم، ۳۵۵
 ۴۸۶، ۵۱۶
 اسرار معنوی، ۵۵۹
 اکسیر اعظم، ۴۷۲
 اسکندرنامه، ۱۰۰، ۳۶۱، ۵۵۹
 الارواح، ۲۲۹
 اسماء الاسرار، ۲۵۸
 الاضداد، ۷۴
 اسماء الرجال، ۳۲۵
 الهامات منعمی، ۵۲۲
 اشارات، ۲۴۸
 امّ العلاج، ۴۹۲
 اشارات بینش، ۵۹۳
 امثال و حکم، ۲۷۶
 اشرف التواریخ، ۵۹۱

ب

امیرنامه، ۵۹۷

انتخاب منتخب، ۴۷۹

انجمن آرای ناصری، ۶۰۴

انجیل، ۱۴۸، ۳۱۳

اندرزنامه، ۳۹۸

انشای جلیل، ۵۵۵

انشای عقدالشمین، ۵۵۵

انفاس العارفین، ۱۹۹

انفاس محمدی، ۵۵۴

انفع الاخبار، ۳۸۴

انوار العیون، ۱۴۵

انوار المجالس، ۸۵

انوار المشکوة، ۳۱۰

انوار المعارف، ۱۱۸

انیس الارواح، ۲۱۲، ۲۲۶

اوپانیساد، ۴۷۲

اوراد السالکین، ۱۱۶

اوراد اوسط، ۲۴۸

اوراد چشتیه، ۴۸۴

اوراد خرد، ۲۴۸

اوراد غوثیه، ۱۸۳، ۲۷۷

اورادکلان، ۲۴۸

اورنگ‌نامه عالمگیری، ۵۴۴

اورینتل کالج مگزین، ۴۶۸

اوصاف‌نامه، ۵۵۷

ایرج و گیتی، ۴۵۹

باره ماسه، ۵۸۱

بازنامه بهادر، ۵۷۵

بتخانه، ۴۶۱

بحرالاسمار، ۱۶۱

بحرالانساب، ۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۴۵

بحرالجوهر، ۲۹۰

بحرالحیات، ۱۸۳، ۲۷۷

بحرالفضایل، ۸۶، ۱۶۵

بحراللغات، ۵۶۹

بحرالمعانی، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۴۵، ۲۴۸

بحرالنوادر، ۳۹۸

بحر ذخار، ۵۹۱، ۶۰۲

بحر موج، ۱۵۳

بدایع الانشا، ۲۹۰

بدایع البیان در فن بلاغت، ۱۵۳

بدایع الحکایات، ۱۰۸

بدایع الفنون، ۵۷۴

بدایع وقایع، ۵۸۲

بده پرکاش، ۵۶۷

برزونامه، ۱۷

برهان قاطع، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۹۴، ۶۰۰

۶۰۴، ۶۰۵

بزدوی، ۲۰۵

بزم تیموریه، ۱۵۹، ۴۸۶

بزم مملوکیه، ۶۶، ۷۷

بزوری، ۲۵۶

- بشارت المریدین، ۲۵۴
 بگت کاهانی، ۵۸۱
 بوستان، ۹۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۷۱، ۳۰۳، ۳۰۶، ۵۹۶، ۵۷۰، ۶۰۲
 بوستان خیال، ۲۸۹
 بهادرشاه نامه، ۵۵۸
 بهاراقبال، ۵۹۵
 بهارالفضایل، ۱۰۸
 بهار بوستان، ۶۰۲
 بهار بی خزان، ۵۹۵
 بهار دانش، ۴۸۶
 بهارستان، ۷۱
 بهارستان سخن، ۷۰، ۱۴۰
 بهارستان شاهی، ۳۹۲
 بهارستان غائبی، ۳۹۰
 بهار عجم، ۴۱۷، ۵۹۴
 بهگوت گیتا، ۴۷۲
 بهمن نامه، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰
 بیاض، ۳۳۶، ۴۶۶
 بیتال پچیسی، ۵۹۱
 بید اتهرین، ۳۱۳
 بیژن نامه، ۱۷
 بینش ابصار، ۵۳۲
- پادماوت ← پدماوت
 پاری جاتک، ۵۳۹، ۵۶۶
 پدماوت، ۵۱۹، ۵۴۴، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۹۱
 پری خانه، ۵۸۲، ۵۵۴
 پنج آهنگ، ۶۰۰
 پنج رقعہ، ۵۵۹
 پنج گنج، ۲۲۸، ۳۶۱، ۴۳۲
 پنج نامه، ۳۶۱
 پنج نکات، ۱۵۶، ۲۴۵
 پنچانتترا، ۲
 پیغامبر نامه، ۴۸۱
- ت
 تاب زتار، ۵۵۹
 تاج، ۱۶۷
 تاج الفتوح، ۹۷، ۱۰۰
 تاج المآثر، ۵۶، ۷۳، ۳۲۷
 تاج المصادر، ۵۶۹
 تاجک، ۳۱۲
 تاریخ آگرہ، ۴۶۸
 تاریخ ادبیات، ۲۷۵
 تاریخ ادبیات فارسی در دربار مغولان هند، ۲۷۸، ۲۸۷
 تاریخ ارادت خان، ۵۵۹
 تاریخ اکبرشاهی، ۳۲۴
 تاریخ اکبری، ۳۱۹
 تاریخ الفی، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۳
 ۳۹۳، ۳۲۶
- پ
 پادشاه نامه، ۴۰۵، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۶
 ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۰۵، ۵۱۱

- تاریخ انسان، ۱۴۱
تاریخ بداونی، ۳۲۰
تاریخ پادشاهان گجرات، ۳۸۶
تاریخ پنجاب، ۵۹۰
تاریخ تیمور، ۲۸۳
تاریخ چین، ۴۸۱
تاریخ حبیبی، ۱۵۲
تاریخ حقّی، ۳۲۵، ۳۲۸
تاریخ حکما، ۳۱۲
تاریخ خان جهانی، ۱۷۵، ۳۸۷، ۳۸۹
تاریخ داودی، ۳۸۷
تاریخ دلگشا، ۴۸۶
تاریخ سعادت جاوید، ۵۹۱
تاریخ سکندری، ۳۸۶
تاریخ سند، ۷۵، ۳۲۵
تاریخ شمشیرخانی، ۴۷۰، ۴۷۲
تاریخ شیرشاهی، ۳۱۹
تاریخ صدر جهان، ۱۶۳
تاریخ طاهری، ۳۹۱، ۴۶۲
تاریخ عتبی، ۵۹۳
تاریخ علایی، ۱۰۰
تاریخ غررالتیر، ۱۲۵
تاریخ فرحبخش، ۵۰۷
تاریخ فرشته، ۷۵، ۸۴، ۱۴۶
التاریخ فی اخبار ولاة خراسان، ۳۱
تاریخ فیروزشاهی، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۶، ۹۸، ۲۰۵
- تاریخ قاسمی، ۳، ۷۵
تاریخ کشمیر، ۳۲۰، ۳۹۰، ۳۹۱
تاریخ گجرات، ۳۱۵
تاریخ مآثرالملوک، ۵۹۵
تاریخ مبارکشاهی، ۱۳۱، ۱۳۲
تاریخ محمدی، ۱۶۲، ۵۵۸
تاریخ مدینه، ۱۵۳، ۳۲۵
تاریخ معصومی، ۳۲۵
تاریخ ممالک هند، ۵۹۱
تاریخ (نامه) سفرنامه از حجاز تا هند، ۱۶۰
تاریخ نظام الدین احمد بخشی، ۳۲۷
تاریخ نظامی، ۳۲۷
تاریخ نظم، ۳۵۶
تاریخ همایون، ۲۸۵
تاریخ همایون شاهی، ۳۲۴
تاریخ هنری، ۵۹۲
تاریخ یمینی، ۳۲۷
تاریخ یوسفی، ۵۹۳
تألیف شریف، ۵۹۴
تأیید بصارت، ۵۷۵
تجدید، ۳۵۰
تحابف حیدریه، ۵۹۵
تحفه اکبرشاهی، ۳۱۹
تحفه انوار، ۴۹۴
تحفه سکندری، ۱۶۸
تحفه شاهی، ۵۷۵
تحفه عالمگیریه، ۵۷۳

- تحفة الابرار وكرامة الاخبار، ۸۵
 تحفة الحبيب، ۲۸۸
 تحفة السلاطين، ۱۴۸
 تحفة الصغر، ۹۷، ۹۸
 تحفة العراقيين، ۵۵۲
 تحفة الفصحا، ۴۹۴
 تحفة الكرام، ۷۵
 تحفة المبتدى، ۶۰۶
 تحفة المورخين، ۵۹۹
 تحفة الهند، ۵۱۶، ۵۸۳
 تذكره، ۵۸۲
 تذكرة حبيبي، ۱۵۲
 تذكرة خوشگو ← سفینه خوشگو
 تذكرة دولتشاه سمرقندى، ۵۵۱
 تذكرة روز روشن، ۵۸
 تذكرة سرخوش، ۴۷۲
 تذكرة سرور، ۵۹۳
 تذكرة شعراى كشمير، ۵۰۷
 تذكرة عارف الآثار، ۴۳۰
 تذكرة علمای هند، ۳۲۶
 تذكرة گلدسته، ۶۰۶
 تذكرة مخزن اسرار، ۶۴
 تذكرة مرشدی، ۱۵۲
 تذكرة میخانه، ۳۶۹، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰
 ۴۰۴، ۴۵۹، ۴۶۱
 تذكرة نرمل، ۵۹۲
 تذكرة نشتر عشق، ۶۰۸
 تذكرة همايون و اكبر، ۲۸۴
 تذكرة همايون و بابر، ۲۸۱
 تذكرة الاوليا، ۲۶، ۲۰۶
 تذكرة المعاصرين، ۵۸۲
 تذكرة الوقعات يا تاريخ همايون شاهى،
 ۲۸۵
 التراكيب، ۷۴
 ترجمه احياء العلوم، ۲۰۵
 ترجمه رساله شيخ محيى الدين بن عربى،
 ۲۵۸
 ترجمه رساله قشيريه، ۲۵۸
 ترجمه عوارف المعارف، ۲۵۸
 ترجمه فارسى مشارق الانوار، ۲۵۷
 ترجمه قاموس، ۵۶۹
 ترجمه كتاب صور الكواكب، ۵۵۱
 ترجمه هنريه، ۵۹۳
 ترغيب السالك على احسن المسالك، ۵۹۷
 تركستان پيش از مغول، ۳۲
 تزوك، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۹، ۳۸۲
 تزوك بابرى، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۱۲،
 ۳۷۹، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۶۷
 تزوك تيمورى، ۴۸۴
 تزوك جهانگيرى، ۳۸۱، ۳۸۸، ۴۶۷
 تسنيم، ۲۰۶
 تسهيل اللغات، ۵۹۴
 تشريح الحروف، ۵۹۶
 تصانيف (ارشاد الطالبين)، ۲۴۸

- تعلیقات بر عوارف، ۲۶۴
تغلق نامه، ۸۸، ۱۰۰، ۴۲۲
تفسیر، ۲۵۷
تفسیر آیه الكرسي، ۳۱۶
تفسیر احمدی، ۵۱۵، ۵۲۳
تفسیر امام ناصری، ۲۰۵
تفسیر بیضاوی، ۴۸۰، ۴۷۴، ۲۰۵
تفسیر جلالین، ۲۰۶
تفسیر رموز، ۲۴۲
تفسیر زاهدی، ۲۰۵
تفسیر سورة الفتح، ۳۱۶
تفسیر شیخ عثمان خیرآبادی، ۲۰۵
تفسیر فارسی، ۹۲
تفسیر قاضی بیضاوی، ۵۲۵
تفسیر کبیر امام فخر رازی، ۲۰۵
تفسیر کشاف، ۲۵۷
تفسیر مدارک، ۲۰۵
تفسیر مقاتل، ۲۰۵
تکمله حاشیه عبدالغفور، ۴۷۴
تلخیص حدیقه سنایی، ۵۲۰
تمهید، ۱۹۸
تمهیدات، ۲۰۵-۲۰۷
تمهید المهدی، ۲۳۰
تنبيه المهوسین، ۵۳۱
تنویرات ظهور الحق، ۵۹۴
تواریخ، ۲۱۸
توزک جهانگیری، ۳۸۵
- توضیح تلویح، ۲۰۵، ۳۳۰
تیسیر القاری، ۵۷۴
تیسیر القاری فی شرح صحیح البخاری، ۳۲۸
- ث**
ثمانیه خسرویه، ۹۹
ثمرات الحیات، ۵۴۴، ۵۶۴
- ج**
جام جهان نما، ۶۰۷
جامع الروایات، ۵۷۴
جامع الصغیر، ۶۲
جامع العلوم، ۲۵۱
جامع الفوائد، ۲۹۰
جامع النشأتین، ۵۵۲
جامع صغیر شیبانی، ۴۳
جدایی نامه، ۵۹۱
جذب القلوب الی دارالمحوب، ۲۶۵
جلالیه، ۲۱
جن چاریتا، ۱۴۹
جنگ اسلام خان، ۵۱۰
جنگ اسلام خان یا مثنوی در فتح بنگاله،
۴۸۲
جنگ نامه، بهادرشاه نامه، ۵۵۸
جواب نل و دمن، ۵۵۹
جوامع الجواهر، ۴۶۳
جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ۷، ۸

- ۱۶۰، ۴۹، ۴۸
 جوامع الکلم، ۲۴۴
 جواهر الاسرار، ۱۴۱
 جواهر الخروف، ۶۰۲
 جواهر العجائب، ۲۸۸
 جواهر العلوم، ۲۸۷
 الجواهر الفرد، ۵۲۶
 جواهر القرآن، ۲۰۵
 جواهر الکلام، ۵۵۵
 جواهر اللغة، ۲۹۰
 جواهر خانه، ۵۳۲
 جواهر خسروی، ۹۹
 جواهر خمسہ، ۱۸۳، ۲۷۷
 جوگ ہشت، ۴۷۲
 جہانگیر نامہ، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۶
 جہان نامہ، ۵۴۹
 ج
 چچ نامہ، ۳، ۷۵، ۳۲۵
 چراغ ہدایت، ۴۶۲
 چشم و زبان، ۵۳۹
 چمنستان، ۵۸۲
 چند نامہ از ظہوری، ۴۳۰
 چہار آینہ، ۵۲۰
 چہار باغ، ۴۰۹
 چہار چمن، ۴۶۷، ۴۹۴
 چہار عنصر، ۵۳۱
 چہار عنصر دانش، ۴۹۲
 چہار مقالہ، ۳۷، ۴۶
 چہل رسالہ، ۳۲۵
 ح
 حاشیہ بر تفسر بیضاوی، ۳۲۹
 حاشیہ بر مطول و گلشن راز، ۱۵۹
 حاشیہ تصور و تصدیق، ۴۷۷
 حاشیہ تفسیر قاضی بیضاوی، ۱۵۹
 حاشیہ حاشیہ خیالی، ۴۷۴
 حاشیہ حاشیہ عبدالغفور، ۴۷۴
 حاشیہ شرح اشارات، ۱۵۹
 حاشیہ شرح تہذیب علامہ دوانی، ۴۷۷
 حاشیہ شرح شمسینہ، ۴۷۴
 حاشیہ شرح عقاید تفتازانی، ۴۷۴
 حاشیہ شرح عقاید ملاجلال دوانی، ۴۷۴
 حاشیہ شرح مواقف، ۴۷۴، ۴۷۷
 حاشیہ شرح ہیاکل، ۴۷۷
 حاشیہ شریفیہ، ۴۷۴
 حاشیہ کافی، ۹۲
 حاشیہ مطول، ۴۷۴
 حاشیہ مقدمات تلویح، ۴۷۴
 حاقش، ۴۱۳
 حالات اسد بیگ، ۳۳۳
 حبیب السیر، ۳۷، ۲۸۸، ۴۶۲
 حجة الله البالغہ، ۱۹۵

خ

- خدائق الانس، ۲۵۸
 خدّاد و حلاج، ۵۴۶
 خدایق الارشاد، ۵۹۵
 خدایق الازهار، ۴۵۹
 خدایق الانوار، ۲۸۷
 حقیقه، ۴۸۵، ۳۰۶، ۳۰۳
 حربه حیدری، ۵۲۹
 حسنات العارفين، ۴۶۷، ۴۷۲
 حسن نامدارخانی، ۵۳۰
 حسن و عشق، ۵۵۳
 حسن یوسف، ۳۰۸، ۳۳۵
 حصول الوصول، ۲۴۱
 حظایر القدس، ۲۵۸
 حفگور، ۵۲۶
 حقّه، ۵۸۲
 حکم نامه، ۲۳۸
 حکمة العين، ۴۷۴
 حلّ اعمال، ۳۲۹
 حل مشنوی، ۵۷۱
 حلیه سید المرسلین، ۲۶۵
 حلیة القاری، ۵۷۴
 حملة حیدری، ۵۲۹
 حواشی قوت القلوب، ۲۵۸
 حواشی کافیّه، ۱۵۳
 حواشی کشاف، ۲۵۷
 حیوة الحیوان، ۳۱۲
 خافیه المثل، ۵۷۴
 خردافزا، ۳۱۲، ۳۲۰
 خزینة الامثال، ۵۹۴
 خزائن الفتوح، ۹۸
 خزانه جلالی، ۲۵۱
 خزانه عامره، ۱۴۳
 خزاین الفتوح، ۱۰۰
 خزینة گنج الهی، ۴۵۶
 خزینة الاصفیا، ۲۶۶
 خسرو و شیرین، ۹۹، ۱۴۷، ۴۲۸، ۳۳۸، ۳۶۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۳۲، ۴۵۴، ۵۹۱
 خضرخان و دول رانی، ۳۴۲
 خلاصة الاشعار، ۶۰، ۱۱۱
 خلاصة التواریخ، ۴۷۶، ۵۲۱
 خلاصة الحساب، ۵۵۱
 خلاصة السیر، ۵۵۵
 خلاصة المسائل، ۵۷۴
 خلاصة المنهج، ۳۲۳
 خلاصة شاهنامه، ۴۷۰
 خمسة جامی، ۳۳۰
 خمسة جمالیّه، ۱۴۳
 خمسة نظامی، ۵۷، ۱۶۷، ۲۷۱، ۲۸۲
 ۳۰۸، ۳۰۶
 خوان پرنعمت، ۲۴۸
 خوان خلیل، ۴۲۹
 خیر المجالس، ۹۶، ۱۱۰، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۴۵

- داد و فریاد، ۵۳۹
داستان رام و سیتا، ۴۸۱
داستان کامروپ و کاملتا، ۵۹۱
دایرة المعارف اسلام، ۴
دبستان اخلاق، ۵۹۶
دبستان مذاهب، ۵۰۸
دخلیه، ۲۹۴
در المنضود فی حکم امراة المفقود، ۵۹۹
الدر المنظوم فی ترجمة ملفوظ المخذوم،
۲۵۱
در باب مسح، ۳۲۹
در بیان روح، ۱۵۶
دُر نظامیه، ۲۰۷
دره ثمینہ در اثبات واجب تعالی، ۴۷۴
دریای اسمار ← بحر الاسمار
دستنبو، ۵۹۲، ۶۰۰
دستور الاخوان، ۱۶۷، ۱۶۵
دستور الافاضل، ۸۶
دستور جهانگشایی، ۵۶۴
دستور الصيد، ۵۷۵
دستور الطب، ۵۷۵
دستور العمل، ۵۱۶
دستور العمل فارسی، ۵۷۴
دستور الفصحاء، ۳۹۸، ۳۹۹
دستور الفضلا، ۱۶۸
دستور الهندو، ۴۹۲
دستور همت، ۵۵۱
دشم گرته، ۵۶۱
دقایق المعانی، ۱۵۷
دلایل البول، ۲۹۰
دلایل النبض، ۲۹۰
دلگشا، ۵۲۰
دلیل العارفین، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۶
دولت بیدار، ۳۹۵
دول رانی خضر خان، ۱۰۰
ده اصل، ۲۶۶
دیباچه نوری، ۴۲۹
دیوان ادب، ۵۶۸
دیوان اشعار، ۱۴۱
دیوان امیر خسرو، ۹۸
دیوان انوری، ۶۴، ۱۶۷
دیوان حافظ، ۱۶۷، ۳۰۶، ۳۲۱، ۵۰۰
دیوان خاقانی، ۵۷، ۱۶۷، ۳۰۶
دیوان سلمان، ۱۶۷
دیوان سنایی، ۵۷
دیوان ظهیر، ۱۶۷
دیوان مسعود سعد، ۲۵
ذ
ذخیره الخوانین، ۴۸۲
ذره و خورشید، ۳۳۵
ذکر الملوک فی اخبار سلاطین هند یا تاریخ
حق، ۲۶۵

- ذولسانین، ۵۹۶
 ذیل اکبرنامه، ۳۲۴
- رساله در ذکر راجگان و سلاطین دهلی،
 ۴۸۲
- رساله در ردّ روافض، ۲۶۴
- رساله در سیر شاه نعمت‌الله ولی، ۱۵۲
- رساله مظہر الحق فی بیان اباحۃ السّمَاع
 فی اربعۃ المذاهب، ۱۵۹
- رسالۃ اذکار خانوادۂ چشتیہ، ۲۵۸
- رسالۃ اربعین صوفیہ، ۲۵۱
- رسالۃ ارشاد در نحو، ۱۵۳
- رسالۃ استقصای شیخ، ۳۲۹
- رسالۃ اضافت، ۵۹۶
- رسالۃ امواج خوبی، ۵۴۴
- رسالۃ بیان ذکر، ۲۵۸
- رسالۃ بیان رؤیت ربّی فی احسن صورۃ،
 ۲۵۸
- رسالۃ تہلیلّیہ، ۲۶۴
- رسالۃ جلالیہ، ۳۷
- رسالۃ حسن و عشق، ۵۵۸
- رسالۃ حق‌نما، ۴۷۲
- رسالۃ خواصّ اعداد در علم حساب، ۵۵۱
- رسالۃ سیرالنّبی، ۲۵۸
- رسالۃ شمسّیہ، ۲۵۶
- رسالۃ صاحبیہ، ۴۶۸
- رسالۃ عشقیّۃ، ۲۳۸
- رسالۃ غریب، ۲۴۲
- رسالۃ کشمیریہ، ۱۹۸، ۲۰۵
- رسالۃ کشف الحق، ۵۲۳
- راجا ولی، ۴۸۲
- راج ترنگنی، ۱۴۹، ۳۱۲، ۳۳۰
- راحت الارواح، ۲۱۸
- راحت القلوب، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۸
- راحت المحبّین، ۲۳۴
- راز و نیاز، ۵۹۴
- راگ درپن، ۵۲۱
- راماین، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۱، ۵۱۷، ۵۶۱
- رام و سیتا، ۳۹۴
- رباعیّات، ۲۶۶، ۵۸۳
- ردّ الکفر لحجّۃ القوی، ۵۷۴
- رزم‌نامه، ۳۱۸، ۳۲۰
- رسائل عروض، ۲۷۰
- رساله استقامۃ الشریعہ بطریقۃ الحقیقہ، ۲۵۸
- رساله در بدایت حال، ۲۴۸
- رساله در بیان آداب سلوک، ۲۵۸
- رساله در بیان اشارت محبّان، ۲۵۸
- رساله در بیان بود و هست و باشد، ۲۵۸
- رساله در بیان غسلخانۂ شاهی، ۵۵۹
- رساله در بیان معرفت، ۲۵۸
- رساله در تصوّف، ۲۵۸
- رساله در تقسیم علوم و صنایع بہ فارسی،
 ۱۵۳

- رسالة مبدأ و معاد، ٢٦٤
 روضة الطاهرين، ٣٨٧
 رسالة معراج، ١٨٣
 ره آورد، ٥٩٧
 رسالة مغلطة، ٥٢٦
 رياض الادويه، ٢٩٠
 رياض الافكار، ٥٩٣، ٦٠٧
 رسالة مكّيه و ذكر فردوسيّه، ٢٤٨، ٢٥١
 رياض الانشاء، ١٥٥
 رسالة منظوم رمل، ٣٥٢
 رياض الاوليا، ٥٢٠
 رسالة نصير، ١٦٥، ١٦٦
 رياض الشعراء، ٢٩١
 رسالة والديه، ٢٧٢، ٢٧٣
 رياض الوفاق، ٥٩٣، ٦٠٦
 رسالة وصول الله، ٢٤٨
 رياض عالمگیری، ٥٧٥
 رسائل الاعجاز يا اعجاز خسروي، ١٠٠
 رشتة گوهر، ٥٣٢
 رشحات الحيات، ٣٥٥
 رشدنامه، ١٤٥
 رشيديه، ٥٤٥
 رقايم كرام، ٥١٦
 رقعات حسيني، ٤٩٢
 رقعات ظهور الحق، ٥٩٤
 رقعات عالمگیری، ٥١٦
 رقعات مخلص، ٥٨٢
 رقعات و مضحكات، ٥٥٨
 رموز المعاني، ١١٦
 رموز الوالهيّن، ٢٤٢
 روزنامه آهوال، ٥٨٣
 روضة الاحباب، ٤١٥، ٥٢٠
 روضة الافراح، ٣١٢
 روضة السلاطين، ١١٢، ٢٨٩
 روضة الصفا، ٣٢٧
 روضة الصلوة، ١١٦
 ز
 زاد السالكين، ٥٤٥
 زاد الصراط، ٥٥٥
 زاد المسافرين، ٢٢٨
 زبدة الاخبار في سوانح الاسفار، ٥٩١، ٥٩٣
 زبدة التواريخ، ٣٢٤، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٩٢
 ٤٧٦
 زبدة الغرائب، ١٦٠، ٥٩١
 زتل نامه، ٥٣٣
 زفان گویا، ١٦٦-١٦٨
 زيب المنشآت، ٥٣٨، ٥٤٠
 زيج محمد شاهي، ٥٨١
 زيج ميرزاىي، ٣١٣
 زين الاخبار، ٣١، ٣٢٧
 س
 ساقى نامه، ٣٩٤، ٣٩٨، ٤٢٠، ٤٣٠، ٤٤٣
 ٤٥٩، ٥٢٧، ٥٥٣، ٥٥٩

سنگاسن باتیسی ← سنگهاسن بتیسی	سام و پری، ۴۵۹
سنگهاسن بتیسی، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۳۹، ۵۹۱	سبحةالابرار، ۵۵۹
سواد اعظم، ۵۲۰	ستینی، ۲۸۷
سواطع الالهام، ۳۶۱	سحر حلال، ۵۵۱
سواء السبیل، ۲۰۶	سخن عالی، ۵۵۸
سوز و گداز، ۳۰۸، ۳۹۶، ۴۵۲	سراج التواریخ، ۵۹۱
سوهنی و مهینوال، ۵۹۱	سراج‌المحبّه، ۶۰۷
سه نثر ظهوری، ۳۰۸، ۴۲۹	سراج‌الهدایه، ۲۵۱
سیاحت‌نامه، ۴۶۸	سزاکبر، ۴۷۲
سیرالاقطاب، ۲۱۷	سزالاسرار، ۴۷۲
سیرالاولیا، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۴	سر مکتوم، ۵۶
سیرالعارفین، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۰۸، ۲۱۸	سر مه سلیمانی، ۵۶۹
سیر محمدی، ۱۵۲، ۲۵۷، ۲۵۸	سرورالصدور، ۱۱۸
سیف‌الملوک، ۵۹۱	سسی پنون، ۵۹۰
سی‌نامه، ۲۲۸	سعی‌الصفاء، ۱۴۰
سینها سند وترنسی، ۳۱۲	سفرالسعاده، ۲۰۶
ش	سفرنامه عزت‌الله، ۵۹۲
	سفینه خوشگو، ۴۵۸، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۸۲
شافیه، ۵۷۴	سفینه‌الاولیا، ۴۶۷، ۴۷۱
شاهجهان‌نامه، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۶، ۴۸۶	سکندرنامه، ۱۷۱، ۳۰۸
۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۵	سکندری یا معدن‌الشفاء، ۱۷۰
شاهجهان‌نامه یا نسبت‌نامه (نسب‌نامه)	سکینه‌الاولیا، ۴۶۷، ۴۷۱
صاحبقران، ۴۸۲	سلالة الفضایل، ۱۶۶
شاهد صادق، ۴۷۸	سلسله‌الذهب، ۳۵۰، ۵۵۹
شاهنامه، ۲، ۳۳، ۵۷، ۸۶، ۱۰۵، ۱۶۵	سلسله‌الصادقین، ۴۷۷
۱۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۴۰۷	سلم‌العلم، ۵۲۶
۴۲۰، ۴۷۲، ۶۰۳	سلیمان و بلقیس، ۳۶۱، ۴۲۲

- شاهنامه دکن، ۵۲۸
 شاهنامه هند، ۱۰۴
 شرایط الوسايط، ۵۹۴
 شرح آداب المريدين، ۲۴۸، ۲۵۸
 شرح الرموز، ۱۱۸
 شرح انموذج العلوم، ۱۵۹
 شرح باب حادی عشر، ۱۵۹
 شرح بزدوی در اصول فقه، ۱۵۳
 شرح بوستان، ۵۷۲
 شرح بیت امیر خسرو دهلوی، ۲۵۸
 شرح تجرید، ۳۵۰
 شرح تحفه شاهي، ۱۵۹
 شرح تعریف، ۲۵۸، ۲۰۵
 شرح تمهیدات عین القضاة همدانی، ۲۵۸
 شرح حسامی، ۱۱۷، ۲۰۵
 شرح خلاصة الحساب، ۵۵۱
 شرح دیوان انوری، ۱۶۶
 شرح رباعیات حضرت باقی بالله، ۲۶۴
 شرح رساله جعفریه، ۱۵۹
 شرح سفری در آسیای مرکزی به اندیشه علمی، ۳۱
 شرح شمائل النبی، ۳۲۱
 شرح شمسیه، ۳۹۷
 شرح صحیح بخاری، ۳۳۰
 شرح عقاید، ۲۰۶
 شرح عقیده حافظیه، ۲۵۸
 شرح عین العلم، ۵۰۸
 شرح فرهنگ عجائب، ۱۶۸
 شرح فصوص الحکم، ۲۵۸
 شرح فقه اکبر، ۲۵۸
 شرح قصیده «بانت سعاد»، ۱۵۳
 شرح قصیده مانی، ۲۵۸
 شرح کافی، ۱۷۴
 شرح گلستان، ۵۸۶، ۶۰۳
 شرح لوائح، ۳۱۷
 شرح مثنوی مولانا، ۵۲۳
 شرح مختصر عضدی، ۵۴۵
 شرح مشارق الانوار، ۲۵۷
 شرح مفتاح العلوم، ۱۱۷
 شرح مقاصد، ۳۵۰
 شرح منظومه، ۲۹۰
 شرح مواقف، ۲۰۶
 شرح نزهة الارواح، ۳۱۷
 شرح نور الانوار، ۵۲۳
 شرح وقایه، ۲۰۵، ۵۷۴
 شرح هدایه، ۵۷۴
 شرح هدایة الحکمة، ۴۷۴، ۵۲۴
 شرعة الاسلام، ۵۲۰
 شرف السادات یا چهل حدیث، ۱۵۳
 شرفنامه، ۸۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۵۷۰
 شش فتح کانگره، ۴۷۰
 شفا، ۱۵۹
 شکایت، ۱۴۹
 شمائل الاتقیا، ۲۴۱، ۲۴۲

صنائع الحسن، ۲۸۸

صنم و برهمن، ۴۴۳

صور صوفی، ۵۵۱

ض

ضرب الامثال، ۲۵۸

ضیاء العیون، ۵۷۴

ط

طباشیر الصبح، ۳۶۱

طب اکبر، ۵۷۴

طب اورنگزیبی، ۵۷۵

طب داراشکوهی، ۴۷۲

طب سکندری، ۱۳۹

طبقات اکبرشاهی، ۳۲۷

طبقات اکبری، ۷۵، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۶،

۳۲۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۴

طبقات بابری، ۲۷۱

طبقات سخن، ۵۹۳

طبقات شاهجهانی، ۴۷۷

طبقات محمودشاهی، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۳،

طبقات ناصری، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۵۴،

۵۶، ۶۰، ۶۹، ۷۳، ۷۷، ۱۴۴، ۲۶۹،

۲۷۱

طبقات نظام بخشی، ۳۲۷

طراز معانی، ۵۷۰

طرب المجالس، ۲۲۹

شمایل ترمذی، ۲۰۵

شمس المناقب، ۵۴۹

شمس بازغه، ۵۲۴

شمع و پروانه، ۵۱۹

شورخیال، ۵۳۲

شهر آشوب، ۳۵۲

شهریارنامه، ۱۹

شیرین و خسرو، ۹۹

ص

صباحت یوسفی، ۵۵۴

صبح صادق، ۴۷۸، ۵۹۵

صبح گلشن، ۴۹۱

صبح وطن، ۵۹۳

صحاح الادویه، ۵۶۹

صحاح اللغة، ۵۶۸

صحایف، ۸۵

صحف ابراهیم، ۱۴۶

صحیح بخاری، ۲۰۵، ۵۷۴

صحیح مسلم، ۳۲۸، ۵۷۴

صحیفه خوشنویسان، ۴۸۶

صحیفه العشاق، ۳۵۲

صراح، ۱۶۷، ۱۶۸، ۵۶۸

صراط مستقیم، ۲۲۹

صرف میر، ۵۷۴

صلح الاصول، ۹۲

صلصلة الجرس، ۳۵۰

- طغرای همایونی، ۱۴۱
 طلسم حیرت، ۵۳۱
 طوابع الشّموس، ۲۱۸
 طور معرفت، ۵۳۱
 طوطی نامه، ۶۶، ۵۳۳، ۵۹۱
 طُول، ۳۵۰
- ظ
 ظفرنامه، ۲۶۹، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۴، ۵۶۱
 ظفرنامه پادشاه، ۶۰۱
 ظفرنامه شاهجهانی، ۴۸۲، ۵۰۶
 ظفرنامه عالمگیری، ۵۴۴
 ظفرنامه کانگره یا شش فتح کانگره، ۴۷۰
 ۴۸۲
 ظلّ لوح محفوظ، ۴۱۲
- ع
 عالمگیرنامه، ۵۱۶، ۵۱۷
 عباس نامه، ۵۰۰
 عبرت نامه، ۵۹۲
 عجائب الاتفاق فی شناختنِ تریاق، ۵۷۵
 عجائب البلدان، ۱۶۶
 عرفات، ۹۸، ۳۳۴، ۵۳۱
 عرفات العاشقین، ۱۱۴، ۱۱۵، ۴۰۵
 عروس عرفان، ۵۶۵
 عروض سیفی، ۵۷۴
 عشق نامه، ۷۰، ۷۲، ۲۳۸، ۲۵۸، ۳۰۹
- ۴۵۲، ۵۳۰
 عشقیّه پنجاب، ۵۶۲
 عصمة الانبیاء، ۳۲۱
 عقاید شرفی، ۲۴۸
 عقیده چند ورق، ۲۵۸
 علاجات داراشکوهی، ۴۷۲
 علاج الامراض، ۲۹۰
 عمل صالح، ۴۶۷، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۹۲
 عنصر دانش، ۳۸۲
 عوارف المعارف، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۳۰
 ۲۵۸، ۲۵۰
 عیار دانش، ۳۱۳
 عین العلم، ۵۷۴
- غ
 غالب نامه، ۶۰۰
 غرایب اللغات، ۵۹۴
 غرایب و عجائب، ۲۸۹
 غزوة الکمال، ۶۶، ۷۸، ۹۹
 غیاث اللغات، ۵۹۴
- ف
 فارسی در احوال معاد، ۱۵۹
 فتاوی ابراهیم شاهی، ۱۵۳
 فتاوی ابراهیمی، ۹۲
 فتاوی بابری، ۲۷۰
 فتاوی عالمگیری، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۲۶

فصول اکبری، ۵۷۴	۵۷۴، ۵۴۰
فضایل النقباء، ۵۷۴	فتح‌الولایه، ۳۵۰
فضل الفؤاد، ۲۳۴	فتح بنگاله، ۵۱۰
فقه بابری، ۲۷۰	فتحنامه، ۷۵، ۱۵۹، ۵۶۱، ۵۹۱
فقه منظوم، ۳۷۲	فتوحات آصفی، ۵۲۸
فقه نافع، ۲۲۴	فتوحات فیروزی، ۱۱۲
فواید السالکین، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۶	فتوحات مکیّه، ۱۹۸، ۲۰۶
فواید الفؤاد، ۷۱، ۸۳، ۱۴۴، ۱۷۹، ۱۹۳	فتوح السلاطین، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۴	فرائض الصغانی، ۷۴
فواید المریدین، ۲۴۸	فراست‌نامه، ۵۹۲
فواید رکنی، ۲۴۸	الفرج بعد الشدّه، ۸، ۴۹
فواید غیبی، ۲۴۸	فرخ سیرنامه، ۵۲۸
فهرست، ۴۸۳	فرهاد و شیرین، ۴۳۲، ۴۵۹
فهرست کتابخانه آصفیه، ۵۲۸	فرهنگ ابراهیمی، ۱۶۶، ۱۶۸
فهرست کتابخانه کاخ گلستان، ۴۳۷	فرهنگ جعفری، ۵۹۴
فیض حق، ۴۱۲	فرهنگ جهانگیری، ۳۸۲، ۵۶۹، ۵۷۲
	فرهنگ حسینی، ۱۶۸، ۲۷۶، ۵۹۴
ق	فرهنگ رشیدی، ۵۷۲
قابوسنامه، ۳۰۶	فرهنگ فرّخی، ۵۹۴
قاطع برهان، ۵۹۴، ۶۰۰	فرهنگ فردوسی، ۱۶۵
قانونچه، ۴۰۹	فرهنگ قاضی ظهیر، ۱۶۸
قانون همایونی، ۲۹۱، ۳۰۲	فرهنگ قطبی، ۵۱۷
قدوری، ۲۰۵، ۲۴۰	فرهنگ قوّاس، ۸۳، ۸۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸
قرآن، ۵۰، ۱۱۸، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۹۲	فرهنگ‌نامه، ۱۶۶
۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷	فریاد عشق، ۳۹۵
۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲	فصل الخطاب، ۳۲۵
۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸	فصوص الحکم، ۹۶، ۱۱۸، ۱۹۸، ۲۰۶

- ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۹،
 ۲۷۰، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۶۱، ۵۱۵،
 ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۵۵، ۵۷۴، ۵۷۹
 قرابادین قادری، ۵۷۴
 قران السعدين، ۹۹
 قران القرآن، ۲۰۶
 قصص الانبياء، ۴۷۲
 قصه وامق و عذرا، ۵۵۹
 قضا و قدر، ۳۹۶، ۵۱۰، ۵۲۷
 قلزم، ۵۹۴
 قندهارنامه، ۵۰۰
 قنية الطالبين، ۱۶۷
 قواعد الانشاء، ۱۵۵
 قوت القلوب، ۱۹۸، ۲۰۵
 قول الجميل، ۲۰۱
 قياسيه، ۴۰۹
- ک**
 کاتاساريت ساگر، ۱۶۱
 کارنامه، ۴۹۴
 کارنامه بلخ، ۱۷
 کارنامه عشق، ۵۸۳
 کاروان هند، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۶۷
 کافيه، ۱۵۳، ۱۷۱، ۳۳۶، ۵۴۵
 کامروپ و کاملتا، ۵۵۱
 کتاب الاحاديث، ۳۲۰
 کتاب الهند، ۳۱
- کريلای معلی (مثنوی)، ۵۹۶
 کشاف، ۲۵۶
 کشاف زمخشری، ۲۰۵
 کشف اسرار رمی، ۵۷۵
 کشف الاسرار، ۶۰۳
 کشف الغين من شمس العين، ۵۹۴
 کشف اللغات، ۵۶۹
 کشف المحجوب، ۵، ۲۵، ۲۶، ۱۷۹، ۱۹۸،
 ۲۰۵
 کشف طريق، ۵۵۹
 کشکول، ۵۴۴
 کشکول کلیمی، ۲۰۶
 کلمات الشعراء، ۵۵۳
 کلمات الصادقين، ۴۷۷
 کلمات طيبتات، ۵۱۶
 کلمات عاليات، ۵۵۹
 کلیات اشعار، ۵۰۲
 کلیات جامی، ۳۰۶
 کلیات سعدی، ۴۹۰
 کلیات شمس، ۵۰۰
 کلیات صهبایی، ۵۹۹
 کلیلہ و دمنہ، ۲، ۲۷، ۲۸، ۴۹، ۳۱۳، ۳۱۶
 کمال محمدی، ۵۵۴
 کمند و حدت، ۵۵۹
 کنز الاسرار، ۲۳۸
 کنز الدقائق، ۱۱۷، ۲۰۵
 کنز الرموز، ۲۲۸

کنز اللغات، ۵۶۹	گنج سعادت، ۵۶۶
کنز المعانی، ۱۶۲، ۲۴۸	گنج عرفان، ۴۸۲
کنز الهدایات فی کشف البدایات و النهایات، ۵۶۵	گنج لایفنی، ۲۴۸
کنوز الفوائد، ۲۲۲	گنج معانی، ۵۴۱
کیمیای سعادت، ۱۹۸، ۲۰۵، ۳۰۶، ۵۶۶	گنج نیرنگ، ۵۹۵
	گوالیارنامه، ۴۸۳، ۴۸۴

گ

ل

گل افشان، ۳۰۳	لباب الالباب، ۷، ۸، ۹، ۱۵، ۱۸، ۲۵، ۲۷
گل اورنگ، ۵۵۲	۴۸، ۴۹، ۵۸، ۷۵
گلدسته، ۴۹۴، ۵۳۲	لب التواریخ، ۲۸۹، ۵۲۱
گلدسته اسرار، ۵۸۲	لحن عراق، ۵۹۷
گلدسته محبت، ۵۹۵	لسان الشعراء، ۸۶، ۱۶۶، ۱۶۷
گلزار حکیمی، ۲۴	لطایف اشرفی فی بیان طوایف صوفی، ۲۵۴، ۲۱۷
گلزار ابراهیم، ۴۲۹، ۴۴۳	لطایف الاخبار یا تاریخ قندهار، ۴۸۳
گلزار حال، ۴۸۲	لطایف اللغات، ۴۸۵
گلزار خسروی، ۵۹۵	لطایف المعانی، ۲۴۸
گلستان، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۰۶	لطایف قدوسی، ۱۴۵
۵۷۲	لطایف نامه، ۲۸۸
گلشن اشعار، ۴۳۰	لطف سخن، ۶۰۶
گلشن تعشق، ۵۹۶	لطیفه شوق، ۵۳۴
گلشن راز، ۲۲۸	لطیفه غیبی، ۳۶۱
گلشن فطرت، ۵۲۲	لغت فرس اسدی، ۸۶، ۱۶۵
گل و مل، ۳۵۲	لغت هندی، ۵۹۴
گنج المعانی، ۱۴۸	لمعات، ۲۰۶
گنج باد آورد، ۴۹۲	لمعات الطاهرین، ۵۴۷
گنج روان، ۵۳۲	

- لوامع، ۲۰۵
لوامع التور، ۵۹۵
لوايح، ۷۸، ۲۰۵، ۲۱۸
لوايح و لوامع، ۲۰۵
لهجات سکندر شاهي، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۸
ليلاوتي، ۳۱۲، ۳۶۱
ليلی و مجنون، ۹۹، ۳۰۴، ۳۳۰، ۳۶۱
۶۰۷
- م
مآثر الامراء، ۴۸۲، ۵۵۰
مآثر جهانگيري، ۳۸۸، ۳۸۹
مآثر رحيمي، ۳۰۸، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰
۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۴۳، ۴۴۴
۴۴۸، ۴۴۸
مآثر عزت الله، ۵۹۲
مآثر محمود شاهي، ۱۶۲
مان کتو هل، ۵۶۷
ماه و مشتري، ۵۹۱
ماه و مهر، ۵۰۸
مبدأ و معاد، ۵۶۵
مبسوط، ۲۰۵
مبين، ۲۷۲، ۲۸۱
متاکشر، ۵۶۷
مثنوی، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲
۲۷۳، ۲۸۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸
۳۰۹، ۳۳۱، ۴۵۹، ۴۸۵، ۵۲۰، ۵۳۷، ۵۹۶
- ۵۴۴، ۵۵۳، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۷۱
مثنوی امواج الخيال، ۵۵۵
مثنوی اورنگ نامه، ۵۳۵
مثنوی بهر تپور، ۶۰۱
مثنوی در عروسی فرخ سير، ۵۵۵
مثنوی شمع و پروانه، ۵۴۴
مثنوی صاحب عالم، ۵۹۹
مثنوی عشقیه پنجاب، ۵۶۲
مثنوی کنزالاسرار، ۲۳۸
مثنوی ماده نل کام کندلا، ۵۳۵
مثنوی مرآت، ۱۴۱
مثنوی مهر و ماه، ۵۴۴
مثنوی نصره المرتضى، ۵۳۵
مثنوی وامق و عذرا، ۳۳۰
مثنوی های امير خسرو، ۹۹
مجالس الاحزان، ۵۷۴
مجالس السلاطين، ۴۷۷
مجالس المؤمنين، ۳۲۹
مجالس النفایس، ۲۸۸
مجامع الاخبار، ۳۲۹، ۴۲۷
مجزبات اکبری، ۵۷۴
مجسطی، ۱۵۸، ۱۵۹
مجلس آرای شهابی، ۵۸
مجمع الاخبار، ۲۴۰
مجمع الافکار، ۴۳۲
مجمع البحرين، ۱۶۳، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۷۲

مرآت الاحوال جهان‌نما، ۵۹۱	مجمع البیان، ۵۴۳
مرآت الاسرار، ۴۸۳	مجمع الشعرا، ۳۴۲
مرآت الجمال، ۴۹۹، ۵۴۳	مجمع الفرس سروری، ۵۶۹
مرآت الحقایق، ۴۸۴	مجمع الفصحا، ۶۶، ۱۱۴
مرآت الفتوح، ۴۸۴، ۴۸۵	مجمع الفضلا، ۴۳۰
مرآت الکاينات، ۳۵۵	مجمع الملوك، ۵۹۱، ۶۰۲
مرآت گیتی‌نما، ۵۹۱	مجموعه خیال، ۳۹۴
مرآت مدارى، ۱۶۰، ۴۸۴	مجموعه نغز، ۵۹۳
مرآت مسعودی، ۴۸۴	مجنون و لیلی، ۹۹
مرآة الخيال، ۵۱۶، ۵۱۷	محامد حیدریه، ۵۹۵
مرآة الصيد، ۵۷۵	محمود و ایاز، ۳۰۸، ۴۳۸، ۴۵۴، ۵۵۹
مرآة العالم، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۳	محیط اعظم، ۵۳۱
مرآة المحققین، ۲۴۸	محیط معرفت، ۴۸۲
مرآة المعانی، ۱۴۴	منخ المعانی، ۲۴۸
مرآة دیدار، ۵۵۹	مختار الاختیار، ۲۷۶
مرآة سکندری، ۳۸۶	مختصر التواریخ، ۲۸۹
مراسلات، ۵۳۱	مخزن افغانی، ۳۸۷، ۳۸۹
مرشد کامل، ۴۳۸	مخزن الاسرار، ۹۹، ۱۰۶، ۱۶۷، ۳۴۳
مرصاد العباد، ۲۰۵	۳۶۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۳۲، ۴۴۳
مرقع، ۵۴۴	۴۵۹، ۵۱۱، ۵۵۹، ۵۷۱
مرقع کلیمی، ۲۰۶	مخزن الجواهر، ۵۹۲
مرکز ادوار، ۳۶۱	مخزن الغرائب، ۲۷۴، ۳۴۱
مسعودنامه، ۵۶۳	مدار الافاضل، ۳۲۴
مسلک الاخیار، ۳۳۰	مدارج النبوة و مراتب الفتوة، ۲۶۵، ۳۲۵
مسلم الثبوت، ۲۰۶، ۵۲۶	مرآت آفتاب، ۵۷۹
مشارق، ۲۰۷	مرآت اصطلاحات، ۵۸۲
مشارق الانوار، ۱۱۷، ۲۰۵، ۲۲۹	مرآت الاحوال، ۵۹۱

- مشکوة، ۲۰۶
مصابیح النواصب در رد کتاب روافض، ۳۲۹
مصابیح، ۲۰۵
مصباح، ۲۵۶
مصباح الاخلاق، ۶۰۷
مصباح السرود، ۵۶۸
مصدر الآثار، ۵۰۸
مطلع الانوار، ۱۰۲، ۹۹
مطلع السعدين، ۱۶۳، ۱۶۲
مطول، ۳۵۰
مظاهر الاديان، ۶۰۲، ۵۹۱
مظاهر العالم، ۵۹۱
مظهر الآثار، ۳۰۰
مظهر جلالی، ۲۵۱
معارج النبوه، ۵۲۹، ۲۱۱
معارف، ۲۵۸
معارف لدنيّه، ۲۶۴
معجم البلدان، ۳۱۲، ۳۲۰
معدن اخبار احمدی، ۳۸۴
معدن اخبار جهانگیری، ۳۸۴
معدن الشفاء سکندر شاهي، ۱۳۹
معراج الخيال، ۶۰۷، ۵۹۳
معراج العاشقين، ۱۴۴
معراج العشاق، ۶۰۷
معراج نامه، ۲۷۷
معزيات رشیدی، ۵۷۲
مغازی النبوه، ۳۳۰
مغزالمعاني، ۲۴۸
مفاتيح الرياسه، ۵۹۱، ۶۰۲
مفتاح الاسرار، ۱۴۱، ۲۷۷
مفتاح التواريخ، ۵۹۱
مفتاح العاشقين، ۲۴۴، ۲۴۵
مفتاح الفضائل، ۱۶۶
مفتاح الفضلا، ۱۶۶
مفتاح الفيض، ۲۷۶
مفتاح اللغات، ۲۴۷
مفتاح النکات، ۴۳۳
مفرح القلوب، ۵۷۴
مفردات هندی، ۵۹۴
مفيد الانشا، ۵۲۷
مفيد القراء، ۵۷۴
مفيد المستفيد، ۵۹۵
مقالات الشعراء، ۴۶۲
مقامات، ۲۰۵
مقامات حریری، ۲۲۹
مقامات مرشد، ۳۳۰
مقررنامه، ۲۵۲
مقصود الطالبين، ۵۴۵
مکاتبات علامی، ۳۱۶
مکاتيب، ۵۶۴
مکاتيب شيخ، ۵۶۵
مکاشفات رضوی، ۵۷۰
مکالمه داراشکوه با بابا لعل، ۴۷۲
مکتوبات، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۶

- مکتوبات اشرفی، ۲۵۴
مکتوبات بیست و هشت، ۲۴۸
مکتوبات دوصدی، ۲۴۸
مکتوبات شرف منیری، ۳۰۶
مکتوبات عین القضاة، ۲۰۵
مکتوبات (مکتوبات صدی)، ۲۴۸
ملاحات احمدی، ۵۵۴
ملتقط، ۲۵۷
ملخص، ۴۷۸، ۵۰۳، ۵۰۷
ملخص تاریخ الفی، ۵۲۰
ملخص وفيات الاعیان، ۱۶۰
ملفوظات، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۵۱
ملفوظات تیموری، ۴۸۴
ملفوظات صاحبقران، ۴۸۴
ملفوظات (معدن المعانی)، ۲۴۸
ملفوظات مغربی، ۱۶۰
ملفوظ الصفر، ۲۴۸
ملهمات، ۱۱۵
ممتاز محل یا خلاصه احوال بانوییگم، ۴۸۰
مناسک حج، ۳۳۰
مناظر الانسان، ۱۶۰
مناظر الانشاء، ۱۵۵
مناظر العوالم، ۶۰۲
مناقب السادات، ۹۲
مناقب شاه مینا، ۱۶۰
مناقب فخریه، ۱۹۲
مناقب مخدوم جهانیان، ۲۵۱
مناقب مرتضوی، ۴۸۰
مناقب مرتضویه، ۴۸۴
منیع الانهار، ۴۴۳
منیع العلم، ۵۷۴
منتخب، ۵۵۱
منتخبات توزک جهانگیری، ۳۸۵
منتخبات فارسیه، ۳۲
منتخب التواریخ، ۴۵، ۶۳، ۲۸۹، ۳۲۰
۳۲۷، ۳۴۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۵، ۴۷۹
۵۹۱
منتخب اللباب، ۳۲۰، ۵۱۶
منتخب شاهنامه، ۴۷۰
منتهی المقال فی شرح حدیث لاتشد الرجال، ۵۹۹
منثورات عالی، ۵۵۸
منشآت شاه طاهر، ۱۵۹
منشآت نمکین، ۴۶۳
منطق الطیر عطار، ۵۲۰
منظر الابرار، ۴۵۹
منظورانظار، ۳۴۳
منوهر و مدهو مالت، ۵۴۴
منهاج الدین والملك، ۷۵
منهاج المسالك، ۳، ۷۵
منهج الانساب، ۱۵۹
منهج الصادقین، ۳۲۳
موارد الکلم، ۳۶۱

- موطأ، ۲۰۶
 مونس الارواح، ۴۶۸
 مونس المریدین، ۲۴۸
 مہابہاراتا ← مہابہارت
 مہابہارت، ۱۴۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۵۹۱
 مہر نیمروز، ۶۰۰
 مہر و ماہ، ۱۳۷، ۱۴۴، ۵۴۶، ۵۶۳
 مہیار و چندریدن، ۵۲۹
 میخانہ، ۴۹۹، ۵۰۸
 میرزاغازی بیگ ترخان اور اُس کی بزم ادب، ۴۵۴
 میرزا و صاحبان، ۵۹۰
 میزان طب، ۵۷۴
 مینابازار، ۵۵۹
 مؤید الفوائد، ۱۶۶، ۱۶۷
- ن
 ناز و نیاز، ۳۷۳، ۵۰۸
 ناز و نیاز و داد و فریاد، ۵۳۹
 ناصری نامہ، ۳۰
 نافع، ۲۲۴، ۲۴۰
 النامہ، ۵۳۳
 نامہ ہا، ۵۹۹
 نامہ های مہابت خان، ۴۰۱
 نتایج الافکار، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۰۸
 نجات المؤمنین، ۵۰۸
 نخبۃ اللغات، ۵۹۴
- نرگستان، ۵۶۱
 نزہۃ الارواح، ۲۲۹، ۳۱۲
 نسب نامہ، ۳۷
 نشتر عشق، ۵۶۳، ۵۹۳
 نصاب، ۴۳
 نصاب الاحتساب، ۸۵
 نصاب الصبیان، ۴۳
 نصیب الولدان، ۱۶۸
 نظام التواریخ، ۳۲۷
 نعمت عظمیٰ، ۵۵۸
 نغمات العشق، ۵۴۴
 نغمہ و شیون، ۵۵۹
 نغمۃ عندلیب، ۵۹۱، ۶۰۲
 نفائس الفنون، ۲۸۷
 نفایس الانفاس، ۲۴۱
 نفایس اللغات، ۵۹۴
 نفایس المآثر، ۲۸۹
 نفحات الانس، ۲۶، ۲۰۶
 نفس رحمانی، ۴۸۴
 نقش بدیع، ۳۰۸
 نقود الحکم، ۵۹۵
 نقیہ، ۹۹
 نکات، ۵۳۱
 نگارستان آصفی، ۵۹۲
 نگارستان منیر، ۴۷۲
 نگارستان نظائر، ۶۰۶
 نگارنامہ فیضی، ۵۷۰
 نل و دمن، ۳۶۱، ۶۰۷

- نماز جمعه، ۳۲۹
نوادراالاختیارات، ۴۱۱
نوادراالحکایات، ۳۹۸، ۳۹۹
النّوادر فی اللّغات، ۷۴
نوادراالمصادر، ۶۰۲
نورالانشاء، ۵۹۵
نورالانوار، ۲۰۶
نورالعین فی شرح قران السعدین، ۳۲۸
نورس خیال، ۴۲۹
نور علی نور، ۵۵۳
نورنامه، ۳۳۸
نوروزیه، ۲۱
نهایه، ۵۱۴
نهایه الکمال، ۹۹
نهج الحق و کشف الصدق، ۳۲۸
نه سپهر، ۱۰۰
نیرنگ عشق، ۵۴۸
- و
واجب الحفظ، ۴۹۹، ۵۴۳
واقعات بابری، ۲۷۰، ۴۶۶
واقعات تیموری، ۴۸۴
واقعات عالمگیری، ۵۴۴
واقعات مشتاقی، ۱۶۴
واقعه جهجرسینگ، ۴۸۴
واقعه جهوجارسینگ، ۴۸۳
وجود عاشقین، ۲۵۸
وجه القناعه، ۳۵۲
- ودا، ۱۴۸
وسط الحیات، ۹۸
وصف کشمیر، ۵۱۰
وفیات الاعیان ابن خلکان، ۱۶۰
وقایع الزمان، ۴۶۰
وقایع حیدرآباد، ۵۵۸
وقایع نعمت خانی، ۵۱۷، ۵۵۸
- ه
هاتسن بتیسی، ۳۲۰
هدایت القلوب، ۲۴۱
هدایه، ۲۰۵، ۲۴۹، ۲۵۶، ۵۲۵
هرینس، ۳۱۲
هزار و یکشب، ۵۹۳
هشت بهشت، ۶۶، ۹۹
هفت اختر، ۵۰۸، ۵۴۷
هفت اقلیم، ۲۷۴، ۳۰۳، ۴۸۸
هفت پیکر، ۹۹، ۳۶۱، ۵۴۶
هفت دانش، ۵۹۵
هفت کشور، ۳۶۱
همایون شاهی، ۳۲۴
همایون نامه، ۲۸۶، ۳۰۵
همایون و اکبر، ۲۹۹
هنگامه عشق، ۵۸۳
هیرورانجه، ۵۱۹، ۶۰۷
- ی
یوسف و زلیخا، ۱۴۹، ۳۰۴، ۳۷۳

نام جایها

۴۲۲، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۴	T
۴۵۰، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۶	آب جون، ۴۰۰
۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۷	آذربایجان، ۲۵، ۵۶، ۲۸۴، ۴۰۸
۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۵۵	آرامگاه نظام الدین اولیا، ۸۲، ۶۰۰
۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۶۰۰ ← اکبرآباد	آسام، ۴۶۴، ۵۱۲
آلمان، ۵۸۵	آستان قدس رضوی، ۴۱۳، ۴۶۲، ۵۰۶
آمل، ۳۹۶، ۴۶۱	آسیای مرکزی، ۵، ۳۱، ۱۳۹
	آصفان، ۱۷۷
الف	آکسفورد، ۳۱
ابهر، ۳۳۵	آگره، ۹۷، ۱۳۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۳
اتک، ۵۹۲	۲۱۱، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹
اجمیر، ۵، ۵۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۹	۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۲-۳۰۷
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۶۹، ۳۸۶، ۳۹۹	۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵
۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۳۱، ۴۴۸	۳۴۷، ۳۵۹، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۳
۴۵۷، ۴۶۱، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۲۴	۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۹۴
اجودهن، ۱۸۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰	۳۹۵، ۳۹۶-۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۴-۴۰۶

اسدآباد، ۴۳۴	اُجین، ۱۱۹، ۴۱۱
اسفراین، ۱۴۰، ۱۴۱	اُجه، ۷، ۸، ۲۹، ۴۸، ۶۸، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۵۰
اسفزار، ۴۸	۲۵۱
اسکندریه، ۹۴	احسن آباد گلبرگه، ۱۵۲
اصفهان، ۲۰۹، ۲۸۹، ۳۳۹، ۳۷۰، ۳۹۵	احمدآباد، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۵، ۴۰۶، ۴۱۰
۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۶-۴۲۸	۴۴۱، ۴۴۲
۴۳۱، ۴۳۵، ۴۴۰-۴۴۲، ۴۴۸، ۴۵۵	احمدآباد گجرات، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۹۲، ۳۲۱
۴۵۹، ۴۷۰، ۴۸۸، ۴۹۸-۵۰۰، ۵۱۰	۳۳۱، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۵، ۴۲۸، ۴۳۷
۵۱۱، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۲	۴۴۲، ۴۴۷، ۴۵۰
۵۴۸، ۵۷۸، ۵۹۳، ۶۰۲	احمدنگر، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۳۳۴، ۳۸۴
اعظم آباد پتنه، ۵۲۱	۴۱۳، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۳، ۴۶۴، ۴۹۲
اعظم گر، ۲۵۳	احمدنگر (دکن)، ۳۸۴
افغان پور، ۲۳۹	اخیسکت، ۴۷۵
افغانستان، ۴، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۱۷۳، ۲۸۱	ادهکان، ۲۲۵
۵۸۳، ۳۳۲	اراکان، ۵۱۲
اکبرآباد ← آگره	ارچه، ۴۶۴، ۴۸۳
الموت، ۵	اردبیل، ۴۱۴، ۴۹۹
الوس جفتای، ۲۷۹	ارنکل، ۸۰
اله آباد، ۳۱۶، ۳۵۱، ۳۹۴، ۴۳۵، ۵۰۸	اروپا، ۵۹۳
۵۲۰، ۵۲۱، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۴	اریسه، ۵۸۵
۵۷۸، ۵۸۶	اساول، ۳۱۵
امروهه، ۱۳۲، ۳۱۷	اسپانیا، ۵۸۵
امگنگ، ۲۶۶	استادآباد، ۱۶۸
انجمن آسیایی، ۲۵۸	استانبول، ۹۷
انجمن آسیایی بنگال، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۵۸	استرآباد، ۲۰۹، ۲۸۱، ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۶۵
۳۸۲، ۵۴۰، ۵۷۲	۳۶۷، ۴۴۸
انجمن آسیایی پاکستان، ۳۸۹	اسحاق آباد نیشابور، ۴۲۷

۳۹۸، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۰،

۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۱،

۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۷،

۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶،

۴۷۰، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۱،

۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴،

۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۱۹،

۵۲۲، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۷،

۵۴۹، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۹،

۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۵،

۶۰۴

ایگ شبانکاره فارس، ۳۹۷

اینندیا آفیس، ۵۶۱

ب

باباپوره کشمیر، ۴۱۷

بادغیس، ۳۳

بادقان کاشان، ۴۲۶

بادلیان، ۳۱

بارگاه حضرت امام حسین (ع)، ۱۵۹

باغ زین آباد، ۴۱۸

باگهوتی، ۲۳۷

بامیان، ۳۴

بجور، ۲۶۸

بحر آباد، ۴۱۸

بخارا، ۵، ۴۸، ۵۴، ۶۲، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۰۸،

۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۴۹،

انجمن آسیایی کلکته، ۵۶۸، ۵۷۱

انجمن آسیایی هند، ۵۷۳

انجمن تاریخ پاکستان، ۲۸۵

اندجان، ۵، ۲۸۷، ۲۹۸

انستیتو غالب، ۶۰۰

انگلستان، ۳۰۸، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۳

اوترپرادیش (اوترپرادیش)، ۴۳۲، ۵۹۴

اوچ، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۵۱، ۲۵۲،

اودگیر، ۵۹۸

اوده، ۹۷، ۱۰۶، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۴۲،

۲۴۳، ۲۵۳، ۲۸۷، ۵۵۱، ۵۸۰، ۵۸۴،

۵۸۹، ۵۹۶، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵

اورنگ آباد، ۵۴۳، ۵۶۰

اورنگ آباد دکن، ۵۱۴

اوش، ۵، ۵۸، ۲۰۹، ۲۱۳

اولتراپرادش، ۲۵۳، ۲۶۰

اویماق تکلو، ۴۵۷

ایران، ۵۱، ۸، ۹، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۵،

۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۶۰،

۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۹۶،

۱۰۲، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴،

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۹،

۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲،

۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰،

۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶،

۳۲۹، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۷۷،

۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۴، ۳۹۵،

بصره، ۳۳۴	۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹
بغداد، ۵۵، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۸۳، ۱۸۷	۲۹۴، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۷۵، ۴۱۴، ۴۱۶
۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹	۴۳۰، ۴۴۷، ۴۶۵، ۵۳۶
۲۲۰، ۲۲۴، ۴۰۳	بدائون، ۲۹، ۵۵، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۸، ۹۶
بکر (بهکر)، ۲۸۴	۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۲۹
بکسر، ۵۸۴	۲۶۰، ۳۱۹، ۳۵۳، ۳۷۲
بلادسیر، ۷۵	بدخشان، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹
بلخ، ۲۹، ۹۷، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۵۰، ۲۶۰	۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۶۴
۲۹۳، ۳۱۸، ۴۱۳، ۴۶۵، ۴۷۵، ۴۸۱	۳۶۷، ۳۷۸، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۴۶، ۴۴۷
۴۸۵، ۵۰۸، ۵۵۷	۴۶۵، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۵
بلسنده، ۱۶۴	بدهاکهیره، ۲۳۷
بلغرام، ۵۵۵، ۵۷۹، ۵۹۷	برج مثنی، ۳۰۹
بلندآباد، ۱۲۲	برلین، ۳۲
بلوچستان، ۱۷۷	برمه، ۵۱۳
بمبئی، ۳۸۶، ۵۰۹	برن، ۱۲۲
بنارس، ۶۵، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۹۴، ۵۱۴، ۶۰۶	بروجرد، ۴۴۱
بندر جرون، ۱۵۸	برهانپور، ۹۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۸
بندر سورت، ۳۴۲، ۴۷۸، ۴۸۱، ۵۱۳، ۵۲۳	۴۰۱-۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸
بندرعباس، ۳۳۴، ۵۹۳	۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹
بندر لاهری، ۴۵۹	۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۸۸، ۵۱۶، ۵۲۵
بندر لاهری سند، ۴۳۸	۵۲۶
بندر هوگلی، ۵۱۳	برهانپور خاندیس، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۱
بندیله، ۴۷۶، ۵۲۰	۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۶
بنگال، ۸۸، ۹۲، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۸	بریتانیا، ۱۱۰، ۴۷۲
۲۳۱، ۲۳۵، ۲۶۵، ۲۶۸، ۳۱۸، ۳۸۰	بریلی، ۵۹۸
۳۸۱، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۶۴	بُست، ۳۵
۴۶۵، ۴۷۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۳۵	بسطام، ۳۳

بیدار، ۱۴۱	۵۷۲، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶
بیدر، ۱۵۵، ۱۶۳	۵۸۷، ۵۹۵
بیستون، ۴۰۳	بنگاله، ۱۶۶، ۱۷۲، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۵۳
بیهار، ۹۱، ۱۱۸، ۱۶۵، ۱۷۲، ۲۴۷، ۲۵۳	۳۲۷، ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۴
۳۱۹، ۳۸۵، ۳۹۸، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۲۳	۴۳۰، ۴۴۸، ۴۸۲، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۱۲
۵۲۶، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶	۵۳۱
	بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۸۶
پ	بنگلادش، ۴۷۸
پاکستان، ۱۰، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۱۲۲، ۵۶۲	بنگش، ۴۰۴
۵۸۸، ۶۰۳	بوانات، ۴۲۱
پاکستان غربی، ۵۶۲	بوپال، ۵۸۹
پاندو، ۹۳	بهاجان، ۵۹۲
پسانی پت، ۱۳۲، ۱۳۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۰	بهار شریف ← بیهار
۲۶۸، ۳۰۷، ۵۸۰	بهرایج، ۷۸
پترزبورگ، ۳۱	بهریچ، ۴۴۰
پتن، ۸۲	بهرور، ۷۶
پتنا ← پتنه	بهر (بکهر)، ۱۵۹، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۸۴
پتنه، ۲۴۷، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۷۶، ۴۷۸	۳۰۰، ۳۲۵، ۳۶۳، ۳۷۲، ۴۶۳
۵۰۹، ۵۲۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۸، ۵۶۱	بھلیان، ۲۲۵
۶۰۷	بھیره، ۲۶۸
پتیاله، ۳۶۹	بیانه، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۴۴۴
پتیالی، ۹۷	بیت المقدس، ۲۱۹، ۲۴۷
پختیا، ۳۱	بیجاپور، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۳۲۲
پرھاله، ۲۷۳	۳۴۵، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸
پرینستون، ۲۵۱	۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۳، ۴۶۵، ۵۱۳
پلاسی، ۵۸۶	۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۷۷، ۵۷۹
پنجاب، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۳۶، ۴۸، ۶۸	بیجانگر، ۱۵۴، ۱۶۲

۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۲۰، ۵۴۵	۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۷۷، ۱۷۸
۵۴۶، ۵۷۱	۱۸۱، ۲۲۵، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵
تتہ پاکستان، ۵۷۲	۳۰۶، ۳۵۱، ۴۰۵، ۴۶۸، ۴۷۵، ۵۳۲
تتہ هند، ۴۵۵	۵۴۷، ۵۶۲، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۸۴
تتہ سند، ۵۴۵	۵۸۷، ۵۹۰
تخارستان، ۳۳-۳۵	پنجاب غربی، ۱۷۷
تخت سلیمان، ۳۲۳	پنجاب لاهور، ۴۲۸
تختگاه هارون ولایت، ۴۴۸	پندوہ شریف، ۲۵۳
تربت خراسان، ۴۴۶	پیشاور، ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۴۶، ۵۹۲
ترشیز (کاشمرکنونی)، ۴۲۹	
ترکستان، ۲۵، ۵۴، ۵۶، ۸۷، ۹۷، ۲۳۷	ت
۴۱۶	تاج، ۵۱۴
ترمذ، ۳۲۵، ۳۳۷	تاج محل، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۰، ۵۱۴
تغلق آباد، ۸۸، ۱۱۷	تاشکند، ۵۹۲
تفرش، ۴۱۴	تالپور سند، ۵۹۱
تکیہ میرزا صائب، ۵۰۰	تال شاپور، ۴۴۳
تلسنده، ۳۰	تالنیر، ۴۳۱
توران، ۴۷۹	تبت، ۴۶۴، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۹۲
توقان، ۵۹۲	تبت خرد، ۴۱۷
تونگ، ۵۹۷	تبت کلان، ۴۱۷
تهانیسر پنجاب، ۵۱۱	تبریز، ۱۴۴، ۲۰۹، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲
تهران، ۸۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۷۲، ۵۹۳	۳۳۶، ۳۴۰، ۳۷۴، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۰۹
تیس هزار، ۵۴۰	۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۸
تیموریان هند، ۱۷۳	۴۳۹، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱
	۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۴، ۵۳۵
ج	تته، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۳۹
جاجنگر، ۶۵	۳۵۷، ۳۷۵، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۵۵، ۴۵۷

چام خراسان، ۶۰۸	چغان، ۷۴
جبال غور، ۳۴	چک، ۳۱
جبل عامل، ۴۰۸، ۴۱۱	چندیروی، ۱۶۴
جبال، ۲۰۹	چوسه، ۲۸۰
جرماس غور، ۳۵	چیتور، ۲۶۸
جغتای، ۳۴۷، ۳۶۳	چین، ۸۷، ۹۴، ۱۱۹، ۵۹۲
جلاب، ۲۵	
جلال آباد، ۳۱، ۳۲۶	ح
جمال الدین گیلی، ۵	حبیب گنج (کتابخانه)، ۱۶۰
جن چاریتا (Jaincharita)، ۱۴۹	حجاز، ۱۷۴، ۳۴۰
جونپور، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۶	حرمین شریفین، ۲۵۳، ۳۲۱، ۳۵۲، ۴۳۹
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۴	۴۷۳، ۴۸۰، ۵۳۸، ۵۹۲
۱۸۳، ۱۸۵، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۶	حسن آباد لکهنو، ۵۱۴
۲۷۹، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۵۴، ۳۵۷	حسن ابدال، ۴۰۹
۳۶۵، ۳۹۹، ۴۳۲، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۶	حسن شیر، ۷۰
۵۱۶، ۵۲۴	حصار، ۲۰۹
جونسی، ۱۵۹	حظیره شیرخان جهان، ۲۵۶
جهانگیرنگر - داکای فعلی، ۴۷۸	حلب، ۴۳۹
	حله، ۴۳۹
چ	حوض خاص، ۸۲، ۹۵، ۱۰۷
چاچ، ۱۰۲	حوض شکرخان، ۱۲۷
چالندر = جالهندر، ۱۱	حوض شمسی، ۲۷۷، ۳۲۵، ۵۲۸
چشت، ۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹	حوض فتح خان، ۱۲۷
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷	حیدرآباد، ۱۵۵، ۲۵۱، ۲۵۸، ۴۹۷، ۵۱۳
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴	۵۲۶، ۵۵۸، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۹، ۵۹۲
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۴	۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷
۲۴۴	حیدرآباد دکن، ۴۹۷، ۵۶۹، ۵۸۰

خ

دارابگرد فارس، ۴۴۰، ۴۴۱

دارالبقا، ۴۶۸

داکا، ۳۸۹

دامغان، ۳۴۲

دانشکده دهلی، ۵۹۹

دانشگاه دهلی، ۴۷۸

دانشگاه علیگر، ۵۲۸

دانشگاه لاهور، ۱۲۲

دانمارک، ۵۸۵

دایرة میر محمد مؤمن استرآبادی، ۴۹۷

۵۵۸

درگزین، ۴۰۳

دروازه بلند، ۳۱۱

دروازه بهاتی لاهور، ۲۵

دروازه علایی، ۸۲

دروازه غزنین، ۲۲۴

دشت خاوران، ۹

دفتر آسیایی لندن، ۵۴۰

دکن، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۴۱

۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۷

۱۷۵، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۹۸

۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۷

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۱

۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۲

۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۱-۴۰۳

۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۲-۴۲۶

۴۲۸-۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۶

خانپور، ۳۲۶

خانخانان، ۴۳۰

خاندیس، ۴۰۱

خانقاه فیروزی، ۱۲۷

خانقاه معلی، ۶

خانقاه نظام الدین اولیا، ۸۵، ۲۹۹، ۴۶۹

خانقاه همایون، ۱۲۷

خبوشان (قوچان)، ۴۵۲

خراسان، ۷، ۹، ۲۵، ۲۹-۳۴، ۴۱، ۴۸، ۵۶

۹۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۰۸

۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۶۸

۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۱۸، ۳۴۳

۳۷۳، ۳۹۴، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸

۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰

۴۵۲، ۴۶۰، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۳۱

خرقان، ۲۰۹

خرم آباد، ۴۴۱

خطای، ۱۶۳

خوارزم، ۲۱۹

خواص پور، ۱۷۴

خواف (خراسان)، ۲۸۹، ۵۳۷، ۵۴۳

خوند، ۱۵۸

خیرآباد، ۶۰۱

خیرالمنازل ← مدرسه خیرالمنازل

د

دارابگرد، ۴۴۵

۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۵	۴۷۸، ۴۷۷، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۵۳، ۴۴۷
۲۸۳، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۸	۵۰۲، ۴۹۹، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۸۷، ۴۸۵
۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۸۷	۵۲۹، ۵۲۸، ۵۲۶، ۵۲۰، ۵۱۴، ۵۱۳
۳۲۸، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۰، ۳۱۴، ۳۱۳	۵۵۴، ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۴، ۵۳۸، ۵۳۰
۳۸۷، ۳۷۴، ۳۵۸، ۳۵۴، ۳۳۴، ۳۳۱	۵۶۹، ۵۶۵، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۷، ۵۵۵
۴۷۷، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۲۷، ۴۰۶، ۴۰۰	۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۷
۵۰۳، ۴۹۶، ۴۹۱-۴۸۹، ۴۸۷، ۴۸۲	۵۹۸
۵۲۹، ۵۲۸، ۵۱۹، ۵۱۵-۵۱۳، ۵۱۱	دماوند، ۴۱۸
۵۵۵، ۵۴۷، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۲، ۵۳۱	دمتور، ۴۰۹
۵۸۴، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۶۰، ۵۵۸، ۵۵۶	دمشق، ۲۵۳، ۲۰۹، ۵۶۵
۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۲ ← شاه	دوغلباد، ۳۵۳
جهان آباد	دولت آباد، ۷۰، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵
دھلیہ، ۷۶	۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۵۳
دھولپور، عظیم آباد (بیہار)، ۵۹۶	۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۵
دیبول، ۳۱۶	۲۵۶، ۴۹۲
دیپالپور، ۸۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	دھار، ۱۶۵
۳۵۱	دھک، ۱۱
دین پناہ، ۲۸۰، ۳۰۱	دھلی، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۴۲، ۴۸، ۵۰
دیوان ملتان، ۳۱۱	۵۳-۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱
دیوگیر، ۸۱، ۸۰، ۲۳۲، ۲۵۶	۷۳، ۷۶، ۷۸-۸۲، ۸۷-۸۹، ۹۱-۹۵، ۹۷
ر	۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰-۱۱۲
راجپوتان، ۲۶۸	۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۲-۱۳۹، ۱۴۳
راجستان، ۷۹	۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸
راچور، ۱۴۶	۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۷، ۱۹۳
راس کماری، ۵۱۳	۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳
رامپور، ۲۷۰، ۵۸۹	۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹
	۲۳۰-۲۳۵، ۲۳۹-۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰

سجستان، ۲۰۸	رام کماریک دیو، ۵۹۸
سراندیب، ۲۹۹	رانگون، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۰۱
سرای حلوانی، ۲۲۳	رم، ۴۸۱
سرکیج احمدآباد، ۳۵۵	روح آباد، ۲۵۳
سرنج، ۴۱۸	رود «راوی»، ۱۰
سرهند، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۸۲	رود سند، ۸، ۴۸، ۵۸۱
۱۸۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۱	رود گنگ، ۹۷، ۲۸۰، ۵۸۵
۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۶۰	روضه امام هشتم (ع)، ۴۰۲
۳۶۶، ۳۷۴، ۵۳۷، ۵۴۸، ۵۵۳، ۵۵۵	روضه حضرت رسول (ص)، ۳۵۲
۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۷۸	روم، ۲، ۵۶، ۳۳۵، ۳۵۸، ۳۷۴، ۴۱۰، ۴۴۹
سری نگر، ۶، ۵۰۳	رونه، ۹
سفیدون، ۳۷۴	روه، ۱۷۱
سلطان ابراهیم، ۱۳۶	ری، ۴۴۵، ۴۵۷
سلطان پور لاهور، ۳۲۱	
سلطان حسین بایقرا، ۲۶۹	ز
سلطانیّه، ۱۵۸، ۲۸۴	زابل، ۳۴
سمانه، ۱۳۳	زاوه، ۲۷۶
سمرقند، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۸۷، ۲۰۸	زمینداور، ۳۵، ۳۶
۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۴	زنگان، ۲۸۴
۳۰۴، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۹، ۴۱۴	زینت المساجد، ۵۱۴
۴۳۹، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۹۲	
سمنان، ۲۵۲	س
سنام، ۱۳۵، ۲۶۰	ساری مازندران، ۵۰۷
سُنّام (= Sunnam)، ۶۸	سامانا، ۷۸
سنهیل (مرادآباد)، ۱۳۷، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۵۵	سبزوار، ۲۰۹، ۴۳۷
سنجان، ۲۰۹	سپاهان، ۵۱
سند، ۷، ۲۲، ۲۸، ۳۶، ۴۸، ۴۹	سجز، ۲۰۸

شوالک، ۲۸۱	۵۴، ۵۵، ۷۴، ۸۸، ۱۱۷، ۱۷۷، ۱۷۸
شوشتر، ۳۲۸، ۴۲۰	۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰
شوکاره، ۲۵۰	۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۵۹
شولاپور، ۱۵۹	۳۶۳، ۳۷۲، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۴۶
شهریار، ۴۴۵	۴۵۶، ۵۱۲
شیدان یوانات، ۴۲۸	سند سفلی، ۱۷۸
شیراز، ۳، ۱۳، ۲۷، ۴۱، ۶۷، ۹۲، ۱۱۳	سند علیا، ۱۷۸
۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۷۹، ۲۵۰	سنگسیر، ۱۵۴
۲۵۲، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶	سو، ۱۱
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۴	سوارگ دُواری (یعنی دروازه جَنّت)، ۹۵
۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۳	سورت، ۴۰۸
۳۷۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷	سوریه، ۲۵، ۱۴۱
۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲	سونی پت (هریانه)، ۵۴۳
۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۹	سهرام، ۱۷۱، ۱۷۲
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱	سیالکوت، ۲۶۲، ۲۶۸، ۳۱۷، ۴۷۳، ۵۸۲
۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰	سیحون، ۱۰۲
۴۶۱، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۹۰	سیستان، ۴۰۴، ۴۳، ۲۰۸، ۲۸۰، ۳۹۷، ۴۵۵، ۴۵۸
۴۹۳، ۴۹۴، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۵۳	سیلان، ۱۷۷، ۲۹۹
۵۵۴، ۵۵۷، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۹۳، ۵۹۶	سیلهت، ۱۸۳
شیراز هند، ۱۳۹	سیوستان، ۲۰۹، ۲۲۴، ۴۳۹، ۴۶۲، ۵۳۸
شیرمندل، ۲۸۳	
شیش، ۳۴، ۳۵	
	ش
	شام، ۵۶، ۹۷، ۲۵۰
	شاه آباد مالوه، ۱۶۶
	شاه جهان آباد ← دهلی
	شبانکاره، ۴۴۱
	شبه قاره، ۱، ۲، ۱۷۷، ۱۸۹
طارم زنجان، ۲۹۲	
ص	
صفا، ۲۵۵	
ط	

- طالش، ۴۱۴
طالقان، ۴۲۳
طوس، ۳۶۲، ۳۱۸
- غ
- غرجستان، ۳۹
غزنه، ۷، ۱۰، ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۴۸
غزنین، ۴، ۵، ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۷۴، ۱۷۸
ظفرآباد، ۱۱۶، ۲۵۳
- ظ
- غور، ۲۹، ۵۳
غوریه، ۳۵، ۴۲
غیاث پور، ۱۸۱، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۱
- ع
- عالمگیر، ۵۳۳
عباس آباد اصفهان، ۴۸۷، ۴۹۰
عثمانی، ۴۸۸
عراق (عرب و عجم)، ۲۵، ۵۶، ۹۴، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۹۳، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۷۳، ۳۸۶، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۹، ۴۵۰، ۵۰۵
عراق عجم ← عراق
عراق عرب ← عراق
عراقین، ۲۵۰
عربستان، ۱۳۹، ۲۷۳، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۴۹، ۳۶۰، ۵۲۴، ۶۰۸
عرفات، ۲۵۵
عظیم آباد، ۵۸۹، ۶۰۸
عظیم آباد پتنه، ۵۳۰، ۵۳۸، ۵۴۸، ۶۰۷
علیگر (علیگره)، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۳۸۵، ۳۸۷
- ف
- فارس، ۵۶، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۱
فتحپور، ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۷۴، ۴۹۵
فتحپور سیکری، ۲۶۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۸۵، ۳۹۵
فرانسه، ۳۰۸، ۵۸۵
فرغانه، ۲۱۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۷
فلسطین، ۲۵۳
فیروزآباد، ۸۸، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۶
فیروزکوه، ۲۹
- ق
- قاهره، ۷۶
قرامانزا، ۵۸۵
قزوین، ۱۵۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۱۶، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۰

۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۲، ۳۴۶، ۳۳۲، ۳۱۹	۴۹۹، ۴۸۸، ۴۵۹، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۲۰
۴۶۲، ۴۵۹، ۴۵۵، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۴	قسطنطنیہ، ۲۵۳
۵۸۰، ۵۰۰، ۴۸۳، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳	قصبہ ہندیہ، ۱۷۵
قنوج، ۳۰، ۸۹، ۹۱، ۱۱۹، ۱۶۴، ۲۸۰، ۴۳۲	قصر سپید، ۱۶۴
قونیہ، ۲۵۳	قطب منار (منار قطب)، ۵۳، ۸۲، ۲۳۶
قوة الاسلام، ۵	قلات، ۲۶۸
	قلعہ ابوگرہہ، ۳۴۲
	قلعہ اجمیر، ۳۲۱
	قلعہ برہانپور، ۴۴۶
	قلعہ پرندہ، ۱۵۸
	قلعہ رتنپور، ۷۹
	قلعہ رھتاس، ۴۴۴
	قلعہ سرخ، ۵۵۱، ۵۱۷، ۳۸۷، ۲۹۹
	قلعہ سورت، ۳۶۵
	قلعہ علائی دہلی، ۸۵
	قلعہ غزنین، ۴۷
	قلعہ فیروزشاہ، ۳۴
	قلعہ کالنجر، ۱۷۲
	قلعہ کانگرہ، ۳۸۰
	قلعہ کوت کرور، ۲۱۹
	قلعہ گوالیار، ۱۷۳
	قلعہ مندور، ۶۳
	قلعہ نرمل، ۵۹۲
	قم، ۱۴۷، ۳۹۳، ۴۹۹، ۵۴۸، ۵۹۸، ۶۰۱
	قندز، ۲۹۳
	قندھار، ۱۷۱، ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۸
	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۱۱
کابل، ۳۱، ۱۳۶، ۱۷۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷	
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱	
۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹	
۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷	
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۸۱، ۳۹۲	
۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۷۶	
۴۷۷، ۴۷۹، ۴۹۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۲	
۵۱۳، ۵۲۰، ۵۴۶، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۲	
کاخ فیروزی، ۱۱۳	
کازرون، ۱۷۹	
کاسی غور، ۳۵	
کاشان، ۱۵۸، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۸	
۳۵۶، ۳۶۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۱۰	
۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۱	
۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۰، ۵۰۴، ۵۱۱	
۵۳۵، ۵۴۶	
کاشغر، ۵۹۲	
کالی، ۱۵۳، ۱۶۲، ۵۴۹	

- کالی مسجد، ۴۹۰
کالیور، ۲۹
کانپور، ۱۰۳
کتابخانه بانکی پور، ۵۰۲
کتابخانه آزاد، ۱۶۰
کتابخانه اصفیّه حیدرآباد، ۱۴۷
کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، ۲۵۱
کتابخانه ایندیا آفیس لندن، ۱۲۹
کتابخانه بادلیان، ۳۹۱
کتابخانه بانکی پور، ۲۷۳، ۴۷۶
کتابخانه خان خانان، ۴۱۱
کتابخانه خدابخش، ۵۵۲ ۵۴۰
کتابخانه دانشگاه بمبئی، ۱۴۷
کتابخانه رامپور، ۲۵۱
کتابخانه عمومی بانکی پور، ۳۳۰
کتابخانه مجلس، ۵۰۲، ۵۰۰
کتابخانه مرکزی حیدرآباد، ۲۵۱
کتابخانه ملی پاریس، ۴۷۲
کتابخانه موزه بریتانیا، ۳۹۰
کتابخانه مولانا ابوالکلام آزاد، ۱۵۹
کتابخانه ندوة العلماء لکنهو، ۲۴۱
کتابخانه همايون، ۳۰۹
کچهوچه، ۲۵۳
کرا، ۱۱۶
کراچی، ۷۴، ۱۲۲
کربلا، ۱۵۹، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۳۹، ۴۴۰
کرمان، ۲۰۹، ۳۰۰، ۳۹۷
کرناتک، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۶
کرنال، ۲۳۷، ۵۸۰
کره، ۱۰۶
کش، ۹۶
کشمیر، ۲، ۶، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۶۱
۱۶۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۰
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۷۱
۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۸
۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹
۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۵
۴۳۷، ۴۴۲، ۴۶۰، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳
۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷
۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۳
۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰
۵۱۱، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۲
۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹
۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۷، ۵۷۳، ۵۹۲
کعبه، ۲۱۳
کلکته، ۲۷۳، ۲۸۴، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۸۹
۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۵۰۹، ۶۰۶
کُلکهری، ۱۱۰
کلیر شریف، ۲۳۷
کمبریج، ۲۵۱
کمبهاٹ، ۲۸۳
کمپانی انگلیس، ۵۸۴
کمپانی شرقی، ۵۱۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۰۸

گلبرگه دکن، ۲۵۶	کنبوس (کنبوهس)، ۱۴۳
گلبرگه شریف، ۲۴۵	کوره، ۵۸۶
گل بهار، ۳۵۰	کوهستان، ۳۳
گلکنده، ۳۷۶، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۷، ۵۱۳، ۵۴۹	کوههای سرمور، ۵۷۸
۵۵۷، ۵۶۹	کھتوال، ۲۲۳
گلکنده دکن، ۴۲۴	کهنایت، ۳۸۷
گنجه، ۵۴۸	کیلوکهری، ۲۱۴، ۲۳۰
گنگوه، ۱۴۵	کینگز کالج کمبریج، ۳۱
گوالیار، ۱۳۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۶۴	گ
۲۷۴، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۵۱	گالیور، ۱۶۴
۳۵۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۲۹	گاوان، ۱۵۴
گوپامثو، ۶۰۱	گجرات، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۱۰۰
گوجرات ← گجرات	۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵
گوزگانان، ۲۹	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۵
گونا، ۹۳	۲۶۵، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸
گیل، ۲۰۹	۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۶
گیلان، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۲، ۴۱۲، ۴۱۴	۳۲۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۱
۴۳۵، ۴۴۰، ۴۹۵	۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹
گیلان (نزدیک غزنه)، ۳۴، ۳۵	۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰
	۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵
	۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۶۵
	۴۶۹، ۴۷۸، ۴۹۸، ۵۱۰، ۵۲۸، ۵۴۱
لار، ۳۳۴، ۳۷۳	گرجستان، ۴۳۵
لاهور، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴	گردیز، ۳۱، ۲۹۹
۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶	گرمسیر، ۳۴۵
۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۱۳۲	گلبرگه، ۱۴۸، ۱۶۸، ۲۵۶، ۲۵۷
۱۳۳، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۹	

مالوا ← مالوه	۲۲۹، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸
مالوه، ۷۹، ۹۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۶۵	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۲۴
۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۳۵، ۳۰۷	۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۹
۳۱۸، ۳۲۷، ۳۷۲، ۵۵۰	۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۲
ماوراءالنهر، ۵، ۵۶، ۷۴، ۱۷۴، ۱۷۸	۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱
۲۱۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۸۵، ۲۸۷	۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵
۲۸۹، ۲۹۲، ۳۴۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶	۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸
۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۳۰، ۴۳۴	۴۳۴، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۴
۴۵۴، ۴۶۵، ۴۷۵	۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷
ماهیم، ۱۱۸	۴۷۹، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۳
مبارک آباد، ۱۳۲	۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۰
متهر، ۸۲	۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۵
محفل مشاعره اعظم، ۶۰۸	۵۶۳، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۸
محله خوارزمی، ۵۶	۵۸۰، ۵۸۹، ۵۹۲
محله دیلمی، ۵۶	لاهیجان، ۳۴۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۵۱۰
محله عباس آباد، ۴۹۸	لرستان، ۴۲۰
محله لبنان (Lanban) اصفهان، ۵۰۰	لکهنو، ۸۳، ۱۶۰، ۳۸۹، ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۲۶
محمد آباد، ۱۶۲، ۲۵۳	۵۵۵، ۵۶۶، ۵۹۵، ۵۹۸
محمد آباد گهنه، ۲۵۳	لکهنوتی، ۲۹، ۵۴، ۸۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۴
مدرس، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۸	لمغان، ۲۸۰
مدرسه خیرالمنازل، ۳۱۳، ۳۱۴	لندن، ۳۸۵
مدرسه دهلی، ۳۶۶	
مدرسه فیروزی، ۲۹، ۸۸، ۹۵، ۱۰۷	م
مدرسه ناصریه، ۲۹	مارهره، ۵۹۹
مدرسه العلمای سیالکوت، ۱۴۹	ماسوله، ۳۷۳
مُدگل، ۱۴۶	مالابار، ۱۷۷
مدینه، ۶۰، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۹، ۲۵۰	مالده، ۲۵۳

،۴۵۸ ،۴۵۷ ،۴۵۲ ،۴۴۶ ،۴۴۴ ،۴۴۲

،۴۹۸ ،۴۹۷ ،۴۹۶ ،۴۸۵ ،۴۸۴ ،۴۶۷

،۵۳۸ ،۵۳۷ ،۵۲۹ ،۵۲۱ ،۵۰۶ ،۵۰۵

۱ ،۶۰۶ ،۵۹۳ ،۵۴۹ ،۵۴۸ ،۵۴۱

مصر، ۹۴ ،۹۷ ،۱۵۸ ،۲۵۰ ،۴۶۶ ،۵۰۶

۵۳۶ ،۵۳۲ ،۵۱۶

مطبعة انصاری دهلی، ۲۵۱

مطبعة مجتبیایی دهلی، ۲۱۲ ،۲۱۶

مطبعة نامی لکهنو، ۲۳۸

مطبعة نولکشور، ۲۱۶ ،۳۸۹ ،۵۴۰ ،۶۰۴

۶۰۵

مغلپوره، ۵۰۲

مقبره خواجه قطب الدین بختیار کاکاکی، ۲۹۹

مقبره صفدر جنگ، ۵۱۴

مقبره فرید الدین گنج شکر، ۸۲

مقبره همايون، ۵۸۵

مکران، ۳ ،۵ ،۲۴ ،۶۰ ،۱۷۷ ،۳۰۰

مگه، ، ۱۱۷ ،۱۲۳ ،۱۲۴ ،۱۴۰ ،۱۵۶

،۲۰۹ ،۲۱۰ ،۲۱۳ ،۲۱۷ ،۲۱۹ ،۲۴۹

،۲۵۰ ،۲۶۴ ،۲۷۰ ،۲۷۳ ،۳۱۸ ،۳۱۹

،۳۳۷ ،۳۴۲ ،۳۴۸ ،۳۶۳ ،۳۷۲ ،۳۷۶

،۴۱۳ ،۴۲۸ ،۴۳۱ ،۴۴۳ ،۴۶۱ ،۴۷۳

۴۹۶ ،۴۹۸ ،۵۲۳ ،۵۴۱

ملتان (مولتان)، ۳ ،۸۰۷ ،۵۵ ،۶۸ ،۸۷ ،۹۷

،۱۲۱ ،۱۳۲ ،۱۳۴ ،۱۳۵ ،۱۳۹ ،۱۴۴

،۱۵۹ ،۱۷۷-۱۷۹ ،۱۸۲ ،۱۸۶ ،۲۱۳

،۲۱۹ ،۲۲۰-۲۲۳ ،۲۲۸ ،۲۳۷ ،۲۳۹

،۲۶۴ ،۲۶۵ ،۳۲۵ ،۳۳۱ ،۴۴۴ ،۴۶۱

۴۹۸ ،۵۷۲

مراغه، ۴۵

مرو، ۱۴۰ ،۳۶۷

مروالزود، ۲۹

مروه، ۲۵۵

مروهت، ۵۷۷

مرهته، ۵۱۳

مرهنگوآلیان، ۲۲۵

مزارالشعراي کشمیر، ۵۱۰

مسجد آتالا (=Ātālā)، ۱۳۸

مسجد امام ابواللیث سمرقندی، ۲۱۳

مسجد جامع دهلی، ۷۷ ،۴۶۷

مسجد جامع قلعه سرخ، ۵۱۴

مسجد جامع هرات، ۳۷

مسجد شیخ زین الدین، ۳۰۲

مسجد شیخ فخرالدین، ۲۹۴

مسجد صندل خانه، ۲۱۱

مسجد قبة الاسلام (قوة الاسلام)، ۵۳ ،۸۲

مسجد لعل دروازه، ۱۳۸

مسجد ملک عزالدین، ۲۱۴

مسکور، ۳۲

مشهد، ۲۶۹ ،۲۷۰ ،۲۷۵ ،۲۷۹ ،۲۹۲

،۳۰۳ ،۳۰۸ ،۳۰۹ ،۳۱۱ ،۳۱۶ ،۳۲۸

،۳۳۴ ،۳۳۷ ،۳۴۴ ،۳۵۴ ،۳۵۷ ،۳۶۰

،۳۷۰ ،۳۷۱ ،۳۷۲ ،۳۹۵ ،۴۰۲ ،۴۰۴

،۴۰۹ ،۴۱۳ ،۴۱۶ ،۴۱۸ ،۴۲۰ ،۴۲۱

نابین، ۴۳۱	۲۴۰، ۲۸۵، ۳۲۷، ۳۴۰، ۲۶۵، ۳۵۲
نجف، ۴۳۴، ۴۱۴، ۳۵۱	۵۸۹، ۵۲۵
نخشب (نسف)، ۱۲۰، ۱۲۱	ملکاپور، ۴۱۳
نولکشور، ۶۴، ۱۶۷، ۲۱۱	منار جام، ۳۷
نیشابور، ۹، ۲۱۹، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۴۳	منار قطب ← قطب منار
۳۷۷، ۴۴۹	مندو، ۱۳۳، ۲۶۵، ۲۷۷، ۳۹۷
نیلاب، ۱۷۳	مندیش، ۳۴
	منصوره، ۱۷۸
و	منی، ۲۵۵
وجیرستان غور، ۳۵	منیرشریف، ۲۴۷
ورامین، ۴۴۶	موتی مسجد یا مسجد مروارید، ۴۶۸
ورساد، ۳۴	موزة بریتانیا، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۰۵
وزیرستان، ۳۱	۳۳۲، ۴۷۷
ویرکوپای اصفهان، ۴۲۳	مولتان ← ملتان
ه	مونگیر (ایالت بیهار)، ۵۲۴، ۵۲۷
هارون، ۲۰۸	مهاراشترا، ۱۱۸
هانسی، ۷۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۲۲۴	میدان پانی پت، ۵۸۴
هجویر، ۲۵	میرت، ۵۹۴
هرات، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۱	مؤمن آباد پتیالی، ۹۷
۲۰۹، ۲۲۸، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۸۰	ن
۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۳۳	نارنول، ۱۳۲، ۴۰۴
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۷۰، ۳۸۶، ۴۴۲، ۴۵۳	ناگور، ۷۸، ۹۵، ۱۱۸، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۳
۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۷۶، ۴۸۰	۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳
۴۹۸، ۵۰۶	۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۳۱۵، ۳۲۰
هرمز، ۴۳۸	۳۵۹
هریانه، ۲۳۶	نای، ۱۱

۵۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۶۶،

۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰-۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۷،

۴۹۸، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۸۷، ۴۸۵-۵۸۱

۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۲-۵۰۶، ۵۰۸

۵۱۰-۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲

۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱

۵۴۳، ۵۴۹، ۵۵۲-۵۵۴، ۵۵۵-۵۵۸

۵۶۵، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۳-۵۹۳، ۵۹۰

۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۲-۶۰۴، ۶۰۷، ۶۰۸

هند جنوبی، ۵۱۳، ۵۹۰، ۵۹۲

هند شمالی، ۵۱۳، ۵۸۳

هندوچین، ۵۸۶

هندوستان، ۲، ۳، ۱۵، ۱۹، ۲۵، ۲۹، ۳۱

۳۲، ۳۶، ۴۱، ۴۸، ۵۸، ۶۵، ۶۹، ۷۰

۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۷، ۸۹، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۵۸

۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۳

۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۵۲، ۲۶۰

۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۸

۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۴۳

۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳

۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵

۳۶۶-۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶

۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۰

۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸

۴۲۰-۴۲۲، ۴۲۴-۴۲۷، ۴۲۹

۴۳۵-۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴-۴۴۶

هماچل پردیش، ۵۶۳

ہمت پور، ۲۸۵

ہمدان، ۶، ۱۱، ۲۰۹، ۳۸۶، ۴۰۳، ۴۱۰

۴۱۱، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۵۵

۴۵۸، ۴۸۸، ۵۷۸

ہند، ۱-۵، ۱۳-۹، ۲۵-۱۹، ۳۰، ۳۱، ۳۶

۳۸، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۶۰، ۶۴

۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹-۸۱

۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۴

۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶

۱۳۸-۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰

۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴

۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳

۱۷۸-۱۸۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۴۷، ۲۵۰

۲۶۰، ۲۶۴-۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷

۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵-۲۸۷

۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰

۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲

۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴

۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۵

۳۳۸-۳۴۰، ۳۴۴-۳۵۰، ۳۵۷-۳۵۵

۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۷-۳۶۹، ۳۷۱

۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶-۳۸۹

۳۹۳-۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۲-۴۰۴، ۴۰۹

۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸-۴۲۰

۴۲۳، ۴۲۵-۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶

۴۴۰-۴۴۴، ۴۴۸-۴۵۲، ۵۵۴

ی

یزد، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۱۶،	۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۶، ۴۷۳،
۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۷،	۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۷،
۳۹۷، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۵۷، ۴۷۰،	۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۴،
۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۲۸،	۵۰۷، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۳۸،
۲۴۳، ۲۵۳، ۳۵۹، ۵۲۴،	۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۹،
یوپی ← اولتراپرادش	۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۶، ۶۰۷، ۶۰۸،
	هوکلی، ۴۶۴، ۵۹۵
	هیمالیا، ۱۱